المجلد الاول من تفسیر الکاشفی للحسین الواعظ البیهقی رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از تمهید قواعد محامد الهی • و تاسیس مبانی ثنا خوانی حضرت رسالت پناهی علیه وعلی آله وصحبه صلوة مصونة عن التناهی • نموده میشود که قبل ازین باشارت • مشتمل بر بشارت که از عالی جناب امارت پناه • ایالت دستگاه • معالی صفات • مناقب سمات • مقرب الحضرت السلطانیة • مؤتمن المملکة الخاقانیة • عضد الدولة القاهرة • رکن السلطنة الباهرة • مؤید الاسلام والمسلمین • نظام الدولة والامارة والدنیا والدین نظم شهسوار عرصهٔ عزت علی شیر آنکه هست • والی والاجناب وداور دوران پناه • مستفیض از نخجهٔ گلزار فضلش جان ودل • مستنیر از لمعهٔ انوار عدلش مهر وماه • دولت او باجهان ورفعت او باسپهر فاش میگوید هردم ازسر تمکین جاه • کای جهان از دولت ما هرچه میجویی بجوی • وی سپهر از رفعت ما هرچه میخواهی بخواه • کوهر درج کرامت اختر برج کمال • آفتاب اوج حشمت سایهٔ لطف اله • اعزه الله العزیز بعزت الدارین • ووفقه بتکمیل اسباب سعادة المنزلین شرف صدور یافته بود • عنان توجه بصوب تالیف کتاب جواهر التفسیر لتحفة الامیر که محتوی بر چهار مجلد است انعطاف پذیرفت واتمام مجلد اول بترتیبی کامل وتوضیحی شامل دست داد وبنظر عالی امارت پناهی رسیده عز قبول یافت اما بواسطهٔ وفور علایق وهجوم عوایق تحریر بواقی مجلدات درحیز تعویق وعقدهٔ تأخیری افتاد تا در غرهٔ محرم الحرام المکرم سنه سبع وتسعین وثمانمایه الهام ملهم غیبی از عالم لاریبی بخاطر فاطر بنده جانی حسین بن علی الواعظ الکاشفی البیهقی رسید که مجالست الوقت را ترجمهٔ مبرا از تحلف سخن آرایی ومعرا از اظهار فضیلت نمایی رقم زده کلک بیان گردد تا حضرت مشار الیه بمطالعهٔ آن اوراق اهتمام تمام نمایند ومعانی کلمات قرآنی را بنظر استحضار ملاحظه فرمایند وخاطر عاطر را پیش از رسیدن آن ثمرات ریاض قرآنی بدین نوباوه حدایق معانی که نسبت باسم سامی الحضرت به مواهب علمیه اتسام یافته محفوظ گردانند امیدواری بعنایت حضرت باری جل شانه وعز سلطانه چنانست که عن قریب نسیم توفیق نقاب خفا از چهرهٔ شاهد مقصود بکشاید وعرایس مجلدات ثلاثه بر منصهٔ ظهور بجلوه درآید شعر عربی وارجو من الله نیل المواهب • ورب لما یبتغی العبد واهب • ودرین ترجمه بعد از ملاحظهٔ حذف واضمار وتخصیص وتعمیم وحقیقت ومجاز واصح آنچه وجهی که شامل بعضی از وجوه تفسیری باشد مذکور خواهد شد واز اسباب نزول وقصص انبیا علیهم السلام آنچه واضح واشهرست بطریق خیر الکلام سمت ذکر خواهد وبرخی از سخنان ارباب تحقیق درمحلش صورت تلفیق خواهد پذیرفت وچون قرات جایز تلاوت بسیارست واختلاف قرا در حروف والفاظ بیشمار درین اوراق کلمات قرآنی بقرائت معین بروایت بکر از عاصم رحمهم الله که قرائت او در بلاد خراسان صفت اشتهار ورتبت اعتبار مثبت میگردد وبعضی از کلمات که حفص را با او مخالفتست ومعنی مختلف بسبب آن خلاف تغیری یابد اشارتی می رود والله الهادی وعلی عونه

و کرمه اعمادی

و کرمه اعمادی اعوذ پناه میگیرم والتجا میآرم بالله بمعبود بحق وخداوند مطلق من الشیطان از شر وسوسهٔ دیو فریبندهٔ سرکش یا دور مانده از رحمت الرجیم رانده شده از ریاض جنان یا رسیده کشته از طبقات آسمان سورة فاتحة الکتاب بسم الله بنام خدای سزای پرستش الرحمن نیک بخشاینده بر خلق بوجود وحیات الرحیم بخشاینده بر ایشان ببقا ومحافظت از آفات الحمد هر ثنا وآفرینی که از ازل تا ابد موجود ومعدوم بود وهست وخواهد بود جملهٔ آن بتمام وکمال لله مر خدای راکه مسمی وموصوفست بهمه اسما وصفات کمالیه رب العالمین آفریننده وپرورنده وترتیب کننده وسازندهٔ کار همه عالمیان از ملائکه وجن وانس ووحوش وطیور وسباع وحیوانات آبی وغیر آن الرحمن بخشندهٔ وجود باری دیگر در آخرت بعد از فنای جهانیان الرحیم بخشایندهٔ دیگر بار بر مؤمنان ودرآوردن ایشان ببهشت مالک یوم الدین خداوند روز جزا یا متصرف درآن روز بهرچه خواهد یا حافظ اعمال بندگان تا در دادن نامها وسندن آن غلط نشود یا قاضی روز حساب که میان بندگان بحق حکم کند یا جزا دهنده در روز پاداش ایاک نعبد ترا می پرستیم وبس که غیر از تو مستحق عبادت نیست وایاک نستعین وخاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو وانجاح سایر حوایج ومهمات اهدنا ما را راه نمای الصراط المستقیم براه راست در اقوال وافعال واخلاق که امر متوسط بود میان افراط وتفریط وغلو وتقصیر یا ثابت دار ما را بر راه مستقیم که دین اسلام وسنت سید الانام است علیه الصلوة والسلام حضرت قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق والدین خواجه عبد الله درین معنی نکتهٔ بلند وکلمهٔ ارجمند فرموده اند وآن اینست که بنمای ما را راه راست یعنی بحجبت ذات خود مشرف دار ما را از التفات بخود وبغیر از تو آزاد کشته بتمامی گرفتار تو کردیم جز تو ندانیم وجز تو نبینیم وجز تو نیندیشیم یا آنکه بنمای ما را راه راست یعنی آن راهی که حضرت تراست بنسبت هر موجودی که آن موجود بی آن پیدایی ندارد وبغایت کمال خود بی آن نمی رسد تا در همه چیز جز تو نبینیم واز توجه بغیر تو آزاد گردیم صراط الذین بنمای ما را راه آنان که بفضل خود انعمت علیهم انعام کرده بر ایشان بنعمت نبوت ورسالت وولایت وصدیقیت وشهادت وصلاحیت یا راه آنها که اهل قربند وبکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است بجمال نعمت باطن که اطلاع بر دقایق اسرار حقیقت است ایشان را معزز ومکرم ساخته غیر المغضوب علیهم نه راه آنکسان که خشم گرفته بر ایشان یعنی قبل از وجود بمعرض غضب تو درآمده اند وبدان سبب بر کفر اقدام نموده یا راه جهودان که بسبب تمرد در معاندت وتعصب ومکابرت وقتل انبیا وتحریف کتب بر ایشان خشم گرفته ولا الضالین ونه راه گمراهان یعنی کسانی که بعد از وجود در طرق مختلفه وسبل منحرفه افتاده اند یا راه ترسایان که بواسطهٔ افراط در شان مسیح علیه السلام وتفریط در باب حبیب صلوات الله وسلامه علیهما گمراه شده اند آمین چنین باد سورة البقرة وهی مایتان وثمانون

بسم الله الرحمن الرحیم الم حروف مقطعه اسرار قرآنست هر کس بآن اطلاع

ندارد و بعضی گفته اند معنی الم انا الله اعلم یعنی منم خدای دانا ذلک آن کتابی که
خداوند تعالی در کتب متقدمه بانزال آن وعده داده بود الکتاب این کتاب کاملست یعنی
قرآن لا ریب هیچ شک و شبهه نیست فیه در وی کتاب یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت
بمثابه ایست که هر که در وی تأمل کند از ریب باز ایستد و داند که شبهه را در وی مجال و دخل
نیست هدی دلالت کننده است و راه نماینده للمتقین مر پرهیزکاران که ایشان بدو
منتفع شده اند الذین آنانکه از صدق عقیدت یؤمنون میگروند بالغیب بنادیده
که حق تعالی است و ملائکه و قیامت و متعلقات آن یا بر پوشیده که وحی است و گفته اند
غیب قضا و قدرست که مؤمنان بدان ایمان می آرند و یقیمون و بپای میدارند و ادا
میکنند الصلوة نماز پنجگانه را بشرائط و آداب آن و مما رزقناهم و از آنچه بدیشان
عطا کرده ایم ینفقون نفقه میکنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب
استحقاق و الذین یؤمنون و آنانکه ایمان می آورند بما انزل بدان چیزی که فرستاده
شده است الیک بسوی تو از قرآن و ما انزل و بانچه منزل گشته من قبلک پیش
از تو بر پیغمبران دیگر چون صحف و توریة و انجیل و جز آن و بالاخرة و بسرای دیگر که
دار الجزاست هم ایشان که یاد کرده شده اند یوقنون بی گمان میشوند یعنی بوقوع
آن متیقنند اولئک آن گروه که موصوف بدین صفات و موسوم بدین سیما یند
که رقم ذکر یافت علی هدی بر راه راست و نشان درستند من ربهم از پروردگار
ایشان یعنی بمدد توفیق او راه راست و صواب یافته اند و اولئک و همان گروه
هم المفلحون ایشانند رستگاران از عقبات عقاب و پیوستگان بدرجات ثواب
ایراد کلمه هم دلیل اختصاص فلاحست بدین قوم چو ایشان از طریق راست
کاربست سزای راست کاری رستگاریست این آیتها که گذشت در شان مؤمنانست
از اهل اسلام و اهل کتاب چون عبد الله سلام و اصحاب او رضی الله عنهم و بعد از مدح
مؤمنان در ذم کافران میفرماید ان الذین بدرستی که آنان که از روی جهل و عناد
کفروا بپوشیدند نور ایمان را بظلمت شرک سواء علیهم یکسانست بر ایشان ءانذرتهم
آنکه بیم کنی ایشان را و بترسانی از عذاب ام لم تنذرهم یا تخویف نکنی و تهدید
ننمایی یعنی اگر بیم کنی و اگر نکنی لا یؤمنون ایمان نمی آرند ختم الله مهر نهاده است
خدای علی قلوبهم بر دلهای ایشان تا بیان حق فهم نمی کنند و علی سمعهم و بر گوشهای
ایشان تا سخن حق نشنوند و علی ابصارهم و بر دیدهای ایشان غشاوة پوششست
تا راه حق را نبینند و لهم و مر ایشان راست از روی استحقاق عذاب عظیم عذابی
بزرگ در دنیا بقتل و اسر و در عقبی بزجر و قهر این دو آیت در شان کفار و مشرکانست
که حق سبحانه و تعالی دانست که بر کفر میرند چون ابو جهل و کشتگان روز بدر و بعد
از مذمت کفار سیزده آیت در شان اهل نفاق فرستاده است که قباحت ایشان
بواسطه تلبیس و خداع از کافر اصلی زیاده است و من الناس و از آدمیان من یقول
کسانند که میگویند آمنا بگرویدیم ما بالله بخدای و بالیوم الاخر و بروز بازپسین

نعی تمامی [illegible]

لاریب فیه یعنی الاشک فیه انه من الله تعالی ... [illegible] ... هدی للمتقین ... [illegible] ... هدی للناس

قاضی

یعنی قیامت و ما هم و حال آنکه نیستند ایشان بمؤمنین گروندگان و راست گویان
یخادعون الله فریب میدهند بزعم خود خدای را و الذین آمنوا و گروندگان را یعنی که ایمان
آورده اند یعنی صحابه چه منافقان بتلبیس اظهار ایمان میکردند از روی خداع
و ما یخدعون و نمی فریبند الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه وبال آن فریب هم بدیشان
باز میگردد و ما یشعرون و نمی دانند که چنین است فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض
بیماریست و آن نفاق باشد و شک در دین و حقد مؤمنان یا حسد بر ایشان فزادهم
پس زیاده کرد خدای مر ایشان را مرضا بیماری نفاق یعنی هر چند قرآن فرو می آید شک
و شبهه ایشان می افزاید و حسد و حقد ایشان روی بازدیاد می نهد و لهم و مر ایشان راست
عذاب الیم عذابی دردناک که آنرا انقطاع نباشد بما کانوا بسبب آنچه بودند که با مؤمنان
یکذبون دروغ میگفتند و از روی نفاق اظهار ایمان میکردند و اذا قیل و چون گفته
شود یعنی گویند مؤمنان لهم مر منافقان را لا تفسدوا افساد مکنید و تباهی مکنید
فی الارض در زمین بکفر و معصیت و فریب مؤمنان قالوا گویند انما نحن بجز این
نیست که ما مصلحون باصلاح آرندگانیم کار خود را بطاعت و خیر الا بدانید
ای مؤمن شوندگان انهم بدرستی که منافقان هم المفسدون ایشان تباه کاران
و فتنه انگیزانند و لکن لا یشعرون و لکن نمیدانند که ایشان مفسدانند و اذا قیل لهم
و چون گویند مر این منافقان را که آمنوا بگروید بدلها کما همچنانکه آمن الناس گرویده اند
آدمیان از مهاجر و انصار قالوا گویند با خود در میان قوم خود انؤمن آیا ایمان
آریم یعنی نیاریم کما آمن السفهاء همچنانچه ایمان آورده اند جاهلان و بی خردان
اهل نفاق با آنکه دانستند که مؤمنان عقلای زمانند ایشان را سفیه گفتند بجهت
آنکه خود را اعلم و احق اعتقاد کرده بودند پس حق سبحانه و تعالی سفاهت ایشان را
با ایشان رد کرد و گفت الا بدانید ای مؤمنان انهم بدرستی که منافقان هم السفهاء
ایشانند بی خردان و نادانان که نظر بر عاقبت ندارند و فکر آخرت فرو گذارند و لکن
لا یعلمون و لیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند و اذا لقوا و چون به بینند اهل نفاق و در
روی ملاقات کنند الذین آمنوا آن کسانی را که ایمان آورده اند از صحابه قالوا آمنا
گویند ما نیز ایمان داریم همچو ایمان شما در اسباب نزول آمده که عبد الله ابی و متابعان
او روزی مرتضی و صدیق و فاروق را دیدند و از روی خوشی آمد هر یک را مدحها
گفتند حضرت مرتضی کرم الله وجهه گفت یا ابن ابی از خدای بترس و نفاق
مکن ابن ابی گفت یا ابا الحسن نفاق را بما نسبت مکن ما که همچو شما مؤمنی و مصدقیم
حق سبحانه و تعالی خبر داد که ایشان چون مؤمنان را بینند گویند ایمان داریم چنانچه
شما دارید و اذا خلوا و چون باز گردند الی شیاطینهم بسوی دیوان خود یعنی پیشوایانی
و یارانی که دارند و بفریب ایشان که شیاطین الانس اند مغرور می شوند قالوا گویند
از روی صدق انا معکم ما با شما ییم و بودیم آیین شما انما نحن بجز این نیست که ما
مستهزؤن افسوس دادندگانیم و استهزا کنندگان با مؤمنان الله خداوند جزا دهنده

یستهزئ بهم جزاء تخرید و استهزاء ایشان بدیشان رساند تسمیهٔ جزا باسم فعل بر سبیل مجاز
و مزاوجه است و اگر نه حق را استهزی نتوان گفت پس معنی آنست که خدای مکافات
کند و یمدهم و مهلت دهد و فرو گذارد زمانی دراز مر ایشان را فی طغیانهم در گزاف و اسراف
و سرکشی و جهل و تکبر ایشان تا در آن حالتها یعمهون متحیر باشند اولئک آنان که
اهل این صفت اند الذین آن کسانند که از روی نادانی اشتروا بخریدند و بدل کردند
و اختیار نمودند الضلالة گمراهی را بالهدی براه یافتگی و کفر را بایمان و شک را بیقین
و جهل را بعلم و نفاق را باخلاص و هلاک را بنجات و دوزخ را ببهشت و بدعت را
بسنت فما ربحت پس سود نکرد و نفع نرساند تجارتهم بازرگانی ایشان ایشان را
و ما کانوا و این گروه نیستند مهتدین راه یافتگان بطریق تجارت حقیقی و سود کردن
در آن مثلهم مانند ایشان یا صفت ایشان کمثل الذی مانند صفت آنکسی است که
شب تاریک ابرناک در بیابان استوقد برافروزد نارا آتشی بجهت آنکه راه ببیند
یا جای قرار معین کند تا از دزدان و ددان و دشمنان ایمن شود فلما اضاءت پس چون
آن هنگام که روشن کرد آن آتش ما حوله گرداگرد آتش افروزنده را ذهب الله
ببرد خدای بنورهم نور آتش ایشان را و ترکهم و فرو گذارد ایشان را فی ظلمات در تاریکیها
یعنی در تاریکی شب و ظلمت وا بر لا یبصرون نه بینند گرداگرد خود را صم ایشان کرانند
از شنیدن حق یعنی قبول سخن حق نمیکنند بکم گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان
در اقرار بایمان با دل موافقت ندارد پس گویا که سخن نمیکنند عمی کورانند بدیدهٔ بصیرت
از دیدن حق فهم لا یرجعون پس ایشان باز نگردند ازین سفها و برهمین وجه محشور
شوند و نحشرهم یوم القیمة علی وجوههم عمیاً و بکماً و صماً مثل منافقانست که در شب
تیرهٔ ضلالت از بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمهٔ شهادت برافروختند و بدان مقدار روشنی
از ترس قتل ایمن شده میگذرانیدند اما بعد مرگ نور اقرار ایشان منطفی کشته در ظلمات
ندامت و حسرت و سخط و عقوبت مانند او یا مثل ایشان کصیب مانند سحاب باران
بزرگ قطره است که بهیبت تمام براید من السماء از آسمان یا از ابر فیه در آن باران
یعنی در اثناء باریدن آن باران ابر ظلمات تاریکیها باشد از تراکم ابر و تیرگیهای
شب و رعد و آواز صعب که از آن ابر شنوده میشود و برق و روشنی که از و لامع گردد
یجعلون در آرند اهل این باران از بیم آن اصابعهم انگشتان خود را فی اذانهم
در گوشهای خود من الصواعق از بیم صدای صاعقها که بدیشان برسد و صاعقه آواز
هایل که با او آتشی باشد بی زبانه و دود که بهر جا رسد بسوزد پس آن گروه انگشتان
در گوش کنند حذر الموت برای پرهیز و نگاه داشت خود از خوف هلاک و بیم مرگ
والله محیط و خدای تعالی بعلم احاطه کننده است بالکافرین بناگروندگان و افعال
و اقوال ایشان بر او پوشیده نیست و مجازات و مکافات ایشان بر وجهی که باید بدیشان
خواهد رسانید یکاد البرق نزدیک باشد که روشنیهای برق یخطف بربایند ابصارهم
بینائی های ایشان را کلما اضاء هرگاه که بدرخشد آن برق و آن درخشیدن روشن

کند راه را

کند راه را لهم برای ایشان مشوا بروند ایشان فیه در آن روشنی و اذا اظلم و چون باز
تاریک کرده راه علیهم بر ایشان بواسطهٔ خفاء نور برق قاموا هم آنجا بایستند و متحیر کردند
و لو شاء الله و اگر خواستی خدای از روی غضب ذهاب سمع و بصر ایشان را هر آینه ببردی
شنوائیهای ایشان را باواز رعد و ابصارهم و ببردی دیدهای ایشان را بدرخشیدن برق
ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء قدیر بر همه چیزی تواناست حق سبحانه و تعالی درین
تمثیل تشبیه میکند منافقان را بگروهی که در شب تاریک میان بیابان مهلک باشند و بارانی
سخت و ابری متراکم ایشان را فرو گیرد و غریدن رعد و درخشیدن برق ایشان را سراسیمه
ساخته از هول آواز صاعقه انگشت بر گوش نهند تا در آن ظلمتها جاده بر ایشان پوشیده
شود هرگاه که برق بدرخشد و راه هویدا گردد و قدمی بروند و باز که نور برق در گذشته
گردد تاریکی روی نماید متوقف و سرگردان بمانند اینجا اسلام را بباران تشبیه فرمود
که سبب حیاة قلوبست و ظلمات آن چیزهاست که بر ارباب نفاق شاق باشد چون
تکالیف شرعیه و ترک ریاست و جهاد با اقربا و ترک ادیان قدیمه و اینها بزعم ایشان
ظلمات گفته و رعد مخاوف و شداید که پیش آید و برق غنیمتها و ظفر که روی نماید
و صواعق تهدید و وعید اهل کفر و نفاق پس منافقان که بظاهر اسلام قبول کرده
بودند همچون احکام جهاد و قتل کفار و امثال آن نازل میشد خوف بر ایشان استیلا یافت
که نباید که حکم الهی بقتل و جلاد ایشان صدور یابد میخواستند که گوش از استماع قرآن
بربندند و هرگاه که برق کثرت مال و حصول غنایم بر ایشان درخشان دین اسلام پسندیدندی
و چون تاریکی مجاهدات و ریاضات بخیال ایشان رسیدی در سلوک جادهٔ دین متوقف
شدندی حاصل که بامید نعمت دوست اند و مدح گوی و از بیم محنت دشمن اند و عیب جوی
و احوال منافقان در هر زمان بهمین منوالست نظم بهنگام نعمت متابع شوند •
بوقت مشقت منازع شوند • چو دولت در آید همه چاکرند • بنکبت زهر دشمنی بدترند •
یا ایها الناس ای مردمان اعبدوا بپرستید و بندگی کنید ربکم پروردگار خود را که مستحق
پرستش اوست الذی آن آفریدگاری که بقدرت کامله خلقکم بیافرید شما را و از نیست هست
کردانید و الذین و بیافرید کسانرا نیز که بودند من قبلکم پیش از شما و نتیجهٔ این امر آنست که
شما را بعبادت فرمود لعلکم تا باشد که شما تتقون بپرهیزید از خشم عذاب او الذی آن
خداوندی که بحکمت بالغه جعل ساخت لکم برای نفع و فائدهٔ شما الارض زمین را فراشا
بساطی باز گسترده جهت آرام در رو و حرکت بر او و السماء و گردانید آسمان را بناء سقفی برافراشته
و انزل و فرو فرستاد من السماء از آسمان یا از ابر ماء آبی پر فائده یعنی باران فاخرج
پس بیرون آورد به بسبب آن آب دفتی با خاک آمیخته شد من الثمرات از انواع میوها
و نباتها رزقا روزی ساخته و پرداخته لکم برای شما فلا تجعلوا پس مگیرید لله مر خدای را
اندادا همتایان و انبازان در ملک او و انتم و حال آنکه شما تعلمون میدانید که او را مثل
نیست و نشاید که باشد چه هیچ کس غیر او بر آفریدن مخلوقات و بظهور آوردن موجودات
قادر نیست و ان کنتم و اگر هستید شما فی ریب در شک و گمان مما نزلنا از آن چیز که ما

فرو فرستاده ایم اَو فرستادیم عَلی عَبْدِنا بر بندهٔ ما که محمد است صلی الله علیه وسلم میگو ید
که آن بافته و ساخته اوست فَأْتُوا پس بیایید شما که اهل براعت و بلاغتید بِسُورَةٍ بمقدار
سخن یعنی بیارید کلامی که در فصاحت و جزالت و اخبار از امور غیب باشد مِنْ مِثْلِهِ
مانند قرآن وَادْعُوا و بخوانید اگر بخود توانایی معارضه ندارید شُهَدَاءَكُمْ حاضران محافل
خود را از شعرا و خطبا یا بخوانید بتان خود را بمددکاری یا هر که بمعاونت میخواهید
بخوانید مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدای إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان
در آنکه این کلام بشر است فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته و مثل
آن بصورة نیاوردید وَلَنْ تَفْعَلُوا و در زمان آینده نیز نتوانید هرگز معارضه کردن
فَاتَّقُوا پس بپرهیزید النَّارَ از آتش دوزخ الَّتِي آن آتشی که ممتاز است از سایر آتشها
بآنکه وَقُودُهَا آتش انگیزان النَّاسُ مردمانند یعنی کافران انس وَالْحِجَارَةُ و سنگ
کبریت که حرارت آن صعبتر است و بوی آن ناخوشتر أُعِدَّتْ آماده کرده شده است
آن بخصوص آتش لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان وَبَشِّرِ الَّذِينَ و بشارت ده آن کسانی را که
بگرویدند بخدای تعالی آمَنُوا گرویدند بخدا و رسول و قرآن وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بجای آوردند
کارهای نیکو از ادای فرایض و سنن مضمون بشارت چیست أَنَّ لَهُمْ آنکه مر ایشان راست
در آخرت جَنَّاتٍ بوستانها که در و همه میوها باشد تَجْرِي می رود مِنْ تَحْتِهَا از زیر درختان
یا تحت غرفه و منظرهای آن الْأَنْهَارُ جویهای آب و شیر و خمر و عسل كُلَّمَا رُزِقُوا
هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان مِنْهَا از آن درختان مِنْ ثَمَرَةٍ میوه رِزْقًا
روزی ساخته و طعامی پرداخته قَالُوا گویند هَذَا الَّذِي این آن میوه است که رُزِقْنَا
داده و خورانیده بودند ما را مِنْ قَبْلُ پیش از این در دنیا و گفته اند در بهشت و قول اول
اشهر است وَأُتُوا بِهِ و بیارند پیش مؤمنان از میوهٔ بهشت مُتَشَابِهًا مانند میوهای
دنیا برنگ و صورت اما بطعم مختلف باشد چه مزهٔ همه میوها در یک میوهٔ بهشتی
هست وَلَهُمْ و مر اهل بهشت راست فِيهَا در بوستانهای بهشت أَزْوَاجٌ زنان از حور
و انس مُطَهَّرَةٌ پاکیزه یعنی صافی جوهر و خوش منظر یا پاک از عیبها و آفتها که زنان
دنیا را باشد وَهُمْ فِيهَا و بهشتیان در آن بوستانها خَالِدُونَ جاوید باشنده کانند
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی لَا يَسْتَحْيِي ترک نکند و باک ندارد أَنْ يَضْرِبَ آنکه بیان
کند مَثَلًا مثلی بهرچه و برای هر که باشد آورده اند که یهود در قرآن ذکر مگس و عنکبوت
شنوده استهزای کردند که این سخنها سخن خدای چه ماند حق سبحانه و تعالی این آیت
فرستاد که خدای از ضرب المثل شرم ندارد و اگرچه باشد متمثل به مَا بَعُوضَةً پشه خود
فَمَا فَوْقَهَا پس آنچه فراز آن باشد چون ذباب و عنکبوت فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس آن کسان
که گرویده اند و دانسته که قرآن کلام حقست فَيَعْلَمُونَ پس بیقین میدانند که أَنَّهُ الْحَقُّ
آن ضرب المثل درست و راستست مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان وَأَمَّا الَّذِينَ
كَفَرُوا و اما آنان که پوشیده اند حق را فَيَقُولُونَ پس میگویند از روی جدال و عناد
یا از راه طنز و افسوس مَاذَا چه چیز أَرَادَ اللَّهُ خواست خدا بِهَذَا بدین که گفت

مثلا از روی

مَثَلًا از روی مثل آیا کافران غمیدانند که حق تعالی بعد که خویش یُضِلُّ گمراه کردانند به بدان
مثل كَثِيرًا بسیاری را از کفار و منافقان که در آن تأمل نکنند و حکمت آنرا در نیابند وَيَهْدِي به
و بفضل خود راه نماید بهمان مثل كَثِيرًا بسیاری کسان را از مؤمنان که در آن تفکر فرمایند
وَمَا يُضِلُّ و گمراه نکند خدای تعالی بِهِ بدان مثل که زده إِلَّا الْفَاسِقِينَ مگر بیرون
رفتگان را از مقام فرمان برداری الَّذِينَ این فاسقان آنانند که يَنْقُضُونَ میشکنند
بغدر و خیانت عَهْدَ اللَّهِ پیمان خدای را که بر ایشان گرفته است مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ از پس
استواری آن پیمان مراد عهدیست که در توریة با بنی اسرائیل بسته اند بر متابعت پیغمبر
آخر الزمان پس این فاسقان جهودان باشند یا مراد عهد روز میثاقست و بدین قول
فسقه کفار و منافقان باشند وَيَقْطَعُونَ و می برند این بی وفایان و عهد شکنان
مَا أَمَرَ اللَّهُ آنچه خدای فرموده است بِهِ بدان چیز أَنْ يُوصَلَ که آنرا پیوندند یعنی رحم را
کافران رحم پیغمبر را بدشمنی می بریدند چه تا هیچ قبیله از عرب نبود که آن حضرت صلی الله
علیه وسلم قرابتی نداشت و یهود نیز قطع رحم میکردند چه میان آن حضرت و ایشان
نیز از جهت اخوة اسماعیل و اسحق علیهما السلام خویشی بود وَيُفْسِدُونَ و همین گروه
فساد میکردند فِي الْأَرْضِ در زمین بمخالفت حق و متابعت نفس أُولَئِكَ آن قوم
هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکار در دنیی و عقبی كَيْفَ تَكْفُرُونَ چگونه کافر میشوید
بِاللَّهِ بخدای وَكُنْتُمْ و حال آنکه شما بودید أَمْوَاتًا مردگان یعنی اجسامی که حیات نبود
چون نطفه و علقه فَأَحْيَاكُمْ پس زنده کردانید شما را بنفخ روح در ابدان شما بعد از تسویه
ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس بمیرانید شما را در وقت انقضای آجال شما ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس دیگر بار زنده
کردانید شما را در قبور یا بنفخهٔ احیا شما را زنده سازد برای نشور ثُمَّ إِلَيْهِ پس بسوی او
تُرْجَعُونَ باز گردانیده شوید برای مجازات هُوَ الَّذِي او آن خدایست که بقدرت
بی علت خَلَقَ بیافرید لَكُمْ برای انتفاع شما مَا فِي الْأَرْضِ آن چیزها که در زمین است
جَمِيعًا همه آن از جبال و معادن و عیون و انهار و نبات و حیوان پس بعد از آفریدن زمین
ثُمَّ اسْتَوَى قصد کرد إِلَى السَّمَاءِ بسوی آفرینش آسمان فَسَوَّاهُنَّ پس راست بی قصور
و اعوجاج و خلل آنها را سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ و اوست بهمه چیزها
عَلِيمٌ نیک دانا یعنی داند که هر چیز چرا ساخت برای چه آفرید و چرا آفرید وَإِذْ قَالَ و یاد
کن ای محمد صلی الله علیه وسلم چون گفت رَبُّكَ پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ مر تمام فرشتگان را
با جمعی که ساکن زمین بودند بعد از قتل و اجلای بنی الجان إِنِّي جَاعِلٌ من آفریننده آدم
در زمین مکنم و اصح آنست که مطلق زمین باشد خَلِيفَةً بدل از قوم بنی الجان یا کسی که
در عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفهٔ شما باشد و در اعانت حق و اهانت
باطل خلیفهٔ من و در بحر الحقایق خلیفه را باین معنی گفته که خلقت از جمیع موجودات
و همه مکنونات با جمعهم خلق او عینست آنند بود زیرا که مجمع غرایب و منبع غرایب عالم
غیب و شهادتست و خلاصهٔ عوالم جسمانی و روحانی با اوست و جامع حقایق علوی
و سفلی هم او **نظم** آدمی چیست برزخ جامع • صورت خلق و حق درو واقع • متصل

[Marginal notes: "فِي الْأَرْضِ" (right margin beside the line "در زمین مکنم…"); "ست" and "ند" (left margin of the right page, beside lines 13–14); "بنی الجان" and "نو" (left margin of the left page)]

بادشاهی جبروت مشتمل بر طبقات ملکوت ؛ قالوا گفتند آن ملائکه که مخاطب بودند اتجعل
آیا می آفرینی فیها در زمین من یفسد کسی را که فساد کند و نافرمانی ازو صادر شود فیها
در زمین ویسفک الدماء و بریزد خون مثل خود بغیر حق و وقوف ایشان برین حال یا با خبار
الهی بوده یا از لوح خوانده بودند یا در عقول ایشان مرکوز بوده که عصمت خاصیت ایشانست
و بعجب این معنی گفتند که چنین کسی را خلیفه می سازی و نحن و حال آنکه ما نسبح
بپاکی یاد میکنیم ترا بحمدک با مر تو یا بتوفیق تو که موجب حمد تست و نقدس لک و ذکر
میکنیم ترا بپاکیزگی از هر نا شایستی قال گفت خدای با این ملائکه انی اعلم بدرستی که
من میدانم در آفرینش این خلیفه از حکمتها ما لا تعلمون آنچه شما نمیدانید و علم و بیاموخت
حق سبحانه و تعالی آدم مر آدم را که خلیفه عبارت ازو بود الاسماء نامهای مخلوقات
کلها همه آن از علویات و سفلیات ثم عرضهم پس عرض کرد اشخاص آن مسمیات را
علی الملائکة بر فرشتگان که آنان قائل اتجعل فیها بودند فقال پس گفت و امر کرد از روی
تکلیف بلکه بطریق تنبیه بر عجز ایشان که انبئونی خبر دهید مرا که باسماء هؤلاء بنامهای
اینها که معروض شده اند بر شما ان کنتم اگر هستید صادقین راست گویان در طعن
بر استحقاق خلافت آدم و حال آنکه خلیفه را علم باید و شما را نیست قالوا گفتند فرشتگان
بعد از جهل خود بدان اسامی بطریق اعتذار که سبحانک تنزیه میکنیم ترا از همه نقصانها
یعنی تنزیه کردنی لا علم لنا هیچ دانش نیست ما را الا مگر آنچه ما علمتنا تو در آموختی ما را
انک انت العلیم بدرستی که توئی دانای آموزگار الحکیم محکم کار و صایب کردار قال گفت
خدای تعالی بی واسطه یا آدم ای آدم انبئهم خبر ده ازین ملائکه را باسمائهم بنامهای
ایشان که حاضرانند فلما انباهم باسمائهم پس آن دم که خبر داد آدم ملائکه را بنامهای
مسمیات قال گفت خدای تعالی الم اقل لکم آیا نگفتم شما را انی اعلم بتحقیق که من
میدانم غیب السموات آنچه پوشیده است احوال آسمانها و الارض و آنچه مخفی است
از امور زمین ما تبدون و میدانم آنچه ظاهر میکنید از گفتار اتجعل فیها و ما کنتم و آنچه
بودید شما که بزعم خود تکتمون می پوشید از کراهت معزول شدن از حکومت
زمین و اذ قلنا و یاد کن آنرا نیز که گفتیم للملائکة مر جمیع فرشتگان را که بیکبار اسجدوا
سجده کنید لادم مر آدم را سجده تحیت و تعظیم فسجدوا پس سجده کردند تمام ملائکه
الا ابلیس مگر عزازیل و وی بقول اصح از قوم بنی الجان بوده حق سبحانه و تعالی بجهت
نافرمانی او را ابلیس لقب داد یعنی ناامید از رحمت خدای تعالی ابی سر باز زد از سجده
آدم و استکبر و تکبر و گردن کشی کرد و کان و بود در علم خدای تعالی من الکافرین از جمله
ناگرویدگان و قلنا یا آدم و گفتیم از محض کرم که ای آدم اسکن انت ساکن شو تو و زوجک
و جفت تو یعنی حوا الجنة در بهشت و کلا و بخورید منها از بهشت رغدا خوردنی
بسیار حیث شئتما هر جا که خواهید و لا تقربا و نزدیک مگردید هذه الشجرة این درخت را
یعنی شجره انگور یا انجیر و اشهر گندم است فتکونا پس باشید شما اگر بدین شجره نزدیک
شوید من الظالمین از ستمکاران بر نفسهای خود بارتکاب نافرمانی فازلهما پس

بلغزانید

بلغزانید و از جای ببرد آدم و حوا را الشیطان آن سرکش نافرمان عنها از بهشت بعد از آنکه
بدستیاری طاوس و مار به بهشت در آمده بود و حوا و آدم را وسوسه کرده فاخرجهما
پس بیرون کرد ایشانرا اسناد اخراج ایشان بشیطان مجازست چه حق سبحانه و تعالی بیرون
کرد آدم و حوا را مما از آنچه کانا بودند فیه در آن چیز از کرامت و نعمت و قلنا اهبطوا و گفتیم
ما طاوس و مار و آدم و حوا و ابلیس را که همه فرو روید از بهشت بدنیا بعضکم برخی از شما
لبعض مر برخی را عدو دشمن باشند چون ابلیس و مار که دشمن آدم و اولاد آدم اند و لکم
و مر شما راست و ذریه شما را فی الارض در زمین مستقر موضع قرار و متاع و برخورداری
و منفعت الی حین تا هنگام رسیدن آجال و بر آمدن اعمار فتلقی آدم پس فرا گرفت آدم
من ربه از پروردگار خویش کلمات سخنی چند که آن بقول اشهر اینست ربنا ظلمنا
انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و این تلقی وقتی بود که آدم علیه السلام
بعد از هبوط بر کوه سراندیب دویست سال بگریست حق تعالی این کلمات وی را تلقین
کرد و چون آدم این مناجات کرد فتاب علیه پس خدای تعالی قبول فرمود و بپذیرفت توبه
او را انه بدرستی که خدای تعالی هو التواب اوست توبه دهنده بندگان الرحیم مهربان
بر تائبان قلنا گفتیم ما دیگر باره اهبطوا فرو روید منها از بهشت یا از سموات جمیعا
همه شما فاما یاتینکم پس اگر بیاید شما منی از نزدیک حق هدی دلالتی و بیانی بارسال رسل
و انزال کتب فمن تبع پس هر که متابعت کند و از پی رود هدای دلالت و بیان مرا فلا خوف
پس هیچ ترسی از تخیل حلول مکاره نیست علیهم بر ایشان که متابعت کردند چه ایشان از
آفات ایمن باشند و لا هم و نیستند ایشان که از تحقیق فوت مقاصد از ایشان یحزنون اندوه ناک
شوند زیرا که نیل مرادات فایز کردند و الذین کفروا و آن کسانی که بپوشیدند حق را و کذبوا
بایاتنا و بدروغ داشتند دلایل وحدانیت ما را یا باور نکردند قرآن را اولئک آن گروه
اصحاب النار اهل آتش اند هم فیها و ایشان در آتش خالدون جاوید ماندگان یا بنی
اسرائیل ای فرزندان یعقوب اذکروا یاد کنید نعمتی نعمتهای مرا لفظ نعمت واحدست
و معنی او جمع التی انعمت آن نعمتها که از فضل خود انعام کردم علیکم بر شما و بر پدران
و گذشتگان شما و نیکوئی بجای آباء همان نیکوییست بجای اولاد که فخر و مباهات بدان ایشانرا
نیز حاصل است و اوفوا و وفا کنید بعهدی به پیمان من که درشان پیغمبر امی با شما بسته ام
حق تعالی در توریت آن حضرت را به نبی امی تعریف فرموده کما قال الله تعالی النبی الامی
الذی یجدونه مکتوبا فی التوریة اوف تا وفا کنم بعهدکم بعهد شما یعنی جزای وفا — داری
بشما رسانم و ایای و از من فارهبون بترسید در نقض عهد و شکستن پیمان من و آمنوا
و بگروید بما انزلت بآنچه فرو فرستاده ام از قرآن مصدقا در حالتی که آن فرو فرستاده موافق — است
در توحید و وعد و وعید لما معکم مر آن چیزی را که با شماست یعنی توریة و لا تکونوا و مباشید
اول کافر اول گروهی ناگرویده از اهل کتاب به بقرآن و لا تشتروا و بدل مکنید بایاتی
بآیاتی با یتهای کتاب من که توریة است ثمنا قلیلا بهای اندک را مخاطب علماء یهود بودند
که بهدایا و صلوة کعب بن اشرف و امثال او آیات توریة را تحریف میکردند و امر محمد را

صلی الله علیه وسلم [illegible] وایای فاتقون وازمن بترسید در فروختن کتاب ربانی بخطام
فانی ولا تلبسوا و[illegible] سخن راست ودرست راکه توریة است از صفات محمدی
صلی الله علیه وسلم بالباطل بناحق که شما بدست خود می پوشید وتکتموا ومیپوشید الحق حق را
که صفات مصطفاست صلی الله علیه وسلم وانتم تعلمون وشما میدانید که این پیغمبر موعود است
وشما نعت اوراکه می پوشید واقیموا الصلوة وبپای دارید نماز مسلمانان را وآن وجه که ایشان
میگزارند وآتوا الزکوة وبدهید زکوة را بطریق اهل اسلام وارکعوا ونماز گزارید مع الراکعین
با رکوع کنندگان یعنی با جماعت مسلمانان اتامرون الناس آیا می فرمایید مردمانرا بالبر
به نیکویی وتنسون وفراموش میکنید انفسکم نفسهای خویش را وانتم وحال آنکه شما تتلون الکتاب
میخوانید توریترا افلا تعقلون آیا چرا عقل خودرا کار نمی فرمایید درشان بعضی از یهود مدینه است
که یاران خودرا که درسابقه باسلام آمده بودند برانقیاد احکام شرع محمدی صلی الله علیه وآله وسلم
ترغیب میکردند وخودرا از سلوک سبیل مسلمانی تحاشی مینمودند واستعینوا ویاری خواهید بالصبر
شکیبایی کردن درادای طاعت یا بروزه داشتن والصلوة وبگزاردن فرایض وانها وبدرستی که
نماز بطریق مسلمانان لکبیرة بزرگ ودشوار وگرانست الا مگر علی الخاشعین برترس کاران
وارام گرفتگان باطاعت که مؤمنانند وعبادت برایشان گران نیست زیراکه نفسهای ایشان
بپرستش رام شده ودر مقابله ریاضات نفس عطاها از افاضات حق بدیشان رسیده
نظم جهد کن تا نور تو رخشان شود • تا سلوک وخدمتت آسان شود • پس در صفت خاشعان
می فرماید که الذین آنانکه یظنون یقین میدانند انهم آنکه ایشان ملاقوا ربهم رسندگانند
بجزای پروردگار خویش وانهم وبدرستی که این نیز میدانند که ایشان الیه بسوی پروردگار
خود جهت پاداش گرفتن راجعون بازگردیدگانند یابنی اسرائیل اذکروا ای بنی اسرائیل
یاد کنید نعمتی نیکوییهای مرا التی آن نیکوییهای من که انعمت علیکم انعام کردم بر شما
وانی وآن را یاد کنید که من فضلتکم تفضیل کردم اجداد شمارا وفضل نهادم علی العالمین
برعالمیان که در روزگار ایشان بودند واتقوا وبترسید یوما از عذاب روزی که در آن روز
لا تجزی حق گزاری نکند ونتواند نفس هیچ نفس مؤمنه عن نفس از نفس کافره شیئا اندک
چیزی را از مکافات یا کفایت نکند هیچکس از هیچکس چیزی از عذاب ولا یقبل وپذیرفته نشود
منها از آن نفس کافره یعنی برای او شفاعة درخواستی بران تقدیر که کسی شفاعت کند
ولا یؤخذ وفرا گرفته نشود منها از آن نفس عدل فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن
عذاب ولاهم ونباشند کافران که در آن روز ینصرون یاری داده شوند یعنی هیچکس ایشانرا
یاری نکند در دفع عذاب واذ نجیناکم ویاد کنید ای بنی اسرائیل چون برهانیدیم شمارا مراد
اجداد ایشانست منت بر فرزندان نهاد که حصول اولاد بسبب آبا واجداد باشد ورهانیدن
ایشان از که بود من آل فرعون از اتباع ومتعلقان فرعون یسومونکم عذاب می کردند یا
می چشانیدند شمارا سوء العذاب سختترین وبدترین عذابی یذبحون ابناءکم می کشتند پسران
شمارا در طفولیت بسبب خوابی که فرعون دیده بود که در میان بنی اسرائیل پسری متولد شود
که هلاک قبطی وفرعون وخرابی ملک بردست او بود ویستحیون وباقی گذاشتند نساءکم دختران

شمارا برای

شمارا برای خدمت وفی ذلکم ودرین [illegible] بلاء محنتی و
آزمایشی بود شمارا من ربکم از نزد پروردگار شما عظیم بزرگ [illegible] واذ فرقنا ویاد
کنید آن را نیز که بشکافتیم بکم بشما یعنی بسبب نجات شما البحر دریای نیل را وقتی که
از فرعون میگریختید ودریا در پیش شما بود ولشکر دشمن از عقب شما فانجیناکم پس برهانیدیم
شمارا از ضرر آن لشکر واغرقنا وبآب فرو بردیم آل فرعون کسان فرعون را وانتم وحال آنکه
شما تنظرون می نگرستید بدریا چگونه شکافته می شد یا بفرعونیان نگاه می کردید که چسان
غرق می گشتند واذ واعدنا موسی ویاد کنید آن که وعده دادیم موسی را از بهر دادن کتاب ووعده
داد موسی مارا بآمدن بجانب طور اربعین لیلة چهل شبانه روز یعنی بعد از انقضای
ثم اتخذتم پس فرا گرفتید شما العجل گوساله را بخدای من بعده از پس رفتن موسی بطور وانتم
وشما ظالمون ستمکارانید بوضع حق عبادت در غیر موضع آن ثم عفونا پس عفو کردیم
ودرگذرانیدیم عنکم از شما بعد از توبه شما وهلاک نکردیم شمارا من بعد ذلک از پس
آنکه چنین عمل منکر از شما صادر شد واین عفو برای آن بود که شما لعلکم تشکرون شکر کنید
خدارا بر نعمت عفو واذ آتینا موسی ویاد کنید آنرا نیز که دادیم موسی را الکتاب توریة
والفرقان وحجت جدا کننده میان حق وباطل لعلکم تامگر شما تهتدون راه راست
یابید بدان کتاب وحجت واذ قال موسی ویاد آورید آنرا که گفت موسی لقومه مرقوم
خودرا یعنی آنها که عبادت عجل کرده بودند یا قوم ای گروه من انکم بدرستی که شما
ظلمتم ستم کردید انفسکم بر نفسهای خویش باتخاذکم بفرا گرفتن شما العجل گوساله را
بخدای فتوبوا پس بازگردید بتضرع وزاری الی بارئکم بسوی آفریدگار خود فاقتلوا
پس بکشید انفسکم نفسهای خودرا یعنی ای کسانی که گوساله را نپرستیده اید بکشید
کسان خودرا از گوساله پرستان ذلکم این کشته شدن خیر لکم بهتر است شمارا از زندگانی
دنیا عند بارئکم نزدیک آفریده شما بعد از ین حکم عبده عجل بصحری رفتند وبزانو در آمده
سرها در پیش افکندند وهارون علیه السلام با دوازده هزار مرد شمشیرهای کشیده
بیامدند واز اول روز تا وقت استوا هفتاد هزار از ایشان بکشتند پس رب العزت
میفرماید چون فرمان حق قبول کردید فتاب علیکم پس توبه شما بپذیرفت انه
هو بدرستی که اوست او نه غیر او التواب پذیرنده توبه از عاصیان الرحیم مهربان
بر توبه کاران در لطایف قشیریه آورده که توبه بقتل نفس منسوخ است اما توبه بنی اسرائیل
آن بود که قتل نفس کنند باشکارا وتوبه خواص این امت قتل نفس است در نهانخانه
ریاضت بحر الحقایق آورده که قتل نفس در ظاهر هم مؤمن تواند کرد وهم کافر
اما قتل نفس در باطن جز مؤمن خالص را میسر نشود وآن قتل بقطع آرزوها ومرادها
باشد نظم نفس خودرا کش جهانی زنده کن • خواجه را کشتست اورا بنده کن •
تو طمع داری که او رای جفا • بسته داری در وفا رود روفا • هر خسی را این تمنا
کی رسد • موسی باید که اژدها را او کشد • واذ قلتم ویاد کنید آنرا که گفتید یعنی هفتاد
تن از اخیار قوم شما که با موسی علیه السلام بطور رفته بودند تا کلام حق سبحانه وتعالی

شنوند بعد از شنودن گفتند یا موسی لن نؤمن لک که ای موسی ما تصدیق نکنیم مر ترا
درین سخن که از زبان خدا شنیدیم که سخن حقست حتی تا وقتی که بدیده سر ببینیم الله
ببینیم خدا را جهرة آشکارا روی بروی فاخذتکم پس فرا گرفت اخیار شما را بدین گستاخی
که کردند الصاعقة آتشی که از آسمان فرود آمد وانتم و شما یعنی آن مردم شما تنظرون مینگریستید
بدان آتش وگویند صاعقه آوازیست مهیب از آسمان بیاید و چون آن قوم شنودند بیکبار
مردند و موسی علیه السلام متحیر مینگریست و می گفت خداوندا من با بنی اسرائیل چه گویم
که بزرگان قوم ایشان کجا شدند حق سبحانه و تعالی ایشان را زنده کردانید چنانچه فرمود ثم
بعثناکم پس برانگیختیم و زنده کردانیدیم شما را من بعد موتکم پس از آن که میرانیده بودیم
شما را بصاعقه لعلکم تا باشد که شما تشکرون سپاس داری کنید مر حق را در زنده کردن شما که
حیات از اصول نعم است وظللنا و سایه بان ساختیم علیکم بر سر شما الغمام ابر را تا از حرارت
آفتاب متضرر نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند و با ایشان خیمه و
سایه بان نبود وانزلنا و فرو فرستادیم علیکم بر شما در تیه المن ترنجبین والسلوی و مرغی
بر شکل سمانی و آن طایریست در طرف یمن از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خوردتر و در تفسیر منیر
می گوید که آن مرغان بر شاخهای گیاه نشستندی و انواع نغمات خوش و اصوات دلکش از ایشان
بظهور رسیدی پس بادی بر ایشان وزیده پرهای ایشان بریختی مرغی بودی پاکیزه و بریان
بی رگ و بی خون و استخوان بنی اسرائیل بر می داشتند و با ترنجبین می آمیختند و می خوردند
کلوا و گفتیم بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزهای آن چیز که روزی کردیم شما را
یعنی هرچه روزی می رسد بخورید و برای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره
می نهادند همه متعفن و متغیر می شد وما ظلمونا و ستم نکردند بدین نافرمانی ولکن کانوا
ولیکن بودند از روی نادانی انفسهم بر نفسهای خود یظلمون ستم می کردند که بر رزاقی
حق اعتماد ننموده بادخار میکوشیدند واذ قلنا و یاد آورید که چون گفتیم شما را ادخلوا
در آیید هذه القریة درین دیه ایلیا یا اریحا که قریه جباران است فکلوا پس بخورید
منها ازین دیه یعنی میوها و طعامهای وی حیث شئتم هر جا خواهید و هرچه خواهید
رغدا خوردنی گوارنده وادخلوا الباب و در آیید بدری از درهای این دیه سجدا
سجده کنان شکرانه خلاصی یافتن را از تیه وقولوا و بگویید حطة درخواست ما حطه ایست
این لفظ کلمه استغفار ایشان بود معنی آنکه بیفگن از ما گناهان را نغفر لکم تا بیامرزیم
مر شما را خطایاکم گناهان شما بسجود و دعا وسنزید و زود باشد که زیاده کنیم ما المحسنین
نیکوکاران را در ثواب ایشان فبدل پس بکردانیدند از روی استهزا الذین آنان که ایشان
ظلموا ستم کردند بر خود قولا آن سخن را که مامور بودند بگفتن آن غیر الذی بجز آنچه
قیل لهم گفته شده بود مر ایشان را حق سبحانه فرمود که بگویید حطة ایشان گفتند هطا
سمقاثا یعنی گندم سرخ بدل کردند توبه را بمطلوب خود از خوردنی فانزلنا پس فرو فرستادیم
علی الذین ظلموا بر اینان که ستم کاری کردند به تغییر قول رجزا عذابی و عقوبتی من السماء
از آسمان بما بدان چیزی که کانوا بودند که بدان چیز یفسقون بیرون رفتند از حد فرمان

وآن عذاب آتشی

وآن عذاب آتشی بود که فرود آمد و همه را بسوخت یا طاعونی بر ایشان گماشته شد
که بیک ساعت بیست و چهار هزار کس مردند و بقولی هفتاد هزار واذ استسقی
موسی و یاد کنید آن را که چون موسی علیه السلام آب خواست از ما لقومه برای قوم خود که بعد
خوردن من و سلوی تشنه شدند فقلنا پس گفتیم ما مر او را که ای موسی اضرب بزن
بعصاک بعصای خود که از شعیب علیه السلام بتو رسیده الحجر سنگ معینی را و آن
سنگی بود مربع ببزرگی سر آدمی که حق تعالی از بهشت فرستاده بود بموسی و گویند
سنگی معین نبود پس موسی علیه السلام بفرمان مولای عصا بر سنگی زد فانفجرت
پس شکافته شد منه از آن سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه بعدد اسباط
بنی اسرائیل قد علم بدرستی که دانست کل اناس هر یک از آدمیان یعنی اسباط
مشربهم آبخور خود را کلوا بخورید از من و سلوی واشربوا و بیاشامید من رزق الله
از روزی خدا که بی رنج و تعب بشما داده ولا تعثوا و از حد مگذرید فی الارض
در زمین مفسدین در حالتی که شما تباه کارانید واذ قلتم یا موسی و یاد آورید آنرا
که گفتید ای موسی لن نصبر ما هرگز صبر نتوانیم کرد علی طعام واحد بر طعام یگانه یعنی
من و سلوی هرچند طعام دو بود اما هر دو را در هم سرشته یکی می ساختند فادع
لنا پس بخوان از برای ما ربک پرورده کار خود را و از وی درخواه تا بقدرت خود یخرج لنا
بیرون آرد مارا مما از آنچیزی که اورا تنبت الارض میرویاند زمین نسبت انبات
بزمین مجاز است من بقلها از سبزها و ترهای زمین وقثائها و از خیار و بادرنگ او
وفومها و از گندم یا سیر او وعدسها و دانچه او وبصلها و پیاز او قال گفت خدای تعالی
یا آنکه موسی فرمود اتستبدلون آیا بدل می کنید الذی آن چیز را که بحسب واقع هو ادنی
او فروتر و خودتر است چون سیر و پیاز بالذی بآن چیزی که فی نفس الامر هو خیر او
بهتر و نیکوتر است چون ترنجبین و گوشت مرغ واکنون که چنین می کنید اهبطوا فرو
روید مصرا در شهری از شهرهای ارض مقدسه فان لکم پس بدرستی که مر شما راست
در آن شهرها ما سألتم هرچه خواستید از بقول وضربت و زده شد یعنی لازم گشت
علیهم بر ایشان بجزای کفران نعمت و عدم رضا بقسمت الذلة خواری و فرو مایگی جزیه
دادن والمسکنة و دیگر و صنع کرده شد درویشی و بیچارگی که هرچند توانگر باشند خود را
در زی محتاجی و بی نوایی بخلق نمایند وباؤا بغضب و باز گشتند بخشمی من الله از خدای
یعنی سزاوار خشم خدای شدند ذلک آن خواری و بیچارگی و خشم خدای مر ایشان را بانهم
کانوا یکفرون بآن ۝ بود که ایشان بودند که کافر می شدند بآیات الله بآیتهای توریة
ویقتلون و می کشتند النبیین پیغمبران را چون زکریا و یحیی و شعیب علیهم السلام بغیر الحق
بنا واجب یعنی بزعم ایشان نیز چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود ذلک
آن کفر و قتل ایشان بما عصوا بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدای وکانوا و بودند که
یعتدون از حد در می گذشتند و تجاوز از حد فرمان ایمان می کنند بکثرت عصیان یعنی
هرچند معصیت بیشتر کنند زنگ بر آینه دل بیشتر نشیند نظم هر کند زنگیست بر مرآت دل

دل شود زین زنگها خوار و خجل • چون زیاده گشت دل را تیرگی • نفس دون را بیش
کرده خیرگی • ان الذین بدرستی که آن کسانی که از روی نفاق آمنوا گرویدند یعنی
همین بزبان اقرار کردند والذین هادوا و آنان که بیهودیت درآمدند والنصاری
و ترسایان والصابئین و آنان که از دینی بدینی گرایند کانند یعنی از هر دینی چیزی
اخذ کردند ملائکه را می پرستند و زبور میخوانند و روی بکعبه نمازی گزاردند و گفته اند
زنادقه اند یا ستاره پرستان من آمن هر که ایمان آرد باخلاص تمام ازین طوایف بالله
بخدای و صفات ثبوتی و سلبی والیوم الآخر و بروز قیامت و متعلقات آن وعمل صالحا
و بکند عمل شایسته فلهم اجرهم پس مر ایشانراست مزد کار ایشان عند ربهم نزدیک
پروردگار ایشان ولا خوف علیهم و ترس نباشد بر ایشان در روز محشر ولا هم یحزنون
و نباشد که اندوهگین شوند در وقت مجازات واذ اخذنا و یاد کنید آنرا که فراگرفتیم
از شما میثاقکم پیمان شما را بمتابعت موسی علیه الصلوة والسلام و عمل باحکام توریة
ورفعنا و برداشتیم فوقکم بر زبر شما الطور کوه را تا پیمان بستید بنی اسرائیل بعد
از نزول توریت تمرد آغاز نهادند و گفتند احکام این کلام بغایت دشوار است ما کردن
نمی توانیم حق تعالی کوهی را از کوههای فلسطین که آنرا طور گفتندی و در تفسیر قرطبی
آمده که آن کوه منسوب بود بطور ابن اسماعیل فرمان داد تا بر زبر سر ایشان بایستاد
و در پیش روی ایشان آتشی افروخته و در عقب دریای زخار پدید آمد و چون
گریزگاه ندیدند بر روی در افتادند و متحیر شدند و حق تعالی گفت خذوا فراگیرید
ما آتیناکم آنچه عطا دادیم شما را از احکام شرع بقوة بجدی تمام و جهدی قوی
واذکروا و یاد گیرید یا پیوسته یاد کنید ما فیه آنچه در اوست از عقاب و ثواب
لعلکم تتقون باشد که بپرهیزید از ناشایستها ثم تولیتم پس روی بگردانید
از فرمان حق من بعد ذلک از پس عهدی که کردید فلولا فضل الله پس اگر نه فضل
و بخشایش خدا بودی علیکم بر شما ورحمته و بخشایش او بنسبت شما لکنتم هر آینه
بودید من الخاسرین از جمله زیانکاران ولقد علمتم الذین و هر آینه نیکو دانسته اید
شما آنان را که در زمان داود اعتدوا از حد فرمان درگذشتند منکم از قوم شما
در شهر ایله فی السبت در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم از صید ماهی و ایشان
مخالفت نموده در آن روز بحیله ماهی گرفتند فقلنا لهم پس ما گفتیم مر ایشانرا که چون
خلاف امر کردید کونوا بباشید قردة بوزنگان خاسئین خوار شدگان و تمامی این
قصه در سوره اعراف مذکور خواهد شد فجعلناها پس ما گردانیدیم آن عقوبت را
نکالا عذابی و عبرتی که پند نهنده و بند دهنده باشد لما بین یدیها مر آنکسانی را که
پیش ایشان حاضر بودند و می دیدند و ما خلفها و آنانرا که از پس ایشان آیند و قصه
ایشان شنوند و موعظة و گردانیدیم آنرا پندی للمتقین از برای پرهیزکاران از قوم
ایشان یا از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم واذ قال موسی و یاد کنید آنرا که گفت
موسی علیه السلام لقومه مر گروه خود را بوقتی که در میان خود کشته یافته بودند

عامیل نام

عامیل نام وی خواستند که قاتل وی معلوم کردد ان الله یأمرکم بدرستی که خدای تعالی
می فرماید شما را ان تذبحوا آنکه بسمل کنید بقرة گاوی را تا بعضی از و بر مرده زنند و زنده
شده بگوید که قاتل او کیست قالوا گفتند قوم موسی اتتخذنا هزوا آیا فرا میگیری ما را هزوا اهل
فسوس یعنی با ما سخریه میکنی ما می پرسیم که عامیل را که کشته است و تو می گویی که گاوی بکشید
قال اعوذ بالله موسی گفت پناه می گیرم بخدای ان اکون از آن که باشم من الجاهلین
از نادانان و افسوس کنندگان قالوا ادع لنا گفتند بخوان و سؤال کن از برای ما ربک
پروردگار خود را یبین لنا تا بیان کند برای ما ما هی که آن گاو را صفت چیست و
سال او چند است سؤال بماهیت جهت آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده
بودند که از نوع بقر این صورت صادر تواند شد پس او را جاری مجرای چیزی داشتند که
گویا حقیقت آن ایشان را معلوم نیست و فی نفس الامر سؤال از ماهیت نبود بلکه از سن
او پرسیدند لاجرم در جواب ایشان قال گفت موسی علیه الصلوة والسلام انه یقول بدرستی
که می گوید خدای عز و جل انها بقرة آن گاویست لا فارض نه پیره از کار افتاده ولا بکر
و نه جوان و نارسیده عوان میانه ایست بین ذلک میانه آنچه مذکور شد از پیری و جوانی
فافعلوا پس بکنید ما تؤمرون آنچه شما را فرموده اند قالوا گفتند قوم موسی علیه الصلوة
والسلام باری دیگر ادع لنا ربک بخوان از برای ما پروردگار خود را یبین لنا تا بیان کند
و پیدا و هویدا سازد برای ما ما لونها که چیست رنگ آن بقره قال انه یقول گفت موسی
که خدای تعالی میگوید انها بقرة صفراء آن گاویست زرد فاقع لونها در غایت زردی
رنگ او تسر الناظرین و آن گاو شاد میگرداند و مسرور میسازد از رنگ خود نظر کنند کانرا
بوی قالوا ادع لنا دیگر باره گفتند بخوان از بهر ما ربک خداوند خود را یبین لنا
تا آشکارا کرداند برای ما ما هی که آن گاو چه گاویست کار کننده یا در صحرا چرنده ان البقر
بدرستی که آن گاوان تشابه متشابه شده اند علینا بر ما پس میانه سال زرد رنگ
بسیارند و انا و بدرستی که ما ان شاء الله اگر خواهد خدای لمهتدون از جمله راه
یافتگان باشیم بدین گاو از حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله منقولست که اگر
بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی هرگز آن گاو را نیافتندی قال انه یقول گفت موسی
علیه السلام که میگوید خدای تعالی انها بقرة آن گاویست لا ذلول نه رام گشته و نرم
شده که بحکم زراع تثیر الارض بشوراند زمین را ولا تسقی الحرث و نه گاویست که آب
دهد کشت را یعنی آب کشد برای زراعت مسلمة دست باز داشته شده است از همه
کارها و بسر خود چرا میکند یا بی عیب است و تمام خلقت لا شیة نیست هیچ رنگی که
مخالف رنگ زردی باشد فیها در وی چون بنی اسرائیل شنیدند قالوا الآن گفتند
اکنون که صفتها را بیان کردی جئت بالحق آوردی راستی را صفت تمام روشن کردی
بار گفتی و آن گاو مذهبه نام داشت و بدست جوانی بود پرهیزکار که خدمت مادر کردی
القصه بنی اسرائیل بخریدند آنرا بانکه پوست او را پر زر کنند فذبحوها پس بکشتند
او را و نکته در کشتن او سرزنش گوساله پرستان بود بدیشان نمود که هر نوع آنچه شما پرستید آید

قابل ذبح است لا تسقی الحرث ... او را ذبح کردند و ما کادوا یفعلون و نمی خواستند که بکنند
این کار را بسبب گرانی بهای او و اذ قتلتم اول قصه است می فرماید که یاد کنید آنرا که بکشتید
نفساً یکی را که آن عامل بود فادّارأتم پس اختلاف کردید فیها در آن نفس مقتول بعضی
در کشتن او والله مخرج و خدای تعالی بیرون آورنده است و ظاهر کننده ما کنتم
تکتمون آن چیزی را که هستید شما که آنرا بپوشید از قتل بنا حق فقلنا اضربوه پس گفتیم
که بزنید آن کشته را ببعضها بپارهٔ از آن گاو که یا دم بود یا زبان یا گوش و بر هر تقدیر
چون بروی زدند زنده شد و خون از گردن او می ریخت و نام قاتلان خود میگفت
و آن دو برادرزاده بودند که بواسطهٔ مال او را بصحرا برده بقتل رسانیده بودند و بعد
از تسمیهٔ ایشان در حال بیفتاد و بمرد کذلک همچنانکه این مرده را زنده کرداند یحیی الله
زنده می کرداند خدای تعالی الموتی همه مردگانرا و یریکم و می نماید بشما خطاب بآن جماعتست
که در مجلس احیای عامل حاضر بودند و می شاید که منکران زمان حضرت رسالت را صلوات الله
علیه و سلامه میگوید که انکار حشر مکنید آخر خدای بشما نماید آیاته دلایل قدرت خود را
در احیا لعلکم مگر باشد شما تعقلون فکر کنید و یاد دریابید که کسی که قدرت دارد بر زنده
کردن نفسی هر آینه بر احیاء همه نفوس قادر خواهد بود ثم قست پس سخت گشت قلوبکم
دلهاء شما ای یهود من بعد ذلک از پس زنده شدن عامل فهی پس آن دلها که شماراست
کالحجارة همچو سنگ است در سختی و درشتی او اشد قسوة بلکه سخت ترست و غلیظ تر از سنگ
و ان من الحجارة و بدرستی که بعضی از سنگها ست لما یتفجر آنچه هر آینه روان میگردد
منه الانهار از وجویها بزرگ و ان منها و بدرستی که هست از و یعنی از حجارة
لما یشقق آنچه هر آینه بشکافد فیخرج پس بیرون آید منه الماء از و آب خرد و ان منها
و بدرستی که هست از و یعنی از حجارة لما یهبط آنچه فرود آید و از بلندی به پستی گراید
من خشیة الله از ترس خدای تعالی و ما الله بغافل و نیست خدای بیخبر عما تعملون
از آنچه شما ای یهود کنید افتطمعون آیا طمع در بسته اید ای مؤمنان ان یؤمنوا
آنکه تصدیق کنند و استوار دارند جهودان لکم مر شما را در آنچه میگوئید از نعت پیغمبر
و حقیقت دین اسلام و قد کان و حال آنکه بودند فریق منهم گروهی از اسلاف ایشان
که بی واسطه یسمعون می شنیدند کلام الله سخن خدای را بر کوه طور ثم یحرفونه
پس بگردانیدند آن سخن را من بعد ما عقلوه پس از آنکه دانسته بودند و دریافته چون
بمیان قوم آمدند گفتند ما سخن حق و امر و نهی او شنودیم ولیکن در آخر گفت که اگر انها
که فرمودم توانید بکنید و اگر قادر نباشید بر ادای آن مکنید و باک مدارید وهم یعلمون
و ایشان میدانند که افترای نمایند در ینابیع آورده روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم فرموده که جهودان بعد از ین در مدینه نیایند که از در آمدن ایشان بمدینه
فتنه ظاهر میشود بعضی از منافقان یهودان اول روز بمدینه در می آمدند که مسلمانیم
همچو شما و آخر روز بازگشته بیاران خودی پیوستند کما قال الله تعالی و اذا لقوا و چون
ملاقات کنند یهود الذین آمنوا آنانرا که ایمان آورده اند از اصحاب رسول الله

صلی الله علیه

صلی الله علیه و آله و سلم قالوا آمنّا گویند ما نیز گرویده ایم و اذا خلا و چون خلوت کنند بعضهم
برخی از ایشان الی بعض ببرخی از اکابر چون کعب قالوا گویند آن اکابر ایشانرا که اتحدثونهم
آیا شما حدیث میکنید و خبر می دهید اصحاب محمد را صلی الله علیه و سلم بما فتح الله بدانچه گشاده است
خدای تعالی ابواب دانش آنرا علیکم بر شما در کتاب شما قولی آنست که بعضی از یهود مدینه در اول
نزول آن حضرت اصحاب را از نعت و صفت وی که در توریة مذکور بود خبر دادند و رؤسای
ایشان از آن آگاهی یافته مخبرانرا سرزنش نمودند که شما ایشانرا از صفات محمد صلی الله علیه
و آله و سلم خبری دهید لیحاجوکم تا مخاصمت کنند و حجت گیرند به بآنچه دانسته باشند
عند ربکم نزد پروردگار شما روز قیامت و گویند حق را می شنیدید و متابعت نکردید
افلا تعقلون آیا چرا در نمی یابید این مقدار که اسرار خود را با خصم در میان نباید نهاد
او لا یعلمون آیا نمی دانند جهودان که ان الله یعلم بتحقیق خدای تعالی میداند ما یسرون
آنچه پنهان میدارند از عداوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب او و ما یعلنون و آنچه
آشکارا میکنند از دوستی پیغمبر صلی الله علیه و صحابه بنفاق پس هر که داند که حق سبحانه و تعالی
دانای آشکار او نهان است باید که ظاهر خود را بفرمان برداری آراسته سازد و باطن خود را
از لوث ناپاکی بپردازد بیت بکن سرّ و علن را پاک کسی راست • که دانای نهان و آشکاراست •
و منهم و از جهودان امیون جماعتی اند نا نویسندگان و نا خوانندگان لا یعلمون الکتاب
نمیدانند توریة را و نمی شناسند که در او چه چیز است الا امانی مگر آرزوهای خود را یعنی آنچه
موافق هوای ایشان باشد یا وعدهای دروغ که از علمای خود می شوند که بهشت خاصهٔ
ایشان خواهد بود و آبا و اجداد ایشانرا شفاعت خواهد کرد و ان هم و نیستند ایشان
الا یظنون مگر آنکه گمان برند فویل پس عذاب یا اندوه للذین مر آنانراست که ایشان یکتبون
الکتاب می نویسند نوشتهٔ محرّف را بایدیهم بدست خود یعنی مباشر کتابت اند و بدکوی
نمی فرمایند ثم یقولون پس می گویند هذا این نوشته من عند الله از نزد خداست و چرا
چنین میکنند لیشتروا تا بخرند یعنی استبدال کنند به بدان کلام تحریف داده ثمنا قلیلا
بهاء اندک را یعنی علماء یهود بواسطهٔ اخذ رشوت صفت مصطفی علیه السلام که در توریة
برین وجه بوده که مردی نیکو روی جعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا تغییر کردند
و نوشتند که پیغمبر آخر زمان شخصی بوده دراز قد ازرق چشم سفید پوست فروهشته موی
یک چشم و این صفت دجال است و با عوام خود گفتند این آن پیغمبر موعود نیست فویل لهم
پس وای بر ایشان مما کتبت از آنچه نوشت و تغییر کرد ایدیهم دستهای ایشان و ویل لهم
و دیگر باره وای بر ایشان مما یکسبون از آنچیزی که کسب می کنند از رشوت و اکل حرام
وقالوا و گفتند یهود بزعم خود لن تمسنا النار هرگز مارا مس نکند آتش دوزخ و بما نرسد
الا ایاما معدودة مگر بمقدار روزی چند شمرده شده که آن هفت روزست هر روزی
در مقابلهٔ هزار سال که عمر دنیاست یا چهل روز که بدان عدد قوم گوساله پرستیدند قل
بگوی ای محمد صلی الله علیه و سلم اتخذتم آیا فرا گرفته اید عند الله از نزدیک خدای عهداً
عهدی و پیمانی که شما را زیاده از آنچه میگوید عذاب نخواهند کرد و اگر چنین وعده هست

فلن يخلف الله [illegible] خدای عهده وعده خود را ام تقولون بلکه میگویید و افترا
میکنید على الله بر خدای تعالی ما لا تعلمون آنچه نمی دانید بلى نه چنانست که ایشان میگویند
بلکه من کسب سیئة هرکه بدی کند یعنی شرک آرد واحاطت به و فرا گیرد گرد آورد خطیئته
گناه او یعنی بر و مستولی شود تا بر کفر بمیرد فاولئك پس آن گروه مشرکان اصحاب النار
اهل دوزخ و ساکن آنند هم فیها خالدون ایشان در آتش جاوید مانندگانند والذین آمنوا
و آنان که گرویدند بخدای تعالی و آنچه نزد او آمده وعملوا الصالحات و عمل کردند نیکو و پاکیزه
اولئك اصحاب الجنة آن گروه اهل بهشتند و مستحق آن اند هم ایشان نه غیر ایشان فیها
خالدون در بهشت جاوید مانندگانند واذ اخذنا و یاد کنید چون فرا گرفتیم یعنی در توریة
میثاق بنی اسرائیل عهد پیمان فرزندان یعقوب و گفتیم لا تعبدون نه پرستید شما الا الله
مگر خدای را که سزای پرستش است وبالوالدین و نیکویی کنید بر پدر و مادر احسانا نیکویی کردنی
وذی القربی و دیگر نسبت خویشان والیتامی و یتیمان والمساکین و بیچارگان وقولوا
و بگویید للناس مر مردمان را حسنا سخنی که مشتمل بر نیکویی باشد یا با مردم چنان سخن
گویید که دوست دارید که با شما گویند واقیموا الصلوة و نماز را بپای دارید با شرایط آن
واتوا الزکوة و بدهید زکوة را بر وجهی که حکم کردیم ثم تولیتم پس روی بگردانید بعد
بعد ازین پیمان و برگشتید از عهد و میثاق الا قلیلا منکم مگر اندکی از شما مراد بعضی اسلاف
ایشانند که بر شریعت توریة استقامت داشتند وانتم معرضون و حال آنکه شما اعراض
کنندگانید از حکم توریة که در متابعت محمد صلی الله علیه و سلم صادر شده واذ اخذنا
و آن را نیز یاد کنید که گرفتیم میثاقکم پیمان از اسلاف شما و با ایشان عهد بستیم لا تسفکون
نریزند دماءکم خونهای اقربا و هم دینان خود را ولا تخرجون انفسکم و بیرون نکنند
کسان خود را بستم من دیارکم از خان و مان خویش و عهد دیگر بود که اسیران بنی اسرائیل را
باز خرند ثم اقررتم پس اقرار کردید و قبول نموده اید وانتم تشهدون و شما ای یهود
مدینه گواهید که آبای شما این عهد نمودند ثم انتم هؤلاء پس شما آن گروهید که پیمان را
شکسته تقتلون انفسکم می کشید کسان خود را وتخرجون فریقا و بیرون می کنید گروهی
منکم از قوم خود من دیارهم از سراها و منزلهای ایشان تظاهرون هم پشتی شدید والعدوان
علیهم بر آن قوم مغلوب شده از شما بالاثم به بزهکاری و افزون طلبی در مدینه دو قبیله
بودند از یهود یکی قریظه و دیگر بنی نضیر که با هم مقاتله کردندی و قبل از هجرت دو قبیله
مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگر خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر
با خزرج اتفاق کردند و هر فرقه از یهود بمعاونت حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی
و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی تا مهم قوم مغلوب بجلا انجامیدی
و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدی دادندی چنانچه میفرماید وان یاتوکم و اگر بشما
آیند اساری اسیران بنی اسرائیل تفادوهم ایشان را فدیه میدهید یعنی با سیری دیگر
بدل میکنید وهو محرم تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون کردید
و حال آنکه حرام شده است علیکم بر شما بحکم میثاق اخراجهم بیرون کردن ایشان

افتؤمنون

افتؤمنون آیا می گروید ببعض الکتاب به پاره از احکام توریة که فدیه اسیران است
وتکفرون ببعض و کافر میشوید ببعضی دیگر قتل و اخراجست فما جزاء من یفعل
پس نیست مکافات آنکس که بکند ذلك عهد شکنی و نافرمانی منکم از شما که یهودید
الا خزی مگر خواری و رسوایی فی الحیوة الدنیا در زندگانی این سرای که آن قتل بنی
قریظه است و اجلای بنی النضیر ویوم القیمة و در روز رستخیز یردون باز گردانیده شوند
از حشرگاه الی اشد العذاب بسوی سخت ترین عذابی که عذاب دوزخ است و یکی از علا مات
شدت دوام اوست وما الله بغافل و خدای نیست غافل عما تعملون از آنچه عهد
شکنان میکنند و حفص بخطاب میخوانند و مخاطب هم یهودند یا خطاب عام است
اولئك الذین این گروه آنانند که از بیخردی اشتروا الحیوة الدنیا خریده اند
و بدل کرده زندگانی محقر دنیا را بالآخرة بنعمت جاویدی آن سرای دیگر را فلا یخفف
پس سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب نه در دنیا بنقصان و
نه در آخرت بخروج از آتش ولا هم ینصرون و نباشند که ایشان یاری داده شوند
در دنیا بدفع آفات از ایشان و نه در محشر بتخفیف عقوبات ولقد آتینا موسی و بدرستی
که ما عطا کردیم موسی را الکتاب توریة وقفینا و از پی در آوردیم من بعده
از پس موسی بالرسل بفرستادگان چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا
و یحیی علیهم السلام وآتینا عیسى بن مریم و عطا کردیم عیسی را که پسر مریم علیها
السلام بود البینات نشانهای روشن و معجزات هویدا چون اخبار از غیب
و احیاء موتی وایدناه و نیرومند گردانیدیم او را و قوت دادیم بروح القدس
بجان پاکیزه یا بجبرئیل که در همه وقت قرین عیسی بودی علیه السلام یا اسم اعظم که
ببرکت آن مرده زنده کردی و یا انجیل که تازگی دل و زندگی جان از آن یافتندی
بیت دل تازگی از حسن کلامت دارد • جان زندگی از سماع نامت دارد • افکلما آیا
هرگاه که از نزد ما جاءکم رسول آمد بشما فرستاده بما لا تهوی بآنچه دوست ندارد
انفسکم نفسهای شما آزاد سخن او بر وفق هوا و مدعای شما نباشد استکبرتم
تعظم کردید و گردن نهادید ففریقا کذبتم پس گروهی را از ایشان دروغ گو داشتید
چون محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عیسی علیه السلام وفریقا تقتلون و گروهی را بکشتید
چون زکریا و یحیی علیهما السلام وقالوا و گفتند یهود قلوبنا غلف دلهای ما
در غلاف است یعنی پوشیده است از فهم و باز داشته شده از قبول بدین سخن ناامید
میگردانیدند حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم از ایمان خود بقرآن و متابعت آن
حضرت حق سبحانه و تعالی رد سخن ایشان میکند یعنی نه چنانست که ایشان میگویند
بل لعنهم الله بلکه خدای تعالی ایشان را رانده است و مدد لطف از ایشان بازگرفته
بکفرهم بسبب ناگرویدن ایشان فقلیلا ما یؤمنون پس اندکی از ایشان ایمان آورند
چون ابن سلام و اصحاب او ولما جاءهم و آن هنگام که بدیشان آمد کتاب من عند الله
نوشته از نزد خدای که قرآنست مصدقا گواه موافق لما معهم مر آن کتابی را که با ایشانست

در توحید و نبوت و [illegible] را اصول دین باشد قبول نکردند و بدان نگرویدند و کانوا
من قبل و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت فرو ماندگی یستفتحون
طلب نصرت و فتح میکردند بدین کتاب و بکسی که این برو فرود آید هرگاه که عرب قصد
یهود کردندی و کار بر ایشان تنگ شدی دستها برداشتندی گفتندی بار خدایا نصرت میخواهیم
از تو بمحمد صلی الله علیه و سلم که رسول آخر زمانست علی الذین کفروا بر آنانکه نگرویده اند
از مشرکان عرب فلما جاءهم پس وقتی که آمد بر ایشان ما عرفوا آنکس که بشناخته بودند
کفروا به کافر شدند بدو چه ایشان از گمان بود که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون
از بنی اسمعیل بود بدو کافر شدند فلعنة الله پس لعنت خدای علی الکافرین بر ناگروندگان
که بدانش خود کار بکردند و نگرویدند و عناد ورزیدند وضع ظاهر در موضع ضمیر تسجیل
بر کفر ایشانست بئسما اشتروا بد چیزیست که ایشان فروختند به بآن چیز انفسهم
بهرهٔ نفسها خود را و آن چیز کدامست ان یکفروا آنکه کافر میشوند بما انزل الله بدانچه
فرو فرستاد خدای که آن قرآنست بغیا از جهت حسد یعنی رشک که بردند ان ینزل الله
بر آنکه فرو فرستد خدای من فضله فضل خود را که کتاب و وحی است علی من یشاء
بر آنکس که خواهد من عباده از بندگان خود که سزاوار آن باشد فباؤا پس بازگشتند جهودان
بغضب بخشمی از خدای یا مستحق گشتند خشمی را علی غضب بالای خشمی دیگر بانکار عیسی
و انجیل و خشمی بانکار محمد صلی الله علیه و سلم و قرآن و للکافرین و نیز کافرانراست عذاب
مهین عذابی خوار کننده و اذا قیل لهم و چون گویند مر یهود را آمنوا بگروید بما انزل الله
بانچه خدای فرستاده از انجیل و قرآن قالوا گویند نؤمن ما میگرویم بما انزل علینا بانچه
بما فرو فرستاده اند یعنی توریة و یکفرون و کافر میشوند بما وراءه بانچه جز کتاب ایشانست
و هو الحق و آن ماورا یعنی قرآن و انجیل درست و راستست مصدقا در حالتی که
آن حق باور دارنده است لما معهم مر آن کتاب را که با ایشانست و از ینجا کفر ایشان
بتوریة نیز لازم می آمد چه کفر بانچه موافق چیزیست کفر باشد بآن چیز قل بگوای محمد
در جواب آنکه میگویند بتوریة ایمان داریم فلم پس چرا تقتلون می کشید انبیاء الله
پیغمبران خدایرا من قبل پیش از این ان کنتم اگر بودید شما مؤمنین گروندگان بتوریة
و لقد جاءکم موسی و هر آینه که آمد بشما موسی بالبینات بنشانهاء درست و پیغامهاء
راست که احکام الواح است ثم اتخذتم العجل پس شما فرا گرفتید گوساله را بخدایی من بعده
از پس رفتن موسی علیه السلام بطور و انتم ظالمون و شما بیدادگرانید بر نفس خود
و اذ اخذنا و یاد کنید چون فرا گرفتیم میثاقکم پیمان شما را و رفعنا و برداشتیم فوقکم
الطور بر زبر شما کوهی را که منسوب بود بطور ابن اسمعیل خذوا و گفتیم که فرا گیرید
ما آتیناکم آنچه شما داده ایم یعنی توریة بقوة بقوی درست و جدی تمام و اسمعوا
و بشنوید یعنی فرمان برید قالوا گفتند باشکارا سمعنا شنیدیم و پذیرفتیم و پنهانی
با خود گفتند و عصینا و نافرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل و اشربوا
و خورانیده شدند یعنی در آوردند فی قلوبهم العجل در دلهاء ایشان دوستی گوساله را

بکفرهم بسبب

بکفرهم بسبب جحود و انکار ایشان قل بگو بئسما یأمرکم به بد چیزیست آنچه می فرماید
شما را به بانچیز ایمانکم ایمان شما و آن کفرست بقرآن و محمد ان کنتم اگر هستید شما
مؤمنین گروندگان بخدای چه اگر کسی مؤمن باشد ایمان او او را بکفر نفرماید و جهودان
با این همه دعوی می کنند بهشت جز جای ما نخواهد بود خداوند تعالی فرمود قل بگوای
محمد در جواب دعوی ایشان ان کانت اگر هست لکم مر شما را الدار الآخرة سرای
آخرت و نعمت بهشت عند الله نزدیک خدای خالصة پاکیزه و خاصه من دون الناس
بی دیگر مردمان فتمنوا الموت پس آرزو کنید مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید راست
گویان در آنکه بهشت خاصه از آن شماست چه بی مرگ بدان سرا نتوان رسید آرزوی مرگ
علامت اشتیاق لقاست پس هر که آرزومندتر است بمرگ مشتاقتر باشد بلقا بیت
مرگ نیست که دوست را رساند بر دوست • آن کیست که او بمرگ شادان نبود • و لن یتمنوه
و آرزو نکنند جهودان مرگ را ابدا هرگز بما قدمت بانچه پیش فرستاده است ایدیهم
دستهاء ایشان از قتل انبیاء و تغییر نعت مصطفی صلی الله علیه و سلم و الله علیم و خدای
دانا تر است بالظالمین بستمکاران و دروغ گویان و لتجدنهم و هر آینه که یابی تو جهود
احرص الناس حریص ترین مردمان علی حیوة بر زندگانی دنیا و من الذین اشرکوا
و از آنکسانی نیز که شرک آورده اند یعنی کفار عرب و اصح آنست که اینجا مشرکان مجوسند
زیرا که هیچ کس زندگانی را دوست تر از ایشان نیست یود احدهم دوست میدارد یکی
از ایشان یعنی گبران لو یعمر که کاشکی عمر داده شود الف سنة هزار سال و از ینست
که تحیت مجوس چون بهم رسند اینست که هزار سال بزی و نزد بعضی از علما گفتن
این لفظ مکروه هست و ما هو بمزحزحه و نیست که رهاننده او باشد من العذاب
از عذاب دوزخ ان یعمر آنکه عمر داده شود یعنی طول عمر دافع عذاب الهی نیست و الله
بصیر و خدای بیناست بما یعملون بانچه میکنند یهود و مجوس و غیر ایشان بعضی از یهود
گفتند که صاحب محمد صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل است و او وحی بدو فرود آرد
و اسلاف ما را از جبرئیل زحمت بسیار رسیده و اکثر بلا و عذاب بر آبائه ما نازل شده اگر
بجای او میکائیل بودی ما بابی القاسم ایمان می آوردیم حق سبحانه و تعالی فرمود که قل
بگوای محمد صلی الله علیه و سلم من کان هر که باشد عدوا لجبریل دشمن مر جبریل را و این
نامیست عبرانی یا سریانی و معنی او عبد الله است و او امین خزائن وحی باشد پس هر که
دشمن او باشد گو از خشم بمیر فانه نزله پس بدرستی که او فرود آورد قرآنرا علی قلبک
بدل تو باذن الله بفرمان خدای تعالی مصدقا در حالتی که قرآن تصدیق کننده است
لما بین یدیه مر آن چیز را که پیش از وی نازل شده و حالا با ایشانست از کتب منزله
چون توریة و زبور و هدی و قرآن راه نماینده است بحق و بشری و مژده دهنده
للمؤمنین مر مؤمنانرا بنجات و درجات من کان هر که باشد عدوا لله دشمن مر خدایرا
و ملائکته و فرشتگان او را و رسله و فرستادگان او را و جبریل و میکال و این دو فرشته
مقرب را فان الله پس بتحقیق که خدای تعالی عدو للکافرین دشمنست مر کافرانرا

کشتن ملائکه و رسیدن جواب ولقد انزلنا الیک و هر آینه ما فرستادیم بسوی تو آیات بینات
نشانهای روشن یا آیتهای درست و راست یعنی قرآن وما یکفر بها وکافر نشوند بدان
آیتها الا الفاسقون مگر بیرون رفتگان از فرمان خدای تعالی اوکلما آیا هرگاه که یهود
عاهدوا عهد کردند عهدا عهد کردنی نبذه بشکستند آنرا فریق منهم گروهی از ایشان
بل اکثرهم بلکه بسیاری از ایشان لا یؤمنون نمی‌گروند بتوریة ولما جاءهم و آن هنگام که
آمد بدیشان رسول من عند الله فرستاده از نزدیک خدای تعالی یعنی محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم مصدق باور دارنده لما معهم مر توریة که با ایشانست نبذ
فریق بیفکند گروهی من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه عطا داده شده‌اند بتوریة
یعنی علماء ایشان بینداختند کتاب الله توریة را یا قرآن را وراء ظهورهم پس پشت
خود کانهم گوییا آن علما لا یعلمون نمی‌دانند که قرآن کلام الله است و محمد صلی الله علیه
و علی آله و سلم رسول الله واتبعوا و پیروی کردند این یهود ما تتلوا الشیاطین آن چیزی را
که می‌خوانند دیوان علی ملک سلیمان در زمان پادشاهی سلیمان علیه صلوات الله
و سلامه و آن چنان بود که دیوان در عهد سلیمان علیه صلوات الله و سلامه شعبدهای
صدرنگ را با نیرنگهای کهانت برآمیخته نوشته بودند و میان اراذل و جهال شایع شده بود
پس سلیمان علیه صلوات الله و سلامه بر آن اطلاع یافته بفرمود تا آن نوشتها را آوردند
و در صندوقی مقفل ساخته آن صندوق را در زیر تخت خود دفن کردند و بعد از وفات
سلیمان علیه صلوات الله و سلامه دیوان آن صندوق را از زیر تخت بیرون آورده
چنان فرا نمودند که سلیمان علیه السلام بان سحرها و شعبدها پادشاهی کرده و بعد
از آن یهود سلیمان را بسحر نسبت دادند حق تعالی از برای ذمّهٔ وی را فرمود وما کفر
سلیمان و هرگز کافر نشد سلیمان یعنی جادوی نکرد ولکن الشیاطین ولیکن دیوان
زمان او کفروا کافر شدند یعلمون الناس در آموختند مردمان را السحر جادوی وما انزل
و دیگر یهود متابعت کردند آن چیزی را که فرو فرستاده شده از سحر علی الملکین بر دو
فرشته ببابل در شهر بابل هاروت و ماروت نام آن دو فرشته است و ایشان بر آدمیان
گناه کار طعنه می‌زدند حق تعالی فرمود که ایشان بسته نفس و هوا اند و اگر شما را نیز
همان حالت که ایشان راهست بودی صدور عملهای بدتر از افعال ایشان از شما امکان
داشتی ایشان استبعاد نمودند و حق سبحانه و تعالی نفس بشری بدیشان داد برای
حکومت خلق بزمین آمده بر زنی زهره نام عاشق شدند بسبب شرب خمر بر قتل
بناحق و سجدهٔ صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشان را از صعود بر آسمان منع کرد
و عذاب ایشان درین جهان مقرر شده حالا در چاه بابل بموی سر آویخته معذب‌اند
و انزال سحر بریشان بجهت آن بود که در آن زمان سحره دعوی نبوّت میکردند حق سبحانه
و تعالی در زمان حکومت و قبل از معصیت این علم بریشان فرستاده گویند بوجه الهام
ایشان را این علم درآموخت تا جمعی زیرکان را تعلیم دهند و ایشان بر کیفیت سحر و حقیقت آن
مطلع شده معارض مدعیان نبوّت کردند وما یعلمان و نیاموختند این دو فرشته

درین وقت که

درین وقت که در چاه اند من احد هیچ کس را جادوی حتی یقولا تا گویند پیش از آموزانیدن
آن کسی را که انما نحن فتنة جز این نیست که ما آزمایش خلقیم از خدای تعالی فلا تکفر پس
تو کافر مشو باعتقاد کردن آنکه بر عمل سحر گناهی مترتب نیست فیتعلمون پس آموزند منهما
از آن دو ملک ما یفرقون به آنچیزی را که جدایی افکند بر آن بین المرء و زوجه میان مرد و
زن او وما هم و نیستند جادوان بضارین ضرر رساننده به بسحر من احد هیچ کس را
الا باذن الله مگر بقضا و قدر خدای تعالی و یتعلمون و می‌آموزند ما یضرهم آنچه ایشان را
زیان رساند ولا ینفعهم و سود نکند ولقد علموا و هر آینه نیک دانستند یهود لمن اشتراه
هر که سحر را بخرد یعنی بیاموزد و کار بندد ماله نیست اورا فی الآخرة در آن سرای
من خلاق بهره از نیکویی ولبئس ما شروا و بد چیزیست آنکه فروختند به بدان چیز
انفسهم نفسهای خود را یعنی سحر اختیار کردند لو کانوا یعلمون اگر هستند ایشان که
دانند زیان این سود را ولو انهم و اگر این جهودان آمنوا گرویدندی بمحمد صلی الله علیه
و سلم واتقوا و پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی و پاداشت یافتندی و پوشیده
نیست که لمثوبة هر آینه پاداشت من عند الله از نزدیک خدای تعالی خیر بهترست
از رشوت که بر کتمان نعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم می‌ستانند لو کانوا یعلمون اگر بودندی
که بدانستندی یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانی که گرویده اید لا تقولوا راعنا مگویید
لفظ راعنا در وقت مکالمه با محمد صلی الله علیه و سلم که یهود گفتار شما را دست آویز ساخته
با آن حضرت این کلمه میگویند و در لغت ایشان دشنام فاحش است و مؤمنان بدان معنی
میگفتند که مراعات کن سخنان ما را یعنی بشنو حق سبحانه و تعالی فرمود که این کلمه مگویید
وقولوا انظرنا و بگویید انظرنا یعنی سوی ما بنگر واسمعوا و بشنوید حکم خدا بسمع قبول
وللکافرین و مر کافران راست یعنی آنها را که بر سبیل مذمت این کلمه میگویند عذاب الیم
عذاب دردناک که هرگز انقطاع نیابد ما یود دوست ندارند الذین کفروا آنان که حق را
پوشیده اند من اهل الکتاب از اهل کتاب یعنی یهود ولا المشرکین و نه مشرکان ان ینزل
آنکه فرو فرستاده شود علیکم بر شما من خیر هیچ نیکویی من ربکم از نزد پروردگار شما مراد
وحی است و قرآن که جامع همه خیرهاست یهود نمی‌خواستند که نبوت با آل اسمعیل انتقال
کند و مشرکان را داعیه آن بود که پیغمبری بولید مغیره و نعیم ثقفی رسد والله یختص و خدای
اختصاص می‌دهد برحمته بنبوت و وحی خود من یشاء هر کرا می‌خواهد والله و خدای
ذو الفضل العظیم خداوند فضل بزرگست بر هر که اورا نبوت داده و در ضمن فضل
بعظمت اشعارست آنکه بیت فضل او فضلیست افزون از عدد • لطف او لطفیست
بیرون از شمار • ما ننسخ هرچه منسوخ می‌کردانیم من آیة از آیت قرآن بر وفق مصالح
خلق و مقتضای زمان او ننسها یا فراموش می‌کردانیم آنرا و از دلهای بریم نأت بخیر
بیاریم بهتری منها از آن آیت منسوخه چنانچه مصابرت یکی غازی را با ده تن منسوخ
کرد و با دو تن مقرر ساخت او مثلها یا بیاریم مانند آنکه نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت
با وجود رعایت مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه الم تعلم آیا نمی‌دانی

خطاب با منکر نسخ است جهودان در نسخ مجادله می‌کردند و می‌گفتند که آن پشیمانیست و
بر خدای تعالی روا نیست و از حکمت الهی و مصلحت پادشاهی در نسخ احکام غافل و ذاهل
بودند حق تعالی میفرماید که ای منکر مجادل آیا معلوم نداری یعنی نمیدانی ان الله آنرا که
حق سبحانه علی کل شیء بر همه چیزها از محو و اثبات و نسخ و انشا قدیر تواناست بر کمال
الم تعلم آیا ندانستی ان الله بدانکه بتحقیق خداست که بی شک له مر او راست ملک السموات
والارض پادشاهی آسمان و زمین پس هر چه خواهد کند وما لکم و نیست مر شما را من دون الله
جز خدای تعالی من ولی دوستی که از و بشما نفعی رسد ولا نصیر و نه یاری که از شما
دفع ضرر کند ام تریدون آیا میخواهید ان تسئلوا آنکه سؤال کنید رسولکم پیغمبر خود را
کما سئل موسی همچنانکه سؤال کرده شد موسی من قبل پیش ازین جهودان میگفتند می باید که
کتابی بیاید بیکبار چنانکه موسی ع را آورده بود حق تعالی فرمود شما از محمد صلی الله علیه
واله وسلم همان می طلبید از سؤالها متعصبانه که پدران شما از موسی ع می طلبیدند
ومن یتبدل الکفر و هر که بدل کند کفر را بالایمان بایمان یعنی کفر را بایمان بگزیند
فقد ضل پس هر آینه گم گشته است سواء السبیل از میان راه راست ود کثیر دوست
میدارند بسیاری من اهل الکتاب از اهل توریة چون فنخاص بن عازورا که دانشمند
ایشان بود و امثال او لو یردونکم آنکه گردانند شما را مراد حذیفه یمانی و عمار یاسر است
که فنخاص و یاران او که مر ایشانرا بیهودیت میکردند حق سبحانه فرموده یهود میخواهند که
سازند شما را من بعد ایمانکم از پس ایمان شما کفارا ناگرویدگان حسدا از روی حسد
من عند انفسهم از نزدیک نفسهای ایشان یعنی این حسد بمقتضای طبع ایشانست
نه بفرموده کسی من بعد ما تبین از پس آنکه روشن گشت لهم الحق مر ایشانرا آنچه
راست و درست است یعنی رسالت محمد صلی الله علیه وسلم و حقیقت قرآن و صحت دین
اسلام فاعفوا پس درگذرانید ای مسلمانان و بگذرید از قتل ایشان واصفحوا و روی
بگردانید حتی یأتی الله تا بیارد خدای بامره فرمان خود را که حکمست بقتال یا امر
بجزیه ان الله بدرستی که خدای تعالی علی کل شیء بر همه چیزی از تعذیب و انتقام قدیر
تواناست واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را واتوا الزکوة و بدهید زکوة مال را
وما تقدموا و آنچه از پیش بفرستید لانفسکم از برای خود من خیر از دنیا بر سبیل صدقات
و نفقات و انواع خیرات تجدوه یابید آنرا نوشته عند الله نزدیک خدای و ثواب آن بیابید
از نزدیک وی ان الله بدرستی که خدای تعالی بما تعملون بدانچه شما میکنید از خیر و صدقه
بصیر بیناست وقالوا و گفتند جهودان لن یدخل الجنة هرگز در نیاید ببهشت الا من کان
مگر آنکه باشد هودا یهودی او نصاری یا نصرانی یعنی یهود گفتند ببهشت نرود کسی
الا یهودان و نصاری گفتند که ببهشت نرود الا ترسایان تلک این دعوی از هر طائفه
امانیهم آرزوهای ایشانست قل هاتوا بگو بیارید برهانکم حجت خود را برین دعوی
ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در قول خود بلی نه چنین است که ایشان میگویند
من اسلم هر که تسلیم کرد وجهه لله روی خود را برای طاعت خدای وهو محسن و او نکوکار است

درکردار وگفتار

در کردار و گفتار فله اجره پس مر آن کس راست مزد او عند ربه نزد آفریدگار او ولا خوف
علیهم و هیچ ترسی نباشد بر ایشان از فوت مزد ایشان ولا هم یحزنون و نه اندوهناک باشند
از قصور زوال آن جمعی از نصاری نجران بمدینه آمدند و با رؤسای یهود مناظره نمودند
هر فرقه در ابطال دین دیگری غایت سعی بتقدیم رسانیدند و حق سبحانه و تعالی این آیت
فرستاد وقالت الیهود و گفتند جهودان لیست النصاری نیستند گروه ترسایان علی شیء
بر چیزی از دین حق وقالت النصاری و گفتند ترسایان لیست الیهود نیستند جهودان
علی شیء بر چیزی که معتد به باشد وهم و حال آنکه همه ایشان یتلون الکتاب میخوانند کتاب
خدا را یهود از توریة میدانند که نصاری بجهت اثبات زن و فرزند مر حق را بر باطل اند
و ترسایان در انجیل میخوانند که یهود بجهت انکار عیسی و انجیل کافر و بیحاصل اند کذلک همچنین
که اینها میگویند قال الذین گفتند آنانکه لا یعلمون هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون
مجوس و مشرکان عرب مثل قولهم مانند گفتار یهود و نصاری یعنی کفار همه در باره ایشان
همین گفتند که جهودان و ترسایان بر حق نیستند فالله یحکم پس خدای تعالی داوری کند بینهم
میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا در آن چیزی که ایشان فیه یختلفون که
در آن چیز ایشان خلاف میکنند از حق و باطل ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن منع
از آنکس که باز داشت مساجد الله مسجدهای خدا را ان یذکر آنکه یاد کرده شود فیها اسمه
در آن جا نام خدای تعالی یعنی نگذاشت که در مساجد خدا را یاد کنند و پرستش نمایند
وسعی و سعی کرد فی خرابها در ویرانی آن مسجد و این بخت النصر بابلی بوده یا طیطوس رومی
که بیت المقدس را خراب کرده و احبار را بقتل رسانیده یک مسجد را بلفظ جمع یاد کرد بجهت
تعظیم یا آنکه هر موضعی از و مسجدیست برای سجده اولئک آن گروه که در منع ذکر و خرابی
مسجد کوشیدند ما کان لهم نیست مر ایشانرا و نسزد ان یدخلوها آنکه در آیند در آن مساجد
الا خائفین مگر ترسان کار آن و این صورت در زمان دولت اسلامست که ترسایانرا قوت
رفتن در مسجد اقصی نیست از ترس مسلمانان لهم مر ترسایانرا فی الدنیا درین جهان
خزی رسوایی و خواری و جزیه دادن ولهم فی الاخرة و مر ایشانراست در آن سرای
عذاب عظیم عذابی بزرگ ولله و مر خدایراست المشرق جای بر آمدن آفتاب والمغرب
و جای فرو رفتن آن جمعی از لشکریان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم شبی بسبب ابر و
تاریکی در سمت قبله اختلاف کردند و هر کس تحری نموده برای خود محراب ساختند چون روشن
شد خطوط محاریب ایشان از سمت قبله منحرف بود چون بمدینه رسیدند باعاده قضای آن نماز
از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم اجازت خواستند این آیت نازل شد که بعد از آنکه
تحری کرده اید اعاده نماز حاجت نیست چه همه جهات از آن اوست فاینما پس هر کجا تولوا
روی کردید فثم وجه الله پس آنجا وجه خداست یعنی جهت طاعت اوست محققانرا در تحقیق
این آیت نکته ایست که زبان عالی بیان حقایق رتبت ولایت منقبت خلدت ظلال هدایته
درین ابیات اشارت بدان میفرماید مثنوی از نبی اینما تولوا خوان • ثم وجه الله اینچنین متم دان •
یعنی آن سو که روی قصد آری • تا بحق بندگیش بگزاری • وجه حق کان بود حقیقت او •

باشد آنجا سوی او کن رو هیچ جا را نکرد استثنا پس بود عین حق عیان همه جا
عارف حق شناس را باید که بهر سو که دیده بکشاید بیند آنجا جمال حق پیدا نکسلد
از جمال حق قطعا ان الله بدرستی که خدای تعالی واسع بزرگ مغفرتست و بسیار عطا
علیم دانا بمصالح امور مسلمانان وقالوا و گفتند بی باکان از یهود و نصاری
اتخذ الله فرا گرفت خدای ولدا فرزندی یعنی عزیر و مسیح سبحانه پاکی و بی عیبی
او راست بل نه چنانست که ایشان میگویند له مر او راست ما فی السموات آنچه
در آسمانهاست والارض و آنچه در زمین است و چون اهل آسمان و زمین همه مملوک
و مربوب وی باشند پس عیسی و عزیر هم ولد او نتوانند بود چه ولد نمی باشد الا
از جنس والد و ابن المملوک عین المالک کل همه آنچه در زمین و آسمان باشند له قانتون
مر او را فرمان بردارانند بدیع السموات والارض از نو بدید آرنده آسمانها و زمین هاست
واذا قضی و چون خواهد و تقدیر کند امرا کاری را فانما یقول له پس جز این نیست
که گوید مر آن چیز را کن بباش فیکون پس بباشد وقال الذین و گفتند آنانکه لا یعلمون
نمی دانند خدا را و علم نخوانده اند چون مشرکان مکه لولا یکلمنا الله چرا سخن نمی گوید
با ما خدا او تاتینا آیة یا برنمی آید از ما پیغامی نمی آید کذلک همچنانکه این مشرکان میگو یند
قال الذین گفتند آنانکه بودند من قبلهم پیش از ایشان از یهود و نصاری مثل
قولهم مانند گفتن ایشان و اقتراح کردند بر انبیا پیش از ظهور معجزات تشابهت
قلوبهم بیکدیگر مشابه است دلهای کفار و منکران اهل کتاب در کفر و قساوت
و سؤالات از روی عناد و کدورت قد بینا الآیات هر آینه بیان کردیم نشانها بر توحید
و نبوت لقوم یوقنون برای گروهی که طالب یقین اند نه تابع تردد و تخمین انا ارسلناک
بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد صلی الله علیه و سلم بالحق براستی و درستی و گفته اند
مع الحق یا با قرآن یا دین اسلام بشیرا مژده دهنده مؤمنان و نذیرا و بیم کننده
کافران ولا تسأل و پرسیده نخواهی شد روز قیامت عن اصحاب الجحیم از آنها که اهل
جحیم اند و جحیم آتش سوزنده بسیار زبانه باشد روزی بر زبان حضرت رسالت صلوات
الله و سلامه علیه جاری شد که اگر خدای تعالی بر یهود دری از عذاب بکشاید و اثر غضب
خود بدیشان نماید غالب آنست که از بیم عذاب الیم بمنهج مستقیم باز آیند حق سبحانه
این آیت فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم اند و ما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایمان نیاوردند
بر تو ادای رسالت است و بر ما حساب اهل ضلال ولن ترضی و هرگز خشنود نشود عنک
از تو الیهود ولا النصاری نه یهودان و نه ترسایان حتی تتبع تا آنگاه که پی روی
کنی ملتهم کیش ایشان را قل بگو وقتی که هر یک از ایشان [illegible] خویش را ستایش کنند
ان هدی الله بدرستی که راه نمودن بحق [illegible] که راه نمودن خداست
که شما مر ابه یهودیت و نصرانیت میخوانید وا [illegible] نماید ولئن اتبعت و اگر متابعت
نمایی ای محمد صلی الله علیه و سلم [illegible] هوای ایشان را در باب دین بعد الذی
بعد از آن چیزی که بدرستی جاءک [illegible] ست بتو من العلم از دانشی که وحی است

وحقیقت اسلام

وحقیت اسلام و بطلان ملت ایشان ما لک نیست ترا من الله از عذاب خدا من ولی هیچ دوستی
رها شده ولا نصیر و نه کسی یاری دهنده صورت خطاب با حضرت و معنی راجع به امت
الذین آتان که آتیناهم الکتاب عطا کردیم ایشان را کتاب یعنی توریت بقولی که آیت در شان ابن سلام
و اصحاب او باشد یا انجیل بقولی که در شان اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که با جعفر ابن ابی
طالب رضی الله عنه از دیار حبشه بمدینه آمدند یا قرآن بقولی که آیت در شان مسلمانان فرود آمده
باشد و بر هر تقدیر یتلونه میخوانند آن کتاب را یا متابعت می کنند حق تلاوته چنانکه حق
خواندن یا متابعت کردنست اولئک پس آن گروه یؤمنون به ایمان دارند بکتاب نه آنان که
تحریف کردند ومن یکفر به و هر که کافر گردد بکتاب و احکام آن را تغییر دهد فاولئک پس آن گروه
هم الخاسرون ایشانند زیان کاران یا بنی اسرائیل یا فرزندان یعقوب اذکروا یاد کنید نعمتهای مرا
نعمتی التی آن نعمتهای که انعمت علیکم انعام کردم بر شما و بر اسلاف شما وانی فضلتکم و بدرستی
که پدران شما را تفضیل کردم علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان تکرار این آیت بجهت تقریب
و تذکیر نعمتهای الهی است واتقوا و بترسید یوما از عذاب روزی که از هیبت آن لا تجزی
کفایت نکند نفس عن نفس کسی از کسی شیئا چیزی را از عذاب ولا یقبل منها و قبول
کرده نشود از هیچ نفسی عدل فدای او یعنی بدلی که بعوض او معذب نگردد ولا تنفعها
و سود نکند هیچ نفسی را شفاعة خواهش خواهندگان بر تقدیر وجود شفیع ولاهم ینصرون
و نباشند کافران که ممنوع کردند از عذاب یعنی ایشان را سودی نکند یاری هر یار که هست واذ ابتلی
و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و سلم وقتی که بیازمود یعنی امر کرد ابراهیم ربه مر ابراهیم را
پروردگار او بکلمات بسخنان یعنی اوامر و نواهی یا مناسک حج یا آنچه از فطرت اسلام شمرند و آن
ده است یعنی شکافتن موی سر و دو نیم ساختن او را و مضمضه و استنشاق و مسواک و چیدن
موی لب و گرفتن ناخن و برکندن موی زیر بغل و حلق عانه و ختنه و استنجا باب فاتمهن
پس ابراهیم باتمام رسانید آن را و قیام نمود بدان قال گفت خدای تعالی چون متابعت فرمان
کردی انی جاعلک بدرستی که من کردانیدم ترا للناس برای مردمان اماما پیشوایی در دین
که همه نیکان بعد از تو به تو اقتدا کنند و آنکه حق سبحانه پیغمبر ما را فرمود که اتبع ملة ابراهیم
و امت مرحومه را نیز امر کرد ملة ابیکم ابراهیم برای انجاز این وعده است و چون خدای
تعالی ابراهیم را بشرف امامت نوازش فرمود قال گفت با حق تعالی در جواب او ومن ذریتی
و از فرزندان و نبیره کان من نیز امامان پیدا کن قال گفت خدای تعالی در جواب او
لا ینال نرسد عهدی عهد من یعنی رحمت و بقول اصح رسالت یا امامت مسلمانان
الظالمین ستمکاران را یعنی کافران را از ذریت تو واذ جعلنا و یاد کن آنکه کردانیدیم
البیت خانه کعبه را مثابة جای بازگشت یا موضع ثواب و آن موضعی است که در وی
للناس مر آدمیان را یعنی حاجیان را که هر سال بوی باز گردند و آنجا بثواب بی حساب رسند
و گردانیدیم آن را موضع ایمنی که در او کسی را نکشند واتخذوا و فرا گیرید ای مؤمنان
بعد از آنکه شرف حرم دانستید من مقام ابراهیم از مقامی که منسوبست با براهیم مصلی
نمازگاه و آن موضعیست که در روی حجری وضع کرده اند و اثر قدمهای مبارک آن حضرت

وامنا

بروست و حیض و اتخذوا بطبیعة ما ماضی خواند یعنی فرا گرفتند مردمان آنرا پیش از شما نمازگاه
و عهدنا و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم الی ابراهیم و اسمعیل بسوی ابراهیم و اسمعیل
ان طهرا انکه پاک سازند بیتی خانهٔ مرا از اوثان و انجاس و خبایث و معاصی و طواف
حایض للطائفین برای طواف کنندگان و العاکفین و برای معتکفان و الرکع السجود و برای
رکوع کنندگان و سجود آرندگان یعنی نمازگزاران اهل اشارت بر آنند که پاک دارید خانهٔ دل را
که حرم دوست است از اد ناس تعلقات کونین و گفته اند تطهیر بیت از ادناس و اوزار است
و تطهیر دل از ملاحظهٔ اغیار **بیت** اگر حریم دل از غیر دوست سازی پاک • صفات و حدت
صرف اندر و کنی ادراک • و اذ قال ابراهیم و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم یعنی دعا کرد رب اجعل
ای پروردگار من بگردان هذا این مکانرا که برای تو در آن خانه ساختیم بلدا امنا شهری
ایمن از قحط و خسف و مسخ یا اهل او را از جور متغلبان در امان خود دار و ارزق اهله
و روزی ده اهل این بلد را من الثمرات از میوه‌ها حق تعالی این دعا مستجاب کرد انیده حکم
فرمود تا جبرئیل یکی از دیهای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از زمین منقلع ساخته
بمکه آورد هفت بار بگرد خانه طواف داده بدر زمین تهامه بر سر مرحله از مکه وضع کرد و آن
دیه را بجهت طواف طایف گویند و میوهٔ اهل مکه از آن جاست پس ابراهیم علیه السلام
تخصیص کرد رزق را بمؤمنان گفت من آمن روزی ده هرکه ایمان دارد منهم از آنان
که ساکنان این شهر باشند باالله بخدا و الیوم الاخر و بروز آخرت قال گفت خدای تعالی
و من کفر و هرکه کافر شود فامتعه پس او را برخورداری دهیم قلیلا برخورداری اندک
یعنی همین در دنیا ثم اضطره پس او را به بیچارگی برانم الی عذاب النار بعذاب دوزخ و بئس
المصیر و بد مرجعیست دوزخ و اذ یرفع و یاد کن آنرا که بر داشت ابراهیم القواعد
ابراهیم اصلها و اساسها من البیت از خانهٔ کعبه و اسمعیل عطف است بر ابراهیم چه پسر با پدر
در رفع قواعد شریک بوده هریک در طرفی از خانه کار میکردند یا بنوبت دیوار بر می آوردند
واضح آنست که اسمعیل علیه السلام سنگ جمع می آورده بدست ابراهیم علیه السلام میداده
تا بکار می برده القصه بعد از اتمام پدر و پسر دست تضرع بر داشته می گفتند ربنا
ای پروردگار ما تقبل منا قبول کن از ما این کار خیر را انک انت السمیع بدرستیکه توئی
شنوا بدعای ما را العلیم و توئی دانا بر نیتهای ما را ربنا ای خداوند ما را واجعلنا
و گردان ما هر دو را مسلمین ثابت بر اسلام و استسلام یا موحد و مخلص لک مر ترا
و من ذریتنا و گردان از ذریهٔ ما امة گروهی مسلمة لک گردن نهاده و منقاد شده
مر ترا و ارنا و بنمای ما را مناسکنا مواضعی که در آن افعال حج بجای باید آورد و چون
میقات برای احرام و عرفات برای وقوف و منا برای قربان و تب علینا و از ما درگذران
اگر از عمل قصوری و تقصیری واقع شده انک انت التواب بدرستیکه توئی پذیرنده توبهٔ
مقصران الرحیم بخشنده بر گنهکاران ربنا ای پروردگار ما وابعث فیهم و برانگیز در میان
ذریهٔ ما امة مسلمة مبعث گردان رسولا منهم فرستاده از ایشان و بزبان ایشان تا در
مرا عزتی و شرفی باشد بدان رسول یتلوا علیهم بخواند بر ایشان آیاتک کتاب ترا تا بیان کند

نشانها و

نشانهاء و حدانیت ترا با ایشان و یعلمهم الکتاب و بیاموزد ایشانرا قرآن و الحکمة و معانی آن
یا بیان آنچه در وست از امر و نهی و حلال و حرام و یزکیهم و پاک گرداند ایشانرا از گناه بسبب شرایع
و احکام انک انت العزیز بدرستیکه توئی توانا و غالب و قادر بر اجابت دعای ما الحکیم توئی
دانای محکم کار حق سبحانه و تعالی این دعا را نیز بعز اجابت مقرون ساخته حضرت رسالت
پناه را صلوات الله و سلامه علیه از اولاد اسمعیل علیه السلام مبعوث گردانید و نکته آنا دعوة
ابی ابراهیم علیه السلام بدینست و من یرغب و کیست که باز گردد استبعاد و انکار است یعنی
هیچ کس باز نگردد عن ملة ابراهیم از کیش ابراهیم الا من سفه مگر کسی که خوار کرد اسند
نفسه نفس خود را یا هلاک سازد یا سفیه و بیخرد باشد در نفس خود و لقد اصطفیناه و
هر آینه ما برگزیده ایم ابراهیم را علیه السلام فی الدنیا درین سرای بکرم و فتوت و بشرف
نبوت یا عبادت و خلت یا بعمارت خانهٔ کعبه و انه فی الاخرة و بدرستیکه او در آن جهان
لمن الصالحین هر آینه از زمرهٔ نیکان است و او را مقام قرب و حسن ثواب حاصل است
اذ قال له یاد کن آن وقت که گفت مر ابراهیم را علیه السلام ربه پروردگار او اسلم گردن
نه فرمان مرا یا تسلیم شو در هرچه مجاری قضا بر تو جاری گردد قال اسلمت گفت ابراهیم
علیه السلام که تسلیم کردم خود را لرب العالمین مر پرورندهٔ عالمیانرا تا هرچه خواهد کند
فان شاء احیانی و ان شاء اماتنی **بیت** بگذاشته‌ام مصلحت خویش بدوست • گر زنده کند ور بکشد
هرچه رسد نکوست • و وصی و وصیت کرد بها بملت خود یا بکلمهٔ اسلمت ابراهیم بنیه
ابراهیم علیه السلام پسران خود را و یعقوب و وصیت کرد یعقوب علیه السلام نیز اولاد خود را
بموافقت جد خود و مضمون وصیت هر دو این بود که یا بنی ای پسران من ان الله اصطفی
بدرستیکه خدای برگزید لکم الدین برای شما دین مشروع مرضی مأموربه که اسلامست فلا تمو
پس نمیرید الا و انتم مسلمون مگر که شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام مداومت کنید که تا چون
مرگ برسد شما را بر اسلام یابد پس نهی از ترک اسلامست نه از مرگ ام کنتم شهداء آیا شما حاضر
بودید اذ حضر آن هنگام که آمد یعقوب الموت بیعقوب مرگ او یعنی اسباب و علامات آن
و یاد دارید اذ قال آن وقت که گفت یعقوب لبنیه مر پسران خود را ما تعبدون چه چیز خواهید
پرستیدن من بعدی از پس من قالوا گفتند نعبد الهک خواهیم پرستیدن خدای ترا و اله آبائک
و خدای پدران ترا ابراهیم و اسمعیل و اسحق ابراهیم را علیه السلام که جد بود پدر گفتند برای آنکه
حکم پدر دارد و اسمعیل که عم بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را اب گویند و حرمت او را
برابر پدر دارد و این نظیر آنجا واصلست الها واحدا عبادت میکنیم خدایرا که یکتاست
و یگانه و نحن له و حال آنکه ما مر این خدایرا مسلمون منقادیم بطاعت تلک این جماعت
یعنی ابراهیم و یعقوب علیهما السلام و اولاد ایشان امة گروهی بودند قد خلت که درگذشتند
لها ما کسبت مر ایشانراست آنچه کسب کردند و لکم ما کسبتم و شما را باشد آنچه کسب کردید ایشان
و شما را بر عملها پاداشت خواهند داد و لا تسألون و شما پرسیده نشوید عما کانوا یعملون از آنچه
بودند ایشان که عمل میکردند اعتقاد یهود آن بود که ابنا را بطاعت آبا ثواب دهند و بر گناه ایشان
معاقب سازند درین آیت فرمود که نه شما را باعمال ایشان مثاب خواهند ساخت و نه ایشانرا

بافعال شما مواخذه خواهیم کرد وقالوا وکفتند جهودان مر اهل اسلام را کونوا هودا
بباشید از جمع یهود او نصاری وکفتند ترسایان که ترسا شوید تهتدوا تا راه یابید قل
بگوی بل نه جهودی ونه ترسایی بلکه متابعت میکنیم و لازم میگیریم ملة ابراهیم کیش ابراهیم را
علیه السلام حنیفا درحالتی که آن ملت مایلست از همه کیشها براه راست یا ابراهیم علیه السلام
مایل بوده از همه دینها بدین اسلام وما کان ونبود ابراهیم علیه السلام من المشرکین از شرک آرندکان
قولوا بگویید ای متابعان ملت ابراهیم علیه السلام یعنی اعراض کنید از قول یهود و نصاری
در جواب آنکه شما را بیهودی و ترسایی دعوت میکنند بگویید آمنا بالله گرویدیم بخدای تعالی
وما انزل الینا وبانچه فرود آمده است بما یعنی قرآن وما انزل وبانچه فرو فرستاده شده است
الی ابراهیم بسوی ابراهیم بیست صحیفه بوده است واسمعیل واسحق وبفرزندان او اسمعیل
واسحق علیهما السلام ویعقوب وبه نبیره او یعقوب هم والاسباط وبفرزندان یعقوب هم
اگرچه باولاد ابراهیم ویعقوب علیهما السلام هیچ کتابی فرو نیامده اما چون متعبد باحکام
صحف بودند که آن نیز برایشان منزلست چنانچه قرآن نیز منزلست بر ما وما اوتی موسی
وعیسی وایمان داریم بانچه داده اند موسی وعیسی را یعنی توریة وانجیل وسایر دلایل نبوت
وما اوتی النبیون وآنچه عطا داده شده اند پیغمبران از کتب ومعجزات من ربهم از نزد
خداوند خود لا نفرق هیچ جدایی نمی افکنیم بین احد منهم میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان داریم
ونحن له وما خدای را مسلمون گردن نهادگانیم فان امنوا پس اگر ایمان آورند یهود و نصاری
بمثل ما آمنتم به بمانند آنچه شما ایمان آورده اید بدان یعنی بهمه کتب و رسل فقد اهتدوا پس هر آینه
راه راست یافتند وان تولوا واگر برگردند واعراض کنند فانما هم پس جز این نیست که ایشان
فی شقاق در مقام خلاف وعداوتند وای محمد صلی الله علیه وسلم تو از ایشان اندیشه مکن فسیکفیکهم الله
پس زود باشد که خدای تعالی کفایت کند واز تو بازدارد شر یهود و نصاری را وهو السمیع
واوست شنوا مقالهٔ موحدان وکافران را باقرار وانکار العلیم دانا باعتقاد هر دو گروه
بعد از نزول این آیت جهودان بکلی از متابعت پیغمبر اعراض کردند و ترسایان نیز طرح مخالفت
افکندند وبا مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند که ما را صبغ هست و شما را نه صبغهٔ ایشان
آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معبودیت غوطه دادندی باعتقاد آنکه
آن آب پاک کنندهٔ مولود است از غیر دین مسیح و آن را قایم مقام ختان دانستندی وگفتندی
صبغتنا بالنصرانیة حق تعالی فرمود صبغة الله بگو بیدای مسلمانان که ما متابعیم صبغة الله را
که آن دین خداست وگویند مراد ختانست و آن تطهیر مسلمانانست ومن احسن وکیست
نیکوتر من الله از خدای تعالی صبغة از جهت دین وتلقین وتطهیر مؤمنان از ادناس
تلوین ونحن له وما حق را باتباع صبغة الله عابدون پرستش کنانیم گفته اند صبغة الله
رتبهٔ ولایت ودرجهٔ محبت است هرکه را برنگ دوستی برآوردند از همه عالمش بر سر آوردند
نزد محققان صبغة الله رنگ بی رنگیست وتا کسی از رنگ آمیزی پاک نشود رنگ صبغة الله
نگیرد وخلاصهٔ رسایل درویشان ونقاوهٔ عبارات واشارات ایشان بیان فهمی این صبغة الله است
وبتحقیق آن این رباعی که صاحب لوایح خلدت ظلال حقایقه بقلم کرم بر الواح افهام مستفیدان

ثبت فرموده

ثبت فرموده پی می توان برد رباعی سر بی رنگیست یار دلخواه ای دل قانع نشوی برنگ ناگاه ای دل
اصل همه رنگها از آن بی رنگیست من احسن صبغة من الله ای دل یهود و نصاری
از تعریضات قرآنی دیگرباره در ورطهٔ تعصب افتاده گفتند نحن ابناء الله واحباؤه
ما راکه شرف دوستی وعزت فرزندی حق سبحانه وتعالی ثابت باشد بوی سزاوارتریم از مسلمانان
خدای تعالی پیغمبر خود را فرمود که قل بگو در جواب ایشان اتحاجوننا آیا مخاصمت میکنید
با ما فی الله در دین خدای تعالی ودعوی اولویت در انتساب بحق وهو ربنا وحال آنکه
او پروردگار ماست وربکم وآفریدگار شما وچون ربوبیة او همه را لازم است پس عبودیت او
بر همه واجب باشد ولنا اعمالنا وما راست جزاهای کردار ما ولکم اعمالکم وشما راست مکافات
عملهای شما ونحن له مخلصون وما مر او را مخلصانیم در اعتقاد وعمل ام تقولون آیا میگویند
یهود و نصاری وحفص بخطاب خواند یعنی شما میگویید ای جهودان و ترسایان ان ابراهیم
واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط که این پیغمبران وپیغمبرزادگان کانوا هودا بودند بر دین
یهودی واین قول جهودانست او نصاری یا بر کیش نصرانیة واین سخن ترسایانست قل
تو بگوی ء انتم اعلم آیا شما داناترید بادیان انبیا علیهم السلام ام الله یا خدای که ایشان را بدان
دین مبعوث گردانیده ومن اظلم وکیست ستمکارتر بر خود ممن کتم از آن کس که بپوشد شهادة
عنده گواهی که بنزد او ثابت باشد من الله از خدای تعالی وبواسطهٔ کتاب الهی دانسته بود تعریض
اهل کتاب بکتمان شهادت در باب نبوة حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم وما الله بغافل
ونیست خدای تعالی بی خبر عما تعملون از آنچه میکنید از کتمان حق وتکذیب قرآن وانکار محمد صلی الله
علیه وسلم تلک امة آن قوم مذکور گروهی بودند که قد خلت رفتند ودرگذشتند لها ما کسبت مر ایشان را
همان رسیده که خود کسب کرده اند ولکم ما کسبتم ومر شما را نیز همان خواهد رسید که کرده اید ولا تسئلون
ومسئول نمی شوید عما کانوا یعملون از آن چیزی که دیگران کرده اند تکرار آیت برای تاکید وتقریر
یا بجهت تنبیه وتحذیر است آن حضرت در مکه بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه
فرمان رسید که روی به بیت المقدس نماز گذارند یهود از این صورت مبتهج شده میگفتند که اگر
محمد صلی الله علیه وسلم دین ما ندارد باری بقبلهٔ ما نماز میگذارد یا میگفتند این مرد واصحاب او
راه بقبله نمی بردند تا نماز ما را ندیدند قبله را نیافتند خاطر آن حضرت ملول گشت وفرمان الهی
صادر شد که روی از بیت المقدس بکعبه آرد جهودان ومنافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن
بگشادند وحق تعالی از آن حال بدین منوال خبری دهد سیقول السفهاء زود باشد که گویند
کم خردان وسبکساران من الناس از مردمان یعنی یهود ومنافقان مدینه ما ولیهم
چه باز گردانید مسلمانان را عن قبلتهم از قبلهٔ ایشان التی کانوا آن قبله که بودند علیها بر آن
یعنی بیت المقدس قل بگو لله المشرق والمغرب مر خدای راست همه جهات هم مشرق که خانهٔ
کعبه در آن جانب افتاده هم مغرب که بیت المقدس در آن صوب واقع شده یهدی راه می نماید
من یشاء هر کرا می خواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که دین اسلام وقبلهٔ ابراهیم است
علیه السلام وکذلک وهمچنانکه قبلهٔ شما را افضل قبلها ساختیم جعلناکم شما را هم گردانیدیم
امة وسطا گروهی عدل وبرگزیده لتکونوا تا باشید شهداء گواهان برای انبیا علی الناس

ابتداء الجزء الثاني من اجزاء الثلثون

و منکران نبوت روز قیامت ویکون الرسول و باشد فرستادهٔ من یعنی محمد صلی الله علیه و سلم
علیکم بر راستی شما شهیدا گواهی معدل و مزکی وما جعلنا و نساختیم قبلهٔ عبادت تو القبلة التی
آن قبله را که کنت علیها تو هستی بر آن یعنی کعبه الا لنعلم مگر برای آنکه متمیز سازیم و جدا کنیم
من یتبع الرسول آنکس را که پی روی رسول کند در امر قبله ممن ینقلب از آنکس که باز گردد علی عقبیه
بر پاشنهای خود مثلست در باب کسی که باز گردد از راهی و عدول کند از پیغمبران وان کانت و بدرستی
که هست قبله یعنی تحویل آن لکبیرة بزرگ و گران الا علی الذین مگر آنانرا که هدی الله خدای راه
نمود ایشانرا با تحویل قبله را حق دانستند بخلاف یهود که هر لحظه شبها انگیختند در امر قبله و یکی آن
بود که اگر جهت کعبه است پس آنان که بجانب بیت المقدس نماز گزارده‌اند از صحابه و پیش
از تحویل قبله وفات یافته‌اند چون اسعد بن زراره بر ضلالت مرده باشند حق تعالی فرمود
وما کان الله و نیست خدای تعالی با فضل و کرم لیضیع ایمانکم آنکه ضایع گرداند نماز شمارا بطرف
که گزارده‌اید یا تباه کند ایمان شمارا که به بیت المقدس داشته‌اید ان الله بدرستی که خدای تعالی
بالناس بمردمان لرؤف مهربانست صلاح ایشانرا فرو نگذارد رحیم بخشاینده است مر اد
ایشان ضایع نگرداند قد نری بدرستی که ما می‌بینیم تقلب وجهک گردانیدن روی ترا فی السماء
در جهت آسمان برای انتظار وحی این آیت در امر تحویل است سید عالم صلی الله علیه و سلم از قول
یهود که میگفتند محمد صلی الله علیه و سلم روی بقبلهٔ ما نماز میگذارد ملول شد و آرزو کرد که قبلهٔ او
کعبه باشد که قبلهٔ ابراهیم است علیه السلام و اقدم القبلتین و درین باب با جبرئیل سخن گفت جبرئیل
متوجه مقام خود شد سید کاینات علیه افضل الصلوات در ساعت از پی او باسمان می‌نگریست
و منتظر وحی می‌بود تا جبرئیل آمد و این آیت آورد که ما توجه ترا باسمان دیدیم فلنولینک پس متوجه
سازیم ترا قبلة ترضیها بآن قبله که تو میخواهی و می‌پسندی فول وجهک پس بگردان روی خودرا
مراد همه بدنست شطر المسجد الحرام بسوی مسجد الحرام که محیطست بخانه روز دوشنبه منتصف رجب
در سال دوم از هجرت حضرت خواجه علیه السلام در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر گذارده بود که
این حکم نازل شد هم در نماز روی از صخره گردانید به میزاب توجه فرمود و آن مسجد بذی القبلتین
اشتهار یافت و بعد از آن تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم امتش را میگوید وحیث ما کنتم
و هرجا که در بحر و بر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که نماز گذارید فولوا وجوهکم پس
بگردانید رویهای خودرا شطره بسوی مسجد مذکور وان الذین و بتحقیق آنانکه اوتوا الکتاب
داده‌اند ایشانرا کتاب لیعلمون هر آینه می‌دانند انه الحق که این تحویل یا توجه درستست و راست
و حکم آن من ربهم از پیش پروردگار ایشانست چه در توریة خوانده‌اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله
نماز گزارد و آخر قبله که بر آن بماند کعبه است وما الله بغافل و خدای تعالی غافل نیست عما یعملون
از آنچه یهود میگفتند از انکار قبله ولئن اتیت و بخدای که اگر بیایی تو ای محمد صلی الله علیه و سلم الذین
اوتوا الکتاب برای آنانکه داده شده‌اند کتاب را یعنی جهود و ترسا بکل آیة بهر معجزی و نشانی
یعنی اگر بیاری هر حجتی و برهانی که از تو خواهند بر حقیقت توجه بکعبه ما تبعوا قبلتک پی روی
نکنند ایشان قبلهٔ ترا وما انت بتابع و تو نیز نیستی متابع قبلتهم مر قبلهٔ ایشانرا وما بعضهم و
بعضی از ایشان بتابع قبلة بعض پی رونده و متابعت کننده قبلهٔ بعضی را چه جهت قبلهٔ نصاری

شرقیست

شرقیست وازان یهود غربی و جمع میان هر دو ناممکن ولئن اتبعت و اگر پی روی کنی بر سبیل فرض
اهواءهم آرزوهای ایشانرا در باب قبله من بعد ما جاءک از پس آنکه آمد بتو من العلم از دانش که
قبلهٔ ابراهیم حنفیست انک بدرستی که باشی اذا آن هنگام که متابعت ایشان نمایی لمن الظالمین از جملهٔ
ستمکاران ظاهر خطاب راجع است با پیغمبر صلی الله علیه و سلم اما معنی آن راجعست با امتان الذین
آنانکه آتیناهم الکتاب دادیم ایشانرا توریة یعرفونه می‌شناسند قرآن را و اصح آنست که پیغمبر را صلی الله
علیه و سلم کما یعرفون همچنانکه می‌شناسند ابناءهم پسران خودرا در میان کودکان یعنی شناختی
روشن دارند در باب پیغمبر وان فریقا منهم و بدرستی که گروهی از ایشان لیکتمون الحق هر آینه می‌پوشند
حق را از عوام و سفله وهم یعلمون و ایشان میدانند که می‌پوشند الحق آنچه درست و راست باشد من ربک
از پروردگارست فلا تکونن پس مباش خطاب بآن حضرت است و مراد امت یعنی مباشید من الممترین
از شک کنندگان در آنکه قبله امر من عند الله است ولکل و هر گروهی را از خدای پرستان یا از انبیا که
ارباب شرایع اند یا هر متوجهی را وجهة جهتی و قبله ایست هو مولیها که او روی بدان دارد یا خدای
تعالی روی بدان سوی کرده اند فاستبقوا الخیرات پس شما ای مسلمانان پیشی گیرید بر یکدیگر
در نیکوییها که یکی از آن توجه بکعبه است محققان بر آنند که از هر نهادی چیزی سر بر زده و در هر سویدا
سودایی ظهور کرده که قبلهٔ اوست و هر یک روی بقبلهٔ خود آورده از توجه بکعبهٔ حقیقی بازمانده
مگر محرومان حریم تجرید و محرمان حرم تفرید که از قبلهٔ فثم وجه الله روی نمیگردانند مثنوی
قبلهٔ شاهان بود تاج و کمر • قبلهٔ ارباب دنیا سیم و زر • قبلهٔ صورت پرستان آب و گل • قبلهٔ
معنی شناسان جان و دل • قبلهٔ زهاد محراب قبول • قبلهٔ بدسیرتان کار فضول • قبلهٔ تن پروران
خواب و خورش • قبلهٔ آنشان بدانش پرورش • قبلهٔ عاشق وصال بی زوال • قبلهٔ عارف جمال
ذو الجلال • اینما تکونوا هرجا که باشید و بهر قبله که روی آرید شما و اهل کتاب یأت بکم الله جمیعا
بیارد خدای تعالی شما را و جمع کند روز قیامت برای امتیاز محق از مبطل ان الله بدرستی که خدای
علی کل شیء بر همه چیزها از احضار و تمییز قدیر تواناست و من حیث خرجت و از هر مکان در هر زمان
که بیرون آیی فول وجهک پس بگردان روی خود را بهنگام نماز شطر المسجد الحرام بطرف مسجد
محترم وحیث ما کنتم و هرجا که شما باشید ای امت فولوا وجوهکم پس بگردانید رویهای خود را
یعنی همه بدن خود را شطره بسوی آن مسجد لئلا یکون تا نباشد للناس مر یهود یا مشرکانرا علیکم
بر شما در باب توجه بمسجد اقصی حجة خصومتی و جدالی یهود گفتند محمد صلی الله علیه و سلم
دین ما را منکر است و قبلهٔ ما را معتقد و مشرکان طعنه میزدند که این مرد را چه شد که روی از قبلهٔ
پدران خود بگردانید پس بتحویل قبله بکعبه کسی را بر شما حجتی نماند الا الذین ظلموا مگر آنها که ستم کردند
بر نفس خود بفساد و مکابره منهم از یهود مدینه و بت پرستان مکه یهود میگفتند برای میل باقربای خود
روی بمکه آورده و مشرکان طعنه میزدند که محمد صلی الله علیه و سلم دانست که ما بر حقیم دیگر باره
روی بقبلهٔ ما کرد فلا تخشوهم پس مترسید از ایشان در توجه بجانب کعبه واخشونی و بترسید از من
بمخالفت فرمان من ولاتم معطوفست بر لئلا یکون یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد
و دیگر تا تمام کنم بفضل و کرم خود نعمتی نعمت خود را که اختصاص است بکعبه حقیقت علیکم بر شما
ولعلکم تهتدون و دیگر شما راه یابید بر شرایع و احکام دین و گفته‌اند نعمت بر شما تمام کنم در آخرت

کما ارسلنا چنانچه در دین ارسال کردیم و فرستادیم فیکم در میان شما رسولا منکم فرستاده‌ای
هم از شما که یتلوا علیکم میخواند بر شما آیاتنا آیتهای ما که قرآنست و یزکیکم و پاک می‌کرداند شما را
از شرک یا برای شما استغفار میکند تا از گناه پاک شوید و یعلمکم و می‌آموزد شما را الکتاب قرآن
والحکمة و حلال و حرام آن و یعلمکم و تعلیم میدهد شما را ما لم تکونوا آنچه نیستید شما که بخود تعلمون
بدانید آن فاذکرونی پس مرا یاد کنید بطاعت اذکرکم تا شما را یاد کنم بمغفرت ابن عیینه رحمه الله
میگوید که در اخبار بما رسیده است که حق سبحانه فرموده که بندگان خود را چیزی داده‌ام
که اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی هر آینه نعمت بزرگ بر ایشان تمام کردمی و آن اینست که گفته‌ام
فاذکرونی اذکرکم در جواهر التفسیر قریب بصد وجه در این آیت مذکور شده و چون درین
ترجمه بساط اطناب منطویست بیک دو نکته از سخن محققان اختصار میکند در کشف الاسرار
آورده که رب العالمین فرموده لا یزال العبد یذکرونی و اذکرنا حتی عشقنی نتیجه دوام ذکر
کمال محبتست که آنرا عشق خوانند و مراد ازین ذکر نه ذکر زبانست بلکه ذکر دل و جانست
در نهایت حال از سلطان العارفین قدس سره پرسیدند که چرا از شما ذکر زبان کمتر می‌شنویم
فرمود که زبان بیگانه است در میان نگنجد واسطی رحمه الله فرموده که حقیقت ذکر نسیان ذکرست
وقیام بمذکور و درین باب فرزند اعز صفی الدین علی را رباعیست رباعی جز یاد توام از دل
ناشاد برفت • وز سینه هوای کاه شمشاد برفت • مستغرق ذکر تو چنانم که ذکر • در ذکر توام ذکر تو
از یاد برفت • واشکروا لی و سپاسداری کنید نعمتهای مرا و لا تکفرون و ناسپاسی مکنید
یا ایها الذین آمنوا ای گرویدگان استعینوا یاری خواهید بر قیام بحقوق الهی بالصبر
بشکیبائی که کلید درجاتست والصلوة و بنماز که مجمع العباداتست ان الله بدرستی که
خدای تعالی مع الصابرین با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت و رعایت و لا تقولوا
و مگوئید لمن یقتل مر آنکس را که کشته شود فی سبیل الله در راه خدای تعالی یعنی در جهاد
اموات که ایشان مرده‌اند صحابه بعد از حرب بدر ذکر شهدا میکردند و بعضی بر تحسر
میگفتند بیچاره فلان که در روز بدر جان شیرین بداد و از نعمت حیات و لذت نعیم دنیا
محروم شد حق سبحانه فرمود که ایشانرا مرده مخوانید بل احیاء بلکه ایشان زندگانند در حضرت ما
ولکن لا تشعرون و لیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات را زیرا که ادراک آن بعقل متصور
نیست ولنبلونکم و هر آینه می‌آزمائیم شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان میکنیم و اگر نه
بر علم ما هیچ پوشیده نیست و آن آزمایش بچه چیزست بشیء بچیزی اندک من الخوف
از بیم دشمن در غزا والجوع و گرسنگی بقحط و تنگ و نقص من الاموال و نقصان بعضی
مالها که بتاراج و حادثات رود والانفس و نقصان در نفسها به بیماری و ضعف و شیب
والثمرات و نقصان میوه‌ها با فات سماوی و ارضی یا مرگ فرزندان که ثمره باغ دل اند
و بشر الصابرین و بشارت ده صابرانرا بهر کرامت که ممکن است الذین آنانکه اذا اصابتهم
چون برسد ایشانرا مصیبة دشواری و زحمتی و گفته‌اند هر حادثه مکروهه که بر بنده میرسد
مصیبت است وآن صابران که در وقت وقوع مصیبت قالوا گویند انا لله ما از آن
خدائیم اقرارست بانقیاد حکم قضا و انصاف بتسلیم و رضا و انا الیه راجعون و ما
وآن صابرانی

بسوی حق

بسوی حق کردندگانیم اعترافست ببعث و نشور اولئک آن گروه که در مصائب رجوع بکلمه استرجاع
نمایند علیهم بر ایشانست صلوات رحمتها من ربهم از پروردگار ایشان و رحمة و نعمت
و گفته‌اند بهشت چه بهشت را رحمت گفته است آنجا که اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمت الله
واولئک و آن کسان هم ایشانند نه غیر ایشان المهتدون راه یافتگان بدین و تسلیم و یا
بکلمه استرجاع که موجب ثواب عظیم است سعد بن جبیر رحمه الله فرموده که کلمه استرجاع
از جمیع امم بدین امت مرحومه عطا فرمودند و پس و اگرنه یا اسفی یعقوب علیه السلام بوقت
فقدان یوسف دم بجای یا اسفا انا لله گفتی و فاروق چون این آیت خواندی گفتی نعم العدلان
یعنی صلوات و رحمت نیک دو همراهند و نعم العداده یعنی اهتدا خوش سرباز است
ان الصفا والمروة بدرستی که صفا و مروه آن دو کوهند در مکه که طواف بدیشان من شعائر الله
از نشانهاء حج خانه خداست فمن حج البیت پس هر که قصد خانه کند با عمال مخصوصه
بحج در حالتی احرام او اعتمر یا متوجه زیارت کعبه شود بعملهای مختصر بعمره فلا جناح علیه
پس بر وی هیچ گناهی نیست ان یطوف بهما بر آنکه طواف کند بایشان و سعی نماید در میان ایشان
چون کفار در جاهلیت طواف این دو کوه میکردند اهل اسلام را از آن شعار عاری آمد
حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه در حج و عمره بجای باید آورد بی دغدغه که از شعائر
ومن تطوع خیرا و هر که بطوع و رغبت خویش عملی نیکو بجای آرد از زیادتی طواف یا حج
و عمره بر سبیل تبرع فان الله شاکر پس خدای تعالی جزا دهنده شکر گویانست علیم
دانا باعمال بندگان ان الذین بدرستی آنان که از علمای یهود که بحقد و حسد یکتمون
می‌پوشند ما انزلنا آنچه فرو فرستاده‌ایم ما من البینات از سخنان روشن در توریة
چون حکم رجم والهدی و رهنمونی بنعت و صفت مصطفی صلی الله علیه و سلم من بعد
ما بیناه از پس آنکه بیان کرده‌ایم آن هدی را للناس برای بنی اسرائیل فی الکتاب در توریة
یعنی ما آشکارا ساختیم و ایشان مخفی کردانیدند اولئک آن گروه که پوشندگان حق‌اند
یلعنهم الله میرانند ایشانرا خدای تعالی و از رحمت خود دور میکند و یلعنهم اللاعنون
و لعن میکنند بر ایشان لعنت کنندگان یعنی ملائکه یا همه آفریدگان یا جن و انس یا عام
مسلمانان و لعن لاعنان سؤال لعنت است از حق برین وجه که اللهم العنهم و همه این
طائفه سزاوار لعن‌اند الا الذین تابوا مگر آنانکه باز گردیده‌اند از شرک با یمان یا توبه کرده‌اند
از کتمان نعت نبوی و اصلحوا و بصلاح آوردند کارهای تباه شده را و بینوا و بیان
کردند احضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم آنچه پنهان می‌داشتند فاولئک
پس ایشانند که بسبب توبه و اصلاح اتوب الیهم باز گردم بدیشان برحمت و انا التواب
و منم قبول کننده توبه بندگان الرحیم مهربان که تعجیل نکنم در عقوبت ایشان ان الذین
کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند از یهود بانکار نبوت محمد صلی الله علیه و سلم و ماتوا
و هم کفار و بمردند و حال آنکه ایشان کافرانند و کاتمان حق اولئک علیهم آن گروه آنهااند
که بر ایشانست لعنة الله لعنت خدای تعالی بعد از مرگ ایشان والملائکة و لعنت فرشتگان
والناس اجمعین و لعنت همه مردمان مراد ازین ناس مؤمنانند که انتفاع ایشان بانسانیت

تابست خالدین فیها و این ملاعین جاوید اند در لعنت یا در آتش دوزخ لا یخفف
سبک کرده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب ولا هم ینظرون و نباشند که مهلت داده شوند
یا منظور نظر رحمت الهی شوند والهکم و خدای شما اله واحد معبودیست یکتا لا اله نیست
هیچ معبودی مستحق عبادت الا هو مگر او که احدست در ذات و واحدست در صفات
الرحمن بخشاینده است در تربیت اشباح الرحیم مهربانست در تقویت ارواح إن
فی خلق السموات بدرستی که در آفریدن آسمانها که خیمه ایست بی ستون برافراشته و بی علاقه
در هوا معلق بداشته والارض و در آفرینش زمین که بساطیست مبسوط و مهادی مضبوط
واختلاف اللیل والنهار و از پی درآمدن شب و روز یکدیگر را بر سبیل تعاقب یا اختلاف
ایشان در طول و قصر و سواد و بیاض والفلک التی تجری و دیگر در کشتیهای گران بار که می رود
فی البحر در دریای مواج و زخار بما ینفع الناس با آنچه نفع رساند مردمان از تجارات و مکاسب
وما انزل الله و در آنچه فرو فرستاد خدای تعالی من السماء از آسمان یا از ابر من ماء از آب
باران فاحیا به الارض پس زنده ساخت و تازه گردانید زمین را بآن آب بعد موتها
از پس مردگی و پژمردگی او وبث فیها و پراگنده کرد در هر زمین من کل دابة از هر جنبنده
چون بهایم و سباع و وحوش و غیر آن وتصریف الریاح و در گردانیدن بادها از هر جهتی
والسحاب المسخر و در ابر فرو داشته و رام شده مر امر خدای را بین السماء والارض میان
آسمان و زمین تا بهر طرف که حکم شود برود لآیات هر آینه علاماتست یعنی درین جمله
که گفتیم نشانهاست از صنایع حکمت و بدایع فطرت لقوم یعقلون مر گروهی را که خرد
دارند و نظر تأمل بر موجودات گمارند کفار قریش میگفتند که ما سیصد و شصت بت
داریم و می پرستیم و این همه معبودان کار یک شهر ما را است نمی توانند کرد و محمد صلی الله علیه
وآله وسلم میگوید که من یک خدا دارم و کار همه عالم می سازد اگر برین سخن حجتی سازد و علامتی
بما نماید ما براستی او اقرار کنیم این آیت مذکوره نازل شد مشتمل بر هشت نشان از آیت قدرت
الهی و در خبر آمده که وای بر کسی که این آیت بخواند و تفکر نکند ومن الناس من یتخذ و از مردمان
کسی هست که فرا گیرد من دون الله فرود از خدای تعالی اندادا همتایان و شریکان یعنی بتان
یحبونهم دوست می دارند ایشان را کحب الله چنانچه خدا را دوست می باید گرفت والذین آمنوا
و آنانکه ایمان آورده اند اشد حبا لله ایشان قوی تر و ثابت ترند در محبت مر خدای را بجهت آنکه
مشرک می بیند و دوست می دارد و مؤمن نادیده دوست می دارد و بامید دیدن عمر بگذارد
و دیگر محبت کفار محبتیست فانی فقدانی و دوستی مؤمنان محبتی باقی ربانی و حقیقت در معنی
اشد حبا آنست که اول خدای تعالی ایشان را دوست داشت که یحبهم گفت تا ایشان او را دوست
گرفتند که یحبونه فرمود پس دوستی ایشان مر خدای را بدوستی خداییست مر ایشان را بطریق سبق
فرموده که اگر تخم یحبهم نکشتی نهال یحبونه نرستی مصراع میل از طرف یار بدید آمد آغاز
ولو یری الذین ظلموا و چون ببینند و بدانند این جمله مفعول یری است آنها که ظلم کردند باتخاذ
انداد اذ یرون العذاب بوقتی که معاینه عذاب دوزخ بینند ان القوة لله جمیعا آنکه همه
قدرت و غلبه مر خدای راست وان الله وآن نیز بدانند که خدای تعالی شدید العذاب سخت

عذابست

عذابست بر ایشان هر آینه بدانند مضرت اتخاذ انداد و زیان انحراف از عبادت رب
العباد اذ تبرأ و یاد کن آن هنگام را که بیزاری کنند الذین اتبعوا آنانکه جمعی پی روی
ایشان کردند من الذین اتبعوا از همان جمع که متابعت ایشان نموده اند یعنی پیشوایان
عرصه شرک از ضعفا و سفله که امروز تابع ایشانند بیزار شوند ورأوا العذاب و ببینند عذاب را
هم تابعان و هم متبوعان وتقطعت و بریده شود بهم الاسباب از ایشان سببها و رابطها
که در دنیا داشتند از عهود و مواثیق و خویشی و دوستی و صحبت وقال الذین اتبعوا و گویند
آنان که متابعت کرده بودند یعنی تابعان چون بیزاری متبوعان از خود مشاهده کنند
گویند لو ان لنا کرة کاشکی مارا و ایشان را بازگشتی باشد بدنیا فنتبرأ منهم تا ما بیزاری کنیم
از ایشان آنجا کما تبرؤا منا همچنانچه ایشان بیزار گشتند از ما اینجا کذلک همچنانچه در آن روز نمودند
آن را بدیشان یریهم الله بنماید خدای تعالی جل جلاله کافران را اعمالهم کردارهای ایشان را
حسرات علیهم حسرتها و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمالی که بزعم ایشان حسنه بوده چون حج و عمره
و ضیافات و ختان همه حبطه سازند و سبب حسرت ایشان کرد یا اعمال سیئه که مباشر آن می شدند
از قتل و غارت و دفن بنات موجب مزید حسرت گرد وما هم و نیستند تابعان و متبوعان
بخارجین بیرون آینده کان من النار از آتش یعنی جاوید در دوزخ باشند یا ایها الناس
ای مردمان کلوا بخورید مما فی الارض از آنچه در زمینست حلالا طیبا پاک و پاکیزه
یعنی دور از شبه را ولا تتبعوا و پی روی مکنید خطوات الشیطان گامهای ابلیس را
یعنی پی او مروید مشرکان عرب چیزها بوسوسه شیطان حلال و حرام میکردند چون بحیره
و سائبه و اقسام حرث حق سبحانه و تعالی فرمود که در تحریم حلال و تحلیل حرام گام بر گام شیطان
منهید و روی از راه او بگردانید انه لکم بدرستی که او مر شما را عدو مبین دشمنیست آشکارا
چه بدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورد و می خواهد که شما را بفریب و غرور بدوزخ
برد انما یأمرکم جز این نیست که می فرماید شما را شیطان یعنی وسوسه میکند بالسوء
ببدی والفحشاء و کار زشت گفته اند سوء گناهان نهانیست و فحشا جرایم آشکارا
یا سوء میلست بدنیا و فحشا متابعت نفس و هوا و حقیقت آنست که سوء و فحشا متناولند
جمیع معاصی را از صغایر و کبایر که شیطان آدمیان را بدان امر می کند وان تقولوا و دیگر
میفرماید که بگویید بدروغ و افترا کنید علی الله بر خدای تعالی در تحلیل خبایث و تحریم طیبات
ما لا تعلمون آنچه نمی دانید حقیقت آن را واذا قیل لهم و چون گویند مر این طائفه را
که در باب حلال و حرام اتبعوا ما انزل الله پی روی کنید آنچه خدای تعالی فرستاد یعنی
قرآن و بحلال و حرام آن بگروید قالوا گویند بقرآن نمی گرویم بل نتبع بلکه پی روی میکنیم
ما الفینا آنچه یافته ایم علیه بر آن چیز آباءنا پدران خود را این سخن بنی عبد الدار
گفتند اولو کان آباؤهم آیا متابعت پدران میکنید و اگرچه بودند پدران ایشان لا یعقلون
که فهم نمی کردند شیئا چیزی را از امور دین ولا یهتدون و راه راست نیافته بودند ومثل
الذین کفروا و صفت پند و پند دهنده کافران کمثل الذی ینعق چون صفت کسیست که بانگ
می زند بما لا یسمع بجانوری که نمی شنود الا دعاء و نداء مگر خواندن و آوازی و هیچ از آن

فهم نمی کند یعنی کافران نیز از بیم کننده و پند گوینده خود جز آوازی نمی شنوند و حقیقت سخن او را
در نمی یابند صم کرانند از شنودن کلام حق بکم گنگانند از گفتن سخن درست عمی کورانند از دیدن
راه راست فهم لا یعقلون پس ایشان در نیابند آنچه پیغمبر علیه السلام با ایشان گوید یا ایها الذین امنوا
ای گروه گروندگان کلوا بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزها یعنی حلالات آنچه شما را روزی
داده ایم واشکروا لله و سپاس گویید خدای را بر روزی حلال ان کنتم اگر هستید شما از روی صدق
ایاه تعبدون خاص مر او را می پرستید و بعد از امر بتناول حلال بیان آنها می کند که حرامست وی گوید
انما حرم جز این نیست که حرام کرد خدای علیکم المیتة بر شما مردار را و آن چیزیست که ذبح
باسم الله نیافته باشد بشرط از انعام ماکول اللحم والدم و خون روان را ولحم الخنزیر و گوشت
خوک را و همه اجزاء او را نیز حکم حرمت شاملست وما اهل به و حرام کرد آنچه آواز کردارند بآن
در وقت ذبح لغیر الله برای غیر خدای تعالی بنام بتان یا باسم پیغمبران که بکشند فمن اضطر پس هر که
در ماند و بیچاره گردد باکراه یا گرسنگی بر وجهی که خوف تلف نفس باشد غیر باغ در حالتی که
ستمکار نبود بقطع طریق یا خروج بر امام یا طالب معصیت نباشد ولا عاد و نه تجاوز کننده از حد
شرع یا شمشیر کشنده بر امت فلا اثم علیه پس بر وی هیچ گناهی نیست در تناول آن ان الله غفور بدرستی که
خدای آمرزگارست هر کس را که عند الضرورة ازین محرمات خورد رحیم مهربانست بر بندگان
برخصت دادن ایشان در خوردن محرمات ان الذین یکتمون بدرستی آنانکه از علماء
یهود می پوشند بجهت اخذ رشوت ما انزل الله آنچه فرو فرستاد خدای من الکتاب از توریة
واحکام آن ویشترون و می خرند یعنی بدل میکنند به یا بکتمان ثمنا قلیلا بهاء اندک را
اولئک آن گروه ما یاکلون نمی خورند روز قیامت فی بطونهم در شکمهاء خود الا النار در
مگر آتش ذکر شکم تاکیدست در خوردن زیرا که اکل در غیر تناول مستعمل می باشد چنانچه گویند
فلان مال فلان را خورده است وقتی که تلف کرده باشد پس اینجا مراد آنست که فردا آتش خورند
چنانچه امروز رشوت خورند یا کنایت است از آنکه درد رون ایشان آتش باشد چنانچه
بیرون ایشان نیز هست ولا یکلمهم الله و سخن نگوید خدای با ایشان یوم القیمة روز رستخیز
سخنی که در ضمن آن نفعی و راحتی باشد ولا یزکیهم و پاک نکرداند ایشان را از خباثت اعمال
یعنی گناه بآتش سوخته نشود ولهم عذاب الیم و مر ایشان را عذابی باشد دردناک اولئک
آن گروه الذین آنانند که از روی جهالت اشتروا الضلالة بخریدند یهودیت را که محض
گمراهیست بالهدی بایمان و معرفت و این معامله دنیاست والعذاب بالمغفرة و بخریدند
عذاب جاودانی را بآمرزش ربانی و این سود آخرتست فما اصبرهم پس چه چیز ایشان را شکیبا
کردانید یا چه شکیبااند علی النار بر آتش و چنان آتشی که ابد الابدین دران باید بود ذلک
این عذاب مر ایشان را بان الله بسبب آنست که خدای نزل الکتاب بالحق فرو فرستاد توریت را
براستی و ایشان حکم آن را پوشیدند و در کتمان نعت محمد صلی الله علیه و سلم کوشیدند یا
قرآن را فرستاد و ایشان متابعت ننمودند و مخالفت افزودند وان الذین و بدرستی آنانکه
اختلفوا اختلاف کردند فی الکتاب در توریة یا قرآن و اکر لام جنس گیرند در همه کتابهاء
منزله و اختلاف این باشد که بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند پس این اهل اختلاف

فی شقاق

فی شقاق بعید در خلاف و عناد دور و دراز و فاقتند یا در ضلالت دور از هدی اهل کتاب بعد از نزول
این آیت گفتند ما در شقاق و ضلالت نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و نماز می گزاریم و این نیکویی
تمامست حق سبحانه فرمود لیس البر نیست نیکی عظیم که از سایر ابواب خیر بران اقتصار باید کرد
ان تولوا آنکه بگردانید وجوهکم رویهای خود را در نماز قبل المشرق بسوی مشرق چون نصاری
والمغرب و بطرف مغرب چون یهود ولکن البر و لیکن نیکویی یعنی صاحب نیکویی من آمن
آنکس است که بگرود بالله بخدای و یگانگی و یکتایی او نه چون یهود و نصاری که عزیر و عیسی را
در الوهیت شرکت دهند والیوم الاخر و بگرود بروز قیامت و متعلقات هم تعریض بجهودان
و ترسایان که دخول بهشت را بخود اختصاص دهند والملائکة و بگرود بفرشتگان و همه را
دوست دارد نه چون یهود که با جبرئیل دشمنی می ورزیدند والکتاب و ایمان آرد بهمه کتابها
او نه چون احبار یهود که اختلاف می کنند والنبیین و دیگر بگرود بهمه پیغمبران نه چون اهل کتابین
که ببعضی ایمان آرند واتی المال و بدهد مال خود را علی حبه بر دوستی حق سبحانه و تعالی یا بر دوستی
مال یعنی با وجود آنکه دوست می دارد از سر آن می گذرد و در راه خدای میدهد ذوی القربی
خویشان درویش را والیتامی و بی پدران را که خرد سال باشند والمساکین و محتاجان که سؤال
نکنند وابن السبیل و راه گذریان را که هیچ در دست ندارند یا مهمانان را والسائلین و درویشان
خواهنده را وفی الرقاب و در بهای بندگان مکاتب که بر نجم کتابت معونت طلبند یا بندگان بخرد
و آزاد کند واقام الصلوة و بگزارد نماز مفروضه را واتی الزکوة و بدهد زکوة مقرره را آنچه
قبل ازین در ایتاء مال مذکور شد در بیان نوافل صدقات بود والموفون و صاحب بر آنها اند
که وفا کنندگان باشند بعهدهم بعهود خود اذا عاهدوا چون عهد کنند و این عهدهم با حق
می شاید و هم با خلق والصابرین نصب او بر مدحست جهة اظهار فضیلت صبر بر سایر
صفات یعنی این وفا کنندگان بعهد شکیبااند فی البأساء در فقر و فاقه والضراء و در رنج
و سختی و حین البأس در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد اولئک آن گروه
موصوف بدین صفاتها الذین آنانند که بتحقیق صدقوا راست گفتند در دین یا عهد یا اتباع
حق را اولئک و آن طائفه هم المتقون ایشانند پرهیزکاران از همه ناشایستها محققان گفته اند
کمالات انسانیت با کثرت شعب آن منحصر در سه چیز است صحت اعتقاد و حسن معاشرت
و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد تصدیق حق سبحانه و تعالی و سایر مؤمنین براست و حسن
معاشرت مواسا کردن بمال با ارباب استحقاق و تهذیب نفس اقامت صلوة و زکوة و وفا و صبر و مجموع
درین آیت مذکورست پس این آیت جامع کمالات انسانی باشد و در موجز از ابو میسره رحمه الله
نقل میکند که من عمل بهذه الایة فقد استکمل الایمان یا ایها الذین امنوا ای مؤمنان و گرویدگان
کتب فرض کرده شد علیکم القصاص بر شما مماثلت و مساوات نه تعدی و ستم فی القتلی در کشتگان
یعنی بسبب ایشان وقتی که قتل بعمد بود قبل از اسلام چون میان دو قبیله حرب افتادی آن قبیله که
عالی نسب بود ندی از قبیله نازل بعوض بنده آزادی و در بدل زنی مردی بکشتند بعد از هجرت
این صورت بعرض حضرت رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتلی قصاص باید یعنی مساوات
الحر بالحر آزادی بآزادی والعبد بالعبد و بنده به بنده امام شافعی و امام مالک رحمهما الله

محققان

بنا بر اجماع قتل ذکر با نثی روا ندارند و امام اعظم بحدیث المسلمون تتکافو دماؤهم تمسک
نموده حکم بقتل پس تفاضل را در نفس اعتبار نکند والانثی بالانثی وزنی بزنی فمن عفی له
پس هر که عفو کند وی را که قاتلست من اخیه از قصاص برادر او که مقتولست شیء چیزی اشا
بانکه عفو بعضی از ورثه یا عفو بعضی از ان چون مسقط قصاص است فاتباع پس بر قاتلست
بعد از عفو از پی رفتن بالمعروف به نیکویی و آن طوع و رغبتست در دادن دیت و اداء
وادا کردن وجه دیت الیه بوارث مقتول باحسان بزودی و نیکویی نه بمطل و بد خویی
ذلک این عفو از قصاص و طلب دیه تخفیف سبکباریست شما را من ربکم از پروردگار شما
ورحمة و مهربانی و بخشایش از و در تسهیل امور و تحصیل نفع فمن اعتدی پس هر که از حد
در گذرد بعد ذلک بعد از انکه عفو کرده باشد و دیه ستانده یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را
برای قصاص بقتل رساند یا قاتل ستم کنده بعد از انکه یک را کشته و دیت داده دیگری را
بکشد فله پس مر اوراست در آخرت عذاب الیم عذاب دردناک ولکم و مر شما راست فی القصاص
در حکم قصاص حیوة بقا و زندگی یعنی چون کسی قصد قتل کسی کند و بخوف قصاص
از ان باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن شود پس حکم قصاص
سبب بقای شماست یا اولی الالباب ای خداوند عقل لعلکم تتقون تا باشد که پرهیزید
از قتل بناحق کتب علیکم نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده شد اذا حضر چون حاضر شود
احدکم یکی را از شما الموت اسباب و علامات مرگ از مرض و غیر آن ان ترک خیرا اگر
بگذارد مالی مراد از خیر مال بسیارست الوصیة وصیت کردن للوالدین برای پدر و مادر
والاقربین و برای خویشاوندان بالمعروف بانصاف حقا نوشته شده این وصیتی نوشتنی
بجی ور استی علی المتقین پرهیزکاران از حرمان والدین و اقربا در جاهلیت بریا و سمعة
وصیت می کردند و والدین و خویشانرا محروم می ساختند حق سبحانه ایشانرا از ان منع کرد
و وصیت برای این جمع فرض ساخت و باز حکم این آیت بآیت مواریث منسوخ شد و علم
بر میراث قرار یافت و حالا وصیت فضیلت است نه فریضه و آن نیز در بارهٔ ایشان
باید و نشاید که بر ثلث مال بیفزاید فمن بدله پس هر که تبدیل کند امر وصیت را یا قول
موصی را بعد ما سمعه بعد از انکه شنیده باشد فانما اثمه پس جز این نیست که گناه تبدیل
باشد علی الذین یبدلونه بر انانکه تبدیل ایصا می کنند و ذمت موصی از ان بری باشد
ان الله سمیع بدرستی خدای شنواست هم کلام موصی را و هم قول مبدل را علیم دانا
به نیت موصی و تبدیل وصی فمن خاف پس هر که بداند و دریابد خواه وارث
و خواه وصی یا امام یا قاضی من موص از وصیت کننده جنفا میلی از حق بسهو
یا عدول از ذوی القربی او اثما یا بزه کار بعمد یا وصیت بزیادت از ثلث فاصلح
پس اصلاح کند بینهم میان موصی لهم و میان ورثه یا در حال حیوة موصی کسی
دانست که در وصیت مخالفت شرع میکند بگذارد و میان موصی له اصلاح نماید
فلا اثم علیه پس بر وی هیچ و بالی و بزه نیست ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزگارست
مر موصی را چون بحق باز گردد رحیم مهربانست بر وصی که از مضمون وصیت

درنگذرد

درنگذرد یا ایها الذین آمنوا ای انگروه که گرویده اید کتب فرض کرده شد علیکم الصیام
بر شما روزه داشتن کما کتب همچنانچه نوشته شده بود علی الذین من قبلکم بر انانکه پیش از شما
بودند چون صوم عبادتیست شاقه پس بجهت تأنیس خاطرها بدان میگوید این عبادت
خاص بشما نیست بلکه هیچ امت از ربقهٔ این طاعت آزاد نبودند و در امثال آمده که
البلیة اذا عمت طابت و چون روزه بر شما فرض کردیم لعلکم تتقون تا شاید که بپرهیزید
از معاصی و متقی شوید به شروع در صوم که شکنندهٔ آرزوهاست در تفسیر عرایس آورده
که این ندای اصحاب قلوبست یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب می رسد
بطالبان هلال مشاهده در اقطار سموات غیوب و به ندایی که مفرح قلوب و مفرج کروبست
میگوید که فرض شد بر شما ای اهل یقین امساک از جمیع مکونات چرا که شما در طلب مشاهده اید
و متوجهان این مطلوب را صوم واجبست از مألوفات طبیعت همچنانچه نوشته بر انبیا
و اولیا پیش از شما تا باز رستند از رجس بشریه و واصل شدند بمقام امن و قربت و عین
القضاة قدس سره در تمهیدات آورده که صوم در شریعت عبارتست از ناخوردن طعام
و شراب و در حقیقت اشارتست بخوردن طعام و شراب اما طعام ابیت عند ربی یطعمنی
و شراب و سقاهم ربهم شرابا طهورا و مقررست که این صوم جز عارفانرا دست ندهد
مثنوی
مرد عارف چو یافت لذت قرب • نه به اکلش کشش بود نه به شرب • اکل و شربش
چه باشد انس بحق • دایم او در حقیقت مستغرق • لقمه از خوان یطعمنی بینی • شربت
از چشمهٔ سا یسقینی • ایاما روزه دارید روزی چند معدودات شمرده مراد روزهٔ
رمضانست که بیست نه باشد یا سی و گویند این روزها ایام البیض است در ماهی
و عاشورا که قبل از روزهٔ رمضان فرض بوده فمن کان پس هر که باشد منکم از شما که
مکلفید بروزه مریضا بیماری که قوت روزه ندارد یا مرضش بروزه زیادت می شود
او علی سفر یا راکب سفری بود که در ان قصر باید کرد چون افطار کند فعدة پس بر وی
بشمار آن روزها که افطار کرده روزه داشتن من ایام اخر از روزهای دیگر و علی الذین
و بر انانکه ایشان یطیقونه توانند که روزه دارند و خواهند که ندارند فدیة فدا دادنست
و آن طعام مسکین خوردنی درویش است هر درویشی را بازاء هر روزی نصف صاع
از گندم بقول امام اعظم که قریب دو من باشد این حکم در ابتداء اسلام بوده و بعد از ان
منسوخ شده و گفته اند که اینجا لا مضمرست و تقدیرش لا یطیقونه یعنی کسانی که نتوانند
روزه داشتن چون پیران از کار افتاده فدیه دهند و برین وجه حکم آیه منسوخ
نباشد فمن تطوع پس هر که زیاده کند بطوع خود خیرا نیکویی را و زیاده از مقدار
فدیه بدهد یا بیشتر از یک مسکین را اطعام کند یا جمع کند میان صیام و اطعام فهو
پس آن تطوع خیر له بهترست مر او را بسبب زیادتی اجر و ان تصوموا و آنکه روزه
دارید مطیقان میگوید یا رخصت داد کانرا در افطار خیر لکم بهترست مر شما را از فدیه
ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید فضیلت صوم را شهر رمضان این روزها که
گفتیم ماه رمضانست الذی انزل آن ماهی که فرو فرستاده شد فیه القرآن در و قرآن

یعنی ابتداء نزول در وی بوده یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ باسمان دنیا فرو آمده و از انجا آیة آیة یا سورة سورة بروفق مصالح بندگان نازل شده و از حکمتها در تخصیص روزه بدین ماه یکی این گفته اند که چون درین اوقات این کلمات که غذای ارواحست بشما فرستادیم پس از غذای اشباح امساک لازم دارید و ما قرآن را منزل ساختیم هدی للناس در حالتی که راه نماینده است مردمان را و بینات و دلایلهاء روشن است من الهدی از حلال و حرام و الفرقان و از حدود و احکام و سایر شرایع دین که جدا کننده است میان حق و باطل فمن شهد پس هر که حاضر باشد منکم الشهر از شما ای مکلفان یعنی مقیم بلده بود در ماه رمضان یا هر که دریابد از شما هلال شهر را فلیصمه پس باید که روزه دارد شهر را و من کان مریضا و هر که بیمار باشد او علی سفر یا در سفر بود و افطار کند فعدة من ایام اخر پس بر اوست قضاء آن روزه بعدد آن روزها از ایامی دیگر تخییر مقیم که در آیت اولی مذکورست بحکم این آیت منسوخ شد یرید الله می خواهد خدای بکم الیسر بشما آسانی و لا یرید و نمی خواهد بکم العسر بشما دشواری لاجرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد و لتکملوا العدة و می خواهد که تا شما تمام کنید روزهای رمضان را یا ایامی را که در ان بعذر مرض و سفر افطار کرده اید و لتکبروا الله و تا به بزرگی یاد کنید خدای را یا تکبیر گویید در شب عید فطر از وقت رویت هلال تا روز و از اول روز تا وقت ادای نماز عید علی ما هدیکم بر آنکه راه نمود شما را بصوم و لعلکم تشکرون و مگر شما که شکر گویید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه و تخصیص مزد او که الصوم لی و انا اجزی به از فضایل روزه یکی انست که او را از بندگان با وجود تعبد بدان سلب میکند و بخود شرف اضافت می بخشد که الصوم لی و مجازات آن بحضرت خود جل ذکره اختصاص می دهد که و انا اجزی به بیت هرچه بدان شرع بشارت داده است • از هر حرف انا اجزی به است • و اذا سالک و چون پرسند ترا ای محمد صلی الله علیه و سلم عبادی بندگان من عنی از صفت من یا معامله من با ایشان در وقت دعا فانی قریب پس من نزدیکم بعلم و اجابت صحابه پرسیدند که خدا را چگونه بخوانیم و گویند اعرابی استفسار کرد که یا نبی الله خدای بمن نزدیکست تا با او راز گویم یا دورست تا آواز برداریم تا این آیت نازل شد که من به بندگان نزدیکم و بهر نوع که مرا بخوانند بر من پوشیده نیست اجیب اجابت می کنم دعوة الداع خواندن خواننده را اذا دعان چون مرا بخواند حاجت او روا می سازم اگر خواهم یا سوال او مخالف قضا نبود یا خیر بنده در اجابت آن بود فلیستجیبوا لی پس باید که بندگان مرا اجابت کنند و لیومنوا بی و باید که بر ایمان بمن ثابت باشند یا وثوق ایشان با جابت محقق باشد لعلهم یرشدون تا شاید که براه راست بمانند بعضی بر آنند که مراد ازین عباد و داعی روزه دارانند که دعای ایشان قرین اجابتست و آنکه قبل ازین آیت حکم روزهاء روزه و بعد ازین حکم شبهای روزه بیان فرموده موکد این قول است و در بدایت حال مسلمانان را در شبهای رمضان تا ادای نماز خفتن یا خواب کردن زیادت اجازت مفطرات نبود جمعی از صحابه بواسطه غلبه شهوت صبر نتوانستند کرد و مباشرت را در وقتی که حرام بود مرتکب گشتند روزی دیگر این صورت بعرض حضرت رسالت

صلی الله

صلی الله علیه و سلم رسید و آیة آمد که احل لکم حلال کرده شد مر شما را لیلة الصیام شب روزه الرفث کنایت از مباشرتست الی نسائکم با زنان خود هن ایشان لباس لکم پوشش اند مر شما را و انتم لباس لهن و شما نیز لباسید مر ایشان را کنایتست از اختلاط و التصاق چنانچه لباس را با بدن می باشد علم الله دانست خدای در ازل انکم آنکه شما کنتم تختانون باشید که خیانت کنید انفسکم با نفسهای خود و ستم روا دارید بر خود بمباشرت در غیر وقت آن فتاب علیکم پس رجوع کرد بشما برحمت و رخصت داد بارتکاب مفطرات در شبهای روزه و عفی عنکم و عفو کرد از شما آن جنایت را فالان پس اکنون باشروهن مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام و ابتغوا و بجویید ما کتب الله لکم آنچه نوشته است خدای برای شما در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد انست که غرض اصلی از مباشرت باید که طلب بقای نسل باشد نه مجرد التذاذ بشهوت و کلوا و بخورید و اشربوا و بیاشامید در شبهای صوم حتی یتبین تا وقتی که روشن شود لکم الخیط الابیض مر شما را رشته سفید که کنایت از روشنایی روزست من الخیط الاسود از رشته سیاه که اشارة بتاریکی شبست در صحیحین آمده که بعضی صحابه رشته سفید و رشته سیاه بر پای بستند بمفطرات اشتغال نمودندی تا وقتی که میان بیاض و سواد رشتها فرق پدید آمدی تا آنگاه که من الفجر که بیان خط ابیض است نازل شد دانستند که مراد ظهور نور صبح است ثم اتموا الصیام پس باتمام رسانید روزه را الی اللیل تا شب و لا تباشروهن و مباشرت مکنید زنان را و انتم عاکفون و حال آنکه شما مقیمان باشید فی المساجد در مسجدها مراد اهل اعتکافند که از صورت مباشرت ممنوع گشته اند و امام مالک رحمه الله همه تلذذات بر معتکف حرام میداند و نزد محققان اعتکاف داشتن نفس است در دایره اوامر و نواهی شیخ ابوبکر واسطی رحمه الله فرموده که اعتکاف حبس نفس است و حفظ جوارح و مراعات وقت چون این شرط بجای آری هرجا خواهی معتکف توانی بود عزیزی بدیری در آمد و خادم را گفت مرا ببقعه پاک نشان ده تا نماز گزارم گفت دل خود از ماسوی پاک کن و هرجا میخواهی نماز گزار بیت از ان محراب ابرو رو مگردان • اگر در مسجدی و در خراباتی • تلک آنچه گفته شد در باب روزه و متعلقات آن حدود الله اندازهایست که خدای تعالی در دین مقرر فرموده فلا تقربوها پس بدان نزدیک مشوید مبالغه است در منع تجاوز از آن خود چگونه صورت بندد کذلک همچنانکه تبیین این احکام فرمود یبین الله بیان میکند خدای آیاته نشانهای خود را از امر و نهی و وعد و وعید للناس برای عامه مردمان لعلهم یتقون شاید که پرهیزند و از حدود در نگذرند و لا تاکلوا و مخورید اموالکم که واقع است بینکم در میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را بالباطل بنا شایست چون دزدی و قمار و خیانت و غصب و عقود فاسده یا مالهای خود را بنامشروع صرف مکنید چون شرب و زنا و انواع فسق و تدلوا عطف بر فعل منهی است یعنی فرو مگذارید و القا مکنید بها بدان مالها الی الحکام بسوی حکم کنندگان ستمکار یا بعضی از ان مالها برشوت بحکام مدهید لتاکلوا تا بخورید بحمایت ایشان فریقا مقداری من اموال الناس از مالهای مردمان بالاثم بظلم و ستم یا بسوگند دروغ یا بگواه زور و انتم تعلمون و شما

میدانید که ستم میکنید یسئلونک سؤال میکنند ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم عن الاهلة از ماههای نو معاذ جبل و ثعلبه که از اعیان انصار بودند رضی الله عنهم حضرت رسالت را پرسیدند که سبب چیست که جرم ماه گاه گاه باریک مینماید و پر نور او تمام میگردد و دیگر باره روی بنقصان می نهد حق سبحانه بعلم ازلی می دانست که ایشانرا حکمت نقصان و کمال ماه دانستن مهم نیست جواب در معرفت فائده آن فرستاد که قل هی بگو که آن هلالها مواقیت نشانه هی کارها و وقتهاست للناس برای مردمان در مزد مزدوران و عدت زنان و مدت حمل و زمان رضاع و فصال و آجال دینها و تحقیق شرطها والحج و علامت اوقات برای حج که موسم او بود بدانند ولیس البر و نیست نیکویی بان تأتوا البیوت با آنکه در آیید بخانها من ظهورها از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسی که بحج یا عمره احرام گرفتی بروی حرام بودی از در خانه در آمدن اگر از اهل در بودی یا از بام در آمدی یا بر دیوار سوری فرجه ساختی و اهل بر از پس خیمها در آمدندی و باعتقاد خود این عمل را بر تمام دانستندی و تارک آنرا فاجر خواندندی و این حکم همه عرب را شامل بود مگر حمس را و ایشان چند قبیله بودند قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و غیر آن و ایشانرا بسبب صلابت در دین و آیین خود حمس میگفتند روزی در ایام احرام حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از دری بیرون آمدن و متعاقب او رفاعه انصاری هم از آن در قدم بیرون نهاد مهاجر و انصار بیکبار او را فاجر گفتند و چون حضرت صلی الله علیه وسلم از و پرسید که این جرأت چرا کردی گفت من اقتدا بتو نمودم خواجه عالم صلی الله علیه وسلم گفت مرا در او بود از در بیرون آمدن که من احمسم یعنی از قریشم و تو نیستی گفت ای سید عالمیان اگر تو احمسی من هم احمسم دین من دین تست و آیین من آیین تو فی الحال آیت آمد که شما این فائده را بر نام نهاده اید این نه برست و لکن البر من اتقی ولیکن بر بر کسیست یا خداوند بر کسیست که از خشم خدا بپرهیزد یا از اعمال زمان جاهلیت پرهیز کند واتوا البیوت و در آیید بخانها در حال احرام و غیره من ابوابها از درهای آن واتقوا الله و بترسید از خدای و پاس اوامر و نواهی او بدارید لعلکم تفلحون مگر شما رستگار شوید وقاتلوا و بکشید و کارزار کنید فی سبیل الله در راه خدای الذین یقاتلونکم آنانرا که با شما کارزار میکنند ولا تعتدوا و از حد در مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا اول ایشان آغاز نکنند این حکم بآیه سیف منسوخ است ان الله بدرستی که خدای لا یحب المعتدین دوست نمی دارد ستمکارانرا در آن سال که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم با جمعی از صحابه رضوان الله عنهم به نیت عمره بمکه می رفتند سفهای عرب و مشرکان بی ادب ایشانرا بدخول مکه مانع گشتند و در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مؤمنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت بمراسم طاعت قیام توانند نمود سال دیگر که به نیت عمره قضا بیرون می رفتند صحابه را تأملی دست داد که مبادا قریش از سر عهد گذشته طرح جنگ افکنند و امر قتال بر شهر حرام چگونه بود آیت سابقه فرود آمد که اگر جنگ کنند جنگ کنید و دیگر فرمود که واقتلوهم و بکشید مقاتلان خود را حیث ثقفتموهم هر جا یابید ایشانرا در حل و حرم واخرجوهم و بیرون کنید ایشانرا من حیث

اخرجوکم

اخرجوکم از آنجا که شما بیرون کرده اند یعنی مکه والفتنة و شرک آوردن ایشان اشد سخت ترست در ناپسندگی من القتل از کشتن شما ایشانرا در حرم ولا تقاتلوهم و مقاتله مکنید با کافران عند المسجد الحرام نزدیک مسجد حرام مراد همه حرم است حتی یقاتلوکم تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما فیه در حرم و خود هتک حرمت کنند فان قاتلوکم پس اگر ایشان ابتدا بقتال شما کنند فاقتلوهم پس بکشید ایشانرا و باک مدارید که ایشان حرمت حرم بر طرف نهاده اند و ابواب مقاتله کشاده کذلک همچنین است جزاء الظالمین پاداش کافران ستمکاره فان انتهوا پس اگر باز ایستند از شرک فان الله غفور پس خدای آمرزنده است گناهانرا که در زمان کفر مرتکب شده اند رحیم مهربانست که ببرکت اسلام ایشانرا بدار السلام برساند وقاتلوهم و با مشرکان قتال کنید حتی لا تکون فتنة تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی از شرک نماند و یکون الدین و باشد پرستش و طاعت لله مر خدای را فان انتهوا پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر فلا عدوان پس نیست ستمکاری یعنی جزای آن الا علی الظالمین مگر بر ستمکاران الشهر الحرام ماه حرام یعنی ذو القعده این سال که بعمره قضا می روید بالشهر الحرام بماه حرام یعنی ذو القعده ماضی که شما را منع کرده اند معنی آنست که اگر جنگ کنند مترسید که ایشان در آن ماه حرام شما را از مکه باز داشتند شما درین ماه حرام اگر قتال کنند بعوض آن دمار از ایشان بر آرید والحرمات قصاص و حرمتها را مساواتست یعنی ترک حرمت شما این ماه را بدل است از ترک حرمت ایشان آن ماه را فمن اعتدی علیکم پس هر که بر شما ظلم کند بابتداء مقاتله با شما فاعتدوا علیه پس شما نیز بر وستم کنید باو یعنی قتال نمایید این لفظ بر سبیل مشاکله است و مراد آنکه جزای ستم او بدو رسانید بمثل ما اعتدی علیکم بمانند آن چیزی که بر شما ستم کرده است واتقوا الله و بترسید از خدای و پرهیزکاری کنید واعلموا ان الله و بدانید که خدای مع المتقین با پرهیزکارانست بنصرت و معاونت و چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عزم عمره قضا کرد جمعی گفتند ما توشه راه نداریم و آنانرا که دست رس هست بما چیزی نمی دهند حکم شد که وانفقوا و نفقه کنید ای توانگران فی سبیل الله در راه خدای که جهاد است ولا تلقوا بایدیکم و میفکنید بدستهای خود خود را الی التهلکة بورطه هلاکت یعنی بخل مکنید که مؤدی بهلاک دلست که البخیل بعید من الله بعید من الجنة قریب من النار بیت بخل وحشت مرد را رسوا کند ۰ بلکه در چاه هلاکش افکند ۰ واحسنوا و نیکویی کنید با غازیان ان الله بدرستی که خدای یحب المحسنین دوست دارد نیکو کارانرا واتموا الحج والعمرة و تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک و حدود و فرایض و سنن و آداب آن بتمامی بجای آرید لله برای خدا نه چون کفار که طواف و تلبیه بنام بتان می کنند فان احصرتم پس اگر باز داشته شوید به بیماری و خوف و کم شدن قوت و کم گشتن راحله فما استیسر پس بر شماست آنچه میسر شود من الهدی از قربانی و آنرا بمنا باید فرستاد بقول امام اعظم رحمه الله ولا تحلقوا و متراشید رؤسکم سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میایید حتی یبلغ الهدی تا وقتی که برسد قربانی محله [illegible] است فمن کان

پس هر که باشد منکم از شما مریضا بیمار در وقت احرام او به اذی یا باشد او را رنجی
من رأسه از سر او چون صداع یا جراحت یا غلبهٔ جنبند کان در و و بدین سبب ضرورت
شود که سر بتراشد ففدیة پس بروست فدا دادن کعب بن عجره را وقتی که محرم بود
خوندکان روی بوی اورده بودند و چون مردم قحط دیده در کاسهٔ سرش افتاده
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بران اطلاع یافته فرمود که سر بتراش و گوسفندی
بکش و درویشان را بخوران گفت یا رسول الله بران دست رس ندارم حکم صادر شد که
فدا دهد من صیام از روزه و بحدیث مقرر شده که سه روز روزه دارد او صدقة
یا صدقه و این طعام دادن شش مسکین باشد هر یک را دو من از گندم او نسك
یا از قربانی دادن آن گوسفندیست فاذا امنتم پس چون ایمن شوید از خوف عدو
یا از مرض فمن تمتع پس هر که برخورد بالعمرة الی الحج یعنی جمع کند میان حج و عمره در سفری
واحد بطریق تمتع بباید داشت که حج و عمره یا بطریق افراد ست که اول بحج احرام گیرد و شرا
آن بجای آرد و چون حج تمام شد از حرم بیرون رفته بعمره احرام گیرد و اعمال او بجای آرد و نزد
امام شافعی و امام مالک رحمهما الله این فاضلست یا بطریق قران که در احرام گوید
لبیک و عمره معا و بر اعمال حج اقتصار کند که عمره در و مندرج است چون وضو در غسل
و نزد امام اعظم رحمه الله این قسم فاضلترست یا بوجه تمتع که چون در موسم حج بمیقات
رسد احرام بعمره گیرد و بمکه در آمده از عمره فارغ شود و از احرام بیرون آید و بمحظورات
متمتع گردد انکه از درون مکه احرام گیرد بحج و امام احمد رحمه الله این قسم را اختیار
فرموده و در این آیت میگوید هر که متمتع باشد فما استیسر پس بروست آنچه میسر شود
من الهدی از قربانی شکرانهٔ آنکه توفیق یافته در جمع میان دو عبادت فمن لم یجد
پس هر که نیابد قربانی یعنی بر آن قادر نبود فصیام ثلثة ایام پس حکم روزه داشتن است
سه روز پیوسته یا گسسته فی الحج در ایام حج و سبعة و روزهٔ هفت روز دیگر اذا رجعتم
چون باز گردید بوطن خود تلك این ایام یعنی سه و هفت عشرة کاملة ده تمام است
این قید برای تأکیدست و زیادتی اهتمام با تمام آن ذلك این حکم هدی یا صیام یا
تمتع و قران لمن مر کسی راست که لم یکن اهله نباشد اهل او حاضر المسجد الحرام از اینجا و را آن
مسجد حرام یعنی آفاقی باشند نه مکی چه آفاقیان در اشهر حج بهرهٔ و عبادت متمتع
نتوانند شد و اهل حرم در غیر از منهٔ حج بعمره احرام نتوانند گرفت پس ایشان را تمتع و
قربان نباشد و این قول امام اعظم است رحمه الله واتقوا الله و بترسید از خدای و بر آنچه
در باب حج صادر شده محافظت نمایید واعلموا ان الله و بدانید که خدای شدید العقاب
سخت عقوبتست برکسی که حفظ امر و نهی نکند الحج زمان حج اشهر معلومات ماههاء
معروف و مشهور است یعنی شوال و ذو القعده و نه روز از ذی الحجه و شب نحر تا صبح
بمذهب امام شافعی رحمه الله اما امام اعظم رحمه الله روز نحر را نیز در شمار آرد فمن فرض
پس هر که فرض کرد اند بر خود فیهن الحج درین ماهها حج را به تلبیه و سوق هدی
بمذهب حنفی و [illegible] احرام بقول شافعی فلا رفث نفی است بمعنی نهی یعنی باید که

از جماع و

از جماع و ملاعبه با نسوان پرهیز کند یا کلام بیهوده نگوید و لا فسوق و از حد شرع در نگذرد
و ارتکاب محظورات نکند و لا جدال و باید که جدال و جنگ نکند با خادمان و رفیقان
و خصومت نورزد فی الحج در ایام حج قریش با یکدیگر مجادله می نمودند در منا و هر یک میگفتند
حج من تمامتر این حکم فرود آمد که جدال مکنید و ما تفعلوا و آنچه میکنید من خیر از نیکویی
یعلمه الله میداند آنرا خدای و تزودوا و توشه برگیرید قومی از قافلهٔ یمن بی زاد و راحله قصد
حج کرده بودی و در مکه اظهار احتیاج را نموده از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق سبحانه
فرمود که توشه بردارید تا بر دل مردم گران نباشید فان خیر الزاد التقوی پس بهترین
توشه پرهیز کردنست از طمع و ترک تشویش دادن مردم و سؤال ناکردن از ایشان و نزد عرفا
درین آیه بشارتی بتزود سفر آخرت هست و بهترین زادی در آن راه پرهیزکاریست
امام قشیری رحمه الله فرموده که تقوی عوام دور شدنست به تن از لوث گناه و تقوی خواص
اجتنابست به سر از مشاهدهٔ ماسوی الله و حقیقت آنست که بی توشه در راه عشق بسر
نتوان برد و بی زاد شوق مرحلهٔ محنت طی نتوان کرد بیت زاد راه عاشقان درد ست
روی زرد و آه • راه ازین گونست بسم الله که دارد عزم راه • واتقون و بترسید از من یا اولی
الالباب ای خداوند عقل لیس علیکم نیست بر شما جناح گناهی ان تبتغوا در آنکه بجویید
و طلب کنید در موسم حج فضلا روزی من ربکم از پروردگار خود بواسطهٔ تجارات از عرب
تاجران جمعی که بحج آمدندی میگفتند لا حج لا حاج این آینده ایست بی حاصل حق سبحانه فرمود
که سودا و معاملهٔ ایشان از فیض حج بی بهره نمی سازد بشرط آنکه مقصود اصلی و مقصود کلی
حج باشد فاذا افضتم پس چون برگردید من عرفات از موضعی که آنرا عرفات گویند بجهت
آنکه آدم و حوا آنجا بحال خود عارف شدند فاذکروا الله پس یاد کنید خدا را بتهلیل و تلبیه
عند المشعر الحرام نزدیک مشعر حرام و آن موضعیست معین واذکروه و یاد کنید او را
درین مکان یاد کردن نیکو کما هدیکم همچنانکه شما را راه نمود بمناسک حج و ان کنتم و بدرستی
که بودید شما من قبله پیش از هدایت حج یا قبل از بعثت هادی مطلق که محمدست صلی الله
علیه و سلم لمن الضالین از جملهٔ راه یافتگان ثم افیضوا پس باز گردید خطاب با قریش و
خلفاء ایشانست که همه عرب را وقوف بعرفات بودی و ایشان در مزدلفه واقف شدندی و بدین
صورت ترفع کرده بودی بر خلق و ننگ دانستندی از مساوات موقوف در افاضه نیز براهی
دیگر باز گشتندی حق سبحانه فرمود که باز گردید من حیث افاض الناس از آنجا که باز میگردند
همه مردمان واستغفروا الله و طلب آمرزش کنید از خدای ان الله غفور بخشنده که خدای
آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران را رحیم مهربان است بر آنکه حج گزارد فاذا
قضیتم و چون بگزارید و بجای آورید مناسککم کارهای حج و لوازم آنرا فاذکروا الله
پس یاد کنید و ثنا گویید خدای را کذکرکم همچون یاد کردن شما اباءکم پدران شما رسم جاهلیت
آن بود که اشراف عرب بعد فراغ از مناسک در پیش حرم یا ما بین مسجد منا و جبل الرحمة
بایستادندی و برفعت نسب و شهرت حسب آبا و اجداد مفاخرت کردندی حکم شد که
همچنانکه پدران را یاد میکنید خدا را ذکر کنید او اشد ذکرا یا که [illegible] کثر از آن زیرا که او

بدان شمارا بدان مناقب و مراتب اختصاص داده بوده فمن الناس پس از مردمان
من یقول کسی هست که میگوید ربنا ای پروردگار ما آتنا بده مارا فی الدنیا در دنیا فلان
چیز و فلان چیز یعنی متاع محقر دنیا می طلبند و ما له و نیست خواهنده دنیا را فی الاخرة
در آن سرای من خلاق نصیبی و بهره اگر کافرست از نعمت آن سرای بی نصیب
افتاده و اگر مؤمنست چون دیگر مؤمنان بهره ندارد و منهم من یقول و از مردمان
کس باشد که گوید ربنا آتنا ای پروردگار ما عطا کن مارا فی الدنیا حسنة درین سرای
نیکوئی یعنی توفیق طاعت و فی الاخرة حسنة و در آن سرای نیکوئی یعنی تحقیق امنیت
و گفته اند حسنه این جهان قناعتست و از آن جهان شفاعت و قنا و نگاه دار مارا
عذاب النار از عذاب آتش دوزخ مرتضی علی رضی الله عنه فرموده است که حسنه این
جهان زن صالح است و حسنه آن عالم حوری پسندیده و عذاب النار زوجه ناشایسته
درشت خوی سخت گوی مثنوی زن بد در سرای مرد نکو • هم درین عالمست دوزخ او •
زینهار از قرین بد زنهار • وقنا ربنا عذاب النار • اولئک آن گروه که خیر دنیا و آخرت
طلبند لهم نصیب مر ایشان را بهره ایست مما کسبوا از آنچه عمل کردند یعنی درخواست
نمودند والله و خدای سریع الحساب زود شمارست بمقدار لمحه شمار همه خلایق کند
واذکروا الله و یاد کنید خدا را یعنی تکبیر گوئید فی ایام معدودات در روزهای شمرده که آن
ایام تشریق است و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی و نزد امام اعظم رحمه الله بعد از نماز صبح
عرفه تا عصر روز عید و بقول امامین رحمهما الله تا عصر آخر ایام تشریق عقیب بیست سه
نماز تکبیر باید گفت و امام شافعی رحمه الله بعد از ظهر روز عید آغاز تکبیر کند و درین مسئله
موافق صاحبین است فمن تعجل پس هر که شتاب کند و از منا برود فی یومین در دو روز
یازدهم و دوازدهم ذی الحجه فلا اثم علیه بروی هیچ گناهی نیست بعضی از اعراب در جاهلیت متعجل را
آثم میگفتند و جمعی متأخر را حق سبحانه فرمود که در تعجیل رخصتست و هیچ گناهی نه و من تأخر
و هر که تأخیر کند و سه شب در منا باشد فلا اثم علیه بروی نیز جرمی نیست و مطلقا وزر و بال
نباشد لمن اتقی مر کسی را که بپرهیزد بعد از ادای حج و تا آخر عمر تقوی را شعار خود سازد
واتقوا الله و بترسید از خدای در بقیه عمر واعلموا انکم و بدانید که شما الیه تحشرون بسوی
خدای محشور خواهید شد و بمجازات و مکافات خود خواهید رسید و من الناس و از مردمان
هست من یعجبک آنکس که خوش آید ترا و در شگفت اندازد قوله سخن گفتن او و آن
اخنس ثقفی بود که بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمد و مرد شیرین سخن و نیکو صورت
بود حضرت را طراوت روی و حلاوت گفت گوی او خوش آمد و مضمون کلماتش این بود که
آمده ام تا خلعه بیعت اسلام در گوش ارادت کشم و غاشیه خدمت سید انام بردوش
مطاوعت افکنم و این سخنان را بسوگند مؤکد ساختند خدا را بگواهی آورد و چون باز
گشت از عمارات مدینه در گذشت زراعت قومی را باتش بسوخت و چهارپایان
مسلمانان را بشمشیر پی کرد حق سبحانه آیت فرستاد که کسی هست از مردمان که ترا
در عجب می افکند سخن او که میگوید فی الحیوة الدنیا در مصالح زندگانی دنیا و یشهد الله

بگواهی

و بگواهی می آورد خدای را علی ما فی قلبه بر آن چیزی که در دل اوست یعنی میگوید
که دل و زبان من یکیست و هو و حال آنکه او الد الخصام ستیزنده ترین دشمنانست
واذا تولی و چون برگردد از حضرت تو سعی برود و بشتابد فی الارض در زمین مدینه
لیفسد فیها تا تباهی کند در آن و یهلک الحرث و نابود کرداند کشت زار را به سوختن والنسل
و هلاک کند چهارپایان را والله و خدای لا یحب الفساد نمی پسندد معصیت و تباه کاری را
واذا قیل له و چون گویند مر این منافق را اتق الله بترس از خدای اخذته العزة بگیرد
او را حمیت جاهلیت بالاثم بارتکاب گناه فحسبه پس پسندیده است مر او را جهنم
و آن نام آتشیست که دوزخیان را بدان عذاب کنند یا جایی بعید القعرست در دوزخ ولبئس
المهاد و بد فراشیست آتش و من الناس و از مردمان هست من یشری کسی که
می فروشد نفسه نفس خود را یعنی جان بدل میکند ابتغاء مرضات الله بطلب
خشنودی خدای و آن زبیر ابن عوام بود و مقداد ابن اسود رضی الله عنهما که از مدینه
بمکه رفتند و خبیب را رضی الله عنه که در جنگ رجیع گرفتار شده بود بدست مکیان
گرفتار بود از کشیده بود بدار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار
قریش از عقب ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان خبیب را از اسب فرو گرفته
بر زمین نهادند و زمین او را فرو برد و به بلیع الارض ملقب گشت و آن دو مرد
مردانه با هفتاد مردان داعیه محاربه نمودند و کافران در حرب صرفه ندیده باز گشتند
و گویند در شان صهیب رومی است که هر چه داشت در مکه بکافران داد تا اجازت
هجرت بمدینه یافت و رضای خدای و خشنودی پیغمبر را بمال دنیی بخرید بیت بزر وصلش
ار می توانی بخر • که وصلش عزیزست و زر هیچ نیست • و گفته اند در امیر المؤمنین رضی الله
عنه فرود آمده که در شب غار بر فراش سید مختار تکیه گرفت و جان فدای آن حضرت
کرد والله رؤف و خدای مهربانست بالعباد به بندگان خود که در طلب رضای او
جان فدا می کنند یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانی که ایمان آورده اید بظاهر ادخلوا
فی السلم در آیید در اسلام کافة همه بیکبار یا مؤمنان را میگوید بر اسلام ثابت باشید
و گفته اند که ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم بعد از قبول احکام اسلام شرایع
توحید را نیز می داشتند و تعظیم شنبه نموده گوشت و شیر شتر تناول نکردند حق سبحانه
فرمود که بیکبارگی باسلام در آیید ولا تتبعوا و پی روی مکنید خطوات الشیطان
گامهای شیطان را یعنی از وساوس شیطانی باحکام منسوخه قیام منمایید انه لکم
بدرستی که شیطان مر شما را عدو مبین دشمنیست هویدا که بوساوس خود خواطر
شما را متزلزل می سازد فان زللتم پس اگر بلغزید شما از جاده شرع و احکام قرآن
من بعد ما از پس آنکه جاءتکم البینات آمد بشما احکام حلال و حرام فاعلموا ان الله
پس بدانید که خدای عزیز غالبست و قادر بر عقوبت مخالفان دین حکیم محکم
کارست انتقام نکند الا بحق هل ینظرون آیا چشم میدارند یعنی نمی دارند ایشان که
بکلی در دایره داخل نمی شوند الا ان مگر آنرا که تا یتهم الله بیاید بدیشان خدای

یعنی عذاب او فی ظلل در سایه بانها من الغمام از ابر سفید رقیق چنانچه قوم شعیب را علیه السلام یوم الظلة بود والملائکة و بیایند فرشتگان که موکلند بر عذاب و قضی الامر و گزارده شود کار یعنی جزای هر کس بدو رسد و الی الله و بسوی خدای یعنی بجزای او ترجع الامور بازگردانیده شود کارها یا آنکه امر و احکام سلاطین و حکام که امروز بر رعایا میکنند روز قیامت باطل شود و فرمان جز حق را نبود والامر یومئذ لله سل بپرس خطاب بآن حضرتست صلی الله علیه وسلم یا هر که صلاحیت خطاب دارد او را میگوید بپرس بنی اسرائیل یهود مدینه را یا مؤمنان بنی اسرائیل را که کم آتیناهم چند داده ایم پدران ایشانرا من آیة بینة از نشانهاء روشن و پیغمبرهاء نیکو در شان محمد صلی الله علیه وآله وسلم یا معجزات هویدا چون عصا و ید بیضا و من و سلوی و امثال آن و من یبدل و هر که تبدیل دهد از یهود و بگرداند نعمة الله نعمت خدایرا که صفت پیغمبرست من بعد ما جاءته از پس آنکه آمده است بدو در توریة فان الله پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبتست برو در دنیا بقتل و اجلا و در آخرت بعذاب بی منتها زین آراسته گردانیده اند للذین کفروا برای ناسپاسان و پوشندگان حق الحیوة الدنیا زندگانی دنیا تا بدان فریفته می شوند و مغرور میگردند و یسخرون و سخریه می کنند و افسوس میگیرند من الذین آمنوا از آنکه ایمان آورده اند اغنیای قریش بر فقرای صحابه بلال و عمار و امثال ایشان رضی الله عنهم می خندیدند و می گفتند محمد را صلی الله علیه وسلم نگرید که می گوید باین گدایان کار جهان راست میکنم و اساس عظمت اشراف عرب و بنای رسوم و عادات ایشان درهم شکنم و اگر کار وی حق بودی بایستی که سادات عرب و اماثل قبایل تبع وی بودندی حق سبحانه فرمود والذین اتقوا و آنانکه پرهیزکاری کردند یعنی این درویشان و گدایان فوقهم زبر ایشانند یعنی بالای افسوس کنندگان یوم القیمة در روز قیامت یعنی مؤمنان در درجات اعلی باشند از فردوس برین و کافران در درک اسفل و سجن سجین والله یرزق و خدای روزی دهد من یشاء هر که را خواهد بغیر حساب بی اندازه کان الناس بودند آدمیان یعنی آدم علیه السلام و اولاد او امة واحدة گروهی یگانه بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند فبعث الله پس برانگیخت خدای النبیین پیغمبرانرا یعنی شیث و ادریس علیهما السلام و غیر ایشان مبشرین مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب و منذرین و بیم کنندگان ارباب معصیت را بعقاب و گویند در زمانی که نوح علیه السلام مبعوث شد همه عالم بر ملت کفر بودند و در وقت رسالت ابراهیم نیز صلوات الرحمن علیه همین واقع بود حق سبحانه و تعالی پیغمبرانرا فرستاد و انزل و منزل گردانید معهم الکتاب با ایشان کتابها که احکام شرایع ایشان در آن مبین بود بالحق براستی و درستی لیحکم تا حکم کند هر پیغمبری بین الناس میان مردمان فیما اختلفوا فیه در آنچیزی که اختلاف کردند در آن وما اختلف فیه و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب یا در امر دین الا الذین اوتوه مگر آنانکه کتاب بدیشان داده بودند از یهود و نصاری که ایشان تحریف و تبدیل کردند من بعد ما جاءتهم از پس آنکه آمد بدیشان البینات معجزهای روشن و حجتهاء پیدا و خلاف ایشان نه از روی تدین بود بلکه بغیا بینهم از جهت حسدی که میان ایشان هست یا از روی ستمکاری فهدی الله پس راه نمود خدای الذین آمنوا آنانرا که ایمان آورده اند لما اختلفوا فیه بدان چیزی که

اختلاف کردند

اختلاف کردند در آن من الحق بیان مختلف فیه است یعنی حق سبحانه مؤمنانرا بحق مختلف فیه راه نمود باذنه بعلم و ارادت و امر خود این اختلاف در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب خدای راه نمونی کرد مؤمنانرا که بکعبه که وسطست یا مخالفت در افضل ایام هفته نمودند یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امت را بجمعه که افضل ترین روزهاست راه نمود والله یهدی و خدای راه می نماید بفضل خود من یشاء هر کرا می خواهد الی صراط مستقیم بسوی راه راست که آن راه انبیا و اولیاست ام حسبتم آیا می پندارید ای مهاجران که بترک خان و مان گرفته در محنت فاقه و کربت غربت گرفتارید ان تدخلوا الجنة آنکه در آیید ببهشت ولما یأتکم و نیامده بشما مثل الذین خلوا مانند محنت آنانکه گذشته اند من قبلکم پیش از شما یعنی پیغمبران و صدیقان و متابعان ایشان محصل آیت آنست که می پندارید که رایگان ببهشت روید و شما نرسیده آنچه دوستان خدای پیش از این کشیده اند مستهم البأساء رسیده است بدیشان سختی و ناکامی و درویشی والضراء و بیماری و شکستگی و گرسنگی نقلست که میان مکه و طایف هفتاد پیغمبر را یافتند که سبب موت ایشان گرسنگی بوده و در حدیث آمده که سخت ترین بلاها متوجه انبیاست و نکته ما اوذی نبی مثل ما اوذیت تاکید این قول میکند مثنوی زان بلاها کانبیا برداشتند • سر بچرخ هفتمین افراشتند • هر که در راه محبت بیشتر • بر دل او بار محنت بیشتر • پس انبیا اعلم و مؤمنان بمحنت گذرانیدند و زلزلوا و از جای برانگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان می رسید حتی یقول الرسول تا آنکه گفت پیغمبر ایشان والذین آمنوا و گفتند آنانکه ایمان آورده بودند معه با آن پیغمبر یعنی گفتند باتفاق او که متی نصر الله که باشد یاری دادن خدای ما را و ظفر یافتن با خصمان التماس بتعجیل نصرت می کردند نه آنکه بر سبیل شک فرمودند حق سبحانه برسول ایشان فرمود الا ان نصر الله بدانید که یاری دادن خدای مؤمنانرا قریب نزدیکست یسئلونک می پرسند ترا ماذا ینفقون که چه نفقه کنند سؤال کننده عمرو بن جموح بود رضی الله عنه مردی بزرگ و توانگر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم پرسید که مالی چند دارم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود که قل بگو ما انفقتم آنچه نفقه می کنید و اخراج می نمایید من خیر از مال فللوالدین پس برای پدر و مادر باید سؤال از وجه نفقه بود و جواب در میان مصرف آمد که اهتمام بدان بیشتر است زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که بمحل خود واقع شود و از جمله مصارف نفقه والدین اهم است والاقربین و خویشان نزدیک که وارث نباشند آن صله رحم است والیتامی و بی پدران خرد سال که قادر نباشند بر اکتساب نفقات والمساکین و درویشان که چاره معیشت خود ندانند وابن السبیل و راه گذریان و مهمانان وما تفعلوا و آنچه بکنید من خیر از نیکویی با هر کس که باشد فان الله پس خدای به بآنچیز علیم داناست و بران جزا خواهد داد کتب نوشته شد علیکم القتال بر شما کارزار کردن با دشمنان دین وهو و آن قتال کره لکم مکروه است مر طبع شما را و شاقست بر نفس شما و این کراهت نه فرمان خدایرا بوده بلکه مقتضای طبع بشری آنست که تلف مال و هلاک نفس را کاره باشند وعسی ان تکرهوا و شاید که شما مکروه دارید

شیئا چیزی برا بسرشت طبیعت خود وهو وحال آنکه آن چیز خیر لکم نیکویی باشد شما را چون غزوه
که مکروه می شمارید و خیر شما در آنست هم بحسب دنیی از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین
وهم بجهت آخرت از رتبهٔ شهادت و نعیم مخلد و درجات علیین وعسی ان تحبوا وشاید
آنکه دوست دارید شیئا چیزی را از روی کسالت طبع که آن تخلفست از جهاد وهو شر لکم
و آن بدی باشد مر شما را هم در دنیی بتحمل ذل و غلبهٔ اعدا وهم در آن سرا بحرمان از ثواب غزوه
و بعد از درجهٔ شهدا والله یعلم وخدای میداند مصلحت شما وانتم لا تعلمون وشما آن نمی دانید
یسئلونک می پرسند ترا عن الشهر الحرام از ماه حرام قتال فیه یعنی از قتال در وی حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم در سال دویم از هجرت عبدالله بن جحش را با بعضی از صحابه رضی الله
عنهم ببطن نخل فرستاد و میان ایشان و کاروان قریش که از طایف می آمدند مقاتله افتاد
و عمرو حضرمی از کفار کشته شد و نماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان در آمد ندانستند
که آن روز سلخ جمادی الاخر بود یا غرهٔ رجب بعد از انتشار این خبر کافران آغاز طعن
کردند که محمد صلی الله علیه وسلم ماه حرام را حلال کرد اند و اشیاع خود را بخون ریختن
و فتنه انگیختن در ماه رجب فتوی داد مسلمانان از قتال در ماه حرام سوال
کردند جواب آمد قل قتال فیه بگو که جنگ در ماه حرام کبیر کاری بزرگست هنوز
در آن وقت قتال در ماه حرام حرام بوده و حرمت بآیهٔ السیف منسوخ گشته و اگر چه این
قتال بزرگ بوده اما آنچه کافران می کنند از بی راهی وصد و باز داشتن مردمان عن سبیل
الله از راه خدای که ایمانست وکفر به و ناگرویدن بخدای والمسجد الحرام وکفر بمسجد حرام
یا منع مردم از طواف آن و نماز در آن واخراج اهله و بیرون کردن اهل مسجد یعنی
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اصحاب او رضی الله عنهم منه از مسجد بلکه از مکه که بر مسجد
مشتملست اکبر عند الله بزرگ تر است نزدیک خدای از قتال رجب و عقوبت آن
بیشتر والفتنة و شرک بخدای اکبر من القتل بزرگ تر است از قتل حضرمی ولا یزالون
و همیشه باشند مشرکان که بتعصب و عناد یقاتلونکم با شما ای مؤمنان جنگ کنند
حتی یردوکم تا شما را باز گردانند عن دینکم از دین شما که اسلام است ان استطاعوا
اگر توانند و قادر باشند ومن یرتدد منکم و هر که برگردد از شما عن دینه از دین خود
و مرتد شود فیمت پس بمیرد وهو کافر و حال آنکه کافر باشد یعنی بر ردت باقی
ماند تا مردن فاولئک پس آن گروه مرتدان حبطت اعمالهم باطل باشد عملهای ایشان
فی الدنیا درین سرای که ایشان را امان نماند و استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان
مسلوب گردد والاخرة و در آن سرای که مستحق ثواب نمانند واولئک و آن گروه اصحاب
النار ملازمان دوزخ اند هم فیها ایشان در آتش خالدون جاوید انند ان الذین امنوا
بدرستی که آنان که گرویده اند بخدا و رسول والذین هاجروا و آنانکه بدرود کرد اند اوطان
خود را وجاهدوا و جهاد کرده اند فی سبیل الله در راه خدای یعنی عبدالله بن جحش
و یاران او اولئک آن گروه یرجون امید می دارند رحمة الله رحمت خدا را والله
غفور و خدای آمرزندهٔ مؤمنان و مجاهدانست رحیم و بر ایشان مهربانست یسئلونک

ی پرسند ترا ای محمد

عن الخمر والمیسر

عن الخمر والمیسر از تناول خمر و مباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه چون عمر بن الخطاب و معاذ
بن جبل رضی الله عنهما با آن حضرت گفتند که فتوی ده ما را در خمر که زایل کنندهٔ عقل است
و در قمار که سبب سلب مالست و در آن محل خمر حلال بود حق سبحانه فرمود که
قل فیهما بگو درین هردو اثم کبیر گناهی بزرگ است ومنافع للناس ومنفعتها
مر مردمان را و منافع خمر یا بدنی بوده باشد چون اشتغال حرارت غریزی و هضم
طعام یا خلقی چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرأت بی دلان یا مالی چون
سود فراوان در بیع و شرای آن و فواید میسر توسع بوده است بر درویشان چه رسم
جاهلیت آن بوده که زر قمار بر مساکین قسمت می کرده اند در حقایق سلمی آورده
که اثم کبیرست در اشتغال بدانها و منافع للناس در ترک آنها واثمهما و گناه خمر و
قمار اکبر من نفعهما بزرگ تر است از نفع آنها ویسئلونک و می پرسند ترا ماذا
ینفقون که چه چیز نفقه کنند عمرو بن الجموح رضی الله عنه نوبت اول که سوال
کرد و جواب در تعیین مصارف نازل شد دیگر باره گفت یا رسول الله دانستم که صدقه بکه
می باید داد اما نمی دانم که چه دهم جواب آمد که قل العفو بگو آنچه فاضل آید از نفقهٔ خود و عیال و نزد
بعضی از علما این حکم بآیهٔ زکوة منسوخ است کذلک همچنانکه احکام انفاق بیان کرد یبین الله
بیان می کند و روشن می گرداند خدای لکم الایات برای شما نشانها مهربانی خویش لعلکم تتفکرون
باشد که تفکر کنید فی الدنیا والاخرة در کار این سرای و آن سرای یعنی دل بر دنیی منهید و آخرت را
بهیچ روی از دست مدهید سلمی رحمه الله فرموده که تفکر در دنیی و آخرت آنست که بدانند که ایشان
قاطعان راه اند و هما حرامان علی اهل الله بیت دنیی و عقبی حجاب عاشقست میل ایشان کی
ز عاشق لایقست ویسئلونک و می پرسند ترا عن الیتامی از کیفیت معیشت با یتیمان در اسباب
نزول آمده که چون نهی بخوردن مال یتیم بآیهٔ ولا تقربوا مال الیتیم نازل شد آنها که قیم اموال
ایشان بودند و در آن بمعاملات تصرف می نمودند جهت برائت دست خود خواستند که از قیام
بمهمات ایشان بر طرف روند صورت حال بعرض سید عالم صلی الله علیه وسلم رسانیدند و حق
سبحانه فرمود که قل اصلاح لهم بگو باصلاح آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان خیر بهتر است
از تجنب از ایشان آورده اند که جمع طعام ایتام جدا بخشندی و از جلوس بر فراش ایشان احتراز نمودندی
و بهیچ نوع راه مخالطه بر ایشان نگشودندی حق تعالی فرمود که وان تخالطوهم و اگر با ایشان
در آمیزید و طعام خود با طعام ایشان خلط کنید فاخوانکم فی الدین پس ایشان برادران شما اند
در دین والله یعلم المفسد و خدای میداند تباه کنندهٔ مال ایشان را من المصلح از صلاح دهندهٔ کار
ایشان ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لاعنتکم هر آینه شما را در رنج افگندی و کار بر شما تنگ کردی
بآنکه مخالطه با یتیمان حرام کردی ان الله عزیز بدرستی که خدای غالبست و قادر بر اعنات
حکیم دانا در آنچه کرد از ترک اعنات ولا تنکحوا المشرکات و بزنی مخواهید زنان مشرکه را حتی
یؤمن تا وقتی که ایمان آرند رسول خدای صلوات الله علیه وسلامه مرثد غنوی را که مردی
دلاور بود بمکه فرستاد تا قومی مسلمانان که در مانده آنجا بودند پنهان از کفار بیرون آرد
مرثد چون بمکه رسید زن مشرکه عناق نام که در غایت جمال بود و در جاهلیت با هم بازاری

آنان که

داشته بودند نزد وی آمد و سلسلهٔ محبت را تحریک داد مرثد ابا نموده گفت اسلام میان من و تو
حایل شده و مواصلت بوجه زنا جایز نیست عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد فرمود که این نیز
موقوف بر اجازت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم پس مرثد بعد از مراجعت این صورت را بعرض
رسانید و حکم شد که مشرکات تا ایمان نیارند در دایرهٔ ازدواج داخل نسازند و هم در این
اوقات عبد الله رواحه رضی الله عنه کنیزک خود را بجهتی طپانچه بر روی زده بود و او داد
خواهان بحضرت نبوت پناه علیه صلوات الله رفته آن حضرت بطریق لطف از عبد الله
تعرف حال کنیزک فرمود عبد الله گفت نمازی گزارد و روزه می دارد و خدای و رسول را
تصدیق میکند اما ستیزنده و فرمان نابرنده است حضرت فرمود پس او مؤمنه باشد
با او نیکویی کن عبد الله او را آزاد کرد و بخواست جمعی زبان طعن بگشادند این رواحه
کنیزک سیاه خود را نکاح کرد و حال آنکه فلانه زن مشرکه را که با مال و جمال بود بدو
می دادند آیت آمد که ولامة مؤمنة و هر آینه کنیزک مؤمنه خیر من مشركة بهتر است
از زن آزاد مشرکه ولو اعجبتكم و اگر چه شما را در شگفت اندازد آن زن بجهت مال و جمال
ولا تنكحوا المشركين و مدهید زنان مؤمنه بمردان مشرک حتی يؤمنوا تا وقتی که ایمان
آرند ولعبد مؤمن و هر آینه که بندهٔ مؤمن خير من مشرك بهتر است از مرد آزاد مشرک
ولو اعجبكم و اگر چه شما را بشگفت آرد آن مشرک بواسطهٔ صورت یا ثروت اولئك این مشرکین
و مشرکات يدعون الى النار میخوانند بسوی آتش یعنی بکفر که ارتکاب آن سبب رسیدن
بدوزخ است والله يدعو و خدای میخواند بر السنهٔ رسل یا اولیاء خدا می خوانند الى الجنة
والمغفرة بسوی بهشت و آمرزش یعنی عملها که بدان آمرزیده شوند و بیهشت برسند
باذنه بقضا و ارادهٔ او ويبين و هوید میکند اياته احکام خود را از حلال و حرام
للناس برای مردمان لعلهم يتذكرون شاید که ایشان پند پذیرند ويسئلونك
و می پرسند ترا عن المحيض از حیض زنان یهود در حال حیض شوهران خود از ایشان
مهاجرت کردندی و چشم بر روی ایشان نه انداختندی و گفتن کلام و خوردن طعام
با ایشان حرام داشتندی و نصاری برعکس این در آن حال با ایشان مکالمه و مواکله
می نمودند بلکه در مباشرت و ملاعبت می افزودند ثابت بن الدحداح رضی الله عنه
گفت یا رسول الله ما با زنان در حال حیض ایشان چگونه سلوک کنیم جواب آمد که
قل هو اذى بگو که حیض مکروهی است که نفس آدمی را از آن نفرت باشد فاعتزلوا
النساء پس دور باشید و یکسو روید از زنان فی المحيض در حالت حیض ایشان
یعنی اعتزال کنید از مجامعت و بس نه آنکه ترک مکالمه و مخالطه نمایید پس بجهت
تأکید میگوید ولا تقربوهن و نزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید
حتى يطهرن تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع دم و این مذهب شافعی است رحمه الله
و يطهرن میخوانند بسکون طا و ضم ها یعنی تا وقتی که پاک شوند یعنی دم منقطع
گردد و این قول امام اعظمست رحمه الله که چون انقطاع دم بعد از گذشتن اکثر
ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلالست فاذا تطهرن پس چون غسل کنند یا پاک

شوند

شوند فأتوهن پس بیایید بدیشان من حيث امركم الله از آنجا که خدای امر کرده است
یعنی مأتی حرث ان الله يحب التوابين بدرستی که خدای دوست دارد توبه کنندگان را از مناهی
ويحب المتطهرين و دیگر دوست دارد پاکیزگان را نساؤكم زنان شما حرث لكم موضع کشت
شما اند یهود میگفتند هر که در وقت مباشرت ظهر زوجه جانب او باشد فرزند شان احول
آید مسلمانانی که بدان نوع اقدام نموده بودند حکایت حال بحضرت نبوت پناهی صلی الله
علیه وسلم عرضه کردند و از حق سبحانه جواب رسید که زنان محل زرع و منبت اولاد
فأتوا حرثكم پس بیایید بکشت زار خود انى شئتم هر گونه که خواهید بطریق اقبال
و ادبار و استلقا و غیر آن چون مأتی واحد باشد یعنی مأتی موضع حرث بود نه محل
فرث وقدموا و فرا پیش دارید لانفسكم برای خود یعنی طلب ولد کنید یا از پیش بفرستید
نیت خالص را و قصد خیانت نفس مکنید از حرام واتقوا الله و بترسید از خدای
در مخالفت امر و مباشرت نهی او واعلموا انكم و بدانید آنکه شما ملاقوه رسیدگانید
با بخه از پیش می فرستید یا ملاقات کنندگانید آنرا که پرستید یعنی او را در عقبی
بدیده سر خواهید دید یا مراد از ملاقات عرض بندگانست بر خدا کما قال الله
وعرضوا على ربك صفا وبشر المؤمنين و مژده ده مؤمنان را به بهشت و رؤیت ولا
تجعلوا الله عرضة و مگردانید نام خدا را بهانه و دست آویزی لايمانكم مر سوگندان خود را
عبد الله بن رواحه رضی الله عنه از شوهر خواهر خود بشر بن نعمان برنجید و باسم اعظم الهی
سوگند یاد کرد که با وی سخن نگوید و در حق وی نیکویی نکند و او را با خصمان خود صلح
ندهد حق تعالی آیت فرستاد که مگردانید ذکر خدا را مانع آن تبروا از آنکه نیکویی کنید
با اقربا و احبا وتتقوا و از آنکه بپرهیزید از مروت و با یاران مکالمه نکنید وتصلحوا
و از آنکه اصلاح کنید بين الناس میان مردمان والله سميع و خدای شنواست بسوگند
شما عليم دانا بما فی الضمیر سوگند خورنده عبد الله رواحه بعد از استماع آیت از هر آنچه
گفته بود درگذشت و با بشر در مقام رحمت و شفقت آمد لا يؤاخذكم الله
نگیرد خدای شما را یعنی عقاب نکند باللغو به بیهوده که واقع شود فی ایمانكم در سوگندهای
شما لغو بقول امام اعظم آنست که کسی بر چیزی قسم یاد کند بمظنهٔ آنکه راست میگوید
و خلاف آن ظاهر شود و امام شافعی لغو آنرا داند بی اختیار بر زبان کسی گذرد بتعجیل
یا بطریق عادت که لا والله و بلی والله و وی را در آن قصد سوگند نباشد و بر هر تقدیر
در یمین لغو کفارت نیست و خدای بر آن مؤاخذه نکند ولكن يؤاخذكم و لکن مؤاخذه
میکند شما را بما كسبت قلوبكم بانچه عزم کند دلهای شما و بعمد سوگند خورید و حانث
شوید و آنرا کفارت باید داد و بیان کفارت در سورهٔ مائده بیاید والله غفور
و خدای آمرزنده است بنده را یعنی یمین لغو نگیرد حليم بردبار است در سوگند
عمد نیز بعقوبت تعجیل ننماید للذين يؤلون مر آنانرا که سوگند خورند من نسائهم
از زنان خود دور شدن و بازایستادن در زمان جاهلیت چون مردی را بزنی
میلی نبودی و غیرت داشتی که چون بگذارد تا دیگری بخواهد سوگند خوردی

که چند وقت با وی نزدیکی نکند و او را دران مدت پای بسته و سرگشته بگذاشتی وآن بیچاره مدتی
متمادی نه بیوه بودی و نه ازکدخدا بیا سودی حق سبحانه آنرا نه پسندید و حکم فرمود که برای
ملاحظهٔ احوال آنان که چنین سوکند خورند تربص اربعة اشهر انتظار بودن چهار ماه هست
فان فاؤا پس اگر باز آیند یعنی سوکند خوارندکان رجوع نمایند بسوی زنان و مباشرت کنند
فان الله غفور پس خدای تعالی آمرزنده است شکنندهٔ سوکند درین صورت رحیم
مهربانست که مباح کرد مخالفت سوکند را و کفارت مقرر فرمود حکم شرع آنست که اگر مولی در اثنای
چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود بوطی و اگر عاجز بود بوعده نکاح ثابتست و برو جز
کفارت سوکند نیست و اگر مدت بسر آید و بی عذری مقاربه نکند نزد امام اعظم طلاق باین واقع
شود و قول امام شافعی آنست که زن را رسد مطالبه کردن که باز آی یا طلاق ده و بر حاکم بود که
مولی را برجوع یا طلاق فرماید و اگر امتناع کند حاکم زن او را طلاق دهد وان عزموا الطلاق
و اگر عزم کند طلاق را فان الله سمیع پس بدرستی که خدای شنواست قول مولی را علیم
داناست بعزم مولی والمطلقات وزنان رها کرده بالغه مدخولة بها که حامله نباشند یتربصن
انتظار برند بانفسهن بنفسهای خود تاکید در انتظار ثلثة قروء سه قروء آن نزد شافعی
و مالک طهرست و نزد امام اعظم حیض و فائدهٔ خلاف در معتده ظاهر میشود که چون
در حیضهٔ ثالثة شروع کرد عدت منقضی شد بقول آنکه قروء طهر را کوید و بقول آنکه حیض را
کیرد انقضای عدت از انقطاع حیضهٔ ثالثه است ولا یحل لهن وحلال نباشد زنان را ان یکتمن
آنکه بپوشند ما خلق الله آنچه آفریده است خدای فی ارحامهن در رحمهای ایشان از فرزند
و چون کتمان ولد از سبب ابطال حق الرجعه است پس از زنان روا نبود ان کن یؤمن
اگر هستند که ایمان دارند بالله والیوم الآخر بخدای تعالی و روز قیامت و بعولتهن
و شوهران ایشان احق سزاوارتراند بردهن برجوع کردن با ایشان فی ذلک در زمان
تربص ان ارادوا اگر خواهند شوهران بدان رجعت اصلاحا بصلاح آوردن کار زنان
نه ضرر و آزار رسانیدن بدیشان در ابتدای اسلام زن را طلاق رجعی میدادند و چون
نزدیک میشد که عدت بسر آید رجعت میکردند و زنانرا باخود کرفته باز طلاق میدادند
و غرض ایشان افساد بود و نه اصلاح ولهن و زنانراست بر مردان از حقوق مثل الذی
علیهن مانند آن حقوق که مردانرا برایشان بالمعروف بخوبی معیشت و حسن معاشرت
حق مرد بر زن آنست که با او زندکانی بوجه احسن کند و از علم دین آنچه ضرورت باشد
او را آموزاند و حق زن بر مرد آنست که فرمان برد و ناموس شوهر نکاه داشته قدم
از دایرهٔ عفت و صیانت بیرون ننهد وللرجال و مردانراست علیهن بر زنان درجة
افزونی و بلندی یا آنکه مهر برایشانست و نفقه از ایشان یا بمیراث که ضعف زنان می برند
یا بطلاق و رجعت که سررشتهٔ اختیار آن بدست رجال است و در حقایق بخیه مذکور است
که فضیلت مردان بر زنان باستعداد نبوت و کمال ولایت و در حدیث آمده که از مردان
بسیار بکمال رسیده اند و از زنان دو تن کامل شده آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران
رضی الله عنهما والله عزیز و خدای غالبست می کرداند مردانرا و فضل میدهد بر زنان

حکیم داناست

حکیم داناست بحکمت حکم میکند بر بندکان الطلاق طلاق شرعی که در آن رجعت باشد مرتان
دو بارست عدد طلاق در جاهلیت مقرر نبوده و اکر صد باره طلاق واقع شدی مرد را حق
رجعت بودی و بسیار بود که زنرا طلاق میدادند و نزدیک بانقضای عدت رجوع نموده
دیکر بار رها میکردند روزی زنی بخدمت عایشه آمد و از جور شوهر که پیوسته او را طلاق میداد
و بر اضرار رجعت میکرد بنالید و حکایت آن شکایت بمسامع حضرت نبوت رسید آیت
نازل شد که طلاق رجعی دو بارست و بعد از آن دو طلاق فامساک بمعروف باخود
کرفتنست برجعت او تسریح یا رها کردن باحسان به نیکویی یعنی بکذاشتن تا عدت
بکذرد بعد از آن اکر خواهد نکاح تازه کند و اکر دیکر باره طلاق دهد بینونهٔ کبری
حاصل آید و تا آن زن بنکاح شوهر دیکر نرسد بر آن مرد حلال نشود ولا یحل لکم
و حلال نیست شما را ای مردان ان تاخذوا آنکه فرا کیرید مما آتیتموهن از آنچه داده اید
زنان خود را شیئا چیزی ثابت انصاری رضی الله عنه باغی بحساب مهر بزن خود
داده بود زن از وجدایی طلبید بهمان کابین خود را باز خرید و آیة نازل شد که
روا نباشد چیزی طلبیدن از زن در زمان طلاق الا ان یخافا مکر آنکه دانند مرد و
زن ان لا یقیما آنکه بپای نمی توانند داشت حدود الله احکام الهی را در صحبت
و معاشرت فان خفتم پس اکر دانستید ای حکام که امر اخذ و اعطا بدست شماست ان لا یقیما
آنکه مرد و زن اقامت نمی توانند کرد حدود الله حکمهای خدای تعالی را فلا جناح علیهما
پس هیچ وزر و بالی نیست بر مرد و زن فیما افتدت به در آنچه زن فدا دهد بشوهر و بآن
خود را باز خرد چنانچه زن ثابت کرد تلک این احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت
و خلع حدود الله اندازه های خدای تعالی است که برای بندکان مقرر کرده
فلا تعتدوها پس از اندازه مبرید حدود را و من یتعد حدود الله و هر که از حدود
اندازه میبرد فاولئک پس آن کروه هم الظالمون ایشانند ستمکاران بر نفس خود
فان طلقها پس اکر طلاق دهد مرد بعد از طلقهٔ ثانیه زن خود را فلا تحل له پس
آن زن حلال نباشد بر آن مرد من بعد بعد از طلاق ثلثه حتی تنکح تا وقتی که
بنکاح در آید زوجا غیره شوهر دیکر را و زوج ثانی از مباشرت او برخورد دختر عبد
الرحمن قرظی که مطلقهٔ ثلثه بود و بقصد شوهر دیکر در آمده خواست که با شوهر
پیشین آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم منع
فرمود و کفت حتی تذوقی عسیلته و تذوق عسیلتک فان طلقها پس اکر طلاق
دهد شوهر ثانی او را بطوع نه بکره بعد از مباشرت فلا جناح علیهما پس هیچ نیست
بر زوج اول و این مطلقه ان یتراجعا آنکه با یکدیکر رجوع نمایند بنکاح جدید بعد
از مدت عدت شوهر ثانی ان ظنا اکر میدانند و کمان می برند ان یقیما آنکه بپای
دارند حدود الله احکام خدای تعالی را و حقوق یکدیکر بشناسند و تلک و این که
کفته شد از تحلیل و تحریم حدود الله اندازه های احکام خداست که یبینها بیان
میکند آنرا لقوم یعلمون برای کروهی که دانند که از پیش حق است و بدان بکروند

واذا طلقتم النساء و چون طلاق دهید زنان را فبلغن اجلهن و برسند بنزدیک مدة یعنی
بانقضای عدت فامسکوهن بمعروف او سرحوهن بمعروف پس نگاه دارید ایشان را به نیکویی
تا عدت ایشان منقطع گردد و مالک نفس خود شوند ثابت بن یسار زن خود را طلاق داد
و سه روز مانده بود تا عدت بسر آید با او رجعت کرد و باز طلاق داد و همچنین در نه ماه
سه طلاق داد و سه بار رجعت کرد حق تعالی درین آیت نهی کرد و فرمود که ولا تمسکوهن
و باز مدارید ایشان را و رجعت مکنید ضرارا از روی رنج رسانیدن لتعتدوا تا ستم کنید بر ایشان
بدرازی مدت عدت ومن یفعل ذلک و هر که چنین کند و ضرر رساند بمسلمانی فقد
ظلم نفسه پس ستم کرده است بر نفس خود و او را در معرض غضب ربانی آورده و آزار
رسانده بزبان صاحب شریعت ملعونست در اخلاق رکنیه آورده که در امت موسی ع م
هر کرا خواستندی دعای بد کنند گفتندی بد کردار و دل آزار باد چه کسی که آزار بیشتر کند
زودتر بورطه هلاک در افتد **نظم** نکوخواه مردم نباشد بدش • نورزد کسی بد که
نیک افتدش • شر انگیز هم در سر شر شود • چو کژدم که با خانه کمتر شود • ولا تتخذوا و فرا مگیرید
آیات الله حکمهای خدای تعالی را هزوا بافسوس یعنی اعراض مکنید از ان و تهاون
منمایید در عمل بدان در شان جماعتیست که نکاح و طلاق را است نگرفتندی و گفتندی بازی
میکردیم واذکروا و یاد کنید نعمة الله نعمتهای خدای تعالی را که فایض میگرداند علیکم بر شما
خصوصا در باب مناکحات چه در شرایع امم سالفه هیچ کس را زیاده از یک زن در رتبه نکاح روا
نبودی مگر پیغمبران را و اینجا چهار حره در عقد واحد جایزست و ایشان را بعد از طلاق مراجعت
جایز بودی و اینجا روا است و مادام که زن مطلقه زنده بودی مرد را حلال نبودی تزوج بزنی دیگر
جزوی و درین شریعت حلالست وما انزل علیکم و دیگر ذکر کنید آن چیز را که بر شما فرستاده است
من الکتاب از قرآن والحکمة واحکام حدود آن یعظکم بندی دهد شما را به بقرآن و منع
میکند از اضرار و اتخاذ هزو و غیر آن واتقوا الله و بترسید از خدای تعالی در مخالفت احکام
واعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای بکل شیء بهمه چیزها از اعمال شما یا مصالح دو زکار شما
علیم داناست واذا طلقتم النساء و چون طلاق دهید زنان را فبلغن اجلهن و برسند بانتهای
مدت فلا تعضلوهن پس منع مکنید ایشان را و باز مدارید ان ینکحن آنکه بنکاح در آیند ازواجهن
شوهران پیشینه خود را مخاطب بدین نهی عموم مخلقند یعنی باید این عضل مطلقا در میان
شما وجود نگیرد معقل بن یسار رضی الله عنه خواهر خود را بعبد الله بن عاص رضی الله عنه
داده بود عبد الله وی را طلاق داد هنوز عدت تمام نا شده پشیمان شد و خواست که رجوع
کند معقل نگذاشت و گفت خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردی و باز آمده که رجوع کنی
بخدا که هرگز او بتو نیاید و تو بدو نرسی حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که مانع مشوید
زنان را از رجوع با ازواج خود اذا تراضوا چون رضا دهند بینهم میان یکدیگر بالمعروف
بنکاح حلال و مهری جایز و قبول حسن معاشرت ذلک این نهی عضل که کردیم یوعظ به
پند داده شود بدو من کان منکم هر که باشد از شما که یومن بالله بگرود بخدای
تعالی والیوم الآخر و بروز رستخیز که و اپسین همه روزهاست ذلکم این پند گرفتن شما یا ترک

منع اضرار ازکی لکم پاکیزه ترست مر شما را از روی معانی چه زوجین یکدیگر را دیده اند و شناخته
پس رجوع ایشان انسب است از نکاح با کسی که ندیده و ندانسته باشد واطهر و پاک تر از آنکه
حرام اندیشند و فکر فجور نمایند والله یعلم و خدای میداند که زن و مرد خواهان یکدیگرند
وانتم لا تعلمون و شما نمی دانید والوالدات و مادران یعنی زنانی که مفارقت افتاده
باشد میان ایشان و شوهران و طفل شیرخواره در میان بود خواه قبل از طلاق متولد
شده باشد و خواه بعد از ان حکم آنست که ایشان یرضعن شیر دهند اولادهن فرزندان
خود را حولین کاملین دو سال تمام لمن اراد مر آنکس را که خواهد ان یتم الرضاعة آنکه
تمام کند شیر دادن فرزندان را وعلی المولود له و بر آنکس است که فرزند برای او زاده اند
رزقهن روزی این شیر دهندگان یعنی خورش ایشان وکسوتهن و پوشش ایشان
بالمعروف بطریق انصاف و اعتدال لا تکلف نفس تکلیف کرده و رنج یافته نشود هیچ نفسی
الا وسعها مگر آنرا که گنجایش و توانای آن دارد شاید که فعل معلوم باشد و رواست که مجهول
بود پس هر دو معنی از و اخذ کرده باشند ولا تضار والدة باید که رنج نرساند هیچ مادری بولدها
بفرزند شیرخوارهٔ خود که او را از خود جدا کند و به پدر دهد و باید که رنج رسانیده نشود مادر
بسبب فرزند یعنی او را بر رضاع اکراه نکند و اگر قبول کند نفقه و کسوت ازو باز نگیرد ولا مولود له
و باید که ضرر نرساند مولود له یعنی پدر بولده بفرزند خود که او را در وقت شیرخوارگی از مادر
باز ستانند یا باید که ضرر رسانیده نشود پدر بواسطهٔ فرزند از و زیاده از خورش و پوشش
نطلبند وعلی الوارث و بر وارث مولود له چون مولود له متوفی شود یا بر وارث صبی که اگر فرضی
صبی بمیرد وی وارث وی شود لازم است مثل ذلک مانند آنکه بر مولود له بود از نفقه و کسوت
و عدم اضرار فان ارادا پس اگر خواهند پدر و مادر فصالا جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز
کردن فرزند از شیر قبل از تمام حولین عن تراض منهما از روی خشنودی هر دو یعنی والدین
وتشاور و مشاورت کردن با یکدیگر در باب رضاع و فطام فلا جناح علیهما پس هیچ و بالی
نیست بر ایشان ازین جهت وان اردتم و اگر خواهید ای پدران و کسانی که باسترضاع محتاجید
ان تسترضعوا آنکه دایه گیرید بجهت شیر دادن اولادکم برای فرزندان خود خواه مادر را
مانعی باشد از شیر دادن و خواه نباشد فلا جناح علیکم پس بر شما هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن
اذا سلمتم چون تسلیم کنید بدایگان ما آتیتم آنچه اراده کرده اید دادن آنرا بدیشان بالمعروف
به نیکویی و خوش خویی بی مضایقه و مبالغه واتقوا الله و بترسید از خدای در باز گرفتن مزد
مزدوران واعلموا ان الله و بدانید که خدای تعالی بما تعملون بدانچه میکنید از رضاع و فصال
و استرضاع بصیر بیناست والذین یتوفون و آنانکه بمیرند منکم از شما و یذرون ازواجا و بگذارند
زنان را باید که زنان ایشان یتربصن بانفسهن انتظار برند بنفس خود اربعة اشهر چهار ماه
وعشرا و ده روز مگر حامله باشند که عدت بوضع حمل منقضی شود یا کنیزک که عدت او دو ماه
و پنج روز بود فاذا بلغن پس چون برسند زنان شوهر مرده اجلهن به پایان عدت خویش فلا جناح
علیکم پس هیچ وزری نیست بر شما ای ائمه و مسلمانان یا ای ورثه و اولیاء ازواج فیما فعلن
در آنچه زنان کنند فی انفسهن در تنهای خویش از شوهر کردن بالمعروف به نیکویی یعنی بموافقت

مراد صفت ایجاب و قبول است و حضور شهود عدول والله بما تعملون و خدای تعالی
بدانچه شما میکنید خبیر داناست ای مطیع چون دانستی که کار تو ای داند غم مخور که جزای آن
بتو رساند و ای عاصی چون میدانی که گناه تو میداند ترک معصیت کن تا از عذابت برهاند
قطعه هر که دانست انکه در همه وقت • حق تعالی بحال او داناست • همه کردارهاش باشد
خیر • همه گفتارهاش باشد راست • ولا جناح علیکم و گناهی نیست بر شما ای راغبان فیما عرضتم به
در آنچه تعریض کنید یعنی بکنایه خبر دهید من خطبة النساء از برای خواستاری زنان
معتده یعنی کلامی گویید با ایشان مثلا برین وجه که تو از شوهر دنخواهی ماند یا مرا مثل تو
زنی می باید یا چون عدت بسر آید مرا خبر کن و از تصریح نکاح احتراز لازم نیست اما در آن
گناهی نیست که سخن بتعریض گویید او اکننتم یا انکه بپوشید فی انفسکم در تنهای خویش
علم الله میداند خدا و بعلم قدیم خود انکم انکه شما ستذکرونهن زود باشد که یاد
کنید آن زنان را به نیکویی بعد از تزویج ولکن لا تواعدوهن ولکن وعده مدهید ایشان را
سرا بعلمی که آن را پنهان می کنند یعنی مباشرت مراد آنست که بکثرت مجامعت وعده مدهید
الا ان تقولوا مگر آنچه بگویید قولا معروفا سخنی نیکو برمز و اشارت نه بتصریح در عبارت
ولا تعزموا و قصد مکنید عقدة النکاح عقد نکاح ایشان را حتی یبلغ الکتاب تا برسد
کتاب یعنی آنچه خدای تعالی نوشته و فرض کرده است از عدت اجله بغایت خود و مدت
او منقضی گردد واعلموا ان الله و بدانید انکه خدای تعالی یعلم ما فی انفسکم میداند آنچه
در دلهای شماست از عزم بر کاری که جایز نیست فاحذروه پس بترسید و حذر کنید از عقاب او
واعلموا ان الله و بدانید که خدای تعالی غفور آمرزنده است آن را که بترسد از عقوبت او
حلیم بردبار است و بعذاب تعجیل نکند لا جناح علیکم گناهی و وبالی نیست بر شما ان طلقتم
النساء اگر طلاق دهید زنان را ما لم تمسوهن مادام که مس نکرده باشید ایشان را یعنی
لمس واقع نشده باشد امام اعظم خلوت صحیحه را موجب مهر میدارد بشرط عدم مانع و امام
شافعی مس را کنایت از جماع داشته و لهذا بواسطه خلوت الزام مهر نکند او تفرضوا لهن
و باکی نیست طلاق دادن زنان مادام که فرض نکرده باشید و نام نبرده برای ایشان
فریضة مهری که مقرر است پس طلاق دهید و متعوهن و برخوردار سازید ایشان را
یعنی چیزی بدهید مردی انصاری زنی خواست و در حالت عقد نام مهر نبرد قبل
از دخول طلاق داد آیت نازل شد و سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که متعها و لو بقلنسوتک
غرض آنست که متعه باید داد بقدر حال طلاق دهنده علی الموسع قدره بر مرد توانگر باندازه توانایی
او و علی المقتر قدره و بر مرد درویش و تنگ بمقدار دسترس وی ابن عباس رضی الله فرمود که
اکثر متعه خادمیست و اقلش مقنعه و نزد امام اعظم کرته ایست و چادری و معجری مگر
نصف مهر المثل او ازین کمتر باشد و اصح آنست که تقدیر متعه مفوض برای حاکم است پس
متعه دهید ایشان را باندازه توانایی متاعا متعه دادنی بالمعروف بوجهی که شرعا و عرفا
شاید دادنی حقا صفت متاعست یعنی متعه واجب یا مصدر فعل محذوفست یعنی
خدای تعالی واجب گردانید متعه را واجب گردانیدنی علی المحسنین بر نیکوکاران وان

طلقتموهن

طلقتموهن وان طلقتموهن و اگر طلاق دهید ایشان را من قبل ان تمسوهن پیش از آنکه مس کنید ایشان را نه بشهوت
وقد فرضتم و بدرستی که مقرر کرده باشید لهن فریضة برای ایشان مهری فنصف ما فرضتم پس
بر شماست ادای نیمه از آنچه فرض کرده اید قبل از نزول این آیت کسی که زن را پیش دخول طلاق دادی
از مهر مسمی چیزی بر و لازم نبودی بلکه متعه بایست داد چنانچه در سورة احزاب حکم شده که فمتعوهن
و سرحوهن پس بدین آیت حکم آن آیت منسوخ شد و نصف مهر لازم گشت الا ان یعفون
مگر انکه عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل او یعفو الذی یا انکه
عفو کند آن کسی که بیده عقدة النکاح بدست اوست عقده نکاح یعنی ولی بقول امام
شافعی و این وقتیست که زن بکر و نارسیده باشد و او را ولی بود امام اعظم فرموده که مراد
ازین کس شوهرست که درگذارد یعنی تفضل کند و تمام مهر بدهد و مؤید همین قولست
انکه می فرماید وان تعفوا و اگر انکه درگذارید شما که شوهرانید و تمام مهر ادا
کنید اقرب نزدیکترست للتقوی به پرهیزکاری از بیداد و لا تنسوا الفضل و فراموش
مکنید و یا ترک مگیرید تفضل را بینکم در میان یکدیگر این مرد اندیشد که این زن در عقد
من محبوس بوده و از وصال من محروم شده و مأیوس گشته او را بتمام مهر دلشاد سازم
و زن نیز تفکر نماید که این مرد بمن نرسیده و از مواصلت من بهره مند نگشته اولی انکه هیچ
ازو نگیرم ان الله بدرستی که خدای تعالی بما تعملون بدانچه شما میکنید از جور و فضل
بصیر بیناست حافظوا محافظت کنید و استادگی نمایید علی الصلوات بر نمازهای فریضه
بمواقیت و حدود و حقوق آن والصلوة الوسطی و شرایط محافظت بخصوصیت بنسبت
صلوة وسطی رعایت کنید و نماز میانه بقول انس بن مالک و معاذ بن جبل و جابر و ابو امامه
رضی الله عنهم نماز بامداد است که میان سواد لیل و بیاض نهار گزارند یا میان دو نماز
لیل و دو نهارست یا از هر دو طرف او نمازیست که در آن قصر میکنند و بقول ابن عمر
و زید ابن اسامه و بعضی دیگر از صحابه رضی الله عنهم نماز پیشین است و وجه وسطیت
او انکه او را در وسط نهار میگزارند یا اوسط صلوات نهاریه است و بروایت حضرت
مرتضی علی رضی الله و فاروق و عایشه و ام سلمه و حفصه و ابن عباس و ابن مسعود
و جمعی از اکابر صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نماز دیگرست و درین باب حدیث صحیح
وارد شده در حرب احزاب که شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر و او را
وسطی بواسطه آن گفت که دو نماز روز از یک جانب دارد که یکی قصرست و در دیگری
نه و دو نماز شب از طرفین دیگر بهمین وجه و بروایت دیگر از ابن عباس و قبیصة
بن ذویب رضی الله عنهما نماز شام است و از میانه نمازهاست در مقدار چه اکثر
رکعات در فرایض چهارست و اقل دو و او مابین اقل و اکثر واقع شده یا میان دو صلوة
اخفائیه و دو صلوة جهریه است و طائفه دیگر نماز خفتن را صلوة وسطی دانند که میان
دو صلوة جهریه واقعست که افتتاح و اختتام عبادات لیله بر ایشان باشد یا میان
دو نمازست که قصر را بدیشان راه نیست و تخصیص هر یک ازین نمازها و نکاتی که بر آن
متفرع باشد در جواهر التفسیر شرحی مستوفی مذکورست وقوموا و دیگر امر می فرماید

صلوة وسطی

که بپای ایستید لله برای خدای تعالی قانتین در حالتی که فرمان برداراید یعنی نمازگزارندگان
و گفته قنوت سکوت است در نماز زید بن ارقم رضی الله عنه فرمود که هر یک از ما در عهد رسول الله
صلی الله علیه وسلم در نماز با صاحب خود سخن میگفت چون حکم قوموا لله قانتین نازل شد
ساکت شدند فان خفتم پس اگر ترسید از دشمن یا از سبع ضاری یا حشرات موذیه فرجالاً
پس پیاده نماز کنید در حال رفتن و اگر وقوف ممکن نباشد بقول امام اعظم و نزد امام شافعی
در وقت مشی با وجود خوف نماز توان گزاردن خواه امکان وقوف باشد و خواه نباشد او رکباناً
یا سواره نماز گزارید در جنگ بهر نوع که میسر شود روی بقبله یا پشت بران فاذا امنتم پس چون
ایمن شوید فاذکروا الله نماز گزارید باتفاق اکثر علما اینجا مراد از ذکر نماز ست و گویند شکر است
یعنی چون ایمن شدید شکر گویید خدا را کما علمکم همچنانکه در آموزانید شما را از آداب نماز با شرایط
شکر مالم تکونوا تعلمون آنچه نبودید شما که آن را دانید والذین یتوفون و آنانکه وفات کنند منکم
از شما و یذرون ازواجاً و بگذارند زنانرا رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال
عدت میداشتند و جامهای کهنه پوشیده فایده تزین و تجمل فرو میگذاشتند اگر از اهل پدر
بودندی در همان خانها با اولیاء شوهر بسر بردندی یا اولیاء زن جهت او خانه بنا
کردندی و یراق خانه و پلاس جداگانه برای ایشان مرتب ساختندی و یک سال از آن
خانه بیرون نیامدندی و نفقه از اولیاء شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه بدر آمدی
نفقه ساقط شدی چون رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وسلم بمدینه آمد مردی
طایفی درگذشت و ازوی زنی و پسری و مادری و پدری بماند آن حضرت ترکه او را بولد
و بوالدین قسمت کرد و زنرا نصیبی تعیین نفرمود اما حکم فرمود که یکسال از ترکه
نفقه بوی رسانند دران محل این آیت نازل شد و حکم فرود آمد که چون جمعی از شما بمیرند
و زنان ایشان باز مانند وصیةً فرض شد وصیتی و حفص بنصب خواند معنی آنست
که کرد خدای وصیت کردن لازواجهم برای زنان ایشان متاعاً متعه دادن بنفقه و کسوة
و مسکن از ترکه شوهر الی الحول تا یک سال غیر اخراج بی بیرون کردن وی از مسکن مقرر
اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضای سال ایشانرا نفقه نباشد فان خرجن پس اگر
بیرون آیند بعد از گذشتن سال فلا جناح علیکم پس گناهی نیست بر شما ای اولیای شوهر
فیما فعلن در آنچه ایشان کنند فی انفسهن در نفسهای خود از زینت و طلب شوهر من معروف
دران چیزی که بر وفق شرع باشد والله عزیز و خدای غالبست انتقام کشد از هر که مخالفت
امر وی کند حکیم صواب کارست در آنچه حکم فرماید و این حکم بمیراث آنکه ربعی یا ثمنی
از ترکه منسوخست و عدت یکساله با چهار ماه و ده روز آمده چنانچه گذشت وللمطلقات
و زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشید متاع نفقه ایست که بدان برخوردار شوند
بالمعروف بطریق نیکویی و توسط در غلو و تقصیر حقاً سزاوار گردانیده است خدای تعالی
این را سزاوار گردانیدنی علی المتقین بر پرهیزکاران مراد متقیانند از شرک یعنی همه مسلمانان
کذلک همچنانکه این احکام بیان کرد یبین الله روشن میگرداند خدای تعالی لکم برای شما
آیاته احکام خود را در آنچه محتاجند لعلکم تعقلون شاید که شما عقول خود را در قبول آن

و تفکر در آن

و تفکر در آن کار فرمایید الم تر آیا ندیدهای بیننده یا ندانسته و بنظر تعجب نگاه نکردهای الی الذین
خرجوا بسوی آنانکه بیرون رفتند من دیارهم از منزلها و سراهای خود وهم الوف
و ایشان چند هزار بودند امام سدی رحمه الله گوید که قریهٔ داوردان از حوالی واسط
طاعون پدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر ٥٥ بسلامت ماندند و بعضی با ستادند
و اغلب مردند سال دیگر طاعون معاودت کرد همه اهل ده که هشت هزار بودند
یا چهل هزار یا هفتاد هزار بیکبار از ده بیرون رفتند حذر الموت از جهت احتراز
کردن از مرگ و همچنان می رفتند تا در وادی در میان دو کوه فرود آمدند فقال لهم الله
پس گفت ایشانرا خدای تعالی موتوا بمیرید در معالم آورده که حق سبحانه دو فرشته فرستاد
تا یکی از اعلای وادی و دیگری از اسفل وادی ندا کردند که بمیرید همه بیکبار بمردند با چهار
پایان خود مردم از اطراف و جوانب بدفن ایشان آمده عاجز گشتند آخر الامر دیواری در گرد
ایشان کشیده از آنجا درگذشتند و مدتی بر ایشان بگذشت و از ایشان جز استخوان نماند
ثم احیاهم پس زنده گردانید ایشانرا و این صورت بران وجه بوده که روزی حزقیل
بن بودی را که ثالث خلفای موسی بود علیه السلام بران موضع گذر افتاد و آن استخوانها
مشاهده نموده گفت الهی چنانچه اثر هیبت بدیشان نمودی نظر رحمت بریشان افکن
از حق سبحانه خطاب رسید که فلان کلمه بگوی تا من ایشانرا زنده گردانم حزقیل آن کلمه
بر زبان راند حق تعالی ایشانرا زنده ساخت ان الله بدرستی که خدای تعالی لذو فضل
هر آینه خداوند فضل و رحمتست علی الناس بر مردمان ولکن اکثر الناس ولیکن بسیاری
از مردمان لا یشکرون سپاس داری نمیکنند خصوصاً بنی اسرائیل که چنین معجزه
دیدند و فرمان حق را گردن ننهادند شما ای مسلمانان عبرت گیرید و قاتلوا و کارزار
کنید فی سبیل الله در راه خدای برای آشکارا کردن دین خدای واعلموا ان الله و بدانید
آنکه خدای سمیع شنواست قول مختلفانرا از جهاد که با عذار ناپسندیده تمسک مینمایند
علیم داناست بضمایر ایشان من ذا الذی کیست آنکه بخلوص نیت یقرض الله وام دهد
خدا را یعنی بندگان درمانده او را که وام خواهند قرضاً حسناً وام دادن نیکو یعنی در وام
تعجیل کند یا منت ننهند یا طالب عوض نباشد و بحدیث صحیح وارد شده ثواب قرض دادن
از صدقه زیاده است و برین تقدیر مضاف محذوف باشد یعنی تقریض عباد الله و اصح
آنست که اینجا حذف و اضماری نیست و مراد از قرض صدقه است تشبیه کرد صدقه را
فی سبیل الله در لزوم جزا بوام که اعطای عوض دران لازم است و قرض حسن برین تقدیر
آنست که خالص برای خدا دهد یا از مال حلال تصدق کند امام عاصم استفهام را حمل
بر معنی کند یعنی آیا کس هست که قرض دهد فیضاعفه پس تا خدای مضاعف گرداند
و زیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض را له از برای او اضعافاً کثیرةً ضعفهای بسیار
مبهم گذاشت تا آن اضعاف کثیره را بیرون از حد شمار تصور کنند این آیت که نازل شد
یهود بطعنه گفتند مگر خدای چیزی ندارد که از ما قرض می طلبد و چون مسلمانان بوعدهٔ
حق سبحانه واثق بودند در معاملهٔ این قرض مبادرت نمودند اول ابو الدحداح انصاری

رضی الله عنه پیش آمد وگفت یا رسول الله خدای تعالی این قرض چرا می طلبد حضرت
رسالت علیه السلام فرمود که میخواهد تا شما را بواسطهٔ آن ببهشت برد ابو الدحداح
گفت یا رسول الله مرا دو خرماستانست و بهترین ضیعت نام دارد اگر آنرا قرض دهم شما
پایندان بهشت میشوید سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که من ضامن میشوم که
حق سبحانه وچندان در ریاض بهشت بتو ارزانی دارد گفت ای سید بشرط آنکه فرزندان
من ومادر ایشان در آن باشند خواجه علیه السلام گفت آری چنین باشد دست مبارک
رسول علیه السلام گرفته وضیعت را در راه حق سبحانه صدقه کرد فی الحال بدر خرماستان
آمده مادر فرزندانرا گفت که ام الدحداح این حدیقه را صدقه کردم بشرط آنکه در بهشت
دو چندین ستانم وتو وکودکان با من باشید ام الدحداح گفت خوش سودا یست بارک الله
فیما اشتریت وحضرت در باره او فرمود که کم من عذق رداح ودار فیاح فی الجنة لابی
الدحداح والله یقبض وخدای تعالی فرا میگیرد وتنگ میکند روزی بر بعضی بعلم وحکمت
خود وصلاح حال ایشان آنست ویبسط وگشاده میکرداند رزق را بر جمعی به تدبیر وقسمت
خود ومنفعت ایشان در آنست والیه وبسوی حق یعنی بپاداش او ترجعون باز گردانیده
خواهید شد در معنی قابض وباسط محققانرا سخنانست در بحر الحقایق گفته که فرا میگیرد
از اغنیا تا دانند که ستاننده اوست منت بر فقرا ننهند وبسط میکند بر فقرا تا آنرا از حق
بینند ومنت اغنیا نکشند قابض اوست تا دیدهٔ شهود اغنیا جز وی نبینند وباسط اوست
تا بصر بصیرت فقرا جز وی مشاهده نکند عارفی چنین فرموده که یکی را بقبض در زندان
خودی گرفتار کرده اند ویکی را به بسط از خودی رهانیده بخود رسانده وپیر طریقت قدس سره
گفته که الهی هرگاه که بخود گرایم از زمین زارتر کیست وچون بتو نگرم کو بم از زمین بزرگوارتر
بیت کاهی که بخود در نگرم پست شوم • کاهی که بتو نگرم مست شوم • الم تر آیا ندیدی یعنی
ندانستی وعلم تو منتهی نشد الی الملاء بخبر جمعی از اشراف وارباب رای من بنی اسرائیل از فرزندان
یعقوب علیه السلام من بعد موسی بعد از وفات موسی علیه السلام اذ قالوا چون گفتند
این بزرگان لنبی لهم مر پیغمبری را که بود ایشانرا وآن بقول اصح شمویل بود که حق سبحانه وتعالی اورا
بعد از الیسع به بنی اسرائیل فرستاد وگویند آن نبی یوشع بوده یا شمعون بن صفیه وبر هر تقدیر
گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدا ابعث لنا برانگیز برای ما یعنی تعیین کن از میان ما ملکا
پادشاهی تا باعانت او نقاتل کارزار کنیم فی سبیل الله در راه خدای با جالوت وقوم او وایشان
عمالقه بودند از بقیهٔ عاد که همواره بت می پرستیدند وشرکی ورزیدند وبا بنی اسرائیل خصومت
داشتندی وبنی اسرائیل بدست ایشان درمانده بودند وایشانرا ملکی وکار فرمایی نمانده بود
بسبب آن از پیغمبر خود استدعای حاکمی کردند که بمدد او جهاد توانند کرد قال گفت آن پیغمبر
هل عسیتم هیچ شاید از شما ان کتب چون فرض کرده اند علیکم القتال بر شما کارزار کردن
با دشمنان دین ان لا تقاتلوا آنکه شما مقاتله نکنید قالوا وما لنا گفتند چیست مارا وچه بر آن
دارد ان لا نقاتل که قتال نکنیم فی سبیل الله در راه خدای وقد اخرجنا من دیارنا وحال
آنکه بیرون کرده شده ایم از مواضع ومساکن ما وابنائنا وپسران ما یعنی مارا مهجور
ساخته اند

ساخته اند از ایشان در خبر است که جالوت از ابنای ملوک ایشان چهارصد تن وچهل
تن اسیر گرفته بود وچندین گروه را از منازل ایشان بیرون کرده وبدان سبب در مباشرت
حرب مبالغه داشتند فلما کتب پس آن هنگام که نوشته شد علیهم القتال بر ایشان کارزار با
تولوا برگشتند واز فرمان برداری بگشتند الا قلیلا مگر اندکی منهم از ایشان وایشان سیصد اعادی
وسیزده تن بودند والله علیم وخدای تعالی داناست بالظالمین بستمکاران که ایشان
از جهاد تخلف ورزیدند وچون شموئیل علیه السلام بر ایشان حجت گرفت وایشان بر سبیل
تاکید جواب دادند از حق سبحانه استدعا نمود که ملکی بر آن قوم تعیین کند حق سبحانه
ظرفی پر از روغن وعصایی بوی فرستاد وفرمود که هر که بمنزل تو آید وروغن در ظرف غلیان
نماید واین عصا با قد وی برابر باشد پادشاهی این قوم را سزاوارست شموئیل علیه السلام
این خبر بقوم رسانید وهر یک از اعاظم بنی اسرائیل بخانه او تردد وآمد شد آغاز نهادند
برای هیچ کدام روغن بجوش نیامد وعصا را با قامت ایشان مساوات نبود تا روزی
مردی سقا یا دباغ که شاؤل نام داشت وبواسطهٔ قامت اورا طالوت گفتندی بخانهٔ
شموئیل علیه السلام درآمد فی الحال دهن القدس آغاز غلیان کرد وعصا با قامت او
برابر بود وقال لهم وگفت مر بنی اسرائیل را نبیهم پیغمبر ایشان ان الله قد بعث بدرستی که
خدای تعالی برانگیخت برای شما طالوت ملکا طالوت را پادشاه فرمانفرمای قالوا
گفتند قوم از روی استبعاد انی یکون چگونه باشد واز کجاست له الملک مر طالوت را
پادشاهی علینا بر ما ونحن احق وما سزاوارتریم بالملک بپادشاهی که از سبط یهودا
منه از وکه از سبط بنیامین است ودر آن سبط نه نبوت است ونه مملکت وبا وجود ایم
آنکه از سبط مملکت نیست مرد سقاست ولم یؤت واورا عطا نکرده اند سعة بسیاری
وفراخی من المال از مال دنیی یعنی اگر از نسبت نسب عاری است باری بایستی که
صاحب خزاین ودفاین بودی تا بتجهیز لشکر وتهیهٔ اسباب جنگ توانستی کرد قال
گفت پیغمبر در جواب ایشان ان الله اصطفیه بدرستی که خدای برگزید اورا علیکم بر شما
وزاده وزیادت وافزونی داد اورا بسطة گشادگی وبسیاری فی العلم در دانش یعنی علم حرب
وگفته اند که دانا بود بامور سیاست وتدبیر مملکت وعساکر والجسم ودر تن یعنی بفزود
اورا در تن او آورده اند که طالوت مردی نماینده وباجمال بود وبیک دو گردن
از اهل زمان خود زیاده تر نمودی والله یؤتی وخدای تعالی که مالک الملک است
علی الاطلاق میدهد ملکه ملک خود را من یشاء هر کرا میخواهد ومیداند که اورا
صلاحیت ملکداری هست بیت ملک ده وملک ستان اوست بس • راه در حکمتش
نبرد هیچ کس • والله واسع وخدای تعالی بسیار فضل است در دادن زمام اختیار
بقبضهٔ اقتدار هر که خواهد علیم داناست باستحقاق کسی که اورا برگزیند
بار دیگر بنی اسرائیل چنانچه دأب ایشان است از طریق ابرام والحاح درآمده گفتند مارا
باصطفای طالوت حجتی وعلامتی باید تا دلهای ما از فرمان برداری وهواداری
او رغبتی پدید آید شموئیل علیه السلام از خدای تعالی درخواست وخدای تعالی از علامت

پادشاهی او اعلام کرد وقال لهم نبیهم و گفت مر ایشانرا پیغمبر ایشان ان آیة ملکه بدرستی که
نشانهٔ پادشاهی طالوت ان یاتیکم التابوت آنست که بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی
بود صورهمه انبیا درانجا منقوش فیه سکینة درانجا سکینه ایست من ربکم از پروردگار شما یعنی
چیزی که تسکین خاطر شما دران باشد و گفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه دو چشم داشت
چون مشعله افروخته که کس را قوت دیدن آن نبود واز حضرت مرتضی رضی الله عنه منقولست
که روی او بمثابه روی انسان بود و دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی
و مانند بادی که تخت وزد برروی دشمنان جستی وایشانرا متفرق ساختی ولهذا همیشه
بنی اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی وبقیة و دیگر درین تابوت باقی
چیزیست مما ترک از انچه بگذاشته است آل موسی وآل هرون یعنی موسی وهرون علیهما
السلام آل شخص در لغت نفس او میبوده اند بود چنانچه ان الله اصطفی آدم و نوحا وآل ابراهیم
ای نفسه و در حدیث آمده من خیرا میر آل داود و مراد نفس داود است علیه السلام و آنچه
از موسی وهرون علیهما السلام دران تابوت مانده بود نعلین موسی بود و عمامهٔ هرون
و پارهٔ ترنجبین که در تیه برایشان می بارید و ریزهٔ الواح واین تابوت را عمالقه از بنی
اسرائیل گرفته بولایت خود برده بودند و در هر موضع که داشتندی آفتی باهل آن موضع
رسیدی اخر در حوالی مزبلهٔ دفن کردند و حق سبحانه فرشتگانرا امر کرد تا آنرا برداشته نزد
اشموئیل آوردند چنانچه فرموده تحمله الملائکة بردارند ملائکه آن تابوت را و بشما آرند
ان فی ذلک بدرستی که در رسیدن تابوت بشما لآیة لکم هرآینه حجتست شما را بر صدق
قول پیغمبر در پادشاهی طالوت ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باور دارندگان پس بنی
اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشتند و تهیهٔ مقاتلهٔ جالوت نموده هفتاد
هزار مرد در موکب طالوت روان شدند و هوا بغایت گرم فلما فصل طالوت پس آن
هنگام که بیرون آمد طالوت بفرمان اشموئیل از شهر ایلیا بالجنود با آن لشکرهای ساخته
قال گفت طالوت باعلام اشموئیل یا بالهام ربانی که ای قوم ان الله مبتلیکم بدرستی که
خدای تعالی آزماینده شماست درین هوای گرم بنهر بجویی از آب که میان اردن و
فلسطین ظاهر شود تا مطیع وعاصی را بشما بنماید فمن شرب منه پس هر که بیاشامد
ازین جوی فلیس منی پس نیست از من یعنی از مذهب من ومن لم یطعمه و هر که
بچشد و نیاشامد آب را طعام در لغت شراب آمده کما فی قوله جناح فیما طعموا ای شربوا
فانه منی پس او از منست یعنی پیرو من باشد هر که آب نخورد الا من اغترف مگر
آنکس که بردارد غرفة بیده کفی آب بدست خود آورده اند که حق سبحانه بقدرت کاملهٔ
خود جوی آبی در راه ایشان بدید آورد چون لشکر در آن هوا با عطش غالب بدان جوی رسیدند
فشربوا منه پس بیاشامیدند از ان جوی زیاده از غرفه الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان که
سی صد و سیزده تن بودند و بیک کف اختصار کردند همه از ان غرفه سیراب شدند و همه مطرهای
ایشان از بقیهٔ غرفه پر شد و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت
و تشنگی بمثابهٔ برایشان غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند تشنه تر گشتند و بر کنار جوی

مانده بالشکر

مانده با لشکر ملاقات می کردند سلمی رحمه الله فرموده که اهل معرفت در ضمن این قصه مثلی
برای دنیا واهل آن فهم کرده اند برین وجه که قوم طالوت سالکانند متوجه مقاتلهٔ لشکر
جالوت نفس و هوا شده و آن جوی آب مال و متاع دنیاست هر که بآن بیار آمد و بزیاده
از انکه ضرورة معاش است میل نماید بعلت استسقای حرص گرفتار شده هر چند
بیشتر بدست آرد عطشش بجمع آن افزونتر گشته اطمینانش نباشد **بیت** کاسهٔ چشم حریصان
پر نشد • تا صدف قانع نشد پر در نشد • و چنین کس بر لب نهر دنیا مانده از دولت غزا
با لشکر هوا محروم و بی بهره است و هر که جوی دنیا بغرفه قانع شود یعنی بمقدار
خورش و پوشش که از ان چاره نباشد خرسند گردد حق سبحانه و تعالی او را بقرب خویش
سرافراز کرد **بیت** قناعت توانگر کند مرد را • خبر کن حریص جهان گرد را • فلما جاوزه
پس آن هنگام که از جوی عبره کرد و بگذشت هو طالوت والذین امنوا و آنکسانی که
ایمان آورده بودند و قول او را تصدیق نموده معه بگذشتند با او قالوا گفتند آن دیگران
که خلاف کرده عبره نموده بودند لا طاقة لنا الیوم نیست توانایی ما را امروز بجالوت
وجنوده بجالوت و لشکرهای او و قولی آنست که از ان لشکر شصت و شش هزار از جوی
بگذشتند و از ان چهار هزار که عبره کردند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد
سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت تن ترسان و بددل شده گفتند ما طاقت حرب
جالوت نداریم قال الذین یظنون گفتند آنانکه بیقین می دانستند انهم ملاقوا الله
انکه ایشان ملاقات کننده اند یعنی بیننده جزاء دادن خدا را و ایشان باقی لشکر بودند
سی صد و سیزده تن که گفتند کم من فئة قلیلة بسیاری از گروه اندک مؤمنان غلبت غالب
شده اند فئة کثیرة بر گروه بسیار از اهل کفر و عدوان باذن الله بعون و نصرت و مدد کاری
خدای والله مع الصابرین و خدای تعالی با صبر کنندگانست بتایید و قوت و چون خائفان
ابا نمودند و مخالفان بر طرف نهر مانده بودند طالوت با آن گروه اندک در مقابلهٔ لشکر جالوت
صف بر کشیدند و آن لشکر بقول صاحب تیسیر هشتصد هزار سوار جرار جنگ گزار تیغ زن
نیزه دار بودند   چو شیران آهن دل الماس جنگ   چو کوکان بدگوهر آشفته رنگ و جالوت
نیز بخود مردی عظیم الجثه و شدید الشوکه بود و در تفسیر امام حدادی رحمه الله مذکور است
که اسلحهٔ او هزار رطل آهن بوده از جمله خودی که بر سر می نهاده سیصد رطل بوده و لما برزوا
و آن هنگام که مؤمنان ظاهر شدند و صف قتال راست کردند لجالوت از برای جالوت وجنوده
و لشکرهای او قالوا گفتند مؤمنان ربنا ای پروردگار ما افرغ علینا فرو ریز بر ما صبرا شکیبایی
استعاره است از اکثار و اکمال یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن وثبت اقدامنا و نگاه دار بتایید
خود قدمهای ما را در میدان حرب وانصرنا و یاری ده ما را علی القوم الکافرین بر گروه ناگرویدگان
فهزموهم پس بشکستند و بهزیمت کردند مؤمنان کافرانرا باذن الله باعانت و توفیق خدای
وقتل داود جالوت و بکشت داود بن ایشا علیه السلام جالوت را بسنگ فلاخن که بر خود
وی زد و خود در سرش شکست و مغزش پریشان شد و لشکر او تار و مار گشت و طالوت شرط کرده
بود که دختر خود بکشندهٔ جالوت دهد و او را در پادشاهی شریک کرداند پس دختر خود را بداود

وثبت و نگاه دار بتایید خود اقدامنا قدمهای ما را در میدان حرب

ومغزش پریشان شد

بدو رسید

علیه السلام داد و نصف از مملکت باو گذاشت و آخر تمام مملکت باو رسید چنانچه فرمود وآتیه الله
الملک وعطا کرد خدای تعالی داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی والحکمة واورا حکمت داد یعنی نبوت
یا زبور وعلمه مما یشاء وبیاموزانید اورا آنچه خواست وآن علمیست که پیغمبرانرا بکار آید وگویند
صنعت زره گری بود یا دانستن زبان مرغان ولولا دفع الله الناس واگر نه بازداشت خدای
باشد مردمانرا بعضهم ببعض برخی از ایشان ببرخی یعنی اگر دفع نکردی خدای مشرکانرا بسبب
جهادکنندگان لفسدت الارض هرآینه تباه شدی زمین بظلمت کفر ومنافع او باطل گشتی ولکن
الله ولیکن خدای ذو فضل خداوند فضل ورحمت است علی العالمین بر عالمین تلک آیات الله این
قصهای که در روی معجزات واضحات بود نشانهای قدرت خداوندست نتلوها علیک میخوانیم
آنرا بتو یعنی جبرئیل ع م بر تو میخواند بفرمان ما بالحق بدرستی بر وجهی که مطابق واقع است
واهل کتاب مسلم میدارند وانک وبدرستی که تو لمن المرسلین هرآینه از فرستادگانی بمهم خلایق
تلک الرسل پیغمبران وفرستادگان که درین سورة مذکور شد فضلنا افزونی دادیم بعضهم برخی را
از ایشان بخصایص وفضایل علی بعض بر بعضی دیگر منهم ازین پیغمبران من کلم الله کس بود
که خدای تعالی باوی سخن گفت بی واسطه چون آدم علیه السلام که گفت اسکن انت وزوجک الجنة
وچون موسی علیه السلام که فرمود انا ربک وچون پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم که گفت فاوحی
الی عبده ما اوحی ورفع بعضهم وبرداشت بعضی را از ایشان درجات بپایهای بلند
وتفاوت انبیا علیهم السلام ازین جهت است که بعضی از ایشان مبعوث بفرقه از آدمیان
بودند وبعضی باکثر ایشان یا بتمام زمرهٔ ایشان یا بمجموع جن وانس چون پیغمبر ما صلی الله
علیه وسلم ودیگر آنکه گروهی را در خواب پیغمبری دادند وجمعی را در بیداری ونزد بعضی از مفسران
مراد از رفع بعضهم ادریس است علیه السلام حق سبحانه اورا رتبهٔ عالی کرامت فرمود کما قال
عز وجل ورفعناه مکانا علیا صاحب کشاف آورده که ظاهر آنست که آن بعض پیغمبر ماست
صلی الله علیه وسلم مفضل است بر انبیا بفضایل بی کران وخصایص بی پایان همچنانچه از مطاوی
آیات وفحاوی احادیث معلوم ومفهوم میگردد **مثنوی** همه انبیا در پناه تواند • مقیم در بارگاه
تواند • تو مهر منیری همه اخترند • تو سلطان ملکی همه لشکرند • وآتینا وداده‌ایم ما عیسی ابن
مریم البینات عیسی ابن مریم را معجزهای روشن وهویدا چون ابراء اکمه وابرص واحیاء
موتی وایدناه وقوت دادیم اورا بروح القدس بجان پاک که جبرئیل درود میدهد یا نیرو مسند
کردانیدیم اورا بموافقت جبرئیل علیه السلام ولو شاء الله واگر خواستی خدای ما اقتتل الذین
اختلاف نکردندی آنانکه من بعدهم ازپس انبیا بودند من بعد ما ازپس آنکه جاءتهم البینات
آمد بدیشان آیتهای روشن بر نبوت پیغمبر ایشان ولکن اختلفوا ولیکن اختلاف کردند فمنهم
پس ازین امتان من آمن کس بود که بگروید یعنی برایمان ثبات ورزید وملازم دین پیغمبر
خود شد ومنهم من کفر وازیشان کس بود که کافر شده از دین اعراض نموده طریق حق را بگذاشت
تعریض یهود ونصاری است که بعد از موسی وعیسی علیهما السلام از راه راست منحرف شدند
ولو شاء الله واگر خواستی خدای ما اقتتلوا اختلاف نکردندی مخالفت را که بلفظ اقتتال
اعراض کرده ذکر مسبب است چه وقوع قتال بسبب خلاف است وتکرار از برای تاکید ولکن الله

ولیکن خدای

ولیکن خدای یفعل میکند ما یرید آنچه میخواهد از خذلان وضلالت وعصمت وهدایت یا ایها
الذین امنوا ای کسانی که گرویده‌اید انفقوا نفقه دهید مما رزقناکم از آنچه بشما عطا کرده‌ایم یعنی
زکوة مال بیرون کنید من قبل ان یاتی پیش از آنکه بیاید یوم روزی که از هول وهیبت لا بیع
فیه خرید وفروخت نباشد در آن تا کسی خود را از عذاب باز خرد ولا خلة ونه دوستی
بود که تا کسی را حمایت کند ولا شفاعة ونه درخواستی بود بوقت حلول عذاب والکافرون
وناگرویدگان هم الظالمون ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدای را از مستحق یا ظالم
بوضع عبادت در غیر موضعش الله خدای تعالی سزای پرستش اوست لا اله هیچ معبودی
نیست در وجود مر خلق را الا هو مگر او که استحقاق عبادت او را ثابت است الحی زنده
پیش از همه زندگان وزنده بعد از فنای ایشان القیوم پاینده در ذات وصفات یا قایم بتدبیر
وحفظ مخلوقات لا تاخذه فرا نگیرد اورا سنة مقدمهٔ خواب از فتور وغیر آن که اورا
نعاس گویند ولا نوم ونه خواب که درکوذ حواس ظاهره است له مر اوراست ما فی السموات
آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه وما فی الارض وآنچه در زمین است از کاینات سفلیه
من ذا الذی کیست آنکس که او یشفع درخواست کند از انبیا وملائکه وغیر ایشان
عنده نزدیک او روز قیامت کسی را الا باذنه مگر بدستوری او که اجازت شفاعت
دهد یعلم میداند خدای ما بین ایدیهم آنچه در پیش اهل آسمانهاست وزمینهاست
از امور این جهان وما خلفهم وآنچه خواهد بود ازپس ایشان از کارهای آن جهان
ولا یحیطون وفرا نرسند فریدگان بشیء من علمه بچیزی از معلومات او الا بما شاء
مگر بدانچه او خواهد که بدان محیط شوند وسع فرا رسیده است وگنجایش یافته
کرسیه کرسی او که زیر عرش وزبر آسمانهاست یا فرا گرفته است علم او السموات
همه آسمانها وآنچه در آنست والارض وتمام زمین وآنچه بر آنست ولا یؤده واورا
در رنج نیفکند وبر وگران نیاید حفظهما نگاه داشتن آسمان وزمین وهو العلی واو
برتر از حد ودانش العظیم بزرگتر از اندیشهٔ افهام این آیت شریفترین آیتهاست از قرآن
ودر حدیث آمده که این آیت را زبانیست که تقدیس میکند خدای را نزدیک ساق عرش وخواص
وفضائل قراءة او در اخبار بسیارست لا اکراه هیچ اکراهی نیست فی الدین در قبول کردن
اسلام بعد از اسلام یعنی اکراه نباید کرد هیچ کس را از یهود ونصاری ومجوس وصابئیان
برآوردن اسلام بشرط قبول جزیه وگفته‌اند حکم این آیت بآیت قتال منسوخ است
از تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبول نبود اما با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند
یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری رضی الله عنه دو پسر قابل داشت ناگاه
ترسایی از شام بمدینه آمد وایشان با او مصاحبت نموده بافسون وافسانه او مغرور
گشته دین ترسایی اختیار کردند وهمراه او متوجه شام شدند ابو الحصین از حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم دستوری خواست تا برود وایشانرا باکراه براه شرع باز آرد این آیت
نازل شد که اکراه مکنید کسی را که بدین مستدین شده است قد تبین بدرستی که روشن
شد الرشد راه راست من الغی از گمراهی یعنی کفر از ایمان وحق از باطل متمیز گشت

عقد در بالا

ولذلک ع ولهذا قال علیه السلام ان اعظم آیة فی القرآن آیة الکرسی من قراءها بعث الله ملکا یکتب من حسناته ویمحو من سیئاته الی الغد من تلک الساعة وقال علیه السلام من قرا آیة الکرسی فی کل دبر صلوة مکتوبة لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت ولا یواظب علیها الا صدیق او عابد ومن قراءها اذا اخذ مضجعه امنه الله علی نفسه وجاره وجار جاره والابیات حوله منه انوار التفسیر

بالفاظ المستغرق بالاضافة الیه کلها ما سواه وبهذه الآیة مشتملة علی امهات المسائل الالهیة فانها دالة علی انه تعالی موجود واحد فی الالوهیة متصف بالحیوة واجب الوجود لذاته موجد لغیره اذ القیوم هو القایم بنفسه المقیم لغیره منزه عن التحیز والحلول مبرا عن التغیر والفتور لا یناسب الاشباح ولا یعتریه ما یعتری الارواح مالک الملک والملکوت ومبدع الاصول والفروع ذو البطش الشدید الذی لا یشفع عنده الا من اذن له عالم الاشیاء کلها جلیها وخفیها کلیها وجزئیها واسع الملک والقدرة کل ما یصح ان یملک ویقدر علیه ولا یؤده شاق ولا یشغله شان متعال عما یدرکه وهم عظیم لا یحیط به فهم ع

در بالا

فمن یکفر پس هر که کافر گردد یعنی نگرود بالطاغوت بانچه می پرستند جز خدای خواه شیطان
خواه بتان و خواه سحره و کاهنان و یؤمن بالله و بگرود بخدای فقد استمسک پس بدرستی
که چنگ درزده بالعروة الوثقی بدست آویزی محکم که قرآنست یا اتباع سنت یا وقوف نزدیک
امر نهی که سلوک طریق پیغمبر است علیه السلام سلمی گوید قدس سره که عروهٔ وثقی توفیق است
در بدایت و سعادت در نهایت و در حقایق نجمیه وارد ست که آن عروهٔ وثقی مر عوام را
توفیق طاعت و خواص را مزید عنایت بمحبت و اخص خواص را جذبات ربوبیت
که ایشانرا از ظلمات وجود فانی گرداند و بانوار اخلاق واجب الوجود باقی سازد و در مقامات
حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین المشتهر بنقش بند قدس سره مذکور است
که درین طاغوت ما سوای حق است کفر بوی و ایمان بحق در هر قدمی شرطی لازم سالکست
و پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که الهواء عند الله ابغض من جمیع الالهة بدترین خدایانی
که در زمین می پرستند هوای ایشانست افرأیت من اتخذ الهه هواه می بینی ای محمد صلی الله
علیه وسلم آنرا که هوای خود بخدایی گرفته است آن بیچاره می پندارد که او بندهٔ خداست
بیت خواجه پندارد که دارد حاصلی • حاصل خواجه بجز پندار نیست • و در حدیث
صحیح آمده که تعس عبد الدرهم وتعس عبد الزوجة در هلاکست بندهٔ زر و سیم و بندهٔ
زن و فرزند هر آینه هر که بندهٔ چیزی باشد آنرا پرستد بیت هر چیز که اندر دو جهان
بندهٔ آنی • آنست ترا در دو جهان بند و معبود • پس بالضروره از همه چیزی باید
برید و بحق می باید پیوست اینست سر فقد استمسک بالعروة الوثقی و این عروه ایست که
لا انفصام لها هیچ انقطاعی و انفصالی نیست مر آنرا والله سمیع و خدای تو شنواست
قول کسی را که متوسل است بعروهٔ وثقی علیم داناست بر نیت خالص مستمسک بدان
عروة الله ولی الذین آمنوا خدای تعالی دوست آنکسانست که بوی گرویده اند یا متولی
کار ایشانست در راه نمودن بصراط مستقیم یخرجهم بیرون می آورد ایشانرا من الظلمات
از تاریکیهای کفر و ضلالت الی النور بروشنایی ایمان و هدایت یا از نکره بمعرفت
یا از شک بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریه باخلاق ربوبیت
والذین کفروا و آنانکه حق را بپوشیدند یعنی یهود یا مرتدان و اصح آنست که عام گیرند جمیع
کفار را اولیاؤهم دوستان ایشان الطاغوت طاغوت اند یهود را کعب الاشرف و حیی بن اخطب
و امثال ایشان و بت پرستانرا اصنام و الهه باطله و اهل ارتداد را شیاطین یخرجونهم این
معاندان و بتان و دیوان که طاغوت عبارت از ایشانست بیرون می آرند یعنی میخوانند
کافرانرا من النور از ایمان میثاقی الی الظلمات بسوی کفر یا یهود را از ایمان که بنور بیدا شتند
تکذیب آن یا مرتدانرا از اقرار بانکار اولئک آن کافران با طواغیت خود اصحاب النار
ملازمان آتش دوزخند هم فیها ایشان در ان آتش خالدون جاوید مانندگانند الم تر
آیا ندیدی و ببصر بصیرت نظر نکردی الی الذی بسوی آن کسی که از روی عناد حاج
ابراهیم حجت جست و مخاصمه کرد با ابراهیم فی ربه در دین خدای یا در اثبات
ربوبیت و وحدانیت پروردگار او و این مجادله کی کرد ان آتیه الله الملک بوقت آنکه

داده بود

داده بود خدای تعالی ورا پادشاهی یا درین جرأت و مجادله چرا نمود برای آنکه خدای تعالی
ملک بوی ارزانی داشت و او دست از آستین طغیان بیرون آورده سر تکبر از گریبان
عصیان بر کرد و این مجادله نمرود بن کنعان بود که همه روی زمین در تصرف در آن
وقت که ابراهیم علیه السلام بتانرا بشکست و رای ارکان دولت نمرودی بر سوختن
او قرار یافت نمرود گفت اورا بیارید چون حاضر کردند نمرود گفت تو خدایان مرا باطل
کردی خدای تو کیست و بنیاد مناظره کرد اذ قال ابراهیم آن وقت که گفت ابراهیم علیه السلام
در جواب سخن او که ربی الذی پروردگار من آن کسی است که از روی قدرت یحیی زنده
می گرداند و از عدم بوجود می آرد و یمیت و می میراند و از منزل بقا بباديهٔ فنا می برد قال
گفت نمرود انا احیی من هم زنده کنم و امیت و بمیرانم پس زندانی واجب القتل را که رشتهٔ
امید از زندگانی قطع کرده بود طلبید و آزاد کرده گفت اینک مرده زنده کردم و دیگری
بی گناه طلب نموده بقتل رسانید و گفت اینک زنده را بمیرانیدم اعتقاد آن مرتد طاغی
آن بود که مگر احیا بعفو است و اماتت بقتل و نمیدانست که احیا و اماتت خلق حیات
و موتست در اجساد و آن جز حضرت قادر مختار را نباشد یا میدانست و بر حضار
مجلس خود تلبیس میکرد لاجرم ابراهیم علیه السلام بحجتی روشنتر انتقال نمود قال ابراهیم
گفت ابراهیم فان الله پس بدرستی که خدای تعالی یأتی بالشمس می آورد آفتاب را
هر روز من المشرق از افق که محل طلوع اوست فأت بها پس تو بیار آنرا من المغرب از جانبی که
محل غروب اوست فبهت پس مبهوت گردانیده شد الذی کفر آن کس که کافر بود یعنی
نمرود ملعون و محجوج و منقطع گشت والله لا یهدی و خدای راه ننماید بطریق احتجاج
القوم الظالمین گروه ستمکارانرا او کالذی این سخن مرتب بر آیهٔ اولی است آیا ندیدی قصهٔ
محاجت ابراهیم علیه السلام یا ندیدی مثل آنکس که مر علی قریة بگذشت بر دهی و هی خاویه
و آن ده افتاده بود علی عروشها بر سقفهای خود یعنی اول سقفها ساقط شده بود پس
دیوارها بر ان افتاده و این نهایت خرابیست اشهر آنست که گذرنده برین ده خراب
عزیر بوده علیه السلام که توریه حفظ داشت و از اکابر احبار بوده آورده اند که بخت النصر
بعد از خرابی بیت المقدس اورا اسیر کرده بباپل آورد و خدای تعالی اورا از قید کفار خلاص
داد و عزیر علیه السلام توجه به بیت المقدس نموده بقریهٔ بر آباد یا بدیه عقب که بود و
فرسخ ایلیا بود رسید موضعی پر دیوار دید اما درختان او میوه دار بود قدری انجیر
بچید و مقداری انگور باز کرد و در سایهٔ دیواری قرار گرفته انجیری که چند بخورد و باقی
در سله نهاد و انگور بیفشرده پارهٔ بیاشامید و بقیهٔ در خیک ریخت و در از گوشی که داشت
در پیش خود ببست و تکیه بر دیوار کرده در ان ده مینگریست چون ده را بغایت
خراب دید قال گفت انی یحیی چگونه و بر چه وجه زنده گرداند هذه الله این ده را
خدای تعالی یعنی چون آبادان سازد بعد موتها بعد از خرابی او یا اهل اورا چه کیفیت
زنده کرد اند بعد از مردن ایشان و این نه بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع
بر کیفیت احیا می نمود فاماته الله پس بمیرانید خدای تعالی اورا در وقت این

تأمّل و تفکّر مائة عام صد سال دخواه نیز بُرد ثم بعثه پس زنده کرد اورا بهمان
شکل و صورت که بود در خبرست که حق سبحانه اورا طعام و شراب داد و بمیرانید و حمار
اورا از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد سال از مرگ او بر آمد بخت النصر هلاک شد حق تعالی
نوشک فارسی را بر انگیخت تا ولایت بیت المقدس را در مدّت سی سال بحال عمارت باز آورد
و این در عقب از انچه پیشتر بود آباد ان ترشد پس عزیر را زنده کرد اند گفته اند او هنگام چاشتگاه
بمیرانید و در ان روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته بحکم خدای تعالی
در وقتی که عزیر زنده شد و چشم می مالید قال گفت مر اورا کم لبثت که اینجا چند وقتست
که درنگ کردی قال لبثت گفت عزیر بوما درنگ کردم اینجا روزی و چون بنکوست هنوز
آفتاب بود گفت او بعض یوم یا پارهٔ از روز قال گفت آن فرشته نه چنانست که تو کمان
بردهٔ بل لبثت بلکه درنگ کردهٔ اینجا مائة عام صد سال و درین صد سال مرده بودی
عزیر با خود آمد و در نکوست اوضاع آن موضع را بر نهج دیگر یافت تعجّب او بیفزود دیگر
باره باو گفت فانظر پس نگاه کن الی طعامک بسوی طعام خویش یعنی انجیر که در سله نهاده
بودی و شرابک و بنگر شراب خویش یعنی شیرهٔ انگور که در حیک ریخته بودی لم یتسنّه
هیچ تغییر نکرده آن عصیر وانظر و در نگر الی حمارک بسوی دراز گوش که استخوانها مانده و باقی
اجزا متفرق شده انکه خطاب رسید ترا بعد از مرگ زنده کردانیم تا آثار قدرت ما در نفس
تو ظاهر کردد و لنجعلک و دیگر ما کردانیدیم ترا آیة نشانه و عبرتی للناس از برای مردمان
که در حشر اجساد شک دارند وانظر و نگاه کن الی العظام کیف ننشزها بسوی استخوانهای
حمار خود تا به بینی که بقدرت بی علت چگونه آنرا حرکت میدهیم و بعضی را بالای
بعضی مرکب می سازیم ثم نکسوها پس می پوشانیم آن استخوانها را لحما گوشتی عزیر
علیه السلام در استخوانهای نگریست ندائی شنید که ای گوشت و پوست ریخته و اجزای
متفرق جمع میشوید بقدرهٔ کاملهٔ ربانی همه اجزا مجتمع شده صورة بدن او سمت تسویة
یافت و جان بجسد تن در آمده فی الحال برجست و نعره زدن گرفت فلما تبین له
پس آن هنگام که روشن شد عزیر را آثار قدرت الهی در احیای موتی بطریق معاینه
قال اعلم گفت میدانم حال بعیان چنانچه دانسته بودم قبل ازین باستدلال و بیان ان الله
انکه خدای تعالی علی کل شیء بر همه چیزی از احیا و اماتت قدیر توانا است پس عزیر علیه السلام
با میان قوم شد پیران قوم اورا بشناختند و گویند کسی اورا نشناخت و امتحان کردند
تا توریة از ظهر القلب املا کرد و نوشتند که بخت النصر کتب ایشانرا سوخته بود
واذ قال ابراهیم و یاد کن آنرا که ابراهیم علیه السلام گفت که رب ارنی ای پروردگار من
بمن نمای که بقدرت کامله کیف تحیی الموتی چگونه زنده می کردانی مردگانرا سؤال شهود
برای کیفیت احیا فرموده انکه در اصل احیا اورا شبه بود قال گفت خدای تعالی
اولم تؤمن آیا تو ایمان نیاوردی که من مرده زنده میکنم استفهام بمعنی ایجابست
یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر احیا و اماته و بارها گفته بودی که ربی الذی
یحیی و یمیت قال بلی ابراهیم گفت علیه السلام بلی ایمان آورده ام و بکمال قدرت تو

کردیده

کردیده و لکن لیطمئن قلبی و لیکن این سؤال کردم تا بیارامد و ساکن شود قلبی دل من
بمعاینه و چگونگی آن در فتوحات مکی مذکورست که احیای متنوع می باشد چنانچه وجود
خلق که بعضی بکلمهٔ کن موجود شدند و برخی را بید و بعضی را بیدی ایجاد کرده و جمعی را
از ابتدا بوجود آورده و طائفه را بسبب مخلوقات دیگر موجود ساخته و چون ابراهیم علیه السلام
تنوع وجود خلق دیده بود دانسته بود که احیای خلق بعد از موت وجود دیگرست و آن
نیز متنوع می تواند بود درخواست نمود که بمن بنمای که احیا بکدام نوع می کنی تا چون مرا
علم بدان حاصل آید دل من ازان دانش آرامش پذیرد آورده اند که ابلیس علیه ما یستحق
بر لب دریای می گذشت نظرش بر مرداری افتاد که مرغان و جانوران در دریا و ددان
صحرا هر یک ازو پارهٔ می ربودند ابلیس علیه اللعنه با خود گفت خوش دام حیله یافتم
جمعی کوته نظران سبکسار کران طبع را فریب می توان داد که آخر این اجزای متفرقه از حواصل
طیور و اجواف سباع و امعای نهنگان و ماهیان چگونه جمع توان کرد حق سبحانه
و تعالی وحی فرستاد بخلیل که بکنار فلان دریا شو که دشمن دام گسترده است و سر رشته
زرقی بدست آورده میخواهد که جمعی را بقید پریشانی در بر آرد خلیل آمد و ابلیس متحیر
وار شبههٔ خود را القا کرد ابراهیم علیه السلام گفت که چه محل تحیرست همان
کس که این اجزا از کتم عدم بفضای وجود در آورده بود قادر است که دیگرباره
آزاد ویهٔ متفرقه بساحت جمعیت رساند نظم کوزه گر گر کوزه را بشکند • چون
بخواهد باز قایم می کند • وانکه داند کوزه کردن در نخست • چه عجب که شکسته را
سازد درست • پس ابراهیم ع م زبان سؤال بکشاد که الهی بنمای که چگونه زنده
میکنی تا این طاغی باغی ملزم کردد و دل من بالزام او اطمینان تمام یابد قال گفت
خدای تعالی اگر مشاهدهٔ این حال آرزو داری فخذ پس فرا گیر اربعة من الطیر
چهار عدد از مرغان چون کبوتر و خروس و زاغ و طاوس و غیر ازین نیز گفته اند
فصرهن پس جمع کن ایشانرا الیک بسوی خود یعنی بدست گیر و در اشکال و
هیئات ایشان نیکو تأمل نمای و دقایق حلیهٔ هر یک را بنظر تدقیق باز بین تا
بعد از زنده شدن بر تو مشتبه نکردد یا مجتمع ساز اجزای ابدان ایشانرا با یکدیگر
یعنی بعد از انکه پاره پاره کرده باشی و سرهای بدست خود نگاه دار ثم اجعل
پس وضع کن علی کل جبل بر سر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی ازانها بروی توانی نهاد
چه قسمت این بر جمیع جبال متعذرست و این از قبیل ایراد عام و ارادهٔ خاص است
ملخص سخن آنست که بر هر کوه که نزدیک تو باشد و توانی بنه منهن ازین مرغان
ممزوج شده با یکدیگر آمیخته جزءً پارهٔ ثم ادعهن پس بخوان این مرغانرا بنامهای
ایشان تا اجابت نموده یاتینک بیایند بسوی تو دوی شتابند سعیا شتافتنی واعلم
و بدان از روی یقین ان الله انکه خدای تعالی عزیز غالبست و عاجز نیست ازانچه
تو طلبیدی حکیم محکم کارست در هر چه می سازد القصه ابراهیم علیه السلام مرغانرا
ذبح کرد و اجزاء ابعاض و لحوم و دما و عروق و اعصاب و عظام و قوایم و اجنحهٔ

ایشان را پاره پاره کرده با یکدیگر آمیخته و گفته اند در هاون بکوفت تا اختلاطی تمام یافتند
و منقسم ساخته بر چهار یا هفت پاره کوه نهاده سرهای ایشان بدست گرفته آواز داد
که ای کبوتر و ای طاوس و ای زاغ و ای خروس بیایید بجانب سرهای خویش پس
بفرمان خدای هر جزوی از هر یک از دیگری منفصل شده ملتئم گشته ابدان ایشان
درست شد و بسوی سرهای خود بر زمین دویدن گرفت و حکمت در دویدن آن
بود که این صورت ابلغ باشد در حجت و دورتر از شبهه چه توهم آن می شد که مرغان
پرنده نه آن مرغانند یا بخیال میرسد که شاید پاهای ایشان درست نشده باشد و دیگر
آنکه ادراک باصره مر کیفیت مرغ را در وقت دویدن بیشتر است از ادراک آن در حال
پریدن پس آن بدنها تا پیش پای ابراهیم علیه السلام می دویدند و از آنجا پرواز نموده
سرهای خود که در دست او بود متصل می شدند و در انوار آورده که هر که خواهد نفس
خود را بحیات ابدی زنده گرداند باید که قوای بدن را بتیغ ریاضت بسمل ساخته
بعضی را با بعض بیامیزد تا صورت ایشان شکسته منقاد فرمان گردند و ایشان را
بداعیهٔ شرع و عقل بخواند تا بطریق مطاوعت شتاب کنان باز آیند محققان گفته اند
که در ذبح طیور اربعه اشارت چنین بوده که کبوتر را که پیوسته با مردم مستأنس است
بکش و رشتهٔ الفت از خلق ببر و خروس را که همواره مایل شهوت است ذبح کن
و خود را از بند شهوت باز رهان و زاغ را که متبع حرص است و صفت حرص و آز را
بگذار و طاوس را که مجموع زینت است سر بردار و دیدهٔ همت از آرایش دنیا
فروبند که هر که بتیغ مجاهده این چهار صفت را بذبح آرد حیات ابد و زندگی سرمد
یابد و گویند چهار صفت از طبایع ارکان اربعه در آدمی پدید آمده و ذبح آن را بتیغ
مخالفت لازم است اول صولت کبر که نتیجهٔ آتش است دوم داعیهٔ شهوت که ثمرهٔ هواست
سوم تکاپوی حرص که عادت آبست چهارم تیرگی امساک که صفت خاکست
و حکیم سنائی روح الله روحه بدین معنی اشارت فرموده **نظم** چار مرغست چار
طبع بدن • جمله را بهر دین بزن گردن • پس بایمان و عشق و عقل و دلیل • زنده کن
هر چهار را چو خلیل • مثل الذین نمونه نفقه کردن آن کسانی که بی شایبهٔ غرض و داعیهٔ
عوض ینفقون بیرون کنند و صرف نمایند اموالهم خواستهای خود را فی سبیل الله
در راه خدای تعالی بر غازیان و مجاهدان و نزد جمعی همه ابواب البر راه خداست و بر هر تقدیر
نفقه کردن این منفقان کمثل حبة همچو حبه ایست که در زمین طیب بکارند و آن
دانه انبتت برویاند سبع سنابل هفت خوشه بر آن نوع که هفت شعبه از اصل
منشعب گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود فی کل سنبلة در هر خوشه مائة حبة صد دانه
که یکی را هفتصد حاصل آمده باشد والله یضاعف و خدای تعالی زیاده میکرداند
این هفتصد را بهفت هزار و بیشتر لمن یشاء برای هر که خواهد از منفقان بحسب
نیت والله واسع و خدای تعالی ∴ ∴ ∴ بسیار بخشش است که یک را
هفتصد و زیاده می دهد علیم داناست بنفقه کنندگان و عزایم نیات

که عادت بر آن

ایشان

ایشان غرض ازین تمثیل تصویر اضعافست و ترغیب متصدقانست تا نظر باجر کنند
که یکی را هفتصد است پیوسته بتصدق اشتغال نمایند **نظم** آنکه بشارت بجودت
می دهد • دانه یکی هفتصدت میدهد • دانه با نبازی شیطان مکار • تا ز یکی هفت
صد آید ببار • الذین ینفقون آن کسانی که نفقه می کنند اموالهم مالهای خود را
فی سبیل الله در جهاد یا سایر خیرات ثم لا یتبعون پس از پی در نمی آرند ما انفقوا آن
چیزی که نفقه میکنند و کرده اند منا یعنی منتی بر کسی ننهند در صدقه دادن ولا اذی
و دیگر از پی در نیاورند صدقهٔ خود را آزاری یعنی درویش و فقیر را نرنجانند قولا
و فعلا لهم مر ایشانراست اجرهم مزد صدقهٔ ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار
ایشان و لا خوف علیهم و ترسی نیست مر ایشانرا از کم شدن مزد و لا هم یحزنون
و نیستند ایشان که اندوهناک شوند از فوت ثواب قول معروف سخن نیکو و وعدهٔ
جمیل مر درویش را و مغفرة و درگذشتن از درشتی سخن سائل یعنی عفو کردن از الحاح
و ابرام او خیر بهترست مر سود دل را در نفع من صدقة از آن صدقه که نسبت بسائل
یتبعها اذی از پی در آید آنرا رنج و آزاری از سرزنش و غیر والله غنی و خدای تعالی
بی نیازست از صدقهٔ آنها که مشرب نفقات خود را بخس و خاشاک آزار مکدر
سازند حلیم بردبارست تعجیل نکند در عقوبت منان و موذی یا ایها الذین آمنوا
ای گروه گرویدگان لا تبطلوا باطل مکنید و تباه مسازید صدقاتکم مزد صدقهای
خود را بالمن بمنت بر درویش چه مالی که از آن حقست و توانگر حمال آن بیش نیست
و منت صاحب مال راست نه حمال را و حضرت حقایق پناهی اشارت بدین معنی
در سبحة الابرار میفرماید **نظم** بار دفتر ار فکنی از یک تن • بار منت منهش بر گردن •
چو عطا بخش خدا آمد و بس • به که دانا ننهد منت کس • در کرم حیله گری پیش نهٔ
جود را ره گذری بیش نهٔ • پس متصدق باید که شکر آنکه مظهر این خیر واقع شده
منت دارنده باشد نه منت نهنده و الاذی و دیگر نیست مکنید صدقهای خود را
بایذا یعنی رنج رسانیدن بدرویشان بزبان که او را سرزنش کنید و نه بفعل که
روی ترش کرده چین بر جبین در افکنید چه اگر درویش نباشد توانگر مظهر صفت
کرم و جود نتواند شد **نظم** ای توانگر بحقارت منگر سوی گدا • که گدایی وی آیینهٔ
زرداری تست • حق تعالی درین آیت بجهت تکمیل صدقهٔ مؤمنانست که می فرماید
که نفقهٔ خود را بمنت و آزار باطل مسازید کالذی همچون ابطال آنکسی که از طریق
اخلاص منحرف شده و بصفت نفاق مستقیم گشته ینفق ماله نفقه میکند مال خود را
رئاء الناس برای نمودن بمردمان و لا یؤمن و بحقیقت نمیگرود بالله و الیوم الآخر
بخدای تعالی و بروز آخرت که اگر بخدای گرویده بودی صدقه برای وی دادی
نه بروی دیگران و اگر بقیامت اعتقاد داشتی معامله برای تجارات کردی نه برای
مرایات فمثله پس نمودار صدقهٔ این منافق مرائی کمثل صفوان همچو نمودار سنگیست
خاره هموار علیه تراب که بر آن سنگ خاکی خشک است فاصابه پس بدان سنگ رسید

وابل باران بزرگ قطره که سیل ازو زود و بسیار خیزد فترکه پس بشست آن خاک را
از سنگ و بگذاشت آنرا صلدا سنگی تهی و پاک از گرد و خاک صفوان مثل منافق است
و خاک بران سنگ نمودار نفقهای او که بریا کرده چون قطرات باران عذاب از سحاب حساب
ربانی زیران کرد آثار آن نفقات بحدی سنگ بی حاصل بماند و تمام اعمال اهل ریا همین
حال دارد بیت تو از آتش فشان برقی چه آید ۰ کزو افروختن شمعی نشاید ۰ لا یقدرون
قادر نباشند این نفقه کنندگان مرائی علی شیء بر ثواب چیزی مما کسبوا از آنچه تصدق
کرده باشند بریا و الله لا یهدی و خدای راه ننماید یعنی عزم هدایت در دل نیفکند
القوم الکافرین گروه ناگرویدگان را و مثل الذین و مثل نفقهٔ آنانکه باعتقاد و اخلاص
ینفقون اموالهم بیرون کنند مالهای خود را و بدرویشان میدهند ابتغاء مرضات الله
برای خشنودی خدای و تثبیتا و از برای ثبات و یقین صادر شده من انفسهم از نفسهای
ایشان بیافتن ثواب صدقه کمثل جنة مانند میوهٔ بوستانیست که واقع باشد بربوة
بموضعی بلند که تابش آفتاب زودتر بوی رسد و ریاح لواقح برو بیشتر وزد و به آب
نزدیکتر و از آفت مغمور شدن و از آب دورتر بود و این باغ در چنین زمینی اصابها
برسد بوی وابل باران بزرگ قطره فآتت پس بداد و برآورد اکلها میوهٔ خود را
ضعفین دو برابر یعنی یکسال چندان بردهد که زمینهای دیگر بدو سال دهند
فان لم یصبها پس اگر نرسید بدان باغ وابل باران عظیم القطرات فطل پس بدو
رسید باران ضعیف و آن نیز او را کافیست یعنی اثر باران اضایع نمیکند و کم و بیش
محصول میدهد و مقصود ازین حصول جزاء مخلصانست که آنچه برای رضای
خدای تصدق کنند از پاداشت نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد خواه
بسیار والله بما تعملون و خدای تعالی بدانچه شما میکنید از روی اخلاص و ریا بصیر
بیناست و مناسب هر یک جزا خواهد داد ایود احدکم تمثیل دیگرست برای صدقهٔ
اهل ریا میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما همزهٔ انکارست یعنی دوست ندارد
ان تکون له آنکه باشد مر او را جنة بوستانی من نخیل از درختان خرما و اعناب
و انگورها یعنی باغی مشتمل برین اشجار تجری می رود من تحتها الانهار از زیر درختهای
او جویهای آب له مر صاحب باغ راست فیها در آن بوستانها من کل الثمرات از همه
میوه نه همین خرما و انگور و تخصیص آنها بجهت فضیلت یا کثرت ایشانست و اصابه
الکبر و حال آنکه فرا رسید خداوند این باغ را پیری و بزرگ سالی و له ذریة و مر او راست
درین پیری فرزندان ضعفاء خردان و ناتوانایان و معیشت بدرو فرزندان همه
ازین بوستانست فاصابها اعصار پس بدین بوستان رسید بادگرم که گویند گرد بادی
فیه نار در آن باد آتشی و این چنین باد آتشین را سموم گویند فاحترقت پس بسوخت
آن باغ بواسطهٔ سموم و صاحب باغ متحیر شد و مهموم فرو ماند این مثل عمل منافق
مرائیست که سموم عدل الهی باغ اعمال ایشانرا که بدان امیدواری اند بسوزند و ایشان
محروم بمانند نظم نه کاری که یابند مزدی بران ۰ نه حالی که بینند نفعی در آن ۰ زابر ریا

برقی افروخته

برقی افروخته همه کشت اعمالشان سوخته کذلک همچو بیانی که در باب صدقه و جهاد
کرده شد یبین الله بیان میکند خدای تعالی لکم الایات برای شما نشانهاء الطاف
و احسان خود را لعلکم تتفکرون شاید که شما در آن تفکر نمایید و در عبادت دیگری را
با او شریک نسازید یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان انفقوا نفقه کنید در راه
خدای من طیبات ما کسبتم از پاکیها و برگزیده های آنچه کسب میکنید بتجارة و صناعت
و مما اخرجنا و از آنچه بیرون آوردیم لکم من الارض برای شما از زمین چون حبوبات
و اثمار میوه اغنیای انصار بوقت رسیدن خرما آنچه رسیده تر و برگزیده تر بودی بنهان
یکدیگر بمسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آورده در گوشه نهادندی تا فقرای
مهاجرین تناول نمودندی روزی یکی از مالداران دنیی دوست صاعی
خرما از متاعی که هیچ نیرزیدی بیاورد و بر خرماها نیکو ریخت و کالای خبیث
خود را بان متاعهای پاکیزه برآمیخت حق سبحانه ازین معامله نهی فرموده و فرمود
که از طیب اموال صدقه دهید و لا تیمموا الخبیث و قصد مکنید بچیزهای تباه
و ناخوش که از دناءت همت منه تنفقون از آن چیز نفقه کنید و لستم و حال
آنکه نیستید شما باخذیه فرا گیرنده چنان چیزی اگر شما دهند در حقوق شما
الا ان تغمضوا مگر آنکه چشم فرو باید فیه در اخذ آن و مبادله و مسامحه کنید
و اعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای غنی بی نیازست از کسی که تصدق بمال
خبیث کند حمید ستاینده است آنرا که صدقه از مال پاکیزه دهد الشیطان
دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر گوید که یکی از شیاطین انس یا نفس اماره
یعدکم الفقر وعده میکند شما را فقر و احتیاج یعنی میترساند در وقت انفاق از درویشی
و محتاجی و یأمرکم و می فرماید شما را بالفحشاء به بخل و انصاف و منع صدقات
و الله یعدکم و خدای تعالی وعده میدهد شما را بر صدقه دادن مغفرة آمرزش
از خود مر گناهان شما را در عقبی و فضلا و افزونی روزی و مکافات خیر در دنیی
و الله و خدای واسع بسیار فضل است بر منفقان علیم دانا باستحقاق ایشان
مر سعت فضل و مغفرة را یؤتی الحکمة میدهد خدای تعالی حکمت انفاق من یشاء
هر کرا میخواهد تا داند که چه باید داد و به که می باید داد و پاداش که میان
القاء رحمانی و وسوسهٔ شیطانی تمییز نماید تا از وعید شیطانی نترسد و بوعدهٔ
رحمانی مستظهر باشد و من یؤت الحکمة و هر کرا حکمت دادند فقد اوتی پس
بدرستی که دادند او را خیرا کثیرا نیکویی بسیار امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که
حق سبحانه مال متاع دنیا را اندک خوانده قل متاع الدنیا قلیل و دانش را بکثرهٔ خیر
موصوف ساخته که فقد اوتی خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند
و داغ خدمت ایشان بر جبین احوال خود نکشد که او را خیر کثیر داده اند و آنرا متاع
قلیل و در کلام مرتضی رضی الله عنه وارد است قطعه رضینا قسمة الجبار فینا ۰ لنا علم
و للاعداء مال ۰ فان المال یفنی عن قریب ۰ و ان العلم باق لا یزال ۰ علم داد نذ

و علم الله

باد ریس و بقارون زر و سیم شد یکی فوق سماک و دیگری تحت سمک وما یذکّر و در دنیا
و پند نگیرند الا اولوا الالباب خداوندان عقول صافیه وما انفقتم و آنچه بیرون کردید ای
مؤمنان من نفقة از نفقه اندک یا بسیار یا بسر یا بعلانیه بطریق فرض یا تطوع از روی
ریا یا اخلاص و در راه خدا یا غیر آن او نذرتم یا بر خود واجب کردانید من نذر از نذر معین
یا غیر معین در طاعت یا معصیت فان الله پس بدرستی که خدای تعالی یعلمه میداند او را
و فراموش نمیکند وما للظالمین و نیست مر ستمکاران را که نفقه ریا کنند یا نذر که در طاعت
کرده اند بوفا نرسانند من انصار از یاری دهندکان در آخرت که عذاب ایشان باز دارد
ان تبدوا الصدقات اگر آشکارا کنید صدقهای خود را بوقت ادا کردن فنعما هی پس نیک
چیزیست آنچه دیگران را بدان رغبت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان
باشنایی با اهل حق میل کند و ان تخفوها و اگر پنهان دارید صدقات را و تؤتوها الفقراء
و بدهید آنرا بدرویشان در خفیه فهو پس آن اخفا خیر لکم بهترست مر شما را چه آن صدقه
از آفت ریا دور می ماند و درویش نیز از مذلت اخذ و بی ناموسی محفوظ می باشد بعضی
علما حکم اخفا را عام دارند در فرایض و نوافل چه صحابه در زمان حضرت رسالت صلوات الله
و سلامه علیه در اخفا مبالغه عظیم داشته اند هم در نفقه فرض و هم در صدقه تطوع و جمعی
بر آنند که اخفا متعلق بنوافل است و در فرایض اظهار اولی است تا مظنه ترک زکوة
بکسی نبرند دیگر دلیل مسارعت با مر حق تعالی و سبب رغبت توانگران دیگر می شود
بادای زکوة اما در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد و از ابن عباس رضی الله عنهما منقولست
که صدقه سر در تطوع افضل است از علانیه بهفتاد مرتبه و در حدیث آمده که صدقة
السر تطفی غضب الرب و از کمال الهی است که در صدقه فرمود که اگر اخفا کنید بهتر باشد
و نکفر عنکم و ما در کذرانیم از شما و حفص یکفر میخواند یعنی خدای تعالی درگذراند
من سیئاتکم بعضی از کناهان شما یعنی آنکه مظالم نبود والله بما تعملون و خدای تعالی
بدانچه شما میکنید از ابدای صدقه و اخفای آن خبیر داناست آورده اند که انصار قبل از اسلام
بجهت مصاهرت رضاعی که میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان نفقه میکردند بعد
از آنکه خلعت اسلام پوشیدند و از جام کلام سید انام علیه الصلوة والسلام شربت معرفت
نوشیدند از نفقه کردن بر جهود آن کاره شدند و چون صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه
رسید آیت آمد لیس علیک نیست بر تو ای محمد صلی الله علیه و سلم هدیهم راه نمودن
یهود بهدایت توفیق بلکه بر تو هدایت دعوتست و بس ولکن الله و لیکن خدای تعالی
بعنایت خود یهدی من یشاء راه نماید بایمان هر که را خواهد پس حضرت سید عالم صلی الله
علیه و سلم فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان و باتفاق علما اخراج صدقه در تطوع است
بغیر مسلم جایز است وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من خیر از مال خود فلانفسکم پس آن برای
نفسهای خود میکنید و ثواب آن راجع است بشما خواه منفق علیه کافر باشد و خواه مسلمان
مثنوی گر او می برد تیغ آتش بجود • تو وا پس چرا میکنی دست جود • خورش ده بگنجشک
و کبک و حمام • که روزی همایی در افتد بدام • چو هر گوشه تیر نیاز افکنی • بناگاه

بینی که

بینی که صیدی کنی وما تنفقون و نفقه نمیکنید شما که مؤمنانید الا ابتغاء وجه الله
مگر برای طلب ثواب و خشنودی خدا و وجه بمعنی ثواب آمده کما قال الله تعالی
وما آتیتم من زکوة تریدون وجه الله وما تنفقوا من خیر و آنچه نفقه میکنید از مال
خود یوف الیکم توفیه مزد آن میکند برای شما یعنی جزای آن بتمامی بشما می رسانند و انتم
و شما لا تظلمون ستم دیده نمی شوید یعنی از ثواب اعمال شما بستم چیزی کم نمی کند للفقراء این
صدقه و نفقه شما برای درویشانست الذین احصروا فی سبیل الله آنانکه باز داشته
شده اند در راه خدای لا یستطیعون نمی توانند بواسطه اشتغال به غزو و یاد و ام طاعت
ضربا سیر کردن فی الارض در زمین برای تجارت و طلب رزق و اینان درویشان مهاجر
بودند قریب چهار صد تن چون عمار و بلال و ابن مسعود و امثال ایشان رضی الله عنهم
که در مدینه منزلی نداشتند که شب آنجا بسر بردندی مسکن ایشان در شب صفه مسجد
حضرت رسالت بود صلی الله علیه و سلم و بروز ملازم آن حضرت بودند نه سایه التفات
بر کسب می انداختند و نه بسؤال و طلب روزی می پرداختند و بدین سبب فرمود که یحسبهم
الجاهل می پندارد مرد نادان و بی خبر از حال ایشان اغنیاء که ایشان توانگرانند من التعفف
بسبب باز استادن از سوال و استغنا از خلق تعرفهم تو می شناسی ایشان را ای محمد صلی الله
علیه و سلم بسیماهم به نشان و علامت که صفرة لون است و نزاری بدن و خمیدگی پشت و بسیاری
اشک لا یسئلون الناس سوال نکنند بر مردمان یعنی چیزی از ایشان الحافا از روی الحاح
و ابرام و بغیر آن نیز چه ایشان موصوفند بتعفف که ترک سوال است و ترک سوال بجهت
شفقت و مرحمت میکردند که ناگاه مردم رد سوال کنند و از رستگاری باز مانند ما افلح من رد
السائل وما تنفقوا و آنچه نفقه میکنید من خیر از مال خود بر اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان
فان الله بدرستی که خدای تعالی به علیم بدان داناست میداند که بکه میدهد و از برای
چه میدهد الذین ینفقون آنانکه نفقه می دهند در راه حق بر مستحق اموالهم مالهای خود را
باللیل بشب والنهار و بروز سرا در نهان و علانیة و باشکارا غرض استغراق اوقاتست
باعطاء صدقات در اسباب نزول آورده که مرتضی رضی الله عنه چهار درم داشت
یکی بظاهر تصدق کرد و یکی در سر و یکی بشب ظلمانی و یکی بروز نورانی حق تعالی این آیت
فرستاد و حضرت مصطفا علیه السلام از حضرت مرتضی رضی الله عنه پرسید که ترا چه بر این
داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را بیرون از این چهار
صورت ندیدم جمیع آنرا التزام نمودم بتمنای آنکه یکی از اینها شرف قبول یافته بموضع رضا
برسد و صاحب کشاف آورده که ابو بکر رضی الله عنه چهل دینار صدقه داده ده در سر و مثل
آن در علانیه همان مقدار در شب و بهمان منوال در روز حق تعالی درین آیت صدقات
حضرت مرتضی و صدیق را بستود فلهم پس مر ایشان راست که برین چهار نوع صدقه
کردند اجرهم مزد صدقات ایشان عند ربهم بنزدیک پروردگار ایشان که آن بهشت
باقی و نعیم جاودانی است و گفته اند که مزد آنست که ایشان را در مقام عندیت فرود آرد
فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ولا خوف علیهم و خوف نباشد ایشان را ولا هم یحزنون

ودر ایشان اندوه خورند الذین آنانکه یاکلون الربوا میخورند مال ربا را یعنی معامله میکنند
و زیاده می ستانند لا یقومون برنخیزند از قبرهای خود برای بعث و نشور الا کما یقوم
مگر چنانچه برمیخیزد الذی آن کسی که یتخبطه الشیطان بزند دیو فکند او را دیو یا برسانند
برو من المس از سودن مراد صرع و جنون است زعم عرب آن بود که چون جنی مس آدمی
نماید عقل او را مختلط و دماغ او را مختبط می سازد پس حق تعالی سخن را بر وجهی که متعارف
ایشان بود اجرا میکند و ملخص کلام آنست که خورندگان ربوا روز قیامت بشکل مجانین باشند
و اهل عرصات ایشان را بان نشان بشناسند ذلک آن عذاب ایشان را بانهم قالوا بسبب آنست که
ایشان گفتند انما البیع جز این نیست که بیع مثل الربوا مثل رباست کفار یک درم بدو درم بیع میکردند
و میگفتند این ربا نیست بیع است میان ربوا و بیع فرق نکردند واحل الله البیع و حال آنکه حق تعالی
حلال کرده است بیع را وحرم الربوا و حرام ساخته ربوا را فمن جاءه پس هر که بیاید او را یعنی بوی
رسد موعظة پندی من ربه از پروردگار او که نهی است از ربوا فانتهی پس باز ایستد از آن
فله پس مر او راست ما سلف آنچه گرفته است قبل از تحریم و آن از وی نتوان گرفت یا مر او راست
آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته او معفو شد وامره و کار او مفوض است الی الله بخدای تعالی
یعنی مهم او در زمان آینده وابسته بحفظ و عصمت حق است که توفیق رفیق او سازد
تا مرتکب آن کبیره نگردد و من عاد و هر که باز گردد باستحلال ربوا پس از آنکه خدای آن را حرام کرده باشد
فاولئک پس آن گروه مستحلان و ناشنوندگان امر و نهی را اصحاب النار ملازمان دوزخ اند
هم فیها خالدون ایشان در آن جاوید خواهد بود زیرا که حلال داشتن ربوا کفر است و کفر
موجب خلود باشد در دوزخ یمحق الله الربوا کم کاست میگرداند خدای تعالی مال ربوا را
یعنی هر چند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران میکشد ابن عباس رضی الله عنه فرمود
که هر چه از آن مال بصدقه دهد یا در راه حج و غزو نفقه کند پذیرفته نشود و این کمال نقصانست
و یربی الصدقات و افزون گرداند خدای صدقها را یعنی هر چند کم باشد مزد او بسیار خواهد
بود والله لا یحب و خدای دوست نمی دارد کل کفار هر ناسپاسی را که مستحل ربوا بود اثیم بزه کاری
که بر ارتکاب ربوا مصر باشد ان الذین امنوا بتحقیق آنانکه بگرویدند بامر و نهی وعملوا الصالحات
و در عمل آوردند اوامر را بموجب فرمان واقاموا الصلوة و برپای داشتند نماز را واتوا الزکوة
و بدادند زکوة را لهم اجرهم مر ایشان راست مزد ایشان عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان
روز قیامت ولا خوف علیهم و ایشان را ترس نیست بر آنچه پیش فرستاده اند ولا هم یحزنون
و ایشان اندوهگین نشوند برای آنکه از عقب گذاشتند یا ایها الذین امنوا ای گروه گروندگان
اتقوا الله بترسید از عذاب خدای وذروا و دست بدارید ما بقی من الربوا آنچه مانده است از ربوا
ان کنتم مومنین اگر هستید شما باور دارندگان مرجوعیت ربوا را بنی عمرو ثقفی و بنی مغیرة مخزومی
بربوا با یکدیگر معامله داشتند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم روز فتح مکه بحرمت ربوا فتوی
دادند و بنی عمرو بشرط آنکه ربای ایشان بر یکدیگر ثابت باشد و ربای دیگران از ایشان مرفوع صلح کردند
و بوقت طلب ربوا از بنی مغیره کار بر ایشان سخت گرفتند و ایشان فریاد برآوردند گفتند ما چه بدبخت
کسانیم که ربوا از همه مردمان رفع کردند و ما هنوز بدان بلا گرفتاریم پس قصه خود را بعرض

عتاب بن اسید

عتاب بن اسید که حاکم مکه در سانیدند و او صورت ماجرای ایشان بجناب نبوت مآب نوشت
این آیت نازل شد که دست از ربوا بدارید فان لم تفعلوا پس اگر بقیه ربوا ترک نکنید
فاذنوا پس آگاه کنید یکدیگر را و آماده باشید بحرب بجنگ کردن من الله ورسوله از خدا
و رسول او و حفص فاذنوا خوانده از اذن که بمعنی علم است یعنی اگر ترک ربوا نکنید آگاه
باشید و بدانید که لابد آید بحرب خدا که آتش است و بحرب رسول که شمشیر اوست وان تبتم
و اگر توبه کنید از گرفتن ربوا فلکم پس مر شماراست رءوس اموالکم سرمایهای شما لا تظلمون
نه شما ظلم کنید بر مدیون در زیاده از راس المال طلبید ولا تظلمون و نه بر شما ظلم کنند
و از سرمایه چیزی بکاهند بعد از نزول آیه بنی عمرو گفتند ما را طاقت حرب خدا و رسول
نیست و از سود گذشته بسرمایه راضی شدند و بنو مغیره از غایت تنگدستی تا ادراک ثمار
مهلت خواستند و بنو عمرو در تحصیل آن تعجیل نموده از امهال و تاجیل ابا میکردند آیت آمد
وان کان و اگر واقع شود ذو عسرة خداوند دشواری و مفلسی یعنی عظیم تنگدست
و مفلس باشد فنظرة پس حکم آن مهلت دادنست الی میسرة تا وقت توانگری و آسانی وان
تصدقوا و اگر صدقه دهید بر قرض دار مفلس خیر لکم بهتر است شما را ان کنتم تعلمون
اگر دانید شما که آنچه خدای فرماید متضمن صلاح دو جهانی و متکفل نجاح جاویدانی است
واتقوا یوما و بترسید از عذاب روزی که شما ترجعون بازگردانیده شوید فیه در آن روز
الی الله بجناب الله بالجزای که مقرر کرده از ثواب و عقاب ثم توفی پس تمام داده شود
کل نفس هر نفسی را ما کسبت جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک و بد وهم لا یظلمون و ایشان
ستم کرده نشوند یا ایها الذین امنوا ای جماعت گروندگان اذا تداینتم چون معامله کنید
با یکدیگر بدین بوامی یعنی عقدی بندید که بدل در آن دین باشد الی اجل مسمی تا وقتی که نام
برده و معلوم بتوقیت سنین و شهور فاکتبوه پس بنویسید آن را در صحیفه مشتمل بر وصف
معامله و اسم معاملین و مبلغ حسن و مقدار اجل تا بوقت حاجت رجوع بدان کنید ولیکتب
و باید که بنویسد آن وثیقه را بینکم در میان شما کاتب نویسنده بالعدل بداد و راستی
یعنی زیاده نکند در اجل و مال ولا یاب و باید که سر باز نزند کاتب هیچ نویسنده تنکیر کاتب
بعد از نفی افاده عموم میکند و این کتابت بقولی فرض کفایتست و بروایتی فرض عین بشرط
فراغ کاتب و بقولی اینست فرض بوده و منسوخ شده بقوله تعالی ولا یضار کاتب و گفته اند
مستحب است یعنی اولی آنست که ابا نکنند چون التماس کنند از کاتب ان یکتب آنکه بنویسد
وثیقه معامله را کما علمه الله چنانچه بیاموزانید او را خدای تعالی یعنی بدان نوع که امر شرع
واقع شده فلیکتب پس باید که بنویسد ولیملل و باید که املا کند بر کاتب الذی علیه الحق
آن کسی که بر وی است دین بزبان خود اقرار کند ولیتق الله و باید که بترسد املا کننده
از خدای ربه که پروردگار اوست ولا یبخس و کم نکند در وقت اقرار منه شیئا از آن
حق که بر وست چیزی را فان کان پس اگر باشد الذی علیه الحق آنکه بر وست حق یعنی
بر ذمت اوست سفیها جاهل بی وقوف یعنی تابع غرور شد او ضعیفا یا عاجزی ناتوان
چون کودک خرد یا پیر نیک رسیده او لا یستطیع یا آنکه مطلق توانایی ندارد و نمی تواند

ان یمل آنکه املا کند هو او که مدیون است بجهت آنکه اخرس باشد یا بواسطه عرض لکنت
که در زبان باشد بدید آمده یا آنکه بدان لغت که متعارف قوم است دانا نباشد فلیملل پس باید که
املا کند آن حق را ولیه ولی یکی از آنها که گذشت ولی امر او و آن قیم است مر طفل و مجنون را
و وکیل و مترجم غیر مستطیع را و باید که ولی اقرار کند بالعدل براستی و انصاف یعنی بی زیاده و کم
فاستشهدوا و گواه گیرید بر معامله خود شهیدین دو گواه من رجالکم از مردان یعنی مسلمان
بالغ و آزاد فان لم یکونا پس اگر این دو گواه نباشند رجلین دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد
گواه شوند فرجل وامرأتان پس یک مرد و دو زن گواه شوند و شهادت زنان بی مردان در بکارت
و ولادت و عیوب نسا در مواضع مستوره مسموع است و با مردان در حد و قصاص مطلقا
مسموع نیست و در غیر آن از حقوق مالی چون نکاح و طلاق و عتاق و وکالت و وصیت
و امثال آن مقبول است و گواه باید گرفت ممن ترضون از آن کسان که پسندیده و راضی
باشید من الشهداء از گواهان پس بیان میکند علت اعتبار عدد را در امرأتین یعنی دو زن
برای آن باید ان تضل که تا چون فراموش کند احدیهما یکی از آن دو زن معامله را که بدان
گواه بوده فتذکر پس تا یاد دهد احدیهما الاخری یکی از ایشان آن دیگر را چون بجهت غلبه
رطوبت صفت نسیان بر امزجه نسوان غالبست پس دو زن باید تا بتذکیر یکی نسیان دیگری
زایل گردد و لا یأب الشهداء و باید که سر باز نزنند گواهان از تحمل شهادت اذا ما دعوا چون
خوانده شوند برای ادای آن و لا تسأموا و ملول مشوید ان تکتبوه از آنکه بنویسید حق را
صغیرا در حالتی که خورد باشد آن حق او کبیرا یا بزرگ یعنی اندک و بسیار آنرا بنویسید
الی اجله تا آنکه مقرر شده باقرار مدیون ذلکم این کتابت شما را اقسط راست تر است عند الله
نزدیک خدای و اقوم و صواب تر للشهادة مر گواهی دادن را چه کتابت مذکور شهود است
و ادنی و نزدیکتر کتابت ان لا ترتابوا آنکه بشک نیفتید در مقدار حق و مدت آن و تعیین
شهود چون رجوع نمایند بکتابه الا ان تکون مگر آنکه باشد معامله تجارة حاضرة بازرگانی
بحضور تدیرونها که میگردانید بینکم میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست و نقد بنقد
فلیس علیکم پس نیست بر شما جناح گناهی الا تکتبوها آنکه ننویسید آنرا و اشهدوا و گواه گیرید
اذا تبایعتم چون خرید و فروخت کنید بنقد و حکم این آیت منسوخ است بقوله تعالی فان امن
بعضکم بعضا الآیه و لا یضار و باید که رنج رسانیده نشود کاتب نویسنده یعنی او را باکراه
و اجبار کتابت نفرمایند و لا شهید و نه گواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون مانع
داشته باشد این معنی که گفته شد بر تقدیر است که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم
اعتبار کنند منطوقش آنست که باید که کاتب تن بجا ندهد کسی را و وثیقه درست نویسد و از
خیانت در کتابت احتراز کند و گواه تحمل شهادت نماید و از راستی در نگذرد و گواهی
نپوشد و بوقت طلب باز نگیرد و ان تفعلوا و اگر بکنید ای معاملات آنها که نهی کردم
از اضرار کاتب و شهید فانه پس آن نهی فسوق بکم نافرمانی باشد لاحق بشما
واتقوا الله و همه شما بترسید و فرمان خدای خلاف مکنید و یعلمکم الله و می آموزد
خدای تعالی را مصالح دین و دنیای شما والله بکل شیء و خدای بهمه چیز علیم داناست

وان کنتم

وان کنتم و اگر باشید علی سفر در سفر علی اینجا بمعنی فی آمده و لم تجدوا کاتبا و نیابید
کاتبی که ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد و ادوات کتابت یافته نشود فرهان مقبوضة
پس وثیقه باشد گروهای قبض کرده شده یعنی فراستده فان امن پس اگر امین دارد
بعضکم بعضا برخی از شما برخی را و ذل از خیانت او جمع باشد فلیؤد پس باید که ادا
کند الذی اؤتمن آنکس که امین داشته شده است یعنی مدیون امانته وام او را که
حق نکند ولیتق الله و باید که بترسد از خدای تعالی ربه یعنی پروردگار او و در امانت
خیانت نکند و لا تکتموا الشهادة و مپوشید گواهی را که پوشیدن آن از گناهان کبیره است
و من یکتمها و هر که بپوشد گواهی را فانه آثم پس بدرستی که بزه مند و گنه کار است
قلبه دل او و در اضافت اثم بقلب تنبیهی تمامست بر وعید ربانی که اثم شهادت را
چه جرایم قلبیه سخت تر و غلیظ تر است از آثام متعلقه باعضای والله بما تعملون و خدای
تعالی بدانچه شما میکنید از اظهار شهادت و کتمان آن علیم داناست لله مر خدایراست
ما فی السموات و ما فی الارض آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته یا اوراست عوالم
روحانیه آثار غیوب و بواطن صفاتند و ان تبدوا و اگر آشکارا کنید ما فی انفسکم
آنچه در نفسهای شماست از عزایم و نیات او تخفوه یا پنهان سازید آنرا یحاسبکم به الله
شما را میکند خدای بدانچه شما را یا خبر میدهد شما را از آن تا بید که دانای ضمایر
و مطلع بر سرایر اوست آورده اند که حق سبحانه روز قیامت اعمال بنده را بتمام بروی
احصا کند از گفتار زبان و کردار اعضا و اندیشه دل فیغفر پس بیامرزد بعد از آن
احصا لمن یشاء هر آنکس را که خواهد بفضل خود و یعذب و عذاب کند من یشاء
هر که را خواهد بعدل والله علی کل شیء و خدای تعالی بر همه چیز از غفران و تعذیب
قدیر توانا است بعضی برانند که این آیت بآیة لا یکلف الله نفسا الا وسعها منسوخست
و جمعی گویند محکم است زیرا که قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام متعرض
شود نه بر اخبار و این آیت خبر است پس منسوخ نشود و نزول آیة لا یکلف الله
نفسا الا وسعها بعد از این آیت برای آنست که دانند مؤاخذه بر خطره نخواهد بود
زیرا که در وسع نیست آورده اند که چون این آیت نازل شد صحابه کرام از تأمل
در مضمون آن متأمل گشته بی طاقت شدند و از صدیق و فاروق و معاذ ابن
جبل و بعضی از اعیان انصار رضی الله عنهم التماس نمودند که بملازمت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رفته صورت حال بموقف عرض رسانند ایشان
بجناب حضرت نبوت آمده گفتند یا رسول الله کلفنا من العمل ما لا نطیق به ما را
تکلیف بکاری کردند که قوة آن نداریم بلکه خبری بما فرستادند که طاقت استماع
آن نداریم حضرت استفسار فرمود که چه خبر و کدام عمل است گفتند یا رسول الله
عنان دلها در قبضه اقتدار و زمام اندیشها در پنجه اختیار ما نیست احیانا خیال
معاصی در دل ما می آید و فکر مناهی در خاطر ما خطور میکند و ما آنرا مکروه میداریم
و از قوه بفعل نمی آریم و حق تعالی میفرماید که یحاسبکم به الله که ما را بدان بگیرند

کارد شوار کرده و هیچ کس از عربده بیرون نیاید سید عالم صلی الله علیه و سلم فرمود که
مگر شما همان میگویید که بنی اسرائیل میگفتند سمعنا و عصینا لاجرم چندین بلیت بر گفتار
ایشان متفرع شد بگویید سمعنا و اطعنا دلهای اصحاب از کلام سید احباب اطمینان
تمام یافت گفتند سمعنا و اطعنا امروه ببرکت این گفتار دشوار ایشان در و باسانی نهاد
و حضرت حق در ثنای این امت و سبکباری ایشان آیت فرستاد امن الرسول گرویده اند
بخدای تعالی یعنی بوجود ابدی و اسمای حسنی و صفات جلال و افعال متقنه و احکام
کامله و ملائکته و بفرشتگان او که مقربان حضرت کبریا اند و بنات وی در رسلند از حق سبحانه
بانبیا و سبب وصول وحی اند برسل و کتبه و بکتابهای منزله وی که همه خواست و سخن
وی غیر مخلوق و رسله و بفرستادگان او که همه پاک و معصوم اند و برگزیده و وحی گزارنده
و خواننده براه حق لانفرق میگویند نبی و مؤمنان که ما جدا نکنیم در ایمان بین احد
میان هیچ کس من رسله از رسولان او بلکه بهمه ایمان می آریم بخلاف یهود و نصاری
که از روی حسد بعضی را منکر اند و قالوا و گفتند مؤمنان سمعنا شنیدیم قول خدا را
و اطعنا و فرمان بردیم امر او را پس بطریق التفات از حضیض غیبت بذروهٔ
خطاب برآمده غفرانک ربنا میطلبیم آمرزش ترا ای پروردگار ما و الیک
المصیر و بسوی تست بازگشت همه و اگر این قول را که در سبب نزول مذکور شد اعتبار
کنند این آیت را مدنی باید گفت و اهل حدیث متفق اند بر آنکه این آیت و تالی او
مکی اند و بی واسطه در شب معراج بر حضرت رسول علیه السلام نازل شده چنانچه
در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود رضی الله عنه وارد است که آن حضرت را
در شب معراج سه چیز عطا کردند نمازهای پنجگانه و خواتم سورهٔ بقره و آنکه
گناهان هلاک کننده یعنی کبایر بیامرزند هر کس را از امت وی که شرک نیارد
بخدای تعالی در ینابیع آورده که چون حضرت رسول علیه السلام بمعراج رفت و بساط
کونین را بقدم همت طی کرده بمنزل قرب رسید **مثنوی** سوی عالی شد که عالم نماند
ذره در میان سایه هم نماند • بیرون آمد از پردهٔ بود خویش • نگه کرد بی پرده
مقصود خویش • بوقتی که در مقام اوادنی سلام و کلام الهی در مقابلهٔ تحیات
حضرت رسالت پناهی واقع شد حق سبحانه و تعالی فرمود که امن الرسول بما انزل
الیه من ربه خواجهٔ عالم مناجاتی کرد معنوی بر آنکه مراشرب این کرامت بی مؤمنان
امت گوارنده نیست حق سبحانه و تعالی فرمود که والمؤمنون کل آمن الاه حق
سبحانه و تعالی پرسید که امت تو در قبول احکام چه میگویند خواجه فرمود که و قالوا
سمعنا و اطعنا آنگه خطاب آمد که من هم بر ایشان سبک کردم لا یکلف الله در انجه
نیفکند خدای تعالی نفسا هیچ نفسی را یا نفرماید بکاری الا وسعها مگر بقدر
طاقت او لها ما کسبت مر آن نفس را باشد آنچه کند از نیکوییها و علیها و بر و
باشد ما اکتسبت آنچه بجای آرد از بدیها حضرت درین محل بالهام الهی آغاز
دعا کرد که ربنا ای پروردگار ما لا تؤاخذنا مگیر ما را بعقوبت ان نسینا اگر

فراموش

گرویده و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد صلی الله
علیه واله وسلم بما انزل الیه بدان چیزی که
فرستاده بدو من ربه از پروردگار او
آیات قرآنست و احکام دین و حقوق شرع والمؤمنون
و مؤمنان نیز از امت او بدان منزل گرویدند
اما ایمان رسول علیه السلام بتحمل و تبلیغ بود
و ایمان ایشان باقرار و تصدیق پس بجهت تکریم
مؤمنان جمع کرده میان پیغمبر و ایشان در ذکر
و فرموده که کل یعنی همه ایشان از نبی و متابعان
آمن بالله

فراموش کردیم و عملی از ما فوت شد او اخطأنا یا خطا کردیم و بقصد مرتکب گناهی شدیم
ربنا ای پروردگار ما و لا تحمل علینا و بار مکن بر ما اصرا باری گران کما حملته
همچنانکه بار کردی آن دیگرانرا علی الذین من قبلنا بر آن کسان که پیش از ما بوده اند
یعنی یهود و نصاری که تکلیف شاقه بر ایشان واقع بود ربنا ای خداوند ما و لا
تحملنا و تحمیل مکن بر ما ما لا طاقة آن چیزی که طاقت نیست لنا به ما را بر آن که
حدیث نفس ماست و وسوسهٔ او بقولی که این آیت را مدنی دانند و ناسخ آیت
محاسبه شناسند و بقولی که مکی گویند مراد استیلای شیطانست بواسطهٔ غلبهٔ شهوت
بر نفس یا شماتت اعدا یا هرچه مشغول کرداند بنده را از و و از فرمان گذاری
باز آرد و گفته اند ما لا طاقة لنا به لغزیدن قدمست از صراط مستقیم و اعف عنا
و عفو کن و درگذار از ما خطاها و فراموشیهاء ما و اغفر لنا و بیامرز گناهات
ما را و ارحمنا و ببخشای بر ما بقبول طاعتهای ما انت مولینا تو کارساز و یاری
دهندهٔ مایی فانصرنا پس ده ما را و مظفر گردان علی القوم الکافرین بر گروه
ناگرویدگان آورده اند که چون معاذ بن جبل رضی الله عنه این سوره را ختم
کردی آمین گفتی و در خبرست که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم این را در
شب معراج میگفت و ملائکه آمین میکردند حق سبحانه و تعالی اجابت می فرمود **سورة آل عمران** **وآیها مائتان آیات مدنیة**

بسم الله الرحمن الرحيم

الم مفتاح سورة یا اسم اوست یا الف اشارة بآلای عمیم حق است و لام
بلقای او و میم بمحبت قدیم برکت الالای او علی العموم در دنیی همه را شایعست و
نعمت لقای او در سرای عقبی بار باب خصوص واصل و فیض محبت بی منتهای او
در هر دو جهان اخص خواص را حاصل الله خدای سزای پرستش اوست لا اله الا هو
نیست هیچ کس مستحق عبادت مگر او الحی زندهٔ که حیات هر زنده ازوست القیوم
پاینده که قیام هر پاینده بدوست جمعی از نصاری نجران بمدینه آمد خواستند که با حضرت
رسالت صلی الله علیه واله و سلم مناظره کنند آن حضرت بعد از ملاقات ایشانرا باسلام
دعوت فرمود ایشان گفتند ما غاشیهٔ اسلام بر دوش و حلقهٔ دین الهی در گوش داریم
حضرت جواب داد که شما را دین و فرزند بجناب الوهیت از اسلام باز داشته است
ترسایان گفتند که ما در نسبت فرزندی عیسی علیه السلام بحق تعالی محقیم و اگر عیسی
پسر او نیست پدر او کیست رسول خدای صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که مذهب شما
فنا بر خدای تعالی روا نیست و خود میدانید که عیسی عدم شربت اجل خواهد چشید
و دیگر شما اعتراف میکنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بود و هم بعقیدهٔ
پروردگار عالم مصور نیست و دیگر خود میگویید که عیسی اکل و شرب داشت
و رفتن و آمدن و خواب و بیداری باو نسبت میکنید و حق تعالی از ین همه منزه
و مقدس است ایشان ساکت شده از مجلس برخواستند و هشتاد آیت از اول این
سورت نازل شد و چون نزاع ترسایان تاره در الوهیت عیسی علیه السلام بود و تاره

در نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم لاجرم باول سوره ذکر الوهیت حق وحیات
وقیومیت او نازل شد بعد از آن در بیان نبوت فرمود نزل علیک الکتاب فرو فرستاد
خدای تعالی بر تو قرآنرا بالحق بدرستی در اخبار و راستی در دلالت مصدقا در حالتی
که موافق است این کتاب لما بین یدیه مران کتابها را که پیش از وی بوده و آن موافقت
در توحید و نبوت و معاد و اصول دین و انزل التوریة والانجیل و فرو فرستاد
توریة وانجیل را من قبل پیش از فرستادن قرآن هدی للناس راه نماینده است
مر بنی اسرائیل را بطریق حق و در این دو کتاب نفی معبودیت ماسوی الله
مذکور است و بدین نفی قول بطلان یهود و نصاری در آنچه نسبت عزیر و عیسی
علی نبینا و علیهما السلام میگویند ثابت میشود و انزل الفرقان و فرو فرستاد
کتابهای دیگر را که جدا کننده اند میان حق و باطل و در تفسیر کبیر آورده فرقان
معجز ابیست که مقارن انزال کتب بوده دعوی صادق و کاذب بدان متمیز شده
ان الذین کفروا بدرستی آنانکه نگرویدند بآیات الله بنشانهاء قدرت الهی یا
آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق ارشد لهم مر ایشانراست عذاب
شدید عذابی سخت یعنی پیوسته والله عزیز و خدای تعالی غالبست و قادر بر عذاب
کفار ذو انتقام خداوند عقاب و غضب بر ایشان ان الله بدرستی که خدای تعالی
لا یخفی علیه شیء پوشیده نمی ماند بر وی چیزی از کاینات فی الارض ولا فی السماء
نه در زمین و نه در آسمان بلکه علم الهی محیط است بجمیع معلومات و علم عیسی
علیه السلام ببعضی از مغیبات حاصل بود و آن نیز بعلم حق پس چنان علمی
ناقص مستدل نتوان شد بر ربوبیت او هو آنکه علم او محیط است بهمه موجودات
الذی یصورکم آن کسی است که تصویر میکند شما را فی الارحام در رحم های
مادران شما کیف یشاء بهر نوع که میخواهد دراز و کوتاه ذکور و اناث سیاه و سفید
ناقص و کامل زشت و زیبا سعید و شقی و قدرت عیسی علیه السلام برین وجه نبوده
بلکه در رحم مریم تصویر یافته و مصور مصور خود نتواند بود که زیرا مصور مخلوقست
و مخلوق محتاج بخالق و خالق همه الله است لا اله الا هو تکریر جهت تقریر وحدانیت است
علی رغم انف نصاری که بثالث ثلاثه قائل اند العزیز بی همتا و بی مانند الحکیم دانای
محکم کار هو الذی انزل اوست آنکه فرو فرستاد علیک الکتاب بر تو قرآنرا منه بعضی ازین
کتاب آیات محکمات نشانهای روشن است و آیتهای مفصل و مبین که در لفظ و
معنی آن هیچ اشکال نیست هن آن آیات محکمه ام الکتاب اصل و معظم قرآنست
واخر و آیتهای دیگر متشابهات مانده اند بیکدیگر در ظاهر و ادراک معانی آن
بی تأمل دست ندهد بعضی بر آنند که محکم آنست محتمل یک وجه بیش نباشد و متشابه
آنکه احتمال وجوه داشته باشد شیخ ابو منصور ماتریدی فرموده که عقل بیانی محکم میداند
و در متشابه بی مدد نقل دخل کردن نمی تواند و گفته اند متشابه حروف مقطعه اند که
یهود یا نصاری از روی حساب جمل بدان بر مدت دولت اسلام استدلالی کردند

وچون

وچون فاتحهٔ هر سوره از مقطعات غیر مکرر در حساب تفاوت بسیار میداشت چنانچه
الم هفتاد و یک والمص صد و شصت و یک والر دویست و سی و یک والمر دویست
هفتاد و یک آنچه طلب میکردند بر ایشان مشتبه شد گفتند ما بدین ایمان نداریم
حق سبحانه و تعالی فرمود فاما الذین اما آن کسانی که از روی تقلید و تعصب
فی قلوبهم در دلهای ایشان زیغ کجی و تباهی است یا شک در سخن الهی فیتبعون
پس پی روی مینمایند ما تشابه آنچیز را که لفظا و متشابه است و معنی او مشکل
منه از کتاب ابتغاء الفتنة برای طلب کردن فتنه که شرکست یا تکذیب قرآن
یا تلبیس بر جهال چنانچه یهود گفتند این حسابهای مختلف بر ما مشتبه است و غرض
آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند وابتغاء تأویله و دیگر اتباع متشابهات
میکنند بجهت طلب تأویل آن بر وفق مدعی و متمنای خود وما یعلم تأویله و نمیداند
تأویل آنچه متشابه است الا الله مگر خدای تعالی که فرو فرستاده امام سجاوندی رحمه الله
فرموده که بمذهب اهل سنت و جماعت اینجا وقف لازم است یعنی بر الا الله وقف
باید کرد تا راسخان علم که بعد ازین مذکور میشوند در دانستن تأویل داخل نکردند
و بحقیقت جز حق سبحانه بتأویل آن عالم نیست والراسخون و ثابت قدمان
فی العلم در دانش که مؤمنان اهل کتاب اند یا هر که او را در علم رسوخی بود
یقولون میگویند آمنا به ما گرویدیم بمتشابه کل من عند ربنا همه محکمات
و متشابهات از نزد پروردگار ماست وما یذکر و یاد نکنند یا پند پذیر نشوند الا
اولوا الالباب مگر خداوندان عقلهاء صافی ربنا هم قول راسخان علم است و ایشان
قومی اند متاع دانش خود را بزیور علم آراسته گویند ای آفریدگار ما لا تزغ مپیچان
و منحرف مساز قلوبنا دلهای ما را از دین حق بعد اذ هدیتنا پس از آنکه ما را راه
نمودی وهب لنا و ببخش ما را من لدنک از نزدیک تو رحمة توفیقی بر استقامت که
آن رحمت محض و محض رحمتست یا بما ارزانی دار عصمتی از شک و شبه انک انت
الوهاب بدرستی تو بخشنده هر عطیه ربنا ای پروردگار ما انک جامع الناس
بدرستی که تو فراهم آرنده مردمانی یعنی پس آرنده ایشانی لیوم برای حساب روزی
که ما را لاریب فیه هیچ شک نیست در وقوع آن ان الله بدرستی که خدای تعالی
لا یخلف المیعاد خلاف نکند وعده که در بعث و نشور فرموده ان الذین کفروا بتحقیق
آنانکه کافر شدند یعنی یهود قریظه و نضیر یا کفار قریش که حضرت را سرزنش میکنند
که درویش است و پسران ندارد و خود باموال و اولاد مفاخرت و مکاثرت مینمایند
لن تغنی عنهم دفع نکند و باز ندارد از ایشان اموالهم مالهای ایشان که بدان نازند
ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان که بوجود آنها علم مباهات می افرازند من الله
از عذاب خدای شیئا هیچ چیز نه در دین دنیا که محنت در مانند و نه در آخرت اگر
ایشانرا بسوی مضیق جهنم رانند و اولئک و آن گروه هم وقود النار ایشانند
آتش انگیزه و زخ و عادت این مشرکان یا یهود یا نصاری در تکذیب حضرت رسالت

و نه در دنیا که بمحنت در مانند و نه در آخرت اگر ایشانرا بسوی
صح

صلی الله علیه و سلم کداب آل فرعون مانند متابعان فرعون است در تکذیب موسی علیه السلام
والذین من قبلهم و مثل عادت آن کسان نیز که پیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود
کذبوا بایاتنا که بدروغ داشتند آیتهای ما را یا معجزات انبیای خود را فاخذهم الله پس بگرفت
ایشان را خدای بذنوبهم بگناهان ایشان از تکذیب و انکار و غیر آن والله شدید العقاب
و خدای تعالی سخت عقوبتست بر کافران قل للذین کفروا بگوای محمد صلی الله علیه و آله
و سلم مر آن کسان را که کافر شدند از یهود و شماتت کردند در واقعهٔ احد ستغلبون زود
باشد که مغلوب شوند در دنیی بنصرت مؤمنان بر شما و تحشرون و جمع کرده شوند در عقبی
الی جهنم بسوی دوزخ و بئس المهاد و بد آرامگاهی است دوزخ پس خطاب با کفار
قریش می فرماید قد کان لکم بدرستی که بود شما را آیة علامتی و نشانی درست
بر نبوت محمد علیه السلام فی فئتین التقتا در دو گروه که هم رو و هم دیدار شدند
در حرب بدر فئة تقاتل گروهی که کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدای که
لشکر پیغمبر بودند علیه السلام سیصد و سیزده تن هفتاد و هفت تن مهاجرین
و دویست و سی و شش تن انصاری و اخری کافرة و گروهی دیگر ناگرویدگان
بخدای که لشکر ابوجهل ملعون بودند و نهصد و پنجاه تن یرونهم میدیدند
مسلمانان ایشان را یعنی لشکر کفار را مثلیهم دو برابر خود رأی العین دیدن
آشکارا اگرچه ایشان سه برابر مؤمنان بودند اما حق تعالی وعده کرده بود که یکی
از مؤمنان بر دو تن از کافران غالب گردانم کما قال الله تعالی مائة صابرة یغلبوا
مائتین در این محل کفار دو برابر ایشان بدیشان نمودند تا بوعدهٔ الهی مستظهر شده
روی بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکوره این بود که اندکی بر بسیار
غالب آمدند و در اخبار آمده است که در میدان قتال مؤمنان را اندکی بچشم کافران
در آوردند تا بر جنگ دلیر شدند و در اثنای حرب مؤمنان را ضعف لشکر ایشان
بدیشان نمودند تا از خوف مغلوب و منکوب شدند و بر این تقدیر فاعل یرون
کافران باشند و ضمیر هم راجع بمؤمنان و علامت صحت نبوت این بود والله یؤید
و خدای قوت دهد بنصره بیاری کردن خود من یشاء هر کرا خواهد ان فی ذلک بدرستی
که در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل لعبرة هر آینه اعتباریست لاولی الابصار مر خداوند
بینائیها را مراد بینائی دلست که بصیرتست زین زینت داده یعنی آراسته
شده است للناس برای مشرکان حب الشهوات دوستی آرزوهای نفس
مراد مشتهیات است و زینت دهنده حق سبحانه و تعالی بود که خالق افعال
و دواعی است و تزیین جهت امتحان بندگان باشد و گفته اند مزین شیطانست
که می آراید در چشم حس ایشان این مشتهیات را من النساء از زنان که بدترین
دام شیطانند والبنین و پسران که ایشان محبوب طباع والدین اند والقناطیر
المقنطرة و قنطارهای که ذکر کرده یاد فیس من الذهب والفضة از زر و
سیم قنطار هشت هزار مثقال زرست یا هشتاد هزار درم نقره یا پر

مسک گاوی

مسک گاوی دینار درم والخیل المسومة و دیگر اسبان علامت دار د مراد نشان
اسب است که عیب و هنر او ظاهر کرده اند چون مطلق الیمین و غیر محجل و امثال
آن و گفته اند مسومه اسب آراسته است با تمام خلقت یا رهوار یا فربه یا ابلق
که میل عرب بدان بیشتر بود والانعام و دیگر چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند
والحرث و کشت زار یا زمینها برای زرع ذلک این که یاد کرده شد در نظر کفار
آراسته گشته است متاع الحیوة الدنیا چیزیست که برخورداری یابند از آن
در زندگانی دنیی والله و خدای که معبود بحق است عنده نزدیک اوست
حسن المآب نیکوئی بازگشت حسن المآب جز در قرب رب الارباب متصور
نیست بیت چند گردی کوه و صحرا در هوس ● پیش او آی انه حسن المآب ●
قل ءانبئکم بگوی آیا خبر دهم شما را ای دوستان صحابه بخیر من ذلکم به بهترین
از اینها که گفته شد للذین اتقوا برای آنها که پرهیز کردند از شرک که عامهٔ مؤمنان
باشند یا ارتکاب فواحش بگذشتند یا متاع دنیا را دوست نداشتند چون اهل صفه
مو ایشان را عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان جنات بوستانهاست که اندکی از آن
بهترست از دنیا و هرچه در وست در حدیث آمده که موضع سوط من
الجنة خیر من الدنیا و ما فیها پس صفت آن بوستانها می کند که تجری من تحتها
الانهار می روند از زیر قصور یا اشجار آن بوستانها جویهای آب خالدین
فیها جاودان باشند متقیان در آن بوستانها ذکر خلود جهت آنست
که نعمت دخول در آن بخوف انقطاع منغص نگردد و ازواج و مر ایشان را
جفتهااند حوری و انسی مطهرة پاکیزه از اقذار و رایحه که نساء دنیی را می باشد
یا پاک اند در خلق و خلق و رضوان من الله و دیگر ایشان را خشنودی است از خدای
و این از بهشت و نعیم او بهترست والله بصیر و خدای تعالی بیناست بالعباد
به بندگان و احوال ایشان الذین متقیان که نازل منازل جنان خواهند
بود آنانند که از روی نیاز یقولون ربنا می گویند ای پروردگار ما اننا آمنا
بدرستی که ما ایمان آوردیم بانچه فرمودی فاغفر لنا پس بیامرز برای ما
ذنوبنا گناهان ما را امروز خط کرم بر دفتر ما کش وقنا عذاب النار
و فردا ما را از عذاب دوزخ نگاه دار الصابرین دیگر صفت ایشان می کند که
صبر کنندگانند بر ادای فرایض و سنن یا بر ترک محظورات و شبهات یا در وقت
هجوم آفات و بلیات والصادقین و راستانند در قول و فعل و نیت
والقانتین و فرمان بردارانند مر امر خدا را در نهان و آشکارا والمنفقین
و نفقه کنندگانند از مال حلال بر اهل استحقاق والمستغفرین و آمرزش
خواهندگانند بالاسحار در سحرها که اوقات اجابت دعاست یا نماز گذارندگان
در ثلث آخر شب یا ادا کنندگان نماز بامداد بجماعت محققان گویند که اهل
تقوی صابرانند در کشیدن بار ریاضت و صادقانند در ابتهاج منهاج ارادت

و قانتانند در سلوک الی الله و سیر فی الله بی قصور و فترت و منفق صفات و ذواتند
از روی محبت و مستغفرند از ذنوب قلوب که توجه است بغیر حق بیت گناه آمد
شهود ماسوی الله • ازین نوع گناه استغفر الله • و این صفات که مذکور شد مبدأ
سلوک صبر است و صدق ابتدا و تخلق باخلاق مالک الملوک و قنوت اشتغال بنقض
نفس بوالفضول و انفاق سبب تکمیل او در مرتبهٔ قبول و مراد از استغفار فنا
در توحید است و تا ستارهٔ هستی سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید بقاء
ابدی از مطلع فیض ازلی طالع نگردد و ذکر سحر که نزدیک زوال ظلمت شب و ظهور
صفای روز است این فایده میدهد که چون شواهد جبروت بر هیاکل ملک و ملکوت
مستعلی شد شب وجود ماعدا که نمود بی بود است زایل گشته صبح شهود وحدت
از افق حقیقت روی نماید و سر تمام کلام اطفاء السراج فقد طلع الصبح است بنجا
چهره کشاید قطعه لمعهٔ نور قدیم تافت ز اکوان • جمله مرآت محدثات برآمد •
صبح وصالش دمید در همه آفاق • هر طرفی بانگ الصلوة برآمد • در اسباب نزول
آورده‌اند دو حبر از احبار شام بمدینه آمده از حضرت خواجهٔ عالم صلی الله
علیه و سلم سؤال کردند که بزرگترین کلمهٔ و شریفترین شهادتی در کلام خدای کدامست
این آیت نازل شد که شهد الله گواهی داد خدای یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان
فرمود انه آنکه اوست خدای بحق که از روی تحقیق لا اله الا هو هیچ معبودی
سزای پرستش نیست مگر او والملائکة و فرشتگان نیز برین وجه گواهی دادند و اولو العلم
و خداوندان علم که مؤمنان اهل کتابند یا جمیع مهاجر و انصار یا علماء این امت
همین گواهی میدهند قائماً در حالتی که هر یک از علما قائمند بالقسط بعدل در اداء
شهادت یا خدای گواهی دهد بوحدانیت خود و او قایم بود بعدل یعنی حاکم براستی
فرمود گفته‌اند شهادهٔ حق نصب دلائلست بر توحید و شهادهٔ ملائکه اقرار بوحدانیت
و گواهی علما ایمان بدان و احتجاج بر آن فضیلت علما و شرف ایشان از اقتران
شهادهٔ ایشان با شهادهٔ حق معلوم میتوان کرد لا اله الا هو تکرار بجهت
تاکید است و مزید اهتمام بمعرفهٔ ادلهٔ توحید العزیز قویست و غالب یعنی ممتنعست
از آنکه لاحق شود بدو توحید موحدی و وصف واصفی مگر بر وجهی امر چه همه
مأمورند باظهار کلمهٔ توحید الحکیم داناست در شهادهٔ بوحدانیت هو د
ان الدین بدرستی که دین پسندیده عند الله الاسلام نزدیک خدای اسلام است
نه یهودیت و نصرانیت و ما اختلف الذین و اختلاف نکردند در آنکه دین
اسلام حق است و محمد صلی الله علیه و سلم پیغمبر حق آنانکه اوتوا الکتاب
داده‌اند بایشان توریة الا مگر من بعد ما جاءهم العلم پس از آنکه آمد بایشان
دانشی بحقیقهٔ امر یعنی بدیشان آمد موافق و مصدق کتاب ایشان آنگاه ایشان
خلاف کردند بغیا بینهم از روی حسد یا جور که در میان ایشانست یا میل بریاست
و بزرگی قوم و من یکفر بآیات الله و هر که نگرود بقرآن یا بمعجزاتی که خدای حضرت

محمد را

محمد را صلی الله علیه و سلم ارزانی داشته فان الله بدرستی که خدای تعالی سریع الحساب
زود حساب کننده است یعنی زود باشد که ازین عالم بروند و خدای بعد از حساب
ایشان ایشانرا جزا دهد بر کفر و انکار ایشان فان حاجوک پس اگر این جهودان با تو
خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصارای نجران در مقام جدال باشند
بواسطهٔ عیسی علیه السلام فقل اسلمت پس بگوی در جواب ایشان که تسلیم کردم وجهی
خود را یعنی خودی خود و گفتار و کردار و نیت دل را سپردم لله مر خدایرا و من اتبعن
و آنان که پیروی کردند مرا همین کردند که من کردم و قل بگوی للذین اوتوا الکتاب
مر آنکسانی را که کتاب بدیشان داده‌ام یعنی یهود و نصاری والامیین و بگوی مشرکان
عرب را که کتاب نداشته‌اند ءاسلمتم آیا اسلام می‌آرید چنانچه من آوردم استفهام است
بمعنی امر یعنی اسلام آرید فان اسلموا پس اگر اسلام آوردند و امر حق را انقیاد کردند
فقد اهتدوا پس راه یافتند بمقصود کلی و از بادیهٔ ضلالت بمقصود اصلی رسیدند
فان تولوا پس اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرر نیست فانما
علیک البلاغ پس بجز این نیست که بر تو پیغام رسانیدن است و بس والله بصیر
و خدای بیناست بالعباد به بندگان و تصدیق و تکذیب ایشان ان الذین یکفرون
بدرستی آن گروه که کافرند بآیات الله بقرآن و محمد صلی الله علیه و سلم یا بحجتهای روشن
که بر وحدانیة حق سبحانه و تعالی واقع است در کتابهای وی و یقتلون النبیین و می کشند
پیغمبرانرا بغیر حق بی آنکه کشتن براستی باشد درین سخن تاکیدست چه قتل نبی بحق
نمی باشد یعنی ایشان میدانند که بغیر حق میکشند و این صورت اقبح است از آنکه تصور
کنند که بحق می کشند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که بعد از نزول
این آیت فرمود که بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در یک ساعت از اول روز کشتند
پس صد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان برخاستند تا بر ایشان امر معروف
و نهی منکر کنند ایشانرا نیز در آخر روز بکشتند چنانچه حق سبحانه و تعالی می فرماید
و یقتلون الذین و می کشند آنانرا نیز که از روی حقانیت یأمرون بالقسط می فرمایند
بعدل و راستی من الناس از مردمان یعنی ماسوای انبیا فبشرهم پس خبر ده
ایشانرا بعذاب الیم بعذابی دردناک یعنی وعید ده ایشانرا بجای بشارت اولئک
الذین آن گروه قاتلان یا اسلاف و اخلاف ایشان اند که بی شایبه و شبهه حبطت اعمالهم
تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان که می کنند ما پذیرندهٔ احکام توریة ایم و بر شریعت
موسی علیه السلام عمل میکنیم و بی شک اعمال ایشان حبط است فی الدنیا درین سرای
که کس آنرا نمی ستاید والآخرة و در آن سرای که ثوابی مترتب نمی شود و مالهم و نیست
مر ایشانرا در روز قیامت من ناصرین یاری دهندگان که عذاب از ایشان دفع
کنند الم تر آیا نمی نگری الی الذین بسوی آنانکه اوتوا نصیبا داده شده اند بهرهٔ را
من الکتاب از توریة یعنی اندک چیزی دانسته اند از آن یدعون از آن خوانده می شوند
الی کتاب الله بسوی توریة لیحکم بینهم تا توریة حکم کند میان ایشان در قصهٔ یهود

خیرست که حکم رجم را منکر شدند و در سورهٔ مائده مذکور خواهد شد و گویند روزی
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم جمعی یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن ابی ادنی
گفت ای محمد علیه السلام من با تو بحضور علمای خود مناظره میکنم حضرت فرمود که آن
صحیفه را از توریة که بر نعت و صفت منست بیارید و در بین محکم تا حکم سازید
ایشان ازین قول ابا نموده آیات توریة را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشانرا
بتوریة میخوانند ثم یتولی پس روی بگردانند فریق منهم گروهی از ایشان که رؤسای
یهودند وهم معرضون و ایشان اعراض کنندگانند از حق ذلک این اعراض از حکم
تو مر ایشانرا بانهم قالوا بانست که ایشان می گویند لن تمسنا النار نخواهد رسید
بما آتش دوزخ الا ایاما معدودات مگر روزی چند شمرده که هفتست یا چهل
وغرهم و فریب داد ایشانرا فی دینهم در کیش ایشان ما کانوا یفترون آن چیزی که
هستند که بر می بافتند از سهل عقوبت و شفاعت آبای ایشان مر ایشانرا فکیف
پس چگونه باشد حال ایشان اذا جمعناهم آن هنگام که جمع کنیم مر ایشانرا
لیوم از برای حساب روزی لا ریب فیه هیچ شک نیست در وقوع آن و وفیت
کل نفس و داده شود هر نفسی را بتمام ما کسبت جزای آنکه کسب کرده است
وهم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان حسنات و زیادات سیئات
عمرو بن عوف رضی الله عنه روایت کرده که در غزوهٔ احزاب که حفر خندق میکردند
سنگی سخت بدید آمد و صحابه از شکستن آن عاجز شده رجوع بحضرت پیغمبر علیه السلام
نمودند و آن حضرت بدان موضع آمده میتین بدست گرفت و بقوهٔ روحانی
بل بتأیید ربانی چنان ضربتی فرود آورد که آن سنگ قدری بشکست و برقی
از میان آهن و سنگ بجست که از بارقهٔ آن آتش کوههای مدینه روشن شده
بحد مداین رسیده و کنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران در آمد نوبت دیگر
بضرب آن حضرت مقداری از آن بریخت و نوری درخشان شد که بروشنای
آن صنعای یمن ظاهر گشت نوبت سیم لامعه ظهور نمود قصور قیاصرهٔ روم
بنظر در آمد صحابه تکبیر کفتند و حضرت رسول صلی الله و سلم فرمود که زود باشد
که امت من بر مداین ظفر یافته کوشکها ضیره بتصرف در آورند و انار دولت
اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه برسد و شقهٔ رایت شریعت من سایه یمن و دولت
بر مفارق اهل یمن اندازد و مؤمنان مبتهج و مسرور شده مراسم شکر الهی بتقدیم
رسانیدند و منافقان طرح استهزا و سخریه افکنده زبان طعن بگشودند
که عجب کاری که این مرد از بیم کار زار مشرکان عرب خندق می کند و بحرد
آوازهٔ لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهد یاران خود را بگرفتن روم
و فارس وعده میدهد حق سبحانه این آیت فرستاد که قل اللهم بگوی ای بار
خدای مالک الملک خداوند پادشاهی و متصرف در ان توتی الملک عطا میکنی
پادشاهی من تشاء هر کرا خواهی و تنزع الملک و می ستانی ملک را ممن تشاء

ازهرکه

از هر که میخواهی بعضی مفسران بر آنند که مراد همین پادشاهی ظاهرست که حق سبحانه زمام
جهانداری بقبضهٔ هر که خواهد سپارد و عنان شهریاری از کف اختیار هر که خواهد
برون آرد بیت مفتاح اختیار بدست قضای اوست • از هر که خواست بستد
وانرا که خواست داد • و گفته اند ملک نبوت و رسالتست که از بنی اسرائیل بستد و بنی
اسماعیل داد یا ایالت مکه و حوالی آن که کفار قریش را از آن محروم ساخته بملازمان
عتبهٔ علیهٔ نبویه حواله فرمود یا ملک روم و فارس و یمن که از ارباب آن انتزاع
نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد محققان ملک توفیق است هر که را عطا کرد
عزیز دو جهان شد و از هر که باز گرفت مخذول هر دو سرای گشت امام احمد
حرب رحمه الله فرمود که این ملک قبول دلهاست و دلها در قبضهٔ خداوندیست
هر که را مقبول قلوب سازد بنظرات عنایت صاحبدلانش بنوازد و هر که را
از دلهای درویشان بیندازد به شعلهای نیران نکبت و مذلتش بگدازد
و تعز و ارجمندی سازی من تشاء هر که را می خواهی بایمان و معرفت چون
پیغمبر و متابعان وی و تذل و خوار بی مقدار میکردانی من تشاء هر کرا می خواهی
بکفر و نکوبت چون ابوجهل و پی روان او یا مراد عزت این امت است باستیلا
بر دیار عرب و عجم و ذلت اهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار امم یا عزت
مؤمنان بر ظفر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان بقبول جزیه یا قتل و جلا
و گفته اند عزت بشرف قناعتست و ذلت بخست حرص و استغنا قناعت
فقیران را بصدر تمکین رساند و تکاپوی حرص توانگرانرا در صف نعال
افکند در تفسیر بصایر آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت مؤمنان
بزیارت امام معزی که در زمان خود قطب اولیا بود آمده استدعای فاتحه
نمود و همچنان در صف نعال استاده از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء نکته
درخواست فرمود و خواجه امام قدس سره جواب داد که روشن ترین وجهی
در معنی این آیة اینست که ترا با هزار و هفتصد پیل جنگی و پنج هزار فرسنگ ولایت
آبادان و صد هزار سوار مکمل بجهت طلب بیتی و پیش طلب بخانهٔ همچو من
گدایی آرد و در صف نعال بازدارد و مرا با این گلیم کهنه و پای برهنه ملک قناعت
بخشد و در صدر آزادی جای دهد قطعه آنکو بقناعت آشنا شد • از فیض تعز
من تشا شد • و آنکو ره حرص و آز پیمود • مقهور تذل من تشا شد • و نزد محققان
عزت بشهود لقا و کشف غطاست و ذلت بحجاب حرمان و بازداشت عطا
بیدک الخیر بدست تست یعنی بقدرت تو تحصیل همه نیکوییها از عطای ملک
و اعزاز مؤمنان و اگر چه شر چون نزاع و اذلال بدست قدرت اوست اما تخصیص
خیر بمقتضای مقام است چه از سبب نزول معلوم شد که کلام منبی بر بشارت
اهل ایمانست و وعدهٔ ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنایم یا اکتفا کرده باحد الضدین
چه از دو ضد دیگر مفهوم میشود چون سرابیل تقیکم الحر یا مراعات ادب کرده است

در خطاب چنانچه ابراهیم علیه السلام فرمود که واذا مرضت فهو یشفین و حقیقت
آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه آن امر نسبی است چنانچه در مثنوی معنوی
می فرماید **مثنوی** بد بنسبت باشد این را هم بدان • پس بد مطلق نباشد در جهان
زهر ماران مار را باشد حیات • نسبتش با دیگران باشد ممات • یا آنکه خیر وجود
و شر عدمی و عدم با وجود آمیزش نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه علیه السلام
در بعض ادعیه فرموده اند الخیر کله بیدیک و الشر لیس الیک و صاحب نقد النصوص
خلدت ظلال نواله علی مفارق اهل الخصوص بسر این سخن ایمائی می نماید انجا در نعت
حضرت خاتم صلی الله علیه وسلم می فرماید **مثنوی** بلبل شاخسار باغ بلاغ • شاه باز
نشیمن مازاغ • داشت چشم سرش چو دیده سر • روشنائی ز کحل ما یبصر • چون
بنظاره جهان پرداخت • هر بد و نیک را که دید شناخت • کانچه نیک آن خصایص
قدم است • وانچه بد از نقایص عدم است • گفت الخیر کله بیدیک • لکن الشر لا یعود
الیک • انک بدرستی که تو علی کل شیء بر همه چیز از اعطا و انتزاع و اعزاز و اذلال
قدیر توانائی تولج اللیل درمی آری شب را فی النهار در روز یعنی از وقت نزول آفتاب
بنقطه شتوی تا زمان حلول او بنقطه انقلاب صیفی از اجزای شب می کاهی و در اجزای
روز می افزائی تا روزی که در اول ایام جدی اقصر ایام سنه بود و در اول سرطان
اطول ایام سنه می شود و تولج النهار و درمی آری روز را فی اللیل در شب
یعنی در باقی سنه از اجزای روز کم می کنی و اجزای شب را بدان زیاده می سازی
تا شبی که در آخر جوزا اقصر لیالی بود و در آخر قوس اطول لیالی می شود و تخرج
الحی و بیرون می آری زنده را چون حیوانات مثلا من المیت از مرده که آن نطفه
یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه و تخرج المیت و بیرون می آری
مرده را چون نطفه و دانه و بیضه من الحی از زنده که آن حیوان و درخت و
مرغست و گفته اند خبیث را از طیب بیرون می آری و طیب را از خبیث یا کافر را
چون کنعان از مؤمن چون نوح علیه السلام و مؤمن را چون ابراهیم علیه السلام از آزر
و ترزق و روزی می دهی از خزانه رحمت واسعه من تشاء هر که را خواهی بغیر حساب
بی شمار یعنی بمرتبه که خلق عدد و مقدار آن ندانند لا یتخذ المؤمنون باید که فرا نگیرند
مؤمنان که دوستانند الکافرین ناگرویدگان را که دشمنانند اولیاء دوستان و
متولیان امور خود من دون المؤمنین بیرون مؤمنان یعنی دوست مؤمن جز مؤمن
نباید پس مؤمنان باید که کافران را بدوستی نگیرند جمعی از انصار با رؤسای یهود
طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالات و عهد مواخات در میان آورده حق
سبحانه از آن نهی فرمود و از روی تهدید گفت که و من یفعل ذلک و هر که بکند این
دوستی با دشمنان فلیس من الله پس نیست آن کس از دین خدای فی شیء در چیزی
یعنی از دین حق هیچ ندارد الا ان تتقوا مگر آنکه بترسید و حذر کنید منهم از ضررهای
کافران تقیة ترسیدنی و حذر کردنی حکم تقیه در ابتدای اسلام و قبل از استحکام

امور دین

امور دین بوده اما امروز رخصت تقیه جز در دار حرب نیست و یحذرکم الله
و می ترساند خدای تعالی شما را در ارتکاب مناهی نفسه از عذاب نفس خود یعنی عذابی که
صادر باشد از محض قهاریه حق سبحانه و تعالی بی واسطه غیری نفس عبارت است
از ذات چیزی و حقیقت و هویت او پس هر کجا لفظ نفس در شان حق سبحانه و تعالی
ایراد کنند مراد ذات او باشد و الی الله المصیر و بسوی جزای خدا است بازگشت
همه قل ان تخفوا بگو اگر پنهان دارید ما فی صدورکم آنچه در سینهای یعنی در دلها
از موالات کفار او تبدوه یا اشکار کنید ما فی الضمیر خود را یعلمه الله خدای تعالی
آن را می داند و یعلم ما فی السموات و داند آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات
و ما فی الارض و آنچه در زمین است از انواع سفلیات والله و خدای که علم ذات او
باین همه محیط است علی کل شیء قدیر بر همه چیز تواناست و قدرت او بهمه مقدورات
احاطه کرده پس هر چه میکنید میداند و مکافات آن می تواند نافرمانی مکنید و بترسید
یوم تجد از روزی که بیابد کل نفس هر کسی از عمل کنندگان ما عملت من خیر از انچه
کرده باشد از نیکویی محضرا حاضر کرده آینده شده نزدیک خود یعنی ببیند صحایف حسنات را
و ما عملت من سوء و آنچه کرده باشد از بدی تود دوست دارد آن نفس لو ان بینها آنکه
باشد میان او و بینه و میان آن عمل بد امدا بعیدا اندازه دور یعنی نخواهد عمل خود را
ببیند و یحذرکم الله و حذر می فرماید خدای شما را نفسه از خود در فتوحات فرموده
که خدای تعالی شما را می ترساند از انکه در ذات او تفکر کنید بدین تاکید رفع مناسبت
میکند میان ذات خود و ذات خلق ما للتراب و رب الارباب   چه نسبت ذره را
با عین خورشید   چه نسبت خاک را با عالم پاک   والله رؤف و خدای مهربانست
بالعباد به بندگان که مبالغه می فرماید در تحذیر ایشان قل ان کنتم بگو اگر هستید شما
ای یهود و نصاری که لاف نحن ابناء الله و احباؤه در عالم افکنده اید و دعوی
میکنید که تحبون الله دوست میدارید خدای را فاتبعونی پس مرا پیروی کنید
یحببکم الله تا خدای شما را دوست دارد و یغفر لکم ذنوبکم و بیامرزد گناهان شما
والله غفور و خدای آمرزنده است کسانی را که بر متابعت من راسخ باشند رحیم
مهربانست بر ایشان برحمت خاصه با خطاب با قریش است که میگفتند که ما بتان را دوست
می داریم متابعت حبیب او را فرو بگذاریم قل اطیعوا الله بگو فرمان برید خدای را
در اوامر و نواهی و الرسول و پیغمبر او را در احکام شرع فان تولوا پس اگر برگردند و اعراض
کنند از طاعت خدای تعالی و رسول فان الله پس بدرستی که خدای لا یحب الکافرین
دوست نمی دارد کافران را وضع مظهر در موضع مضمر دلالت بر آن میکند که تولی از طاعت
خدای و رسول کفر است ان الله اصطفی بدرستی که خدای برگزید آدم آدم را که بذر بشرست
بتعلیم اسما و سجده ملائکه و ابوة انبیا و اصفیا و نوحا و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه
و نسخ شرع متقدم و آل ابراهیم و نفس ابراهیم را بخلت و نجات از آتش نمرود و امامت
عالمیان و بنای خانه کعبه و آل عمران و آل عمران را که موسی و هارون بودند برسالت و تکلیم

علی العالمین بر عالمیان زمان ایشان وگفته اند این عمران پدر مریم است وآل او
مریم وعیسی بودند که خدای تعالی ایشانرا برگزید مریم را بتقدس وطهارت وعیسی را
بکتاب ورسالت ذریة وهم چنین برگزید فرزندان این پیغمبران را بعضها
برخی از ایشان من بعض از برخی زاده شده مراد اولاد پسندیده اند از آبای برگزیده
والله سمیع وخدای تعالی شنو است مر اقوال باطله یهود را که گفتند نحن ابناء الله
یا مر خرافات نصاری که نبوۀ عمران را گفتند ابن الله علیم داناست باغراض فاسده
ایشان ازین مقالات اذ قالت امرأة عمران یاد کن ای محمد علیه السلام که چون گفت
زن عمران بن ماثان حنه بنت فاقود بود در وقتی که حامله شد رب انی نذرت بدرستی
که من نذر کردم ای پروردگار من لك برای تو ما فی بطنی آنکه در شکم منست
محررا آزاده کرده شده از قید تعلقات دنیی تا خاص ترا پرستد وخدمت مسجد
تو کند دران زمان خدمت مسجد قدس را بزرگ می داشتند وفرزندانرا برای
آن کار نذر می کردند ودر شریعت ایشان انقیاد الدین بر فرزندان در حین
نذرها فریضه بود بعد از نذر حنه شوهر خود عمران گفت ویحك این چیست که نذر
کردی شاید که در شکم تو دختری باشد وخدمت مسجد را نشاید برزبان حنه جاری
شد که فتقبل منی پس قبول کن خدایا از من آنچه نذر کردم انك انت السمیع
بدرستی که تو شنوای سخنی را که در باب نذر گفتم العلیم دانائی بقصد من درین
نذر که جز رضای تو نخواستم فلما وضعتها پس آن هنگام که بنهاد بار خود را ضمیر
عاید بشمیه است قالت گفت بر سبیل اعتذار وتحسر رب انی وضعتها ای پروردگار
من بدرستی که بنهادم آن بار را انثی فرزندی ماده والله اعلم وخدای تعالی داناتر ست
بما وضعت بانچه بار نهادم حفص وضعت خواند یعنی خدای داناتر بود بانچه حنه
وضع کرد ولیس الذکر وگفت حنه که نیست فرزند نر که من طلب کردم برای خدمت
کنیسه کالانثی همچو فرزند ماده که بمن داده وانی سمیتها وبدرستی که من نام نهادم
او را مریم ومعنی این لفظ بزبان ایشان امة الله بوده یعنی کنیزک خدای وانی
اعیذها بك وبدرستی که من در پناه تو می آرم او را وذریتها وفرزندان او را
من الشیطان الرجیم از وسوسۀ دیو سرکش رانده شده یا از مس او وبرکت دعای حنه
بروزگار مریم وعیسی رسیده از مس شیطان محفوظ ماندند ودر حدیث آمده که
هیچ مولود نباشد که شیطان او را مس نکند در وقت ولادت تا آن فرزند فریاد برکشد
الا مریم وپسر او که ازین صورت محروس ومحفوظ بودند فتقبلها پس فرا پذیرفت
مریم را ربها پروردگار او بقبول حسن به پذیرفتنی نیکو جهة خدمت خانه
وانبتها وبرویانید او را یعنی نشو نمای او نباتا حسنا نشو نمای نیکو یعنی
پرورش یافت بصلاح وعصمت وسداد ومعرفت که چون به سالکی بانواع
عبادت بر همه احبار غالب گشت وگویند پرورش حسن تخلق او بود باخلاق
ربانی ومادر بعد از ولادت او را به بیت المقدس آورده سدنه واحبار را گفت

دونکم هذه

دونکم هذه النذیرة فراگیرید این نذر کرده شده را از آن خداست بزرگان بقبول
وی رغبت نمودند ومیان ایشان اختلاف افتاد تا وقتی که قرعه زدند بران وجه که
قلمهای خود را که بدان کتابت توریه کردندی بکنار نهر اردن برده در جوی آب
افکندند بشرط آنکه قلم هر کسی که برسر آید پرورش مریم بدو متعلق باشد القصه
قلم زکریا علیه السلام بر روی آب آمد وکفالت مریم بروی مقرر شد وکفلها
زکریا وفراسپرد حق تعالی مریم را بزکریا وزکریا او را بخانه برده جهت ارضاع
او دایه مقرر فرمود وچون از حد طفولیت درگذشت او را بمسجد آورده غرفۀ
که بجز نردبان بدان صعود میسر نشدی برای او ترتیب داد وهرگاه که زکریا از تعا هد
حال او فارغ شدی در غرفه بقفلی محکم بسته کلید با خود داشتی ودر حفاظت
وحراست او باقصی الغایه کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد وانوار ولایت بر صفحات
احوال وی لایح گشت کلما دخل هرگاه که در آمدی علیها بر مریم زکریا المحراب
زکریا بغرفه که آنجا می بود وجد می یافت عندها رزقا نزدیک او روزی وآن
میوۀ تابستانی بودی در میان زمستان ومحصول زمستانی در فصل تابستان
زکریا چند نوبت که این صورت معاینه دید قال یا مریم گفت ای مریم انی لك از
کجاست مر ترا هذا این میوه در غیر وقت او قالت گفت مریم هو این رزق که می بینی
من عند الله از نزدیک خداست ان الله بدرستی که خدای یرزق من یشاء روزی
میدهد هر کرا میخواهد بغیر حساب بی شمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق
هنالك دران وقت که زکریا ثمرۀ تازه در هنگام آن مشاهده کرد طمعش افتاد
با وجود کبر سنی بوجود فرزندی پس در همان محراب دعا زکریا بخواند زکریا
ربه پروردگار خود را قال رب گفت ای پروردگار من هب لی ببخش مرا من لدنك
از نزدیک خود ذریة طیبة فرزندی پاک از آلایش گناه انك بدرستی که تو
از کرم سمیع الدعاء شنونده دعائی یعنی اجابت کننده فنادته الملائکة پس
ندا کردند او را فرشتگان وگویند همین جبرئیل علیه السلام بود وبجهت تعظیم او را
بطریق جمع یاد کرد وهو قائم وحال آنکه زیا استاده بود یصلی فی المحراب نماز می کر رد
در محراب مریم یا محرابی که داشت ان الله بدرستی که خدای یبشرك مژده می دهد
ترا بیحیی بفرزندی که نام او یحیی است ومعنی یحیی آنست که نام پدر باو زنده
شد یا دین پدر بدو زندگی یافت مصدقا در حالتی که آن فرزند باور کننده
باشد وایمان آورنده بکلمة بعیسی که او کلمه ایست من الله از نزدیک خداوند
آورده اند که اول کسی که به عیسی ایمان آورده یحیی بود علیه السلام ودیگر صفت
یحیی آنست که وسیدا ومهتری بحلم وعلم وتقوی که شرایط ریاست باشد
وحصورا واو باز ایستاده از زنان یا خود را بازدارنده از لهو ولعب ونبیا
من الصالحین وپیغمبری ناشی شده از شایسته حالان یعنی زکریا وآبای او و
وصالح آن باشد که حقوق خالق وخلایق بر وجهی که باید ادا کند وچون زکریا را

آنچنین فرزندی بشارت دادند قال رب کفت ای پروردکار من انی یکون لی از کجا
باشد مرا غلام پسری وقد بلغنی الکبر و بدرستی که فرا رسیده است مرا پیری و بزرک
سالی وامرأتی وزن من یعنی ایشاع وآن خواهر مریم بوده عاقر نازاینده است
آیا مارا جوان میسازی یا در همین پیری فرزند میدهی قال کفت خدای تعالی یا جبرئیل
کفت بزمان خدای تعالی کذلک همچنین بر همین حال هستید از پیری الله یفعل
ما یشاء خدای تعالی میکند آنچه میخواهد بر فوق عادت وخلاف آن قال کفت زکریا
رب اجعل لی ای پروردکار من ظاهر کردان برای من آیة نشانه که مرا از حمل ایشاع
خبر دارکند بولد قال جبرئیل که خدای میکوید آیتک نشانه تو الا تکلم الناس آنست
که سخن نکویی یعنی قادر نباشی بر سخن کفتن با مردمان ثلثة ایام سه شبان روز الا
رمزا مکر آنکه اشارت کنی برمزی یا باشارت دست بر زمین نویسی واذکر ربک
ویاد کن پروردکار خود را کثیرا بسیار وسبح وتسبیح کوی او را بالعشی در شبانکاه والا بکار
ودر بامداد باقی قصه زکریا در سورة مریم خواهد آمد واذ قالت الملائکة ویاد کن آن
زمانی را که کفت یا جمعی از ملائکه مشافه کنند یا مریم ای پرستار خدای تعالی ان الله اصطفیک
بدرستی که خدای ترا برکزید برای عبادت تا قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش داد
بعصمت وطهرک و پاک ساخت ترا از لوث ترک یا از قاذوراتی که نسا را می باشد
چون حیض ونفاس یا از خصال ذمیمه وعادت قبیحه واصطفیک تکریر از برای
تاکید است یعنی بی شبهه ترا برکزید علی نساء العالمین بر زنان عالمیان به آنکه
ترا بی شوهر فرزندی دهد وبنفخه جبرئیل علیه السلام مخصوص کرد اند یا مریم
اقنتی ای مریم فرمان برداری کن لربک مر آفریننده و پرورنده خود را واسجدی
وسجود کن خدای را وارکعی مع الراکعین ورکوع کن با رکوع کنند کان مریم را
حکم بود که نماز با جماعت بکزارد با احبار البیت المقدس ذلک آنچه که ذکر
کرده شد درین آیتها از حدیث مریم وذکر زکریا من انباء الغیب از اخبار
پوشیده است که ما بجهت اظهار اعجاز تو نوحیه الیک وحی میکنیم و بزبان
جبرئیل بتو میفرستیم وما کنت وتو نبودی ای محمد صلی الله علیه وسلم لدیهم نزدیک
احبار بیت المقدس اذ یلقون آن هنکام که می انداختند از برای قرعه اقلامهم
قلمهای کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند که ایهم کدام از ایشان یکفل مریم
پایندان شود بتعهد مریم وما کنت لدیهم وتو نبودی نزدیک ایشان اذ یختصمون
آن وقت که مخاصمه میکردند برای کفالت مریم اذ قالت الملائکة دیکر یاد کن آنرا که
کفتند فرشتکان واصح آنست که جبرئیل کفت یا مریم ان الله ای مریم بدرستی که خدای
یبشرک مژده میدهد ترا بکلمة منه بکلمه مراد حضرت عیسی است علیه السلام ورا
کلمه از آن کفت که بکلمه کن حاصل شد بی پدر و اکرچه هر مخلوقی از بنی آدم بواسطه این
کلمه آفریده شده اند اما آن بسبب متعارف که والد باشد مفقود است در حق تعالی
لاجرم اضافت حدوث او بکلمه اکمل واتم تواند بود اسمه نام آن کلمه المسیح ابن مریم

مسیح لقب است

٤٠

مسیح لقب است وعیسی اسم وتقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم است چنانچه کوییم
نام پیغمبر ما مصطفی محمد است علیه السلام مسیح بلغت عبری مسیحا باشد یعنی مبارک
وجیها روی شناس وتمام قدر فی الدنیا در دنیا بطاعت یا بنبوة یا بمخلوق شدن بی پدر
یا برفع بر آسمان یا بنصرت دین محمد در آخر الزمان یا بقتل دجال والآخرة ودر آخرت
بشفاعت یا بعلو درجت ومن المقربین واز نزدیک کردانیده شدکان بکرامت
خدای تعالی ویکلم الناس وسخن کوید این فرزند با مردمان فی المهد در کنار تو
که بجای مهد باشد یا در زمان صغر بوقتی بوقتی که شایسته کهواره بود وکهلا
وسخن کوید در وقتی که کهل باشد یعنی دو موی وکلام او در مهد معجز بود
ودر کهولت دعوت ومن الصالحین واز انبیاء شایسته است قالت رب کفت
مریم از روی استفهام یا بطریق استعظام انی یکون لی از کجا و بر چه وجه باشد مرا
ولد فرزندی ولم یمسسنی وحال آنکه مرا مس نکرده است بشر هیچ بشری واین
خارجست از عادت که بی شوهری از زنی فرزند آید قال کذلک کفت جبرئیل ع م
بر همین حال که تو هستی بی مساس بشری الله یخلق ما یشاء خدای تعالی می آفریند
آنچه می خواهد اذا قضی چون خدای حکم کند امرا کاری را فانما یقول پس جز این
نیست که کوید که مر آن چیز را کن باش فیکون پس باشد کفته اند لفظ کن اخبار است
از سرعت تکون اشیا بتکوین او یعنی هست کردن خلق او را دشوار نیست
چنانچه قادرست بر خلق اشیا باسباب ومواد همچنان قادرست بر آفریدن اشیا
دفعه بی سببی ماده مثنوی آنکه از وی بدید کشت سبب • بی سبب آفریدنش
چه عجب • قدرتی را که عجز نیست در آن • هست ازین نوع کارها آسان • ویعلمه
الکتاب وبیاموزد او را خدای تعالی کتابها فرو فرستاده پیش از وی چون صحف شیث
وابراهیم وجز آن والحکمة وعلم حلال وحرام که حکمت شریعت است والتوریة
والانجیل وتعلیم دهد او را توریة وانجیل تخصیص آن از کتب منزل جهت تفضیل است
ورسولا وکرداند او را فرستاده بخوی الی بنی اسرائیل بسوی فرزندان یعقوب
پس سخن کوید عیسی با ایشان انی بانکه من قد جئتکم بتحقیق آمدم بشما بآیة
بعلامتی من ربکم از پروردکار شما وآن علامت کواه رسالت منست ومراد
از آیه جنس است نه فرد زیرا که پنج علامت ذکر میکند اول انی اخلق لکم بدرستی
که من می سازم وتصویر میکنم لکم برای شما من الطین از کل کهیئة الطیر مانند
شکل مرغی فانفخ پس میدمم نفس خود را فیه در آن مرغ از کل ساخته فیکون
پس میکردد آن کل مصور طیرا مرغ زنده پرواز کننده باذن الله بامر خدای
یا بمشیت او کویند بشکل خفاش مرغی از کل میساخت و بر دست کرفته نفس در وی
میدمید بقدرت ربانی طیران آغاز میکرد ومیان زمین وآسمان به پروازی آمد و
کفته اند که در نظر مردم می پرید وچون از نظر خلق غایب می شد مرده بر زمین
افتاد وعلامت دویم وابرئ الاکمه وبری میکردانم نابینای مادر زاده را از علت او

سیم والابرص پاک میسازم شخصی راکه بعلت برص مبتلا باشد از مرض او چهارم
واحیی الموتی زنده میکنم مردکانرا باذن الله بفرمان خدای تکرار این کلمه
برای رفع توهم الوهیت است زیراکه وقوع احیا از مخلوق صورت نه بندد و مفسران
براند که عیسی علیه السلام چهار مرده را زنده کرده یکی ازیشان سام بن نوح ع م
بود که قریب چهار هزار سال از موت او کذشته بود دو علامت پنجم وانبئکم و خبر
میدهم شمارا بما تاکلون بانچه شما میخورید و ما تدخرون وانچه ذخیره میکنید
فی بیوتکم در خانهای خویش مشهور انست که در مکتب با کودکان کفتی که ا با
وامهات شما فلان طعام خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده اند ایشان بخانه
آمدندی و کیفیت ماکولات و مدخرات باز کفتندی ان فی ذلک بدرستی که
درین پنج معجز لایة لکم هر آینه علامتیست مر شمارا ودلالتی بر صدق مدعای من
ان کنتم مؤمنین اکر هستید شما باور دارندکان که این معجز است یا ایمان آورندکان
که من پیغمبرم و مصدقا وآمدم بشما باور دارنده لما بین یدی مر آن چیزی را که
پیش از من بوده من التوریة که ان کتاب موسی است علیه السلام ومن تقریر کننده
شبهات آنم ولاحل لکم و دیکر برای آن آمده ام تا حلال کنم شمارا بعض الذی برخی
از انکه در شریعت موسی ع م حرم علیکم حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم غنم و
بقر و بعضی مرغان و ماهیان و تعظیم شنبه وجئتکم وآمدم بشما بایة من ربکم است
بنشانی از پروردکار شما مراد معجزات و دلایل است و ایراد ایت بلفظ واحد تنبیه
برانکه همه دلالت حکم یک ایت دارد فاتقوا الله پس بترسید از خدای تعالی
در مخالفت من واطیعون و مرا فرمان برید در قبول دعوت حق ان الله ربی
بدرستی که خدای پروردکار من وربکم و افریدکار شماست فاعبدوه بپرستید
اورا هذا صراط مستقیم اینست راه راست ورساننده بمنزل مقصود فلما احس
عیسی پس آن هنکام که دریافت عیسی ع م منهم الکفر ازیشان کلمه را که دلالت
کرد بر کفر ایشان وآن اجتماع در مشاورت بود یهود را بر قتل وی چون عیسی اغاز
دعوت کرد جهودان بقصد وی برخواستند عیسی علیه السلام فرار نمود از ولایت شام
بجانب مصر رفت و برلب دریای نیل جماعتی صیاد را نزاد دید که ماهی میکرفتند عیسی ع م
با ایشان کفت که بیایید تا بهتر ازین صیادی پیش کیریم کفتند ان کدامست فرمود
که بیایید تا دام توجه در لجه توحید افکنیم اینجا شکار ماهی انجار نا الاشیاء کما هی کنیم
و در معالم آورده که عیسی کفت بیایید تا مردمانرا صید کنیم کفتند تو کیستی کفت منم
عیسی ابن مریم عبد الله و رسوله ایشان بوی ایمان آوردند بعد ازان قال کفت عیسی
من انصاری کیانند از شما یاران من الی الله در کار خدای تا وقتی که نصرة الهی در رسد
قال الحواریون کفتند حواریان یعنی این جماعت صیادان و کفته اند حواریان کازران
و رنکرزان بودند و معنی حواری خاصه و برکزیده باشد این خاصکان در جواب
عیسی علیه السلام فرمودند نحن انصار الله ما یاران خداییم یعنی نصرت کنندکان دین وی

امنا بالله

امنا بالله بکرویده ایم بخدای واشهد و توای عیسی کواه باش بانا مسلمون بانکه ما کردن
نهادکانیم دین خدایرا پس دعا کردند که ربنا امنا ای پروردکار ما ایمان آوردیم بما
انزلت بانچه فرو فرستادی یعنی انجیل واتبعنا الرسول و پی روی کردیم فرستاده ترا یعنی
عیسی ع م فاکتبنا پس بنویس مارا بقلم کرم عمیم در جریده احسان قدیم مع الشاهدین
بانها که کواهانند ترا بوحدانیت وانبیارا بتصدیق و کفته کتاب بمعنی جمع است و مراد
از شاهدین امت بزرکوار سید مختار صلی الله علیه وسلم و معنی دعای حواریان این
بود که خدایا جمع کن میان ما وامت محمد علیه السلام که ببرکت ان حضرت از همه امتان اکمل
اند وافضل وبحکم نحن الاخرون السابقون حلوای اخر اند و نمک اول بیت هست
از پیغمبران او خوبتر • امتش از امتان محبوب تر • ومکروا و مکر کردند آن کسانی که
عیسی ع م ازیشان احساس کفر کرده بود بران وجه که جمعی را برانکیختند که هرجا که
عیسی را ببینند بکشند واصح انست که بانواع حیل عیسی را بدست آوردند و در
خانه محبوس ساخته شب همه شب پاس داشتند وعلی الصباح مجتمع کشته مهتر
خودرا که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آرد حق تعالی
دران شب عیسی را باسمان برده بود همین یهود که بخانه در آمد عیسی را ندید و
حق تعالی شبه عیسی بر وافکند چون بیرون آمد وخواست که کوید عیسی درینجا
نیست در وی اویختند و هرچند استغاثه کرد که من فلان کسم بجایی نرسید وازدارش
در اویختند تیرباران کردند اینست که خدای تعالی فرمود که ایشان مکر کردند ومکر الله
و خدای تعالی جزای مکر ایشان بدیشان رسانید تا مهتر خود را بخواری تمام بکشتند
والله خیر الماکرین و خدای تعالی بهترین مکافات کنند کانست اهل مکر را اذ قال الله
یاد کن آنرا که کفت خدا یا عیسی انی متوفیک ای عیسی من فرا کیرنده توام از زمین
ورافعک الی و بردارنده توام بسوی خود یعنی بمقر ملائکه خود ومطهرک و پاک کننده
و نجات دهنده تو من الذین کفروا از قصد و مکر ان کسانی که کافر شدند بتو وجاعل
الذین اتبعوک وکردانندهٔ ان کسانم که متابعت تو کردند یعنی مؤمنان امت تو
فوق الذین کفروا بالای انانکه کافر شدند بتو یعنی یهود واین فوقیت بان بود که
نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت و برهان در اثبات رسالت عیسی یا غالب
شدند برایشان بشمشیر بواسطه معاونت قیاصره و پیوسته ترسایان بر جهودان
غالب خواهد بود الی یوم القیمة بروز رستخیز ثم الی مرجعکم پس بسوی منست
بازکشت همه شما یعنی عیسی و متابعان او و منکران او فاحکم بینکم پس حکم کنم
میان شما براستی فیما کنتم فیه تختلفون دران چیزی که شما هستید که در وی
اختلاف میکنید یهود موسی را معتقد اند و عیسی و محمد را صلوات الله وسلامه
علیهما منکر اند و نصاری موسی و عیسی را تصدیق میکنند و محمد علیه السلام
نفی کردند و بثالث ثلثه قایل شوند و مؤمنان میکویند الله تعالی یکیست و موسی
و عیسی و محمد علیهم السلام فرستادکان اویند بحق پس حق تعالی فرمود که بنسبت

این طوایف حکم کنم فاما الذین کفروا پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری
فاعذبهم پس عذاب کنم ایشانرا عذابا شدیدا عذابی سخت فی الدنیا درین سرای
بقتل و سبی و بردم جزیه و خواری والاخرة و در آن سرای بانواع عقوبات و خلود
در دوزخ وما لهم و نیست مر این کافرانرا من ناصرین یاران و نصرت دهندگان
در منع عذاب ایشان واما الذین امنوا و آن کسان که ایمان آورده اند چون محمد
صلی الله علیه و سلم و امت وی وعملوا الصالحات و عمل صالح کرده اند فیوفیهم
پس باتمام بدهیم ایشانرا حفص یوفیهم خوانده یعنی خدای تعالی بدهد اجورهم
مزدهای ایشان را در دنیا به نیک نامی و در عقبی بدوستکامی والله لا یحب الظالمین
و خدای دوست نمی دارد ستمکارانرا ذلک این کلام که مذکور شد در قصص انبیا
نتلوه علیک می خوانیم آنرا برتو من الایات و آن از علامت نبوت و دلالت رسالت است
والذکر الحکیم و از یاد کردنیست محکم از تطرق خلل و تعرض ذلل یعنی قرآن آورده اند
که بعد از بیان قصهٔ عیسی عم نصارای نجران زبان طعن و اعتراض گشاده گفتند
که ای محمد صلی الله علیه و سلم تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی بروی نهی
خواجه علیه السلام فرمود که عیاذا بالله که نام عبد الله مر عیسی را عم دشنام باشد
او بنده ایست فرستادهٔ خدای تعالی و کلمه ایست القا کرده به بتول عذرا ایشانرا
آتش غضب برافروخت و گفتند هیچ آفریده دیده باشد که انسانی بی پدر مخلوق شده
باشد حق تعالی آیت فرستاد که ان مثل عیسی بدرستی که صفت عیسی عم و شان
غریب او عند الله نزدیک خدا یعنی در علم قدرت او که انسانی بی پدر بیافرید
کمثل ادم همچون صفت ادم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق شده
و حال آنکه این الله نمی گویید پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آید چه گونه او را پسر
خدا می گویید و گفته اند مماثلة مشارکتست در بعضی اوصاف پس عیسی عم مثل آدم
باشد در احد الطرفین که عدم اب است یا در آنکه موجود است خارج از عادت مستمره
امام قشیری می فرماید که تخصیص کرد هر دو را به تطهیر روح ایشان از مرور بر مواصلات
و بحقیقت وجه مماثلت ظهور هر دو پیغمبر است بمحض قدرت بر وجه عادت پس بیان
ایجاد آدم میکند خلقه بیافرید خدای تعالی قالب او را من تراب از خاک ثم قال له
پس گفت مر آن قالب را که بحکم من کن باش زنده بروح فیکون پس بود تنبیه می فرماید
که همچنانچه خاک را گفتم که باش باد را گفتم که عیسی باش الحق پس این خبر که از عیسی
گفته شد درست و راستست و پیغامیست رسیده من ربک از پروردگار تو بتو
فلا تکن من الممترین پس مباش از شک کنندگان مراد تاکید است بر زیادتی یقین
و ثبات در آن و اصح آنست که ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
اما مقصد خطاب امت آن حضرت اند یعنی ای مؤمنان شما مباشید از آن جماعت که
شک دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل ادم است و در گمان میفتید چون نصاری
که در ظلمت ظن و تخمین مانده لمعهٔ نور این تمثیل را مشاهده نکردند مثنوی

ز اسرار

ز اسرار یقین حرفی نخواندند • بزندان گمان محبوس ماندند • بر ایشان گشته ظاهر آفتابی •
به پیش دیدهٔ ایشان حجابی • چه بیند چشم نابینا ز خورشید • چه داند دیو سر جام جمشید •
فمن حاجک پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید فیه در باب عیسی علیه السلام
من بعد ما جاءک از پس آنکه بتو آمد من العلم از دانستن عیسی که بنده و رسول است
فقل تعالوا پس بگو ایشانرا که بیایید تا از برای مباهله ندع بخوانیم ابناءنا و ابناءکم
پسران ما و پسران شما را ونساءنا ونساءکم و زنان ما و زنان شما را وانفسنا وانفسکم
و نزدیکان خود و نزدیکان شما را ثم نبتهل پس جهد کنیم در تضرع و دعا یا طلب
لعنت کنیم بر یکدیگر فنجعل لعنة الله پس بکنیم لعنت خدای را علی الکاذبین بر دروغ
گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیت نازل شد حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم وفد نجرانرا طلبیده گفت هر چند در حجت می افزایم شما در عناد و منازعت
می افزایید اکنون بیایید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل
ممتاز گردد و نصاری بدان صورت راضی شدند و زمان و مکان را مقرر ساختند
و روز دیگر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم حسین را برداشته و دست حسن گرفته
و حضرت مرتضی و بتول عذرا روان شدند و خواجه علیه السلام با ایشان فرمود که
چون من دعا کنم شما امین گویید از آن جانب ترسایان بعد از تامل فراوان از مباهله
پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند و با این همه در برابر پیغمبر صف برکشیدند
چون مهتر ایشان حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم با اهل بیت بدید فریاد برکشید
که ای یاران از مباهلهٔ این بزرگواران بپرهیزید که من رویها می بینم که اگر از خدای
تعالی درخواهند کوهها را از مواضع زایل کردانند و یقین می دانم که اگر مباهله کنید
یک ترسا بر روی زمین زنده نماند پس چون صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار حله
بدو نوبت بدهند و سی زره بسند بده تسلیم مسلمانان نمایند بر این منوال صلحنامه
نوشتند و بمنازل خود باز گشتند و حضرت پیغمبر عم فرمود که اگر وفد نجران با من
مباهله کردندی خدای تعالی ایشانرا مسخ کردانیدی و آتش بر ایشان فرو بختی و جمله اهل
نجران تا عصافیر در سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی ان هذا بدرستی که
این قصها که مذکور شد لهو القصص الحق هر آینه آنست خبر راست و درست
وما من اله و نیست هیچ معبودی سزای پرستش الا الله مگر الله که استحقاق
عبودیت او را ثابت است وان الله و بتحقیق که خدای تعالی لهو العزیز الحکیم
اوست قوی و غالب و محکم کار فان تولوا پس اگر بر گردند ترسایان و روی از مباهله
برتابند فان الله پس بدرستی که خدای علیم بالمفسدین داناست بمفسدان
وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض است از طریق توحید
بیت هر که برین ره نرفت راه بجایی نبرد • هر که از این رخ بتافت روی رهایی ندید •
یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب خطاب با ترسایانست قتاده می فرماید
که یهود مدینه نیز درین خطاب داخلند و مضمون خطاب اینست که تعالوا

المباهلة الملاعنة
حكاه الجوهري

وفد القوم على الامير
...
وفد اى جمع

بیایید الی کلمة سواء بسوی سخن راست بیننا و بینکم میان ما و شما یعنی کلمه که مردم
باید که در آن یکسان باشند و اینجا کلمه سه چیز است ان لا نعبد یکی آنکه نپرستیم الا الله
مگر خدا را تعریض بیهود و نصاری است در عبادت عزیر و عیسی و لا نشرک دوم
آنکه شرکت نیاریم به شیئا بخدای چیزی را و شرک هر دو گروه ظاهر است و لا یتخذ
سیم آنکه فرا نگیرد بعضنا بعضا بعضی از ما بعضی دیگر را اربابا خدایان من دون
الله جز خدای تعالی اتخاذ ارباب از نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند
و میگفتند از کمال ریاضت از حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهر است و اتخاذ ارباب
از یهود اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم فان تولوا پس اگر برگردند اهل
کتاب ازین کلمه عدل فقولوا اشهدوا پس بگویید شما ای پیغمبر و اصحاب مر ایشان را
که گواه باشید بانا مسلمون بآنکه ما مسلمانیم یا اهل الکتاب ای یهود و نصاری لم تحاجون
چرا شما دو گروه خصومت میکنید فی ابراهیم در دین ابراهیم علیه السلام مدعای یهود آن
بود که ابراهیم علیه السلام یهود بوده و ترسایان میگفتند نصرانی بوده حق تعالی فرمود که
چرا در دین او مجادله کنید و او را جهودی و ترسایی میخوانید و ما انزلت التوریة و حال
آنکه فرستاده نشد توریة که یهود بر شریعت او عمل میکنند و الانجیل و نه انجیل که نصاری
حکم او را کردن دارند الا من بعده مگر بعد از زمان ابراهیم و مقرر است که ابراهیم پیش
از موسی علیهما السلام بوده بهزار سال و قبل از عیسی بدو هزار سال و چون او بر دین
دو پیغمبر و شریعت و امت ایشان مقدم بوده باشد اسناد یهودیت و نصرانیت بدو چگونه
توان بود افلا تعقلون آیا در نمی یابید و تعقل سخن خود نمی کنید ها انتم تنبیه میکند که گوش
دارید شما اید هؤلاء ای گروه حاججتم که خصومت کردید و حجت آوردید فیما لکم در آن
چیزی که هست شما را به علم بدان دانستی فلم تحاجون فیما لیس لکم به علم پس چرا
خصومت می کنید و مجادله می نمایید در آنچه نیست شما را بآن دانستی و الله یعلم و خدای
تعالی میداند که ابراهیم بر دین هیچ کس از شما نبوده و انتم لا تعلمون و شما نمی دانید حقیقت
حال او را ما کان ابراهیم نبود ابراهیم یهودیا جهود و لا نصرانیا و نه ترسا و لکن
کان و لیکن بود حنیفا پاک موحد و منحرف از عقاید ردیه مسلما مخلص و تسلیم کننده و ما
کان من المشرکین و نبود از شرک آرندگان تعریض اهل کتابست که مشرک شدند باعتقاد
الوهیة عیسی و عزیر ان اولی الناس بدرستی که سزاوارترین مردمان بابراهیم بدین ابراهیم
للذین اتبعوه هر آینه آن کسانند که پی روی کردند او را در زمان او و هذا النبی
و دیگر این پیغمبر که بر ملت اوست و الذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند بدین پیغمبر
جمعی از معارف اهل کتاب با مسلمانان در مقام مجادله گفتند که ما بتعظیم ملت ابراهیم
علیه السلام سزاوارتریم که او یهودی و نصرانی بود و محمد را صلی الله علیه و سلم حسد
بر آن داشت که خود را بملت ابراهیم علیه السلام منسوب سازد این آیت در رد ایشان نازل
و اصح آنست که بر وفق قول نجاشی رحمه الله فرود آمده در وقتی که جعفر بن ابی طالب
با جمعی مسلمانان از مکه بحبشه هجرت کرده بودند و قریش عمرو بن عاص و عبدالله بن ابی

ربیعه

ربیعه را پیش نجاشی فرستاده تا مسلمانان را بدست ایشان باز دهد القصه مجلس ساختند
و جعفر با عمرو و عبدالله مناظره کرد و ایشان را ملزم ساخت و نجاشی جعفر را بتلاوت قرآن
امر کرد نجاشی و اساقفه ایشان در استماع قرآن رقت ورزیدند و نجاشی جعفر و قوم
او را گفت مترسید که هیچ تفرقه نخواهد رسید بحزب ابراهیم عمرو عاص گفت حزب
ابراهیم کدامست نجاشی گفت این گروه که می بینی و پیغمبری که ایشان از نزد او
آمده اند عمرو را این سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم از ما بود و ما
بوی سزاوارتریم حق تعالی موافق سخن نجاشی که در حبشه میگفت این آیت در مدینه
فرو فرستاد که سزاوارتر با ابراهیم حضرت پیغمبر است و اصحاب او و الله و خدای ولی
المؤمنین دوست مؤمنان و سازنده کار ایشانست ودت آرزو میبرند طائفة
من اهل الکتاب گروهی از یهود لو یضلونکم آنکه شما را گمراه گردانند خطاب با حذیفه
و عمار است که یهود ایشان را بدین خود دعوت میکردند چنانچه در بقره گذشت و میخوا ستند
که از راه راست بیفکنند و ما یضلون و گمراه نمی سازند الا انفسهم مگر نفسهای خود را
چه وبال اضلال بدیشان عاید است و ما یشعرون و نمی دانند که آن زیان بخودی رساند
یا اهل الکتاب ای گروه نصاری و یهود لم تکفرون چرا کافر میشوید بآیات الله
بقرآن یا بنعت محمد صلی الله علیه و سلم و انتم تشهدون و حال آنکه شما گواهی میدهید
که توریة و انجیل حقست و نعت او در هر دو کتاب هست یا اهل الکتاب
ای گروه یهود لم تلبسون الحق چرا می آمیزید راستی را بالباطل بکجی و ناراستی
یا غلط میکنید توریة را بمزخرفات خودی بپوشید اقرار را که قبل از بعثت پیغمبر
آخر الزمان داشتید بانکاری که بعد از آن دارید و تکتمون الحق و چرا می پوشید
سخن راست را که نعت حضرت مصطفی است علیه السلام و انتم تعلمون و حال آنکه
شما میدانید که پوشیده نخواهد ماند چراغی که افروخته عنایت الهی است بدم
هر مرد نفسی منطفی نمیگردد و الله متم نوره بیت نشکر باد اگر جهان گیرد شمع
خورشید از آن نمی میرد و قالت طائفة و گفتند گروهی من اهل الکتاب از یهود و ایشان
دوازده تن بودند از خیبر و عرینه اتفاق کردند اول روز بدین محمد صلی الله علیه و سلم
در آیند از روی مکر و حیله و بآخر روز چنان قرار نمایند که ما در کتاب خویش تأمل
کردیم و با علما و احبار مجادله بسیار نمودیم بطلان دین و فساد آیین شما بر ما روشن
شد و نشانهای نبی موعود در پیغمبر شما موجود نیست ممکن که بدین حیله بعضی از اصحاب
در تردد افتند و گویند این طائفه اهل کتابند سخن چنین از روی گزاف نخواهند گفت
و با وجود علم و انصاف آنچه حق باشد نخواهند شاید که از طریق تصدیق محمد صلی الله
علیه و سلم منحرف شده بدین ما درآیند حق سبحانه و تعالی مؤمنان را ازین مکر آگاهی
داد و آیت فرستاد که میان یکدیگر گفتند گروهی از اهل کتاب یعنی آن دوازده تن که
گفته شد آمنوا ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بالذی بر آن چیزی که انزل علی
الذین آمنوا فرو فرستاده شده است بر مؤمنان یعنی قرآن وجه النهار

در اول روز واکفروا آخره وکافر شوید و انکار کنید در آخر روز بدان چیز که در اول
روز اقرار کرده اید لعلهم شاید که مؤمنان بسبب انکار شما بعد از اقرار در شک افتاده
یرجعون باز گردند از دین خود چون خیبریان دیدند که زرق ایشان ظاهر شد
یهود مدینه را وصیت کردند که ولا تؤمنوا تصدیق مکنید الا لمن تبع مگر آنکسی را
که پی روی کند دینکم دین شما را که یهودیت است قل ان الهدی بگو ایشانرا که بدرستی
که دین حق هدی الله دین خداست یعنی اسلام این جمله معترضه بود در میان سخن
یهود در دو قول ایشان پس باز تتمهٔ کلام ایشانرا بیان میکند جز بهم دینان خود را باور
مدارید ان یؤتی احد آنکه داده باشند هیچکس را مثل ما اوتیتم مانند آنچه شما را داده اند
از علم و فضل و حکمت او یحاجوکم و این را نیز باور مدارید که مسلمانان مخاصمه کنند
عند ربکم نزدیک پروردگار شما زیرا که دین شما درست تر است و حجت شما قوی تر
و روشن تر قل ان الفضل بگو بدرستی که برتری و بهتری یا افزونی در علم و حکمت
بید الله بدست تصرف خداوندست یؤتیه من یشاء میدهد آنرا بهر کسی که داند
والله واسع و خدای بسیار رحمت است علیم دانا باهل استحقاق در اعطای فضل
یختص خاص می کرداند برحمته باسلام یا قرآن یا نبوت من یشاء هر که می خواهد
و می داند که استحقاق آن دارد والله ذو الفضل العظیم و خدای تعالی خداوند فضل
بزرگ است بر مؤمنان ومن اهل الکتاب و از اهل کتاب من ان تأمنه کسی باشد که
او را امین سازی بقنطار بهزار و دویست اوقیه از مال یؤده الیک ادا کند آن
مال را بتو و آن عبد الله ابن سلام بود رضی الله عنه که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه
زر بامانت بوی داده بود و ابن سلام آن را داده بود ومنهم و از ایشان باشد من
ان تأمنه کسی که او را امین کردانی بدینار بیک دینار زر لا یؤده الیک ادا نکند
باز ندهد بتو الا ما دمت مگر آنکه مادام باشی علیه قائما بر سر وی ایستاده بجهت
تقاضا و آن فنحاص بن عازورا بود از احبار یهود که یک دینار بدو داده بودند و
در آن خیانت کرد ذلک این خیانت مر یهود را بانهم قالوا بآنست که گفتند لیس علینا نیست
بر ما فی الامیین در باب خیانت با عرب که خواننده و نویسنده نیستند سبیل گناهی
و عقوبتی در آخرت معتقد یهود آن بود که هر که توریة نخوانده امیست و مال امی را
بر خود حلال میدانستند و دیگر گفتند که توریة روا داشته است که با مخالف دین خود
خیانت کنیم و یقولون و میگویند درین سخن علی الله الکذب بر خدای تعالی دروغ
چه درهمه ملل و شرایع باداء امانت حکم رفته است وهم یعلمون و حال آنست که
ایشان میدانند که خیانت حرامست بلی نه چنانست که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما
گرفت هست در خیانت عرب و حکم اینست که من اوفی بعهده هر که وفا کند بعهد خویش
که خدای تعالی با او بسته است در توریة باداء امانت و ترک خیانت واتقی و بپرهیزد
در باب حرام و حلال فان الله پس بدرستی که خدای تعالی یحب المتقین دوست میدارد
پرهیزکارانرا ان الذین بدرستی که آنانکه یشترون می فروشند و بدل میکنند بعهد الله

عهدی را

عهدی را که باخدای بسته اند و آن ایمانست بمحمد صلی الله علیه وسلم وایمانهم و سوگندان
دروغ خود را که در باب صفت مصطفی و تغییر آن می خورند ثمنا قلیلا بهای
اندک و آن صاعی چند جو و گزی چند کرباس بوده که از کعب بن اشرف ستانده اند
و نعت حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم تحریف کرده و بدین افترا در پیش عوام سوگند
خورده اولئک آن گروه عهد شکنان و سوگند بدروغ خوردگان لا خلاق لهم
هیچ نصیبی نیست مر ایشانرا فی الآخرة در آن سرای از ثواب خدای تعالی ولا یکلمهم الله
و سخن نگوید با ایشان بسخنی که بدان خوشدل گردند ولا ینظر الیهم و بنظر رحمت
بر ایشان ننگرد یوم القیمة روز رستخیز ولا یزکیهم و پاک نسازد ایشانرا از لوث
گناه ولهم عذاب الیم و مر ایشانرا باشد عذابی دردناک که هرگز منقطع نگردد
وان منهم و بدرستی که از جهودان لفریقا گروهی هستند چون کعب و ابو یاسر
و حیی که از روی ناراستی یلوون السنتهم می پیچانند زبانهای خود را
بالکتاب بخواندن کتابها که نوشته و بر بافتهٔ احبار ایشانست و آن مفتریات را
بلغت عربی می خوانند لتحسبوه تا شما پندارید که آنچه ایشان می خوانند من الکتاب
از توریة است وما هو من الکتاب و حال آنکه نیست از توریة و یقولون و میگویند
هو من عند الله آن محرف و مفتری از نزدیک خداست وما هو من عند الله و نیست
آن از نزد خدای و یقولون علی الله الکذب و میگویند بر خدای تعالی دروغ که غیر سخن
او را سخن او میدانند وهم یعلمون و ایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف
یهود ذکر افترای نصاری می کند که در حق عیسی علیه السلام می گفتند که او دعوی
الوهیت کرده و امت را بعبادت خود فرموده پس رد قول ایشان میفرماید ما کان
لبشر هرگز نبوده و نباشد و نیست و نسزد مر آفریدهٔ مارا یعنی عیسی ان یؤتیه الله
الکتاب با آنکه بدهد خدای او را انجیل والحکم و فهم آن با فصل امور و اقضیه والنبوة
و پیغمبری ثم یقول پس آن کس که گوید للناس مر امت خود را کونوا عبادا لی باشید شما
بندگان یا پرستندگان من من دون الله از غیر خدای ولکن کونوا ولکن گوید
که باشید ربانیین راستان در دین و استواران در دانش بما کنتم بسبب آنکه
باشید شما که از روی اخلاص تعلمون الکتاب بیاموزید مر دیگرانرا کتابی که
از حق فرود آمده و بما کنتم و بآنکه باشید شما پیوسته تدرسون بخوانید و درس آن
کنید کتاب را از معنی آیت چنان فهم میشود که ربانی آنست که علم را پرورش
دهد بافاده و استفاده و آنکه محمد بن الحنفیه در روز وفات عبد الله بن عباس
رضی الله عنهما فرمود که مات الیوم ربانی هذه الامة مؤید این قولست و نزد
اهل معرفت ربانیان بجود آنند قدم بر سر کونین زده و از کمال توکل بغیر حق
ملتفت نشده و جهاد با صفات نفس فریبنده کرده و روی توجه از خود برکنده
و بدوست آورده بیت ریخته باران عرفان از سحاب مکرمت ● شسته نقش غیر را
از صفحهٔ بیدار شان ● در لطایف قشیریه آورده است که ربانیان دانایان باشند

بخدای تعالی و بود باران در راه خدای قایم بالله و فانی از ما سوی الله شودن
ایشان از حق است و کفتن ایشان با حق با او کویند آنچه از وی شنوند و لا یأمرکم
و نمی سزد آنرا که خدای پیغمبر ساخته که امر کند شما را ان تتخذوا الملائکة آنکه فرا کیرید فرشتکان را
والنبیین و پیغمبران را اربابا خدایان تخصیص ملک و نبی بجهت آنست که بعضی
مشرکان ملائکه را پرستیدندی و یهود و نصارا پیغمبران که عیسی و عزیراند ایأمرکم
آیا می فرماید این پیغمبر شما را بالکفر بپوشیدن حق و شرک آوردن بعد اذ انتم
بعد از آنکه هستید شما مسلمون کردن نهادکان مر دین اسلام را واذ اخذ الله و یاد
کن که چون فرا کرفت خدای میثاق النبیین پیمان و عهد پیغمبران را و امم در اخذ
میثاق تابع انبیا اند و این میثاق اعظم است که حق سبحانه و تعالی از همه پیغمبران
فرستانده که شما و امم شما ایمان آرید بمحمد صلی الله علیه و سلم و مضمون میثاق
چنین است که لما آتیتکم هرچه بدهم شما را من کتاب و حکمة از کتاب منزل و فهم
ثم جاءکم پس بیاید شما را رسول فرستاده از نزد من که آن محمد است علیه السلام
مصدق لما معکم باور دارنده مر آن چیزی را که با شماست از کتاب و حکمت
لتؤمنن به تا هر آینه ایمان آورید بوی و لتنصرنه و یاری کنید او را
بتن خود اکر در زمان شما آید و الا با ظهار صفات و نعوت او دایم خود را
بیاری او فرمایید قال کفت خدای تعالی انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان
ءاقررتم آیا اقرار کردید و فرا کرفتید علی ذلکم اصری بر آن که کفتیم اصری عهد مرا بر و حی
که وفا کنید قالوا اقررنا کفتند اقرار کردیم و میثاق ترا بذیرفتیم قال فاشهدوا کفت
خدای پس کواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملائکه را فرمود که کواه باشید بر اقرار
انبیا و انا معکم و من که خدایم با شما من الشاهدین از کواهانم برین اقرار فمن
تولی پس هر که کردد و اعراض کند از ایمان برین رسول و نصرت وی کردن بعد
ذلک بعد ازین عهد و پیمان فاولئک پس آن کروه هم الفاسقون بیرون
رفتکانند از راه فرمان برداری افغیر دین الله آیا بجز دین خدای یبغون می
طلبید و حفص بغیبت خواند یعنی آیا پیمان شکنان بغیر دین حق می طلبند دین
دیکر را وله و حال آنکه مر خدای را اسلم کردن نهادند من فی السموات هر که در اسمانهاست
والارض و هر که در زمین است طوعا برغبت و کرها و بنفرت یعنی اکر خواهند
و اکر نه سر بر خط حکم او باید نهاد و کفته اند اهل آسمانها فرمان بردارند برغبت
و اهل زمین بعضی بطوع و بعضی بکراهت یا انقیاد ماعدای ثقلین بطوعست
و از آن ایشان بکره و الیه ترجعون و بسوی او بازکردانیده خواهید شد ای
طایفان و ای کارهان و حفص بغیبت خواند یعنی اهل آسمان و زمین سوی او
رجوع خواهند کرد قل آمنا بکو ای محمد صلی الله علیه و سلم که ایمان آورده ایم ما
بالله بخدای که یکتاست در ذات و بی همتا در صفات وما انزل علینا و کرویده ایم
بدانچه فرو فرستاده اند بر ما یعنی قرآن و ما انزل و آنچه نازل کردانیده اند

علی ابراهیم

علی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط بر ابراهیم و دو پسر و نبیرکان او
و کتاب ایشان همان صحف ابراهیم بود چه ایشان در تحت شریعت او بودند و ما
اوتی موسی و عیسی و بانچه داده اند بموسی که توریة است و عیسی و بعیسی که آن انجیل است
والنبیون و آنچه داده اند پیغمبران دیکر را چون شیث و ادریس و داود و حبقوق
و شعیب که کتب بر ایشان نازل شده بود من ربهم از پروردکار ایشان لا نفرق
جدایی نمی افکنیم بین احد منهم میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان می آوریم
نه ببعضی دون بعضی چون یهود و نصاری و نحن له مسلمون و ما امر خدای را
کردن نهادکانیم و من یبتغ و هر که طلبد غیر الاسلام دینا جز دین مسلمانی دین
دیکر را فلن یقبل منه پس پذیرفته نشود آن دین از و و هو و او بواسطه ترک
اسلام فی الآخرة من الخاسرین در آن سرای از زیان زدکان باشد این تهدید
جمعیت که طالب غیر دین اسلام اند و در شان آنهاکه بعد از وصول بشرف اسلام
دست از دامن دین متین باز دارند و مرتد شوند می فرماید کیف یهدی الله
چکونه راه نماید خدای استفهام است بمعنی نفی یعنی راه ننماید خدای قوما
کفروا کروهی را که کافر شدند بعد ایمانهم بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان
دوازده تن بودند که از مسلمانان روی بر تافته بدار کفر پیوستند چون حارث
بن سوید و طعمه بن ابیرق و مقیس بن حبابه و امثال ایشان که اول کرویدند
بخدای تعالی و شهدوا و کواهی دادند ان الرسول آنکه فرستادهٔ خدای یعنی
محمد صلی الله علیه و سلم حق حقست و قول او صدق و جاءهم البینات
و آمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن و معجزات پیغمبر والله
و خدای تعالی لا یهدی القوم الظالمین راه ننماید کروه ستمکاران را که
وضع کفر کردند در موضع ایمان اولئک آن کروه مرتدان جزاؤهم پاداش
ردت ایشان ان علیهم آنست که بر ایشان باشد لعنة الله لعنت
خدای و آن دوریست از رحمت او والملائکة و لعنت فرشتکان و آن
بیزاریست از ایشان والناس اجمعین و لعنت همه مؤمنان و آن مذمت
کردنست مر ایشان را خالدین فیها جاویدان باشند در لعنت یا در اثر لعنت
که عقوبتست لا یخفف سبک کردانیده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب
دوزخ ولا هم ینظرون و نباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای رجوع
بدنیی یا در تاخیر عذاب از وقتی بوقتی الا الذین تابوا مکر آنانکه باز
کردند بحضرت ربوبیت من بعد ذلک از پس آنکه بر شمردیم از حق و اصلحوا
و بصلاح آوردند آن چیزرا که در آن فساد کرده اند فان الله پس بتحقیق
که خداوند تعالی غفور آمرزندهٔ توبه کاران است رحیم مهربانست بر ایشان
برادر حارث بن سوید این آیتها را بر دست امینی نزد برادر فرستاد حارث
بعد از تلاوت آیت فرستاده را کفت که من هرکز از تو دروغ نشنیده ام و برادرم نیز

الجزو الرابع

بر رسول خدا افترا می کند و رسول نیز بر خدای تعالی دروغ نمی بندد و خدای
تعالی از محمد راست کوتر است پس من چرا نا امید باشم توبه کنان روی بمدینه نهاد
و بوقت رجوع همین آیت را بران یازده تن دیگر خواند وایشان از توبه ابا نموده جواب
دادند که ما حالا در مکه طرح اقامت داریم و انتظار مغلوبیت محمد صلی الله علیه
وسلم وانصار و اعوان او می بریم اگر مطلوب حاصل شود فهو المراد والا چون خواهیم
بدین اسلام باز کردیم و توبهٔ ما پذیرفته شود حق تعالی در شان ایشان آیت فرستاد
ان الذین کفروا بدرستی که انان که کافر شدند بخدا و رسول بعد ایمانهم از پس کرویدن
ایشان ثم ازدادوا کفرا پس زیاده کردند کفر را یعنی ثبات ورزیدند بران یا بآیة توبه
نیز کافر شدند لن تقبل توبتهم هرگز پذیرفته نشود توبهٔ ایشان واولئک هم الضالون
و آن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان از طریق هدایت یا هلاک شدگان
در بادیهٔ غوایت ان الذین کفروا بدرستی که آنانکه کافر شدند وماتوا وهم کفار
و مردند و ایشان کافر بودند یعنی بر کفر مردند فلن یقبل من احدهم پس قبول کرده
نشود از هیچ کس از ایشان ملؤ الارض ذهبا پری زمین زر ولو افتدی به و اگر چه
فدا دهد همه را یعنی اگر کافری ان مقدار زر که سطح زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد
و فدیه دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد ازو مقبول نخواهد بود اولئک آنها که کافر
میزیند لهم عذاب الیم مر ایشانراست عذابی مشتمل بر الم بی حساب وما لهم من ناصرین
و نباشد مر ایشانرا هیچ کس از یاری دهندگان در باز داشتن عذاب از ایشان لن تنالوا
البر هرگز نیابید نیکویی و بدانچه می طلبید نرسید یا نیابید بهشت حتی تنفقوا تا آنکه
نفقه کنید یا صدقه دهید مما تحبون ازانچه دوست تر می دارید از مال که بر فقرا تصدق
نمایید یا جاه که بدان معاونه درماندگان کنید یا بدن که قوت آنرا بطاعت مبذول
سازید یا دل که آنرا وقف محبت الهی کرده اید یا جان که آنرا در راه رضای حق سبحانه
و تعالی در بازید یا سر که آنرا از آدناس تعلق بما سوی الله پرداز ید و گفته اند
هر که محبوب خود را نفقه کند در دنیا بمطلوب برسد در عقبی و هر که از سر دنیا و
عقبی بگذرد بقرب حضرت مولی برسد بیت می صرف وحدت کسی نوش کرد • که دنیا
و عقبی فراموش کرد • بعد از نزول آیت ابوطلحه انصاری رضی الله عنه بجانب
حضرت رسالت پناه علیه السلام آمد گفت یا رسول الله اطیب اموال واحب آن
نزدیک من بیرخاست هر جا که خدا حکم کند وضع کن و آن باغی بود در غایت مرغوبی
و نهایت تازگی و خوبی که حضرت رسول گاه گاه بدان در آمدی و از آب و میوهٔ آن
تناول فرمودی پس در جواب ابی طلحه گفت که بخ بخ این مالیست با سود بسیار و
حضرت آن باغ را میان اقربای او قسمت فرمود وما تنفقوا و آنچه نفقه می کنید
من شیء از چیزی خواه اندک و خواه بسیار از محبوبات اموال و خواه از غیر آن فان الله
به علیم پس خدای تعالی بدان چیز داناست و برحسب نیات شما شمارا جزا
خواهد داد کل الطعام همه انواع خوردنیها کان حلا بوده است حلال لبنی اسرائیل

موقوف ذات یعقوب را آورده اند که چون آیت فرود آمد که فبظلم من الذین
هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان
بعضی طعامهای پاک حلال چون لحوم ماهی و شحوم غنم و بقر و امثال آن بر ایشان
حرام کردیم یهود ازین سخن آشفته شده گفتند اینها ابدا محرم بوده است حق
تعالی این قول را تکذیب کرد و فرمود که خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او
حلال بود الا ما حرم مگر آنچه حرام کرد اسرائیل علی نفسه یعقوب بر تن خویش و آن
چنان بود که یعقوب را مرضی عارض شد نذر فرمود که اگر خدای تعالی ویرا شفا
دهد هر طعام و شراب که دوست تر دارد بر خود حرام سازد حق سبحانه و تعالی اورا
شفا بخشید و گوشت و شیر شتر که از همه مطعومات و مشروبات دوست تر داشت
تر بالی الله و وفاء بنذره بر خود حرام کرد جهودان بمتابعت او ازتناول آنها
اجتناب نموده گفتند توریت بحرمت اینها حکم کرده است حق تعالی فرمود که نه چنین است
که اینها میگویند بلکه یعقوب بسبب نذر اینها را بر خود حرام کرد من قبل ان تنزل
التوریة پیش ازانکه فرو فرستاده شود توریت و اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار
نمایند قل فأتوا بالتوریة بگو بیارید توریة صحیح را فاتلوها پس بخوانید آنرا یعنی
تحریم این اشیا را ازان تلاوت کنید ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان
و چون یهود از آوردن توریة ابا کردند افترای ایشان بر خاص و عام روشن شد
فمن افتری پس هر که افترا کند و بر بندد علی الله الکذب بر خدای دروغ در تحریم
و تحلیل من بعد ذلک از پس آنکه ظاهر شد که تحریم از اسرائیل بوده نه از ملک
جلیل فاولئک پس آن مفتریان هم الظالمون ایشان ستمکارانند و هیچ ستمی از ترک
انصاف بدتر نیست قل صدق الله بگو راست گفت خدای در خبر تحریم و سخن
یهود دروغ بود فاتبعوا پس متابعت کنید ملة ابراهیم کیش ابراهیم و دین اورا
حنیفا بیان حال ابراهیم است که مستقیم بود بر دین اسلام و غیر ازان مجتنب وما کان
من المشرکین و نبود از شرک آرندگان خاک ان اول بیت بدرستی که اول خانهٔ که
بر روی زمین وضع عمارت کرده و ساخته شد للناس از برای مردمان تا آنرا زیارت
کنند للذی ببکة آن خانه ایست که برای پرستش خدای ساخته اند فرمود که نه پیش ازان
نیز بیوت عبادات بوده اما اول خانه ایست که حق تعالی مبارک کردانیده بر مردمان
و زیارت آنرا سبب رحمت و هدایت ساخت کما قال مبارکا برکت داده شده یعنی
بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تا حدیست که نظر کردن در وی طواف و نماز برابرست
با عبادت یکساله که در غیر مکه واقع شود وهدی و این خانه خداوند هدایت است
للعالمین مر عالمیان را که بمعرفت قبله ایشان را مهتدی سازد یا راه نماینده مسلمانان
ببهشت فیه در این خانه یا در حرم آیات بینات نشانهای روشن است
یکی ازانها مقام ابراهیم و آن سنگیست که اثر قدم خلیل الرحمن بر آن بوده و آن
نه یک آیتست بلکه چهار آیت است اول تاثر آن سنگ از قدم ابراهیم دوم غوص

کردن قدم آن حضرت در وی کعب بن سیم بقای آن رقم مدتی متمادی چهار هزار سال
محفوظ بودن آن سنگ با وجود کثرت اعادی آیتی دیگر و من دخله وهرکه درآمد
بدین خانه کان آمنا باشد ایمن از قتل وغارت یعنی گناه کاری که پناه بخانه آرد
دست تعرض از او کوتاه است مادام که در خانه باشد وگفته اند داخل حرم بجهت
ادای حج وعمره ایمنست از عقوبات ومکافات جرایمی که قبل از حج مرتکب آن شده چه
بقول اصح مغفورست ابو النجم صوفی ما گوید شبی طواف خانه میکردم وبغایت وقتی
صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که من دخله کان آمنا داخل حرم از چه چیز ایمن
باشد هاتفی آواز داد که آمنا من النار جمعی که مقام ابراهیم را یک آیت دانند وامن
داخل حرم را آیتی دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بینات دو را ذکر کرده
وباقی را مطوی ساخته تا دلالت کند بر آنکه آیات بسیارست وذکر آن متجاوز از حد
شمار ومفسران بعضی از آنها ذکر میکنند چون میل قلوب بدان واختصاص آن
بقبلهٔ مؤمنان وآنکه قاصد تخریب خانه مخذول کردد وهیچ پرنده بر بام آن خانه
ننشیند وهرگز بی طواف کننده نباشد وهرکه نظر بخانه کند البته دیده اش اشکبار
شود واولیا هر شب در حوالی وی حاضر کردند وجنیان بطواف وی مایل باشند
وامثال این آیات واضحه بسیارست **بیت** هرچه گفتیم در اوصاف وی از روی کمال
همچنان هیچ نگفتیم که صد چندانست • محققان گویند نخستین خانهٔ که در مکهٔ صورت
انسان جهة منظوریت کرد ولیکن بنظر الی قلوبکم موضوع شد که خانهٔ دلست
وجمیع اجزای وجود ببرکت دل بحق راه یابند چه هرگاه اشعهٔ لوامع نظرات تجلیات
ربانی بر دل افتد آثار انفتاح وانوار انشراح از صفحهٔ او لایح کردد و بصفت سعت
ولکن یسعنی قلب عبدی متصف گشته مظهر کرا ربی یسمع وبی یبصر شود
ودرین خانه علامات روشن است که طالب بدان بر مطلوب خود استدلال
میکند ومقام ابراهیم علیه السلام که مقام تسلیم باشد یکی از آنهاست شیخ شبلی رح
فرموده که مقام ابراهیم مقام خلتست وهرکه بدین مقام درآمد از همه فتنها
ایمن کردد درآمدن بحرم صورت سبب امانست از تیغ دشمن ودخول حریم
معنی واسطهٔ ایمنی باشد از شمشیر قطیعت دوست وعاشقان را هیچ المی از الم فراق
زیادت نیست **بیت** به تیغ گر زنی باکی ندارم • بهجرانم کشی طاقت ندارم • ولله
ومر خدایراست علی الناس بر مردمان حج البیت قصد خانهٔ کعبه من استطاع
هرکه توانایی دارد الیه بسوی بیت سبیلا از جهة راه واستطاعت بقول امام شا
زاد وراحله است وبسخن مالک صحت بدن وقدرت بر مشی وکسی که زاد از آن
حاصل شود وامام اعظم مجموع زاد وراحله وصحت را استطاعت گوید وامن طریق
نیز شرطاست ومن کفر وهرکه نکرود بفرضیت حج فان الله پس بدرستی که خدای
غنی عن العالمین بی نیازست از همه عالمیان قل یا اهل الکتاب بگوای اهل کتاب
لم تکفرون چرا می پوشید یا می گروید بآیات الله بآیتهای که خدای تعالی در وجوب

حج فرستاده

حج فرستاده والله شهید وخدای مطلع است وگواه علی ما تعملون بدانچه شما میکنید
از کتمان حق وکفر بآیات ربانی قل یا اهل الکتاب بگوای اهل توریة لم تصدون
چرا باز میدارید عن سبیل الله از راه خدا که دین اسلامست ومنع میکنید من آمن
کسی را که بگرویده بخدای ودین حق را قبول کرده مراد عمار یاسر است که
در قفای او یهود او را بکیش خودی خواندند تبغونها می طلبید برای آن راه
راست عوجا کجی وانحراف یهود مسلمانان را می گفتند که در دین کجی هست
یعنی این شخص که شما متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست ونعت وصفت
او را بر وجهی که تحریف داده بودند با اهل اسلام می گفتند که حق سبحانه فرمود که کجی
می طلبید در دین اسلام وانتم شهداء وحال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست
ودین پسندیده اسلامست واز وصیت ابراهیم ویعقوب علیهما السلام دانسته اید
وما الله بغافل وخدای تعالی غافل نیست عما تعملون از آنچه شما میکنید یا ایها
الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با جماعت انصارست رضی الله عنهم
که میگوید ان تطیعوا اگر شما فرمان برید فریقا گروهی را من الذین اوتوا الکتاب
از یهود که شاس بن قیس واصحاب اویند یردوکم باز گردانند شما را بعد ایمانکم
از پس ایمان شما کافرین ناگرویدگان یعنی اگر متابعت شاس ومتابعان او کنید
شما را مرتد سازند واین شاس جهودی حقود حسود بود پیوسته عیب جویی
وبدگویی وبد مسلمانان کردی ودر خواستی که سنگ تفرقه در مجمع یک جهتان انصار
افکند وایشان دو قبیله بودند اوس وخزرج ودر جاهلیة میان ایشان حرب
وقتال دایم وقایم بود چون مسلمان شدند وان خصومت بوداد واتحاد مبدل
شد شاس از روی حسد تدبیر انگیخت که همان طریقهٔ عداوت میان آن دو طایفه
تازه کردد شخصی را گفت تا در میان اوس وخزرج بنشیند واز واقعهٔ بعاث
که حرب عظیم بوده بین القبیلتین سخنی در میان افکند وقصیدهٔ که در آن ایام
در مذمت خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن محاربه در میان آمد
وابیات قصیده بمسامع خزرجیان رسید از غایت آشفتگی ایشان نیز زبان
بهجای اوسیان گشودند تحمل نکرده آغاز سب خزرجیان کردند وکار از مجادله بمقاتله
کشید ودلیران طرفین مضمار مقاتله ومیدان مجادله بیاراستند وآغاز تیر انداختن
وتیغ زدن کردند وغبار از معرکهٔ هیجا برانگیختند **مثنوی** زیک جانب کروهی در نم
برداز • ز دیگر سوی جمعی در تک وتاز • درافتادند همچون شیر غران • بگرز ونیزه و
شمشیر بران • فی الحال جبرائیل علیه السلام بدین آیتها نازل شد وخواجهٔ عالم صلی الله
علیه وسلم بمعرکهٔ ایشان درآمده در میان دو صف قرار گرفت وفرمود که با وجود
آنکه من در میان شمایم داعیهٔ رسوم جاهلیت نمیدارید وپس از آنکه خدای تعالی
شما را باسلام گرامی ساخت طریق دین داری فرو مگذارید بشنوید که خدای تعالی
چه میفرماید پس این آیتها بر ایشان خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها بر یختند

وانک در زمان یکدیگر را در کنار گرفتند و دانستند که اکر فرمان یهود می بردند
از ایمان بکفر باز میکردند و حق تعالی با ایشان برین وجه خطاب میکند وکیف
تکفرون وچگونه کافر می شوید وانتم تتلی و حال آنست که شما بید که خوانده
می شود علیکم بر شما ایات الله قرآن وفیکم رسوله و در میان شماست رسول او
ومن یعتصم بالله و هر که چنگ در زند بدین خدای تعالی یا کتاب فقد هدی
پس بدرستی که راه برده شود الی صراط مستقیم بسوی راه راست یا ایها الذین
امنوا ای گروه گرویدگان از اوس و خزرج اتقوا الله بترسید از خدای تعالی
حق تقاته چنانچه سزای ترسیدن است نزد اکثر علما این آیت منسوخست
چه تقوی بران وجه که حق او باشد هیچ کس را نمی تواند بود پس عنایت الهی بار
این مشقت ازین امت رفع نموده ناسخ این آیت فرستاد که فاتقوا الله ما استطعتم
پرهیزکاری کنید آن مقدار که مقدور شماست ولا تموتن و ممیرید الا وانتم مسلمون
مگر آنکه شما مسلمان باشید لفظ نهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقه امر است باقامت
اسلام تا بر مسلمانی میرند واعتصموا و چنگ در زنید ای انصار بحبل الله بدین
خدای که حبل متین است جمیعا همه شما بقول بعضی حبل الله اینجا قرآنست یا موافقت
حضرت پیغمبر علیه السلام امر میکند که همه مجتمع باشید در اعتصام بذیل متابعت سید
انام چه بی آنکه بظاهر و باطن چنگ در حبل اتباع آن حضرت زنند نه راه بمقصد
اصلی توان برد و نه بمطلوب حقیقی توان رسید رباعی حقا که بی متابعت سید رسل •
هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت • از هیچ در بهیچ دری ره نمی دهند • آنرا که از
آستانه او روی دل بتافت • ولا تفرقوا و پراکنده مشوید از خدمت وی واذکروا
و یاد کنید نعمة الله علیکم نعمتهای خدایرا که بر شما افاضه کرده و آن اسلام و قرآن است
و هجرت پیغمبر به بلد ایشان اذ کنتم آنرا یاد آورید که بودید شما با یکدیگر اعداء
دشمنان پیوسته حرب میکردید فالف پس خدای پیوند داد بین قلوبکم میان
دلهای شما ببرکت اسلام و میمنت خدمت سید انام علیه الصلوة والسلام فاصبحتم
پس گشتید شما بنعمته اخوانا برحمت خدای تعالی برادران یکدیگر وکنتم و بودید
شما بواسطه ضلالت و جهالت علی شفا حفرة برکنار مغاکی من النار از آتش دوزخ
یعنی مشرف بودید بر وقوع در آن و اگر شما را در آن حال در یافتید بدوزخ می افتید
فانقذکم پس شما را باز رهانید خدای منها از آن حفره یا از آن آتش کذلک
همچنین که بیان کرد احوال شما را از نفرت قدیمی و الفت مجدد یبین الله بیان
میکند خدا و روشن می گرداند لکم ایاته برای شما دلایل وحدانیت خود را لعلکم
تهتدون تا باشد که شما ثابت مانید بطریق هدایت ولتکن منکم و هر آینه
باید که باشند از شما امة گروهی که ایشان یدعون الی الخیر بخوانند مردمان را
نیکویی یعنی باسلام یا بائتلاف مؤمنان با یکدیگر و جمعی برانند که این داعیان
مؤذنانند که خلق را بعبادت خدای تعالی می خوانند ویامرون بالمعروف

و بفرمایند

و بفرمایند به نیکی و ینهون عن المنکر و باز دارند از منکر معروف آنست که موافق
کتاب و سنت باشد و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود و نزد محققان معروف
خدمت حق است و منکر صحبت نفس واولئک و آن گروه که داعی خیر و آمر معروف اند
و ناهی منکر هم المفلحون ایشان رستگارانند ولا تکونوا و مباشید ای مسلمانان
کالذین تفرقوا مانند آنانکه متفرق شدند بعداوت چون یهود و نصاری که در میان
هر یک فرقها پیدا شد چون عنانیه و سامره و موشکانیه از یهود و ملکانیه و نسطوریه
و ماریعقوبیه از نصاری هر فرقه دشمن فرقه دیگر واختلفوا و اختلاف کردند در دین
خود یهود بعد از پانصد سال از موت موسی علیه السلام و نصاری بعد از سیصد
سال از رفع عیسی علیه السلام و این اختلاف ایشان بود من بعد ما جاءهم البینات
از پس آنکه آمده بود بایشان حجتهای روشن در کتب ایشان واولئک و آن پراکندگان
و مخالفان لهم عذاب عظیم مر ایشان راست عذابی بزرگ یوم تبیض وجوه در آن
روز که سفید گردد رویها و تسود وجوه و سیاه گردد رویها فاما الذین اسودت
پس آنانکه سیاه شود وجوههم رویهای ایشان حق تعالی بفرماید تا از روی توبیخ
ما ایشان گویند اکفرتم بعد ایمانکم آیا کافر شدید بعد از ایمان خود مراد اهل کتاب اند
که بعد از ایمان به پیغمبر علیه السلام کافر گشتند یا منافقان که بزبان اقرار و بدل انکار
میکردند یا کافران که روز میثاق بربوبیت حق تعالی اعتراف نمودند و در دنیا کافر
شدند یا مرتدان که بعد از استعداد بسعادت ایمان گرفتار دام شقاوت و خذلان
گشتند یا خوارج که بعد از تمسک بسنت در ورطه بدعت افتادند فذوقوا العذاب
پس بچشید عذاب دوزخ را بما کنتم تکفرون بدانچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید
واما الذین ابیضت وجوههم واما آنانکه سفید شود رویهای ایشان یعنی مؤمنان
و اهل سنت ففی رحمة الله پس باشند در رحمت خدای تعالی یعنی بهشت از قبیل
تسمیه محل است باسم حال و عارفان گویند رحمت روح وصال است و شهود جمال هم
این سفید رویان فیها خالدون در رحمت یا در جنت جاوید مانند کانند تلک آنچه
گذشت در سوره از اخبار و احکام آیات الله آیتهای خدا و نوشت در روز اجر
و بشایر و وعد و وعید نتلوها علیک میخوانیم آنرا بواسطه وحی بر تو بالحق بدرستی
و راستی وما الله یرید و نیست خدای که خواهد ظلما بیدادی از نزد خود للعالمین
بر جن و انس یعنی بر ایشان ستم نکند و بی جرم عقوبت نفرماید ولله و مر خدایراست
ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از علویات والارض و آنچه در زمین است
از سفلیات والی الله و بسوی خدای تعالی ترجع الامور باز گردیده شود همه کارها
کنتم هستید شما خیر امة بهترین گروهی که از خلوت خانه غیب اخرجت بیرون
آورده شده است للناس از برای مردمان قولی آنست که بودید شما بهترین امتی
در علم سابق یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب
الست بربکم مسارعت نمودید و خیریت این امت بجهت آنست که در سلک خدمت

حضرت رسالت منقبت صلوات الله و سلامه علیه منتظم اند بیت چون خدا
پیغمبر ما را رحمت خوانده است • افضل پیغمبران هستیم ما خیر الامم • و گفته اند
خیریت امت درین صفت است که یاد میکند تامرون بالمعروف میفرمایند بمعروف
و آن چیزیست که شرع آنرا مستحسن دارد و تنهون عن المنکر و نهی میکنند
از منکر و آن چیزی بود که شارع آنرا مستقبح شمارد و تؤمنون و میگروند
از روی تحقیق بالله بخدای تعالی و ایمان بخدای متضمن آنست که ایمان داشته
باشند بهر چه ایمان بان لازم است چه ایمان بخدای وقتی متحقق شود که بهر چه
فرموده که ایمان آرید ایمان آورده باشند ولو امن و اگر ایمان آرند و تصدیق
کنند اهل الکتاب علمای بنی اسرائیل آنرا که به پیغمبر اخر الزمان فرود آمده یعنی
قرآن لکان هر آینه باشد آن ایمان و تصدیق خیرا لهم بهتر مر ایشانرا از کفر
و انکار منهم المؤمنون بعضی از ایشان گرویدگانند چون ابن سلام و اصحاب او
و اکثرهم فاسقون و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از دایره لن یضروکم بشما ضرر
نتوانند رسانید الا اذی مگر اندک رنجی که شما را بکفر دعوت کنند یا بهتان بر مسلمانی
بندند یا اهل ایمان را بقتال خود بترسانند و ان یقاتلوکم و اگر کارزار کنند یولوکم
الادبار پشتها بر شما کردانند و بهزیمت روند ثم لا ینصرون و پس از هزیمت
یاری کرده نشوند نه از خلق یاری بینند و نه از حق مددکاری ضربت و ضع
کرده شد علیهم الذلة بر جهودان علامت خواری در نفس ایشان بجنسیتی که
هرگز منفک نگردد و واضح آنست که ذلت جزیه است اینما ثقفوا هر کجا یافت شوند
ان ذل با ایشان باشد الا استثنای منقطعست یعنی خواری لازم الذات
ایشانست لیکن ایشان را زنهار میدهند بحبل من الله بعهد از خدای که قبول
جزیه است و حبل من الناس و عهدی از مؤمنان باذن خدای بعد از قبض
جزیه و باؤ و باز کشتند بغضب من الله بخشمی از خدای تعالی یعنی سزاوار غضب
الهی شدند و ضربت و زده شد یعنی موضوع شد علیهم المسکنة بر ایشان علامت
درویشی و احتیاج یعنی احاطه کرده شد این نشانه بدیشان چون احاطه بیت مضروب
بر اهل آن ذلک این خواری و مسکنت و رجوع بغضب حق بانهم کانوا بآنست که
ایشان هستند که از روی عناد یکفرون بایات الله نمیگروند بقرآن یا احکام توریت
یا معجزات محمد صلی الله علیه و سلم و یقتلون الانبیاء و می کشتند پیغمبران را بغیر حق
بنا سزا و ناواجب و فی نفس الامر قتل انبیا ناحق است اما بحسب اعتقاد ایشان
نیز بغیر بود و این اقبح است از آنکه اعتقاد حقیقت داشته باشند در قتل ایشان
و گفته اند اگر چه قتل از اباء یهود مدینه واقع شده اما رضای ایشان بدان ایشانرا
در عداد قاتلان می آرد ذلک این قتل و کفر بما عصوا بسبب آن بود که نافرمانی
کردند و کانوا یعتدون و بوده اند که تجاوز میکردند از حدود خدای تعالی آورده اند
که چون عبد الله سلام و یاران او چون ثعلبه و اسد و اسید دولت اسلام دریافتند

یهود زبان طعن

یهود زبان طعن گشاده گفتند که ایشان از اشرار قوم ما اند که خلاف اسلاف کرده
با ما مخالفت نمودند حق تعالی آیت فرستاد که لیسوا نیستند مؤمنان اهل کتاب
سواء برابر با کافران ایشان من اهل الکتاب از اهل کتاب گروهی اند قائمة ستاده
بر دین اسلام یا قایم بحدود الهی و گفته اند که مستقیم بر قول راست و عمل خالص
و دین درست و این گروه ابن سلام و اصحاب او بودند یا چهل تن از نجران و سی
و دو تن از حبشه و هشت کس از روم که بعیسی علیه السلام ایمان داشتند و بمحمد
صلی الله علیه و سلم نیز ایمان آوردند و احکام شریعت و قرآن تعلیم گرفتند یتلون
آیات الله می خوانند قرآن را اناء اللیل در ساعات شب و گفته اند میان مغرب و عشا
وهم یسجدون و ایشان سجده تلاوت میکنند یا نماز میگزارند در ساعات شب و اشهر
نماز عشاست که مخصوص بدین امت شد حضرت رسالت علیه السلام تاخیر عشا
فرموده و مردمان منتظر نماز بودند بیرون آمد و فرمود که بدانید که اهل ادیان
هیچ طائفه درین وقت خدا را یاد نکنند غیر از شما یؤمنون بالله صفت امت قائمه
می کنند و میگوید که ایمان حقیقی می آورند بخدای تعالی و الیوم الاخر و بروز قیامت
و یأمرون بالمعروف و میفرمایند خلق را بتصدیق محمد صلی الله علیه و سلم یا بهمه
مأمورات شرع و ینهون عن المنکر و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر یا از تمام منهیات
و یسارعون و می شتابند فی الخیرات در ارتکاب خیرات و اشتغال بمبرات و اولئک
و آن گروه یعنی امة قائمة موصوفه بدین صفات که مذکور شد من الصالحین
از جمله شایستگان و پسندیدگانند و ما تفعلوا و آنچه میکنید من خیر از نیکی فلن یکفروه
پس هر آینه سپاس ناداشته نخواهید شد یعنی نقصان بثواب اعمال شما نخواهد
رسید نقص ثواب را شکر می گوید فی قوله تعالی و کان سعیکم مشکورا حفص
در هر دو کلمه یا خوانده یعنی آنچه میکنند امت قائمه از خیرات که در آن سا
عمل ایشان ضایع نخواهد و الله علیم و خدای داناست بالمتقین به احوال
پرهیزکاران ان الذین کفروا آنانکه کافر شدند بقرآن و بمحمد صلی الله
علیه و سلم و آن کعب ابن الاشرف و اصحاب او بودند لن تغنی عنهم باز
ندارد از ایشان اموالهم مالهای ایشان که برشوت مر عملهای خود را یا آنچه
رشوت میگیرند از اموال قوم خود و لا اولادهم و نه فرزندان ایشان
که باعانت و امداد ایشان مستظهر اند من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را
و اولئک و آن گروه کفار اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها
خالدون ایشان در آتش جاوید مانندگانند مثل ما ینفقون مثل آنچه نفقه
میکنند جهودان بر علمای خود یا ابو سفیان و اصحاب او در حرب احد
خرج لشکر کفر می نمایند یا اخراجات مشرکان در عیدها بر بتان خود یا نفقه
منافقان بریا فی هذه الحیوة الدنیا درین زندگانی دنیی کمثل ریح مانند
بادیست که باشد فیها صر در آن باد سرمای سخت اصابت حرث قوم برسد

بکشت زار قومی که بشرک و معاصی ظلموا انفسهم ستم کرده اند بر نفسهای خود
یا حق خدای تعالی نداده اند فاهلکته پس هلاک و نابود کرد آن باد
سرد کشت ایشانرا وما ظلمهم الله وستم نکرد خدای تعالی بر مزارعان
بنابود شدن مزروعات ایشان ولکن انفسهم ولیکن ایشان هستند که
بر نفسهای خود یظلمون ستم میکنند بارتکاب عملی که بدان مستحق عقوبت
می شوند صاحب کشاف گفته که حق تعالی تشبیه کرده آن مالها را که نفقه میکرد
بی موقع در عدم انتفاع بدان کشت زار سرما زده که منفعتی از آن بکسی نرسد
و گفته اند مثل انفاق ناپسندیده بدیشان در اهلاک چون مثل ریح مهلکه
در اهلاک حرث یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان لا تتخذوا فرا
مگیرید بطانة دوستی نهانی من دونکم از دون که ابناء جنس شما اند
جمعی از صحابه با منافقان دوستی داشتند یا با یهود عقد موالات بسته بسبب
نسبت قرابت یا حق رضاع یا قرب جوار رسم صداقت فرو نمیگذاشتند حق
تعالی نهی کرد مؤمنانرا از همنشینی ایشان که بیگانه هرگز آشنا نشود لا یالونکم
ایشان تقصیر نکنند در بارهٔ شما خبالا از روی تباهی ودوا دوست دارند
ما عنتم آنکه شما در آن باشید از رنج و مشقت قد بدت البغضاء بتحقیق
آشکارا شده است دشمنی یعنی علامات عداوت من افواههم از دهنهای
ایشان یعنی از سخنانی که بر دهنهای ایشان میگذرد یهود پیوسته در تجسس
عیوب مسلمانان بودند و اهل نفاق نیز نسبت با حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم سخنان فتنه انگیز میگفتند وما تخفی صدورهم و آنچه پنهان میدارد
دلهای ایشان اکبر بزرگترست و بیشتر از آنچه بر زبان می رانند قد بینا
لکم الایات هر آینه ما بیان کردیم برای شما آیتها در لزوم موالات آشنایان
و معادات بیگانگان ان کنتم اگر هستید شما که از روی انصاف تعقلون
تعقل کنید و دریابید مواقع نفع را که دوستان جانی اند و مکامن ضرر را که
دشمنان نهانی اند ها انتم تنبیه است بر خطای یاران که با اغیار دم دوستی
می زنند تنبیرست اولاء و تحقیر و معنی آنکه آگاه باشید شما خطا کاران که
با جفا کاران طرح دوستی افکنید پس بیان خطا میکند بدین وجه که
تحبونهم شما دوست میدارید ایشانرا و می خواهید که به بهترین چیزی برسید
که اسلامست ولا یحبونکم وایشان دوست نمیدارند شما را و می خواهند به بدترین
چیزی که کفرست و تؤمنون وشما ایمان دارید بالکتاب کله بهمه کتابهای
الهی و ایشان بعضی را منکراند واذا لقوکم و هر گاه که بشما رسند قالوا امنا گویند
ما نیز ایمان آورده ایم مثل شما واذا خلوا وچون بایکدیگر خلوت کنند عضوا علیکم
الانامل می خایند و می گزند بر دشمنی شما سر انگشتانرا من الغیظ از غایت خشم و
کینه قل بگوی ای محمد صلی الله علیه وسلم موتوا بغیظکم بمیرید بخشم خود امر تقبیح است

وحاصل

وحاصل المعنی آنکه بخشم و دردی که از مؤمنان در دل دارید میگذرانید تا بوقت
مرگ ان الله علیم بدرستی که خدای تعالی داناست بذات الصدور بدان علتها
که در دلهای و مطلع بر آن کینها که در سینهای شماست بعضی بر آنند که این کلام
دعاء علیهم است حق تعالی پیغمبر خود را فرمود که بهلاک بر ایشان دعا کند پس
معنی آنست که خدای بمیراند شما را در همان خشم و کینه و حسد و رشک که
دارید بیت بمیرید از حسد پیوسته غمگین • که جز مرگت نخواهد داد تسکین •
ان تمسسکم حسنة اگر برسد بشما نعمتی و غنیمتی چنانچه در حرب بدر بود
تسؤهم دل تنگ کرداند ایشانرا و بدحال شوند وان تصبکم سیئة و اگر برسد
بشما غمی و المی چنانچه در حرب احد واقع شد یفرحوا بها خوش دل و فرحناک
شوند بان و این علامة کمال عداوت است که بغم کسی شادمان و بشادی
کسی غمناک شوند وان تصبروا و اگر شما ای مؤمنان صبر کنید بر جفای یهود
و کید منافقان یا آزار کفار و تتقوا و بپرهیزید از مخالطت اعدا لا یضرکم
شما را زیان نکند کیدهم شیئا مکر و حیلهٔ ایشان هیچ چیز ان الله بدرستی
که خدای تعالی بما تعملون بآنچه شما می کنید از صبر و تقوی محیط رسنده است
و احاطه کننده بعلم واذ غدوت و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم چون بامداد
بیرون شدی من اهلک از منزل عایشه رضی الله عنها که اهل تست بقول بعضی
آن روز احزاب یا بدر بود و اصح و اشهر روز احد ست و آن هفتم شوال سنه
ثلث من الهجرة بوده است آورده اند که ابو سفیان لشکری از احیای عرب فراهم
آورده متوجه مدینه گشت و باسه هزار سوار و پیاده که هفتصد زره و دویست
اسب با ایشان بود بحوالی احد فرود آمد و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم میخواست
که در مدینه توقف کند و در شهر با ایشان مقاتله کند جمعی دلیران اصحاب که در حرب
بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه کردند و حضرت علیه السلام با هزار کس
از مهاجر و انصار بقتال ایشان توجه فرمودند در اثنای طریق عبد الله ابی با سیصد
منافق پشت بر لشکر اسلام آورده مراجعت نمود و سید عالم صلی الله علیه وسلم
با هفتصد کس در برابر دشمن صف بر کشید کوه احد بر قفا و عینین را بر یسار گذاشته
روی بجانب مدینه آورده و عبد الله بن جبیر را رضی الله عنه با پنجاه مرد تیر انداز
در رخنه که بر طرف احد بود مقرر فرمود و بتوقف در آن مرکز و محافظت آن بسیار
مبالغه نمود و بنفس نفیس خود بتسویهٔ عسکر همایون اقدام کرد و این آن بامداد است
که حق تعالی فرموده که از منزل خود بیرون آمدی تبوئ المؤمنین می ساختی
و مهیا میکردی مقاعد جایهای ایستادن للقتال برای کارزار و آن چنان بود که
میمنهٔ لشکر بزبیر عوام نامزد کرد و میسره بمقداد اسود داد و قلب را بحمزه بسپرد
و علی را رضی الله عنه بملازمت خود تعیین فرمود والله سمیع و خدای تعالی
شنواست قولهای شما را که در باب خروج از مدینه و وقوف در آن میگفتند

علیم دانا است به نیتهای شما و بعلم قدیم دانسته بود اذ همّت چون قصد
کردند طائفتان منکم دو گروه از شما که مسلمانید بنو حارثه از اوس و بنو
اسد از خزرج ان تفشلا آنکه بد دل کنند و باز کردند بوقتی که ابن ابی باز
میکشت واو حالست یعنی چگونه گریزند والله و حال آنکه خدای ولیهما
یار و نگهدار این دو گروه بود و علی الله و بر خدای تعالی نه بر غیر او فلیتوکل
المؤمنون باید که توکل کنند مؤمنان تا ایشانرا نصرت دهد و لقد نصرکم الله
و بدرستی که خدای تعالی نصرت داد شما را ببدر موضعی که آنرا بدر گویند و آن
چاهیست منسوب به بدر بن کلده و انتم اذلّة و حال آنکه شما بودید خوار
در چشم دشمنان یعنی اندک می نمودید و ایشان از حرب شما حسابی نداشتند
فاتقوا الله پس بترسید از خدای تعالی و بکثرت مشرکان و بازگشتن منافقان
بد دل مشوید لعلکم تشکرون شاید که توفیق یابید و شکر گوئید تا نعمت
نصرت بر شما زیاده گردد پس از نصرت مؤمنان در حرب بدر خبر میدهد
و می گوید یاد کن اذ تقول چون میگفتی تو للمؤمنین مر آن گرویدگان را
وقتی که درمانده بودند الن یکفیکم آیا کفایت نمیکند و بسند نیست ان یمدکم
ربکم آنکه مددکاری کند پروردگار شما شما را بثلثة آلاف بسه هزار سوار
من الملائکة از فرشتگان منزلین فرو فرستادگان از عالم علوی و بعضی
برانند که وعدهٔ نزول این سه هزار فرشته در روز احد بوده بشرط صبر و تقوی
بلی آری جا بست بعد از نفی یعنی مددکاری نمایند ان تصبروا اگر صبر کنید
در جنگ دشمن و تتقوا و بپرهیزید از مخالفت قول پیغمبر که در باب حرب
گوید و اشهر بلکه اصح آنست که صدر رسل روز بدر از حق تعالی مدد طلبید
و خدای تعالی فرشتگانرا فرستاد اول هزار فرشته پس از آن بسه هزار رسید
و آخر به پنج هزار چنانچه فرمود و یأتوکم و بیایند بشما دشمنان من فورهم
از خشمناکی که ایشانراست یا بر فور بیایند و هیچ درنگ نکنند هذا یمددکم
اینست که مدد کند شما را بخمسة آلاف به پنج هزار سوار من الملائکة از فرشتگان
مسومین نشان کنندگان مر اسبان خود را و این عادت مستمر بوده میان
مبارزان که روز حرب علامتی بر خود یا مرکب بندند و نشان ملائکه در آن
روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی و اذناب اسبان بسته بودند یا خود را
نشان کرده بودند بعمامهای سفید طرها از میان دو کتف فرو گذاشته
و ما جعله الله و نکردانید خدای آن امداد یا انزال یا آن عدد را الا بشری
لکم مگر مژده کافی مر شما را بزودی فتح و لتطمئن و برای آنکه بیارامد قلوبکم به
دلهای شما بوعدهٔ نصرت و ما النصر و نیست یاری دادن الا من عند الله مگر
از نزدیک خدا العزیز غالبی که مغلوب نشود الحکیم که نصرت و خذلان او بر مقتضای
حکمت باشد لیقطع تعلق بنصرکم دارد یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد

بود وسیـ

ببرد و نیست کرد اندطرفا گروهی بزرگ را من الذین کفروا از آنانکه کافر
بودند یا درهم شکنند رکنی از ایشان و در آن واقعه فی الواقع شکستی عظیم
بصنادید قریش رسید که هفتاد کس کشته و هفتاد کس اسیر شد او یکبتهم یا آنکه
خوار و نگونسار کرداند ایشانرا فینقلبوا پس باز گردند و به هزیمت شوند
خائبین در حالتی که بی بهرگان و نا امید باشند ذکر قصهٔ بدر در میان حرب
احد برای آن فرمود تا اصحاب جمع کنند میان صبر و شکر چه یکی از این دو قصه
مشتمل بر فتح و نصرت و غنیمت و بر آن شکر باید و دیگر محتوی بر قتل و هزیمت
و در آن صبر شاید و قصهٔ احد اجمالا بر آن وجه بوده که از تسویهٔ صفتین
بجار به قیام نمودند و علمداران قریش یکی از پی دیگری کشته شد و لشکر مکه
روی بهزیمت نهادند و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان ریختند آغاز نهب و
غارت کردند جماعت تیراندازان که محافظت رخنهٔ کوه بدیشان تعلق داشت
با آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مبالغه فرموده بود که اگر غالب یا مغلوب
شویم شما ازین موضع بجایی دیگر مروید بر امید تاراج غنایم روی بلشکرگاه
آوردند و چند آنکه عبد الله جبیر مبالغه نمود و از تأکید حضرت رسالت پناهی
ایشانرا آگاهی داد بجایی نرسید و جمعی اندک که عدد ایشان بده نمی رسید با وی
توقف کردند و باقی بسخن امیر خود التفات نانموده متوجه اخذ غنیمت
شدند نشامت مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام رسید خالد ولید و عکرمه
ابی جهل که عزیمت هزیمت داشتند چون رخنهٔ کوه را از حارسان و محافظان
خالی دیدند با جماعتی از کفار بر سر عبد الله جبیر رضی الله عنه تاختند
و او را با یارانش بقتل آورده از عقب لشکر اسلام در آمدند و قصهٔ فتح
منعکس شد و خبر ظفر کفار بگوش تنگان ایشان رسیده باز گشتند و اهل ایمان
که مرکز محیط عرفان بودند دایره سان در میان گرفتند و سید الشهدا امیر
حمزه رضی الله عنه با بعضی از اصحاب شربت شهادت چشیده برخی
دیگر روی بگریز نهادند و جمعی در ملازمت حضرت رسالت پناه علیه
السلام مصرع جان کمر وار بر میان بستند القصه مهم بدانجا انجامید که بسنگ
بدگوهران در شاهوار درج لعل ابدار سید ابرار علیه صلوات الله
الملک الغفار آزرده شد مثنوی بود لعلش سهیل رخشنده • سنگ را رنگ لعل
بخشنده • چون سهیلش رفیق سنگ آمد • سنگ در دم عقیق رنگ آمد •
و حضرت در میان کشتگان افتاد و بمدد جمعی از اصحاب بجانب شعب احد
رفت و کافران بازگشتند روی بمکه نهادند و حضرت چون از شهادت عم
خود حمزه و بعضی دیگر از کشتگان وقوف یافت بخاطر مبارکش خطور
کرد که تیر نفرین بر هدف اهل کفر افکند از بارگاه کبریا و جلال این آیت
نزول اجلال یافت که لیس لک نیست ترا من الامر ازین کار که نفرین

فظان

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الله من فضله ويستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم الا خوف عليهم ولا هم يحزنون

کفارست تخم چیزی یعنی زمام استیصال واستصلاح این طائفه بدست تو
نیست او یتوب علیهم گفته اند او اینجا بمعنی الا است یعنی از تو کاری
نکشاید مگر آنکه خدای تعالی توبه دهد ایشانرا و قولی آنست که او برای
عطف باشد و یتوب معطوفست بر لیقطع و معنی چنین است که
خدای نصرت داد شما را بیکی از چهار چیز یا شکسته شود رکن دولت
ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت روند از پیش لشکر اسلام یا آنکه
توبه دهد ایشانرا چون مسلمان شوند او یعذبهم یا عذاب کند ایشانرا
چون بر کفر خود مصر باشند فانهم ظالمون بدرستی که ایشان ستم کارانند ست
که وضع عبادت کنند در غیر موضع آن ولله ما فی السموات ومر خدایرا
آنچه در آسمانهاست وما فی الارض وآنچه در زمین است یغفر لمن یشاء
بیامرزد هر که خواهد ویعذب من یشاء وعذاب کند هر کرا خواهد والله غفور
وخدا آمرزنده است دوستان خود را رحیم مهربانست بر بندگان خود یا ایها
الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تاکلوا الربوا مخورید مال ربوا را اضعافا
مضاعفة افزوده بر تو وگفته اند اضعافا در دراهم است ومضاعفة
در اجل چه در جاهلیت یکی مال خود را بربوا می داد تا وقتی معین آنکه در اجل
در ربوا می افزود تا باندک مدتی همه مال مدیون مستغرق می شد واتقوا الله
و بترسید از خدا در آنچه نهی کرده است لعلکم تفلحون مگر شما رستگار گردید
واتقوا النار و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که برساند شما را
بآتش التی آن آتشی اعدت آماده کرده شده است للکافرین مر کافرانرا
وغیر ایشانرا بالذات از برای کفارست وبالعرض برای عاصیان تباه کار
یعنی کافر را نار تعذیبست ومؤمن را تأدیب واطیعوا الله وفرمان
بریدخدا را در آنچه حکم کند واطیعوا الرسول واطاعت کنید رسول را در آنچه
رعوا فرماید لعلکم ترحمون باشد که شما رحمت کرده شوید و در عذاب نیفتید وسا
وبشتابید الی مغفرة بسوی آن چیزی که سبب مغفرت باشد شما را من ربکم
ن از پروردگار شما اقامت لازم در مقام ملزومست جهت تشویق بندگان
بموجبات مغفرت وآن کلمهٔ شهادتست یا ادای فرایض یا تکبیر اول که
بجماعت دریابند یا صف اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح
مکه یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد و مقتضای مقام خود اینست
چه در خلال قصهٔ احد نازل شده محققان گویند که این مسارعت بقدم
گل نیست بلکه بقدم دلست بیت این راه بپای دل بپایان نرسد تا جان
نزند قدم بجانان نرسد در بحر الحقایق آورده که بشتابید درین راه
بقدم تقوی که تزکیهٔ نفس است از اخلاق حیوانی که جز بدین قدم بمقام
قرب وجنت و وصال رسیدن محالست بیت بگذار ره هوا پرستی

روا سوی

روا سوی خدا پرستی و بشتابید بعملی که برساند شما را وجنة ببهشتی که
از روی عظمت عرضها السموات پهنای آن آسمانهاست یعنی مانند
آسمانها والارض و زمینها صفت عرض بهشت کرد جهت آنکه وصف طول
او در فهم بشر نگنجد در تفسیر کبیر فرموده که اگر آسمانها و زمینها را طبق طبق
سازد بحیثیتی که هر یکی ازین طبقات سطحی باشد مؤلف از اجزای لا یتجزی
و موصل کرد آند این طبقات را با یکدیگر تا همه طبق واحد شوند عرض بهشت
این مقدار تواند بود اعدت آماده شده است چنان بهشتی للمتقین
برای پرهیزکاران از شرک الذین ینفقون آنانکه نفقه میکنند فی السراء
در آسانی والضراء و در سختی مراد همه احوالست چه انسان بهیچ وجه خالی از مضرتی
یا مسرتی نیست یعنی بهر حال نفقه میکنند و گفته اند منفق اند در توانگری
و در درویشی یا صحت و مرض یا گرانی و ارزانی والکاظمین الغیظ و فرو
زد خورندگان خشم را با وجود قدرت آورده اند که کسی امام اعظم را طبانچه
امام فرمود که من هم می توانم که ترا طبانچه زنم لیکن نزنم و قادرم بر آنکه
با خلیفه از تو شکایت کنم اما نکنم و می توانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت
الله بنالم و لیکن ننالم و می توانم که بقیامت کمر خصومت بر بندم و داد
خود از تو بستانم و این نیز نکنم و اگر فردا مرا رستگاری باشد و شفاعت
من در پذیرند بی تو قدم در بهشت ننهم بیت مردی کمان مبر که
بزورست و پردلی تا خشم اگر نرانی دانم که مقبلی والعافین وعفو کنندگان
عن الناس از بندگان و در گذرندگان یا از کسی که بر ایشان ستمی کرده باشد
والله یحب المحسنین وخدا دوست دارد نیکوکارانرا و بهترین اقسام احسان
آنست که نیکوئی کنند بجای جمعی که ایشان بدی کرده باشند و در تیسیر آورده
که روزی سید الشهدا امام حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما
با جمعی مهمانان بر سر خوانی نشسته بود که خادم آش با کاسهٔ آش گرم بمجلس در آمد
شکست واز غایت دهشت پایش بحاشیهٔ بساط بر آمده کاسه بر سر شاهزاده افتاد و
و آتش آن بر رخسار مبارکش فرو ریخت امام از روی تأدیب نه از راه تعذیب
در و نگریست بر زبان خادم جاری شد که والکاظمین الغیظ امام حسین
رضی الله عنه فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت والعافین عن الناس شاهزاده
گفت عفو کردم خادم تتمهٔ آیت برخواند والله یحب المحسنین امام حسین
رضی الله عنه جواب داد که از مال خود ترا آزاد کردم مثنوی بدی را مکافات
کردن بدی براهل صورت بود بخردی بمعنی کسانی که پی برده اند بدی
دیده و نیکوئی کرده اند والذین معطوفست بر الذین ینفقون و مضمون کلام
صوفند آنکه متقیان دو طائفه اند یکی آنانکه بصفت انفاق و حلم و عفو و احسان مو
دوم تایب غیر مصر و ایشان آنانند که از روی متابعت هوای نفس اذا فعلوا

ی
فاحشة چون بکنند کاری ناشایست او ظلموا انفسهم یا ستم کنند بر نفسهای
خود بمباشرت معاصی و نزد بعضی فاحشه و ظلم خطا و عمد ست یا زنا و آنچه
مادون اوست از مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و بر هر تقدیر
بعد از آن فاحشه و ظلم ذکروا الله یاد کنند عقوبت خدا یا عتاب او را یا بنده
که چرا چنین کردی یا متذکر شوند وعدهٔ مغفرت را که باستغفار باز بسته است
فاستغفروا پس آمرزش خواهند لذنوبهم برای گناهان خود و من یغفر الذنوب
و کیست که بیامرزد جرایم بندگان را الا الله مگر خدا و لم یصرّوا و اصرار
نکردند بعد از استغفار علی ما فعلوا بر آنچه از ایشان صادر شده از معاصی یعنی
دیگر بر سر آن فعل نرفتند و هم و ایشان که اصرار نکنند یعلمون میدانند که عقوبت
اصرار از عذاب گناه عظیم ترست نزول آیت در شان شهبان تمار بوده که زن
صاحب جمال بخرما خریدن نزد وی آمد و شهبان را دل بد و کشش کرده ببهانهٔ
خرماء خوب در گوشهٔ کاشانه برده در کنارش کشیده و بعد از وقوع قبله زن
زبان نصیحت بگشاد که اتق الله از خدا بترس و دامن پاک را بلوث حرام آلوده
مکردان شهبان را خوف الهی دریافت و پشیمان شده فی الحال بحضرت رسالت
پناه شتافت صورت حال بعرض سیّد عالم صلی الله علیه و سلم رسیده فرمود که
من در میان شما و شما چنین کاری میکنید حق تعالی برای تأکید امیدواری تائبان
این آیت فرستاد و بقول بعضی در شان ابو الیسر فرود آمد یا بهلول نباش یا ثعلبهٔ
انصاری که قصد گناه کردند یا فاحشه شده رو بتوبه و استغفار آوردند اولئک
آن گروه متقیان که منقسم بدو قسم بودند جزاؤهم پاداشت ایشان مغفرة من ربهم
الانهار آمرزشی است از پرورد گار ایشان و جنات تجری و بوستانهایی که میرود من تحتها
از زیر اشجار آن جویها خالدین فیها جاوید باشند کانند در آن و نعم اجر العاملین و نیکو
مزدیست مزد عمل کنندگان یعنی بمغفرة و جنت قد خلت بدرستی که گذشته بود من قبلکم
پیش از شما سنن و اقعها میان جهانیان از غم و شادی و راحت و محنت و دولت
و نکبت که حق تعالی منت نهاده بحدوث این وقایع یا اهل سنن مرادست و سنن
شرایع باشد یعنی ایشان بوده اند با نواع دینها و بجهت تکذیب انبیا هلاک شده اند
فسیروا فی الارض پس بروید و سیر کنید در زمین و به بینید بلاد عاد و دیار ثمود و بیابان
لوط فانظروا پس بنگرید بنظر عبرت سبب نافرمانی کیف کان که چگونه بوده است
عاقبة المکذبین عاقبة کار تکذیب کنندگان هذا این کلام که در قصهٔ بدر و احد گذشت
یا این شرح که از امم گذشته و وقایع روزگار دادیم بیان ثبت هو یدای سخن حقست
للناس برای عاقبت مردمان و هدی و زیادتی بصیرت و موعظة و پندی مشتمل
بر رهبت و رغبت للمتقین مر پرهیزکاران را و لا تهنوا و سست مشوید و ضعف
مورزید چون در حرب احد خواجهٔ عالم صلی الله علیه و سلم بشعب در آمد ابو سفیان
علم بجلد بر تیغ کوه برده خواست که بر اهل شعب مطلع گردد اصحاب را دغدغه بخاطر
رسید

رسید و حضرت عزت تسلیهٔ ایشانرا فرستاد این آیت که سستی مکنید و لا تحزنوا
و اندوهناک مباشید از جراحات و مصیبات یا فوت غنایم و انتم الاعلون و حال
آنکه شما برترآیید بحسب مکان یا از روی محاربه بر ایشان پیشی و از ایشان پیشی دارید
یعنی در جنگ بدر یا برتری شما آنست که کشتگان شما در صدر نعیم اند و از آن ایشان
در قعر جحیم یا مقام شما درجات عالیه خواهد بود و از آن ایشان درک الاسفل و حقیقت
آنست که این بشارت بوده مومنانرا بعلو و غلبه یعنی شما منصور و غالب خواهید
شد ان کنتم مؤمنین اگر هستید گروید گان بوعدهٔ حق که فرموده و انّ جندنا لهم
الغالبون ان یمسسکم قرح اگر بشما رسید جراحتی و زخمی فقد مسّ القوم پس
بدرستی که رسیده است گروه کفار را در روز بدر قرح زخمی و المی مثله مثل
قرح و جرح شما و تلک الایام و این روزها که مدار زندگانی برانست نداولها
میگردانیم آنرا بین الناس میان مردمان روزی بدولت و عشرت گذرد
و روزی بنکبت و عسرت فیوما علینا و یوما لنا و این مداولت برای آنست که
پند گیرند و لیعلم الله و برای آنکه به بیند خدا اولیاء او را الذین امنوا آنانرا
که بدو گرویده اند و یتخذ و برای آنکه فرا گیرد منکم شهداء از شما گواهان یعنی
گواه کسی دیگر باشند که در معرکهٔ جهاد کدام جان فدا کرده و که روی بگریز آورده
الله و الله و خدا لا یحب الظالمین دوست نمیدارد ستمکارانرا که مشرکانند و لیمحص
و فائدهٔ دیگر در مداولت آنست که پاک گرداند خدا الذین امنوا مؤمنانرا از گناه
چه بلاها که باهل ایمان میرسد مکفر ذنوب ایشانست و یمحق الکافرین و دیگر
الجنة آنکه در نقصان افکند و هلاک سازد کافرانرا ام حسبتم آیا پنداریدان تدخلوا
آنکه در آیید ببهشت و لما یعلم الله و بداند خدا الذین جاهدوا منکم آنانرا
که جهاد کردند از شما و یعلم الصابرین و بداند شکیبایانرا بر فرمان رسول و
صابران را بر هجوم مصایب و وقوع نوایب ملخص سخن آنست که بمحنت مجاهده
براحت مشاهده نتوان رسید **بیت** بلبلی کز ستم خار تحمل نکند • بهتر آنست
که دگر سخن گل نکند • و لقد کنتم و بدرستی که شما بودید که از اشتیاق لقا تمنون
الموت آرزو بردید مرگ را یعنی شهادت من قبل ان تلقوه پیش از آنکه مشاهده
کنید اسباب آنرا فقد رایتموه پس بتحقیق بدیدید آنچه میطلبید از مقاتلهٔ کفار
و انتم تنظرون و حال آنکه شما می نگریستید بیاران و برادران شما که مقتول می شدند
یا نظر میکردید در پیغمبر و او را تنها گذاشته در خلاص خودی کوشیدید آورده اند
که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم زخم خورده در میان کشتگان نهان
شد ابلیس لعین صدای الا ان محمدا قد قتل در میان خاص و عام افکند قومی
از ضعفای اسلام رجوع بعبد الله ابی نموده التماس کنند که از ابو سفیان برای
ایشان خط امان بستاند و قومی دیگر بگریختند و بعد از آنکه آن حضرت منهزمانرا
ملامت میکرد که چرا فرار بر قرار اختیار کردید و پشت بر میدان کارزار آوردید

ایشان زبان عذر کشوده که ما آواز قتل تو شنیدیم روزکار بر ما شوریده شد و از غایت
ترس بکریختیم حضرت عزت دفع عذر ایشان آیت فرستاد و ما محمد نیست بنده ستوده
من الا رسول مکر فرستاده از پیش من قد خلت بدرستی که بکذشته اند من قبله الرسل
پیش از وی فرستادکان افائن مات آیا اکر بمیرد این پیغمبر او قتل یا کشته کردد انقلبتم
باز میکردید شما علی اعقابکم بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد میشوید
و من ینقلب علی عقبیه و هر که باز کردد و بر پس رود بارتداد یا ترک جهاد فلن یضر الله
پس زیان نرساند بر آن بر کشتن خود خدا را شیئا چیزی زیرا که درود مضار و منافع
برو روا نیست و سیجزی الله و زود باشد که جزا دهد خدا الشاکرین مر سپاس
دارندکان را و ما کان لنفس و نباشد و نسزد هیچ نفسی را ان تموت آنکه بمیرد
الا باذن الله مکر بمشیت خدا و فرمان او و نوشته است خدا این حکم را در لوح
محفوظ کتابا نوشتنی مؤجلا زمان او پیدا کرده شده کس پیش از آن نمود و از آن
نیز در نکذرد در این آیت تحریض مسلمانانست بر جهاد و دلیر ساختن ایشان
در معرکه مقاتله با اهل عناد چه هر که داند که عمر او مقرر و اجل او مقدر است هر آینه
دلیر خواهد شد در مبارزت معارک و شروع در مهالک و من یرد و هر که
خواهد که بجهادی که میکند ثواب الدنیا پاداشت این جهان نؤته منها بدهیم
او را از دنیا آنچه مقدر کرده ایم و من یرد و هر که خواهد باعمال خود ثواب الاخرة
جزای آن جهان نؤته منها بدهیم او را آنچه خواهد و آرزو برد در بهشت و
سنجزی الشاکرین و زود باشد که پاداشت دهیم شکر کویندکان را بر نعمت جهاد
وکاین من نبی و چند از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبر که در راه حق قاتل کارزار کرد
معه ربیون کثیر و با او بودند سپاه فراوان ربی نام سپاهیست که کم از هزار
نباشد و در عین المعانی کوید ده هزار یا ربی یعنی ربانی است یعنی فقها و علما و حکما
و اتقیا با پیغمبر خود بودند فما وهنوا پس سستی نورزیدند این پیغمبران و اصحاب ایشان
لما اصابهم بانچه بایشان رسید از محنتها فی سبیل الله در جهاد از کفار و ما ضعفوا
و ضعیف نکشتند از حرب بسیار و ما استکانوا و فروتنی نکردند با دشمنان تعریض
منهزمانست و آنها که التجا با بن ابی نموده از ابو سفیان خط امان می طلبیدند
والله یحب الصابرین و خدا دوست میدارد صبر کنندکان را بر جهاد و ما کان قولهم
و نبود قول و بیان بعد از قتل نبی ایشان اکر واقع شده الا ان قالوا مکر آنکه
کفتند ربنا اغفر لنا ای پرورده کار ما بیامرز ذنوبنا کناهان ما را که سبب منع
نصرت و قتل صاحب دعوة ما بود و اسرافنا و در کذار از حد در کذشتن ما را
فی امرنا و ثبت اقدامنا و استوار دار قدمهای ما را در وقت مقاتله با اعدای دین
وانصرنا و یاری ده ما را علی القوم الکافرین بر کروهی نا کرویدکان فاتیهم الله
پس بداد خدا ایشان را ببرکت دعا و استغفار یا بسبب صبر بر مقاتله کفار ثواب
الدنیا پاداشت این عالم یعنی نصرت بر دشمنان و یافتن غنایم و حسن ثواب

الآخرة

الآخرة و دیکر عطا کرد ایشان را نیکویی پاداشت آن عالم یعنی نعیم بهشت یا رضا و لقا
والله یحب المحسنین و خدا دوست دارد نیکوکاران را یعنی صابران را و نزد محققان ثواب
دنیا و آخرت اعراض است از هر دو و توجه بآفریدکار هر دو مصراع من فارغم از هر دو
مرا عشق تو بس • یا ایها الذین امنوا ای کروه کرویدکان ان تطیعوا الذین کفروا
اکر فرمان برید کافران را در شان جمعیست که از ابو سفیان طلب امان میکردند و در کشاف
آورده که منافقان مؤمنان را میکفتند که این زمان پیغمبر کشته و رایت دولت کفار
استعلا یافت شما را دیکر باره بدین خود رجوع باید کرد حق تعالی میفرماید که اکر بفرمان
منافقان کار کنید یردوکم باز کردانند شما را علی اعقابکم بر پاشنهای شما یعنی بکفر
باز برند فتنقلبوا پس باز کردید شما خاسرین زیان زدکان در هر دو سرای پس فرمان
دشمنان مبرید بل الله بلکه بدانید که خدا مولیکم یاور و دوست و مددکار شماست
با کفار دوستی مکنید و نصرت از غیر مجویید و هو خیر الناصرین و خدا بهترین یاری
کنندکانست سنلقی زود باشد که در افکنیم فی قلوب الذین کفروا در دلهای کافران
الرعب ترس و بیم را خدای تعالی هم در روز احد ترس در دل کفار افکند که با وجود
ظفر و غلبه بجهتی ترک قتال کرفته باز کشتند و القای رعب در دلهای ایشان بچه سبب
بود بما اشرکوا با آنکه انباز شرک آوردند بالله بخدا و انباز کرفتند ما لم ینزل آنچیزی را
که نفرستاده است خدای تعالی به باشراک آن سلطانا حجتی و برهانی تا ایشان را عذر
بودی غرض نفی حجتست چه اکر حجتی بودی فرو فرستادی و ماویهم النار و جای
ایشان آتش دوزخست و بئس مثوی الظالمین و بد آرامکاهیست ستمکاران را
دوزخ و لقد صدقکم الله و هر آینه راست کرد خدا وعده وعده خود را در باب
ظفر چه آن ظفر مشروط بصبر بود تا صبر میکردند مظفر بودند چون ترک صبر کردند
مغلوب شدند در صحیح حاکم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که خدای تعالی
در هیچ موطنی پیغمبر خود را این نصرت نکرد که در حرب احد جمعی برین سخن انکار
کردند و ابن عباس فرمود که من از کتاب خدا میکویم که فرمود وعده نصرت من
با شما راست اذ تحسونهم آن هنکام که می کشتید کافران را از روی شتاب باذنه
بخواست خدا یا حکم او یا تقویت او و در اول روز ظفر شما را بود حتی اذا فشلتم
تا آنکاه که بد دل شدید و تنازعتم فی الامر و عصیتم و مخالفت کردید در کار حرب
و عاصی شدید در امیر خود عبدالله جبیر و ترک مرکز کرفتید پس مبتلا شدید
بمغلوبیت من بعد ما اریکم پس از آنکه نمود شما را ما تحبون آنچه دوست میدارید
از نصرت و غنیمت منکم از شما من یرید الدنیا کسی باشد که دنیی طلبد یعنی
غنیمت و نام بلند و آن طائفه بودند که پای از حیز امر و مرکز فرمان بیرون
نهاده بر غارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند و منکم و از شما هست من یرید الآخرة
آن کسی که خواهد رستکاری آخرت و سعادت شهادت و این کروهی بودند که بر مرکز
ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که شربت شهادت چشیدند ثم صرفکم پس شما را

باز داشت روی شما را بگردانید عنهم از قتل کافران بعد از غلبهٔ شما بر ایشان لیبتلیکم
تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان کند تا عیار نقد صبر شما بر محک یقین
آشکارا گردد ولقد عفا عنکم و بدرستی که عفو کرد و درگذرانید از شما که بشومی مخالفت
همه شما را نکشتند و مستاصل نگردانیدند والله ذو فضل و خدای تعالی خداوند فضل
و رحمتست علی المؤمنین بر گرویدگان از جملهٔ فضل او آنکه شما را بتمامی هلاک نکرد
اذ تصعدون آن هنگام که دور میرفتید در هزیمت یا ببالای کوه می گریختید
ولا تلوون و نمی ایستادید و التفات نمیکردید علی احد بر هیچ کس از مردمان یا نمی نگریستید
بیکی که آن رسولست والرسول یدعوکم و شما را میخواند پیغمبر علیه السلام فی اخریکم
در عقب شما و میگفت الی عباد الله فانی رسول الله و شما اجابت نمیکردید فاثابکم
پس مکافات کرد شما را خدا غما بغم غمی بعد از غمی یکی غم خبر قتل پیغمبر است و غمی دیگر
شهادت و جراحت بعضی از صحابه یا یکی هزیمت و دیگر فوت غنیمت و این باداشت
داد شما را تا منقاد شوید بصبر کردن در شداید دیگر لکیلا تحزنوا تا اندوهگین نگردید
علی ما فاتکم بر آنچه از شما فوت شده از فتح و غنیمت ولا ما اصابکم و نه اندوه خورید
بر آنچه بشما رسیده از قتل و جرح و هزیمت والله خبیر و خدا داناست بما تعملون
بآنکه شما میکنید ثم انزل علیکم پس بفرستاد خدا بر شما من بعد الغم از پس اندوه
و ملال امنة ایمنی و آرامشی و آنچه بود نعاسا خوابی سبک یغشی می پوشید
یعنی در می پیچید آن خواب طائفة منکم گروهی را از شما که مؤمنان حقیقی
بودند در تبیان میگوید که خواب هفت تن را بود صدیق و فاروق و حضرت
شاه مردان و طلحه و سعد بن وقاص از مهاجران و حارث بن صمه و سهل بن
حنیف را از انصار و بعضی زبیر را نیز داخل کرده اند و فائدهٔ نعاس عود
قوت ایشان بود و دفع کلال از ایشان وطائفة منهم و گروهی دیگر چون
بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قد اهمتهم بدرستی که در غم افکنده بود
ایشان را انفسهم نفسهای ایشان یظنون بالله گمان بردند بخدا غیر الحق ظن
نادرست و ناسزا ظن الجاهلیة گمانی که اهل جاهلیت را می بود که مهتر محمد صلی الله
علیه و سلم بانجام نخواهد رسید یقولون میگویند هل لنا آیا هست ما را بر سبیل
انکار یعنی ما را نیست من الامر از کار ظفر و نصرت که وعده داده بود من شیء
هیچ چیز یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابوسفیان و میسر نشد قولی آنست
که ابن ابی را گفتند قتل بنو الخزرج او در جواب گفت هل لنا من الامر شیء یعنی
ما را در کار ایشان هیچ اختیاری نیست گفتیم از مدینه بیرون مروید سخن ما را
قبول نکردند قل ان الامر کله بگو بدرستی که همه کارها از هزیمت و غنیمت
لله مر خدا راست و بفرمان اوست یخفون نهان میسازند منافقان فی انفسهم
در نفسهای خویش از شکوک شبهات ما لا یبدون آنچه آشکارا نمی توانند کرد
لک برای تو بجهت خوف از شمشیر مسلمانان یا بیم کشف غطا و رفع حجاب

از افعال

از افعال قبیحه و نیات فاسدهٔ ایشان یقولون میگویند در خلوت با یکدیگر لو کان
لنا اگر بودی ما را من الامر شیء از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی یا اگر دین ما
حق بودی ما قتلنا ههنا اینجا کشته نمی شدیم یعنی اصحاب مقتول نمیگشتند و
هزیمت بما راه نمی یافت قل لو کنتم بگو اگر می بودید ای منافقان فی بیوتکم در خانهای
خود نمی خواستید که با ما بیرون آیید لبرز الذین هر آینه بیرون آمدندی از میان
شما آنان که در ازل کتب علیهم القتل نوشته شده است بر ایشان کشته شدن
الی مضاجعهم بسوی کشتنگاه خود یا اگر شما تخلف میکردید مؤمنان که
خدا قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساخته است بیرون می آمدند بمعارک
حرب و مصارع اهل شرک پس خطاب با مؤمنان میفرماید که بعد از چنان
غمی و المی که داشتید امنی و آرامی بر شما فرستاد تا بوعدهٔ او واثق باشید ولیبتلی الله
و برای آنکه ظاهر گرداند خدا ما فی صدورکم آنچه در سینهای شماست از اندیشها
ولیمحص و دیگر تا پاک و خالص سازد ما فی قلوبکم آنچه در دلها دارید از نیتها
و عزیمتها والله علیم و خدا داناست بذات الصدور بدانچه در سینها باشد از سرایر
و خفیات ان الذین تولوا بدرستی آنکسانی که روی بگردانیدند منکم از شما
و بهزیمت رفتند یوم التقی الجمعان آن روزی که روی برو آورده بودند
دو گروه یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد انما استزلهم الشیطان جز
این نیست که بلغزانید ایشان را شیطان یا از ایشان طلب زلل کرد و فرمان وی بردند
ببعض ما کسبوا بشامت بعضی از آنچه کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول ولقد
عفا الله و بدرستی که خدا درگذرانید عنهم از ایشان گناه بجهت توبه و اعتذار
ایشان ان الله غفور بدرستی که خدا آمرزگارست حلیم بردبارست تعجیل
نکند در عقوبت گناهکاران یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تکونوا
مباشید کالذین کفروا مانند آن کسان که کافر شدند یعنی منافقان وقالوا لاخوانهم
و گفتند برای برادران کشته و مردهٔ خود نسبی یا سببی اذا ضربوا فی الارض چون
برفتندی در زمین برای تجارت و بمردندی او کانوا غزی یا بودندی غازیان
و جهاد کنندگان و کشته شدندی لو کانوا عندنا اگر بودندی نزد ما و بسفر و غزو
نرفتندی ما ماتوا نمردندی در آن سفر و ما قتلوا و کشته نگشتندی در آن حرب
پس شما ای مؤمنان مخالفت ایشان کنید در این قول لیجعل الله تا گرداند
خدا ذلک آن مخالفت شما را یا گمان ایشان را که اگر با ما بودندی قتل نشدندی حسرة
فی قلوبهم دریغی و اندوهی در دلهای ایشان والله یحیی و خدا زنده دارد به حذر
و تدبیر و یمیت و او میراند بسفر و حرب والله بما تعملون و خدا بآنچه شما میکنید
ای گرویدگان از صبر و ثبات بصیر بیناست ولئن قتلتم و بخدا اگر شما
کشته شوید فی سبیل الله در جهاد او متم یا بمیرید در خشنودی خدا بر فراش
لمغفرة من الله هر آینه آمرزشی از خدا و رحمة و بخشش از خیر مما یجمعون

قتل نشدندی یعنی مقتول نشدندی

بهتر است از آنچه شما جمع می‌کنید از مال دنیی حفص بغیبت خوانده یعنی آمرزش
و بخشایش حق تعالی شما را خوبتر از آنچه کافران فراهم می‌آرند از متاع غرور ولئن
متم و اگر بمیرید ای مؤمنان با خشنودی حق تعالی او قتلتم یا کشته شوید در کار زار کفار
لالی الله هر آینه بسوی خدا که معبود شماست تحشرون حشر کرده شوید عارفان
گفته‌اند که اگر مرگ دریابد شما را ای مخالفت کنندگان با نفس و هوا یا شهید
کردید بتیغ ریاضت در طریق طلب رضا و لقا پس شما را حشر با آنکس خواهد
که دل و جان در راه او بذل کرده‌اید نه بغیر او و اینجا گفته‌اند اذا کان المصیر الی الله
طاب المسیر الی الله مثنوی گر مرگ رسد چرا هراسم • کان راه بهشت می‌شناسم •
سر کان بره تو پای مالست • شایسته افسر وصالست • فبما رحمة پس بخشایشی
که ترا رسید من الله از حضرت حق تعالی لنت لهم نرم گشتی بر آن منهزمان جمعت
احد نزول آیت در آن وقت بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بعد از آن
اهل هزیمت با ایشان تغلیظ و تشدید نفرمود بلکه مراسم دلجویی و لوازم خوش
خویی بنسبت آن جماعت رعایت نمود حق تعالی می‌فرماید که نرم سخنی و نیکوخویی تو
برحمت من بود و لو کنت فظا و اگر می‌بودی تو درشت خوی یا سخت گوی یا جفا
کننده غلیظ القلب سخت دل و نامهربان لانفضوا هر آینه اصحاب تو پراکنده
شدندی من حولک از نزدیک تو و با تو نیارامیدندی فاعف عنهم پس درگذر
از ایشان و عفو کن تقصیری که در خدمت تو کرده‌اند واستغفر لهم و آمرزش
خواه از من برای ایشان اهمالی را که در ادای حقوق من ورزیده‌اند و شاورهم
فی الامر و مشاورت نمای با ایشان در کاری که از حق تعالی در آن حکمی جزم صادر
نشده کلبی گوید مشاورت مخصوص بوده بامور محاربه و مقاتله با کفار و اذا
عزمت و چون قصدی کار کردی بعد از مشورت فتوکل علی الله پس توکل بر خدا
کن نه بر مشاورت ان الله بدرستی که خدا یحب المتوکلین دوست میدارد
توکل کنندگان را متوکل حقیقی کسیست که از غیر حق نترسد و جز با و امیدوار
نباشد ان ینصرکم الله اگر خدا شما را نصرت دهد چنانچه در حرب بدر واقع شده
فلا غالب لکم پس نباشد غلبه کننده بر شما و ان یخذلکم و اگر فرو گذارد شما را چنانکه
در جنگ احد وقوع یافت فمن ذا الذی پس کیست آنکه ینصرکم یاری دهد
شما را من بعده از پس فرو گذاشتن و علی الله و بر کرم خدا فلیتوکل المؤمنون
باید که توکل کنند باوردارندگان و ما کان و نباشد و سزا نبود لنبی مر پیغمبری را
ان یغل آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی از اقویای صحابه از پیغمبر در خواست
می‌نمودند که ما را از غنیمت که می‌افتد زیاده از حصه ضعفا چیزی بده آیت
آمد که خیانت در قسمت غنایم روا نیست و گویند از غنایم بدر گلیمی یا قطیفه
سرخ رنگ گم شد و جمعی سیه گلیمان از روی نفاق نسبت آن بحضرت سید
علی الاطلاق صلوات الله و سلامه علیه کردند حق تعالی ذمه حبیب خود را

خصوصاً

خصوصاً و ذمه جمیع انبیا عموماً از این خیانت بری کرده‌اند و فرمود که هیچ پیغمبر در غنیمت
خیانت نکند و من یغلل و هر که خیانت کند در غنایم یأت بما غل بیاید بگناه آنچه در آن
خیانت کرده است یا بیارد آن چیز را که خیانت کرده برگردن یوم القیمة روز
رستخیز و علی رؤس الاشهاد بدان فضیحت یابد اگر همه سوزنی یا رشته در اخبار
آمده که شخصی بعد از قسمت غنیمت رسنی کهنه که قبل از قسمت برداشته بود
نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آورده آن حضرت قبول نکرد و فرمود که
نگاه دار تا در قیامت بیاری ثم توفی پس تمام داده شود در آن روز کل نفس
هر نفسی را ما کسبت جزای آنچه کرده باشد از خیر و شر و هم لا یظلمون و ایشان
ستم کرده نشوند در وقت جزا افمن اتبع آیا هر که پی روی کند رضوان الله
خشنودی خدا را در ترک غلول باشد یعنی نباشد کمن باء همچو کسی که بازگردد بسخط
من الله بخشمی از خدا بسبب خیانت و مأویه جهنم و آرامجای او دوزخ باشد
و بئس المصیر و بد جای بازگشتست دوزخ هم انبیا و اهل امانت که تابع رضوان
حق اند درجات خداوند پایهای بلند اند یا مر ایشانراست درجات عند الله
نزدیک خدا و الله بصیر و خدا بیناست بما یعملون بآنچه می‌کنند مردمان
از امانت داری و خیانت گزاری لقد من الله هر آینه بتحقیق منت نهاد
خدا علی المؤمنین بر گروندگان اذ بعث فیهم چون فرستاد در میان ایشان
رسولا من انفسهم پیغمبری هم از ایشان یعنی از میان یتلوا علیهم میخواند
بر ایشان آیاته آیتهای قرآن یا نشانهای توحید و یزکیهم و پاک میکرد ایشان
ایشانرا از ادناس مقتضیات طبیعیه برشحات ینابیع احکام شریعه یا زکوة
از ایشان فرا میگیرد یا کار ایشانرا بصلاح می‌آرد یا بر پاکی ایشان گواهی میدهد
و یعلمهم الکتاب و می‌آموزاند ایشانرا کتاب یا معارف شرعیه و الحکمة و حدیث
یا معارف عرفیه و ان کانوا و بدرستی که بودند همه مردمان من قبل پیش از بعثت
رسول لفی ضلال مبین در گمراهی هویدا نه حق را می‌دانستند و نه از باطل در می
توانستند بیت تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان • عالم ز روی روشن او
نور حق گرفت • اولما اصابتکم آیا هر گاه که بشما رسد مصیبة مصیبتی
یا نا بایستی از هزیمت و قتل و جراحت از اعادی و حال آنکه قد اصبتم
رسیده بودید از ایشان مثلیها دو چندان را یعنی یافته بودید از کافران
دو برابر چه ایشان در احد هفتاد تن را از شما کشتند و شما در بدر هفتاد
تن را کشته بودید و هفتاد تن را اسیر کرده و با وجود این قلتم گفتید از روی
جزع که انی هذا این از کجا بما رسید و ما مسلمانانیم و پیغمبر خدا در میان
ماست قل هو بگو این که شما را پیش آمد من عند انفسکم هم از نزدیک شماست
که نافرمانی کردید و از مدینه بیرون آمدید یا ترک مرکز نموده روی بطلب
غنیمت آوردید ان الله بدرستی که خدا علی کل شیء بر همه چیزی از فتح و غنیمت

دقتل و هزیمت قدیر تواناست وما اصابکم و آنچه بشما رسید از مکروهات طباع شما
یوم التقی الجمعان در آن روز که لشکر ابو سفیان با سپاه مؤمنان روی بروی آوردند
فباذن الله بامر خدا و بقضا و قدر او بود ولیعلم المؤمنین و تا ببیند خدا ثبات مؤمنان
و ظاهر سازد ولیعلم الذین نافقوا و تا اظهار کند خصومت آنانرا که نفاق ورزیدند
وقیل لهم و گفتند مر ابن ابی و اصحاب او را در وقت بازگشتن ایشان از راه بمدینه تعالوا
بیایید و از حرب بازمگردید و بجدی تمام قاتلوا فی سبیل الله کارزار کنید با مشرکان در راه
خدا او ادفعوا یا دفع کنید شر ایشانرا که داعیهٔ قتل و غارت اهل مدینه دارند قالوا
لو نعلم قتالا گفتند اگر ما اسم حرب میدانستیم لاتبعناکم هر آینه متابعت میکردیم شمارا
یا اگر دانستیم که اینجا جنگ خواهد بودی آییم اما جنگ واقع نخواهد بود محمد صلی الله علیه
وسلم با اقربای صلح خواهد کرد هم ایشان منافقان للکفر یومئذ بسوی کفر آن روزی
که این سخن گفتند اقرب منهم للایمان نزدیکترند که بسوی ایمان یا با اهل کفر اقرب اند
در یاری دادن که با اهل ایمان یقولون بافواههم میگویند بزبانهای خود ما لیس
فی قلوبهم آنچه نیست در دلهای ایشان یا آنکه بزبان میگفتند که حرب نخواهد بود
و در دلهای ایشان آن بود که جنگ واقع شود والله اعلم و خدا داناترست بما یکتمون
بانچه منافقان می پوشند از حقد و عداوت و حسد و نکبت الذین این منافقان آنانند
که از روی جهل یا بجهت فریب جهال قالوا لاخوانهم گفتند ابنای امثال خود را یا
اقربا و هم نسبان خود را که در احد شهید شده بودند وقعدوا و حال آنکه این گویندگان
نشسته بودند در خانهای خود و باز استاده از قتال لو اطاعونا اگر فرمان برداری
کردندی آن برادران ما را در انحراف از راه و سکون در مساکن خود ما قتلوا کشته
نمی شدند چنانچه ما نشدیم قل بگو ای محمد ع م که اگر اختیار مرگ بدست شماست
فادرؤا پس دفع کنید عن انفسکم الموت از نفسهای خود مرگ را ان کنتم صادقین
اگر هستید راست گویان که حذر دفع قدر میکند در کشاف آورده که در آن روز که منافقان
این سخن گفتند هفتاد تن را از ایشان مرگ رسید ولاتحسبن الذین و مپندار آنانرا
که بصدق نیت قتلوا فی سبیل الله کشته شده اند در راه خدا امواتا که ایشان مردگانند
ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم صحابه را
گفت که چون برادران شما روز احد شهید شدند حق تعالی جانهاء ایشانرا در اجواف
مرغان سبز بال جا داد که در هوای بهشت طواف کنند و بر شاخهاء طوبی آشیانه
و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت استراحت مقابل ایشان قنادیل زرین
باشد در سایهٔ پایهٔ عرش آویخته و ایشان میگویند خداوندا که خبر دهد یاران و برادران
ما را ازین دولت که یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیادت گردد و حق تعالی
برای تعریف حال ایشان تشریف این آیت ارزانی فرمود یا پدر جابر انصاری که
از شهدا بود از حق تعالی درخواست کرد که مرا باز بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شهادت
بچشم فرمان رسید که حکم الهی ازلی برین وجه رفته که آمدگان از رجوع ممنوع باشند

پس گفت

پس گفت بار خدایا از سعادت حال و نعمت بی زوال که مرا داده یارانرا خبر کن این
آیت نازل شد که شهدا را مرده مپندارید بل احیاء بلکه ایشان زنده اند عند ربهم
نزدیک پروردگار ایشان بدان معنی که هر سال غزوه بدیشان میرسد یا خاک ایشانرا
نمی خورد یا نمی شویند ایشانرا چون سایر مردگان و سلام زایران میکنند یا بدستور
زندگان یرزقون روزی داده میشوند از میوهای بهشت فرحین در حالتی که
شادمانند بما آتیهم الله بدان چیزی که عطا کرده است خدا بر ایشان من فضله
از فضل خویش که آن دولت خشنودی حقست و عطایی ورای آن متصور
نیست در تفسیر کبیر فرموده که چون جواهر قدسی را بانوار الوهیت شوقی بدید
آید ذوات ایشانرا بلمعات معارف ربانی مستنیر گردانند یرزقون اشارت
بآنست که بی ازان بمنبع نور و بمصدر رحمت ناظر شوند فرحین عبارت از آنست
که بحسب واقع ابتهاجی زیاده از وصول بمقام وصال و مسرتی افزونتر از نظر بجمال
وجه کریم میتواند بود **بیت** ماییم خوش دلی انجاست که دلدار انجاست • میکنم
جهد که خود را مگر انجا فکنم • ویستبشرون و مسرور می شوند به بشارت یا شادی
میکنند بالذین بانان که هنوز لم یلحقوا بهم در نرسیده اند بدیشان من خلفهم
از پس ایشان و امید میدارند که بدیشان رسند و در کرامت با ایشان شریک شوند
یا شادی ایشان بانست که بر احوال اخرویه اخلاف صاحب وقوف شده یقین
میدانند الا خوف علیهم آنکه هیچ ترسی نیست بر ایشان از آنچه در پیش ایشان خواهد
بود ولاهم یحزنون و نباشد که اندوهناک گردند بر مفارقت ابنا و آنچه در و بگذارند
یستبشرون شادمانی می نمایند بنعمة من الله برحمتی که فایض شده است از خدا
بر ایشان یعنی ثواب اعمال وفضل و افزونی بران نعمت بقدر استحقاق باشد و
فضل آن چیز زاید بر آن بنده ارزانی دارد و ان الله و دیگر فرح دارند شهیدان
بانکه خدای تعالی لا یضیع اجر المؤمنین ضایع نکند اجر کار مؤمنان موحد
مجاهد الذین استجابوا آنانکه از روی صدق اجابت کردند لله والرسول
مر فرمان خدا و رسول را وقتی که بخروج از مدینه آمدند و آن چنان بود که
چون ابوسفیان از احد بازگشت سید عالم صلی الله علیه وسلم آخر همان روز
که شنبه بود هفتم شوال بمدینه آمد و صباح یکشنبه عزم نمود تا لشکریان احد بر عقب
دشمنان بروند و هر که در معرکهٔ احد حاضر نبود بدین غزوه بیرون نیاید صحابه
اطاعت نموده با وجود ضعف و جراحات بمکه متوجه شدند در حمرای
اسد بعسکر همایون معسکر شده شب دوشنبه آتش بسیار بر افروختند تا صیت
ابهت لشکر اسلام باحیا و قبایل عرب رسیده دانند که ایشانرا عجز و انکسار
نیست حق تعالی باین آیت می ستاید آنهارا که اجابت خدا و رسول کردند
من بعد ما از پس آنکه اصابهم القرح رسیده بود ایشانرا جراحتها للذین
احسنوا مر آن کسانی را که نیکویی کردند منهم از ایشان بوفاء عهد واتقوا و

بترسیدند از غضب خدا و بمخالفت امر پیغمبر صلی الله علیه و سلم اجر عظیم مزدی بزرگ است
یعنی بهشت آورده اند که ابو سفیان را بعد از رجوع ندامتی روی نمود و بعزم استیصال
لشکر اسلام عزیمت معاودت تصمیم داد ناگاه خبر رسید که آن حضرت بحمراء الاسد
نزول فرموده باد و گفتند هراسی در دل ایشان افتاده از دو هاروی هزیمت بمکه آوردند
و در راه قافله از تجار یا طائفه از اعراب بادیه را که متوجه مدینه بودند مبالغه بسیار
نموده گفتند که محمد و یاران او که هر جا که به بینند از ما بترسانید و چنان باز نمایید که ایشان
با لشکر آراسته باز گشته اند و جدال و قتال بلکه استیصال شما را میان بسته اند آن
جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نموده بفرموده ابو سفیان طرح تخویف
افکندند و عنایت ازلی مسلمانان را در یافته بهیچ حال اثر تزلزل بمیامن خلوص ایشان
راه نیافت بلکه از هوای تصدیق جواب ایشان بکلمه حسبنا الله و نعم الوکیل
باز دادند و حق تعالی در صفت ایشان میفرماید الذین اجابت کنندگان آنانند
که از جهت تخویف قال لهم الناس گفتند مر ایشان را مردمان یا تجار یا اعراب
ان الناس بدرستی که ابو سفیان و اصحاب او قد جمعوا جمع شده اند و متفق
الکلمه گشته لکم برای قتال شما فاخشوهم پس بترسید از آمدن ایشان که
شما را با ایشان طاقت حرب نیست فزادهم پس زیاده کرد این سخن مؤمنان را — نزا
ایمانا تصدیقی و یقینی در کار خود تا نترسیدند و قالوا و گفتند حسبنا الله
بسنده است مارا خدای یاری دهنده و کفایت کننده و نعم الوکیل و نیکو کار
گزارست حضرت پروردگار نزد بعضی این آیت که گذشت و آنچه بعد از وست در غزوه
بدر صغری فرود آمده آورده اند که روز حرب احد ابو سفیان در پایان شعب
مقرر کرد که میعاد حرب ما در سال دیگر موضع بدر است و پیغمبر صلی الله علیه
و سلم فرمود که در جواب او بگویید که چنین دیگر سال که نزدیک بموعد رسید ابو سفیان
پشیمان شده نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را بترساند
از قریش و چنان سازد که عنان عزیمت از سفر بدر باز کشند نعیم بیثرب آمد
و هر چند مقدمات تخویف آمیز از کثرت لشکر کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق
ترتیب داد جز جواب حسبنا الله و نعم الوکیل نشنود حضرت با محاربان احد
و جمعی دیگر که مجموع هزار و پانصد مرد بودند ببدر رفت و هشت روز آنجا
توقف فرمودند و بازار قایم گشت و در معاملات سود فراوان بدست آمد
و کفار از بیم لشکر اسلام بدان موضع نیامدند و حق تعالی این آیتها فرستاد و بر
تقدیر آن ناس که در آیت سابق عبارت از قافله بود اینجا اشارت به نعیم است
و بر هر تقدیر ناس ثانی عبارت از ابو سفیان و اتباع اوست و تتمه حال مؤمنان
اینست که فانقلبوا پس باز گشتند بقول اول از حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر
بنعمة با عافیتی تمام یا ثواب لا کلام من الله از خدا و فضل و زیادتی حرب
یا افزونی مال تجارت لم یمسسهم سوء نرسید ایشان را مکروهی از قتل و جرح

و هزیمت

و هزیمت بلکه بسلامت رفتند و بکرامت باز آمدند و اتبعوا رضوان الله و پی روی
کردند خشنودی خدا را بفرمان برداری رسول و الله و خدای تعالی ذو فضل عظیم
خداوند فضل بزرگست بدفع مشرکان از مؤمنان انما ذلکم الشیطان جز این
نیست که آن تخویف تخویف شیطان بود یخوف اولیاءه می ترساند بدان دوستان
خود را یعنی آنچه اعراب یا اهل قافله یا نعیم میگفتند از شیطان القا کرده بود
تا بترسانند بدان منافقان و از لشکر پیغمبر رو گردان شوند و آن صورت سبب
شکست مسلمانان گردد فلا تخافوهم پس شما ای مؤمنان مترسید از اولیاء
شیطان و خافون و بترسید از من در مخالفت امر من ان کنتم مؤمنین اگر هستید
تصدیق کنندگان وعده و وعید مرا و لا یحزنک الذین و باید که اندوهناک نکرداند
ترا آنانکه یسارعون فی الکفر می شتابند در یاری اهل کفر چون ابن ابی و متابعان او
که از جنگ احد تخلف ورزیده ترا فرو گذاشتند انهم بدرستی که ایشان لن یضروا الله
هرگز زیان نرسانند خدا را یعنی دوستان خدا را شیئا چیزی بسبب مسارعت
در کفر یرید الله می خواهد خدای تعالی ألا یجعل لهم آنکه نکرداند ایشان را یعنی ندهد
حظا فی الآخرة بهره در ثواب آن جهان و لهم و مر این مسارعان راست عذاب عظیم عذابی
بزرگست یعنی بسیار و همیشه ان الذین اشتروا الکفر بدرستی که آنانکه بخریدند کفر را یعنی
بدل کردند بالایمان بایمان لن یضروا الله هرگز زیان نکنند خدا را شیئا چیزی بسبب
اشراک بلکه ضرر ایشان بایشان عاید گردد و لهم عذاب الیم و مر ایشان راست عذابی
دردناک که الم آن بدلهای ایشان برسد و لا یحسبن الذین کفروا و نه پندارند کافران
آن کسانی که کافر اند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان انما نملی لهم مگر آنچه
ما مهلت میدهیم ایشان را خیر لانفسهم بهترست مر نفسهای ایشان را انما نملی لهم
بدرستی که ما درنگ میدهیم ایشان را لیزدادوا اثما تا زیاده کنند گناه را و در دین
باطل خود ثبات ورزند و لهم عذاب مهین و مر ایشان راست عذابی خوار کننده و
منا نزا — رسوا سازنده ما کان الله خدای تعالی بر آن نیست لیذر المؤمنین که بگذارد مؤ
علی ما انتم علیه بر آنچیزی که شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان در خفا و
استهزا با ایشان در آشکارا بلکه صراف حکمت الهی نقد حال شما را بر محک امتحان
زند حتی یمیز الخبیث تا وقتی که جدا کند پلید را که آلوده نفاقست من الطیب
از پاک یعنی مومن مخلص و این تمییز یا بجهاد باشد تا منافقان تخلف نموده با اعادی
دین محاربه نکنند چنانچه در روز احد یا باظهار معجزات سرایر ایشان که بطریق وحی
سید عالم را صلی الله علیه و سلم معلوم گردد و صحابه بران اطلاع یابند و از جمله مکنونات
ضمایر اهل نفاق آن بود که در وقتی که حضرت پیغمبر علیه السلام فرمود که امت مرا
بصورت و هیئت بمن نمودند بهمان هیئت که ذرات ذریات را بآدم علیه السلام نمودند
مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول کند و کدام در بادیه ضلالت
سرگردان ماند منافقان با یکدیگر می گفتند که محمد صلی الله علیه و سلم چنین دعوی

نموده بودند

بلندی کند و از حالات دل متزلزل ما غافلست اگر راست میگوید گو علی التعیین
با ما بگو که کدام مخلص است و کدام منافق آیت آمد و ما کان الله لیطلعکم
چنان نیست که خدا مطلع کرداند شما را ای منافقان علی الغیب بر آن سر پوشیده
که کدام ایمان ارد و کدام کافر ماند ولکن الله یجتبی ولیکن خدای برگزیند برای
اطلاع بر آن من رسله من یشاء از فرستادگان خود هر کرا خواهد فآمنوا پس شما ای
مؤمنان بگروید بالله بخدای بر آن وجه که او منفرد است بعلم غیب و رسله و باور
دارید رسولان او را که بندگان برگزیده اند و می شاید که خطاب با کفار یا منافقان
باشد و ان تؤمنوا و اگر ایمان آرند برین وجه و تتقوا و پرهیزید از نا فرمانی یا از شرک
و نفاق فلکم اجر عظیم پس شما را باشد مزدی بزرگ ولا یحسبن الذین و نپندارند
آنانکه از دناءت همت یبخلون بخیلی میکنند بما آتیهم الله بر آنچه خدا از مال دنیا بایشان
داده است من فضله از فضل و کرم خود هو خیرا لهم آن بخل بهترست ایشان را
بل نه چنین است هو شر لهم آن بخل بد ترست مر ایشانرا هم در دنیا بذهاب برکت
از اموال و هم در آخرت باستحقاق شداید و اهوال سیطوقون زود باشد که درگردن
طوق کرده شود ما بخلوا به آنچه بخل کردند بآن از مال و زکوة نداد ندو این فضیحت
ایشانرا واقع باشد یوم القیمة در روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که حق
تعالی مالی عطا فرمود و آن کس از روی بخل زکوة آن ادا نمود تمثیل و تصویر کنند
روز قیامت مال او را بصورت مار بزرگ که از بسیاری تندی زهر موئی بر سر او
نمانده باشد و دو نقطه سیاه بر زبر چشمهای وی آشکارا بود و چنین حیه خبیث ترین
حیاتست پس آن مار بیاید و طوق گردن او شده هر دو کناره روی دهن او بگیرد
و زبان توبیخ کشاده گوید که انا مالک و انا کنزک من آن مال توام که در دنیا لاف
مباهات می زدی و گنج توام که بسبب آن طرح مفاخرت بر اقران میفکندی **بیت**
گنج را از دل بیرون کن مال را بفکن ز چشم • مال تو مارست در معنی و گنجت اژدها •
ولله و مر خدا راست میراث السموات والارض میراث اهل آسمانها و زمینها
یعنی همه بمیرند و ملک آسمان و زمین بی دعوی مدعیان و نزاع منازعان او را مسلم
ماند لمن الملک الیوم لله الواحد القهار محققان گفته اند که میراث در حقیقت
چیزی را گویند که بملک کسی در آید و پیش از آن در ملک او نبوده باشد پس اموال
اهل آسمان و زمین را میراث بر وجه مجاز گفته اند چه عاریتست در دست ایشان
و فی الحقیقه از آن خدا و ند ست ولله ملک السموات والارض پس چون اهل آسمان
و زمین بمیرند عاریت بصاحب او باز رسد و درین سخن اشارتی هست بآنکه بخیل را
فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن حق است پس بمال دیگری بخل ورزیدن
غایت سفاهت و نهایت شقاوت باشد **قطعه** ای انکه بخل کیسه را بند کنی • خود را
بوجود مال خرسند کنی • این مال خداست صرف کن در ره او • امساک بمال
دیگری چند کنی • والله بما تعملون و خدا بآنچه شما میکنید از نفاق و امساک

خبیر دانا ست

خبیر داناست لقد سمع الله بدرستی که شنید خدا قول الذین قالوا سخن آنهارا
که گفتند ان الله فقیر بدرستی که خدا درویش است ونحن اغنیاء و ما توانگرانیم
چون آیه اقرضوا الله قرضا حسنا بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرود آمد جهودان
گفتند که خدا محتاج است که از ما قرض می طلبد حق تعالی این آیت فرستاد و از روی
تهدید گفت که سنکتب زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را بفرمائیم تا بنویسند
ما قالوا آنچه ایشان گفتند فقر را بما غنا را بخود اسناد کردند و دیگر وقتلهم الانبیاء
بخواهیم نوشت قتل اسلاف ایشان پیغمبرانرا بغیر حق بنا حق و نقول و ما
میگوییم ایشانرا نزدیک مرگ یا بوقت قیام از قبور ذوقوا عذاب الحریق
بچشید عذاب آتش سوزنده را ذلک این چنین عذابی شما را بما قدمت
ایدیکم بسبب چیزیست که از پیش فرستاده دستهای شما ذکر ید برای تحقیق
فعل است و اگرنه فاعل ایشانند و افعال ایشان قتل انبیا بود و عبادت عجل و
امثال آن و ان الله و دیگر این عقوبت بسبب آنست که خدا لیس بظلام
للعبید نیست ستمکار بر بندگان خود پس چون شما مستحق عذابید از روی
عدل شما را معذب می سازد الذین قالوا دیگر شنید قول آنان که گفتند ان الله
عهد الینا بدرستی که خدا عهد کرده و پیمان فرستاده بما یعنی ما را امر کرده
ان لا نؤمن لرسول بآنکه ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم مر فرستاده را
حتی یأتینا بقربان تا وقتی که بیاورد برای ما قربانی تأکله النار بخورد
آنرا آتش بنی اسرائیل را خوردن قربانی حلال نبوده آنرا در وسط مکشوف
السقف نهاد ندی و پیغمبر آن زمان در میان خانه ایستاده مناجات کردی
و عظمای بنی اسرائیل از خارج بیت سرها در پیش انداخته متوجه بود ندی
تا وقتی که قربان مقبول شدی و علامت قبول آن بود که آتشی سفید بی
دود با آواز مهیب از آسمان فرود آمده در قربانی پیچیدی و بسوختی پس
جهودان میگفتند که در توریت مذکورست که جز بدان پیغمبر مگروید که
قربانی برین وجه بیارد حق تعالی ایشانرا الزام میکند قل قد جاءکم بگو بتحقیق
آمدند بشما رسل من قبلی فرستادگان خدا پیش از ظهور من بالبینات و
بالذی قلتم بمعجزهای روشن چون عیسی علیه السلام فلم قتلتموهم پس چرا
کشتید ایشانرا یعنی زکریا که صاحب ذبح بوده و پسر او یحیی ان کنتم صادقین
اگر هستید راستگویان که متابعت پیغمبر صاحب قربان می باید کرد فان کذبوک
پس اگر تکذیب کردند ترا ملول مباش فقد کذب بدرستی که تکذیب کرده
شده اند رسل من قبلک فرستادگان پیش از تو چنان فرستادگان که ایشان
جاءوا بالبینات آورده بودند حجتهای روشن و معجزهای ظاهر والزبر
و مواعظ زاجره یا احکام شرعیه والکتاب المنیر و کتاب روشن کننده حلال
و حرام کل نفس هر نفسی ذائقة الموت چشنده مرگست و زود باشد ای

اهل تکذیب و ارباب تصدیق که همه شما این شربت بچشید و انما توفون اجورکم
وجز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را یوم القیمة روز برخواستن
از قبور فمن زحزح عن النار پس هرکه دور کرده شود از آتش دوزخ وادخل
الجنة و در آورده شد ببهشت فقد فاز پس هر آینه رستگاری یافت و بمراد
رسید و ما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی این جهان الا متاع الغرور مگر برخورداری
ناپایدار حیات دنیی را بمتاعی تشبیه کرد که خرنده در آن غرور یابد و مراد آنست
که زندگانی دنیا مردم را فریب می دهد و اگر بحقیقت آن دانا گردند معلوم شود
که بهیچ نمی ارزد **مثنوی** در دیده اعتبار خوابیست • بر رهگذر اجل سرابیست •
ایمن منشین زگرم و سرد ش • مشغول مشو بسرخ و زردش • لتبلون بخدای که
شما آزمایش کرده خواهید شد فی اموالکم در مالهای خویش اهل شرک بعد از هجرت
مهاجران بمدینه دست تعدی بمال و ضیاع هریک که در مکه داشتند دراز کرده
میسوختند و هرکه را از ایشان در راه بدست می آوردند در آتش تعذیب انداختند
حق تعالی آیت فرستاد که هر آینه شما مبتلا میشوید در مالهای خود بنقصان
و تلف و فی انفسکم و در نفسهای خود بجهاد و یا امراض و علل ولتسمعن
و هر آینه خواهید شنید من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه کتاب بدیشان
داده اند من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و نصاری و من الذین اشرکوا
و از آن کسان نیز که شرک آورده اند اذا کثیرا رنج بسیار یعنی سخنانی که موجب
رنج خاطر باشد هم بنسبت بپیغمبر صلی الله علیه و سلم و هم نسبت خود وان تصبروا
و اگر صبر کنید بر آزار این گروه و تتقوا و پرهیزید از مکافات ایشان و با منتقم
حقیقی گذارید فان ذلک پس بدرستی که صبر و تقوی من عزم الامور از استواری
کارهای دین است ❊ درستی نشانهای آن یا از حقایق ایمانست و اذ اخذ الله
و یاد کن آنرا که فرا گرفت خدا میثاق الذین عهد و پیمان آنانکه اوتوا الکتاب
عطا کرده اند ایشانرا توریت و انجیل یعنی علماء بنی اسرائیل و مضمون عهد
آنست لتبیننه للناس هر آینه ایشان بیان کنند برای مردمان کتاب را که
در شان محمدست صلی الله علیه و سلم و لا تکتمونه و نپوشند امر پیغمبر را و هر دوم که
بخطاب میخوانند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنید نعت پیغمبر را و
مپوشید فنبذوه پس بینداختند کتاب را یا پیمان را وراء ظهورهم از پس پشت
خود این کلمه مثلست در عدم التفات و اشتروا به و خریدند یعنی برگزیدند
بآنچه اخذ میثاق بران بود ثمنا قلیلا بهای اندک و آن مأکل و رشوتهای احبار
اسافله بود که هر سال از عوام و سفله میگرفتند فبئس ما یشترون پس بد چیزی
که میخرند یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی را بحطام فانی لا تحسبن الذین یفرحون
مپندار ای محمد صلی الله علیه و سلم آنانرا که شادی باشند بما اتوا بآنچه آمدند
یعنی کردند از پوشیدن نعت تو و یحبون ان یحمدوا و اینها دوست میدارند

که ستوده شوند بما لم یفعلوا بآنچه نکردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از
یهود خبری پرسید و ایشان جواب آنرا مخفی داشتند و بنوعی دیگر سخن آغاز کردند و چنان
فرا نمودند که براستی خبر داده اند و با وجود آن دروغ ایشانرا داعیه استحسان نیز
بود این آیت نازل شد یا در شان منافقانست که از غزو تخلف کردند و چون پیغمبر
باز آمد زبان باعتذار گشوده توقع تحسین داشتند فلا تحسبنهم پس مپندارید
ای نبی وای مؤمنان ایشانرا بمفازة من العذاب که اهل رستن اند از عذاب
قیامت یا عذاب دنیی چون قتل و جلا و ذلت و قبول جزیه ولهم عذاب الیم
و ایشانراست عذابی دردناک در روز رستخیز ولله و مر خدا راست ملک
السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمین والله و خدا علی کل شیء بر همه
چیزها از مثوبت ابرار و عقوبت اشرار قدیر تواناست آورده اند که قریش از
یهود پرسیدند معجزات موسی علیه السلام چه بود ایشان حدیث عصا و ید بیضا
با معجزات دیگر در میان آوردند و از نصاری معجزات عیسی علیه السلام
سؤال کرده احیاء موتی و ابراء مرضی باز گفتند پس بجناب نبوة پناه آمده
گفتند ای محمد از معجزات موسی و عیسی خبر یافته ایم و بطلب معجزات تو
بدینجا شتافته اگر کوه صفا را زر سازی آنرا علامت یگانگی معبود تو میدانیم
حق تعالی این آیت فرستاد که اگر شما طالب آیات وحدانیت اید ان فی خلق
السموات بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه در ویست والارض و در
آفریدن زمین و آنچه بر وست واختلاف اللیل والنهار و آمد شد شب و روز
نهاست یا اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت لآیات هر آینه نشانهاست
بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او لاولی الالباب مر خداوندان
خرد را عقول ایشان از شوایب حس و وهم صافی و بادراک دقایق اسرار و حقایق
آثار وافی باشد الذین و این اولوا الالباب آنانند که از روی خلوص یذکرون
الله یاد میکنند خدا را قیاما در حالت ایستادن وقعودا و در وقت نشستن
وعلی جنوبهم و در آن زمان که تکیه کرده اند بر پهلوهای خود مراد دوام ذکرست
یعنی دایم یاد کرد حق اند و پیوسته در دریای محبتش مستغرق من احب شیئا
اکثر ذکره **بیت** شب و روزم بجز از یاد تو در خاطر نیست • بلکه در خلوت جان
غیر تو کس حاضر نیست • یا مراد از ذکر نمازست که باین هیئات سه گانه میگذارند
برحسب طاقت خود یا ذکر بمعنی شکرست یعنی سپاس داری میکنند بر قدرت
قیام که قوام معیشت بر آنست و بر نعمت قعود که پایداری صحت بر آنست و بر راحت
اضطجاع و منام که آسایش تمام بسبب آنست محققان گفته اند که مراد ذکر دلست
زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتور و قصوری نمی باشد
پس مراد ازین ذاکران صاحب دلانند که مشغول بذکر دل و جانند قیاما در حالتی که
قایم اند یعنی متوجه بامر الهی قعودا و قاعدند یعنی باز ایستاده از ملاهی

وعلی جنوبهم بر جانب اند از ارتکاب مناهی یا قایم اند بر استانهٔ خدمت وقاعدند
بر بساط قربت وعلی جنوبهم واسوده کانند در بارگاه وجد وحال بر کناره از پندار
وهم وغرور وخیال **مثنوی** حجاب کثرة از هم بر دریده ● بخلوة گاه وحدت آرمیده ●
درو هم وخود بر خویش بسته ● بحق پیوسته واز خویش رسته ● ویتفکرون واندیشه
میکنند از روی استدلال فی خلق السموات والارض در آفرینش آسمانها وزمینها
تا آن اندیشه ایشان را راه نماید بصانع قدیم ومبدع حکیم ومحجب بعد وحجرات
از نظر دل ایشان برخاسته از غیب بحضور آمده واز روی شهود بزبان نیاز
گویند ربنا ای پروردگار ما ما خلقت هذا نیافریدی تو این مخلوق را که آسمان
وزمینست باطلا آفریدنی باطل یا خلق نکرده آنرا بعبث وهزل سبحانک پاکی
تراست از آنکه چیزی را باطل بیافرینی فقنا پس نگاه دار ما را بحمایت لطف خود
عذاب النار از عذاب آتش دوزخ ربنا انک ای آفریدگار ما بدرستی که تو از روی
عدل من تدخل النار هر کرا در آوردی بدوزخ ودر انجا وید ماند فقد اخزیته
پس بدرستی که او را خوار کردانی بعقوبت وما للظالمین ونیست ستمکارانرا
از مشرک ویهود ونصاری وامثال ایشان من انصار یارانی که عذاب از ایشان
مندفع سازند ربنا ای پروردگار ما اننا بتحقیق که ما سمعنا شنیدیم منادیا
ینادی ندای ندا دارنده را که باشکارا میخواند خلق را للایمان بسوی ایمان و
این منادی محمدست صلی الله علیه وسلم یا قران واین عام ترست چه بسیار کس
دعوت رسول را صلی الله علیه وسلم در نیافته اند همه کس از قران می شنود که بزبان
بیان ندا میزند ان آمنوا بربکم برین وجه که بگروید به پروردگار خود فامنا
پس اجابت کردیم منادی را وایمان آوردیم ربنا ای آفریننده ما فاغفر لنا
ذنوبنا پس بیامرز گناهان ما را مراد کبایراست یا مطلق گناهان گذشته
وکفر عنا ودرگذران وبپوش از ما سیاتنا بدیهای ما را مراد صغایراست
یا گناهان آینده وتوفنا وبمیران ما را مع الابرار با نیکان ونیکوکاران
ربنا ای تدبیر کننده وبصلاح آرنده کار ما وآتنا ما وعدتنا بده ما را آنچه
وعده کرده علی رسلک بر تصدیق وفرستادگان خود که نعیم جاودانیست یا آنچه
بر زبان رسل وعده فرموده از نصرت مؤمنان یا آمرزش می طلبیم که انبیا
گفته که ما را آمرزش خواهند چنانچه نوح علیه السلام گفت که ولمن دخل بیتی
مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات وچنانچه ابراهیم علیه السلام فرمود که رب اغفر لی
ولوالدی وللمؤمنین وچنانچه حضرت محمد را صلی الله علیه وسلم امر کردی
واستغفر لذنبک وللمؤمنین ولا تخزنا یوم القیمة ورسوا مکردان ما را در روز
رستخیز انک لا تخلف المیعاد بدرستی که تو خلاف نکنی وعدهٔ خود را در تیسیر
نقل میکند که دعوات خمس که درین آیتهاست از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
وچهار خلیفهٔ بزرگوارش به ترتیب واقع شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم

از مرتبهٔ شهود

از مرتبهٔ شهود خود دعا کرد که ربنا ما خلقت هذا باطلا وصدیق در مقام خوف
گفت که ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته وفاروق نیز خبر داد که ربنا
اننا سمعنا منادیا وذو النورین طلب غفران کرد که ربنا فاغفر لنا ذنوبنا
وحضرت امیر مردان عالم شیر یزدان امیر متقیان از سر همت روی بطلب
موعودات ذی الجلال آورد وفرمود که ربنا وآتنا ما وعدتنا لاجرم سهام این
دعوات به هدف قبول رسیده پروانچهٔ رحمت از دیوان عنایت برین وجه صادر
شد که فاستجاب لهم پس اجابت کرد مر دعای ایشانرا ربهم پروردگار ایشان
بآنکه گفت انی لا اضیع من ضایع نکردانم عمل عامل منکم عمل هیچ عمل کننده را از شما
ام سلمه رضی الله عنها نقل میکند که من از سید عالم صلی الله علیه وسلم سؤال کردم
که هر عاملی را اجر هست این چگونه باشد که مردان مهاجرانرا بمناقب بسیار یاد کرد
ومهاجرات را از آن نصیبی ارزانی نفرمود این آیت آمد که من عمل هیچ عاملی را
از شما ضایع نکردانم من ذکر او انثی از مرد وزن بعضکم من بعض برخی از شما
از برخی دیگرند یعنی شما همه از یکدیگرید زنان از مردان ومردان از زنان
ملخص سخن آنکه شما را در ثواب یک حکم داده است هر که عملی کند مزد آن برد ذکوره
وانوثه را در آن مدخل نیست فالذین هاجروا پس آنان که هجرت کردند از شرک
یا از اوطان خویش واخرجوا من دیارهم وبیرون کرده شدند از دیار وسراها
ومنزل خود یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وا تا آنکه مشرکان ایشا (نرا)
از مکه بیرون کردند واوذوا فی سبیلی ورنجانیده شدند در راه طاعت من
مراد سابقان اسلامند چون بلال که او را بضرب وستم وصهیب که او را بنهب
اموال می رنجانیدند فقاتلوا وکارزار کردند با کفار وقتلوا وکشته شدند
در جهاد این عامهٔ مهاجران اند لاکفرن عنهم هر آینه درگذرانم از ایشان
سیئاتهم بدیهای ایشانرا ولادخلنهم ودر آرم ایشانرا جنات تجری ببوستا (نهای)
که می رود من تحتها الانهار در زیر درختان یا در تحت منازل آن جویها
وپاداشت دهم ایشانرا ثوابا من عند الله پاداشت دادنی از نزد خدا وضع مظهر
در موضع مضمر دلیل بر تعظیم ثواب دهنده است واضافت ثواب بعندیه
باسم الله که ذاتست برذات با مجموع صفات نشانهٔ تعظیم ثواب والله عنده
حسن الثواب وخداست که نیکویی پاداشت وپاداشت نیکو نزدیک اوست
در تفاسیر آمده که مشرکان مکه در عشرت بودند وفقرای مؤمنان بحسرت
میگذرانیدند در خاطر ایشان میگذشت که چرا باید که بت پرستان در ناز و
نعمت باشند وخداشناسان در رنج ومحنت حق تعالی جهت تسلی ایشان
با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که مراد درویشان امت اند لا یغرنک
باید که فریب ندهد ترا تقلب الذین کفروا رفتن وآمدن کافران فی البلاد
در شهرها برای تجارت چه آن تقلب ایشان متاع قلیل برخورداری اندکست

زود زایل شود نخرّ پس از آنکه باخرت روند مأویهم جهنم باز گشت ایشان
جهنم باشد وبئس المصیر وبد آرامگاهیست جهنم لکن الذین اتقوا لیکن آنها
که بترسیدند ربهم از عتاب پروردگار خود وبمتاع دنیی مغرور نگشتند لهم جنات
پس مر ایشان راست بوستانها بران وجه تجری میرود من تحتها الانهار در زیر
قصور آن یا در پای درختان آن جویها از آب وشیر ومی وانگبین خالدین
فیها جاوید باشند در آن بوستانها نزلا در حالتی که ایشان را این بهشتها
پیش کشی باشد من عند الله از نزدیک خدای تعالی نزل آنرا گویند که در منزل
مهمانان نازل حاضر سازند وبسیاری وخوبی آن دلیل است بر کرامت مهمانان
ونیکو داشت او باشد وهرگاه که بهشت نزول مهمانان دار السلام خواهد
بود پس نعمت جز تماشای پرتو انوار لقا نباشد بیت تو ای زاهد سوی باغ
بهشتم میکنی دعوت • نمیخواهم بهشت ودعوت دیدار میخواهم • وما عند
الله وآنچه نزدیک خدا است از الطاف خفیه خیر للابرار بهترست مزد نیکو
کاران را از متاع فانی وان من اهل الکتاب وهر آینه از اهل کتاب لمن یؤمن
کس هست که میگرود بالله بخدا وما انزل الیکم وآنچه بر شما منزل شده
که قرآنست وما انزل الیهم وبدان نیز که بدیشان فرستاده اند که توریت است
یا انجیل مراد ابن سلام است واصحاب او یا نجاشی واتباع او خاشعین لله
در حالتی که ترسکارانند یا متواضعان مر خدا را لا یشترون بدل نمیکنند
بآیات الله باحکام توریت یا نعت پیغمبر ثمنا قلیلا بهای اندک چنانچه
احبار رشوت خوار اولئک آن گروه خاشع مندین لهم اجرهم مر ایشانرا ست
مزد ایشان ذخیره نهاده اند عند ربهم نزد پروردگار ایشان ان الله بدرستی
که خدا سریع الحساب زود حسابست باسانی وزودی حساب مؤمنان
خواهد کرد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان اصبروا صبر کنید
بر ادای فرایض بارنجها وبلاها و حقیقت آنست که بر امتثال احکام شرعیه
تا همه طاعات را شامل باشد وصابروا وشکیبائی نمایید در قتال دشمنان
وقدم استوار دارید در میدان محاربه ورابطوا وساخته وآماده باشید
مقاتله اعدائیه را مرابطه آنست که لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسبات
واسلحه آماده دارند تا اذای کفار از مؤمنان باز توانند داشت ونزد بعضی
مرابطه انتظار نمازست بعد از نماز واتقوا الله وبترسید از خدا وپرهیز کاری
کنید لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید محققان گفته اند که صبر کنید بر
مجاهدهٔ نفوس بنهی از هوا وامر بطاعة مولی ومصابرت فرمایید بر مراقبهٔ
قلوب مع الله تسلیم در بلا ورضا بجریان احکام واقدام نمایید بر مرابطهٔ اروا ح
بوصول بحق وانقطاع از ما سوی وتقوی ورزید بمحافظهٔ اسرار از التفات
باغیار تا باز رسته شوید از حجب وجود ببقای فی الله وفایز گردید بعد از فنا

بدولت بقای

بدولت بقای بالله بیت گر بقا خواهی فنا شو کز فنا • کمترین چیزی که میزاید بقاست

سورة النساء مدنیة وهی مائة وسبعون وخمس آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الناس ای مردمان اتقوا بترسید وبپرهیزید ربکم از خشم وعذاب
پروردگار خود الذی آن آفریدگاری که بمحض قدرت خلقکم بیافرید شمارا
باوجود اختلاف الوان واشکال والسنه من نفس واحدة از یک تن که آن آدم است
علیه السلام وخلق منها وبیافرید از آن تن تنها زوجها جفت وی را که
حواست واصح آنست که حوا را از پهلوی چپ آدم بیافرید وبث وپراکنده
کرد وظاهر گردانید منهما از آدم وحوا بواسطه توالد وتناسل رجالا کثیرا مردان
بسیار ونساء وزنان فراوان واتقوا الله وبترسید از مخالفت امر خدا
الذی آن خداوندی که شما در وقت استعطاف واستعانت از یکدیگر تساءلون
حاجت می طلبید وسوگند بیکدیگر میدهید به بآن خدا والارحام وبپرهیزید
از قطع رحم وبا یکدیگر بمهربانی پیوند کنید ان الله کان بدرستی که خدای
هست وبود وباشد علیکم رقیبا بر شما دیدبان یعنی بر همه اقوال وافعال شما
مطلع است وهر که داند که خدا نگهبان اوست باید که در حرکات وسکنات
خود احتیاط بجای آرد وبوقت عزیمت بر ناپاکی وبیباکی از وشرم دارد مثنوی
هر که واقف بود بر آنکه خدا • حاضر وناظر است در همه جا • در و دیوار و حاجب
و بواب • نیست در دیدن خدای حجاب • در پس پردهای تو بر تو • کی
تواند حجاب داشت باو • وآتوا الیتامی وبدهید ای اولیا واوصیای ایشان
اموالهم مالهای ایشانرا که بحکم وصایت وولایت تصرف کرده اید آورده اند
که اولیا در مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند لاغر خودرا
در رمهٔ ایشان سرداده بعوض گوسفند فربه وبزرگ میگرفتند ومیگفتند
شاة بشاة حق تعالی فرمود که ولا تتبدلوا الخبیث وبدل مکنید مال ناپاک
یتیم را بالطیب بمال پاک خود یعنی فرا مگیرید تبدیل را از مال یتیم که در حق
شما خبیث است وبجای آن منهید روی را که بنسبت شما طیب است ولا
تأکلوا اموالهم ومخورید مالهای ایشانرا الی اموالکم آمیخته با مالهای خود
انه بدرستی که خوردن مال یتیم یا تبدیل یا خیانت در آن کان هست نزدیک
خدای تعالی حوبا کبیرا گناهی بزرگ این آیت در شان یکی از غطفان نازل
شده که برادرش وفات کرده بود واز وی پسری مانده واو بولایت عمومیت
اموال اورا متصرف شده چون پسر بدرجهٔ بلوغ رسید ومال خود از عم خود
طلب نمود در ادای آن تعلل میکرد مرافعهٔ ایشان بمحکمهٔ علیهٔ نبویه افتاد
این آیت فرود آمد غطفانی کلمهٔ نعوذ بالله العظیم در جواب بر زبان رانده
تمامی مال تسلیم برادرزاده نمود وان خفتم واگر ترسید شما بامید آنکه

ان لا تقسطوا آنکه عدل نکنید و راستی نورزید فی الیتامی در اموال یتیمان در صحیح
بخاری از عایشه رضی الله عنها نقل میکند که این آیت در شان کسی فرود آمد که
یتیمه در حجر تربیت او بود و ولایت تصرف در مال آن صغیره داشت میخواست
که او را در قید نکاح آرد حق خدمت و تعیین کابین چنانچه باید فرو گذارد بانواع
مشقت او را مزاحم میشد و هرچه مکروه طبیعت او بود پیش می آورد آیت فرود
آمد که اگر میدانید که در تعیین مهر یتیمان و ادای حال ایشان از روش عدالت
دور رید فانکحوا پس نکاح کنید ما طاب لکم آنچه خوش آید شما را من النساء از زنان
مثنی دوگانه و ثلاث و سگانه و رباع و چهارگانه ناکح مختارست که از اعداد
مذکوره هرکدام که خواهد بخواهد فان خفتم پس اگر دانید که ترسید الا تعدلوا
از آنکه عدل نتوانید کرد میان این زنان فواحدة پس اختیار کنید یکی را او ما ملکت
یا سریه گیرید آن چیزی را که مالک آنست ایمانکم دستهای شما یعنی شما را ملکیت
در آن تصرف هست ذلک این اختیار واحده یا سری ادنی نزدیکترست
الا تعولوا با آنکه میل ننمایید و انحراف نورزید یا جور نکنید و اتوا النساء
و بدهید زنانی را که در قید نکاح آورده اید صدقاتهن کاوینهای ایشان را
در حالتی که هست آنها نحلة هدیه و عطیه از خدا بخشنده شده بدیشان
فان طبن پس اگر این زنان خوشخوی باشند و بخشند لکم مر شما را و بگذرند
عن شیء از سر چیزی منه از کاوین نفسا از جهت نفس یعنی بطیب نفس
و خوش دلی فکلوه پس بخورید آن چیز را و بکار برید هنیئا کارساز
مریئا خوش گوار و در مدارک آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
برین وجه تفسیر فرموده که هنی آن بود که در وی گناهی نبود و مری آنکه از و باری
در دل و رنجی نباشد و لا تؤتوا السفهاء و مدهید به سفیهان و بیخردان اموالکم
مالهای خود را خطاب با اولیاء نسوان و ایتامست و اضافت مال بدیشان جهت
تصرف ایشانست در آن بحق ولایت التی جعل الله آن مالها که گردانیده است خدا
لکم قیاما برای شما سبب قوام معیشت دنیا و رابطه انتظام امور دین چون حج
و جهاد و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات وارزقوهم
و بهره دهید سفها را یعنی وظیفه مقرر کنید فیها در آن مالها بقدر کفاف ایشان
واکسوهم و بپوشانید و جامه دهید ایشان را بقدر حال ایشان وقولوا لهم
و بگویید بعد از منع مال ایشان را قولا معروفا سخنی نیکو و پسندیده مثلا
اگر یتیم باشد گویید این مال از آن تست و من خزینه دار توام و بوقت بلوغ
تسلیم تو خواهم کرد و زنان را نیز وعده کنید که دل ایشان را خوش سازد وابتلوا الیتامی
و بیازمایید یتیمان را که مردانند به عقل و تمیز و حیانت اموال و دقایق بیع و شری
و اگر زنانند بغزل و نسج و ترتیب امور خانه حتی اذا بلغوا النکاح تا آنگاه
که برسند بحد نکاح و این کنایت از بلوغ است فان آنستم پس اگر دانستید

و دریافتید بعد

و دریافتید بعد از بلوغ منهم رشدا در ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح دین
و اصلاح مال فادفعوا الیهم پس بدهید بدیشان اموالهم مالهای ایشان را
که در دست شما بود ولا تأکلوها اسرافا و مخورید ای اوصیا مالهای یتیمان را
و تلف مکنید از روی گزاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از آنکه قاضی فرض
کرده باشد و بدارا و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از راه شتافتن و پیشی
گرفتن ان یکبروا از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی مشتابید در خوردن مال
یتیمان از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما باز ستانند ومن کان غنیا
و هرکه باشد از اوصیا و اولیا توانگر فلیستعفف پس باید که از مال یتیم دست
باز دارد و عفت و خویشتن داری بجای آرد ومن کان و هرکه باشد از آن جماعت
که مال یتیم در دست ایشان است فقیرا درویش و محتاج فلیأکل پس باید که
بخورد از مال یتیم بالمعروف به نیکویی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس که
بمقدار اجرت یا سعی اوست فاذا دفعتم پس چون بدهید و باز گزارید الیهم
اموالهم به یتیمان مالهای ایشان را فاشهدوا علیهم پس گواه برگیرید بر اقرار
ایشان بقبض مال تا در میان جدال و خصومت بدید نیاید وکفی بالله و
بسنده است خدا حسیبا گواه بندگان یا جزا دهنده بر اعمال ایشان یا حساب
کننده همه در روز جزا آورده اند که عادت عرب بود در زمان جاهلیت که زنان را
مطلقا و مردان خورد سال را میراث نمیدادند و می گفتند که مال کسی برد که
با دشمن قتال تواند کرد و بطعن نیزه و ضرب شمشیر غنیمتها در حوزه تصرف
تواند آورد چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بمدینه هجرت فرمود طریقه
میراث بر همین قانون مستمر بود تا روزی تا روزی ام کج بجناب نبوت
مآب آمده فرمود که اوس بن صامت رضی الله عنه دعوت حق را لبیک
اجابت گفته و من از وسه دختر دارم و مال بسیار گذاشته و ابنای عم او
بحیطه تصرف در آورده اند و مرا و صغیران مرا محروم و بی نوا گذاشته
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم ایشان را طلبید و صورت ماجرا بحضور
ایشان باز راندند ایشان همان قانون جاهلیت را پیش آورده خواستند که
طریق بیداد آبا و اجداد را رونق دهند آیت آمد که للرجال نصیب مردان را
اگر خورد باشند و اگر بزرگ بهره ایست مما ترک الوالدان از مالی که بگذارند
پدر و مادر والاقربون و خویشاوندان نزدیک وللنساء نصیب و مر زنان را
نیز حصه هست مما ترک الوالدان والاقربون از آنچه والدین و اقربا بگذارند
مما قل منه از آنچه کم باشد از مال گذاشته او کثر یا بسیار بود حق تعالی مقرر
ساخته برای ایشان نصیبا بهره مفروضا باندازه پدید آورده واذا حضر القسمة
و چون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث اولوا القربی خویشان که میراث
نمی برند والیتامی و یتیمان که بیگانه باشند والمساکین و درویشان و محتاجان

فارزقوهم پس بدهید ایشانرا چیزی منه ازانچه مقسوم میکردد تا دل
ایشان خوش شود مراد آنست که حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی
دهند وکفته اند این امر بر سبیل وجوب بوده و بآیت مواریث و وصایا
منسوخ شده وقولوا لهم وبکویید این جماعت را قولا معروفا سخنی پسندیده
که موجب فرح خاطر ایشان شود ولیخش الذین و باید که بترسند آنانکه لو ترکوا
اکر بکذارند من خلفهم از پس مرک ایشان ذریة ضعافا فرزندان عاجز
وضعیف خافوا علیهم بترسند بریشان از بی وضایع یعنی ورثه باید که با
ضعفای اقارب ویتیمان ومسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند
مراسم شفقت ومرحمت مرعی دارند وتفکر کنند که اکر ایشانرا فرزندان خرد
وعاجز باشد وبعد از وفات ایشان بچنان مجلسی درآیند حرمان ایشان
جایز هست یا نه وهر آینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس آنچه
بخود روا ندارند نسبت بدیکران نیز جایز نشمارند مصراع پسند بکس آنچه بخود
نپسندی فلیتقوا الله پس باید که از عذاب خدا بترسند ولیقولوا قولا و باید
که بکویند با حاضران مجلس قسمت سدیدا سخن راست ودرست یعنی
عذری جمیل و وعدهٔ نیکو ان الذین بدرستی که آنانکه از روی جرات یاکلون
اموال الیتامی میخورند وتلف میکنند مالهای یتیمان را ظلما از جهت
بی داد وستم انما یاکلون جز این نیست که میخورند فی بطونهم نارا در شکمها
خویش آتش وچه آتش در آتوار از ابو برده رضی الله عنه نقل میکند که
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که حق تعالی برانکیزد روز
قیامت قومی را از کورها و بیرون می آید آتش از دهن های ایشان
کفتند یا رسول الله این کدام طائفه اند فرمود که نمی دانید که خدای تعالی
میفرماید که انما یاکلون فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا و در تفسیر کبیر است
که روز قیامت خورندهٔ مال یتیم بعرصات درآید وآتشی که درون او
ازان مملوست زبانه میزند ودود از دهن وبینی وچشم وکوش او بیرون
می آید وباین علامت همه کس او را بشناسند که آکل مال یتیمانست پس بدین
سخنان حمل اکل برظاهر انسب است وسیصلون و زود باشد که درانداخته
شوند خورندکان مال یتیمان حفص معلوم میخواند یعنی اینست که
بزودی درآیند سعیرا در آتش افروخته یوصیکم الله امر میکند شما را خدا
فی اولادکم در کار فرزندان شما ومقادیر میراث ایشان یا فریضه میکرداند
بحکم خویش در بارهٔ فرزندان شما سهام میراث را برین وجه که للذکر مردی را
باشد مثل حظ الانثیین مثل بهرهٔ دو زن فان کن نساء پس اکر باشند
اولاد میت زنان خالص که با ایشان مرد نبود فوق اثنتین بالای دو فلهن
پس مر ایشانرا باشد ثلثا ما ترک دو بخش از سه بخش آنچه متوفی کذاشته است

وان کانت واحدة

وان کانت واحدة واکر باشد وارث یک دختر وبس فلها النصف پس
مراورا است نصفی از متروکهٔ متوفی ولابویه ومر پدر ومادر میت
لکل واحد هر یکی را منهما السدس از ایشان حصه شش یک است مما ترک
ازانچه کذاشته باشد فرزند ان کان اکر باشد له مران فرزند متوفی را ولد
فرزندی خواه مرد وخواه زن فان لم یکن پس اکر نباشد له ولد مران فرزند
مرده را فرزندی وورثه ابواه ومیراث برند ازو همین پدر ومادر را او
فلامه الثلث پس مادر را او را سه یک باشد از مال وچون حصر وراثت کرده
بر ابوین ونصیب ام تعیین فرمود مقرر شد که باقی نصیب ابست فان کان له
اخوة پس اکر باشد مر این متوفی را برادران پدری ومادری یا بعضی پدری
ومادری فلامه السدس پس مادر میت را باشد شش یک از متروکه واین
نصیبها که بجهت ورثه مفروض شده بدیشان میرسد من بعد وصیة از پس وصیتی
که یوصی بها وصیت کرده شده است بدان وحفص معلوم میخواند ومدعی آنکه
موصی میت است او دین یا بعد از ادای دینی که در ذمت مورث باشد آباؤکم
پدران شما وابناؤکم وپسران شما لا تدرون نمیدانید شما ایهم که کدام از ایشان
اقرب نزدیکترست وبکار آینده تر لکم مر شما را نفعا از جهت منفعت یعنی
نمیدانید از اصول وفروع ورثه کیست نفع رساننده تر بشما در دنیا به شفقت
ودر آخرت بشفاعت وچون حق تعالی باحوال وارث ومورث دانست پس قطع
کرد سهام مواریث را فریضة فرض کرد انیدنی من الله ثابت از نزدیک خدا
ان الله کان بدرستی که خدای هست علیما دانا بمراتب هر یک ورثه حکیما
حکم کننده در تقدیر سهام ایشان ولکم ومر شما راست ای شوهران نصف ما
ترک ازواجکم نیمهٔ آنکه ترکه کذارند زنان شما ان لم یکن اکر نباشد لهن ولد
مران زنانرا فرزند خواه یکی وخواه بیشتر خواه از شما وخواه از غیر شما خواه مؤنث
وخواه مذکر خواه صلبی وخواه ولد ابن یا ولد ابن الابن هر چند پایان رود
فان کان لهن ولد پس اکر زنانرا فرزند باشد بهر وجه که باشد فلکم الربع
پس شما را چهار یک باشد مما ترکن ازانچه بکذارند زوجات شما واین نصف
یا ربع که حصهٔ شما بتوانید کرفت من بعد وصیة از پس وصیتی که زوجات
شما یوصین بها وصیت کرده باشند بدان او دین یا پس از قضاء دینی که در ذمت
ایشان باشد ولهن الربع ومر زنانراست چهار یکی مما ترکتم ازانچه میکذارید
خواه زن یکی باشد وخواه زیاده همه در ربع شریک باشند ان لم یکن اکر نباشد لکم ولد
شما را فرزند خواه یکی وخواه زیاده خواه مذکر وخواه مؤنث خواه از ایشان وخواه
از غیر ایشان فان کان پس اکر باشد لکم ولد شما را فرزند بهر وجه که کرد فلهن الثمن
پس آن زنانراست هشت یک مما ترکتم ازانچه شما کذاشته اید از اموال من بعد وصیة
از پس انفاذ وصیتی که توصون بها وصیت میکنید بدان او دین یا بعد از ادای دین

خواه از شما وخواه از غیر شما در عمل خود نیست

که در ذمه شما باشد وان کان واکر باشد رجل یورث مردی که از و میراث
میکیرند کلالة کسی که والدین و اولاد ندارد او امرأة یا زنی بود کلاله وله
و مر این مرد را و زن نیز در حکم داخلست اخ براذر ماذری باشد او اخت
یا خواهر ماذری فلکل واحد پس هر یکی را ازین براذر و خواهر منهما السدس
شش یک حصه رسد از میراث کلاله و مذکر درین صورت و مؤنث یکسان است
فان کانوا پس اکر باشند اولاد ام اکثر من ذلک بیشتر از براذری یا خواهری
فهم پس ایشان بتمامی خواه ذکور و خواه اناث از فریقین شرکاء فی الثلث
انباز اند در سه یک مال بی مزیت ذکور بر اناث واین میراث بدیشان
میرسد من بعد وصیة از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرک یوصی بها
وصیت کرده شده است بدان او دین یا پس ادای دین غیر مضار در حالتی
که میت غیر زیان آرنده باشد بر ورثه در وصیت و دین ضرر در وصیت
آنست که از ثلث مال متجاوز باشد و زیان در دین آنکه اقرار کند بدین
مر کسی را که در ذمه او چیزی نداشته باشد وصیة من الله نکاه دارید
وصیتی را که هست از نزدیک خدا والله علیم و خدای تعالی داناست بنیات
شما در نفع و ضرر حلیم بردبارست بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و بتوبه
کناه ایشان عفو فرماید تلک آن احکامی که تقدیم یافت در امور یتامی
و مهمات نکاح و قسمت مواریث حدود الله اندازهای حکم خداست که
از آن در نشاید کذشت و من یطع الله و رسوله و هر که فرمان برد خدا وی
رسول او را درین حکمها یدخله درآرد خدای تعالی او را جنات تجری بوستانها
که میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار آن جویها خالدین فیها در حالتی که
داخلان درین جنات جاویدان باشند در آن و ذلک واین ادخال مطیعان
در بهشت بر صفت خلود الفوز العظیم رستکاری بزرکست و من یعص
الله و رسوله و هر که فرمان خدا و رسول او نبرد و یتعد حدوده و در کذرد
از آن اندازها که در حلال و حرام و میراث و سایر احکام مقرر شده یدخله نارا
خدای تعالی درآرد او را در آتشی و چه آتشی خالدا فیها در حالتی که جاوید باشد
در آن و مذهب صحیح آنست که خلود به جهت استحلال محرمات بود وله و مر آن
عاصی مستحل را باشد عذاب مهین عذابی خوار کننده واللاتی و آن زنان که از جهت
متابعت هوای نفس یأتین الفاحشة بیایند به فعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند
من نسائکم از زنان شما مراد محصنات اند یعنی شوهرداران فاستشهدوا پس
شما ای حکام شریعت طلب کواه کنید علیهن بر فعل فاحش این زنان اربعة چهار
مرد عاقل بالغ منکم از شما که مؤمنانید تا بر ایشان کواهی دهند فان شهدوا پس
اکر چهار تن به زنا بر ایشان کواهی دهند فامسکوهن فی البیوت پس نکاه دارید
این زنان را و بند کنید در خانها اصح اقوال آنست که در اول اسلام احکام عقوبت

زنان زیانکار برین وجه بوده که ایشان را در خانها محبوس سازند حتی یتوفیهن
الموت تا وقتی که متوفی سازد ایشان را ملک الموت یا استیفای ارواح ایشان
کند مرک او یجعل الله لهن یا کرداند خدای تعالی یعنی پیدا سازد سبیلا برای
ایشان راهی یعنی حدی تعیین کند که از حبس خلاص یابند و بعد از آن وحی
فرود آمد و سید عالم صلی الله علیه و سلم فرموده که فرا کیرید از من قد جعل الله
لهن سبیلا صحابه متوجه شدند که آن راه کدامست خواجه فرمود که الثیب بالثیب
الرجم والبکر بالبکر مائة جلدة و تعذیب عام پس بحکم این حدیث امساک
بیوت منسوخ شد واشهاد و استشهاد باقی ماند واللذان و آن دو کس یعنی
مرد و زن که غیر محصن باشند یأتیانها بیایند بفاحشة منکم از شما که مسلمانان
ازادید فاذوهما پس برنجانید ایشان را بزبان و سرزنش کنید و ملامت نمایید
ابن عباس رضی الله عنه فرموده که ایشان را بدست نیز ایذا باید کرد فان تابا
پس اکر توبه کنند از آن فاحشه واصلحا و کار با صلاح آورند فاعرضوا عنهما
پس شما روی بکردانید یعنی دست باز دارید از ایشان این حکم نیز بحکم جلد
و نفی منسوخ شده ان الله کان توابا بدرستی که خدا هست توبه پذیرنده از بندکان
رحیما مهربان بر توبه کنندکان انما التوبة جز این نیست که قبول توبه علی الله
بر خداست نه بطریق وجوب بلکه از روی وعده که خلف در آن متصور
نیست و وعده قبول توبه للذین بر آن کسانیست که یعملون السوء بجهالة
بدی میکنند بنادانی و مجاهد فرموده که کناه مؤمن بجهلست یعنی نه از روی
شک و عناد و جحود و استکبار میشاید که جهل باشد بعقوبت آن و ایشان بجهل
عملهای بدی میکنند ثم یتوبون پس بازکشت می نمایند بحق تعالی من قریب
از زمان نزدیک یعنی پیش از حضور مرک یا نظر بملک الموت یا در زمان
صحت یا پیش از آنکه دوستی آن کناه در دل متمکن کردد و اصح قول آنست
که زمان قریب پیش از مرکست و اکرچه بمقدار فواق ناقه باشد در تفسیر عین
المعانی آورده که تائبی را که بیک نفس پیش از مرک توبه کند ملائکه بطریق
استحسان میکویند که زود آمدی و چه خوش آمدی یعنی چه خوش مسارعت
نمودی و مؤید این قولست آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود
که ان الله یقبل توبة عبد مالم یغرغر بزرکان کفته اند که وقت حلول اجل
و زمان نزول مرک معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر باید تصور کرد و از
رجوع بحضرت او غافل نباید بود **بیت** غافل مشو ای عاصی یاد درد و ندم باش •
هر دم دم آخر شمر و حاضر دم باش • فاولئک پس آن کروه که مدد توفیق یافته
بعد از کناه توبه کنند یتوب الله توبه قبول کند خدای و بازکردد بمغفرت
علیهم بر ایشان وکان الله علیما و هست خدا دانا بتوبه تائبان حکیما حکم
کننده بآنچه تائب را عقوبت نباشد ولیست التوبة و نیست قبول توبه

للذین مر آنکسانی را که با اصرار یعملون السیئات بدیها میکنند حتی اذا حضر تا چون
حاضر شود یعنی در رسد احدهم الموت یکی را از ایشان مرگ قال انی گوید بدرستی
که من تبت الآن توبه میکنم اکنون این سخن در شان توبهء منافقانست و توبهء
ایشان اسلام باشد بحسب باطن و این صورت در وقت معاینهء مرگ از ایشان
مقبول نیست ولا الذین یموتون و نه توبه مقبولست مر آنها را که بمیرند وهم کفار
وحال آنکه ایشان کافر باشند یعنی در وقت سوق روح از هیچ کافر و منافق
ایمان مقبول نیست زیرا که ایمان یاس است و آن سود نمیدارد که فلم یک ینفعهم
ایمانهم لما راوا باسنا اولئک آن گروه که منافق باشند و آنها که بر کفر بمیرند اعتدنا
لهم آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرة عذابا الیما عذابی دردناک که تخفیف
نداشته باشد آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی و
زوجه ازو بازماندی پسر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق
میراث داشتی بوقت مصیبت جامه بر سر زن انداختی و اورا بدین عمل در تصرف
خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود اورا بنکاح
در آوردی والا بشوهری دادی و مهر معجل او خود تصرف کردی یا اورا از تزویج
منع کرده محبوس داشتی تا هر میراث که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کس
گذاشتی یا بمردی و میراث او این کس می بردی و اگر آن زن قبل از القای ثوب
برو با اهل پیوستی وارث زوج متوفی را برو دست نبودی و در اول اسلام همین
قانون رعایت کردندی تا وقتی که ابوقیس انصاری وفات کرد و زنی کبشه نام
ازو بازماند پسری که ابوقیس از زنی دیگر داشت کبشه را به تحت تصرف در آورده
با او معیشتی بطریق مضاره آغاز نهاد و غرضش آنکه هر چه دارد بدو دهد
کبشه صورت حال در حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بموقف عرض رسانید
خواجهء عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که بخانه باز گرد و پای اضطراب در دامن
اصطبار کش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبشه باز گردید بعضی دیگر از زنان
مدینه که بدینه بدان مبتلا بودند روی بدرگاه نبوت آورده گفتند یا رسول الله
ما همه بدستور کبشه جام زهر آلود این بلیه نوشیده ایم و لباس محنت طراز این قضیه
پوشیده حق تعالی از روی رأفت این آیت فرستاد یا ایها الذین آمنوا ای گروه
گرویدگان لا یحل لکم روا نیست شمارا ان ترثوا النساء آنکه میراث گیرید زنان را
کرها از روی ناپایست و کراهه تقیید میراث گرفتن مکروه دلالت بر آن
نمیکند که بطوع و رغبت ایشان ایشانرا میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصیص
شیء بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمیکند کقوله تعالی ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق
چه قتل در وقت عدم خشیت هم جایز نیست ولا تعضلوهن و منع مکنید
این زنانرا از تزویج و گفته اند که خطاب با مردانیست که از زنان خود بتنگ
آمده باشند برای آنکه از سر مهر خود درگذرند ایشانرا در خانه باز میداشتند

حق تعالی میفرماید که زنانرا محبوس مسازید و باز مدارید لتذهبوا
برای آنکه ببرید ببعض ما آتیتموهن بعضی را از آنچه بدیشان داده اید از مهر
الا ان یاتین مگر آنکه بیایند بفاحشة مبینة بعملی زشتی روشن کرده شده
بشهود عدول و حفص بکسر یا خوانده یعنی فاحشهء روشن کننده حال ایشانرا
و فاحشه درین آیت نشوزست یعنی چون زن سر باز زند از صحبت مرد مرد را
روا بود که از وی خلع طلبد و گفته اند فاحشه زناست و حد آن در جاهلیت
یا در بدایت اسلام استرداد صداق زانیه بوده و حالا این حکم منسوخست
وعاشروهن و زندگانی کنید با زنانی که مرتکب فواحش شده اند بالمعروف
به نیکویی در قول و فعل و نفقه و سکنی یا بیارید ایشانرا احکام و آداب شریعت
که هیچ نیکویی به از آن نیست فان کرهتموهن پس اگر ایشانرا نخواهید صبر کنید
فعسی ان تکرهوا شیئا پس شاید که شما کاره باشید چیزی را ویجعل الله و بگرداند
خدا و پدید آرد برای شما فیه در آن چیزی مکروه خیرا کثیرا نیکویی فراوان
یعنی ثوابی عظیم بر تحمل مکاره وان اردتم و اگر خواهید شما بواسطهء کراهیة
از صحبت زوجات بی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان استبدال زوج طلب
بدل کردنی مکان زوج بجای زنی دیگر و آتیتم و داده باشید احدیهن یکی از ایشانرا
که داعیهء طلاق او دارید قنطارا مال بسیار جهت کاوین فلا تاخذوا پس فرا مگیرید
منه از آنچه بدو داده اید شیئا چیزی نه اندک نه بسیار اتاخذونه آیا میگیرید
چیزی از آن زن بهتانا بباطل و ستم و اثما مبینا و جرمی ظاهر و گناهی هویدا
بهتانرا در قول باطل نیز استعمال میکنند و معنی بهتان درین آیت آنست که
شوهری مهر از برای زن فرض کرده و بر آن گواه گرفته پس چون استرداد میکنند
گویا مدعی آنست که آن مهر فرض نکرده و این بهتان صریح است و کیف
و چگونه و بکدام وجه و بچه جهت تاخذونه فرا میستانید مال را از زنان وقد افضی
و حال آنکه رسیده است بعضکم الی بعض برخی از شما ببرخی دیگر افضا
کنایت از مباشرت است و اخذن و فرا گرفته اند آن زنان منکم از شما در وقت
عقد میثاقا غلیظا پیمانی محکم و عهدی استوار که آن کلمهء نکاح است یعنی
ایجاب و قبول و در حدیث آمده استحللتم فروجهن بکلمة الله آورده اند
که جمعی از جاهلان زمان جاهلیت ازواج آبای خود را نکاح میکردند حق تعالی
ازین عمل نهی فرمود و گفت ولا تنکحوا و بزنی مخواهید و بنکاح در میارید
ما نکح آباؤکم آنرا که خواسته اند پدران شما من النساء از زنان و بنکاح در آورده
الا ما قد سلف مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم که معفو عنه است انه
بدرستی که نکاح زن پدر کان بود قبل از نهی و هست بعد از تحریم فاحشة
عملی زشت ناپسندیده و مقتا و مبغوض خدای و مؤمنان این عمل نزد
اشراف عرب مبغوض و مکروه می بوده و فرزندی را که از زن پدر متولد

شدی مغیبت می کنند اند یعنی دشمن داشته شده وساء سبیلا و بد راهی که این راهست کفته اند مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی وفاحشة اشارت بدا دوم قبح شرعی ومقتا عبارت ازانست سیم قبح عرفی وساء سبیلا مشتمل برانست حرمت علیکم حرام کرده شده برشما امهاتکم نکاح مادران شما واین امومت عمومی دارد هر زنی که نسبت مردی بدو راجع شود بولادت خواه از ذکور چون مادر پدر و پدر پدر هرچند بالا رود وخواه از طرف اناث چون مادر مادر او هرچند که باشد حکم مادر دارد در تحریم وبناتکم ودختران شما واین نیز عامست هر زنی که نسبت او بمرد بازگردد از جهت اولاد ذکور واناث بیک درجه یا زیاده در بنات داخلست واخواتکم وخواهران شما هر زنی که با مرد در صلبی بوده باشد یا بر رحمی گذشته او خواهر اوست پس خواهر عام باشد پدری ومادری و پدر ومادری را وعماتکم وخواهران پدر شما هر زنی که با پدر کسی یا پدر پدر او هرچند بالا رود ودر صلبی بوده یا بر رحمی مرور نموده عمهٔ انکس است واینجا نیز طرق ثلاثه متصورست وخالاتکم وخواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر تا انجا که برسد در صلبی استقرار داشته یا بر رحمی گذشته خالهٔ آن کس است ووقوع بوجوه مذکوره امکان دارد وبنات الاخ ودختران برادر بهر وجه که اخوت ثابت میشود از وجوه ثلاثه وبنات اولاد ایشان واولاد ایشان چند انچه دور شوند همان حکم دارد وبنات الاخت ودختران خواهر از هر وجه که اخیت یابد واین نیز متناول بنات اولاد اخت وبنات اولاد اولاد ایشان است هرچند که پایان روند همان داخل بنات اخت اند وامهاتکم وحرام کرده اند بر شما مادران شمارا اللاتی ارضعنکم آنهایی که شمارا شیر داده اند مرضعه را مادر میگویند از برای حرمت ایشان پس زنی که شیر دهد کسی را وزنی که شیر داده باشد آن شیر دهنده را وزنی که شیر داده باشد شوهر آن زن را که بشیر او زوجه یا ام ولد رضاع واقع شود همه ام رضاعی اند واخواتکم من الرضاعة وخواهران شما از جهت شیر خوردن امام اعظم وامام مالک برانند که حکم رضاع ثابت نمی شود وامهات نسائکم ومادران زنان شما وجدات منکوحه از قبل مادر و پدر بنسب ورضاع همین حکم دارند وربائبکم ودختران زنان شما اللاتی فی حجورکم آن دختران که در کنار تربیت شما بوده شوهی یا وشرط در حرمت ایشان انست که متولد شده باشند من نسائکم از آن زنان که اللاتی دخلتم بهن شما با ایشان این دخول کرده باشید فان لم تکونوا پس اگر نباشید شما که بخلوات دخلتم بهن در آمده باشید با ایشان این دخول کنایه از مباشرت است فلا جناح علیکم پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح ربایب وحلائل ابنائکم ودیگر از محرمات زنان پسران شما اند

الذین من اصلابکم

الذین من اصلابکم آن پسران که از پشتهای شما باشند چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم زید بن حارثه زینب را بعد از انکه زید بن حارثه که پسر خوانده آن حضرت بود طلاق داد بعقد ونکاح خود در آورد مشرکان اغاز سرزنش کردند که زن پسر خود را خواسته این آیت فرود آمد که حلیلهٔ پسر صلبی حرامست نه زن کسی که او را پسر خوانده باشد وان تجمعوا ودیگر حرامست بر شما انکه جمع کنید بین الاختین میان دو خواهر در یک نکاح الا ما قد سلف مگر انچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی وتحریم که معفو عنه است وبرخی مفسران برانند که مراد از ما قد سلف که یعقوب علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهر لیلا مادر یهودا وراحیل مادر یوسف علیه السلام ودر دین وی حلال بوده ان الله کان بدرستی که خدای هست غفورا آمرزگار آن کسان از اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند رحیما مهربان بر کسانی که در اسلام این عمل بجای آورده اند بعد از ان توبه کرده والمحصنات وحرام کرده اند بر شما شوهرداران من النساء از زنان الا ما ملکت مگر انچه مالک آن شده است ایمانکم دستهای شما ابو سعید خدری نقل میکند که در حرب حنین که از غنایم اوطاس مال بی قیاس باهل جهاد رسید وآن جمله زنان که شوهران ایشانرا بحسب نسب می ساختیم بقید اسیری ما در آمدند وچون حرمت زنان شوهردار مارا معلوم شده بود در حل وحرمت اسیران متردد گشتیم وایشان اگرچه ملک یمین بودند از قبیل محصنات می شمردیم بعد از عرض بحضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه این آیت نازل شد که زنان کفار اگرچه شوهر دارند اما چون بسبب سبی ملک یمین شما شدند تصرف در ایشان حلال است بشرط اخراج ایشان از دار الحرب بی ازواج ایشان واین قول امام اعظم است وباقی ائمه بمجرد سبی ایشانرا حلال میدانند کتاب الله ملازم باشید فرض خدایرا در باب مناکحات یا مصدر موکد است معنی انکه نوشت خدای نوشتنی علیکم بر شما در محرمات واحل لکم وحلال کرد اند مر شمارا حفص بمجهول می خواند ومعنی انست که حلال کرده شد بر شما ما وراء ذلکم انچه غیر از این محرمات مذکوراست وبحدیث نیز محرمات ثابت شده چون نکاح مراه بر عمهٔ او بر خالهٔ او وبر خواهر زادهٔ او ونکاح مطلقهٔ ثلث بی تحلیل ونکاح معتده ونکاح امه بر ازاد وتزوج بخامسه ونکاح ملاعنه وتفاصیل در کتب فقه مذکورست وچون حق سبحانه بیان حلال وحرام فرمود پس روا باشد شمارا ان تبتغوا انکه بطلبید زنانی را که غیر محرم باشند یعنی بنکاح در آرید وکاوین کنید باموالکم بمالهای خود محصنین در حالتی که بان تزوج متعفف باشید یعنی دین خود را

بان نکاح در پناه آرید غیر مسافحین و نباشید زنا کنندکان فما استمتعتم
پس هر که برخورداری یافته آید به بدو منهن از زنان بسبب نکاح
فاتوهن پس بدهید ایشانرا اجورهن مهرهای ایشان فریضة مقرر
کرده و مفروض ساخته چه مهر در مقابلهٔ استمتاع است ولا جناح علیکم
وهیچ وبالی وگناهی نیست برشما که ازواج و زوجانید فیما تراضیتم در آنچه
از یکدیگر راضی شوید به بآنچیز من بعد الفریضة از پس آن مهری که فرض شده
باشد در زمان عقد یعنی آنچه زن ابرا کند از مهر و مرد در عوض آن چیزی
بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد وگفته اند تراضی در نفقه است
یا در صحبت و مفارقت ان الله کان علیما بدرستی که خدای هست دانا
بمصالح بندگان حکیما محکم کار در مهمات نکاح ایشان ومن لم یستطع منکم
وهر کرا استطاعت نیست از شما طولا از روی توانایی و توانگری ان ینکح
المحصنات المؤمنات آنکه بنکاح درآرد زنان آزاد گرویده را فمن ما ملکت
ایمانکم پس باید که بخواهد بزنی آنچه مالک آنست دستهای شما من فتیاتکم
المؤمنات از کنیزکان شما که گرویده باشند والله اعلم وخدای داناترست
بایمانکم بگرویدن شما و بتفاضلی که میان شما باشد در ایمان بعضکم برخی از شما
که عبید واماانید من بعض از برخی دیگرند یعنی همه مشترکید در ایمان یا شما
از یکدیگرید در نسب و پدر همهٔ شما آدم است علیه السلام فانکحوهن پس
بخواهید کنیزکان را باذن اهلهن بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان
مملوک دیگری اند واتوهن وبدهید بکنیزکان نکاح کرده اجورهن مهرهاء
ایشان بالمعروف به نیکویی یعنی بی مکاس و مضایقه و دادن مهر با ایشان
همه باذن مالکان ایشان باید محصنات درحالتی که این کنیزکان نگاه دارندهٔ
فروج خود باشند غیر مسافحات نه زنا کنندگان باشکارا ولا متخذات اخدان
ونه فراگیرندگان دوستان به پنهانی فاذا احصن پس آن هنگام که ایشان
نگاه دارند فروج خود را از حرام بسبب تزویج وحفص بصیغهٔ مجهول خواند
و معنی آنست که آن هنگام که جواری شوهر کرده شدند فان اتین بفاحشة
پس اگر بیایند بزنا فعلیهن برایشان لازم بود نصف ما علی المحصنات نیمهٔ آنچه
لازم است بر زنان آزاد بی شوهر من العذاب از حدی که خدای مقرر کرده حد
زنان آزاد بی شوهر صد تازیانه است از آن کنیزکان پنجاه تازیانه باشد و زن
آزاد را تعذیب عام است امام شافعی رحمه الله فرموده که وید تعذیب کنیزک
نصف عام باشد و امام اعظم رحمه الله فرموده که میان جلد و نفی جمع نکنند مگر برای
سیاست و بهمه مذاهب در زنای عبید و اما رجم نیست ذلک آن نکاح کنیزکان
لمن خشی العنت برای کیست که ترسد از رنج سخت یعنی از مشقت آنکه در زنا
افتد منکم از شما که غیر یابند وان تصبروا وآنکه صبر کنید از نکاح کنیزکان خیر لکم

بهتر است مر شمارا

بهتر است مر شمارا و باحتیاط نزدیکتر در صیانت ولد خود از بندگی والله
غفور و خدای آمرزنده است مر کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح اما رحیم
مهربانست برخصت دادن بندگان بدان یرید الله میخواهد خدای لیبین
لکم آنکه بیان کند برای شما احکام حلال وحرام و یهدیکم و راه نماید شمارا
سنن الذین راههاء آن کسان که بودند من قبلکم پیش از شما مراد دین ابراهیم
واسماعیل است علیهما السلام یا روش پیشینیان از اهل حق ویتوب علیکم
و بازگردد بر شما بتسهیل اثقال و رفع احمال و تخفیف احکام و غفران آثام
والله علیم و خدای داناست بمصلحت شما در آنچه فرماید حکیم درست کار و راست
گفتارست در هرچه حکم کند والله یرید و خدای میخواهد ان یتوب علیکم
آنکه شمارا توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبهٔ شما گردد و یرید الذین
و میخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد یتبعون الشهوات پی روی
میکنند آرزوهاء نفس را ان تمیلوا آنکه میل کنید از راه راست میلا عظیما
میل کردنی بزرگ چون آیت تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شد یهود
اعتراض کردند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلال است با آنکه خاله و عمه
حرام اند پس اگر خواهر حرام است خواهرزاده چرا حرام باشد بدین شبهه
خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیت نازل شد که خدا
میخواهد که شمارا توبه دهد و جهودان میخواهند که شمارا منحرف سازند یرید الله
میخواهد خدای ان یخفف عنکم آنکه سبک کرداند از شما در احکام نکاح بر وجهی
که سبکبار شوید شیخ ماتریدی رحمه الله فرموده که مراد تخفیف است در اثقال
عبادات و توبه از جنایات و ترک استیصال بعقوبات بخلاف امم ماضیه
که ایشانرا اغلال و آصار بسیار بوده وخلق الانسان آفریده شده است
آدمی ضعیفا ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بروی سبک کردیم
وگفته اند ضعف آدمی آنست که از ماء مهین آفریده شده است قال الله
تعالی خلقکم من ضعف یا ضعیف است در مهم زنان وقوت آنکه خود را
از میل بدیشان باز دارد ندارد یا در سرا و ضرا و نعمت و محنت شکیباست
محققان گویند حق سبحانه از غایت مهربانی که با بنده دارد اورا بضعف و ناتوانی
موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا بسبب متابعت آرزوی
نفس نقصی در حال او پدید آید سمت ضعفی که بر صحیفهٔ حال کشیده شده زبان
اعتذار بگشاید و تسمیهٔ او بجهول و ظلوم هم ازین مقوله است بیت من آن
ظلوم و جهولم که اولم گفتی • چه آید از ضعفا ای کریم و از جهال • یا ایها
الذین آمنوا ای زمرهٔ گرویدگان لا تأکلوا اموالکم مخورید مالهای
یکدیگر را بینکم در میان یکدیگر بالباطل بآنچه حلال نباشد در شرع چون
غصب و ربوا و قمار و خیانت و سرقه یا بعقود فاسده یا بسوگند دروغ

یا بدعوی باطل وگواه زور القصه بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید
الا ان تکون مرانکه باشد جهت تصرف تجارة بازرگانی و بیع صادر عن تراض
منکم از خشنودی و خوشدلی هر یک از شما که متعاقدانید و لا تقتلوا انفسکم
و مکشید بناحق و ناروا نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مؤمنان
از روی حقیقت یکی اند المؤمنون کنفس واحدة یا نفس خود را مکشید و هلاک
مسازید چنانچه جهال از بت پرستان هند خود را برای قربان میکنند یا خود را
در مهالک و مخاطرات میفکنید یا ارتکاب کاری مکنید که مؤدی بقتل شما
شود اهل تحقیق گفته اند که مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن
مال حرام یا بمتابعت هوای او یا بمباشرت اعمالی که موجب سخط ربانی است
ان الله بدرستی که خدای کان بکم هست بشما ای امت محمد رحیما مهربان
وامر و نهی که میفرماید از غایت رحمتست و من یفعل ذلک و هر که بکند و
بفعل در آرد منهیات مذکوره را عدوانا از روی تعدی و تجاوز از حد
و ظلما و از وجه ستم و بیدادی فسوف نصلیه پس زود باشد که در آریم
او را نارا در آتش مراد آتش دوزخست و کان ذلک و هست این در آوردن
باتش علی الله یسیرا بر خدای سهل و آسان ان تجتنبوا اگر یکطرف شوید
و بپهلو تهی کنید یعنی بپرهیزید کبائر ما تنهون از گناهان بزرگ که نهی کرده
شده اید عنه ازان نکفر درگذاریم و عفو کنیم عنکم سیئاتکم از شما نی
گناهان خود شما را از نمازی تا نمازی و از جمعه تا جمعه و از رمضانی تا رمضانی
و ندخلکم و در آریم شما را مدخلا کریما در موضع بزرگ و شریف که ان بهشتست
ملخص اینست که هر که از کبائر پرهیز کند صغایر او معفو شود نه بر سبیل
وجوب بلکه بطریق جواز چه می شاید که حق سبحانه و تعالی از کبائر عفو کند
و بصغایر مؤاخذه نماید یا بر عکس و علما را در کبایر اختلافست بعضی بر آنند
که هر گناهی که خدای تعالی از آن نهی کرده کبیره است و گفته اند هر چه ختم آن
باتش باشد چنانچه یدخله نارا یا بغضب و لعنت مانند غضب الله
علیهم و لعنهم یا بعذاب و نکال چنانچه و لهم عذاب الیم آن کبیره است
و غیر آن از گناهان صغیره گویند و در انوار فرموده که اقرب اقاویل بصحت
آنست که کبیره گناهیست که شارع برای آن حدی مترتب ساخته یا در باب
او وعیدی بتصریح وارد گشته یا حرمت او بدلیلی قطعی ثابت شده در تاویلات
کاشفی مذکورست که اگر بپرهیزید از کبایر که اثبات غیرست در وجود و اقرار
بوجود غیر سیئات شما عفو کنیم یعنی تلوینات ظهور نفس و قلب را محو
کنیم چه بعد از ظهور توحید صفات ایشانرا ثباتی نباشد و در آریم شما را
بمدخل کریم که حضرت جمع است بیت تا بکی در تفرقه سوزی چو شمع • غرقه
شو در لجه دریاء جمع • در لوایح فرموده که تفرقه عبارت از آنست که دل را بواسطه

تعلق بامور متعد

تعلق بامور متعدده پراکنده سازی و جمعیت آنکه از همه بمشاهده واحد پردازی
بیت چون تفرقه دلت حاصل زهمه • دل را بیکی سپار و بگذر زهمه • در اسباب
نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها بعرض حضرت رسالت صلوات الرحمن
علیه رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان از آن مثوبت محروم اند و رجال
با وجود احراز غنایم و قوت تحصیل مکاسب دو برابر نسا از مال میراث
می برند و زنان با ضعف حال و کثرة احتیاج نصف نصیب مردان گرفته راه
حسرت می سپرند کاشکی ما را در دایره رجولیت دخل بودی تا از ثواب جهاد
و نصیب میراث بهره مند می شدیم آیت آمد که و لا تتمنوا و آرزو مبرید
ما فضل الله آن چیزی را که خدای تعالی افزونی داد به بدانچیز از امور
مالی و جاهی بعضکم برخی را از شما که مردانند علی بعض بر برخی دیگر که زنانند
للرجال نصیب مردانرا بهره ایست مقرر مما اکتسبوا از ثواب آنچه کسب
کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر و للنساء نصیب و مر زنانرا نیز بهره است
مقدر مما اکتسبن از ثواب آنچه تعلق بعمل ایشان دارد چون عفت و طاعت
ازواج پس چون هر یک نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارید آرزو به بهره
دیگر مبرید و اسئلوا الله و بخواهید از خدای و طلب کنید من فضله از
کرم و بخشش او تا مراد شما برآرد ان الله کان بدرستی که خدای هست بکل
شیء علیما بهمه چیزها دانا و چون معلوم شد که وی داناست پس هر چه
دهد و بهر که دهد چنان باید و جز آن نشاید بیت گر مفلسی و گر توانگرت گردانند
او مصلحت تو از تو به میدانند • در زمان جاهلیت فرزندان جنبی را پسر خود میخواندند
و در میراث داخل سایر ورثه می شد حق سبحانه ازان نهی کرد و فرمود و لکل
و برای هر یک از شما جعلنا آفریدیم موالی عصبه و میراث خواران تا اخذ از نصیب
خود کنند مما ترک الوالدان از آنچه باز گذارند پدر و مادر و الاقربون و
خویشاوندان نزدیک و دیگر رسم بود که با یکدیگر معاقده می کردند و رسم مخالفة
و معاهده در میان می آوردند و هر یک از متعاقدین می گفت حربک حربی
و سلمک سلمی دوست تو دوست منست و دشمن تو دشمن من تو از من میراث
بری و من از تو تو عاقله من باشی و من عاقله تو و این سخنانرا بسوگند مؤکد
می ساختند و حلیف را سدس از میراث حلیف مقرر بود چون آیت مواریث
نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله جمعی از حلفا دارند که باخذ میراث از یکدیگر
پیمان بسته اند حکم الهی در باب میراث فرود آمد و هیچ جا سخن معاقده مذکور
نشد این آیت نازل گشت که والذین عقدت و آنکسان که در مخالفت بسته است
ایمانکم دستهای شما اسناد معاقده بایدی بر طریق مجازست و سبب درین اسناد
آنکه متحالفان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی فآتوهم پس بدهید
مر ایشانرا نصیبهم بهره ایشان که سدس میراث است و حکم این آیت با آیت

اولی الارحام منسوخ گشت ان الله کان بدرستی که خدای هست علی کل شیء
برهمه چیزها شهیدا گواه از عهود و مواثیق و مخالفات آورده اند که حبیبه
زوجه سعد بن الربیع رضی الله عنه یا جمیله زوجه ثابت بن قیس طریق نشوز
پیش گرفته با شوهر بی راهی بسیار کرد و شوهر از غایت اضطراب طبانچه بر روی
زده او شکایت پیش پدر برد و با تفاق پدر بملازمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
رفته قصه گذشته را بموقف عرض رسانید و آن حضرت بقصاص بر شوهر او حکم
فرمود پدر و دختر متوجه طلب قصاص شده روی بدر مسجد نهادند جبرئیل
آیت آورد که الرجال قوامون مردان کارگذارانند تسلط یافته علی النساء
بر زنان و قایم بامور معاش ایشان حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پدر و
دختر را آواز داد که باز گردید که ما کاری خواستیم و خدای کاری خواست والذی
اراد الله خیر او مفهوم آیت تفضیل مرد است بر زنان چه مردان ادب کننده
و کار فرماینده زنانند بما فضل الله بسبب آنچه که تفضیل کرد خدای وافزونی
داد بعضهم بعضی ازیشان را که مردانند علی بعض بر برخی دیگر که زنانند
و تفضیل مردان بکمال عقل و علم و وفور حدس و فهم است و بجهاد و کمال صوم
و صلوة و جمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عید و نماز جنازه و
شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و آنکه انبیا و ائمه
از مردانند از همه فضایل اکمل و اشرفست و بما انفقوا و دیگر فضیلت داده اند
مردانرا بر زنان بسبب آن چیزی که نفقه میکنند بر ایشان من اموالهم از مالهای
خویش چه در مهر و چه در نفقه فالصالحات پس زنان شایسته حال قانتات
فرمان برنده گانند مر خدا یرا یا قیام کنندگان بحقوق ازواج حافظات للغیب
نگاه دارندگان مر غیبت ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند
در عفت و عصمت بما حفظ الله با نکه نگاه داشت خدای مر ایشانرا واللاتی
و آن زنانی که تخافون می دانند نشوزهن نافرمانی و تسلط ایشانرا فعظوهن
پس پند گویید ایشانرا بکلماتی که دلهای ایشان را نرم کرده اند یا تعلیم دهید
ایشانرا و آگاه کنید از تعظیم حقوق ازواج واهجروهن و ببرید ازیشان
فی المضاجع در خوابگاهها یعنی با ایشان در یک جامه خواب مباشید
یا پشت بر ایشان کنید واضربوهن و بزنید ایشانرا زدنی که نخراشد و نشکند
و هیچ عضو را زشت نکرده اند وعظ نزد یک خوف نشوز است و هجر بهنگام ظهور
نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز فان اطعنکم پس اگر فرمان برند شما را و از آنچه
مکروه طبع شماست باز آیند فلا تبغوا پس مطلبید علیهن سبیلا بر ایشان
راه بیدادی ان الله کان بدرستی که هست خدای علیا برتر از آنکه بظلم
بر ایشان راضی شود کبیرا بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد و ان خفتم
و اگر دانید شما ای حکام شرع یا اولیاء زوجین شقاق بینهما ناسازگاری

وخلاف میان مرد

وخلاف میان مرد و زن فابعثوا حکما من اهله پس بر انگیزانید برای تحقیق
نشوز و حکما و میانجی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد من اهلها از قبیله و
اقربای زن تا او نیز مکنون خاطر زن را از طلب صحبت و میل فرقت بداند
ان یریدا اگر خواهند حکمین اصلاحا بصلاح آوردن کار زوجین یوفق
سازگاری افکند خدای بینهما میان زن و شوهر ان الله کان بدرستی
که هست خدای علیما دانا بمصالح زوجین خبیرا آگاه از مقاصد حکمین
واعبدوا الله و بپرستید خدایرا و لا تشرکوا و انباز مگیرید به شیئا بوی
چیزی را از صنم و غیر و بالوالدین و نیکویی کنید با پدر و مادر احسانا
نیکویی کردنی بقول و فعل و بذی القربی و با خویشان بصله رحم والیتامی
و با یتیمان بدل نوازی و کارسازی والمساکین و با درویشان بصدقات
و زکوة والجار ذی القربی و با همسایگان خویشاوند به شفقت و رحمت والجار
الجنب و با همسایه بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد یا از همسایه گان و حد جوار
تا چهل سرای مقرر کرده اند و مطلقا حق همسایگان اراده خیر باشد بدیشان
و دفع ضرر ازیشان در صحیح مسلم بروایت انس رضی الله عنه وارد شده که لا یدخل
الجنة عبد لا یأمن جاره بوایقه امام قشیری قدس سره فرموده که هر گاه جار دار تو
مستحق آنست که با او احسان کنی پس حق همسایه نفس را که دلست بطریق اولی که
فرو نگذاری و خاطر متفرقه و خیالات ردیه را ازوی باز داری و با همسایه دل که
روحست نیکویی نمایی و او را از مساکنت با مکونات و مجاورت با موجودات منع فرمایی
و همسایه روح را که سر است از غیب مواطن شهودات و مجالی مکاشفات مانع نشوی
و از همه سزاوارتر آنکه از سر و هو معکم غافل نگردی و یقین دانی که قطعه همسایه و
همنشین و همره همه اوست • با دلق گدا و اطلس شه همه اوست • در انجمن فرق و نهان
خانه جمع • بالله همه اوست ثم بالله همه اوست • والصاحب بالجنب و دیگر نیکویی کنید
با همنشین و همصحبت صاحب کشاف فرموده که مراد مصاحبست و بنای آن بر مهربانی
باشد وابن السبیل و با رهگذریان یا مهمانان و ما ملکت ایمانکم و با بندگان
و پرستاران که در دست تصرف شما اند ان الله بدرستی که خدای لا یحب دوست نمی دارد
من کان هر کرا باشد مختالا خرامنده بتکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب و همسایگان
و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکویی نکند فخورا نازنده خودستاینده که
نه حقوق الهی مؤدی سازد و نه باحسان باخلق پردازد الذین یبخلون دوست
ندارد خدای آنانرا که بخیلی ورزند آورده اند که جمعی از یهود انصار را از روی
نصیحت می گفتند مال خود بر ین مرد یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و یاران
مهاجر او نفقه میکنید که اندک زمانی را فرو مانده و محتاج گردید و حال کار او
معلوم نیست که بکجا خواهد کشید این آیت نازل شد که خدای آنرا دوست نمی دارد
که خود بخیل اند و یأمرون الناس و امر میکنند مردمانرا بالبخل به بخیلی و یکتمون

نعمت

ومی پوشند از خلق ما آتیهم الله آنچه خدای بدیشان داده است من فضله از
خویش یا مراد بیان نعت وصفت حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم
که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود در توریة وآنرا بپوشیدند واعتدنا وآماده
کرده ایم للکافرین برای یهود که عطای الهی یا نعت حضرت رسالت پناهی را
می پوشند عذابا مهینا عذابی خوار کننده که عذاب دوزخست والذین وبرای
آنان نیز که بر عداوت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ینفقون اموالهم
نفقه میکنند مالهای خود را رئاء الناس برای دیدن مردمان وملاحظهٔ
ناموس واینان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آن حضرت لشکرها جمع میکردند
ومالهای خود خرج ایشان می نمودند یا منافقان که انفاق ایشان مبتنی بر ریا
وسمعه بود یا در صفت یهودی گوید که بر قوم خود از جهت اعراض واعواض
نفقه می کنند ولا یؤمنون وبی گروند از روی حقیقة بالله بخدای ولا بالیوم
الآخر ونه بروز بازپسین که قیامت است ومن یکن الشیطان وهر که باشد
دیو سرکش یعنی ابلیس له قرینا مرورا یار دمساز فساء قرینا پس بد مقارنی
که اوست در دنیا وهر آینه در آخرت نیز با او خواهد بود قال الله تعالی فبئس
القرین حکیم الهی فرماید که اینجا یکم قرین تو اوست آن سرا نیز همنشین
تو اوست دوستی چو که جان بیفزاید درد وعالم ترا بکار آید **بیت** دیو را همنشین
خویش مکن • نفس بد را قرین خویش مکن • وماذا علیهم وچه چیز بودی بر کافران
وچه زیان داشتی مر ایشانرا لو آمنوا بالله اگر ایمان آوردندی بخدا والیوم الآخر
وبروز قیامت وجزای اعمال را تصدیق کردندی وانفقوا وبیرون کردندی
حق خدا بی غرض وریا مما رزقهم الله از آنچه داده است خدای بدیشان
وکان الله وخدای هست بهم بر ایشان واقوال وافعال واحوال ایشان علیما
دانا وجزا فراخور آنها خواهد داد ان الله لا یظلم بدرستی که خدای ستم نکند
مثقال ذرة هم سنگ ذرهٔ در وزن وذره مورچهٔ سرخ را گویند که از غایت صغر بی تعمق
نظر بر نگرنده ظاهر نشود واشهر آنست که ذره چیزیست که بی شعاع آفتاب از روزنه
در افتد ودر هوا ظاهر گردد وآنرا چندان وزنی نبود حقیقت این سخن مبالغه است
در نفی ظلم یعنی نه از ثواب معین هم سنگ ذرهٔ کم خواهد بود ونه بر عقاب مقرر بوزن
ذرهٔ خواهد افزود واضح آنست که در عمل کافر ومنافق بمقدار ذرهٔ ظلم واقع نشود
وان تک واگر باشد مثقال ذرة حسنة نیکی در دیوان بندهٔ مؤمن یضاعفها
ثواب آنرا افزوده گرداند تو بر تو دیوانت دهد او را زاید بر ثواب عمل من لدنه از نزد یک
خود بفضل ورحمت بی استحقاق آن کس اجرا عظیما عطاء بزرگ وبی اندازه اجرا عطا
گفت بجهت آنکه تابع است ومزید بر آن فکیف پس چگونه خواهد بود حال کفره
وظلمه اذا جئنا وقتی که بیاریم ما من کل امة از هر گروه از امم گذشته بشهید گواهی
آن پیغمبر ایشان خواهد بود وبر افعال واقوال امت خود گواهی خواهد داد وجئنا بک

وبیاریم ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم علی هؤلاء بر این گروه از امت تو شهیدا
گواه تا اقامت شهادت کنی بر ایمان مؤمنان در لطایف قشیریه مذکورست که
چون پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شفیع امت ساخته اند شهید امت نیز می سازند
ومقررست که شهادت بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت باقی ماند یومئذ آن
روز که واقع شود در وی گواهی انبیا وآن روز قیامتست یود الذین کفروا دوست دارند
آنانکه کافر شدند بخدای وعصوا الرسول ونافرمانی کردند رسول وی را لو تسوی
آنکه راست کرده شود بهم الارض بدیشان زمین یعنی دفن کنند ایشانرا چون
مردگان ومبعوث نکردندی یا گناه نیست از آنکه ایشان آرزومندانند که خاک شوند
چه زمین بخاک راست شود ولا یکتمون الله ونپوشند یعنی قادر نباشند بر آنکه
از خدای بپوشند حدیثا سخنی را یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید بخدا
ورسول لا تقربوا الصلوة گرد نماز مگردید وانتم سکاری وحال آنکه شما مستان
باشید از خمر وسایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتیست مأمور
بها بلکه نهی است از اکتساب سکر که مانع است از ادای عبادت روزی جمعی از صحابه
در خانهٔ عبد الرحمن عوف رضی الله بشرب خمر که در آن وقت مباح بود اشتغال
داشتند ودر زمان سر اندازی وبیهوشی صدای اذان شام باسماع صحابهٔ کرام
رسیده بنماز برخواستند وامام ایشان از غایت سکر در سورهٔ کافرون حرف لا را
در چهار موضع که مثبت است حذف نمود واین آیت نازل شد که در وقت غلبهٔ سکر
بنماز نزدیک مشوید حتی تعلموا تا وقتی که بدانید ما تقولون آن چیزی که در
نماز می خوانید محققان گویند خطاب میکند بسوی قوای روحانیه که رقم ایمان
شهودی بر صفحهٔ جان دارند که نزدیک نشوید بنماز قربت در مسجد جامع دل
وقتی که مستان باشید از سکر غفلت وشهوت تا زمانی که از مستی هوا هشیار شده
دانید که چه میگویید وشناسید که سخن با کی گویید المصلی یناجی ربه **قطعه** ای که
در مستی هستی مانده • دایما در خود پرستی مانده • بر سر ایوان وحدت کی رسی •
چون تو در زندان پستی مانده • ولا جنبا یعنی نزدیک مشوید بنماز در حالتی که جنب
باشید ومحتاج بغسل الا عابری سبیل مگر آنکه روندگان باشید در راه یعنی مسافر
باشید وبا شما آب نبود در آن محل به تیمم نماز توانید گزارد دیگر بهیچ وجه روا نباشد
در جنابت نماز گزاردن حتی تغتسلوا تا وقتی که غسل کنید وبعضی گفته اند مراد
از صلوة موضع آنست یعنی جنب در مسجد میایید مگر آنکه راه بر آن باشد وان کنتم
واگر باشید در وقت جنابت مرضی بیماران مراد بیماری ایست که در آن از استعمال
آب ترسند او علی سفر یا باشید در سفر او جاء احد منکم یا بیاید یکی از شما من الغائط
از خلاجای ومحدث شده باشد بخروج خارجی از احد السبیلین او لامستم النساء یا
بسوده باشید زنانرا امام شافعی رحمه الله بر آنست که چون بعضی از بدن مرد ملاصق
بدن زنی شود از غیر محارم واجنبیهٔ صغیره وضوء لامس وملموس هرد منتقض

کرده و امام مالک و امام احمد رحمهما الله بر آنند که لمس بشهوت وضو
می شکند و بغیر شهوت ناقض نیست و امام اعظم رحمه الله عنه مباشرهٔ
فاحشه را که تماس فرجین است بی حایلی و انتشار آلت ناقض وضو
و بر هر تقدیر چون جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس و غیره
فلم تجدوا ماء پس نیابید آب را فتیمموا پس قصد کنید صعیدا
طیبا خاک پاک را حکم تیمم در یکی از غزوات نازل شده و اشهر غزوهٔ
بنی المصطلق است که شبانه سپاه اسلام در منزلی بی آب فرود آمده بودند
و پیش از صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز خود را باب رسانند
قضارا عقد عایشه رضی الله عنها گم شد و عزیمت بسبب فقد آن در توقف
افتاد تا روز شد و مردم بعضی محدث و بعضی جنب بودند شکایت آن
حکایت بنزد یک صدیق بردند و او بخیمهٔ عایشه درآمد دید که حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم سر در کنار او نهاده در خواب است صدیق زبان بطعن
صدیقه بگشاد و بسر انگشتان طعنهٔ بر تهیگاه او زد ناگاه سید عالم صلوات
الله و سلامه علیه بیدار شد و بر مضمون حال و ملال صحابه اطلاع یافته متوجه
عالم غیب گشت و مقارن توجه آن حضرت جبرئیل امین در رسید و حکم
آورد که چون آب نیابید فتیمموا صعیدا طیبا قصد کنید چیزی را از اجزاء
ارض که پاک باشد و دست بر آن زنید فامسحوا پس مسح کنید دست خود را بوجوهکم
بتمام روبهاء خویش وایدیکم و بسایید دستهاء خود را بدان تا مرافق ان الله
کان بدرستی که خدای هست عفوا درگذرانند از شما و تخفیف کننده
غفورا آمرزنده کسانی را که تیمم کنند الم تر الی الذین آیا نمی بینی و نمی نگری
او توا بسوی آنانکه داده اند ایشان را نصیبا من الکتاب بهرهٔ از علم توریة
یشترون الضلالة می خرند گمراهی را یعنی بدل می کنند هدایت را بضلالت
و هدایت ایشان آن بود که بنعت و صفت حضرت مصطفی صلی الله علیه
و سلم عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آن حضرت انکار وی نمودند
و یریدون و میخواهند این گمراهان از روی حسد و عداوت ان تضلوا السبیل
آنکه شما نیز ای مؤمنان راه گم کنید والله اعلم و خدای دانا ترست باعدائکم بدشمنان
شما که یهودند وکفی بالله و بسنده است خدای ولیا دوست شما و متولی امور شما
وکفی بالله و بس است خدای نصیرا یاری دهندهٔ شما بر دشمنان من الذین هادوا
بعضی از آن کسانی که بدین یهودیت متدین شده اند یحرفون الکلم می کردانند
کلمها را و تغییر می دهند عن مواضعه از اماکن آن مراد تحریف نعت پیغمبرست
صلی الله علیه و آله و سلم یا تاویل کلمات توریت بر وفق رأی و طبع خود یا کتمان آیت رجم
یا تغییر کلام پیغمبر آورده اند که زمرهٔ از یهود بملازمت آن حضرت صلوات الله
و سلامه علیه می آمدند جواب آن حضرت را از امری که سؤال کرده بودند بقبول
تلقی می نمودند

تلقی می نمودند و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات متبرکهٔ ایشان را محرف می ساختند
لاجرم پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود که دشمنان یهودی سخنان ترا که حبیب منی
از مواضع آن تحریف میکنند و یقولون و میگویند سمعنا شنیدیم قول ترا و عصینا
و نافرمانی کردیم امر ترا لفظ عصینا آشکارا می گفتند از روی عناد و در تفسیر گوید
اظهار اطعنا و اضمار عصینا می کردند و حقیقت آنست که زبان مقال ایشان سمعنا
می گفت و لسان حال ایشان به عصینا ناطق بود و دیگر میگفتند و اسمع غیر مسمع
بشنو در حالتی که غیر شنوده شده باشی این کلمه ذو وجهین است روی در مدح
دارد و روی در ذم وجه مدح آنست که اسماع دشنام دادن باشد پس معنی
کلمه اینست که دشنام داده و شنوندهٔ مکروهی نباشد و برین تقدیر دعاء له بود
و وجه ذم چنانست که اسماع شنوانیدن بودی گویند بشنو غیر شنوانیده شده
یعنی اصم این دعاء علیه باشد یهود وجه مدح را پردهٔ نفاق می ساختند
و مطمح نظر ایشان وجه مذمت بوده و دیگر می گفتند و راعنا و این کلمه نیز
محتمل الوجهین است وجه مدح معنی آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار ما را
و در ما نگر و وجه ذم معنی آنکه از رعونت و حمق بود و مراد یهود نسبت رعونت
بوده بر آن حضرت و گفته اند یهود اشباع می کردند و راعینا می گفتند یعنی ای
شبان ما تعریض می کردند بر رعی غنم و بر هر تقدیر این کلمه میگفتند لیا بالسنتهم
در حالتی گردانیدن و پیچانیدن سخن بزبانها خود یعنی فعلی که از مراعات
بلغت آنرا برعونت ادا می کنند بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت
او می پیچانند و بطریق طعن راعینا می گویند و بآن ذم آن حضرت میخواهند
و طعنا فی الدین و قدح و طعن در دین اسلام یعنی دینی که پیغمبر او
به شبانی منسوب بود چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان به شبانی موسی
علیه السلام معترف بودند ولو انهم قالوا و اگر ایشان گفتندی سمعنا
شنیدیم سخن ترا و اطعنا و فرمان بردیم امر ترا و اسمع و بشنو سخن ما را
وانظرنا و در ما نگاه کن لکان هر آینه این گفتار بودی خیرا لهم بهتر
مر ایشان را از استهزاء سید انام و طعن در دین اسلام و اقوم و راست تر
بودی سخن ایشان ولکن لعنهم الله و لیکن برانده است خدای ایشان را
و از رحمت دور کرده بکفرهم بسبب کفر ایشان و مجازات بر آن فلا یؤمنون
پس نمی گروند ایشان الا قلیلا مگر گرویدنی اندک یعنی ضعیف که معتد
به و معتبر نباشد و آن ایمانست ببعضی از کتب و رسل دون بعضی یا ایمان
نمی آرند مگر اندک از ایشان چون ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم در اکثر
تفاسیر وارد است که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم احبار یهود را
چون ابن صوریا و کعب بن اسد طلبید و گفت یا معشر الیهود از خدای
ترسید و قدم در دایرهٔ اسلام نهید چه من سوگند می خورم بخدای که شما می دانید

توریة

که من این کلام و احکام از خالق انام بشما آورده ام حق است و شما را در
ازحال من خبر داده اند و ایمان بمن میثاق فرا گرفته ایشان از روی عناد
کنند ما نه ترا می دانیم و نه از نعت تو وصف قرآن خبر داریم آیت آمد
یا ایها الذین اوتوا الکتاب ای آن کسانی که شما را کتاب داده اند یعنی توریت
آمنوا تصدیق کنید و بگروید بما نزلنا بانچه فرو فرستاده ایم بر بندهٔ خود
و آن قرآنست مصدقا در حالتی که باور دارنده و تصدیق کننده است
لما معکم مر آن چیز را که با شماست یا آنکه مطابق کتاب توریت است در اصول
دین پس بدان بگروید من قبل ان نطمس پیش از آنکه محو کنیم وجوها رویها را
یعنی صورا نرا نیست سازیم تا اثر ابرو و چشم و بینی و لب و دهن برو نماند
فنردها پس باز گردانیم آن رویها را علی ادبارها بر هیئات قفاهای آن یعنی
شکل روی را بصورت پس سر مبدل سازیم یا اشیاء مصوره را بر وجه چون
انف و حاجب و عین محو کنیم و بر قفا مثبت سازیم تا روی ایشان بر قفا باشد
و در تیسیر آورده که ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خویش ثابت
باشند و در وبهاء ایشان بر پس سر بود این هیئا تیست در غایت زشتی و رسوائی
او نلعنهم یا بر انیم ایشا نرا که اصحاب وجوه اند از رحمت خود یا مسخ سازیم
کما لعنا همچنانچه بر انداختیم یا مسخ کردانیدیم اصحاب السبت یاران روز شنبه را یعنی
آنانکه از فرمان خدای سر به پیچیدند و در روزی شنبه بصید ماهی اشتغال کردند
و کان امر الله و هست فرمان خدای یا وعید او مفعولا بودنی و هر آینه بخواهد
بود ان الله لا یغفر بدرستی که خدای نمی آمرزد ان یشرک به آنرا که شرک آرند
بدو و شریک گیرند در عبادت او و یغفر و بیامرزد ما دون ذلک آن گناهی را که
غیر از شرک بود لمن یشاء مر آنکس را که خواهد از روی تفضل و احسان نه بوسیلهٔ
عبادت و عرفان امام زاهد فرموده که می آمرزد قبل العذاب هر کرا میخواهد و بعد
العذاب جمیع عصات را خواهد آمرزید و من یشرک بالله و هر که شرک آرد بخدای
و انباز گیرد با او فقد افتری پس بدرستی که افترا کرده باشد و بر بافته اثما عظیما
دروغی بزرگ که بدان مستحق عذابی بزرگ گردد و چون بمضمون این آیت که شرک
مغفور نیست یهود را که عبدهٔ عجل و پرستندهٔ عزیر بودند وعیدی و تهدید عظیم
حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند که ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه
عزت و مقربان درگاه محبت می دانیم پدران ما مالکان ممالک نبوة و سالکان
مسالک فتوت اند و ما بر منوال ایشان معزز و مکرمیم حق سبحانه و تعالی ستایشهای
ایشا نرا نپسندید و فرمود الم تر الی الذین آیا نمی دانی یا نمی نگری بدیدهٔ بصیرت
بسوی آنانکه از روی مفاخرت یزکون می ستایند و ثنا می گویند انفسهم نفسهای
خود را باین که نحن ابناء الله و احباؤه یا به پاکیزگی و بی گناهی نسبت میدهند چنانچه
منقولست که بحری بن عمرو و نعمان ابن اوفی و موحب بن زید اطفال خود را بحضرت

رسالت صلی الله

رسالت صلی الله علیه و سلم آوردند و گفتند این کودکا نرا هیچ گناهی هست حضرت
فرمود که نی ایشان گفتند ایشان سوگند یاد کردند بخدای موسی که ما نیز در بی گناهی
مثل ایشانیم زیرا که گناهان شب ما را بروز در می گذرانند و خطیئات روز ما را
بشب محو میکنند حق تعالی فرمود که تزکیهٔ شما مر شما را اعتباری ندارد بل الله
بلکه خدای تعالی یزکی من یشاء بپاکی یاد کند یا بستاید هر کرا خواهد و مستحق آن داند
ولا یظلمون و این گروه که خود را بنا حق تزکیه می کنند ستم رسیده نخواهند شد فتیلا
بمقدار آن رشتهٔ صمنیت که در میان دانهٔ خرما باشد یا بقدر فتیلهٔ از وسخ که میان
دو انگشت بدید آید مراد آنست که عقوبت تزکیهٔ خود خواهند کشید و نقصانی بپاداش
و مکافات ایشان نخواهد رسید انظر بنگر درین جهودان که از روی عناد
کیف یفترون چگونه افترا میکنند و می بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را
که یعنی گناهی شب و روز ما را می آمرزند و کفی به و بسنده است آن افترا
و دروغ ایشان اثما مبینا گناهی ظاهر که بر هیچ کس پوشیده نمی ماند آورده اند
که چون حکم الهی باجلای بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی بن اخطب
و سلام بن مشکم و کنانهٔ بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد از مدتی
با بیست تن از اشراف قوم بمکه رفتند و ابو سفیان و اتباع او را بر محاربت
با حضرت پیغمبر و اصحاب او تحریص کردند و با پنجاه کس از بطون قریش
به بیت الحرام در آمده و در پس استار حرم سینها بدیوار خانه باز چسبانیده
بایمان غلاظ بر حرب و جدال اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر ازین مهم
فارغ ساخته بمعاشرت بنشستند درین مجلس بعضی از قریش از رؤسا
اهل کتاب پرسیدند که طریقهٔ ما که زایران حرم را مهمانی می کنیم و کعبه را
معمور می داریم و صلهٔ رحم بجای می آریم و بعبادت اصنام بطریق آباء
کرام خود مشغول می باشیم بهدایت اقربست یا دین محمد صلی الله تعالی
علیه و سلم که درین وقت احداث کرده و بدعت را سنت نام نهاده و دین
پدران ما را بد میداند و ما را کافر و جاحد میخواند یهود بعد از استماع این
سخنان گفتند دین شما حق ترست و آیین شما با نسق تر ابو سفیان گفت ما برا اعتقاد
شما وقتی اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان جبت و
طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه از معانده و مکابره
و کفر و زندقهٔ ایشان خبر میدهد و می فرماید الم تر آیا نمی دانی و نمی نگری الی
الذین اوتوا بسوی آنانکه داده اند ایشا نرا نصیبا من الکتاب بهرهٔ از
توریت که بواسطهٔ عداوت مسلمانان یؤمنون می گروند بالجبت و الطاغوت
بدین دو بت که قریش راهست و گفته اند جبت سحرست و یهود آنرا معتقد
بودند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت وی می نمودند نزد محققان
جبت نفس اماره است و طاغوت آرزوهای او و یقولون و می گویند این

از استماع

جهودان

للذین کفروا در حق کافران و برای ایشان که از روی اجتهاد ما هؤلاء
این گروه کفار قریش اهدی هادی ترند من الذین امنوا از انها که ایمان اورده اند
یعنی پیغمبر و اصحاب او سبیلاً از جهت راه یعنی راه یافته ترند اولئك آن گروه
متعنت متعصب الذین آن کسانند که بخواری لعنهم الله دور کرده است
خدای ایشانرا از رحمت خود و من یلعن الله و هر کرا خدای براند و دور سازد
فلن تجد له پس نیابی تو مر او را نصیراً یاری که دفع عذاب کند از وی ام لهم
ایا ایشانراست یعنی جهودانرا نصیب من الملك بهرهٔ از پادشاهی استفهام است
بر سبیل انکار زعم یهود آن بود که ایشان بملك و نبوت از غیر خود سزاوارترند
بدین سبب از متابعت عرب ننگ می داشتند و می گفتند اخر منصب ملک داری
و حکم گزاری بما خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشانرا از ملک بهرهٔ نیست
واگر بفرض از ملک و مال بهره مند شوند فاذاً پس آن هنگام لا یؤتون الناس
ندهند مردمانرا یا پیغمبر و اصحاب اورا نقیراً بان مقدار که بر پشت دانهٔ خرماست
واین مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پادشاهی یا فقیری به نقیر مضایقه
دارند بهنگام دست تنگی و درویشی پیداست که چیز بکسی دهند ام یحسدون
الناس بلکه حسدی برند بر مردمان یعنی قبایل عرب علی ما اتیهم الله بدانچه
خدای بدیشان داده است من فضله از فضل خود که آن بعثت حضرت پیغمبرست
صلی الله علیه و سلم از ایشان و گفته اند مراد از ناس حضرت رسالتست صلی الله
علیه و سلم و عرب جمع را بر واحدی اطلاق می کنند که جامع باشد ان مقدار خصال
خیر را که جمع نشود الا در بسیاری از مردمان کقوله تعالی ان ابراهیم کان امة
و مراد از فضل نبوت باشد و کتاب و اعزاز و بعضی گفته اند فضل است
که حق سبحانه مباح کرده اند جمع میان بیشتر از چهار زن و یهود برین حال حسد
می بردند و طعنه میزدند که اگر او پیغمبر بودی این همه زن نخواستی و بکار ایشان
نپرداختی حضرت عزت فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطهٔ نبوت و کتابست
پس باید که بر پیغمبران صاحب کتاب حسد بردندی چه این صورت مخصوص بدان
حضرت نیست فقد اتینا بدرستی که ما عطا کردیم آل ابراهیم اولاد ابراهیم را
که موسی و داود و عیسی اند علیهم السلام الکتاب یعنی توریت و زبور و انجیل
والحکمة و علم حلال و حرام و اتیناهم و دادیم ایشانرا با وجود نبوت ملکا عظیما
پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف و داود و سلیمان علیهم السلام داشتند و گویند ملک
عظیم کثرت ازواج است چنانچه بصحت رسیده که داود علیه السلام صد زن داشته
و سلیمان هزار و درین سخن تعریض یهودست که اگر حسد شما بر محمد صلی الله
علیه و سلم بواسطهٔ کثرت ازواجست پس داود و سلیمان علیهما السلام بحسد
سزاوارترند و در تیسیر اورده که مراد از آل ابراهیم محمدست و از کتاب قرآن و
از حکمت شرایع و از ملک عظیم دوام شریعت تا قیامت یا تأیید بملائکه فمنهم

پس از یهود

پس از یهود من امن کسی بود که ایمان آورد به بحدیث آل ابراهیم یا بمحمد
صلی الله علیه و سلم و منهم و از ایشان من صد کسی هست که اعراض کرد عنه
از خبر انبیا در باب نسا و تصدیق نکرد انرا یا روی از متابعت پیغمبر بگردانید
و کفی بجهنم و بسنده است دوزخ سعیراً آتش افروخته برای عذاب کافران
ان الذین کفروا بدرستی آن کسان که حق را بپوشیدند و نگرویدند بایاتنا
بدلایل وحدت یا بآیات قرآن یا معجزات پیغمبر سوف نصلیهم زود باشد که
در آریم ایشانرا ناراً در آتشی و چه آتشی کلما نضجت هرگاه که پخته شود یا سوزد
جلودهم پوستهای ایشان باتش بدلناهم بدل کنیم برای ایشان جلوداً غیرها
پوستها غیر آنکه پخته و سوخته شده و این تبدیل در هر ساعتی صد بار باشد
و از حسن بصری رحمه الله منقولست که در شبانروزی هفتاد هزار بار و تبدیل
جلود بر سبیل تحقیق آنست که احتراق ازان ببرند و بحالت اول باز آرند
پس این تبدیل وصفست نه تبدیل عین و تجدید این بجهت احساس عذابست
یعنی هر زمان پوست ایشانرا تازه می سازند لیذوقوا العذاب تا بچشند عذابرا
و آن چشیدن دایم باشد ان الله کان بدرستی که خدایست عزیزاً غالب که کسی
او را از تعذیب کفار منع نتواند کرد حکیماً دانا بعقوبت دوزخیان بر وفق
حکمت والذین امنوا و انانکه گرویده اند بخدای و رسول و عملوا الصالحات
و بجای آورده اند طاعتها بر وفق فرمان لندخلنهم زود باشد که در آریم
ایشانرا جنات تجری ببوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان
یا درخت مساکن ایشان جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشد این
مؤمنان در آن ابداً همیشه یعنی زمانی که آنرا آخر نباشد لهم فیها مراین
بهشتیانرا باشد در آن بوستانها ازواج مطهرة زنان پاکیزه از حیض و
نفاس بلکه از جمیع اقذار و ادناس و ندخلهم و در آریم ایشانرا ظلاً ظلیلاً
در سایهٔ پاینده که افتاب زایل نکند چون در بلاد عرب حرارت بسیاری با غد
و سایه را اعظم اسباب راحات میدانند پس ظل ظلیل کنایتست از اسایش
و بدین نکته منتفع میشود سخن کسی که میگوید چون در بهشت آفتاب
نیست که بحرارت او متأذی شوند پس ظل چرا باشد و فایدهٔ او چیست
و نزد محققان ظل ظلیل اشارت بحمایت الهی و عنایت پادشاهیست که
همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود و آن سایه از زوال مبرا و از
نقص و انتقال مقدس و معراست این سایها زوال پذیرند عاقبت
در سایهٔ کریم که او را زوال نیست ان الله یأمرکم بدرستی که خدای تعالی
میفرماید ان تؤدوا الامانات آنکه امانت کنید امانتها را الی اهلها
با اهل آن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در روز فتح مکه فرمود تا کلید
خانه از عثمان بن طلحه طلب دارند و کلید پیش مادر او سلافه بود عثمان

[illegible]

مبالغه میکرد و سلافه مضایقه می نمود و حضرت صلی الله علیه و سلم در مسجد
الحرام انتظار میکشید آخر الامر صدیق و فاروق بر در سرای سلافه آمدند و فاروق
باواز بلند گفت که ای عثمان بیرون ای که انتظار حضرت از حد میگذرد سلافه
کلید به پسر داد و گفت تو ستان بهتر که هم دعوی بگیرند پس عثمان مفتاح برداشته
بنزد حضرت آورد و ان سرور دست دراز کرد تا از وی بستاند عباس رضی الله
عنه برخاست که یا رسول الله چنانچه سقایه زمزم بمن فرمودی حجابت خانه
نیز بمن ارزانی دار عثمان بعد از استماع این سخن دست باز کشید و حضرت فرمود
که ای عثمان کلید بمن ده دست پیش آورد و عباس همان سخن اعاده کرد عثمان خواست
که دست باز کشد و حضرت فرمود اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح بمن ده عثمان
گفت که اینک بستان بامانة الله القصه حضرت بعد از انکه از خانه بیرون آمد
و مفتاح بدست وی بود مرتضی علی رضی الله تعالی عنه پیش رفت و گفت منصب
حجابت باهل بیت عطا فرمای چنانچه سقایه زمزم بدیشان داده فی الحال جبرئیل
باین آیت نازل شد و حضرت فرمود که یا علی شما را کاری میفرمایم که از ان نفعی بمردم رسد
نه انکه گمان برند که نفع از مردم بشما خواهد رسید پس عثمان را طلبید و گفت خذوها
یا بنی طلحة خالدة تالدة لا ینزعها الا ظالم پس عثمان ملازمت حضرت اختیار نمود
کلید به برادر خود شیبه داد و تا امروز مفتاح کعبه در دست آن قوم است و اگرچه
حکم باداء امانت درین قضیه بخصوصه نازل شده اما تمام امانت درین حکم داخل است
و در بحر الحقایق آورده که ذکر امانت بعد ایراد ظل ظلیل که وجود حقیقی است دلالت
بران دارد که امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون اظلال به نسبت با فتاب
پس همچنانچه وجود ظل امانت افتاب است و در وقتی که افتاب جلوه کنان تجلی نموده
باشعه عالم افروز از افق طالع شده بزبان حال میگوید که ادوا الامانات الی اهلها
چگونه ظلال متلاشی میگردند و وجود ازیشان بکلی محو میشوند بر همین منوال چون
شعاع خورشید وجود حقیقی عز عن التمثیل از افق غنای ذاتی که والله غنی عن
العالمین طلوع نماید امانات وجودات ظلیه باصل آن باز میگردد و سر لمن الملک الیوم
لله الواحد القهار به ظهور می آید **مثنوی** جمله سرها را به پیش او نهید • مالک الملک او ست
ملک وا دهید • خصم هر شیء آمد و هر رویه او • کل شیء هالک الا وجهه او • و اذا حکمتم
و دیگر امر میکند که چون خواهید حکم کنید بین الناس میان مردمان ان تحکموا بالعدل
انکه حکم کنید براستی ان الله بدرستی که خدای تعالی نعما یعظکم به نیکوترین چیزی
که شما را بدان پند میدهد یعنی اداء امانات و عدل در حکومات ان الله کان بتحقیق
که خدای تعالی هست سمیعا شنوا بقول عثمان که گفت بگیر بامانت بصیرا بینا بردن
مفتاح بوی یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان اطیعوا الله فرمان برید خدای را
در فریضها و اطیعوا الرسول و فرمان برداری رسول کنید در سنتها و اولی الامر منکم
و اطاعت کنید خداوندان امر را از شما مراد امرای مسلمانانند که حضرت پیغمبر صلی الله

علیه وسلم در عهد خود

علیه و سلم در عهد خود تعیین می نمود چنانچه در اسباب نزول هست که حضرت خیر البریه خالد را
بسریه امیر کرد و عمار یاسر را با وی فرستاد جمعی که خالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند
و یکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار امد و گفت که مردم قبیله من فرار نمودند و من
باستظهار ایمان در منزل خود مانده ام اگر اسلام مرا دستگیری خواهد کرد باشم و الا ی
گریزد در راه نهاده سر خود گیرم عمار او را امان داد بنا بر ان مرد وی در خانه خود
ساکن شد خالد بامداد لشکر را بغارت و تاراج آن قبیله امر کرد و غیر از ان
مستامن کسی را نیافتند پس او را اسیر و عیال او را دستگیر کرده نزد خالد آوردند
و عمار فرمود که او مسلمانست و بفرموده من در امان خالد گفت که از ادب
دور می نماید که کسی با وجود امیر لشکر بی مشاوره و اجازت او کسی را امان
دهد گفت و گوی میان خالد و عمار بسیار شد و عمار بجناب نبوت امد و صورت
حال بعرض رسانید سید عالم صلی الله علیه و سلم امان عمار را برقرار گذاشت
و نهی کرده فرمود از انکه غیر امیر کسی را امان دهد و این ایت نازل شد که فرمان
برید اولی الامر را یعنی امرای سرایا ثعلبی آورده که اولی الامر ابو بکر و عمر اند وزیر
صدق بودند و اشاره اقتدوا بالذین من بعدی در شان ایشان نازل شده ابو بکر
وراق رضی الله عنه گفت که خلفاء اربعه اند و مجموع صحابه نیز گفته اند یا فقها
و علما یا ارباب عقول و رای و نزد عرفا اولی الامر مشایخ اند و پیران طریقت که
بتربیت اهل سلوک اشتغال می نمایند و سالک را فرمان برداری ایشان لازمست
قطعه هر که سر بر خط فرمان دلیلی ننهد • کی میسر شودش روی براه آوردن •
هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد • بایدش پی روی راه نمایان کردن •
فان تنازعتم پس اگر خلاف کنید فی شیء در چیزی از امور دین فردوه الی الله
پس باز گردانید انرا بکتاب خدای و الرسول و رجوع کنید بارسول او در زمان
حیات و بسنت او بعد از وفات ان کنتم اگر هستید شما که از روی اخلاص تؤمنون
بالله می گروید بخدای و الیوم الاخر و بروز رستخیز چه ایمان بخدا و قیامت مقتضی
انست که در امور متنازع فیه رجوع بخدا و رسول نمایند ذلک این رجوع خیر
بهترست شما را و احسن تاویلا و نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یهودی را
با منافقی خصومت افتاد بجایکه پیش مرافعه مهم خود کنند محتاج گشتند یهودی
منافق را بمحکمه نبوت میکشید و منافق بحکومت کعب بن اشرف میل مینمود عاقبت
پیش حضرت صلی الله علیه و سلم آمدند و حکم بر وفق مدعای یهود صادر شد
چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن جهود زد که بحکم پیغمبر
صلی الله علیه و سلم راضی نیستم بیا تا بنزد عمر رویم و دیگر باره مرافعه کنیم القصه
بدر خانه فاروق رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم حضرت پیغمبر باز گفت
عمر رضی الله عنه از منافق استفسار نمود که قضیه برین وجه است که یهود میگوید
منافق تصدیق کرد که آری حال برین منوال است اما بدان حکم راضی نیستم و از

تو

حکم می طلبیم عمر فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم و راستی میان شما
حکم کنم ایشان توقف کردند و عمر از خانه بیرون آمد شمشیر کشید سر منافق را بجهوا افکند
و فرمود که هر که بحکم چنان قاضی راضی نباشد سزای او برین وجه باید داد و آن روزی
حضرت عمر را فاروق لقب کرد و حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد الم تر آیا ندید
و نگاه نکردی الی الذین یزعمون بسوی آن کسان که گمان میبرند انهم آمنوا که
ایشان گرویده اند بما انزل الیک بآنچه فرو فرستاده شد بتو یعنی قرآن و ما انزل من قبلک
و بآنکه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا یریدون میخواهند باوجود دعوی ایمان
ان یتحاکموا آنکه مرافعه کنند الی الطاغوت بسوی کعب بن اشرف که بغایت طاغی
و باغیست و قد امروا و حال آنکه مامور بودند مدعیان ایمان و همه مکلفان نیز
مامور اند ان یکفروا به بآنکه نگروند بحکم طاغوت و یرید الشیطان و میخواهد دیو
دور شده از رحمت یا سر کشیده از خدمت یعنی ابلیس ان یضلهم آنکه گمراه کند ایشان را
که مایل طاغوت اند ضلالا بعیدا گمراهی دور که هرگز از آن براه راست رجوع نتوانند
نمود و اذا قیل لهم و چون گویند منافقان را که در وقت تحاکم تعالوا بیایید الی ما انزل الله
بحکمی که خدای تعالی فرستاده است از کتاب خود و الی الرسول و بحکمی که پیغمبر او میکند
بفرمان او رایت المنافقین می بینی منافقان را که بطریق عناد یصدون عنک اعراض
میکنند از تو صدودا اعراض کردنی از روی عناد فکیف پس چون باشد و چه خواهند
کرد اذا اصابتهم چون برسد بدیشان مصیبة عقوبت صدود و اعراض بما قدمت
ایدیهم بآنچه کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت و گفته اند مصیبت قتل فاروق مر آن
منافق را ثم جاؤک پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار بگشایند بادیهٔ قتل خود یحلفون
بالله سوگند میخورند بخدای و مضمون سوگند ایشان آنکه ان اردنا نخواستیم ما
بعدول از مجلس حکم شما با بترافع بدی خانهٔ عمر رضی الله عنه الا احسانا مگر نیکویی که بما
لاحق شوند و توفیقا و تالیف و موافقت که بین الخصمین پدید آید اولئک آن گروه
منافقان و سوگند خوران بدروغ الذین یعلم الله آن کسانند که خدای میداند ما فی قلوبهم
آنچه در دلهای ایشانست از نفاق فاعرض عنهم پس اعراض کن از قبول عذر ایشان اعتذار
و عظهم و پند ده مر ایشان را برملا یعنی منع کن از نفاق و دروغ و قل لهم و بگوی
مر ایشان را در خلا فی انفسهم در باب نفسهای ناپاک ایشان قولا بلیغا سخنی بلیغ که اثر
کننده باشد در دلهای ایشان بمثابتی که از آن غمناک گردند و آن تهدید است بقتل یا
بحلول مکاره بدیشان اگر توبه نکنند و ما ارسلنا من رسول و نفرستادیم هیچ فرستادهٔ
به بندگان خود الا لیطاع مگر برای آنکه فرمان وی برند باذن الله بامر خدای و لو انهم
و اگر این منافقان اذ ظلموا انفسهم آن هنگام که ستم کردند بر نفسهای خود بانکار حکم تو
یا بتحاکم الی الطاغوت جاؤک بیامدندی بحضرت تو فاستغفروا الله پس طلب
آمرزش کردندی از خدای و استغفر و آمرزش خواستی لهم الرسول برای ایشان
رسول یعنی شفاعت کردی ایشان را لوجدوا الله هر آینه یافتندی یعنی دانستندی

خدا را توابا

خدا را توابا قبول کننده توبهٔ گناهکاران را رحیما مهربان بر آمرزش طلبان در معالم
آورده که میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد در آب راهه که هر دو
از آن مزروعات خود را آب دادندی چون محاکمهٔ ایشان بمحکمهٔ سید عالم
صلی الله علیه و سلم رسید فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را پس بهمسایه گذار
حاطب در غضب شده از روی بی ادبی سخنی گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل
آن حضرت بجانب زبیر حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که فلا یعنی نیست
حقیقت ایمان چنانچه گمان می برند و ربک بحق پروردگار تو که ایشان لا یؤمنون
ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حتی یحکموک تا وقتی که ترا حکم سازند فیما شجر
بینهم در آنچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی ثم لا یجدوا پس باز نیابند
فی انفسهم در نفسهای خود حرجا شکی یا در دلهای خود تنگی و گرانی مما قضیت
از آنچه تو حکم کردهٔ هرچند مخالف طبع ایشان باشد و یسلموا و گردن نهند و منقاد
گردند فرمان ترا تسلیما و فرمان برداری بظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت آور ده اند
که چون زبیر و حاطب از محکمهٔ نبوت بیرون آمدند مقداد رضی الله عنه بدیشان
رسید و پرسید که حکم برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای پسر عمهٔ او و درین
سخن کردن تاب می داد و روی درهم میکشید یهودی آنجا حاضر بود گفت قاتل الله
هؤلاء این چه گروه اند که گواهی میدهند بر رسالت این مرد و حکم او را متهم میدارند
بخدای سوگند که بنی اسرائیل در زمان موسی علیه السلام گناهی کرده بودند و موسی
علیه السلام حکم فرمود که توبهٔ شما آنست که یکدیگر را بکشید فی الحال انقیاد نموده
بقتل یکدیگر شدند تا هفتاد هزار کس کشته شدند و پیغمبر خود را متهم نداشتند
ثابت بن قیس چون این سخن بشنید گفت بخدای که اگر محمد صلوات الله و سلامه
علیه مرا فرماید که خود را بکش و عمار یاسر و ابن مسعود نیز همین گفتند و حق سبحانه
و تعالی فرمود و لو انا و اگر چنانچه کتبنا علیهم فرض میکردیم بر اینها که دعوی
ایمان میکنند ان اقتلوا انفسکم آنکه بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند
او اخرجوا یا بیرون روید من دیارکم از سراها و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل
بیرون رفتند ما فعلوه نمی کردند آنچه فرض کرده بودیم الا قلیل منهم مگر اندکی از ایشان
چون ثابت و عمار و ابن مسعود رضی الله عنهم و لو انهم و اگر ایشان که منافقانند
فعلوا بکردندی ما یوعظون به آنچه ایشان را پندی دهند و تکلیف می نمایند با ت
لکان خیرا لهم هر آینه بهتر بودی مر ایشان را در عاجل و آجل و اشد تثبیتا و نزدیکتر
بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان و اذا و آن وقت که تثبیت حاصل شدی
مر ایشان را در دین ایشان لاتیناهم هر آینه ما دادیم ایشان را من لدنا از نزدیک
خویش اجرا عظیما مزدی بزرگ و ثواب وافر که نعیم جنت است و لهدیناهم و هر آینه
راه می نمودیم ایشان را صراطا مستقیما راه راست که از آن بمقصد رسند یا ببهشت
روند آورده اند که ثوبان رضی الله عنه که مولای رسول خدای بود دوری بجناب

مستطاب نبوت مآب حاضر شد زار و ضعیف شده و نزار و غمگین گشته حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که ای ثوبان ما غیّر لونک رنگ تو چرا تغییر کرده و
روی سرخ تو بکدام درد زرد گشته گفت یا رسول الله من زمانی که در جمالت نمی نگرم
آن زمان را از حساب زندگانی نمی شمرم **بیت** بی نوای آرام جانم زندگانی مشکلست •
بی تماشای جمالت شادمانی مشکلست • حالا در اندیشه آنم که چون پیک اجل در رسد
و مفارقت ضروری افتد چه چاره سازم و چه حیله پردازم **بیت** از مرگ غمی
نیست از آن می ترسم • کز پرتو دیدار توی مانم دور • و سخت محنتی آنکه اگر
در آن جهان از اهل نیران باشم ترا کی بینم و اگر به بهشت روم بدانجا که مرتبه
رفیع تست چگونه رسم و بعضی بجای ثوبان عبدالله انصاری که صاحب
اذان و مستجاب الدعوه بود آورده اند که نزدیک حضرت آمد گریان بعد
استفسار موجب گریه گفت یا رسول الله تو نزدیک من از نفس و مال و ولد
من بمن دوستری و من امروز از مشاهده جمال تو شکیبائی ندارم می ترسم
از آنکه فردا تو در بهشت بر درجه بلند باشی و من در صف نعال با امثال خویش
نشسته از دیدار بزرگوارت محروم مانم حق سبحانه و تعالی شکسته دلان فراق
بثمره وصال شادمان ساخته آیت فرستاد که و من یطع الله و هر که فرمان خدای
برد در اوامر و نواهی و الرسول و فرمان برداری رسول کند در احکام و حدود
فاولئک پس آن گروه فرمان بردار آن باشند روز قیامت مع الذین با آن کسانکه
انعم الله علیهم انعام کرده است خدای برایشان من النبیین از پیغمبران
در سل و اولو العزم نیز داخل اند و الصدیقین و راست گویان که پیش از همه
کس تصدیق کرده اند و الشهداء و کشتگان راه خدا مراد شهداء احد اند
و نزد جمهور عام است و شامل جمیع شهیدانرا و الصالحین و ستودگان
در احوال و اعمال و اینها نیز عام اند و حسن و چه نیکوانند اولئک این جماعت
رفیقا هم نشینان لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق میکنند یا آنکه هر یک از اینها
نیکو رفیقی اند در معالم فرموده که مراد از نبیین پیغمبر ماست و صدیقین اشارت
بابی بکر صدیق است و شهدا عمر و عثمان و علی اند و صالحان سایر صحابه و ملخص
آیت اینست که هر که امروز کسی را دوست دارد فردا با او خواهد بود المرء مع
من احب **مثنوی** همچو بلبل دوستی گل گزین • تا شوی با خرمن گل هم نشین • زاغ
چون مردار را شد همنفس • یار او مردار خواهد بود و بس • ذلک آن بودن با جماعت
مذکور الفضل من الله افزونی کرامتیست از خدای و کفی بالله و بسنده است
خدای علیما دانا بمقاصد و نیات یا ایها الذین امنوا ای آن کسانی که ایمان
آورده اید خذوا حذرکم فراگیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید برای حرب
فانفروا پس بیرون روید بقتال دشمنان ثبات گروه گروه در جهات
مختلف او انفروا جمیعا یا سیر کنید برای جهاد مجتمع شده با یکدیگر در جهت

واحده و ان منکم

واحده و ان منکم و بدرستی که از شما لمن لیبطئن کس هست که درنگ می کند
در بیرون رفتن و بغزوه شتاب تاخیر میکند در جهاد مراد ابن ابی است و
اصحاب او که در روز احد تخلف ورزید فان اصابتکم پس اگر رسد شما را
ای مؤمنان مصیبة واقعه چون قتل و هزیمت قال گوید آن مبطل
منافق قد انعم الله علی بدرستی که خدای انعام کرد بر من اذ لم اکن چون
نبودم معهم با مسلمانان شهیدا حاضر در معرکه قتال و لئن اصابکم اگر
برسد بشما فضل من الله نیکوئی زیادت از خدای چون فتح و غنیمت
لیقولن البته گوید آن متخلف از غزیمت کان لم یکن چنانچه گوئی نبوده
بینکم و بینه میان شما و میان وی مودة دوستی یعنی خود را دور
انداز و سخن بر وجه گوید که گویا هرگز شما را ندیده بصحبت شما نرسیده
و سخن او این که یا لیتنی کاشکی من کنت معهم بودمی درین غزوه با مسلمانان
فافوز فوزا عظیما تا پیروزی یابم فتحی پیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیب
وافر گرفتمی فلیقاتل پس باید که قتال کنید فی سبیل الله در راه خدای با دشمنان
دین الذین آنانکه در بازار معامله یشرون الحیوة الدنیا بفروختند زندگانی
دین را که دوی در فنا دارد بالآخرة بسرای جاودانی و نعیم غیر فانی و من یقاتل
و هر که کارزار کند فی سبیل الله در راه دین فیقتل پس کشته گردد و درجه
شهادت یابد او یغلب یا غالب آید و بر دشمن مظفر گردد فسوف نؤتیه
زود باشد که بدهیم او را در آخرت اجرا عظیما مزدی بزرگ که در صفت
نیاید و ما لکم و چیست شما را ای اهل اسلام که بجدّ کامل و جهدی تمام
لا تقاتلون جهادی نمی کنید و بکارزار اشتغال نمی نمائید فی سبیل الله در راه
فرمان برداری خدای یعنی برای خدای و المستضعفین و برای بیچارگان
گرفتار در دست کفار و ایشان جماعتی بوده اند در مکه که مسلمان شدند
و کسان ایشان ایشان را از هجرت بمدینه منع میکردند من الرجال از مردان
چون سلمة بن هشام و ولید بن ولید و عیاش بن ربیعه و ابو جندل بن
سهیل و امثال ایشان و النساء و از زنان چون ام شریک و غیرها و الولدان
و از کودکان ابن عباس رضی الله عنه می فرماید که من و مادر من مستضعفان
بودیم از نساء و ولدان الذین و این مستضعفان آن کسانند که بزبان
تضرع یقولون میگویند یعنی دعا میکنند ربنا اخرجنا ای پروردگار ما
بیرون آر ما را من هذه القریة ازین ده یعنی مکه الظالم اهلها ده
که ستمکارانند اهل او بسبب شرک که ظلمی بغایت بزرگست ان الشرک لظلم
عظیم و اجعل لنا و بساز از برای ما من لدنک از نزدیک خویش ولیا
کسی که دوست دارد و متولی کار ما باشد و اجعل لنا و دیگر بساز برای ما
من لدنک نصیرا از نزد خود یاری و مددکاری که شر اعادی را از ما دفع کند

حق سبحانه و تعالی دعای ایشان را مستجاب کردانید و بعضی را خروج از مکه میسر
شد و برخی را که انجا مانده بودند ولی چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدیشان
فرستادند در روز فتح مکه همه را دلنوازی نموده مهمات ایشان سرانجام نموده و نصیر
و حامی برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم حکومت مکه بوی داد و او یار ضعفا و مددکار بیچارکان بود الذین
امنوا آن کسانی که کرویده اند بخدا و رسول یقاتلون کارزاری نمایند فی سبیل
در راه خدای والذین کفروا و آن کسان که کافر شدند از وثنی و یهودی و نصرانی
یقاتلون مقاتلهٔ می نمایند فی سبیل الطاغوت در راه شیطان که طاغی و باغیست
یعنی برهمان او فقاتلوا پس بکشید ای دوستان حق اولیاء الشیطان دوستا
ن و فرمان برداران شیطان را و از مکاید و مصاید او مترسید ان کید الشیطان
بدرستی که حیله و وسوسهٔ شیطان کان ضعیفا هست سست و بی قوت
زیرا که فریبی است مجرد از حجت و برهان الم تر ایا نظر نکردی الی الذین بسوی انان که
در مکه مبالغه می کردند چون عبد الرحمن عوف و سعد ابی وقاص و مقداد اسود رضی
عنهم و امثال ایشان که ما را دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار و ایذا
ایشان از حد کذشت و بحکم الهی قیل لهم کفته شد مر ایشان را که از کارزار ایشان
کفوا ایدیکم باز دارید دستهای خود را تا وقتی که فرمان الهی در رسد واقیموا
الصلوة و بپای دارید نماز را و آتوا الزکوة و بدهید بمستحقان زکوة را فلما کتب
پس آن هنکام که بمدینه آمدند و نوشته شد یعنی واجب کشت علیهم القتال
بر ایشان کارزار کردن با کافران اذا فریق منهم آن وقت کروهی از ایشان یخشون
الناس می ترسند از جنک مشرکان کخشیة الله چنان ترسیدنی که از خدای باید
ترسید او اشد خشیة بلکه ترسی از آن سخت‌تر و این ترسیدن را حمل بر ضعف بشریت باید
کردن نه بر کراهت امر خدای یعنی بالطبع از فوت و موت ترسیدند و قالوا ربنا و
کفتند ای آفریدکار ما لم کتبت برای چه چیز واجب کردانیدی علینا القتال بر ما
مقاتلهٔ کفار را لولا اخرتنا چرا ما را باز نکذاشتی و فارغ الی اجل قریب تا اجل که
نزدیکست بهمه کس اکر این سؤال از منافقان صادر شده چندان عجب نیست و اکر
از مؤمنان وقوع یافته از روی خوف و بد دلی سخنی کفته باشند و باز توبه کرده
قولی آنست که قومی مؤمنان بعد از نزول ایت قتال منافق شدند و از جهاد تخلف
ورزیدند و این سخن ایشان بوده و اصح آنست که سؤال را محمول بر تمنای
تخفیف تکلیف دارند نه وجه انکار قل بکو ای محمد صلی الله علیه و سلم مر این ترسندکانرا
که دل در دنیا بسته اند متاع الدنیا انچه بدان تمتع می کیرند از دنیا قلیل اندکست
در جنب آخرت والاخرة و سرای آخرت خیر بهترست از دنیا و فاضلتر لمن اتقی
مر کسی را که پرهیزکار است از شرک یا از همه منکرات و لا تظلمون و ستم رسیده نخوا هید شد
ای مجاهدان یعنی از ثواب جهاد کم نخواهند کرد فتیلا بمقدار رشتهٔ که بر دانهٔ خرماست

پس بوعدهٔ استیفا

پس بوعدهٔ استیفای ثواب مستظهر باشید و از مرک که بضرورت وقوع خواهد
پیوست میندیشید که هیچ کردنی را ازین کمند رهایی نیست و در هیچ پناهی از حدوث
این واقعه خلاصی متصور نه اینما تکونوا هر کجا شما باشید خواه در مدینه و خواه
در مکه یدرککم الموت دریابد شما را مرک ولو کنتم و اکر چه باشید فی بروج مشیدة
در حصارهای محکم یا کوشکهای آراسته یا در بروج دوازده کانهٔ فلک یعنی بهر حال
و بهر جای آدمی را از مرک چاره نیست **قطعه** کر کاخ تو بر سپهر اعظم سازند • ور کار
تو چون سلسله درهم سازند • هم عاقبت این حجرهٔ فانی ترا • ترکان اجل سرای ماتم
سازند • حکیم سنایی دارد **مثنوی** چکنی خانهٔ کل آبادان • دل من اینما تکونوا خوان
چون ندا یدرککم اجل چه بنده چه شاه • وقت چون در رسد چه بام و چه چاه • وان تصبهم
اکر برسد منافقان را حسنة نعمت بسیار و ارزانی یا ظفر بر دشمن چنانچه در حرب بدر
بود یقولوا می کویند هذه این نیکویی من عند الله از نزدیک خدایست وان تصبهم
سیئة و اکر برسد بایشان دست تنکی و قحطی یا هزیمت چنانچه در واقعهٔ احد روی
نمود یقولوا هذه کویند این سختی من عندک از نزدیک تست که محمدی صلی الله علیه
و سلم و بسبب تدبیرات تو که صایب نموده در انوار فرموده که چون حضرت از مکه بمدینه
هجرت فرمود میوه‌ها در آن سال بر منوال سنهٔ سابق نبود و نرخها روی بکرانی نهاد
جهودان و منافقان آن حال را نسبت بمقدم سرور عالم صلی الله علیه و سلم کردند
حق سبحانه و تعالی قول ایشان را میکوید قل کل بکوی که همه قبض و بسط و کرانی و ارزانی
و غنیمت و هزیمت من عند الله از نزدیک خداوندست و بارادت او فما پس چیست
و چه حالست لهؤلاء القوم مرین کروه منافق و جهود را لا یکادون یفقهون که نزدیک
نیستند که فهم کنند حدیثا سخنی را که مشتملست بر موعظهٔ ایشان یا انکه نیستند که سخنی
دریابند چون بهایم که میشنوند و فهم نمی کنند و از بی فهمی ایشانست که میکویند ما اصابک
انچه بتو رسید من حسنة از غنیمت و فتح فمن الله از فضل خداوندست و ما اصابک
من سیئة و انچه بتو رسید از هزیمت و قتل اصحاب فمن نفسک از نفس تست و بعضی
معنی آیت برین فرود می آرند که ای انسان انچه از نیکویی بتو رسید از فضل و نعمت خداوند
و هر بلایی که ترا پیش آید بسبب کناهان تست وارسلناک و فرستادیم ما ترا للناس
برای همهٔ آدمیان رسولا فرستاده که تبلیغ احکام کنی نه مقدری که اسناد حسنه و سیئه
بتو کنند و کفی بالله و بسنده است خدای شهیدا کواه بر رسالت تو من یطع الرسول
هر که فرمان برد رسول را فقد اطاع الله پس بدرستی که فرمان برده باشد خدا را برای انکه
رسول بطاعت خدای میخواند بامر خدای پس فرمان بردار او فرمان بردار حق
باشد و در بحر الغرایب آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بوصف فنا فی الله
و بقا بالله موصوف بود و کسی که قایم بالله باشد هر اینه خلیفه الله بود پس خلافت حق
بر آن حضرت را ثابت شده با هر معامله که با خلق می نموده کما قال و ما رمیت اذ رمیت
و بی شک خلیفه بوده و هر معامله که خلق با او میکرده اند کما قال ان الذین یبایعونک

انما یبایعون الله و طاعت چنین خلیفه‌ای شایبه شبهت طاعت مستخلف است
مثنوی: چون تو ای کشت دبر شد زد دست • بی شکی فرمان این فرمان اوست •
ما رمیت فاش گوید برملا • که بیفکندی تو افکندیم ما • تو در افکندن نه جز آلتی
فعل فاعل را بود بی علتی • عقل را بیچاره ندارد و هم نیز • چشم بکشا لب فرو بند ای
عزیز • ومن تولی و هر که اعراض کند از فرمان تو فما ارسلناک پس ترا نفرستادیم
علیهم حفیظا بر ایشان نگاه بانی که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت کنی بعضی
از علما این حکم را بایة السیف منسوخ دانند ویقولون و میگویند منافقان در حضور تو
طاعة از فرمان برداری و از حکم تو فاذا برزوا پس چون بیرون روند من عندک
از نزدیک تو بیت طائفة بشب بایکدیگری گویند گروهی منهم از ایشان غیر الذی
تقول غیر آنکه روز با تو میگویند یا میگویند غیر آنکه تو با ایشان میگویی لفظ تقول
مغایب است و فاعلش ضمیری عاید بطائفه یا مخاطب مذکر باکرام الکاتبین
بامر خدای مینویسند والله یکتب و خدای می‌نویسد در لوح محفوظ که حضرت پیغمبر است
صلی الله علیه وسلم ما یبیتون آنچه ایشان میگویند و تدبیر میکنند در شب فاعرض
عنهم پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطهٔ اظهار اسلام حکمی قتل بر ایشان
جاری نیست و توکل علی الله و توکل کن بر خدای و کار خود با وی گذار و کفی بالله
و بس است خدای وکیلا قایم بامور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت
کننده مهمات موکلان افلا یتدبرون القرآن آیا چرا تامل نمی‌نمایند این منافقان
در قرآن و تفکر نمیکنند در آن تا بر ایشان ظاهر گردد با ثار اعجاز که این کلام حق است
ولو کان و اگر بودی این قرآن من عند غیر الله از نزد یک غیر خدای یعنی کلام مخلوقی
بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است لوجدوا هر آینه یافتندی اهل عقل و فهم فیه
اختلافا کثیرا در وی اختلاف بسیار از تناقض معانی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر
خالی از خللی نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی فاذا جاءهم و چون
بیاید بمنافقان امر کاری یعنی خبر من الامن از آنچه موجب ایمنی باشد
چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر مصالحهٔ قوی یا ظفر لشکر اسلام او الخوف
یا آنچه سبب خوف و بیم بود چون اجتماع اعادی یا نکبت سریه از سرایای مسلمانان
اذاعوا به افشا کنند آن خبر را قبل از تحقیق آن و در آن افشا ضرر و فساد است
زیرا که خبر نیکو سبب تهییج فتنه است در میان دشمنان و آهنگ ایشان بر حرب
اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشان ولو ردوه و اگر باز گذارند
آن خبر را الی الرسول برای صایب پیغمبر تا اگر صلاح داند خود اشکارا کند و الی
اولی الامر منهم یا به تدبیر خداوندان امر از اهل ایمان چون اشراف صحابه و امرا و سرایا
لعلمه الذین هر آینه بدانند آن را آنکه یستنبطونه استخراج میکنند خبر را
و نیکو تحقیق فرمایند منهم از پیغمبر و اولی الامر آنکه دانند که کدام خبر را افشا و کدام را
اخفا باید کرد ولولا فضل الله و اگر نه فضل خدای بودی علیکم بر شما بارسال رسول

ورحمته وبخشایش

ورحمته و بخشایش او با نزال قرآن و گفته‌اند فضل حضرت پیغمبر ست
یا اسلام و رحمت قرآنست یا توفیق که اگر نه برکت اینها بودی لاتبعتم الشیطان
هر آینه پیروی میکردید شیطان را الا قلیلا مگر اندکی از شما که بمدد و عصمت ربانی
از وساوس شیطانی ایمن میماندند و گفته‌اند قلیل جماعتی اند که قبل از بعثت رسول
و نزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافتند چون ورقة بن نوفل و قیس
ابی ساعده و بحیرای راهب و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان
فقاتل پس تو کارزار کن فی سبیل الله در راه طاعت و رضای نزول آیت در موعد
بود که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عزیمت بدر کرد و نعیم بن مسعود مردمان را
از لشکر ابو سفیان می‌ترسانید و بعضی از صحابه برفتن کاره بودند و حضرت می‌فرمود
که اگر هم تنها باشم که میروم این آیت فرود آمد که دیگران تخلف ورزند از کارزار
کفار تو برو و مقاتله کن لا تکلف تکلیف کرده نشده‌ای تو در جهاد الا نفسک مگر
در نفس خود پس از مخالفت مردم غمناک مشو وحرض المؤمنین و ترغیب کن
مؤمنان را بر قتال مشرکان بر تو تحریض است نه تکلیف عسی الله ان یکف و
شاید که خدای باز دارد از مسلمانان بأس الذین کفروا شدت کافران را آنها که
کافر شدند یعنی قریش را بآنکه ترس در دل ایشان اندازد و همین حال در بدر صغری
واقع شده که ابو سفیان بترسید و بموضع بدر نیامد چنانچه در سورهٔ آل
عمران مذکور شد والله اشد بأسا و خدای سخت تر است در هیبت و صولت
از قریش واشد تنکیلا و سخت تر در عقوبت و عذاب ایشان ومن یشفع و
هر که خواهد شفاعة سیئة درخواستی بد که بدان از حقی حقوق فوت شود
و ضرری بکسی رسد و خیری باز دارد یکن له کفل منها باشد مر ورا نصیبی
از وبال آن وکان الله و هست خدای علی کل شیء مقیتا بر همه چیز توانا و صاحب
قدرت یا نگه بان همه چیز واذا حییتم بتحیة و چون تحیت داده شوید بسلام
فحیوا پس شما نیز تحیت کننده خود را تحیت گویید باحسن منها نیکوتر از آن
تحیت اگر او گوید السلام علیکم شما در جواب گویید علیک السلام و رحمة الله
و اگر او سلام با رحمت جمع کند شما در جواب آن و برکاته زیاده کنید او ردوها یا
همان تحیت را باز گردانید یعنی در جواب السلام علیک بگویید و علیک السلام
این مقدار فرض است و آنچه اول گفته شد سبب فضل و شرایط سلام و جواب
و آداب آن در جواهر التفسیر از دوی تفصیل مذکور است و بعضی بر آنند که اگر
مسلم مسلم باشد جواب باحسن باید گفت و اگر غیر مسلم باشد برود باید کرد
بلفظ و علیک ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء هست بر همه چیز حسیبا
حساب کننده پس شما بر تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد الله خدایست که نیست
شبه لا اله الا هو هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او لیجمعنکم بخدای سوگند
که جمع خواهد کرد شما را در قبور الی یوم القیامة تا روز قیامت که برانگیزند لا ریب فیه

هیچ شک نیست در آن روز یاد رجمع ومن اصدق ونیست صادق تر من الله
از خدای یعنی نیست از وراست گوتر حدیثا از جهت قول و وعده یعنی کذب را
در سخن و وعدهٔ حق راه نیست زیرا که آن نقص است و خدای از نقص مبراست
آورده اند که قومی از مکه هجرت کرده ند و در اثنای طریق پشیمان شده باز
گشتند و پیغام از اسلام خویش خبر بمدینه فرستادند مسلمانان را در باب ایشان
اختلاف افتاد جمعی بایمان ایشان قایل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم می
فرمودند که این آیت آمد فما لکم پس چیست شما را فی المنافقین در شان
منافقان که متفرق شده اید فئتین بدو فرقه و جمعی بر آنند که بعضی مهاجران
ناخوشی هوای مدینه بهانه ساخته از حضرت رسالت صلوات الله علیه و سلامه
اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته بمشرکان مکه پیوستند
و صحابه را در اسلام ایشان تردد بدید آمد این آیت نازل شد که شما چرا دو گروه
شده اید در کفر ایشان اتفاق نمی کنید والله ارکسهم و حال آنست که خدای رد
کرد بحکم کفر و قتل و سبی بما کسبوا بانچه عمل کردند و روی از مؤمنان برتافته
رجوع بکافران نمودند اتریدون ان تهدوا آیا میخواهید که راه نمایید من اضل
آنرا که گمراه ساخته است خدای ومن یضلل الله و هر کرا گمراه کرد آنرا خدای
فلن تجد پس نیابی تو له سبیلا مر ورا راه بحق ودوا دوست میدارند این
برگشتگان دین لو تکفرون آنکه کافر شوید شما کما کفروا همچنانکه ایشان شده اند
فتکونون سواء تا باشید برابر یکدیگر در ضلالت فلا تتخذوا پس فرا مگیرید
منهم اولیاء از ایشان دوستان حتی یهاجروا تا وقتی که ایمان آرند و تحقیق
نمود ایمان ایشان و هجرت کنند فی سبیل الله در راه رضای خدای هجرت خالی
از غرض و ریا فان تولوا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فخذوهم پس
بگیرید ایشانرا و اسیر کنید واقتلوهم و بکشید شان حیث وجدتموهم هر کجا
که یابید در حل و حرم ولا تتخذوا منهم و مگیرید از ایشان ولیا دوستاری
ولا نصیرا و نه یاری و مددکاری بلکه ایشانرا بگیرید و بقتل آرید الا الذین
یصلون مگر آنانکه پیوند کنند و پناه آرند الی قوم بگروهی که واقع شده بینکم
و بینهم میثاق میان شما و ایشان پیمانی و آن قبیلهٔ خزاعه بودند یا بنی بکر یا بنی
اسلم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم با ایشان مقرر فرموده بود که هر که بجوار ایشان
در آید بجوار آن حضرت در آمده باشد او جاؤکم یا بپیوندند بقومی که آمدند بشما
حصرت صدورهم و حال آنکه تنگ بود سینه های ایشان و کراهت داشتند ان یقا
تلوکم آنرا که با شما جنگ کنند او یقاتلوا قومهم یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان
بنو مدلج بودند که پیمان بستند بر آنکه با پیغمبر مقاتله نکنند و با قریش نیز با همین
گونه عهد کردند ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لسلطهم علیکم هر اینه مسلط
ساختی ایشانرا بر شما با آنکه ترس شما از دل ایشان بیرون بردی فلقاتلوکم

پس هر اینه با شما

پس هر اینه با شما قتال کردندی فان اعتزلوکم پس اگر از شما کناره کنند این
مرتدان و خلفا و معاهدان شما فلم یقاتلوکم و کارزار نکنند با شما والقوا الیکم
السلم والقا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند فما
جعل الله پس نساخته است خدای لکم مر شما را علیهم سبیلا بر ایشان راهی
در قتل نفس و نهب اموال ایشان حکم این آیت بآیت فاذا انسلخ الاشهر
الحرم منسوخ است ستجدون آخرین زود باشد که بیابید قومی دیگر را یعنی غطفان
یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند یریدون ان یأمنوکم میخواهند
که ایمن باشند از شما و چون از مدینه باز گردند کافر شوند و یأمنوا قومهم و
ارادهٔ ایشان آنکه ایمن شوند از قوم خود کلما ردوا هر گاه که بخوانند ایشانرا
الی الفتنة بسوی کفر یا قتال اهل اسلام ارکسوا فیها باز گردند بدان فتنه
فان لم یعتزلوکم پس اگر از قتال شما کناره نگیرند و یلقوا الیکم السلم و القا
نکنند بسوی شما صلح و طلب امان را و یکفوا ایدیهم و باز ندارند دستهای خود را
از قتال شما فخذوهم پس بگیرید ایشانرا واقتلوهم و بکشید شان حیث
ثقفتموهم هر جا که بر ایشان دست یابید و اولئکم و آن گروه جعلنا لکم
دادیم ما شما را علیهم بر ایشان سلطانا مبینا حجتی روشن در تعرض بقتل
و ستم ایشان و آن حجت وضوح کفر و دفع عذر و مکر ایشانست و ما کان و
نسزد و روا نباشد لمؤمن مر مؤمنی را ان یقتل مؤمنا آنکه بکشد مؤمنی را
بغیر حق الا خطاء مگر کشتن بخطا ومن قتل مؤمنا خطاء و هر که مومنی را
بخطا بکشد فتحریر رقبة پس بروست آزاد کردن بنده مؤمنة گرویده و دیة
مسلمة و بروست دیتی تمام ادا کرده شده الی اهله بورثه مقتول که قسمت کنند
میان یکدیگر چون سایر مواریث الا ان یصدقوا مگر آنکه ورثه تصدق کنند
بر قاتل و دیت را از و عفو فرمایند نزول آیت در شان عیاش بن ربیعه است
که قبل از هجرت مسلمان شده از اقارب خود پنهان می داشت شبی بگریخت
و روی بمدینه نهاد و مادر در فراق او ناله و فریاد در گرفت ابوجهل و برادر او
حارث که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده نموده از عقب
عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را بافسون و افسانه باز گردانیده و در مکه
دست و پایش بر بسته در آفتاب می انداختند تا از مسلمانی بر گردد حارث بن
زید روزی بر و بگذشت و گفت ای عیاش این همه محنت چرا میکشی مفارقت
دین اسلام کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمهٔ که از وی
طلبیدند بگفت و دیگر باره حارث او را سرزنش کرد که از آن دین که برگشتی
اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود تو بر باطل بودی عیاش از و
در غضب شد و سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم ترا بکشم پس عیاش
هجرت نموده تجدید اسلام کرد و حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در

ببعث حارث و اسلام او حاضر نبود روزی حارث را در محلهٔ قبا تنها باز
یافت و بنا بر آن سوگند او را قتل کرد صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی
بنا حق کشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بر آن صورت نادم شده
بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمد و تمام قصه بعرض رسانید و گفت من
از اسلام او خبر نداشتم و بخطا امری واقع شد منتظر جزا ام این آیت فرود
آمد قتل خطا مبین شد فان کان پس اگر باشد مقتول من قوم عدو لکم
از گروهی که دشمن شما اند یعنی کافران و هو مؤمن و او مؤمن باشد فتحریر رقبة
مؤمنة پس بر قاتل او ست آزاد کردن بندهٔ مؤمن و ادای دیة باهل او نشاید
زیرا که میان کافر و مؤمن وارث نیست و ان کان من قوم و اگر آنکه کشته شده
از قومی باشد که بینکم و بینهم میثاق میان شما و ایشان عهد و پیمانست یا
اهل ذمه بود حکم در دیة و کفارت حکم مسلمانست فدیة مسلمة پس
بر قاتلست دیة ادا کرده شده الی اهله باهل او و تحریر رقبة مؤمنة و آزاد
کردن بندهٔ مؤمن فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده و قدرت نداشته باشد
بر خریدن آن فصیام شهرین متتابعین پس بدو ست روزهٔ دو ماه از پی یکدیگر
توبة و این حکم کرد خدای تا توبه دهد شما را توبه دادن من الله
از خدایست بتو قبول او و کان الله علیما و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول
حکیما حکم کننده در باب دیة و کفارت آورده اند که مقیس بن صبابه برادر خود
هشام را در محلهٔ بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت آمده صورت حال عرض
کرد و آن حضرت زهیر فهری را با او نزد اعیان بنی نجار فرستاد که اگر میدانید
که کشندهٔ هشام کیست او را بمقیس سپارید و الا دیة او بر موجب شریعت ادا
کنید بنی نجار چون از آن پیغام آگاه شد نه صد شتر تسلیم مقیس کردند و باز هیبهٔ
روی بمدینه نهاد چون بنزدیک شهر رسیدند وسوسهٔ شیطان مقیس را بر آن
داشت که فهری بی گناه را بکشت و با خود گفت نفسی را بقصاص نفسی بکشتم
و مرا دیة سود آمد پس مرتد شده روی بمکه نهاد و این آیت نازل شد که و من
یقتل و هر که بکشد مؤمنا متعمدا مؤمنی را بعمد و قصد و حلال دانسته او را فجزاؤه ۵
جهنم پس پاداش او دوزخست خالدا فیها در حالتی که جاوید باشد در آن و غضب
الله علیه و خشم گرفت خدای برو و لعنه و براند او را و دور ساخت از رحمت
خویش و اعد له و آماده ساخته است برای او عذابا عظیما عذاب بزرگ بجهت
ارتکاب این گناه بزرگ آورده اند که رسول صلی الله علیه و سلم سریه بر قومی فرستاد
و مرداس فدکی از ایشان مسلمان بود قوم او بگریختند و او با مال و متاع خود بکوهی
متحصن شد همین که سریه تکبیر گویان رسیدند مرداس آواز تکبیر ایشان شنید
او نیز تکبیر گفت بر مؤمنان سلام کرد و زبان بگفتار لا اله الا الله محمد رسول الله
گشاده از کوه بزیر آمده اسامة بن زید فی الحال برو تاخت و بضرب شمشیر سرش را

بپرداخت و هرچه داشت غارت کرد گوسفندان او را براند این خبر بحضرت
رسید بغایت متألم شده گفت ای اسامه کشتی مردی را که از پیکانگی شرار نموده بود
و بیگانگی حق معترف گشته اسامه بر آن عمل نادم و پشیمان شده گفت یا رسول الله
برای من آمرزش طلب حضرت سه نوبت فرمود فکیف بلا اله الا الله و روایتی
آنست که اسامه گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر ما بود حضرت
فرمود هلا شققت عن قلبه هیچ دل او را شکافته بودی تا دانی که راست میگوید یا
دروغ و این آیت نازل شد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اذا ضربتم
فی سبیل الله چون سفر کنید در راه خدا یعنی بجهاد روید فتبینوا پس نیک
بپرسید و باهستگی تفحص نمایید و لا تقولوا و مگویید لمن القی الیکم السلام
مر کسی را که التماس کند بشما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام گوید لست مؤمنا
تو مؤمن نیستی بلکه بجهت ایمنی از ما این کلمه میگفتی تبتغون می طلبید
ای مجاهدان عرض الحیوة الدنیا مال فانی دنیا را مراد غنیمت و غنم مرداس است
و اگر شما طالب غنیمت آید فعند الله پس نزدیک خدای مغانم کثیرة غنیمتها
بسیارست که بدست شما خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل از مسلمانان برای
مال کذلک کنتم هم چنین بودید شما من قبل پیش از این یعنی اول که با سلام
درآمدید بجهت عصمت خون و مال خود توسل بکلمهٔ شهادت نمودید فمن الله
علیکم پس منت نهاد خدای بر شما با آنکه استقامت داد شما را در دین فتبینوا
پس نیک روشن و مبین سازید مهم را و در مردم تعجیل مکنید از روی گمان
چه وبال زنده گذاشتن هزار کافر نزد خدای کمترست از کشتن یک مسلمان
ان الله کان بدرستی که هست خدای بما تعملون بانچه شما میکنید خبیرا دانا
لا یستوی القاعدون برابر نیستند نشینندگان در خانهای خود من المؤمنین
از مؤمنان غیر اولی الضرر که نباشند خداوندان بیماری و عجز و المجاهدون
و جهاد کنندگان فی سبیل الله در راه خدای باموالهم بمال خود که تهیهٔ اسباب
قتال و تجهیز مقاتلان میکنند و انفسهم و بنفسهای خود که در معرض قتل
می آرند و چگونه برابر تواند بود کسی که در مرتبهٔ راحت تن پروری کند
با آنکه در معرکهٔ مجاهدت جان بازی نماید زید بن ثابت رضی الله عنهما میفرماید
که این آیت فرود آمد و در الفاظ غیر اولی الضرر نبود ام مکتوم گفت یا رسول الله
حال من چون باشد که نابینا ام و محروم از دولت مقاتله با اعدا همان زمان
آثار وحی بر آن حضرت ظاهر شد و بعد از کشف آن حال گفت بنویس من المؤمنین
غیر اولی الضرر فضل الله تفضیل داد خدای المجاهدین جهاد کنندگانرا
باموالهم و انفسهم بمال و نفسهای خود علی القاعدین بر نشینندگان بعذر
درجة پایهٔ که آن غنیمت است و ظفر و نام نیکو و کلا و همه را از قاعدان بعذر
که میل جهاد دارند و نمی توانند و مجاهدان که بخود مباشر اند و عد الله الحسنی

وعده کرده است خدای پاداش نیکو که آن بهشتست اما تفاضل درجات
وتفاوت مراتب بر بادی عمل خواهد بود وفضّل الله المجاهدین و تفضیل
کرد خدای مجاهدان را علی القاعدین بر نشستگان بی عذر اجرا عظیما
مزدی بزرگ که آن درجات منه پایهای بلندست از خدای در آخرت و
گفته اند هفتاد درجه است میان هر دو درجه مقدار دویدن اسبی تیزرو
هفتاد سال ومغفرة وآمرزش ورحمة وبخشایش وکان الله غفورا
وهست خدای آمرزنده گناهان گذشتهٔ ایشان رحیما مهربان بر ایشان
در ازدیاد اجر ایشان در اخبار آمده که جماعتی مسلمانان چون قیس بن
فاکهه وابن قیس وابن ولید وامثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه
هجرت نکردند چون رؤسای قریش بجانب بدر می آمدند ایشان همراه
کافران بحرب گاه حاضر گشتند وبشمشیر مسلمانان کشته شدند حق سبحانه
وتعالی در شان ایشان این آیت فرستاد ان الذین بدرستی آنانکه توفّیهم
الملائکة جان می ستانند از ایشان ملائکه که اعوان ملک الموت اند ظالمی
انفسهم در حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بترک هجرت ودر آن
وقت فرض بود وموافقت با کفار وآن ممنوع قالوا گفتند ملائکه از روی
سرزنش ایشان را که فیم کنتم در چه چیز بودید از کار دین وبا کدام طائفه
بودید از مشرکان وموحدان قالوا کنا مستضعفین گفتند بودیم ما ضعیفان
وعاجزان فی الارض در زمین مکه وکفار غالب بودند قالوا گفتند فرشتگان
تکذیب ایشان را که الم تکن آیا نبود ارض الله زمین خدای واسعة گشاده
وبسیار فتهاجروا فیها که شما هجرت کنید در طرفی دیگر از آن چنانچه مهاجران
حبشه ومدینه کردند فاولئک پس آن گروه تارکان هجرت مأویهم جهنم
جای ایشان دوزخست وساءت مصیرا وبد بازگشتیست ایشان را دوزخ
واین عقوبت همه تارکان هجرت را مقررست الا المستضعفین مگر کسانی را
که بحسب واقع ضعیف وعاجزاند من الرجال از مردان والنساء وزنان
والولدان وکودکان لا یستطیعون حیلة توانا وچاره ساز ندارند ولا یهتدون
سبیلا ونمی شناسند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن را فاولئک پس آن
گروه بیچارگان عسی الله شاید خدای ان یعفو عنهم آنکه عفو کند از ایشان
لفظ عفو ایمان میکند یا آنکه ترک هجرت امری خطیر بوده حتی که مضطر
ایمن نمی تواند بود وکان الله عفوا وهست خدای عفو کننده از معذوران
غفورا آمرزنده گناهان ایشان ومن یهاجر فی سبیل الله وهر که هجرت
کند در راه طاعت خدای یجد فی الارض یابد در زمین مراغما کثیرا مواضع
بسیار یعنی آرامگاهها وسعة وفراخی در روزی یا گشادی در اظهار
دین واعلاء کلمه عمر بن دینار از عکرمه روایت میکند که در مکه بسیار کس اسلام

آورده بودند

آورده بودند واستطاعت هجرت نداشتند چون آیت تهدید بر ترک هجرت نازل
شد ونوشتهٔ ایشان بمستضعفان مکه رسید جندع بن ضمیره پسران را گفت که
هر چند من پیر وبیمارم اما از جملهٔ مستضعفان نیستم چارهٔ رفتن می توانم و
راه مدینه را میدانم میترسم که ناگاه بدست اجل در مانم وبسبب ترک هجرت
ایمان من خلل پذیر گردد مرا بر همین سریر که خفته ام بیرون برید پسران اشارت
پدر را منقاد شده استعداد راه مهیا کردند بمنزل تنعیم نزول نموده اثر موت
بر جندع ظاهر شد دست راست خود بر دست چپ نهاد وگفت خدایا این از آن
تو واین دیگر از آن رسول تو صلی الله علیه وسلم بیعت میکنم ترا بر آنچه بیعت کرده است
رسول تو با تو این بگفت ودر گذشت وخبر او بمدینه رسیده بعضی اصحاب
گفتند اگر بمدینه رسیدی اسلام او کاملتر ومزد او شاملتر بودی حق سبحانه
وتعالی این آیت فرستاد ومن یخرج من بیته وهر که بیرون آید از خانهٔ خود
مهاجرا الی الله ورسوله در حالتی که هجرت کننده باشنده بخدای ورسول او
یعنی بدیشان ثم یدرکه الموت پس در یابد او را مرگ در اثنای طریق وبهجرت گاه
نرسیده پس بدرستی که ثابت باشد مزد او فقد وقع اجره علی الله نزدیک
خدای وکان الله غفورا وهست خدای آمرزنده گناهکاران تاخیری که
در هجرت کرده رحیما در وعده تثویبه بحسن نیت او واذا ضربتم فی الارض
وچون سفر کنید در زمین فلیس علیکم جناح پس نیست بر شما گناهی
ان تقصروا من الصلوة در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو رکعت
گزارید ان خفتم اگر ترسید ان یفتنکم الذین کفروا آنکه شما را بکشند کافران
این شرط باعتبار غالب است چه در آن وقت که در حوالی مدینه مسلمانان را
دشمنان بوده اند وحالا بی ترس نیز تقصیر باید کرد ان الکافرین بدرستی که
کافران کانوا لکم هستند مر شما را عدوا مبینا دشمنی آشکارا واذا کنت فیهم وچون
باشی تو در میان ایشان بوقت خوف از اعادی فاقمت لهم الصلوة پس خواهی
که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز فلتقم طائفة منهم
پس باید که بایستند گروهی از ایشان معک با تو ونماز گزارند وگروه دیگر روی
بروی دشمن بایستند ولیأخذوا اسلحتهم وباید که فرا گیرند آنانکه نماز میگزارند
سلاحهای خود را از روی حزم واحتیاط فاذا سجدوا پس چون سجده کنند نماز
گزارندگان فلیکونوا پس باید که باشند آنها که نماز میگزارند من ورائکم از پس شما
در برابر دشمن وچون این گروه یک رکعت بگزارند بصف لشکر باز روند
ولتأت طائفة اخری وبیایند از طائفهٔ دیگر که لم یصلوا نماز گزارده اند
وپاس میداشته فلیصلوا معک پس بگزارند با تو یک رکعت دیگر ولیأخذوا
وباید که بردارند ایشان نیز خود را حذرهم آلتی که بدان حذر میکنند از
دشمن چون سپر وزره واسلحتهم وسلاحهای که بدان جنگ میکنند

مطلب صلوة الخوف

چون شمشیر و چوب و تیر و کمان و دّ الذین کفروا دوست میدارند اناانکه کافر
شده اند لو تغفلون اگر غافل شوید عن اسلحتکم از سازهای حرب خود و امتعتکم
و از متاعهای خویش چون الویه و سایر رخوت فیمیلون علیکم پس حمله آورند
بر شما میلة واحدة یک حمله و هرچه یابند ببرند نقلست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم بغزوه رفته بود همین که بعسفان رسید مشرکان عرب را دید صف راست
کرده و قتال و جدال را مهیا شده حضرت صلی الله علیه و سلم نیز بفرمود تا لشکر
اسلام در مقابله صف برکشیدند و وقت نماز پیشین درآمد و سواد لشکر کفار میان
قبله و سپاه مؤمنان حایل بودند حضرت رسالت صلی الله علیه با صحابه باقامت
نماز اشتغال نمودند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده نموده بعد از فراغت
اهل اسلام از ان نماز کافران حسرت خوردند که خبر این ایشان هجومی نکردیم و به ترکتاز
شوکت دمار از ایشان نیاوردیم یکی از زمرهٔ کفره آواز داد که این قوم را بعد
ازین نماز دیگر هست که در اعزاز و اکرام ان غایت مبالغه بتقدیم میرسانند
فرصت نگاه داشته در ان وقت ناگاه بر سر ایشان رانیم و بکام دل از ین دشمنان
داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر در نیامده جبرئیل علیه السلام فرود
آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیت بحضرت رسالت صلوات الله علیه تعلیم داد
و فقها را در چگونگی این نماز اختلاف بسیار است و در کتب فقهی مقرر شده
و لا جناح علیکم و هیچ گناهی نیست بر شما ان کان بکم اذی اگر باشد بشما رنجی
من مطر از باران که گران کرد اند اسلحه را او کنتم مرضی یا باشید بیماران و ناتوانان
در حمل سلاح ان تضعوا انکه بنهید اسلحتکم سلاحهای خود را و خذوا حذرکم
و بهر حال فرو گیرید آلات نگاه داشتن خود را تا خصم بر شما هجوم نکنند و گفته اند
مراقب و برحذر باشید ان الله بدرستی که خدای اعدّ للکافرین آماده کرده است
برای کافران عذابا مهینا عذابی خوار کننده فاذا قضیتم الصلوة پس چون ادا
کردید نماز خوف را و فارغ شدید از ان فاذکروا الله پس یاد کنید خدا برا
قیاما در حالتی قیام که شمشیر میزنید و قعودا و در حالتی نشستن که تیر می
اندازید و علی جنوبکم و بر پهلوهای خود آن زمان زخم خورده اید و افتاده
و گفته اند مراد یاد کردن خداوند جل جلاله در همه احوال در زاد المسیر
آورده اند که ذکر بمعنی خوف است یعنی بترسید از خدای قیاما در وقت
تصرف در امور و قعودا در حال اشتغال باکل و شرب و در مصاحبت با خلق
و علی جنوبهم و در زمان توجه بمنام و مژده لا تخافوا نتیجهٔ چنین خوف
تواند بود **مثنوی** هر که نه در خوف کم شد هوش او • نشنود لا تخافوا گوش او •
خایفانرا لا تخافوا گشت درس • هر که خوفش نیست چون گوید مترس •
فاذا اطمأننتم پس چون بیارامید از خوف و ایمن شدید فاقیموا الصلوة
پس بگذارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرایط آن ان الصلوة بدرستی

که نماز کانت

که نماز کانت علی المؤمنین هست بر مؤمنان کتابا موقوتا فرض بوقت
یعنی محدود با وقات که اخراج ان از اوقات ان روا نیست و لا تهنوا
و سستی مکنید و ضعف مورزید فی ابتغاء القوم در طلب کافران
و کارزار با ایشان این در غزوهٔ حمراء الاسد نازل شد که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم بعد از جنگ احد میخواست که از عقب ابوسفیان رود
و صحابه از جراحات متألم بود ند حق سبحانه و تعالی میفرماید ان تکونوا
تألمون اگر هستید شما ای مسلمانان که درد مند شوید از جراحتها فانهم
یألمون پس بدرستی که کافران نیز درد مندند و زخم خورده کما چنانکه
شما هستید تألمون و ترجون و شما با وجود الم امید میدارید من الله از خدای
ما لا یرجون آنچه ایشان ندارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا و کان الله
و هست خدای علیما دانا بر ضمایر شما حکیما محکم در امر و نهی آورده اند که طعمه
بن ابیرق از بنی ظفر نقب در خانهٔ قتاده بن نعمان زد و زرهی که در انبان
ارد پنهان کرده بود بدزدید قضا را انبان شکافی داشته همه راه ارد میریخته
تا بخانهٔ طعمه و طعمه از انجا نزد یهودی که زید بن السمین میگفتند برد و به طریق
ودیعت بدو سپرد بامداد قتاده بن نعمان اثر دقیق بخانهٔ طعمه رفت و بعد
از طلب درع سوگند یاد کرد که این کار نکرده و خبر ندارد و قتاده بر همان سمت
که طعمه بخانهٔ یهود رفته بود پی برد و جهود را بخیانت گرفت زید گفت درع
طعمه زرهی در انبان بود بعت بمن داد و جمعی بران گواهی دادند قتاده صورت
حال بمحکمهٔ علیهٔ نبویه رفع کرده بنوظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوایی
نخواستند که طعمه تهمت زده شود و جهود پاک دامن بیرون اید آغاز جدال و
خصومت کردند با جهود و رای حضرت رسالت نیز صلی الله علیه و سلم بر آن
بود که خیانت بر جهود ثابت گردد و مسلمانان از ان خیانت مبرا باشند همین
که حضرت قصد عتاب یهودی کرد و خواست که بقطع ید او حکم فرماید از حضرت
رب الارباب خبر رسید که انا انزلنا بدرستی که ما فرو فرستادیم الیک الکتاب
بسوی تو قرآن را بالحق براستی و حکم درست لتحکم بین الناس تا حکم کنی
میان مردمان بما اریک الله بانچه خدای تعالی ترا شناسا کردانیده و وحی
فرستاده و لا تکن للخائنین و مباش برای خیانت کنندگان خصیما
دشمن آنکس که بیگناه هست و در مقام دفع خیانت مباش از خاین و استغفر الله
و آمرزش خواه از خدای از قصدی که بعذاب یهودی کردی ان الله کان
بدرستی که خدای هست غفورا آمرزنده هر کسی را که آمرزش طلب کند
رحیما مهربان برو و لا تجادل و خصومت مکن عن الذین از قبل آنانکه
یختانون انفسهم خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که با خیانت
و در ساخته اند ان الله لا یحب بدرستی که خدای دوست ندارد من کان

خوانا هر که بسیار خیانت کننده است یعنی مصر بر آن اثیما گناه کار مستغرق
در گناه خود یستخفون من الناس شرم میدارند از مردمان و پنهان میکنند
خیانت را ولا یستخفون من الله و شرم نمیدارند از خدای تعالی وهو معهم
و حال آنکه خدای با ایشان است و اسرار ضمایر ایشان از او پنهان نیست
پس او سزاوارترست که از او شرم دارند و نمیدارند اذ یبیتون آن هنگام که
بشب تدبیر تزویر میکنند ما لا یرضی آنچیز را که نمی پسندد خدای من القول
از گفتن دروغ بنی ظفر با یکدیگر در شب مشاورت میکردند برای آنکه طعمه
سوگند بدروغ بخورد پیغمبر علیه السلام سوگند او را که مسلمانست باور خواهد کرد
و بقول یهودی که کافرست التفات نخواهد فرمود وکان الله و هست خدای
بما تعملون بآنچه شما میکنید از تدبیر محیطا احاطه کننده بعلم و هیچ چیز از حیطهٔ
علم او خارج نیست ها انتم هؤلاء شما یید ای گروه بنی ظفر که از حمیت جاهلیت
جادلتم عنهم دفع میکنید از خاینان خیانت را بجدال و خصومت فی الحیوة الدنیا
در وقت زندگانی دنیا فمن یجادل الله پس کیست آنکه خصومت با خدای و دفع
خیانت کند عنهم یوم القیمة از ایشان روز قیامت ام من یکون یا کیست آنکه
باشد علیهم وکیلا بر ایشان نگاهبان که نگذارد که ایشان را عذاب کنند یا حمایت کننده
که عذاب از ایشان باز دارد ومن یعمل سوءا و هر که بکند بدی که از آن ضرر بغیر
رسید او یظلم نفسه یا ستم کند بر نفس خود ثم یستغفر الله پس طلب آمرزش
کند از خدای بتوبه و انابت یجد الله یابد خدای را غفورا آمرزنده گناهان او
رحیما مهربان بفضل خود برده در این آیت ترغیب فرمود طعمه و قوم او را بتوبه
و استغفار ومن یکسب اثما و هر که بکند گناهی و خواهد که بی گناهی را بدان تهمت
کند فانما یکسبه علی نفسه پس جز این نیست که میکند آن عمل را بر نفس خود ضرر آن
از نفس او بدیگری تعدی میکند وکان الله علیما و هست خدای دانا بسارق
درع حکیما حکم کننده بمجازات او بقطع ید ومن یکسب خطیئة و هر که بکند
گناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شود او اثما یا گناهی کبیره یا آنچه بعمد از او صادر
گردد ثم یرم به بریئا پس تهمت نهد بآن گناه بی گناهی را چنانچه طعمه بنسبت
زید کرد فقد احتمل بهتانا پس بدرستی که برداشت دروغی را که از آن متحیر و مبهوت
میشوند بی گناهان و اثما مبینا و دیگر حامل شد گناهی ظاهر را ولولا فضل الله
و اگر نه فضل خدای بود علیک بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت مهم اعلام داد
ورحمته و بخشایش او که ترا از قصد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت
لهمت طائفة هر اینه قصد کرده بودند گروهی منهم از بنی ظفر ان یضلوک
بآنکه ترا بگردانند از حکم راست وما یضلون و در خطا و ضلالت نمی اندازند
الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل عاید بر ایشانست وما یضرونک
من شیء و ترا زیان نمی توان رسانید بهیچ چیز چه تو در پناه عصمت خدای و انزل الله

وفرستاده است

و فرستاده است خدای علیک الکتاب بر تو قرآن را والحکمة و بیان احکام آنرا
وعلمک و در آموزانیده است ترا ما لم تکن تعلم آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات
امور و مکنونات ضمایر و گفته اند آن علم است بربوبیت حق و جلال او و شناخت
عبودیت نفس و قدر حال او و در بحر الحقایق میفرماید که آن علم ما کان و ما یکون است
که حق سبحانه در شب اسری بدان حضرت عطا فرمود چنانچه در حدیث معراجیه
آمده است که در زیر عرش بودم قطرهٔ در حلق من ریختند فعلمت ما کان و ما یکون
وکان فضل الله و هست فضل خدای علیک عظیما بر تو بزرگ فضل اعظم
آن نبوت کامله که هست نست لا خیر نیست نیکوئی فی کثیر من نجویهم در بسیاری
از راز گفتن ایشان یعنی قوم طعمه که بشب مشورتها کردند در خلاص طعمه و گفته اند
نجوی رسم متناجیانست یعنی هیچ نیکی در آن راز گویان نیست الا من امر بصدقة
مگر آنکس که بفرماید بصدقه دادن او معروف یا امر کند بمعروف و آن چیزیست
که بشرع مستحسن باشد و گفته اند معروف اینجا قرض دادنست یا دست گیری
بیچارگان او اصلاح بین الناس یا فرماید باصلاح میان مردمان و رفع کدورت
از دلهای ایشان ومن یفعل ذلک و هر که بکند اینها که مذکور شد ابتغاء مرضات الله
برای طلب خشنودی خدای تعالی فسوف نؤتیه پس زود باشد که بدهیم او را
اجرا عظیما مزدی بزرگ ومن یشاقق الرسول و هر که مخالفت با رسول کند
من بعد ما تبین له الهدی از پس آنکه ظاهر شد مر او را هدایت بوقوف بر معجزات
و ظهور دلایل واضحات و یتبع و پی روی کند غیر سبیل المؤمنین غیر از راهی که
مؤمنان بر آنند از اعتقاد و عمل این آیت هم در شان طعمه است که از خوف قطع ید
بگریخت بجانب مکه و مرتد شد و آنجا نقب در خانهٔ کسی میزد دیوار فرود آمد
و در زیر آن بماند در وزد بگر او را از میان دیوار بیرون آوردند خواستند که
بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که این از مدینه گریخته و پناه بدینجا
آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند و با تجار قضاعه
بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کاروان را مشغول ساخته بارهٔ از متاع
ایشان بدزدید و بگریخت آخر الامر باز گرفتند و سنگسارش کردند و قولی آنست
که از جده در دریا نشسته بود کیسهٔ دیناری در کشتی بدزدید بعد از وقوف
بر آن او را در دریا انداختند این عذاب دنیا بود و عقاب آخرت را میگوید
نوله ما تولی واگذاریم او را در آن سرای با آنچه دوست میدارد درین سرای
که آن کفرست و ردتست یعنی او را در دایرهٔ کفر و داخل کنیم ونصله جهنم
و در آریم او را بدوزخ وساءت مصیرا و بد بازگشتیست دوزخ ان الله لا یغفر
بدرستی که نیامرزد خدای تعالی ان یشرک به آنرا که شرک آرد بخدای تعالی
و یغفر ما دون ذلک و بیامرزد آنچه جز شرکست لمن یشاء هر که را خواهد نزول
آیت در شان پیری بوده از اعراب که بجناب نبوت مآب آمده و بعرض رسانید

که یا رسول الله پیری ام در گناه غرق شده الا آنست که تا خدا را شناخته ام
بدو شرک نیاورده ام و بجز او کسی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی
جرأت و بی ادبی با خدای نکرده ام و تصور آن نداشته ام که طرفة العین خدا را
بگریختن خود عاجز کردانم و حالی آمده ام پشیمان از گناه و توبه کننده بود گناه
حال من چگونه می بینی خدای تعالی او را بدین آیت مژده داد که همه گناهها را
غیر از شرک امید آمرزش هست و من یشرک بالله و هر که شرک آرد بخدای فقد
ضل پس هر آینه گمراه شد از حق ضلالا بعیدا گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت
پس از حال مشرکان خبر میدهد که ان یدعون من دونه نمی پرستید بدون خدای
تعالی الا اناثا مگر ماده کان را بتان را ماده میگویند بواسطهٔ تأنیث اسما و اشیا
چون لات و منات و همچنین هر قبیله را بتی بود که انثی بنی فلان میگفتند و در تفسیر
منیر آورده که بتان را بر صورت زنان ساختندی و گفته اند مراد از ین اناث
ملائکه اند بزعم ایشان که میگفتند که فرشتگان دختران خدا اند وان یدعون
و نمی پرستید الا شیطانا مریدا مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمان بردار ی
یعنی ابلیس را که او امر میکند مشرکان را بعبادت آنها لعنه الله براندهٔ است
خدای تعالی او را و دور کرده از رحمت و قال و گفت شیطان لاتخذن من
عبادك هر آینه میگیرم از بندگان تو نصیبا مفروضا بهره مقرر کرده که آنرا
بعث النار گویند و از هزار کس از آدمیان نهصد و نود و نه بعث النار خواهد
بود چنانچه در حدیث آمده و لاضلنهم و ایشانرا گمراه میکنیم از طریق حق
و لامنینهم و در آرزو می افکنیم ایشانرا و می آرایم در چشم ایشان امانی باطله را
چون طول حیات تا تأخیر توبه کند یا آنکه بعث و نشر نیست یا دخول بهشت با ارتکاب
گناه و لآمرنهم و میفرمایم ایشانرا فلیبتکن پس می شکافند آذان الانعام
گوشهای چهار پایان را و آنچه خدای حلال ساخته حرام میکرد اشارتست بآنچه
عرب داشته اند از بحیره و سائبه و وصیله و غیر آن چنانچه در سورهٔ مائده بیاید
و لآمرنهم و هر آینه میفرمایم ایشانرا فلیغیرن پس تغییر میدهند خلق الله
آفریدهٔ خدا را بصورت چون خصی کردن ایشان و تیز کردن ساختن دندان
و کواط و سحق و رقم کبود زدن بر کتف و روی و دست و پای یا مراد تغییر فطرت الله است
یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله و من یتخذ الشیطان و هر که
فرا گیرد شیطانرا ولیا من دون الله دوستی بدون خدای تعالی یعنی هر چه شیطان
گوید آن کند فقد خسر پس بدرستی که زیان کند خسرانا مبینا زیانی روشن چه سرمایهٔ
عمر و فوت از دست بدهد و از سود بی بهره بود یا زیان کند بفوات بهشت و حصول
دوزخ یعدهم وعده میدهد ایشانرا شیطان بآنچه وفا نکند و یمنیهم و در آرزو
می افکند ایشانرا بچیزی که نیابند و ما یعدهم الشیطان و وعده نمیدهد ایشانرا
شیطان الا غرورا مکر و فریب و خداع یعنی اظهار نفع میکند وی را بآنچه مشتمل

بر ضرر است

بر ضرر است اولئك آنانکه پرستند بتان و متابع شیطان اند مأویهم جهنم
جای ایشان دوزخ است و لایجدون عنها و نیابند از دوزخ محیصا گریزگاهی که
بدان نقل کنند و الذین آمنوا و آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات و عملهای پسندیده
کردند سندخلهم زود باشد که در آریم ایشانرا جنات تجری ببوستانهای که
میرود من تحتها الانهار در زیر درختان آن جویها خالدین فیها در حالتی
که این داخلان جاوید باشند در آن ابدا تأکید است یعنی همیشه بی انقطاع
وعد الله حقا وعده کرد خدای تعالی وعده کردن درست کرد سخن خود را
راست کردنی و من اصدق و کیست راست تر من الله قیلا از خدای تعالی
در سخن خود ابو صالح روایت میکند که مسلمانان و اهل کتاب در مجلس با یکدیگر
مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما
مبعوث شده و کتاب ما پیش از کتاب شما منزل گشته و در بهشت نرود
مگر یهودی یا نصرانی مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم انبیاست و کتاب
ما ناسخ کتاب شما پس ما ببهشت سزاوارتریم آیت آمد که لیس باما نیکم
آنچه خدای تعالی وعده کرده از ثواب یافت نشود بآرزوهای شما ای مسلمانان
و لا امانی اهل الکتاب و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند لن یدخل الجنة
الا من کان هودا او نصاری یعنی هیچ کاری بآرزو بر نیاید بلکه ریاضت
باید کشید آنکه ریاض بهشت باید بآرزو و هوس بر نیاید این معنی با دیده
و خون جگر توان بود من یعمل سوءا یجز به هر که عملی بد کند جزا داده شود با ز
عاجلا و آجلا این حکم عامست همه عاملانرا آورده اند که چون این آیت فرود
آمد صحابه متألم گشتند و ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله
کیف الفلاح بعد هذه الایة بعد از نزول این آیت چگونه رستگاری باشد
هیچکس از کردار بد خالی نیست پس تحمل جزای آن که دارد حضرت رسول فرمود
که نه بیمار شوی و نه اندوهناک میکردی و نه بلاها بتو میرسد گفت بلی یا رسول الله
خواجه فرمود که هو ذاک آن جزای اینست و در تیسیر فرموده که حضرت
صلوات الله و سلامه علیه بعد ازین سخن فرمود که ای ابا بکر تو و اصحاب تو
و مؤمنانرا جزای گناه درین دنیا دهند تا بخدا رسید بد و شما را هیچ گناهی
نبود و دیگرانرا جزاهای ایشانرا جمع کنند و در روز قیامت بدیشان
رسانند و حسن بصری رحمة الله علیه میگوید که عمل بد شرکست بدلیل آنکه
حق تعالی میفرماید و لایجد و نیابد عامل سوء له برای نفس خود من دون
الله جز خدای تعالی ولیا دوست داری که مدد بوی رساند و لا نصیرا
و نه یاری که از عذابش برهاند و من یعمل من الصالحات و هر که بجای آرد
بعضی از اعمال صالحه چه هیچکس را قوت ارتکاب تمام آن نیست من ذکر
او انثی از مرد و زن و هو مؤمن در حالتی که او مؤمن باشد که عمل بی ایمان

اعتبار ندارد فاولئك پس آن گروه عمل کنندگان یدخلون الجنة در آورده
شوند به بهشت و حفص بصیغهٔ معلوم میخواند یعنی در آیند بجنت ولا یظلمون
نقیرا و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود بمقدار نقیری یعنی هیچ چیز از ثواب
ایشان کم نشود ومن احسن دینا وکیست نیکوتر از جهت دین ممن اسلم وجهه
از آنکه خالص کرد انید نفس خود را لله برای خدای تعالی یا بدل کرد روی خود را
در سجود حق سبحانه وتعالی وهو محسن وحال آنکه در آینده است به نیکو بها و ترک
کننده بد بها واتبع وپی روی کرد ملة ابراهیم دین ابراهیم را حنیفا در حالتی
که ابراهیم با این پی رو مایلست از دینها بدین اسلام واتخذ الله و گرفت خدای
تعالی ابراهیم خلیلا ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید واختصاص داد به کرامتی
که مشابهست بکرامت دوست با دوست آورده اند که در عهد ابراهیم صلوات
الرحمن علیه قحط بدید آمد و چون مردم همواره از موائد خلیلی فواید یافته بودند
درین سال بجهت جوع بیشتر رجوع نمودند آنچه ابراهیم علیه السلام داشت
بر ایشان ایثار کرد و همین که انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزد یک
دوستی که معتمد علیه بود تا حذری طعام از مصر بشام فرستد چون پیغام
خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما نیز اثر قحط وغلا ظاهر شده
واگر فی الواقع ابراهیم علیه السلام از برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره
می توانست نمود فاما شنیده ام که بسی فاقه زدگان بدو التجا کرده اند و او بکرم
عزیزی و سماحت خلیلی میخواهد که این طعام بر ایشان صرف کند القصه گندم
بملازمان حضرت ابراهیم علیه السلام نداد و به بها نیز نیافتند بضرورت باز
گشتند وایشان را شرم آمد که شتر خالی بشهر در آورند از جهت آنکه گدایان
وبی نوایان چشم بر آن داشتند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهد
رسید شتربانان در حوالی جوالها را پر از ریگ نرم کرده بخانه آوردند ابراهیم
علیه السلام ازین حال دل شکسته شد رو بمسجد نهاد و دران حال زوجهٔ ابراهیم
علیه السلام در خواب بود چون بیدار شد جوالها پر دید حرم خوشدل شد
سر یکی را بگشاد آرد میده دید در غایت سفیدی و پاکیزگی بیرون آورد
و پارهٔ ازان خمیر کرد و نان پخت و بعیال واطفال داد ابراهیم علیه السلام
چون از مسجد باز آمد بوی نان بمشام مبارک او رسید پرسید که این از کجاست
گفت از نزد دوست مصری تو ابراهیم علیه السلام فرمود که این از نزد یک
دوست من الله است خدای تعالی بدین جهت او را دوست گرفت بزرگان
گفته اند که شرط خلت استسلام بنده است در عموم احوال بحضرت ذی الجلال
واین مقام ابراهیمی بود لاجرم بخلیل موسوم شد و شرط محبت فناء حبیب است
در محبوب و بقای او بدو واین مقام حضرت محمد است صلی الله علیه وسلم
لاجرم بحبیب مسمی گشت واز ینجاست که ذکر خلت به ظاهر فرمود که واتخذ الله

ابراهیم خلیلا وذکر محبت بکنایت باز نمود که فاتبعونی یحببکم الله ودرین
معنی گفته اند بیت عجب آن نیست که محبوب جهانی تو بلطف • عجب
آنست که محبان تو محبوب باشند • خلیل سالک بود و حبیب مجذوب سلوک نشانهٔ
هستی و تفرقه است و جذبه علامت نیستی و جمعیت از سلوک خلیل بدین
عبارت خبر داده اند که انی ذاهب الی ربی از جذبهٔ حبیب بدین اشارت
تنبیه کرده اند که اسری بعبده لاجرم آنچه نظرگاه خلیل بود که نری ابراهیم ملکوت
السموات قدمگاه حبیب کرد آنید که دنی فتدلی بیت خلیل از خیل تا شان سپاه
مسیح از جاوشان بارگاهش • ولله ما فی السموات ومر خدای راست آنچه در
آسمانها بود وما فی الارض وآنچه در زمینها باشد پس هر که را خواهد از اهل
آسمان و زمین بدوستی برگزیند وکان الله وهست خدای تعالی بکل شیء
محیطا بهمه چیز احاطه کننده از روی علم وقدرت ویستفتونك وطلب
فتوی میکنند از تو فی النساء در باب میراث زنان یعنی دختران ام کجه
چنانکه گذشت واعتراض عیینه بن حصین که دختران وخواهران را نصف مال
میدهی وما نمیدهیم مگر کسی را که کارزار کند وغنیمت بدست آرد قل الله
یفتیکم بگوی که خدای تعالی فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم را فیهن
در باب ایشان وما یتلی علیکم ودیگر فتوی میدهد که آنچه خوانده میشود
بر شما فی الکتاب در قرآن فی یتامی النساء در شان یتیمان که زنانند اللاتی
آن زنانی که لا تؤتونهن نمیدهید ایشان را ما کتب لهن آنچه فرض کرده شده است
برای ایشان از میراث وترغبون ورغبت میکنید ان تنکحوهن آنچه بخواهید
ایشان را که جمیله باشند ومالهای ایشان بخورید والمستضعفین ودیگر فتوی
میدهد قرآن در باب ضعیفان وبیچارگان من الولدان از فرزندان خورد
که ایشان را میراث نمیدهید وان تقوموا ودیگر حکم میکند قرآن بآنکه قیام
نمایید للیتامی برای مهم یتیمان در مهر و میراث ایشان بالقسط بعدل وراستی
وما تفعلوا من خیر وآنچه میکنید از نیکویی در بارهٔ یتیمان و کودکان وغیر
ایشان فان الله کان پس بدرستی که خدای هست به علیما بآن دانا
وبدان جزا خواهد داد در اسباب نزول آمده که مردی بر زن خود بهانه
جوی بود تا طلاق دهد و زن بسبب تعلق دل با فرزندان بفراق رضا
نمی داد و میگفت مرا طلاق مده و هر کجا که خواهی میرو که من ترا بحل کردم
دگویند دختر محمد مسلمه با شوهر خود رافع بن خدیج که میخواست که او را
طلاق دهد همین گفت که مرا رها مکن و من نوبت خود بدیگر زن تو بخشیدم
حق تعالی آیت فرستاد وان امرأة واگر زنی خافت بداند ودریابد
من بعلها از شوهر خود نشوزا سر باز زدنی از صحبت او واعراضا یا روی
گردانیدنی از مجالست و مکالمت او فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی نیست

برایشان ان یصلحا بینهما درانکه بصلاح ارند میان یکدیگر صلحا بصلحی یعنی
اشتی کنند بانکه زن مقداری از مهر ببخشد یا نوبت خود بزنی دیگر گذارد ببخشد
و مرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاه دارد و اورا از خود جدا نکند والصلح خیر
واشتی بهترست از خصومت و مفارقت ارباب سیر اورده اند که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم سوده بنت زمعه را رضی الله عنها طلاق داد واو بر سر راه
ان حضرت نشست تا وقتی که سید عالم برسید سوده به تضرع گفت یا رسول الله
رجعت نمای بمن بخدا سوگند که دوستی مرد در دل من نمانده لیکن میخواهم که
فردای قیامت در زمره زنان تو محشور شوم و نوبت خود را بعایشه رضی الله
عنها بخشم حضرت بوی رجعت فرمود و روز نوبت او در خانه عایشه رضی الله
عنها می بود و این ایت در قصه وی نازل شد واحضرت الانفس الشح و فرا اورده اند
نفسها را ببخل یعنی مجبول کند نفسها را ببخل و ازینست که هر یک از زوجین در مسامحت
و مروت بخل می ورزند وان تحسنوا و اگر نیکوئی ورزند در زندگانی و تتقوا
و پرهیزند از نشوز و اعراض فان الله کان پس بدرستی که خدای تعالی هست
بما تعملون خبیرا بانچه میکنید از احسان و خصومت دانا و لن تستطیعوا و نمی
توانید ای کسانی که زیاده از یک زن دارید ان تعدلوا انکه عدل ورزید
و راستی نگاه دارید بین النساء میان زنان برای انکه عدل انست که البته
میل واقع نشود وان متعذر است و لهذا حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
با انکه در میان ازواج طاهرات ملاحظه عدل میفرمود میگفت خدایا این
قسمت در ان چیزیست که من مالک انم از صحبت و نفقه مرا مواخذه مکن
در انچه تو مالک انی و من نیستم یعنی دوستی بعضی چنانچه عایشه را رضی الله
عنها از همه ازواج دوستر میداشت ولو حرصتم و اگر حریص باشید در تکاب عدل و
قادر نباشید بران فلا تمیلوا کل المیل پس میل مکنید تمام میل بانکه مرغوبست در قسم و نفقه
یعنی میل قلب را با میل فعل یکجا جمع مکنید که اگر چنین باشد فتذروها پس میگذارید
ان دیگری را کالمعلقة مانند کسی که محبوس باشد یعنی چنین زنی که نه مطلقه
باشد و نه شوهردار وان تصلحوا و اگر بصلاح ارید انچه تباه ساخته اید امور
زنان در زمان گذشته و تتقوا و پرهیزید از مثل این عملها در زمان اینده
فان الله کان پس بتحقیق هست خدای تعالی غفورا امرزنده گناهان
ماضی رحیما مهربان بر توفیق طاعت در زمان مستقبل وان یتفرقا و اگر
جدا شوند هر یک از صاحب او بطلاق ازیشان یغن الله کلا بی نیاز گرداند
خدای تعالی هر یکی را من سعته از جود فراوان و قدرت بر کمال خود یعنی تسلی
دهد هر یکی را یا بدلی بدید ارد وکان الله واسعا و هست خدای تعالی فراخ
بخشایش بر بندگان خود حکیما محکم کار در افعال و احکام و لله و مر خدایراست
ما فی السموات انچه در اسمانهاست از جواهر علوی و ما فی الارض وانچه در زمینهاست

از کو این

از کو این سفلی ولقد وصینا و هر اینه وصیت کرده ایم و فرموده الذین اوتوا
الکتاب انان را که داده اند کتاب من قبلکم پیش از شما یعنی یهود و نصاری
وانها نیز که قبل ازیشان بوده اند و ایاکم و شما را نیز وصیت میکنیم یعنی میفرماییم
ان اتقوا الله بانکه بپرهیزید از شرک وان تکفروا و اگر کافر شوید فان لله
بدرستی که مر خدایراست ما فی السموات انچه در اسمانهاست و ما فی الارض
وانچه در زمینهاست همه مخلوق و مملوک اویند پس بکفر و معصیت شما متضرر
نمیگردد چنانچه با ایمان و طاعت شما منتفع نمیشود وکان الله غنیا و هست
خدای تعالی بی نیاز از خلق خود اگر ورا فرمان برند و اگر نبرند حمیدا ستوده
ذات خود اگر حمد او گویند و اگر نگویند و لله و مر خدا اوندراست ما فی السموات
انچه در اسمانها باشد از ملائکه و ستاره و غیر ان و ما فی الارض وانچه در زمین
بود از ارکان و موالید و جز ان وکفی بالله و بسنده است خدای تعالی وکیلا کافی
مهمات بندگان ان یشا یذهبکم اگر خواهد خدای تعالی ببرد شما را و فانی گرداند
ایها الناس ای مردمان ویات باخرین و بیارد و ایجاد کند دیگران را که
فرمان بردار تر باشند چون این ایت نازل شد حضرت مصطفی صلی الله علیه
وسلم دست مبارک بر پشت سلمان نهاد و گفت انها قوم این اند یعنی پارسیان
وکان الله و هست خدای علی ذلک برین ایجاد و اعدام قدیرا توانا من کان
یرید هر که باشد که خواهد بعمل خود ثواب الدنیا پاداشت این سرای همچون
مجاهد مثلا که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فعند الله پس نزدیک خدا است
ثواب الدنیا والاخرة پاداشت دنیا وان خسیست و پاداشت اخرت وان شریفست
پس چرا کسی طالب خسیس ترین چیزی میشود و از شریفترین چیزی باز میماند
و اگر با شرف مایل گردد اخس تابع خواهد بود اگر مجاهد فی المثل برای خدا جهاد
کند او در اخرت چندان نعمت است که غنیمت دنیا بجنب ان چیزی بغایت
محقر باشد و غنیمت دنیا نیز بوی میرسد پس توجه باصل باید کرد که فرع در پی است
وکان الله سمیعا و هست خدای تعالی شنونده قولها بصیرا بیننده همه فعلها
یا ایها الذین امنوا ای گروه مومنان کونوا قوامین باشید ایستادگان بالقسط
بعدل یعنی جهد کنندگان در اقامت مراسم عدالت شهداء لله و باشید
گواهان برای خدای ادای شهادت کنید براستی و لو علی انفسکم و اگرچه بر نفس
شما باشد و گواهی بر نفس خود انست که اقرار کند بحقی که در ذمت او باشد و نیز
از ابو العالیه نقل میکنند که مردی از انصار گفت یا رسول الله کسی را بر پدر من
حقی است و من بران گواهی میدهم و مرا بازمی دارد از ادای شهادت الا درویشی
و افلاس پدر من این ایت نازل شد که گواهی باز مگیرید و اگر بر نفسهای شما باشد
او الوالدین یا پدر و مادر و الاقربین و خویشان نزدیک ان یکن اگر باشد
مشهود علیه یا هر یک از مشهود له و مشهود علیه غنیا توانگر او فقیرا یا درویش

غنی
یعنی را برای غنا احترام مکنید و بر فقیر بجهت افلاس او ترحم منمایید فالله
اولی بهما پس خدای سزاوارتر است به توانگر و درویش و اگر دانستی که
شهادت بر ایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم نفرمودی
فلا تتبعوا الهوی پس متابعت هوای نفس مکنید ان تعدلوا برای آنکه
میل کنید از حق وان تلووا و اگر بپیچانید زبانهای خود را از گواهی راست
او تعرضوا یا اعراض کنید از ادای آن و بپوشید فان الله کان پس بدرستی
که خدای هست بما تعملون بدانچه شما میکنید از عدل و میل خبیرا دانا و شما را
از آن مکافات خواهد بود یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده‌اید
خطاب با مسلمانانست یا منافقان یا مؤمنان اهل کتاب که میگفتند یا رسول الله
ایمان داریم بتو و قرآن و بموسی و عزیر و توریت و دیگر بهیچ کتاب و بهیچ
پیغمبر ایمان نداریم و گویند خطاب با کافران نیز می‌شاید مسلمانان را میگوید
ای کسان که ایمان آورده‌اید بدل و زبان آمنوا ثابت باشید بر ایمان خود
منافقان را میفرماید که ای ایمان آورده‌اید بزبان ایمان آرید بدل مؤمنان
اهل کتاب را میگوید که ایمان آورده‌اید ببعضی کتاب و رسل ایمان آرید
بتمامی کافران را میفرماید که ایمان آورده‌اید بلات و عزی ایمان آرید بالله
بخدای و رسوله و بفرستادهٔ او که محمد است صلی الله علیه و سلم والکتاب الذی
نزل و بان کتاب که خدای فرستاد علی رسوله بر پیغمبر خود یعنی قرآن والکتاب
الذی انزل و ان کتابها نیز که فرستاد من قبل پیش از قرآن محققان میگویند
که ای کسانی که ایمان آورده‌اید از حیثیهٔ برهان ایمان آرید بر سبیل کشف و عیان
یا ایمان آورده‌اید از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق و از حضرت
قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبندی قدس سره منقولست که
فرمودند یا ایها الذین آمنوا آمنوا اشارت است بآنکه در هر طرفة العینی
نفی وجود بشری باید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره باید نمود وجودک ذنب
لا یقاس به ذنب از حضرت سید طایفه جنید قدس سره منقولست که فرموده اند
که پنجاه سالست که در ایمان آوردنم و در ایمان تازه کردنم و هنوز نا دانم
مثنوی دم بی غم زدن محض گناهست * بخود مشغول گشتن کفر راهست *
ترا هر دم کشند بند از هستی * سوی ظلمت سرای خودپرستی * خودی کفرست
نفی خویش کن زود * که جز حق در حقیقت نیست موجود * و من یکفر بالله و هر که
کافر شود بخدای و ملائکته و بفرشتگان او و کتبه و بکتابهای او و رسله و بفرستادگان او
والیوم الآخر و بروز آخرت فقد ضل پس بدرستی که گمراه شد ضلالا بعیدا گمراه
شدنی در غایت دوری از مقصد و در نهایت بعد از مقصود ان الذین آمنوا
بدرستی که آنان که ایمان آوردند بموسی علیه السلام یعنی یهود ثم کفروا پس کافر
شدند بپرستیدن گوساله ثم آمنوا پس باز ایمان آوردند و توبه کردند ثم کفروا

پس کافر شدند

پس کافر شدند بعیسی علیه السلام ثم ازدادوا کفرا پس بیفزودند و زیاده کردند
کفر را بانکار محمد صلی الله علیه و سلم لم یکن الله لیغفر لهم نیست خدای که بیامرزد
ایشان را چه اعتبار هر کار بخاتمهٔ آنست و خدای تعالی دانسته که خواتیم امور ایشان
بکفر و طغیانست ولا لیهدیهم و نیست که راه نماید ایشان را سبیلا راهی که بحق باشد
بشر المنافقین بشارت ده منافقان را بر سبیل حکم یا خبر کن بجای بشارت بان لهم
بآنکه ایشان راست عذابا الیما عذابی دردناک الذین و منافقان آنانند که
یتخذون الکافرین میگیرند کافران را اولیاء من دون المؤمنین دوستان بدون
مؤمنان ایبتغون آیا میطلبند عندهم العزة نزدیک کافران و از دوستی ایشان
ارجمندی و قوت فان العزة پس بدرستی که عزة لله جمیعا مر خدای راست همه
و هر که را عزتی رسد از و رسد و او دوستان را منشور عزت داده که ولله العزة ولرسوله
وللمؤمنین وقد نزل علیکم و بدرستی که خدای فرستاد بر شما ای مؤمنان فی الکتاب
در قرآن حق سبحانه در مکه آیتی فرستاد که با خوض کنندگان و مستهزیان بقرآن
منشینید و خواست مکنید و آن آیت اینست که واذا رأیت الذین یخوضون
الایه اینجا در مدینه تذکار آن می‌نماید و میگوید که خدای در قرآن فرستاده بود که
ان اذا سمعتم بدرستی که چون بشنوید آیات الله آیتهای خدای را از قرآن که یکفر
بها کافر شوند بدان و یستهزأ بها و استهزا کرده شوند بدان فلا تقعدوا معهم
پس منشینید با کافران و مستهزیان حتی یخوضوا تا وقتی که خوض کنند شروع
نمایند فی حدیث غیره در سخنی غیر استهزا انکم اذا بدرستی که باشید آن هنگام که
نشست و خواست کنید با ایشان مثلهم مانند ایشان در گناه زیرا که قادرید
بر اعراض از ایشان و انکار بر ایشان با وجود این راضی اید بصحبت ایشان
الکافرین ان الله جامع المنافقین بدرستی که خدای تعالی جمع کنندهٔ منافقانست و
و ناگرویدگان فی جهنم در دوزخ جمیعا همه ایشان را الذین یتربصون آنانکه
انتظاری برند بکم بشما وقوع نکبتی را فان کان لکم پس اگر واقع شود شما را
نکن فتح من الله فتحی و نصرتی از نزدیک خدای قالوا گفتند منافقان مر شما را الم
معکم آیا نبودیم با شما و مددکاری نکردیم پس سهم ما از غنیمت بدهید و ان کان
و اگر بود للکافرین نصیب مر کافران را بهرهٔ حرب یعنی غلبه کردند بر مؤمنان
نستیم قالوا گفتند مر کافران را الم نستحوذ علیکم نه غالب و مستولی بودیم بر شما و میتوا
که شما را بکشیم اما دست بازکشیدیم و نمنعکم و بازداشتیم شما را یعنی ممنوع
ساختیم من المؤمنین از مؤمنان بآنکه سستی کردیم در مددکاری ایشان
و سخنان گفتیم که شکسته دل شدیم تا شما غالب شدید پس ما را در غنایم خود شریک
سازید فالله یحکم بینکم پس خدای تعالی حکم کند ای مؤمنان میان شما و منافقان
یوم القیمة در روز رستخیز که غیر از وکسی را دعوی حکومت نباشد ولن یجعل
الله و نکرده اند و نه دهد خدای للکافرین مر کافران را علی المؤمنین بر مؤمنان

در روز قیامت سبیلا حجتی که بدان ایشانرا ملزم سازند یا درد نیا ندهد
ایشانرا بر مومنان دستی ان المنافقین بدرستی که منافقان یخادعون الله
مکر میکنند با دوستان خدای تعالی در اظهار اسلام واخفای کفر وهو خادعهم
وخدای تعالی جزا دهنده است ایشانرا بر مکر و فریب ایشان وانچنانست که
روز قیامت ایشانرا نیز نوری دهند چنانچه مؤمنانرا داده اند وچون قدم بر صراط
نهند نور مومنان باقی ماند وبنور خود از صراط بگذرند ونور منافقان منطفی
گردد تا در ظلمت مانده بلغزند ودر دوزخ افتند واذا قاموا وچون برخیزند
منافقان الی الصلوة بسوی نماز قاموا کسالی برخیزند کاهلان وگران جانان
چون کسی که از کاری کراهت دارد اگر کسی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ایشانرا بیند نماز میگزارند واگر نه ترک میکنند یراؤن الناس می نمایند خود را
بمردمان در ریا میکنند تا پندارند که ایشان مومنانند ولا یذکرون الله ویاد
نمی کنند خدا برا الا قلیلا مگر اندک وان نیز در حضور مردم نه در خلوت یاد کر
زبان دارند وبس وان نسبت با ذکر دل اندکست ودر قوت القلوب اورده که ذکر
ایشانرا اندک باعتبار ان گفت که غیر خالص است بلکه امیخته ساخته اند بطمع
دنیی وهر چه در روست بغایت اندک ومختصر است وذکر خدای تعالی از همه بزرگترست
ولذکر الله اکبر ومنافقان زیان میکنند مذبذبین درحالتی که متحیر ومتردداند
بین ذلک میان کفر وایمان لا الی هؤلاء نه با گروه مؤمنانند تا ایشان را باشد
هر چه ایشانراهست ولا الی هؤلاء ونه با کافرانند تا بر ایشان باشد هر چه بر انهاست
ومن یضلل الله وهر کرا خدای گمراه سازد فلن تجد له سبیلا پس تو نیابی مر او را راه
بحق وثواب یا ایها الذین امنوا ای گروه مؤمنان لا تتخذوا الکافرین مگیرید
کافرانرا اولیاء من دون المؤمنین دوستان بدون مؤمنان که این عمل منافقانست
که با دشمنان خدا دوستی کنند اتریدون ایا میخواهید ان تجعلوا لله انکه بدهید
خدا برا علیکم بر عذاب خود سلطانا مبینا حجتی روشن وان موالات کافرانست
که موجب عقوبت وخذلانست ان المنافقین بدرستی که منافقان فی الدرک
الاسفل من النار در طبقهٔ زیرترین اند در دوزخ پس ایشان از کفار بیشتر
باشند بجهت انکه ایشان بدل کافرند وکفر را با خداع ومکر واستهزا با مسلمانان
جمع کرده اند در کشف الاسرار اورده که چون منافقان را بدوزخ حکم شود
در درکهٔ اول در ارند مالک گوید یا دوزخ خذیهم آتش گوید حکم ما بر زبانست وزبان
ایشان بر کلمه جاری بوده هر چند بمجازی گفته اند ما در سوختن ایشان دخل نکنیم
وبر همین منوال در هر درکه آتش از احراق ایشان ابا کند تا بدرکهٔ هفتم رسند
آتش ان درکه گوید که حکم ما بر دلست نه بر زبان بیارید تا از دل چه نشان
دارید چون در دل ایشان جز نشانهٔ شرک نباشد آتش در ایشان بجد ابد الاباد
درعذاب بمانند ولن تجد لهم ونیابی تو مر ایشانرا نصیرا یاری که حمایت نموده

ایشانرا از آن درکه

ایشانرا از ان درکه بیرون ارد همه منافقان درین عذاب خواهند بود
الا الذین تابوا مگر انانکه توبه کنند از نفاق واصلحوا وباصلاح ارند
انچه فاسد شده است از احوال ایشان واعتصموا بالله وچنگ درزنند
بدین خدای وسنت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم واخلصوا دینهم
وخالص وپاکیزه کرده اند دین خود را لله برای خدای یعنی طاعت کنند برای
رضای خدای فاولئک پس ان گروه که بتوبه واصلاح واعتصام واخلاص
موصوفند مع المؤمنین با مؤمنان باشند واز شمار ایشان در هر دو سرای
وسوف یؤت الله المؤمنین وزود باشد که بدهد خدای مؤمنانرا اجرا عظیما
مزدی بزرگ وایشان با ایشان شریک باشند لا یفعل الله بعذابکم چه میکند
خدای بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شمارا ان شکرتم اگر شکر گویید مر او را
بفرمان برداری وامنتم وتصدیق کنید بوحدانیت او را از روی تحقیق
با ایمان ارید بانکه نجات شما از فضل اوست نه از شکر وکان الله شاکرا وهست
خدای ثواب دهنده شاکران علیما دانا بحقوق شکر وایمان لا یحب الله الجهر
دوست نمی دارد خدای اشکارا کردن را بالسوء من القول بسخنی بد کردن الا من
ظلم مگر اشکارا کسی که بر وستم کرده اند انکس زبان شکایت کشاده هر کجا میرسید
از بی مروتی ان قوم حکایت میکرد صحابه او را بران شکایت عتاب کردند این ایت
در عذر او نازل شد که مظلوم را شکایت از ظالم جایزست وکان الله سمیعا
وهست خدای شنوا مر سخنان مظلوم را علیما دانا بستمکاری ظالم ان تبدوا
خیرا اگر اشکارا کنید نیکویی وطاعت را او تخفوه یا پنهان بجای ارید انرا او تعفوا
یا عفو کنید عن سوء از بدی که شمارا بدان مواخذت رسد فان الله کان پس
بدرستی که خدا هست عفوا عفو کننده از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام
از ایشان قدیرا توانا بر عذاب ظالمان وثواب عفو کنندگان واین ایت تحریض
مظلومانست بر عفو تا متخلق شوند باخلاق ربانی وبا انکه رخصت تظلم
دارند از سر ان درگذرند ان الذین یکفرون بالله بتحقیق وبیقین انانکه
کافر می شوند بخدای ورسله وبه پیغمبران او ویریدون ان یفرقوا ومیخواهند
انکه جدایی افکنند بین الله ورسله میان خدا ورسولان او وبانکه ایمان ارند
بخدای وکافر شوند به پیغمبران ویقولون نؤمن ببعض ومیگویند که ایمان می اریم
ببعضی از پیغمبران ونکفر ببعض وکافر میشویم ببعضی دیگر مراد یهودند
که میگفتند که ایمان داریم بموسی وعزیر وکافریم بعیسی ومحمد صلی الله علیه
وسلم ویریدون ان یتخذوا ومیخواهند که فرا گیرند بین ذلک سبیلا میان ایمان
وکفر راهی وحال انست که ایمان بخدای تمام نمیشود مگر به تصدیق رسل وی
اولئک ان گروه که میان ایمان وکفر طریق می نهند هم الکافرون ایشان کافرانند
حقا بکفری محقق شده یعنی کاملانند در کفر خود وایشانرا مؤمن نتوان گفت

بوجهی زیرا که آن ایمان که ایشانراست معتبر و معتد به نیست واعتدنا للکافرین
و آماده کرده ایم برای کافران عذابا مهینا عذابی خوار کننده والذین آمنوا
و کسانی که ایمان آورده اند بالله بخدا ورسله و بفرستادگان او ولم یفرقوا
و جدا نکردند بین احد منهم میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه بگرویدند
اولئک آن گروه که مؤمنان حقیقی اند سوف نؤتیهم زود باشد که بدهیم ما و حفص
بصیغهٔ معاینه میخواند یعنی خدا بدهد اجورهم مزدهای ایشانرا که وعده
داده است وکان الله غفورا و هست خدای آمرزنده سیئات ایشان رحیما
مهربان بتضعیف حسنات ایشان در اکثر تفاسیر آورده اند که احبار یهود
چون کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان بجناب رسالت مآب
آمده گفتند اگر راست میگوئی که پیغمبری کتابی بیار چنانچه موسی علیه السلام
آورد آیت آمد که یسئلک اهل الکتاب سؤال میکنند از تو اهل کتاب یعنی یهود
ان تنزل علیهم آنکه فرود آوری بر ایشان کتابا من السماء کتابی از آسمان
به یکبار چون توریت یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح موسی علیه السلام
یا کتابی که معاینه به بینیم که فرود می آید یا بنام هر یکی کتابی بیار که نوشته باشد
که تو رسول خدائی چون این سؤال از روی تعنت بود سمت اجابت نیافت و حق
سبحانه تسلیه فرمود آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که از این سؤال ایشان
ملول مشو فقد سألوا موسی بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل که این گروه
ایشانند درخواسته اند از موسی علیه السلام ارنا الله جهرة بنمای بما خدای را عیان
فاخذتهم الصاعقة پس بگرفت ایشانرا صاعقه یعنی آتشی از آسمان آمد و بسوخت
ایشانرا بظلمهم بسبب ظلم ایشان یعنی سؤال محال که طلب رؤیة است در دنیا
ثم اتخذوا العجل پس فرا گرفتند گوساله را بخدائی من بعد ما جاءتهم البینات از پس
آنکه آمده بود بدیشان معجزهای موسی علیه السلام فعفونا عن ذلک پس عفو
کردیم از ایشان این گناه را بسبب آنکه توبه کردند وآتینا موسی و بدادیم موسی را
سلطانا مبینا تسلطی ظاهر که فرمود که بکشید گوساله پرستانرا و ایشان نافرمان
برداری نمودند و رفعنا فوقهم الطور و برداشتیم بر زبر ایشان طور را بمیثاقهم
بسبب آنکه پیمان قبول کنند و ایشان آن پیمانرا بعد از قبول بشکستند و قلنا
لهم ادخلوا الباب و گفتیم ایشانرا بر زبان یوشع علیه السلام که در آیید بدروازهٔ
شهر سجدا در حالتی که سجود کنندگان باشید و ایشان از این حکم ابا کردند
و قلنا لهم و گفتیم ایشانرا بر زبان داود علیه السلام لا تعدوا ستم مکنید و از حد
در مگذرید فی السبت در روز شنبه یعنی کسب مکنید و ماهی مگیرید و ایشان
از این امر نیز تجاوز نمودند و اخذنا منهم و فرا گرفتیم از ایشان در هر یک از این
حکمها میثاقا غلیظا پیمانی استوار فبما نقضهم میثاقهم پس بشکستن ایشان
پیمان خود را کردیم با ایشان آنچه کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها وکفرهم

و دیگر بجهت کفر ایشان به توریت یا قرآن وقتلهم الانبیاء و دیگر بسبب کشتن
ایشان پیغمبرانرا بغیر حق بناحق وقولهم قلوبنا غلف و دیگر بگفتن ایشان که
دلهای ما اوعیهٔ علوم است یعنی از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما
در پوششی است در فهم آنچه محمد صلی الله علیه و سلم ندارد و نه چنانست که میگویند
بل طبع الله علیها بلکه خدای مهر نهاده است بر دلهای ایشان بکفرهم بسبب
کفر و جحود ایشان و از دانش محجوب گردانیده و مدد توفیق تدبر در آیات و تذکر
در مواعظ از ایشان منقطع ساخته فلا یؤمنون پس ایمان نمی آرند الا قلیلا
مگر اندکی چون عبدالله سلام و یاران او یا ایمان اندکی غیر معتبر وبکفرهم و دیگر
عقوبت ایشان بسبب کفر ایشانست بعیسی علیه السلام وقولهم علی مریم و گفتن
ایشان بمریم بسبب بهتانا عظیما بهتان عظیم که انتساب بزنا بوده وقولهم و دیگر
بگفتن ایشان که انا قتلنا المسیح ما کشتیم مسیح عیسی بن مریم عیسی مریم رسول الله
فرستادهٔ خدای این وصف خداست مر عیسی را بقول یهود وما قتلوه و نکشتند
او را وما صلبوه و بردار نکردند او را ولکن شبه لهم و لیکن مشتبه شد بر ایشان
وقتی که شبه عیسی علیه السلام بر مهتر ایشان افتاد و این قصه در سورهٔ آل عمران
گذشت وان الذین اختلفوا و بدرستی که آنانکه اختلاف کردند فیه در شان عیسی
علیه السلام لفی شک منه هر آینه در گمان و تردد بودند از قتل او چه در وقتی که
مهتر خود را بر آویختند که این عیسی است بطلب وی مشغول شدند چون از مهتر
خبری نیافتند آغاز اضطراب و تردد کردند که اگر این عیسی است پس یار ما کجاست
و گفته اند که شبه عیسی علیه السلام همین بر روی یهودا بیش نبود و دیگر که بیای
در آمدند مقتول را در نظر آوردند گفتند که الوجه وجه عیسی والبدن بدن
صاحبنا ما لهم به نیست مر جهودانرا بعیسی و قتل او من علم دانشی الا
اتباع الظن مگر آنکه پی روی گمان میکنند وما قتلوه یقینا و نکشته اند عیسی را
راستین بل رفعه الله الیه بلکه خدای برداشته است او را بمحل کرامت برده
وکان الله عزیزا و هست خدای تعالی غالب در آنچه خواهد از رفع عیسی و
وانتقام از یهود حکیما حکم کننده بلعنت یهود یا تدبیر کننده بحکمت در مهم عیسی
علیه السلام وان من اهل الکتاب و نیست از اهل کتاب یکی الا لیؤمنن به
مگر آنکه ایمان آرد بعیسی علیه السلام قبل موته پیش از مرگ خود و آن در وقت
معاینه بود که ایمان یأس گویند و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند
بعیسی علیه السلام پیش از مرگ عیسی و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید و
دجال را بکشد و همه اهل کتاب بدو ایمان آرند یعنی دانند که او پیغمبر بوده و ایشانرا
باسلام دلالت کند و ملل مختلفه از میان مردم بر افتد و غیر از ملت اسلام ملتی
نماند و عیسی علیه السلام حکم بمقتضی کتاب و سنت پیغمبر ما کند و چهل سال در زمین
بماند آنگه متوفی شود و مؤمنان برو نماز گزارند و یوم القیمة و در روز قیامت

يكون عليهم شهيدا بر اهل كتاب گواه اند يعنى گواهى بر يهود بتكذيب و بر نصارى
بآنكه او را ابن الله گفته اند فبظلم من الذين هادوا پس بستمى كه از آنان واقع شده
از آنان كه متدين بدين يهوديه اند حرمنا عليهم حرام كرديم برايشان طيبات احلت
لهم طعامهاى پاكيزه كه حلال كرده بودند بر ايشان از طيور و ساير حيوانات و تفصيل
آن در سورهٔ انعام بيايد و بصدهم عن سبيل الله و ديگر باز داشتن و منع كردن
ايشان از راه خداى كثيرا بسيارى را از مردمان يعنى تحريف دادند حكم توريت و نعت
پيغمبر را صلى الله عليه و آله و سلم و با مردمان گفتند بدو ايمان مياريد كه او پيغمبر موعود
نيست واخذهم الربوا و ديگر گرفتن ايشان ربوا را وقد نهوا عنه و حال آنكه نهى
كرده شده اند از اخذ ربوا در توريت واكلهم اموال الناس و ديگر بخوردن ايشان
مالهاى مردمان را بالباطل برشوت و غصب و ساير وجوه محرمه واعتدنا و آماده
كرده ايم للكافرين منهم براى كافران از بنى اسرائيل عذابا اليما عذابى مشتمل بر الم
بسيار لكن الراسخون فى العلم لكن راسخان علم يعنى آنانكه علم شريعت بياموزند
و باخلاص در عمل آرند منهم از بنى اسرائيل چون عبد الله سلام و اصحاب او و
والمؤمنون يؤمنون بما انزل اليك ايمان مى آرند بآنچه فرو فرستاده شده است
بتو يعنى قرآن وما انزل من قبلك و بآنكه منزل گشته است پيش از تو يعنى تمام كتب
الهى والمقيمين الصلوة و ايمان مى آرند بگزارندگان و برپاى دارندگان نماز يعنى
پيغمبران كه در شرايع همه ايشان نماز مقرر بوده والمؤتون الزكوة و دهندگان زكوة
والمؤمنون بالله و ايمان آرندگان بخداى واليوم الآخر و روز آخر كه قيامتست
اولئك آن گروه كه متصدق و مصدق اند سنؤتيهم زود باشد كه بدهيم ايشانرا
اجرا عظيما مزد بزرگ كه آن دولت رضا و سعادت لقا باشد انا اوحينا اليك بدرستى
كه ما وحى كرده ايم بسوى تو كما اوحينا الى نوح همچنانكه وحى كرديم بنوح عليه السلام
كه آدم ثانى و شيخ المرسلين است و اول كسى كه مشركانرا بيم كرد و بدعاء او امت او
هلاك شدند و بود اين سخن جواب اهل كتابست كه مى گفتند كتابى بيكبار بيار حق
سبحانه و تعالى مى فرمايد كه كار تو در وحى همچو نوح است والنبيين من بعده و پيغمبران
بعد از وى چون هود و صالح و شعيب عليهم السلام و اوحينا و وحى كرديم الى ابراهيم
واسمعيل واسحق ويعقوب والاسباط و فرزندان يعقوب وعيسى وايوب
ويونس وهرون وسليمان تخصيص اين پيغمبران بذكر با آنكه در النبيين من بعده
داخل اند بجهت تفضيل و تعظيم است چه ابراهيم اول اولوا العزم است و عيسى
صاحب شرع ناسخ و باقى اشراف انبيا و مشاهير ايشان وآتينا داود وعطا كرديم
داود را زبورا كتابى كه نام او زبور بود مشتمل بر حمد و ثناى الهى و خالى از ذكر
اوامر و نواهى بلكه شريعت داود عليه السلام همان شريعت توريت بوده ورسلا و
ديگر فرستاديم رسولان كه در قرآن قد قصصناهم عليك نام برده ايم و قصه ايشان
خوانده ايم برتو من قبل پيش از اين چون يوسف و زكريا و يحيى واليسع و عزير

عليهم السلام

عليهم السلام و غير ايشان ورسلا لم نقصصهم عليك و رسولانكه خبر ايشان بر تو نفرستاديم
و نام ايشان ظاهر نكرديم وكلم الله موسى و سخن گفت خداى با موسى عليه السلام تكليما سخن
گفتنى بى واسطه و اين نهايت مراتب وحى است و اگر اين تكليم با موسى بر ذروهٔ طور بود با حضرت
پيغمبر ما در غرفهٔ نور بود فاوحى الى عبده ما اوحى از آن كلام تمام بنى اسرائيل خبر يافتند و برين
وحى هم عارف و كامل جز بتعليم محمدى صلى الله عليه و سلم اطلاع نيافت بيت موسى بطور
اگر چه سخن گفت با خدا • بالاى عرش پايهٔ طور محمدست • صلى الله عليه و آله و سلم و فرستاديم
رسلا پيغمبران مبشرين مژده دهندگان مر اهل ايمانرا ومنذرين و بيم كنندگان مر كافران
و منافقانرا لئلا يكون تا نباشد للناس مردمانرا على الله حجة بر خداى حجتى بعد الرسل
بعد از فرستادن رسولان يعنى نگويند كه ما را پيغمبرى نبود كه بايمان دعوت كند و از شرك
باز دارد وكان الله عزيزا و هست خداى غالب در آنچه خواست از فرستادن رسل حكيما
محكم كار در آنچه تدبير كرد از امر نبوت و رعايت حكمت فرمود در اختصاص هر پيغمبر بنوعى
از وحى و اعجاز آورده اند كه از رؤساء كفار جمعى از يهود بمجلس آن حضرت در آمدند
سيد عالم صلى الله عليه و سلم فرمود كه بخدا كه شما مى دانيد كه من پيغمبر خدايم ايشان گفتند
نمى دانيم و هيچ گواهى نداريم آيت آمد كه ايشان گواهى نمى دهند لكن الله يشهد لكن
خداى گواهى مى دهد و تبيين نبوت تو مى كند بما انزل اليك بآنچه فرستاده است بتو كه
آن قرآنست و معجزيست روشن و دلالت كننده بر نبوت تو انزله فرو فرستاد قرآنرا
بعلمه ملتبس بعلم خاص بدو و آن علمست بانزال قرآن بر نظمى كه عاجز اند از اتيان
بمثل آن ارباب بلاغت والملائكة يشهدون و فرشتگان نيز گواهى ميدهند به نبوت تو
وكفى بالله شهيدا و بسنده است خداى گواه بر آن ان الذين كفروا بتحقيق آنانكه كافر
شدند به نبوت تو يعنى يهود وصدوا عن سبيل الله و باز داشتند مردمانرا از راه
خداى بكتمان نعت محمد صلى الله تعالى عليه و آله و سلم و تفسيران قد ضلوا هر آينه گمراه
شدند ضلالا بعيدا گمراهى بنهايت رسيده زيرا كه ميان ضلال و اضلال جمع كرده اند
ان الذين كفروا بتحقيق آنانكه بپوشيدند حق را وظلموا و ستم كردند بر محمد صلى الله
عليه و سلم بانكار نبوت او يا بر مردمان بمنع ايشان از راه حق لم يكن الله ليغفر
لهم نيست خداى كه بيامرزد ايشانرا ولا ليهديهم و نه راه نمايد شانرا طريقا الا طريق
جهنم مگر راه دوزخ و چون بدوزخ روند باشند خالدين فيها ابدا جاويد در آن
و هميشه ساكن آن وكان ذلك و هست اين حكم دخول و خلود ايشان در دوزخ على الله
يسيرا بر خداى آسان يا ايها الناس اى مردمان قد جاءكم الرسول بدرستى كه آمد
بشما فرستاده بالحق بسخن درست كه آن كلمهٔ شهادتست يا قرآن من ربكم
از نزديك پروردگار شما فآمنوا پس بگرويد بدو خيرا لكم گرويدنى كه آن خير باشد
مر شمارا وان تكفروا و اگر كافر شويد فان لله پس بدرستى كه مر خدايراست ما فى
السموات والارض آنچه در آسمانها و زمينهاست پس بكفر شما زيان نخواهد كشيد
چنانچه بايمان شما سود نخواهد يافت وكان الله و هست خداى عليما دانا باحوال

شما

حکیما حکم کننده در باب شما یا اهل الکتاب خطاب با یهود و نصاری است می فرماید
لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین خود جهود ان را می گوید در طرف نکوهش عیسی غلو
منمایید تا حدی که او را ابن الفاعلة گویید و ترسایان را می فرماید که در جانب ستایش عیسی
غالی مشوید بدان مثابه که او را ابن الله خوانید و لا تقولوا علی الله و هیچ کلام شما مگویید
بر خدای الا الحق مگر آنچه راست باشد و راست آنست که عیسی و عزیر پسران او نیستند
انما المسیح عیسی بن مریم جز این نیست که مسیح که عیسی ابن مریم است رسول الله
فرستادهٔ خداست و کلمته و کلمهٔ او گفته اند مراد از کلمه بشارتیست بر وقوع ولد
بی مساس احدی القاها بر سانید آن کلمه را خدای الی مریم بسوی مریم یعنی بشارت
داد او را و روح منه و دیگر عیسی خداوند روحیست صادر شده از حق سبحانه
بی توسط اسباب فامنوا بالله و رسله پس ایمان آرید بخدای و فرستادگان او خطاب
با ترسایانست خاصه و لا تقولوا ثلثة و مگویید که خدایان ما سه اند اعتقاد بعضی
از نصاری آن بود که آلهه سه اند الله و عیسی و مریم و برخی بر آن بودند که الله
عبارت از سه چیزست اقنوم الاب یعنی ذات و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم
الحیوة یعنی روح القدس و این را اقانیم ثلثه می گفتند حق سبحانه می فرماید انتهوا
باز ایستید از تثلیث خیرا لکم باز ایستادن که آن خیر باشد شما را انما الله جز این نیست
که الله اله واحد خداوندیست یگانه بذات خود که تعدد را بهیچ وجه از وجوه در وی راه نیست
سبحانه بپاکی یاد میکنیم او را پاکی ان یکون له ولد از آنکه او را فرزند باشد له ما فی
السموات و ما فی الارض مر او راست آنچه در آسمان و زمین است و همه مخلوق اویند
و مخلوق مماثل خالق نباشد و فرزند مماثل باید پس از اهل آسمان و زمین او را فرزند
نبود و کفی بالله وکیلا و بسنده است خدای کافی مهمات بندگان تنبیه است بر استغنا
حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باید و خدای خود قایمست
بحفظ اشیا و کافی امور و مستغنی از یار و مددکار در خبرست که نصاری نجران
گفتند تو میگویی که او بندهٔ خداست و بندگی عیب باشد حضرت فرمود بندگی خدا
عار نباشد و هیچکس آنرا عیب نشمرد موافق قول آن حضرت آیت آمد که
لن یستنکف المسیح ننگ ندارد عیسی و تعظیم نورزد ان یکون عبدا لله از آنکه
بنده باشد مر خدای را و چون عبدهٔ ملائکه نیز ایشان را فرزندان خدای میدانستند
اثبات بندگی ایشان نیز میکند که و لا الملائکة المقربون و از بندگی او عار ندارند
فرشتگان که مقربان بارگاه ربوبیت اند در معالم آورده که ایشان حملهٔ عرش اند
و در انوار گفته که کروبیان اند بر حوالی عرش و من یستنکف و هر که ننگ دارد عن عبادته
از پرستش خدای و یستکبر و سرکشی کند از آن فسیحشرهم الیه پس زود باشد که
حشر کند ایشان را یعنی مکلفان را بسوی خود جمیعا همهٔ ایشان را تا جزا و مکافات بدیشان
رساند فاما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فاما آنانکه ایمان آورده اند و عمل صالح
کرده فیوفیهم اجورهم پس تمام بدهد خدای مزدهای موعود ایشان را و یزیدهم

و یفزاید

و بیفزاید نیز بر خدای ایشان من فضله از افزونی کرم خود و اما الذین استنکفوا
و استکبروا و اما آن کسانی که از پرستش حق استنکاف و استکبار کرده اند فیعذبهم
پس عذاب کند ایشان را عذابا الیما بعذابی دردناک و لا یجدون لهم و نیابند مر ایشان را
من دون الله بجز خدای ولیا دوستداری و لا نصیرا و نه یاری و مددکاری یا ایها
الناس ای آدمیان قد جاءکم بدرستی که آمد بشما برهان من ربکم حجتی و دلیلی
از پیش پروردگار شما که آن محمدست صلی الله علیه و سلم یا معجزات او یا دین اسلام
و انزلنا الیکم و فرستادیم بسوی شما نورا مبینا نوری ظاهر که قرآنست فاما الذین آمنوا
بالله پس آنانکه ایمان آوردند بخدای و اعتصموا به و چنگ در زدند بکتاب او یا پناه
بدو بردند از وسوسهٔ شیطان فسیدخلهم پس زود باشد که در آرد ایشان را فی رحمة
منه در ثوابی از او که بازای ایمان ایشان مقرر شده و فضل و زیادتی بر آن از محض
انعام و احسان و یهدیهم الیه و بنماید ایشان را بخود یا بآنچه وعده کرده صراطا
مستقیما راهی راست که آن اسلام و طاعتست در دنیا و طریق بهشت در عقبی از جابر
انصاری رضی الله عنه منقولست که من بیمار شدم و سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم
بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالی هست و من کلاله ام یعنی والدین و ولد
ندارم مرا خواهر چندست و بس مال خود را چگونه بر ایشان قسمت کنم این آیت نازل
شد که یستفتونک طلب حکم میکنند از تو در میراث کلاله قل الله یفتیکم بگوی که خدای
حکم میکند فی الکلالة در میراث کلاله ان امرؤ هلک اگر مردی بمیرد چنان مردی
لیس له ولد نباشد مر او را فرزندی یعنی پسری چه اگر دختر باشد اخت را ساقط نمی کند
از درجهٔ وراثت و له اخت و مر او را خواهری باشد فلها نصف ما ترک پس
مر آن خواهر راست نیمهٔ آنچه می گذارد از مال و هو و آن مرد یرثها میراث میگیرد
از خواهران لم یکن لها ولد اگر نباشد خواهر او را فرزندی اگر مراد میراث همه مالست
آن فرزند خواه مذکر و خواه مؤنث و الا مراد مذکرست چه مؤنث حجب برادر نمی کند
فان کانتا اثنتین پس اگر باشند خواهران آن مرد دو تا فلهما الثلثان پس ایشان را
دو ثلث مما ترک از آنچه گذاشته است مرد و ان کانوا اخوة و اگر باشند وارثان
او برادران و خواهران رجالا و نساء زنان و مردان فللذکر پس مذکر را باشد
از میراث مثل حظ الانثیین مانند بهرهٔ دو مؤنث یبین الله بیان می کند
خدای احکام میراث را لکم برای شما ان تضلوا تا گمراه نشوید یا بیان میکند
آنچه درست و راستست برای کراهت آنکه گمراه گردید و الله بکل شیء و خدای بهمه
چیزها از مصالح عباد در دنیا و ممات علیم داناست سورة المائدة مائة و عشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانی که ایمان آورده اید اوفوا وفا کنید بالعقود
بعهدها که با یکدیگر می کنید یا بعقود شرعیه چون عقد شرکت و عقد نکاح و عقد بیع
و امثال آن احلت لکم حلال کرده شد بر شما بهیمة الانعام چهارپایان بسته زبان

که آن ازواج ثمانیه اند از شتر و گاو و میش و بز ما جانوران وحشی چون آهو
و نخچیر و گاو و خر کوهی و گورخر یا اجنه که از بطون انعام بیرون می آید الا ما یتلی علیکم
مگر آنکه خوانده خواهد شد بر شما درین سوره و هو قوله حرمت علیکم المیتة الآیه
غیر محلی الصید نه چنانکه حلال دارنده باشید صید را و انتم حرم و حال آنکه شما محرم
باشید بحج یا بعمره یعنی همه انعام بر شما حلالست مگر آنچه وحشی باشد و آنرا صید کنید که
در حال احرام بر شما حرام است ان الله بدرستی که خدای یحکم حکم میکند در حلال و حرام
ما یرید آنچه خواهد یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان لا تحلوا حلال مدارید و حرمت
مشکنید شعائر الله مناسک حج را یا نشانهاء دین حق را آورده اند حطم کندی که نام او
شریح بن ضبیعه بود و او به سفاهت و بی باکی و جهالت و ناپاکی در عرب شهرتی داشت
بخدمت پیغمبر آمد و گفت ای محمد صلی الله علیه و سلم امت را بچه چیز دعوت میکنی حضرت
رسالت صلوات الله و سلامه علیه گفت بآنکه خدا را یکی دانند و مرا برسالت تصدیق
کنند و بر اقامت صلوات و اداء زکوة مواظبت نمایند حطم گفت آنچه فرمودی نیکوست
اما مرا امرائی باشند که کارها بمشاورت ایشان بقطع رسانم بروم و این سخنان با ایشان
درمیان نهم اگر دلپذیر بود دین تو قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود
که امروز کسی خواهد که بزبان شیطان سخن گوید کافر در آید و غادر بیرون رود پس
حطم بیرون آمد و شتران صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در عام
القضیه که رسول صلی الله علیه و سلم با صحابه بعمرهٔ قضا توجه فرموده بود ندچون بتنعیم
رسیدند آواز تلبیهٔ حجاج یمامه شنیدند و حطم کندی را دیدند شتران بغارت برده را
بقلادها آراسته برسم هدیه بکعبه می برد صحابه خواستند تا شتران را باز ستانند حضرت
فرمود که او هدی را تقلید کرده است این عمل از شما لایق نباشد و آیت آمد که حرمت
شعائر مشکنید و لا الشهر الحرام و حلال مکنید ماه حرام را بقتال در و و لا الهدی
و نه هدی را که نامزد کعبه باشد و لا القلائد و نه خداوندان قلادها را از هدی و قلاده
چیزی بود که در کردن چهارپائی می کردند از پوست درختهاء حرم یا غیر آن تا معلوم
شود که هدی است و کسی تعرض نکند و لا آمین البیت الحرام و نه قاصدان خانهٔ
محترم را که عازم زیارت او باشند یبتغون می طلبند قاصدان حرم فضلا من ربهم
افزونی را از پروردگار خویش اگر مؤمنانند زیادتی ثواب جویند از خدای یا روزی بسبب
تجارت و کفار نمی طلبند مگر روزی و رضوانا و می طلبند مؤمنان خشنودی خدای
و کافران اصلاح معیشت دنیا و در تبیان آورده که رضوان حج است و اذا حللتم و چون
از احرام بیرون آیید و حلال شوید فاصطادوا پس شکار کنید اگر خواهید و لا یجرمنکم
و بر آن ندارد شما را شنآن قوم دشمنی کردهی از کفار قریش ان صدوکم برای آنکه باز
داشتند شما را در حدیبیه عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام ان تعتدوا آنکه از حد
در گذرید و بانتقام آن خواهید که اخذ اموال قاصدان حرم کنید حکم این آیت تا بدین
محل منسوخ است مگر صید کردن در حالتی که از حرم بیرون آیند و کافران را بهدی

وقلاید امان

و قلاید امان نیست و تعاونوا و یاری کنید یکدیگر را علی البر بر نیکوئی که متابعت
امر است یا پیروی سنت و التقوی و پرهیزکاری و مخالفت هوا و لا تعاونوا علی الاثم
و یاری مکنید بر بدی که ترک فرمانست یا کفر و العدوان و بر ستمکاری یا اتباع بدعت
و اتقوا الله و بترسید از نافرمانی خدای ان الله شدید العقاب بدرستی که خدای
سخت عقوبتست بر نافرمان حرمت علیکم المیتة حرام کرده شد بر شما مردار و آن
جانوریست که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد و الدم و خون روان و لحم
الخنزیر و گوشت خوک با همه اجزای او از شحم و عظم و غیر آن و ما اهل لغیر الله به
و آنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند مر غیر خدا را نزدیک ذبح او مراد ذبیحهٔ
کفارست که بنام لات و عزی و غیر آن می کشتند و المنخنقة و دیگر حرام کرده اند
بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد کافران گوسفند را خناق می کردند تا می مرد پس
میخوردند و الموقوذة و آنچه بچوب و سنگ زده باشند تا مرده باشد و المتردیة
و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاه افتد و بمیرد و النطیحة و آنچه شاخ
زده باشد دیگری او را و مرده و ما اکل السبع و باقی آنچه او را سبع خورده باشد در زنده
و مرده بود الا ما ذکیتم مگر آنچه دریابید شما از سنها ذبح او را و در وی زندگی باشد
بدان مقدار که چشم خود را حرکت دهد یا دم خود را بجنباند و ما ذبح علی النصب
و دیگر حرامست آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها که منصوبست در حوالی بیت الحرام
و آن سیصد و شصت سنگ بوده پیرامون حرم که اهل جاهلیت تعظیم آن
بجای می آورده اند و بر آن قربان میکرده و گفته اند مراد از نصب اصنام اند
و برین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرامست آنچه برای بت بکشند و ان تستقسموا
و آن نیز حرام است که طلب قسمت کنید بالازلام به تیرهاء اقداح بباید دانست
که عرب را سه تیر بوده بی پر و پیکان که ازلام و اقداح می گفته اند و چون ایشان را
مهمی افتادی رجوع بدانها کردندی و این سه تیر در خریطه کرده بکسی که
مجاور هبل بوده می سپرده اند بر یکی نوشته بوده که امرنی ربی و بر دیگری نهانی
ربی و سیم که آنرا منیح گفتندی از کتابت خالی بودی پس چون کسی عزم کاری
کردی نزد مجاور هبل آمدی و هدیه آوردی و او دست در آن خریطه کردی
سهمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی که امرنی ربی فی الحال بدان مهم اشتغال
نمودی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردی و اگر منیح بر آمدی باز رجوع
بخریطه نمودی و گفته اند مراد استقسام جزورست بر انصباء معلومه یعنی
شتران کشتندی و بازلام قسمت کردندی و ایشانرا ازلام بسیار بوده برای هر
کاری از نکاح و ختان و اختلاف در نسب و غیر آن ذلکم این استقسام فسوق
بیرون رفتنست از دایرهٔ اسلام زیرا که افتراست بر خدای اگر به ربی او را
میخواهند یا شرک اگر غیر او را می گویند الیوم امروز که روز جمعه است و عرفه
یئس الذین کفروا ناامید شدند کافران من دینکم از ابطال دین شما یا از رجوع

شما بدین ایشان فلا تخشوهم پس مترسید از فتنهٔ ایشان واخشون و از
من بترسید این آیت نماز دیگر عرفه در حجة الوداع فرود آمد و آن حضرت بر ناقهٔ
عضبا سوار بود و بعد از نزول این آیت هشتاد و یک روز بزیست الیوم
امروز اکملت لکم کامل کردانیدم برای شما دینکم دین شما را که دیگر احکام او را قسم
نسخ نخواهد بود واتممت علیکم نعمتی و تمام کردم بر شما نعمت خود را که حج گزارید
ایمن و مطمئن و هیچ مشرک با شما حج نگزارد و رضیت واختیار کردم لکم الاسلام
برای شما اسلام را دینا دینی پاکیزه تر از همه دینها فمن اضطر پس هر که بیچاره ماند
فی مخمصة در گرسنگی و نایافت طعام و ازین محرمات که مذکور شد بخورد غیر متجانف
لاثم در حالتی که مایل نباشد بسوی گناهی یعنی بتلذذ نخورد یا زیاده از سد رمق
تناول نکند فان الله غفور پس خدای آمرزگارست مر او را درین گناه رحیم
مهربان برو که باکل این مقدار رخصت داد اورده اند که عدی حاتم و زید الخیل طائی که
بیغمبر صلی الله علیه وسلم او را زید الخیر نام نهاد بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله
ما در جایی می باشیم که باستظهار سگان و مرغان شکاری مهمانداری می کنیم و سگان
آل ذریح و آل جویریه جانوران دشتی می گیرند بعضی از آن جمله است که ما در می یابیم
و پیش از انکه سگ هلاک کند ذبح می کنیم و برخی آنست که نارسیدن ما سگ تلف کرده است
وحق سبحانه فرمود که مردار حرام است حکم این چگونه بود آیت آمد که یسئلونک
از تو می پرسند که از مطاعم ماذا احل لهم چه چیز حلال کرده اند بر ایشان قل احل لکم
الطیبات بگو حلال کرده شد بر شما کشتنیهای پاکیزه که بنام خدای ذبح کرده باشند وما
علمتم و دیگر حلالست شکار آنچه تعلیم داده اید من الجوارح از شکار کنندگان خواه
از سباع چون سگ و یوز و خواه از طیور چون چرغ و باز و جز آن مکلبین در حالتی که
شما مؤدب و معلمید ایشان را تعلمونهن می آموزانید جانوران شکاری را مما علمکم الله
از آنچه خدای شما را آموخته است از طرق تادیب و آن چنانست که از پی شکار دوند
وقتی که خداوند سر دهد ایشان را و بخوانندن او باز آیند و شکاری نگاه دارند برای شما
و نخورند فکلوا پس بخورید پاک و حلال مما امسکن علیکم از آن چیزی که جانوران
شکاری نگاه داشته اند برای شما و نخورده اند و بعضی فقها در شکار مرغان شکاری
این شرط نکرده اند چه تادیب طیور تا این حد متعذرست واذکروا اسم الله و یاد
کنید نام خدای را علیه بر آن چیز که تعلیم داده اید در وقت ارسال او بجانب صید
و گفته اند باسم الله اللهم اهو صد و رنا باید گفت و باسم الله نیز کفایتست واتقوا الله
و بترسید از خدای در تناول آنچه حرام کرده است ان الله سریع الحساب بدرستی
که خدای زود حسابست و از حلال و حرام سؤال خواهد کرد الیوم یعنی در روز نزول
این آیت احل لکم الطیبات حلال کرده شد شما را ذبایح بر نام خدای وطعام الذین
اوتوا الکتاب وطعام آنان که ایشان را کتاب داده اند یعنی یهود و نصاری از ذبایح
وغیر آن حل لکم حلالست مر شما را وطعامکم حل لهم وطعام شما نیز ایشان را حلالست

در دین ایشان

در دین ایشان چه شما ذبح بنام خدای می کنید والمحصنات و دیگر حلالست بر شما زنان
آزاد و پارسا من المؤمنات از آنان که گرویده اند و این بر سبیل اولویت است و اگر
امة مؤمنه نیز حلالست والمحصنات و دیگر زنان پارسا من الذین اوتوا الکتاب
از آنانکه ایشان را کتاب داده اند من قبلکم پیش از شما و محصنات نزد امام شافعی
آزاد اند پس امهٔ کتابیه حرام باشد بمذهب او و نزد امام اعظم رحمه الله
عفایفند پس بقول او حرایر و اما مساوی باشند و همه را نکاح توان کرد و اذا
اتیتموهن چون بدهید ایشان را اجورهن مهرهاء ایشان محصنین در حالتی
که شما بدان نکاح عفت و صلاح جویید غیر مسافحین نه مجاهر باشید بزنا
ولا متخذی اخدان و نه فراگیرندهٔ دوستان بنهانی ومن یکفر بالایمان و هر که
کافر شود بانچه ایمان بدان واجب باشد یا انکار شرایع اسلام کند از حلال و حرام
فقد حبط عمله پس بدرستی که باطل شد کردارهاء او وهو فی الاخرة و او در آن
سرای من الخاسرین از زیانکارانست یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان
اذا قمتم الی الصلوة چون خواهید که برخیزید بنماز و شما محدث باشید فاغسلوا
وجوهکم پس بشویید روبهاء خود را از منبت شعر رأس تا منتهاء ذقن در طول و میان
هر دو شحمهٔ گوش در عرض وایدیکم الی المرافق و بشویید دستهای خود را با مرفقین
و مرفق موصل ذراع و عضد است وامسحوا برؤسکم و مسح کنید سرهاء خود را امام
مالک رحمه الله نظر بر ظاهر میفرماید که تمام سر را مسح باید کرد و نزد امام اعظم رحمه الله
مسح ربع سر فرض است و امام شافعی رحمه الله میگوید آن مقدار که اسم مسح بروی اطلاق
توان کرد کافیست وارجلکم و بشویید پایهای خود را الی الکعبین با آن دو استخوان
بیرون آمده از هر دو جانب قدم بر مفصلی که میان ساق و قدم است خفض وارجلکم
بطریق جر جوازست همچنانکه وعذاب من رجز الیم حفص بنصب خواند عطف
بر وجوهکم وان کنتم جنبا و اگر باشید جنابت رسیده فاطهروا پس غسل کنید وان کنتم
مرضی و اگر باشید بیماران و استعمال آب شما را مضر باشد او علی سفر یا در سفر باشید
او جاء احد منکم یا بیاید یکی از شما من الغائط از خلا جای یعنی محدث بود او لامستم
النساء یا بسوده باشید زنان را بمباشرت فاحشه فلم تجدوا ماء پس نیابید آب را بعد
از طلب یا میان آب و شما حایلی باشد از دشمن و سبع که از آن هلاک نفس متیقن باشد
یا آب در چاهی بود و آلت استقا یافت نشود یا می فروشند و شما قیمت آن ندارید فتیمموا
صعیدا طیبا پس قصد کنید بخاک پاک و هر چیزی پاک که از زمین جنس بود
الا خاکستر فامسحوا پس مسح کنید بوجوهکم وایدیکم رویها و دستهاء خود را منه
از آن خاک بدو ضربه یکی برای وجوه و یکی برای ایدی ما یرید الله نمی خواهد
خدای در آنچه فرض کرد از غسل و وضو و تیمم لیجعل علیکم من حرج تا بر شما تنگ
فراگیرد ولکن یرید ولیکن میخواهد لیطهرکم تا شما را پاک کردانند از گناه که وضو
کفارت ذنوبست ولیتم نعمته و تا تمام کرداند نعمت خود را علیکم بر شما باشد که

ازاحداث تیمم

رخصت می‌کند شما را در تیمم ولعلکم تشکرون وتا باشد که شما شکر گویید بر نعمتهاء او
وصاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیت بزبان اهل اشارت آنست که چون برخیزید
از خواب غفلت ومتوجه شوید بنمازی که معراج شماست در رجوع بمقام قرب پس رویهاء
خود را که بدان توجه بدنیا کرده آید بشویید بآب توبه واستغفار ودستها را پاک
سازید از تمسک بعلایق دارین وتعلق بما فی الکونین ومسح کنید سرها را یعنی بذل
کنید نفسها را در راه حق وپایها را از طین طینت وقیام بانانیت غسل دهید واگر
شما را جنابت رسیده است از التفات بغیر ما پس پاک سازید نفوس را از معاصی
ودلها را از رؤیت طاعات واسرار را از ملاحظه اغیار وارواح را از ارامش بغیر ما
وسر السر را از لوث وجود که آلودگی از آن کثیف تر نیست وجودک ذنب لا یقاس به
ذنب بیت ای به پندار وجود آلوده خود را پاک ساز • کین طهارت سالک ره را
نمازی میکند • واذکروا ویاد کنید نعمة الله نعمت خدای را که انعام کرده علیکم بر شما
باسلام وشرایع آن ومیثاقه الذی واثقکم به وآنکه پیمان بست بان یعنی عهدی
که خدای بسته است با شما در روز الست یا میثاقی که در لیلة العقبه با حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بستید بر سمع وطاعت بیعت کردید اذ قلتم چون گفتید سمعنا
شنودیم قول ترا واطعنا وفرمان بردیم امر ترا وگفته اند مراد بیعت رضوانست
که در تحت شجره واقع شد در عام حدیبیه ذکر این هر دو بیعت بمحلش مذکور خواهد
شد واتقوا الله وبترسید از خدای در فراموشی نعمت وشکستن پیمان ان الله
بدرستی که خدای علیم بذات الصدور داناست بانچه در سینها مخفی باشد
یا ایها الذین امنوا ای زمره مؤمنان کونوا قوامین باشید قیام کنندگان بحق
لله برای خدای شهداء بالقسط گواهان براستی ولا یجرمنکم وبران ندارد شما را
یعنی نیارد شما را شنآن قوم دشمنی گروهی از مشرکان علی ان لا تعدلوا بر آنکه عدل
نکنید در باب ایشان ونقض عهد ایشان کنید اعدلوا عدل کنید هو اقرب للتقوی
که عدل نزدیکترست به پرهیزکاری وچون عدل با کفار بدین درجه تقوی اقربست
قیاس باید کرد که عدل با مومنان در چه مقام خواهد بود عدل کن زانکه در ولایت
دل در پیغمبری زند عادل عدل مشاطه ایست ملک آرای دین ودولت ز عدل ماند
بجای واتقوا الله وبترسید از خدای در ظلم وستمکاری ان الله خبیر بدرستی که
خدای بیناست بما تعملون بانچه میکنید از عدل وظلم وعد الله الذین امنوا وعده کرده است
خدای آن کسان را که ایمان آوردند وعملوا الصالحات وعملهاء ستوده کردند ووعده
اینست که لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش گناه واجر عظیم ومزد بزرگ از فضل
الله والذین کفروا وآنان که کافر شدند وکذبوا بایاتنا وتکذیب کردند قرآنرا اولئک
اصحاب الجحیم آن گروه اصحاب دوزخ اند یعنی مجاوران آورده اند که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در غزوه غطفان بحرب جمعی از محارب وبنی ثعلبه توجه نمود
وایشان خبر یافته بامهتر خود که دعثور یا غورث نام داشت بکوهها متحصن
شدند لشکر

شدند لشکر اسلام را می دیدند در وقتی که باران باریده بود وحضرت از لشکرگاه
دور تر در پای درختی تکیه فرموده وجامهای تر بر درخت افکنده اعراب مشاهده
کرده مهتر خود را گفتند دریاب که محمد صلی الله علیه وسلم تنها در پای آن درخت تکیه
ویاران از وی دورند ودرین محل بر وی دست میتوان یافت غورث با شمشیر کشیده
بیامد وگفت من یمنعک الیوم منی کیست که ترا حمایت کند وشر مرا از تو کفایت
کند حضرت فرمود که الله ترا منع کند که مانع وکافی اوست فی الحال جبرئیل علیه السلام
بر سینه غورث زد چنانچه شمشیر از دست وی بیفتاد وسید عالم صلی الله
علیه وسلم آنرا برداشته بر سر وی رفت وگفت من یمنعک منی آن مرد گفت کس
ترا از من منع نتوان کرد پس کلمه شهادت بگفت وبمیان قوم باز رفته ایشانرا
باسلام دعوت کرد واین آیت فرود آمد که یا ایها الذین امنوا ای گرویدگان
اذکروا نعمة الله علیکم یاد کنید نعمت خدای را که بشما ارزانی فرموده اذ هم قوم
چون قصد کردند قومی یعنی غورث وتابعان او ان یبسطوا الیکم آنکه بگشایند
بسوی شما ایدیهم دستهاء خود را بقتل وهلاک فکف ایدیهم پس خدای باز داشت
دستهای ایشانرا عنکم از شما ومضرت ایشان از شما بگردانید وبعضی برانند
که نزول آیت در قصه بنی نضیر است که قصد آن حضرت کردند در وقتی که بحصار
ایشان رفته بود جهة دیة عامریان وشرح این قضیه در سوره حشر خواهد آمد
واتقوا الله وبترسید از کفران این نعمتها وعلی الله وبر خدای فلیتوکل المؤ منون
باید که توکل کنند مؤمنان که رساننده خیر ورهاننده از شر اوست ولقد
اخذ الله وهر آینه که فرا گرفت خدای میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل را در
موافقت موسی علیه السلام ومحاربه با جباران وبعثنا منهم وبر انگیختیم از ایشان
اثنی عشر نقیبا دوازده مهتر هر یکی از سبطی تا تفتیش احوال قوم خود کنند
یا پایندان وفاء قوم خود شوند بدان پیمان وصورت این قصه بر وجه اختصار چنانست
که حق سبحانه وتعالی وعده داده موسی را علیه السلام که ارض مقدسه یعنی ایلیا واریحا
یا همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد واین مواضع در آن وقت مساکن جبا ران
بود وایشانرا عمالقه میگفتند مردمان بلند وتوانا بودند از بقیه قوم عاد چون
لشکر فرعون غرق شدند ومصر بر بنی اسرائیل را مستخلص شد فرمان الهی
در رسید که بارض مقدسه روید که هزار دیه دارد ودر هر دیه هزار باغ است
وجهاد کنید با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشکر اختیار
کرد که هر یکی کافل مهمات سبطی باشند با قوم خود تا نزدیک اریحا رفتند نقبا
بتجسس اخبار عمالقه فرستادند ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند
که او را عوج یا عاج بن عناق میگفتند درازی قد او سه هزار وسیصد وسی
وسه گز بود وسه هزار سال عمر داشت وباقی عادیان نیز قدهای بلند داشتند
ودر تیسیر از هشتصد گز تا هشتاد گز آورده پس بسایی ایشانرا دیدند بگوشه

انکوران مقدار بود که پنج مرد برنتوانستی داشت و پنج نفر در پوست انارشان نمی کنجید
نقبا بازکشته بایکدیکر کفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد چه ممکنست
که نافرمانی کرده بمصر بازکردند پس عهد کردند که اخبار ایشان را پنهان دارند
واین قوم را بر جنک کافران ترغیب نمایند پس بلشکرکاه آمده موسی وهارون را
علیهما السلام از حقیقت حال خبر کردند وده نقیب بد دلی کرده با قوم خود صفت
جباران بر وجهی که دیده بودند در میان آوردند ودو نقیب که یوشع بن نون
بود از سبط یوسف وکالب بن یوفنا که از سبط یهودا بود بر عهد وقرار خود
بایستادند وغلغله در میان بنی اسرائیل افتاد واضطراب در ایشان بدید آمد
که ما با این جباران چکونه جنک کنیم وقال الله انی معکم وکفت خدای من با شما ام
بنصرت دادن شما بر دشمنان ودیکر کفت لئن اقمتم الصلوة بخدای کر بپای دارید
نماز را بشرایطان واتیتم الزکوة وبدهید زکوة را بارباب استحقاق وآمنتم برسلی
وتصدیق کنید بپیغمبران وعزرتموهم وتقویت کنید ایشانرا وتعظیم امر ایشان
بجای آرید واقرضتم الله وقرض دهید خدای را یعنی نفقه کنید در راه او قرضا
حسنا نفقه دادنی نیک لاکفرن عنکم هر آینه درکذرانم از شما سیئاتکم کناهان
شمارا ولادخلنکم ودر آرم شمارا جنات تجری ببوستانهای که جاریست من تحتها
الانهار در زیر درختان آن جویها فمن کفر پس هر که کافر شود بعد ذلک بعد
ازین شرط مؤکد منکم از شما فقد ضل پس هر آینه کم کرده است سواء السبیل راه
راست را بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند حق سبحانه وتعالی فرمود که فبما نقضهم
میثاقهم پس بشکستند ایشان پیمان خود را لعناهم دور راندیم ایشانرا از رحمت
خود یا مسخ کردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وجعلنا قلوبهم وکردانیدیم
دلهای ایشانرا قاسیة سخت بمثابه که متأثر نشود از مشاهدهٔ آیات واستماع
تخویفات یحرفون الکلم میکردانند سخنان توریت را یا نعت حضرت رسالت را
صلی الله علیه وسلم عن مواضعه از جایکاه آن یعنی صفت دیکری را بجای صفت
پیغمبر وضع میکنند یا کلمات توریت را مأول می سازند بتأویلات فاسده
ونسوا حظا مما ذکروا به وترک کردند بهرهٔ تمام را از آنچه پند داده شده بودند
بدان در توریت از متابعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ولا تزال تطلع وهمیشه
هستی تو که مطلع میشوی علی خائنة منهم بر خیانتی از جهودان الا قلیلا
منهم مکر اندکی از ایشان که خیانت نمی کنند چون ابن سلام واصحاب او فاعف
عنهم پس درکذر از ایشان اکر توبه کنند وایمان آرند واصفح ودر وی بکردان
از ایذای ایشان اکر الزام جزیه نمایند وکفته اند مطلق عفو وصفح بآیة السیف
منسوخ است ان الله یحب المحسنین بدرستی خدای دوست میدارد نیکو
کارانرا ومن الذین قالوا واز آنان که کفتند انا نصاری بدرستی که ما ترسا یانیم
خودرا بخود نصرانی کفتند نسبت دادند بدیه نصران یا ناصره که حضرت

عیسی علیه السلام

عیسی علیه السلام در آن میبوده یا انکه کفتند نحن انصار الله وبرهو تقدیر
از ایشان اخذنا میثاقهم کرفتیم پیمان ایشان چنانچه از جهودان کرفته بودیم
فنسوا حظا پس ایشان نیز ترک کردند بهرهٔ وافی مما ذکروا به از آنچه بدان پند
داده شده بودند در انجیل از پی روی فارقلیط که احمد مرسلست علیه الصلوة و
السلام فاغرینا پس برانکیختیم بشومی پیمان شکنی بینهم العداوة میان ترسایان
دشمنی ظاهر والبغضاء وبغضی نهادن در دل الی یوم القیمة تا روز رستخیز
وان چنانست که نصاری سه فرقه اند همه دشمن یکدیکر وبعضی مفسران بر آنند که دشمنی
انکیختیم میان یهود وایشان وسوف ینبئهم الله وزود باشد که بیاکاهاند وخبر دهد
خدای ایشانرا بما کانوا یصنعون بآنچه ایشان میکنند وآن خبر دادن بجزا و
مکافات خواهد بود یا اهل الکتاب ای جهودان وترسایان قد جاءکم رسولنا
بدرستی که آمد بشما فرستادهٔ ما یبین لکم روشن میکرداند برای شما کثیرا بسیاری
مما کنتم تخفون از آنچه هستید که از پنهان میدارید من الکتاب از توریت چون
نعت محمد صلی الله علیه وسلم وآیت رجم واز انجیل چون بشارت عیسی باحمد
علیهما الصلوة والسلام ویعفوا عن کثیر ودر میکذرد از بسیاری مخفیات شما وخبر نمیدهد
بآنچه هیچ مهمی دینی بآن وابسته نیست نقلست که یهودی بآن حضرت کفت که کدامست
آن کثیر که از آن عفو کردی حضرت از و اعراض کرده یهودی سیم نوبت مبالغه کرد
حضرت روی از وی میکردانید قصد یهودی آن بود که منافقیه از وی ظاهر شود
بترک عفو چون در جواب خود سه کرت جز اعراض چیزی مشاهده نکرد بصدق
آن حضرت متیقن شده فی الحال ایمان آورد قد جاءکم من الله بدرستی که آمد
بشما از نزدیک خدای نور روشنایی که دفع کنندهٔ ظلمت وضلالتست وکتاب مبین
وکتاب روشن کننده وبجود روشن کفته اند که نور حضرت رسالتست ودر بحر
الحقایق آورده اند که وجه تسمیهٔ آن حضرت بنور آنست که اول چیزی که حق سبحانه
وتعالی بنور کرم از ظلمت کدهٔ عدم بیرون آورد نور وی بود که اول ما خلق الله
نوری بعد از آن عالم را برای ظهور او موجود کردانید ودر نقد النصوص
مذکورست که اصل منشا ومعاد جمله خلایق حضرت حقیقة الحقایق است وآن
حقیقت محمدی ونور احمدیست صلی الله علیه وسلم که صورت حضرت واحدی
احدیست جامع جمله کمالات الهی وکیانی وواضع میزان همه مراتب اعتدالات
ملکی وحیوانی وانسانیست آن حضرت عالم وعالمیان صور واجزای تفصیل او
وآدم وآدمیان مسخر برای تکمیل او والیه الاشاره بقوله صلی الله علیه وسلم انا سید
ولد آدم ومن دونه تحت لوائی مثنوی آنچه اول شد پدید از جیب غیب • بود نور
جان او بی هیچ ریب • بعد از آن آن نور مطلق زد علم • کشت عرش وکرسی ولوح
وقلم • یک علم از نور پاکش عالمست • یک علم ذریتست وآدمست • نور او چون
اصل موجودات بود • ذات او چون معطی هر ذات بود • واجب آمد دعوت هر دو

جهانش •

دعوت ذات بيد او نهانش يهدى به الله راه مينمايد خداى باين نور يا كتاب
من اتبع رضوانه آنرا كه پى روى وخشنودى او ميكردى سبل السلام بطلب
راههاى سلامت از عذاب كه آن راه حقست يا سبل دار السلام كه طريق بهشتست
ديگر جهد و بيرون مى آرد ايشانرا من الظلمات از تاريكى كفر يا شك يا جهل
الى النور بروشنايى ايمان يا يقين يا علم باذنه بارادت و توفيق خود ويهد يهم
و راه مينمايد ايشانرا الى صراط مستقيم براه راست كه نزديكترين راههاست
بحق لقد كفر الذين بدرستى كه كافر شدند آنانكه قالوا ان الله گفتند بدرستى
كه الله هو المسيح ابن مريم او مسيح است پسر مريم قايل بدين قول از فرق نصارى
يعقوبيه اند و بطلان قول ايشان همين كه ميگويند كه پسر مريم خداست ظاهرست
و ولد اصغر چه مادر اقدم است بر ولد پس ولد حادث باشد الوهيت را
نشايد و ديگر آنكه مادر اكبرست و ولد اصغر و چه درست كه اصغر اله اكبر
باشد قل فمن يملك بگو پس كيست كه مالك باشد و منع كند من الله از ارادت
خداى شيئا چيزى را يعنى كسى مانع نتواند شد ان اراد اگر خواهد خداى
ان يهلك المسيح ابن مريم وامه كه هلاك كند عيسى ابن مريم را و مادر او را
ومن فى الارض جميعا و آنهارا كه بروى زمين اند همه يعنى مسيح و مادرا و مقهورند
و قابل فنا چون ساير ممكنات و چنين كس خدايى را نشايد ولله ملك السموات
والارض ومر خدايراست پادشاهى آسمانها و زمين وما بينهما وآنچه در ميان
ايشانست يخلق ما يشاء مى آفريند هرچه ميخواهد قادر على الاطلاق اوست بى
اصل و مادهٔ مى آفريند چون آسمان و زمين و خلق ميكند از ماده و اصل چنانچه
ما بينهما و انشا ميكند از اصلى كه جنس نيست چون آدم از خاك و از اصلى كه
جنس است از والدين يا از مرد بى زن چون حوا يا از زن بى مرد چون عيسى
والله على كل شىء قدير و خداى بر همه چيزها تواناست وقالت اليهود والنصا رى
و گفتند جهودان و ترسايان نحن ابناء الله ما پسران خداييم او مارا چون پدرست
در مهربانى و رأفت وما او را چون پسر در قرب و منزلت ابراهيم نخعى فرموده كه
در توريت با ايشان خطاب كرده كه يا ابناى احبارى ايشان خواندند كه يا ابناى
ابكارى و در كلمات انجيل هست كه مى روم الى ربى و ربكم ايشان چنين خواند ند
كه الى ابى و ابيكم واحباؤه و ديگر گفتند كه ما دوستداران خداييم قل فلم يعذبكم
بگو پس چرا عذاب ميكند شمارا بذنوبكم بگناهان شما و آن عذاب در دنيا بقتل است
و اسر و در آخرت بسخن ايشان بدوزخ اياما معدودات پس اگر پسرى بوديد
شمارا عذاب نمى كرد زيرا پدر رنج پسر را نخواهد و دوست نيز عذاب دوست روا
نمى دارد پس شما نه پسريد و نه دوست بل انتم بشر بلكه شما آفريدگانيد ممن خلق
از آنها كه خداى آفريده است و همچون ساير بنى آدم بر بدى و نيكى پاداش خواهيد
يافت يغفر لمن يشاء مى آمرزد خداى هركرا ميخواهد وآنان اهل ايمان اند ويعذب

من يشاء و عذاب

من يشاء و عذاب ميكند هركرا ميخواهد وآنان مشركانند ولله ملك السموات
والارض ومر خدايراست پادشاهى آسمانها و زمين و حكم فرمودن در آن و
در اين وما بينهما وآنچه ميان اينها باشد واليه المصير و بسوى اوست بازگشت
همه يا اهل الكتاب اى يهود و نصارى قد جاءكم رسولنا بدرستى كه آمد
بشما فرستادهٔ ما يبين لكم روشن ميكرد اند براى شما راه حق را على فترة من الرسل
بر انقطاع از وحى و فتور از ارسال رسل ان تقولوا تا نگوييد شما ما جاءنا
نيامد بما من بشير مژده دهنده ولا نذير و نه بيم كننده فقد جاءكم پس آمد
بشما بشير بشارت دهندهٔ مؤمنان بكرامت و نذير و ترسانندهٔ كافران
بعذاب قيامت والله على كل شىء قدير و خداى بر همه چيزها قادرست اگر
خواهد پى در پى بفرستد چنانچه در مدت هزار و هفتصد سال كه ميان موسى
و عيسى عليهما السلام بود هزار پيغمبر فرستاده از بنى اسرائيل و خالد بن سنان
از عرب و درين آيت منت مى نهد بر بندگان كه در وقتى كه آثار وحى مندرس
و اخبار رسالت منقطع بود من بشما پيغمبر بشير و نذير فرستادم **بيت**
تاريک بود ز ظلمت باطل همه جهان • عالم ز راى روشن او نور حق گرفت •
واذ قال موسى و ياد كن چون گفت موسى عليه السلام لقومه مر قوم خود را كه
بنى اسرائيل بودند يا قوم اذكروا اى گروه من ياد كنيد نعمة الله عليكم نعمت
خدايرا كه فايض است بر شما اذ جعل فيكم انبياء چون كرد انيد در ميان شما بعضى را
پيغمبر تا شمارا راه نمايد و در هيچ امت آن مقدار نبى نبود كه در بنى اسرائيل
وجعلكم ملوكا و كردانيد شمارا پادشاهان يعنى مملوك فرعونيان بوديد
حالا مالك نفس خوديد يا منازل شما وسيع است و در و آب جارى هست
چون منازل ملوك وآتاكم و بداد شمارا از من و سلوى و سايهٔ ابر و شكافتن بحر
ما لم يؤت احدا آنچه نداد كسى را من العالمين از عالميان زمان شما يا قوم
ادخلوا الارض المقدسة در آييد بزمين پاک كرده شده كه ولايت شامست
يا طور و حوالى آن يا فلسطين و بعضى از اردن و اصح آنست كه اريحا و ايليا
كه حالا بيت المقدس است التى كتب الله لكم آن زمينى كه خداى نوشته در لوح
كه مساكن شما باشد بشرط جهاد با جبابره و چون ايشان از عمالقه ترسيده بودند
بسخن نقباء خود مى گفتند اگر ما را سر كرده باشد بمصر باز گرديم موسى عليه السلام
گفت ولا ترتدوا على ادباركم و باز مگرديد بهمان راه كه آمده ايد فتنقلبوا
خاسرين كه اگر چنين كنيد باز گرديد زيان زدگان در دنيا از ثواب جهاد
و در آخرت از لقاء رب العباد قالوا يا موسى ايشان گفتند اى موسى ان فيها
بدرستى كه در ارض مقدسه قوما جبارين گروهى اند متغلب و با قوت و شوكت
كه مقاومت با ايشان ميسر نيست وانا لن ندخلها وما در نمى آييم بان زمين
جهت جنگ حتى يخرجوا منها تا وقتى كه بيرون آيند ايشان فان يخرجوا منها

مطلب در بيان آنكه در ميان موسى و عيسى عليهما السلام هزار و هفتصد سال بود

فون

فانا داخلون پس ما درآیندگانیم بدان قال رجلان گفتند دو مرد من الذین یخا
از آنانکه ترسیدند از خدای انعم الله علیهما انعام کرد خدای بر ایشان بایمان و ثبات
بر عهد و پیمان و ایشان یوشع و کالب بودند که با بنی اسرائیل گفتند ادخلوا علیهم الباب
درآیید بر جباران از باب قریهٔ ایشان ناگهان و ایشان را در دره گذری تنگ گیرید
و بصحرا رها مکنید فاذا دخلتموه پس چون درآیید از آن در برین وجه که گفته شد
فانکم غالبون پس بدرستی که شما غالب آیید زیرا که ایشان جسمی چند بی دل و تن
آورانند بی حاصل این سخن بالهام الهی دانسته بودند یا باخبار موسی علیه السلام
وعلی الله فتوکلوا و بر خدای توکل کنید درین حرب ان کنتم مؤمنین اگر هستید
باورندگان مر وعدهٔ حق را قالوا یا موسی گفتند ای موسی انا لن ندخلها ابدا
بدرستی که ما هرگز در نمی آییم بدین ولایت ما داموا فیها مادام که ایشان درین
مواضع اند و تو دو کس را تصدیق میکنی و سخن ده کس را باور نمی داری
فاذهب انت پس برو تو و ربک و پروردگار تو فقاتلا پس جنگ کنید انا ههنا
قاعدون بدرستی که ما اینجا نشسته ایم و درین سخن خار داشت کردند با خدا و
رسول و گفته مراد از رب هرون بوده و رب بمعنی سید است پس هرون را که
از و بزرگتر بوده سید گفتند و کلمهٔ قاتلا مؤید این قول است قال رب گفت موسی
ای پروردگار من انی لا املک الا نفسی من مالک نیستم مگر نفس خود را و اخی
و برادر خود را فافرق بیننا پس جدایی افکن میان ما و بین القوم الفاسقین
و میان این گروه بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان قال گفت خدای فانها
پس بدرستی که ارض مقدسه محرمة علیهم حرامست بر ایشان نه در آیند در آن
و نه مالک شوند بر آن بسبب نافرمانی اربعین سنة چهل سال یتیهون فی الارض
سرگردان و متحیر میروند در زمین تیه که شش فرسخ است پس قوم موسی چهل
سال درین مقدار زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی و تا شام
راه رفتندی و شب هم آنجا بودندی که بامداد از آنجا سفر کرده بودند قولی آنست
که بعد از چهل سال موسی علیه السلام با بعضی از بنی اسرائیل مانده بودند بر لشتند
و اریحا را بگشاد و مدتی آنجا بود و اصح آنست که موسی و هرون در تیه وفات
کردند و اغلب اهل تیه مردند و اولاد ایشان جوانان توانا رسیدند و خدای یوشع را
پیغمبری داد و ایشان برو بیعت کردند و یوشع علیه السلام برفت و ولایت ایلیا
و اریحا بگرفت و بنیاد جباران بر انداخت در اخبار آمده که چون موسی بر قوم
دعا کرد و گفت حکم شد که چهل سال سرگردان باشند موسی از آن پشیمان شد
حق سبحانه با وی خطاب کرد که چون کردیم حکم بتحیر و سرگشتگی ایشان فلا تاس
پس تو اندوهناک مباش علی القوم الفاسقین بر گروه فاسقان و در تبیان
گفته که خطاب با حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم میفرماید که قوم موسی
علیه السلام شدند واتل علیهم و بخوان بر اهل کتاب نبأ ابنی آدم خبر دو پسر آدم را

که از صلب او بودند

که از صلب او بودند قابیل و هابیل بالحق خواندنی بدرستی و راستی و خبر ایشان
بر سبیل اجمال آنست که حوا بهر بطنی پسری و دختری می آورد چون بزرگ می شدند آدم
جاریهٔ یک بطن را بغلامی بطن دیگری داد آنکه با قابیل زاده بود اقلیما نام داشت
در غایت حسن داشت و توام هابیل را لیوذا میگفتند و او چنان جمالی نداشت
چون برسید آدم لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را بهابیل قابیل ازین حکم ابا
نموده گفت خواهر من اجمل است و با من در رحم بوده او بمن اولاست آدم علیه السلام
فرمود که حکم خدای برین جمله صدور یافته مراد دین چه اختیار قابیل مسلم نداشت
و گفت تو هابیل را بیش از من دوست میداری لاجرم آنچه خوب روی ترست بدو
میدهی آدم فرمود که اگر سخن من باور نمی کنی هر یک از شما قربان کنید بانچه توانید
قربانی هر که مقبول گردد اقلیما از آن او باشد حق سبحانه ازین خبر داد اذ قربا
چون قربان کردند یعنی تقرب جستند هر یک از ایشان قربانا بقربانی خود هابیل
گوسفندار بود بره فربهی که بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت
کرد که اگر قربان من مقبول نگردد ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته
گندم ضعیف کم دانه بیاورد و در همان موضع بنهاد و با خود گفت که اگر این
قربان من قبول شود و اگر نه که من دست از خواهر خود باز ندارم فتقبل من
احدهما پس قبول کرده شد قربان یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع که آتشی سفید
بی دود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد ولم یتقبل من الاخر و مقبول
نشد از دیگری که قابیل بود آتش از قربان او درگذشت و بخوردن آن ملتفت نگشت
قابیل را آتش خشم باشتعال درآمده و دود حسد دیدهٔ بصیرت او را تیره کرد
قال گفت مر هابیل را لاقتلنک بخدای که ترا بکشم بر آنکه قربان تو مقبول شد
و از آن من مردود قال گفت هابیل انما یتقبل الله جز این نیست که قبول میکند
خدای من المتقین از پرهیزکاران که در قربان نیت خود را خالص ساخته اند
لئن بسطت اگر بگشایی و دراز کنی الی یدک بسوی من دست خود را لتقتلنی
تا مرا بکشی ما انا بباسط من نباشم دراز کننده یدی الیک دست خود را
بسوی تو لاقتلک تا ترا بکشم انی اخاف الله من می ترسم از خدای رب العالمین
که پروردگار عالمیانست با آنکه هابیل از قابیل قوت تر و باشوکت تر بود اما تسلیم
شد مر قتل را از ترس خدای پس گفت انی ارید من میخواهم ان تبوء آنکه باز
گردی تو باثمی بعقوبت گناه در قتل من و اثمک و بپاداش گناه تو که آن سبب رد
قربان بوده و این ارادت از هابیل موافق حکم خدای بود فتکون پس باشی بسبب
این دو گناه من اصحاب النار از ملازمان دوزخ و ذلک جزاء الظالمین
و اینست پاداش ستمکاران که قتل بناحق کنند فطوعت له پس آسان کرد بر قابیل
و یاری داد مر او را نفسه نفس او قتل اخیه در کشتن برادر و ندانست که او را
چون بکشد ابلیس شکل بشری بر و متمثل شد مرغی بدست گرفته پس سر آن مرغ را

سنگی نهاد و سنگی دیگر بروی زد تا کوفته شد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل برادر خود را
یافت سر بر سنگی نهاده فقتله پس بکشت او را با آنکه سنگی بر سر او زد و مغز وی
پریشان ساخت فاصبح من الخاسرین پس گشت از زیان کاران در دنیا با آنکه بقیهٔ
عمر مردود و مطرود بود و در آخرت خود ظاهرست که نصف عذاب اهل دوزخ مر ورا
خواهد بود چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قابیل ندانست که با وی چه باید
کرد او را در جامهٔ پیچید و چهل روز در پشت گرفت بهر طرف میگشت و ابن عباس فرموده
که یکسال میکشید تا گشته بوی گرفت و سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند که هر وقت که
بیفکند بخورند و بسیار تنگ آمده بود فبعث الله غرابا پس برانگیخت خدای زاغی را که
یبحث فی الارض می کاوید زمین را بمنقار و هر دو پای خود تا حفره پیدا کرد لیریه
و این عمل بسبب آن بود که بنماید قابیل را کیف یواری چگونه بپوشد سوءة اخیه
جثهٔ برادر خود را آورده اند که زاغ حفره کرد در خاک و زاغی مرده بیاورد در حفره
نهاد و خاک را بر آن میپاشید تا پوشیده گشت قال یا ویلتی گفت قابیل که وای بر من
اعجزت ان اکون آیا عاجز شدم از آنکه باشم مثل هذا الغراب مانند زاغ درین عمل
فاواری سوءة اخی پس بپوشم تن برادر خود را آنکه قابیل بهمین طریق هابیل را در خاک
کرد فاصبح من النادمین پس گشت از پشیمان شدگان بر آنکه او را یکسال میکشید
گویند ندامت او بران بود که پدر و مادر ازو تبری کردند و تمام جسد او سیاه شد که کن
خالفنا ابداً بعد از آن قابیل هر کرا می دید میترسید که ناگاه او را بکشد و آخر بدست پسری
نابینا از آن خود کشته شد من اجل ذلک بسبب این قتل کتبنا علی بنی اسرائیل
نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل انه من قتل نفسا آنکه هر که بکشد کسی را بغیر نفس
بی آنکه او کسی را کشته باشد و برو قصاص لازم شده او فساد فی الارض یا بی آنکه
او فساد کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ردت یا زنا بشرط احصان فکانما
قتل الناس جمیعا پس همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد از آن حیثیت که
هتک حرمت نموده و مردم را دلیر ساخته با آنکه قتل واحد و جمیع یکیست در استجلاب
غضب الهی و من احیاها و هر که سبب بقاء حیات کسی شود بعفو از قصاص
یا منع از قتل یا رهانید از مهالک فکانما احیا الناس جمیعا پس همچنان باشد که
سبب زندگی همه مردمان شده باشد مقصود ازین کلام ترهیب است از تعرض
قتل و ترغیب در حمایت نفوس و لقد جاءتهم و هر آینه که آمدند بسوی بنی اسرائیل
رسلنا فرستادگان ما بالبینات بمعجزهای روشن یا آیتهای واضح ثم ان کثیرا
منهم پس بدرستی که بسیاری از ایشان بعد ذلک بعد از ارسال رسل و انزال آیات
فی الارض لمسرفون در زمین از اسراف کنندگان بودند یعنی متجاوز از حد اعتدال
یا مسرف در قتل یا درگذشته از حدود آورده اند که در سال ششم در زمین
از هجرت جماعتی از عرینه بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمدند و شرف
اسلام معزز گشته بملازمت جناب نبوت مآب اختیار کردند هوای مدینه با مزاج

ایشان چندان

ایشان چندان موافقت نداشت بیمار شدند و صورت حال ایشان بعرض رسیده
حضرت ایشان را بمیان شتران شیر دار که نزدیک جبل العیر بود فرستاد چند روزی
در آن موضع بسر برده شیر و بول شتری آشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل
شد صباحی اتفاق کرده پانزده شتر خاصهٔ آن حضرت را رانده روی بقبیلهٔ
خود نهادند یسار که مولی رسول بود صلوات الله و سلامه علیه با چند نفر از عقب
ایشان رفت و بدیشان رسیده مقاتله کردند و باخر بسیار را گرفته دست و پای
وی بریدند خار در چشم و زبان ایشان می زدند تا شهید شدند و حضرت ازین
حال وقوف یافته کرز بن جابر را با بیست سوار از پی ایشان فرستاد او همه را
گرفته دست و گردن بسته نزد آن حضرت آورد و حق تعالی آیت فرستاد که انما جزاء
الذین جزاین نیست که هست جزای آنانکه یحاربون الله و رسوله که حرب کنند
با دوستان خدای و رسول او و یسعون فی الارض و بشتابند در زمین فسادا
از برای فساد که قطع طریق و قتل و غارتست ان یقتلوا او یصلبوا آنکه بکشند
ایشانرا اگر کسی را کشته باشند و مال برده یا بکشند و بردار کشند اگر کشته باشند
و مال برده او تقطع ایدیهم و ارجلهم یا ببرند دستها و پایهای ایشانرا من خلاف
برخلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و نکشته او ینفوا
یا برانند ایشانرا من الارض از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که
در هیچ موضعی قرار نتوانند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده
باشند و امام اعظم رحمة الله علیه نفی را بر حبس فرود آورد تا ضرر او بشهری دگر
بمسلمانان نرسد پس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود تا دست و پای
ایشان قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند آنگه ایشانرا مصلوب ساختند
ذلک این حدود که مذکور شد لهم برای ایشان خزی فی الدنیا خواری و رسوایی
است در دنیا و لهم فی الآخرة و مر ایشانراست در آخرت عذاب عظیم عذابی بزرگ
بجهت بزرگی گناهی ایشان الا الذین تابوا مگر آنانکه توبه کنند از محاربه الله است
من قبل ان تقدروا پیش از آنکه قادر شوید علیهم بر ایشان پس اگر محارب مشرک است
و توبه کرد یعنی اسلام آورد خواه پیش از قدرت بر او و خواه پس از قدرت و خواه
بعد از آن همه حدود که مذکور شد ازو ساقط گشت و بخون و مال او را مطالبه
نتوان کرد و اگر مسلمانست که قبل از قدرت بر وی توبه کرد مالک بن انس رضی الله
عنه میگوید که حدود ازوی بیفتد دین و او را بچیزی نتوان گرفت مگر مال کسی بعینه
نزد او یابند بخداوندش رد کنند و وارث مقتول نیز مطالبهٔ دم تواند کرد و قول امام
شافعی رحمة الله علیه بتوبه او حدود الله ساقط شود نه حقوق آدمیان فاعلموا پس
بدانید ان الله آنکه خدای غفور آمرزندهٔ گناهست بتوبه رحیم مهربانست
بر تائبان یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ای گروه مؤمنان بترسید از خدای وابتغوا
الیه الوسیلة و بطلبید بدو وسیله را یعنی آنچه توسل بدان توان کرد در طلب قرب

مطلب
وابتغوا الیه الوسیله

بحضرت او و کلمهٔ جامعه درین باب انست که وسیلهٔ کلی در تقرب بحضرت الهی ملاحظهٔ
اوامر و نواهی در لطایف قشیری گوید وسیلهٔ کلی در تقرب بحضرت الهی تجرید اعمالست
از ریا و تزیید احوالست از عجب و تخلیص انفاس از طلب حظوظ در کشف الاسرار فرموده
که وسیلهٔ عابدان بفضایل است و از آن عالمان بدلایل و از آن عارفان بتو و سایل عابد
بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه و هم راه رود و عارف بمعاینه نظر کند عابد فکر
درین آیت کند که یذکرون الله قیاما و قعودا عالم نظر برین آیت دارد که اولم ینظروا
فی ملکوت السموات والارض عارف ازین کلمه نگذرد که قل الله ثم ذرهم پیر
طریقت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس سره فرموده که الهی وسیله بتو
هم توئی اگر کسی ترا بطلب یافت من خود طلب از تو یافتم **مثنوی** این طلب ما بی
طلب تو دادهٔ • تا بدین بس عیب ما پوشیدهٔ • قطرهٔ دانش که بخشیدی زپیش ••
متصل گردان بدریاهای خویش • وجاهدوا فی سبیله و جهاد کنید در دین خدا با عدای
ظاهر و باطن لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید بسبب این اعمال و در بحر آورده
که درین آیت فلاح را بچهار چیز باز بسته که بی آنها رستگاری حقیقی دست ندهد اول
ایمان که اصابت نور ست در بدو خلقت و بنده را از حجب ظلمات شرک خلاص میدهد
دوم تقوی که منبع اعمال شرعیه و منشاء اخلاق مرضیه است و سالک بدان از ظلمت
معصیت نجات می یابد سیوم ابتغاء وسیله و آن فنا و ناسوتست در بقای لاهوت
و عارف بسبب آن از تاریکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد و آن
اضمحلال انانیت است و اثبات هویت و موحد درین مرتبه از تیرگی وجود
باز رسته بنور شهود می رسد **قطعه** چون جلوه کند نور شهود از تتق غیب •
از ظلمت هستی تو آثار نماند • از چهرهٔ وحدت بفکن پردهٔ کثرت • تا در نظرت
اندک و بسیار نماند • ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند بپرستش اصنام
و ملائکه و عجل و عزیر ان لو ان لهم اگر باشد ایشان را ما فی الارض جمیعا همه آنچه
در زمین است از نقد و جنس کافران را باشد و مثله معه لیفتدوا به تا آن را
فدای نفس خود کنند من عذاب یوم القیمة از عذاب روز رستخیز ما تقبل منهم
قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد ولهم عذاب عظیم
و مر ایشان راست در آن روز عذابی دردناک یریدون میخواهند یعنی میدارند
یا قصد میکنند ان یخرجوا من النار آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ وما هم
بخارجین منها و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش دوزخ ولهم عذاب مقیم
و مر ایشان راست عذابی دایم که زوال و انقطاع نیابد والسارق والسارقة
و مرد دزد را و زن دزد را فاقطعوا ایدیهما ببرید دستهاء راست ایشان چون
اخذ نصاب کنند که ربع دینار ست نزد امام شافعی ده درم نزد امام اعظم و سه
درم نزد امام مالک زیاده از آنچه باید از حرز یعنی جایی که در آن نگاه داشته باشند
چون خانه و صندوق یا از کسی که نگاه میدارد مثلا در راه یا مسجد و پنهان ور

دارند

دارند جزاء بما کسبا خدای پاداش میدهد ایشان را پاداش دادنی بانچه کرده اند و آن
ترک حرمتست در مال مؤمن نکالا من الله و عقوبت میکند ایشان را عقوبتی
صادر از حق تا پند او شود و باز دارد او را از رجوع بمثل آن عمل والله عزیز خدای
غالبست در حکم خود حکیم دانا بحکمت آنچه بدان حکم میکند فمن تاب پس هرکه
توبه کند من بعد ظلمه پس از ستمکاری خود یعنی دزدی و اصلح و بصلاح آرد کار خود را
بانکه تراضی خصم خود کند و عازم باشد بر آنکه باز دزدی عود ننماید فان الله
یتوب علیه پس بدرستی که خدای توبهٔ او قبول کند اما قطع ید ساقط نشود
ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزگارست گناه او را رحیم مهربانست
بر او که در محشر او را رسوا نکند الم تعلم آیا ندانستی خطاب با آن حضرت است
و مراد امت اند یعنی دانستید ان الله آنکه خدای له ملک السموات والارض
مر او راست پادشاهی آسمانها و زمین یعذب من یشاء عذاب میکند هر کرا میخوا هد
چنانچه سارق را بقطع ید و یغفر لمن یشاء و می آمرزد هر کرا میخواهد یعنی سارق را
بعد از توبه والله علی کل شیء و خدای بر همه چیزها از مغفرت و تعذیب قدیر
تواناست یا ایها الرسول ای فرستاده خطاب تشریفست که آن حضرت را بلقب
یاد کرد و انبیاء دیگر را بنام مخاطب میساخت چنانچه یا آدم انبئهم یا نوح
اهبط یا ابراهیم اعرض یا موسی انی اصطفیتک یا عیسی ابن مریم ءانت
قلت چون نوبت بخطاب حضرت رسالت فرمود صلوات الله علیهم و علی جمیع
الانبیاء رسید او را بصفتهاء کمال خطاب کرد چنانچه یا ایها النبی یا ایها الرسول
لا یحزنک الذین اندوهناک نکرداند ترا کردار آنکسانی که از روی عناد یسارعون
فی الکفر می شتابند و خود را می افکنند در کفر من الذین قالوا از آنانکه گفتند
آمنا ایمان آوردیم ما و آن گفتن هست بافواههم بزبانهاء ایشان و لم تؤمن
قلوبهم و ایمان نیاورده است دلهاء ایشان مراد منافقانند و کردار ایشان آن
بود که با کافران دوستی کردند و من الذین هادوا و بعضی از آن کسان که دین یهود به
دارند سماعون للکذب برای آنکه دروغ گویند بر تو جهودان بعد از استماع کلام
آن حضرت بیرون رفتند و میگفتند از محمد چنین شنودیم و نشنوده بودند
و ایشان یهود مدینه بودند سماعون لقوم آخرین شنوندگانند برای گروهی دیگر که
لم یأتوک نیامده اند بمجلس تو مراد یهود خیبر اند که یهودی مدینه جاسوسی
بکردند و اخبار بخیبر می فرستادند نزول آیت را سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف
اهل خیبر زنا کرده بودند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم توریت رجم بود یهود
ملاحظهٔ بزرگی ایشان کرده نخواستند که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند
که در کتاب این مرد که پیغمبر نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه همسایه و حلیف
اویند کس بدیشان فرستید تا حد زانی محصن از وی پرسند اگر گوید تازیانه زنید قبول
کنید و اگر برجم فرماید سخن او مشنوید پس جمعی از ایشان باز آنسی بمدینه آمدند

وصورت حال با یهود مدینه در میان آوردند واشراف یهود چون کعب و کنانه
و مالک بمجلس حضرت رسالت پناه صلوات الله وسلامه علیه آمده از حد زانی
که بمدینه آمده بود صورت محصنی پرسیدند حضرت فرمود که بحکم من رضا میدهید
کفتند آری فی الحال جبرئیل علیه السلام بحکم رجم نازل شد و حضرت فرمود که رجم می باید
کرد ایشان ابا کردند و کفتند خدای فرموده که ایشانرا چهل تازیانه طلا کرده به قیر
زنند تا پشت ایشان سیاه کردد و روی سیاه کرده و باژکونه بر درازکوش نشانده
کرده منازل بکردانند جبرئیل آن حضرت را فرمود که دروغ میکویند و ابن صوریا که
اعلم ایشانست میداند که حکم توریت رجم است نه جلد حضرت فرمود که در میان
مردم شما در فدک جوانی هست ساده روی سفید پست یک چشم که اورا ابن صوریا
کویند کفتند دانا تر از اهل همه زمین است بتوریت حضرت فرمود که میان ما
و شما در حکم توریت او را حکم او را راضی باشید کفتند آری بحکم او راضی باشیم
حضرت بحضور او امر فرمود و بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرت فرمود
که انت ابن صوریا کفت نعم حضرت صلی الله علیه وسلم کفت میان من و ایشان
تو حکم باش که داناتری یهودی ابن صوریا قبول کرد حضرت سوکند او را بدان
خدای که توریت بر موسی نازل کرده اند و دریا برای شما بشکافت و شما را از آل
فرعون نجات داد و من و سلوی بر شما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن
حد هست یا نه کفت اکر نه بترسم از آن دارم که توریت مرا بسوزد اکر دروغ کویم
یا تغییر دهم والا اعتراف نکردمی تو بکوی که خدای تو چه کفته حضرت صلوات الله
وسلامه علیه کفت خدای من چنان حکم کرده که چون چهار کواه بر زنای محصن
و محصنه کواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا بخدای موسی که
در توریت نیز همین است اما علماء ما ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل نموده بر جلد
و تحمیم قرار داده اند پس حضرت بفرمود تا هر دو را رجم کردند نزدیک در مسجد
و حق سبحانه از حال ایشان خبر داد یحرفون الکلم تغییر میدهند کلمها را یعنی
آیت رجم را من بعد مواضعه بعد از آنکه خدای وضع کرد آنرا در مواضع آن
و بعوض آن جلد و تحمیم می نویسند یقولون میکویند یهود خیبر ان اوتیتم هذا
اکر دهند شمارا این حکم محرف یعنی محمد صلی الله علیه وآله وسلم به جلد حکم کند
فخذوه پس فرا کیرید و قبول کنید وان لم توتوه واکر این حکم شما ندهد و برجم فرماید
فاحذروا پس حذر کنید از قبول آن ومن یرد الله فتنته وهر که خدای خواهد ضلالت
یا فضیحت یا هلاکت اورا فلن تملک پس بدست نتوانی آورد او را و مالک نتوانی
شد له برای او من الله شیئا از خدای چیزی در دفع آن فتنه اولئک الذین آن
کروه آنانند که در ازل لم یرد الله نخواست خدای ان یطهر آنکه پاک سازد
از لوث کفر و انکار حق قلوبهم دلهای ایشانرا لهم فی الدنیا خزی مر ایشانراست
در دنیا رسوائی با آنکه جزیه دهند و از مؤمنان ترسند ولهم فی الآخرة و مر ایشانراست

در آن سرای

در آن سرای عذاب عظیم عذابی بزرک که خلود ست در دوزخ سماعون للکذب ایشان
شنوندکان سخن اند برای دروغ بستن اکالون للسحت خورندکان حرام اند یعنی
رشوت در حکم فان جاؤک پس اکر بیایند بمحاکمه نزد تو فاحکم بینهم حکم کن میان
ایشان او اعرض عنهم یا روی بکردان از ایشان حق سبحانه مخیر ساخت آن حضرت را
درین آیت میان دو حکم اعراض وان تعرض عنهم واکر روی بکردانی از ایشان
و حکم نکنی فلن یضروک شیئا پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را وان حکمت
واکر حکم بکنی فاحکم بینهم بالقسط حکم کن میان ایشان براستی و عدل ان الله
بدرستی که خدای یحب المقسطین دوست میدارد عدل کنندکانرا در حکم کیف
یحکمونک و چه کونه حکم می سازند ترا وعندهم التوریة و حال آنست که توریت
نزد ایشانست فیها حکم الله در آن حکم خدای برجم ثم یتولون پس ایشان اعراض
میکنند من بعد ذلک از پس آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان وما اولئک
بالمؤمنین و نیستند این کروه باور دارندکان کتاب خود را یا حکم ترا انا انزلنا
التوریة بدرستی که ما فرستادیم توریت را فیها هدی در وی راه نمودنی بحق
ونور و روشنی که ظلمات شبهات را دفع کند یحکم بها النبیون حکم کرده بتوریت
پیغمبران بنی اسرائیل الذین اسلموا آنانکه انقیاد کرده اند حکم حق را للذین هادوا
برای آنانکه متدین اند بدین یهودیه والربانیون و حکم کرده علماء ربانی
والاحبار و زاهدان ایشان نیز برای ایشان بما استحفظوا من کتاب الله بسبب
آنچه مامور شده بودند بدان از محافظت توریت یعنی نکاه داشت آن تحریف
و تضییع وکانوا علیه و بودند بر کتاب شهداء کواهان که بیان آن کنند براستی
چنانچه ابن صوریا فلا تخشوا الناس پس مترسید از مردمان در اجراء احکام
حق واخشون و از من بترسید و در حکم مداهنه مکنید ولا تشتروا و بدل مکنید
بآیاتی باحکام من ثمنا قلیلا بهاء اندک را رشوت و بی اعتبار و جاه ناپایدار
ومن لم یحکم و آنانکه حکم نکنند بما انزل الله بآنچه خدای فرو فرستاده یعنی یهود
فاولئک هم الکافرون پس آن کروه ایشان کافرند وکتبنا علیهم و نوشتیم بر بنی
اسرائیل فیها در توریت ان النفس بالنفس آنکه یک تن را بکشند بقصاص
یک تن و بنی نضیر بمخالفت حکم خدای عوض یک تن دو تن می کشتند از بنی قریظه
والعین بالعین و دیکر حکم کردیم که چشمی بچشمی در بودن روشنائی نه در کندن
والانف بالانف و بینی به بینی والاذن بالاذن و کوش بکوش والسن بالسن
و دندانی بدندانی والجروح قصاص فمن تصدق به وجراحتها ذات قصاص
باشد یعنی قصاص کنند در و آنچیزها که حفظ مساوات ممکن باشد چون لب
دست و پای و در آنچه مساوات نکاه نتوان داشت چون خراشش پوست و شکستن
استخوان حکم بارش باید کرد پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو فرماید فهو
کفارة له پس آن تصدق کفارت بود مر کناه متصدق را یا کفارت معفو عنه

باشد بسقوط قصاص از وی و اجر عفو کننده بر خدای باشد ومن لم یحکم بما انزل الله
و آنان که حکم نکردند بانچه خدای منزل کردانیده وآن جهودانند که در عوض یک نفس
دو نفس میکشند فاولئك پس آن کروه هم الظالمون ایشانند ظالمان که وضع حکم
میکنند در غیر موضع آن وقفینا و در آوردیم علی آثارهم بعیسی ابن مریم بر پی
پیغمبران عیسی ابن مریم را مصدقا در حالتی که باور دارنده بود لما بین یدیه
مر آنچیزی را که پیش از وی فرستاده بودیم من التوریة از کتاب توریت وآتیناه
الانجیل و دادیم اورا انجیل فیه هدی در وی راه نمونی بتوحید و نور و روشنی بتوفیق
حق و مصدقا و کردانیدیم انجیل را بطریق حق و موافق در اصول دین لما بین یدیه
من التوریة مر آن چیزی را که پیش از وی بود از توریت وهدی و کردانیدیم اورا راه
نمای و موعظة للمتقین و پند دهنده مر پرهیزکاران را ولیحکم اهل الانجیل و باید که
حکم کنند اهل انجیل یعنی علماء وی بما انزل الله فیه بانچه خدای نازل کردانید چون
ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند فاولئك هم الفاسقون پس آن کروه بیرون
رفتکانند از حکم خدای یا از ایمان اکر انکار حکم کنند وانزلنا الیك الکتاب و فرو فرستا دیم
بسوی تو قرآن را بالحق بدرستی و راستی مصدقا در حالتی که مطابق است لما
بین یدیه من الکتاب مر آنرا که پیش از وی بوده از جنس کتب منزله ومهیمنا علیه
و نکاهبانست بر کتب که محافظت آن میکند از تغییر یعنی هرچه در آنها تغییر میدهند
از وی راست میشود یا کواهست مر آن کتب را بصحت فاحکم بینهم پس حکم کن
میان اهل کتاب بما انزل الله بانچه خدای فرستاد بتو از رجم و تسویه در قصاص
این آیت ناسخ حکم تخییرست که قبل از این کذشت ولا تتبع اهواءهم و پی مرو آرزو های
ایشانرا در حالتی که مایل باشی عما جاءك من الحق از آن چیزی که بتو آمده است
از حکم راست لکل جعلنا منکم هر کروهی را از شما ساختیم شرعة شریعتی و منهاجا
و راه روشن شریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب ومنهاج آنکه ثابت
شود بحدیث پیغمبر ولو شاء الله و اکر خواستی خدای لجعلکم امة واحدة هر آینه
می ساختی شمارا یک امت و متفق بر یک ملت ولکن لیبلوکم فیما آتیکم ولیکن
می آزماید شمارا در آنچه شما داده است از شرایع مختلفه مناسب هر عصر و زمان
تا مطیع از عاصی متمیز شود فاستبقوا الخیرات پس بشتابید و پیش کیرید بسوی
خیرات که اتباع شرایع است الی الله بخدا است مرجعکم بازکشت شما فینبئکم
پس خبر خواهد داد شمارا در وقت جزا دادن بما کنتم فیه تختلفون بانچه هستید
که در آن خلاف میکنید از امور دین و شریعت وان احکم بینهم و دیکر فرستادیم
بتو آنکه حکم کن میان اهل کتاب بانچه خدای فرستاد بتو سبب نزول آیت آن بود
که بعضی از احبار یهود با یکدیکر از روی مکر و تزویر تدبیر کردند که بیایید تا برویم
نزد محمد شاید که اورا از راه ببریم و بشعبده و نیرنک فریب دهیم پس بیامدند
و کفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم دانسته که ما از اشراف قوم و دانایانیم و چون

بما انزل الله

ما متابعت تو کنیم

میکنند

ما متابعت تو کنیم اراذل و افاضل یهود در تصدیق ما با تو اقتدا میکنیم اکنون
میدان ما و قومی در دماء و اموال خصومتهاست و ترا حکم میسازیم اکر قضا چنان
کنی که رضاء ما باشد رسالت ترا مسلم داریم حق سبحانه رسول خود را از قبول
ملتمس ایشان تحذیر فرمود و کفت حکم کن بفرستاده خدا ولا تتبع اهواءهم
و پی روی آرزوهای ایشان مکن واحذرهم ان یفتنوك و حذر کن از ایشان
از آنکه ترا بکردانند عن بعض ما انزل الله الیك از بعضی از آنچه خدای بتو فرستاده
فان تولوا پس اکر برکردند و اعراض کنند از حکم منزل فاعلم انما یرید الله
پس بدان که اعراض ایشان از آن جهت است که میخواهد خدای ان یصیبهم
ببعض ذنوبهم آنکه برساند بدیشان عقوبتها برخی از کناهان ایشان در دنیا
و باقی دیکر در عقبی وان کثیرا من الناس لفاسقون و بدرستی که بسیار از یهود
فاسقانند و بعد از نزول این آیت جهودان کفتند لا نرضی بحکمك آیت آمد که
افحکم الجاهلیة آیا حکم جاهلیت را یبغون می طلبند در حد زنا و قصاص چون
بحکم توریت و قرآن راضی نمی شوند ومن احسن من الله وکیست نیکو تر
از خدای حکما از جهت حکم لقوم یوقنون برای قومی که تدبیر میکنند از روی
یقین و میدانند که احسن احکام حکم اوست آورده که عبادة بن صامت رضی الله
عنه با ابن ابی در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم مخاصمت کردند
عباده کفت مرا از طوایف یهود دوستانند که در نوایب بعد ده مدد ایشان
مستظهر توان بود امروز بدوستی خدا و رسول از همه تبرا کردم و مرا دوستی خدا
و رسول بس است عبد الله ابی کفت من از دایره روزکار و حوادث لیل و نهار
می ترسم و از مظاهرت و معاونت یهود که حلفاء من اند کزیر ندارم آیت آمد که
یا ایها الذین آمنوا ای زمره کرویدکان لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء
فرو مکیرید جهودان و ترسایان را بدوستی بعضهم اولیاء بعض برخی از ایشان
دوستانند مر برخی بجهت موافقت ایشان در مخالفت شما ومن یتولهم منکم
و هر که از شما ایشانرا دوست دارد بمعاونت و موافقت ایشان میل کند فانه منهم
پس بدرستی که او نیز از جمله ایشان باشد این سخن غایت تهدیدست در موالات
یهود و نصاری ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمی نماید
کروه ستمکاران آنکه بدوستی دشمنان بر نفس خود میل میکنند فتری الذین پس تو می بینی
آنانرا که فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری نفاقست یعنی ابن ابی و اتباع او
یسارعون فیهم می شتابند در دوستی و یاری جهودان یقولون می کویند نخشی
می ترسیم ان تصیبنا دائرة از آنکه برسد مارا از کردش روزکار چیزی یعنی کار
منقلب شود و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب کردند حق تعالی این اندیشه ایشانرا
باطل کرد و فرمود فعسی الله ان یأتی پس شاید که خدای بیارد بالفتح فتح را از برای
رسول و یاران او و مراد فتح مکه است تا تسخیر منازل و مواضع یهود کنند چون خیبر

دنیا ر فدک او امر من عنده تا بفرستد فرمانی از نزدیک خود بقتل یهود و اجلاء ایشان
فیصبحوا پس گردند منافقان علی ما اسروا فی انفسهم بر آنچه نهان داشتند در نفسها
خود از موالات یهود یا شک در کار پیغمبر صلی الله علیه وسلم نادمین پشیمان
شدگان ویقول الذین آمنوا و گوید مؤمنان مر یکدیگر را اهؤلاء این گروه آنند
الذین اقسموا بالله آنانکه سوگند میخوردند بخدای جهد ایمانهم غلیظ ترین سوگند
آن خود انهم لمعکم که ایشان با شما اند وامروز پرده ایشان دریده شد و معلوم
گشت که دروغ میگفتند حبطت اعمالهم باطل شد همه عملهای ایشان فاصبحوا
خاسرین پس گشتند زیان زدگان با افتضاح در دنیی و فوات ثواب در آخرت
یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان من یرتد منکم هر که برگردد از شما یعنی مرتد
شود عن دینه از دین خود این آیت اخبار میکند از صورتی که در غیب بوده قبل از وقو
آن و آن چنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تمام عرب مرتد
شدند الا مکه و مدینه و عبد القیس از بحرین و بعضی از ادای زکوة باز ایستادند
و جمعی بر مسیلمه کذاب و طلیحه اسدی و سجاح کاهنه جمع شدند و به نبوت ایشان
اعتراف نمودند و خدای خبر داد که اگر کسی مرتد گردد دین حق بی یار و مددکار
نخواهد ماند فسوف یاتی الله بقوم پس زود باشد که بیارد خدای قومی را که یحبهم
او دوست میدارد ایشان را و یحبونه و ایشان دوست میدارند او را اذلة علی المؤمنین
متواضع و متذلل و مهربان باشند بر مؤمنان اعزة علی الکافرین سخت دل و
متغلب و بی رحم باشند بر کافران و این قوم اهل یمن بودند یا پارسایان یا اشعریان
که حضرت بعد از نزول آیت روی با موسی اشعری کرد و گفت هم قوم هذا یا اشارت
بمجاهدان روز قادسیه است که دو هزار مرد بودند از نخع و پنج هزار از بجیل و کنده
و سه هزار از سایر قبایل و در تیسیر آورده که ابن عباس رضی الله عنه و حسن بصری
رحمه الله برانند که این قوم ابوبکر صدیق است و اصحاب او از مهاجر و انصا
که با اهل ردت جنگ کردند یجاهدون صفت آن قوم میکنند و میگوید جهاد کنند
فی سبیل الله در راه خدای ولا یخافون و نترسند لومة لائم از ملامت هیچ ملامت کننده
ذلک این صفتها که مذکور شد فضل الله افزونی کرم اوست یؤتیه من یشاء عطا
میدهد بهر که میخواهد والله واسع و خدای بسیار فضلست بر خلق خود علیم دانا بکسی که
استحقاق آن دارد علما را در باب یحبهم و یحبونه سخن بسیارست اهل شریعت میگویند
محبت خدای با بنده ارادت توفیق و هدایت اوست در دنیی و اعطاء حسن ثواب
و کرامات بی حساب در آخرت و محبت بنده با خدای ارادت طاعت اوست و اجتناب
از معصیت او نزد اهل طریقت محبت حق با بنده آنست که او را بحضرت قرب نزدیک
گرداند و محبت بنده آنکه برای او از غیر او خالص گردد ارباب حقیقت برانند که محبت حق
قدیم است و محبت بنده حادث **بیت** چون تجلی کرد اوصاف قدیم • پس بسوزد وصف
محدث را کلیم • هرگاه که صدمات سطوات محبت ذی الجلال از سرادق احتشام یحبهم

وجود فانی محب را

مطلب یحبهم و یحبونه

وجود فانی محب را در بوته اضمحلال اندازد دیگر باره هبوب نفحات از چمن
عنایت یحبونه رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد فانّ
محبة العبد لله فناء الناسوتیة فی بقاء اللاهوتیة و محبة الله للعبد
ابقاء اللاهوتیة فی فناء الناسوتیة در منازل السایرین فرموده که محبت
در بدایات تلذذ است بعبادت و فراغت از فوات اسباب تفرقه و در نهایت
دوستی است از برای ذات در حضرت احدیت بفنای رسم حدوث در عین ازلیت
از سمنون محب پرسیدند که محبت چیست گفت از محبت حق با بنده می پرسیدی
یا از محبت بنده با حق در این ساعت با خضر علیه السلام بودم و نکته از محبت
حق با بنده می گفتیم ملائکه ملکوت طاقت شنیدن آن نداشت و هم از سمنون منقولست
که در محبت سخن میگفت مرغی در وحش که طایر آشیانه منه بدا و الیه یعود
بود در هوای هویت طیران می نمود مرغی از هوا فرود آمده منقار بر زمین
زد تا خون روان شد و آن مرغ در خاک و خون غلطان می بود تا التهاب
آتش محبت افروخته نار الله الموقدة بود پر و بالش بسوخت و جان بداد
بیت بس که مرغ سحری در غم گلزار بسوخت • جگر لاله بر آن دلشده زار بسوخت •
حضرت شیخ قدس سره العزیز در فتوحات آورده که حق سبحانه آن مرغ را فهم
سخنان شیخ سمنون داد تا حال محبت دریافته محکوم سلطان محبت گشت و بجهة
موعظه حاضران و تنبیه مدعیان آن صورت بظهور آمد و صاحب لوامع
انار الله قلوبنا بلمعات وارداته فرموده که محبت میل جمیل حقیقی است
عز شانه بجمال خود شی جمعا و تفصیلا و آن یا از مقام جمع بود بجمع و آن شهود
جمال ذاتست در مرآت ذات بی توسط کاینات **قطعه** معشوق که کس سر جمالش
نشناخت • در ملک ازل لوای خوبی افراخت • فی طاس سپهر بود نه مهره مهر •
هم خود با خود نرد محبت می باخت • جان تا که دم عشق زند با همه کس • کس را
نرسد بدامنش دست هوس • مرآت شهود اوست ذرات وجود • با صورت خود
عشق همی بازد و بس • یا از تفصیل بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را
در مرایای تفاصیل آثار مشاهده میکنند و ایشان جمال مقید را مقصود کلی
دانند و بلذت وصال خرسند و بمحنت فراق دردمند گردند **رباعی** ای حسن تو کرده
جلوها در پرده • صد عاشق و معشوق بدید آورده • بر بوی تو لیلی دل مجنون
برده • وز شوق تو وامق غم عذرا خورده • و یا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی
از خواص رخت فکرت از کارخانه افعال و آثار بیرون برده اند و فرق حجب و استار
شئون و صفات که مبادی افعال و آثارند کرده متعلق همت و قبله گاه توجهات ایشان
جز ذات متعالی صفات و رفیع الدرجات امری دیگر نیست **رباعی** بیرون ز حد و
کاینا تست دلم • برتر ز احاطه جهاتست دلم • فارغ ز تقابل صفاتست دلم •
مرآت تجلیات ذاتست دلم • و از این کلام حقایق اعلام چنان مفهوم میشود که

بحبهم از مرتبهٔ میلست از جمع بتفصیل و یحبونه از مقام میل از تفصیل بجمع
و حضرت قطب العارفین ناصر الحق والدین عبید الله قدس سره در رسالهٔ که
نام والدین بزرگوار خود نوشته فرموده بود که چون نیک در نگری حضرت حق جل
جلاله در هر مرتبهٔ از مراتب جز خود را دوست نداشته است **بیت** یحبهم و یحبونه
چه اقرارست • بجز پرده مکو خویش را خریدارست • زیرا که دوست داشتن صاحب
جمال آینه را لذاته نیست بلکه از جهت مشاهدهٔ خود است پس در حقیقت خود را
دوست داشته است و صاحب فطنت کامله از نسبت محبیت و محبوبیت که درین
آیت انسانرا ثابتست بحقیقت قرب فرایض و نوافل پی تواند برد بتامل وافی والله
الموفق والکافی آورده اند که عبد الله سلام با اتباع خود بحضرت نبوت مآب آمد
و گفت یا رسول الله قریظه و نضیر که خویشان مااند بسبب مفارقت کیش ایشان
و موافقت با مسلمانان سوگند خورده اند که با ما در یک جا جمع نشوند و تا ما
بر دین اسلام باشیم پیوند خود از ما گسسته دارند و ما بواسطهٔ بعد منازل از مجالست
اصحاب شما محروم میمانیم حال چگونه باشد آیت آمد که اگر ایشان دشمنی میکنند انما
ولیکم الله جز این نیست که دوست شما بحقیقت خدایست و رسوله و فرستادهٔ او
والذین آمنوا و آن کسانی که ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر چون ابن سلام این آیت
شنید گفت رضینا بالله و برسوله و بالمؤمنین اولیاء پس صفت مؤمنان میکند
الذین یقیمون الصلوة آنانکه بپای میدارند نماز را و یؤتون الزکوة و میدهند
زکوة را وهم راکعون و حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی دارند در نماز و زکوة خود و گفته اند
این حال مخصوص است به یؤتون یعنی زکوة میدهند در حال رکوع خود در نماز از غایت
حرص که بر احسان دارند و مسارعتی که در اداء آن می نمایند و در اکثر تفاسیر مذکورست
که این آیت در شان علی رضی الله عنه نازل شده و در اسباب نزول آورده که حضرت
مصطفی صلی الله علیه و سلم از حجرهٔ طاهره بمسجد آمد و مردمان بعضی در رکوع و جمعی
در قیام بودند دیدهٔ مبارک آن حضرت بر سائلی افتاد پرسید که هیچکس ترا چیزی داد
وی خاتمی از زر یا از نقره بحضرت نمود گفت این خاتم بمن داده اند حضرت فرمود که این
عطا که کرده است درویش اشارت بعلی کرد حضرت فرمود که در چه حال بتو داد سائل
گفت اعطانی و هو راکع حضرت پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه تکبیر گفت و این آیت
مذکور بر خواند و من یتول الله و هر که دوست دارد خدا برا و رسوله و رسول او را
والذین آمنوا و آنانرا که ایمان آورده اند یعنی مهاجر و انصار فان حزب الله پس
بدرستی که لشکر خدای هم الغالبون ایشان غالبانند در خبرست که رفاعه بن زید
و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند باطن منافق شدند و بعضی از صحابه را
با ایشان طریق مودت بود و مصاحبتی در میان بود حق تعالی آیت فرستاد که
یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تتخذوا الذین اتخذوا مگیرید آنانرا که گرفته اند
دینکم دین شما را هزوا و لعبا باستهزاء و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی میدارند

کفررا من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه کتاب داده اند ایشانرا من قبلکم پیش از شما
یعنی یهود و الکفار و فرا میگیرید کافرانرا نیز اولیاء دوستان و اتقوا الله و بترسید
از خدای بزرگ مناهی او ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان حقیقی
اقتضاء آن میکند که با دشمنان حق دوستی نکنند و اذا نادیتم و چون ندای زنید
و مردم را میخوانید الی الصلوة بسوی نماز اتخذوها هزوا و لعبا میگیرند مناداة
یا نماز را سخریه و بازی چون مؤمنان بعد از استماع اذان بنماز برخواستندی
یهود با یکدیگر میگفتند بر طریق استهزاء قاموا لا قاموا صلوا لا صلوا و میخندیدند
و در معالم آورده اند که ترسایی بود در مدینه هرگاه که مؤذن گفتی اشهد ان محمدا
رسول الله او گفتی سوخته باد سوخته باد دروغ گوی شبی خادم او آتش بخانهٔ وی
در آورد ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شرارهٔ از آن بجست و خانه را با آن
جماعت که در وی بودند تمام بسوخت ذلک این استهزاء از ایشان با اذان با نهم
بانست که ایشان قوم لا یعقلون گروه اند که تعقل نمی کنند که در این استهزاء
چه عقوبت بدیشان خواهد رسید آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی
رافع با نفری از یهود از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که تو از پیغمبران
به کدام ایمان داری حضرت گفت ایمان بخدا و بدانچه بما فرستاده اند و ما انزل
الی ابراهیم و اسمعیل الی آخر الآیة چون عیسی علیه السلام مذکور شد ایشان انکار
نبوت وی کردند و گفتند بخدا که نمی دانیم دینی بدتر از دین شما و نه اهل دینی کم بهره
در دنیا و آخرت از شما آیت آمد که قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب مراد یهودند
هل تنقمون منا آیا عیب میکنید از ما و انکار میکنید یعنی انکار و عیب نمیکنید
الا ان آمنا مگر آنکه ما ایمان آورده ایم بالله بخدای و ما انزل الینا و بانچه بر ما
فرستاده اند یعنی قرآن و ما انزل من قبل و بانچه فرستاده اند پیش از ما چون توریت
و انجیل و سایر کتب و ان اکثرکم فاسقون مگر برای آنکه بیشتر فاسقانند قل هل انبئکم
بگو آیا خبر دهیم شما را بشر من ذلک به بدتر از آنچه گفتید که دین شما بدترین ادیانست
و اهل این کم بهره ترند یعنی شما را آگاه کردانم و خبر دهم از دین قومی که بدترند مثوبة
عند الله از جهت جزای که ثابتست ایشانرا نزدیک خدای پس بیان میکند که آن بدتر
کیست من لعنه الله آنکه لعنت کرد خدای او را و غضب علیه و خشم گرفت بر
آن یهود آنند که خدای ایشانرا از رحمت خود دور ساخته و بعرض غضب خود
فرستاده و جعل منهم القردة و ساخت از ایشان بوزینگان یعنی مسخ کرد اینده ایشانرا
بران صورت چنانچه اصحاب سبت را و الخنازیر و خوکان چنانچه منکران مائده
عیسی را و عبد الطاغوت و آنکس که پرستید طاغوت را یعنی گوساله است یا کعب
ابن اشرف یا آنکه در معصیت فرمان برداری او میکرده اند اولئک آن ملعونان
شر مکانا بدترند از جهت منصرف خود در قیامت یعنی بازگشت ایشان به بدترین
مکانی باشد و اضل و گمراه ترند عن سواء السبیل از راه راست و اذا جاؤکم

وچون بیایند بشما منافقان یهود یا عامهٔ اهل نفاق قالوا آمنا گویند ایمان داریم
همچون شما وقد دخلوا بالکفر وحال آنکه در می آیند بکفر وهم قد خرجوا به وایشان بیرون
روند بکفر یعنی کفر با ایشانست در وقت دخول وخروج والله اعلم وخدای دانا ترست
بما کانوا یکتمون بانچه هستند که می پوشند از کفر ونفاق وکینهٔ مسلمانان وتری کثیراً منهم
ومی بینی بسیاری را از یهود یا منافقان یسارعون فی الاثم شتاب میکنند در تحصیل حرام
یا در گفتن دروغ والعدوان ودر ظلم یا تجاوز از حد واکلهم السحت ودر خوردن رشوت
یا ربوا لبئس ما کانوا یعملون هر اینه بد چیزیست که ایشان میکنند لولا ینهیهم الربانیون
چرا نهی نکنند ایشانرا علماء ربانی والاحبار وزاهدان عن قولهم الاثم از گفتن ایشان
دروغ را واکلهم السحت وخوردن ایشان رشوت یا ربوا لبئس ما کانوا یصنعون بد چیز بست
آنکه ایشان میسازند ونهی ومنع ایشان نمی پردازند آورده که پیش از هجرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بمدینه یهود را مال بسیار بود ودر سعت عیش ورفاهیت میگذرانیدند چون
آن حضرت به یثرب هجرت فرمود وایشان بانکار وعناد پیش آمدند حق سبحانه برکت
از مال ایشان برداشت واسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان سخنان بیهوده
بگشادند چنانچه حق سبحانه وتعالی خبر میدهد وقالت الیهود وگفتند جهودان ید الله
مغلولة دست خدای بسته است این عبارت کنایت از بخل باشد یعنی چیزی بما نمیدهد
وروزی بوما تنگ میسازد غلت ایدیهم بسته باد دستهای ایشان از خیر ولعنوا بما قالوا
ورانده شده اند از رحمت الهی بگفتن آن سخن واهی بل یداه مبسوطتان بلکه ید الله
کشاده است یعنی جود او وافر وکرم او وافیست ید صفتیست مر خدایرا از صفات
ذاتی او چون سمع وبصر وجه ما را در آن جز ایمان وتسلیم چاره نیست ودر کیفیت آن
دخل نمودن روا نباشد در ینابیع آورده که این از متشابهاتست ومتشابه را بظاهر
تفسیر نشاید کرد بلکه معنی ویرا موافق محکم اد باید نمود بغیر روا نباشد چنانچه درین محل
این سخن دلالت بر غایت جود میکند چه متناول را عطا بهر دو ید واقع می باشد اینجا
که عطا را به یدین نسبت میدهند دلیلست برانکه عطاء او اکثر من یحصی ینفق
کیف یشاء روزی میدهد چنانچه میخواهد بر وفق مشیت ومقتضی حکمت ولیزیدن
کثیراً منهم وزیاده میکرد اند بسیاری را از یهود ما انزل الیک من ربک انچه فرو می آید
بتو از پروردگار تو یعنی قرآن طغیانا وکفرا نافرمانی وکفر یعنی ایشان طاغی وکافر اند
وبا آنکه قرآن سبب رفع طغیانست باستماع آن ایشانرا این دو صفت زیاده میشود
چنانچه از تناول غذای که صالح است مر اصحا را مرض مریض روی بافزونی میدهد
والقینا بینهم وافکنده ایم در میان طوایف یهود چون قریظه ونضیر العداوة والبغضاء
دشمنی وخصومت الی یوم القیمة تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق واقوال ایشان
مطابق نباشد کلما اوقدوا هرگاه که برافروختند نارا للحرب آتشی برای حرب کردن
با رسول صلی الله علیه وسلم اطفأها الله فرو نشاند آن آتش را خدای با آنکه منازعت
در میان ایشان افکند که بدیگری نتوانستند پرداخت ویسعون فی الارض ومی شتابند

در زمین

ولادخلناهم ودر آوردیمی ایشان را یعنی اهل کتاب را جنات النعیم بهشتهای با ناز ونعمت ع

انجیل

در زمین فساداً برای تباه کاری که فتنه انگیزند والله لا یحب المفسدین
وخدای دوست نمی دارد تباه کارانرا ولو ان اهل الکتاب واگر چنانچه اهل کتاب
آمنوا ایمان آوردندی بمحمد صلی الله علیه وسلم واتقوا وپرهیز کردندی
از معاصی یا از یهودیت یا نصرانیت لکفرنا عنهم هر آینه ما در میگذرانیدیم
از ایشان سیئاتهم گناهان ایشانرا ولادخلناهم واگر ایشان اقاموا التورية والانجیل
بپای داشتندی احکام توریت وانجیل را یعنی بدان عمل کردندی وما انزل الیهم
واقامت کردندی آنرا که فرو می آید بدیشان من ربهم از نزد پروردگار ایشان
که آن قرآنست لاکلوا من فوقهم هر آینه بخوردندی روزی را از زبر سر خویش
ومن تحت ارجلهم واز زیر پای خویش یعنی روزی برایشان فراخ شدی بباریدن
باران ورستن گیاه یا میوهٔ ایشان چندان شدی که از زبر سری چیدندی واز زیر
پای بوی داشتندی از بسیاری که بر زمین ریخته بودی منهم از جهودان امة
مقتصدة گروهی اند راست رو وراست کار یعنی آنها که بحضرت ایمان آورده اند
وکثیر منهم وبسیاری از ایشان ساء ما یعملون بد ست انچه ایشان میکنند یا ایها
الرسول ای فرستادهٔ بحق بلغ برسان بکافهٔ خلایق ما انزل الیک تمام انچه فرو می آید
بتو من ربک از پروردگار تو چون حکم رجم وقصاص وامر زینب بنت جحش
در نکاح او وحکم جهاد وغیر آن وان لم تفعل واگر چنین نکردی وتمام نرسانیدی
فما بلغت رسالته پس بتبلیغ نکرده رسالتهاء او را زیرا که کتمان بعضی ضایع
میکند آنرا که برسانیده چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نمازست والله
یعصمک وخدای نگاه می دارد ترا من الناس از شر مردمان وکسی را بقتل بر تو
دست نخواهد بود زانکه ان الله بدرستی که خدای لا یهدی القوم الکافرین راه
ننماید کافرانرا بتسلط بر تو از انس رضی الله عنه منقولست که آن حضرت را شبها
حراست وپاسبانی میکردند چون این آیت نازل شد سر مبارک از قبه که از ادیم
دوخته بودند بیرون کرده فرمود که ای مردمان باز گردید که خدا مرا نگاه داشت
قل یا اهل الکتاب بگوای اهل کتاب لستم علی شیء نیستید شما بر چیزی از دین و
دیانت حتی تقیموا التورية والانجیل تا وقتی که اقامت کنید حکم توریت وانجیل را
یعنی انچه اصول دینست از آن با قایم دارید آن امر را که در هر دو کتاب فرموده
وآن ایمانست بمحمد صلی الله علیه وسلم وما انزل الیکم وتا زمانی که بپای دارید
امر ونواهی آنرا که فرستاده میشود بشما من ربکم از آفریدگار شما ولیزیدن
کثیراً منهم وزیاده میکند بسیاری را از یهود ونرسا ما انزل الیک من ربک
انچه منزل میشود بتو از پروردگار تو یعنی استماع قرآن می افزاید ایشانرا طغیانا
وکفرا بیدادی وناگرویدگی فلا تأس پس اندوهناک مباش علی القوم الکافرین
بر زیادتی کفر وطغیان گروه کافران ان الذین امنوا بدرستی که آنها که ایمان
آوردند بزبان والذین هادوا وآنان که دین یهود گرفتند والصابئون والنصاری

وصابیان و ترسایان هم چنین من آمن هر که ایمان آرد از اینها بدل صافی و نیت
خالص بالله و الیوم الآخر بخدای و بروز بازپسین و عمل صالحا و بکند عمل پسندیده
فلا خوف علیهم پس هیچ ترس نیست بر ایشان از هجوم عقاب و لا هم یحزنون
و نه ایشان که اندوهگین باشند از فوت ثواب لقد اخذنا هر اینه که ما فرا گرفتیم
بزبان انبیا میثاق بنی اسرائیل پیمان بنی اسرائیل در توحید و ایمان بمحمد صلی الله
علیه و سلم و ارسلنا الیهم و فرستادیم بسوی ایشان رسلا پیغمبران اول موسی
و آخر عیسی کلما جاءهم رسول هرگاه که آمد بدیشان رسولی بما لا تهوی انفسهم
بانچه نخواست و دوست نداشت نفسهاء ایشان از تکالیف شرعیه فریقا کذبوا
گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد صلوات الله و سلامه علیهما و فریقا
یقتلون و گروهی را بودند که قتل کردند چون زکریا و شعیب علیهم السلام و حسبوا
و می پنداشتند بنی اسرائیل ان لا تکون فتنة آنکه نباشد بلایی و محنتی ایشان را بقتل
و تکذیب انبیا فعموا پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق و صموا و کر شدند
از استماع سخن راست بعد از موسی علیه السلام ثم تاب الله علیهم پس عرض کرد
خدای توبه را بر ایشان به بعثت عیسی علیه السلام ثم عموا و صموا پس دیگر بار کور
و کر شدند کثیر منهم بسیاری از ایشان بانکار محمد صلی الله علیه و سلم و الله بصیر
و خدای بیناست بما یعملون بانچه ایشان میکنند و مناسب آن پاداش بایشان
خواهد رسانید لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند آنان که از روی جهالت
و بی بصیرتی قالوا ان الله گفتند بدرستی که خدای هو المسیح ابن مریم او مسیح پسر
مریم است و قال المسیح و گفت مسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ای بنی اسرائیل بپرستید
خدا را ربی و ربکم که پروردگار من و آفریدگار شماست یعنی من بنده ام مخلوق
و مربوب مثل شما پس پرستیدن خالق را باید نه مخلوق را و عبادت رب را شاید
نه مربوب را انه من یشرک بالله بدرستی که هر که شرک آرد بخدای فقد حرم الله
علیه الجنة پس بدرستی که خدای حرام کرده بر وی بهشت را و ماویه النار
و جای او دوزخ است و ما للظالمین و نیست ستمکاران را که وضع عبادت در غیر
موضع او کرده اند من انصار هیچ یاری دهندگان در دفع عذاب از ایشان
لقد کفر الذین بدرستی که کافر شدند آنانکه از ترسایان که از فرط نادانی قالوا
ان الله ثالث ثلاثة گفتند که الله یکی از سه اله است معتقد مرقوسیه از نصاری
آن بود که الوهیت مشترکست میان خدا و مریم و عیسی و هر یک از اینها
اله اند و خدا یکی از این سه است و ما من اله و حال آنکه نیست در وجود ذاتی
واجب مستحق عبادت الا اله واحد مگر خدایی یگانه که موصوفست بوحدانیت
از توهم شرکت و ان لم ینتهوا و اگر باز نه ایستند این قوم عما یقولون از آنچه
میگویند بتوحید قایل نشوند لیمسن الذین کفروا هر اینه برسد آنان را که کافر
شدند منهم از ترسایان عذاب الیم عذابی که الم او دایم بود افلا یتوبون

آیا رجوع نمیکنند

آیا رجوع نمیکنند الی الله بخدای از قول به تثلیث و یستغفرونه و آمرزش نمیخواهند
ازو باعتقاد توحید استفهام است بمعنی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند و الله
غفور و خدای آمرزگار است تائبان را رحیم مهربانست بر مستغفران ما المسیح ابن
مریم نیست مسیح بن مریم که ایشان او را خدای میگویند الا رسول مگر فرستاده از خدای
قد خلت من قبله الرسل بدرستی که گذشته اند پیش ازو فرستادگان خدای و او را
معجزات داده است چنانچه ایشان را نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسی
علیه السلام زنده شد عصا نیز در دست موسی اژدها گشت و آن عجیب ترست
و اگر او بی پدر مخلوق شد آدم بی پدر و مادر موجود گشت و آن غریب ترست پس
آیات انبیا ایشان را از عبودیت بیرون نمی برد و در الوهیت داخل نمی سازد و امه
صدیقة و مادر او یعنی مریم بسیار صدق بود یعنی تصدیق آیات ربانی
می نمود کما قال و صدقت بکلمات ربها و کتبه کانا یاکلان الطعام بودند
پسر و مادر که طعام میخوردند و چون سایر حیوانات محتاج غذا بودند و با وجود
احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق نتوان کرد انظر کیف بنگر که چگونه
نبین لهم الآیات بیان میکنیم بر ایشان دلایل توحید را ثم انظر پس باز بنگر
در حال ایشان که انی یؤفکون چگونه بری کرده اند ایشان را از دریافتن و پذیرفتن نفی حق
قل بگو ترسایان را اتعبدون من دون الله آیا می پرستید بدون خدای ما لا یملک
لکم آنرا که بذات خود مالک نیست برای شما ضرا و لا نفعا نه زیان و نه سود را
یعنی عیسی تصرف آن نداشت که مثل خدای برساند زیانی یا از بلا و عنا یا
عطا کند سودی از صحت و غنا و الله و خدای که محبوب بحق است هو السمیع
او شنواست اقوال باطله شما العلیم دانا بعقاید فاسده شما قل یا اهل الکتاب
بگوی ای اهل کتاب از یهود و نصاری لا تغلوا فی دینکم غلو مکنید در دین
خود غیر الحق غلوی که ناحق باشد مراد مبالغه یهودست در مذمت عیسی
و افراط نصاری در مدح او و لا تتبعوا و پی روی مکنید اهواء قوم هواها
قومی را از اسلاف خود که بجهل قد ضلوا من قبل گمراه شدند پیش ازین یعنی
قبل از بعثت پیغمبر و اضلوا کثیرا و بعناد گمراه ساختند بسیاری را و ضلوا و
ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود عن سواء السبیل از طریق راست بعد از بعثت
پیغمبر لعن الذین کفروا لعنت کرده شدند کافران من بنی اسرائیل از فرزندان
یعقوب یعنی جهود ان علی لسان داود بزبان داود علیه السلام که اهل ایله را
نفرین کرد و گفت اللهم العنهم و عیسی ابن مریم و بزبان عیسی نیز که اصحاب
مائده را همین گفت ذلک این لعن مر ایشان را بما عصوا بسبب آن بود که نافرمانی
کردند و کانوا یعتدون و بودند که از حد در میگذشتند کانوا لا یتناهون
بودند که نهی نمیکردند بعضی از ایشان بعضی را عن منکر فعلوه از عمل زشت
که میکردند لبئس ما کانوا یفعلون بخدای که بد چیزیست آنچه ایشان میکردند

درین آیت تهدید عظیمست آنهارا که نهی منکر نمی نمایند با آنچه توانند تری کثیرا منهم
می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان یتولون
الذین کفروا دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوهٔ بدر
کبری بمکه رفت ومشرکانرا بر حرب مسلمانان تحریض کرد لبئس ما قدمت
هر آینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است لهم انفسهم برای ایشان نفسهای
ایشان وآن چه چیزیست آنکه خشم گرفت خدای بر ایشان ان سخط الله علیهم
و فی العذاب هم خالدون وایشان جاوید باشند در عذاب ولو کانوا یؤمنون
واگر باشند یهود که ایمان آرند بالله والنبی بخدای و پیغمبر خود وما انزل الیه
وآنچه فرستاده شده است بدان پیغمبر یعنی توریت ما اتخذوهم اولیاء هرآینه
نگیرند مشرکانرا بدوستی چه فرمان موسی علیه السلام وحکم توریت آنست که
با کفار دوستی نکنند ومی شاید که مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان بمحمد
صلی الله علیه وسلم وقرآن ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی ولکن
کثیرا ولیکن بسیاری منهم فاسقون از یهود یا منافق خارجانند از دایرهٔ ایمان
لتجدن اشد الناس هر آینه یابی تو سخت ترین مردمان عداوة از روی دشمنی
للذین امنوا با آن کسانرا که گرویده اند الیهود جهودانرا والذین اشرکوا وآنانرا که
شرک آورده اند یعنی بدترین دشمنی مر مؤمنانرا جهودان ومشرکانند و بدین
سبب در مخالفت شما موافقت دارند ولتجدن اقربهم وهر آینه یابی نزدیکترین
مردمان مودة للذین امنوا از روی دوستی با مؤمنان الذین قالوا انا نصاری
آنانرا که میگویند که ما ترسایانیم چه دلهای ایشان نرم ترست از یهود بدوستی
ومشرکان استظهار نمیجویند ذلک ان قرب مودت بان منهم بسبب آنست
که بعضی از ایشان قسیسین دانایان راستگویند ورهبانا وعابدان صومعه
نشین اند وانهم لا یستکبرون بسبب آنکه ایشان گردن کشی نمیکنند از قبول حق
علما گفته اند مراد از آنان که قرب مودت با مؤمنان داشته اند بسبب نجاشی واصحاب
اویند چه از نصاری جمعی در قتل مسلمانان وتخریب بلاد وهدم مساجد ایشان
کم از یهود نیستند اما نصاری حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه
استماع کردند ایشان بمسلمانی مایل شدند ونجاشی با اغلب ایشان ایمان آوردند
وبعضی بر آنند که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن را
از علماء مملکت خود بخدمت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم فرستاد وچون
ایشان بآستانهٔ رسالت پناهی رسیدند آنحضرت سورهٔ یس بر ایشان خواند
بسیار بگریستند واحکام اسلام قبول کرده با یکدیگر گفتند که قرآن چه مشابهت
تمام دارد بانچه بر عیسی نازل شده مقصود از قایلان آنان نصاری ایشانند
واذا سمعوا وچون می شنوند این علما وعباد از جعفر طیار یا از سید مختار
صلی الله علیه وسلم ما انزل الی الرسول آنچه فرستاده شده است برسول

تری اعینهم

تری اعینهم می بینی چشمهای ایشانرا که از رقت دلهای ایشان تفیض من الدمع
می ریزد اشک را مما عرفوا من الحق از آنچه شناختند از سخن راست یقولون
میگویند ربنا امنا ای پروردگار ما ایمان آوردیم بدین کلام وبدین پیغمبر فاکتبنا
مع الشاهدین پس بنویس مارا از گواهان که اداء شهادت کرده اند بحقیقت قرآن
و نبوت محمد صلی الله علیه وسلم یا مارا از امت محمد گردان که گواهان انبیا اند روز
قیامت در خبر است که یهود بر رفقاء جعفر را سرزنش میکردند که چرا ایمان آوردید
و مدتهاست که مارا دعوت میکنند وقبول نمیکنیم یا اهل حبشه با نجاشی گفتند که ایمان
آوردی بکسی که اورا ندیده حق تعالی خبر میدهد که ایشان در جواب گفتند
وما لنا لا نؤمن بالله وچیست مارا که ایمان نیاریم بخدا وما جاءنا من الحق وآنچه
بما آمد از حق یعنی کتاب و پیغمبر ونطمع ان یدخلنا ربنا وحال آنست که ما
طمع میداریم آنکه درآرد مارا پروردگار ما به بهشت مع القوم الصالحین
با گروه صالحان که امت حضرت رسالت اند فاثابهم الله پس جزای داد خدای
ایشانرا بما قالوا بانچه گفتند از روی اخلاص واعتقاد جنات تجری بوستانها
که میرود من تحتها الانهار از زیر درختان یا منازل آن جویها خالدین فیها
جاوید باشند در آن وذلک جزاء المحسنین واینست پاداش نیکوکاران والذین
کفروا وآنانکه کافر شدند وکذبوا بایاتنا و بدروغ داشتند نشانهای مارا اولئک اصحاب
الجحیم آن گروه اصحاب دوزخ اند در اکثر تفاسیر آورده اند که روزی حضرت
رسالت پناه صلوات الله علیه وسلامه برای اصحاب وصف قیامت میکرد
واز اهوال آن روز شمهٔ بازمی نموده تن از اصحاب که صدیق ومرتضی وابن
مسعود ومقداد وابوذر وسلمان رضی الله عنهم از ایشان بود در خانه
عثمان بن مظعون مجتمع شده بر آن اتفاق کردند که بقیهٔ عمر روز بصیام وشب
بقیام گذرانند و بر فراش خواب نکنند وگوشت وچربی نخورند وگرد زنان نگردند
ترک دنیا کرده وگلیم پوشیده گرد عالم برآیند برین اتفاق سوگند یاد کردند این خبر
بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ایشان گفت من مأمور نیستم بدانچه شما فکر کرده اید
بدرستی که نفس شمارا حقیست پس روزه دارید وافطار کنید ودر شب قیام
نمایید وبخسبید که من بر میخیزم وخواب میکنم وروزه میدارم وافطار میکنم
وگوشت وچربی میخورم وبزنان درمی آیم فمن رغب عن سنتی فلیس منی
واین آیت نازل شد که یا ایها الذین امنوا ای گروه مؤمنان لا تحرموا حرام
مکنید بر خود طیبات ما احل الله لکم چیزهای پاکیزه ولذیذ که خدای بر شما حلال
گردانیده ولا تعتدوا وتجاوز مکنید از حدود الهی که آنچه حلال ساخته شما حرام مسازید
ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یحب المعتدین دوست نمیدارد آنانرا که از حد
درگذرانند فکلوا مما رزقکم الله پس بخورید از آنچه خدای روزی داده است
شمارا حلالا طیبا در حالتی که حلال وپاک باشد واتقوا الله الذی وبترسید در تحریم

ما احل الله ازان خدای که آنتم به مؤمنون شما بد کرده یدکانید بعد از نزول این
آیت گفتند یا رسول الله چه سازیم بسوکندها که خورده ایم آیت آمد که لا یؤاخذکم
الله مؤاخذه نمیکند خدای شمارا باللغو فی ایمانکم بلغو در سوکندان شما و لغو
بمذهب امام شافعی رحمه الله آنست که بی قصد بر زبان کذرد چون لا والله و بلی
والله و نزد امام اعظم آنکه سوکند خورد بچیزی بکمان آنکه هست و نباشد
و بدین سوکند در شرع مواخذت نیست و لکن یؤاخذکم ولیکن مواخذه میکند
شمارا بما عقدتم الایمان بانکه بربندید سوکندهارا و یمین معقود آنست که
بزبان کویند و بدل قصد کنند پس اکر چنین سوکندی بشکنند فکفارته
پس کفارت شکستن او اطعام عشرة مساکین طعام دادن ده مسکین هر یکی را
مُدی بقول امام شافعی و نصف صاعی از کندم یا صاعی از جو و خرما بمذهب
امام اعظم رحمه الله و صاعی بقول عراقی چهار منست که هشت رطل باشد و بقول
حجازی پنج رطل و ثلثی و مدی بقول اهل حجاز رطل و ثلث رطلی و بقول عراقیان
دو رطل و رطل نیم منست و بر هر تقدیر طعام باید داد من اوسط ما تطعمون اهلیکم
از میانه آنچه میدهید اهل خود را یعنی نه عالی و نه دون او کسوتهم یا کفارت
پوشش ده درویش است بقول حنفی ثوبی جامع که با او نماز توان کزارد چون
قمیص و سراویل یا ردا و ازار و اکر بزنی دهد مقنعه نیز اضافت باید کرد و نزد جمعی
دیکر جامه باید که ستر عورت کند او تحریر رقبة یا کفارت آزاد کردن بنده است
و شافعی در و ایمان شرط میکند و حنفی میکوید که سالم و بی عیب می باید خواه
مؤمن و خواه کافر فمن لم یجد پس هرکه نیابد از ین کفارات ثلث فصیام
ثلثة ایام پس کفارت او روزه سه روزست پی در پی و نزد شافعی شرط نیست
ذلک این که مذکور شد کفارة ایمانکم کفارت سوکندان شماست اذا حلفتم
چون سوکند خورید و بشکنید واحفظوا ایمانکم و نکه دارید سوکند خود را از شکستن
یا نکاه دارید و سوکند مخورید کذلک همچنین که کفارت یمین را بیان کرد یبین الله
بیان میکند و روشن میکرداند خدای لکم آیاته برای شما نشانها و شرع را لعلکم
تشکرون شاید که شما شکر کنید نعمت این تبیین و تعلیم را و مفسران بر آنند که حق سبحانه
در باب خمر چهار آیت نازل کرداینده اول در مکه و من الثمرات و النخیل والاعناب
تتخذون منه سکرا حلال بوده و دوم وقتی که عمر خطاب و معاذ بن جبل رضی الله
عنهما در باب خمر و میسر پرسیدند از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم جواب آمد که
قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس قومی نظر بر اثم کبیر کردند و ترک دادند و جمعی بملاحظه
و منافع للناس بدان اشتغالی نمودند سیوم در مهمانی عبد الرحمن عوف که
امام ایشان بود در نماز شام قل یا ایها الکافرون بحذف لا اعبد خواند آیت آمد
لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری اکثر بزرکان صحابه کفتند که شرب چیزی که میان
ما و نماز حایل باشد لایق نیست یکبارکی ترک کردند چهارم در زمان عتبان بن
مالک طرح

مالک طرح ضیافتی افکند و بعضی از مسلمانان را که سعد بن وقاص رضی الله عنه
از ایشان بود بمهمانی آورد و بعد از طعام بر شرب خمر اقدام نمودند و در حالت مستی
سعد وقاص انشای شعری کرد مشتمل بر مذمت انصار و یکی از مجلسیان سر سعد را
بشکست مجلس را منغص کردانید و سعد شکایت آن حکایت در مجلس معلای
حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم عرض کرد فاروق زبان نیاز کشاده دست دعا
بر داشت که اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیت تحریم فرود آمد که یا ایها الذین
آمنوا ای کروه مومنان انما الخمر جز این نیست که خمر و همه مسکرات در ین داخل است
والمیسر و قمار و این نیز عام است نرد و کعب و بیضه و غیر آن والانصاب و بتانی
که نصب کرده اند برای عبادت والازلام و تیرهای قداح رجس پلید است
من عمل الشیطان از وسوسه شیطان و تزیین فاجتنبوه پس اجتناب کنید
از ین پلید لعلکم تفلحون تا باشد رستکار شوید بدین اجتناب انما یرید الشیطان
جز این نیست که میخواهد شیطان ان یوقع بینکم آنکه افکند در میان شما العداوة
والبغضاء دشمنی و خصومت فی الخمر در خوردن خمر والمیسر و در باختن قمار
و یصدکم و باز دارد شمارا عن ذکر الله از یاد کردن خدا و عن الصلوة و از کزاردن
نماز فهل انتم منتهون پس هستید شما باز ایستادکان استفهام بمعنی امر است یعنی
باز ایستید بعد از آنکه بر معایب این منکرات مطلع شدید در اخبار آمده که چون
این آیت نازل شد عمر رضی الله عنه کفت که انتهینا یا رب در تیسیر آورده که درین
آیت ده دلیل است بر حرمت خمر اول که خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرامست
پس قرین وی نیز حرام باشد دوم او را با بت پرستی در یک سلک کشید و آن سر همه
حرامهاست پس این نیز حرام بود سیوم او را رجس کفت یعنی پلید و هرچه
پلید است حرامست چهارم فرمود که این از عمل شیطانست و هرچه کار شیطان
باشد حرام بود پنجم امر کرد که از و برکناره شوید و هرچه دور بودن از و فرض است
حرام است ششم آنکه هرچه رستکاری با اجتناب از و بود حرام است هفتم فرمود
که سبب دشمنی و خصومت است و هرچه میان مسلمانان سبب عداوت بود
حرامست هشتم باز دارنده است از یاد خدای تعالی و هرچه بنده را از یاد
حق تعالی باز دارد حرامست نهم سبب منع است از نماز پس بی شک حرام بود
دهم فرمود باز ایستید از ان یعنی ترک کنید و هرچه ترک آن فرض است حرامست
واز تهدیدی که در احادیث آمده عاقلانرا همین کفایت است که مدمن الخمر
کعابد الوثن مدمن خمر مانند پرستنده بت است نظم ای مکی دان جکر آمیخته
بر جکر پی نمکان ریخته • بی خبران مرد که چیزی چشید • کش قلم بی خبری درکشید •
واطیعوا الله و فرمان برید خدای را در اجتناب از خمر واطیعوا الرسول و فرمان
برداری کنید رسول را آنچه امر و نهی کنند واحذروا و حذر کنید از مخالفت فرمان
خدا و رسول فان تولیتم پس اکر اعراض کنید از امر و نهی فاعلموا پس بدانید

انما علی رسولنا آنکه بر رسول ماست البلاغ المبین رسانیدن روشن پس چون
حکم ما بشما رسانید تولی و اعراض شما او را ضرر نکند آورده اند که چون آیت تحریم
خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند که یا رسول الله حال برادران ما که شاربان خمر اند
و حالا شربت مرگ چشیده اند چون باشد آیت آمد که لیس علی الذین آمنوا نیست
بر آنانکه ایمان آورده اند و عملوا الصالحات و عمل صالح کرده اند جناح گناهی
فیما طعموا از آنچه خورده اند و بر ایشان نبوده و بر زندگانی که قبل از حرمت ارتکاب
خمری نموده اند اثمی نیست اذا ما اتقوا چون پرهیز کنند از شرک و آمنوا و ثبات
ورزند بر ایمان و عملوا الصالحات و بکنند کارهای پسندیده ثم اتقوا پس پرهیز
فرمایند از محرمات و آمنوا و ایمان آورند بتحریم آن ثم اتقوا پس ثابت و مستمر
باشند بر تقوی خود و احسنوا و کارهای نیکو یا احسان ورزند و الله و خدای
تعالی یحب المحسنین دوست میدارد نیکوکاران را آورده اند که در عام حدیبیه
جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار ایشان
در می آمدند و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از هومان شکاری متألم
می شدند حق سبحانه آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان
لیبلونکم الله هر آینه می آزماید خدای یعنی با شما معامله آزمایندگان میکند
بشیء من الصید بچیزی از صید در وقت احرام شما و چنان صیدی که تناله
ایدیکم میرسد بدان دستهای شما چون صغار صید و رماحکم و نیزهای شما
چون کبار صید و این ابتلا برای آنست لیعلم الله تا ببیند خدای یا بداند دوستان او
من یخافه آنکس را که ازو میترسد بالغیب یعنی هنوز او را نادیده فمن اعتدی
پس هر که از حد درگذرد و شکار کند بعد ذلک از این ابتلا فله عذاب الیم پس مر او را
عذابی دردناک یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تقتلوا الصید
مکشید شکار برا و آن بمذهب امام اعظم رحمه الله آنست که در اصل خلقت ممتنع
و مستوحش بود خواه ماکول اللحم و خواه غیر آن و بمذهب امام شافعی و امام
مالک رحمهما الله مراد حیوان بری است که ماکول اللحم بود و در همه مذاهب
سگ گزنده و گرگ و مردار خوار و کلاغ و مار و کژدم در صید داخل نیستند پس میگوید
غیر از این موذیات هیچ جانوری وحشی بقتل مرسانید و انتم حرم و حال آنکه شما
محرم باشید بحج یا بعمره و من قتله منکم و هر که بکشد صیدی را از شما متعمدا
بعمد یعنی داند که محرمست و قتل صید بر وی حرام مراد ابوالیسر است رضی الله عنه
که در عام حدیبیه گورخری را به نیزه طعنه کرد و بکشت پس متعمدا اشارت بدوست
و اگر نه هر محرمی که صیدی بکشد بعمد یا بخطا فجزاء مثل ما قتل پس بر وی واجبست
جزایی مانند آنچه بکشته است یعنی فدا دهد مانند صید خود و آن فدا من النعم
از چهارپایان بود یعنی شتر و گاو و گوسفند یحکم حکم کند بدان فدا به ذوا عدل
منکم دو خداوند عدل و دانش از اهل ملت شما یعنی دو مرد دانا که مماثل آنچه کشته

شده از نعم

شده از نعم کدام میتواند بود هدیا در حالتی که آن جزا قربانی باشد بالغ الکعبة
رسیده بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا بذبح رسد او کفارة یا بر وست کفارت آن
طعام مساکین طعام دادن درویشان او عدل ذلک صیاما یا برابر آن طعام
که میدهد روزه داشتن لیذوق تا بچشد کشنده صید در احرام و بال امره
گرانی و سختی کار خود را بالتزام کفارت بباید دانست که چون محرم قتل صید کند
مثل آنچه کشته است قربان باید کرد و مماثله نزد امام شافعی و امام مالک رحمهما
الله در خلقت و هیئات است چنانچه مثلا در شترمرغی شتری و در گورخر گاوی
و در آهو گوسفندی و در آهو بره بره و علی هذا و بقول امام اعظم رحمه الله
صید را در موضع قتل او قیمت باید کرد و اگر بهای قربانی باشد قربان خرد
و بحرم فرستد یا طعام خرد و بدرویشان دهد هر مسکینی را نیم صاع از گندم
و صاعی از غیر آن یا از طعام هر مسکینی یک روز روزه دارد و نزد امام شافعی
رحمه الله هر درویشی را مدی طعام باید داد عفا الله درگذشت و عفو
کرد خدای عما سلف از آنچه گذشته است که محرم قتل صیدی کرده در جاهلیت
منه یا از آنچه قبل از تحریم بوده و من عاد و هر که باز گردد بمثل این عمل فینتقم الله
پس خدای تعالی انتقام کشد ازو و الله عزیز و خدای غالبست در حکم خود
ذو انتقام خداوند انتقام است بر کسی که احتراز نمیکند از معصیت احل
لکم حلال کرده شد مر شما را صید البحر شکار دریا اگر محل آید و اگر محرم و جمیع
میاه از چشمه و چاه درین داخل اند و طعامه و طعام دریا نیز حلال کرده
شد یعنی آنچه دریا بکنار افکند متاعا لکم برای برخورداری شما و للسیارة
و برای کاروان شما که قدید کرده توشه سازند و حرم علیکم و حرام کرده شد بر شما
صید البر شکار بیابان ما دمتم حرما مادام که باشید شما احرام گرفتگان
و اتقوا الله و بترسید از خدای الذی الیه تحشرون آن خدای که بسوی او جمع
کرده خواهید شد جعل الله الکعبة گردانید خدای تعالی کعبه را البیت الحرام
بیت حرام و خانه محترمست قیاما للناس سبب قیام امور مردمان در دین بواسطه
آنکه قیام حج و مناسک بدوست و در دنیا بجهت آنکه ایمنی از نهب و غارت
در وست و الشهر الحرام و دیگر گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام مهمات مردم
یعنی کارهای حج در وی سازند یا مراد جمیع اشهر حرام است که مردم در آن از قتل و
غارت ایمن باشند و الهدی و القلائد و گردانید قربانی و ذوات قلائد را هم سبب
قیام کارها یعنی بانها از تعرض دزد و حرامی مامون و مصونند ذلک آنچه
گفته شد لتعلموا برای آنست که تا بدانید ان الله آنکه بتحقیق خدای یعلم ما
فی السموات و ما فی الارض میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمینهاست و ان الله
و بدرستی که خدای تعالی بکل شیء علیم بهمه چیزی داناست پس آنچه مقرر میکند
از حلال و حرام از روی علم و حکمت است اعلموا ان الله بدانید که خدای شدید

العقاب سخت عقوبت است هر کسی را که ارتکاب محارم میکند و ان الله غفور
رحیم و بدرستی که خدای آمرزگارست و مهربان بر کسی که از محرمات بپرهیزد
ما علی الرسول الا البلاغ نیست بر رسول الا آنکه برساند احکام بمکلفان تا ایشانرا
عذری نماند والله یعلم ما تبدون و خدای تعالی میداند آنچه آشکارا میکنید وما
تکتمون و آنچه پنهان میسازید از تصدیق و تکذیب و فعل و عزیمت قل لا یستوی
الخبیث والطیب بگو ای محمد مساوی نیست پلید و پاک این کلمه عامست در نفی
مساوات میان نیک و بد در اشخاص و اموال و اعمال و غیر آن ولو اعجبک و اگرچه شگفت
آرد ترا کثرة الخبیث بسیاری چه اعتبار بجودت و رداءت دارد نه بقلت و کثرت
فاتقوا الله پس بترسید از خدای در استحلال محرمات یا اولی الالباب ای خداو ندان
عقلهای صافی لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید در معالم از ابن عباس رضی الله
عنه نقل میکند که قومی بر سبیل استهزا از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سؤالها
میکردند یکی میگفت پدر من کیست و دیگری می پرسید که اشتر من گم شده کجا باشد
حق تعالی آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که بگرویده اید لا تسئلوا
مپرسید عن اشیاء ان تبد لکم از چیزهایی که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن تسؤکم
اندوهگین کرد اند شما را وان تسئلوا عنها و مپرسید از چیزهایی که اگر پرسید حین
ینزل القرآن در وقتی که فرود آید قرآن تبد لکم آشکارا کرده شود برای شما عفا الله
عنها عفو کرد خدای از آن یعنی مپرسید از چیزها که خدای در گذرانید از او بدان
تکلیف کرد بندگانرا آورده اند که چون آیت فرضیت حج نازل شد سراقه بن
مالک گفت در هر سال فرض شده حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از و اعراض
فرمود و او سه نوبت این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود صلی الله علیه و سلم که لا
و اگر گفتمی نعم هر سال واجب شدی و شما را توانایی آن نبودی فاترکونی ما ترکتکم
و این آیت نازل گشت که خدای در گذرانید و بدین سؤال شما را مواخذ نساخت
والله غفور و خدای تعالی آمرزنده است که عفو میکند حلیم بردبارست که بعقوبت
تعجیل نمی نماید قد سألها بدرستی که پرسیدند از چیزها قوم من قبلکم گروهی پیش
از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند و حواریون که طلب مائده کردند ثم اصبحوا
بها کافرین پس گشتند بدان از کافران یعنی بعد از شهود معجزه بدان نگرویدند
و سبب نزول عقوبت شد بدیشان پس نیک بخت آنست که از حال دیگران عبرت
گیرد و بقول و فعل فضولی اشتغال ننماید و درین باب گفته اند رباعی بگوی آنچه
گفتن ضرورت شود • دگر گفتها را فرو بند در • بجای آر فعلی که لازم بود • ز افعال
بیحاصل اندر گذر • آورده اند که عمرو بن لحی هفت قبیله بزرگ را از قبایل عرب
که یکی قریش بوده اند بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین اسمعیل علیه السلام منصرف
ساخته بر بت پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان و تعیین بحیره و سائبه از پیش او
کرد و اصح روایات در آن باب آنست که چون ناقه پنج بطن بزادی و بطن آخرین

مذکر بودی

مذکر بودی گوش او را بشکافتندی و از سواری و دوشیدن و بار کردن و موی بریدن
او منع کردندی و از هیچ آب و گیاه دور نساختندی و آنرا بحیره میگفتند و اگر شخصی را
بیماری بودی یا مسافری داشتی بجهت شفای آن بیمار و قدوم آن مسافر
گفتی منی هذه سائبة پس آن ناقه را سر دادی و در همه چیز حکم بحیره داشتی
و آنرا سائبه گفتندی و گوسفند چون هفت بطن بزادی و بطن سابع او را ملاحظه
کردندی اگر انثی بودی میگفتند که از آن ماست در میان رمه سر میدادند
و اگر ذکر بودی گفتندی از آن خدایان ماست او را ذبح کردندی و اگر نر و ماده
بودی نر را میکشتندی که وصلت اخاها یعنی انثی به برادر خود پیوست
و برادر حکم او گرفت او را وصیله خواندندی و فحلی که ده سال ناقه را آبستن
ساختی میگفتند حمی ظهره پشت خود را حمایت کرد دیگر سواری نمیکردند
و در هیچ آب و گیاه منع نمی نمودند و او را حام میگفتند و از زمان عمرو بن لحی
تا زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم اهل این قبایل بدین آیین بودند
و داعیه ایشان آن بود که خدای تعالی بدین فرموده حق سبحانه رد سخن ایشان
کرد و آیت آمد که ما جعل الله تعیین نکرده است خدای و امر نفرموده و مقرر
نساخته هیچ چیز من بحیرة از ناقه گوش شکافته و لا سائبة و نه ناقه بچرا گذاشته
و لا وصیلة و نه شاتی که به برادر پیوسته بود و لا حام و نه حمایت کننده ظهر خود
و لکن الذین کفروا و لیکن آنانکه کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او یفترون افترا
میکنند و می بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را که تحریم اینها بدو نسبت میکنند
و اکثرهم و بیشتر کافران لا یعقلون نمیدانند حلال و حرام را و بتحقیق آن فعل را کار
نمی فرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند و اذا قیل لهم و چون گویند مر ایشانرا
تعالوا بیایید الی ما انزل الله بآنچه خدا فرستاده است از حکم حلال و حرام و الی الرسول
و بیایید برسول که بیان کننده آن حکم است قالوا گویند حسبنا بس است ما را
ما وجدنا علیه آباءنا آنچه یافته ایم پدران خود را بر آن او لو کان آباؤهم آیا تقلید میکنند
و اگرچه باشند پدران ایشان که لا یعلمون شیئا نمیدانند چیزی را و لا یهتدون و نمی یابند
راه را یعنی ایشان جاهل و گمراه بودند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راه
نمی باید کرد تا کار کسی بتحقیق انجامد مثنوی از محقق تا مقلد فرقهاست • این یکی
کوه هست و آن دیگر صداست • گفتن این را حالت و سوزی بود • وان مقلد کهنه آموزی
بود • دست در بینا زنی ای بی براه • دست در کوری زنی افتی بچاه • یا ایها الذین آمنوا
ای گروه گرویدگان علیکم انفسکم بر شما باد بمحافظت نفسهای شما و التزام اصلاح آن
لا یضرکم تا زیانی نرساند شما را من ضل بی راهی آنکس اذا اهتدیتم چون شما راه
یافته باشید و از جمله اهتدا آنست که نهی از منکر کند برحسب طاقت خود و نگوید که
ضلال دیگری مرا زیان ندارد بیت اگر بینی که نابینا و چاه است • اگر خاموش
بنشینی گناه است • این آیت وقتی فرود آمد که مؤمنان حسرت میخوردند بر کافران

و تمنای ایمان ایشان می نمود بنده حق سبحانه و تعالی فرمود که شما خود را نگاه دارید که
گمراهی کافران مومنان مهتدی را ضرر نیست الی الله مرجعکم جمیعا بسوی خداست
بازگشت شما همه فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را بما کنتم تعملون بانچه بودید که عمل میکرد ید
آورده اند که تمیم داری و عدی بن بدا که از نصاری بودند بتجارت شام شدند و
مسلمانی بدیل نام که مولای عمر عاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند
بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه ثبت کرد و درمیان رخوت
مخفی ساخت و مرض وی استعلا یافت تمیم و عدی را وصیت نمود که ترکهٔ او را باهل
او رسانند ایشان بعد از وفات او رخوت را بحوزهٔ تصرف در آوردند و آنائی
از نقره که بزر منقش ساخته بودند و سیصد مثقال نقره در آنجا بود از میان امتعه
برداشتند و باقی بمدینه آورده تسلیم اهل وی کردند ورثه درمیان امتعه آن
صحیفهٔ بدیل را که مشتمل بر مفصل رخوت وی بود یافتند و چون آنای مذکور در آن
میان یافت نشد رجوع به تمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند مرافعه بمجلس
معلای حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم آوردند این آیت نازل شد که یا ایها
الذین آمنوا ای گروه گروندگان از آنچه شما را فرموده اند شهادة بینکم گواهی
وصیت است درمیان شما اذا حضر چون حاضر شود احدکم الموت یکی را از شما
علامت مرگ پس باید که گواه شوند حین الوصیة بهنگام وصیت اثنان دو تن
ذوا عدل خداوندان عدل و انصاف منکم از اقارب شما یا از مسلمانان او آخران
یا دو تن دیگر من غیرکم از غیر شما یعنی از اهل ذمت و حالا این حکم منسوخ است
و گواهی ذمی بر مسلمان نمی شنوند باجماع ان انتم چون شما ضربتم فی الارض سفر
کنید در زمین فاصابتکم پس برسد بشما مصیبة الموت مرگ رسیدنی یعنی
نزدیک شوید بمرگ محصل سخن اینست که چون در سفر بر مرگ مشرف شوید و کسی را
بر وصیت خود گواه گیرید از مسلمانان و غیر ایشان و چون در سفر باشید و گواه
ضرورت باشد و فرو گرفته باشید از غیر خود تحبسونهما باز دارید آن دو تن را که
از غیر شما اند من بعد الصلوة از پس نماز دیگر فیقسمان بالله پس سوگند خورند
بخدای تعالی ان ارتبتم اگر شک دارید شما در ایشان و مضمون سوگند این باشد که
لا نشتری به ما بدل نمی کنیم باین سوگند ثمنا قلیلا بهای اندک را که آن مال دنیاست
یعنی برای طمع مالی نیست و سوگند بدروغ نمی خوریم و لو کان ذا قربی و اگر مشهود له
نیز خویش باشد که سوگند دروغ یاد نمیکنیم و لا نکتم و نمی پوشیم شهادة الله گواهی
خدا را یعنی گواهی که خدای ما را باقامت آن فرموده انا اذا بدرستی که ما آن وقت
که بپوشیم گواهی لمن الاثمین از بزه کاران باشیم پس حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم تمیم و عدی را بعد از نماز دیگر نزدیک منبر ایشان را سوگند داد که قصد مال
بدیل نکرده ایم و این سوگند براستی میخوریم دیر مود که دست از ایشان باز داشتند
بعد از آن آن آنای کم شده را در دست ایشان یافتند و ورثهٔ بدیل در آن باب

مجادله ازحد

مجادله از حد اطناب گذشت و ایشان میگفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده
بودیم اما بسبب آنکه ما را بینه نبود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم دیگر باره بمجلس
اشرف حضرت سید عالم مرافعه نمودند این آیت آمد فان عثر پس اطلاع یافته شد
علی انهما استحقا اثما بر آنکه این دو گواه کسب کرده اند گناه را بسبب خیانت
فآخران پس دو گواه دیگر یقومان مقامهما برخیزند بجای آن دو و خاین من الذین
استحق علیهم از قوم آنانکه خیانت بسبب ایشان واقع شده بر گواهان یعنی ورثه
الاولیان آنانکه اول بودند نزد مراد اولیاء میت اند و حفص استحق میخواند و اولیان
نیز قراءت است یعنی دو گواه که احق و اولی اند بشهادت از آن دو بیگانه زیرا که
خویشاوندند و شناسا بحقیقت امر ایشان بگواهی قیام نمایند فیقسمان بالله
سوگند خورند بخدای مضمون آنکه لشهادتنا احق سزاوارتر است و راست تر
من شهادتهما از گواهی آن دو تن که قبل از این گواهی دادند و ما اعتدینا و ما ستم
نمی کنیم و از حد در نمی گذریم درین گواهی انا اذا لمن الظالمین بدرستی که ما آن
هنگام که چنین کنیم از ستم کاران باشیم که باطل را در موضع حق وضع کرده پس
حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود تا عمر عاص را و مطلب بن ابی وداعه
برخواستند و سوگند خوردند بخدا بعد از صلوة عصر که این اناء حق بدیل بوده و ایشان
خیانت کرده اند بعد از آن حضرت حکم فرمود تا آنای را بورثهٔ بدیل دادند ذلک
این حکم که کردیم از نزد یمین بشاهد ادنی نزدیک تر است ان یاتوا بآنکه آیند
گواهان بالشهادة بگواهی علی وجهها بر روی آن او یخافوا یا نزدیکتر است
بآنکه بترسند ان ترد ایمان از آنکه رد کرده شود سوگند بر مدعیان بعد ایمانهم
بعد از سوگندان که ایشان خورده اند و مدعی سوگند خورد و ایشان بظهور خیانت
و سوگند دروغ رسوا شوند و اتقوا الله و بترسید از خدای از خوردن سوگند دروغ
و اسمعوا و بشنوید امر خدا را بسمع اجابت و الله و خدای تعالی لا یهدی القوم
الفاسقین راه ننماید خاینان و گواهان دروغ دهنده را یوم یجمع الله الرسل
یاد کنید روزی که خدای جمع کند پیغمبران را فیقول پس گوید مر ایشان را که ماذا اجبتم
بچه اجابت کرده شدید یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت کردند وقتی که ایشان را
بتوحید دعوت کردید سؤال برای توبیخ منکران است یا بجهت ادای شهادت انبیا
بر مومنان قالوا گویند پیغمبران لا علم لنا که هیچ علمی نیست ما را در جنب علم تو یا هیچ
دانشی نیست ما را بچیزی الا آنکه تو آنرا به از ما میدانی انک انت بدرستی که تو علام
الغیوب دانندهٔ نهانیهای پس تو میدانی که با ما چه ظاهر کردند به زبان و چه در دل
نهان داشتند چه چیز را اجابت نمودند و چه چیز را انکار کردند اذ قال الله یا عیسی
ابن مریم یاد کن که چون گفت خدای عیسی ابن مریم را علیه السلام اذکر نعمتی یاد کن نعمت
مرا که افاضه کرده ام علیک و علی والدتک بر تو و مادر تو اذ ایدتک یاد دار که چون
تقویت کردم ترا بروح القدس بجبرئیل علیه السلام بکلامی که بدان احیای دین کردی

كهولت بمعنی صاحب فصاحت و بلاغت

المهد
یا احیای موتی و کفته اند روح القدس انجیل است تکلم الناس سخن میکویی با مردم فی
در کهواره و آن معجز تو بود و کهلا و سخن کویی در حالت کهولت یعنی کلام تو در طفولیت
برنزول عیسی علیه السلام چه باتفاق علما قبل از سن کهولت بر آسمان رفته و در همان
سن نازل خواهد شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید و اذ علمتك الکتاب
و دیکر یاد کن ای عیسی که چون بیاموختیم ترا کتاب و خط و الحکمة و فهم چیزها
والتوریة والانجیل و معانی و حقایق توریة و انجیل و اذ تخلق و آنرا که میسازی
من الطین از کل کهیئة الطیر مثل هیئات مرغی باذنی بدستور من فتنفخ فیها
پس می دمی در آن صورت از کل ساخته فتکون طیرا پس می شود مرغی زنده باذنی
بفرمان من و تبرئ الاکمه و از عیب بیرون می آری کور مادر زاد را و چشم او روشن
میکنی والابرص و پاک و بی عیب میسازی ابرص را باذنی بفرمان من و اذ تخرج الموتی
و چون بیرون می آری مردکان را از قبور ایشان و زنده میکنی باذنی با مر من و اذ کففت
بنی اسرائیل و یاد کن که چون باز داشتیم شر بنی اسرائیل یعنی جهودان را عنك از تو که
قصد قتل تو داشتند اذ جئتهم وقتی که آمده بودی بریشان بالبینات بمعجزهای
روشن از آنچه مذکور شد فقال الذین کفروا پس کفتند آنانکه کافر شدند منهم از بنی
اسرائیل ان هذا نیست این ابرا و احیا و سایر معجزات که عیسی مینماید الا سحر مبین
مکر جادوی روشن یعنی بر هیچکس مخفی نمانده که این سحر است و اذ اوحیت الی الحواریین
و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم آنرا که امر کردم حواریان را بر زبان پیغمبر خود
ان آمنوا بی آنکه ایمان آرید بمن و برسولی و بفرستادهٔ من عیسی علیه السلام
قالوا آمنا کفتند که ایمان آورده ایم و اشهد و تو کواه باش باننا مسلمون بانکه
ما کردن نهادکانیم فرمان ترا اذ قال الحواریون یاد کن آنرا که کفتند حواریان
که خواص عیسی علیه السلام بودند یا عیسی ابن مریم ای عیسی پسر مریم هل یستطیع
ربك هیچ فرمان توی برد یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردکار تو تا تو دعا کنی
ان ینزل علینا آنرا که فرو فرستد بر ما مائدة من السماء خوانی از آسمان مائده خوانی
میکویند که بر و طعام باشد ایشان از عیسی علیه السلام خوانی طعام طلبیدند قال
اتقوا الله کفت عیسی علیه السلام که بترسید از خدای و مثل این سوالها مکنید
ان کنتم مؤمنین اکر هستید شما باور دارندکان مر کمال قدرت او را و صحت نبوت مرا
قالوا کفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کاملهٔ او شک نداریم ولیکن
نرید ان ناکل منها میخواهیم که بخوریم طعامی از آن مائده و تطمئن قلوبنا و آرام
کیرد دلهای ما با نضمام علم عیانی بدانش بیانی یعنی مشاهدهٔ ما بسند لال جمع شود
و نعلم ان قد صدقتنا و بدانیم که تو راست کفتی با ما در آنکه هرچه از خدا خواهید
شما ارزانی دارد و نکون علیها و ما باشیم بدان من الشاهدین از کواهان وقتی که
از ما کواهی طلبی از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که چون حواریان طلب مائده
کردند عیسی علیه السلام کفت که سی روز روزه دارید آنکه از خدای تعالی بطلبید آنچه میخواهید

حواریان سی روز

حواریان سی روز روزه داشتند پس کفتند که یا عیسی ما برای هر که این کار میکردیم
ما را طعام میداد پس از خدای درخواه تا ما را طعام دهد و سلمان رضی الله عنه نقل
میکند که چون حواریان سوال کردند عیسی علیه السلام پشمینه در پوشید و دعا
کرد چنانکه حق تعالی میفرماید قال عیسی ابن مریم کفت عیسی بن مریم اللهم
ای خداوند ما اللهم کلمهٔ بزرکوارست ابن عطا رضی الله عنه کفته که هفتاد نام از نامهای
الهی در میم اللهم تعبیه کرده شده است و از نضر بن شمیل نقل کرده اند که هر که کوید
اللهم خدا را بهمه نامها خوانده باشد عیسی علیه السلام در وقتی که طلب مائده
کرد حق سبحانه و تعالی را بدین کلمه خواند پس کفت ربنا ای پروردکار ما انزل علینا
فرو فرست برای ما مائدة من السماء خوانی از آسمان تکون لنا عیدا که باشد آن
خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد لاولنا مر اهل زمان ما را
و آخرنا و آنرا که از پس ما آیند یا اول ما و آخر ما از آن خوان بهره یابند و آیة منك
و باشد آن خوان آیتی یعنی علامتی صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو و صحت
رسالت من و ارزقنا و روزی کن ما را از آن خوان یا توفیق شکر بران و انت
خیر الرازقین و تو بهترین روزی دهندکانی قال الله کفت خدای تعالی که ای عیسی
علیه السلام بکوی که سایلان که انی منزلها من فرو فرستاده ام این خوان علیکم بر شما
جهت اجابت سوال شما فمن یکفر پس هر که کافر شد بعد پس از نزول مائده منکم
از شما فانی اعذبه پس من عذاب کنم او را عذابا عذابی کردنی چنانکه لا اعذبه
آن عذاب نکنم احدا من العالمین یکی را از عالمیان پس حق تعالی ملائکه فرستاد و سفرهٔ
سرخ در میان ایشان تا بر زمین آمد و سفره از میان ایشان پیش حواریان
افتاد عیسی علیه السلام بکریه در آمد و کفت اللهم اجعلنی من الشاکرین و دیکر فرمود
خدایا این خوان را رحمت کردان و عقوبت مکردان پس وضو ساخت و نماز کزارد
و بکریست و کفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سر سفره برداشت خوانی بدید
آمد آراسته و بر و ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن از و میچکید نزدیک
سر او نمک بود و نزدیک دم او سرکه و بر حوالی او انواع ترها مکر کندنا که نبود و پنج کرده
بر آن خوان نهاده بر یکی زیتون و بر یکی عسل و بر یکی روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم
قدید شمعون بر خواست که یا روح الله این از طعام دنیاست یا از طعام آخرت
عیسی علیه السلام فرمود که از هیچ کدام نیست طعامیست که حق سبحانه و تعالی
بقدرت خود ایجاد کرده پس کفت بخورید آنچه طلب کرده اید و شکر کویید تا نعمت
زیاده شود کفتند یا روح الله اکر درین آیت آیتی دیکر بما نمایی موجب ازدیاد یقین
شود عیسی علیه السلام با آن ماهی بریان کفت که زنده شو بفرمان خدای تعالی
فی الحال بجنبش آمد عیسی علیه السلام فرمود که با حال اول شو باز همان ماهی بریان شد
پس حواریان از تهدید ربانی ترسان شدند از آن مائده بخوردند عیسی علیه السلام
فرمود تا درویشان و بیماران و معلولان را طلبیدند و کفت که بخورید که شما را عطاست

قال ابن عباس نزلت المائدة من السماء علیها سبعة ارغفة و سبعة حیتان فاکلوا منها حتی شبعوا

و دیگران را بلا هزار و سیصد کس از آن طعام خورده‌اند و هیچ چیز از آنکه بود کم نشد
و هیچ فقیر از آن طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری ننوشید الا که شفا یافت پس
مائده باسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه باز آمد و اغنیا و فقرا همه از آن تناول نمودند
بعد از چهل روز غایب شد روزی می آمد و روزی نه همچون ناقهٔ صالح علیه السلام
پس وحی رسید که ای عیسی علیه السلام مائدهٔ مرا بفقرا ده نه باغنیا توانگران از این
حکم مضطرب شده در مائده شک آوردند و آنرا بجا ذوی حمل کردند و هشتاد و سه
تن و بقول صاحب معالم سیصد و سی تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد از سه
روز همه بمردند و اذ قال الله یا عیسی ابن مریم و یاد کن که چون گفت خدای عیسی بن
مریم را بعد از رفع او باسمان یا گوید خدای تعالی روز قیامت مر عیسی را علیه السلام
برای توبیخ و تقریع نصاری ءانت قلت آیا تو گفتی للناس اتخذونی مردمان را که
بگیرید مرا و امی و مادر مرا الهین من دون الله دو خدای کردنی قال سبحانک
ما یکون لی نسزد و نشاید مرا ان اقول آنکه گویم ما لیس لی بحق آنچه مرا سزاوار
نباشد ان کنت قلته اگر بوده‌ام که گفته‌ام آنرا فقد علمته پس بدرستی که دانسته آنرا
تعلم ما فی نفسی تو می‌دانی آنچه در ذات منست و لا اعلم و من نمی‌دانم ما فی نفسک
آنچه در ذات پاک تست یا تو میدانی هرچه من نهان کرده‌ام و من نمیدانم آنچه تو پنهان
داری انک انت بدرستی که تو علام الغیوب دانای پوشیدهائی ما قلت لهم نگفتم
مر ایشان را یعنی امت خود را الا ما امرتنی به مگر آنچه تو امر کردی مرا بآن که ایشان را
گویم از توحید و تعبد و من ایشان را ان اعبدوا الله بپرستید خدای را ربی و ربکم
پروردگار من و شما پس من خود را مربوب و مخلوق گفتم نه رب و خالق و کنت علیهم
و بودم بر اقوال و افعال ایشان شهیدا گواه ما دمت فیهم مادام که بودم در میان
ایشان فلما توفیتنی پس آن هنگام که مرا فرو گرفتی یعنی رفع کردی باسمان یا بمیرانیدی
کنت انت الرقیب علیهم بودی تو نگاه بان بر ایشان و مراقب احوال و افعال ایشان
و انت علی کل شیء و تو بر همه چیزها شهید گواهی و مطلع بدان و مراقب آن ان تعذبهم
اگر عذاب کنی ایشان را بر کفر فانهم عبادک پس بدرستی که ایشان بندگان تواند
و بنده را بر مالک مطلقا اعتراض نرسد از هرچه کند و ان تغفر لهم و اگر بیامرزی
ایشان را با آنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فانک انت العزیز پس بدرستی که
تو غالبی و قادر بر ثواب و عقاب الحکیم دانا در هرچه کنی از عفو و عذاب قال الله
گفت خدای تعالی مراد آنست که گوید و ایراد لفظ ماضی برای تحقق وقوع است کانه
که قیامت قایم شد و خدای تعالی گفت که هذا یوم این روزیست که درین روز ینفع
الصادقین سود میرساند راست گویان را صدقهم راستی که واقع شده از ایشان در دنیا
لهم جنات تجری و این صادقان راست بهشتهائی که میرود من تحتها الانهار در زیر
درختان آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن ابدا تاکید ست
در خلود یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد رضی الله عنهم خشنود گشت خدای تعالی

از ایشان بطاعت

ازیشان بطاعت و رضوا عنه و خشنود گشتند ایشان به نیل کرامت ذلک این دخول
جنان یا حصول رضوان الفوز العظیم رستگاری عظیم است لله مر خدایراست
ملک السموات و الارض پادشاهی آسمانها و زمین‌ها و ما فیهن و آنچه در سموات
و ارضین است و هو علی کل شیء و او بر همه چیزها قدیر تواناست بقدرتی از عجز و
ضعف منزه و مقدس تبارک و تعالی و تقدس سورة الانعام و هی مائة و ستون و خمس آیة مکیة
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله همه ثنایها مر خدایراست و مرجع همه ثنایها حضرت کبریاست الذی آن خداو
ندی که بقدرت کامله خلق السموات بیافرید آسمانها را بی عمدی و مددی و الارض و بیافرید
زمین را بی اصلی و مادهٔ و جعل الظلمات و النور و پدید آورد تاریکیها و روشنی را رد قول
مجوس است که گفتند الله خالق نورست و شیطان آفرینندهٔ ظلمت حق سبحانه و تعالی
فرمود که نور و ظلمت هر دو مخلوق منند بعضی برآنند که مراد از ظلمت و نور شب
و روزست و گفته‌اند جهل و علم یا معصیت و طاعت یا نار و جنت و در انوار
فرموده که هدایت و ضلالت و ازین جهت ظلمت را بلفظ جمع آورد که ضلالت متعدد
است و نور را بلفظ واحد ایراد کرد که هدی یکیست و در بحر الحقایق آورده که بیافرید
آسمان دل و زمین نفس را و پدید آورد ظلمات نفوس را از صفات بهیمی حیوانی و اخلاق سبعی
شیطانی و ظاهر ساخت نور قلوب را از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی
ثم الذین کفروا پس بعد دلایل و آیات آنانکه کافر شدند بربهم بعد لون باپروردگار
خود برابری می‌دهند بتان را یا عدول میکنند از آفریدگار بعبادت غیر او هو الذی خلقکم
اوست آنکسی که بیافرید شما را من طین از طین یعنی ابو البشر را از آن مخلوق ساخت
ثم قضی اجلا و حکم کرد مدتی را که چون بسر آید مرگ برسد و اجل مسمی و مدتی نام برده و
متعین شده نزدیک اوست که کسی نداند بعد از که شنگی ان قیام قیامت باشد ثم انتم
تمترون پس شما شک می‌آرید در بعث یعنی بعد از آنکه ثابت شد که بدو خلق از وست
پس شک نباید کرد که معاد خلق بدوست و هو الله و اوست خدا و ند مطلق و معبود
بحق فی السموات و فی الارض در آسمانها و زمینها و همه را جز او خدای نیست یعلم سرکم
میداند آنچه پنهان شماست یعنی در دل مخفی دارید و جهرکم و آنچه آشکارای شماست
یعنی بزبان می‌آرید و یعلم ما تکسبون و میداند آنچه میکنید از خیر و شر شما را بدان جزا
خواهد داد و در فتوحات میفرماید که سرکم اشارتست بنسبت باطنی انسان و جهرکم
عبارت از نسبت ظاهری اوست صاحب کشف الاسرار آورده که مراد از سر سر خلافت است
که در انسان ودیعت نهاده‌اند و جهر صفات حیوانی و احوال نفسانی اوست و حقیقت
آنست که آدمی را صورتیست جسمانی و معنی روحانی جسم از عالم خلق و روح از عالم امر
سرش از مقام حقیقت جهرش از مرتبهٔ خلقیت در نقد النصوص فرموده که انسان
مرآتیست ذات و جهین و در یکروش خصایص ربوبیت نکری از همه موجودات بزرگوارتر
و در دیگر روش چون نقایص عبودیت شماری از همه خوار تر و بی مقدارتر نظم

چون در خود از اوصاف تو یابم اثری • حاشا که بود نکوتر از من دیگری • واندم
که فتد بجمال خویشتم نظری • در هر دو جهان نباشد از من بتری • پس حق سبحانه
و تعالی می فرماید که از سرائر و خصایص شما در مرتبهٔ غیب میدانم و آثار نقایص شما
در عالم شهادت می شناسم و دیگر میدانم آنچه شما میکنید از عملی که سبب ترقی باشد
بر درجات انسانیه یا موجب تنزل بدرکات حیوانیه و دانستن این دانای
سالک را بر آن دارد که باصلاح و تزکیهٔ اعمال مشغول شده از حضیض استیفای
حظوظ حیوانی بذروهٔ استیناس نعیم روحانی متصاعد گردد **رباعی** حیف باشد
که عمر انسانی • چون بهایم بخواب وخور گذرد • آدمی میتواند از کوشش • کز مقام
فرشته در گذرد • وما تأتیهم من آیةٍ ونمی آید بر کافران آیتی من آیات ربهم از آیات
پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود بدیشان معجزه چون انشقاق قمر و انقلاع
شجر و غیر آن الا کانوا مگر هستند عنها معرضین از آیت و معجزه اعراض کنندگان
فقد کذبوا بالحق پس بدرستی که بدروغ داشتند قرآن را لما جاءهم آن هنگام که
آمد بدیشان فسوف یأتیهم پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود
بدیشان انباء ما کانوا به خبرهای آنچه بودند که بدان یستهزؤن استهزا میکردند
و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بدیشان یا هنگام ارتفاع رایات
اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان سدهٔ سنیهٔ خیر الانام علیه الصلوة والسلام
و ظهور آن اخبار بر کافران در آخرت روشن است الم یروا آیا ندیدند ندانستند که
ما بقوت قهاریه کم اهلکنا چند هلاک کردیم من قبلهم پیش از ایشان من قرنٍ
از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانی که در آن پیغمبری بود و قرن هفتاد سالست
یا هشتاد سال که اغلب اعمار مردم همان باشد و غیر ازین نیز گفته اند پس صفت اهل
قرن میکند مکناهم فی الارض چنان گروهی را هلاک کردیم که ایشان را در زمین مکان
و آرامگاه دادیم یا در آن واهل آن متصرف ساختیم یا ایشان را اعطا کرده بودیم از مکنت
ما لم نمکن لکم آنچه شما را نداده ایم چون عمر دراز و قوت تام و وسعت مال و استظهار
بخدم و حشم وارسلنا السماء و فرستاده بودیم باران را علیهم مدرارا بر ایشان
پی در پی و بهنگام که محتاج بودند بدان وجعلنا الانهار و گردانیده بودیم جویهای
آب که پیوسته تجری من تحتهم میرفت در زیر درختان ایشان یا در زیر قصور و منازل
ایشان که بدان مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود که بمزارع و بساتین خود
می بردند و محصل کلام آنست که متمکن بودند در زمین و در رفاهیت و وسعت
عیش میگذرانیدند فاهلکناهم بذنوبهم پس ایشان را هلاک کردیم بگناهان ایشان
و سود نکرد ایشان را آن قوت و نعمت وانشأنا و بیرون آوردیم من بعدهم از پس
هلاک ایشان قرنا آخرین گروهی دیگر درین آیت کفار قریش را تهدید کرد بهلاک در اخبار
آمده است که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و ابن امیهٔ مخزومی بحضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم ما بتو ایمان نخواهیم آورد

تا وقتی که چهار

تا وقتی که چهار فرشته نامهٔ نوشته از آسمان بیارند و گواهی دهند که این کتاب از خدای
تعالی شما آورده ایم و در ضمن آن مکتوب این معنی مندرج باشد که تو رسول اوئی
این آمد که ولو نزلنا علیک و اگر بفرستیم بر تو کتابا فی قرطاسٍ نوشته در ورقی فلمسوه
بایدیهم پس ببینند و بسایند آنرا بدستهای خود و شبههٔ ایشان از نزول آن کتاب
از آسمان مرتفع شود لقال الذین کفروا هر آینه خواهند گفت آنانکه کافرند ان هذا
نیست این چه آورده الا سحر مبین مگر جادوئی روشن بر همه کس و قالوا و گفتند
کافران لولا انزل علیه ملک چرا فرو نفرستادند بر محمد صلی الله علیه وسلم با او فرشته
که با ما گوید که این پیغمبر است ولو انزلنا ملکا و اگر فرو فرستیم فرشته لقضی الامر
هر آینه حکم کرده شود بهلاک همه خلق چه سنت الهی برین جاری شده که اگر معاینه
ببینند فرشته را چنانکه طلب کرده اند هلاک ایشان لازم بود پس مهلت داده
نشوند ثم لا ینظرون بعد از نزول ملک بیک چشم زدن و چون مشرکان میگفتند که
چرا فرشته برسالت بما نمی آید حق تعالی فرمود ولو جعلناه ملکا و اگر ما گردانیدیم
رسول فرشته را لجعلناه رجلا هر آینه میگردانیدیم اورا ممثل بصورت مردی چنانچه
جبرئیل را علیه السلام بصورت دحیه الکلبی ممثل می سازیم و این صورت
بجهت آنکه قوت بشری بدیدن ملائکه بصورت اصل ایشان وفا نمیکند مگر
جمعی از انبیا علیهم السلام بقوة قدسی مشاهدهٔ ایشان توانند نمود پس چون
فرشته را بصورت فرستیم وللبسنا و هر آینه در آن حال پوشیده گردانیدیم
علیهم بریشان ما یلبسون آنچه برخود پوشیده کرده اند امروز یعنی چنانچه
اکنون رسالت بشر را مسلم نمیدارند در آن وقت نیز طعنه زنان خواهند
گفت ما هذا الا بشر مثلکم پس تسلی میدهد پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم
تا از قول کافران غبار ملالی بر خاطر عاطر آن حضرت ننشیند و میگوید
ولقد استهزئ برسلٍ و هر آینه که تکذیب و افسوس کرده اند بر پیغمبرانی که بوده اند
من قبلک پیش از تو فحاق پس فرود آمده است بالذین سخروا بآنانکه سخریت کردند
منهم از رسل یعنی با ایشان استهزا نموده اند ما کانوا جزای آنکه بودند به
که بدان یستهزؤن استهزا میکردند و آن جزا عذاب و نکال الهی بود که بگرد ایشان
در آمد قل بگو که اگر عذاب گذشتگان مسلم ندارید سیروا فی الارض سیر کنید در
زمین گاهی بیمن و گاهی بشام دیار عاد و ثمود بگذرید ثم انظروا پس بنگرید بنظر
عبرت کیف کان که چگونه بوده است عاقبة المکذبین آخر کار تکذیب کنندگان قل لمن
بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم و بپرس از ایشان که ما فی السموات والارض مر کراست
آنچه در آسمانها و زمینهاست از روی خالقیت و مالکیت اگر ایشان جواب گویند
و اگرنه قل لله تو بگوی مر خدایراست کتب نوشت خدای تعالی علی نفسه الرحمة
بر نفس خود یعنی التزام نمود از روی فضل وجود رحمت را که قبول توبه است
و عفو از معصیت در احادیث آمده است که حق سبحانه و تعالی کتابی نوشت و آن

نزدیک اوست فوق العرش مضمونش آنکه سبقت رحمتی علی غضبی و میشاید
که مراد رحمت باشد که رحمت مطلقه را گویند و آن رحمتیست که همه چیز را فرا رسیده
و نتیجهٔ آن عطا دادنست بی سابقهٔ سوال و استدعا و رابطهٔ حاجت و استحقاق
چنانچه در مثنوی معنوی وارد است — در عدم ما مستحقان کی بدیم
که برین جان و برین دانش زدیم — ما نبودیم و تقاضامان نبود — لطف تو ناگفتهٔ
ما میشنود لیجمعنکم بخدای که جمع خواهد کرد خدای تعالی شمارا الی یوم القیمة
در روز رستخیز یا جمع خواهد کرد در قبور یا روز قیامت لا ریب فیه روزی که
در وقوع آن شک نیست الذین خسروا انفسهم آنان که زیان کردند در نفسهای
خود یعنی فطرت اصلیه و عقل سلیم را که سرمایهٔ ایشان بود ضایع ساختند
فهم لا یومنون پس ایشان ایمان نخواهند آورد وله و مر خدایراست ما سکن
آنچه آرام دارد فی اللیل والنهار در شب و روز یعنی اوست مالک مکان و زمان
و آنرا فرا گرفته فهو السمیع و اوست شنوا بانچه کافران گویند العلیم دانا بانچه
قصد کنند سبب نزول آیت آنست که جمعی از کفار قریش گفتند که ای محمد صلی الله
علیه و سلم مارا معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا بدین کار میدارد که
پیش گرفته ما برای تو بطریق توزیع از اشراف قبایل چندان مال حاصل کنیم
که توانگرتر از جملهٔ خویشان خود شوی بشرط آنکه ازین دعوی رجوع نمایی حق سبحانه
فرمود که هرچه شب و روز بران اشتمال دارد از آن خداست اگر خواهد پیغمبر خود را
چندان مال دهد که توانگرترین خلق شود قل اغیر الله بگو آیا غیر خدایرا اتخذ
ولیا فرا گیرم دوست یعنی غیر خدا دوست نگیرم فاطر السموات والارض خدای که
پدید آرندهٔ آسمانها و زمین است وهو یطعم و او میخوراند خلق را یعنی روزی
میدهد ولا یطعم و روزی داده نمیشود یعنی بی نیازست از خلق و خلق
بوی محتاجند قال الله تبارک و تعالی ما ارید منهم من رزق وما ارید ان (یطعمون)
ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین قل انی امرت بگو بدرستی که من مامور
شده ام ان اکون اول من اسلم بانکه باشم اول کسی که گردن نهد حکم خدایرا
برای آنکه نبی سابق امت باشد در دین ولا تکونن من المشرکین و مرا میگویند
که مباش از سر اورندگان قل انی اخاف بگو بدرستی که من میترسم ان عصیت
ربی اگر عاصی شوم در پروردگار خود و غیر او را پرستم عذاب یوم عظیم
از عذاب روز بزرگ که قیامتست من یصرف هرکه بگردانند خدای عذاب را
حفص بصیغهٔ مجهول میخوانند یعنی هرکه بگردانند خدای عذاب را عنه از او
یومئذ دران روز بزرگ فقد رحمه پس بدرستی که حق تعالی برو بخشایش
فرموده است وذلک و این بخشش خدای الفوز المبین رستگاری هویداست
وان یمسسک الله بضر و اگر برساند بتو سختی چون فقر و مرض فلا کاشف له
پس هیچ باز دارنده و برنده نیست او را الا هو مگر او وان یمسسک بخیر و اگر

برساند بتو

برساند بتو سختی نیکویی چون غنا و صحت فهو علی کل شیء پس او بر همه چیزی از ینها
قدیر تواناست وهو القاهر و اوست قهر کننده فوق عباده غالب بر بندگان خود
فوقیت نه بمکانست بلکه تصور استعلای و غالبیت حق است بقدرت و قهر بر همه
مخلوقات وهو الحکیم و اوست محکم کار در تدبیر خود الخبیر دانا بخفای احوال بندگان
نقلست که سفهای قریش گفتند که ای محمد صلی الله علیه و سلم ما کسی نمی بینیم که
ترا تصدیق کند و از احبار یهود و علمای نصاری پرسیده ایم که صفت این مرد
در کتب خویش دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی بما نما که گواهی دهد بر سالت تو
و بر حقیقت کتاب تو آیت آمد که قل بگو در جواب ایشان که ای شیء چه چیزست
اکبر شهادة بزرگتر از جهت گواهی یعنی گواهی کیست بزرگتر از همه گواهیها قل الله
بگو که خدای تعالی بزرگترست از جهت شهادت شهید بینی و بینکم او گواهست
میان من و شما گواه حقیقت من و بطلان شما اوست واوحی الی هذا القرآن
و بمن وحی کرده اند این قرآن لانذرکم به تا شما بیم کنم بقرآن و اگرچه در و بشارت
نیز هست اما اکتفا کرد باحد الضدین و من بلغ و دیگرانرا انذار میکنم هرکرا قرآن
بدو رسد از عرب و عجم و جن و انس امام مقاتل رحمه الله گفت هرکرا قرآن بدو رسیده
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نذیر اوست و ازینجاست که محمد کعب قرظی رحمه — الله
فرموده که من بلغه القرآن فکانما رای محمدا صلی الله علیه و سلم اءنکم لتشهدون
آیا شما باید که گواهی میدهید ان مع الله آنکه با خدای هستند الهة اخری خدایان
دیگر یعنی بتان قل لا اشهد بگوی که من باری گواهی نمیدهم بدین قل انما هو بگو که
جز این نیست که او اله واحد خداییست یگانه و من بدین وجه گواهی میدهم واننی
بریء و بدرستی که من بیزارم مما تشرکون از آنچه بوی شریک میدارید از اصنام و غیرآن
الذین آتیناهم الکتاب آنانکه ایشانرا داده ایم کتاب یعرفونه می شناسند رسول
خدایرا بحلیه و صفتی که در توریة است کما یعرفون ابناءهم چنانکه می شناسند
پسران خود را بحلیه و صفت و معرفتی روشن آورده اند که حضرت فاروق رضی الله
عنه از عبد الله سلام پرسید که معرفت شما و حضرت پیغمبر که خدای از آن خبر میدهد
که همچون معرفت فرزندانست بر چه وجهی تواند بود ابن سلام رضی الله عنه گفت
که من برسالت پیغمبر صلی الله علیه و سلم متیقن ترم از آنکه بصحبت نصیب پسر
خویش چه این را از توریت دانسته ام اما آنکه معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند
عمر رضی الله عنه فرمود که خدای تعالی توفیق رفیق تو کرد ای عبد الله فقد
اصبت و صدقت الذین خسروا آنانکه زیانکار شدند انفسهم در نفسهای
خود از مشرکان و اهل کتاب لا یومنون پس ایشان ایمان نمی آرند ومن اظلم (فهم)
و کیست ستمکارتر ممن افتری از آن کسی که ستم کند و افترا بربندد علی الله کذبا
بر خدای دروغ یا آنکه ملائکه دختران وی اند و بتان مارا نزدیک او شفیع
خواهند بود او کذب بآیاته یا آنکه تکذیب کنند آیات او را که آن قرآنست

وآنرا سحر و شعر و کهانت نام نهند انه لا یفلح الظالمون بدرستی که رستگار نشوند
ستمکاران یعنی کافران و یوم نحشرهم و یاد کن روزی که حشر کنیم جمیعاً همه ایشانرا
عابدان و معبودان ثم نقول پس گوییم از روی توبیخ للذین اشرکوا مر آنانرا که
شرک آوردند این شرکاؤکم کجااند خدایان شما که شریک خدای ساختید الذین کنتم
تزعمون آنانرا که گمان می بردید که شما را شفاعت خواهند کرد ثم لم تکن فتنتهم
پس نباشد معذرت ایشان الا ان قالوا مگر آنکه گویند والله ربنا و خدای پروردگار
ماست ما کنا مشرکین که ما نبودیم شرک آورندگان دروغ گویند و بتان سوگند
یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهدهٔ کرامات و علو مقامات اهل کنند
بعضی مر بعضی را گویند بیایید تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم پس
سوگند خورند بخدای که ما مشرک نبوده ایم حق سبحانه و تعالی مهر بر دهانهای
ایشان نهد تا جوارح ایشان گواهی دهد انظر کیف کذبوا بنگر که چگونه دروغ میگو یند
علی انفسهم بر نفسهای خود به نفی شرک از آن و ضل عنهم و گم گشت از ایشان ما کانوا
یفترون آنچه بودند که افترا میکردند از شریک مر خدایرا نقلست که ابو سفیان و و کید
و عتبه و شیبه و ابی ابن خلف و برادرش با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام اجتماع
نموده استماع قرآن خواندن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کردند پس نضر بن
حارث را که تواریخ ملوک عجم خوانده بود و اخبار گذشتگان یاد داشت پرسیدند
که این چیست که محمد صلی الله علیه و سلم میگوید آن لعین گفت من نمیدانم که چه
میگوید الا آنکه لبی می جنباند و افسانهٔ که پیشینیان میخواندند وی نیز میخواند
چنانچه احیانا من هم بر تنها می خوانم آیت نازل شد که و منهم من یستمع الیک
و از کفار مکه کسانی هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی
و جعلنا و افکنده ایم علی قلوبهم بر دلهای ایشان اکنة پوششها ان یفقهوه
تا فهم نکنند و فی آذانهم و نهاده ایم در گوشهای ایشان وقرا گرانی تا هوت
نشنوند و ان یروا کل آیة و اگر ببینند هر معجزهٔ که از تو طلبند لا یؤمنون بها
ایمان نمی آرند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان و تکذیب ایشان بغایت
رسیده حتی اذا جاؤک تا چون بیایند بتو یجادلونک جدل و خصومت کنند
با تو یقول الذین کفروا گویند آنانکه کافر شدند ان هذا نیست کتاب تو الا اسا طیر
الاولین مگر افسانهای پیشینیان و هم و ایشان یعنی کافران ینهون عنه
باز میدارند مردمانرا از ایمان برسول و ینأون عنه و دور میشوند بنفس خود
از و یعنی نه خود ایمان می آرند و نه دیگری را می گذارند و گفته اند که آیت در شان
ابو طالبست و معنی آن این که نهی میکنند دشمنانرا از تعرض رسول بحمایت و
خود از دین او دور میشوند و ان یهلکون و هلاک نمی کنند بدین عمل الا انفسهم
مگر نفسهای خود را و ما یشعرون و نمیدانند که ضرر ایشان بغیر ایشان تعدی
نمیکند و لو تری و اگر ببینی ایشانرا اذ وقفوا علی النار چون باز داشته باشند

در آتش

در آتش هاویه به بینی امری شناعت در غایت و ایشانرا مشاهده کنی که از سختی
عذاب جزع و فریاد کنند فقالوا پس میگویند یا لیتنا نرد کاشکی ما باز گردانیده شویم
بدنیی و لا نکذب بآیات ربنا و پس تکذیب نکنیم پروردگار ما را و نکون من المؤمنین
و باشیم از جملهٔ باور دارندگان بل نه چنانست که ایشان میگویند که چون بدنیی
روند مؤمن باشند بلکه همان بر کفر خواهند بود و این اقرار توحید برای آنست که
بدا لهم ظاهر شده است مر ایشانرا ما کانوا یخفون آنچه بودند که می پوشیدند
از کفر و معاصی من قبل پیش از این در دنیی چون امروز بشهادت جوارح بر ایشان
ثابت شد اعتذار میکنند و تمنای رجوع با دنیی دارند و لو ردوا و اگر ایشانرا
باز گردانند بدنیی لعادوا هر آینه باز گردند لما نهوا عنه بسوی آنچیزی که نهی
کرده شدند از آن یعنی شرک و عصیان و انهم لکاذبون و بدرستی که ایشان دروغ
گویانند در وعدهٔ ایمان و چون این آیتها در وعید قیامت بر کافران خوانده شد
بعث و نشور را منکر شدند و قالوا و گفتند ان هی نیست زندگانی الا حیوتنا
الدنیا مگر زندگانی با دنیی و ما نحن بمبعوثین و ما نیستیم بر انگیختگان از قبور
و لو تری و اگر ببینی تو اذ وقفوا علی ربهم چون باز دارند کافرانرا بر حکم خدای
یا در موقف عرض قال گوید خدای تعالی الیس هذا بالحق آیا نیست این بعث
و نشور راست و درست قالوا بلی و ربنا گویند بلی بحق پروردگار ما یعنی اقرار
کنند مؤکد بسوگند قال گوید خدای فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم
تکفرون بآنچه بودید که کافر میشدید یعنی عذاب کشید بسبب کفر قد خسر الذین
بدرستی که زیان کردند آنانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند دیدار خدایرا یا
باور نکردند لقای ثواب و عقاب را بعد از مرگ حتی اذا جاءتهم الساعة چون
بیاید بدیشان قیامت بغتة ناگاهان قالوا یا حسرتنا گویند که ای حسرت و
پشیمان ما علی ما فرطنا بر آنچه تقصیر کردیم فیها در حیوة دنیی و هم یحملون و ایشان
بر دارند اوزارهم گناهان خود را علی ظهورهم بر پشتهای خود مراد آنست
که گناهان لازم ایشان باشد و از ایشان منفک نگردد در معالم آورده که چون
مؤمن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوش بویی
گوید که مرا می شناسی مؤمن گوید که من ترا نمی دانم گوید که من عمل صالح توام بیا
مرا سوار شو که من بسیار در دنیی بر تو سوار بوده ام و آیت یوم نحشر المتقین
الی الرحمن وفدا اشارت بدین است و چون کافر سر از خاک بر آرد پیش آید
او را چیزی در غایت زشتی و ناخوشی بویی و گوید که مرا میدانی کافر گوید که ترا
نمی شناسم گوید که من کردار ناپاک توام بسیار در دنیی بر من سوار شدی امروز
من بر تو سوار می شوم و آیت و هم یحملون اوزارهم عبارت از نیست الا ساء
ما یزرون بدانید که بد باریست بار گناه که میکشند و ما الحیوة الدنیا
و نیست زندگانی دنیا که ایشان بدان مغرورند الا لعب و لهو مگر بازی کودکان

و مشغولی دیوانگان و للدار الآخرة و هر آینه سرای آخرت خیر للذین یتقون
بهترست برای کسانی که پرهیزکاری میکنند جهت آنکه سرای باقیست و لذتهاء
او خالص از شوایب و آفتاب نعمتهای او ایمن از بیم زوال افلا تعقلون آیا تعقل
نمیکنند و حفص بخطاب میخوانند یعنی تعقل نمیکنند که ازین دو سرا کدام بهترست
آورده اند که اخنس بن شریق و ابوجهل با یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم
در شان محمد بن عبد الله صلی الله علیه و سلم چه حکم کنی در دعوی خود صادقست
یا کاذب حالا کسی بر ما مطلع نیست اگر راستی گویی باز خواستی کند ابوجهل گفت
که محمد صلی الله علیه و سلم راست گویست و آنچه بما میرساند آسمانیست نه شیطانی
اما اگر بنبوت او اعتراف میکنم محذوری میدارد و آنچنانست که تمام عز و شرف
که اهل حرم بدان ممتاز و سرافراز اند از لوا و سقایه و ندوه و عمارت مسجد تعلق
بال قصی دارد اگر نبوت نیز بایشان باز کرده اشرف قریش کردند و آل لوی
بیکبارگی محروم می مانند و قول ابومیسره آنست که ابوجهل مشافهه با حضرت
پیغمبر گفت که ای محمد صلی الله علیه و سلم ما از تو هرگز دروغ نشنوده ایم و ترا صادق
دانسته ایم ولیکن در دعوی نبوت تکذیب تو میکنیم آیت آمد که قد نعلم بتحقیق
که ما میدانیم انه لیحزنک الذی یقولون بدرستی که ترا اندوهگین میگرداند آنچه
میگویند در تکذیب تو فانهم پس بدرستی که ایشان لا یکذبونک تکذیب نمیکنند ترا
در حقیقت و براستی تو معترف اند و لکن الظالمین و لیکن ایشان ستمکاران اند
بایات الله یجحدون انکار میکنند آیتهای خدا را از روی عناد پس برای تسلی
آنحضرت میفرماید که و لقد کذبت و بدرستی که تکذیب کرده اند رسل من قبلک
پیغمبران پیش از تو فصبروا پس ایشان شکیبایی نمودند علی ما کذبوا بر آنچه ایشانرا
تکذیب کرده اند و اوذوا و بر آنچه بدیشان رسانیدند حتی اتیهم تا وقتی که آمد بدیشان
نصرنا یاری کردن ما یا وعده کرده ایم صابرانرا بنصرت و حکم کرده ایم بغلبه مؤمنان
بر کافران و لا مبدل و نیست تغییر دهنده لکلمات الله وعدهای خدا را و حکمی که در
نصرت اهل ایمان فرموده و لقد جاءک و هر آینه آمد بتو من نبای المرسلین از خبر
فرستادگان که امم ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند و ایشان صبر فرموده
و آخر غالب شده که کتب الله لاغلبن انا و رسلی و ان کان کبر و اگر چنانست که گران
شد علیک بر تو اعراضهم رو بگردانیدن ایشان از قبول دین حق فان استطعت
پس اگر میتوانی ان تبتغی آنکه بجویی نفقا فی الارض سوراخی در زمین آورده اند که
از غایت حرص که حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم بر ایمان قوم بود میخواست که
هر معجزه که اقتراح کنند حق سبحانه و تعالی ظاهر گرداند تا باشد که بدان گروه مؤمنان
در آیند حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که چون از اهل اعراض ملول شدی و بر تو
بزرگ آمد پس اگر میتوانی که بدست آری نقبی در زیر زمین و بدان بجا در آیی او سلما
فی السماء یا نردبانی پیدا کنی و باسمان بر آیی فتاتیهم بایة پس بیاری آیتی برای

ایشان چنان

ایشان چنان کن و لو شاء الله و اگر خواستی خدای لجمعهم علی الهدی همه ایشانرا
جمع کردی بر هدایت و توفیق ایمان دادی فلا تکونن پس مباش صورت خطاب
متوجه آن حضرت است و در معنی امت را میگوید که مباشید من الجاهلین از
نادانان بدین مسئله که کفر و ایمان وابسته خذلان و توفیق منست انما یستجیب الذین
جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا یسمعون آنانکه می شنوند بسمع قبول از
روی فهم و تأمل اما کافران مانند مردگانند از ایشان اجابت نیاید چنانکه از اموات
و الموتی یبعثهم الله و مرده کافرانرا بر انگیزاند خدای آنگاه بدانند و دانستن سود نکند
ثم الیه یرجعون پس بسوی او بازگردند همه برای جزا و مکافات و قالوا و گفتند
رؤسای قریش لو لا نزل علیه چرا فرو نمی فرستد بر محمد صلی الله علیه و سلم آیة من ربه
آیتی از پروردگار او یعنی معجزه که ما می طلبیم ازو قل ان الله قادر بگو بدرستی
که خدای تعالی قادرست علی ان ینزل آیة بر آنکه فرو فرستد آیتی از مقترحات
ایشان و لکن اکثرهم لا یعلمون و لیکن بسیاری از ایشان نمیدانند که نزول آن
مستجلب بلا و عناست زیرا که حکم الهی برین وجه شرف نفاذ یافته که چون معجزه طلبند
و حق سبحانه ظاهر گرداند و مقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال برایشان
فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مائده و ما من دابة فی الارض نیست هیچ
جنبنده در زمین و لا طائر یطیر و نه هیچ پرنده که در هوا بجناحیه بپرد ببالهای
خود این کلمه برای تأکیدست گویند که فلان چیز بچشم دیدم و فلان سخن بگوش
شنیدم یا آنکه طیران کنایت از سرعت میشاید پس لفظ بجناحیه قطع مجاز میکند
و محصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرنده الا امم امثالکم الا که ایشان امتانند
مانند شما در آفرینش و مردن و زنده شدن و در ادای ثنای الهی چه هیچ کدام از
تسبیح حق سبحانه و تعالی غافل و ذاهل نیستند و ان من شیء الا یسبح بحمده ما فرطنا
فی الکتاب فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ من شیء هیچ چیزی را بلکه او مشتمل است
بر حقایق و دقایق امور علوی و سفلی ثم الی ربهم یحشرون پس بسوی پروردگار
خود حشر کرده خواهند شد این امم تا انصاف بعضی از بعضی بستانند و الذین
کذبوا و آنانکه بدروغ داشتند بایاتنا آیتهای ما را صم کرانند از شنودن دلایل
ربوبیت و بکم و گنگانند از گفتن سخن در باب وحدانیت فی الظلمات در تاریکیهای
کفر و جهل و عناد و تقلید اند من یشاء الله یضلله هر کرا خواهد خدای گمراه گرداند
یعنی توفیق هدایت ازو منقطع سازد و من یشاء و هر کرا خواهد یجعله گرداند
ثابت و نگاه دارد علی صراط مستقیم بر راه راست قل ارایتکم بگو ایشانرا که چه
می بینید ان اتیکم عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب خدا چنانچه بکافران گذشته آمد
در دنیا او اتتکم الساعة یا بیاید بشما قیامت و هول عذاب آخرت اغیر الله تدعون
آیا غیر خدای را میخوانید که عذاب از شما بردارد یعنی نخوانید غیر خدا را ان کنتم
صادقین اگر هستید راستگویان که بتان خدایانند نه چنانست که .. خدایانند

ایات تدعون

بتان بل ایاه چنانست که بتانرا میخوانید و تضرع جز بدرگاه او می برید فیکشف پس ببرد
و رفع کند از شما درد بلا ما تدعون الیه آنچه او را بکشف میخوانید ان شاء اگر خواهد و
تنسون و فراموش میکنید در وقت دعا یعنی دست باز میدارید ما تشرکون آنچه شریک
ساخته اید با او یعنی الهه خود را و لقد ارسلنا و بدرستی که فرستادیم رسولانرا الی امم
بامتان ایشان من قبلک پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب پیغمبران کردند فاخذناهم
پس گرفتیم ایشانرا بالبأساء بسختی و تنگی والضراء و بآفتها و بیماریها لعلهم یتضرعون
تا باشد که زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست نیاز در ذیل استغفار زنند فلولا اذ جاءهم
بأسنا تضرعوا پس چرا وقتی که آمد بدیشان عذاب ما زاری نکردند و روی تضرع و تذلل
بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری کردندی مندفع شدی ولکن قست ولیکن سخت شده
بود قلوبهم دلهای ایشان و تضرع و زاری از قساوت قلبست و زین لهم الشیطان
و آراسته بود برای ایشان ابلیس ما کانوا یعملون آنچه بودند که بعمل آوردند یعنی باعمال
خود معجب بودند و عجب از جمله صفات هلاک کننده است چنانچه در حدیث آمده است
ثلث مهلکات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه ابلیس چون دانست
که از جهت عجب در دام شقاوت افتاد هر دعوی و لاف که از گریبان هستی او
سر بزد مصراع سرمایهٔ او همین صفت بود • لاجرم سرگشتگان وادی غفلت را ازین
راه بچاه ادباری اندازد و صفت عجب و خودبینی را در نظر ایشان آراسته میسازد
تا بواسطهٔ خود دیدن از حق پرستیدن باز می مانند مثنوی مرد معجب ز اهل دین نبود •
هیچ خودبین خدای بین نبود • بیخبر ز جهان و مست یکیست • خویشتن بین و بت
پرست یکیست • فلما نسوا ما ذکروا به پس آن هنگام که فراموش کردند کافران و مکذبان
آنچه پند داده شده بودند بان از بأساء و ضراء فتحنا علیهم بگشادیم بر ایشان
ابواب کل شیء درهای همه چیز را از نعمت و راحت یعنی چون ببلا و محنت پند
پذیر نشدند باسانی و وسعت معیشت نیز امتحان کردیم حتی اذا فرحوا تا وقتی که
شاد شدند بما اوتوا بدانچه بدیشان داده بودند از نعمتها و دل در آن بستند
و آن را سبب استیفای لذات حسی ساخته بنعمت از منعم باز ماندند و بمراسم
شکر و لوازم سپاس قیام ننمودند اخذناهم بغتة بگرفتیم ایشانرا ناگاهان
فاذا هم مبلسون پس ایشان بعد از معاینهٔ عذاب بودند پشیمان و ناامیدان فقطع
پس بریده شد دابر القوم الذین ظلموا آخر از گروه که ایشان ستمکاران بودند یعنی نصرت
کردم اولیاء خود را و هلاک کردم به تمنای ایشان اعدای خود را والحمد لله رب
العالمین و حمد مر خدایرا که پروردگار عالمیانست بر هلاک ظالمان و چون هلاکت ظالم
از آن روی که سبب خلاص از ستم و بیداد ایشانست نعمتی بزرگ و غنیمتی شکرف است
هر آینه مهلک ایشان سزاوار حمد و ثنا خواهد بود قل ارأیتم بگو چه پندارید آخذ
آنکه اگر بگیرد خدای سمعکم شنوایی شمارا تا کر شوید و ابصارکم و بینایی شمارا
تا تار شوند و ختم علی قلوبکم و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم و هوش درو نمانند

من اله غیر الله

من اله غیر الله کدام خدایست غیر الله که بقدرت و کرم خود یأتیکم به بیارد برای شما
آنچه گرفته است انظر نگاه کن و در نگر که ما کیف نصرف الآیات چگونه میگردانیم آیتها
از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی در ترهیب و ترغیب سخن گوییم و وقتی در تذکیر و تنبیه
ثم هم یصدفون پس کافران اعراض کنند از آن و حق را انقیاد نکنند قل ارأیتکم
بگوی ای کافران چه بینید و چه کنید ان اتیکم عذاب الله اگر بیاید بشما عذاب خدای
بغتة ناگاهان بی مقدمه که تنبیه کند بر آن او جهرة یا آشکارا که علامات حلول و نزول
آن ظاهر کرده گویند که بغته آنست که شب فرود آید و جهره عذابیست که در روز واقع
شود و بر هر تقدیر هل یهلک هلاک شوند بدان عذاب الا القوم الظالمون مگر گروه
ظالمان یعنی مشرکان و ما نرسل المرسلین و نفرستادیم پیغمبرانرا الا مبشرین
مگر بشارت دهندگان اهل ایمانرا ببهشت و منذرین و بیم کنندگان کافرانرا بدوزخ
فمن آمن و اصلح پس هر که ایمان آورد و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت فلا خوف
علیهم پس هیچ ترسی نیست ایشانرا از عذاب جاودانی و لا هم یحزنون و نه ایشان اند وهگین اند
از فوت ثواب آن جهانی والذین کذبوا بآیاتنا و آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را
یمسهم العذاب برسد ایشانرا عذاب بما کانوا یفسقون بسبب آنکه بودند که از دایرهٔ
تصدیق بیرون می رفتند قل لا اقول لکم بگوی نگویم شمارا عندی خزائن الله که نزدیک
منست خزینهای روزی خدای تا هر چه خواهید بیارم و لا اعلم الغیب و من نمیدانم
غیب را مادام که وحی بمن نیاید تا هر چه بپرسید جواب گویم و لا اقول لکم انی ملک
و نمیگویم شمارا که از جنس فرشته ام تا هر چه خواهم بقوت ملکی بکنم من همچو شما بشرم ان اتبع
متابعت نکنم الا ما یوحی الی مگر آنچیزی را که وحی کنند بمن قل بگو از روی تمثیل که
هل یستوی الاعمی آیا یکسان باشد نابینا والبصیر و بینا یعنی برابر نباشد گمراه
براه یافته و جاهل با عالم افلا تتفکرون آیا هیچ فکر نمیکنید تا تمیز توانید کرد میان
حق و باطل و انذر به و بیم کن بآنچیزی که بتو وحی می کنند الذین یخافون آن کسانرا
که می ترسند از بسیاری ذل و تقصیر در عمل ان یحشروا از آنکه حشر کنند الی ربهم
بجزای خداوند ایشان اگرچه پند قرآن همه را عامست اما اینجا تخصیص کرده بترسندگان
زیرا که دل پندپذیر و گوش نصیحت شنو ایشانراست لیس لهم نیست ایشانرا من دونه
جز خدای تعالی ولی دوستی که متولی امور ایشان باشد در دنیا و لا شفیع و نه شفیعی
که ایشانرا از عذاب برهاند در عقبی پس ایشانرا بیم کن لعلهم یتقون تا باشد که
بپرهیزند از گناه آورده اند که صنادید قریش با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
گفتند که همواره در مجلس تو درویشان و غلامانند چون ابن مسعود و بلال و مقداد
و عمار و صهیب و امثال ایشان رضی الله عنهم اجمعین اگر این بندگان و مفلسانرا
از مجلس خود دور کنی ما با تو نشست و خواست کنیم و همچنان در دین و قرآن
بگوییم و بشنویم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که من راندن مؤمنان از صحبت
خود ننگ نام کنند پس مجالست ما بدیشان عیب و عارست اگر بوقت حضور ایشانرا

عذر خواهی نابروند شاید که ما انقیاد مراد تو کنیم نقلست که فاروق رضی الله عنه فرمود
که یا رسول الله چنین میتوان کرد تا ببینیم که مهتر رؤسای عرب بچه کشند حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم درخواست اشراف را قبول کرده وایشان برین معاهده وثیقه
التماس کردند پس حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بفرمود تا اسباب کتابت حاضر
کردند و مرتضی علی را رضی الله عنه امر کرد تا این صورت را در حیز کتابت آرد آیت
آمد که ولا تطرد الذین یدعون و مران از مجلس خود آنانرا که میخوانند ربهم پروردگار
خود را و ذکر او میگویند بالغداة والعشی بامداد و شبانگاه یا میگزارند نماز بامداد
وصلوة عصر را یریدون میخواهند بدان دعا و ذکر وجهه رضای خدا را وگفته اند
که وجه خداست یعنی میخواهند خدا را پس شیخ یعقوب سهروردی را قدس سره
پرسیدند که صفت مرید چیست این آیت را بر خواند که یدعون ربهم بالغداة والعشی
یریدون وجهه و در کشف الاسرار آورده که ارادت بر سه وجه است اول ارادت دنیا
محض کما قال الله تعالی تریدون عرض الدنیا و نشان آن دو چیز است در زیادتی
دنیی بنقصان دین راضی بودن و از درویشان و مسلمانان اعراض نمودن دوم آخرت
محض کما قال الله تعالی و من اراد الآخرة وسعی لها و آن نیز دو علامت دارد در سلامتی
دین بنقصان دنیی رضا دادن و در مواسات والفت بروی ایشان گشادن سوم
ارادت حق محض کما قال الله تعالی یریدون وجهه و نشان آن پای بر سر کونین نهاد
و از خود و از خلق آزاد گشتن بیت ما را خواهی خطی بعالم درکش • در بحر فنا غرقه شو
و دم درکش • ما علیک نیست بر تو من حسابهم من شیء از حساب اعمال ایشان چیزی
وما من حسابک و نیست از حساب عمل تو علیهم من شیء بر ایشان چیزی فتطردهم
تا برانی ایشانرا پس بهیچ وجه مران فتکون من الظالمین پس که تو باشی از ظالمان اگر تو
برانی وکذلک و همچنانکه پیش از تو آزموده ایم فقرا را باغنیا همچنان فتنا آزمودیم
بعضهم ببعض برخی اشراف را برخی از ضعفا درامور دین و مقدم ساختیم این
ضعیفانرا بر اقویای عرب در سبقت بایمان لیقولوا تا گویند بزرگانرا که اهؤلاء
آیا اینگروه اند که بنعمت ایمان و احسان با توفیق و هدایت منّ الله علیهم منت
نهاد خدا بر ایشان من بیننا از میان ما الیس الله باعلم آیا نیست خدا دانا تر
یعنی هست بالشاکرین بشکر گویندگان بر نعمت اسلام و اذا جاءک الذین و چون
بیایند بتو آنانکه یؤمنون بایاتنا ایمان دارند به آیتهای ما فقل سلام علیکم
پس بگو سلام بر شما باد همان درویشانند که حق سبحانه از دور کردن ایشان نهی فرمود
بعد از آن هر کدام که بخدمت حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم آمدی آن حضرت
صلی الله علیه وسلم بسلام بروی پیش دستی کردی و در بعضی تفاسیر آورده اند که قومی
بخدمت سید کاینات صلی الله علیه وسلم آمده گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ
کرده ایم و جرایم بیشمار ارتکاب نموده تدبیر اعتذار و چارهٔ استغفار چگونه کنیم آن
حضرت بجواب ایشان ملتفت نگشت و ایشان ناامید از عتبهٔ نبوت بازگشتند فی الحال

این آیت نازل

این آیت نازل شد که چون مؤمنان گنهکار که بر وحدانیت من و رسالت تو و حقیقت
قرآن گرویده اند بیایند بر ایشان سلام گوی که بشارتست بسلامت دینی و رحمت عقبی و بگو
بعد از سلام کتب ربکم نوشت پروردگار شما علی نفسه الرحمة بر نفس خود بخشش
و بخشایش یعنی وعده داد برحمت وعده که از شایبهٔ خلف مبرا بود انه من عمل منکم
بدرستی که هر که بکند از شما سوءً کار بد بجهالة بنادانی یعنی بدی کند در حالتی که
جاهل باشد بر تبعهٔ آن و نداند عقوبتی را که بدان متفرع ثم تاب من بعده پس توبه
کند بعد از آن عمل و اصلح و باصلاح آورد کار خود را بآنکه عزم کند بر عدم و توبه بآن گناه
فانه غفور پس بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است تائبانرا رحیم مهربانست
بر ایشان امام قشیری رحمه الله فرموده که اگر ملک بر تو ذلت می نویسد ملک برای تو رحمت
می نویسد پس تو زاد و کتابتست یکی ازلی و یکی وقتی و مقررست که کتابت ازلی را باطل
نمی تواند ساخت مضمون این آیت شربت شفاعت است مر بیماران بیمارستان
گناه را و شفا بشرط پرهیزست یعنی توبه و استغفار رباعی درد مندان گنه را
روز و شب • شربتی بهتر ز استغفار نیست • آرزومندان وصل یار را • چارهٔ غیر
از نالهای زار نیست • وکذلک نفصل و همچنانکه تفصیل میکنیم درین صورت دلایل
توحید و نبوت را همچنین الایات تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان
و عاصیان تا حق ظاهر گردد ولتستبین و تا روشن شود سبیل المجرمین راه
گناهکاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد نقلست که چون قریش آن حضرت را
صلی الله علیه وسلم بدین آبا دعوت کردند این آیت آمد که قل انی نهیت بگو بدرستی
که مرا نهی کرده اند ان اعبد الذین از آنکه بپرستم آنانرا که تدعون من دون الله
می پرستند بدون خدای تعالی یعنی بتانرا آرزوی شما آنست که من پرستش ایشان
نمایم قل لا اتبع بگو من پیروی نمیکنم اهواءکم آرزوهای شما را قد ضللت اذا
بدرستی که گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم وما انا من المهتدین و نه باشم از جملهٔ
راه یافتگان آورده اند که نضر بن حارث و رؤسای قریش گفتند که ای محمد صلی الله
علیه وسلم چند ما را بعذاب الهی تخویف و تهدید نمایی آنچه از عقوبت میتوانی بما رسان
و بیش ازین ما را مترسان این آیت نازل شد که قل انی علی بینة بگو بدرستی که من بر حجتی
و دلیلی روشنم من ربی از پروردگار من که قرآنست و وحی یا حجج عقلیه یا آنچه فاصله باشد
میان حق و باطل وکذبتم به و شما تکذیب میکنید آن دلیل را ما عندی نیست نزدیک من
ما تستعجلون به آنچه شما بدان شتاب می نمایید یعنی عذاب ان الحکم نیست حکم در تعجیل
و تأخیر عذاب الا لله مگر خدا را یقص الحق میگوید خدای تعالی چیزهای درست را
وهو خیر الفاصلین و او بهترین کار گذارانست یا بیان کنندگان قل لو ان عندی بگو
اگر نزدیک من بودی ما تستعجلون به آنچه شما بدان شتاب میکنید از عذاب لقضی الامر
هر آینه گزارده شده بودی کار بینی و بینکم میان من و شما و شما را هلاک کرده بودمی
بتعجیل و میان من و شما انقطاع شده بودی والله اعلم و خدای تعالی داناترست بالظالمین

بر ستمکاران وقت عذاب کردن ایشان وعنده ونزدیک اوست مفاتح الغیب خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب وعقاب وانقضای آجال وخواتیم اعمال لا یعلمها نمیداند آنرا الا هو مگر او پس تعجیل وتأخیر عذاب وابسته حکمت اوست ومتعلق بمشیت او واز سید عالم صلی الله علیه وسلم مرویست که مفاتح غیب پنج چیزست که کسی نداند آنرا بجز خدای تعالی بعد از آن این آیت خوانده اندکه ان الله عنده علم الساعة تا آخر آیت در سورهٔ لقمان مذکور خواهد شد ویعلم ومیداند خدای ی
ما فی البر آنچه در بیابانست از نباتات وحیوانات والبحر وآنچه در دریاست از جواهر وجانوران آبی یا آنچه در بر عالم شهادت است وبحر عالم غیب وما تسقط من ورقة ونیفتد هیچ برگی از درخت الا یعلمها مگر بداند خدای آنرا که چند برگ از درخت افتاد وچند برگ باقی ماند وآن برگ افتاده از درخت تا زمین چند نوبت بپشت وروی منقلب گشت این مبالغه است در احاطت علم حق بجزئیات ولا حبة ونیفتد دانهٔ فی ظلمات الارض در تاریکی زمین ومراد تخمیست که در زیر زمین افتد ولا رطب ونه تری است ولا یابس ونه خشکیست الا فی کتاب مبین مگر در کتاب روشن مثبت شده یعنی در لوح محفوظ وگفته اند مراد از رطب ویابس جسم است زیرا که جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست وبعضی برانند که رطب اشارت بعالم روحانیاتست ویابس عبارت از عالم جسمانیست وهمه در لوح محفوظ ثبت یافته وهو الذی یتوفیکم واوست خداوندی که می خواباند ومتوفی میکرداند بالیل بشب توفی فرا گرفتن چیزیست بتمام لاجرم اینجا استعاره کرد توفی را از مرگ برای خواب چه میانهٔ ایشان مشارکتست در زوال احساس وتمیز وامتناع بدن از عمل وسر النوم اخ الموت اشارت بدین است ویعلم ومیداند خدای تعالی ما جرحتم آنچه کسب کنید بالنهار در روز ثم یبعثکم پس برانگیزد شمارا از خواب فیه لیقضی در روز اطلاق بعث بر یقظه برای ترشیح است درمتو فی
اجل مسمی تا وقتی که تمام کرده شود اجل نام برده یعنی مرگ برسد ثم الیه مرجعکم پس بسوی اوست بازگشت شما بعد از مرگ ثم ینبئکم پس خبر کند شمارا در قیامت بما کنتم تعملون بانچه دیدکه عمل میکردید وخبر کردن بانست که جزا دهد شمارا بر کردارهاء شما وهو القاهر واوست قاهر وغالب فوق عباده بر بندگان خود ویرسل علیکم ومیفرستد بشما حفظة فرشتگانی که نگاه بانندمر اعمال شمارا یعنی مینویسند عملهای شمارا تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه آنست که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند واز هیبت خطاب اقرأ کتابک عملی بجای آرد که در وقت نامه خواندن خجل وشرمنده نگردد

نظم ٭ اندیشی از آن روزی که در وی ٭ جگرها خون ودلها ریش باشد ٭ دهند دست نامهٔ اعمال وگویند ٭ بخوان تا کردهای خویش بینی ٭ مکن ورمیکنی فعلی در آن کوش ٭ که اندر نامه نیکی بیش بینی ٭ واین کرام الکاتبین مشرف حال بندگان خواهند بود حتی اذا

جاء تا وقتی که بیاید

جاء تا وقتی که بیاید احدکم الموت بیکی از شما مرگ توفته رسلنا وجان او را بردارند دند
فرشتگان ما یعنی ملک الموت واعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملائکهٔ رحمت اند وهفت دیگر ملائکهٔ عذاب پس چون ملک الموت روح مؤمن قبض کند بفرشتگان رحمت بسپارد وچون جان کافر بردارد بملائکهٔ عذاب دهد وهم لا یفرطون طوت
واین فرشتگان تقصیر نمیکنند وبی فرمان الهی قبض ارواح نمی نمایند ثم ردوا پس بازگردانیده شوند مردمان بعد از موت الی الله بحکم وجزای خدای تعالی مولیهم الحق آنکه خداوند ایشانست وحقست یعنی درست گوی ودرست کار الا له الحکم بدانید که مر او راست حکم در آن روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد وهو اسرع الحاسبین واوست شتاب کننده ترین حساب کنندگان وگفته اند که حق سبحانه وتعالی بمقدار دوشیدن گوسفندی همه مکلفانرا حساب خواهد کرد با وجود کثرت جن وانس وبسیاری اعمال ایشان واین دلیل کمال قدرتست قل من ینجیکم بگو که کیست که می رهاند شمارا من ظلمات البر از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل وبخار وغبار والبحر واز ظلمت دریا که تیرگی شب وسحاب وبخارست مراد درماندگی وسختی دشتها وکشتیهاست تدعونه میخوانید نجات دهندهٔ خود را تضرعا از روی زاری واشکارا وخفیة وپنهان لئن انجینا ومیگویید که اگر نجات دهد خدای ما را من هذه ازین شدت ومحنت لنکونن هر اینه باشیم من الشاکرین از شکرگویندگان بر نعمت نجات قل الله ینجیکم بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم که خدای تعالی نجات میدهد شمارا منها از ظلمات بر وبحر ومن کل کرب واز هر اندوهی وغمی که باشد ثم انتم تشرکون پس آنکه شما باز بشرک رجوع میکنید وبعهدی که کرده اید وفا نمی نمایید قل هو القادر بگو اوست توانا علی ان یبعث علیکم بر آنکه فرستد بر شما عذابا من فوقکم عذابی از زبر شما چون طوفان که بقوم نوح آمد وحجاره که بر سر اصحاب فیل بارید او من تحت ارجلکم یا عذابی از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرقه شدند یا قارون که بزمین فرو رفت وگفته اند عذاب من فوق حکام ظالمند ومن تحت ارجل بندگان وخدمتکاران بد معاش یا من فوق کبار قوم اند ومن تحت صغار ایشان او یلبسکم شیعا یا درآمیزد شمارا باهم گروه گروه هر گروهی را سودایی وتمنایی وآرزویی ومدعایی بخلاف آن دیگر تا آن مخالفت بمقاتلت انجامد ویذیق بعضکم ویچشاند خدای از شما بأس بعض رنج وسختی مراد سیوف مختلفه است انظر کیف بنگر که چگونه نصرف الایات میگردانیم آیتهارا بوعده ووعید لعلهم یفقهون تا باشد که ایشان بدانند وکذب به ودروغ میدارند عذاب را یا قرآن را قومک قوم تو که کفار قریش اند وهو الحق وآن عذاب یا کتاب حق وصدق است قل لست علیکم بگو من نیستم بر شما بوکیل نگهبان که مهم شمارا بمن گذاشته باشند تا شمارا از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم لکل نبإ مستقر هر خبری را از وعد ووعید وقتیست که در آن وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا هر عملی را جزایی وسوف تعلمون وزود باشد که بدانید آنرا واذا رأیت الذین وچون ببینی تو آن کسانی را که بتکذیب واستهزا یخوضون

خوض و شروع میکنند و گفت وگوی نمایند فی ایاتنا در آیتهای ما که قرآنست و بر آن طعن
میکنند فاعرض عنهم پس اعراض کن از ایشان و منشین با ایشان حتی یخوضوا تا وقتی
که در آیند فی حدیث غیره در سخنی دیگر غیر قرآن و اما ینسینک الشیطان و اگر فراموش
کردانید بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب بان حضرتست و مراد امت اند
فلا تقعد پس منشین بعد الذکری بعد از آن که یاد کنی سخن خدا را مع القوم الظالمین
با گروه ستمکاران که در صنع تکذیب و استهزا میکنند در موضع تصدیق و تعظیم سبب
نزول این آیت آن بود که هر گاه که مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض
نمودندی در تکذیب قرآن و استهزا کردندی با بعضی کلمات حق سبحانه و تعالی حکم فرمود
که چون به بینید که کفار شروع در تکذیب قرآن کردند برخیزید و از ایشان دوری جوئید
اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه و از قعود در مسجد الحرام چاره نیست
کافران نیز پیوسته در مسجد اند و همواره سخره می کنند با قرآن و اهل ایمان ما نمی توانیم که
ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را نیز از خوض منع نمی توانیم کردن ایا آثم باشیم باز آیت
فرود آمد که و ما علی الذین و نیست بر آنانکه یتقون پرهیزند از خوض کردن من حسابهم
از شمار اهل خوض یعنی از جرایم و آثام ایشان من شیئ از چیزی و لکن ذکری و لیکن
بر ایشان هست که پند دهند ایشانرا به پند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح
یا اظهار کراهیت کنند از اقوال و افعال ایشان لعلهم یتقون باشد که پرهیز کنند از ین
عمل و شرم دارند و ذر الذین اتخذوا و بگذار یعنی اعراض کن از آنان که گرفتند دینهم
لعبا و لهوا دین خود را بازی و مشغول طرب و افسوس شدند یعنی بنای دین خود را
بلهو و بازی نهاده اند چون عبادت اصنام و تحریم بحیره و سائبه یا دینی که پیغمبر ایشانرا
بدان دعوت میکند بان سخریه و استهزا میکنند یا عید خود را که میقات عبادتست بلهو
و لعب میگذرانند و غرتهم الحیوة الدنیا و فریب داده است ایشانرا زندگانی دنیا تا بدان
سبب انکار حشر و بعث میکنند و ذکر به و پند ده ایشانرا بقرآن ان تبسل تا تسلیم کرده نشود
بهلاک یا در سوا نگردد یا گرفته نشود نفس بما کسبت نفسی هر کافری بسبب آنچه کرده است
از بدیها لیس لها نیست مر آن نفس گرفتار شده را من دون الله جز خدای ولی دوستی
که مدد تواند کرد و لا شفیع و نه خواهنده که او را از عذاب خلاص تواند داد و ان
تعدل کل عدل و اگر فدا دهد آن نفس هر فدای که باشد تا خود را از عذاب باز خرد
لا یؤخذ منها آن فدا فرا نگیرند اولئک آن گروه الذین ابسلوا آن کسانند که سپرده شده اند
بملائکه عذاب بما کسبوا به سبب آنچه کرده اند از قبایح افعال لهم مر ایشانراست
در دوزخ شراب من حمیم آشامیدنی از آب جوشیده که درون ایشانرا بسوزاند
و عذاب الیم و عذابی دردناک که بیرون ایشانرا محترق سازد بما کانوا یکفرون بجهت
آنکه ایشان بودند که کافر شدند قل بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم اندعوا من دون الله
آیا می پرستیم بدون خدا یعنی نمی پرستیم ما لا ینفعنا آنچه ما را سود نکند اگر طاعت داریمش
و لا یضرنا و زیان نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضرر و نرد و آیا

بازگردیم علی

بازگردیم علی اعقابنا بر پاشنهای خود یعنی مرتد شویم و رجوع بشرک کنیم بعد اذ هدینا الله
پس از آنکه خدای ما را راه نمود باسلام و از مصنوع کفر و ضلالت خلاص داده اگر از دین
حق بازگردیم باشد مثل کالذی استهوته الشیاطین مانند کسی که ببرده باشند
او را دیوان فی الارض در زمین یعنی بیابان دور و دراز و از راه راست بیفکنده
حیران متحیر مانده نه راه میداند و نه چاره کار خود میداند له اصحاب مر او را یاران و مصاحبانند
که از روی شفقت یدعونه میخوانند او را الی الهدی بسوی راه راست و میگویند
ائتنا بیا بر جانب ما و دیوان او را بطرف خود دعوت میکنند و او متردد است در رفتن
و بازگشتن که اگر اجابت شیاطین میکند در ورطه هلاک می افتد و اگر سخن اصحاب
میشنود بسر منزل نجات میرسد و جه تمثیل آنست که هر که مرتد شد مشابهست بکسی که
غولان و دیوان او را از میان کاروان ربوده در بادیه خطرناک برده اند رفیقان
کاروان که مؤمنانند او را براه شرایع که منهاج شرعست میخوانند و دیو فریبنده او را
به بیابان ضلالت میکشد اگر پیروی کرد و خود را بکاروان رساند در زمره ایشان داخل
شود و اگر با دیوان بماند در کفر و زندقه بمیرد قل ان هدی الله بگو بدرستی که دین
خدا یعنی اسلام هو الهدی اوست دین درست و راه راست و امرنا و ما را فرموده اند
لنسلم تا گردن نهیم لرب العالمین بپروردگار عالمیان و ان اقیموا الصلوة و دیگر
فرموده اند که برپای دارید نماز را و اتقوه و بترسید از خدای در اجال آن و هو الذی
الیه و اوست خداوندی که بسوی او تحشرون جمع کرده خواهید شد روز قیامت
و هو الذی خلق السموات و اوست آن کسی که بیافرید آسمانها را و الارض و زمین را
بالحق برای اظهار حق چه مصنوعات او دلایل قدرت و وحدانیت اویند و یوم یقول
و یاد کن روزی را که خدای گوید یعنی هر چیزی را که تکوین او خواهد امر فرماید که
کن بباش فیکون پس بباشد آن مراد روز قیامتست و تکوین حشر اموات و احیای
ایشان قوله الحق سخن او راستست و له الملک و مر او راست پادشاهی یوم ینفخ
فی الصور در آن روزی که در دمند در صور و آن شاخیست که در وخواهند
دمید سر دمیدن و ذکر آن بیاید عالم الغیب اوست خدای داننده غیب که عالم
ملکوتست و الشهادة و دانای شهادت که عالم ملکست و هو الحکیم و اوست
خداوند حکمت در بعث و حشر خلایق الخبیر دانا بانکه برانگیزد و بر چه حشر کند و اذ قال
ابراهیم و یاد کن برای اهل مکه قصه ابراهیم را علیه السلام که ایشان دعوی
فرزندی او میکنند پس اولی آنکه بدو اقتدا نمایند در توحید و قصه او آنست که گفت
لابیه آزر مر پدر خود آزر را و در کتب تواریخ نام او تارخ است و آزر لقب
اوست و معنی آزر پیر رسیده است و بر هر تقدیر گفت مر او را که ای پدر اتتخذ
اصناما آلهة آیا فرا میگیری بتانرا که خود تراشیده بخدایی انی اریک بدرستی که من
بینم ترا و قومک و گروه ترا که متابع تواند فی ضلال مبین در گمراهی هویدا و کذلک
و چنانکه بدو نموده بودیم گمراهی قوم او را همچنان نری ابراهیم بنمودیم ابراهیم را

ملکوت السموات والارض عجایب و بدایع آسمانها و زمینها از ذروه عرش تا تحت
الثری بر وی منکشف ساخت تا استدلال کند بدان در وقت قدرت کامله حق تعالی
ولیکون من الموقنین و تا باشد از بی‌گمانان یا موقن بود در علم استدلال در معالم آورده
که نمرود بن کنعان که پادشاهی روی زمین تعلق بدو داشت و در شهر بابل نشستی
شبی در واقعه دید که کوکبی از افق آینده طلوع نمود که در شعشعه جمال او نور آفتاب
و ماه نابود گشت از غایت فزع بیدار شد و کاهنان و حکمای مملکت تعبیر این
واقعه بر آن وجه کردند که درین سال بولایت بابل مولود خجسته طالعی از خلوتخانه
عدم بفضای صحرای وجود خواهد آمد که هلاکت تو و اهل مملکت تو بر دست او باشد
و هنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نپیوسته نمرود بفرمود تا میان
زنان و شوهران تفریق کردند و بر هر ده یکی را موکل ساخت و آزر که یکی از مقربان
و محرمان نمرود بود شبی با زن خود ادنی بنت نمر پنهان از موکلان خلوت دست داد
او حامله شد و بامدادش را کاهنان با نمرود گفتند که امشب آن کودک برحم پیوسته است
نمرود خشم گرفته بفرمود تا بر هر حامله یکی موکل ساختند تا اگر پسر زاید بکشند
و زنانی که در تفحص احوال حامله بودند چون بر مادر ابراهیم علیه السلام اثر حمل
ظاهر نبود ازو درگذشتند و دیگر کسی بدو التفات نکرد تا وقتی که وضع حمل نزدیک
رسید او نیز ترسید که اگر پسری زاید ناگاه خبر بکسان نمرود رسد فی الحال او را بکشند
به بهانه از شهر بیرون رفت و غاری در میان کوه نشان داشت در آن غار ابراهیم را
بزاد و در خرقه پیچید و همان جا گذاشته در غار به سنگ استوار کرد و آزر را که از قصه
حمل خبر داشت گفت ای آزر از ترس گماشتگان نمرود بصحرا رفتم و پسری زادم
فی الحال بمرد و در خاکش دفن کردم و باز گشتم آزر باور کرد او نیز روز دیگر با غار
آمد دید که ابراهیم علیه السلام انگشتان خود را از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون
می کشد و مینوشد او نیز چون این حال بدید خوش وقت شد و با شهر مراجعت نمود
القصه ابراهیم علیه السلام چون از بستان عنایت الهی می نوشید بروزی چندان
می بالید که کودک دیگر در ماهی و بماهی چندان بزرگ میشد که دیگری در سالی **بیت**
چو ماه نو که باروی دل افروز • بود افزاینده نورش روز تا روز • چون پانزده ماهه
شد با جوانان پانزده ساله مقابل گشت و از خانه بیرون آمد و گفته اند هفت سال
یا سیزده سال در غار بود و بر هر تقدیر چون ابراهیم علیه السلام بزرگ شد او نی
باز گفت که پسر تو که آن روز خبر مرگ او بدروغ دادم جوانی رسیده است در غایت
خوب روی و نکوخوی پس آزر را بغار آورد و ابراهیم را علیه السلام بدو نمود آزر
بجمال پسر خویش بر آمد و با او گفت این را از غار بخانه آور که بملازمت نمرود بریم
آزر برفت و او نیز ابراهیم را علیه السلام از غار بدر آورد و نماز شام بود و در پایان
غار گله های اسب و شتر و رمه گوسفند جمع بودند ابراهیم علیه السلام از مادر پرسید
که هر اینه اینها را پروردگاری خواهد بود که آفریده است و روزی میدهد پس مادر

گفت که هیچ مخلوق

گفت که هیچ مخلوقی را از خالقی چاره نیست که آفریدگار او باشد و بعد در تربیت او پرورش
یابد گفت پروردگار من کیست مادرش گفت من پروردگار توام ابراهیم علیه السلام
گفت پروردگار تو کیست گفت پدر تو ابراهیم علیه السلام گفت خدای او کیست گفت
نمرود ابراهیم پرسید که خدای نمرود کیست مادرش بانگ بر ابراهیم زد علیه السلام
که مثل این سخنان مگو که خطر عظیم دارد و در زمان نمرود بعضی ستاره و آفتاب
و ماه می پرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود میکردند ابراهیم
علیه السلام با مادر بجانب شهر روان شد فلما جن علیه اللیل چون شب برو درآمد
و تاریک شد رای کوکبا دید ستاره رخشان یعنی زهره و مشتری گفته اند نزدیک
با افق مغرب پس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی سجده کردند قال گفت
ابراهیم علیه السلام هذا ربی آیا اینست پروردگار من بر سبیل استفهام با آنکه
بزعم آن قوم فلما افل پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت قال لا احب الافلین
گفت دوست نمی دارم فرو روندگان را زیرا که زوال و انتقال بر پروردگار روا نباشد
پس قدری دیگر راه رفتند و شب چهاردهم ماه بود طبق سیمین ماه بر کناره
خوان سبز فلک نمودار شد فلما رای القمر پس چون دید ماه را بازغا بر آینده
و تابنده و جمعی ماه پرستان پیش وی بسجده درافتادند قال هذا ربی گفت
آیا اینست پروردگار من فلما افل پس آن وقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط
نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قال گفت ابراهیم علیه السلام لئن لم یهدنی
ربی اگر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت و شناخت خود لاکونن هر آینه
باشم من من القوم الضالین از گروه گمراهان پس از آنجا درگذشتند و نزدیک
شهر رسیدند آفتاب تابان ابتدا طلوع کرد جمعی متوجه او شده عزم سجود کردند
فلما رای الشمس پس چون دید ابراهیم علیه السلام آفتاب را بازغة بر آینده
و جهان از نور خود تابنده قال هذا ربی گفت اینست که میگویند آفتاب پرستان
که پروردگار منست هذا اکبر این کوکب بزرگترست در جرم و بیشترست در رو شنایی
فلما افلت پس چون نشان زوال و استقامت برو ظاهر شد قال یا قوم گفت ای قوم
انی بریء من بیزارم مما تشرکون از آنچه شما با انبازی میگیرید با خدای تعالی انی
وجهت وجهی بدرستی که من خالص کردم دین خود را یا روی دل خود را متوجه
ساختم للذی مر آن کسی را که از محض قدرت خود فطر السموات والارض بیافرید
آسمانها و زمینها را حنیفا در حالتی که من مایلم از همه ادیان بدین توحید وما انا
من المشرکین و نیستم من از شرک آرندگان در تفسیر منیر مذکورست که چون ابراهیم
علیه السلام بشهر درآمد او را بدیدن نمرود بردند و او مردی بود کریه منظر ابراهیم
علیه السلام او را بدید بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزکان پری پیکر گرد تخت
او صف زده از مادر پرسید که این چه کسست که مرا بدیدن او آورده اید گفتند
خدای همه است پرسید که این ملازمان بر حوالی تخت کیانند گفت آفریدگان اویند

ابراهیم علیه السلام تبسم فرمود و گفت ای مازرچه کونه است که این خدای شما دیگرانرا از خود خوبتر آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی القصه ابراهیم دم بپیوسته مذمت بتان کردی و پرستندگان ایشانرا دشنام دادی و قوم با او مجادله میکردند چنانچه حق سبحانه خبر داد وحاجّه قومه و حجت جستند بروی قوم وی و مخاصمه کردند در توحید قال اتحاجّونّی گفت آیا با من باطل حجت میگویید فی الله در وحدانیت خدای و میخواهید که بر من غلبه کنید و قد هدان و حال آنکه خدای مرا راه نموده است بتوحید ایشان اورا تخویف کردند که با معبودان ما استهزا میکنی بلاها بتو خواهند رسانید ابراهیم علیه السلام فرمود که ولا اخاف و نمی ترسم ما تشرکون به از آنچه شما شرک آورده اید بدان یعنی از بتان شما باکی ندارم که بکسی ضرر نمی توانند رسید الا ان یشاء مگر آنکه خواهد ربی شیئا پروردگار من چیزی از مکاره که بجز ایشان نمی رسد وسع ربی رسیده است از پروردگار من و احاطه کرده کل شیء همه چیزهارا علما از جهت علم افلا تتذکرون آیا یاد نمی کنید و پند نمیگیرید و میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمییز نمی نمایید وکیف اخاف ما اشرکتم و چگونه ترسم از آنکه شما بانبازی گرفتید ولا تخافون و نمی ترسید شما انکم اشرکتم بالله از آنکه شرک می آرید بخدای تعالی و شریک او میدارید ما لم ینزّل آن چیزی که فرو نفرستاده است خدای به بشریک کردن او علیکم بر شما سلطانا کتابی و حجتی فای الفریقین پس کدام ازین دو کروه موحدان و مشرکان احق بالامن سزاوارند بایمن بودن پس مرا جواب دهید ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید آنرا که از وی باید ترسید و قادر است برایصال نفع و ضر آنکه حق سبحانه و تعالی از سوال ابراهیم علیه السلام جواب میدهد که سزاوارتر بایمنی الذین امنوا آن کسانند که ایمان آورده اند و لم یلبسوا و نیامیختند ایمانهم بظلم ایمان خود را بشرک این کروه اولئک لهم الامن مر ایشانراست ایمنی از خلود در دوزخ و هم مهتدون و ایشانند راه یافتگان و تلک و آنچه گذشت از استدلال ابراهیم علیه السلام با افول کواکب تا اینجا حجتنا حجت و برهان و برهان ما بود که از روی درستی آتیناها ابراهیم دادیم آنرا با براهیم علیه السلام تا حجت گرفت بدان علی قومه بر قوم خود نرفع درجات بر میداریم پایهای بلند من نشاء هر کرا خواهیم در علم و حکمت ان ربک بدرستی که پروردگار تو حکیم خداوند حکمت است در برداشتن و فرو گذاشتن بندگان علیم دانا باستحقاق هر کس در رفع و خفض او و وهبنا له و بخشیدیم مر ابراهیم را علیه السلام اسحق پسر او اسحق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است و یعقوب و نبیره او که اسرائیل است کلا هدینا و هر یکی را ازین هر دو راه نمودیم و نوحا هدینا من قبل و راه نموده بودیم نوح را علیه السلام پیش از ابراهیم علیه السلام و من ذریته و هدایت دادیم از ذریت نوح علیه السلام و بعضی گفته اند از ذریت ابراهیم علیه السلام و قول اول اصح است زیرا که یونس علیه السلام و لوط علیه السلام درین آیتها مذکورند و از ذریت ابراهیم علیه السلام نبوده اند و باقی از ذریت ابراهیم علیه السلام اند و هم از ذریت نوح علیه السلام

باتفاق پس حق

باتفاق پس حق سبحانه و تعالی میگوید که از ذریت نوح علیه السلام راه نمودیم داود داود را که پسر ایشاست از اولاد یهودا و سلیمان و پسر او سلیمان و ایوب و ایوب را که پسر آموص است از اسباط عیص بن اسحق علیه السلام و یوسف و یوسف بن یعقوب علی نبینا و علیهم السلام و موسی و هرون و موسی و برادر او هارون که پسران عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب علیه السلام و کذلک و همچنانکه ابراهیم را علیه السلام خبر دادیم برفعت درجات نجزی المحسنین جزا دهیم نیکوکارانرا فرا خور استحقاق ایشان و زکریا و دیگر راه نمودیم زکریارا او پسر اذن بن مسلم از اولاد رحبعم بن سلیمان علیه السلام و یحیی و پسر او یحیی را علیه السلام و عیسی و عیسی را که پسر مریم است و مریم دختر عمران بوده از بنی ماثان که ملوک بنی اسرائیل بوده اند و گفته اند که عمران پسر اشهم بن آمون است از اولاد سلیمان و ازینجا معلوم میشود که نسبت از طرف مادر صحیح است چون عیسی را ذریت نوح یا ابراهیم گفته و حال آنکه نسبت او از مادر است نه از پدر پس حسن و حسین را رضی الله عنهما از اولاد رسول صلی الله علیه و سلم باید دانست و بنو امیه درین مضایقه میکردند و الیاس و دیگر الیاس را که بقول اصح پسر شبی بن فنحاص بن عیزار بن هرون است و آنکه گفته اند که مراد ادریس است دور مینماید چه ادریس از ابنای نوح است نه از اولاد او و کل من الصالحین و همه این پیغمبران پسندیدگانند و اسمعیل و دیگر راه نمودیم اسمعیل را که پسر ابراهیم است و الیسع و الیسع که پسر اخطوب است و با بن العجوز مشهور است و یونس و یونس بن متی را و لوطا و لوط را که پسر هارون بوده و هارون برادر حضرت ابراهیم است صلوات الله و سلامه علی جمیع الانبیاء و المرسلین و کلا فضلنا و همه را فضیلت دادیم بنبوت علی العالمین بر ملائکه و جن و انس و من آبائهم و هدایت دادیم بعضی را پدران این پیغمبران و ذریاتهم و برخی را از فرزندان ایشان و اخوانهم و بعضی را از برادران و اجتبیناهم و برگزیدیم این پیغمبرانرا و هدیناهم الی صراط مستقیم و راه نمودیم ایشانرا یعنی ثابت داشتیم بر راه راست ذلک این دین که انبیا بدان متدین بودند هدی الله دین خداست یهدی به من یشاء راه مینماید بدان دین هر کرا میخواهد بفضل خود من عباده از بندگان ولو اشرکوا و اگر این پیغمبران شرک آرند بخدای تعالی با وجود این همه فضل و کمال لحبط عنهم هر آینه باطل گردد و نیست شود از ایشان ما کانوا یعملون آنچه ایشان کرده باشند زیرا که کفر محبط اعمال است درین آیت تهدید عظیم است مر مشرکانرا اولئک آن گروه یعنی انبیا الذین آتیناهم الکتاب آنانند که داده ایم ایشانرا کتاب والحکم و داده ایم حکمت در فصل دادن امور والنبوة و پیغمبری فان یکفر بها پس اگر کافر شوند بکتاب و حکمت و نبوت هؤلاء این گروه معاندان از قریش فقد وکلنا پس بدرستی که ما برگماشته ایم و مهیا کرده بها برای ایمان بدینها قوما

کروهی اکه از روی صدق لیسوا بها بکافرین نیستند بدین چیزها کافر مراد پیغمبران
ومتابعان ایشانند وکفته اند این قوم اشارت بانصار است واهل مدینه وچون در وقت
نزول این سوره ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند پس این سوره بشارتست بایمان
ایشان اولئک الذین آن کروه انبیا آنانند هدی الله راه نمود خدای ایشانرا بدین
خود فبهدیهم اقتده پس بطریق ایشان اقتدا کن مراد آن چیزست که برآن متفق
بوده اند از توحید واصول دین نه فروع مختلف فیها در مفاتح الغیب آورده که آنچه
حق سبحانه حضرت مصطفی را صلی الله علیه وسلم فرموده که فبهدیهم اقتده یعنی
بآین انبیا اقتدا کن واحوال ایشانرا پی روی اشارتست بانکه بر وصف وسیرت هرکس
مطلع شده جود واحسن آنرا اختیار فرمای زیرا که اقتدای پیغمبر بدیشان در اصول
دین نشاید چه در آن تقلید روا نیست ودر فروع نیز نباشد چه شریعت او ناسخ شریعت
ایشانست پس مراد محاسن اخلاق ومکارم اوصاف خواهد بود واز صفات سنیه
واخلاق رضیه هرچه باهمه ایشان متفرق بوده نزد او تنها مجتمع است پس از همه اکمل وافضل
باشد **سوی** هرچه بخوبان جهان داده اند • قسم تو نیکوتر از آن داده اند • هرچه بنازند
بدان دلبران • جمله ترا هست وزیادت بر آن • قل بکوای محمد صلی الله علیه وسلم باکافران
که لا اسئلکم نمیخواهم از شما علیه بر پیغام رسانیدن از خدای تعالی اجرا مزدی چنانچه هیچ
پیغمبر پیش از من مزد دعوت از امت نطلبیده ان هو نیست این تبلیغ من الا ذکری
للعالمین مکر پندی مر عالمیانرا وما قدروا الله وتعظیم نکردند جهودان خدایرا حق قدره
چنانچه سزای تعظیم او باشد ودر کشف الاسرار آورده که خدایرا نشناختند چنانچه
حق شناختن او باشد قدم را با حدوث چه نسبت خاک وآب را با رب الارباب چه مناسبت
بزرکی را از شناخت الهی سؤال کردند فرمود کل ما خطر ببالک فهو علی خلاف ذلک
بیت هرچه آن بوهم نهاده دست عقل وحس ووهم • کبریایش سنگ بطلان اندر آن
انداخته • وحضرت حقایق پناهی خلدت ظلال کمالهم بالفیض الالهی در شرح رباعیات
فرموده اند که معرفت وادراک حق سبحانه باعتبار کنه ذات وتجرد او از تعینات اسما
وصفات ممتنع است غیر حق را زیرا که ازین حیثیت بحجات عزت محتجب است
وبرداء کبریا مختفی هیچ نسبت نیست میان او وما سوای او پس شروع در طریق
معرفت او ازین وجه اضاعت بضاعت وقتست **مصراع** بخیال در نکنجد تو خیال
خود مرنجان • وامام علامه قدس الله روحه در اسرار التنزیل فرموده ای آنکه رسیدن
بکنه ذات تو محال وعبارت از تو بغیر تو وبال **بیت** کنه خودم در خور اثبات تو
نیست • دانندهٔ ذات تو بجز ذات نیست • وکفته اند که معنی آیت اینست که ما وصفوا الله
حق وصفه آورده اند که مالک الضیف که سرحلقهٔ احبار یهود بود بخدمت سید
کاینات صلی الله علیه وسلم آمد آن حضرت با وی کفت که سوکند میدهم ترا بدان خدای
که توریت را بر موسی منزل کرد آیا نه دیدهٔ که در توریت دیده که خدای دانشمند فربه را
دشمن میدارد کفت آری این خبر در توریت هست حضرت فرمود که آن حبر تو بودی

خود پرست تو بی او در غضب شد وکفت خدای هیچ کتابی بر هیچکس نازل نساخته است
آیت آمد که ایشان خدایرا چنانچه می باید وصف نکردند اذ قالوا چون کفتند
ما انزل الله نفرستاده است خدای تعالی علی بشر من شیء بر هیچ بشری هیچ چیز از وحی
واحکام شرع همچنین صفتی را که انزال کتب وارسال رسل است از حق سبحانه
وتعالی سلب کردند قل بکوای محمد صلی الله علیه وسلم من انزل الکتاب الذی جاء به
که بفرستاد آن کتاب را که آمد موسی بموسی علیه السلام یعنی توریت نورا در حالتی که
بود روشنایی دهنده وهدی للناس وراه نماینده مردمانرا تجعلونه شما کردانیده اید
آنرا قراطیس صحیفها وطومارها وورقهای پراکنده تبدونها آشکارا میکنید
آنچه میخواهید وتخفون کثیرا وپنهان میسازید بسیاری ازان چون نعت حضرت
صلی الله علیه وسلم وآیت رجم وغیر آن وعلمتم وآموخته شده اید ای اهل اسلام
بزبان محمد صلی الله علیه وسلم ما لم تعلموا آنچه ندانستید انتم ولا اباؤکم نه شما
ونه پدران شما از امر ونهی وحلال وحرام قل الله بکوای محمد صلی الله علیه وسلم که
خدای تعالی فرستاده این جواب آنست که نفرستاد توریت را ثم ذرهم پس دست
بدار از یهود وبکذار ایشانرا تا پیوسته فی خوضهم یلعبون در باطل وجز آن خود
بازی میکنند شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس الله سره در کلمهٔ قل الله ثم ذرهم فرموده
بکر الله را وبکذار ما سواه را وقطع کن هوس نفس را حضرت شیخ الاسلام قدس
سره فرموده که قل الله دل باسوی او دار ثم ذرهم غیر او را فرو کذار شبلی با بعضی از اصحاب
خود میکفت که علیک بالله ودع ما سواه **بیت** چون تفرقهٔ دلست حاصل زهمه •
دل را بیکی سپار وبکسل زهمه • وهذا کتاب انزلناه واین قرآن کتابیست که فرستاده ایم
اورا مبارک بسیار فائده وبا برکت مصدق الذی بین یدیه باور دارنده آنچه
پیش از وی بوده از کتب ولتنذر وتا بیم کنید این کتاب وحفص به تا بیم کنی یعنی
تا تو بیم کنی ام القری اهل مکه را ومن حولها وهر کرا کرد مکه است یعنی مجموع
اهل مشرق ومغرب را قری جمع قریه است واورا از قری عد کرده که بمعنی جمع است پس
هرجا که مجتمع باشد از شهر ودیه آنرا قریه توان کفت ومکه را ام القری کفت بجهت آنکه
تمامی زمین را از تحت او بسط کرده اند یا آنکه قبلهٔ اهل قری است ومجمع ایشان در وقت
حج والذین یؤمنون بالآخرة وآنانرا که ایمان می آورند بکتاب با پیغمبر چه تصدیق
آخرت موجب خوف عاقبت است وخوف سبب تدبر وتفکر در آنکه نجات بمتابعت
پیغمبر وقرآن دست دهد وهم وایشان که بیبینی که بکتاب میکروند علی صلوتهم
یحافظون برنمازهای محافظت می نمایند زیرا که نشانهٔ ایمان وستون دین نمازست
آورده اند که مسیلمه کذاب واسود عنسی دعوی نبوت کردند وحضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم از سبب دروغ ایشان غبار ملال بر صفحهٔ خاطر بود وحضرت عزت
ستمکاری ایشانرا شرح داد که ومن اظلم وکیست ستمکارتر ممن افتری از انکس که
افترا کرد وبربست علی الله کذبا بر خدای تعالی دروغ وکفت من پیغمبرم او قال

[illegible]
صحاح الجوهری

یا گفت که اوحی الیّ وحی میکنند بمن ولم یوح الیه شیء و وحی نکرده اند بدو چیزی
مسیلمه باطل و مفتریات بر هم می بست وی گفت که این وحی است که بمن فرود آمده
و اسود عنسی نیز میگفت که شخصی بر من ظاهر میشود بر حماری شهید و سخنان
بر من القا میکند ومن قال و کیست ظالمتر از آن کس که گفت سانزل زود باشد که نازل
گردانم مثل ما انزل الله مانند آنچه خدای نازل کرده اند گوینده این سخن عبدالله بن
سعد است که کاتب دیوان نبوت بود روزی که آیت ولقد خلقنا الانسان من سلالة
می نوشت و تقلب اطوار او از علقه و مضغه و عظم و لحم ملاحظه میکرد و بعد از آنکه
کلمات ثم انشأناه خلقا آخر شنید از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارک
الله احسن الخالقین حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که بنویس که همچنین
نازل شد عبدالله در شک افتاد و مرتد گشت گفت که اگر محمد صلی الله علیه و سلم
صادق است بر من هم وحی فرود می آید چنانچه بدو می آید و اگر کاذب است من هم
گفتم چنانچه او میگوید ولو تری و اگر ببینی تو اذ الظالمون چون باشند ظالمان
یعنی کافران فی غمرات الموت در سکرات و شدتهای مرگ والملائکة و فرشتگان
عذاب باسطوا ایدیهم گسترانندگان دستهای خود را برای قبض روح ایشان و در
ینابیع گفته دستها گشاده باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین بر ایشان میزنند
و میگویند اخرجوا انفسکم بیرون آرید روحهای خود را از جسدها همچون متقاضی
مسلط که از روی غلظت و عنف و جبر چیزی میطلبند یا میگویند فرشتگان
که بدر آرید نفسهای خود را از عذاب اگر میتوانید الیوم امروز که وقت مردن
شماست تا ابد الابدین تجزون جزا داده خواهید شد عذاب الهون بعذاب
خوار کننده بما کنتم تقولون بسبب آنکه بودید که می گفتید علی الله غیر الحق بر خدای
بر خدای چیزی که نه راست بود وکنتم عن آیاته و بودید که از آیات او تستکبرون
گردن کشی میکردید و تعظیم نمی نمودید و در آن تأمل و تدبر نداشتید ولقد جئتمونا
و بدرستی که آمده اید برای حساب و جزا بسوی ما فرادی تنها نه مال با شماست
و نه فرزند و نه خدم و نه حشم و نه یار و نه مددکار کما خلقناکم و آمدید چنانکه شما را
آفریده بودیم اول مرة نخستین بار در رحم مادر سر و پای برهنه وترکتم و بگذاشتید
ما خولناکم آنچه عطا داده بودیم شما را در دنیا یعنی آنچه بدان نازیدید و بودیدکه از
بسبب آن مفاخرت میکردید و بگذاشتید وراء ظهورکم از پس پشت خود نه از پیش
فرستادید و نه با خود بردید و ما نری معکم و نمی بینیم با شما شفعاءکم شفیعان
شما را الذین زعمتم آنانکه گمان می بردید از روی جهالت انهم فیکم شرکاء بدرستی
که ایشان در تربیت شما شریکان خداوندند لقد تقطع بینکم بدرستی که بریده شد
پیوند شما و حفص بنصب نون خوانده یعنی منقطع گشت آنچه میان شما بود
از وصلت و مودت وضل عنکم و گم شد از شما ما کنتم تزعمون آنچه دیدید
که گمان می بردید که بتان شفیعان شما اند ان الله بدرستی که خدای تعالی

فالق الحب

فالق الحب شکافنده تخم است تا از وی نبات بروید والنوی و شکافنده دانه است
تا نهال از آن بر آید یخرج الحی بیرون می آرد زنده یعنی نبات را که بنشو و نما حیاتی
دارد من المیت از مرده که تخم و دانه است یا بیرون آرد وگفته اند از نطفه و مرغ را
از بیضه و مؤمن را از کافر و عاقل را از جاهل و مخرج المیت و بیرون آرنده مرده است
چون تخم یا نطفه یا بیضه من الحی از زنده که نبات و آدمی و مرغ است ذلکم الله
این زنده کننده میراننده الله است فانی تؤفکون پس کجا برگردانیده میشوید
از او فالق الاصباح شکافنده نور صبح است از ظلمت شب یعنی تاریکی را بر
روشنایی آرد وجعل اللیل سکنا و گردانید شب را آرامگاه خلق تا از تعب حرکات
روز بر آسایند والشمس والقمر و ساخت آفتاب و ماه را حسبانا نشانهای شمار یعنی
ایشان را ادوار مختلف است و سیرهای متنوع تا شهور و سنین بدیشان متعین گردد
ذلک این کار که تسییر و تدویر شمس و قمر است برای حساب تقدیر العزیز تقدیر خداوند
است غالب که حکم او بر همه جاریست العلیم دانا بتدبیر مملکت خود وهو الذی و
اوست خداوندی که بقدرت کامله و حکمت بالغه جعل لکم النجوم بیافرید برای شما
ستارها لتهتدوا بها تا راه یابید بسبب آنها فی ظلمات البر در تاریکیهای شب
در بیابان والبحر و در دریاها و نجوم را جز این منافع دیگر هست چون زینت
سما و رمی شیاطین و غیر آن و در تیسیر گفته که ذکر این منفعت کرد چه در آنجا
دلیل قدرت ظاهرتر است زیرا که نجوم را بر فلک دلیل معرفت طریق زمین ساخته
با وجود بعد مسافت میان آسمان و زمین قد فصلنا الآیات بدرستی که روشن
و مبین ساختیم نشانهای قدرت را لقوم یعلمون برای گروهی که دانند و بدان
استدلال کنند وهو الذی انشاءکم و اوست آنکس که بیافرید شما را من نفس
واحدة از یک تن که آدم است فمستقر پس شما را قرار است و مستودع و جای ودیعت
مستقر رحم است و مستودع صلب و بر عکس نیز گفته اند یا مستقر قبر است
و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هر جا که آدمی قراری دارد مستقر و مستودع
اوست چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار او که بهشت است یا دوزخ که
مستقر اوست و از این جهت آخرت را دار القرار گفته اند و محققان را درین آیت
اشارتست که زبان قلم از تحریر و قلم زبان از تقریر این معزول اند قطعه قومی که
حقایق و معانی گویند • با خلق بجای سر نهانی گویند • اسرار غم عشق تو دلها با هم •
هر دم بزبان بی زبانی گویند • قد فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم علامات
وحدانیت خود را لقوم یفقهون برای گروهی که فهم کنند وهو الذی و اوست
آنکه انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان ماء آبی فاخرجنا
پس بیرون آوردیم به بآن آب نبات کل شیء رستنیهای هر چیزی مجمل
فرموده آنکه مفصل میگوید فاخرجنا منه پس بیرون آوردیم از این آب
خضرا چیزی سبز یعنی گیاهی که از تخم رسته است و بیخ و شاخ پیدا کرده است

نخرج منه بیرون می آریم ازین گیاه سبز حبا متراکبا دانه بر یکدیگر مرکب شده یعنی
خوشه ومن النخل و بیرون می آریم از خرما بنان من طلعها از شکوفه و غنچهٔ وی قنوان
شاخها دانیة بیکدیگر نزدیک یعنی برهم یا بزمین نزدیک از بسیاری بار وجنات
من اعناب و دیگر بیرون آریم بوستانها از انگور والزیتون و بیرون آریم بآب باران
درخت زیتون را والرمان و درخت انار را مشتبها در حالتی که آن درختان بعضی
به بعضی مانند در برگ وغیر متشابه و نه مانند یکدیگر در طعم میوه چه بعضی بغایت
ترش می باشد و بعضی شیرین و برخی ترش شیرین انظروا الی ثمره بنگرید بمیوهٔ هر درختی
اذا اثمر چون بیرون آرد ثمر خود را بغایت خرد و بی مزه وینعه و بنگرید در رسیدنی
و پختگی او که چگونه شکلی و مزه و نفع و لذتی در وی پدید می آید ان فی ذلکم بدرستی که
درین چیزها که یاد کردیم لایات نشانهاست بر وجود قادر حکیم لقوم یؤمنون
مر گروهی را که بگروند وجعلوا لله وساختند کافران واضح است که مراد زنادقه اند
یعنی مجوس که ساخته اند یعنی پیدا کرده اند بزعم خود برای خدای شرکاء الجن
انبازان جن و پری یعنی گفتند که شیطان شریک خداست و هرچه خیر است خدای
می آفریند و او را یزدان میگویند و هرچه شر است شیطان خلق میکند و او را اهرمن
میخوانند وخلقهم و حال آنکه او آفریده است مرین کبرا نرا و شیطان نیز مخلوق
اوست و ایشان مخلوق را شریک خالق میگویند وخرقوا له و بربافند بعضی
کافران برای او بنین چون عزیر و عیسی علیهما السلام وبنات و دختران چون
ملائکه بغیر علم بی آنکه علم باشد ایشانرا بحقیقت آنکه میگویند سبحانه پاکست
خدای وتعالی و برتر است عما یصفون از آنچه صفت میکنند که او را شریک
فرزند هست بدیع السموات والارض اوست پدید آورندهٔ آسمانها و زمینها
انی یکون از کجا باشد و چگونه بود له ولد مر او را فرزندی ولم یکن له صاحبة
و حال آنکه نیست مر او را زن فرزند از شوهر و زن پدید آید و چگونه او را زن باشد
که در زن و شوهری کفویت و جنسیت شرطست و او را کفو نیست و میان او و ما
سوی مجانست نه وخلق کل شیء و بیافرید همه چیز را و خالق را مانند نیست وهو
بکل شیء علیم و او بهمه چیزها داناست و غیر او را این دانایی نیست پس ورا مثل نبود
و مانند او را نباشد پس اسناد صاحبه و ولد بر وی محالست ذلکم الله این که
بدین صفتها موصوفست خداوند مستحق عبادت اوست ربکم پروردگار شما
لا اله الا هو هیچ معبودی سزا نیست مگر او خالق کل شیء آفرینندهٔ همه چیزها
فاعبدوه پس او را بپرستید وهو و او با وجود این همه صفتها علی کل شیء بر همه چیزها
وکیل نگاه بانست و متولی امور بندگانست لا تدرکه الابصار در دنیا بد
او را دیدها وهو یدرک الابصار و او دریابد خداوند دیدها را این آیت
دلالت بر نفی ادراک که وقوفست بر کنه شیء و احاطه او بر نفی رویت چه رویت
بی ادراک ممکنست و اگر ادراک بمعنی رویت دارند تقدیر باید کرد که نه بینند

بصرها او را در دنیا

بصرها او را در دنیا چه رویت در عقبی بنص قرآن و حدیث ثابت شده وهو
اللطیف الخبیر و اوست نیکوکار و دانا باسرار و در ینابیع گفته که اوست باریک
بین در نهان و کسی نمی بیند آنچه او می بیند و کس نداند آنچه او میداند قد جاءکم
بصائر بدرستی که آمد بشما نشانهای روشن من ربکم از پروردگار شما فمن
ابصر فلنفسه پس هر که بیند منفعت او مر او راست ومن عمی فعلیها و هر که
نابینا شود یعنی نه بیند آن حجتهای ظاهر را پس ضرر آن بروست وما انا علیکم
و نیستم من بر شما بحفیظ نگاه بان که محافظت اعمال شما کنم و بر آن شما را جزا
دهم بر من همین تبلیغ است و بس وکذلک و مثل این تصریف که در آیتهای گذشته
کردیم نصرف الایات دیگر میگردانیم آیتهای قرآنرا از خوف برجا و از وعد
بوعید تا سامعان متنبه شوند ولیقولوا و تا گویند اهل مکه که تو درست
خوانده و تعلیم گرفته از دیگری زعم کفار قریش آن بود که حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم و آله از جبر و یسار که دو بنده بودند از سبی روم تعلیم
میگیرد و میگوید که خدای بمن وحی میکند حق تعالی میگوید که تصریف آیات
میکنیم تا گویند که تو از دیگری بشری تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام مفید در
هیچ بشر نیست ولنبینه و دیگر تصریف برای آنست که بیان میکنیم قرآنرا
لقوم یعلمون برای گروهی که میدانند که این کلام خدایست نقلست که در محلی که
کفار عرب آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بدین ابا دعوت میکردند این آیت
نازل شد اتبع ما اوحی پی روی کن که وحی کرده شد الیک من ربک بتو از پروردگار تو
یعنی طریقه توحید و بدانکه لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مگر او و
واعرض و روی بگردان عن المشرکین از شرک آرندگان و باقوال ایشان التفات
منمای ولو شاء الله و اگر خواستی خدای تعالی که موحد بودندی ما اشرکوا
هرگز شرک نمی آوردند وما جعلناک و نگردانیده ایم ترا علیهم حفیظا برین کافران
نگاه بان وما انت و نیستی تو علیهم بوکیل بریشان وکیل یعنی کار ایشان بتو باز
گذاشته نیست آورده اند که چون آیت انکم وما تعبدون من دون الله حصب
جهنم نازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم زبان از دشنام
بتان ما بر بند و اگر نه ما خدای ترا که بصفات کمال یاد میکنی هجا گوییم آیت آمد که
ولا تسبوا الذین یدعون و دشنام مدهید آنانرا که می پرستند من دون الله بجز خدای
تعالی و قبایح ایشان یاد مکنید فیسبوا الله که ایشان در مقابله ناسزا گویند
خدا را عدوا از روی ظلم و تجاوز از حق بغیر علم بی دانشی یعنی این عمل بکنند
از روی نادانی حق سبحانه و تعالی نهی کرد از دشنام کسی که مستحق دشنام است
تا در برابر نشود کسی را مسبب نیست کذلک همچنانکه بیاراستیم اعمال کفار را
در نظر ایشان زینا لکل امة بیاراستیم برای هر گروهی عملهم کردار ایشان
از نیک و بد در نظر ایشان کل حزب بما لدیهم فرحون ثم الی ربهم پس بسوی آفریدگار ایشانست

[صفحهٔ راست]

مرجعهم بازگشت ایشان فینبئهم پس خبر دهد ایشانرا در وقت مکافات بما کانوا
یعملون بآنچه بودند که عمل میکردند آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت صلوات
الله و سلامه علیه گفتند که ای محمد صلی الله علیه و سلم تو ما را خبر میدهی که موسی ع م
عصا بر سنگ زد دوازده چشمه آب جاری شد و عیسی علیه السلام مرده را بدم
زنده کرد از این آیتی بما نما تا بتو ایمان آریم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند
میخواهیم که کوه صفا بدعای تو زر گردد حضرت فرمود که اگر این معجزه بتحقیق
بپیوندد مرا تصدیق خواهید کرد جمله بر قبول دعوت عهد کردند و سوگندان
غلاظ و شداد تاکید نمودند که اگر این معجزه بنمایی ما در موافقت اهل توحید
متابعت کنیم در معالم آورده که حضرت بدعا اشتغال نمود مقارن آن جبرئیل
علیه السلام نزول فرمود و پیغام آورد که من بدعای تو این کوه را زر سازم اما
سنت من بر آن جاری شده که چون از انبیا بر نبوت ایشان نشان خواهند و آن
آیت بظهور رسد اگر از عهدهٔ عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بدیشان
فرستیم اگر میخواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد و اگر خواهی
بگذار تا توبه کنند حضرت علیه السلام قسم ثانی را اختیار فرمود و آیت آمد که
واقسموا بالله و سوگند خوردند بخدای جهد ایمانهم سختترین سوگندان ایشان
لئن جاءتهم آیة اگر آید بدیشان نشانه از آنچه طلب میکنند لیؤمنن بها هر آینه
ایمان آرند بدان قل انما الآیات بگو جز این نیست که این آیتها یا بعضی نشانهای
نبوت که آن معجزاتست عند الله نزدیک خداست و او بر اظهار آنچه از آن خواهند
قادرست و ما یشعرکم و چه چیز دانا کرد است شما را ای مؤمنان بآنچه از کافران صادر
گردد انها اذا جاءت بدرستی که معجزها چون بیاید بدیشان و مشاهده کنند
لا یؤمنون نخواهند گروید و نقلب افئدتهم و میگردانیم دلهای ایشانرا از تصدیق
و ابصارهم و دیدهای ایشانرا از دیدن راه حق پس ایمان نمی آرند در آخر
کما لم یؤمنوا به همچنانکه ایمان نیاوردند بآنچه از آیات ظاهر شد اول مرة
نخستین بار چون شق قمر و غیر آن و نذرهم و میگذاریم ایشانرا فی طغیانهم یعمهون
که در بیزاری خود سرگشته میشوند و لو اننا نزلنا و اگر ما فرو فرستادیم الیهم
الملائکة بسوی این کافران فرشتگانرا چنانچه میگویند که لولا انزل علینا الملائکة
و کلمهم الموتی و اگر سخن میگفتند با ایشان مردگان چنانچه اقتراح میکنند که فأتوا
بآبائنا و حشرنا علیهم و اگر جمع میکردیم برای ایشان کل شیء همه چیزها را که در دنیاست
قبلاً گروه گروه تا گواهی دهند بر وحدت الهی و نبوت حضرت رسالت پناهی ما کانوا
لیؤمنوا نبودند و نیستند ایشان که ایمان آرند الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای تعالی
خواهد و لکن اکثرهم و لیکن بیشتر کفار یجهلون نمیدانند که اگر همه معجزات بدیشان
نمایند ایمان نخواهند آورد و کذلک و چنانکه ترا ای محمد صلی الله علیه و سلم دشمنان
هستند جعلنا ما گردانیدیم لکل نبی برای هر پیغمبری عدوا دشمنی شیاطین الانس

والجن ذکور کردن کشن

[صفحهٔ چپ]

والجن ذکور کردن کشان از جن و انس شیاطین الانس کافرانند که مثل شیطان
دورند از رحمت رحمان یوحی بعضهم وسوسه میکند بعضی از ایشان یعنی
شیاطین جن الی بعض برای بعضی یعنی شیاطین انس یا وسوسه میکنند
و خبر میدهند بعضی از جن جن را و بعضی از انس انس را زخرف القول
سخنان دروغ آراسته را غرورا از برای فریب و لو شاء ربک و اگر خواستی
پروردگار تو ایمان ایشانرا ما فعلوه نمیکردند دشمنی با پیغمبران فذرهم
و ما یفترون پس بگذار ایشانرا و آن دروغها که بر می بافند و از اینجا معلوم
شد که وسوسهٔ شیطان در سخنان رنگین بی اصل برای فریب خلقست و لتصغی
الیه و برای آنکه میل کنند بآن افئدة الذین دلهای آنکسانی که لا یؤمنون
بالآخرة نمیگروند بآخرت و لیرضوه و برای آنکه پسندند آنرا و لیقترفوا
و برای آنکه کسب کنند ما هم مقترفون آنچه ایشان کسب کننده اند از گناهان
افغیر الله بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم که آیا بغیر خدای تعالی ابتغی حکما
میطلبیم کسی را که حکم کند میان من و شما و هو الذی و اوست آنکه انزل
الیکم الکتاب فرو فرستاد بشما قرآنرا مفصلا بیان کرده شده در حق و باطل
والذین آتیناهم الکتاب و آن کسانی که داده ایم ایشانرا کتاب چون علماء یهود
و نصاری یعلمون میدانند انه منزل من ربک آنکه قرآن فرو فرستاده شده
است از پروردگار تو بالحق براستی و درستی فلا تکونن پس مباش مخاطب
امت اند یا هر احدی چون اول بر وحقیقت قرآن ظاهر شد پس نباشید
من الممترین از شک کنندگان و تمت تمام شد کلمة ربک حجت آفریدگار تو
در بیان توحید و نبوت صدقا و عدلا از روی راستی در اخبار و مواعید
و از روی عدالت در اقضیه و احکام لا مبدل هیچ کس نیست تبدیل دهنده
لکلماته مر اخبار و احکام او را چنانچه تبدیل دادند آیات توریة را زیرا که
حق سبحانه و تعالی وعدهٔ محافظت قرآن کرده از تبدیل که و انا له لحافظون
و هو السمیع و اوست شنوای گفتار همه العلیم دانا بر اسرار همه و ان تطع
و اگر فرمان بری اکثر من فی الارض بیشتر کسانرا که بر روی زمین اند یعنی
کفار و جهله گویند که ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه یضلوک
عن سبیل الله گمراه کردانند ترا از راهی که بخدا میرسد ان یتبعون پیروی
نمیکنند این گروه الا الظن مگر گمان خود را و گمان ایشان آن بود که پدران
ایشان بر حق اند و ان هم الا یخرصون و نیستند ایشان الا که دروغ میگویند
در تحلیل مردار و تحریم بحایر و انساب فرزند بوی و اتخاذ شریک در عبادت
وی ان ربک هو اعلم بدرستی که پروردگار تو داناترست من یضل عن
سبیله بآن کس که گم میشود از راه وی و هو اعلم و او داناترست بالمهتدین
براه یافتگان فکلوا پس بخورید مما ذکر اسم الله از آن چیزی که یاد کرده شده است

نام خدای تعالی علیه برده در زمان ذبح او ان کنتم بآیاته اگر هستید شما
مؤمنین بآیتهای او بسخنان او در حلال و حرام کرده یدکان و ما لکم و چیست شما را
الا تأکلوا آنکه نخورید مما ذکر اسم الله از آنچه یاد کرده اند نام خدای تعالی علیه
برده در وقت ذبح کردن و قد فصّل لکم و بدرستی که تفصیل کرد خدای و بیان فرمود
برای شما ما حرّم علیکم آنچه حرام کرده اند بر شما و تفصیل این در آن آیت است که حرّمت
علیکم المیتة الی آخر الآیة و حفص حرّم را بفعل معلوم خوانده یعنی بیان کرد خدای
تعالی آنچه حرام ساخت بر شما الا ما اضطررتم مگر آنکه بیچاره باشید و محتاج گشته اید
بسوی آن از محرمات آن نیز حلالست عند الضرورة و ان کثیرا و بدرستی که بسیاری
از مردمان لیضلّون گمراه میکنند خلق را در تحلیل حرام و تحریم حلال باهوائهم بآرزوی
خویش بغیر علم بی دانشی یعنی بی دلیلی و حجتی ان ربک بدرستی که پروردگار
تو هو اعلم او ست داناتر بالمعتدین بدانها که از حد در گذشتند و ذروا و دست بدارید
ظاهر الاثم آشکارای گناه و باطنه و پنهان او را یعنی ترک کنید همه گناهها را
زیرا که گناه یا آشکارا باشد یا پنهان و گفته اند که نکاح محارم مکنید و بزنان مایل
مشوید و بعضی گفته اند که گناه ظاهر آنست که بجوارح میل کنند و باطن آنکه بدل
می اندیشند و در حقایق سلمی آورده که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیاست و باطن
اثم میل بنعمتهای عقبی هر دو سبب مشغولی میشود از حضرت مولی یا ظاهر
حظوظ نفس است و باطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر میل است بمشتهیات بجوارح
و گناه باطن محبت آرزوهای نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلق را بر آن
اطلاع می افتد و باطن آنکه میان خدا و بنده بود و حقیقت آنست که گناه
ظاهر اقوال و افعال سیئه است که بجوارح و اعضا ارتکاب آن دست میدهد
و گناه باطن عقاید فاسده است و عزایم باطله است و در بحر الحقایق فرموده
که همچنانکه انسان را ظاهریست یعنی بدن جسمانی و باطنیست یعنی دل در جهان
گناه را ظاهریست و آن قول و فعلی باشد موافق طبع و مخالف شرع و باطنی
آن صفات حیوانیست و اوصاف سبعی و شیطانی پس حق سبحانه و تعالی میفرماید
که ترک کنید افعال طبع را باستماع و دست بدارید اخلاق ذمیمه نفسانی را بتخلق
باخلاق ملکی و ربانی امام قشیری قدس سره میفرماید که چون حق تعالی نعمت ظاهر
و باطن بتو ارزانی داشته و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة اینجا میفرماید که ظاهر
الاثم و باطنه یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن خلاصی قلوبست از عقوبت حرمان
بیت ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث گناه • تا از آن صورت و معنی تو پاکیزه شود
ان الذین یکسبون الاثم بدرستی که آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهر او باطن
سیجزون زود باشد که جزا داده شوند بما کانوا یقترفون بآنچه هستند که کسب میکنند
آورده اند که مشرکان عرب که مردار را حلال دانستندی گفتندی ای محمد صلی الله علیه
وسلم گوسفندی که میرد کشنده او کیست فرمود که آفریننده او گفتند ای عجبا

چیزی که یاران تو

چیزی که یاران تو میکشند و سگ و چرغ هلاک میکنند حلال و پاکست و هر چه خدای
١٢٨ میکشد حرام و ناپاک از این سخن وسوسه در خاطر ضعفای اهل اسلام افتاد آیت آمد
و لا تأکلوا مخورید مما لم یذکر اسم الله علیه از آنچه یاد نکرده اند نام خدای را بر ذبح او
امام احمد رحمه الله حرام داند لحم متروکة التسمیه را خواه بعمد و خواه بسهو
امام مالک و امام شافعی رحمهما الله بخلاف این میگویند که ذبیحه مسلمانان
حلالست اگر چه تسمیه نکرده باشند و امام ابوحنیفه رحمه الله فرق میکند عمد و
نسیان اگر ترک تسمیه بعمد کرد حرامست و الا حلال و انه لفسق و بدرستی که خوردن
او فسق است و ان الشیاطین و بدرستی که دیوان لیوحون وسوسه میکنند
الی اولیائهم بدوستان خود یعنی کافران لیجادلوکم تا با شما خصومت کنند
که هر چه خود میکشید میخورید و آنچه خدای کشته است میگذارید و ان اطعتموهم
و اگر شما ای مؤمنان فرمان برید ایشان را در استحلال آنچه حرامست انکم لمشرکون
بدرستی که شما مشرک باشید زیرا که ترک فرمان خدای تعالی بفرمان برداری غیر او
شرکست او من کان میتا آیا آن کس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت فاحییناه
پس زنده کردانیم او را باسلام یا علم یا هدایت و جعلنا له نورا و دادیم مر ورا
نوری از حجج و براهین تا تمییز کند میان حق و باطل یمشی به فی الناس می
باید نور در میان مردمان بر راه راست پس این چنین کس باشد یعنی نباشد
کمن مثله فی الظلمات مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیها مانده
لیس بخارج منها نیست بیرون آینده از آن کذلک زین همچنانکه آراسته اند
ایمان را در دل مؤمنان للکافرین زینت داده برای کافران ما کانوا یعملون
آنچه میکنند از عبادت اصنام این آیت در شان امیر حمزه علیه الرحمة و ابو
جهل علیه اللعنة نازل شده در وقتی که ابوجهل لعین نسبت با حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم جرات بی ادبی کرده بود که ان لایق حال نبوت و موافق
استماع مخلصان امت نیست و حمزه در آن روز در شکار بود چون باز آمد شکایت
بی حرمتی ابوجهل لعین با او حکایت کردند حمزه خشمناک بر سر آن بی باک رفت
و کمانی بر سر او زد و کلمه شهادت بر زبان راند پس زنده بنور اسلام حمزه است
و گرفتار ظلمات کفر و آثام ابوجهل لعین و گفته اند در باره عمر بن الخطاب
و ابوجهل فرود آمد که هر دو در مقام آزار سید مختار بودند و آن حضرت
دعا کرد که یارب اسلام را بیکی از این دو تن عزیز گردان و دعای آن حضرت
در باره فاروق سمت استجابت یافت پس صاحب نور عمر است و مقید
ظلمت ابوجهل و محققان گفته اند که موت بهوای نفس است و حیوة بمحبت
حق یا موت بفکر است و حیوة بمعرفت و در کشف الاسرار آورده که حیوة
معرفت دیگر است و حیوة بشریت دیگر عالمیان بحیوة بشریت زنده اند و محققان
بحیوة معرفت روزی باشد که حیوة بشریت بسر آید کل نفس ذائقة الموت

وهر که حیوة معرفت بسر نیابد که فلنحیینه حیوة طیبة وازین جاست نکتهٔ المؤمن
حی فی الدارین **بیت** نمیرد هر کرا جانش تو باشی • خوشا جانی که جانانش تو باشی • شاه
کرمانی این آیت بر خواند که اومن کان میتا فاحییناه گفت نشان این آیت سه چیز ست
از خلق عزلت و با حق خلوت و دوام ذکر بزبان و دل و بزرگی این معنی را نظم فرموده
رباعی بوده خلایق در صحبت مکشای • می باش بکلی متوجه بخدای • غافل مشو
از ذوق دل و ذکر زبان • تا زنده بجاوید شوی در دو سرای • وکذلک وهمچنانکه در مکه
بزرکان کنه کار هستند جعلنا فرا دیده ایم فی کل قریة در هر دیهی اکابر مجرمیها
بزرکان که کنه کاران موضع اند یا کردانیده ایم بزرکان هر دیهی و هر شهری را
مجرمان آن مقام لیمکروا فیها تا مکر کنند دران موضع و مردم را از ایمان باز دارند
چنانچه رؤسای مکه بر سر چهار راه کسان باز داشته اند که در موسم هر که بیاید واز حال
پیغمبر صلی الله علیه وسلم سوال کند کویند که ساحر ست و شاعر و کاهن و امثال آن وما
یمکرون ومکر نمیکنند این کافران الا بانفسهم مکر با نفسهای خود چه وبال مکر ایشان
بایشان راجع است وما یشعرون و نمیدانند ایشان که تبعیهٔ مکر بصاحب او میرسد
ولا یحیق المکر السیء الا باهله آورده اند که ابو جهل لعین و تابعان او میگفتند که
ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شرکت داریم اکنون میکویند که در میان ما
پیغمبری است که بدو وحی می آید ما راضی نمی شویم تا بما هم وحی فرود آید چنانچه بدو نازل
می شود که حق تعالی این ایت فرستاد واذا جاءتهم ایة وچون بیاید بکفار قریش ایتی از قران
یا معجزهٔ در اثبات نبوت سید آخر الزمان علیه السلام قالوا لن نؤمن کویند که ایمان نمی آریم
بدین ایت یا معجزه حتی نؤتی تا وقتی که بدهد ما را مثل ما اوتی مانند آنچه داده شده
رسل الله پیغمبران خدای یعنی وحی وکتاب بما فرود آید چنانچه بدیشان فرود می آید
امام ثعلبی کوید که مراد از رسل الله حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم چنانچه
در ایت یا ایها الرسل مخاطب هم اوست واین بر سبیل تعظیم باشد در شرح تعرف
آورده که تا حق سبحانه وتعالی شمایل همه انبیا با وی جمع نکرد او را به یا ایها الرسل خطاب
نفرمود **مصراع** هرچه خوبان همه دارند تو تنها داری • در تبیان فرموده که ولید بن
مغیره با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفت که اکر نبوت حق است من از تو بان
سزاوارترم جهت آنکه بسن از تو اکبرم وبمال از تو بیشتر حق سبحانه وتعالی فرمود که نبوت
بعمر و مال نیست بفضل وکمال است الله اعلم خدای داناتر ست حیث یجعل رسالته
آنجا که می نهد پیغامهای خویش سیصیب الذین اجرموا زود باشد که برسد آن کسان را
که مجرم شدند بکفر صغار خواری ورسوایی عند الله بنزدیک خدای تعالی
وعذاب شدید وعذابی سخت بما کانوا یمکرون بسبب آنکه بودند که مکر میکردند
با مؤمنان وبد سکالیدند در حق ایشان فمن یرد الله پس هر کرا خواهد خدای که
ان یهدیه آنکه او را راه نماید وبطریق حق شناسا کرداند یشرح صدره بکشاید
دل او را للاسلام برای قبول اسلام ومن یرد وهر کرا خواهد ان یضله آنکه فرو کذارد

او را از طریق ایمان بکرداند یجعل صدره کرداند دل او را ضیقا تنک حرجا سخت بمثابهٔ
که سر باز زند واز سخن حق ابا کند کانما یصعد کوئی بالا میرود فی السماء یعنی میکریزد
٩ از قبول حق ومیخواهد که باسمان رود واین غایت تباعد ست دکر یعنی کذلک همچنانکه
تنک میکرداند دل کافران یجعل الله میکرداند خدای تعالی الرجس عذاب یا لعنت را
علی الذین لا یؤمنون بر دلهای آنانکه نمیکروند بتوحید و تصدیق نمیکنند وهذا واین اسلام
صراط ربک راهیست پسندیده از پروردکار تو مستقیما در حالتی که راستست
ودر وی کجی نیست قد فصلنا الایات بدرستی که بیان کردیم ایات قران لقوم یذکرون
برای کروهی که پندها پذیرند لهم دار السلام مر این پند پذیران راست بهشت عند ربهم
ذخیره نزدیک خدای وهو ولیهم واو ناصر ایشانست در دنیا و متولی ثواب ایشان
در عقبی بما کانوا یعملون بسبب آنچه کردند از تصدیق کتاب و پیغمبر و یوم یحشرهم وباد کن
روزی را که حشر کنیم ایشان را و حفص یحشرهم خواند یعنی خدای تعالی جمع کند جن وانس را
جمیعا همه ایشان را پس کوید یا معشر الجن ای کروه دیوان قد استکثرتم بدرستی که بسیار
یافتید من الانس از آدمیان که باغوا تابع خود ساختید وقال اولیاؤهم من الانس
وکویند دوستان شیاطین از آدمیان یعنی آنان که فرمان ایشان بردند ربنا استمتع
ای پروردکار برخورداری یافت بعضنا ببعض برخورداری انس از جن آنست
که ایشان را بآرزوهای نفس راهها نمودند و تمتع جن با انس آنکه مطیع و منقاد ایشان
شدند امام منصور ماتریدی رحمة الله علیه فرموده که استمتاع ایشان آنست که
در معصیت معاون یکدیکر اند دیوان آدمیان را بکناه میخوانند و آدمیان دعوت
دیوان اجابت میکنند وبلغنا ودیکر میکویند که الهی باستمتاع رسیدیم اجلنا الذی
اجلت لنا بدان وقتی که برای ما مقرر کرده بودی مراد بر انکیختن است از قبور یعنی
مبعوث شدیم اکنون حال ما چون خواهد بود قال کوید خدای تعالی النار مثویکم
که این آتش است آرامکاه شما خالدین فیها در حالتی که شما جاوید باشید دران آتش
الا ما شاء الله مکر آنچه خواهد خدای که شما را از آتش بزمهریر نقل کند ان ربک
بدرستی که پروردکار تو حکیم خداوند حکمت در آنچه کند با جن وانس علیم داناست
باحوال واعمال ایشان وکذلک وچنانکه فرومیکذاریم کفار جن وانس را نولی مسلط
کردانیم بعض الظالمین بعضا بعضی ظالمان را بر بعضی در دنیا یا وامیکذاریم
برخی را ببرخی مالک دینار رحمه الله فرموده که در یکی از کتب الهی خوانده ام که حق
سبحانه وتعالی فرمود که نیست میکردانم دشمنان خود را بدوستان خود واشهر آنست
که تولیت در آخرت خواهد بود یعنی ظلمهٔ جن وانس را باهم کذاریم تا دانند که هیچکس
نتواند بکسی نمیتوانند رسانید واین صورت واقع میشود بما کانوا یکسبون بآنچه
کسب میکنند از معاصی و مناهی بار دیکر حق تعالی خطاب کند از روی توبیخ یا معشر
الجن والانس ای کروه دیوان وآدمیان الم یاتکم آیا بشما نیامد یعنی آمد رسل منکم
پیغمبران از شما اکرچه پیغمبر جز آدمیان نبوده واما انس را چون با جن جمع کنند خطاب

صحیح است وگفته‌اند از جنس جن رسول بدیشان مبعوث بوده و جمهور برانند که رسل
جن را نذر گویند و ایشان رسل رسولانند به جن همچنانکه هفت نفر از جن پیغام
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بقوم رسانیدند قال الله تعالی ولّوا الی قومهم
منذرین دیگر حق سبحانه وتعالی میفرماید که آیا نیامدند بشما رسولان
که برای دعوت یقصّون علیکم بخوانند بر شما آیاتی آیتهای کتاب مرا وینذرونکم
وبیم کنند شما لقاء یومکم هذا دیدن این روز که روز قیامت است قالوا گویند
در جواب که شهدنا علی انفسنا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف
میکنیم بکفر واستحقاق عذاب وغرّتهم الحیوة الدنیا وحال آنست که فریفته
کرده بود ایشانرا زندگانی دنیا تا از بعث ونشر فراموش کردند وچون بعرصهٔ
محشر درآمدند بگناه خود معترف شدند وشهدوا علی انفسهم وگواهی دادند بر نفسهای
خود انهم کانوا کافرین آنکه بودند ایشان کافران ذلک این فرستادن رسولان
ان لم یکن ربک برای آنست که نیست پروردگار تو مهلک القری هلاک کننده
ساکنان دیهها وشهرها بظلم بسبب ظلم که کنند واهلها غافلون وحال
آنکه اهل آن شهرها ودیهها غافلانند یعنی پیغمبر بدیشان نیامده باشد
وایشانرا از خدای تعالی وقیامت خبر نداده وبزرگان گفته‌اند که استیصال
هیچ قوم نباشد الا بعد از تقدم وعید واگرنه ایشانرا بر حق تعالی حجت باشد
که لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک چرا رسول نفرستادی تا ما پی روی
میکردیم ولکلٍّ وهر که عمل کند درجات مراتبیست او را در ثواب وعقاب
مما عملوا از برای عملهای که کرده‌اند وما ربک ونیست پروردگار تو بغافل
عمّا تعملون بیخبر از آنچه مردمان میکنند وربک الغنی وپروردگار بی نیازست
از عبادت بندگان ذو الرحمة خداوند رحمتست برایشان وتکلیف طاعت
جهت تکمیل ایشانست وگفته‌اند که بی نیازست از طاعت مطیعان وذوالر
برمجرمان وعاصیان ان یشأ اگر خواهد یذهبکم ببرد شما را وعید اهل مکه است
ویستخلف وخلیفه وجانشین شما سازد من بعدکم از پس شما ما یشاء هر کرا
خواهد از آفریدگان خود کما انشأکم همچنانکه شما را پیدا کرد من ذریّة قوم
آخرین از ذریت قوم دیگر که پدران شما بودند انما توعدون بدرستی که آنچه
وعده داده‌اند شما را از قیامت ومتعلقات او لآتٍ هر آینه آینده وبودنیست بی شک
وما انتم بمعجزین ونیستید شما عاجز کنندگان مر خدای را در بعث وحشر شما قل بگو
ای محمد صلی الله علیه وسلم یا قوم اعملوا ای قوم من مراد کفار قریش اند عمل کنید
علی مکانتکم هر یک بر حالت وآنچه نهایت تمکن واستطاعت شما باشد یعنی [illegible]
وعداوت مستمر باشید امر تهدید است میگوید که شما بر حالت خود باشید که انی
عامل بدرستی که من نیز عمل کننده‌ام بر شکیبایی وبردباری فسوف تعلمون
پس زود باشد که بدانید من تکون آن کس را که باشد له عاقبة الدار مر او را

عاقبت پسندیده در سرای آخرت انه لا یفلح الظالمون بدرستی که پیروزی
ورستگاری نیابند ستمکاران یعنی کفار صاحب کشف الاسرار فرموده
که هم در این روزی بدانید که دنیا بکجا رسد ودولت فلاح کرا رسد بربینید که
درویشان شکسته بال را بسرای کرامت چون خوانند وخواجگان صاحب اقبال را
بسوی زندان ندامت چون رانند بیت باش تا گل یابی آنها را که امروز زند
جوز • باش تا گل یابی آنها را که امروز زند خار • تاکی از دار الغروری ساختن
دار السرور • تاکی از دار الغروری ساختن دار القرار • آورده‌اند که مشرکان
عرب در میان کشت زار خود خطی کشیدندی ویک نیمه برای بتان جدا کردند
وهمچنین چهارپایان را نیز قسمت کردندی بعضی برای الله وبعضی برای
بت آنچه نصیب خدا بودی بدرویشان ومهمانان دادندی وآنچه بهر بتان
بودی برخادمان بتخانه قسمت کردندی پس اگر حصهٔ خدا بهتر بودی بدل
کردندی از بحصهٔ آلهه خود واگر حصهٔ آلهه نیکوتر بودی برحال خود بگذاشتندی
واگر چیزی از نصیب خدای در میان نصیب بتان افتادی برنداشتندی
وگفتندی که خدای توانگرست بدین احتیاج ندارد واگر از نصیب نصب
بان مخلوط شدی برداشتندی وبانصیب بتان ضم کردندی وگفتندی که اینها
صغیر ومحتاج اند حق سبحانه وتعالی از این حال خبر میدهد ومیفرماید
وجعلوا لله ومقرر کرده‌اند برای خدای مما ذرأ از آنچه خدای آفریده است
من الحرث از کشت زارها والانعام وچهارپایان نصیبا بهره‌ای برای
خدای وبهره‌ای برای بتان فقالوا پس گفتند هذا لله این نصیب مر خدای راست
بزعمهم بادعای باطل وگفتار دروغ ایشان وهذا لشرکائنا واین دیگر
نصیب برای شریکان ما یعنی شرکا که برای خدا پیدا کرده‌ایم فما کان پس آن
نصیب که باشد لشرکائهم برای بتان ایشان بزعم ایشان فلا یصل الی الله
پس نمیرسد بخدای تعالی ودر آن تصرف نمیکند وما کان لله وآن نصیبی که
مر خدای راست فهو یصل پس آن میرسد الی شرکائهم ساء ما یحکمون
به بتان ایشان یعنی بهتر از نصیب خدا بر میدارند ونامزد بتان میکنند
وکذلک وماننداین آرایش که شیطان در قسمت قربات زین می آرایند
لکثیر من المشرکین برای بسیاری از مشرکان قتل اولادهم کشتن فرزندان
ایشانرا شرکاؤهم شریکان ایشان یعنی دیوان یا خادمان بتخانه آرایش میدهند
کشتن فرزندان را در چشم ایشان لیردوهم تا هلاک کنند ایشانرا یعنی
[illegible]له سازند ولیلبسوا علیهم وتا پوشیده گردانند بر ایشان دینهم دین
ایشانرا یعنی آنچه بر آن بودند از کیش اسمعیل علیه السلام ولو شاء الله
واگر خواستی خدای تعالی ما فعلوه نکردندی مشرکان آنچه برای ایشان
آرایش میدهند فذرهم وما یفترون پس بگذار ایشانرا با افترا ودروغ

که میگویند و قالوا هذه و گفتند این نصیب آلهه ما انعام و حرث حجر چهارپا یان
و کشت حرام است لا یطعمها نچشند و نخورد آنرا الا من نشاء مگر آنکه ما خواهیم
یعنی خادمان بتخانه و مردان و مطلق زنان را دخل نمیدادند بزعمهم بگمان خود
بی حجت و برهان و انعام حرمت ظهورها و میگفتند که این چهارپایانند که
برای قربان بتان و انعام لا یذکرون اسم الله یاد نمیکنند نام خدا را بر ذبح آن بلکه
بر نام بتان ذبح میکردند علیها افتراء و در اینها افترا میکردند افترا کردنی بر خدای
که میگفتند اینها خدای فرموده سیجزیهم زود باشد که خدا جزا دهد ایشانرا
بما کانوا یفترون بسبب آنچه افترا میکنند و قالوا و گفتند که ما فی بطون هذه الانعام
آنچه در شکمهای این چهارپایانست یعنی در شکم بحیره و سائبه از بچگان خالصة
لذکورنا پاکست و حلال مردان ما را و محرم علی ازواجنا و حرام کرده شده است
بر زنان ما اگر زنده متولد شود و ان یکن میتة و اگر باشد مرده یعنی مرده
متولد شود فهم فیه شرکاء پس ایشان همه یعنی مرد و زن در خوردن آن شریک
باشند سیجزیهم زود باشد که جزا دهد خدای وصفهم وصف ایشانرا که دروغ
بر خدای بندند در تحلیل و تحریم انه حکیم بدرستی که خدای حکیم است در آنچه
حلال و حرام میکند علیم داناست بمصالح بندگان در حل و حرمت قد خسر الذین
بدرستی که زیان کردند آنانکه قتلوا اولادهم بکشتند فرزندان خود را سفها
از روی بیخردی بغیر علم بی دانشی در معالم آورده که ربیعه و مضر و بعضی
دیگر از عرب دختران خود را زنده در گور میکردند که نباید که در صغر سن یا اسیری
افتند چه قتل و غارت در قبایل عرب عام بوده و اگر بزرگ شوند جهاز و ما یحتاج ج
عروسی باید حق تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد کردند از روی جهل و حرموا
و حرام ساختند ما رزقهم الله آنچه روزی داده است ایشانرا خدای یعنی
بحیره و سوائب و غیر آن افتراء علی الله و بربافتند افترا برای خدای قد ضلوا
بدرستی که گم شدند در راه ضلالت و ما کانوا مهتدین و نیستند راه یافتگان
بطریق حق و هو الذی و اوست آنکس که برای شما انشاء پیدا کرد جنات
بوستانها از انگور معروشات برداشته و جفته بسته و غیر معروشات و بر زمین
افتاده بی جفته و گفته اند معروشات آنست که مردمان بدست خود نشانده
باشند و غیر معروشات آنکه در کوه و بیشه باشد و النخل و بیافرید درخت خرما را
و الزرع و کشتها را از آنچه ساق اندازد و ثمر او حبوبست مختلفا اکله در حالتی
که مختلف است ثمر هر یکی از اینها در هیئت و کیفیت و الزیتون و دیگر کرد زیتون را
و الرمان و انار را متشابها در حالتی که مانند یکدیگرست برگهای او و غیر
متشابه و مانند نیست مزه میوه او بعضی ترش است و برخی شیرین و
بعضی میان آن و این کلوا من ثمره بخورید از این میوه ها هر یک اذا اثمر چون
میوه پیدا کند اگر چه نارسیده و خام باشد و آتوا حقه و بدهید حق او را یعنی

تصدق می کنند

تصدق می کنند یوم حصاده در روز درویدن زرع و بریدن نخل و چیدن میوها
مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تأخیر در ادای آن اشهر اقوال آنست که مراد
از این صدقه است نه زکوة مفروضه چه زکوة در مدینه فرض شده و این آیت مکیست
و بعضی گفته اند مراد زکوة است و آیت مدنیست آورده اند که ثابت بن قیس را
رضی الله عنه قریب پانصد نخل بود که خرمای آنرا بریدی و صدقه کردی
تا وقتی که هیچ نماند آیت آمد که و لا تسرفوا و از حد در مگذرید در صدقه
دادن یعنی هر چه هست بیکبار تصدق مکنید در معالم آورده که منع
صدقه مکنید یعنی از حد تجاوز منمایید در بخل و امساک امام قشیری رحمه
الله فرموده که هر چه در حظ نفس خود نفقه کنی اسرافست و اگر همه یک دانه
سنجد بوده هر چه برای خدای تعالی دهی اسراف نیست و اگر چه هزار خروار
بود انه بدرستی که خدای لا یحب المسرفین دوست نمیدارد مسرفانرا یعنی
نمیپسندد عمل ایشانرا و من الانعام و اوست که بیافرید از چهارپایان حمولة
آنرا که بار کشند چون شتر و گاو و فرشا و آنرا که بر زمین افکنند برای ذبح چون
گوسفند و گفته اند حمولة کبار انعام است و فرش صغاران که از خوردی بزمین
نزدیکست مانند فرش کلوا بخورید مما رزقکم الله از آنچه شما را روزی داد
خدای تعالی و حلال کرد بر شما و لا تتبعوا و پی روی مکنید خطوات الشیطان
گامهای شیطانرا یعنی براه او مروید و حلال را حرام مسازید بقول او انه لکم
بدرستی که او شما را عدو مبین دشمنیست آشکارا ثمانیة ازواج و از چهار
پایان بیافرید هشت زوج را زوج آنرا گویند که با جنس خود مزاوجه کند پس ذکر
زوج انثی بود و انثی زوج ذکر هر دو را نیز زوج میگویند اما مراد آنست که
گفتیم و این هشت زوج فرزند هر یکی زوج دیگری من الضان از آنچه
پشم دارند و ایشانرا میش خوانند اثنین دو زوج یکی قوچ و دیگر جفت آن و
و من المعز و آنها که موی دارند و ایشانرا بز گویند اثنین دو زوج دیگر نر و ماده
قل بگو آالذکرین حرم آیا دو ذکر را حرام کرد خدای ام الانثیین یا دو ماده را
اما اشتملت علیه یا آنرا حرام کرد که مشتمل بود بر و ارحام الانثیین رحمهای
دو ماده خواه آنچه در رحم است ماده باشد و خواه نر نبئونی خبر دهید مرا
بعلم با مردی معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای تعالی کدام را حرام کرده است
ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که تحریم از نزدیک اوست و من الابل
اثنین و از شتر دو زوج نر و ماده و من البقر اثنین و از گاو نیز بهمان منوال
دو زوج قل بگوی آالذکرین حرم آیا دو ذکر را از شتر و گاو حرام کرد ام الانثیین
یا دو ماده را از ایشان اما اشتملت علیه یا آنرا حرام ساخته که فرا گرفته است آنرا
ارحام الانثیین رحمهای هر دو ماده ام کنتم یا بودید شما شهداء حاضران
و مشاهده کنندگان اذ وصیکم الله بهذا آن هنگام که وصیت کرد خدای

شما را بدان تحریم سبب نزول آیت آنست که عوف بن مالک بحضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و سلم آمد و گفت که یا محمد حلال کردی آنچه پدران ما حرام کرده بو دند
حضرت فرمود که آنچه پدران شما حرام کنند حرام نمیشود عوف گفت که خدای حرام
کرده است این آیت نازل شد که خدای تعالی ازواج ثمانیه را برای اکل و انتفاع
آفریده است پس شما بعضی چون بحیره و سایبه و وصیله و حام را حرام میگویید
این تحریم از قبل ذکورست یا از قبل اناث مالک ساکت شد اگر میگوید که تحریم
سبب ذکورست پس جمیع ذکور باید که حرام بود و اگر باعتبار انوثتست پس تمام
اناث باید که در حرمت داخل باشند و اگر بواسطهٔ اشتمال رحم است بر جنین
پس همه باید که حرام باشند چه در رحم یا ذکورست یا انثی پس حضرت فرمود که ای
مالک چرا سخن نگویی گفت تو سخن گوی تا من بشنوم حضرت این آیت بروی خواند
فمن اظلم پس کیست ظالمتر ممن افتری از آنکس که افترا کند علی الله کذبا بر خدای
تعالی دروغ را و نسبت دهد بدو تحلیل و تحریم اشیا را لیضل الناس تا گمراه کند
مردمانرا بغیر علم بی دانشی مراد ازا بر ایشانند که قرار این مهم متعلق بدیشانست
یا عمرو بن لحی که مؤسس این قاعده بود و حضرت فرمود که من او را دیدم در آتش دوزخ
و اهل دوزخ از نتن امعای او برنج بودند ان الله بدرستی که خدای تعالی
لا یهدی القوم الظالمین راه نمی نماید گروه ظالمانرا که متدین بدین جاهلیت اند
مشرکان چون این آیت شنیدند گفتند همه انعام حلال شد پس حرام کدامست آیت
آمد که قل بگوی ای محمد صلی الله علیه و سلم لا اجد نمی یابم فی ما اوحی الی در آنچه وحی
کردند محرما چیزی حرام کرده شده علی طاعم یطعمه بر خورنده که بخورد آنرا
الا ان یکون میتة مگر آنکه باشد آن چیز مردار او دما مسفوحا یا خون ریخته
شده و مراد خونیست که در وقت ذبح از اوداج مذبوح رود یا در زندگی او از و
بیرون آید و جگر و سپرز درین داخل نیست او لحم خنزیر یا گوشت خوک که آنچه ازو
توان خورد فانه رجس پس بدرستی که او پلیدست او فسقا یا کشته شده
بفسق و آن چهارپایست که اهل او از بر داشته شده است لغیر الله برای غیر خدای
به بوقت کشتن او یعنی آنچه بر نام غیر خدای کشته باشند و آنرا فسق گفت زیرا که
بدان عمل فاسق میشود فمن اضطر پس هر که بیچاره شود و مانده باشد غیر باغ
نه ستمکار بود بر بیچاره مثل خود و لا عاد و نه از حد در گذشته در خوردن زیادت
از ضرورت فان ربک غفور پس بدرستی که پروردگار تو آمرزگارست مواخذت
نکند آنرا که بضرورت از محرمات تناول کند رحیم مهربانست که بیچارگانرا در آن
رخصت دهد و علی الذین هادوا و بر آنکسان که یهود ند حرمنا حرام کردیم کل
ذی ظفر هر جانوری که ناخن دارد چون شتر مرغ و سباع طیور و گفته اند هر چه منقار
و سم دارد درین داخلست و در معالم آورده که مراد شتر مرغست و بط که
بر ایشان حرام بوده و من البقر و الغنم و از گاو و گوسفند حرمنا علیهم حرام کردیم
بر ایشان

بر ایشان شحومهما پیه های که در درون ایشان بود چون گرده پیه و غیر آن الا ما
حملت مگر آنچه برداشته بودی ظهورهما پشتهای ایشان یعنی چسبیده بود بر پشت
و پهلوی ایشان از درون و بیرون او الحوایا یا آن چربی که بودی متعلق بر رودهای
ایشان او ما اختلط بعظم یا آمیخته بودی با استخوان آنها چون دنبه و پیه بنا گوش و مغز
استخوان ذلک تحریم این چیزها جزیناهم پاداشت داده بودیم جهودانرا
ببغیهم بسبب ظلم ایشان و انا لصادقون و بدرستی که ما راست گویانیم در خبر
دادن از همه چیزها فان کذبوک پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد صلی الله
علیه و سلم در خبری که من بتو وحی کرده ام فقل پس بگو ربکم پروردگار شما
ذو رحمة واسعة خداوند بخشایش بسیارست که مهلت میدهد شما را با وجود
این تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند و لا یرد بأسه و باز داشته نخواهد عذاب او عن القوم
المجرمین از گروه مجرمان که مکذب باشند حاصل سخن آنست که اگر امهال خواهد بود اهمال
نخواهد بود سیقول الذین زود باشد که بگویند آنانکه اشرکوا شرک آورده اند درین
آیت زیرا که اعجاز قرآن ظاهرست که از نامده خبر داد و بعد از نزول آیت مشرکان
گفتند و لو شاء الله اگر خواستی خدای ما اشرکنا شرک نمی آوردیم ما و لا اباؤنا
و نه پدران ما این سخن درشتست نه بطریق اعتذار میگفتند که ارتکاب این قبایح
بمشیت اوست یا آنکه استهزا میکردند یا اعتقاد ایشان این بود که هرچه مشروع
مرضی عند الله اینست که ما میگوییم یعنی بفرموده اوست و اگر نه ما شرک نمی آوردیم
و لا حرمنا من شیء و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی او امر فرمود بتحریم اینها کذلک
همچو این تکذیب که قوم تو میکنند کذب الذین من قبلهم تکذیب کرده اند آنانکه پیش
از این بوده اند حتی ذاقوا بأسنا تا آن وقت که بچشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را
قل هل عندکم بگو آیا هست نزدیک شما من علم هیچ امری معلوم که بدان حجت
آرید بر سخنان خود فتخرجوه لنا پس بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما ان تتبعون
شما پی روی نمیکنید در مقالات خود الا الظن مگر گمان و پندار خود را و ان انتم الا
تخرصون و نیستید شما مگر قومی که دروغ میگویید قل بگوی ای محمد صلی الله علیه و سلم
که اگر شما را حجتی نیست بر قول خود فلله الحجة البالغة پس مر خدای راست
حجتی رسیده بنهایت صحت فلو شاء پس اگر خواستی لهدیکم اجمعین هر آینه
راه نمودی همه شما را قل هلم بگو بیارید شهداءکم گواهان خود را الذین یشهدون
آنانرا که گواهی دهند ان الله حرم که خدای تعالی حرام کرده است هذا این محرمات
شما را از انعام و حرث و غیر آن فان شهدوا پس اگر گواهی دهند خود برای خود
فلا تشهد معهم تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشانرا در آن
و لا تتبع و از پی مرو اهواء الذین آرزوهای کسانی را که از روی عناد
کذبوا بآیاتنا تکذیب کردند آیتهای ما را در حلال و حرام و الذین لا یؤمنون
بالآخرة و دیگری روی مکنید آنانرا که نمیگروند بسرای دیگر یعنی بت پرستان

وهم وایشان بربهم بپروردگار خود یعدلون برابر میکنند بتان را قل تعالوا
بگو بیایید ای مردمان وبشنوید تا من اتل بخوانم ما حرم ربکم علیکم آنچه حرام کرده است
او بر کار شما بر شما این آیت باد وآیه دیگر که در پی اوست از محکمات کتابست
که احکام او در هیچ شریعتی منسوخ نبوده واین ده حکم است از امر ونهی وجمله آن
الا تشرکوا آنست که شریک مسازید به شیئا بخدای چیزی را وبالوالدین وبامادر
وپدر احسانا نیکویی کنید در تاویلات فرموده که توحید واحسان والدین را در یک
سلک انتظام داده بجهت آنکه ایشان سبب فرزندند در وجود وتربیت وواسطه اند
که حق تعالی ایشان را مظهر آثار انوار صفت ایجاد ربوبیت خود ساخته ولا تقتلوا
اولادکم ومکشید فرزندان خود را من املاق از جهت ترس درویشی واحتیاج
نحن نرزقکم ما روزی میدهیم شما را وایاهم وایشان را پس چون رزق اولاد
برماست نه بر شما چرا مرتکب امر ناحق میشوید ولا تقربوا الفواحش ونزدیک
مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها وناپسندیدها را وگفته اند فواحش زناست
ومقدمات او اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی واوباش وبی باکان
آشکارا بر آن اقدام نمودندی حق سبحانه وتعالی فرمود که گرد زنا مگردید ما ظهر
منها آنچه آشکارا باشد از آن وما بطن وآنچه پنهان بود وگفته اند ما ظهر خمرست
وما بطن زنا ومحققان گویند که ما ظهر فعلست وما بطن نیت ولا تقتلوا ومکشید
النفس التی آن نفسی را که حرم الله حرام کرد خدای تعالی کشتن او را الا بالحق
مگر بحقی که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذلکم این چهار نهی
ویک امر وصیکم امر کرد خدای به بندگان داشت آن لعلکم تعقلون تا مگر دریابید
وبدانید که راه راست آنست ولا تقربوا ونزدیک مشوید مال الیتیم بمال یتیم ودر آن
تصرف مکنید الا بالتی هی احسن مگر بعملی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاه
دارید ودر آن تجارت کنید تا بیشتر شود واز آن مخورید وبکس مدهید حتی یبلغ
تا برسد یتیم اشده بقوت خود یعنی بالغ شود واوفوا الکیل وتمام بپیمایید کیل را
در مکیلات والمیزان وترازو را در موزونات بالقسط بعدل ومساوات یعنی
کم مدهید وزیاده مستانید در ینابیع آورده که بعد از نزول این آیت صحابه گفتند
یا رسول الله ما قادر نیستیم برآنکه در وزن زبانه ترازوی ما باد وپله چنان برابر
باشد که یک موی میل نکند حق سبحانه آیت فرستاد لا نکلف نفسا ما تکلیف نمیکنیم
کسی را الا وسعها مگر آنچه گنجایش آن باشد یعنی اگر تقصیری در کیل ووزن
بی قصد شما واقع شود وشما را عزیمت مراعات عدول بود آن را عفو کنیم واذا قلتم
ویک دیگر از احکام آنست که چون سخن گویید در حکومت یا گواهی دهید فاعدلوا
پس راستی کنید در آن ولو کان ذا قربی اگر چه باشد محکوم له یا محکوم علیه یا مشهود
له ومشهود علیه خداوند خویش نزدیک وبعهد الله اوفوا وبعهد خدای که
دربت احکام شرعست پایندترا وفا کنید ذلکم این سه امر ویک نهی وصیکم به وصیت

کرد خدای تعالی

کرد خدای تعالی شما را بدان لعلکم تذکرون باشد که شما پندپذیر شوید وان هذا وبر شما
میخوانم حکم دهم را وآن آنست که آنچه مذکور شده است درین سوره از دلایل توحید
واثبات نبوت وبیان شریعت صراطی راه منست مستقیما راه راست تا بهشت
فاتبعوه پس متابعت کنید وپی روی نمایید این راه را ولا تتبعوا السبل واز پی
مروید راههای پراکنده وادیان مختلفه را فتفرق بکم که آن راهها جدا کرداند
ودور سازد شما را عن سبیله از راه حق ذلکم اتباع وصیکم به فرموده است
خدای بحفظ آن لعلکم تتقون شاید که شما بپرهیزید از ضلالت ودوری از حق
عبدالله مسعود رضی الله عنه نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بکشید
از برای ما خطی پس گفت که هذا صراط الله این خط راه خدای تعالی است پس بکشید
خطها را از چپ وراست آن خط وفرمود که این راههاست بر هر راهی دیوی موکل
که میخوانند مردمان را بآن پس این آیت برخواند که وان هذا صراطی مستقیما محققان
برانند که صراط مستقیم نکرد الامیان بدایت ونهایت وعارف داند که بدایت از کیست
ونهایت هم یکیست حضرت شیخ صدرالدین قونوی رحمه الله در اعجاز البیان فرموده
که احاطه بهمه اشیا ثابت است والله بکل شیء محیط وآن احاطه وجودی یا علمی
باختلاف اقوال منتهای هر صراط وغایت هر سالک خواهد بود چنانچه فرموده صراط
الله الذی له ما فی السموات وما فی الارض الا الی الله تصیر الامور رباعی هرجا
قدمی زدیم در کوی تو بود • هر گوشه که رفتیم هوای تو بود • گفتیم مگر سوی
دگر راهی هست • هر راه که دیدیم همه سوی تو بود • ثم پس بخوان بر ایشان آنکه
آتینا موسی الکتاب دادیم موسی را توریت تماما برای تمامی کرامت ونعمت علی
الذی احسن بر کسی که نیکو نماید قیام باحکام وی وتفصیلا لکل شیء وبرای بیان
هر چیزی که در دین بکار آید بر سبیل تفصیل وهدی ورحمة وخداوند هدا
وبخشش لعلهم شاید که بنی اسرائیل بلقاء ربهم بلقای پروردگار خود یا ملاقات
جزای او یؤمنون ایمان آرند وهذا کتاب واین قرآن کتابیست انزلناه فرستاده ایم
او را مبارک بسیار نفع فاتبعوه پس پی روی کنید او را واتقوا وبپرهیزید از مخالفت او
لعلکم ترحمون شاید که بر شما رحمت کنند بسبب متابعت وی ان تقولوا فرستادیم
این کتاب را که نگویند شما را ای زمره عرب که انما انزل الکتاب جز این نیست که
فرستاده شده است کتاب علی طائفتین بر دو گروه من قبلنا پیش از ما یعنی یهود
ونصاری وان کنا وبدرستی که ما هستیم عن دراستهم از قراءت ایشان وکتاب
خود را لغافلین بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند زیرا بلغت ما نیست
او تقولوا وبرای آنکه نگویند لو انا انزل اگر فرستاده بودندی علینا الکتاب
بر ما کتابی چنانچه بر جهودان وترسایان لکنا اهدی هر آینه ما بودیم راه یافته تر
منهم از ایشان فقد جاءکم پس بدرستی که آمد بشما بینة من ربکم حجتی روشن
از پروردگار شما یعنی قرآن بلغت شما فرود آمده وهدی وراه نمای هر که متابعت او کند

بمقصود و مقصود رسد و رحمة و بخشایش مؤمنانرا و این هر سه صفت قرآنست
و بعضی بینه را بمعنی گواه گیرند و گویند مراد از آن حضرت رسالتست که گواه
امتست و هدی و رحمت نیز اوست یعنی خداوند رحمت و هدایت است
مر اهل ایمانرا فمن اظلم پس کیست ستمکارتر ممن کذب بایات الله از آنکس
که دروغ شمرد آیتهای خدایرا و صدف عنها و اعراض کرد از آن سنجزی الذین
زود باشد که جزا دهیم آنانرا که یصدفون عن ایاتنا برمیگردند از آیتهای ما
سوء العذاب بشدت عذاب یا بعذابی که بدترین عذابها باشد بما کانوا یصد فون
بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن هل ینظرون آیا انتظار می برند
اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب قرآن و پیغمبر الا ان تاتیهم الملائکة
مگر آنکه بیایند فرشتگان بقبض ارواح ایشان یعنی فرود آیند ملائکهٔ عذاب
بر ایشان او یاتی امر ربک یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا عامی
ایات او و مراد ازین ایات علامات قیامت باشد و آن بسیارست و از جمله
وقایع عظام خروج دجال و دابة الارض باشد و نزول عیسی علیه السلام
و ظهور مهدی و پدید آمدن یاجوج و طلوع آفتاب از مغرب او یاتی یا آنکه
بیاید بعض ایات ربک بعضی از ایات پروردگار تو که برای قیام قیامت نصب
کرده اند یوم یاتی روزی بیاید بعض ایات ربک بعضی از ایات پروردگار تو
که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است از جانب مغرب و شبی که آفتاب در صبحش
از مغرب برآید دراز باشد و درازی آن متهجدانرا و اهل اوراد دریابند
که چون از اوراد فارغ شوند انتظار صبح برند صبح برنیاید در گمان افتند
و دیگر باره اوراد را باز از سر گیرند و چون تمام شود اثر صبح پدید نباشد
دانند که کاری عظیم از خلوتخانهٔ غیب بعرصه گاه شهادت می آید بتضرع
و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جانب مغرب اثر کند و آفتاب
اثنا فوق غربی برآید و او را نور نبود و همه خلق آنرا مشاهده کنند و چون این
ایت عظیم ظاهر گرده غیب عین شود و ایمان اضطراری باشد پس بسبب این
لاینفع سود نکند نفسا هیچ نفسی را ایمانها ایمان نفسی که لم تکن امنت
نبوده است که ایمان آورده باشد من قبل پیش ازین و امروز ایمان آورد
او کسبت یا نبوده که کسب کرده باشد فی ایمانها خیرا در ایمان خود نیکویی
یعنی عمل پسندیده این دلیل کسیست که ایمانرا مجرد از اعمال اعتبار نمیکند
و آنکه ایمانرا بی عمل معتبر میداند تخصیص میکند این حکم را بدین روز بعضی
گویند مراد از خیر اخلاص است یعنی چنانکه ایمان کافر درین روز سود نکند
ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز سود نکند و امام حسن بصری فرموده
که هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد اما اوامر را فروگذاشته
باشد و خیر ناکرده چون این ایت معاینه بیند و آنگاه خیری کند آن خیر پذیرفته
نباشد و در

نباشد و در معالم التنزیل فرموده که در آن روز ایمان کافر و توبهٔ فاسق قبول نیست
و مؤید این قول است آنچه در حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتی که آفتاب
از مغرب طلوع کند قل بگوی ای محمد صلی الله علیه و سلم انتظروا انتظار برید این
آیتهارا انا منتظرون که ما نیز منتظر این علاماتیم و چون ظاهر شود وای بر شما
و خوشا حال ما ان الذین فرقوا بدرستی که آنانکه پراکنده کردند دینهم دین
خودرا که بعضی بانبیا و کتب ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و کانوا شیعا
و گشتند گروه گروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه بودند و نصاری که هفتاد و
دو فرقه بودند لست منهم نیستی تو از قتال ایشان فی شیء در چیزی یعنی وقت
محاربه با ایشان نیست این حکم بآیهٔ السیف منسوخ است و گفته اند که مراد ازین
اهل بدعت اند و معنی لست منهم فی شیء آنست که تو از ایشان بیزاری انما
امرهم جز این نیست که کار ایشان الی الله با خداست اگر خواهد ایشانرا عقوبت
کند و اگر خواهد توفیق توبه دهد ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشانرا روز قیامت
بما کانوا یفعلون بآنچه میکنند در دنیا من جاء هر که بیاید بالحسنة به نیکویی فله
پس مر او راست عشر امثالها ده برابر مانند آن یعنی ده نیکویی امام ماتریدی
گفته که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضیل است بتضعیف و در بحر
الحقایق فرموده که هر که بیاید بحسنه پس او راست ده حسنه قبل از آن تا بآن
حسنه می تواند آمد ١ حسنه ایجاد از عدم ٢ آفرینش در احسن تقویم ٣
و تربیت ٤ و رزق ٥ و بعث رسل ٦ و انزال کتب ٧ و تبیین حسنات
و سیئات ٨ و توفیق ٩ و اخلاص ١٠ و قبول تا این ده حسنه وجود
نگیرد بنده نتواند که حسنه بجای آورد و من جاء بالسیئة و هر که بیاید بسیئه
یعنی بفعل بد فلا یجزی پس جزا داده نشود الا مثلها مگر مانند آن یکی
بیکی و هم لا یظلمون و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستم دیده نخواهند
شد بنقصان ثواب و زیادتی عقاب قل بگوی مر این قوم را که تفرقه در دین
خود افکنده اند که انّنی هدانی بدرستی که راه نموده است مرا ربی پرورد کارمن
الی صراط مستقیم براه راست دینا قیما یعنی دین پاینده درست ملة ابراهیم
که آن ملت ابراهیم است علیه السلام حنیفا در حالتی که ابراهیم از همه دینها
بدین مایل بود و ما کان و نبود ابراهیم علیه السلام من المشرکین از مشرکان
یعنی از عبدهٔ اصنام و از یهود و نصاری قل ان صلاتی بگو بدرستی که
نماز من و نسکی و قربان من و حج من و محیای و زندگانی من یعنی آنچه برآنم
در زندگی و مماتی و آنچه بر آن میرم از ایمان و طاعت لله همه مر خدایرا
رب العالمین که آفریدگار عالمیانست لا شریک له هیچ انباز نیست مر او را
یعنی من در عبادت خود کسی را با او شریک نمیکنم چون بت پرستان و قربانی
بنام او میکنم نه بنام غیر او و در وقت حج تلبیه دیگری را با او یاد نمیکنم بخلاف

اهل جاهلیت که میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک وگفته اند مراد ازین
کلمات تفویض امور خودست بحق سبحانه و تعالی یعنی هر چه کنم وگویم ودارم
همه برای خداست وبذلک امرت و بدین مأمور شده ام وانا اول المسلمین ومن
اول مسلمانم برای انکه اسلام نبی مقدم باید بر اسلام قوم او آورده اند که در وقت
مبالغهٔ کفار مر آن حضرت را صلی الله علیه وسلم در رجوع بادین ایشان این آیت
نازل شد که قل اغیر الله بگو ایا بدون خدای ابغی ربا طلبم پروردگاری ودر عبادت
او را شریک سازم وهو رب کل شیء وحال انکه خدای است افریدگار همه چیزها
پس ماسوای او مربوب و مخلوق او باشند و مربوب برای ربوبیت سزاوار
نبود ولا تکسب کل نفس وکسب نکند هیچ نفسی از بدیها الا علیها مگر وبال
آن بران باشد ولید مغیره میگفت که ای صنادید عرب متابعت من کنید
وگناهان شما در گردن من حق سبحانه و تعالی فرمود ولا تزر وازرة وبر ندارد
هیچ بردارنده وزر اخری بار دیگری را یعنی هر کسی عذاب گناه خود خواهد
کشید ثم الی ربکم پس بسوی پروردگار شماست مرجعکم بازگشت شما فینبئکم
پس خبر خواهد داد شما را در اخرت بما کنتم فیه بانچه بودید که در آن تختلفون
اختلاف میکردید در دنیا از امور دینیه وحق وباطل آن بر شما ظاهر خواهد
ساخت وهو الذی جعلکم واوست آنکسی که گردانید شما را ای ادمیان خلائف
الارض خلیفهای زمین بعد از قوم بنی الجان یا شما را ای امت محمد صلی الله
علیه وسلم خلیفهٔ امم گذشته ساخت ورفع بعضکم وبرداشت بعضی را از شما
فوق بعض زبر بعضی دیگر درجات پایهای بلند در بزرگی وتوانگری وامثال
آن لیبلوکم تا بیازماید شما را فیما اتیکم در انچه شما داده اند از مال وجاه تا ظاهر
شود شکر اغنیا وصبر فقرا ان ربک بدرستی که پروردگار تو سریع العقاب
زود عقوبت کننده است ناسپاسان وناشکیبایان را وانه وبدرستی که او
لغفور رحیم امرزنده است ومهربان بر شاکران وصابران سورة الاعراف

بسم الله الرحمن الرحیم

المص قرأت یا اسم این سوره یا هر حرفی اشارتست باسمی از اسماء الهی چون الله
ولطیف وملک وصبور یا هر حرفی کنایتست از صفتی چون اکرام ولطف ومجد
وصدق یا ایمائیست باسم المصور یا بعضی حروف دلالت بر اسما دارد وبعضی بر افعال
وتقدیر چنین بود انا الله اعلم وافصل منم خدای که میدانم وبیان میکنم یا ارحم
وانا تو حق از باطل جدا میکنم ودر تأویلات کاشی مذکورست که الف اشارتست
بذات احدیت ولام عبارت است از ذات با صفت علم ومیم کنایت از جامعیتی است
که آن معنی محمدی گویند صلی الله علیه وسلم وصاد صورت محمدیست صلی الله
علیه وسلم وقول ابن عباس رضی الله عنه آنست که صاد جبل بمکة علیه العرش
الرحمن ایمائی بدین معنی میکند ودر حقایق سلمی گوید که الف ازلست ولام ابد
و میم مابین

و میم ما بین ازل وابد وص اشارتست باتصالی هر متصلی وانفصالی هر منفصلی
و فی الحقیقه نه اتصال را مجال گنجایش است ونه انفصال را محل نمایش مثنوی
این چه را هست این برون از فصل ووصل • کان درون نه فرع میگنجد نه اصل •
فی معانی فی عبارت فی عیان • فی حقایق فی اشارت فی بیان • برترست از مدرکات
عقل ووهم • لاجرم گم گشت در وی فکر وفهم • چون بکلی در وی گفت وگوی نیست •
هیچکس را جز خموشی در وی نیست • کتاب انزل این کتابیست فرو فرستاده
شده الیک بسوی تو فلا یکن پس باید که نباشد فی صدرک در سینهٔ تو حرج
تنگی منه از تبلیغ او یعنی باید که دل تنگ نباشی از رسانیدن پیغام الهی
واز تکذیب قوم اندوهناک نشوی که این کتاب بر تو فرود آمده است لتنذر به
تا بیم کنی بدو کافران را وذکری وتا پند دهی پند دادنی للمؤمنین مر مومنان را
اتبعوا پی روی کنید ای مکلفان ما انزل الیکم آن چیز را که فرستاده اند بشما
من ربکم از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید بنگاه داشت اوامر و
نواهی او ولا تتبعوا وپی روی مکنید من دونه بجز کتاب خدای تعالی را
اولیاء دوستان مراد اصنام اند که کفار ایشان را دوست میگرفتند یا شیاطین
الانس والجن که خلق را در گمراهی می افکنند قلیلا ما تذکرون اندکی پند میگیرید
وقتی که متابعت غیر حق کنید وکم من قریة وبسیاری اهل دیهها وشهرها
از کفار وفجار که ما اهلکناها حکم کردیم بهلاک کردن ایشان فجاءها پس آمد
باهل آن شهرها وقریه باسنا عذاب ما بیاتا در هنگام شب مانند قوم لوط
علیه السلام اوهم یا فرود آمده عقوبت بدیشان وبودند ایشان قائلون
خفتگان در نیم روز چون قوم شعیب علیه السلام تخصیص این دو وقت
بجهت آنست که زمان آسایش واستراحتند وتصور وتحقق عذاب در آن
نیست پس بلیهٔ غیر منتظر صعبتر وسخت ترست چنانچه نعمت غیر مترقب خوبتر
ولذیذ ترست فما کان پس نبود دعویهم درخواست ایشان اذ جاءهم
وقتی که آمد بدیشان باسنا بلا وعذاب ما الا ان قالوا مگر انکه گفتند که انا کنا
بدرستی که بودیم ما ظالمین ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم
اعتراف نمایند بگناه خود در مظنه انکه اعتراف بجرایم سبب خلاصی باشد
از عذاب وحال انکه نزول عذاب وارتفاع تکلیف مقارن یکدیگرند پس در
وقت نزول عذاب توبه واستغفار مفید نباشد وقوم یونس علیه السلام ازین
حکم مستثنی اند چنانچه رقم ذکر خواهد یافت فلنسئلن الذین ارسل الیهم
پس هر اینه که بپرسیم آنانرا که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران وسؤال ایشانرا
از قبول رسالت واجابت رسل خواهد بود واین سؤال تضییق وتعذیبست
ولنسئلن المرسلین وهر آینه که بپرسیم فرستاده شدگانرا یعنی پیغمبرانرا از ادای
رسالت وتبلیغ احکام واین سؤال تشریف وتقریبست وگفته اند ایم را از فرمان برداری انبیا

علیهم السلام بپرسند و انبیا را از مهربانی بر امم فلنقصن پس هر آینه بخوانیم علیهم بر رسل و امم ایشان گفتار و کردار ایشان را بعلم بدانش خویش که دانسته بودند که هر یک چه کردند و لقب و شنود ایشان چه بود و ما کنا و نبودیم ما غائبین پنهان و دور و بیخبر از اقوال و افعال ایشان والوزن و سنجیدن اعمال هر یک یومئذ آن روز یعنی قیامت الحق درستست و بودنی و گفته اند صحایف اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را عمودی و دو کفه باشد و همه خلایق در آن نگرند و این صورت برای اظهار معدلتست و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که درازی عمود میزان پنجاه هزار ساله راهست و کفتین او هر یک یکی از نورست و یکی از ظلمت حسنات در پله نور نهند و سیئات را در کفه ظلمت فمن ثقلت پس هر که گران بود موازینه اعمال سنجیده او و بر این تقدیر موازین جمع موزونست و اگر جمع میزان دارند نظر بر تعدد وزن و اختلاف موزونات باشد و بهر حال گرانی میزان بطاعت است و آنرا که میزان گران باشد فاولئک پس آن گروه هم المفلحون ایشانند رستگاران و رسیدگان بنجات ومن خفت و هر کرا سبک باشد موازینه عملهای وزن کرده او و آن سبکی بمعصیت خواهد بود فاولئک پس آن گروه الذین خسروا آنانند که زیان کردند انفسهم بهرهای نفس خود را یعنی فطرت سلیمه را ضایع ساختند بما کانوا بسبب آنکه بودند که بایاتنا آیتهای ما را یظلمون ستم میکردند یعنی وضع می نمودند تکذیب را در موضع تصدیق ولقد مکناکم و بدرستی که ما ممکن کردانیدیم شما را ای آدمیان فی الارض در زمین سکنی و زرع و گفته اند که خطاب با قریش است که میگوید شما را دستگاه دادیم در زمین تا سیر میکنید بشام و یمن در تابستان و زمستان وجعلنا لکم و آفریدیم برای شما فیها در زمین معایش اسباب زندگانی از مکاسب در تجارات و آنچه سبب سعت معیشت قلیلا ما تشکرون اندک شکر میگویید با وجود تخصیص بچنین نعمتی یا از شما اندکیست که بمراسم شکر گذاری و سپاس داری قیام نماید **بیت** نعمت بسی و شکر گذارنده اندکیست • گوینده سپاس الهی ز صد یکیست • ولقد خلقناکم و هر آینه بتحقیق که بیافریدیم شما را در اصلاب پدران ثم صورناکم پس صورت کردیم شما را در ظهر او ثم قلنا پس گفتیم ما للملائکة مر فرشتگان را اسجدوا سجده کنید سجده تعظیم و تحیت لادم مر آدم را فسجدوا پس سجده کردند ملائکه از روی فرمان برداری الا ابلیس مگر ابلیس که او از راه عجب و حسد لم یکن نبود من الساجدین از سجده کنندگان مر آدم را قال گفت خدای تعالی مر ابلیس را که ما منعک چه چیز باز داشت الا تسجد از آنکه سجده کنی مر آدم را اذ امرتک چون فرمودم ترا بسجده او قال گفت ابلیس علیه اللعنة انا خیر من بهترم منه از آدم جواب از حیثیت معنی است یعنی استبعاد می نماید از آنکه مثل منی را بسجود چون اوکسی فرمایند

مانع آنست

مانع آنست من از و بهترم خلقتنی آفریدی مرا من نار از آتش و او جوهر لطیف نورانیست وخلقته و آفریدی آدم را من طین از گل که جسم کثیف سفلی ظلمانیست ابلیس درین صورت مغلطه خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل که لما خلقت بیدی عبارتست از آن و به نسبت حقیقت که نفخت فیه من روحی اشارتست بدان در نگرستی دانستی که خیریت و فضیلت آدم راست علیه السلام ۞ او را **مثنوی** زادهٔ ابلیس صورت دید و بس • غافل از معنی شد آن مردود خس • که چرا من خدمت این طین کنم • صورتی را من لقب چون دین کنم • نیست صورت چشم را نیکو بمال • تا ببینی شعشعهٔ نور جلال • و قیاس نیز در افضلیت نار از خاک نامستقیم بود زیرا که آتش خاین است هر چه بدو دهند نیست کرداند و خاک امینست هر چه بدو دهند نگاه دارد و امین از خاین بهتر بود آتش متکبر است و خاک متواضع و تواضع از تکبر نیکوتر باشد و خاک نقش پذیر بود چنانکه آدم علیه السلام که کتب فی قلوبهم الایمان و آتش نقش سوزد چنانچه نقش معرفت ابلیس علیه اللعنة سوخت که ففسق عن امر ربه و وجوه تفضیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکورست **قطعه** صورت خاک ارچه دارد تیرگی در تیرگی • نیک بنگر گر زره معنی صفا اندر صفاست • این همایون خاک کاندر وصف او صاحب دلی نکته ئی گفتست کز وی دیدهٔ جان را جلاست • جستن گوگرد احمر عمر ضایع کردنست • روی بر خاک سیه آور که یکسر کیمیاست • قال گفت خدای تعالی مر ابلیس را فاهبط پس فرود رو منها از آسمان یا از بهشت و این امر عقوبت بود بر معصیت و گفته اند که تنزل کن از مرتبهٔ رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزلهٔ دنیه بواسطهٔ معصیتی که مرتکب آن شدی فما یکون لک پس نرسد و روا نباشد ترا ان تتکبر آنکه گردن کشی کنی فیها در آسمان و تعظیم کنی بر فرشتگان که خاشعان و مطیعانند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت کنندگانست فاخرج پس بیرون رو از آسمان یا از بهشت انک بدرستی که تو من الصاغرین از خوار کنندگانی در ینابیع آورده که بیرون رو از صورت فرشتگی و مباش در میان فرشتگان پس حق سبحانه و تعالی تبدیل کرد صورت او را بزشت ترین صور تها قال گفت ابلیس وقتی که ممسوخ شده بود و از رحمت نومید گشته انظرنی مهلت ده مرا الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی روز قیامت قال گفت خدای تعالی انک بدرستی که تو من المنظرین از مهلت دادگانی ابلیس داعیهٔ مهلت داشت تا روز قیامت یعنی نمی خواست که بمیرد حق تعالی درخواست او را ابکرد و تا نفخهٔ صعقه او را زمان داد چنانچه جای دگر فرمود که انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم که زمان دمیدن نفخهٔ صعقه است

یعنی تو دعید اضلال آدمیان داری تا فرزندان آدمیان زنده اند تو امهلت
دادم قال کفت ابلیس که فبما اغویتنی پس بسبب انچه مرا بی بهره کردانیدی
از رحمت لاقعدن لهم هر اینه بنشینم برای فرزندان آدم صراطک المستقیم
براه تو که آن راستست یعنی دین اسلام و مترصدان باشم که ایشانرا راه بزنم
در صراط مستقیم نکذارم ثم لاتینهم پس بیایم بدیشان من بین ایدیهم
از پیش ایشان یعنی در امر آخرت دکویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست
ومن خلفهم و از پس ایشان یعنی از قبل دنیی و آنرا در چشم ایشان بیارایم
وعن ایمانهم و در ایم از راست ایشان از جهت حسنات و ایشانرا در عجب
و ریا اندازم وعن شمائلهم و از چپ ایشان یعنی از جهت سیئات و آنرا در دل
ایشان شیرین کردانم ولا تجد و نیابی تو که خداوندی اکثرهم بیشتر فرزندان آدم را
شاکرین شکر کوینده کان یعنی کافران باشند که منعم را نشناسند قال کفت خدای
تعالی مر ابلیس را اخرج منها بیرون رو از بهشت یا از آسمان مذموما
در حالتی که نکوهیده باشی و عیب ناک مدحورا رانده و دور کرده از رحمت
لمن تبعک بخدای که هر که پیروی تو بیاید منهم از اولاد آدم لاملأن جهنم هر اینه
پر کنم دوزخ را منکم اجمعین از همه شما یعنی از تو و متابعان تو ویا ادم اسکن
دکفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو انت وزوجک
تو و جفت تو که حواست الجنة در بهشت فکلا پس بخورید از میوها و
نعمتهای بهشت من حیث شئتما از هر کجا که خواهید ولا تقربا و نزدیک مشوید
هذه الشجرة این جنس را که از درخت کندمست یا انکور از انکه اکر بخورید
فتکونا پس باشید من الظالمین از ستمکاران بر نفس خویش فوسوس
پس وسوسه کرد لهما الشیطان مر آدم و حوا را شیطان لیبدی لهما تا
عاقبت اشکارا کرداند برای ما ماوُرِیَ انچه پوشیده کرده بود ند عنهما
از ایشان من سوآتهما از عورات ایشان و انچنان بود که اهل بهشت عورات
ایشانرا نمی دیدند و هیچ یک از ادم و حوا نیز عورت یکدیکر مشاهده نمیکردند
دکفته اند که حق سبحانه و تعالی ایشانرا جامها برای ستر عورت پوشانیده بود ابلیس
دانست که بنا فرمانی ان لباس را از تن ایشان دور میشود پس خواست که ایشانرا
در معصیت اندازد تا لباس از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت در میان
ملائکه رسوا شوند اغاز وسوسه کرد بعد از انکه پنهان بدست یاری مار و طاوس
ببهشت در آمده بود و بصورت دیکر بر آمده و قال و کفت مر ادم و حوا را ما نهیکما
باز نداشت و منع نکرد شما را ربکما افریدکار شما عن هذه الشجرة از خوردن این
درخت الا ان تکونا مکر انکه نکردید شما ملکین دو فرشته در علو مرتبت یا حسن
صورت یا استغنا از غذا اوتکونا یا نباشید شما من الخالدین از جاوید ماندکان
در بهشت یا از زندکانی که مرک را راه بدان نباشد و چون با وجود این وسوسه

ادم در خوردن ان

ادم در خوردن ان تأمل مینمود ابلیس تدبیری دیکر کرد وقاسمهما و سوکند خورد
ابلیس برای آدم و حوا و کفت که انی بدرستی که من لکما مر شمارا لمن الناصحین
از نصیحت کنندکانم و از روی شفقت میکویم که ازین درخت بخورید تا نمیرید
آدم علیه السلام کمان نبرد که کسی سوکند بخدای تعالی بدروغ خورد و بدان
سوکند فریفته شد فدلیهما پس ابلیس تنزل داد بدین سوکند ایشانرا و از درجه
عالیه بمرتبه سافله افکندشان بغرور بفریب و وسوسه فلما ذاقا الشجرة پس آن
هنکام که بچشیدند از میوه آن درخت منهی عنه فی الحال بعقوبت آن
بدت لهما ظاهر شد مر ایشانرا سوآتهما عورات ایشان یعنی لباس ایشان
از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیکر دیدند و در اخبار آمده است که کسی
دیکر جز ایشان عورت ایشان ندید ایشان ازین صورت منفعل شدند وطفقا
و در ایستادند و قصد کردند برکهای درخت یخصفان می جنبانیدند برکی
بر بالای دیکری نهادند علیهما بر عورات خویش من ورق الجنة از برک
درختان بهشت و اشهر انست که برک انجیر برهم بستند تا چون هیئات
ازاری شد و عورت خود را بپوشانیدند و ازین طرف بدان طرف میکریختند
ونادیهما وندا کرد ایشانرا ربهما افریدکار ایشان که الم انهکما نه شمارا نهی
کرده بودم عن تلکما الشجرة از خوردن این درخت واقل لکما و نه کفته بودم
شمارا و تحذیر کرده بودم که ان الشیطان لکما بدرستی که شیطان هست شمارا
عدو مبین دشمنی اشکارا و عداوت او در وقت ابا از سجود ادم بر همه ملائکه
روشن شده بود آورده اند که در وقت کریختن ایشان حق سبحانه کفت افرارا
منی یا ادم از من میکریزی آدم علیه السلام کفت بل حیاء منک بلکه میکریزم من
بجهت حیاست از حضرت تو پس بکناه اعتراف نمودند و با حق سبحانه و تعالی
از روی نیاز قالا کفتند ربنا ای پروردکار ما ظلمنا ستم کردیم بر نفسهای
خود بدین نافرمانی انفسنا وان لم تغفر لنا و اکر تو نیامرزی مارا و کناه ما را
وترحمنا و نه بخشایی بر ما لنکونن هر اینه باشیم من الخاسرین از زیان کاران
قال کفت خدای تعالی مر ادم و حوا را و مار و طاوس و ابلیس را اهبطوا فرود
آیید بزمین بعضکم برخی از شما لبعض عدو مر برخی را دشمن و ادمی و مار
و طاوس همه دشمن یکدیکرند ولکم و مر شما راست فی الارض در زمین مستقر
قرارکاهی و ارام جایی ومتاع و بر خورداری الی حین تا هنکام رسیدن مرک
ادم علیه السلام غمناک شد و پنداشت که دیکر ببهشت نخواهد رسید قال کفت
خدای تعالی فیها تحیون در زمین میزیید و فیها تموتون و در زمین می میرید
ومنها تخرجون و از زمین بیرون آورده میشوید برای جزای آدم علیه السلام
از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز ببهشت خواهد امد یا بنی آدم خطاب
عامست مر همه فرزندان ادم را علیه السلام میکوید قد انزلنا بدرستی که ما فرستادیم

انفسنا بر نفسهای خود بدین نافرمانی
وان لم تغفر لنا
بیاید

علیکم بر شما لباسا پوششی یعنی بیافریدیم برای شما لباسها مانند برات سماوی و سبب آ
نازل از آسمان و از این قبیل است و انزل لکم من الانعام پس بیان فائدهٔ لباس میکند
و می فرماید یواری می پوشد آن لباس سوآتکم عورات شما را و ریشا و دیگر فرستا
لباسی که بدان آرایش کنید خود را گفته اند لباس آنست از پنبه باشد و ریش
از ابریشم و کتان و پشم باشد و گویند ریش امتعهٔ خانه است و لباس التقوی
و پوشش تقوی یعنی لباسی که برای تواضع پوشند چون پشمینها و جامهای
درشت ذلک خیر آن بهتر است از لباسهای نرم و متکلف و متجبر که آنرا می پوشند
و گفته اند که لباس پرهیز جامهای حرب است چون زره و خفتان که وقایهٔ محارب
باشد از زخم تیغ و تیر و نیزه و نزد محققان لباس تقوی طاعتست که عیب آدمی
بدان پوشیده میشود چنانچه عورت بجامه مستور میگردد و گفته اند لباس تقوی
عفتست یا حیا یا ترس الهی یا التزام طریقهٔ خیر و در بحر الحقایق آمده که لباس دو
گونه است لباس فتوی و آن مفوض بامر شریعت است و لباس تقوی و آن متعلق
بحکم حقیقت است از لباس فتوی همین بهره است که ستر عورت میشود و از لباس
تقوی هر یک از دل و روح و سر و خفی بهره دارند و بهر یک چیزی پوشیده میگردد
و بهرهٔ دل از لباس تقوی صدقست در طلب مولی و بدان پوشیده شود سوآة طبع
دنیا و ما فیها و حظ روح از لباس تقوی محبت حق است و بدان مستور گردد
سوآة تعلق بغیر مولی و نصیب سر ازین لباس نیست الا شهود انوار لقا بدان
پوشیده شود سوآة رؤیت ماسوی و بهرهٔ خفی از لباس تقوی بقای اوست بهویت
حق و بدو پوشیده گردد سوآة هویت خلق یعنی همه تعینات مضمحل و متلاشی گردد
و حجاب پندار از سر وجودات متکثره در کشیده آید و سر لمن الملک الیوم بر غرفهٔ
وحدت و قهاری جلوه نماید **مثنوی** مِلکِ مُلک اوست او خود مالک است • غیر ذاتش
کل شیٔ هالک است • کل شیٔ ما خلا الله باطل • ان فضل الله غمام هاطل • مالک آمد
بیشی و جهش هست و نیست • هستی اندر نیستی خود طرفه ایست • ذلک آن فرستادن
لباس مزد من آیات الله از نشانهای فضل و رحمت خدایست که بدان سوآت آدمیان را
بپوشند و ایشان را از خصف برگ درخت مستغنی گردانند لعلهم یذکرون تا باشد
که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند یا بنی آدم ای فرزندان آدم لا یفتننکم
الشیطان برحذر باشید که شما را در فتنه نیفکند از دید شیطان و با شما مکر نکند و شما را
از راه حق بیرون نبرد کما اخرج چنانکه بیرون آورد ابویکم پدر و مادر شما را
من الجنة از بهشت ینزع عنهما بر میکند از ایشان لباسهما جامهای
ایشان لیریهما تا بنماید بهر یک از ایشان سوآتهما عورات ایشان را یعنی سبب آن
شد که ابوین شما مکشوف العورت گشتند و از بهشت بیفتادند پس شما نیز از مکر
او حذر کنید انه بدرستی که ابلیس علیه اللعنه یریکم می بیند شما را هو و قبیله
او و لشکر او من حیث لا ترونهم از جایی که شما او را نمی بینید یعنی اجسام ایشان

از غایت دقت

از غایت دقت و لطافت در نظر شما نمی آید و ایشان اجسام شما را بواسطهٔ غلظت
و کثافت می بینند حذر از چنین دشمنی لازم است انا بدرستی که ما جعلنا الشیا
گردانیدیم شیاطین را اولیاء دوستان للذین لا یؤمنون مر آنانرا که ایمان نمی آرند
یعنی بواسطهٔ جنسیت و مناسبت دیو را دوست کافران ساخته ایم و اذا فعلوا
و چون بکنند کفار و مرتکب شوند فاحشة عملی زشت را چون بت پرستی و تحریم
بحیره و سائبه و امثال آن و کسی ایشانرا از آن نهی کند قالوا گویند از روی تقلید
وجدنا علیها یافته ایم برین عمل زشت آباءنا پدران خود را والله امرنا و خدای
تعالی فرموده است ما را بها باین فاحشه پس تقلید با افترا جمع کنند قل بگوی ای محمد
صلی الله علیه وسلم ان الله بتحقیق که خدای تعالی لا یأمر نفرماید بالفحشاء
بزشتی و ناپسندی در قول و فعل چه سنت الهی بران جاری شده که میفرماید
بمکارم اخلاق و محاسن آن اتقولون آیا میگویید شما علی الله بر خدای از راه
افترا ما لا تعلمون آنچه نمیدانید که او فرموده است قل بگوی ای محمد صلی الله
علیه وسلم امر ربی فرمود پروردگار من بالقسط بعدل و راستی یا بتوحید که
سر همه راستیهاست و اقیموا وجوهکم و راست کنید روی خود را بقبله عند کل
مسجد نزدیک هر زمان سجودی یا مکان سجودی و مراد از سجود نمازست یا
توجه کنید بعبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزدیک هر مسجدی که باشد
و تأخیر مکنید بآن جهت که در مسجد خویش گذارید وادعوه و بپرستید خدای را
مخلصین در حالتی که پاک کنندگان باشید له الدین برای خدای طاعت را
کما بدأکم همچنانکه بیافرید شما را در ابتدا تعودون باز خواهید گشت بوی
ثانیا تا جزا دهد شما را بر عملها یا چنانکه شما را از خاک آفرید باز بخاک خواهد
برد فریقا هدی گروهی را راه نمود بآنکه داد توفیق ایمان و فریقا و گمراه کرد گروهی را
بخذلان و چنان کرد حق علیهم الضلالة سزاوار گشت بر ایشان گمراهی بمقتضای
قضای سابق یفعل الله ما یشاء انهم بدرستی که این گمراهان اتخذوا الشیا
فرا گرفتند دیوان را اولیاء دوستان خود و فرمان ایشان بردند من دون الله بدون
خدای تعالی و یحسبون انهم و گمان بردند و پنداشتند که ایشان مهتدون
راه یافتگانند و فی نفس الامر نه چنانند یا بنی آدم بعضی بر آنند که این خطاب
عام است و اکثر مفسران گویند که خاص است بمسلمانان چه ثقیف و جماعتی دیگر
از مشرکان عرب بودند که مرد و زن برهنه طواف کردندی و بدان تجرد بر تبری
از ذنوب تفأل نمودندی و بنی عامر در ایام احرام از خوردن حیوانی مجتنب
بوده و باندکی از طعام قناعت کرده و آنرا طاعت دانستندی و تعظیم کعبه
خیال بستندی اهل اسلام گفتند ما باحیای این تعظیم و تکریم سزاوارتریم حق
سبحانه و تعالی ایشانرا خبر فرمود و گفت خذوا فرا گیرید زینتکم جامهای
خود را که بدان آراسته اید عند کل مسجد نزدیک هر مسجدی که آنرا طواف میکنید

یا در آن نماز میگذارید و مراد ازین جامه نیکوترین لباسهاست که در وقت نماز
بپوشید و گفته اند بزبان علم ستر عورت است برای نماز و بزبان کشف حضور دل است
برای عرض نیاز **بیت** ذوق طاعت بی حضور دل نیابد هیچکس • طالب حق را
دل حاضر دین درگاه بس • وکلوا و بخورید یعنی در ایام احرام گوشت و چربی
و غیر آن از مأکولات واشربوا و بیاشامید شیر و سایر مشروبات ولا تسرفوا و از
حد در مگذرید بتحریم حلال یا بافراط طعام و شراب در خوردن انه الله بدرستی
که خدای تعالی لا یحب المسرفین دوست نمی دارد اسراف کنندگان را یعنی آنان را که
زیاده از سیری بخورند در کتاب قوت القلوب آورده که دو بار خوردن در روزی
اسرافست و از بعضی سلف نقل می فرماید که اسراف آنست که هرچه آدمی آرزو کند
بخورد و دنی ترین مردمان آنست که همت او تمام مصروف باشد بفکر طعام و
شراب و در ابیات حقایق سمات سلسلة الذهب مذکورست **مثنوی** خواجه را بین
که از سحر تا شام • دارد اندیشهٔ شراب و طعام • شکم از خوشدلی و خوشحالی
گاه پر میکند گهی خالی • فارغ از خلد و ایمن از دوزخ • جای او نیز بلست یا مطبخ
شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرموده که اگر همه دنیا را لقمه سازی و در دهان
درویشی نهی اسراف نباشد اسراف آن بود که نه برضای حق سبحانه و تعالی صرف
کنی **قطعه** یک جوان از کم خرد ایام داشت • پند می داد راهبی در دیر • کای پسر خیر
نیست در اسراف • گفت اسراف نیست اندر خیر • قل بگوای محمد صلی الله علیه و سلم
من حرم که حرام کرده است زینة الله آرایشی که خدای تعالی مقرر فرموده است
یعنی جامهای ستر عورت التی آن زینتی که بمحض قدرت اخرج بیرون آورد لعباده
برای بندگان خود از نباتات چون پنبه و کتان و از حیوانات چون پشم و حریر
و از معادن چون زره و خود والطیبات و دیگر حرام کرده است پاکیزه ها
من الرزق از روزی یعنی مستلذات مأکول و مشارب از لحوم و دسوم و البان
یا حلالات چون بحیره و سایبه و جز آن قل هی بگو این زینت و طیبات للذین امنوا
برای کسانیست که ایمان آورده اند یعنی باصالت برای مؤمنانست فی الحیوة
الدنیا در زندگانی دنیا اما کفار و فجار بتبعیت شریک ایشانند در آن لیکن نعیم
جاودانی اهل ایمان را خواهد بود خالصة پاکیزه و بی شریک یوم القیمة روز
رستخیز کذلک همچنانکه تفصیل کردیم این حکمها را نفصل الایات تفصیل میکنیم
نشانهای احکام دیگر یا دلایل توحید مبین میسازیم لقوم یعلمون برای گروهی که
فهم دارند و میدانند قل بگوای محمد صلی الله علیه و سلم انما حرم جز این نیست که
حرام کرد ربی پروردگار من الفواحش گناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم است
ما ظهر منها آنچه پیداست از آن چون کفر و ما بطن و آنچه نهانست چون نفاق
والاثم و حرام کرد گناهی را که بران حدی مقرر نیست چون صغایر والبغی و حرام
ساخت ستمکاری بر اکابر را بغیر الحق بناحق و این چه ظلم و کبر بحق نخواهد بود و ان تشرکوا

و دیگر حرام کرد

و دیگر حرام کرد آنکه شریک آرید بالله بخدای تعالی و شریک گیرید در عبادت
ما لم ینزل آن چیزی را که خدای تعالی نفرستاده است به بپرستش او
سلطانا حجتی و برهانی و آنرا نیز حرام کرده است که بگویید بدروغ و افترا
وان تقولوا
میکنید علی الله برخدای تعالی ما لا تعلمون آنچه نمیدانید از تحریم حرث و
انعام و برهنه شدن در طواف بیت الحرام ولکل امة و هر گروهی راست
اجل تا وقتی که خدای تقدیر کرده است مرهیوة ایشانرا و گفته اند هر امتی را
غیر از مومنان وقتیست که در آن عذاب استیصال بدیشان فرود می آید
فاذا جاء پس چون بیاید اجلهم وقت عذاب و هلاک ایشان یا چون آن
مدت بسر آید لا یستأخرون ساعة واپس نمانند از آن اجل ساعتی در عرف
اقصر اوقات را گویند و مراد نه ساعت منجمانست ولا یستقدمون و پیشی
نگیرند بر آن اجل **بیت** اجل چون فرود آید از پیش و پس • پس و پیش نگذارد
یک نفس • یا بنی ادم گفته اند خطاب با مشرکان عربست اما یاتینکم چون
بیاید بشما رسل منکم پیغمبران از شما یعنی بزبان شما و اصح آنست که عام
دارند یعنی ای فرزندان آدم چون بیایند فرستادگان بشما از نوع شما یقصون
علیکم بخوانند بر شما ایاتی آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شما را باحکام شریعت
فمن اتقی پس هر که بپرهیزد از شرک و تکذیب و اصلح و باصلاح آرد عمل خود را
فلا خوف علیهم پس هیچ ترس نیست بر ایشان یعنی از هرچه می ترسند ایمن شوند
ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهناک گردند بلکه بهرچه امید میدارند
برسند والذین کذبوا و آنانکه دروغ شمردند بایاتنا آیتهای ما را یعنی
تکذیب رسل کردند بر آیات ما واستکبروا و کبر آوردند و تعظم کردند
یعنی سرکشی نمودند عنها از ایمان بدلایل وحدت ما اولئک آن گروه
اصحاب النار ملازمان آتش اند هم فیها ایشان در آن آتش خالدون
باقی اند به بقای ابدی فمن اظلم پس کیست ستمکارتر یعنی کافرتر ممن افتری
از کسی که بربندد علی الله کذبا برخدای تعالی دروغ بانکه گوید زن و فرزند
و شریک دارد او کذب بایاته یا بدروغ شمرد آیات منزله او را و این انکار
نبوت نیز است اولئک آن گروه مفتریان و مکذبان ینالهم برسد بدیشان
نصیبهم بهرهٔ ایشان من الکتاب از لوح محفوظ یعنی آنچه قلم تقدیر
بر لوح نوشته از عذاب و نکال ایشان بدیشان رسد تا بیابند جزای آنچه
نوشته شده است در دفتر عمل ایشان یا بهره گیرند از روزی نوشته شده حتی
اذا جاءتهم تا وقتی که بیایند بدیشان رسلنا فرستادگان ما که ملک الموت
و اعوان ویند یتوفونهم فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشانرا قالوا
گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ و تقریع اینما کجااند آن بتان که
پیوسته کنتم تدعون بودید که میخواندید و می پرستیدید ایشانرا من دون الله

و این نیز انکار نبوت است

بدو نزد خدای تعالی تا امروز منع کنند عذاب خدا را از شما قالوا گویند کافران
که آنها ضلوا عنا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ مددی از ایشان
بما نرسید و شهدوا علی انفسهم و گواهی دهند بر نفسهای خود انهم کانوا
بآنکه ایشان بوده‌اند کافرین ناگرویدگان قال گوید خدای تعالی با یکی از ملائکه
روز قیامت ایشان را که ادخلوا در آیید فی امم قد خلت در میان امتان
که در گذشته‌اند من قبلکم پیش از شما هم بدین و آیین شما من الجن والانس
از پری و آدمی مراد کافران گبر و کبر شده‌اند از بیند و طائفه که حق سبحانه
و تعالی گوید در آیید باهم فی النار در آتش دوزخ هر گروه از ایشان عناد
و تکبر بیشتر باشد او را پیشتر با آتش در آرند کلما دخلت هر گاه که در آیند
امة گروهی بدوزخ لعنت اختها لعنت کنند گروهی دیگر گروهی دیگر را که هم
دینان ایشان باشند و بر یک کیش و ملت میروند چنانچه جهودان جهودان را
لعنت میکنند و ترسایان ترسایان را و گبران گبران را و علی هذا القیاس حتی
اذا اداركوا فيها تا با یکدیگر رسند جمیعا همه ایشان در آتش قالت اخریهم
گویند آنانکه پس روانند و از پی در آمدگان لاولیهم به آنان که پیشوا باشند
یعنی در باره ایشان گویند که ربنا ای پروردگار ما هؤلاء این گروه اضلونا
گمراه کردند ما را فاتهم پس بده ایشان را عذابا ضعفا عذابی دو چندان که ما را
هست من النار در دوزخ یک قسم برای گمراهی ایشان یکی برای گمراه ساختن
دیگران قال گوید خدای تعالی لکل ضعف مر همه را عذاب دو باره است پیشوایان را
بجهت ضلال و اضلال و پس روانست بواسطه کفر و تقلید و لکن لا تعلمون
و لیکن ایشان نمیدانند حفص بخطاب میخوانند یعنی شما [illegible] دانید و از عذاب
یکدیگر خبر ندارید و قالت اولیهم و گویند پیش روان لاخریهم مر پس روان را
فما کان لکم پس نیست شما را علینا من فضل بر ما افزونی که بدان استحقاق تخفیف
عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را
بما کنتم تکسبون بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از کفر و حواله عذاب بدیگری
میکنید ان الذین کذبوا بدرستی و راستی که آنانکه بدروغ داشتند بآیاتنا آیتهای
ما را از قرآن و دلایل قدرت و استکبروا و سرکشی کردند عنها از گرویدن بآن
و فرمان برداری آن لا تفتح گشاده نشود لهم برای اعمال ایشان یا بجهت نزول
رحمت بر ایشان ابواب السماء درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان
در آسمان نگشایند بلکه آنها را بسجین برند که در زیر زمین هفتم است و برای
روح و عمل مومن بگشایند و آن را بعلیین برند که بالای هفتم آسمانست و لا یدخلون
الجنة و در نیایند این مکذبان و متکبران در بهشت حتی یلج الجمل تا وقتی که
در آید شتر فی سم الخیاط در سوراخ سوزن و این صورت هرگز وجود نگیرد پس
کافر هرگز ببهشت نرود و کذلک و مانند این پاداشت منکر نجزی المجرمین جزا دهیم

بجرمانا

بجرمانا یعنی کافرانرا لهم مر ایشانرا باشد من جهنم از آتش دوزخ مهاد فراشی
که بر آن نشینند و من فوقهم و از زبر ایشان غواش پوششها باشد هم از آن یعنی زبر
و زبر ایشان آتش بود و کذلک و مثل جزاء این گروه نجزی الظالمین پاداشت دهیم جمیع
کافرانرا و الذین امنوا و آنانکه گرویدند بخدای تعالی و عملوا الصالحات و عمل شایسته
کردند چون تصدیق رسل و فرمان داری کتب و چون اعمال صالحه بسیار است و
ارتکاب تمام آن فوق طاقت بشر است می فرماید که لا نکلف تکلیف نمیکنیم و نمی فرماییم
نفسا هیچ تنی را الا وسعها مگر آنچه قادر باشد بر آن و تواند که بجای آورد این
جمله بود معترضه میان مبتدا و خبر مبتدا آنست که آنانکه ایمان آوردند و عمل
صالح کردند و خبر این که اولئک آن گروه اصحاب الجنة ملازمان بهشت اند
هم فیها ایشان در بهشت خالدون باقی و دایم باشند و نزعنا و بیرون بریم ما
فی صدورهم آنچه در سینه‌های ایشان بود من غل از کینه و حسد و آنچه اسباب عذاب
باشد تجری میرود من تحتهم الانهار از زیر مساکن ایشان جویها که برای زیادتی
و لذت و سرور ایشان بود و قالوا و گویند اهل بهشت چون منازل خود را بینند
الحمد لله الذی حمد و ثنا مر آن خدای را که بفضل خود هدینا راه نمود ما را لهذا
بدین مقام یا بعملی که این منزل جزای آنست و ما کنا لنهتدی و نبودیم ما که
بقوة خود می توانستیم یافت لولا ان هدینا الله اگر نه خدای تعالی ما را راه
نمودی و این شکریست که بهشتیان بر نعمت هدایت ادا کنند زیرا که بی رفیق
توفیق الهی سلوک این طریقه میسر نشود و بی بدرقه عنایت نامتناهی هیچ
سالک بمقصد مراد نرسد **رباعی** گر بدرقه لطف تو ننماید راه • از راه تو هیچکس
نگردد آگاه • و آنکه که بره رسند و باید رفتن • توفیق رفیقش نشود واویلاه •
لقد جاءت دیگر میگویند بهشتیان بدرستی که آمدند رسل ربنا فرستادگان
پروردگار ما بالحق براستی ما بمدد ارشاد ایشان راه توحید یافتیم و نودوا
و ندا کرده شوند اهل بهشت ان تلکم الجنة این آن بهشتست که وعده
داده شده بودید اورثتموها میراث داده شدید بما کنتم تعملون بآنچه بودید
که عمل میکردید بر طریق شریعت و موافق سنت بهشت را میراث گفت زیرا که
عطای بی رنج است و دیگر آنکه میراث گرفته‌اند از کافران چنانچه در خبر آمده
که هیچکس نباشد الا که مر او را منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ و منازل
کافران میراث بمومنان رسد در بهشت و نادی اصحاب الجنة و ندا کنند
اهل بهشت اصحاب النار اهل دوزخ را از روی شماتت گویند ان قد وجدنا
بدرستی که ما یافتیم ما وعدنا ربنا حقا آنچه وعده کرده بود پروردگار ما
از مثوبتها راست و درست فهل وجدتم پس آیا شما یافتید ما وعد ربکم
آنچه وعده کرده بود شما آفریدگار ما از عقوبتها حقا راست و بی شبهه
قالوا نعم گویند دوزخیان که آری یافتیم اذن چنانچه خدای تعالی گفته بود

فاذن پس آواز دهد مؤذن آواز دهنده گویند اسرافیل باشد علیه السلام که ندا کند بینهم میان بهشتیان و دوزخیان ان لعنة الله بدرستی که لعنت خدای علی الظالمین بر کافرانست که وضع عبادت کرده اند در غیر موضعش الذین یصدون آنانکه باز میداشتند عن سبیل الله از راه خدای تعالی و یبغونها و میطلبیدند از برای راه حق عوجا کجی و ناراستی یعنی می جستند در دین خدای وهم بالآخرة و ایشان بسرای آخرت کافرون ناگرویدگان اند وبینهما و میان بهشت و دوزخ حجاب پرده است یا میان اهل بهشت و دوزخ حاجز بست چو باره شهر که اهل دوزخ ببهشت نتوانند رفت کما قال الله تعالی بینهم بسور و آن حجاب را اعراف گویند امام زاهد فرموده که اعراف تلی باشد از مشک سفید وعلی الاعراف و بر اعراف رجال مردمان باشند مشرف بر بهشت و دوزخ یعرفون بشناسند این رجال اهل بهشت و دوزخ را کلا بسیماهم بعلامتهای ایشان چون بهشتیان سفید روی باشند و دوزخیان سیاه روی و این موضع را بجهت آن اعراف گویند که ساکنان آن عارف اند باحوال فریقین و آنان انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مؤمنان یا ملائکه بر صورت رجال و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان باشد چه از آنجا منازل خود در بهشت می بینند و از آن متلذذ و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند و بخلاصی از آن مسرور می باشند و در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله نقل میکند از ابن عباس رضی الله که اعراف منزل بلندیست از صراط که حمزه و عباس و حضرت مرتضی علی و جعفر طیار رضی الله عنهم بر آنجا باشند و دوستان خود را بشناسند بتازگی و سفیده روی و دشمنان خود را دانند بتیرگی و سیاه روی و گفته اند که بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشد یا یکی از ابوین از ایشان راضی باشد و یکی نه یا موحدان باشند مقصر در عمل و بدین قول بودن ایشان بر اعراف بجهت نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق و نادوا و ندا میکنند اصحاب اعراف اصحاب الجنة اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند ان سلام علیکم که تحیت خدای بر شما باد و یا خوشا حال شما که بسلامت بدار السلام رسیدید لم یدخلوها هنوز اهل اعراف ببهشت در نیامده باشند وهم یطمعون و ایشان طمع میدارند که در آیند قولی آنست که آخرین کسانی که ببهشت در آیند ایشان باشند و در سفر رابع از فتوحات مکیه مذکورست که میزان حسنات و سیئات اهل اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشت می نگرند وهم در دوزخ و دخول هیچ کدام مرجح نبود پس خلق را بسجود خوانند و آن آخرین تکلیفیست روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان راجح گردد و ببهشت در آیند و اذا صرفت ابصارهم و هرگاه که چشمهای ایشانرا بگردانند در تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه و تعالی فرشته را بفرماید تا روی ایشانرا

بگردانند

بگردانند تلقاء اصحاب النار بسوی دوزخیان قالوا ایشان پناه گیرند بخدای تعالی و گویند که ربنا ای پروردگار ما لا تجعلنا مدار ما را مع القوم الظالمین با گروه ظالمان یعنی ما را و ایشانرا در دوزخ جمع مکن و نادی اصحاب الاعراف و آواز دهند اصحاب اعراف رجالا یعرفونهم مردانی را که بشناسند ایشانرا بسیماهم بعلامات ایشان از سواد وجه و زرقه عین و آن شناختگان رؤسای کفره باشند چون ولید مغیره و ابوجهل و عاص بن وایل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا میگفتند که خدای تعالی امثال بلال و عمار و صهیب را ببهشت برد و ما را بدوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند میخوردند که خدای بندگان و شبانان بر ما تفضیل نکند قالوا گویند ایشانرا اهل اعراف که شما در عذابید ما اغنی عنکم دفع نکرد عذاب را از شما جمعکم جمع مال که میکردید یا کثرت انصار شما و ما کنتم تستکبرون و آنچه بودید که گردن کشی میکردید از سخن حق یعنی استکبار شما مانع عذاب نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلمان و خباب و صهیب و امثال آن رضی الله عنهم اجمعین و کافران را گویند اهؤلاء الذین این گروه آنانند که در دنیا اقسمتم سوگند میخوردید که البته لا ینالهم الله برحمة خدای تعالی هرگز بدیشان نرساند بخشایش خود را حالا برحمت حق در بهشت اند و چون اصحاب اعراف ازین سخن فارغ گردند حق سبحانه و تعالی بکرم خود ایشانرا گوید که ادخلوا الجنة در آیید در بهشت لا خوف علیکم هیچ ترسی نیست بر شما از مخاوف و شداید و لا انتم تحزنون و نه شما اندوهگین شوید از فوت مطالب و مقاصد ابن عباس رضی الله عنه فرموده که چون اهل اعراف به بهشت در آیند دوزخیانرا طمع فرج بعد الیأس پدید آید گویند خدایا ما را خویشاوندانند در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخن گوییم حق سبحانه و تعالی اذن فرماید بهشتیان تا در دوزخیان ایشانرا بشناسند و بنام و کنیت ایشانرا بخوانند و از ایشان طعام و شراب بهشت خواهند چنانچه میفرماید و نادی اصحاب النار و آواز دهند دوزخیان اصحاب الجنة بهشتیانرا و توقع کنند ان افیضوا آنرا که بریزید علینا بر ما من الماء از آب بهشت بدان مقدار که تشنگی ما را ببرد او مما رزقکم الله یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای تعالی شما را از سایر اشربه یا انواع طعام تا بخوریم قالوا گویند بهشتیان در جواب ایشان ان الله بدرستی که خدای تعالی حرمهما حرام کرده است طعام و شراب بهشت را علی الکافرین بر ناگرویدگان الذین اتخذوا آنانکه فرا گرفتند دینهم عید خود را لهوا و لعبا مشغولی و بازی چه ایشان در عید خود بحوالی کعبه می آمدند و دست میزدند و بازیچه میکردند و غرتهم الحیوة الدنیا و بفریفت مر ایشانرا زندگانی دنیی و طول مهلت تا از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیی غداریست کشنده و مکاریست بازی دهنده **مثنوی** در دیدهٔ اعتبار

خوابیست • برده کذر اجل سرابیست • مشغول مشو بسرخ و زردش • اندیشه
مکن ز کم و سردش • سرمایهٔ آفتست زنهار • خود را ز فریب او نکه دار • فالیوم
ننسیهم پس امروز فرو کذاریم ایشانرا در آتش کما نسوا چنانچه ایشان فرو کذاشتند
و در خاطر نکذرانیدند لقاء یومهم هذا دیدن این روز را وما کانوا و نه چنان بودند
که از روی عناد بایاتنا یجحدون انکار میکردند بربوبیت یا آیات کتب ما را ولقد
جئناهم و هر اینه آوردیم برای این کروه کفار بکتاب فصلناه کتابی که بیان
کردیم معانی او را مفصل ساختیم هرچه بکار آید در وعلی علم و این بیان بر علم کردیم
یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل هدی آوردیم این کتاب را نماینده و رحمة و خداوند
بخشش لقوم یؤمنون برای کروهی که میکروند هل ینظرون آیا انتظار برند کافران
یعنی کمان نمی برند و منتظر نیستند الا تاویله مکر عاقبت کتاب و حقیقت او را
از وعد و وعید یعنی منتظر اند آنچه خدای تعالی وعده کرده است درین کتاب
از ثواب و عقاب تا به بینند که راست میشود یانی یوم یاتی روزی که بیاید تاویله
عاقبت کتاب یعنی ظاهر شود آثار وعد و وعید و آن روز قیامت باشد یقول
الذین کویند آنانکه نسوه ترک کردند کتاب مفصل را من قبل پیش ازین در دنیا
یعنی چون کافران که بقرآن نکرویدند در آن روز ظاهر کرد صدق سخن خدای
تعالی میکویند قد جاءت بدرستی که آمده بودند رسل ربنا فرستادکان آفریدکار ما
بالحق براستی و درستی و ما تکذیب کردیم و آن خطای عظیم بود فهل لنا پس آیا
هستند مارا من شفعاء درخواست کنندکان فیشفعوا لنا تا شفاعت کنند برای
ما امروز او نرد آیا باز کردانیده شویم ما بدنیا فنعمل پس تا بکنیم غیر الذی جز آنکه
کنا نعمل بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بوحدت قایل شویم
نه بشرک پس نکسی ایشانرا شفاعت کند و نه بدنیاشان باز آرند قد خسروا بدرستی
که زیان کردند انفسهم در نفسهای خویش که سرمایهٔ عمر صرف پرستش بتان کردند
وضل عنهم و کم شد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا میکردند در دروغ
میکفتند که بتان شفیعان ما اند به نزدیک خدای **بیت** دی روز بد و دلم امیدی
میداشت • امروز برفت و نا امیدم بکذاشت • ان ربکم الله بدرستی که پروردکار
شما علی التحقیق الذی خداوندیست جامع جمیع صفات کمال خلق السموات والارض
اوست آنکس که بیافرید آسمانها را و زمین فی ستة ایام در مقدار شش شبانروز
دنیی چه قبل از خلق آسمان و زمین روزی که مدتیست معین از زمان طلوع
شمس تا غروب آن نبوده و در تبیان کوید که در شش روز از ایام آخرتست که هر روز
هزار سال دنیاست و قول اول اصح و اشهرست و در آفرینش اشیا بتدریج با وجود
قدرت بر ایجاد آن بکلمهٔ کن دلیل است بر اختیار قادر مختار و اشارتیست برعایت
تانی در امور و ترک عجلت و اضطراب و نکتهٔ العجلة من الشیطان والتانی من الرحمن
مؤید این سخنست و فی المثنوی المعنوی **مثنوی** مکر شیطانست تعجیل و شتاب •

خوی رحمانست

خوی رحمانست صبر و احتساب • با تانی کشت موجود از خدا • تا بشش روز این
زمین و چرخها • ورنه قادر بود کز کن فیکون • صد زمین و چرخ آوردی برون •
این تانی از پی تعلیم تست • صبر کن در کار دیر آی و درست • ثم استوی پس
قصد کرد علی العرش به آفرینش عرش یا مستوی شد امر او بران یا مستولی کشت
بران و تخصیص باستیلای حق بر جهت آن باشد که عرش اعظم مخلوقاتست و حقیقت
آنست که استوای بر عرش صفتیست مر خدایرا بلا کیف و لا وصف و این از جملهٔ متشابهات بهات
قرآنست ما بدان ایمان داریم و تأویل آن بحق باز میکذاریم یغشی اللیل در میکشد
خدای تعالی شب تاریک را النهار در روز روشن یعنی پوشیده میکرد اندر روشنی
روز را بتاریکی شب و عکس این را نکفت اکتفا باحد الضدین یطلبه میجوید
شب روز را یعنی از پی او میرود حثیثا شتاب کننده و روز نیز طالب شبست
والشمس والقمر و بیافرید آفتاب و ماه والنجوم و ستارکان مسخرات بامره
رام شدکان بفرمان او الا له الخلق بدانید که مر خدایراست آفریدن بدیع والامر
و فرمان نافذ یا مر اوراست هرچه آفریده شده و تصرف در آنها تبارک الله
بزرکست خدای تعالی بوحدانیت و در بوبیت در ربوبیت رب العالمین آفریدکار
عالمیانست ادعوا ربکم بخوانید پروردکار خود را تضرعا بزاری و خفیة
و پوشیدکی یعنی هم بظاهر و هم بباطن او را شناسید و او را پرستید تضرع نشانه
احتیاج است و نهان داشتن دلیل اخلاص و محتاج مخلص را دوری نا امیدی
نیست انه بدرستی که خدای تعالی لا یحب المعتدین دوست نمیدارد از حد
در کذرندکانرا یعنی آنانرا که دعای بد کنند در حق نا مستحق و در دعا فریاد
کنند یا بوریا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدای تعالی که لایق آن نباشد چون
رتبت انبیا و صعود بر مدارج سما ولا تفسدوا و فساد مکنید فی الارض در زمین
بکفر یا ظلم بعد اصلاحها بعد اصلاح آن با یمان و یا عدل وادعوه و بخوانید
خدایرا خوفا از بیم عذاب او وطمعا و بامید ثواب او ان رحمت الله بدرستی
که رحمت خدای تعالی قریب من المحسنین نزدیکست بنیکوکاران و ایشان
محسن العمل اند چون عابدان یا محسن الامل چون عاصیان و امیدهم برحمت
بی غایت و فضل بی نهایت اوست و در مناجات شیخ الاسلام است که خدایا اکر وفاداران
بتو امید دارند جفاکاران نیز بغیر از تو پناهی ندارند **بیت** من اکر جفاست کارم
بتو نیک امید وارم • بجز از تو کس ندارم که تو منبع وفایی • وهو الذی واوست آنکه
یرسل الریاح میفرستد بادهای چهارکانه را بشرا مژده دهندکان بین یدی
رحمته پیش از آمدن باران حتی اذا اقلت تا چون بردارند بادها سحابا ثقالا
ابرهای کران بار را کفته اند که باد صبا ابرها را از زمین برانکیزاند و باد شمال
همه را جمع کند و باد جنوب ببار یدن قطرات در آرد و باد دبور بعد از باریدن
همه را متفرق سازد و بر هر تقدیر چون ابر را بردارند سقناه برانیم ما آن ابر را

لبلدٍ میتٍ برای احیاء زمین مرده فانزلنا پس فرو فرستیم به الماء بدین ابر آب را
بدان زمین فاخرجنا پس بیرون اریم به بدان آب من کل الثمرات از هر نوع
میوها کذلک نخرج الموتی همچنانکه زمین مرده را بنبات زنده کردانیم موتی را
نیز احیا کردن همچنان قادریم لعلکم تذکرون تا شاید شما دریابید و بقیامت بگروید
و ازین صورت بدان معنی استدلال کنید والبلد الطیب و زمین پاک از سنگ و ریگ
که شایسته و صالح زراعت باشد یخرج نباته بیرون اریم رستنی او باذن ربه
بفرمان خدای تعالی و مشیت او که بیرون می اورد باسانی و خوبی والذی خبث و آن
زمین که ناپاک بود و شوره ناک لایخرج بیرون نیاید گیاه او الا نکدا مگر اندکی که در آن
هیچ نفع نبود این مثلیست که حق سبحانه و تعالی براد فرموده در شان مؤمن و کافر
تشبیه کرده است دل مؤمن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار پس هرگاه
که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مؤمن بارد انوار طاعات
و عبادات بر جوارح او ظاهر گردد و چون کافر استماع سخن حق کند زمین دلش تخم
نصیحت قبول نکند و از هیچ صفت که بکاری اید ظهور نیابد **بیت** زمین شوره
سنبل بر نیارد • در و تخم عمل ضایع مگردان کذلک همچنانکه این مثل را بیان کردیم
نصرف الایات میکردانیم ایتها را و ضرب و امثال در فنون احوال میکنیم لقوم یشکرون
برای گروهی که شکر نعمت فهم و ادراک بجای آرند و درین مثلها تفکر نموده بهرهٔ اعتبار
بردارند لقد ارسلنا بدرستی که ما فرستادیم نوحا نوح بن لمک بن متوشلخ بن
ادریس را علیهم السلام و فتی که پنجاه ساله بود الی قومه بسوی قوم او که اکثر اولاد
قابیل بودند و بت می پرستیدند فقال پس گفت نوح علیه السلام یا قوم اعبدوا الله
ای گروه من بپرستید خدا را بیگانگی مالکم نیست شما را من اله غیره هیچ معبودی
بجز او پس فرمان وی برید و در عبادت او دیگری را شریک مسازید انی اخاف
بدرستی که من می ترسم علیکم بر شما اگر ایمان نیارید عذاب یوم عظیم عذاب روز
بزرگ را که یوم الطوفان است یا روز قیامت قال الملاء گفتند بزرگان من قومه
از قوم او انا لنریک بدرستی که ما می بینیم ترا ای نوح فی ضلال مبین در گمراهی
روشن که ما را از پرستش چندین خدای بعبادت یک خدای دلالت میکنی قال
گفت نوح علیه السلام در جواب ایشان که یا قوم ای گروه من لیس بی ضلالة
هیچ گمراهی و دوری از طریق صواب مرا نیست ولکنی رسول و لیکن من رسولم
من رب العالمین از پروردگار عالمیان ابلغکم میرسانم بشما رسالات ربی
پیغامهای پروردگار خویش را و انصح لکم و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح
شما و اعلم و میدانم من الله از وحی خدای تعالی که بمن آمده است مالا تعلمون
انچه شما نمی دانید قوم نوح علیه السلام عذاب قوی که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده
بودند و نمی دانستند چون نام پیغمبر و وحی شنیدند متعجب گشتند نوح علیه السلام
گفت او عجبتم ایا شگفت میدارید و عجب می مانید آن جاءکم انچه باید بشما

ذکر پیغامی و وحی من ربکم از پروردگار شما علی رجل بر زبان مردی منکم از جنس
شما یعنی آدمی هم زبان شما لینذرکم تا بیم کند و بترساند شما را از عاقبت کفر و
معصیت ولتتقوا و تا پرهیزید از خشم خدای تعالی و لعلکم ترحمون و تا شاید که
بر شما ببخشند بسبب پرهیز کردن از شرک فکذبوه پس بدروغ داشتند قوم نوح
علیه السلام اورا و نوح علیه السلام دعا کرد و بهلاکت قوم خدای تعالی حکم فرمود
و تا کشتی بساخت و با مؤمنان بکشتی درامد و حق تعالی طوفان فرستاد و همه
کافرانرا هلاک کرد فانجیناه پس نوح را علیه السلام نجات دادیم از غرقه شدن
والذین معه و انانرا نیز که باوی بودند فی الفلک در کشتی و مجموع ایشان هشتا
تن بودند چهل مرد و چهل زن واغرقنا و غرقه ساختیم بطوفان الذین کذبوا بایاتنا
انانرا که بدروغ شمردند دلالات احدیت یا معجزات نوح را علیه السلام بر نبوت
انهم کانوا بدرستی که قوم نوح بودند قوما عمین گروهی کوران که از نشانهای
وحدانیت نابینا شده بودند و باقی قصهٔ نوح علیه السلام در بعضی ایات و سور
خواهد بود والی عاد و فرستادیم بسوی عاد اخاهم هود برادر ایشان در نسب
یعنی خویشاوند ایشان هود را علیه السلام عاد که قبیله را بدو باز خوانند چهارم
پدر هود ست علیه السلام و عاد پسر عوص بن ارم بن سام بن نوح است علیه السلام
و برین قول از ابنای عم عاد باشد و قبیلهٔ عاد مردم تن آور و بلند بالا بودند
و از ایشان در تمام روی زمین در ان زمان قبیلهٔ عظیم تر نبود و مردم بسیار
بودند و مال وافر داشتند و عمر در پرستش بت میگذرانیدند حق سبحانه و تعالی
هود را علیه السلام بدیشان فرستاد پس هود علیه السلام بمیان قبیله امد و ایشا
بحق دعوت کرد قال یا قوم گفت ای قوم من اعبدوا الله بپرستید خدا را و بیگا نکی
او قائل شوید مالکم من اله نیست شما را معبودی غیره بجز او و بتان مستحق عبادت
نیستند افلا تتقون ایا نمی پرهیزید از عذاب خدای تعالی قال الملاء گفتند گروهی
از بزرگان و پیشوایان الذین کفروا انانکه کافر بودند من قومه از گروه او چه بعضی
از اشراف قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد و تابعان او اما کافران
گفتند ای هود علیه السلام انا لنریک بدرستی که ما ترا می بینیم متمکن فی سفاهة
در بیخردی که دین قدیم را میگذاری و دینی محدث می آری و انا لنظنک و بتحقیق که
گمان می بریم ترا لمن الکاذبین از دروغ گویان در انچه میگویی قال یا قوم گفت هود
علیه السلام که ای گروه من لیس بی سفاهة نیست مرا خفت عقل و جهالت ولکنی
رسول و لیکن من فرستاده ام من رب العالمین از فرستادگان پروردگار عالمیان
ابلغکم میرسانم شما را رسالات ربی پیغامهای آفریدگار و انا لکم و من شما را
ناصح نصیحت کننده ام امین راست گوی و بی خیانت او عجبتم ایا عجب می اید شما را
ان جاءکم انکه بیاید بشما ذکر پندی یا بیانی من ربکم از نزدیک پروردگار شما
علی رجل بر زبان مردی منکم از شما یعنی هم نسب شما که او را دانید و او شما را داند

وسبب فرود آمدن ذکر بود آنکه لینذرکم تا بیم کند شما را از عقوبت الهی واذکروا
و یاد کنید نعمت خدا را اذ جعلکم چون کردانید شما را خلفاء پس نشینان و ساکنان
زمین احقاف از حضرموت تا عمان من بعد قوم نوح از پس هلاک قوم نوح علیه السلام
وزادکم فی الخلق و بیفزود شما را در آفرینش شما بسطة قوتی زیاده داد شما را و بر
آفریدگان غلبه و گفته اند مراد از بسطه طول قامتست که مقدار کوتاه ترین ایشان
شصت گز بود و دراز ترین صد گز فاذکروا پس یاد کنید آلاء الله نعمتهای خدا را
لعلکم تفلحون باشد که شما رستگار شوید قالوا گفتند آن گروه مر هود را علیه السلام
اجئتنا آیا آمده بما لنعبد الله تا بفرمایی که پرستیم خدا را وحده یگانه و یکتا و نذر
و دوست نداریم و پرستش فرو گذاریم ما کان یعبد آنچیز را که بودند و می پرستیدند
آباؤنا پدران ما از بتان و ما به هیچ وجه ترک عبادت ایشان نمی کنیم و تو ما را از عذاب
می ترسانی فأتنا بما تعدنا پس بیار آنچه ما را بوی وعید میکنی ان کنت اگر هستی تو
من الصادقین از راست گویان در نزول عذاب قال گفت هود علیه السلام
قد وقع بدرستی که واقع و واجب شد علیکم بر شما من ربکم از پروردگار شما
رجس و غضب عذابی و خشمی اتجادلوننی آیا مجادله میکنید با من فی اسماء در کار
این نامها یعنی این بتان که هر یک را نامی نهاده اید بعضی را ساقیه میگفتند که کار
ایشان آن بود که باران از ایشان می بارد و بعضی را حافظه می خواندند بمظنه
آنکه نگاهبان در سفر ایشانند و همچنین رازقه و سالمه و این الفاظ اسما بودند
بی مسما چه اصنام را که جمادات بودند قدرت بر اینها نبوده پس هود علیه السلام
فرمود که شما جدال میکنید در این چیزها که از روی جهالت سمیتموها انتم شما نام نهاده اید
ایشان را و آباؤکم و پدران شما ما نزل الله نفرستاده است خدای تعالی بها بجواز
از عبادت ایشان من سلطان هیچ حجتی و برهانی و چون حق ظاهر شده و شما
بر عناد و مکابره اصرار می نمایید فانتظروا پس چشم دارید و منتظر باشید نزول
عذاب را انی معکم بدرستی که من نیز با شما من المنتظرین از منتظرانم مراد را
آورده اند که خدای تعالی سه سال باران از ایشان باز داشت تا بقحط مبتلا شوند
و دران زمان هرگاه که بلیه نازل شدی توجه بموضعی نمودندی که حالا خانه
کعبه است و آنجا پشته از ریگ سرخ رنگ بوده که مسلم و مشرک رجوع بدانجا کردندی
و بعد از عرض حاجات و طلب دفع آفات بمطالب فایز شدندی و از مخاوف
خلاص یافتندی پس قوم عاد تجهیز آن سفر نموده قیل بن عنز و مرثد بن سعد
با هفتاد تن از اعیان قبیله بمکه رفتند و بر معویه بن بکر از اولاد عملیق بن لاوذ
که دران وقت حاکم مکه بود نزول کردند بعد از اقامت وظایف ضیافت اجازت
طلبیده خواستند که بجهت دعا طلب باران بموضع معین روند مرثد که یکی
از رؤسای عاد بود و بهود علیه السلام ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران
نخواهد آمد مگر اطاعت هود علیه السلام نمایید و از در توبه و استغفار درآیید

تا حق سبحانه

تا حق سبحانه و تعالی از سحاب عنایت باران رحمت بر شما باراند پس از معویه
درخواستند تا او را بند کرده نگذاشت که بموضع دعا رود و قیل با قوم خود آنجا
رفته گفت خدایا بده قوم عاد را باران آنچه میخواهی فی الحال سه ابر برآمد یکی سفید
و یکی سرخ و یکی سیاه و منادی ندا کرد که ای قیل ازین سه ابر آنچه میخواهی برای خود
و قوم خود اختیار کن قیل ابر سیاه را اختیار کرد که باران او بیشتر می باشد و از مکه
بیرون آمده با قوم روی به بلاد خود نهاد و چون بوادی مغیث که از مساکن بود
رسید و بشارت ابر بمردم قبیله رسانیدند عادیان خوش دل و شادمان گشته بتفرج
ابر از منازل خویش بیرون آمدند عذاب الهی بریشان نازل شد چه دران ابر ریح
عاصف بود که آنرا باد صرصر گویند و در هفت شب و هشت روز تمام عادیانرا
هلاک کرد و هود با قوم خود علیه السلام بسلامت بماندند و تفاصیل این قصه
در اثنای آیات مذکور خواهد شد و حق سبحانه و تعالی از نجات مؤمنان و هلاک
کافران خبر میدهد فانجیناه پس نجات دادیم ما هود را علیه السلام والذین معه
و آنانکه با او بودند یعنی در دین متابعت او مینمودند برحمة منا و آن رهانید
به بخشش و بخشایشی بود از ما بر ایشان وقطعنا و ببریدیم دابر الذین کذبوا بنیاد
آنانرا که تکذیب کردند و تکبر ورزیدند بآیاتنا بنشانهاء قدرت ما یعنی ایشانرا مستا صل
ساختیم و از بیخ و بنیاد برانداختیم وما کانوا و نبودند قوم عاد مؤمنین گروندگان
بوحدت معبود و رسالت حضرت هود علیه السلام والی ثمود و فرستادیم بقبیله
ثمود و ایشان قبیله دیگر بودند از عرب که نسب ایشان بثمود بن عابر بن ارم
بن سام بن نوح علیه السلام منتهی شد و مساکن ایشان زمینی بود که آنرا
حجر میگفتند ما بین ولایت حجاز و شام و این مردم بت می پرستیدند حق سبحانه
و تعالی بدیشان فرستاد اخاهم صالحا برادر ایشانرا در نسب که صالح بود
علیه السلام و صالح به پشت بثمود میرسد قال گفت صالح چون برسالت
بدیشان آمد که یا قوم اعبدوا الله ای گروه من بپرستید خدا را بی شریک ما لکم
من اله نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد غیره بجز وی
قوم ثمود بسبب کثرت عدد و بسیاری مال و توانایی جثه تکذیب صالح علیه السلام
کردند و گفتند بما آیتی بنمای که بدان استدلال کنیم برسالت تو صالح علیه السلام
فرمود که چه آیت میطلبید گفتند با ما بصحرای بیرون آی که فردا عید ماست
و بتانرا آرایش داده بجلوه خواهیم آورد تو از خدای خود چیزی درخواه
و ما نیز از خدایان خود درخواهیم پس دعاء هر که بمحل اجابت رسد دیگرانرا
متابعت او باید کرد بدین صورت قرار دادند روز دیگر بیرون رفتند هر نوع
حاجت که از بتان طلبیدند اثر نجاح بظهور نیامد پس خجلت زده و رسوا
شده و سر ملامت در پیش افکندند جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله ثمود
بود اشارت بسنگی کرد منفرد در صحرا افتاده بود و آنرا کاثبه می گفتند و گفت

ای صالح ازین سنک برای ما بیرون آر ناقهٔ مشابه شتر بختی بسیار موی آبستن صالح علیه السلام فرمود که اگر خدای من بقدرت کاملهٔ خود که عجز را بدان راه نیست چنین شتری ازین سنک بیرون آرد شما چه میکنید گفتند که میگرویم و پرستش خدای تو میکنیم و برین شرط سوگند یاد کردند صالح علیه السلام دو رکعت نماز گزارد و بدعا آن معجزه از حضرت عزت طلب نمود فی الحال صخره در حرکت آمد چون شتری که بوقت زادن ناله کشد بنالید و بشکافت و ناقه بدان وجه که مدعای قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی و فی الحال بزاد بچهٔ مانند خود و مردمان در آن مینگرستند جندع را مدد توفیق رفیق شده فی الحال ایمان آورد و بو فی الاشراف نمود در بادیهٔ خذلان سرگردان مانده دست انکار از آستین استکبار بیرون آورد ند رباعی یکی بنور عنایت ره هدایت یافت • یکی بوادی خذلان بماند سرگردان • یکی بوسوسهٔ دیو رفت سوی سقر • یکی ز پی روی حق گرفت راه جنان • القصه این شتر در میان قوم بماند و در مرعی ایشان می چرید و آب چاهها بطریق نوبت بدو میرسید و صالح علیه السلام بعد از ظهور این معجزه گفت قوم را قد جاءتکم بدرستی که آمد بشما بینة معجزهٔ روشن من ربکم از پروردگار شما که دلیل است بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هذه ناقة الله این شتر خداست اضافه از جهت تخصیص خواهد بود یعنی خدای تعالی بیرون آورد این ناقه را از صخرهٔ کابنه تا باشد لکم آیة مر شما را برهانی بر پیغمبری من فذروها پس بگذارید این ناقه را تأکل تا بخورد گیاه فی ارض الله در زمین خدای و شما را در خوردن او هیچ مؤنتی نیست ولا تمسوها بسوء و مرسانید بوی هیچ بدی فیأخذکم که فرا گیرد شما را عذاب الیم عذابی دردناک استحقاق عذاب نه بواسطهٔ ضرر ناقه است بلکه با قامت ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه و عقر ناقه دلیل عتو ایشان است بر کفر واذکروا و یاد کنید نعمت خدا را اذ جعلکم چون کرد آنید شما را خلفاء جانشینان در زمین من بعد عاد از پس هلاکت قوم عاد و بوأکم و جای داد شما را فی الارض در زمین حجر تتخذون فرا میگیرید من سهولها در زمینهای نرم قصورا کوشکها برای تابستان و تنحتون من الجبال و سوراخ میکنید در کوهها یعنی می سازید در سنک بیوتا خانها برای زمستان فاذکروا پس یاد کنید آلاء الله نعمتهای خدا را از تمکن در دور قوت کندن کوهها ولا تعثوا و در تباهی غایت مجویید فی الارض در زمین حجر مفسدین در حالتی که قاصدان فاسد باشید ایشان از جواب صالح علیه السلام اعراض نمودند و متعرض مؤمنان شدند چنانچه میفرماید قال الملأ گفتند گروهی بزرگان الذین استکبروا آنانکه تکبر و سرکشی میکردند من قومه از قوم صالح علیه السلام للذین استضعفوا مر آن کسانی را که از ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچارگان لمن آمن مر آن کسان را که گرویده بودند منهم از ضعیفان و فقیران أتعلمون آیا شما میدانید ان صالحا

فی الحال صخره در حرکت آمد

الجزو الثامن

مرسل آنرا که صالح فرستاده شده است من ربه از پروردگار او و این سخن بر سبیل استهزا میگفتند قالوا گفتند آن ضعیفان انا بدرستی که ما بما ارسل به بآن چیزی که صالح را بدان فرستاده اند یعنی توحید و عبادت مؤمنون گرویدگانیم قال الذین استکبروا گفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدا و پیغمبر او انا بتحقیق که ما بالذی آمنتم به بدان چیزی که شما گرویده اید بدان کافرون ناگرویدگان و منکرانیم آورده اند که قوم ثمود از ناقه بتنک آمدند چه در روزی که نوبت او بود تمام آب چاههای ایشان می آشامید و در روز دیگر که نوبت قوم بود آب چاهها بچهارپایان وفا نمیکرد و دیگر تابستان بظهر وادی میرفت و انعام از وی هراسان شده ببطن وادی میرفتند و ازین جهت ضرر بدیشان میرسید و دو زن که ایشان را عنیزه و صدقه میگفتند و مواشی بسیار داشتند این صورت بدیشان شاق بود قدار بن سالف و مصدع بن دهر را بدان آوردند که ناقه را پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بدیشان چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید فعقروا الناقة پس پی کردند و بکشتند ناقه را وعتوا و سرکشی کردند عن امر ربهم از امتثال فرمان پروردگار خویش وقالوا و گفتند از روی استهزا که یا صالح ائتنا ای صالح بیار آن چیز را که بما تعدنا وعید میکنی ما را از عذاب ان کنت اگر هستی تو من المرسلین از فرستادگان براستی فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشان را بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحهٔ عظیم از فرستادگان براستی فاصبحوا پس بامداد کردند و گشتند فی دارهم در سرایهای خویش جاثمین بروی افتادگان برجای مردگان فتولی عنهم پس روی بگردانید صالح علیه السلام از ایشان وقتی که ناقه را بکشتند خدای فرمود که من ثمود را بصیحهٔ جبرئیل علیه السلام و زلزله هلاک خواهم کرد وقال و گفت از روی تهدید یا قوم ای گروه من لقد ابلغتکم بتحقیق رسانیدم بشما رسالة ربی پیغام پروردگار خود که باداء آن مأمور بودم ونصحت لکم و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت ولکن لا تحبون و لیکن دوست نمیدارید و پیروی نمیکنید الناصحین نصیحت کنندگان را که از راه مهربانی شما را بایمان خوانند و از اتباع نفس و شیطان منع کنند ولوطا و یاد کن لوط بن هاران بن آزر بن ناحور را که برادرزادهٔ ابراهیم بود علیهم السلام آورده اند که چون ابراهیم صلوات الله وسلامه علیه از بابل متوجه شام شد برادرزادهٔ او یعنی لوط علیه السلام با وی بود خدای تعالی وی را پیغمبری داد و باهل موتفکات فرستاد و آن پنج شهر بوده سدوم و آن اعظم مداین بود و دیگر عامه و داذوا و صابور و گویند صغر و در هر شهری چهار بار هزار هزار آدمی بوده لوط علیه السلام بسدوم آمد و خلق را بخدای تعالی دعوت کرد و بیست و چند سال در میان ایشان بود و بخیرات امر مینمود و از فواحش نهی فرمود و یکی از فواحش های ایشان لواطه بود حق سبحانه وتعالی

کشتن ناقه

این امت را از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود که ای محمد صلی الله علیه و آله
یاد کن قصهٔ لوط را اذ قال چون گفت لقومه مر قوم سدوم را که لوط علیه السلام
در میان ایشان بود اتأتون آیا می آیید الفاحشة بدین عمل زشت یعنی لواطه
ما سبقکم کسی بشما پیشی نگرفت بها بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرد
من احد هیچکس من العالمین از عالمیان انکم آیا شما و حفص انکم بطریق خبر
خواند یعنی بدرستی که شما ای قوم لتأتون الرجال می آیید بمردان شهوة از روی
مباشرت من دون النساء بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما پس شما
بر طریق حق نیستید بل انتم بلکه هستید قوم مسرفون گروهی اسراف کنندگان
و از حد درگذشتگان و ما کان و نبود جواب قومه جواب قوم او علیه السلام باز جز
این کلام الا ان قالوا مگر آنکه گفتند که بعضی از مردم سدوم مر بعضی را
اخرجوهم بیرون کنید لوط را و دختران او و آنانرا که بوی ایمان آورده اند من قریتکم
از دیه شما یعنی سدوم انهم بدرستی که لوط و متابعان او اناس یتطهرون
مردمانند که طلب پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی درین عمل با ما متفق
نیستند حق سبحانه و تعالی این جواب از ایشان نپسندید و عذاب بدیشان فرود
آمد چنانچه تفاصیل آن بیاید و چون عذاب نازل شد فانجیناه پس نجات
دادیم لوط را علیه السلام از آن و اهله و کسان او را از اهل بیت و مؤمنان
الا امرأته مگر زن او را که واهله نام داشت و کفر خود پنهان میکرد و کفار را
بر انکار لوط علیه السلام اغوا مینمود کانت بود آن زن من الغابرین از باقی
ماندگان در دیار خود یعنی در رفتن با لوط علیه السلام اتفاق نکرد و در میان
قوم هلاک شد و امطرنا و بارانیدیم علیهم بر کفار قوم لوط علیه السلام
مطرا بارانی و چه بارانی یعنی باران عجب و آن سنگ بوده که بر سر قوم بارید
فانظر پس درنگر ای بیننده که کیف کان چگونه بود عاقبة المجرمین آخر کار
گنهکاران و الی مدین و فرستادیم بسوی اولاد مدین که او پسر ابراهیم خلیل
بود علیه السلام اخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین را
قال پس گفت یا قوم ای گروه من اعبدوا الله بپرستید خدای را ما لکم
نیست شما را من اله هیچ معبودی غیره جز وی قد جاءتکم بدرستی
که آمد بشما بینة معجزهٔ روشن من ربکم از پروردگار شما در قرآن معجزهٔ
شعیب علیه السلام مذکور نیست و در احادیث نیز بنظر فقیر نرسیده اما
درایات یاهرات که ذکر معجزات انبیا علیهم السلام میکنند میگوید که معجزهٔ شعیب
علیه السلام آن بود که چون خواستی که بکوه بلند بر آمدی کوه سر فرود آوردی
تا شعیب باسانی بر او صعود کردی و هر یک از قوم او دو مکیال بودی و
دو میزان یکی از یکی بزرگتر بدان بزرگتر خریدندی و بدان خرد فروختندی
با وجود کم در کیل و وزن خیانت کردندی شعیب علیه السلام ایشانرا گفت
که من شما را

که من شما را بخدای تعالی میخوانم و آیتی روشن بشما می نمایم فاوفوا الکیل
پس تمام و راست سازید کیل را والمیزان و آلت وزن را یا در کیل و وزن
راستی کنید و لا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمانرا اشیاءهم در چیزهای
ایشان یعنی خیانت مکنید در خرید و فروخت و لا تفسدوا و فساد مکنید
بکفر و خیانت فی الارض در زمین بعد اصلاحها بعد از اصلاح آن ببعثت
انبیا و انزال کتب ذلکم عمل بانچه میفرمایم خیر لکم بهتر است شما را ان کنتم
مؤمنین اگر هستید شما گروندگان و چون قوم شعیب علیه السلام در شهرها
بوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صحراها راه در بندان ایشانرا چنانچه از بخس
منع کرد از قطع طریق نیز نهی فرمود و گفت که و لا تقعدوا و منشینید بکل
صراط بهر راهی بجهت اخذ مال توعدون بترسانید مردمانرا و گفته اند
که بر سر راهها نشستندی و هر کس که خواستی که بملازمت شعیب علیه السلام
رود او را تخویف کردندی پس شعیب علیه السلام فرمود که بر سر راهها
منشینید که وعید کنید طالبان راه حق را و تصدون و باز دارید عن سبیل الله
از راه خدای تعالی من آمن به آنکس که ایمان آورده است بخدای تعالی
و تبغونها عوجا و میجویید برای راه خدای تعالی کجی یعنی طلب بطلان آن
کنید و اذکروا و یاد کنید منت خدا را بر خود اذ کنتم چون بودید قلیلا
اندکی از جهت عدد و عدت فکثرکم پس بسیار گردانید خدای تعالی شما را بانکه
برکت کرد در اموال و اولاد شما آورده اند که مدین بن ابراهیم علیه السلام دختر
لوط را علیه السلام بخواست و خدای تعالی ایشانرا فرزند بسیار داد و توانگر
گردانید پس شعیب علیه السلام این نعمت را بیاد ایشان داد و گفت
و انظروا و بنگرید کیف کان که چگونه بود عاقبة المفسدین آخر کار تباه کاران
ازام گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند پس شعیب علیه السلام
روی بمؤمنان کرد و گفت و ان کان طائفة و اگر چنانچه گروهی منکم از شما
آمنوا بگرویدند بالذی بانچیزی که براستی ارسلت به فرستاده شده ام
بدان و طائفة و گروهی دیگر از معاندان لم یؤمنوا نگرویدند قومی از مدین
شعیب علیه السلام ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار کردند که قوت و ثروت
ما راست نه مؤمنانرا پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان بودی بایستی که
توانگری و سعت معاش ایشانرا بودی شعیب علیه السلام فرمود که اگر چه شما
دو گروه شده اید فاصبروا پس شکیبایی کنید حتی یحکم الله تا وقتی که حکم
کند خدای تعالی بیننا میان دو گروه و هو و خدایست خیر الحاکمین بهترین
حکم کنندگان که در حکم او میل و مداهنت نیست قال الملأ گفتند بزرگان
الذین استکبروا آنانکه گردن کشی کردند در پرستش خدای تعالی من قومه
از قوم شعیب علیه السلام بعد از انکار دعوت لنخرجنک یا شعیب هر آینه

بیرون کنیم ترا ای شعیب والذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده‌اند بیرون کنیم
معک با تو من قریتنا از دیه خویش او لتعودن یا عود خواهید کرد شما فی ملتنا
در کیش ما که کفر است صاحب کشاف فرموده که چون کافران گفتند ترا با آنانکه
ایمان آورده‌اند بیرون میکنیم و جمع کردند همه را با یکدیگر و شعیب علیه السلام
هرگز کافر نبوده و آن مومنان بوده‌اند پس بر سبیل تغلیب گفتند یا عود کنید
با ملت ما یا آنکه شعیب علیه السلام در اوائل امر مذهب خود را پنهان
داشته باشد ایشان توهم کردند که مگر بر کیش ایشانست ولیکن شعیب ع م
جواب بر شیوهٔ قول او داد و لهذا شعیب ع م جواب بر همین شیوه داد
قال گفت شعیب علیه السلام اجبار میکنید ما را بعود اولو کنا و اگرچه
باشیم کارهین ناخواهان یعنی چگونه در آییم بدین شما و ما آن را
کارهیم پس اگر عود کنیم با ملت شما و گوییم مر خدا را شریک هست و فی
الواقع نیست قد افترینا بدرستی که افترا کرده باشیم و بر بسته علی الله
کذبا بر خدای تعالی دروغی در وسط آورده که ادعای قوم شعیب ع م
آن بود که حق سبحانه ایشان را امر کرده است که بدان طریق باشند و بدین
سبب آن را ملت گفتند پس شعیب علیه السلام فرمود که عود با ملت شما
و اعتقاد کردن که این ملت مأمور بهاست افترا باشد بر خدای تعالی
ان عدنا اگر ما باز گردیم یعنی قوم من از مؤمنان اگر باز گردند و بیایند
فی ملتکم در کیش شما بعد اذ نجینا الله پس از آنکه برهاند ما را خدای تعالی
منها از ملت شما و اعتقاد کردن که این ملت مامور بهاست از ملت شما
پس مفتریان باشیم و ما یکون لنا و نشاید و روا نباشد ما را ان نعود
فیها آنکه باز گردیم بملت کفر الا ان یشاء مگر آنکه خواهد الله ربنا
خدای تعالی وسع ربنا رسنده است پروردگار ما کل شیء بهمه چیزها
علما از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده بهمه چیزها و دانا است
بعاقبت کار هر کس از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و جز آن و شما در تهدیدی
که می نمایید از اخراج مومنان ما اضطراب نمی کنیم بلکه علی الله بر خدای
تعالی توکلنا توکل کردیم و کار خود بوی باز گذاشتیم پس شعیب علیه السلام
روی از معاندان بر تافته و بمناجات حضرت مجیب [illegible] ات توجه فرموده
گفت که ربنا افتح هذا یا حکم کن بیننا میان ما و بین [illegible] و میان قوم ما
بالحق براستی و انت خیر الفاتحین و تویی بهترین حکم [illegible] ن وقال الملاء
و گفتند گروهی از اشراف قبیله الذین کفروا آنانکه کافر بودند بخدای تعالی من قومه
از قوم شعیب علیه السلام با گروهی دیگر از قوم خود که ایمان آورده بودند لئن
اتبعتم اگر شما متابعت کنید شعیبا شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را
بگذارید انکم بدرستی که باشید شما اذا لخاسرون آن هنگام از زیان کاران که

دین قدیم

دین قدیم را گذاشته بدین محدث بگرویده اید و از روش پدران بگردیده اید
بزرگان کفره با کفار قوم خود گفتند که اگر دین خود را ترک کنید در زیان افتید زیرا که
مدار کار شما بر کم فروشی است و او شما را از آن منع میکند نظر ایشان بر نفع دنیا
بود آن تیره و چه حرام چه کوردلی و کوته نظری می باید که نظر از نفع و فائدهٔ اخروی
بردوزند که ابدی سرمدی است و فائدهٔ محقر حرام دنیوی اندوزند و دعوت
پیغمبر خود نشنوند پس پند شعیب علیه السلام نشنیدند و از کفر و خیانت باز
نگشتند فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشان را زلزله و در سورهٔ هود ع م
مذکور است که اهل مدین بصیحه هلاک شدند علما گفته‌اند که صیحهٔ منکره آمد
که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمهٔ زلزله است چه مقرر شده که بی صیاح
و بی ریاح نمی باشد و در خبر آمده که جبرئیل علیه السلام فریادی کرد که زلزله
در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه در آمدند فاصبحوا پس گشتند فی دارهم
در شهر و منزل خود جاثمین بروی در افتادگان یعنی بر زمین افتاده شد
جسد های ارواح الذین کذبوا شعیبا آنانکه بدروغ داشتند شعیب را ع م
کان لم یغنوا فیها هلاک شدند گویا هرگز نبوده‌اند در آن شهر الذین کذبوا
شعیبا آنانکه بدروغ داشتند شعیب را ع م کانوا هم الخاسرین بودند ایشا
زیان زدگان در دنیا و عقبی بقرب مثوبه و لزوم عقوبت آورده‌اند
که چون شعیب علیه السلام مبادی عذاب مشاهده کرد از آن بلده عزم
خروج نمود فتولی عنهم پس روی بگردانید از کافران و قال یا قوم و گفت
از روی تحسر که ای قوم من لقد ابلغتکم بدرستی که برسانیدم بشما رسالات
ربی پیغامهای پروردگار خود و نصحت لکم و نصیحت کردم شما را از روی
مهربانی و گفته‌اند این خطاب با ایشان بعد از هلاک ایشان بود چنانکه
حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم با کفار قریش خطاب کرد بعد از قتل
ایشان در بدر و شعیب علیه السلام بعد از اظهار تأسف و تحسر بر قوم خود را
تسلی داد و گفت فکیف آسی پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم علی قوم کافرین
بر هلاک قومی از کافران که مرا تصدیق نکردند پس بعد از قصص بعضی از امم
خالیه و هلاک ایشان بتکذیب پیغمبران تهدیدی نماید کفار قریش را و میفرماید
و ما ارسلنا [illegible] ما فی قریة در شهری و دهی من نبی هیچ پیغمبری
که او را تکذ[illegible] الا اخذنا اهلها مگر آنکه بگرفتیم اهل آن را بالبأساء
بسختی و تنگی [illegible] ضراء و رنج و بیماری لعلهم یضرعون شاید که ایشان
زاری کنند و پند پذیر شده تصدیق نبی خود نمایند تا بلا مندفع گردد و چون
ببلا و رحمت متنبه نشدند ایشان را بعطا و راحت مبتلا ساختیم ثم بدلنا
پس بدل کردیم ما مکان السیئة الحسنة بجای بلا و مرض و شدت سلامت
و صحت و راحت حتی عفوا تا وقتی که بسیار شدند هم بمال و هم برجال

کویند عفا النبات والشجر والشحم والوبر یعنی نمود بسیار شوند بجاینی اغاز کفران
کردند وقالوا وکفتند این المحن ونعمت بجای محنت ومضرت از عادت دهر
وطبیعت روزکارست یوم محنة ویوم منحة روزی محنت وشدت وروزی
عطا وراحت قد مس بدرستی که رسید ابادنا پدران مارا نیز الضراء والسراء
شادی وتنگی یعنی در زمان کذشته کاهی قحط بود وکاهی فراخی ووقتی صحت
بود ووقتی بیماری زمانی غم بود وزمانی شادی این نه سبب کفر وایمانست
پس ما بر همان طریقی باشیم که بودیم چون این قوم بر ناسپاسی وکفر رسوخ ورزیدند
وقادر حکیم وفاعل مختار را درین امور دخل ندادند وبطبایع روزکار نسبت
دادند فاخذناهم پس ما بکرفتیم ایشانرا بغتة ناکهان یعنی درحالتی که
ایمن بودند وهم لا یشعرون وایشان نمی دانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد
شد واین حسرت عظیم ترست از انکه مقدمات عذاب را دیده باشند ونزول
او را دانسته ولو ان اهل القری واکر چنانچه اهل آن دیه ها که بدین عذاب مبتلا
شدند یا اهل مکه وحوالی او امنوا بکرویدندی بخدای واتقوا وپرهیز کردندی
از شرک ومخالفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لفتحنا علیهم هر اینه میکشادیم ما
برایشان ومیدادیم ایشانرا برکات زیادتیها من السماء از اسمان بقبول دعوات
ایشان یا باریدن باران والارض واز زمین به برامدن حاجات یا رستن
نبات ولکن کذبوا ولیکن ایشان تکذیب کردند رسولان مارا فاخذناهم پس
بکرفتیم ایشانرا بما کانوا یکسبون بانچه بودند که کسب میکردند از کفر ومعاصی
در حقایق سلمی فرموده که اکر بندکان بکرویدندی بمواعید من وحذر کردندی
از مخالفت یا بترسیدندی از تهدید من دلهای ایشانرا بنور مشاهده خود
روشنی دادمی که برکت سما اشارت بدانست وجوارح واعضای ایشانرا بخدمت
خود بیاراستمی که برکت ارض عبارت ازانست **مثنوی** در زمین وآسمان درهای
جود ● میکشایند از پی اهل سجود ● از زمین بر طاعت باز کن ● بر سمای
معرفت پرواز کن ● افامن ایا ایمن شدند اهل القری اهل مکه وحوالی آن بعد
ازان بیان که در عذاب کافران کردیم ان یاتیهم ازانکه بیاید بدیشان باسنا
عذاب ما بیاتا در شب وهم نائمون وحال انکه ایشان خفته باشند یعنی شبیخون
عذاب بیاید بدیشان در وقت غفلت ایشان اوامن اهل القری ایا ایمن شدند
اهل شهرها ان یاتیهم باسنا ازانکه بیاید بدیشان عذاب ما ضحی در وقت چاشتگاه
وهم یلعبون وحال انکه ایشان بازی میکنند یعنی تصرف در مهمات دنیا که بازیچه
غافلانست مشغول باشند ملخص سخن انست که بعد از تکذیب رسل از عذاب
الهی ایمن نتوان بود نه بروز ونه بشب افامنوا ایا ایمن شدند اهل تکذیب
مکر الله از ناکاه کرفتن خدای مکر استعاره است از استدراج بنده وکرفتن
او بر وجهی که نداند فلا یامن مکر الله پس ایمن نشوند از مکر خدای الا القوم

الخاسرون

الخاسرون مکر کرده زیان کاران که بکفر ونفاق زیان زده هر دو جهان باشند
اولم یهد ایا بیان نکرد خدای تعالی للذین یرثون الارض برای ان کسان که
میراث کرفته اند زمین را یعنی متمکن شده اند دران من بعد اهلها از پس
هلاک مراد کفار زمان حضرت رسالت اند صلی الله علیه وسلم که دیار امم
ماضیه کرفته اند وخدای برای ایشان بیان کرد ان لو نشاء انرا که اکر خواهیم
اصبناهم بکیریم ایشانرا بذنوبهم بجزای کناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم
ایشانرا ونطبع ومامهر می نهیم علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم لا یسمعون
پس ایشان نمیشنوند از روی فهم وعبرت بجهت ختم قلب چه اکر دل منشرح است
انچه می شنود در می یابد پس کوش دل از استماع سخن حق فائده دارد نه کوش
آب وکل **مثنوی** این سخن از کوش دل باید شنود ● کوش کل اینجا ندارد هیچ سود ●
کوش سر با جمله حیوان همدم است ● کوش سر مخصوص نسل ادم است ● کوش
سر چون جانب کوینده است ● کوش سر سهلست اکر اکنده است ● پس بجهت
تسلیه آن حضرت صلی الله علیه وسلم میکوید تلک القری ان شهرها که نسبت
با هم مذکور داشت چون احقاف وحجر وموتفکات وغیران نقص علیک
خواندیم بر تو من انبائها بعضی از خبرهای آن ولقد جاءتهم وبدرستی
که امدند باهالی ان رسلهم پیغمبران ایشان هود وصالح ولوط علیهم
السلام بالبینات بمعجزات روشن یا دلائل واضح فما کانوا لیومنوا پس
نبودند که ایمان آرند بعد از امدن رسل بما کذبوا من قبل بانچه تکذیب میکردند
قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب وصلاحیت قبول ایمان
نداشتند بسبب رسوخ در کفر وبودن مهر بر دلهای ایشان کذلک مانند
آن مهر سخت که بر دلهای کفار کذشته بود یطبع الله مهری نهد خدای
تعالی علی قلوب الکافرین بر دلهای ناکرویدکان مراد آنان اند از کفار
قریش که خدای تعالی دانسته که ایمان نیارند وما وجدنا ونیافتیم ما
لاکثرهم ز بیشتر امم مذکوره را من عهد وفای عهدی که در روز میثاق
وابسته بودند یا عهدی که در زمان خوف ومضرت میکردند که اکر نجات
یابیم ایمان آریم وان وجدنا وبدرستی که یافتیم اکثرهم بیشتر از ایشان
لفاسقین شکندکان عهد وپیمان ثم بعثنا پس برانکیختیم وفرستادیم
من بعدهم بعد ازین پیغمبران موسی موسی بن عمران را علیه السلام بایاتنا
بمعجزاتی که او را عطا کرده بودیم الی فرعون بسوی فرعون که نام او قابوس
بود وکفته اند ولید بن مصعب بن ریان فرعون لقب ملوک مصر بوده
چون کسری وقیصر وخاقان وتبع که القاب سلاطین فرس وروم وچین و
یمن است وملائه وبسوی اکابر قوم او فظلموا بها پس ستم کردند یعنی
کافر شدند بان ایات ووضع کردند کفر را در مکان ایمان چه حق آن آیتها

از غایت وضوح آن بود که بیان بکروند فانظر پس بنگر بدیدهٔ بصیرت که
بعد از انکار حق کیف کان چگونه بود عاقبة المفسدین آخر کار تباه کاران
که غرق شدند حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام چون از مصر فرار نمود
و در مدین بصحبت شعیب علیه السلام رسید و دختر او صفورا را بعقد
در آورده عزم مراجعت نمود و در اثنای طریق بوادی ایمن رسید و خلعت
پیغمبری یافت و بمعجزهٔ عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانچه تفاصیل
این قصص در اثنای سورهٔ آینده مذکورست حق سبحانه و تعالی فرمود
که بمصر رو و فرعون را بخدای تعالی دعوت کن و از طغیان و سرکشی و
دعوی ربوبیت منع کن موسی علیه السلام بیامد و بعد از مدتی که ملاقات
فرعون دست داد آغاز دعوت کرد و قال موسی گفت موسی علیه السلام
یا فرعون انی رسول ای فرعون من فرستاده ام من رب العالمین
از پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو حقیق علی سزاوارم برسالت
یا بآنکه تصدیق من کنی و مستقر و راسخ ان لا اقول برآنکه نگویم علی الله
بر خدای تعالی الا الحق مگر سخن راست قد جئتکم بدرستی که آمده ام بشما
ببینة بحجتی روشن من ربکم از پروردگار شما یا آورده ام معجزهٔ پیدا و
هویدا که بر صحت رسالت من گواه هست فارسل معی پس بفرست با من
بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را دست از استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض
مقدسه که موطن آبای ایشان بوده باز گردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را
به بندگی میگرفت و سبب آن بود که چون یعقوب علیه السلام با اولاد و احفاد
خود بمصر آمدند همه آنجا قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف
علیهما السلام با برادران در گذشتند و ملک ریان که فرعون زمان یوسف
بود عم بود پسرش مصعب بنی اسرائیل را حرمت میداشت و متعرض ایشان
نمی شد چون او بمرد ولید که فرعون زمان موسی بود عم بر تخت سلطنت
نشست و زبان بلاف انا ربکم الاعلی بگشاد بنی اسرائیل دعوی او را قبول
نکردند او گفت پدر شما در مر خرید کسان ما بوده شما بنده و بنده زادگان ما اید
پس ایشان را به بندگی گرفت تا وقتی که موسی عم مبعوث شد و گفت ای فرعون
دست از بنی اسرائیل بدار قال گفت فرعون ان کنت اگر هستی تو در دعوی
جئت بآیة که آورده معجزهٔ و حجتی فأت بها پس بیار آنرا ان کنت من الصادقین
اگر هستی از راستگویان بنمای معجزهٔ خود را فالقی عصاه پس بیفکند
موسی عم عصا را از دست خود فاذا هی پس عصا بعد از القا ثعبان مبین
اژدهای شد دهن گشاده و ما بین لحیین او هشتاد ذراع بود فک اسفل
بر زمین نهاد و فک اعلی بر کنگر قصر فرعون روی بجانب تخت وی آورد و
ملازمان بارگاه بهزیمت رفتند و فرعون نیز بگریخت و در اژدهام خلایق

دقیق

بهنگام فرار

بهنگام فرار بیست و پنج هزار آدمی هلاک شدند و فرعون نعره زد که
ای موسی عم سوگند میدهم ترا بدان خدای که فرستادهٔ اویی که عصای
خود را بگیر که بتو ایمان می آورم و بنی اسرائیل را بتو میگذارم موسی عم
قفای ثعبان را بگرفت همان عصا شد و فرعون باز آمده بر سریر خود
بنشست و گفت هیچ معجزهٔ دیگر داری موسی علیه السلام گفت آری پس
دست راست از گریبان بزیر بغل چپ در آورد و نزع یده و بیرون
کشید دست خود را فاذا هی پس آنجا بود دست او بیضاء للناظرین
سفیدی که در غایت کمال بود مر نگرانرا و نظاره کنانرا آورده اند
که موسی علیه السلام مرد گندم گون بود و چون دست در گریبان کرد
و بیرون آورد نورانیت آن بمثابهٔ بود که شعاعش بر نور آفتاب
غلبه کردی در مدارک آورده که موسی علیه السلام دست خود را
بفرعون نمود و بعد از آن در گریبان کرد و بیرون آورد بیضای
نورانی که میان آسمان و زمین را روشن ساخت و باز دیگر بگریبان
برد و بیرون آورد بهمان حالت اول القصه فرعون بعد از مشاهدهٔ
این دو معجزه اشراف قوم را طلبید و در باب موسی علیه السلام با ایشان
مشورت کرد قال الملأ گفتند بزرگان من قوم فرعون از گروه فرعون
ان هذا بدرستی که موسی علیه السلام لساحر جادوییست علیم
دانا بفنون سحرها ماهر در آنکه چوب را اژدها می سازد و دست گندم
گون را ید بیضا بیرون می آرد یرید میخواهد این ساحر ان یخرجکم آنکه
بیرون کند شما را ای قبطیان من ارضکم از زمین شما که ولایت مصرست
و حکومت به بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن شنید گفت فماذا تأمرون
پس شما چه چیز میفرمایید مرا و تدبیر چیست قالوا گفتند ارجه و اخاه
حبس کن او را و برادر او هارون را تأخیر کن مهم ایشان او شتاب زدگی
منمای و ارسل فی المدائن و بفرست در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد
حاشرین گرد فراهم آرندگان را که ایشان یأتوک بکل سحار علیم بیارند بتو
هر جا که ساحری باشد علیم دانا و حاذق در فن خود آورده اند که هیچ قرن
چندان ساحر نبود که در قرن موسی علیه السلام و رؤسای سحره با قصی
مداین صعید بودند در تفسیر دمیاطی آورده که در مداین صعید دو برادر
بودند که ایشانرا در فن سحر مهارتی تمام بود چون فرستادهٔ فرعون بدیشان
رسید مادر خود را گفتند که مارا بسر قبر پدر ما بر چنان کرد و ایشان پدر
خود را آواز دادند جواب ایشان باز داد گفتند یا ابتاه ملک مصر مارا طلبیده
بجهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و سلاح و کار برو تنگ آمده و ایشانرا
عصاییست که چون می افکنند اژدها میشود و هر چه پیش آید میخورد

فرعون داعیه کرده که مار آبا او معارضه فرماید صاحب قبر جواب داد
که چون بمصر رسید بپرسید که وقتی که ایشان درخواب میشوند آن
عصاها اژدها میشود یا نه اگر میکردد بدانید که آن جادویی نیست
که سحر ساحر وقتی که درخواب باشد اثر ندارد وچون حال بدین منوال
باشد نه شما که هیچکس از عالمیان قوت معارضه با ایشان نخواهد بود
الغرض برادران با شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند و در
زاد المسیر میگوید که هفتاد هزار بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند
چنانچه حق سبحانه وتعالی میفرماید وجاء السحرة وآمدند جادوان فرعون
بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود وچون چشم ایشان بر فرعون
افتاد قالوا گفتند ان لنا آیا باشد ما را لاجرا مزدی ان کنا نحن الغالبین
اگر باشیم ما غلبه کنندگان بر موسی علیه السلام قال نعم گفت فرعون آری
مزد باشد وانکم وشما باشید لمن المقربین از نزدیکان من که هرگاه خواهید
نزد من درآیید آورده اند که مهتر این جماعت چهار تن بودند و آن
دو برادر که سابور وعادور میگفتند ودیگر حطط و مصفی و در کتاب
آورده که چهار تن را نیز مهتری بود شمعون نام چون بمصر آمدند سابور
وعادور واقعه سوال وجواب پدر خود با قوم گفتند ایشان از قصه خواب
دیدن موسی و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمودند معلوم شد که
هرگاه که موسی علیه السلام درخواب است عصا اژدها شده پاسبانی میکند
ایشان را ترددی پدید آمد و دغدغه در خاطر خطور کرده نهان میداشتند
تا وقتی که فرعون لعین موسی علیه السلام طلبید ومقرر شد که جادوان
مناظره کنند و مجلس معارضه انتظام یافت ساحران عصا و رسن چند
بمیدان آوردند وفرعون بر بالای تخت بتفرج بنشست و مردم مصر بنظاره
حاضر شدند هفتاد هزار ساحر بر یک طرف صف برکشیدند وموسی وهارون
علیهما السلام بر یک جانب بایستادند جادوان بر طریق ادب پیش آمده
قالوا یا موسی گفتند ای موسی ع م اما ان تلقی یا آنست که تو ای افکنی عصای
خود را واما ان نکون ویا آنکه ما باشیم نحن الملقین ما افکندگان عصای
خود قال گفت موسی ع م ازروی کرم و تسامح و تخلق که انبیا را می باشد که القوا
شما بیفکنید فلما القوا پس آن هنگام که بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند
سحروا اعین الناس جادویی کردند بر چشمهای مردمان یعنی نمودند بدیشان
چیزی مخیل که آن حقیقتی نداشت واسترهبوهم و بترسانیدند مردم را وجاؤا
بسحر عظیم وآوردند جادویی بزرگ آورده اند که رسنهای بزرگ را مجوف
تافته بودند و بعنبر مطلا کرده وچوبهای دراز را میان تهی کرده واجواف
همه را پر سیماب کرده چون حرارت آفتاب بدانجا رسید زیبق در حرکت

آمده وان

آمده وان رسنها وچوبها بشکل مار بر یکدیگر پیچیدن گرفت و در تفسیر
عین المعانی آورده که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش برافروخته
چون حرارت آتش از تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرد آن اشکال در حرکت
آمده چنان نمودند که همه میدان پر از مار است و اوحینا و ما وحی کردیم
الی موسی بسوی موسی علیه السلام ان الق عصاک آنکه بیفکن عصای
خود را پس موسی ع م بیفکند اژدهایی شد دهان گشاده فاذا هی پس آنجا
که اژدها شده بود عصا تلقف فرو می برد ما یافکون آنچه تزویر میکردند
و بدروغ بخلق می نمودند و آن چهل خروار رسن وچوب بود راوی گوید
که چون چوبها و رسنهای ایشان فرو برد روی بنظارگیان آورد مردم
بگریختند وخلق عظیم در آن انبوهی هلاک شدند پس موسی ع م او را بگرفت
همان عصا شد حق سبحانه وتعالی آن صال و عصا را معدوم گردانید فوقع
الحق پس ثابت شد و پدید آمد راستی موسی ع م وبطل وزایل شد ما کانوا
یعملون آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و جادوان با یکدیگر گفتند که اگر این سحر
بودی بایستی که جادوییهای باطل نکردی فغلبوا پس مغلوب شدند جادوان
هنالک آنجا که موسی علیه السلام غالب شد بر فرعون و قوم او و مغلوب و منکوب
گشتند وانقلبوا و بازگشتند از آن موضع صاغرین خوار شدگان و ناامیدان
والقی السحرة وافکنده شدند جادوان بر روبهای خود ساجدین سجده کنندگان
مر خدا را قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم برب العالمین به پروردگار عالمیان
فرعون گفت بدین پروردگار مرا میخواهید ایشان گفتند تو که باشی رب العالمین
رب موسی وهارون پروردگار موسی وهارون است علیهما السلام
قال فرعون گفت فرعون با جادوان آمنتم به آیا ایمان آوردید بموسی علیه السلام
و تصدیق نمودید او را قبل ان آذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم شما را ان
ان هذا بدرستی که این عمل لمکر تدبیری خفی است که شما مکر نموده ساخته اید
مکرتموه فی المدینة در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده گاه یعنی شما
با موسی ع م مواضعه کرده اید واین حیله ساخته لتخرجوا منها تا بیرون کنید
از این شهر اهلها اهل آن را که قبطیانند واین ملک شما را و بنی اسرائیل را
خالص شود فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید نتیجه این مقدمه که
ترتیب داده اید این تهدیدی بود مجمل آنکه تفصیل کرد و گفت لاقطعن
هر اینه ببرم ایدیکم دستهای راست شما را وارجلکم و پایهای چپ شما را
من خلاف بخلاف یکدیگر یعنی از هر شق عضوی ثم لاصلبنکم اجمعین پس بردار
کنیم همه شما را برای تفضیح شما و عبرت گرفتن دیگران قالوا گفتند جادوان که لاضیر
ما را از مرگ چه ترسانی و وعید کنی چه دهی که ما بمرگ مشتاق تریم از تشنه بآب
زلال زیرا که بسبب موت انا بدرستی ما الی ربنا بسوی پروردگار خود منقلبون

بازگردید کانیم پس چراخواهان او بناشیم و فی المثنوی المعنوی **مثنوی**
جانها بسته استند اندر آب و گل • چون رهند از آب و گلها شاد دل • در هوای
عشق حق رقصان شوند • همچو قرص بدر بی نقصان شوند • چون نقاب تن
برفت از روی روح • از لقای دوست دارد صد فتوح • میزند جان در جهان
آبگون • نعرهٔ یا لیت قومی یعلمون • وما تنقم وتو که فرعونی منکر نمیشوی منا
از ما وعیب نمیکنی ما را الا ان آمنا مگر آنکه ما بگرویدیم بآیات ربنا بنشانهای
قدرت آفریدگار خود لما جاءتنا آن هنگام که آمد بما ومشاهده کردیم بر دست
موسی علیه السلام پس روی از فرعون بگردانیده متوجه حق شده گفتند
ربنا ای پروردگار ما افرغ علینا بریز بر ما وافاضه کن صبرا شکیبایی در بی
بلا تا جزع نکنیم وتوفنا مسلمین وبمیران ما را مسلمان ثابت قدم بر ایمان
وقال الملاء وگفتند مهتران من قوم فرعون از گروه ملازمان فرعون اتذر
موسی وقومه آیا میگذاری ودست باز میداری موسی وقوم او را علیه السلام
لیفسدوا فی الارض تا تباهی کنند در زمین مصر ومردم بر تو متغیر گردانند
ویذرک وپرستش ترا بگذارند والهتک واز عبادت معبودان وخدایان
تو دست بدارند گفته اند فرعون خلق را بپرستش خود میفرمود وخود پرستنده
کواکب بود واصح آنست که او بر صورت خود بتان ساخته بود وهر یک از قوم را
بتی داده که این را بپرستید تا او شما را بمن نزدیک گرداند واز این سبب میگفت
انا ربکم الاعلی این خدایان خوردترند ومن خدای بزرگترم القصه اعیان
مملکت تحریص وترغیب کردند او را بر قتل موسی ع م وقوم او وفرعون دانست
که او بر قتل موسی ع م قادر نیست قال گفت سنقتل ابناءهم زود باشد
که بکشیم پسران ایشانرا ونستحیی نساءهم وبگذاریم دختران ایشانرا تا
خدمت ما کنند وانا فوقهم وما بر ایشان قاهرون غالبانیم وایشان مقهور
حکم ما اند چون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شده بطریق
استغاثه روی بطرف موسی علیه السلام آوردند وبعد از اضطراب ایشان
قال موسی لقومه گفت موسی مر گروه خود را استعینوا بالله یاری خواهید
از خدای تعالی واصبروا وصبر کنید بر آنچه با شما کنند ان الارض لله بدرستی که
زمین مر خدا راست یورثها میراث میدهد من یشاء هر کرا میخواهد من عباده
از بندگان خود در این سخن وعدهٔ هلاک قبطیانست ودر آمدن ولایت ایشان
بتصرف بنی اسرائیل والعاقبة وعاقبت نیکو یا ظفر ونصرت یا بهشت للمتقین
مر پرهیزکارانست بنی اسرائیل این کنایت را که مشتمل بر بشارت ایشان بود
در نیافتند وباز آغاز شکایت فرموده قالوا گفتند اوذینا ما را رنجانیدندی
یعنی قبطیان من قبل ان تاتینا پیش از آنکه تو بیایی از مدین بنی اسرائیل ما را
خدمت خود میفرمودند ونیم روز دیگر ما را ایذا میکردند ومن بعد ما جئتنا
وایذا میکنند

وایذا میکنند ما را پس از آنکه تو بیامدی بما وتمام روز ما را کار میفرمایند با
پیش از این ابنای ما را می کشتند وحالا نیز میخواهند که بدان اشتغال نمایند
قال گفت موسی ع م از روی تصریح عسی ربکم شاید که پروردگار شما وعسی
برای اطماع است یعنی طمع میدارم از خدای تعالی ان یهلک عدوکم آنکه
هلاک کند دشمنان شما را که فرعون است با قوم او ویستخلفکم وخلیفه گرداند
شما را بعد از هلاکت ایشان فی الارض در زمین مصر یا در ارض مقدسه فینظر
پس ببیند خدای که بوقت رحمت وراحت ودولت کیف تعملون چگونه عمل
میکنید وچه چیز بجای می آرید از کفر وشکر وطاعت ومعصیت تا شما را
بدان جزا دهد آنکه حق تعالی بعد از وعدهٔ هلاک دشمنان مقدمات آنرا
بیان میکند ولقد اخذنا وهر آینه ما گرفتیم آل فرعون تبع وخدم فرعون را
بالسنین بقحط وتنگی وخشک سالی ونقص من الثمرات وبنقصان
بعضی از میوهای ایشان لعلهم یذکرون تا باشد که ایشان پند گیرند
واز کفر باز ایستند ایشان متنبه نشدند فاذا جاءتهم پس چون آمدی
بدیشان الحسنة نیکویی از فراخی وارزانی قالوا لنا هذه میگفتند برای
ماست این نیکویی وما مستحق اینیم وان تصبهم واگر رسیدی بدیشان
سیئة بدی چون قحط وبلا یطیروا فال بدی گرفتند بموسی ومن معه
بموسی علیه السلام وآنانکه با وی بودند از مؤمنان ومی گفتند این رنج ومحنت
بشآمت ایشان بما میرسد الا انما بدانید طائرهم جز این نیست که سبب
خیر وشر ایشان عند الله نزدیک خداست واز اعمال بد ایشان است که کرام
الکاتبین نوشته بحضرت من برده اند وشآمت آن عملها در ایشان رسیده
ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان لا یعلمون نمیدانند که انچه بدیشان
رسد از مکاره واهوال بواسطهٔ شومی اعمال است وقالوا وگفتند فرعونیان
موسی را ع م مهما تاتنا به هرگاه که بیاری وهر چیزی که بیاری من آیة
از نشانها که زعم تو آنست که معجزه نیست مثل قحط ومرض وامثال آن
لتسحرنا بها تا مسخر کنی ما را بآن فما نحن لک پس نیستیم ما بمؤمنین ترا از
گرویدگان وباور دارندگان چون قبطیان بنهایت انکار پیش آمد شدند
فارسلنا پس فرستادیم ما علیهم الطوفان بر ایشان طوفان وآن چیزی باشد
که طواف کند بر اماکن وفرا گیرد همه را از چون باران وسیل والجراد وفرستادیم
ملخ برنده والقمل وملخ پیاده یا کنه یا سبوس والضفادع وزغ والدم
وخون آیات مفصلات در حالتی که این اشیا نشانهای قدرت ما بودند از یکدیگر
جدا شده یعنی مدت میان هر دو آیت یک ماه بود وامتداد هر آیتی یک
هفته فاستکبروا پس ایشان گردن کشی کردند از فرمان برداری وکانوا
وبودند قوما مجرمین گروهی مجرم یعنی معاند در کفر که با وجود تظاهر آیات

و تتابع معجزات ایمان نیاوردند ولما وقع و هرگاه که واقع شد و فرود آمد
علیهم الرجز بر فرعونیان عذابی از اینها که مذکور شد قالوا گفتند از روی
تضرع یا موسی ادع لنا ای موسی بخوان برای ما ربک پروردگار خود را بما عهد
عندک بانچه عهد کرده است و آن عهد نزدیک تست یعنی خدای تو با تو وعده
کرده که چون او را بخوانی اجابت کند لئن کشفت اگر باز بری و زایل کردانی عنا
الرجز از ما این عذاب را لنؤمنن لک هر آینه ما ایمان آریم و تصدیق
کنیم مر ترا و لنرسلن و هر آینه بفرستیم معک بنی اسرائیل با تو بنی اسرائیل را
تا هر جا خواهی ببری فلما کشفنا پس آن وقت که ما بردیم بدعای موسی ع م
و دفع کردیم عنهم الرجز از ایشان آن عذاب را و تاخیر کردیم الی اجل تا
مدتی از زمان که بی شبهه هم بالغوه ایشان رسند کانند بدان و معذب کردند
در آن اذا هم ینکثون پس ایشان عهد را بشکستند و در تفاسیر آمده که در مصر
هفت شبان روز باران بارید و بظلمت ابرهای متراکم در ماندند و آب
بخانهای قبطیان در آمد و مردان و زنان بر پای ایستادند و کودکان را
بر بلندیها نشاندند و هر قبطی که در خانه بنشستی غرق شدی و با آنکه بیوت
بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بود قطره آب بدان خانها در نیامد
القصه بتنگ آمدند و رجوع بفرعون کردند و از و نا امید شده روی
بموسی علیه السلام آوردند که از خدای خود درخواه تا این عذاب دفع کند
و ما ایمان آریم چون آن طوفان بدعای موسی ع م مندفع شد و آب از روی
زمین برفت مزروعات ایشان ظاهر گشت بمثابه نیکو که هرگز ندیده
بودند باز کفران نعمت ورزیده ایمان نیاوردند حق سبحانه و تعالی ملخ
سواره بر ایشان گماشت تا اکثر مزروعات ایشان را بخوردند دیگر باره پناه
بحضرت موسی ع م آوردند و سوگند یاد کردند که اگر این بلا منکشف گردد
بخدای تعالی بگروند حضرت موسی ع م بصحرا بیرون آمد و بعصای خود اشارت
کرد بمشرق و مغرب جمیع ملخها بدان دو طرف متفرق شدند ایشان دیدند که
مقداری از مزروعات مانده گفتند این محصول ما را بس است و تصدیق
نکردند حق تعالی ملخ پیاده بفرستاد تا آنچه از زرع مانده بود بخوردند
دیگر باره آنجا بحلیم الله کرده آغاز تضرع نمودند و بشرط ایمان آن عذاب
نیز آخر شد گفتند ای موسی ما را محقق شده که تو در فن سحر از جمله ماهرانی
دیگر باره حق تعالی لشکر بزغ بفرستاد تا بجامه خواب ایشان در می آمدند
و در دیگهای ایشان می افتادند و چون کسی سخن گفتی بدهن وی در آمد ندی
باز تضرع کرده شرط کرده این بلا مندفع شد دیگر باره باسر تمرد و عناد رفتند
حق تعالی آب نیل را خون گردانید همین که سبطی میخورد آب صاف بود و همین
که قبطی میل میکرد خون ناب میشد و اگر از یک طرف خوردندی بنسبت هر یک

این حال واقع

این حال واقع بودی اینجا نیز عهد کردند و بعد از کشف بلا شرط متابعت
بجای نیاوردند فانتقمنا پس انصاف ستدیم و اراده انتقام کردیم منهم
از ایشان فاغرقناهم پس غرق ساختیم ایشان را فی الیم در دریای قدیم
بنزدیک مصر بانهم بسبب آنکه ایشان کذبوا بایاتنا بدروغ داشتند
آیات قدرت ما را و کانوا عنها و بودند از تامل آن غافلین بیخبران و اورثنا
القوم و میراث دادیم قوم را الذین کانوا یستضعفون آنانکه بودند ضعیف
و زبون گرفته شده بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل که بدست قبطیان
در مانده بودند بعد از هلاک فرعون و اتباع او میراث دادیم مشارق
الارض جهات شرقی از زمین شام و مغاربها و جهات غربی از آن زمین
التی بارکنا آن زمین که برکت پدید آورده ایم فیها در آن بارزانی و بسیاری
محصولات یا باقدام انبیای عظام علیهم السلام و تمت و تمام شد و بوفا رسید
کلمة ربک وعده پروردگار تو الحسنی وعده نیکو علی بنی اسرائیل برای
بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا و تسخیر دیار ایشان بما صبروا و وفای
این وعده برای آن بود که صبر کردند بر شداید و مکاره و دمرنا و خراب کردیم
ما کان یصنع فرعون آنچه بود که ساخته و آراسته کرده بود فرعون و قومه
و گروه او از کوشکها و حصارها و منزلهای نیکو و ما کانوا یعرشون
و آنچه بودند که بر افراشته بودند از بناها چون صرح هامان و جاوزنا
ببنی اسرائیل و بگذرانیدیم بنی اسرائیل را البحر از دریا بسلامت فاتوا
پس بیامدند و بگذشتند علی قوم بر گروهی از قبیله لخم در ولایت رقه
اقامت میکردند یعکفون علی اصنام لهم بر پرستش بتان که مر ایشان را
بود و چون بنی اسرائیل قومی را مجاور بتکده دیدند قالوا گفتند یا موسی
اجعل لنا ای موسی ع م بساز برای ما الها خدایی یعنی تمثالی بساز که آنرا
پرستیم کما لهم آلهة چنانچه ایشان را خدایان هست که می پرستند قال
انکم گفت موسی ع م بدرستی که شما هستید قوم تجهلون گروهی که نادانی
میکنید و جهل می ورزید در دین که توهم جواز عبادت غیر خدا دارید ان
هؤلاء بدرستی که این گروه بت پرستان متبر هلاک شده اند ما هم فیه
با آنچه ایشان در آنند یعنی خدا دین و آیین ایشان را درهم خواهد شکست
و بتان ایشان بر دست ما پاره پاره خواهند گشت و باطل و مضمحل
است ما کانوا یعملون آنچه هستند ایشان که میکنند از عبادت اصنام
قال گفت موسی ع م اغیر الله آیا جز خدای ابغیکم الها طلب کنم برای
شما معبودی و هو فضلکم و حال آنکه او فضل داد شما را علی العالمین
بر عالمیان زمان شما را و انواع نعم تخصیص فرمود و اذ انجیناکم و یاد کنید
چون برهانیدیم شما را من آل فرعون از تبعه تبع فرعون یسومونکم

میجسانیدند شمارا سوء العذاب سختی عذاب یقتلون ابناءکم میکشتند پسران
شمارا بجهت انقطاع نسل شما ویستحیون نساءکم وزنده میگذاشتند زنان شمارا
بجهت خدمتکاری وبندگی خود وفی ذلکم ودرین رهانیدن بلاء نعمتی بود
یا دران عذاب محنتی بود شمارا من ربکم عظیم از پروردگار شما محنتی بزرگ
آورده اند که موسی علیه السلام وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک
فرعون کتابی بیارم شمارا از نزدیک خدای تعالی که هرچه شمارا باید دران مبین
ومفصل باشد پس چون از دریا نجات یافتند وفرعون غرق شد طلب آن
کتاب نمودند وموسی ع م از خدای تعالی درخواست آن کتاب کرد بدو فرستد
حکم شد که سی روز بروزه باش پس از ان بطور آی تا با تو سخن گویم موسی ع م
سی روز روزه داشت وروز سی ویکم بطور توجه نمود وکراهت داشت
از انکه با حق تعالی سخن گوید واز دهن او بوی روزه آید پس برای دفع آن
رایحه مسواک کرد ملائکه گفتند که ما از تو بوی مشک می شنیدیم آنرا بمسواک دفع
کردی حق سبحانه وتعالی فرمود تا چو ماند آنرا ده روز دیگر روزه دارد چنانچه
میفرماید وواعدنا موسی ووعده داده بودیم موسی را علیه السلام برای کتاب
دادن ثلثین لیلة سی شبانه روز از ذی القعده چون مدار حساب شهور
عرب رؤیت هلال است وان بشب مرای می شود تاریخ را بشب مقید کرد
واتممناها وتمام کردیم ان سی را بعشر بده دیگر از ذوالحجه فتم پس تمام
شد میقات ربه وقتی که پروردگار او مقرر فرموده بود اربعین لیلة
بچهل شبانه روز وقال موسی وگفت موسی ع م لاخیه هارون برادر خود
هارون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم اخلفنی تو خلیفه
من باش فی قومی در میان قوم من واصلح وبصلاح آر هر کاری را که شایسته
صلاح باشد از امور ایشان ولا تتبع وپی روی مکن سبیل المفسدین راه تباه کاران را
ولما جاء موسی وان هنگام که امد موسی ع م لمیقاتنا بوقتی که ما مقرر ومعین
کرده بودیم وکلمه ربه وسخن گفت با وی پروردگار وی یعنی بشنوانید
کلام خود او را بی واسطه در تبیان آورده که چون حق سبحانه وتعالی خواست
که با موسی علیه السلام سخن گوید بفرمود تا هفت فرسخ گرداگرد طور ظلمت فرو
گرفت وچون موسی ع م قدم در ظلمت نهاد شیطان او را از وی براندند وملکین
کاتبین را از وی دور کردند واسمانرا بنظر وی در آوردند ملائکه را دید
در هوا ایستاده عرش عظیم بروی ظاهر گشت پس حق تعالی با وی سخن گفت
در ینابیع آورده که او را بیست وچهار هزار کلمه بشنوانید وبروایتی هفت
صد هزار واصح نود وچهار هزار است ودر کشاف گفته که حق تعالی چهل
شبانه روز با موسی ع م سخن گفت چون موسی ع م کلام حق شنید وازجام
کلام بی ملام ربانی جرعه ذوق محبت چشید فراموش کرد که او در دنیاست

خیال بست

خیال بست که در فردوس اعلاست وچون جنت جای مشاهده لقاست
قال گفت موسی ع م رب ارنی ای پروردگار من بنمای مرا نفس خود
یعنی مرا متمکن ساز از رؤیت خود تا بدیده سر انظر الیک نظر کنم بسوی
تو قال گفت خدای تعالی لن ترانی نتوانی دید مرا در دنیا چه حکم ازلی
بران وجه واقع شده که هر بشری که در دنیا بمن نظر کند بمیرد ودر مدارک
آورده که یعنی فانی مرا نه بینی بلکه جمال باقی بدیده باقی مشاهده باید کرد
وان دیده در بهشت خواهد بود بدانکه طلب موسی ع م رؤیت را دلیل
جواز رؤیت چه اگر رؤیت محال بودی موسی ع م این سؤال نکردی چه طلب
مستحیل از انبیاء روا نیست صاحب کشف الاسرار گوید که مقام موسی ع م
دران ساعت که خطاب لن ترانی شنید عالی بود از ان وقت که گفت ارنی
زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود وآن وقت در قید مراد خود قایم
بمراد حق بودن کامل تر است از قیام بمراد خود **بیت** لن ترانی میرسد
از طور موسی را جواب • هرچه آن از دوست آمد سربنه کردن متاب •
اگرچه زخم لن ترانی رسید فی الحال مرهم راحت فرستاد که تو با ضعف
بشریت طاقت دیدار نداری از ان گفتم که لن ترانی ولکن انظر ولیکن
نگاه کن الی الجبل بکوه زبیر که بلندترین ولایت مدینست وقوت
تحمل او از تو بیشتر است فان استقر پس اگر این کوه ثابت ماند وقرار گیرد
مکانه در جای خود بهنگام تجلی من برو فسوف ترانی پس زود باشد
که تو نیز ببینی مرا وطاقت دیدار منت باشد واگر کوه را طاقت
دیدار نباشد تو هم در دنیا از تمنای این کار درگذر فلما تجلی پس ان
هنگام که تجلی کرد ربه پروردگار موسی علیه السلام یعنی ظاهر گردانید
از نور خود یا از نور عرش بمقدار سوفار سوزنی للجبل برای آن کوه بعد
از انکه حیات وعلم ورؤیت در وی آفریده بود تا آن نور حق سبحانه
وتعالی دید در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه
وتعالی نور خود را از ورای هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر
کرد دران ساعت هر دیوانه که بر روی زمین بود باهوش امد وبیماری
که سر بر بالین مرض داشت شفا یافت عرصه زمین رقم سرسبزی
پذیرفت وآبهای شور بعذوبت وحلاوت متصف گشت بتان
در روی زمین ونیران مجوس فرو مرد بسبب آن تجلی جعله گردانید
خدای تعالی مر آن کوه را دکا ریزه ریزه ودر تبیان آورده که کوه بدان
عظمت پاره پاره گشت وشش کوه دیگر از وجدا شد سه کوه که احدست
وورقان ورضوی بمدینه افتاده وسه کوه دیگر که ثور وثبیر وحراست
بمکه وخر موسی وبیفتاد موسی ع م صعقا بیهوش از هول انچه مشاهده

کوه از پاره پاره شدن کوه و از عشیهٔ یوم الخمیس عرفه تا عشیهٔ روز جمعه ماند فلما افاق قال پس چون بهوش آمد گفت سبحانک تنزیه میکنم ترا از هر چه نه لایق حضرت تست و پاک میدارم ترا از آنکه مرئی شوی در دنیا تبت الیک باز گشتم بتو از اقدام بر سؤالی که بغیر اذن تو باشد و انا اول المؤمنین و من اول کسی ام که ایمان آوردم بعظمت و جلال تو یا آنکه هیچ بشر را در دنیا طاقت دیدن تو نیست بیت ای که زیک لمعه ات کوه بصد پاره شد • چه عجب ار مست کل عاجز و بیچاره شد • عجب سریست که کوه با آن عظمت تحمل دیدار نداشت و دل ایشان را بحکم و لکن ینظر الی قلوبکم طاقت آن هست نکته درین آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت بود و تجلی بر دل بنظر رحمت بود آن نظر کوه را ویران ساخت و این نظر دل را معمور می سازد بیت دل بپذیرفت آنچه گردون بر نتافت • دل بدانست آنچه عرش اندر نیافت • پس حق سبحانه و تعالی بجهت تسلی دل موسی ع و تدارک آنکه از حرمان مقصود یافته بود قال یا موسی گفت ای موسی علیه السلام اگر ترا منع کردم از رویت بجهت صلاح حال و بقای ذات تو است و هنالک مباش انی اصطفیتک بدرستی که من ترا برگزیدم علی الناس بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان که در زمان تو موجود بودند برسالاتی به پیغامهای من که بخلق رسانی و بکلامی و بکرتر اختصاصی دادم بسخن گفتن من با تو بی واسطه فخذ پس فرا گیر ما آتیتک آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن و کن من الشاکرین و باش از شکرگویندگان بران عطا و کتبنا و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد یا جبرئیل را گفتیم که بقلم و مداد نهر النور نوشت له برای موسی علیه السلام فی الالواح در لوحها که هفت یا نه یا ده بوده و در زاد المسیر ده آورده و این موافق اهل کتابست و طول هر لوحی دوازده یا ده ذراع بود و لوح از یاقوت بود یا از چوب سدره بهشت یا از سنگی سخت که ارقام در وی کنده بودند چون نقش در نگین و اصح آنست که از زمرد سبز بوده و بر و نوشته بودند من کل شیء از هر چیزی موعظة و تفصیلا از اوامر و نواهی فخذها پس گفتیم بموسی ع فرا گیر الواح را بقوة بجد تمام و عزم درست و امر و بفرمای قومک گروه خود را تا بصدق عزیمت یاخذوا فرا گیرند باحسنها نیکوترین آنچه در الواح است گفته اند احسن بمعنی حسن است و مکتوبات الواح همه حسن بوده قولی آنست که احسن عزایم بوده و حسن رخصتها یعنی بفرمای تا بعزیمت عمل کنند و برخصت و در زاد المسیر فرموده که احسن جمعست بین الفرایض والنوافل سأریکم زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دار الفاسقین سرای فاسقان یعنی اماکن ایشان که دوزخست یا شما را بولایت شام در آرم و منازل قرون

ما صنعه

ما صنعه که از دایره فرمان من بیرون بودند بشما نمایم یعنی تا بنمایم شما را منازل فرعون و قبطیان در مصر همه خراب شده و از خداوندان خالی مانده تا عبرت گیرید بدان سأصرف زود بود که بگردانم رباعی چشم عبرت بین چرا در قصر شاهان نکرد • تا چه سان از حادثات دور گردون شد خراب • پرده داری میکند بر طاق کسری عنکبوت • جغد نوبت میزند بر قلعهٔ افراسیاب • عن آیاتی از قبول آیتهای من که قرآنست یا از فهم دلایل قدرت که در آفاق و انفس ودیعت نهاده ام الذین یتکبرون آنانکه تکبر میکنند فی الارض در زمین بغیر الحق بی استحقاق یعنی مهر بر دلهای متکبران نهیم تا فهم سخن ما نکنند از ذو النون مصری قدس سره منقولست که خدای تعالی نمیخواهد که گرامی سازد دلهای مدعیان باطل را بمکنون حکمتهای قرآنی لاجرم از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب کند مصراع حیف است چنین گنج در آن ویرانه • دان بودا و ان یروا و اگر به بینند این سرکشان کل آیة هر نشانی که ما بنمایم بر صدق نبوت محمد صلی الله علیه و سلم یعنی معجزات آن حضرت یا بدانند هر پیغامی که فرستیم لا یؤمنوا بها ایمان نیاورند بدان از جهت ستیزه و عناد و ان یروا و اگر به بینند این سرکشان سبیل الرشد راه راست و طریق هدایت لا یتخذوه سبیلا آن راه را نگیرند یعنی متابعت نکنند و ان یروا و اگر به بینند سبیل الغی راه بی راهی و گمراهی یتخذوه سبیلا آن را راه گیرند و پی روی کنند ذلک این گردانیدن دلهای ایشان از فهم بانهم بسبب آنست که ایشان کذبوا بآیاتنا دروغ شمردند سخنان ما را و کانوا و بودند عنها از نظر در آن و اعتبار بدان غافلین ناآگاهان و بی خبران گفته اند مراد غفلت اعراض و عنادست نه غفلت سهو و نهی و جهل یعنی می دانستند و تصدیق نمی کردند و الذین کذبوا و آنانکه تکذیب کردند بآیاتنا آیات ما را که قرآنست یا دلایل قدرت و لقاء الآخرة و بدروغ داشتند دیدن سرای آخرت را حبطت باطل شد و تباه گشت اعمالهم عملهای ایشان که درین جهان کردند هل یجزون آیا جزا داده شوند یعنی نشوند الا ما کانوا مگر جزای آنکه بودند در دنیا یعملون عمل میکردند و اتخذ قوم موسی و فرا گرفتند قوم موسی علیه السلام یعنی بساخت سامری و متابعان او من بعده از پس رفتن موسی ع بطور من حلیهم از پیرایهای ایشان که از قبطیان عاریه گرفته بودند عجلا گوساله جسدا بدنی بی روح له خوار مر او را آوازی چون آواز گاو آورده اند که بنی اسرائیل شبی از مصر بیرون آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما عروسی داریم و بدان اشتغال می نمائیم و هر یک از دوستان خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت بستدند و بعد از عبور بر دریا و غرق شدن قبطیان آن حلیها مانده بود چون موسی ع عزیمت طور فرمود

سامری بخدمت هارون علیه السلام آمد و گفت این پیرایهای عاریت که در دست بنی اسرائیل مانده میخرند و میفروشند و تصرف در آن بر ایشان حرام است
هارون علیه السلام بفرمود تا تمام آنرا جمع کردند و سامری را گفت تو اینها را امانت نگاه دار سامری پیرایهای زر و نقره را در تصرف آورد و زرگری ماهر بود همه را بگداخت و در قالب ریخت و شکلی بهیئات گوساله بساخت اما بدنی بود بی روح پس عملی کرد که ازو آوازی بدر آمد چون آواز گاو آورده اند که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل را علیه السلام دیده بود بر اسب سوار و از زیر سم اسب او قبضهٔ خاک برگرفته با خود میداشت همین که شکل گوساله از قالب برون آمد قدری ازین خاک در دهنش ریخت خدای تعالی آن گوساله را زنده کرد آنید و بعد یاد آمد ابن عباس رضی الله عنهما میفرماید که چون آواز گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسید بسجده درافتادند الم یروا آیا ندیدند و ندانستند انه لا یکلمهم آنکه گوساله با ایشان سخن نگوید و امر و نهی نکند و لا یهدیهم سبیلا و نه نماید ایشان را راهی که بجایی رسند اتخذوه فرا گرفتند او را بخدایی و کانوا ظالمین و بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضعش در لطایف امام قشیری رحمه الله مذکورست که چه دورست میان امتی که مصنوع خود را پرستند و میان امتی که عبادت صانع خود کنند بیت آنرا که تو ساختی نسازد کارت • سازندهٔ کار تست درد و عالم یارت • و لما سقط و آن هنگام که افکنده شد ندامت در پشیمانی فی ایدیهم در دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را همچون یافتن کسی که چیزی بدست خود در آرد و این لفظ در کلام عرب کنایتست از پشیمان شدن حاصل معنی آنست که چون پشیمان شدند عبدهٔ عجل از عبادت او و فرا او نمودند پدند آنکه ایشان قد ضلوا به تحقیق گمراه شدند قالوا گفتند از روی ندامت لئن لم یرحمنا اگر رحمت نکند بر ما ربنا پروردگار ما بقبول توبهٔ ما و یغفر لنا و اگر نیامرزد ما را لنکونن بخدای که باشیم من الخاسرین از زیان کاران و هلاک شدگان و لما رجع موسی و آن هنگام که بازگشت موسی ع م از طور الی قومه بسوی قوم خود غضبان خشمگین بغایت اسفا اندوهناک یا جزعناک آورده اند که موسی ع م در محل رجعت این خبر یافت و اصح آنست که حق سبحانه و تعالی ویرا اخبار کرده بود در طور و او خشمناک با اندوه تمام بمیان قوم آمد و از غایت غضب قال گفت بئسما خلفتمونی بد بنی گردید از من من بعدی از پس مفارقت من اعجلتم آیا تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت عجل امر ربکم بر فرمان پروردگار خود و صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدای تعالی بشما برسانم و القی الالواح و بیفکند و شکسته شد شش سبع و هرچه بر آن مکتوب بود باسمان بردند و یک سبع ماند که هدی و رحمت بود پس موسی ع م بعد از معاتبه با قوم

لوح را القا کرد

لوح را القا کرد و اخذ برأس اخیه و بگرفت موی سر برادر خود را یعنی هارون علیه السلام یجره الیه و بطرف خود میکشید او را بطریق معاتبه نه از روی اهانت گمان موسی علیه السلام آن بود که مگر هارون ع م در منع ایشان تقصیر فرموده قال ابن ام گفت هارون ع م ای برادر من اگرچه ایشان برادر مادر و پدری بودند اما بجهت ترقیق قلب موسی علیه السلام مادر را یاد کرد پس گفت ان القوم استضعفونی من تقصیر نکردم اما بدرستی که قوم مرا بیچاره و تنها یافته زبون گرفتند و کادوا یقتلوننی و نزدیک بودند که مرا بکشند از بسیاری مبالغهٔ من در منع ایشان فلا تشمت بی پس شادمانه مکن در من الاعداء بمن دشمنانرا و چنان مکن که آرزوی ایشان حاصل شود از اهانت من و لا تجعلنی و مدار مرا مع القوم الظالمین با گروه ظالمان یعنی مرا در عداد گوساله پرستان میار قال گفت موسی ع م بعد از استماع این سخن رب اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا در این عمل که با برادر بزرگتر کردم یا در آنکه الواح را بیفکندم و لاخی و بیامرز برادر مرا اگر تقصیری کرده باشد در منع ظلمه و ادخلنا و درآر ما را فی رحمتک در بخشایش خود و گفته اند در پناه عصمت خود در دنیا و در باغ جنت خود در آخرت و انت ارحم الراحمین و تو بهترین بخشندگانی چه بخشش همه از تو بخشایش تو است و بخشایش مجموع از نظر بخشش تو رباعی تو بر اهل سخا انعام کردی • که بر بیچارگان انعام کردند • بهر جای جوی از رحمت روانست • ز دریاهای جودت وام کردند • ان الذین بدرستی که آنانکه از روی جهالت اتخذوا العجل فرا گرفتند گوساله را سینالهم زود باشد که برسد ایشانرا غضب خشمی من ربهم از پروردگار ایشان و آن خشم همان خواهد بود که حق تعالی امر کرد که بکشند یکدیگر را و ذلة و دیگر برسد ایشانرا خواری فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا که آن جزیه است یا جلا از دیار ایشان و کذلک همچنین که یاد [illegible] دادیم گوساله پرستانرا نجزی المفترین جزا میدهیم دروغگویانرا و مبتدعانرا و الذین و آنانکه عملوا السیئات کردند بدیها را از کبایر و صغایر یا شرک آوردند ثم تابوا پس بازگشتند بخدای تعالی من بعدها از پس وقوع آن عملها و امنوا و بگرویدند یعنی تصدیق کردند حق تعالی را بیگانگی و رسول را به پیغمبری و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد معنی امنوا آنست که تصدیق کردند که حق تعالی توبهٔ گناهکار قبول میکند ان ربک بدرستی که پروردگار تو من بعدها از پس توبه لغفور رحیم مهربانست بر ایشان بقبول توبهٔ ایشان و لما سکت و چون خاموش شد یعنی ساکن گشت عن موسی الغضب از موسی خشم او تشبیه کرد غضب را که حامل موسی بود علیه السلام بر آن فعل که بکسی که امر باشد بچیزی و بر آن اغراض کند و از سکون بسکوت تعبیر فرمود با آنکه غضب دلالت میکند بر آنچه در نفس خشم گیرنده است برای مغضوب علیه پس گویا که آن بمنزلهٔ نطق است و سکون آن بمثابهٔ سکوت القصه چون

خشم موسی علیه السلام فرو نشست اخذ الالواح فرا کرفت بقیهٔ الواح راکه بیفکنده
بود وفی نسختها و در انچه مکتوب بود در ان هدی راه نمودن بود از کمراهی ورحمة
وبخشایش یعنی پاک شدن از کناه للذین هم برای کسانی که ایشان لربهم مر پروردکار
خود را یرهبون ترسکاری میکنند یعنی از عذاب خدای تعالی می ترسند اورده اند
که از حضرت عزت عز شانه خطاب رسید بموسی علیه السلام که جمعی از اخیار بنی
اسرائیل را با خود بطور بر تا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی علیه السلام با قوم کفت
وقبول کردند واختار موسی وبرکزید موسی ع م قومه از قوم خود سبعین رجلا
هفتاد مرد لمیقاتنا از برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده داده بودیم وقولی انست
که طائفهٔ از بنی اسرائیل کفتند که خدای با موسی ع م سخن نکرده وانچه بر الواح است
کلام موسی است ع م حق تعالی فرمود که قومی از بزرکان اولاد یعقوب علیه السلام را با خود
بیار تا کلام من بشنوند وبران کواه باشند موسی علیه السلام هفتاد تن را با خود برد
وچون بطور رسید ابری بدید امد ومیان موسی وایشان حایل شد موسی ع م
به پردهٔ غمام در امد واخیار قوم بسجده در افتادند وحق سبحانه وتعالی با موسی
علیه السلام سخن کفت وامر ونهی ووعد ووعید فرمود چون غمام منکشف کشت
موسی ع م بیرون امد وفرمود که شنیدید کلام پروردکار من کفتند کلام ی
شنیدیم اما متکلم معلوم نبود وقتی ایمان اریم که خدا را اشکارا ببینیم
مقارن این سخن صاعقهٔ بدید امد وهمه را بسوخت موسی ع م مضطرب
شده اغاز نیاز کرد چنانچه حق سبحانه وتعالی خبر میدهد فلما اخذتهم
پس ان هنکام که بکرفت ان هفتاد تن را الرجفة صاعقه وبسوختند وقولی
انست که فرا کرفت ایشانرا اوازی مهیب وهمه از هول بمردند وکفته اند لرزه
براندام ایشان افتاد بمثابهٔ که مفاصل واوصال ایشان با نقطاع نزدیک رسید
موسی ع م ترسید که بمیرند واو نزد بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم کردد قال رب
کفت ای پروردکار من لو شئت اکر میخواستی اهلکتهم هلاک میکردی ایشانرا
من قبل پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم وایای ومرا نیز هلاک میکردی
در عین المعانی اورده که ایشانرا هلاک میکردی بعبادت عجل ومرا بقتل قبطی
اتهلکنا ایا هلاک میکنی مارا بما فعل السفهاء بسبب انچه کرده اند بی خردان منا
از قوم ما یعنی بعبادت عجل یا جرات این قوم در طلب رؤیت ان هی نیست این
کردار ایشان الا فتنتک مکر ازمایش وابتلای تو مر بندکانرا یعنی اینانرا
کلام خود شنوانیدی تا طمع در رؤیت کردند واز کوساله آوازی بدید ساختی
تا روی بوی آوردند ودر کتاب فصل الخطاب قدس الله روحه جامعه مذکور است
که حق سبحانه وتعالی موسی را علیه السلام در مقام بسط بداشت تا بکمال الحال انس
رسیده از روی دلایل برین جرات اقدام نمود ودلایل در مرتبهٔ محبوبیت است
چنانچه در قوت القلوب فرموده که ومن ادلال المحبین من المستانسین مناجات

بروح العبد الاسود الی قوله یضحکی کل یوم ثلث دفعات وحضرت مولوی قدس
سره فرموده که کستاخی عاشق ترک ادب نیست عین ادبست مثنوی کفت وکوی
عاشقان در کار رب • جوشش عشق است نه ترک ادب • هر که کرد از جام حق یک
جرعه نوش • نه ادب ماند درو نه عقل وهوش • وهم از مقام بسط است این سخن موسی
علیه السلام تضل کمراه میکردانی بها بدان فتنه وابتلا من تشاء هر کرا میخواهی
که کمراه شود وتهدی وراه مینمایی هم بدان من تشاء هر کرا که خواهی راه یا بد
انت ولینا تویی یار ما ومتولی کار ما فاغفر لنا پس بیامرز مارا وارحمنا وبخشای
بر ما وانت خیر الغافرین وتو بهترین امرزندکانی واکتب لنا وبنویس برای ما یا
عطا ده مارا فی هذه الدنیا درین سرای حسنة نیکویی که قبول توبه است یا توفیق
طاعت یا روزی حلال وفی الاخرة ودران سرای هم نیکویی ده مارا که مغفرتست
یا جنت یا سعادت ابدیه یا رؤیه قربیت یا علو منزلت انا هدنا بدرستی که
ما باز کشتیم الیک بسوی تو قال کفت خدای تعالی عذابی عذاب من ازصفت
انست اصیب به میرسانم من اشاء بهرکه میخواهم یعنی کفار ورحمتی وسعت
ورحمت من وصفت او انست که رسیده است کل شیء بهر چیزی یعنی شاملست
در دنیا مؤمن وکافر را بدادن جان وفرستادن روزی وکفته اند رحمت
تعاطفست که خدای تعالی بخلق ارزانی داشته تا بدان بریکدیکر مهربانی
می ورزند یا رحمت توبه است علی العموم در این رحمت بر همه کشوده وهمه را
باتصاف بدین رحمت دعوت فرموده وتوبوا الی الله جمیعا ونزد محققان رحمت
دو است یکی رحمت ذاتیه که انرا مطلقه وامتنانیه کویند وان رحمتیست همه را
فرا رسیده چنانچه فرموده ورحمتی وسعت کل شیء ونتیجهٔ او عطا دادن است
بی سابقهٔ سؤال سائل ووسیلهٔ حاجت محتاج یا ثبوت استحقاق معطی له بوجهی
از وجوه کما اشار الیه فی المثنوی مثنوی ای بداده رایکان صد چشم وکوش •
بی زرشوت بخش کرده عقل وهوش • در عدم ما مستحقان کی بدیم • که برین جان
وبرین دانش زدیم • ما نبودیم وتقاضا مان نبود • لطف تو ناکفته ما می شنود •
دوم رحمت وجوبیه که مقید نیز خوانند وان هم از رحمت ذاتیه فایض شده
واستحقاق بنده مر ان رحمت را هم نتیجهٔ رحمت امتنانیه است که چنانچه قبل
از سابقهٔ خدمت ورابطهٔ دعوت استحقاق وجود ارزانی فرموده وبعد از فیض
وجود استعداد استفادهٔ قابلیت استفاضه داد ورحمت وجوبیه را مقید
جهت ان کویند که مقید است بشرطی چند از اقوال وافعال چنانچه فرموده
فساکتبها پس زود باشد که ثابت سازیم این رحمت را للذین یتقون برای
انانکه پرهیز کنند از شرک ویؤتون الزکوة وبدهند زکوة مال وصدقه والذین
وبرای انانکه ایشان بایاتنا بایات منزلهٔ ما یؤمنون میکروند قتاده رحمة
الله علیه کوید که یهود ونصاری را تمنای این رحمت شده کفتند بایات ایمان

دادیم و زکوة مال ادا میکنیم پس برای ما ثابت خواهد شد حق سبحانه و تعالی رشتهٔ امید ایشانرا منقطع ساخته آن رحمت را بدین امت تخصیص داد و فرمود که متقیان و مومنان که رحمت برای ایشان مینویسم الذین آنانند که از روی صدق یتبعون الرسول پی روی میکنند فرستاده را که صفت اوست النبی الامی پیغمبری نانویسنده و ناخواننده و صفت آنحضرت بدین صفت تنبیه است برآنکه کمال علم با وجود امیت یکی از معجزات اوی تواند بود بیت نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت • بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد • و در بحر الحقایق فرموده که عرب اصل و منشأ را ام گویند چنانکه مکه را ام القری گویند مبدأ و منشاء همه شهرها و دیهاست و لوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب است پس حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم بدین با اصل منسوب ساخته تا دانند که اصل موجودات و اول همه مکوناتست و نکتهٔ لولاک لما خلقت الافلاک موید این معنی است بیت تو اصل وجود آمدی از نخست • دگر هرچه موجود شد فرع تست • الذی آن پیغمبری که یجدونه می یابند اسم و صفت او را مکتوبا نوشته عندهم نزدیک ایشان فی التوریة در توریة آنجا که میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر و یلبس الشملة تا آخر و الانجیل و در انجیل آنجا که از قول عیسی علیه السلام میفرماید انی ذاهب الی ربی و ربکم و الفارقلیطا جاء تا آخر یامرهم میفرماید این پیغمبر امی ایشانرا که پی روی او کنند بالمعروف به نیکوئی که توحید است و ینهیهم و باز میدارد ایشانرا عن المنکر از منکر که شرکست و گفته اند که معروف مکارم اخلاقست یا صلهٔ رحم یا انصاف و منکر مساوی اخلاقست یا قطع رحم یا عدم انصاف و یحل لهم و حلال میگرداند بر ایشان الطیبات مطعومات پاکیزه را که بر اهل جاهلیت حرام کرده بودند چون بحیره و سایبه و جز آن یا مستلذاتی محرمه بر یهود چون شحوم و یحرم و حرام می سازد علیهم الخبائث بر ایشان خوردنی پلید را چون مردار و خون و لحم خنزیر یا مالهای ناوجه چون ربا و رشوت و یضع و فرو می نهد یعنی تخفیف میکند عنهم از ایشان اصرهم بارگران ایشان را یعنی سبک میگرداند بر امت خود اوضاع شرع را و گویند مراد آن چیزهاست که در شرع بعثت موسی عم بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه ازو صادر شود و قطع آن مقدار جامه که نجاست بدو میرسد و جز آن والاغلال و دیگر سبک میکند و بر میدارد از ایشان غلها و بندها را التی کانت آنکه در وقت موسی علیه السلام بود علیهم بر ایشان و آن قتل نفس بوده است در توریت و قصاص بی عفو و دیت و احتراق غنیمت و غیر آن فالذین آمنوا پس آن کسانی که بگرویدند به بدین نبی امی از بنی اسرائیل و عزروه و تعظیم کردند او را و نصروه و یاری دادند او را بر دشمنان و اتبعوا و پی روی کردند النور الذی آن نوری را که انزل معه فرو فرستاده اند با نبوت او مراد قرآنست

وگفته اند

وگفته اند که لفظ معه دلالت بر بقای قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است و با او باقی خواهد بود بخلاف الواح که بر موسی علیه السلام فرود آمد و اکثر آن باز بر آسمان بردند و نکته در آنکه قرآنرا نور گفت بغایت روشن است چه امور دین و دنیا ازو منفصلست و هویدا اولئک آن گروه که ایمان و تعظیم و نصرت و متابعت کردند هم المفلحون ایشان رستگارانند از عذاب و فایز برحمت و ثواب قل بگوی ای محمد صلی الله علیه و سلم بر سبیل عموم یا ایها الناس ای همه مردمان انی رسول الله بدرستی که من فرستادهٔ خدایم الیکم جمیعا بهمه شما نه ببعضی دون بعضی چنانچه رسل دیگر بودند الذی آن خدای که بحقیقت له ملک السموات و الارض مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها و تدبیر و تصرف در آن لا اله الا هو هیچ معبودی نیست مستحق عبادت جز او یحیی زنده گرداند و یمیت و بمیراند فآمنوا بالله پس ایمان آرید بخدای تعالی که صفت او شنودید و رسوله و بگروید بفرستادهٔ او النبی الامی پیغمبر امی الذی یؤمن بالله آن پیغمبری که میگرود بخدای و کلماته و بسخنان فرستادهٔ او بر انبیا و اتبعوه و پی روی کنید این پیغمبر را و فرمان او برید لعلکم تهتدون باشد که راه راست یابید و من قوم موسی و از قوم موسی عم امة گروهی هستند که ایشان یهدون راه می نمایند خلق را بالحق بسبب حق که با ایشانست و به و بحق و راستی یعدلون عدل میکنند در میان خلق گفته اند که مراد ازین امت عبدالله بن سلامست و اصحاب وی رضی الله عنهم و اشهر آنست که بعد از وفات حضرت موسی عم و فوت خلیفهٔ وی یوشع هرج و مرج در میان بنی اسرائیل پدید آمد و بکفر و قتل انبیا و انواع معاصی اشتغال نموده گروهی ازیشان به نیاز تمام از حضرت ملک علام درخواستند تا میان ایشان و سایر قوم جدائی افکند حق سبحانه و تعالی راهی در زمین گشاده گردانید و ایشان بدان راه درآمده ماوراء دیار چین بیرون آمدند و آنجا منزل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم شب معراج ایشانرا دیده و ده سوره از قرآن بدیشان خوانده و ایشان بوی ایمان آورده اند و حالا مسلمانند و بقبله نماز میگذارند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه بپای میدارند و این آیت در صفت ایشانست پس حق سبحانه و تعالی از اخبار قوم موسی اخبار میفرماید و میگوید و قطعناهم و جدا کردیم قوم موسی را عم و گردانیدیم اثنتی عشرة دوازده اسباطا بدل است از اثنتی عشرة یعنی ساختیم قوم او را سبط سبط و سبط ولد ولد را گویند اینجا مراد فرزندان فرزندان یعقوب اند علیه السلام امما گروه گروه بدل است از اسباطا یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امت امت هر سبطی امتی و اوحینا الی موسی و وحی کردیم بسوی موسی اذ استسقیه چون آب خواستند قومه گروه او وازده در تیه بنی اسرائیل چون در تیه سرگردان شدند و از حرارت آفتاب متأذی شده تشنگی بر ایشان

غلبه کرده از موسی علیه السلام آب طلب نمودند وحی کرد خدای تعالی بموسی علیه السلام
ان اضرب امکر بزن بعصاک الحجر بعصای خود آن سنگ را که چون به تیه درمی
آمدی با تو بسخن درآمد که مرا بردار که ترا بکار آیم و تو برداشتی و حالا در تو
بره داری موسی علیه السلام عصا بر آن سنگ زد فانبجست پس شکافته شد و کشاده
گشت منه از آن سنگ اثنتا عشرة عینا دوازده چشمه بعدد اسباط قد علم
بدرستی که دانستند کل اناس همه آدمیان از هر سبطی مشربهم آبشخور خود را
و به آبشخور غیر خود میل نکردند وظللنا و سایه بان ساختیم علیهم الغمام
بر ایشان ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند وانزلنا و فرو فرستادیم
علیهم المن بر ایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین والسلوی و مرغی بمثابه
سمانی و گفتیم کلوا بخورید من الطیبات از پاکیزه‌ها آنچیزی که بمحض عنایت
ما رزقناکم روزی دادیم شما را و ذخیره منهید ایشان خلاف کرده از من
و سلوی ذخیره نهادند و فاسد گشت وما ظلمونا و ستم نکردند بر ما در آن
ذخیره کردن ولکن کانوا و لیکن بودند که از نافرمانی انفسهم بر نفسهای خود
یظلمون ستم میکردند واذ قیل لهم و یاد کن چون گفته شد مر بنی اسرائیل را
بعد از محاربه جباران و ظفر بدیشان که اسکنوا ساکن شوید هذه القریة
درین قریه یعنی اریحا یا ایلیا و کلوا و بخورید منها حبوب آن حیث شئتم
از هر جا که خواهید و قولوا حطة و بگویید درخواست ما حطه است یعنی وضع
کن گناهان ما را از ما وادخلوا الباب و درآیید در دری از درهای این ده
سجدا در حالتی که سجود کنندگان باشید یا تحنی کنندگان از تواضع نغفر لکم
تا بیامرزیم شما را خطایاکم گناهان شما سنزید المحسنین زود باشد که افزون
گردانیم جزای نیکوکاران را یعنی زیاده دهیم ایشان را ثواب و درجات فبدل الذین
ظلموا پس تغییر و تبدیل دادند آنانکه ستم کردند بر خود منهم از بنی اسرائیل قولا
سخنی مامور به را غیر الذی بغیر آنکه قیل لهم گفته شده بود مر ایشان را یعنی
بدل حطه گفتند حنطت فیها شعیرة و این از روی استهزا بود فارسلنا پس فرستادیم ما
علیهم بر تغییر دهندگان رجزا عذابی من السماء از آسمان که صاعقه بود
یا طاعون بما کانوا یظلمون بسبب آنچه بودند که ستم کردند یعنی لفظی را به غیر
موضع او وضع نمودند واسئلهم و بپرس ای محمد صلی الله علیه و سلم یهود را
عن القریة از خبر ده و واقعه آن التی کانت آن دهی که بود حاضرة البحر نزدیک
بحر دریا و آن ده ایله بوده است میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریه و گویند
نام آن قریه متنا بوده در میان مدین و عینونا و بر هر تقدیر اهل این ده متشرع
بشریعت توریة بودند و از جمله فرایض بر ایشان تعظیم شنبه بوده که در آن روز
صید ماهی نکنند و باعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدا کرده بر زمان
حضرت داود علیه السلام ملعون و مسخ شدند و حق سبحانه و تعالی جهت اظهار

افعال ذمیمه یهود با حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه خطاب میفرماید که
اهل کتاب را بپرس از خبر اهل آن ده اذ یعدون چون درگذشتند از حد امر الهی و
تجاوز کردند از تعظیمی که مامور به بودند بدان فی السبت در روز شنبه که آن ترک
صید ماهی بود ایشان خلاف کردند اذ تاتیهم چون می‌آمدند بدیشان ماهیان
حیتانهم ماهیان ایشان یوم سبتهم روز شنبه ایشان یعنی روزی که در آن
نهی بود شکار ماهی ماهیان می‌آمدند شرعا ظاهر شده بر روی آب و سرها
برداشته و یوم لا یسبتون و روزی که سبت عمل نمیکردند یعنی بتعظیم آن روز
مامور نبودند چون یکشنبه دیگر فی ایام لا تاتیهم نمی‌آمدند بدیشان ماهیان
و این ابتلای بود از حضرت عزت عز شانه مر ایشان را که چون روز شنبه درآمدی
ماهی بسیار ظاهر شدندی و بر روی آب باز کردندی و چون شنبه بگذشتی برفتندی
و تا شنبه دیگر ماهی ندیدندی کذلک نبلوهم همچنان بیازماییم ایشان را یعنی معامله
آزمایندگان کنیم بما کانوا بآنچه هستند که از سر جهل یفسقون بیرون می‌روند
از دایره فرمان چون اهل ایله روز شنبه بسیار میدیدند و صید کردن مشکل
بود و صبر کردن دشوار متردد گشتند و با نواع حیل در تدبیر تمسک جستند در طلب
چاره آن کار نبود آخر الامر رای ایشان بر آن قرار گرفت که حوضها ساخته
و از دریا بر آن جویها بریدند در روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشان
بر آن حوضها راندندی و دامها در پیش راه نصب کردندی تا ماهیان
آنجا بماندندی و در روز یکشنبه بگرفتندی چند نوبت این عمل کردند و آثار عذاب
ظاهر نشد دلیر شدند و از سر تعظیم شنبه بگذشتند و اهل آن ده سه گروه شدند
قومی مباشر این فعل بودند و گروهی نهی میفرمودند و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی
گرفتندی و ایشان فرقه ناهیه را نیز ملامت میکردندی چنانچه حق سبحانه و تعالی
میفرماید واذ قالت و بپرس از اهل کتاب خبر آن چون گفتند امة منهم
گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل و نهی مر گروه ناهی را که لم تعظون
چرا پند میدهید قوما گروهی را که بی شبه الله مهلکهم خدای تعالی هلاک
کننده ایشانست در دنیا بنافرمانی و ترک تعظیم سبت او معذبهم یا عذاب
کننده ایشان عذابا شدیدا عذابی سخت در آخرت که آتش دوزخست قالوا گفتند
فرقه ناهیه معذرة این وعظ ما عذر خواستنی است از ما حفص معذرة
بنصب خواند یعنی پند دادن ما برای معذرتست از ما الی ربکم بسوی
پروردگار شما یعنی امر معروف و نهی منکر بر ما واجبست ما ایشان را پند میدهیم
تا عند الله معذور باشیم ولعلهم یتقون و تا باشد که ایشان نیز بترسند از خدای
تعالی و ترک معصیت کنند فلما نسوا پس آن هنگام که بگذاشتند فرقه صید کنندگان
ما ذکروا به آنچه پند داده شدند بدان یعنی موعظه قبول نکردند انجینا
برهانیدیم الذین ینهون آنان را که نهی میکردند عن السوء از بدی و نافرمانی

واخذنا و بگرفتیم الذین ظلموا آنانرا که ستم کردند بصید منهی عنه بعذاب بئیس
بعذابی سخت بما کانوا بآنچه بودند که از روی عناد یفسقون خارج میشدند از راه
فرمان برداری و در فرقهٔ متوقفه اختلافست که نجات یافتند یا هلاک شدند و
توقف در امر ایشان اولی است پس از عذاب آن قوم خبر میدهد فلما عتوا پس آن
هنگام که گردن کشیدند عما نهوا عنه از آن چیزی که نهی کرده شده بودند از آن یعنی
صید ماهی قلنا گفتیم ما لهم مر ایشانرا که کونوا گردید قردة بوزینگان خاسئین
دور شدگان و نا امید از رحمت آورده اند که ناهیان بعد از آنکه از پند پذیرفتن
ایشان نا امید شدند ترک مساکنت نموده میان خانهای خود و ایشان دیواری
کشیدند و دری بر محلهٔ خود نشاندند راه آمد شد بمساکن ایشان در بستند روزی
از محلهٔ خود بیرون آمدند و کسی از محلهٔ فاسقان بیرون نیامده بود در تفحص
افتادند همه را یافتند بوزینه شده هر بوزینه گرد کسان خود گریه کنان میگشت
و روی در جامهٔ ایشان می مالید سه روز زنده بودند و در روز چهارم مردند
واذ تاذن و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و سلم چون آگاهی داد ربک پروردگار تو
یا سوگند خورد لیبعثن علیهم که انگیزد بر یهود الی یوم القیمة تا روز رستخیز
من یسومهم کسی را که بچشاند ایشانرا سوء العذاب عذابی سخت چون قتل و اجلا
و ضرب جزیه گفته اند بخت النصر بابلی بقتل و اسر ایشان اقدام کرد و بعد از آن
ملوک فرس ایشانرا می رنجانیدند و باج می گرفتند تا زمانی که حضرت رسالت پناه
صلوات الله و سلامه علیه مبعوث شد حکم فرمود بمقاتلهٔ ایشان تا اسلام آرند یا جزیه
قبول کنند و این حکم تا قیامت باقیست ان ربک بدرستی که پروردگار تو لسریع
العقاب زود عقوبتست مر کافرانرا و انه و بدرستی که او لغفور آمرزگارست
هر کرا توبه کند و طلب مغفرت نماید رحیم مهربانست که بعد از توبه بگناه نگیرد
و قطعناهم و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را فی الارض در زمین امما جماعتها
هیچ ولایتی نیست که در آن یهود نباشد منهم الصالحون بعضی از ایشان شایستگانند
که بدین موسی علیه السلام متدین شده تغییر بحال ایشان راه یافت یا مراد آنانند
که بحضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم ایمان آوردند یا آنان که در شب معراج
با حضرت گرویدند و منهم و از ایشان هستند دون ذلک فرود از صالحان یعنی
کفرهٔ دقیقه و بلوناهم و بیازمودیم ایشانرا بالحسنات به نیکوییها چون عیش و غنا
و صحت والسیئات و به بدیها چون شدت فقر و مصایب نفس و مال لعلهم یرجعون
شاید که بازگردند بخدای تعالی و از معصیت بطاعت گرایند ایشانرا در نعمت
شکر بایست کرد بطرد استغنا ظاهر کردند و گفتند ان الله فقیر و نحن
اغنیاء و در محنت صبر بایست کرد آغاز ناسزا کردند گفتند ید الله مغلولة
پس بر محک اختبار تمام عیار بیرون نیامدند **بیت** خوش بود گر محک تجربه
آید بمیان • تا سیه روی شود هر که در و غش باشد • فخلف من بعدهم پس از پس

در آمدند

در آمدند صالحان خلف پس آمدگان ورثوا الکتاب میراث گرفتند توریت را
یعنی بیاموختند یاخذون فرا میگیرند عرض هذا الادنی خواسته و متاع
این چیز فرو تر که دنیاست مراد احبار زمان حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم حق تعالی میفرماید که در حکم رشوت میگیرند و یقولون و میگویند سیغفر
لنا زود باشد که ما را بیامرزد و ادعای ایشان بود که گناه روز بشب و جرم
شب ایشان بروز آمرزیده میشود و ایشان اخذ رشوت را گناه می دانستند
و ان یاتهم و حال آنکه اگر بیاید بدیشان عرض مثله خواستهٔ از متاع دنیا
مثل آن خواسته دیگر در حرمت یاخذوه فرا میگیرند او را یعنی امید مغفرت
دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت و اکل حرام الم یؤخذ علیهم آیا گرفته
نشده است بر ایشان میثاق الکتاب عهد مذکور در توریت ان لا یقولوا
آنکه نگویند علی الله بر خدای تعالی الا الحق مگر سخن راست ایشان دروغ
گفتند در آنکه غفران خود را در شب و روز بحق سبحانه و تعالی نسبت دادند
و می دانند که دروغ میگویند زیرا که توریت با ایشانست و درسوا و خوانده اند
ما فیه آنچه در وست و این حکم در وی ندیدند والدار الاخرة و رستگاری
سرای دیگر که عقبی است خیر بهترست از عرض دنیا للذین یتقون مر آنانرا که
پرهیز کنند از استحلال محارم و دروغ بر خدای تعالی افلا تعقلون آیا تعقل نمی
و حفص بخطاب میخوانند یعنی در نمی یابند که نعمت عقبی بهترست از مال دنیا
والذین و آنانکه یمسکون بالکتاب نگاه میدارند کتاب را و چنگ در آن میزنند
مراد مؤمنان اهل کتابند و کتاب درین آیت قرآنست واقاموا الصلوة و
بر پای داشتند نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک بکتاب مشتملست بر اقامت
جمیع عبادات جهت آن تواند بود که نماز ستون دینست و اقامت دین موقوف
بر اقامت آن **مثنوی** خانهٔ دین خویش را چو خدا • بر ستون نماز کرد بنا •
بی شکی تا ستون بجای بود • خانهٔ دین حق بپای بود • انا بدرستی که ما
لا نضیع ضایع نکنیم اجر المصلحین مزد کاران بصلاح آرندگان کردار خود را
بلکه بتمام بدیشان رسانیم واذ نتقنا و یاد کن برای یهود زمان خود چون
بکشیدیم و بر داشتیم الجبل کوه طور را فوقهم بر زبر ایشان کانه ظلة گویی که
کوه سایه بانیست بر سر ایشان وظنوا و دانستند انه آنکه کوه واقع بهم
فرود آینده است بر ایشان اگر حکم توریت قبول نکنند چه خدای تعالی از ین خبر
داده بود خذوا و گفتیم فرا گیرید ما اتیناکم آنچه دادیم شما را از احکام بقوة
بجد تمام واذکروا و یاد کنید پیوسته ما فیه آنچه در وست از اوامر و نواهی لعلکم
تتقون شاید که پرهیزکاری کنید و از اعداد متقیان باشید واذ اخذ و یاد کن
ای محمد صلی الله علیه و سلم چون فرا گرفت ربک پروردگار تو من بنی آدم از فرزندان
آدم من ظهورهم از پشتهای ایشان ذریتهم فرزندان ایشان واشهدهم

و گواه کرد ایشان را علی انفسهم بر نفسهای ایشان با قراری که کردند
یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گفت الست بربکم آیا نیستم پروردگار
شما قالوا بلی گفتند آری تو پروردگار مایی حق سبحانه و تعالی ذریت
آدم را بیرون آورد بعضی از اصلاب بعضی همچون توالد ابنا از آبا و ذکر آدم
علیه السلام نکرد وجه هر کس را معلومست که پدر بشر اوست و هم از صلب او
بیرون آیند حاکم ابو عبد الله رحمة الله علیه در صحیح خود از ابن عباس رضی الله
عنه نقل میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده که خدای تعالی فرا گرفت
میثاق از ذریت آدم علیه السلام بنعمان و آن وادی است نزدیک بعرفات
و آنرا نعمان سحاب گویند و بقولی بطن النعمان خوانند و در کتاب آورده
که اخذ میثاق در دهنا بوده و آن زمینی است در ولایت هند و بعد از خروج
آدم علیه السلام بود از بهشت و در مدارک میگوید که جمهور مفسران برآنند
که بعد از خلق آدم علیه السلام و قبل از دخول جنت بوده در فضای که بر
در بهشت است و عرض آن سی هزار سالم را هست حق تعالی و تقدس ذریت
آدم را از صلب او بیرون آورده بر مثال مورچهای خورد و حیات و نطق
و عقل در ایشان بیافرید و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول نموده
گفتند شهدنا گواه شدیم ما بر اقرار خود و گفته اند چون ذریت بلی گفتند
حق سبحانه و تعالی ملائکه را گفت گواه باشید گفتند شهدنا و سدی فرموده
که این خبریست که حق سبحانه و تعالی از خود و فرشتگان میدهد که ما بر اقرار
ذریت گواه شدیم ان تقولوا یوم القیمة تا نگویند روز قیامت انا کنا بدرستی
که بودیم ما عن هذا ازین اقرار غافلین بی خبران او تقولوا یا آنکه نگویند انما
اشرک بجز این نیست که شرک آوردند آباؤنا پدران ما من قبل پیش از ما
و کنا ذریة و بودیم ما فرزندان من بعدهم از پس ایشان و اقتدا بدیشان
کردیم افتهلکنا آیا هلاک میکنی و معذب میسازی ما را بما فعل المبطلون
بانچه کردند آن کجروان و بیراهان یعنی پدران ما و چون مشرکان تقلید را
دست آویز سازند این سخن ایشان مسموع نیفتد زیرا که اخذ میثاق بتوحید
الهی بر هر احدی از ذریت واقع شده پس تقلید در شرک عذر نشود ای درویش
این آیت مذکور عهد الستست تا بیخبران سر کوچه غفلت را متنبه سازد و الا
هوشمندان بیدار دل از آن سؤال و جواب غافل نیستند بیت الست از ازل
همچنانشان بگوش • بفریاد قالوا بلی در خروش • در نفحات مذکورست که علی
سهل اصفهانی را گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چون ندارم گویی که دی بود
شیخ الاسلام خواجه انصاری رحمة الله روحه فرمود که درین سخن نقص است
صوفی را دی و فردا چه بود آن روز را هنوز شب در نیامده و صوفی در همان
روزست مثنوی اوز امروزست ای صوفی وشان • کی بود از دی و از فردا نشان •

انکه از حق

انکه از حق نیست غافل یک نفس • ماضی و مستقبل آن حالست و بس • از حسین
منصور قدس الله روحه منقولست که فرموده اند غایب از حقایق سؤال
الست را چگونه جواب دهد پس هم مخاطب و مجیب بغایب باز گشت مصراع
هم خود الست گوید و هم خود بلی کند • و کذلک و همچنان که بیان کردیم امر میثاق را
نفصل الآیات تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبر
کنند در آن لعلهم یرجعون شاید که ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق و اتل
و بخوان ای محمد صلی الله علیه و سلم علیهم بر ایشان بر قوم خود یا بر یهود نبا
الذی خبر آنکس که آتیناه دادیم اورا آیاتنا علم بآیتهای ما یعنی کتب منزله
و آنکس امیة ابن صلب بود از عرب که کتب سماوی مطالعه نموده معلوم کرده که
در آن زمان رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول او باشد
چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مبعوث شد امیه از روی حسد بوی
کافر شد و آن آیتها که خوانده بود بر طرف نهاد کما قال الله تعالی فانسلخ پس بیرون
آمد منها از آن آیات بواسطهٔ کفر و عناد چنانچه مار از پوست بیرون آید فاتبعه
الشیطان پس بدو پیوست شیطان یا او را پی روی خود فرمود فکان پس
گشت آن دانندهٔ آیات من الغاوین از گمراهان و گفته اند این کس ابو عامر
راهب بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم او را فاسق لقب نهاد و او ساعی
مسجد ضرارست صفت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم در کتب سماوی الهی دیده
بود و او را شناخته و بوی ایمان آورده آخر انکار کرد و بدو کافر شد و اشهر آنست
که این کس بلعم باعورا بوده از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم علیه السلام
خوانده بود و اسم اعظم میدانست در محلی که موسی علیه السلام با لشکر بنی اسرائیل
متوجه ولایت ایشان شد جباره رجوع به بلعم کردند که مستجاب الدعوه بود
و التماس نمودند که بر موسی ع م و قوم او دعا کند در اول ابا کرد و در آخر باغوای
زن خود فریفته شد و رشوت از قوم قبول کرده بر موسی ع م و قوم او نفرین کرد
حق سبحانه و تعالی از یاد او اسم اعظم را ببرد و ایمان با وی نماند و لو شئنا و اگر
میخواستیم ما لرفعناه هر آینه برمیداشتیم او را بها بسبب آن آیات صحف
یا کلمات که مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه و درجات سنیه که منازل ابرار
مساکن اخیارست و لکنه و لیکن او بواسطهٔ دنائت همت اخلد میل کرد الی الارض
بسوی زمین یعنی بحضیض رذالت و اتبع هویه پی روی کرد هوای آرزوی
خود را بقبول رشوت و استماع سخن زن فمثله پس صفت او در خست کمثل الکلب
مانند صفت سگست در آخر احوال او ان تحمل اگر حمله کنی علیه برو و برانی او را
یلهث زبان از دهن بیرون افکند او تترکه یا ار بگذاری او را و برانی یلهث
همان زبان از دهن بیرون افکند معنی آنست که این فعل قبیح طبیعت اصلیهٔ
اوست پس راندن سگ و ناراندن یکسانست و او در همه حالی صفت خود ترک

نمیکند بلعم سک صفت نیز همین حال داشت که بهیچ وجه از دنائت و خساست خود
بر نکشت او را بجواب نمودند که بنی اسرائیل دعای بد مکن منزجر نشد و در وقتی که
متوجه لشکر موسی علیه السلام بود که بر ایشان نفرین کند در از کوشش که سوار بود باوی
بسخن در امد که ازین راه باز کرد و از سر این عمل بکذر هم متنبه نکشت شیخ الاسلام
قدس سره فرموده که تا باد تقدیر از کجا در اید و چه بو العجبی نماید اکر از جانب فضل
وزد زنار بهرام کبر را کمر عشق بازی راه دین کرد اند و اکر از طرف عدل وزد
دسم توحید بلعم را بر انداخته با سک خسیس برادری دهد **قطعه** ای نوا بوی از صو معم
در دیر کبران افکنی • وین راکتی از میکده سر حلقهٔ مردان کنی • چون و چرا
در کار تو عقل زبون را کی رسد • فرمان ده مطلق توئی حکمی که خواهی آن کنی •
ذلک این مثل که کفته شد مثل القوم الذین مثل ان کروهی است که از روی جحود و
استکبار کذبوا بایاتنا دروغ می شمردند ایتهای ما را که قرانست و این کروه کفار
مکه اند فاقصص القصص پس بخوان بر ایشان این خبر را و کفته اند مراد ازین
قوم یهودانند که تکذیب ایات توریت کردند در کتمان نعت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم پس میفرماید که قصهٔ بلعم را بر ایشان خوان که انسلاخ او از ایات مناسبتی دارد
با تکذیب ایشان مر ایات ما را لعلهم یتفکرون تا شاید که ایشان تفکر نمایند
و فکر ایشان باین ادا کند که پند پذیر شوند ساء مثلا القوم بد مثلیست مثل قوم
الذین کذبوا بایاتنا انانکه تکذیب کردند ایات ما را بعد از علم ایشان بدان و قیام
حجت بر ایشان و انفسهم و بر نفسهای خود کانوا یظلمون بودند که ستم کردند تقدیم
مفعول دلالت بر آن میکند که وبال ظلم ایشان جز با ایشان نرسد من یهدی الله
هر کرا راه نماید خدای تعالی بفیض فضل خود فهو المهتدی پس او راه یافته است
و من یضلل و هر کرا کمراه سازد بحکم عدل خود فاولئک پس آن کروه کمراهان
هم الخاسرون ایشانند زیان کار در هر دو سرای و لقد ذرانا و بدرستی که بیا فریدیم
لجهنم برای دوزخ کثیرا بسیاری من الجن و الانس از دیوان و آدمیان که حکم ازلی
بشقاوت ایشان صادر شده و بر علم قدیم واصرار ایشان بر کفر و موت ایشان بر شرک
پوشیده نیست لهم قلوب ایشانراد لهاست که مطلقا لا یفقهون بها هیچ چیزی
در نمی یابند بان زیرا که متوجه شناخت نمی کردانند و ان اینه دل را از زنکار انکار و غفلت
بصیقل تصدیق وانابت پاک نمی سازند و لهم اعین و مر ایشانراست چشمهای
که بهیچ وجه لا یبصرون بها روی تو نمی بینند بان بدان سبب که بنظر اعتبار در مخلو قات
نمی نکرند و لهم اذان و مر ایشانراست کوشها که بهیچ وجه لا یسمعون بها سخن حق
بان نمیشنوند زیرا که بسمع هوش ایات و مواعظ قرانی استماع نمیکنند اولئک این
کروه در انکه متاع عمر خود را متوجه باسباب تعیش دارند و مقصود بلذات فانی
شمارند کالانعام مانند چهار پایانند که همت ایشان جز خوردن و خواب نیست
و ملتفت بنعیم باقی و لذات دائمی نیستند بل هم اضل بلکه این کروه کمراه ترانند

ازانعام زیرا که انعام را تکلیف نیست اکر وفاق شرع ندارند بخلاف اوهم
متصف نیستند اولئک ان کروه که یاد کرده شد هم الغافلون ایشانند
غافلان و در غفلت خود کاملان صاحب عین المعانی آورده که مکلف مامور
با فرو کذاشته معذور مساوی نیست چه آدمی هم جسمانیست و هم روحانی
و هم عقلانیست و هم شهوانی پس اکر عقل او بر هوا غالب آمد از ملائکه
افضل است و اکر خودش مغلوب نفس و هوا شد از بهایم اخس وارذلست
و درین معنی کفته اند **بیت** بهره از ملکت هست و نصیبی از دیو • ترک
دیوی کن و بکذر بفضیلت ز ملک • ولله الاسماء الحسنی و مر خدایراست
نامهای نیکو فادعوه بها پس بخوانید او را بدان نامها مراد نود و نه نامست که خبر
من احصیها دخل الجنة در آن باب وارد شده و در زاد المسیر کوید که سبب
نزول آن بود که مردی در نماز خدایرا باسم الله یاد کرد و باسم رحمن نیز بخواند
ابو جهل کفت نه محمد علیه السلام و اصحاب او میکویند که ما یک خدای می پرستیم ستیم
پس این مرد دو خدایرا میخواند ایت نازل شد که اسماء الهی بسیارست و همه
نیکوست او را بدان اسما بخوانید صاحب کشاف کفته که خدایرا صفات
نیکوست چون عدل و احسان و خیر و رحمت و بی مثل و امثال پس او را بدان
اوصاف بستایند و کفته اند متخلق شوید باخلاق ربانی و متصف کردید
بصفات حقانی و ذروا الذین یلحدون و بکذارید متابعت انانکه از روی
جهل میل میکنند یعنی فی اسمائه در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه
و تعالی را بنامی که اذن شرع بدان لاحق نشده چنانچه اعراب حق را بابی المکارم
و یا ابیض الوجه میکفتند و نصاری باب المسیح و حکما علت اولی میخوانند و کفته اند
الحاد اشتقاق اسمای بتان بود از اسمای الهی چون لات از اله و عزی از عزیز
و منات از منان سیجزون زود باشد که جزا داده شوند ملحدان ما کانوا یعملون
بجزای انچه هستند که عمل میکنند و چون ذکر جمعی که برای اتش افریده شده بو دند
کذشت ذکر اهل بهشت میکند و میکوید و ممن خلقنا و از انان که افریده ایم
برای بهشت امة کروهی هستند که ایشان یهدون بالحق راه می نمایند
بحق و به یعدلون و بحق عدل میکنند در احکام خود ان مهاجر و انصار
و تابعان ایشانند رضوان الله علیهم اجمعین و الذین کذبوا و انانکه تکذیب
کردند بایاتنا ایتهای ما را یعنی کفار مکه یا مستهزیان سنستدرجهم
زود باشد که بکیریم ایشانرا پایه پایه یعنی اندک اندک ایشانرا بهلاکت نزدیک
کردانیم من حیث لا یعلمون از انجا که ندانند یعنی هر کاه که کناه میکنند نعمت
بر ایشان زیاده کردانیم تا در طغیان و عصیان می افزایند امام قشیری قدس
سره فرموده که استدراج اعطای برست و انسای شکر یعنی نعمت بدیشان
میدهد و سپاس داری بر دل ایشان فراموش میکرداند تا وقتی که مستحق عقوبت

شوند واملی لهم در زمان دهم مرایشانرا مدتی پس بگیرم ایشانرا ان کیدی
بد رستی که کردنی من متین سخت است کید عملی را گویند که در خفیه باشد
پس استدراج را بجهت انکه در ظاهر احسان و در باطن خذلانست کید
گفت اورده اند که شبی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بکوه صفا بر آمده
یک یک از گروه قریش را از عذاب خدای تعالی می ترسانید یکی از صنادید گفت
که این یار شما دیوانه شده که همه شب فریاد میکند ایت آمد که اولم یتفکروا
ایا فکر نکردند این معاندان واندیشه ننمودند درین که ما بصاحبهم نیست
مر یار ایشانرا یعنی محمد صلی الله علیه وسلم من جنة هیچ نوع از دیوانگی
این همان عاقلست که اورا پیش از اظهار دعوت محمد امین می گفتید بعد
از انکه دعوت حق اشکارا کرد چرا دیوانه میخوانید ان هو نیست او الا نذیر
مگر بیم کننده از عذاب الهی مبین پیدا وهویدا بیم کردن او اولم ینظروا ایا
نظر نکردند بدیده استدلال فی ملکوت السموات در ملک عظیم آسمانها
والارض و در ملکوت زمین گفته اند ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر
و ملکوت ارض بحور است وجبال وشجر وما خلق الله من شیء و نگریستند
درانچه افرید خدای تعالی از هر چیزی تا بدان نظر کمال قدرت صانع وجمال
وحدت مبدع برایشان ظاهر گردد وان عسی و دیگر نظر نکردند در انکه شاید
ان یکون انکه باشد قد اقترب بتحقیق نزدیک رسیده اجلهم مدت فنای
ایشان یعنی چرا نظر نمیکنند در انکه شاید اجل نزدیک رسیده باشد تا پیش از حلول
مثنوی موت بر عملی اقدام نمایند که موجب نجاح دو جهان و فلاح جاودانی باشد
زان پیش که اجل فرا رسد تنگ • وایام عنان ستاند از چنگ • بر مرکب فکر خویشتن
نه زین • مردانه درای در ره دین • فبای حدیث پس بکدام سخن بعده بعد
از قران یؤمنون ایمان خواهند اورد این مشرکان اگر بقران نگروند که اوجامع
حقایق دینی و دنیوی و مجموع میان صورت و معنیست من یضلل الله هر کرا
خدای تعالی گمراه کرده اند و بقران نگرود فلا هادی له پس هیچ راه نماینده نیست
که اورا براه آورد ویذرهم ومیگذاریم ما گمراهانرا فی طغیانهم در گمراهی ایشان
تا پیوسته یعمهون سرگردان ومتردد ومتحیر میگردند بیت تا نگردد مددهای
توفیق رفیق • مطلقا راه نیابند و بمنزل نرسند • گروهی از قریش واصح انست
که یهود گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم خبر ده مارا از وقوع ساعت اگر پیغمبری
که ما میدانیم کی خواهد بود واین سؤال امتحانی بود زیرا که می دانستند که جز خدای
تعالی هیچ کس نمیداند ایت امد که یسئلونک می پرسند ترا عن الساعة از ساعت
یعنی قیامت ساعت از اسمای غالبه است چون نجم و اطلاق این اسم بر قیامت
جهت اینست که ساعت بساعت قایم شود یا حساب خلایق در و بکم از ساعتی
وقوع یابد یا روزی بدان همه درازی نزدیک خدای تعالی ساعتی باشد

و بر هو تقدیر

و بر هو تقدیر سوال کنند که ایان مرسیها کیست پیدا کننده وبدید آورنده او
قل بگو انما علمها جز این نیست که دانستن ظهور ساعت عند ربی نزدیک
پروردگار منست که هیچ ملک مقرب ونبی مرسل را بران اطلاع نداده اند لا یجلیها
اشکارا نکند امر قیامت را لوقتها در وقت او الا هو مگر او که داناست بدان
ثقلت پوشیده است امر قیامت یا گرانست وعظیم است دانستن آن فی السموات
والارض در اسمانها و زمینها یعنی دانستن قیامت بر اهل آنها از ملائکه
و ثقلین بزرگست از جهت هول وهیبت او وگویا که حکمت در اخفای او ست
لا تأتیکم نمی اید قیامت شما را الا بغتة مگر ناگهان یسئلونک می پرسند از تو
گوئی تو او و وقت آن از ان وجه که کانک گویا تو حفی مهربانی و دوست میداری
عنها سوال از ان وحال انکه تو کارهی از ان سوال چه موقنی بانکه جز حق سبحانه
وتعالی انرا کسی نمی داند قل انما بگو دیگر باره از روی تاکید ومبالغه علمها
جز این نیست که علم قیامت عند الله نزدیک خداست ولکن اکثر الناس و
لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمی دانند که انرا جز حق تعالی نمیداند در وسیط
آورده که اهل مکه گفتند که ای محمد صلی الله علیه وسلم خدای تو چرا خبر نمی کند ترا
بنرخ که کی گران میشود وارزان تا در ان ارزانی چیزی بخری و در ان گرانی
بفروشی و بران سود کنی ایت آمد که قل لا املک بگو نمی توانم لنفسی از برای
خود نفعا جر منفعتی ولا ضرا ونه دفع مضرتی الا ما شاء الله مگر انچه خواهد
خدای تعالی ومراد ران تعلیم دهد ولو کنت واگر بودمی من که بی تعلیم حق
اعلم الغیب دانستمی غیب را لاستکثرت هر اینه طلب بسیاری کردمی من الخیر
از مال ومنفعت وفتح وغنیمت وما مسنی السوء و نرسیدی بمن بدی از فقر
ومرض ورنج وهزیمت ان انا نیستم من الا نذیر مگر بیم کننده منکران و
معاندان وبشیر وبشارت دهنده لقوم یؤمنون برای گروهی که بگروند بمن
وبانچه با منست هو الذی خلقکم اوست یعنی خدای تعالی انکس که بیافرید شمارا
من نفس واحدة از یک تن که آدمست علیه السلام وجعل وبیافرید منها از
وی یعنی از ضلعی از اضلاع وی زوجها جفت او را که حواست واین افریدن
برای آن بود لیسکن تا ارام گیرد آدم علیه السلام الیها بوی والفت پذیرد باوی فلما
تغشیها پس آن هنگام که پوشید آدم علیه السلام حوا را یعنی خلوت کرد باوی حملت
بار گرفت حوا حملا خفیفا بار سبک که ان نطفه آدم بود بوجود آورد امد فمرت
به پس می گذشت بان بار یعنی می امد و می رفت فلما اثقلت پس آن هنگام
که گران شد حوا یا ان باری که در شکم او بود یعنی فرزند بزرگ شد حوا گران بار گشت
دعوا الله بخواندند آدم وحوا خدایرا ربهما که پروردگار ایشانست یعنی بدل
گوید نذر عبد الله را بعبد الحارث وبعضی برانند که آن وقت که داد حق تعالی اولاد
آدم را فرزند شایسته ایشان غیری را شریک حق ساختند در عبادت لئن اتیتنا

اگر بدهی ما را صالحاً فرزندی درست خلقت که مشابه ما باشد در صورت لنکونن
هر آینه باشیم من الشاکرین از سپاس داران مر ترا بدان نعمت مجدد قولی آنست که
چون حوا حامله شد ابلیس بصورت مجهول بر حوا ظاهر گشت وگفت در شکم تو چه
چیزست حوا جواب داد که نمیدانم ابلیس گفت شاید که سبعی یا بهیمه باشد آنکه
پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد گفت مرا معلوم نیست ابلیس گفت از دهن
یا گوش یا سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشکافد و بیرون آید حوا بترسید
و صورت ماجرا را با آدم دم درمیان آورد آدم نیز دم اندیشناک شد ابلیس
دیگر باره خود را بر صورت دیگر بر ایشان ظاهر کرد از سبب ملال ایشان
پرسید حال باز گفتند ابلیس گفت غم مخورید من اسم اعظم میدانم و مستجاب
الدعوة ام از خدای درخواهم که این حمل را مثل شما بشری راست خلقت کرداند
و خروج آن باسانی باشد بشرط آنکه او را عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس درمیان
ملائکه حارث بود حوا این فریب را قبول کرد فلما آتیهما پس آن هنگامی که خدای
تعالی عطا کرد بدیشان صالحاً فرزندی صالح الجسم و تن درست جعلا له کردا
برای خدای تعالی شرکا فیما آتیهما خدا و ندشرکتی یعنی شریک ساختند در اسم
نه در عبادت اینجا مضافی بقدر می کنند یعنی فلما آتا اولادهما صالحا جعل اولا
له شرکاء و حفص شرکاء میخواند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ساختند شریکان مر خدای را
در انچه داد اولاد آدم و حوا را صاحب کشاف و قاضی بیضاوی بر آن رفته اند
که نفس واحده قصی است از اجداد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که خدای
او را زوجه از جنس او یعنی عربی و قرشی کرامت فرمود و زن و شوهر شرط کردند
که اگر خدای تعالی ایشان را فرزند شایسته دهد بشکرگذاری و سپاس داری
قیام نمایند حق تعالی ایشان را چهار فرزند داد و در تسمیهٔ ایشان شریک پیدا
کردند مر خدا را و عبد مناف و عبد العزی و عبد قصی و عبد الدار نام نهادند
فتعالی الله پس بزرگست خدای تعالی و پاک عما یشرکون از انچه برای او
انباز میگیرند قصی و اولاد او و بر قول اول ضمیر یشرکون شاملست هم مشرکان را
یشرکون ایا انباز میگیرند در عبادت حق ما لا یخلق شیئا آن چیزی را که نیافرید
چیزی و قدرت ندارد بر خلق اشیا و هم یخلقون و حال آنکه آن انبازان که
می گیرند ایشان آفریده شده اند و مخلوق خالق نتواند بود و لا یستطیعون و نمی
توانند بتان لهم برای پرستندگان خود نصراً یاری دادن در جر منفعت
ایشان یا فریاد رسیدنی در دفع مضرت ایشان و لا انفسهم و به نفسهای خود را
ینصرون یاری میدهند در وقتی که کسی ایشان را می شکند یا بالوارث و اورا ث
آلوده می سازد و ان تدعوهم و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را الی الهدی
بسوی دین اسلام لا یتبعوکم پی روی نمی کنند شما را سواء علیکم یکسانست
بر شما ادعوتموهم اگر بخوانید ایشان را و دعوت کنید بدین حق ام انتم صامتون

یا آنکه شما خاموش

یا آنکه شما خاموش باشید این آیت خاصست بقومی از کفره چون ابوجهل و امثال
او که از قبول دعوت محروم شدند ان الذین تدعون بدرستی که آنانکه شما می پرستید
ای مشرکان من دون الله بجز خدای و ایشان را آلهه نام نهاده اید عباد بندگان
یعنی مملوک و مسخر فرمانند امثالکم مثل شما یعنی ایشان را نیز مثل شما در تحت تصرف
و در قبضهٔ تقدیر حقند فادعوهم پس بخوانید ایشان را و چون بخوانید و نیاز کرده اید
پرستند خود را فلیستجیبوا لکم پس باید که اجابت کنند مر شما را ان کنتم اگر هستید
شما صادقین راست گویان در آنکه ایشان آلهه اند چه اله بحق آنست که دعاء
بنده و نیاز پرستندهٔ خود را اجابت کند الهم ارجل آیا مر این بتان را پایهاست
که در مهمات خود یمشون بها بروند بر آنها چنانچه شما میروید ام لهم ایدٍ آیا ایشان را
دستهاست که چیزها را یبطشون بها فرا گیرند بآن چنانچه شما فرا گیرید ام لهم اعین
یا ایشان را دیدهاست که مرئیات را یبصرون بها ببینند بدان چنانچه شما می بینید
ام لهم آذان یا ایشان را گوشهاست که مسموعات را یسمعون بها بشنوند بدان
چنانچه شما می شنوید و خود قایلید که ایشان را پای رونده و دست گیرا و چشم بینا و گوش
شنوا نیست و شما را هست پس شما بدانها از ایشان فاضلتر باشید و غایت جهلست
که فاضل مفضول را پرستد این آیت در اثبات جهل کفارست و ایشان بعد
التزام حجت بر ایشان تخویف کردند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بالهه
خود و گفتند خدایان ما را نکوهش مکن مبادا آفتی و رنج بتو رسانند حق
تعالی فرمود قل ادعوا بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم بخوانید شرکاءکم انبازان
خود را که برای خدا ساخته اید و باهم یار شوید در عداوت من ثم کیدون پس
بکوشید بدان مقدار که توانید در ایصال مکاره بمن فلا تنظرون پس مرا مهلت
مدهید و بکنید انچه خواهید که من وا ثقم بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکر شما
نمی اندیشم **بیت** اگر هود و جهانم خصم کردند • نترسم چون نکهبانم تو باشی • ان
ولیی الله بدرستی که یار من و متوالی کار من الله است الذی آن الهی که نزل
الکتاب فرو فرستاد قرآن را که حامی بندگان حق است و هو و خدای تعالی یتولی
الصالحین دوست دارد و کارساز بندگان شایسته را و الذین تدعون
و آنان را که شما میخوانید و می پرستید من دونه بدون خدای لا یستطیعون
نمی توانند نصرکم یاری دادن شما را و لا انفسهم و نه نفسهای خود را ینصرون
یاری کنند بوقت کسر و مهم ایشان و ان تدعوهم و اگر بخوانید ای مؤمنان
کافران را الی الهدی بدین راست لا یسمعوا نشنوند بسمع قبول و تراهم
و می بینی تو ای محمد صلی الله علیه وسلم ایشان را که بدیدهای ظاهر ینظرون
الیک می نگرند بسوی تو و هم و حال آنکه ایشان لا یبصرون نمی بینند ترا ببصر
بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند پس اگر ترا می بینند بصورت بحسب معنی
نمی بینند سلطان محمود غازی رح از شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره پرسید

سر این سخن چیست که سلطان العارفین قدس سره فرموده که هر که بایزید را
دید آتش دوزخ برو حرام شد و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم این سخن بگفت
واورا کفار و یهود و منافقان میدیدند حضرت شیخ فرمود که این دیدن او بروئیت
ظاهر حمل مکن معلومست که حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در زمان ایشان
چندکس دیده باشند و در وقت باین چندکس بجمال او بینا شده باشند **بیت**
برای دیدن روی تو چشم دیگرم باید • که این چشمی که من دارم جمالت را نمی شاید •
خذ العفو این آیت جامع مکارم اخلاقست میفرماید که فراگیر آسانی را در کار مردان
و مجوی از ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان یا بگیر صفت عفو را و از سر گناه کاران
درگذر یا فراگیر فضل اغنیا و آنچه بر ایشان سهل باشد صدقه دادن آن و برین
معنی نزول آیت قبل از وجوب زکوة بوده باشد وامر و بفرمای دیگرانرا بالعرف به نیکوئی
در افعال و اقوال و گفته اند عفو خصلتیست که عقل آنرا پسند دو شرع قبول کند
واعرض و روی بگردان عن الجاهلین از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان
ابوحمزه بغدادی قدس سره فرموده که نفس جاهل ترین جاهلانست و او سزاوارتر ست
بانکه ازو اعراض کنی در کشاف آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بعد از نزول این آیت از جبرئیل علیه السلام پرسید که حقیقت این سخن چیست
جبرائیل عم فرمود که پروردگار تو میفرماید که پیوند کن با کسی که از تو ببرد و عطا
ده کسی را که ترا محروم سازد و عفو کن از کسی که بر تو ستم کند و فی نفس الامر
مکارم اخلاق همینست حکیم الهی فرماید **بیت** هر که زهرت دهد بدو ده قند •
وانکه از تو برد در و پیوند • واما ینزغنک و هرگاه که برانگیزد و از جای ببرد
ترا صورت خطاب با آن حضرتست صلی الله علیه وسلم و مراد امت اند هر یک را
از امت میگوید که چون از جای برانگیزانند ترا من الشیطان از جهت دیو نزغ
از جای بردنی و آن در حالت غضب می تواند یا اگر از شیطان وسوسه بتو رسد
فاستعذ بالله پس پناه گیر بخدای از شر او انه بدرستی که خدای تعالی سمیع
شنونده است آنرا که بزبان گوئی علیم و داننده است آنرا که در درون داری
ان الذین اتقوا بدرستی که آنانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی یا بترسیدند
از خوف اذا مسهم چون برسید بدیشان طائف من الشیطان وسوسه از دیو
سرکش تذکروا یاد کنند خدا را و از وعید او براندیشند فاذا هم مبصرون پس ایشان
ببینندگان باشند راه صواب را و بدان بینائی وسوسه شیطانرا از خود دفع کنند
و بطریق حق گرایند واخوانهم و برادران کفار که شیاطین اند یمدونهم می کشند
کافران را فی الغی در گمراهی و غوایت در چشم ایشان می آرایند ثم لا یقصرون پس باز
نمی ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف از ایشان باز نمی کنند واذا لم تأتهم و چون
نیاری تو بکافران بایة آیتی از قرآن مقارن طلب ایشان قالوا گویند لولا اجتبیتها
چرا برهم نبافتی و نه انگیختی آن آیت را از پیش خود در تبیان آورده که اهل مکه بر سبیل

تعنت آیتهای

تعنت آیتهای قرآن میطلبیدند تعنت طلب ذلت است یعنی میخواستند که آن حضرت را
گناه کار سازند چون در نزول آن تأخیر واقع شدی از روی استهزا جرا احداث
و انشا نکردی چنانچه دیگر آیتها را این آیت نازل شد که قل بگو ای محمد صلی الله علیه
وسلم انما اتبع جز این نیست که من پی روی میکنم ما یوحی الی آن چیزی را که وحی
می کرده شود بمن من ربی از پروردگار من و من بافنده و سازنده قرآن نیستم
هذا این قرآن بصائر دلیلهای محکمهاست که بدان حق دیده و صواب دریافته
میشود من ربکم فرود آمده از پروردگار شما و هدی و راه نماینده است و رحمة
و بخشاینده یا هدایت و رحمت است لقوم یؤمنون برای گروهی که میگروند بخدای
تعالی و رسول وی در اسباب نزول آمده که جوانی انصاری در عقب رسول
صلی الله علیه و آله وسلم نماز میگذارد هرچه آن حضرت قرائت میفرمود او نیز میخواند
آیت آمد که واذا قرئ القرآن و چون خوانده شود قرآن در نماز فاستمعوا پس
بشنوید له اورا و انصتوا و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید لعلکم ترحمون
شاید که رحمت کرده شوید ظاهر لفظ مقتضی وجوب استماع قرائت قرآنست هرجا
خوانند اما علما برانند که در خارج صلوة مستحب است و گفته اند مراد انصاتست
برای خطبه امام در روز جمعه و مشتمل می باشد بر آیتی از قرآن واذکر و یاد کن
ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم ربک پروردگار خود را فی نفسک در نفس خود
تضرعا بزاری وخیفة و بترس کاری زاری بامید فضل او و ترس کاری از بیم
عدل او ودون الجهر من القول و بخوان ورا خواندنی فروتر از آواز بلند و آشکارا
یعنی میان سر وجهر بالغدو در بامدادها والاصال و شبانگاهها مراد
دوام ذکرست یا آنکه این دو وقت افضل اوقات شبانروزست ولا تکن و مباش
خطاب با حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و مراد امت اند یعنی مباشید
من الغافلین از جمله بیخبران از ذکر خدای تعالی آورده اند که کفار تعظیم میکردند
از سجده نمودن مر خدای او تنفر نموده میگفتند انسجد لما تأمرنا و زادهم نفورا
حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای محمد صلی الله علیه وسلم اگر کافران از سجود من سرکشی
میکنند ان الذین بدرستی که آنان از ملائکه ملاء اعلی هستند عند ربک نزدیک
پروردگار تو یعنی مقربان بارگاه عزت لا یستکبرون گردن نمی کشند عن عبادته
از پرستش حق تعالی ویسبحونه و تنزیه میکنند ذات اورا از انچه لایق آن حضرت
نباشد وله و مر اورا خالص یسجدون سجده میکنند تعریض مشرکانست و تنبیه
سجده
مؤمنان و لهذا بعد از تلاوت این سجده می باید کرد و سجده تلاوت در چهارده
موضع است در قرآن و اختلاف در دو موضع است یکی در آخر سوره حج بمذهب
امام شافعی و امام احمد رحمهما الله سجده است و بمذهب امام اعظم نیست
دوم در سوره صاد بمذهب امام اعظم هست و بمذهب باقی ائمه نی و نزد
امام اعظم سجده تلاوت بر خواننده و شنونده در نماز و غیر نماز واجبست در حال

واگر فوت شود قضا لازم است و بمذهب ابی یوسف سنت است و بعد از فوت قضا
لازم نیست و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجدهٔ ملائکه گفته و فرموده
که ساجد را باید که درین سجود از خصایص ملکی فیض خاص حاصل کند تا حقیقت
این سجده را یافته باشد اینجا نکته اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد بر منصه
ظهور چهره میگشاید در مرقاعنی علی نفسک بکثرة السجود از منظرهٔ شهود
روی نماید سجده طاعتیست خاص بل افسریست زیبنده مفارق اهل اخلاص
مثنوی زینت تو بس کمربندگی • تاج تو در سجده سرافکندگی • شرم تو باد آنکه
به بالای پست • سجدهٔ طاعت بردش هر چه هست • تو کئی از سجدهٔ او سرکشی • به که
ازین شیوه قدم در کشی • حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سری که در وی
سجود نیست سنگی است دلی که در وجود نیست کنجی است و نعم ما قال بیت شرف
مرد بجود ست و کرامت بسجود • هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود سورة
الانفال وایها سبعون وخمس آیات مکیة بسم الله الرحمن الرحیم
یسئلونک می پرسند ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم عن الانفال از حکم غنیمتهای
کفار که برین امت حلال هست یانی در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف
کردند جوانان نو آمد عی آنکه حرب ما کرده ایم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند
ما نیز مددکار و عون شما بوده ایم ما را نصیبی باید یا هر قومی از مهاجر و انصار
داعیهٔ اجزاء از غنیمت داشتند با آخر از جناب نبوت مآب استفسار نمودند
جواب آمد قل الانفال بگو حکم غنیمتها لله مر خدای راست والرسول و فرستادهٔ او را
که با مر قسمت کند بهر که خواهد فاتقوا الله پس بترسید از خدای تعالی و مخالفت
و منازعت منمایید واصلحوا و بصلاح آرید ذات بینکم آنچه میان شماست بمواسات
با یکدیگر عبادة بن صامت رضی الله عنه فرموده که این آیت در باب اهل بدر فرود
آمد که در غنیمت اختلاف میکردیم و اخلاق ما از رتبت اعتدال منحرف شده بود
حق سبحانه و تعالی حکم آن را برسول خود تفویض فرمود و او میان مسلمانان
قسمت راست نمود ما خلقهای خود را بصلاح آوردیم واطیعوا الله و فرمان
برید خدای را ورسوله و فرستادهٔ او را در آنچه فرماید در باب غنایم ان کنتم مؤمنین
اگر هستید شما مؤمنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقویست انما المؤمنون
جز این نیست که مؤمنان کامل الذین آنانند اذا ذکر الله چون یاد کرده شود
خدای تعالی نزدیک ایشان وجلت بترسد قلوبهم دلهای ایشان از هیبت
جلال و تصور عظمت لایزال و یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او
واذا تلیت و چون خوانده شود علیهم بر ایشان آیاته آیتهای او یعنی قرآن
زادتهم ایمانا زیاده کرد آن آیات ایمان ایشان را یعنی هر گاه که آیتی نازل
شود و بر ایشان خوانند ایمان ایشان بدان آیت انضمام پذیرد و یا ایمان ایشان
بآیتهای منزله بالتصدیق دایمان ایشان بیفزاید در حقایق سلمی مذکورست

که برکت تلاوت

که به برکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی بر ظاهر
ایشان هویدا شود و در بحر الحقایق فرموده که ایمان حقیقی نوریست که بقدر
سعت روزنهٔ دل در وی می تابد پس قرآن بر ابواب خوانند روزنهٔ دل
ایشان ببرکت قرائت گشاده تر گردد و نور ایمان بیشتر در وی افتد پس در نور
جمال مستغرق گردند وعلی ربهم یتوکلون و بر پروردگار خود توکل کنند نه بر
اهل دنیی چه هر کس که در تحت سطوات غلبهٔ نورانیت مضمحل و مقهور شد
او را پروای ماسوی نمی ماند بلکه غیر حق را در دیدهٔ شهود او نمی آید مثنوی
هر که او در بحر مستغرق شود • فارغ از کشتی و از زورق شود • غرقهٔ دریا
بجز دریا ندید • غیر دریا هست بروی ناپدید • الذین و این مؤمنان کامل
الایمان آنانند که از روی اخلاص یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز را
بشرایط و آداب آن ومما رزقناهم و از آنچه روزی داده ایم ایشان را ینفقون
نفقه میکنند اولئک آن گروه که اعمال قلب را از وجل و توکل و یقین
با اعمال جوارح که صلوة و زکوة است جمع کرده اند هم المؤمنون ایشانند
مؤمنان حقا بایمان درست ابن عباس رضی الله عنه گوید که من نافق
نباشد فهو مؤمن حقا لهم مر ایشان راست درجات مرتبها عند ربهم
نزدیک پروردگار ایشان که کرامت و منزلتست یا درجات بهشت ومغفرة
و آمرزش مر تقصیرات ایشان را ورزق کریم و روزی بزرگ که صافی
باشد از کد اکتساب و خالی از خوف حساب امام قشیری رح فرموده که
رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رازق باز ندارد مثنوی
تو ز روزی ده بروزی واممان • از سبب بگذر مسبب بین عیان • از مسبب
میرسد هر خیر و شر • نیست از اسباب و سایط ای پدر • اصل بیند دیده
چون اکمل بود • فرع بیند دیده چون احول بود • آورده که کاروان قریش با متاع
بسیار از شام باز گشته بودند و ابو سفیان با بعضی از صنادید عرب
سرداری آن قافله می نمود جبرائیل ع م بیامد و حضرت محمد را صلی الله علیه
وسلم خبر داد و آن حضرت حال با مؤمنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال
و اندکی رجال مایل شدند بآنکه سر راه بر کاروان گیرند پس برین قصد از مدینه
بیرون آمدند ابو سفیان خبر یافت ضمضم غفاری را جهت استمداد از قریش
بمکه فرستاد و خود با کاروان از پی راه رو بمکه نهاد ابو جهل بعد از رسیدن
ضمضم با بسیار مردم بمدد کاروان بیرون آمد متوجه بدر شدند حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم در وادی رفدان بود که جبرئیل علیه السلام بیامد
و از آمدن لشکر کفار خبر داد در مدارک آورده که آن حضرت صحابه را فرمود که
خبر اینست العیر احب الیکم ام النفیر شما ملاقات کاروان دوستر دارید
یا مقاتلهٔ کفار را بعضی گفتند ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست

قلوب م — دینی — بنی — مطلب غزوة البدر

افتد مناسب تر است حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام ازین سخن متغیر
شد و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و آن حضرت فرمود که
بگشتن گاه قوم میرویم و نشان داد که ابوجهل را بفلان موضع کشند و امیت
ابن خلف را در فلان جای و باقی صنادید را برین قیاس و از انچه آن حضرت
فرموده بود یک قدم تخلف نکرد پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که تو ای خدای
بموضع بدر که مصارع کفار است خواهد بود کما اخرجک ربک چنانکه ترا
بیرون آورد پروردگار تو من بیتک از خانهٔ تو که مدینه است بالحق
براستی و صواب و ان فریقا و بدرستی که گروهی من المؤمنین از گرویدگان ن
لکارهون هر آینه کارهند در فتن بدر را و آن کراهت طبع بود و از زحمت
سفر و بی برگی که کراهت آمد بطریق مخالفت یجادلونک جدال میکنند با تو
فی الحق در اختیار حرب که جهاد است بعد ما تبین بعد از ان که روشن شد
بدیشان که جهاد واجبست یا دانسته اند باعلام تو که بر دشمن ظفر خواهند
یافت و با وجود آن میروند کانما یساقون گویا که رانده میشوند الی الموت
بسوی مرگ و هم ینظرون و گوییا که ایشان می نگرند باسباب و علامت مرگ
و آن صورت بجهت قلت عدد و مدد و کمی زاد و استعداد ایشان بود •
چه تمام لشکریان سیصد و پنج نفر بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسب
و شش زره و هشت شمشیر و اذ یعدکم الله و یاد کنید آنرا که وعده داد
شما را خدای تعالی احدی الطائفتین یکی از دو گروه یا کاروان یا لشکر
کافران که جدال آن بوده که ما برای کافران بیرون آمده اندیشهٔ حرب نداشتیم
و ساختهٔ کارزار نیستیم انها لکم آن شما راست و تودون و شما دوست ن
میدارید ان غیر ذات الشوکة انکه غیر خداوند شوکت و صلاح یعنی کاروان
تکون لکم باشد شما را چه شنیده اید که در کاروان چهل شتر بیش نیست و این
لشکر نه صد و پنجاه مرد اند پس شما آسان تر را میجویید و یرید الله و میخواهد
خدای تعالی ان یحق الحق آنکه ثابت کرداند حق را بکلماته بآیاتی که
در باب محاربهٔ ذات الشوکة فرستاده یا بوعدهای فتح و ظفر پیغمبر خود را
صلی الله علیه و سلم داده یا بکلمات ازلی که در قتل و اسر ایشان بر لوح محفوظ
نوشته و یقطع و ببرد و در کند دابر الکافرین بنیاد کافرانرا و مستاصل سازد
معاندانرا لیحق الحق تا ظاهر کند دین اسلام بقتل ایشان یا نصرت دهد
پیغمبر خود را و یبطل الباطل و زایل کرداند کفر را یا ضعیف سازد امر مشرکان
و لو کره المجرمون و اگرچه نخواهند و کاره باشند انرا کافران اذ تستغیثون و یاد
کنید آنرا که فریاد میخواستید ربکم از پروردگار خود میگفتید اغثنا یا غیاث
المستغیثین رب انصرنی علی عدوک و گفته اند حضرت پیغمبر دعا کرد که خدایا
اگر گروه مومنانرا هلاک کنی دیگر کسی نباشد که ترا پرستد فاستجاب لکم پس اجابت

کرد خدای

کرد خدای مر شما را انی ممدکم بالخ مدد کننده ام شما با لف من الملائکة به هزار
تن از فرشتگان مردفین از پی یکدیگر آیند کان مراد ازین الف آنانند که مقدمهٔ
لشکر ملائکه بودند یا وجوه و اعیان ایشان در تفسیر ثعلبی از مجاهد رحمة الله
علیه نقل میکند که بجز این هزار فرشته در روز بدر قتال کردند و آن ثلثة و خمسة
که در سورهٔ آل عمران مذکور شده جهت بشری بوده و میا علی میگوید که الفی بود
ممد الفی تا پنج هزار شد و ما جعله الله و نکردانید خدای تعالی این امداد را
الا بشری مگر برای مژده گانی مر شما را بنصرت و لتطمئن به و تا آرام گیرد بدان
قلوبکم دلهای شما و ترس قلت و ذلت از شما دور شود و ما النصر الا من
عند الله و نیست ظفر یافتن مگر از نزدیک خدای تعالی نه از ملائکه و غیر
ایشان ان الله عزیز بدرستی که خدای تعالی غالبست دوستان خود را
نصرت دهد حکیم داناست کارست دشمنانرا مقهور سازند اذ یغشیکم
النعاس و یاد کنید آنرا که کشید در سر شما خواب سبک را صحابه در آن شب
که روز آن التقای فریقین خواست و دغدغهٔ عظیم دست داد جهت آنکه
منزل ایشان در ریگستان بود که رونده را قدم در خاک فرو می رفت و آب نیز
نداشتند حق سبحانه و تعالی خواب بر ایشان گماشت امنة برای ایمنی منه
ح حاصل از تو دریک آورده اند که در آن خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح
شیطان آغاز وسوسه کرد که شما را نماز میباید گزارد و بعضی محدثید و برخی
جنب و آب ندارید و از پای تا زانو بخاک فرو می روید و کافران در زمین سخت اند
و بر آب قادر و شما میگویید که ما دوستان خداییم و پیغمبر در میان ماست
و این چگونه باشد حق سبحانه و تعالی در آن محل باران فرستاد چنانکه فرمود
و ینزل و فرستاد علیکم بر شما من السماء از ابر یا از طرف آسمان ماء
آبی لیطهرکم تا پاک دارند شما را به بآن آب از حدث و جنابت و یذهب
عنکم و ببرد از شما رجز الشیطان وسوسهٔ شیطان را که می گفت نصرت
و جنابت با هم جمع شوند و لیربط و تا به بندد علی قلوبکم بر دلهای شما
امیدواری بلطف حضرت باری و یثبت و برای آنکه ثابت کرداند به
بدان باران الاقدام قدمهای شما را یعنی چون باران بر زمین ریگ بارید
آنرا استحکام داد پس قدمگاه مؤمنان مستحکم شد و در زمین سخت که
قدمگاه کافران بود گلای عظیم شد و گفته اند مراد ثبات قدم است در معرکهٔ
نو حرب اذ یوحی یاد کن ای محمد صلی الله علیه و سلم چون وحی کرد ربک پروردگار
الی الملائکة پس فرشتگان بامداد مؤمنان آمده بودند و مضمون وحی این بود که
انی معکم من با شمایم در امداد و اعانت یا ناصر و نگه دار شما از شر دشمن
فثبتوا الذین آمنوا پس استوار سازید و دل دهید مؤمنانرا و تکثیر نوا ب
ایشان یا محاربه با کافران و اصح آنست که به بشارت چه در مدارک آورده

که فرشتگان بصورت آدمیان در پیش لشکر مؤمنان می رفتند و می گفتند که بشارت
باد شما غالب شوید و خدای تعالی یار شماست و مراد نه مردانه باشید که دشمنان
شما اندک اند و نصرت مر شمار است پس معنی آیت این باشد که ای فرشتگان
شما بشارت دهید که من سالقی زود باشد که در افکنم فی قلوب الذین کفروا
در دلهای ایشان که حق را پوشیده اند الرعب ترس و بیم را فاضربوا پس بزنید
ای ملائکه کافران را فوق الاعناق بر زبر گردنهای ایشان یعنی بر مذابح
و بر رؤس ایشان واحدی رحمة الله علیه از ابن الانباری رحمه الله نقل میکند
که آن ملائکه بقتال مأمور شدند نمی دانستند که در ضربت قصد کدام عضو
می باید کرد حق سبحانه و تعالی فرمود که بزنید بر سرهای ایشان واضربوا منهم
و بزنید از ایشان ببرید کل بنان همه انگشتان و گفته اند مراد تمام دست و
پاست ذلک این ضرب بر ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان شاقوا الله
مخالفت کردند خدا را و رسوله و فرستاده او را و من یشاقق الله و رسوله
و هر که خلاف کند خدا را و رسول او را فان الله پس بدرستی که خدای تعالی
شدید العقاب سخت عقوبت است بر مخالف در دنیی بگرفتاری و در آخرت
بخوری ذلکم اینست عقوبت این کافران فذوقوه پس بچشید آنرا عاجلا ن
و ان للکافرین و بدرستی که مر کافرانراست آجلا عذاب النار عذاب آتش
دوزخ یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید اذا لقیتم چون به بینید
الذین کفروا آنانرا که کافرند زحفا انبوه در هم پیوسته برای حرب شما فلا تولوهم
الادبار پس مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید این حکم در اول
اسلام بود که یک مؤمن از ده کافر زیاده نشایستی گریختن و بآیه خفف الله منسوخ
شد چنانچه عن قریب مذکور گردد و من یولهم و هر که بگرداند از ایشان یومئذ
در آن روز دبره پشت خود را الا متحرفا مگر برگرداننده باشد برای جولان
یا برای کر و فر لقتال مر جنگ را یعنی خود را چنان نماید که می گریزد و خصم را بازی
دهد تا غافل شود پس باز گردد او متحیزا یا پناه جوی باشد الی فئة بسوی گروهی
هم از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره رود و بر عکس و هر که بغیر از این دو پشت
بخصم کند فقد باء پس بدرستی که باز گردد بغضب من الله بخشمی بزرگ از خدای
و مأویه جهنم و بازگشت وی جهنم باشد و بئس المصیر و بد جای بازگشتیست دوزخ
آورده اند که آتش حرب مشتعل شد لشکر بیکبار حمله کرد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم در عریشی که آن خانه بود که از چوب خاشاک ساخته بودند حضرت در آنجا بود
آغاز دعا کرد اللهم انجز لی ما وعدتنی خدایا وعده که درباره نصرت من فرموده
بوفا رسان جبرئیل فرود آمد و گفت کفی خاک بردار و بر طرف دشمن افکن آن حضرت
کفی خاک و سنگ ریزه برداشت و گفت شاهت الوجوه و بر روی لشکر بیگانه افکند
حق تعالی آن خاک و سنگ را در چشمهای مشرکان ریخت و بخود مشغول شدند

و ملائکه اغاز حرب

و ملائکه آغاز حرب کردند و مؤمنان بکارزار آمدند هفتاد کس از صنادید
عرب کشته شدند و هفتاد دیگر اسیر کردند پس از آن اهل بدر تفاخر میکردند
این میگفت کشتم و آن میگفت اسیر گرفتم آیت آمد که فلم تقتلوهم پس شما
نکشتید دشمنانرا بقوت خود و لکن الله قتلهم لیکن خدای ایشانرا بکشت
باین که شما را نصرت داد و بر ایشان مسلط گردانید و ما رمیت و نیفکندی
تو ای محمد صلی الله علیه و سلم آن مشت خاک را بر روی ایشان اذ رمیت چون
بیفکندی و افکندن تو بمثابه نبود که در چشم تمام لشکر رود و لکن الله رمی
و لیکن خدای تعالی بیفکند آنرا یعنی بچشم همه رسانید اضافت فعل بعبد از راه
کسبست و بحق از روی خلق صاحب تأویلات فرموده که حق سبحانه راه
نمود صحابه را رضی الله عنهم بفنای احوال در سلب فعل از ایشان و اثبات آن
مر خود را فلم تقتلوهم و لکن الله قتلهم اما چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و سلم در مقام بقاء بالحق بود سلب کرد فعل را از وی که و ما رمیت و نسبت
داد فعل را بوی که اذ رمیت و اثبات کرد مر خود را که و لکن الله رمی اما افاده
معنی تفضیل کند در معنی عین جمع فیکون الرامی محمدا صلی الله علیه و سلم بالله
لا بنفسه در فتوحات مکیه آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سبب
بود در رمی بحکم کنت سمعه و بصره و یده پس آله سبب در ما رمیت بحسب
حکم باشد لا بحسب عین و این کلام در مرتبه قرب نفلی است و در نفحات الانس
مدت دوام انفاس جامعه مذکورست که بنا بر کمال حال مصطفی صلی الله علیه
و سلم استغراق او در حالت فنا قوی تر از همه انبیا و اولیا بوده و چون حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم مستغرق فنا فی الله بوده حق سبحانه و تعالی در کلام
قدیم خود نسبت فعل از وی دفع کرده هر چند نشانه فعل وی بود حیث قال و ما
رمیت اذ رمیت آن مشت خاک بر روی دشمن تو نه انداختی خدای انداخت
و هم از آن جنس فعل از داود علیه السلام حاصل آمد و قتل داود جالوت ای داود
جالوت را بکشت تا فرق باشد میان مصطفی و دیگر پیغمبران علیهم الصلوة
والسلام فرق بسیارست میان آنکه فعل بنده را بوی اضافت کنند و میان آنکه فعل
بنده را بخود اضافت فرماید و وی سبحانه منزه و قدیم از آفات و حوادث و بنده
محل آفات و حوادث **مثنوی** ما رمیت اذ رمیت گفت حق • کار ما بر کارها دارد
سبق • گر بپرانیم تیر آن نی ز ماست • ما کمان و تیر اندازش خداست • تا نشد
مغلوب کس این سر نیافت • گر تو خواهی آن طرف باید شتافت • و از مثنوی
مولوی چنانچه معلوم میشود که حقیقت و ما رمیت اذ رمیت در مقام قرب فرض
بوده و این سخنان در جواهر التفسیر بسطی لایق تمام تحریر یافته و لیبلی المؤمنین
و کرد خدای آنچه کرد تا این را ظاهر گرداند و عطا دهد مؤمنانرا منه از نزدیک
خود بلاء حسنا عطای نیکو که آن نصرتست و غنیمت در حقایق سلمی از امام

جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که بلاء حسن آنست که ایشانرا از نفوس
ایشان فانی کرده اند و بعد از فنا بهویت خود شان باقی سازد و امام قشیری قدس
سره گوید بلای حسن آنست که مبتلا مشاهده کند مُبلی را در عین بلا **رباعی**
چون دانستی که این درد تو از کیست • زین رنج خویشتن میباش خرم • کر او زهرت
دهد بهتر ز شکر • ور او زحمت زند بهتر ز مرهم • ان الله سمیع بدرستی که
خدای تعالی شنواست استغاثه و دعای شمارا شنود علیم داناست به نیات
شما لاجرم دعارا اجابت فرمود ذلکم اینست کار که دیدی و ان الله و آن نیز
هست که خدای تعالی موهن سست کننده و باطل سازنده است کید الکافرین
مکر و حیله کافرانرا آورده که کافران در وقت خروج از مکه باستار متعلق شدند
و گفتند خدایا روی بقوم محمد صلی الله علیه وسلم داریم نصرت ده از دو لشکر
آنرا که راه یافته تراست و دین او فاضلتر و بتو دوست تر و در روز جنگ نیز
ابوجهل لعین همین دعا کرد که اللهم انصر احب الفئتین الیک پس حق سبحانه
و تعالی خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل تهکم و می فرماید ان تستفتحوا اگر طلب فتح
و نصرت کردید فقد جاءکم الفتح پس آمد بشما فتح یعنی فتح آن دین که بمن دوست
ترست و ان تنتهوا و اگر باز ایستید ای کافران باقی مانده در بدر از کفر و معاودت ت
رسول فهو خیر لکم پس آن بهترست مر شمارا از قتل این جهان و عقوبت آن
عالم و ان تعودوا نعد و اگر باز گردید بمحاربت مسلمانان باز گردیم بنصرت
ایشان و لن تغنی و دفع نکند عنکم فئتکم گروه شما از شما شیئا چیزیرا از بلا
و لو کثرت و اگرچه بسیار باشند آن جماعت و ان الله و بدرستی که خدای تعالی
مع المؤمنین با مؤمنانست بنصرت و معونت یا ایها الذین آمنوا ای آن
کسان که ایمان آورده اید اطیعوا الله فرمان برید خدایرا و رسوله و فرستاده
اورا و لا تولوا و بر مگردید و اعراض مکنید عنه از امر بطاعت یا از جهاد
یا از فرمان خدای تعالی یا روی مگردانید از رسول چه مراد از این امرست
بطاعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و نهی از مخالفت و ذکر طاعت حق تنبیه است
بر آنکه طاعت حق تعالی در طاعت رسول اوست پس از امر رسول
سر متابید و انتم تسمعون و حال آنست که شما میشنوید که من میگویم که او
پیغمبر منست یا میشنوید مواعظ قرآنرا و لا تکونوا و مباشید کالذین مانند
آنان که قالوا گفتند سمعنا شنودیم مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان
و هم و حال آنکه ایشان لا یسمعون نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند
پس گوییا که نمی شنوند **بیت** مگو که میشنوم هرچه گفته سعدی • چه شد که
نمی شنوی چون سخن نمی شنوی • ان شر الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان
بر روی زمین عند الله نزدیک خدای تعالی یعنی در حکم الصم کرانند
در شنودن حق البکم گنگانند در گفتن حق الذین لا یعقلون آنانکه در نمی یابند

حق را بدترین

حق را بدترین از بهایم جهت آنند که از خرد که سبب تفضیل ایشان بر سایر
حیوانات روی برتافته اند و بجانب متابعت طبع نفس شتافته در تبیان
آورده که مراد ازین قوم نصاری اند از بنی عبد الدار که از ایشان کسی جز دو
ایمان نیاوردند مصعب بن عمیر و ابن حرمله رضی الله عنهما و لو علم الله
اگر دانستی خدای فیهم خیرا در ایشان نیکویی که استماعت بآیات قرآنست
لاسمعهم هر آینه بشنوانیدی ایشانرا یعنی توفیق شنیدن نافع دادی
و لو اسمعهم و اگر بشنوانیدی ایشانرا و تصدیق کردندی لتولوا هر آینه
بر میگشتند از ایمان و هم معرضون و ایشان اعراض کنندگانند از قبول حق
قولی است که کفار مکه گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم برای ما زنده کردان
قصی بن کلاب را که مردی مبارک بود تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان
آوریم حق سبحانه و تعالی میفرماید که اگر خدای ایشانرا بشنوانیدی کلام قصی که هم
ایمان نمی آوردند یا ایها الذین آمنوا ای مؤمنان استجیبوا لله اجابت کنید
مر خدایرا و للرسول و فرستاده او را اذا دعاکم چون بخواند شمارا رسول لما یحییکم
بآنچیزی که شمارا زنده کرداند یعنی علوم دینیه که حیوة دل ازوست یا عقاید
صحیحه و اعمال فاضله که موجب حیوة ابدیه است در نعیم مقیم یا جهاد که سبب
بقای شماست اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شمارا هلاک کند یا شهادت که حیات
نزدیک حق سبحانه یا قرآن که محیی قلوب مؤمنانست و اعلموا و بدانید ان الله آنکه
خدای تعالی یحول جدا کند بین المرء و قلبه میان مرد و دل او و صاحب انوار
فرموده که تمثیل است مر غایت قرب حق را ببنده و تنبیه بر آنکه وی سبحانه و تعالی
مطلع است بر مکنونات دلها و گفته اند تصویر تملک حقست مر دل بنده را در فسخ
عزایم و نقض همم یا حث است بر مبادرت بتصفیه دل و خلوص آن پیش از آنکه
جدا کند حق سبحانه میان مرد و دل او بموت و فرصت عمل فوت کرد و گفته اند جدایی
افکند میان بنده و مراد او یا آنکه مقلب القلوب تصرف کند در دل چنانچه
خواهد در کشف الاسرار فرموده که علما دل را یابند و لمن کان له قلب اشارت
بدانست و عرفا دل را گم کنند یحول بین المرء و قلبه عبارت از آنست در بدایت از دل
ناچارست و در نهایت حجاب دیدارست **بیت** زین پیش همی دیدمش اندر دل
خویش • دل نیز حجاب بود برداشت ز پیش • و انه و آنرا نیز بدانید که شما الیه
تحشرون بسوی او حشر کرده خواهید شد و مجازات عمل شما خواهند فرمود و اتقوا
و بپرهیزید فتنة از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لا تصیبن الذین ظلموا نرسد
بکسانی که ستم کردند منکم خاصة از شما خاصه یعنی نه مخصوص بدیشان بود
بلکه عام باشد بظالم و غیر ظالم اثر آن فتنه برسد و آن بوقت افتراق کلمه است
و ظهور بدعتها و مداهنه در امر معروف و نهی منکر و تکاسل در جهاد و اعلموا
ان الله و بدانید که خدای تعالی چون عقوبت کند شدید العقاب سخت عقوبتست

[illegible]

بر کسی که ضرر و متعدی بغیر باشد واذکروا و یاد کنید ای مهاجران اذ انتم
قلیل آنرا که شما اندک بودید مستضعفون بیچارکان فی الارض در زمین مکه
پیش از هجرت تخافون می ترسیدید ان یتخطفکم الناس از انکه بربایند شمارا
کفار قریش یا بیم داشتید که اگر از مکه بیرون آیید مشرکان بر شما تاختن آرند
فآویکم پس جای داد شما را در مدینه وایدکم و تقویت کرد شما را بنصره بیاری
دادن خود را بمظاهرت انصاریان یا بامداد ملائکه در بدر ورزقکم و روزی
داد شما را من الطیبات از غنایم پاکیزه که بر امم پیشین حلال نبوده لعلکم
تشکرون شاید که شما سپاس داری کنید برین نعمتها امام ثعلبی فرموده که بعضی
از صحابه سخنان آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم می شنیدند و در افشای آن
میکوشیدند و منافقان بران اطلاع یافته خبر بمشرکان می رسانیدند حق سبحانه
و تعالی ایت فرستاد که یا ایها الذین امنوا ای آن کسان که ایمان آورده اید لا تخونوا
الله خیانت مکنید با خدا والرسول و با رسول او در اظهار اسرار قولی آنست که
چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابو لبابه را رضی الله عنه بحصار بنی قریظه فرستاد
یهود با او در باب فرود آمدن از حصار مشاورت نموده گفتند محمد صلی الله
علیه و سلم با ما چه خواهد کرد اگر فرود آییم ابو لبابه بانگشت اشارت کرد بحلق یعنی
همه شما را خواهد کشت و فی الحال دانست که خیانت کرده از حصار بمسجد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم درآمد و خود را بر ستون مسجد بست تا وقتی که توبه او رقم
قبول یافت و آن ایت نازل گشت و گفته اند خیانت مکنید با خدای تعالی در تعطیل
فرایض و با رسول در تقصیر سنت وتخونوا اماناتکم و خیانت مکنید در امانتها
که میان یکدیگر دارید وانتم تعلمون و شما میدانید و بال خیانت را می شناسید
که ضبط امانت بر شما واجب است واعلموا و بدانید انما اموالکم انکه مالهای شما
واولادکم و فرزندان شما فتنة محنتی اند از خدای که بدان شما را می آزماید پس باید
که دوستی مال و محبت فرزند شما را در وقوع در اثم ندارد احمد انطاکی قدس
سره فرموده که حق سبحانه و تعالی مال و فرزندان را فتنه گفت تا از فتنه بیکدیگر و
رویم و ما پیوسته آن فتنه را از یادت میخواهیم **بیت** جوان و پیر که در بند مال
و فرزندند • نه عاقلانند که طفلان ناخردمندند • وان الله و بدانید که خدای
تعالی عنده نزدیک اوست اجر عظیم مزد بزرگ پس بطلب آن سعی نمایید و جمع
مال و حب ولد را ثمانید یا ایها الذین امنوا ای گروه باورداران ان تتقوا الله
اگر بترسید از خدای تعالی و تقوی را شعار خود سازید یجعل لکم سازد برای شما یعنی
بدهد شما را فرقانا نصرتی که بدان جدا شود مبطل از محق یا هدایتی فرقان بمعنی صبح
آمده گویند سطع الفرقان ای الصبح پس درین ایت مراد ظهور و اشتهار باشد در دلهای
شما که فرق کنید بدان میان حق و باطل را یا جدایی میان شما و غیر شما از اهل ادیان
یا نجات از محذورات یا مخرجی از شبهات یا ظهوری که بدان مشهور گردید

ی

وصیت شما بجهه

مطلب الهجرة النبوية

وصیت شما بجهة اطراف برسد و در بحر الحقایق آورده که حق سبحانه بسبب
تقوی افاضه کند بر شما با سرار جلال خود بفیض کلی از انوار جمال خود تا فرق
کنید میان حدوث و قدم و بشناسید سر وجود و عدم و از سخنان حضرت شیخ
و متابعان او مراد شیخ فخر الدین است قدس سره چنان معلوم میشود متقی
آنست که حق را سبحانه و تعالی وقایه خود گرفته باشد در ذات و صفات و
افعال و فعل او در افعال حق فانی شده باشد و صفت او در صفات حق
مستهلک گشته **بیت** کم شده چون سایه اندر آفتاب • یا چو بوی گل در اجزای
گلاب • ویکفر عنکم و بپوشاند و درگذراند از شما سیئاتکم بدیهای شما را
ویغفر لکم و بیامرزد شما را والله و خدای تعالی ذو الفضل العظیم خداوند
فضل بزرگست آورده اند که چون اجازت هجرت شد و صحابه عزم مدینه کردند
وجز صدیق و مرتضی رضی الله عنهما کسی در خدمت سید عالم نماند قریش ازین
حال متردد بدار الندوه جمع آمدند و ابلیس علیه اللعنه بصورت شیخ نجدی
بدان مجمع درآمد در باب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم استشاره نموده
یکی گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه مستحکم بر آوردن و از
روزنه آب و نان بوی میدادن تا بمیرد ابلیس این رای را نپسندید و گفت
اکثر مدینه ایمان آورده اند و یاران وی بیشتر انجا رفته و بنی هاشم نیز درین
شهر بسیار اند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند و او را خلاص دهند دیگری
می گفت او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هر جا خواهد رود ابلیس گفت
هر جا که رود مردم فریفته وی می شوند و جمعی را فریب دهد و بیایند و با شما
مقاتله کنند ابو جهل لعین گفت رای من آنست که هر قبیله از قریش و خلفاء
ایشان یک کس را بطلبیم تا باتفاق او را بکشند و چون او در قبایل منتشر گردد
بنو هاشم با تمام قبایل محاربه نتوانند بالضروره بدیت راضی شوند ابلیس علیه
اللعنه گفت رای اینست ابو جهل لعین از هر قبیله کسی را طلبید و مقرر شد که
در آن شب حضرت را نعوذ بالله تعالی بقتل آرند جبرائیل علیه السلام خبر آورد
و آن حضرت صلی الله علیه و سلم امیر المؤمنین علی را رضی الله عنه بر فراش خود
بخوابانید و با صدیق بغار رفت و حق سبحانه و تعالی مر پیغمبر خود را از آن
نعمت یاد میدهد و میفرماید واذ یمکر بک و یاد کن انرا که مکر کردند بتو الذین
کفروا انانکه نگرویدند لیثبتوک تا حبس کنند ترا او یقتلوک یا بکشند ترا
بشمشیرهای مختلف او یخرجوک یا بیرون کنند ترا از مکه ویمکرون و ایشان بدی
می سگالیدند ویمکر الله والله خیر الماکرین و جزا میدهد خدای تعالی ایشان را
یعنی بدی را بدیشان رد میکند و ایشان نزد چاهی که برای دیگران کنده اند می افکند
بیت هر که در راه کسی چاهی کند • خویش را اخر در آن چاه افکند • آورده اند
که نضر بن حارث لعنة الله علیه بتجارت به بلاد فارس آمده بود قصه

اسفند یار و رستم بخرید و معرّب ساخته بمکه برد و کفت اینک افسانه آورده ام
شیرین از افسانهای که محمد صلی الله علیه و سلم بر ما میخواند حق سبحانه و
تعالی از عناد نضر خبر میدهد و اذا تتلی و چون خوانده شوند علیهم بر نضر
و متابعان او آیاتنا آیتهای کتاب ما قالوا کویند قد سمعنا بدرستی که
شنیدیم این کلام را لو نشاء اکر میخواهیم لقلنا هر اینه بکوییم مثل هذا مانند این
و این لاف و کزاف بود زیرا که حق سبحانه و تعالی فرمود عرب را که فأتوا بمثله
و ایشان عاجز شدند پس غرض ازین اظهار مکابره و عناد بوده که می کفته که
من مثل این بکوییم و دیکر کفت ان هذا نیست این الا اساطیر الاولین مکر
افسانهایی که پیشینیان نوشته اند من نیز ازین قصص دارم بعد از استماع
این سخن حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که وای بر تو این کلام الله است
و منزل من عند الله است نضر در مقابله این سخن دعا کرد چنانکه حق
سبحانه و تعالی خبر میدهد و اذ قالوا اللهم و یاد کن آنرا که کفت نضر و متابعان
او با او متفق بودند که بار خدایا ان کان هذا اکر هست این قرآن هو الحق
راست و درست و منزل من عندک از نزدیک تو فامطر علینا پس بباران
بر ما حجارة من السماء سنکی از آسمان همچنانکه اصحاب فیل را بارانیدی
او ائتنا یا بیار بر ما بعذاب الیم عذابی مولم و مهلک غرض ازین دعا اظهار
یقین است از ایشان به بطلان قرآن و ما کان الله لیعذبهم و نیست خدای
که عذاب کند ایشانرا اکرچه بدعا می طلبند و استعجال میکنند و انت فیهم
و حال انکه تو در میان ایشانی و سنت الهی بر ان جاری شده که مستاصل نکردانند
قومی را که پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا که تو رحمت عالمیانی
و نیست خدای تعالی عذاب کننده ایشان و هم یستغفرون و حال آنکه ایشان
استغفار میکنند یعنی در میان ایشان مستغفرانند از مومنان یا بفرض
اکر استغفار کنند و استغفار ایشان ایمانست از مرتضی علی رضی الله عنه منقولست
که در زمین دو امان بود یکی رفت و دیکری باقیست انکه رفت حضرت پیغمبر است
صلی الله علیه و سلم و انچه مانده استغفار است ای عزیز استغفار مانع ذنبست
از توکم و ثبات ملک موجب محو و زوال اوست پس سبب غضب نشود بلکه
وسیله عفو و غفران کردد فاستغفروا ربکم مثنوی کفت حق کامرزش از من
می طلب • کان طلب عفو را باشد سبب • از پی زهر کناه ار بشنوی • هست استغفار
تریاق قوی • و ما لهم و چیست ایشانرا و چه جای انست الا یعذبهم الله انکه
خدای تعالی عذاب نکند ایشانرا و هم یصدون و حال انکه ایشان باز میدارند
رسول و مومنانرا عن المسجد الحرام از طواف مسجد حرام و از مکه بیرون میکنند
و ما کانوا و نیستند ایشان اولیاءه متولیان امر مسجد رد قول کفارست که
میکفتند نحن ولات الحرام ما پیشکاره و صاحب اختیار حرمیم حق تعالی

فرمود که ایشان

فرمود که ایشان با وجود شرک ولایت حرم را نشایند ان اولیاؤه نیستند سزاوار
تولیت مسجد حرام الا المتقون مکر پرهیزکاران از شرک و لکن اکثرهم و لیکن بیشتر
ایشان لا یعلمون نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و برحق میدانند و عناد میکنند
و ما کان صلوتهم و نیست دعای مشرکان عند البیت نزدیک خانه خدای تعالی
الا مکاء مکر صفیر زدنی و تصدیة و دست بر دست کوفتنی و قولی آنست که عادت
بعضی کفار آن بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست
برهم می کوفتند و قولی آنست که وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم نماز
میکزارد ایشان برای تغلیط آن حضرت این عمل میکردند و برین تقدیر مراد از صلوة
نمازمامور به باشد فذوقوا العذاب پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسرست
در روز بدر و حرق و ضرب است در روز حشر بما کنتم تکفرون بانچه شما هستید که
کفر میورزید هم باعتقاد و هم بعمل اورده اند که بعد از خروج مکه و عزیمت
بدر دوازده کس از اشراف عرب مقرر کردند که هر یکی از ایشان در روزی
لشکری را طعام دهد پس هر تنی از ایشان ده شتر و یا نه شتر در روزی
میکشتند حق سبحانه و تعالی میفرماید ان الذین کفروا بدرستی که کافران
یعنی مطعمان بدر ینفقون نفقه میکنند اموالهم خواستهای خود را
و شتر می خرند و می کشند و بکفار میدهند لیصدوا تا باز دارند مومنانرا
عن سبیل الله از راه خدای که متابعت رسول است و کفته اند ابو سفیان
بعد از حرب بدر دو هزار عرب بمزد کرفت برای جنک احد سوی لشکری که خود
می آمدند یا اصحاب ان کاروان که ابو سفیان کریزانید بریج بضاعت خود را
که پنجاه هزار مثقال طلا بود خرج لشکر کردند و بحرب احد رفتند و این آیت
نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند فسینفقونها پس زود باشد که تمام
کنند مال خود را ثم تکون پس باشد ان نفقه علیهم بر ایشان حسرة پریشانی
و غم چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نشده ثم یغلبون پس مغلوب کردند
در اخر کار یعنی در روز فتح و این از دلایل اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی
قبل از وقوع آن و الذین کفروا و انانکه ثابت باشند بر کفر الی جهنم بسوی دوزخ
یحشرون رانده شوند لیمیز الله و این مغلوب شدن کافران برای انست تا جدا
کرداند خدای تعالی الخبیث من الطیب ناپاک را که کافرست از پاک که مومنست
و یجعل الخبیث و جمع کند و با هم افکند کافرانرا بعضه علی بعض برخی با برخی
فیرکمه جمیعا پس برهم جفسانده همه را فیجعله فی جهنم پس در آورد همه را در دوزخ
اولئک ان کروه خبیث یا منفقان بدر هم الخاسرون ایشانند زیان کاران
در اموال یا احوال خود قل للذین کفروا بکوی برای انانکه کافرند چون ابو سفیان
و اصحاب او ان ینتهوا اکر باز ایستند از کفر و عداوت رسول یغفر لهم بیامرزیده
شوند ایشان ما قد سلف انچه کذشته است از کناهان ایشان و ان یعودوا

و اگر باز گردند بمعادات و مقاتلهٔ پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقد مضت پس بدرستی که
گذشته است سنة الاولین سنت الهی در پیشینیان که بر پیغمبران لشکر کشیدند
و بآخر مستاصل شدند که با ایشان نیز همین چشم دارند و قاتلوهم و کارزار کنید
ای مؤمنان با اهل کفر حتی لا تکون تا وقتی که نباشد فتنة شرک یعنی مشرکی نماند
از وثنی و اهل کتاب و یکون الدین کله و باشد همه دین خالص که توحید است
یا پرستش لله مر خدا را و بس فان انتهوا پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ
بایمان یا قبول جزیه فان الله پس بتحقیق که خدای تعالی بما یعملون بانچه ایشان
میکنند بصیر بیناست و مناسب آن عمل پاداشت خواهد بود و ان تولوا و اگر
اعراض کنند از قبول و از حرب باز نه ایستند باکی مدارید فاعلموا ان الله پس
بدانید که خدای تعالی مولیکم ناصر و مددکار شماست نعم المولی نیکو یاریست
خدای تعالی که دوستان خود را ضایع نکرده اند و نعم النصیر و نیکو یاری
دهنده است که مؤمنان را بر مشرکان غالب سازد واعلموا انما غنمتم
و بدانید ای مؤمنان که آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر من شیء از هر چه
اسم شیء بر آن اطلاق توان کرد فان لله پس بدرستی که مر خدا راست خمسه
پنج یک آن و للرسول و مر رسول را و لذی القربی و مر خویشان رسول را که بنی
هاشم اند و بنی المطلب اند و الیتامی و یتیمان مسلمانان که فقیر باشند و المسا کین
و درویشان محتاج از اهل اسلام و ابن السبیل و مسافران مسلمانان یا قومی که
بر مسلمانان نزول کنند جمهور علما بر آنند که ذکر خدای برای تعظیم و تیمن
است و از غنیمت چهار قسم برای مقاتلان و یک بخش منقسم بر پنج بخش شده
برای حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و چهار طائفه مذکور مقرر است
و حالا سهم حضرت رسول صلعم بمصالح مسلمانان صرف باید کرد یا بامام باید
داد یا با سهام اربعه منضم باید ساخت و نزد امام اعظم تقسیم آن مفوض برای
امام است بهر جا که اهم باشد صرف نماید و ابو العالیه و ربیع رحمهما الله متفرد اند
بدین قول که خمس غنیمت را به شش قسم باید کرد قسمی مر خدا را جل جلاله و قسمی مر پیغمبر را
صلی الله علیه و سلم و چهار قسم چهار طائفهٔ مذکوره را و قسمی که نامزد حق تعالی است
بعمارت خانهٔ کعبه عظمها الله و زینت آن صرف باید نمود و محل مباحث تقسیم
غنایم بر محاربان و غیر ایشان در کتب فقهیه است و بدانید ای مقاتلان
خمس غنایم برای خدای تعالی و رسول صلی الله علیه و سلم و طوایف مذکوره است
پس بدیشان تسلیم کنید و باقسام اربعهٔ باقیه قناعت نمایید ان کنتم اگر هستید
شما که از روی تحقیق آمنتم بالله ایمان آورده اید بخدای تعالی و ما انزلنا
و بانچه فرستادیم ما از آیات یا از ملائکه یا امداد و فتح و نصرت علی عبدنا
بر بندهٔ ما که محمد است صلی الله علیه و سلم یوم الفرقان روز بدر که جدا شدن
حق از باطل در و بود یوم التقی الجمعان روزی که روی بروی آوردند دو گروه

مسلمان و کافران

مسلمانان و کافران و آن روز جمعه بود هفدهم رمضان در سنهٔ ثانیه
از هجرت والله و خدای تعالی علی کل شیء بر همه چیز قدیر تواناست لاجرم
مردم اندک بر لشکر بسیار غالب سازد اذ انتم یاد کنید آنرا که بودید شما
بالعدوة الدنیا بکنارهٔ وادی نزدیکتر بمدینه و آن ریگستان بود که پای
فرو میرفت و آب نداشتند و هم و ایشان یعنی دشمنان شما بودند
بالعدوة القصوی بکنار وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب
قادر بودند و الرکب و سواران کاروان یعنی ابوسفیان و اصحاب او بودند
اسفل منکم زیرتر از مکان شما سه فرسخ چه ایشان در بدر از راه منصرف
شده بطریق تفرقه عزیمت ساحل و لو تواعدتم و اگر وعدهٔ قتال بودی
میان شما و قریشیان که در عدوهٔ قصوی بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت
اسلحهٔ ایشان خبری یافتید لاختلفتم هر اینه خلاف میکردید فی المیعاد
در وعدهٔ خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید و بی سلاح و ایشان بسیار
و با سلاح و لکن و لیکن خدای تعالی جمع کرد میان شما و ایشان بی میعادی
لیقضی الله تا حکم کند خدای تعالی یا تمام سازد امرا کاری را که آن کان مفعولا
بود کاین در علم او و سزاوار بود بانکه کرده شود و آن نصرت اولیاست
و قهر اعدا لیهلک و برای آنکه تا هلاک شود من هلک هر که هلاک میشود
عن بینة از حجتی روشن قایم و یحیی و بزید من حی هر که می زید عن بینة
از حجتی هویدا مشهود یعنی واقعهٔ از آیات عظیمه است هر که مشاهده
نموده اگر می میرد و اگر می زید او را حجتی و عذری نیست یا مراد از من هلک
و من حی اهل کفر و اسلام اند یعنی صدور کفر و اسلام از ایشان بر حجتی واضح است
هر که کافر گردد بطلان او روشن است و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیقت
او مقرر و معین و ان الله لسمیع و بدرستی که خدای تعالی شنواست مر اقوال
مؤمن و کافر را علیم داناست باحوال ایشان در ترجمهٔ رشف مذکور است
که گوهر شب افروز عقل را همچنانچه در حقهٔ سفینهٔ دوستان می سپارند در آستین
دشمنان تردامن نیز می نهند لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن
بینة یعنی بارقهٔ نور عقل اگر از جانب عنایت و توفیق لامع شود دوستان بدان
مهتدی گردند و اگر از طرف قهر خذلان استضائت پذیرد سبب اختطاف ابصار
بصایر دشمنان شود یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا مثنوی خنک آنکس که عقل رهبر
اوست • هر دو عالم بطوع چاکر اوست • عقل کان ره نمای حیدر نیست • آن نه عقلست
کان عقیلهٔ نست • نقلست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آن شب که روزش
جنگ بدر واقع شده در واقعه دید لشکر قریش را در غایت قلت و ذلت و نادل
فرمود بانکه دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد مؤمنان بعد از استماع
این رؤیا و تعبیر آن بغایت فرحان شدند و حق سبحانه و تعالی تذکر آن نعمت را

ی فرماید و می گوید یاد کن ای محمد صلی الله علیه و سلم اذ یریکهم الله آنرا که چون
بنمود خدای ایشانرا فی منامک در خواب تو قلیلا اندکی تا چون اصحاب ترا خبر
دادی دلیر شدید و بوعدهٔ نصرت مستظهر گشتند و لو اریکهم و اگر خدای تو
نمودی ایشانرا کثیرا بسیار و تو خبر دادی لفشلتم هر آینه بد دل می شدید ای
اصحاب و لتنازعتم و هر آینه نزاع میکردید فی الامر در کار قتال که آیا حرب کنیم
یا فرار نماییم و لکن الله و لیکن خدای سلّم بسلامت داشت شما را از بد دلی دانسته
و تنازع یا از نصرت اعادی انه علیم بدرستی که او داناست بذات الصدور
بانچه در سینهاست از جرات و بیم و جزع و تسلیم و اذ یریکموهم و آنرا یاد کنید
ای صحابه که نمود خدای تعالی دشمنانرا بشما اذ التقیتم چون ملاقات کردید
فی اعینکم در چشمهای شما قلیلا اندکی تا دل شما قوی شد بر حرب ایشان حق
سبحانه و تعالی لشکر قریش را در دیدهای مسلمانان اندکی کردانید برای تثبیت
ایشان در تصدیق رؤیای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم آورده اند که ابن
مسعود رضی الله عنه در وقت التقاء صفین با کسی که پهلوی او بود فرمود که
اعادی هفتاد تن باشند آن عربی گفت اگر نزدیک بصد باشند و حال آنکه ایشان
نهصد و پنجاه بودند و یقللکم و اندکی کردانید شما را نیز فی اعینهم در چشمهای
دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما و از آن حسابی بر نداشتند و تهیهٔ اسباب
جنگ کما ینبغی نکردند نقلست که ابوجهل لعین میگفت بسلاح با ایشان
جنگ مکنید بلکه بگیرید و بدستها بزنید و چون بحرب مشغول شدند حق سبحانه
و تعالی مؤمنانرا در نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود یرونهم مثلیهم رأی العین
بدین سبب دل شکسته و مبهوت شدند و شکست بر ایشان افتاد و این صورت
از عصایم امانست چه بصر اگر چه نسبتی قلیل را کثیر و کثیر را قلیل بیند تا این حد
نتواند بود که قریب بهزار تن را صد تن بیند و نزدیک سیصد نفر را هزار و نهصد
عدد هر آینه قدرت کاملهٔ ربانی باز داشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی
علی ما هو علیه با وجود تساوی در شروط رویت لیقضی الله امرا تا براند حکمی را که
آن کان مفعولا هست بودنی در علم او و الی الله و بسوی خدای ترجع الامور
باز گردانیده شود کارها یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان اذا لقیتم چون به بینید
فئة گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما فاثبتوا پس بایستید و از مقاتلهٔ
ایشان روی متابید و اذکروا الله و یاد کنید خدا را کثیرا یاد کردنی بسیار بدل
و زبان لعلکم تفلحون مگر باشد که شما ظفر یابید بر اعدا گفته اند مراد از ذکر
تکبیرست در وقت شمشیر زدن یا دعای بد بر کفار بدین وجه که اللهم اخذلهم
اقطع دابرهم درین آیت تنبیه است بر آنکه باید که بنده را هیچ شغل از ذکر خدا
باز ندارد مثنوی تو بهر حالی که باشی روز و شب • یکنفس غافل مباش از ذکر رب •
در خوشی ذکر تو شکر نعمت است • در بلاها التجا با حضرتست • و اطیعوا الله

و فرمان برید

و فرمان برید خدا را و رسوله و فرستادهٔ او را در امر بجهاد و ثبات قدم
در معرکهٔ قتال و لا تنازعوا و خلاف مکنید فتفشلوا که از مخالفت بد دل شو ید
و تذهب ریحکم و برود قوت و دولت شما ریح مستعار از دولتست چه دولت
در تمشی امور و نفاذ آن مشابه بادست در هبوب و نفوذ او و گفته اند اذا
هبت ریاحک فاغتنمها بعضی بر آنند که مراد باد حقیقی است چه نصرت
نمی باشد الا ببادی که حق سبحانه و تعالی از مهب فتح فرستد و آنرا ریح النصرت
میگویند و در حدیث آمده که نصرت بالصبا و اصبروا و شکیبایی کنید در مقا تله
ان الله بدرستی که خدای تعالی مع الصابرین با صابرانست بحفظ و نصرت
و لا تکونوا و مباشید کالذین خرجوا مانند آنانکه بیرون آمدند من دیارهم
از سراها و منزلهای خویش بطرا از روی سرکشی و فخر و رئاء الناس
و برای نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند و در راه
خبر بدیشان رسید که کاروان بسلامت از بدر گذشت و مردم عزم رجوع کردند
ابوجهل گفت لابدست آنکه به بدر رویم و بشرب خمر اشتغال نماییم تا آوازهٔ ما
در احیاء عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما حسابی گیرند پس
خدای تعالی مؤمنانرا می فرماید که شما از دیار خود چون کفار بیرون میایید
که عجب میورزند و ریا می کنند و یصدون و باز میدارند مردمانرا عن سبیل الله
از دین خدای والله بما یعملون و خدای تعالی بانچه ایشان میکنند محیط عالم است
و بر آنها جزا خواهد داد آورده اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند و بحوالی
منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینهٔ قدیمی که میان ایشان بود اندیشه ناک شده
خواستند که باز گردند ابلیس علیه اللعنه بصورهٔ سراقه بن مالک که مهتر کنانه بود
بر آمده با ایشان ملاقات نموده گفت شما نیکو حمایتی میکنید بروید و من ضامن
که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز طریق رفاقت مرعی دارم پس ابلیس
با جمعی از شیاطین همراه ایشان ببدر آمدند حق سبحانه و تعالی ازین قصه خبر می
دهد و اذ زین لهم الشیطان و یاد کنید آنرا که بیاراست برای کافران دیو
سرکش که ابلیس است اعمالهم عملهای ایشان را در دشمنی حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم در حقایق سلمی فرموده که قوة ایشانرا بنظر ایشان در آورد تا اعتقاد
بر آن کردند و قال و گفت ابلیس لا غالب لکم الیوم هیچ غلبه کننده نیست مر شما را
امروز من الناس از مردمان بجهت کثرت لشکر شما و استکبار ایشان و انی
جار لکم و من فریادرس و زنهار دهم مر شما را از قوم کنانه فلما ترائت الفئتان
پس آن هنگام که بدیدند هر دو گروه لشکر یکدیگر نکص باز گشت شیطان
علی عقبیه بر دو پاشنهٔ خود و این عبارتست از هزیمت کردن بمکر و حیله آورده اند
که چون روز بدر ملائکه فرود آمدند ابلیس ایشانرا دیده روی بفرار نهاد در آن
محل دست بر دست حارث بن هشام برد حارث گفت ای سراقه در چنین

حال ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینهٔ او زد و قال و گفت انی بریء منکم من بیزارم
منکم از نهاد شما انی اری بدرستی که من می بینم مالا ترون انچه شما نمی بینید یعنی
فرشتگانرا که بمدد مؤمنان می آیند انی اخاف الله بدرستی که من می ترسم از خدای
ابن عباس رضی الله عنه فرموده که دروغ گفت آن دشمن خدای تعالی که اگر از خدای
ترسیدی کار او بدین نرسیدی والله و خدای تعالی شدید العقاب سخت عقوبتست
بر کسی که ازو نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام
فرستادند که لشکر ما را تو مقدم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت
شما نشنیدم از عزیمت شما وقوف نیافتم پس همه را معلوم شد که ان شیطان بوده
که خود را بر صورت سراقه نموده اذ یقول المنافقون آنرا نیز یاد کنید که چون
گفتند منافقان مدینه والذین فی قلوبهم و انانکه در دلهای ایشانست مرض
شکی و نفاقی یعنی منافقان مکه با مشرکان واضح انست که قومی از قریش اظهار
اسلام کرده با وجود قدرت بدولت هجرت سرافراز نشدند در وقت خروج قریش
با ایشان ببدر آمدند و نیت ایشان انکه هر لشکری بیشتر باشد ایشان میل
بدان نمایند چون بترک هجرت نافرمانی کرده بودند در روز بدر شآمت آن بدیشان
رسید و قلت مؤمنانرا مشاهده نموده همه گفتند غرّ بفرفته اند هؤلاء این
گروه مؤمنانرا دینهم دین ایشان که با وجود قلت و عدم عدت در برابر چنین
لشکری آراسته آمده اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود ومن یتوکل و هر که
توکل کند علی الله بر خدای تعالی و کار خود با او گذارد فان الله پس بتحقیق که
خدای عزیز غالبست متوکل را فرو نگذارد حکیم حکم کرده است که اهل توکل را
یاری کند ولو تری و اگر می دیدی ای محمد صلی الله علیه و سلم اذ یتوفی الذین کفروا
چون قبض می کردند ارواح آنانرا که کافر شدند الملائکة فرشتگان که اعوان ملک
الموت بودند در حرب بدر جمعی از منافقان مکه علی بن امیه و نبیه و منبه ابن
الحجاج السهمی کشته گشتند حق سبحانه و تعالی فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده
میکردی که ملائکه چون قبض ارواح ایشان میکردند یضربون میزدند بعمودهای
آتشین وجوههم بر رویهای ایشان و ذوقوا و میگفتند بچشید عذاب الحریق
عذاب سوزانرا که مقدمهٔ عذاب دوزخ است هرآینه میدیدی امری منکر
و کاری پر هول و دیگر ملائکه میگفتند ذلک این ضرب یا عذاب بما قدمت بسبب
آن عملهاست که از پیش فرستاده ایدیکم دستهای شما از معاصی و ترک هجرت
وان الله و دیگر سبب آنست که خدای تعالی لیس بظلام نیست ستم کننده للعبید
مر بندگانرا که ایشانرا بی جرم بگیرد تعذیب کفار عین عدلست پس تسلیهٔ حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم میگوید عادت مشرکان با تو کداب آل فرعون چون
عادت متابعان فرعونست با حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام والذین من قبلهم
و چون عادت انانکه پیش از فرعونیان بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران ایشان

و آن عادت

وآن عادت چه بود کفروا بآیات الله کافر شدند بنشانهای خدای یعنی بدلایل که
بر توحید خود نصب کرده بود ندیا بمعجزات انبیا فاخذهم الله پس بگرفت ایشانرا
خدای تعالی و عقوبت کرد بذنوبهم بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود ان الله
بدرستی که خدای قوی با قدرت و قوتست شدید العقاب سخت عقوبت بر منکران
و مکذبان ذلک این گرفتن و عقوبات مکذبان پیشینیان بان الله بسبب آنست
که خدای تعالی لم یک مغیرا نبود گرداننده و تغییر دهنده نعمة انعمها نعمتی را
که انعام کرده است علی قوم بر گروهی حتی یغیروا تا وقتی که آن گروه تغییر و تبدیل
دهند ما بانفسهم آن حالرا که در نفسهای ایشانست بحال بدتر مراد ازان تهدید
قریشاست که ایشان حال خود را که بت پرستی و مردار خوری بود بمعادات
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و تکذیب قرآن و استهزا بدان و ایذا و آزار مؤمنان
بر ترسا ساختن و ان الله بدرستی که خدای تعالی سمیع شنواست سخنان نافرجام
مشرکانرا علیم دانا بعقاید باطلهٔ ایشان و دیگر باره برای تاکید میفرماید که کار
قریش در تکذیب تو کداب آل فرعون همچون صنع آل فرعونست والذین
من قبلهم و انانکه قبل از ایشان بودند کذبوا بآیات ربهم تکذیب کردند مر آیات
پروردگار خود را فاهلکناهم پس هلاک کردیم ایشانرا بذنوبهم بگناهان
ایشان یا قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشانرا در بدر بقتل مبتلا ساختیم واغرقنا
و غرق گردانیدیم در دریای قلزم آل فرعون اتباع فرعون را و کل کانوا و هر
گروهی از غرقیان قبطیه و قتیلان قریش ظالمین بودند ستمکاران بر نفسهای
خود بکفر و عصیان ان شر الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی
زمین عند الله نزدیک خدای تعالی الذین کفروا فهم لا یؤمنون الذین عاهدت
منهم انانند که راسخ شدند در کفر مراد معاندان قریش اند چون ابوجهل و عقبه
و نضر و امثال ایشان یا مکابران یهود چون کعب بن اشرف و حی بن اخطب و جدی
و احزاب ایشان از کفار و ایشان بنو قریظه بودند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم با ایشان
معاهده فرموده بود ثم ینقضون پس می شکنند عهدهم عهد خود را فی کل مرة
در هر باری که عهد می کنند در تبیان آورده که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان
رسول را یاری ندهند روز بدر مشرکانرا بسلاح مددکاری نمودند بعد ازان
گفتند فراموش کردیم و دیگر باره عهد بستند و در روز حرب خندق با ابوسفیان
اتفاق نموده عهد بشکستند وهم لا یتقون و ایشان پرهیز نمی کنند از نقض عهد
یا نمی ترسند از عقوبت غدر فاما تثقفنهم پس اگر دریابی ایشانرا فی الحرب در جنگ
فشرد بهم پس رمیده گردان و متفرق ساز من خلفهم بسبب قتل ایشان آنرا که از پس
ایشان فرارسند از اعدای شما یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندان از ایشان
بکش که هیبت تو آن کافران دیگر را از مقاتلهٔ تو برماند لعلهم باشد که آن رمندگان
یذکرون پند گیرند و عبرت پذیرند و اما تخافن و اگر بدانی و دریابی من قوم

از گروهی که با تو عهد دارند خیانةً نقض آن عهد بعلامتهای که بر تو روشن شود
فانبذ الیهم پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشانرا یعنی اعلام کن پیش از قتال
با ایشان که من عهد شمارا برانداختم تا تو و ایشان باشید علی سواءٍ برابر در علم
بنقض عهد ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یحب الخائنین دوست نمی دارد
خیانت کنندگانرا و نمی پسندد عمل ایشانرا ولا تحسبن الذین و مپندار ای محمد صلی
الله علیه و سلم آنانرا کفروا که کافر شدند که ایشانرا سبقوا پیشی گرفتند بر عذاب ما
مراد گریختگان بدر اند یا شکنندگان عهد می فرماید که مپندار که ما عاجز گشتیم
از عقوبت ایشان انهم لا یعجزون بدرستی که ایشان عاجز نمیکنند مارا از عذاب
خود حفص ولا یحسبن بغیبت میخواند یعنی باید که کافران نه پندارند که ما
از تعذیب ایشان عاجزیم واعدوا لهم و آماده سازید ای مؤمنان لهم برای
ناقضان عهد یا منهزمان بدر ما استطعتم آنچه توانید من قوة از ساز برگ حرب
که لشکر بدان قوت می یابند و عقبة بن عامر رضی الله عنه می فرماید که شنیدم از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بر منبر میفرمود الا ان القوة الرمی بعضی علما
گفته تخصیص رمی بذکر گیلست برانکه تیر و کمان قوی ترین سلاحیست شیخ ابو
القاسم نصر آبادی قدس سره فرموده که درین آیت گفته اند قوت رمی است بلی چنین
باشد اما رمی بر دو گونه است رمی ظاهر تیر و کمان و رمی باطن تیر آه در صبحگاه از کمان
خضوع و رمی سهام حظوظ از دل و توجه بحق و فراغت از ما سوی ابو علی رودباری
قدس سره فرموده قوت اعتماد ست بر حمایت حق سبحانه و تعالی و واثق بودن
بعنایت او **بیت** گر اعتماد تو بر اسب و لشکر ست و سلاح • مراست بر کرم دوست اعتماد تمام •
و گفته اند مراد از قوت حصارهاست می فرماید که آماده سازید قلعها جهت دفع
کفار و من رباط الخیل و دیگر آماده کنید از اسبان بسته ترهبون تا بترسانید
به بدین استعداد عدو الله وعدوکم دشمن خدای و دشمن خود را که کفار مکه اند
و آخرین من دونهم و دیگر بترسانید باسب و سلاح کافران دیگر را جز کافران مکه
لا تعلمونهم شما نمی دانید ایشانرا الله یعلمهم خدای تعالی میداند ایشانرا و ایشان
بقول مفسران یهود اند یا منافقان یا مجوس و در حدیث آورده که کفره جن صهیل
اسب جن را می ترسانند و ما تنفقوا و آنچه نفقه می کنید من شیء از چیزی که دارید
فی سبیل الله در راه خدای تعالی یعنی ترتیب سلاح و نفقه اسب یوف الیکم تمام
کرده خواهد شد بشما جزای آن و انتم لا تظلمون و شما ستم دیده نخواهید شد
بنقصان ثواب و ان جنحوا و اگر میل کنند مشرکان للسلم بصلح و استسلام فاجنح لها
پس تو هم میل کن بمصالحه و توکل علی الله و توکل کن بر خدای تعالی یعنی مترس از آنکه
بمکر و حیله طرح صلح افکنده باشند انه هو السمیع بدرستی که خدای تعالی شنوا است
مر اقوال ایشانرا العلیم داناست بدروغ و راست آن اگر در مقام مکر باشند
ترا نگاه دارد و وبال مکر را بر ایشان گمارد چنانچه فرموده و ان یریدوا و اگر
خواهند

و اگر خواهند ان یخدعوک آنکه بفریبند ترا و بصلح از جنگ خود باز دارند فان حسبک الله
پس بدرستی که بسنده است ترا خدای تعالی هو الذی ایدک اوست آنکه قوت
داد ترا بنصره بیاری کردن خود و فرستادن ملائکه و بالمؤمنین و بجمع مؤمنان
و اصح آنست که با نصار و الف و بیوند افکند بدوستی بین قلوبهم میان دلهای
ایشان یعنی از سر و خوش که صد و بیست سال میان ایشان تعصب و ستیزه
بود و همواره بر قتل و غارت هم اشتغال نمود ند حق تعالی ببرکت تو دلهای ایشانرا
با یکدیگر الفت داد لو انفقت اگر خرج می کردی بجهت اصلاح احوال ایشان
ما فی الارض هر آنچه در زمین است جمیعا از مال و متاع ما الفت تألیف
نمی دادی و قادر نبودی بر الفت بین قلوبهم میان دلهای ایشان از غایت
عداوت و نهایت کینه و ستیزه که با هم داشتند و لکن الله و لیکن خدای تعالی
بحکمت بالغه خود الف بینهم ایقاع الفت کرد میان ایشان انه عزیز بدرستی
که او غالب و قادر است هر چه خواهد بکند حکیم داناست بحکمت آنچه میکند
یا ایها النبی ای پیغمبر صلی الله علیه و سلم حسبک الله بسنده است ترا خدای
و من اتبعک و آنانکه پی روی تو کردند من المؤمنین از گروید گان این آیت
در غزوه بدر قبل از قتال کفار نازل شده برای تقویت حضرت رسول الله صلی الله
علیه و سلم و تسلیه خاطر اصحاب رضی الله عنهم و گفته اند سی و سه مرد و شش زن
به پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایمان آورده بودند چون عمر شرف اسلام دریافت و عدد
اربعین تمام شد این آیت نازل شد و ابن عباس رضی الله عنه فرموده سبب نزول
آیت اسلام فاروق بود و برین تقدیر آیت مکی باشد یا ایها النبی ای رفیع قدر
و با خبر کننده حرض المؤمنین تحریض کن مؤمنانرا یعنی برانگیز و گرم ساز ایشانرا
علی القتال بر کارزار کردن با کفار ان یکن منکم اگر باشد از شما عشرون بیست
تن صابرون صبر کنندگان بر معرکه قتال یغلبوا مائتین غالب شوند بر دو صد
نفر از مشرکان شرط بمعنی امرست باید یکی از شما در مقاتله ده تن از دشمنان شکیبا
در زند و فرار نکنند و ان یکن منکم و اگر باشد از شما مائة صد تن یغلبوا الفا غالب
شوند بتأیید الهی بر هزار تن من الذین کفروا از آنانکه کافر شدند و این غالبیت
شما بر ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که نمی دانند خدای
تعالی و روز قیامت را نمی شناسند لاجرم از نجات و درجات غافل مانده در زمان
مقاتله قوت ثبات و شکیبایی مؤمنان ندارند بعد از نزول آیت مؤمنان از مقاتله
یکی با ده اندیشناک شدند و بر ایشان گران آمد حق سبحانه و تعالی این آیت را منسوخ
کردانید فرمود الان اکنون که این حکم شمارا گران بار ساخت خفف الله سبک کردانید
خدای تعالی عنکم از شما و علم و دید ان فیکم ضعفا آنکه در شما سستی هست یعنی
ضعف بدن فان یکن منکم پس اگر باشد از شما مائة صابرة صد تن شکیبا یغلبوا
مائتین غالب شوند بر دو صد تن این شرط بمعنی امرست یعنی یکی از شما باید که

در مقاتله دو تن صبر کند و نگریزد و ان یکن منکم و اگر باشد از شما الف هزار کس یغلبوا الفین غالب شوند بر دو هزار باذن الله بامر خدای تعالی و یاری او والله مع الصابرین و خدای با صابرانست باعانت و مدد کاری پس هر که صبر کند ظفر یابد الصبر مطیب الظفر رباعی صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم اند • صبر کن ای دل بعد از ظفر آید • از پی صبر رخ متاب که روزی • باغ شود سبز و شاخ گل بر آید • آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در باب ایشان با اکابر صحابه مشاوره نمود از قوم مهاجر ابو بکر رضی الله عنه گفت که اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشایر تو اند اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدایی دهند باشد که روزی بدولت هدایت رسند و حالا عدد و مدد مسلمانان زیادت شود فاروق رضی الله عنه گفت یا رسول الله اینان ائمه کفر اند همه بر ما ناکردنی زنند و بحمد الله تعالی حق جل و علا ترا از فدا مستغنی گردانیده و از گروه انصار عبد الله رواحه و اصح آنست که سعد بن معاذ رضی الله عنه فرمود که اشارت عالی فرمای تا این اشرار را بشرار آتش تیغ بسوزیم حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم بقول صدیق رضی الله عنه میل نموده فدیه مقرر فرمود حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که ما کان نسزد و نشاید لنبی ان یکون پیغمبر را صلی الله علیه و سلم که باشد له اسری مر او را اسیران که از ایشان فدا گیرد حتی یثخن تا آنگاه بسیار بکشد از ایشان فی الارض در زمین چه این صورت قلت و ذلت کفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت ابرار است تریدون میخواهید شما عرض الدنیا خواسته دنیا عرضی سریع الزوالست والله و خدای تعالی یرید الاخرة میخواهد برای شما ثواب آخرت که بهشت و نعمت لایزالست والله عزیز و خدا غالبست دوستان را بر دشمنان غلبه دهد حکیم داناست بر آنچه با بندگان کند لولا کتاب اگر حکمی و فرمانی من الله از خدای تعالی سبق پیش گرفته است و در لوح محفوظ مکتوب گشته بی نهی صریح عقوبت نکند یا بنادانی مواخذت ننماید یا اهل بدر را عذاب ننماید یا غنایم بر شما حلال نسازد لمسکم هر آینه می رسید بشما فیما اخذتم در آنچه فرو گرفتید از فدا عذاب عظیم عذاب بزرگ در روایت آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که اگر عذاب فرود آمدی غیر فاروق و سعد معاذ از آن نجات نیافتندی زیرا که این هر دو به قتل کفار راضی بودند نه باخذ فدا و صحابه بعد از نزول این آیت از غنایم بدر باز کشیدند آیت آمد فکلوا پس بخورید مما غنمتم آنچه غنیمت گرفتید و فدیه از آن جمله است حلالا طیبا خوردنی حلال و پاک واتقوا الله و بترسید از خدای تعالی در مخالفت امر وی ان الله بدرستی که خدای تعالی غفور آمرزنده است عفو کرد گناه شما را رحیم مهربانست که غنیمت بر شما حلال کرد و بر امم دیگر حرام بوده و در سبب نزول آمده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم عباس را رضی الله عنه که از جمله

اسیران بود

اسیران بود بادای نفس خود و دو برادرزاده او عقیل ابن ابی طالب و نوفل بن حارث و خلیفه او عتبه بن جحدم تکلیف کرد عباس گفت ای محمد صلعم روا میداری که عم تو به خواستاری در پیش وارد و پیش خویش و بیگانه دست بیرون کند من این همه مال از کجا آرم حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که کو آن بدره های زر که بوقت خروج از مکه بام فضل دادی و چنین و چنین سخنان گفتی عباس گفت که ای محمد صلعم من این سخنان نهفته گفته بودم ترا که خبر کرد فرمود که آفریدگار من جل جلاله بمن پیغام فرستاد عباس گفت گواه باش که بوحدانیت حق تعالی و برسالت تو صلعم گواهی میدهم پس فدای خود و سه کس دیگر را بداد آیت آمد یا ایها النبی ای پیغمبر صلی الله علیه و سلم قل بگو لمن فی ایدیکم مر آنرا که در دست شما اند من الاسری از اسیران ان یعلم الله اگر داند خدای تعالی و بیند فی قلوبکم در دلهای شما خیرا نیکویی از ایمان و اخلاص یؤتکم بدهد شما را خیرا مما اخذ منکم بهتر از آنچه فرا گرفته اند از شما یعنی زری که برای فدا داده اید و یغفر لکم و بیامرزد شما را والله غفور و خدای تعالی آمرزنده است گناهی را که در وقت شرک واقع شده رحیم مهربانست که شما را توفیق اسلام داده آورده اند که عباس رضی الله عنه گفت که خدای تعالی مرا دو وعده داده بود یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفته اند بمن دهند بدین وعده وفا کرد حالا بیست بنده دارم که هر یک برای من به بیست هزار دینار تجارت میکنند و سقایه زمزم نیز بمن داد که از همه اموال عرب دوست تر میدارم و وعده دوم مغفرتست امید دارم که بدان نیز وفا فرماید و مرا بیامرزد چه در وعده کریم خلاف نیست

بیت خلاف وعده محالست کز کریم آید • لئیم اگر نکند وعده را وفا شاید •

وان یریدوا و اگر خواهند این اسیران که مسلمان شده اند خیانتک خیانت کردن با تو بنقض عهد یا برگشتن از دین فقد خانوا الله پس بدرستی که خیانت کردند با خدای تعالی من قبل پیش از این کفر فامکن منهم پس خدای توانایی داد ترا بر ایشان تا در روز بدر بدست تو گرفتار شدند بعد از این نیز ممکن است که ترا ممکن گرداند والله علیم و خدای تعالی داناست بحال بندگان حکیم حکم کننده است بر احوال ایشان ان الذین امنوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند و هاجروا و هجرت کردند بدوستی خدا و رسول از وطنهای خویش و جاهدوا و جهاد کردند باموالهم بمالهای خود که در سلاح و نفقه محتاجان صرف نمودند و انفسهم و بنفسهای خویش که مباشر قتال شدند فی سبیل الله در راه خدای تعالی و اینان قوم مهاجرانند والذین آووا و آنانکه جای دادند مهاجران را و نصروا و نصرت کردند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم مراد گروه انصارند اولئک بعضهم آن گروه بعضی از ایشان اولیاء بعض دوستان

بعضی دیگراند و متولی در میراث در مبدای کار حکم بود که مهاجر و انصار
بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند والذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده اند
ولم یهاجروا و هجرت نکرده اند ما لکم نیست شما را من ولایتهم از تولی ایشان
در میراث من شیء هیچ چیز حتی یهاجروا تا وقتی که هجرت کنند وان استنصروکم
واگر مؤمنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما فی الدین در کار دین یعنی اگر
میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فعلیکم النصر پس بر شما
واجب است یاری کردن با ایشان الا علی قوم مگر بر گروه مشرکان که باشد بینکم
وبینهم میان شما و ایشان میثاق عهدی و پیمانی یعنی نقض عهود و معاهده
میکنند والله و خدای تعالی بما تعملون بانچه شما میکنید از وفای عهد و نقض
آن بصیر بیناست والذین کفروا و آنانکه کافر شدند بعضهم برخی از ایشان
اولیاء بعض دوستان برخی دیگرند بمظاهرت و معاونت الا تفعلوه اگر مکنید
آنرا که فرمودم از پیوستگی با یکدیگر و تعاون و دوستی تکن فتنة حاصل شود
فتنه وچه فتنه فی الارض در زمین وفساد کبیر وفساد بزرگ در دین یعنی اگر
مؤمنان دوست یکدیگر نباشند وهم یاری نکنند مهم ایمان روی بخلل نهد
و اهل کفر ظهور کنند و فسادی و فتنه ازین بزرگتر نتواند بود و چون از
تعاون و توارث انصار و مهاجر خبر داد بر ترک آن تهدید فرمود دیگر
باره از جزای هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و می فرماید والذین آمنوا
و آنانکه بگرویدند بخدا و رسول وهاجروا و هجرت نمودند وجاهدوا
وجهاد کردند فی سبیل الله در راه خدای تعالی والذین آووا و آنانکه بعد
از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را ونصروا و یاری کردند حضرت
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در قتال مشرکان اولئک آن گروه هم المؤمنون
ایشانند مؤمنان حقا براستی لهم ایشانراست مغفرة آمرزش ورزق
کریم و روزی نیکو بی رنج و منت والذین آمنوا و آنانکه ایمان آوردند من بعد
از پس صلح حدیبیة وهاجروا و هجرت کردند چون ابو جبیر و ابو جندل و غیر ایشان
وجاهدوا و جهاد کردند معکم با شما یعنی مدد شما شدند فاولئک پس آن گروه
منکم از جملهٔ شما اند یعنی لاحقان یا متابعان شما اند در ایمان و هجرت و جهاد
واولوا الارحام بعضهم برخی از ایشان اولی ببعض سزاوارترند ببعضی در میراث
گرفتن فی کتاب الله در حکم خدای تعالی یا در لوح محفوظ این آیت ناسخ توارث
آن جماعتست که بسبب هجرت و نصرت میراث میگرفتند ان الله بدرستی که خدای
تعالی بکل شیء بهمه چیزها از مواریث یا حکمت در اعتبار نسبت هجرت و نصرت
اولا و اعتبار رحم و قرابت ثانیا علیم داناست کس را بدان چون و چرا
نرسد **بیت** نه در احکام او ست چون و چرا • نه در افعال او چگونه و چند •

سورة التوبة وهی مائة وعشرون وتسع آیة مدنیة

این سورة براة

این سورة براءة براءة بیزاریست از کفار و این سوره را چند نام گویند فاضحه فضیحت کننده
اهل نفاق و مخزیه رسوا کننده منافقان و مشقشقه پاک کننده از منافقان و سورة
العذاب نیز خوانند و ترک تسمیه در وی بجهت آنست که بسم الله سبب امانست
و این سوره برای رفع امان نازل شده و گفته اند صحابه رضی الله عنهم
اختلاف کردند در آنکه انفال و توبه یک سوره اند که هفتم سبع طوال باشند
یا دو سوره پس فرجهٔ میان سورتین گذاشتند و بسم الله ننوشتند و هر دو
سورت را قرینتین گفتند و در ترجمهٔ اسباب نزول از بستان فقیه ابو اللیث
رحمة الله علیه نقل میکند که ثقات مشایخ روایت کرده اند که آیت یسئلونک
عن الانفال و فاتحهٔ براءة من بودم حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم میان وفاتحهٔ براءة
این دو سوره املاء تسمیه نفرموده اند آورده اند که چون این سوره نازل
شد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم با چهل آیت از اول سوره بصدیق
داده او را امیر حاج ساخته فرمود که بر اهل موسم خواند و بچند روز بعد
از رفتن صدیق امیر المؤمنین علی را رضی الله عنه طلب فرمود و بر ناقهٔ
غضبا سواره ساخته از عقب صدیق فرستاد و امر کرد که آیات را از وی گرفته
خود قراءت کند و چون ازین حال پرسیدند جواب داد که جبرائیل علیه السلام
بمن آمد و گفت ادای این پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد پس علی
رضی الله عنه با صدیق رضی الله عنه لاحق شد و در روز ترویه صدیق رضی الله
عنه خطبه خواند و مردمان را تعلیم مناسک فرمود و در روز نحر علی رضی الله عنه
نزد یک جمرهٔ عقبه آیتها بر اهل موسم خواند براءة من الله ورسوله این
بیزاریست از خدای و فرستادهٔ او الی الذین عاهدتم بسوی آنانکه پیمان
بسته اید با ایشان من المشرکین از شرک آورندگان آورده اند که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم با بعضی از مشرکان عرب عهدها بسته بودند هر قومی را تا وقتی
معین همه ایشان غیر بنی ضمیره و بنی کنانه عهد شکستند حق سبحانه این آیت فرستاده
که مضمونش براءت و بفسخ عهد و نقض عقد مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهد خدا
و رسول شکستند رسول نیز بفرمان خدای نبذ عهد کرد و حکم شد که ای
بگو ایشانرا فسیحوا فی الارض پس سیر کنید در زمین یعنی بیایید و بروید
ایمن از تعریض مسلمانان اربعة اشهر چهار ماه از روز عید نحر که
تا دهم ربیع الآخر قولی آنست که آیت در اول شوال فرود آمده پس مدت
تا آخر محرم است امام ثعلبی رحمة الله علیه آورده که اجل بعضی معاهدان
چهار ماه کمتر بود و از آن برخی بیشتر آنانرا که اجل ایشان کمتر بود مهلت
داد چهار ماه تا در کار خود فکری کنند و آنانرا که بیشتر بود بر چهار ماه
اقتصار کرد تا در مهم خود تدبیر نمایند و آنانرا که عهد نشکسته بودند ایشانرا نه
تا انقضای مدت ایشان امان داد و ناکثان عهد را گفت واعلموا انکم

غیر معجزی الله و بدانید انکه شما نه انید که عاجز کنندگان خدای باشید از عذاب
خود هرچند شمارا مهلت داده و ان الله مخزی الکافرین و این را نیز بدانید
که خدای تعالی رسوا کننده کافرانست در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن و
اذان و اعلام است و اگاه ساختن من الله و رسوله از خدای و رسول او
الی الناس بسوی عرب یوم الحج الاکبر روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام
حج و معظم افعال ان چون طواف و نحر و حلق وری درو ست یا اکبر باعتبار
آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود بان روز یا در ان روز عزت
مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و بر هر تقدیر مضمون اعلام کدام است
ان الله انکه خدای تعالی بری بیزار است من المشرکین از مشرکان و عهود
ایشان و رسوله و پیغمبر او نیز بیزار است فان تبتم پس اگر باز کردید از کفر و
غدر فهو پس ان بازگشت خیر لکم بهتر باشد شمارا از اقامت بر ان وان تولیتم
و اگر بر گردید از توبه و ترک کفر نکنید فاعلموا انکم پس بدانید انکه شما غیر
معجزی الله نه عاجز کنندگانید خدا را یعنی نتوانید که از وگریزید یا با او و
ستیزید و بشر الذین کفروا و بجای بشارت بیم کن کافران را بعذاب الیم بعذاب
درد ناک در آخرت و چون حکم عهود ناکثان فرمود در باب بنی ضمیره و بنی
کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد نموده میگوید الا الذین
لیکن انانکه عاهدتم عهد کردید با ایشان من المشرکین از شرک آورندگان
ثم لم ینقصوکم پس ایشان کم نکردند شیئا چیزی از عهدهای شما یعنی شکستند
پیمان شمارا و لم یظاهروا و دیگر یاری و هم پشتی نکردند علیکم بر قتال شما
احدا یکی را از دشمنان شما فاتموا الیهم پس تمام کنید بسوی ایشان عهدهم
عهد ایشان را الی مدتهم تا مدتی که مقرر شده ایشان را چون ناکثان بر چهار
ماه و پس مهلت میدهد ان الله بدرستی که خدای تعالی یحب المتقین
دوست میدارد متقیان را و از جمله تقوی وفا بعهد است و اتمام شرایط آن شیخ
نصرابادی فرموده که متقی را چهار نشانست حفظ الحدود و بذل المجهود
والوفاء بالعهود والقناعة بالموجود و برین وجه ترجمه یافته است **مثنوی**
متقی را بود چهار نشان • حفظ احکام شرع اول آن • ثانیا آنچه دسترس باشد
بر فقیران و بی‌کسان باشد • عهد را با وفا کنند پیوند • هرچه باشد بدان شوند
خرسند • و چون حکم معاهدان مشرک مبین شد در باب مشرکان غیر معاهد
میفرماید فاذا انسلخ پس چون بگذرد الاشهر الحرم ماههای حرام یعنی بیست
روز ذی الحجه و تمام ماه محرم و قولی انست که ایت در شان معاهدان نازل شد و اشهر
حرم چهار ماه مذکور است و حرم باعتبار تغلیب گفته که ذی الحجه و محرم درست
یا انکه حرام بود زین چهار ماه تعرض کفار معاهد و بقولی که از زمان نزول
سوره گیرند نه از وقت تبلیغ انقضای مدة بعد از انسلاخ ماههای حرام است

یعنی ذو القعده

اعنی ذو القعده و ذی الحجه و محرم و بر هر تقدیر چون این ماهها منقضی گردد
فاقتلوا المشرکین پس بکشید مشرکان را که عهد نکرده اید با ایشان یا انکه عهد شما را شکستند اند
حیث وجدتموهم هرجا که یابید در حل و حرم و خذوهم و بگیرید ایشان را باسیری
واحصروهم و باز دارید شان از طواف مسجد الحرام واقعدوا لهم و بنشینید برای
ایشان کل مرصد بر هر ممری یعنی سد کردانید بر ایشان راهها تا منتشر نشوند در بلاد
و قری فان تابوا پس اگر باز گردند از شرک بایمان و اقاموا الصلوة و بپای دارند
نماز را و اتوا الزکوة و بدهند زکوة را و ازین هر دو عمل دلیل تصدیق ایشان روشن
شود فخلوا سبیلهم پس خالی کنید راه ایشان را یعنی دست بدارید از ایشان و راه
دهید تا هرجا خواهند روند ان الله غفور بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است
مر گناهان گذشته ایشان را رحیم مهربانست بدادن ثواب بی حساب بدیشان
وان احد و اگر یکی من المشرکین از مشرکان که تعرض ایشان باید کرد بعد
از انقضای اشهر حرم استجارک زنهار خواهد از تو فاجره پس ایمن ساز
اورا و زنهار ده حتی یسمع تا بشنود کلام الله سخن خدا را که قرانست ثم ابلغه
پس اگر اسلام نیاورد در برسان اورا مأمنه بخانه که او موضع امن اوست
و بعد از ان با او مقاتله نمای ذلک این امان دادن بانهم بسبب انست که
ایشان قوم لا یعلمون گروهی اند که نمی دانند خدای را و سخن او نشنوده اند پس امان
باید داد تا بشنوند و در ان تدبر نمایند و تفکر کنند کیف یکون چگونه باشد استفهام
بمعنی انکار و استبعاد است یعنی نیست و چگونه تواند بود للمشرکین عهد مر مشرکان را
عهدی عند الله نزدیک خدای تعالی و عند رسوله و نزدیک رسول او و بعد
از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل الا الذین عاهدتم مگر انانکه عهد
بسته اید با ایشان یعنی بنی ضمیره و بنی کنانه که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
عهد بسته بود با ایشان عند المسجد الحرام نزدیک مسجد الحرام یعنی در حدیبیه که
قریبست بمکه معظمه فما استقاموا پس مادام که ایشان استقامت ورزند
بر عهد خود لکم برای شما فاستقیموا پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود
لهم برای ایشان ان الله بدرستی که خدای تعالی یحب المتقین دوست میدارد
پرهیزکاران را که بر عهد و پیمان استقامت نمایند کیف چگونه باشید بر عهد مشرکان
وان یظهروا و حال انکه اگر ایشان ظفر یابند علیکم بر شما لا یرقبوا فیکم نگاه ندارند
در باب شما الا خویشی و قرابتی و لا ذمة و نه وفای عهدی یرضونکم خشنود میکرد ند
شمارا بافواههم بزبانهای خویش یعنی وعده میدهند بایمان و طاعات
باسخنان شیرین میگویند و یأبی و سر باز می زنند قلوبهم دلهای ایشان
از انچه بزبان میگویند یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست **بیت** دل در خیال
غدر و زبان در ادای عذر • ایمن علام انکه دلش با زبان یکیست • واکثرهم
و بیشتری از ایشان فاسقون بیرون اند از دایره فرمان یا سرکشانند از قبول ایمان

وآنکی از ایشان بسبب بدنامی از نقض عهد تحرزی نمایند اشتروا بدل کردند
وبرگزیدند بآیات الله بقرآن ثمنا قلیلا چیزی را کم بهاء اندک دارد از متاع
دنیا ابوسفیان بعضی را از مشرکان تطمیع طعام دنیی کرده برای قتل اهل ایمان
جمع کرد ایشان تکذیب قرآن نموده وبطمع افتاده در رصد قتل مسلمانان آمدند
فصدوا پس اعراض کردند عن سبیله از طاعت خدای تعالی یا باز داشتند مردم را
از راه حج خانهٔ خدای تعالی انهم ساء ما کانوا یعملون بدرستی که ایشان بدکار
که میکنند قولی آنست که مراد ازین قوم یهودند که عهد حضرت پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم بشکستند وآیات توریت را باندک چیزی فروخته مردم را از متابعت
دین اسلام منع میکردند لا یرقبون نگاه نمیدارند یهود یا ناقضان عهد فی
مؤمن در شان هیچ مؤمنی الا قرابت یا سوگند ولا ذمة ونه عهد واولئک
وآن گروه هم المعتدون ایشانند از خدای درگذرندگان در شرارت وطغیان
فان تابوا پس اگر باز گردانند از کفر واقاموا الصلوة وبه پای دارند نماز وآتوا
الزکوة وبدهند زکوة را فاخوانکم پس ایشان برادران شمااند فی الدین در دین
اسلام ایشانراست آنچه شما را بود وبر ایشانست آنچه بر شما باشد ونفصل الآیات
وبیان میکنیم آیات را لقوم یعلمون برای گروهی که فهم کنند ودران تفکر نمایند
وان نکثوا واگر بشکنند مشرکان ایمانهم سوگندان وپیمانهای خود را من بعد
عهدهم پس ازانکه عهد کنند با شما وطعنوا وطعن کنند فی دینکم در دین
شما وعیب جویند در احکام اسلام فقاتلوا پس بکشید ائمة الکفر پیشوایان
کفر وسرداران اهل شرک را انهم لا ایمان لهم بدرستی که ایشانرا عهد وپیمان
نیست در حقیقت که اگر پیمان ایشان درست بودی شکست بدان راه نیافتی
پس مقاتله کنید با ایشان لعلهم ینتهون شاید که باز ایستند از شرک وطعن
در دین الا تقاتلون آیا کارزار نمی کنید قوما نکثوا با گروهی که بشکستند ایمانهم
پیمانهای که با شما بسته بودند در حدیبیه دیگر از عهدها میان حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم وقریش آن بود که خلفای یکدیگر را نرنجانند وبر قتال ایشان
با یکدیگر مظاهره نکنند قریش بنی بکر را که خلفای ایشان بسلاح ومردم مدد
دادند با بنی خزاعه که خلفای رسول بودند صلی الله علیه وسلم جنگ کردند
یا مراد از نکث کنندهٔ عهود یهود بنی قریظه اند که در روز احزاب ابوسفیان
وقوم او را مددگاری کردند وهموا وقصد کردند مشرکان باخراج الرسول
به بیرون کردن رسول صلی الله علیه وسلم از مکه ومشاورت نمودند در دار
الندوه چنانچه گذشت ودر لباب آورده که قریش در حدیبیه قصد آن کردند
که رسول را صلی الله علیه وسلم جهت ادای عمره بمکه راه ندهند وقبل از تمام
قواعد ان بجهت استخفاف از مکه اش اخراج کنند وبقول ثانی که مراد یهود اند
قصد اخراج آن حضرت صلی الله علیه وسلم نمودند از مدینه وهم بدؤکم

وحال آنست

وحال آنست که ایشان ابتدا کردند نقض عهد را اول مرة اول بار اتخشونهم
آیا شما می ترسید از محاربه وکارزار ایشان فالله احق پس خدای تعالی سزاوارتر
ان تخشوه بانکه ترسیدی از عقاب وی در ترک قتال کفار پس بحرب ایشان اشتغال
کنید ان کنتم مؤمنین اگر هستید باور دارندگان بعقوبت الهی در ترک
مامور قاتلوهم پس کارزار کنید با مشرکان یعذبهم الله تا خدای عذاب
کند ایشانرا بایدیکم بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند ویخزهم
ورسوای سازدشان بمقهوریت ومغلوبیت وینصرکم علیهم ونصرت
دهد شما را بر ایشان ویشف وشفا بخشد صدور قوم مؤمنین سینهای
گروهی از مؤمنان یعنی بنو خزاعه یا جمعی از یمن آمده اسلام آورده بودند
از مشرکان ایذای بسیار یافته وچون شکایت بعرض حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله رسانیده بودند که ابشروا فان الفرج قریب ویذهب غیظ قلوبهم
وببرد خدای تعالی بنصرت شما بر کفار اندوه دلهای آنانرا که بواسطهٔ آزار
کفار ملول بودند ویتوب الله وتوبه دهد خدای تعالی وباز گرداند بفضل
خود علی من یشاء بر هر که خواهد حق سبحانه وتعالی درین آیت خبر داد از توبه
بعضی کفار وآن واقع شد چنانچه ابوسفیان وعکرمة بن ابوجهل وسهل
بن عمرو وغیر ایشان ایمان آوردند والله علیم وخدای تعالی داناست بتوبهٔ
بعضی حکیم حکم کننده است بقبول توبه ام حسبتم آیا می پندارید ای مؤمنان
که قتال کفار را کاره اید وگفته اند خطاب با منافقانست میفرماید که پنداشتید
ان تترکوا آنکه شما را بگذارند برین که هستید ولما یعلم الله ونه بینند خدای
الذین جاهدوا آنانرا که جهاد کنند منکم از شما در راه وی ولم یتخذوا وفرا
نگیرند من دون الله بجز خدای تعالی ولا رسوله وبغیر فرستادهٔ او ولا المؤمنین
وبدون مؤمنان ولیجة دوست نهانی که افشای اسرار کنند با وی یعنی
شما بمجرد دعوای ایمان دست باز نخواهید داشت وخدای تعالی از شما
جهاد وعدم دوستی با مشرکان نادیده والله خبیر وخدا داناست بما تعملون
بآنچه شما میکنید وغرض شما از عملها وبرا معلوم است آورده اند که عباس
رضی الله عنه اسیر شد مسلمانان ویرا بشرک وقطع رحم سرزنش کردند
عباس جواب داد که شما مساوی ما می گویید یعنی بدیها واز محاسن ما
یاد نمی کنید امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرمود که شما را چه چیز است
که از داخل محاسن توان شمرد عباس رضی الله عنه گفت که ما بعمارت مسجد
الحرام قیام می نماییم وخانهٔ کعبه را تعظیم میکنیم وحاجیانرا شربت می دهیم
واسیرانرا از بند رها نیم این آیت نازل شد که ما کان نسزد ونروا نباشد
للمشرکین مر مشرکانرا ان یعمروا آنکه عمارت کنند مساجد الله مسجدهای
خدای را وگفته اند مسجد حرام را بلفظ جمع یاد کرد زیرا که قبلهٔ مساجدست

پس کانه عام او عام جمیع مساجد باشد و مشرکانرا عمارت مسجد روا نیست
شاهدین در حالتی که گواهان باشند علی انفسهم بر نفسهای خویش بالکفر بکفر
که آن سجود اصنام است یا تکذیب سید انام علیه افضل الصلوة والسلام یعنی
نشاید جمع کردن میان دو امر مخالف که عمارت بیت حق است و عبادت غیر او
اولئک آن گروه مشرکان حبطت تباه و باطل شده است بواسطهٔ شرک
اعمالهم عملهای ایشان که بدان مفتخرند از عمارت مسجد و سقایت حاج و فی — الکفار
و در آتش دوزخ هم خالدون ایشان جاودانند بسبب کفر انما یعمر جز این
نیست که عمارت کند مساجد الله مسجدهای خدایرا من آمن بالله آنکس که
گرویده باشد بخدای تعالی تمام نیست الا بایمان برسول وی والیوم الآخر
و بروز باز پسین واقام الصلوة و برپای داشته باشد نماز را واتی الزکوة
و داده باشد زکوة را ولم یخش و نترسیده باشد در امور دینی الا الله
مگر از خدای تعالی فعسی اولئک پس آن گروه شاید ان یکونوا آنکه باشند
من المهتدین از راه یافتگان بطریق نجات ایراد این کلام بصیغهٔ توقع
جهت قطع طمع مشرکانست یعنی اهتدای آن گروه که جامع اند مر کمالات
علمیه و طمع عملیه را دایرست میان لعل و عسی پس حال آنان که من کل
الوجوه ناقص اند پیدا و ظاهرست که چگونه خواهد بود **بیت** جایی که شیر مردان در معرض
عتاب‌اند ● روباه سیرتانرا آنجا چه تاب باشد ● و دیگر منع مؤمنانست از اغترار
باعمال خویش و بر آن اعتماد نمودن که هر که بعمل مغرورست از فیض ازل
مهجورست **بیت** مباش غره بعلم و عمل که شد ابلیس ● بدین سبب زدربارگاه
عزت دور ● آورده اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیت زمرهٔ حاجرا نبیذ
زبیب با عسل و سویق میدادند و در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم
منصب بعباس رضی الله عنه تعلق داشت و متصدی عمارت مسجد الحرام
شیبة بن طلحهٔ حجبی بود روزی این هر دو با مرتضی رضی الله عنه بمقام مفاخرت
درآمده عباس بسقایت و شیبه بعمارت مباهات می نمودند و حضرت مرتضی
رضی الله عنه باسلام و جهاد مفتخر می بود حق سبحانه و تعالی تصدیق امیر
المؤمنین علی را رضی الله عنه آیت فرستاد که اجعلتم آیا می دارید سقایة الحاج
اهل سقایت حاجیانرا و عمارة المسجد الحرام و ارباب عمارت مسجد حرام را
کمن آمن همچو آنکس که ایمان آورده است بالله بخدای تعالی والیوم الاخر و
بروز آخرت وجاهد و جهاد کرده است فی سبیل الله در راه خدای تعالی لا یستوون
برابر نیستند این دو قوم عند الله نزدیک خدای تعالی والله و خدای تعالی
لا یهدی القوم الظالمین راه نمی نماید بمقصود گروه مشرکانرا که بشرک بر خود ستم
کنند الذین آمنوا آنانکه بگرویدند بخدای تعالی و بآنچه آمده است از نزدیک — بهجرت
خدای وهاجروا و هجرت کرده اند از دیار خود وجاهدوا و جهاد کردند با مشرکان

فی سبیل الله

فی سبیل الله در راه خدای تعالی باموالهم ببذل کردن مالهای خود بر مجاهدان
و تهیئت اسباب قتال ایشان وانفسهم و در باختن نفسها در معارک حرب
اعظم درجة بزرگترند از روی درجه یعنی بلند مرتبه‌ترند عند الله نزدیک
خدای تعالی از آنکه سقایت حاج و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات نباشند
واولئک و آن گروه که مستجمع این کمالاتند هم الفائزون ایشانند ظفر یافتگان
یبشرهم ربهم مژده می دهد ایشانرا پروردگار ایشان برحمة
منه برحمتی فایضه از نزد ایشان ورضوان و خشنودی کامل از ایشان وجنات
و بوستانهای که لهم فیها مر ایشانرا باشد در آن بوستان نعیم مقیم نعمتی دایم
بی انقطاع در تنکیر مبشر به ایمائیست بآنکه زبان تعریف بر ادای توصیف وافی
نیست خالدین فیها در حالتی که این گروه جاوید باشند در آن بوستانها ابدا
همیشه تاکید خلودست تا حمل بر مکث طویل نفرمایند ان الله بدرستی که خدای
تعالی عنده نزدیک اوست اجر عظیم مزدی بزرگ که نعیم دنیا در جنب او
حقیر باشد و چه نعمت بهتر از رحمت و رضوان و نعیم جنان در کشف الاسرار
فرموده که رحمت برای عاصیانست و رضوان برای مطیعان و جنت برای
کافهٔ مؤمنان رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان رقم ناامیدی بر صفحات
احوال خود نکشند که هرچند گناه عظیم بود رحمت از آن اعظم است **رباعی**
گنه ما بود فزون ز شمار ● عفوت افزونتر از گناه همه ● قطرهٔ از بحر رحمت تو
بس است ● شستن نامهٔ سیاه همه ● آورده اند که چون حضرت رسالت را
صلی الله علیه و سلم بهجرت اجازت شد بعضی از اصحاب بنشاط تمام بطریق
مدینه مسارعت نمودند و ترک خانمانرا بر محبت زن و فرزند و مصاحبت خویش
و پیوند ترجیح می فرمودند و جمع دیگر را آباء و اقربا و عیال و اطفال سوگند داده
بزاری تمام سکون و آرام در منزل و مقام التماس میکردند و ایشانرا رقت
جنسیت پیوند و شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت می شد این آیت نازل گشت که
یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لا تتخذوا فرا مگیرید آباءکم پدران
خود را واخوانکم و برادران خود را اولیاء دوستان یعنی این گروه را بدوستی
مگیرید ان استحبوا الکفر اگر بگزینند ایشان کفر را علی الایمان بر ایمان و شمارا
از هجرت باز دارند ومن یتولهم منکم و هر که از شما ایشانرا دوست دارد یعنی
این عمل از ایشان پسندد فاولئک پس آن گروه دوست دارندگان هم الظالمون
ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مؤمنان
باید با مشرکان نشاید چون این آیت فرود آمد متخلفان از هجرت گفتند که حالا ما
در میان قبایل و عشایر خودیم و بمعاملات و تجارات اشتغال نموده اوقات میگذرانیم — نیم
چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت قطع پدر و فرزند باید کرد و تجارت از دست
برود و ما بی کس و مال بمانیم آیتی دیگر آمد قل بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم تارکان

جهت را ان کان آباؤکم هست آباؤکم پدران شما و ابناؤکم و فرزندان شما و اخوانکم
و برادران شما و ازواجکم و زنان شما و عشیرتکم و خویشان شما و اموال اقترفتموها
و مالهای که آن را کسب کرده اید و تجارة تخشون و بازرگانی که می ترسید کسادها
از ناروایی آن و مساکن و مسکنهای که آن شما راست ترضونها می پسندید آن را
احب الیکم دوست تر سوی شما یعنی اگر اینها را که مذکور شده بدوستی اختیاری
نه طبعی دوست تر میدارید من الله و رسوله از خدای تعالی و رسول او و جهاد فی
سبیله و از جهاد کردن در راه او فتربصوا پس انتظار برید و چشم حتی یأتی الله
تا بیارد خدای تعالی بامره عقوبت خود را عاجلاً و آجلاً والله و خدای تعالی لا یهدی
توفیق هدایت ندهد القوم الفاسقین گروه بیرون رفتگان را از حد فرمان در این
آیت تهدید بزرگ و توبیخ عظیم است و قول بیشتر ائمهٔ تفسیر راجع است بانکه ازین
آیت رایحهٔ ناامیدی استشمام می توان نمود چه اغلب مردم الا ما شاء الله در امر
دین خود را از اموال و ازواج و عشایر و مساکن دوست تر می دارند و حظوظ دنیوی
برای اختیار میکنند ای عزیز مرد باید که ابراهیم وار روی از کون بگرداند فانهم
عدو لی الا رب العالمین مال را بذل مهمات و فرزند را قصد قربان و خود را
فدای آتش سوزان کند تا در دعوی دوستی صادق باشد بیت آنکس که ترا شناخت
جان را چه کند • فرزند و عیال و خانمان را چه کند • حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام
فرموده که لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده والناس
اجمعین از حضرت شیخ الاسلام منقولست قدس سره احمد بن بخشی دمشقی روزی
پیش مادر و پدر نشسته بود و قصهٔ قربان کردن اسماعیل ع م از قرآن بر ایشان
می خواندند گفتند ای احمد از پیش برخیز و برو ما ترا در کار خدا کردیم احمد برخاست
و گفت الهی اکنون جز تو ندارم روی بکعبه نهاد و بعد از انکه بیست چهار موقف
ایستاده بود قصد زیارت والدین کرد چون بر دمشق آمد و بدر سرای خود رسید
حلقهٔ در جنبانید مادر آواز داد من علی الباب گفت انا احمد ابنک مادر گفت
پیش ازین ما را فرزندی بود او را در کار خدا کردیم احمد و محمود را با ما چه کار رباعی
ما هرچه داشتیم فدای تو کرده ایم • جانرا اسیر بند هوای تو کرده ایم • ما کرده ایم
ترک خود و هر دو کون نیز • و آنها که کرده ایم برای تو کرده ایم • لقد نصرکم الله
بدوستی که یاری کرد خدای شما را ای مؤمنان فی مواطن کثیرة در موطنهای
بسیار یعنی مواقع حرب و معارک کارزار چون روز بدر و حرب بنی نضیر و
جنگ بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و غیر آن و یوم
حنین و در موطن روز حنین و آن وادی است میان مکه و طایف که حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم در آن موضع با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرمود
و آن چنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان نمودند
و خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم رسیده بود دوازده یا شانزده هزار

مرد متوجه

مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهار هزار مرد بودند یکی از صحابه گفت
لن نغلب الیوم من قلة ما امروز از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرت
بسیار اعجاب نمود و این سخن بحضرت رسیده نپسندید و بسبب این عجب
در اول حال شکست بر لشکر اسلام آمد پس حق تعالی این قصه را با مؤمنان
میدهد که و یوم حنین و شما را یاری داد روز حنین اذ اعجبتکم چون بشگفت
آورد شما را کثرتکم بسیاری لشکر شما فلم تغن عنکم پس دفع نکرد از شما
آن کثرت شما شیئاً چیزی را از صولت دشمن و ضاقت و تنگ شد علیکم الارض
بر شما زمین آن وادی بما رحبت با فراخی و گشادگی که داشت ثم ولیتم پس پشت
بر دشمن کردید و برگشتید از حرب مدبرین در حالتی که هزیمت کنندگان بودید
آورده اند که تمامی لشکر منهزم شدند و با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
چهار تن بماندند علی و عباس و ابو سفیان بن الحارث و عبد الله بن مسعود
رضی الله عنهم و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آن روز بر استری سوار بود
چون دوستان هزیمت کردند دشمنان بتمامی روی بآن حضرت آوردند ایشان
استر خود را نهیب میدادند و روی بدشمن حمله میفرمودند و می گفتند انا
النبی لا کذب و انا بن عبد المطلب و عباس و ابو سفیان رکاب و لجام استر
گرفتندی نگذاشتندی که آن حضرت بمیان دشمن در آید و ازین صورت بر کمال
شجاعت سید عالم صلوات الله علیه و سلامه استدلال می توان نمود که در چنان
روز بر استری که در معرکهٔ حرب کر و فر ندارد سوار شده و بی مددکار متوجه
حرب کفار گشته نسب خود را اظهار می فرمود القصه چون عباس رضی الله عنه
آن حضرت را نگذاشت که محاربه نماید حضرت فرمود که پس اصحاب را بازخوان
عباس مرد بلند آواز بود ندا کرد که یا عباد الله هذا رسول الله تعالی یا اصحاب
الشجرة السمرة یا اصحاب سورة البقرة مردم باواز عباس بازگشتند و جمعی که عدد ایشان
بصد نمی رسید بملازمت حضرت صلی الله علیه و سلم پیوستند برای حملهٔ کفار شدند
و آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که الآن حمی الوطیس و به تلاوت دعای موسی ع م
که در روز فلق بحر خوانده بود که اللهم لک الحمد و الیک المشتکی و انت المستعان
ملهم شده از استر فرود آمد یا همچنان سواره مشتی خاک و سنگ ریزه از زمین
برداشت یا از یاران طلبید و گفت شاهت الوجوه و بر طرف دشمن نهاد و فرمود
که انهزموا و رب محمد صلی الله علیه و سلم بقدرت ربانی هیچ کس نماند از اعادی الا که
چشم و دهان او از خاک و سنگ ریزه پر شد و شکست بر دشمن افتاده دلهای مؤمنان
آرام پذیرفت کما قال الله تعالی ثم انزل الله پس فرو فرستاد خدای تعالی سکینته
رحمت خود را که سبب سکون و آرام قلوبست علی رسوله بر فرستادهٔ خود تا تنها
داعیهٔ حرب نمود و از کثرت اعدا اندیشه نفرمود و علی المؤمنین و بر مؤمنان تا بندای
عباس رضی الله عنه بازگشتند و انزل جنوداً و فرستاد لشکرها که بچشم خود لم تروها

ندیدید شما ایشانرا اما کفار میدیدند و آنان ملائکه بودند باجامهای سفید
و عمامهای سرخ علاقه بین الکتفین کذشته بر اسبان ابلق سوار شده و عدد
ایشان پنج هزار یا شانزده هزار بوده وعذب الذین کفروا و عذاب کرد خدای
تعالی آنانرا که کافر بودند باآنکه بسیار کس از ایشان کشته شد و شش هزار
از اولاد و اهالی ایشان برده کرفتند و بیست و چهار هزار اشتر و چهار هزار
وقیه نقره و زیاده از چهل هزار کوسفند غنیمت بدست آمد وذلک و آنکه
واقع شده جزاء الکافرین پاداشت نکرویدکانست ثم یتوب الله پس توبه
میدهد خدای تعالی و فضل میکند من بعد ذلک از پس این جنک بتوفیق
اسلام علی من یشاء بر هر که خواهد از ایشان یعنی منهزمان از جنک حنین
و آن چنان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقع حنین بملازمت سید
ثقلین صلوة الله علیه و سلامه آمده بشرف اسلام معزز کشتند والله غفور
و خدای تعالی آمرزنده است کناهان توبه کنندکانرا رحیم مهربانست که بعد
از توبه مواخذت نکند یا ایها الذین آمنوا ای کروه باوردارندکان انما المشرکون
جز این نیست که مشرکان نجس پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیدت یا بسبب
آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند ابن عباس رضی الله
عنهما فرموده که نجس العین اند مانند کلاب فلا یقربوا پس باید که نزدیک نشوند
المسجد الحرام مسجد حرام که محیط بیت الحرام است بعد عامهم هذا پس از این
سال که سنه برات است و آن سنه تاسع بوده از هجرت یا سال حجة الوداع که سنه
عاشره بوده امام اعظم رحمه الله فرموده که مراد منع کفارست از حج و عمره نه از درآمدن
بمسجد حرام و غیر آن از مساجد و امام مالک رحمه الله منع میفرماید از دخول همه
مساجد قیاس بر مسجد الحرام و امام شافعی رحمه الله همین از دخول مسجد حرام نهی
میکند خاصة و ان خفتم و اکر می ترسید شما ای اهل مکه عیلة از درویشی بسبب منع
ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم بجهت خرید و فروخت اطعمه و البسه می
آوردند حق سبحانه و تعالی میفرماید ایشانرا از دخول حرم منع کنند و اکر ازین می ترسید
که بسبب انقطاع تجارت تنک عیشی شوند فسوف یغنیکم الله من فضله از فضل و
رحمت خود ان شاء اکر خواهد و انجاز این وعده فرموده اهل تباله و جرش که دو بلده
بود از بلاد یمن مسلمان شدند و هر سال آنچه در بایست بود از طعام بمکه می بردند یا آنکه
اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا بانواع تجارات آنجا می
دویدند ان الله علیم بدرستی که خدای تعالی داناست باحوال بندکان حکیم حکم
کننده است بتحقیق آمال ایشان اکر دری در بندد دکری بکشاید بیت کمان مدار
اکر ضایع تو بکذاری * که ضایع نکذارد مسبب الاسباب * بلای من در احسان اکر
تو در بندی * دری دکر بکشاید مفتح الابواب * بعد از ذکر مقاتله و تنها محاربه کتابی
امر کند و میفرماید قاتلوا بکشید ای مؤمنان و کارزار کنید الذین با آنانکه

لا یؤمنون

لا یؤمنون بالله ایمان ندارند بخدای تعالی یعنی یهود که به تثنیه قایل اند و نصاری
که تثلیث را معتقد اند ولا بالیوم الآخر و نمی کروند بروز قیامت یهود کویند
که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد روحانی اثبات میکنند
پس ایمان ایشان بروز آخرت چنانچه باید نباشد ولا یحرمون و حرام نمی دارند
و نمی دانند ما حرم الله آنچه حرام کرده است خدای تعالی از خمر و خنزیر ورسوله
و نه آنچه حرام کرده است رسول او یعنی محرم نمی دانند آنچه حرمت آن بکتاب
و سنت ثابت شده ولا یدینون و نمی پذیرند دین الحق دین حق را که اسلامست
من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی توریة و انجیل
بدیشان عطا کرده ایم الذین لا یؤمنون است میفرماید که با اهل کتاب مقاتله
کنید حتی یعطوا الجزیة تا وقتی که بدهند جزیه را یعنی آنچه از خراج بنسبت
هر کس از ایشان مقرر شود بدهند عن ید از دست خود وهم صاغرون و حال
آنکه ایشان خورد شدکان باشند یعنی جزیه بدست خود آرند و نه نشینند تا وقتی
که تسلیم کنند یا از ایشان جزیه بکیرند و کردن ایشانرا به بسلی فرو کوبند و مفهوم
آیت مقتضی تخصیص جزیه است با اهل کتاب و مجوس را چون شبه کتابست
ملحق اند با اهل کتابین و شافعی رحمه الله کفته که از غیر کتابی جزیه نکیرند و حنفی
رحمه الله علیه فرموده که از همه مشرکان کیرند غیر مشرکان عرب که حکم ایشان
یا تیغ است یا اسلام و امام مالک رحمه الله علیه کوید از همه کفار کیرند مکر از مرتد
که حکم او قتل است وقالت الیهود و کفتند جهودان عزیر ابن الله که عزیر
پسر خداست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بباید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل
یعقوب است و هم از سبط لاوی و بچهارده پشت بهارون بن عمران
علیه السلام می رسد و مجمل قصه او آنست که چون حق تعالی بخت النصر
بابلی را بر بنی اسرائیل کماشت تا مصاحف توریت را بسوخت و بیت المقدس را
منهدم ساخت و هر که توریت میدانست همه را بکشت و باقی را برده کرفت
و عزیر از جمله اسیران بود و توریت میخواند اما چون خرد سال بود از خواندن
وی حسابی نکرفتند او بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص یافته روی به بیت
المقدس نهاد حق تعالی در اثنای طریق در قریه استراباد او را بمیرانید و بعد
از صد سال زنده کردانید چنانچه در سورة البقرة کذشت و چون عزیر بمیان قوم
آمد تصدیق نمودند و او را بخواندن و نوشتن توریت امتحان کردند در تفسیر امام
ثعلبی رحمة الله علیه مذکورست که پنج قلم بر اصابع دست راست وی بستند
و به هر پنج انکشت کتابت توریت میکرد از ظهر القلب تا باتمام رسید دیکرباره
شبهه کردند که چون کسی که توریت داند و خواند در میان ما نیست چه دانیم
که این توریت هست یا نه مردی در میان ایشان کفت که من از پدر خود شنیدم
که او از پدر خود شنیده بود که من در واقعه بخت النصر توریت را در ظرفی

مضبوط ساخته در فلان شکاف کوه نهادم جمعی بآن مر دبرفتند و توریت را از آن
محل بیرون داشتند و بمجمع آوردند و با نچه عزیر علیه السلام نوشته بود مقابله کردند
یک حرف تفاوت نداشت متعجب شده گفتند حق سبحانه توریت را بعد از صد
سال در دل عزیر انداخت مگر سبب آنکه او پسر اوست پس متقدمان یهود
برین قول قایل شدند و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشان
حضرت رسالت صلوات الله علیه و سلامه این سخن گفتند و قالت النصاری
و گفتند ترسایان المسیح ابن الله عیسی پسر خداست و این نیز سخن جمعیست
از ایشان که وجود فرزند را بی وجود پدر مستحیل شمردند با آنکه از و ابرای آکمه و الابرص
و احیای موتی مشاهده نموده برین جرات اقدام کردند ذلک آنچه مذکور شد
قولهم گفتن ایشانست بافواههم بزبانهای ایشان که بر ایشان افترا میکنند
یا سخنیست مهمل که بزبان می رانند و حقیقتی ندارند یضاهؤن مشابه
می سازند سخن خود را قول الذین کفروا با سخن آنانکه کافر شدند من قبل پیش
از ایشان یعنی مدلج که گفتند ملائکه دختران خدایند نعوذ بالله تعالی یا بعضی
از کفار عرب که حق سبحانه را بواللات و بوالعزی میخوانند قاتلهم الله لعنت
کناد خدای تعالی بر ایشان انی یؤفکون چگونه برگردانیده میشوند از راه حق بسوی
باطل استفهام بطریق تعجب است اتخذوا فرا گرفتند یهود و نصاری احبارهم
علمای خود را و رهبانهم و عباد خود را اربابا خدایان من دون الله بجز از خدای
یعنی فرمان ایشان بردند در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدا می باید برد یا سجده
میکنند ایشان را و المسیح ابن مریم و عیسی پسر مریم را نیز بخدای میگیرند و ما امروا
و حال آنکه عیسی و احبار و رهبان فرموده نشدند یا فرا گیرندگان ایشان بخدایی
مامور نیستند در همه کتابها الا لیعبدوا مگر آنکه فرمان برند و پرستند الها
واحدا یک خدای را که در وحدانیت لا اله هیچ معبودی نیست الا هو مگر او سبحانه
پاکست او عما یشرکون از آنچه با وی انباز میگیرند یریدون میخواهند جهودان
و ترسایان ان یطفؤا آنکه نشانند نور الله نور خدا را که قرآنست یا نور حضرت
محمد صلی الله علیه و سلم یا حجت روشن بر تقدیس و تنزیه او از زن و فرزند بافواههم
ببادهنهای خویش یا به تکذیبی که بر زبان میرانند و یابی الله و نمی خواهد خدای
و نمی پسندد الا ان یتم مگر آنکه تمام کند نوره دین روشن خود را با علای اعلام
توحید و لو کره الکافرون و اگرچه کاره باشند آنرا کافران و درین معنی گفته اند
بیت چراغی را که ایزد بر فروزد • هر آنکو پف کند سبلت بسوزد • پس بیان اتمام
نور میکند و میفرماید هو الذی اوست آن خداوندی که بفضل شامل خود ارسل
فرستاده رسوله فرستادهٔ خود را که حضرت محمدست صلی الله علیه و سلم بالهدی
بقرآن که محض هدایتست و دین الحق و بدین درست که اسلامست و ارسال برای آن
بود لیظهره تا ظاهر و غالب گرداند دین خود را علی الدین کله بر همه دینها و منسوخ

ههم

سازد احکام

سازد احکام آنرا و آن بعد از نزول عیسی علیه السلام خواهد بود که بر روی زمین
جز دین اسلام نماند و لو کره المشرکون و اگرچه کراهیت دارند مشرکان این صورت را
یا ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان آورده اید ان کثیرا بدرستی که بسیاری
من الاحبار و الرهبان از علما و زهاد یهود و نصاری لیاکلون هر آینه
که میخورند اموال الناس مالهای مردمان را بالباطل برشوت در حکم و یصدون
و باز میدارند خلق را عن سبیل الله از دین خدای تعالی یعنی منع میکنند از دخول
در اسلام و الذین و آنانکه از اهل کتاب و غیر ایشان که از روی حرص و بخل یکنزون
الذهب گنج می نهند زر را و الفضة و نقره را و لا ینفقونها و نفقه نمیکنند گنجها را
فی سبیل الله در راه خدای تعالی یعنی زکوة نمی دهند چه در خبر که ما ادی زکوته
فلیس بکنز آنچه زکوة آن داده اند کنز نیست یعنی گنجی که بر آن وعیدی مرتب باشد
وعید آنست که فرمود فبشرهم پس بشارت ده گنج نهادگان زکوة نادهندگان را بعذاب
الیم بعذابی دردناک یوم یحمی روزی که گرم شود یعنی برافروزند آتش را علیها
بر آن گنجها فی نار جهنم در آتش دوزخ فتکوی پس داغ کرده شود بها بدان دینارها
و درمهای سوزان جباههم پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقرا گره بر آن
زده اند و جنوبهم و پهلوهای ایشان که از اهل فقر تهی کرده اند و ظهورهم و پشتهای
ایشان که در وقت دیدن فقیری گردانیده اند و گفته اند اشرف اعضای ظاهره این
سه عضو اند که اشتمال بر اعضای رئیسه که دماغ و دل و جگرست دارند این سه را در آن
روز معذب کرده اند بداغ و گویند هذا ما کنزتم اینست آنچه گنج نهاده بودید لانفسکم
برای منفعت نفسهای خود و امروز سبب مضرت نفسهای شما باشد فذوقوا پس
بچشید ما کنتم تکنزون وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید ذخیره که وبال بر آن متفرع
نباشد اعمال صالحه است در امالی امام ظهیر الدین ولوالجی مذکور است که اگر دیگران
خزینهٔ مال کنند تو خیر اعمال کن و اگر دیگران کنوز اعراض فانیه جویند تو رموز اسرار
باقیه جوی رباعی یک درم کاندهی بدرویش • بهتر از گنجهای مدخرست • زانچه
داری تمتعی برگیر • کان دگر روزی کسی دگرست • چون اعیاد و متعبدات اهل کتاب
دایر بماه قمری و سال شمسی است و سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و ربعی از
روزی باشد تقریبا و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و کسری پس در هر سه
سال سنهٔ ایشان سیزده ماه می باشد و عدد سنه در حکم خدای دوازده است
پس حق سبحانه و تعالی بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه نهاده و احکام
صوم و حج و زکوة و عید و غیر آن بدان مرتبط ساخته و در بیان عدد آن فرموده
ان عدة الشهور بدرستی که شمار ماهها که پسندیده عند الله نزدیک خدای
تعالی اثنی عشر شهرا دوازده ماه است فی کتاب الله در لوح محفوظ یا در حکم
او و نوشته است خدای تعالی این حکم را یوم خلق السموات و الارض روزی
که بیافرید آسمان و زمین منها از آن دوازده ماه اربعة حرم چهار ماه

حرام است سه در هم پیوسته ذو القعده و ذو الحجه و محرم و یکی منفرد و آن رجبست
ذلك الدین القیم این است حساب درست و شمار ماهها فلا تظلموا پس
ستم مکنید فیهن در این چهار ماه انفسکم بر نفسهای خود بارتکاب محرمات
و بترک حرمت این اوقات جمهور علما برآنند که حرمت مقاتله ماهها منسوخ است
و مراد از ظلم مباشرت معاصیست یا ترک قتال مقاتلان از اهل شرک اگرچه
در همه اشهر ترک معاصی لازم است اما تخصیص نمود این چهار ماه را به جهت
شرف چه گناه درین ماهها مشابه است بگناه در حرم یا در حال احرام و قاتلوا
المشرکین و کارزار کنید با مشرکان کافة با همه ایشان در اشهر حرم و غیر آن
کما یقاتلونکم کافة چنانکه همه ایشان با شما کارزار میکنند واعلموا ان الله و بدانید
انکه خدای تعالی مع المتقین با پرهیزکارانست بنصرت و حفظ آورده اند که
طباع اهل جاهلیت بقتل و غارت مستانس شده بود و در ماههای حرام قتال
همی کردند چون سه ماه متصل حرام بود به تنگ آمده گفتند ما سه ماه پی در پی
بی تاراج و غارات تحمل نداریم پس قلمس کنانی صورتی برانگیخت و در موسم ندا
کرد که یا معشر العرب خدای شما درین سال محرم را حلال کرده اند و حرمت او را تاخیر
کرد بماه صفر مردمان قول او را قبول نمودند باز سال دیگر را منادی فرمود که خدای
تعالی درین سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال کرد و گاه بود که در اثنای محرمات
ایشان ماه حرام نو شدی و حرمت او را تاخیر کردندی بماهی بعد از وی و او را حلال
داشتندی و در سال چهار ماه را حرام میدانستند اما اختصاص اشهر حرم فرو
گذشته بمجرد عدد را اعتبار کردندی و این عمل را نسی میگفتند حق سبحانه و تعالی فرمود
انما النسی جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماهی دیگر زیادة فی الکفر افزونی است
در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله و تحریم ما احل الله کفری دیگرست که با کفر ایشان انضمام
می یابد یضل گمراه میکردند و حفص یُضَلّ بصیغه مجهول میخواند یعنی گمراه کرده
میشوند به بدین عمل الذین کفروا آنانکه کافر شدند گمراهی زیاده بزیاده یحلونه
حلال میدانند عاما در سال و بجای او ماه دیگر حرام میکنند و یحرمونه و حرام
میدارند نسی را عاما در سالی دیگر و همان ماه را که حلال کرده بودند بر حرمت او
میگذارند و در آن سال که تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم ماه حلال میکنند لیواطئوا
تا موافق سازند و تمام کنند عدة ما حرم الله شمار آنرا که خدا حرام کرده است چه گفته شد
که ایشان اشهر حرم را چهار دانستند فیحلوا ما حرم الله پس حلال میکنند
برای موافقت عدد آنچه خدای حرام کرده است بی مراعت وقت زین لهم
آراسته کرده آنیده شده است برای ایشان یعنی بیاراسته است در دل ایشان
سوء اعمالهم بدی کردارهای ایشانرا الله و خدای تعالی لا یهدی القوم
الکافرین توفیق رشاد و هدایت کردن ناگرویدگانرا ندهد در ینابیع آورده که
جاهلان عرب در سال چهار ماه را حرام میداشتند و خلق را از دست و زبان
خود ایمن

خود ایمن ساختند مؤمنان مؤدب بدان سزاوارند که در همه ماهها مسلمانانرا
از ضرر خود سالم دارند و ایذا و آزار خلق بزبان و دست فرو گذارند که
مکافات آزار آزارست و مجازات اضرار اضرار رباعی آزار دل خلق مکن بی سببی
تا بر نکشند یا ربی نیم شبی • بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن • کانرا بشبی برند
و این را بتبی • نقلست که بر سال نهم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم عازم غزوهٔ
تبوک شده هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشک سال منقلب الحال
میگذرانیدند چون فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان اجتهاد بربسته عنان
عزیمت بدان سو معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت و کثرت اعدا و قلت
زاد و گرمی هوا بکراهیت طبیعی در رفتن تکاسل میورزیدند آیت آمد که یا ایها
الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید ما لکم چیست شما را که برای اعلای کلمهٔ دین
اذا قیل لکم چون گویند مر شما را که بجد تمام انفروا بیرون روید فی سبیل الله در راه
خدای تعالی و جهاد کنید اثاقلتم گران جنبید و درنگ کنید یعنی مایل شوید الی
الارض بسوی زمین از روی کاهلی یا میل کنید بمزروعات آن ارضیتم آیا راضی
شدید و خرسند گشتید بالحیوة الدنیا من الاخرة بزندگانی دنیا از ثواب آخرت این
مکنید دنیی را بر آخرت مگزینید فما پس نیست متاع الحیوة الدنیا برخورداری
زندگانی دنیا فی الاخرة در جنب سرای آخرت و نعیم آن الا قلیل مگر اندک محقر و هیچ
عاقل بزرگتر را از دست ندهد برای خردتر متاع این جهان فانی و معیوب و نعیم
آن جهان باقی و مرغوب چرا کسی دولت باقی را گذارد و بنعمتهای فانی سر در آید الا تنفروا
اگر بیرون نروید بحرب که شما را فرمان شده یعذبکم عذابا الیما عذاب کند خدای
شما را عذابی دردناک یا آنکه دشمن را بر شما ظفر دهد یا به سببی از اسباب شاقه شما را
هلاک کند و یستبدل و بدل کند شما را قوما غیرکم بقومی غیر شما که فرمان برند چون
اهل یمن و ابناء فارس و لا تضروه شیئا و زیان نتوانید رسانید چیزی مر خدایرا که
بی نیاز است از همه یا رسول او را که در پناه عصمت اوست والله و خدای تعالی علی کل
شیء بر همه چیزی از تبدیل و تغییر قدیر تواناست الا تنصروه اگر نصرت ندهید پیغمبر
او را زود باشد که خدای تعالی او را یاری کند و در مستقبل او را فرو نگذارد چنانچه در ماضی
نگذاشت فقد نصره الله پس بدرستی که نصرت کرد او را خدای تعالی اذ اخرجه الذین کفروا
آنگاه که قصد بیرون کردند کافران از مکه حق سبحانه و تعالی او را دستور خروج داد
ثانی اثنین در حالتی که دوم دو بود و نصرت داد اذ هما بوقتی که بودند هر دو فی الغار
در غار ثور و آن غاریست بر اعلی جبل ثور الحل در جانب یمن از مکه بمسیر ساعتی از ساعات
زمان و در آن وقت کسی بدانجا نمیرسید و زعات و اهل صحاری از نزول در آن
فارغ بودند پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم شب پنجشنبه غرهٔ ربیع الاول از شهور
مکه از خانهٔ صدیق رضی الله عنه برفاقت وی بیرون آمده بدان غار توجه فرمود
و شب در آنجا بیتوتت فرمود و روزی دیگر کفار بطلب آن حضرت صلی الله علیه و سلم

و الهجرة النبویة و غار ثور

بیرون آمده پی بدر غار آوردند حق سبحانه و تعالی در همان شب درخت مغیلان
بر در غار رویانید جفتی کبوتر وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه کرفته بیضه نهادند
و عنکبوتی را الهام داد بر در غار بر تنند کما قیل شعر عرب ظنوا الحمام فظنوا العنکبوت
خیر البریة لم ینسج و لم یحم • القصه بدر غار رسیده و بسبب آن حالات که دلالت
بر خلو مقام از سید انام داشت متعرض غار نشدند و صدیق رضی الله عنه بکفت
یا رسول الله اکر یکی از مشرکان در زیر قدم خود نکاه کند هر آینه ما را بیند خواجه
کاینات علیه السلام فرمود که ما ظنک باثنین الله ثالثهما و حق سبحانه و تعالی
ازین حال خبر میدهد اذ یقول چون کفته پیغمبر علیه السلام لصاحبه مر یار خود را
لا تحزن اندوه مخور ان الله بدرستی که خدای تعالی معنا با ماست بنصرت
بر اعادی و عصمت از عوادی فانزل الله پس فرستاد خدای تعالی سکینته رحمت
خود را که سبب آرامش است علیه بر رسول علیه السلام و اشهر آنست که بصدیق
بجهت آنکه از روی شفقت بر حال آن حضرت بغایت مضطرب بود و شیخ فرید
الدین عطار در باب نزول سکینه بر صدیق رضی الله عنه فرموده مثنوی خواجه
اول که اول یار اوست • ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست • چون سکینه شد ز حق
منزل برو • کشته مشکلهای عالم حل برو • و ایده و داد خدای پیغمبر خود را بلشکرهای
ملائکه که شما لم تروها ندیدید ایشانرا یعنی فرشتکانرا فرستاد تا در غار حراست
و حفاظت او نمودند یا مراد ملائکه منزله اند در بدر و احزاب و حنین و جعل
و کردانیده کلمة الذین کفروا کلمه آنانرا که کافر شدند السفلی فروتر یعنی دعوت کفر را
که از ایشان صادر میشد خوار و بی مقدار ساخت و کلمة الله و کلمه خدای تعالی
غالبست یعنی دعوت اسلام یا توحید یا کلمه شهادت هی العلیا آن بلند تر و رفیع
قدر ترست و الله عزیز و خدای تعالی غالبست عزیز کند اهل توحید را حکیم
داناست خوار سازد اهل شک را مقصود از ایراد این قصه غار در اثنای امر
بغزوه تبوک آنست که اکر شما ای کارهانی جهاد یاری نکنید پیغمبر مرا صلی الله علیه
و سلم من او را یاری کنم چنانچه در آن محل که یار او یک کس بیش نبود و تمام صنادید
قریش بقصد او برخاسته بودند من یاری کردم و از میان دشمنانش سلامت بیرون
آوردم پس مفتاح نصرت بقبضه قدرت منست و ما النصر الا من عند الله
مثنوی یاری از من جو نه از خیل و سپاه • راز با من کوی نی با میر و شاه • هر کرا
یاری کنم برتر شود • هر کرا دور افکنم ابتر شود • انفروا بیرون روید بغزوه
تبوک خفافا سبکباران و ثقالا و کران باران و مفسران را در خفاف و ثقال اقوالست
حاصلش آنکه مراد سوارانند و پیادکان یا تندرستان و بیماران یا جوانان و
پیران یا درویشان و توانکران یا بی سلاحان و مسلحان یا غریبان و کتخدایان
یا لاغران و فربهان یا منفردان و خدمتکاران سلمی رحمة الله علیه میکوید که سبک دوشان
بار تکالیف طاعات و کرانان از مباشرت مخالفات امام قشیری رحمة الله علیه

میفرماید

میفرماید که خفاف آنانند که از بند شهوه و ماسوا آزادانند و ثقال ایشانند که بقید تعلقات
مقید انند و در بحر العرایس آورده که خفاف مجذوبانند از کشش عنایت براه سلوک در آمده
و ثقال سالکانند به پرورش هدایت متوجه جذبه حقانی شده هر دو طائفه در راه اند
اما یکی ببال کشش می پرد و یکی ببال کوشش به پرورش هدایت متوجه حضرت میرود آنکه
بپای میرود بدمی عالی زیر پای کند و آنکه ببال اقبال می پرد بدمی بساط مشاهده
ماسوا را طی کند مثنوی مرد عارف چون بدان پری پرد • در دمی از نه فلک می بکذرد
سیر زاهد هر دمی یکروزه راه • سیر عارف هر زمان تا تخت شاه • در اسباب
نزول مذکورست که جمعی ببهانه ضایع شدن ضیاع و پریشانی کار بار این جهان
داعیه تخلف از غزوه تبوک میداشتند حق سبحانه و تعالی عذر ایشانرا قبول
نکرد و فرمود که بیرون روند آنان که سبکبارند از بار مال و منال و آنان که کرانند
یا جمال و اثقال وجاهدوا و جهاد کنید باموالکم بمالهای خود و انفسکم و بنفسهای
خود که مباشر کارزار کردید فی سبیل الله در راه خدای ذلکم این بیرون رفتن و حرب
کردن خیر لکم بهترست مر شما را از تخلف و ترک جهاد ان کنتم تعلمون اکر هستید
که بدانید ثواب جهاد و عقاب تخلف را آورده اند که چون حضرت رسول صلی
الله علیه و سلم مردمانرا بغزوه تبوک اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی
مسارعت نمودند و فرمانرا بسمع اطاعت شنودند و آنها کابر مهاجر و انصار
بودند و بعضی ضعفاء مؤمنانرا کران آمد اما فرمان خدای تعالی و حکم رسول
علیه السلام بر هوای نفس اختیار کردند و برخی دستوری اقامت و تخلف طلبیدند
و آنان منافقان بودند و در شان ایشان نازل شده لو کان اکر بودی آنچه تو ایشانرا
بدان دعوت میکنی عرضا خواسته دنیاوی قریبا نزدیک بغرا کرفتن و سفرا قاصدا
و سفری میان و آسان لاتبعوک هر آینه پی روی تو میکردند بطمع مال و لکن
بعدت و لیکن دور شد علیهم الشقة بر ایشان مسافتی که بمشقت قطع آن توان
کرد و سیحلفون بالله و زود باشد که سوکند خورند بخدای تعالی آن چیز از معجزات
قرانست که قبل از وقوع بیان میکند که چون از تبوک برای متخلفان بطریق اعتذار
نزد تو قسم یاد کنند لو استطعنا اکر توانستمانی سفر کردن و استطاعت داشتمانی
لخرجنا معکم هر آینه بیرون می آمدیم و با شما مرافقت و موافقت می نمودیم یهلکون
انفسهم و هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوکند دروغ یعنی مستحق عذاب
میسازند و الله یعلم و خدای تعالی میداند انهم بدرستی که ایشان لکاذبون
دروغکویانند عفا الله عنک دعای الهیست حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را میفرماید
عفو کناد خدای از تو و عادت مردم می باشد که دعا کنند کسی را بعفو و رحمت
و مغفرت بی وقوع خطایی او چنانچه مثلا یکی تشنه را آب دهد او میکوید که غفر الله لک
یا در جواب عاطس حامد کوید یرحمک الله و برخی [illegible] که حضرت رسالت صلعم
مستاذنانرا اجازت تخلف داد حق سبحانه و تعالی آنرا عفو کرد بدین تقدیر خبر باشد

یعنی درگذرانید خدای تعالی از تو لم اذنت چرا دستوری دادی در باز استادن کهم
مر ایشان را وعذرهای حیل آمیز ایشان را شنیدی بایستی که باجازت مباد رت نمی نمودی
حتی یتبین تا وقتی که روشن می شد لک مر ترا الذین صدقوا آنانکه راست گفتند در اعتذار
وتعلم الکاذبین وتا میدانستی دروغ گویان را لا یستاذنک دستوری نمی طلبید از تو الذین
یؤمنون آن کسانی که بتحقیق و یقین ایمان دارند بالله والیوم الاخر بخدای تعالی و بروز
باز پسین ان یجاهدوا از آنکه جهاد کنند باموالهم وانفسهم بمالهای ونفسهای خود
والله علیم وخدای داناست بالمتقین به پرهیزکاران از تخلف انما یستاذنک جز این
نیست که دستوری می جویند از تو در تخلف الذین لا یؤمنون آنانکه ایمان ندارند بالله
والیوم الاخر بخدای و بروز قیامت وارتابت ودر شک افتاده است قلوبهم دلهای
ایشان در حقیقت اسلام متردد شده اند فهم فی ریبهم پس ایشان در شک خود یترددون سرگردان میکردند ولو ارادوا الخروج واگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن
بغزو لاعدوا له عدة آماده میکردند برای خروج عدة آن ساز و برگ که در سفر
بکار آید یعنی استطاعت خروج داشتند ولکن کره الله ولیکن کراهت داشت خدای
تعالی ونه پسندید انبعاثهم برانگیختن ایشان را درین سفر فثبطهم پس باز داشت
ایشان را در ترس وکاهلی بر ایشان گماشت وقیل اقعدوا وگفته شد مر ایشان را که بنشینید
در خانها مع القاعدین با نشستگان یعنی زنان وکودکان و بیماران ومعلولان
گوینده این سخن حضرت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم یا بعضی از ایشان با بعضی
میگفتند وبصحت رسیده که چون عسکر همایون در ثنیة الوداع مقرر شد عبد الله
ابن ابی با جوقی از منافقان بیرون آمده در مقابل ذباب نزول کرد و چون
لشکر اسلام ازان منزل بازمنزلی دیگر که جرف گویند کوچ کردند وی با مردم خود
تخلف نموده بازگشت این خبر بحضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه رسیده
فرمود که اگر در وی خیری بودی با ما همراهی نمودی منت داریم که از شر اشرار خلاص
شدیم وحق سبحانه وتعالی موافق قول آن حضرت آیت فرستاد لو خرجوا اگر بیرون
آمدندی فیکم در میان شما ما زادوکم نیفزودندی شما را الا خبالا مگر تباهی
وبدی ومکر وغدر ولاوضعوا وهر آینه در می تاختند خلالکم در میان شما
بسخن چینی وغمازی وافساد ذات البین یبغونکم الفتنة می جستند برای شما
یعنی مخالفت در میان شما افکندند یا شما را از جنگ در میان می ترسانیدند وفیکم
ودر میان شما سماعون لهم جاسوسانند مر ایشان را که خبر شما بایشان می رسانند
والله علیم بالظالمین وخدای تعالی داناست بستمکاران یعنی منافقان لقد
ابتغوا الفتنة هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب وپریشانی امر ترا
من قبل پیش ازین در غزوه احد که از تو بازگشتند ودر حرب خندق که گفتند که
یا اهل یثرب لا مقام لکم وقلبوا وبگردانیدند لک الامور برای تو کارها را یعنی مکاید
وحیله را امور تو انگیختند حتی جاء الحق تا بیامد نصرت الهی وظهر وغالب شد

امر الله کار خدای تعالی بر کار ایشان یا دین تو بلندی یافت وهم کارهون وایشان
ناخواهانند نصرت ودولت ترا اما چون خدای تعالی میخواهد کراهیت ایشان را
اثری نیست بیت چون ترا اذرحریم قرب خود ره داد شاه • از نفیر پرده دار دو
طعن دربان غم مخور • آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه وسلم جد بن
قیس را گفت هل لک فی جهاد بنی اصفر تتخذ منهم سراری ووصفاء هم شاید که بقتال
اهل روم میل کنی واز ایشان سریتهای خوب وکنیزکان نیکو روی بگیری جد بن
قیس گفت که انصار میدانند که من مشغوفم بنسا می ترسم که چون زنان بنی اصفر را
ببینم از ایشان صبر نتوانم کرد ودر فتنه افتم آیت آمد که ومنهم واز ایشان
من یقول کس باشد که گوید ائذن لی دستوری ده مرا در تخلف ازین غزو ولا تفتنی
ومرا در فتنه میندازید الا فی الفتنة بدانکه ایشان در فتنه سقطوا افتاده اند
که ظهور نفاق ایشانست وان جهنم وبدرستی که اسباب دخول دوزخ لمحیطة
فراگیرنده است واحاطه کننده بالکافرین بناگرویدگان ان تصبک اگر برسد
بتو ای محمد صلی الله علیه وسلم در بعضی غزوها حسنة نیکویی از ظفر وغنیمت
چنانچه در بدر بود تسؤهم اندوهگین کند ایشان را از حسد که دارند وان تصبک
واگر برسد بتو در برخی جنگها مصیبة جراحتی رسیدنی چنانچه در احد واقع شد
یقولوا گویند از روی خودپرستی قد اخذنا بدرستی که گرفتیم ما امرنا کار خود را
من قبل پیش ازین یعنی دور اندیشی کردیم وبدین حرب نرفتیم ویتولوا وبرگردند
از مجلسهای خود وهم فرحون وایشان شادمان باشند اما نمی دانند که این شادمانی
عقاب جاودانی در عقب دارد بشماتت یا بعجب بفعل خود قل بگوای پیغمبر صلی الله
علیه وسلم لن یصیبنا نرسد ما را الا ما کتب الله مگر آنچه نوشته است خدای
تعالی لنا برای ما در لوح محفوظ از غنیمتهای وهزیمت وسرا وضرا ودولت ونکبت
هو مولینا او دست یار ما وسازنده کار ما وعلی الله وبرخدای تعالی نه بر غیر او فلیتوکل
المؤمنون باید که توکل کنند مؤمنان که نتیجه توکل برخدای تعالی حصول مراد است
وکفایت مهمات وایمنی از آفات ومخافات قل بگوای محمد صلی الله علیه وسلم مر ایشان را
هل تربصون آیا چشم میدارید بنا بما یعنی انتظار می برید که بما رسد الا احدی
الحسنیین مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرت است اگر بکشیم وشهادت است اگر کشته
شویم ونحن وما نتربص چشم می داریم بشما یکی از دو چیز ان یصیبکم الله
آنکه برساند خدای تعالی بشما بعذاب من عنده عذابی از نزدیک خود چون صیحه
ورجف وخسف تا هلاک شوید او بایدینا یا برساند عذابی بشما بدستهای ما که
شما را بسبب کفر بقتل رسانیم فتربصوا پس انتظار برید آن را که بما میخواهید انا
معکم متربصون بدرستی که ما با شما منتظرانیم آن را که بشما میخواهیم آورده اند
که جد بن قیس حضرت رسول را گفت من اجازت تخلف میطلبم چه آمدن من
بحرب بنی الاصفر متعسر است اما لشکر ترا بمال خود مدد کاری نمایم آیت آمد که

قل انفقوا بگو در جواب او نفقه کنید امر است بمعنی خبر یعنی چون نفقه کنید طوعا
خواه بطوع و رغبت او کرها وخواه بکره و نفرت بهیچ وجه لن یتقبل قبول کرده نخوا هد
شد منکم از شما انکم کنتم بدرستی که شما هستید قوما فاسقین گروهی بیرون رفتگان
از دایره اسلام و نفقه کافران مقبول نیست وما منعهم و باز نداشت ایشان را ان تقبل
منهم از انکه قبول کرده شود از ایشان نفقاتهم نفقههای ایشان الا انهم مگر آنکه
ایشان کفروا بالله کافر شدند بخدای تعالی وبرسوله و بفرستاده او ولا یاتون الصلوة
ونمی آیند بنماز و جماعت پیغمبر الا وهم کسالی مگر ایشان کاهلانند یعنی بنماز می آیند
بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت ولا ینفقون و نفقه نمی کنند در راه خدای تعالی
الا وهم کارهون مگر ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه میکنند زیرا که باد ای آن
امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب و عتاب نمی ترسند فلا تعجبک پس باید که ترا بشگفت
نیارد خطاب با آن حضرت است و مراد امت اند مؤمنان را می فرماید که متعجب نکرداند
شما را اموالهم مالهای منافقان ولا اولادهم و نه فرزندان ایشان چه کثرت اموال
و اولاد وبال است مر ایشان را انما یرید الله جز این نیست که میخواهد خدای تعالی لیعذبهم
تا عذاب کند ایشان را بها بدانها فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت
در جمع مال و حفظ آن و آنچه بدیشان میرسد از مصایب فرزندان وتزهق
انفسهم و بیرون رود جانهای ایشان از بدان بصعوبت بسیار وهم کافرون
و ایشان کافران باشند یعنی بکفر بمیرند نه مال ایشان را دست گیرد و نه فرزند بفریاد
ایشان رسد رباعی چون مرگ کشد گردن گردان در بند • نتوان بستیزه جست
از آن خم کمند • وآن لحظه که دست اجل از پای فکند • نی مال بفریاد رسد نی فرزند •
ویحلفون بالله و سوگند می خورند بخدای انهم لمنکم که ایشان از جمله شمااند
یعنی از اهل اسلام وما هم منکم و نیستند ایشان از شما بجهت ابطان کفر ولکنهم
ولیکن ایشان قوم یفرقون گروهی اند که می ترسند از شما که با ایشان از قتل و اسر
نکنید که با مشرکان میکنید پس بنفاق اظهار اسلام می کنند لو یجدون ملجأ اگر
بیابند پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سر کوهی یا جزیره او مغارات یا غا دها
از کوهها یا سردابها او مدخلا یا سوراخی که در آنجا توانند زید لولوا الیه هر آینه
روی میکنند از ترس وهم یجمحون و ایشان می شتابند شتافتنی که منع کس باز نکردند
چون اسب سرکش آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم قسمت غنیمت
می فرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب خود را می بینید که صدقات شما را بر اعیان
غنم میدهد و گمان می برد که عدل میکند آیت آمد ومنهم و از منافقان من یلمزک
کس هست که عیب میکند ترا فی الصدقات در قسمت صدقات و گفته اند این
آیت در شان ابن ذو الخویصره یعنی حرقوص بن زهیر که پسر خوارج بوده فرود آمده
که بوقت قسمت غنایم حنین که حضرت صلی الله علیه و سلم بجهت تالیف قلوب
نو مسلمانان حظی وافر از غنایم بدیشان داد و او بران طعن کرد یا طلب غیر خالص

که مرتضی

که مرتضی علی رضی الله عنه از یمن فرستاده بود و حضرت علیه تمام آن را بچهار کس از اشراف
عرب عطا فرمود جرات نموده با حضرت رسول صلی الله علیه و سلم گفت اعدل یا رسول الله
و حضرت علیه در جواب وی فرمود که ویلک ان لم اعدل فمن یعدل و آن حضرت
صلی الله علیه و سلم او را و قوم او را مارقین لقب نهاد و در ینابیع مذکور است
که علی را رضی الله عنه گفت که تو با آن قوم قتال کنی و امام ثعلبی در تفسیر خود از ابو
سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که من در نهروان حاضر بودم که مرتضی علی
رضی الله عنه با ایشان قتال کرد و تفصیل این حکایت در جواهر التفسیر توان
یافت و گفته اند عیب کننده قسمت معتب بن قشیر بوده که در قسمت غنایم
طعن میکرده و غرضش جز نفع خود نبوده چنانچه می فرماید فان اعطوا پس
اگر داده شوند منها از صدقات چندانکه دلخواه ایشان باشد رضوا بپسندید ند
آن قسمت را وان لم یعطوا و اگر داده نشوند از آن بموجب ارادت ایشان اذا هم منها
یسخطون ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند ولو انهم و اگر ایشان رضوا
بپسندند ما آتیهم الله آنچه دهد ایشان را خدای تعالی ورسوله و فرستاده او
از غنیمت و صدقه و بدان خرسند کردند وقالوا و گویند حسبنا الله بس است
ما را فضل خدای تعالی سیؤتینا الله زود باشد که بدهد ما را خدای تعالی من فضله
از فضل خود غنیمتی دیگر ورسوله و فرستاده او نیز عطا کند ما را بیشتر ازین
که حالا عطا فرموده انا الی الله بدرستی ما بخدای راغبون باز گردندگانیم و
امید دارندگان هر آینه این بهتر باشد ایشان را زیرا که رضا بقسمت سبب بهجت است
و جزع در آن موجب محنت سلمی از ابراهیم ادهم قدس سره نقل میکند که هر که
بمقادیر خرسند شد از غم و ملال باز رست بیت رضا بداده بده و زجبین گره
بگشا • که بر من و تو در اختیار نگشادند • و در همین معنی فرموده است بیت
بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی • خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی •
پس بیان مصارف صدقات میکند تا دانند که آنچه آن حضرت صلی الله علیه و سلم
در قسمت غنایم کرده عین صواب بوده انما الصدقات جز این نیست که
صدقات یعنی زکوة للفقراء مر درویشان راست والمساکین و بیچارگان را امام
اعظم رحمه الله می فرماید که فقیر آنست که سؤال نکند بجهت آنکه کفاف معیشت
در حال دارد و مسکین آنکه سؤال کند بواسطه آنکه کفاف حال نیز ندارد
و نزد امام شافعی رحمه الله برعکس اینست والعاملین علیها و دیگر عمل کنندگا نراست
بر آن یعنی که سعی کنند در تحصیل آن والمؤلفة قلوبهم و قومی که بهم آورده شده است
دلهای ایشان یعنی اسلام آورده اند اما تنهای ایشان هنوز خالص نیست
پس بجهت تالیف دل ایشان باسلام ایشان را محظوظ باید ساخت و مؤلفه
قلوب اشراف عرب بودند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نظر بر الفت دلهای
ایشان بدین جهت و ترقب اسلام امثال ایشان را از غنایم حنین قسمتی کامل داد

چون ابو سفیان و عیینة بن حصین و اقرع بن حابس و غیر ایشان و چون
مؤلفهٔ قلوب برای این اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبهٔ مسلمانان
باجماع صحابه ساقط شده است و فی الرقاب و دیگر زکوة برای صرف کردن است
در کشادن کردن نهاده بندکان از ربقهٔ بندگی مراد بنده ایست که خود را از خواجه
باز میخرد در ادای نجوم کتابت او را بزکوة مدد باید کرد و امام مالک و امام احمد
رحمهما الله برانند که بمال زکوة بنده باید خرید و آزاد کرد و الغارمین و دیگر وام
داران مفلس [illegible] خود قرض کرفته باشند و در غیر معصیت صرف کرده باشند
و فی سبیل الله و دیگر برای صرف نمودن در راه خدای تعالی یا آنکه نفقه کنند
بر غازیان درویش یا سلاح خرند برای مجاهدان و کفته اند ساختن پل و رباط
نیز ازین جمله است و ابن السبیل و دیگر برای راه کذری که از مال خود دور مانده
باشند حق سبحانه و تعالی برای این جماعت فرض کرده است زکوة را فریضة فرض
کردنی من الله ثابت از نزدیک خدای تعالی والله علیم و خدای تعالی داناست
بمستحقان حکیم حکم کننده است بقسمت بر وجهی که شاید و باید **مثنوی** حق تعالی
چون در قسمت کشاد • هر کسی را آنچه می بایست داد • نیست واقع اندران قسمت
غلط • بنده را خواهی رضا خواهی سخط • آورده اند که جلاس و اصحاب او چون رفاعه
و سماک و دیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند و سینهٔ ایشان از کینهٔ سید
عالم صلی الله علیه و سلم خالی نبود در خلا آن حضرت را بچیزهای که زبان را حد ادای
آن نیست نسبت میکردند یکی کفت خاموش باشید که اکر بسمع آن حضرت رسد
جمع شما رسوا شوید کفتند محمد صلی الله علیه و سلم کوش شنوا دارد ما هرچه میخواهیم
میکوییم و چون پیش او سوکندی خوریم که نکفته ایم باور میکند یا نبتل بن حارث
پیوسته سخن چینی کردی و اسرار مسلمانان را با منافقان در میان نهادی چون
او را منع کردند کفت محمد صلی الله علیه و سلم مردی سخن شنواست ما بنفی و اثبات
هرچه میکوییم قبول میکند آیت آمد که و منهم و از منافقان الذین یؤذون النبی
آنانند که آزار ند پیغمبر را صلی الله علیه و سلم و یقولون و می کویند هو اذن او مرد خوش
شنو است هرچه با او میکویند استماع میکند قل بکو ایشانرا که او اذن خیر لکم شنونده
خیر است شما را یعنی او اذن است نه بر وجهی که شما از روی مذمت می کویید بلکه شنونده
و قبول کنندهٔ نیکوییست یؤمن بالله تصدیق میکند خدا برا در هرچه کفته و می کوید
و یؤمن للمؤمنین و تصدیق میکند مؤمنانرا در سخن ایشان یعنی بعز قبول میرساند
بسبب خلوص نیات ایشان و رحمة و او رحمتست للذین آمنوا مر آن کسانرا که اظهار
ایمان میکردند منکم از شما یعنی نه آنست که بر قول شما داناست صدق و کذب شما را
میداند اما پرده از روی کار شما بر نمیدارد و از روی رحمت با شما رفق می نماید والذین
یؤذون و آنانکه می آزارند بقول و فعل رسول الله فرستادهٔ خدا برا لهم مر ایشانراست
عذاب الیم عذاب دردناک در آخرت یحلفون بالله سوکند میخورند بخدای لکم برای

شمای مسلمانان

شمای مسلمانان برانکه منافق نیستند لیرضوکم تا شما را خشنود کردانند از خود والله
و رسوله و خدای تعالی و رسول او احق سزاوارترند ان یرضوه آنکه خشنود
سازند منافقان ویرا یعنی رسول را چه سخن در ایذا و رضای رسول است و کفته اند
خدایرا و توحید ضمیر دلالت بر تلازم رضائین دارد یعنی خشنودی خدای تعالی
وابستهٔ خشنودی رسول اوست علیه السلام یعنی خدا و رسول را خشنود باید ساخت
ان کانوا مؤمنین اکر هستید مؤمنان چنانچه کمان می برید الم یعلموا آیا نمی دانند
انه من یحادد الله آنکه هر کس که خلاف کند با خدای تعالی [illegible] و با رسول او
علیه السلام و از حد در کذرد فان له پس سزاوارست آنکه باشد او را نار جهنم آتش
دوزخ خالدا فیها در حالتی که جاوید باشد در آن ذلک آن خلود در دوزخ الخزی
العظیم رسوایی بزرکست در اسباب نزول از قول مجاهد آورده که منافقان در میان
یکدیکر پیغمبر خدایرا سخن آزمای و متردد رای میکفتند و بفسوس و استهزا سخنان
ادا میکردند و بعضی از ایشان تمنی می بردند که چه بودی که ما را صد تازیانه زدندی
و از آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی آیت نازل شد که یحذر المنافقون
حذر میکنند منافقان ان تنزل علیهم از آنکه فرود آمده شود بر مؤمنان سورة
سورتی از قرآن تنبئهم که بیاکاهاند آن سورة مؤمنانرا و خبر دهد بما فی قلوبهم بانچه
در دل منافقانست از کفر و نفاق قل استهزؤا بکوای محمد صلی الله علیه و سلم ایشانرا که
افسوس دارید امر تهدید و توبیخ است یعنی استهزا بکنید که جزا خواهید یافت و جزا
آنست که برای تفضح شما ان الله بدرستی که خدای تعالی مخرج ظاهر کننده است
ما تحذرون آن چیزرا که حذر میکنید از اظهار آن یعنی مساوی اخلاق و اوصاف
که شما راست آورده اند که در غزوه تبوک ودیعت بن ثابت با جمعی از منافقان پیش
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم می رفتند و می کفتند به بینید این مرد را یعنی محمد را صلی الله
علیه و سلم که میخواهد که حصارهای شام را بکیرد و در قصر ملوک آن دیار مقام سازد
و این سخن بنور نبوت بر باطن مبارک آن حضرت ظاهر شد با عمار یاسر رضی الله
عنه فرمود که آن قوم را دریاب که بسوختند و از ایشان استفسار نمای که چه میکفتند
اکر انکار نمایند بکو که چنین و چنین کفتید عمار رضی الله عنه پیغام برسانید و ایشان پیش
آن حضرت صلی الله علیه و سلم آمده اعتذار نمودند که سخنی بر سبیل هزل و بازی چنانچه
داب ره کذریان باشد کفتیم و لئن سألتهم و اکر بپرسی ای محمد صلی الله علیه و سلم ایشانرا
که چه میکفتید لیقولن هر اینه کویند انما کنا جز این نیست که بودیم ما همچنان مسافرات
نخوض خوض میکردیم در هر نوعی از سخنان و نلعب و بازی میکردیم در آنچه میکفتیم قل
بکو ایشانرا بر سبیل توبیخ ابالله آیا بخدای تعالی و آیاته و بسخنان وی و رسوله و بفرستادهٔ وی
کنتم تستهزؤن هستید که استهزا می کنید و استهزا با اینها نشاید لا تعتذروا عذر مکویید
که اعتذار شما دروغ محض است قد کفرتم بدرستی که اظهار کفر کردید بطعن در رسول خدای
تعالی صلی الله علیه و سلم بعد ایمانکم بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید ان نعف اکر

عفو کنیم عن طائفة از گروهی منکم از شما که توبه کنید و آن مخشی حمیر بود از ایشان
که توبه کرد و از حق سبحانه و تعالی درخواست که شرف شهادت دریابد و در حرب
یمامه شهید شد نعذب عذاب کنیم طائفة طائفهٔ دیگر را بانهم کانوا بسبب
آنکه هستند مجرمین گناه کاران باصرار بر نفاق المنافقون مردان منافق
که سیصد نفر بودند والمنافقات وزنان منافقه که صد و هفتاد بودند بعضهم
من بعض برخی از ایشان از برخی دیگرند یعنی همه متشابه یکدیگرند در نفاق
و شقاق یأمرون میفرمایند بالمنکر بکار زشت که کفرست یا معصیت یا تکذیب
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ینهون و باز میدارند عن المعروف از نیکویی که
ایمانست یا طاعت یا تصدیق و متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و یقبضون
و فرا میگیرند ایدیهم دستهای خود را یعنی فرو می بندند از خیرات و صدقات یا دفع
برای دعا و مناجات و سلمی فرموده که از معاونت ضعفا و ارباب حاجات نسوا الله
ترک کردند فرمان برداری خدا را فنسیهم پس فرو گذاشت ایشان را خدای تعالی و باز
داشت فضل خود از ایشان ان المنافقین بدرستی که منافقان زن و مرد ایشان
هم الفاسقون ایشانند بیرون رفتگان از دایرهٔ ایمان وعد الله المنافقین وعده
داده است خدای تعالی مردان منافق را والمنافقات وزنان منافقه را والکفار
و ناگرویدگان را از مرد و زن نار جهنم آتش دوزخ خالدین فیها جاویدان باشند
در آنجا هی حسبهم آن آتش بس است ایشان را برای عقوبت ولعنهم الله و دور کرده است
خدای تعالی ایشان را از رحمت خود ولهم و مر ایشان را در آخرت عذاب مقیم عذابی پاینده
که انقطاع نیابد یا در دنیا عذابی پیوسته دارند که آن تعب نفاق و رنج و حسد است
رباعی ای آنکه ز تیره حالی و بد روزی • در باطنت آتش نفاق افروزی • در هر نفست
شعلهٔ غم بیشترست • می سوزد از آن شعله که خوش می سوزی • کالذین ای منافقان هستید
شما مانند آنان که بودند من قبلکم پیش از شما یعنی امم ماضیه کانوا اشد منکم بودند
سخت تر از شما قوة از روی قوت یعنی بتن از شما قوی تر بودند و اکثر و بیشتر بودند
از شما اموالا و اولادا از روی مال و فرزندان یعنی مال و فرزند ایشان بیشتر از شما
بود فاستمتعوا پس بهره گرفتند بخلاقهم بنصیب خود از لذتهای دنیوی و از مال
و فرزند بهره برداشتند فاستمتعتم پس شما نیز تمتع گرفتید بنصیب خویش از آرزوهای
فانی بخلاقکم کما استمتع الذین همچنانکه تمتع یافتند آنانکه بودند من قبلکم پیش از شما
بخلاقهم به بهرهٔ خویش و خضتم و خوض کردید و شروع نمودید در باطل کالذی همچون
خوضی که گذشتگان خاضوا خوض کردند و بران رفتند اولئک آن گروه حبطت
نابود شد و تباه گشت اعمالهم کردارهای ایشان فی الدنیا در دنیا که مال و فرزندان
با ایشان وفا نکرد والاخرة و در آخرت که ثوابی بر آن عملها مترتب نگشت و اولئک
و آن گروه هم الخاسرون ایشانند زیان زدگان در هر دو جهان الم یأتهم آیا نیامد
بدیشان یعنی بمنافقان که بلذت دنیا مغرور و از تحصیل لذت باقیه مهجورند

نبؤ الذین

نبأ الذین من قبلهم خبر نکال و عذاب آنانکه پیش از ایشان بودند قوم نوح گروه
نوح که بطوفان غرق شدند و عاد و گروه عاد که بباد صرصر هلاک گشتند و ثمود و
قوم ثمود که برجفه و صیحه بمردند و قوم ابراهیم و قوم ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا
شدند و نمرود که به نیش پشه زهر هلاک چشید و اصحاب مدین که قوم شعیب اند
علی نبینا و علیه السلام بودند و بعذاب یوم الظلة معذب گشتند والمؤتفکات و
اهل دیههای زیر و زبر شده یعنی قوم لوط سلم ربنا علی نبینا و علیه بچه نوع هلاک
شدند اتتهم رسلهم آمدند بهمه ایشان فرستادگان بالبینات با حجتهای
روشن و نشانهای درست فما کان الله و نبود خدای تعالی لیظلمهم که ستم کند
بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عذاب فرستد ولکن کانوا و لیکن بودند ایشان انفسهم
یظلمون که بر نفسهای خود ستم کردند بکفر و تکذیب تا مستحق عقوبت گشتند والمؤمنون
و مردان مؤمن والمؤمنات و زنان مؤمنه بعضهم برخی از ایشان اولیاء بعض دوستان
برخی دیگراند در تعاون و تناصر یأمرون بالمعروف میفرمایند به نیکویی که ایمان و فرمان
برداریست و ینهون عن المنکر و باز میدارند از بدی که کفر و کید کاریست و یقیمون الصلوة
و بپای میدارند نماز را بشرایط و یؤتون الزکوة میدهند زکوة را با حزاب متعلقه
بدان و یطیعون الله و فرمان می برند خدا را و رسوله و پیغمبر او را صلی الله علیه و سلم
در همه امور اولئک آن گروه سیرحمهم الله زود باشد که رحمت کند خدای تعالی
بر ایشان ان الله عزیز بدرستی که خدای تعالی غالبست هر چه خواهد کند حکیم
داناست بوضع هر شی در موضع او وعد الله المؤمنین والمؤمنات وعده داد
خدای تعالی مردان مؤمن و زنان مؤمنه را جنات تجری بوستانها مشتمل بر میوه که
میرود من تحتها الانهار در زیر درختان آن جویها خالدین فیها جاویدان باشند
در آنجا و مساکن طیبة و دیگر وعده داد ایشان را مسکنهای پاکیزه و خوش فی جنات
عدن در بهشت های پاینده جنات عدن علم شهریست در بهشت که چشمهٔ تسنیم
در آن می باشد یا اعلی درجات بهشتست امام ثعلبی میگوید نهریست در جنت که
بوستانهای او بر هر دو کنار های اوست و رضوان من الله و خشنودی از نزدیک
خدای تعالی مؤمنان را اکبر بزرگ ترست از بهشت و نعیم او زیرا که مبدا جمیع
سعادات و منشاء تمام کرامات رضای حضرت عزتست و مودی بنیل وصال
و فوز لقای ذو الجلالست و محققان راه و عارفان آگاه را درگاه و بیگاه جز رضای
حضرت الله تعالی مطلوبی نیست مثنوی یکی میخواهد از تو جنت و حور • یکی
خواهد که از دوزخ شود دور • ولیکن ما نخواهیم این و آن چیست • مراد ما همین
خشنودی تست • چو تو خشنود گشتی در دو عالم • همین مقصود بس والله اعلم •
در احادیث صحیح وارد است که حق سبحانه و تعالی خطاب فرماید که یا اهل الجنة گویند
لبیک ربنا و سعدیک والخیر فی یدیک پس فرماید که خشنود شدید گویند چیست ما را
که خشنود نشویم و حال آنکه عطا کرده بما آنچه بهیچ یک از خلق خود عطا نکرده حق سبحانه و تعالی

تعالی

فرماید آیا بدهم شما را فاضل‌تر ازین عطاها بهشتیان گویند که آن چه چیز بود
که ازینها فاضل‌تر باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی خود را و هرگز
بر شما خشم نگیرم از مضمون حدیث معلوم می‌شود که نعمتی از رضوان الهی فاضل‌تر
نیست ذلک آن خشنودی هو الفوز العظیم اوست فیروزی بزرگ که نعیم دنیی
در جنب آن محقر بلکه نعیم بهشت بازاء او مختصرست یا ایها النبی ای پیغمبر صلعم
جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین و با منافقان بالزام حجت و اقامت
حدود بر ایشان واغلظ علیهم و درشتی بانی بر ایشان در جهاد و محابا مکن ومأویهم
جهنم و بازگشت ایشان همه دوزخ است وبئس المصیر و بد بازگشتیست دوزخ
آورده‌اند که بوقت تهنیهٔ غزوه جلاس بن سوید بود از کوچ سوار از جانب قبا
بمدینه آمد و از برای تنفیر مردم از آن سفر گفت اگر آنچه محمد صلی الله علیه وسلم آورده
حق باشد ما ازین درازگوشان که بر آن سواریم بدتر باشیم پسر زن او مصعب
این سخن را بعرض حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسانید و آن حضرت صلی الله
علیه وسلم جلاس را طلبیده بحضور مصعب از آن سؤال فرمود جلاس سوگند یاد
کرد که نگفته‌ام و مصعب مناجات کرد که خدایا بر رسول خود آیتی نازل کردان که
صدق سخن من از آن معلوم گردد حق سبحانه وتعالی آیت فرستاد که یحلفون بالله
سوگند میخورند بخدای که مطلق ما قالوا نگفته‌اند آن سخن را ولقد قالوا و هرآینه
که گفته‌اند کلمة الکفر کلمهٔ کفر را که طعنه زده‌اند در دین و شک آورده‌اند در کلام سید
المرسلین وکفروا و کفر را ظاهر ساختند بعد اسلامهم بعد از اظهار اسلام وهموا و قصد
کردند بما لم ینالوا بآنچه نیافتند و مقصود ایشان اخراج آن حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم و اجلای مهاجران رضی الله عنهم بود از مدینه یا آنکه تاج سلطنت بر سر
ابن ابی نهند و بپادشاهی بردارند وما نقموا و کینه نداشتند با رسول و مؤمنان الا
ان اغنیهم الله مگر آنکه بی‌نیاز کرد ایشان را خدای تعالی ورسوله و فرستادهٔ او من فضله
از تفضل و تکرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ‌عیش بودند چون قدم مبارک حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدیشان رسید و ببرکت آن حضرت غنایم بسیار بدست ایشان آمد
توانگر شدند پس موجب عداوت نیافتند مگر آنکه مستغنی شدند و گویند مولای
جلاس کشته شده بود و حضرت صلوات الله وسلامه علیه فرمود تا دوازده هزار درم
بدو دادند و توانگر شد و دو هزار درم زیادت بر دیت از فضل و کرم رسول بود صلی
الله علیه وسلم اینجا بتعریض میفرماید که سبب این کینه و دشمنی نیست مگر آنکه توانگری
فان یتوبوا پس اگر توبه کنند از نفاق نیک باشد آن بازگشت خیرا لهم بهتر مر ایشان را
وان یتولوا و اگر برگردند از توبه و مصر باشند بر نفاق یعذبهم الله عذاب کند خدای
تعالی ایشان را عذابی دردناک فی الدنیا در دنیی بکشتن والآخرة و در آخرت بسوختن
وما لهم فی الارض و نیست ایشان را در زمین من ولی دوستی که دست گیرد ولا نصیر
و نه یاری که عذاب از ایشان بازدارد و منقولست جلاس بعد از نزول آیت توبه کرد

واز جملهٔ مخلصان

واز جملهٔ مخلصان امت محسوبست آورده‌اند که ثعلب انصاری که از زهاد صحابه
بود بملازمت حضرت رسالت صلوات الرحمن وسلامه علیه آمده التماس نمود که آن حضرت
صلی الله علیه وسلم از خدای تعالی درخواهد تا او را توانگر کند چندانکه حضرت صلی الله
علیه وسلم او را پند داد که ازین مدعا درگذر سودمند نیفتاد حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم از خدای درخواست تا او را بدل‌خواه او مال دهد القصه تیر دعا
بر هدف اجابت رسیده حق سبحانه وتعالی بر گوسفندان او برکت کرد تا حدی که
در حوالی مدینه ایشان را جای نماند روی ببادیه آورده از اقامت نماز با جماعت
محروم شد جز روز آدینه بمدینه نمی‌توانست آمد بالآخره از آن نیز باز ماند و چون
عامل صدقات از نزدیک سید کاینات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات بنزدیک
وی رفت و زکوة طلبید محبت مال او را بدان داشت که از فرمان نبوی سرکشی کرد
و گفت این که محمد صلی الله علیه وسلم از ما میطلبد جزیه است پس زکوة نداد خبر
بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید صحابه متعجب گشتند و این آیت نازل شد
ومنهم و از اهل نفاق من عاهد الله کس هست که با خدای تعالی عهد کرده که
لئن آتینا اگر بدهد ما را خدای تعالی من فضله از فضل خویش مالی لنصدقن
هرآینه صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم ولنکونن و هرآینه که باشیم بتصدق
من الصالحین از جملهٔ نیکان و شایستگان فلما آتیهم پس آن هنگام که بداد
ایشان را مال بسیار من فضله از فضل و کرم خود بخلوا به بخیلی کردند بآن
و حق خدای تعالی ندادند وتولوا و روی بگردانیدند از عهد و پیمان وهم
معرضون و ایشان اعراض کنندگانند از امر و فرمان فاعقبهم پس از پی درآورد
آن بخل و منع زکوة ایشان را نفاقا فی قلوبهم نفاقی متمکن در دلهای ایشان
که باقی باشد و زایل نگردد الی یوم یلقونه تا روزی که به بینند عمل خود یعنی
جزای آن را و آن روز قیامت باشد بما اخلفوا الله بسبب آنکه خلاف کردند
با خدای ما وعدوه آنچه وعده کرده بودند از تصدق و صلاح وبما کانوا و بسبب
آنکه بودند که در وعده یکذبون دروغ گفتند الم یعلموا آیا نمی‌دانند مخالفان
وعده ان الله یعلم آنکه میداند خدای تعالی سرهم آنچه نهان ایشانست از نفاق
و عزم بر خلاف عهد ونجویهم و آنچه راز میگویند با یکدیگر که این زکوة جزیه است
وان الله و آیا نمی‌دانند که خدای تعالی علام الغیوب داننده نهان و پوشیده‌ها
و درین آیت تهدید عظیم است بیت مکن اندیشهٔ عصیان چو میدانی که
میداند ◦ مبین در روی این و آن چو میدانی که می‌بیند ◦ نقلست که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم اصحاب را بر انفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریص فرمود
و صدیق رضی الله عنه از دنیاوی هرچه داشت بیاورد و فاروق رضی الله عنه
نصفی از اموال خود تصدق کرد و ذو النورین رضی الله عنه سیصد شتر مکمل جهاز
بسته بداد و هزار مثقال طلا نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورد عبد الرحمن

عوف رضی الله عنه چهل اوقیه طلا یا چهار هزار درهم صدقه نمود و هریک از عباس
و طلحه و سعد عباده و محمد مسلمه رضی الله عنهم مبلغی مال آوردند و این همه نزد آن
حضرت مجتمع شد در آخر عاصم بن عدی صد وسق خرما که دو هزار و چهار صد
من باشد در تجهیز آن لشکر بداد و ابو عقیل انصاری صاعی خرما آورده گفت امشب
تا صباح بجهت مردم آب از چاه کشیده ام و دو صاع خرما اجرت بمن داده اند یکی
برای عیال خود برداشته ام و یکی آورده ام حضرت علی فرمود تا آن صاع خرما را
بر بالای صدقات که دیگر صحابه آورده بودند نثر نمودند منافقان آغاز طعن
و غمز کردند گفتند عبد الرحمن و عاصم این مال بریا داده اند و خدای و رسول از صاع
ابو عقیل بی نیاز اند اما او خواست که خود را بیاد مردم دهد تا از صدقات چیزی
بستاند آیت نازل شد که الذین آنانکه یلمزون المطوعین عیب میکنند افزون
دهندگان را من المؤمنین از گروید گان فی الصدقات در دادای صدقات
یعنی عبد الرحمن و عاصم را که بریا نسبت میدهند و الذین لا یجدون و آنان را
نیز عیب میکنند که نمی یابند الا جهدهم مگر بقدر طاقت و قوت خویش یعنی
ابو عقیل را که میگویند خدای و رسول او از صاع او مستغنی اند فیسخرون منهم
پس افسوس میدارند از ایشان یعنی سخریت میکنند با ایشان سخر الله منهم
جزا دهد خدای تعالی ایشان را بر سخریت ایشان و لهم و مر ایشان راست عذاب
الیم عذابی درد ناک بر آن سخریت و استهزا که میکنند در انوار آورده که پسر عبد الله
ابی که هم عبد الله نام داشت و از جملهٔ مؤمنان مخلص و مطیعان خالص بود
در مرض پدر خود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم درخواست
آن نمود که برای پدر وی آمرزش طلبید آن حضرت برای ابن ابی استغفار کرد
و آیت آمد که استغفر لهم استغفار کن برای ایشان که منافقانند او لا تستغفر
لهم یا آمرزش مخواه برای ایشان مراد آنست که هر دو امر در عدم افاده مساوی اند
ان تستغفر لهم اگر آمرزش طلبی برای ایشان سبعین مرة هفتاد بار فلن
یغفر الله لهم پس نمی آمرزد خدای ایشان را آورده اند که حضرت فرمود که بر هفتاد
بیفزایم آیت آمد که سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم
سید عالم صلی الله علیه و سلم بعد از نزول این آیت دیگر بجهت منافقان استغفار
نکرد و ازینجا مبین می شود مراد از عدد سبعین تکثیر ست نه تحدید ذلک آن عدم
قبول استغفار در حق ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان کفروا بالله کافر
شدند بخدای تعالی و رسوله و برسول او و الله و خدای تعالی لا یهدی القوم
الفاسقین راه نماید بمقصود گروه فاسقان یعنی متمردان را در کفر خویش فرح
المخلفون شاد گشتند باز پس ماندگان از غزو بمقعدهم بنشستن خویش
خلاف رسول الله بر خلاف رسول خدای و کرهوا و کراهت داشتند بکراهت
عقیدت ان یجاهدوا از آنکه جهاد کنند باموالهم و انفسهم بمالهای و نفسهای

خود فی سبیل الله

خود فی سبیل الله در راه خدای تعالی بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند و قالوا
و گفتند مؤمنان را لا تنفروا بیرون مروید بدین غزو فی الحر در گرما خود
نرفتند و خواستند که مؤمنان را نیز متنفر کنند قل بگو مر ایشان را که نار جهنم
آتش دوزخ اشد حرا سخت ترست از جهت حرارت نسبت با این گرما و ایشان
بمخالفت مستحق سوختن در آخرت شدند لو کانوا یفقهون اگر باشند که بدانند
که مال ایشان بدان آتش است فلیضحکوا پس باید که بخندند قلیلا اندکی و لیبکوا
کثیرا و باید که بگریند بسیاری خبر است بصیغهٔ امر واقع شده تا دلالت کند برانکه
لازمست که در قیامت خندهٔ ایشان اندک و گریهٔ ایشان بسیار باشد و میشاید که خنده
و گریه کنایت از فرح و غم باشد و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی فردا ایشان را غمی
باشد بی فرح و اندوهی بود بی سرور جزاء بپاداشت دهد خدای تعالی ایشان را
پاداشت دادنی بما کانوا یکسبون با نچه بودند که کسب می کردند از نفاق و مساوی
اخلاق فان رجعک الله پس اگر باز آرد خدای تعالی ترا بمدینه الی طائفة منهم
بسوی گروهی از منافقان مختلف فاستأذنوک پس دستوری طلبند از تو للخروج
برای بیرون آمدن بغزو دیگر بعد از تبوک فقل لن تخرجوا پس بگو بیرون نمی آیید
خبر است بمعنی نهی یعنی بیرون میایید معی با من ابدا هرگز و لن تقاتلوا معی
و کارزار مکنید در مصاحبت من عدوا دشمنی را انکم بدرستی که شما رضیتم
خرسند شدید بالقعود بنشستن و تخلف کردن اول مرة اول بار یعنی بغزوهٔ
تبوک فاقعدوا پس بنشینید دیگر باره مع الخالفین با باز پس ماندگان که
قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان چه جهاد کار مردان مرد و مبارزان
میدان نبرد ست از هر تر دامنی این کار نیاید و نامردی در مبارزت معرکهٔ
مجاهدت را نشاید **بیت** یا برو همچون زنان رنگی و بوئی پیش گیر ● یا چو مردان
اندر آی و گوی در میدان فکن ● آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت و او از آن حضرت التماس نمود که پیراهن خود
عطا فرمای تا کفن من سازند و بدفن من حاضر شده بر من نماز گزار و مرا آمرزش
طلب کن حضرت پیراهن مبارکش بوی داد و بجنازهٔ وی حاضر شد خواست
که نماز گزارد و فاروق رضی الله عنه در آن باب اضطراب بسیار نموده و
مساوی او یاد حضرت میداد و چون عازم شد بنماز بروی آیت آمد و گویند
بعد از آنکه نماز گزارده بود نازل شد و لا تصل و نماز مگزار علی احد بر هیچ
یکی منهم مات از منافقان که بمیرند ابدا هرگز ابدا ظرف لا تصل باشد
و گفته اند ظرف مات است یعنی چون کسی بر کفری بمیرد احیاء او برای تعذیب است
نه برای تمتع پس کانه که همان مرده است و ابدا بر همان حال خواهد بود و لا تقم
و مایست علی قبره بر سر گور وی برای دفن و زیارت یاد عا و استغفار بدرستی که
منافقان کفروا بالله کافر شدند بخدای تعالی که شرک آوردند و رسوله و بفرستادهٔ وی

پیراهن مبارک خود بوی داد

المضطر

که فرمان برداری نکردند وماتوا ومردند وهم فاسقون وحال آنکه ایشان
بیرون رفتگانند از طریق ایمان ولا تعجبک وباید که ترا متعجب نسازد مراد امت اند
وخطاب بآن حضرت یعنی در تعجب نیندازد شمارا اموالهم مالهای منافقان اگرچه
بسیارست واولادهم وفرزندان ایشان اگرچه قوی وبا اقتدارند انما یرید الله جز این
نیست که میخواهد خدای تعالی ان یعذبهم بها آنکه عذاب کند ایشانرا بدان فی الدنیا
در دنیا بسبب جمع مال ومحافظت آن پیوسته در رنج باشند وبرای دو نوع اموال واولاد
وتهیه اسباب معاش ایشان همواره محنت ومشقت کشند وتزهق انفسهم وبیرون
رود روحهای ایشان بجهت تمام وهم کافرون وایشان کافران باشند یعنی برکفر ازین
جهان بروند درویشی میگفت اغنیا اشقی الاشقیااند مال دنیا جمع میکنند بانواع
پریشانی وزحمت ونگاه میدارند باصناف بلیت ومشقت وباخری ده نده میگذا
بصد هزار حسرت **رباعی** دل او که چو خواهی کنی مال جمع • بسی رنج برخویش باید گماشت •
پس از بهر آن تا بماند بجای • شب وروز بایدت پاس داشت • وزین جمله آن حال مشکل
که آخر بحسرت باید گذاشت واذا انزلت وچون فرو فرستاده شود سورة
سوره از قرآن بتمام یا بعضی چه سوره را بر هر دو اطلاق میکنند وبرهر تقدیر
چون سوره نازل کردد ان آمنوا بالله بآنکه ایمان آرند بخدای تعالی وجاهدوا
مع رسوله وجهاد کنید در خدمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم استأذنک دستو
جویند از تو در باز ایستادن اولوا الطول خداوندان مال وتوانایی منهم از
منافقان وقالوا وگویند ذرنا بگذار مارا وباخود بلشکر نکش تا باشیم مع القا
با نشستگان در خانها رضوا خرسند شدند وراضی گشتند بان یکونوا بآنکه
باشند مع الخوالف با زنان وپس ماندگان وطبع ومهر نهاده شده است
علی قلوبهم بر دلهای ایشان از نفاق فهم لا یفقهون پس ایشان فهم نمیکنند
آن چیز را که در جهادست از انوار سعادت وآنرا که در تخلف است از آثار
شقاوت لکن الرسول لیکن فرستاده خدای تعالی والذین آمنوا وآنانکه ایمان
آوردند معه با او یعنی در خدمت او جاهدوا جهاد کردند باموالهم
وانفسهم بمالها ونفسهای خود واولئک وآن گروه لهم الخیرات مر ایشانرا
نیکوییهای هر دو سرای غنیمت ونصرت در دنیا وبهشت وکرامت در عقبی
واولئک وآن قوم هم المفلحون ایشانند پیروزی یافتگان وبمقصود
رسیدگان اعد الله لهم آماده ساخته است خدای تعالی برای ایشان جنات
تجری بوستانهای که میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن اهالی آن جویهای
خالدین فیها جاوید باشندگان در آن ذلک آنست الفوز العظیم رستگاری
بزرگ وفیروزی تمام وجاء المعذرون وآمدند در وقت توجه تو بغزوه
تبوک عذرگویندگان من الاعراب از بادیه نشینان یعنی غطفان واسد
که عذر گفتند از قلت مال وکثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل که اعتذار

کرده بودند

کرده بودند یا آنکه اگر ما بغزای آییم بنی طی اهالی ومواشی مارا غارت میکنند
واین عذرها گفتند لیؤذن لهم تا دستوری دهند ایشانرا در تخلف وقعد
الذین وبنشستند آنانکه کذبوا الله دروغ گفتند با خدای تعالی ورسوله
وبا رسول او در ادعاء ایمان مراد منافقان اعراب اند که نیامدند واعتذار
نیز نکردند سیصیب الذین کفروا زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند منهم
از اعراب عذاب الیم عذاب مولم در دنیا که قتل است یا حرق در آخرت
لیس علی الضعفاء نیست بر ناتوانان ولا علی المرضی ونه بر بیماران ومعلولان
ولا علی الذین لا یجدون ونه بر آنان که نیابند ما ینفقون چیزی را که نفقه کنند
برخود واسباب راه سازند چون قوم جهینه ومزینه یعنی برین سه طائفه
نیست حرج گناهی که باز ایستند در غزوه اذا نصحوا چون نیکخواهی نمایند
وفرمان برند لله ورسوله بر خدای تعالی ورسول او ورا ونصح اخلاص فعل
باخلاص نیت ما علی المحسنین نیست بر نیکوکاران که ناصحانند من سبیل هیچ
عتابی وملامتی والله غفور وخدای تعالی آمرزنده است که بعذر از غزو
باز مانند رحیم مهربانست که معذوررا رخصت قعود دهد ولا علی
الذین ونه آنانکه هیچ معیبی نیست برآنها که از درماندگی اذا ما اتوک چون
بیامدند بسوی تو ودرخواست کردند لتحملهم تا ایشانرا ستوری دهی وباخود
بحرب بری قلت گفتی تو که درین وقت لا اجد نمی یابم ما احملکم علیه چیزی
که شمارا سوار کنم بران تولوا برگشتند از پیش تو واعینهم وچشمهای ایشان
تفیض من الدمع روان می شد از اشک یعنی اشک از دیدهای ایشان می ریخت
حزنا از روی اندوه الا یجدوا بجهت آنکه نمی یافتند ما ینفقون آنچه خرج
کنند در آن سفر واین قوم را بکائین گویند وایشان هفت تن بودند که بدرگاه
نبوت پناه آمده گفتند یا رسول الله مارا داعیه جهادست وپیاده مانده ایم
مرکبان عنایت فرمای تا بران سوار شویم وبغزو آییم حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم فرمود که آنچه میجویید نمی یابم ایشان گریان از حضرت پیغمبر علیه السلام
بیرون آمدند وابن عمرو وعباس وعثمان رضی الله عنهم ازاد وتوشه ومرکب داده
همراه بودند پس حق سبحانه وتعالی می فرماید که برین نوع مردم اگر تخلف کنند
جرمی وعتابی نیست انما السبیل جز این نیست که معاتبت وملامت علی الذین
برآنانست که ایشان یستأذنونک از تو ستوری میجویند در باز ایستادن وهم اغنیاء
وحال آنکه ایشان توانگرانند وزاد ومرکب ایشان آماده است رضوا بان یکونوا
راضی شدند بآنکه باشند مع الخوالف با زنان وکودکان وطبع الله ومهر
نهاد خدای تعالی از خذلان علی قلوبهم بر دلهای ایشان فهم لا یعلمون پس
ایشان نمی دانند خاتمه عاقبت خود را وعقوبتی که برین نافرمانی مترتب است
یعتذرون الیکم اعتذار خواهند کرد منافقان الیکم بسوی شما یعنی عذر

خواهند خواست اذا رجعتم چون باز کردید از تبوک الیهم بسوی ایشان
و بمدینه باز آیند قل بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم لا تعتذروا عذر مخواهید
بمعاذیر کاذبه برای آنکه لن نؤمن لکم باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم
کرد بجهت آنکه قد نبأنا الله بتحقیق که خبر داده است ما را خدای تعالی من اخبار
از اخبار شما و احوال شما که چرا نیامدید و قصد شما چه بود و سیری الله عملکم
و به بیند خدای کار شما را و رسوله و فرستادهٔ او نیز خواهد دید که از نفاق توبه
میکنید یا بر آن ثبات می ورزید ثم تردون پس باز کردانیده خواهید شد در
قیامت الی عالم الغیب و الشهادة بسوی دانای پوشیده و آشکارا که مطلع است
بر ضمایر و ظواهر فینبئکم پس خبر خواهد داد شما را بما کنتم تعملون بآنچه بودید که
ی کردید از کتمان نفاق و اظهار وفاق و آن اخبار و توبیخ و عتاب خواهد
بود سیحلفون بالله زود باشد که سوکند خوارند بخدای تعالی لکم برای شما
اذا انقلبتم چون باز کردید از سفر الیهم بسوی ایشان و از اعجاز قران یکی این
بود که خبر داد از سوکند بعضی منافقان چون جنید بن قیس و امثال او که بعد
از رجوع پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب او بمسجد آمده قسم یاد کردند که ما
بر خروج قادر نبودیم حق سبحانه می فرماید سوکندی خورند بدروغ لتعرضوا
عنهم تا روی بکردانید از عتاب و سرزنش ایشان فاعرضوا عنهم پس اعراض
کنید از ایشان و بگذرانید شان انهم رجس بدرستی که ایشان پلیداند و نکوهیده
و توبیخ و ملامت که بسبب میل به توبه وا نابت نیست در حق ایشان مفید نیفتد
زیرا که خبث ایشان پذیرندهٔ تطهیر نیست و مأویهم جهنم و جای ایشان
دوزخ است و عتاب ایشان آن خواهد بود جزاء برای پاداشت بما کانوا یکسبون
بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق یحلفون سوکند میخورند منافقان
لکم برای شما لترضوا تا بدان خشنود شوید عنهم از ایشان و از تعرض شما
ایمن شوند ابن ابی بعد از رجوع آن حضرت سوکند یاد کرد که در هیچ از رسول
خدای تعالی تخلف نکند و عبد الله ابی شرح نیز بحضور فاروق بهمین دروغ
سوکند خورد حق سبحانه و تعالی می فرماید که سوکند ایشان برای طلب رضای
شماست نه برای خشنودی خدای تعالی فان ترضوا پس اگر خشنود شوید ای
مؤمنان عنهم از منافقان در وغ کوی فان الله پس بدرستی که خدای تعالی
لا یرضی خشنود نمی شود عن القوم الفاسقین از کروه فاسقان یعنی رضای شما
با وجود خشم خدای تعالی ایشانرا سود ندارد و مراد از آیت نهی مؤمنانست
که از ایشان راضی نشوند و بعذرهای باطل ایشان فریفته نکردند الاعراب بادیه
نشینان مراد بنو تمیم و بنو اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه اند تمام اهل بادیه
بلکه این جمع مخصوص اشد کفرا و نفاقا سخت تراند از روی کفر و نفاق یعنی نفاق
و کفر ایشان از اصل حضرت بیشتر است بجهت آنکه بوحشی اند و سخت دل و با او اهل

علم نشسته

علم نشست و بر خواست نکرده اند و اجدر و سزاوارترند الا یعلموا یا آنکه ندانند
حدود ما انزل الله آن حدودهای که خدای تعالی فرو فرستاده علی رسوله
بر پیغمبر خود از فرایض و سنن شرع و الله علیم و خدای تعالی داناست باحوال ایشان
حکیم حکم کننده از حکمت با مهال ایشان و من الاعراب و از منافقان اهل بادیه
من یتخذ کس هست که فرا کیرد برای شمار یعنی شمار کند ما ینفق آنچه نفقه می نماید ید
و صدقه میدهد مغرما تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را غبنی و غرامتی می شمارد
چه بر آن امید ثواب ندارد و بریا و تقیه انفاق میکند و یتربص و انتظاری برد
بکم الدوائر بشما کردشهای روزکار را یعنی آنرا که دولت اسلام بنکبت مبدل
شود و روزکار مسلمانان بر کردد تا از نفاق خلاص یابند علیهم دائرة السوء
بر ایشان باد کردش بد روزکار ایشان منقلب شود و الله سمیع و خدای تعالی
شنواست مر آنرا که بزبان می آورند علیم داناست بآنچه در دل پنهان میدارند
و من الاعراب و از اهل بدو من یؤمن بالله کسان هستند که می کروند بخدای
و الیوم الآخر و بروز باز پسین مراد بنوت مقرن اند از جهینه و کفته اند عبد الله
ذی البجادین و رهط او یند که بخدای تعالی و بقیامت می کروند و یتخذ و فرا کیرند
ما ینفق آنچه نفقه می کنند در جهاد یا تصدق قربات اسباب قربت عند الله
نزدیک خدای تعالی یعنی تقرب میجویند بصدقات خود مراد آنست که وسیله
می سازند آنرا بقربت الهی و صلوات الرسول و بدعاهای پیغمبر که پیوسته متصدقان نوا
بخیر و برکت دعا می کند و آمرزش می طلبد که قوله اللهم صل علی من اوفی الا انها
بدانید که نفقات ایشان یا صلوات رسول قربة لهم سبب نزدیک است ایشانرا
بدرکاه عنایت ربانی سیدخلهم الله زود باشد که در آرد خدای تعالی ایشانرا
فی رحمته در بهشت خود محل نزول رحمتست ان الله بدرستی که خدای
تعالی غفور آمرزنده است مر متصدقانرا رحیم مهربانست مر متقربان
و السابقون الاولون و پیشی کیرندکان پیشینیان یعنی آنان که سبقت دارند
بر امت مؤمنان من المهاجرین از مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کردند
بمدینه آمدند مراد اهل بدرند یا آنانکه قبل از هجرت اسلام آورده اند یا آنانکه
بدو قبله نماز کزارده اند یا اهل بیعت رضوان و الانصار و از انصار یعنی
آنانکه از ساکنان مدینه که اهل مکه را یاری دادند مراد اهل بیعت عقبه
اول اند یعنی سباق سبعه و اهل عقبهٔ ثانیه که هفتاد تن بودند یا آنان که
بر دست مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبهٔ ثانیه و الذین اتبعوهم
و آنانکه متابعت کردند سابقانرا باحسان بایمان و طاعت مراد سایر صحابه اند
از مهاجر و انصار که پی روی سابقان کردند و کفته اند هر که متابعت ایشان
کند تا قیامت از زمرهٔ تابعانست رضی الله عنهم خشنود شد خدای
تعالی بقبول طاعت ایشان سابق و لاحق در رضا داخل اند و رضوا عنه

وخشنود شدند ایشان از خدای تعالی بانچه یافتند از نعیم دینیه ودنیویه
واعد لهم وآماده کرد خدای تعالی مر ایشانرا جنات تجری بوستانها که میرود
من تحتها الانهار در زیر درختان آن جویهای خالدین فیها جاوید باشند
در آن ابدا همیشه تاکید خلودست ذلک الفوز العظیم آن پیروزی بزرگ د
رسیدن تمام مراد ومن حولکم وازانانکه کرداکرد شهر شما اند من الاعراب از اهل
بوادی منافقونند منافقانند چون اسلم واشجع وغفار وقومی از جهینه ومزینه
که کلمهٔ شهادت میکویند وبنماز وروزه قیام می‌نمایند ومن اهل المدینة
واز اهل شهر شما نیز مردوا قومی اند که خو کرده اند واقامت نموده اند علی النفا ق
بر نفاق تا در منافقی ماهر شده اند بمرتبهٔ که تو ای محمد صلعم با وجود کمال
فطنت وصدق وفراست خود لا تعلمهم نمی‌دانی ایشانرا یعنی کفر را در سویدای ی
دل خود پنهان دارند وآثار ایمان واحسان بظهور می‌آرند پس تو ایشانرا
باعیان ایشان نمی‌شناسی نحن نعلمهم ما میدانیم ایشانرا که برسر دل ایشان
مطلعیم سنعذبهم زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا مرتین دو نوبت یکی
بفضیحت در دنیا ودیکر بعذاب قبر یا باخذ زکوة از ایشان وتکلیف بجهاد
ثم یردون پس بازکشته شوند در قیامت الی عذاب عظیم بعذاب بزرک که
آتش دوزخ است وبحقیقت عذاب عظیم بعد ایشانست از درکاه عزت
ومحجوبیت ایشان از نور لقا ورؤیت وهیچ عذابی از نکبت حرمان و مشقت
هجران بزرکتر نیست مثنوی از فراق تلخ میکویی سخن • هرچه خواهی کن ولیکن
آن مکن • در فراق غیر بیچا بیچ نیست • جور دوران هر آن رنجی که هست •
سهل تر از بعد حق غفلتست • از فراق این خاکها شوره شود • وز فراق
این آبها تیره بود • دوزخ از فرقت جنان سوزان شدست • بید از فرقت
چنان لرزان شدست • کر بکویم از فراق چون شرار • تا قیامت یک بود
آن از هزار • آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بی عذری تخلف
ورزیده بودند چون از تهدیدات الهی که در بارهٔ مختلفان نازل شده بود
خبر یافتند هفت تن از ایشان خود را بر ستونهای مسجد بسته سوکند خوردند
که نکذارند که کسی ایشانرا بکشاید تا وقتی بحکم خدای تعالی کشاده شوند چون
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از تبوک رجوع فرموده بمدینه نزول نموده
بر عادت معهوده بمسجد درآمد وایشانرا دیده فرمود که چه کسانند صورت حال
بموقف عرض رسانیدند سید عالم صلی الله علیه وسلم بدستان کهربار کذرانید که من
هم سوکند میخورم که ایشانرا نکشایم تا وقتی که امر در رسد آیت آمد وآخرون
وقومی دیکر غیر منافقان که نزد پیغمبر اعترفوا بذنوبهم اعتراف کردند بکناهان
خود ومقر شدند بدان خلطوا بیامیختند عملا صالحا کردار نیکرا یعنی
غزوها که باتفاق پیغمبر صلی الله علیه وسلم از ایشان در وجود آمده بود وآخر

سیئا وبعملی دیکر بود که از تبوک تخلف نمودند عسی الله شاید خدای تعالی
ان یتوب علیهم آنکه توبهٔ ایشان در پذیرد ان الله غفور بدرستی که خدای
تعالی آمرزنده است مر تایب را رحیم مهربانست بر وی در تاویلات کاشفی
مذکورست که اعتراف بذنب از جهت بقاء نور استعدادست وعدم رسوخ ملکهٔ
خطیات وبدان استدلال میتوان کرد بر آنکه معترف را دیدهٔ بصیرت کشاده
شده قباحت کناه مشهود وی کشته اکرچه ظلمت غفلت متراکم کردد وزنکا ید
در طبیعت راسخ شود مجرم هیچ کناه زشت را نداند بلکه بسبب مناسبت آنرا
نیک بیند ودر عذاب خذلان بماند حکیم ثنائی قدس سره فرموده مثنوی
چون بدی کناه را دانی • کشدت جانب پشیمانی • ور ندانی کناه را که بدست • آن
نشان شقاوت ابدست • القصه بعد از نزول آیت حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم فرمود تا ایشانرا بکشادند آن آزادشدکان بشکرانهٔ نعمت الهی اموال خود را
بحضرت نبوت پناهی آوردند وکفتند یا رسول الله ما بسبب این مالها از دولت
خدمت تو باز مانده ایم آنها را فرا کیر ودر راه خدای تصدق نمای خواجهٔ عالم
صلی الله علیه وسلم فرمود که من باخذ مال شما مأمور نیستم این آیت نازل شد
خذ من اموالهم فرا کیر از مالهای ایشان صدقة زکوة فریضه تطهرهم تا پاک
کردانی ایشانرا از کناهان یا از جهت مال که مؤدی بطغیان وعصیانست یا از بخل
بخل وتزکیهم وزیاده کردانی ونشو نمادهی صفات ایشانرا بها بدان صدقه وصل
علیهم ودعا کوی بر ایشان وآمرزش طلب کن ان صلوتک بدرستی که دعای تو
سکن لهم آرامش بود دلهای ایشانرا والله سمیع خدای تعالی شنواست دعای ترا
علیم داناست باستحقاق ایشان مر آنرا الم یعلموا آیا نمی‌دانند تایبان یا آنان که
توبه نمی‌کنند معلوم ندارند ان الله آنرا که خدای تعالی هو یقبل التوبة اوست
که قبول میکند توبه را عن عباده از بندکان خود ویاخذ الصدقات وفرا میکیرد یعنی
قبول میکند صدقهای ایشانرا وان الله ونمی‌دانند آنرا نیز که خدای هو التواب اوست
توبه پذیرنده الرحیم مهربان بر توبه کننده وقل اعملوا وبکو عمل کنید ای تایبان
یعنی بعد از قبول توبه استقامت ورزید بر آن یا بکو بعد ای کروهی که توبه نمی‌کنید
بکنید آنچه میخواهید امر تهدیدست فسیری الله پس زود باشد که بیند خدای تعالی
عملکم کار شما را از خیر وشر ورسوله وفرستادهٔ او والمؤمنون وکرویدکان نیز
بیند وستردون وزود باشد که بازکردانیده شوید بمرک الی عالم الغیب
والشهادة بسوی دانای نهان وآشکارا فینبئکم پس بیا کاهند شما بما کنتم تعملون
بانچه بودید که عمل می‌کردید وآکاهی بمجازات باشد بر آن قبل ازین که مذکور شد
که مختلفان از اهل اسلام ده تن بودند وقصهٔ هفت تن کذشت وسه کسی
دیکر که کعب بن مالک بود وهلال بن امیه ومرارة بن ربیع ایشان فرو
ایسته بودند اما پیش حضرت صلی الله علیه وسلم آمده بکناه خود معترف

شدند و حضرت علیه السلام حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطت نکند
در شان ایشان که وآخرون و دیگر از متخلفان مرجون تأخیر کرده شده کانند و باز
داشته کان لامر الله برای فرمان خدای تعالی در بارهٔ ایشان اما یعذبهم یا عذاب
کند خدای تعالی ایشانرا اگر اصرار کنند بران گناه و اما یتوب علیهم و یا توبه
دهد ایشانرا اگر ندامت ورزند ازان تردید برای عبادت و اگرنه عند الله تردد
نیست والله علیم و خدای داناست برجای ایشان حکیم حکم کننده است
بارجای ایشان آورده اند که دوازده منافق چون ثعلبة ابن حاطب و نبتل
بن حارث و ودیعت بن ثابت و احزاب ایشان بسخن ابو عامر راهب در برابر
مسجد قبا مسجدی بنا کردند ابو عامر راهب از اشراف قبیلهٔ خزرج بود
و در علم توریت و انجیل مهارتی تمام داشت و پیوسته نعت سید عالم صلی الله
علیه و سلم بر اهل مدینه میخواند چون آن حضرت بمدینه هجرت فرمود اهل آن
خطه شیفتهٔ جمال و کمال وی شده از صحبت ابو عامر برمیدند و کسی پروای
او نکردند **بیت** با وجود لب جان بخش تو ای آب حیات • حیفم آید سخن
از چشمهٔ حیوان گفتن • ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمده بنفی آن حضرت
مشغول شده و بعد از غزوهٔ بدر از مدینه گریخته بکفار مکه پیوست و در حرب
احد حاضر شده اول کسی که تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود و حضرت صلی الله
علیه و سلم او را فاسق لقب نهاد و در حرب حنین نیز حاضر شد و از آنجا فرار نموده
بنزد هرقل که ملک روم بود رفت و میخواست از روم لشکری ساز کرده بجنگ مسلمانان
آید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابلهٔ قبا در محلهٔ خویش برای من مسجدی
بسازید که چون بمدینه آیم آنجا بافادهٔ علم اشتغال نمایم مسجدی ساختند و حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون عازم غزوهٔ تبوک شد بانیان مسجد آمده گفتند
یا رسول الله ما برای ضعیفان و بیچارگان وقت سرما و باراندگی مسجد ساخته ایم
و التماس میرود که دران مسجد نماز گزاری و غرض ایشان آن بود که بواسطهٔ نماز
آن حضرت صلی الله علیه و سلم مهم خود را استکمال می دهند چنانچه در مثنوی
معنوی هست **مثنوی** مسجد اصحاب مسجد را نواز • بر مه ما شب دمی باسا ز •
تا شود شب از جمالت همچو روز • ای جمالت آفتاب جان فروز • ای دریغا کان
سخن از دل بدی • تا مراد آن نفر حاصل شدی • القصه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم در جواب ایشان فرمود که حالا متوجه غزویم تا باز آیم و چون بوقت باز
گشتن بمنزل ذی اوان که قریب مدینه است رسید اهل مسجد همان استدعا نمودند
و جبرئیل علیه السلام این آیت آورد والذین اتخذوا و آنانکه فرا گرفتند و بنا نهادند
مسجدا مسجدی ضرارا برای ضرر مؤمنان و ستیزهٔ ایشان و کفرا و برای تقویت
کفری که اضمار آن میکنند و تفریقا و برای تفرقه افکندن بین المؤمنین میان مؤمنان
که در مسجد قبا مجتمع می باشند و ارصادا و برای انتظار لمن حارب الله مر آنکس را

که حرب کرد

که حرب کرد با خدای ورسوله و با رسول او من قبل پیش از بنای مسجد مراد
ابو عامر راهب است که در احد و حنین بجنگ حاضر شد و لیحلفن و هر آینه
سوگند میخورند چون کسی گوید چرا این مسجد ساختید ان اردنا که ما نخواستیم
از بنای این مسجد الا الحسنی مگر خواستنی نیکو که نماز است و ذکر و توسعه بر ضعفا
والله یشهد و خدای تعالی گواهی می دهد انهم لکاذبون که ایشان دروغ گویا
در سوگند خود لا تقم فیه ابدا بایست برای نماز فیه دران مسجد ابدا هرگز لمسجد
هر آینه مسجدی که اسس بنا نهاده شده است علی التقوی بر پرهیز کاری
من اول یوم از روز نخستین مراد مسجد پیغمبر ست و اشهر و اظهر آنست که
مسجد قباست در محلهٔ عمرو بن عوف حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم اول
بحوالی مدینه رسید بمحلهٔ قبا فرود آمده چهارده روز آنجا اقامت فرمود
و دران ایام اساس مسجد قبا افکندند و آن اول مسجدیست در مدینه که
حضرت رسول صلوات الله علیه و سلامه در آنجا نماز گزارده و در تشریف
الحرمین از ابن عمر رضی الله عنهما نقل می کند که حضرت رسول صلی الله علیه
و سلم هر روز شنبه سواره یا پیاده بمسجد قبا آمدی و در آنجا دو رکعت نماز
گزاردی و در روایت آمده که دو رکعت نماز در مسجد قبا اجر عمره است حق
سبحانه و تعالی می فرماید که آن مسجد که اساس آن بتقویست احق سزاوارتر است
ان تقوم فیه آنکه قیام کنی در و از برای نماز فیه دران مسجد مؤسس بر تقوی
رجال مردانند که از پاکیزه طینتی یحبون دوست میدارند ان یتطهروا
آنکه پاکی ورزند از انجاس و اخباث یعنی پیوسته بر طهارت باشند و گفته اند
بر جنابت خواب نکنند منقولست که بعد از نزول آیت حضرت رسالت از اهل مسجد
قبا پرسید که کدام طهرست که حق سبحانه و تعالی بر شما ثنا گفت جواب دادند که
آب از پی در می آریم احجار ثلثه را یعنی در استنجا و نزد جمعی مراد تطهر ست
از معاصی و خصال مذمومه والله و خدای تعالی یحب المطهرین دوست
میدارد پاکی ورزندگانرا افمن اسس آیا هر کس که اساس افکند بنیانه بنای
دین خود را علی التقوی بر ترس کاری من الله از خدای تعالی و رضوان و طلب
خشنودی او خیر بهتر است ام من اسس یا آنکس که اساس نهد بنیانه بنای
امور دین خود را علی شفا جرف بر کنار رودی که زیرش بر رود سیل تهی شده
و ظاهرش بجای ایستاده باشد هار شکافته شده و نزدیک بافتادن و این
چنین زمینی سست ترین قوعد باشد و چون بران بنا کنند پس آن زمین
سست گردد و در افتد فانهار به با بنا یا بانی آن فی نار جهنم در آتش دوزخ
و این مثل است برای آنانکه بنیاد دین خود را بر امور باطله نهاده اند و مآل
مهم ایشان رجوع باشد بدوزخ والله و خدای تعالی لا یهدی القوم
الظالمین راه نمی نماید ستمکارانرا بدانچه مقصود ایشانست لا یزال

همیشه هست بنیانهم بنای ایشان الذی آن بنای که بنیاد نهاده اند از برای اغراض فاسده بنوا ریبة بسبب شک و نفاقی که دارند فی قلوبهم در دلهای ایشان وگفته اند مراد تخریب بنای ایشانست که بعد از رجوع تبوک ایشان استدعا نمودند که آن حضرت بمسجد ایشان در آید و نماز گزارد و آیت آمد که لا تقم فیه ابدا حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بفرمود تا آن مسجد را بکندند و بسوختند و حکم شد که آن موضع مزبلهٔ اهل مدینه باشد **بیت** پس نبی فرمود که آنرا بر کنید • مطرح خاشاک و خاکستر کنید • حق سبحانه و تعالی می فرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان بواسطهٔ تزاید شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم و حسرت و نفاق و ریب خواهند بود بسبب این تخریب الا ان تقطع قلوبهم مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک در آن نماند وگفته تقطیع قلوب ایشان بقتل وقوع یابد یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ و قول جمعی آنست که بتوبه و استغفار و ندامت بر مثل آن امور والله علیم و خدای تعالی داناست بتأسیس بنای ایشان که بچه نیت بوده حکیم حکم کننده است بخرابی آن بر وجه حکمت در تفسیر وسیط از محمد بن کعب قرظی نقل میکند که چون در لیلة العقبه هفتاد تن یا هفتاد و پنج تن از اهل مدینه با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیعت میکردند عبدالله رواحه رضی الله عنه گفت یا رسول الله شرطی کن برای خدای تعالی و برای خود آنچه میخواهی حضرت علیه السلام فرمود که شرط میکنم برای خدای تعالی که او را پرستید و بدو شرک نیاورید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسها و مالهای خود را گفتند چون بدین امر قیام نمایم جزای ما چیست فرمود که جزا بهشت خواهد بود انصار گفتند ربح البیع لا نقیل و لا نستقیل خرید و فروخت سودمندست ما درین بیع سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم نمود حق سبحانه و تعالی از آن بیع و شرا خبر می فرماید ان الله اشتری بدرستی که بخرید خدای تعالی من المؤمنین از گرویدگان انفسهم نفسهای ایشانرا که مباشر جهاد شوند و اموالهم و مالهای ایشانرا که در راه وی صدقه کنند بان لهم الجنة بآنکه مر ایشانرا باشد بهشت این تمثیل است برای اثابت مؤمنان ببهشت بر بذل اموال و انفس ایشان نه حقیقت اشتری زیرا که بیع و شرا جای وقوع پذیرد که تباین املاک بوده وجود هر که هست و هرچه هست همه از آن حقست العبد و ماله لمولاه پس این تحریض است بر غزو و جهاد یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس و مال و از من عطا دادن بهشت بی زوال نفس مایهٔ شر و شورست و مال سبب طغیان و غرور این دو ناقص معیوب را در راه ما فدا کن و بهشت باقی مرغوب را بستان **مثنوی** سنگ بینداز و گهر می ستان • خاک زمین می ده و زر می ستان • در عوض فانی خوار و حقیر • نعمت پاکیزهٔ باقی بگیر • و در کشاف و عین المعانی و جز آن منقولست که اعرابی بر در مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه

و سلم میگذشت و آن حضرت این آیت میخواندند که لمعات انوار کلام الهی باطن او را عکس پذیر اشراقات فیوض ملکوتی ساخته پرسید هذا کلام من گفتند هذا کلام الله سؤال کرد که این بیع و شرا کی بوده است جواب دادند که در روز میثاق که ذرات ذریات را خطاب مستطاب الست بربکم شنوانیدند اعرابی گفت والله بیع رابح لا نقیل و لا نستقیل چون نفوس معیوب و اموال فانی را خرند و در عوض بهشت باقی میدهند هرگز این بیع را بر نمیداریم بلکه نفوس و مال خود را در بازیم **بیت** آن بیع را که روز ازل با تو کرده ایم • اصلا در آن حدیث اقالت نمی رود • عزیزی فرموده است که هر که بنده بخرد بعیب او دانا باشد او را رد نتواند کرد حق سبحانه و تعالی ما را خریده و بعیوب ما دانا بوده امید آنست که از درگاه کرم رد نکنند **بیت** امید که از فضل تو مردود نکردم من • چون من بهمه عیبی لطف تو خریدارم • و در نفحات الانس از ابو زرجرجانی رحمه الله نقل میکند **قطعه** تو بعلم ازل مرا دیدی • دیدی آنگه بعیب بخریدی • تو بعلم آن و من بعیب همان • رد مکن آنچه خود پسندیدی • و در حقیقت این بیع و شری و بیان آنکه خود را مشتری گفت و ما را بایع و نفس و مال را بذکر اختصاص داد و دل را درین مبایعه داخل نکرد مذکوران و محققان را عبارات عجیب و اشارات غریب هست و بعضی از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر یافته **بیت** هر که خواهد کزین برد بوی • گو تماشای آن گلستان کن • و بعد از بیان اشتری بیان ما لاجله الشری میکند و میگوید یقاتلون کارزار میکنند این مؤمنان که نفس ایشان خریده شده است فی سبیل الله در راه خدای تعالی و طلب رضای او فیقتلون پس گاه می کشند دشمنان را و یقتلون و گاه کشته می شوند بر دست ایشان وعدا علیه وعده داده است خدای تعالی ایشانرا بر این بیع و شرا وعده دادنی حقا ثابت و باقی که خلاف نیست در آن فی التوریة والانجیل والقرآن درین کتابها دلیل است بر آنکه اهل توریة و انجیل مأمور بوده اند بقتال و من اوفی و کیست وفا کننده تر بعهده بعهد خود من الله از خدای تعالی که کریمست و کریم خلف در وعده روا ندارد فاستبشروا پس شادمان باشید ببیعکم بخرید و فروخت خود الذی بایعتم به آنکه مبایعه کردید بآن و ذلک و آن بیع هو الفوز العظیم او رستگاری بزرگ در مدارک از امام جعفر صادق رضی الله عنه نقل میکند که ای مؤمنان قیمت شما نیست الا بهشت پس مفروشید الا بدان یعنی خود را بمتاع غرور دنیا مفروشید که قیمت شما نعیم باقی جاودانیست و در مثنوی معنوی آورده **مثنوی** خویش را نشناخت مسکین آدمی • از فزونی آمد و شد در کمی • خویشتن را آدمی ارزان فروخت • بود اطلس خویش را بر دلق دوخت • التائبون این گروه باز گردندگانند از معاصی یا رجوع کنندگان بحق سبحانه و تعالی بتمامی العابدون

پرستندگان حق باخلاص یا قایم بشرایط الحامدون ستایندگان حق را برانچه بدیشان
رسد از سرا و ضرا یا شناسندگان نعم الهی در هر لحظه و طرفه السایحون روزه داران
یا سیر کنندگان بطلب علم یا بیرون آیندگان از بادیهٔ نفس در وندگان بسر منزل
انس الراکعون رکوع کنندگان در نماز یا خضوع آرندگان بدرگاه بی نیاز الساجدون
سجود کنندگان در صلوات یا طالبان قرب دفیع الدرجات الامرون بالمعروف
فرمایندگان بایمان و طاعت و سنت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم والناهون
عن المنکر و باز دارندگان از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت و او ثمانیه است یا برای
تضاد میان امر و نهی چون ثبات و ابکار یا بجهت جمع میان امر معروف و نهی منکر
که گویا شئ واحد اند و هر یک با دیگری باید که منضم باشد والحافظون و نگاه دارندگان
لحدود الله مر احکام خدای را و سلمی گوید نگاه دارندگان اوامر او را بر جوارح و قلوب
و اسرار و ارواح و بشر المؤمنین و بشارت ده مؤمنان که بدین صفات موصوف اند
وضع مظهر دلیلست بر آنکه ایمان داعی ایشان است بدین فضایل و حذف مبشر به
اشارت است بتعظیم و تکثیر آن آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
بعد از زیارت قبر مادر خود گریه کنان فرمود که دستوری طلبیدم در زیارت وی
مرا اجازت دادند و در استغفار او دستوری خواستم مرا باز داشتند و این آیت
آمد که ما کان صحیح نباشد و روا نبود للنبی مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم والذین
امنوا و آنان را که گرویده اند ان یستغفروا آنکه طلب آمرزش کنند للمشرکین برای
شرک آرندگان و گفته اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم با بوطالب در مرض الموت
بعد از آنکه از ایمان ابوطالب نومید شده بود وعده فرموده بوده که آمرزش کنم
از برای تو مادام که مرا نهی نکنند از آن و بعد از وفات وی برای وی استغفار میکرد
و صحابه چون دانستند که آن حضرت بجهت ابوطالب آمرزش می طلبد گفتند ما چرا
از برای آبا و اقربای خود استغفار نکنیم و حال آنکه ابراهیم صلوات الله الرحمن علیه
برای پدر خود استغفار کرده و اینک پیغمبر ما علیه السلام برای عم خود استغفار میکند آیت
آمد که روا نیست پیغمبر و مؤمنان را که برای اهل شرک آمرزش طلبند ولو کانوا اولی قربی و اگرچه باشند
آن مشرکان اولی قربی خداوند قرابت من بعد ما تبین از پس آنکه روشن شد لهم
مر ایشان را انهم آنکه ارباب شرک اصحاب الجحیم ملازمان دوزخ اند و ما کان استغفار
ابراهیم و نبود آمرزش خواستن ابراهیم علیه السلام لابیه از برای پدر خود الا عن
موعدة مگر از برای وفا کردن وعده که در وقت مناظره وعدها ایاه وعده کرده بود
مر پدر خود را که آنجا که گفت سأستغفر لك ربی و در ینابیع آورده که وعده داده بود پدر
ابراهیم علیه السلام مر او را که من ایمان آرم پس استغفار ابراهیم علیه السلام آن بود که
من طلب مغفرت کنم برای تو دقتی که بگروی فلما تبین له پس آن هنگام که روشن گشت
مر ابراهیم را علیه السلام انه عدو لله که پدر او دشمنست مر خدای را یعنی بر کفر
بمیرد و توفیق ایمان نیافت یا بوحی معلوم شد او را که آزر ایمان نخواهد آورد تبرأ منه

بیزاری کرد

بیزاری کرد از وی و قطع استغفار نمود ان ابراهیم لاواه بدرستی که ابراهیم
بسیار آه کننده بود کنایت است از رقت و کثرت ترحم او حلیم بردبار بود
بحدی که پدر میگفت لارجمنك و او جواب می داد سأستغفر لك ربی در آیت
ثالثه تمهید عذر رسول و مؤمنان میکند که چون ایشان قبل المنع استغفار
کردند بدان مواخذ نخواهند بود و ما کان الله لیضل قوما و نیست خدای
تعالی که قومی را ضایع و تباه کرداند یا ایشان را بگیرد چنانچه اهل ضلالت را
بعد اذ هدیهم بعد از آنکه راه نمود ایشان را باسلام حتی یبین لهم تا وقتی
که روشن کرده اند بر ایشان ما یتقون آنچه واجبست که از آن پرهیز کنند و گفته اند
این آیت در شان جمعیست که از خویلد رکذ شتند یا پیش از تحریم خمر ساغر اجل
نوشیدند میفرماید که بر ایشان از آن کارها که کرده اند گرفت نیست ان الله
بدرستی که خدای تعالی بکل شئ بهمه چیزها از احوال اول و آخر ایشان
علیم داناست ان الله بدرستی که خدای تعالی له مر او راست ملك السموات
والارض پادشاهی آسمانها و زمینها پس هرچه خواهد کند بی مانع و منازعی
یحیی زنده کرداند مردگان را و یمیت و بمیراند زندگان را و ما لکم و نیست شما را
ای مؤمنان من دون الله بجز از خدای من ولی کارسازی و لا نصیر
و نه یاری و مددکاری و میشاید که خطاب باکفار باشد می فرماید که خدای را
پرستش کنید که شما را بغیر وی متولی امری نیست که حکم عقاب از شما دفع
کند و جز او یاری نه که عذاب از شما باز دارد لقد تاب الله بدرستی که توبه
پذیرفت خدای تعالی بقبول توبه بازگشت علی النبی بر پیغمبر خود بجهت
اذن او بر منافقان را در تخلف تا ایشان تبرید ذمت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم میکند از تعلق بذنوب کما قال لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك
و ما تاخر یا صحت است بر تو بر یعنی هیچ کس نیست که محتاج بتوبه و استغفار
نباشد حتی پیغمبر و اصحاب او چه هر کسی را مقامیست که دون آن بنسبت وی
منقصت خواهد بود پس توجه بما دون گناهیست که از آن توبه لازم باشد
و پیش بعضی و انی لاستغفرك كل یوم سبعین مرة اشارت باینست و نزد
محققان گفته اند که این معنی مناسب مرتبهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نیست چه توجه آن حضرت بغیر حق مقصود نیست و نبوده پس سلمی رحمة
الله علیه گوید ذکر توبهٔ نبی برای آنست تا مقدمهٔ توبهٔ امت باشد و توبه تابع
بمقدمه تصحیح پذیرد و بر هو تقدیر در پذیرفت خدای از پیغمبر توبه را
والمهاجرین والانصار و از مهاجر و انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بود
مر غزوهٔ تبوک را بطبع نه بعناد الذین اتبعوه آنانکه پیروی کردند پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم فی ساعة العسرة در زمان عسرت و تنگی لشکر تبوک را
جیش العسره میگفتند بجهت آنکه عسرت عظیم بود هم در مرکب که ده تن

یک شتر داشتند وهم در توشه که دو کس روزی بیک خرما بسر بودند وهم در آب
که باوجود قلت مراکب شتر را می کشتند وبه رطوبات اجواف وامعاء آن دهن
خویش تری ساختند وهوا بغایت گرم گرم می گذشت پس حق سبحانه وتعالی
صفت میکند که درین زمان تنگی متابعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
میکردند من بعد ما کاد از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت یزیغ میل کند
وازجای برود قلوب فریق دلهای گروهی منهم از ایشان یعنی کار بدآن رسیده
بود که جمعی از جهاد باز گردند یا متابعت رسول را صلی الله علیه وسلم دست
باز دارند بواسطهٔ شدت ومشقت ثم تاب علیهم پس خدای تعالی درگذاشت
از آنانکه قلوب ایشان از ثبات برایمان میل کرده بودند انه بهم بدرستی که
خدای تعالی بدیشان رؤف بسیار رأفتست چون توبه کردند رحیم مهربا نست
بتفضیل بریشان ودیگر توبه داد وبخشید وعلی الثلثة الذین خلفوا برای
سه تن که باز پس شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزو امر ایشان موقوف
بحکم الهی بود قبل ازین سبق ذکر یافت که مهم کعب وهلال ومراره در تأخیر
افتاد وحضرت رسالت پناه صلوات الله وسلامه علیه حکم فرمود که کسی با ایشان
مکالمه ومخالطه ننماید وبعد از چهل روز فرمود تا از زنان خود دور شدند
زن هلال بخدمت وی که مرد پیر وضعیف بود نامزد گشت بشرط عدم مباشرت
وکار برایشان بتنگ آمد حتی اذا ضاقت تا وقتی که تنگ شد علیهم برایشان
الارض زمین بما رحبت باوجود گشادهگی ووسعت این کنایت از شدت
حیرت ونهایت پریشانیست وضاقت علیهم وتنگ شد برایشان انفسهم
نفسهای ایشان از بسیاری غم ووحشت بحیثیتی که فرح وانس را دران راه
نبود وظنوا ودانستند ان لا ملجاء آنکه پناهی نیست من الله از خشم خدای
الا الیه مگر هم بوی وامرزش خواستن از کرم وی ثم تاب علیهم پس چون
درماندند وبه بیچارگی خود دانا شدند وتوفیق توبه داد خدای تعالی ایشا نرا
لیتوبوا تا توبه کردند وبحق باز گشتند ومقررست که تا او بتوبه توفیق ندهد
ودر قسم قبول نکشد توبهٔ هیچ تایب درست نبود **مثنوی** گر لطف تو یاری
ننماید زنخست • هم توبه شکسته است وهم پیمان سست • چون توبه بامید
پذیرفتن تست • تا تو نه پذیری نشود توبه درست • القصه بعد از پنجاه روز
آیت آمد وتوبهٔ ایشان پذیرفته گشت ان الله بدرستی که خدای تعالی هو
التواب الرحیم اوست قبول کنندهٔ توبت از تائبان متفضلست بر رحمت
ایشان یا ایها الذین امنوا اتقوا الله ای گروه مؤمنان بترسید از خدای
تعالی وبمثل این فعل که مخالفت امر باشد معاونت مکنید وکونوا مع الصادقین
وباشید با راست گویان در اقوال خود چون کعب بن مالک وآن دو تن دیگر
که راست گفتند وعذر باطل نیاوردند وبسبب راستی که من صمت بجا

دولت نجات یافتند **مثنوی** از کجی افتی بکم وکاستی • از همه غم رستی ار کر راستی •
راستی خویش نهان کس نکرد • بر سخن راست زیان کس نکرد • وگفته اند
که این خطاب با اهل کتابین است یعنی ای گروید کان بموسی وعیسی علیهما
السلام بترسید از مخالفت حضرت محمد صلی الله تعالی علیه وآله وسلم وباشید با صادقان
که اصحاب اخیار وامت بزرگوار وی اند ما کان روا نیست ونشاید لاهل المدینة
مر اهل مدینه را ومن حولهم وآنانکه گرداگرد ایشان اند من الاعراب از بادیه
نشینان ان یتخلفوا آنکه تخلف کنند وباز پس روند عن رسول الله از حکم
رسول خدای تعالی نهی است در صیغهٔ نفی وتخصیص اهالی مدینه وحوالی
آن بجهت قرب بوده ومعرفت ایشان بخروج آن حضرت علیه السلام بطرف
تبوک ولا یرغبوا بانفسهم ونرسد ایشانرا که رغبت کنند نفسهای خود عن نفسه
از نفس وی یعنی خویشتن داری کنند وخود را برطرف دارند از کشیدن آن
رنجها که او میکشند مرویست که ابو خیثمهٔ انصاری رضی الله عنه در مدینه
مانده بود بعد از چند روز که از عزیمت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
بگذشت روزی بخانهٔ خود در آمد وآن روز بغایت گرم بود واو دو زن داشت
زنان وی هر یک در عریش نشسته بودند وانرا رفته وآب زده وکوزهای آب سرد
مهیا ساخته وطعامهای نیکو ترتیب نموده ابو خیثمه بر در عریش استاده ودر زمان
نگریست آن ترتیب ملاحظه کرد وگفت که روا باشد رسول خدای صلوات الله
علیه در بیابان بشدت حرارت وباد گرم درمانده بود ابو خیثمه در سایهٔ خنک
آب سرد وطعام لذیذ خورد وبا زنان خوب روی خوش بوی معاشرت کند بخدای
سوگند که در هیچ عریش نیایم وازین آب وطعام نخورم تا زمانی که بدان حضرت
صلی الله علیه وسلم ملحق شوم پس اندکی زواده برداشت وروی براه آورد و
در نزول تبوک بعسکر همایون ملحق شد ذلک آن وجوب متابعت وترک تخلف
بانهم بسبب آنست که ایشان چون با رسول باشند لا یصیبهم ظماء نرسد
ایشانرا تشنگی ولا نصب ونه رنجی ولا مخمصة ونه گرسنگی فی سبیل الله
در راه خدای تعالی ولا یطؤن ونسپرند موطئا مکانی را از آنکه کفار بسم اسب
یا کف شتر یا به پای خود سپردنی که یغیظ الکفار بخشم آرد کافرانرا ولا ینالون
ونیابند من عدو نیلا از دشمن هیچ یافتنی از قتل واسر وهزیمت ونهب
وکسر وجراحت الا کتب لهم مگر نوشته شود برای ایشان به آن عمل صالح
کردار شایسته یعنی بهر یک ازینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند ابن عباس
رضی الله عنه فرموده که بهر ترسی که از دشمن بدل ایشان در آید هفتاد حسنه در دیوان
ایشان نویسند ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یضیع ضایع نمی کرداند وتباه
نمی کند اجر المحسنین مزد نیکوکارانرا یعنی مجاهدانرا ولا ینفقون ونفقه نکنند
نفقة صغیرة نفقهٔ اندک وخرد چون علاقهٔ تازیانه یا نعل اسبی یا صاع خرمایی

که بدهند چون ابو عقیل رضی الله عنه ولا کبیرة و نه نفقه بزرگ چنانچه ذو النورین
و عبد الرحمن عوف رضی الله عنهما ولا یقطعون واديا و قطع نکنند در مسیر خود وادی یا
هیچ ممر آب و سیل را مراد زمین یعنی زمین را قطع نکنند الا کتب لهم مگر نوشته
شود برای ایشان ثواب آن وآن نوشتن برای چیست لیجزیهم الله تا جزا دهد خدای
تعالی ایشان را احسن ما کانوا نیکوترین آنرا که در راه حق یعملون عمل میکردند چون
احسن را جزا دهد جزای حسن نیز بدان ملحق کنند بجهت توفیر اجر و تکثیر آن در بنا بیع
فرموده که مثلا غازی هزار طاعت باشد و یکی از همه نیکوتر بود حق سبحانه و تعالی
آنرا ثواب عظیم دهد و نهصد و نود و نه دیگر را بطفیل آن قبول کند و هر یک را
برابر آن ثوابی ارزانی دارد و تا کرم او بنسبت مجاهدان بر همه کس ظاهر کرد د
و مجاهدان شرفی این چنین ارزانی دارند که در غزا مکر جهد بر میان دارند آورده اند
که چون انواع تهدیدات در باب مختلفان نازل شد مؤمنان جازم شدند بر آنکه
چون نفیر جهاد بر آید بتمامی عازم حرب شوند آیت آمد که و ما کان المؤمنون
روا نیست و نشاید مؤمنان را لینفروا کافة فلو لا نفر من کل فرقة منهم طائفة
از ایشان مراد قبیله و اهل بلده اند لیتفقهوا فی الدین گروهی اندک بجهاد و باقی
توقف کرده باشند و لینذروا و بیم کنند معها قومهم گروه خود را اذا رجعوا
الیهم چون باز گردند از غزو بسوی ایشان لعلهم یحذرون تا باشد که ایشان
حذر نمایند از آنچه بیم کرده میشوند از آن یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید
قاتلوا الذین کارزار کنید با آنانکه یلونکم نزدیک شمایند من الکفار از ناگرویدگان
مثل یهودی که در حوالی مدینه می باشند و گفته اند اهل روم مرادست که در ولایت
شام بوده اند و شام قریب بمدینه است و بر هر تقدیر قتال کنید
با دشمنان نزدیک و لیجدوا و باید که بیابند کافران و فهم کنند فیکم غلظة
درشتی بنسبت خود یعنی عنف در مقابل قبل از وقوع قتال یا شدتی
و صبری بر مقاتله یا شجاعتی در حین محاربه واعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای
تعالی مع المتقین با پرهیزکارانست بحفظ و اعانت و نصرت در فتوحات
مذکورست که حق سبحانه و تعالی مؤمنان را بقتال کفار اقرب می فرماید و هیچ دشمن
از نفس اماره کافر نعمت بدتر نیست و نزدیکترین دشمنان بتو اوست که اعدا
عدوک نفسک التی بین جنبیک پس بقتال او که عبارت از جهاد اکبرست
اشتغال اولی و انسب می نماید و الیه اشار فی المثنوی مثنوی ای شهان کشتیم ما
خصم برون • ماند از و خصم بتر در اندرون • قد رجعنا من جهاد الاصغریم
این زمان اندر جهاد اکبریم • و اذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول پس از منافقان
کس هست که گوید با منافق دیگر از روی انکار و استهزا یا با ضعفای مؤمنان
گویند ایکم زادته کیست از شما آنکه بیفزود آنرا هذه این سورة ایمانا گرویدنی
یعنی آن کس کدام است که این سوره ایمان او را یقین و ثبات در دین یا چون زیاده

شد علم ایشان

شد علم ایشان بواسطه تدبر در این سورة ایمان بدین سوره منضم گشت با ایمان
ایشان زیاده کرد فاما الذین آمنوا پس آنانکه گرویده اند براستی فزادتهم ایمانا
زیاده کرد این سوره ایشانرا بسورهای دیگر و هم یستبشرون و ایشان شادمان
شدند بنزول آنکه سبب زیادتی و کمال بر واسطه ارتفاع حال ایشانست و اما
الذین و اما آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان بیماری شک و نفاق و حقد
و حسد و بغض اسلام است فزادتهم پس زیاده میکند آن سورة ایشانرا رجسا
الی رجسهم شکی مضموم بشک ایشان یعنی در سورهای دیگر شک داشتند پس
شک ایشان در این سورة انضمام یافت بدان شک تا بیفزود کفر ایشان بر کفر و ماتوا
و بمردند یعنی استحکام یافت این صفت در ایشان تا وقتی که بمردند و هم کافرون
و ایشان کافران بودند او لا یرون آیا نمی بینند این منافقان انهم یفتنون
آنکه ایشان مبتلا می شوند باصناف بلیات از مرض و قحط و غیر آن یا نفاق و
کذب ایشان ظاهر میشود بر مسلمانان فی کل عام در هر سالی مرة او مرتین یک بار
یا دو بار ثم لا یتوبون پس توبه نمی کنند از نفاق و لا هم یذکرون و نه پند میگیرند
و اذا ما انزلت و چون فرو آید سورة سورتی از قرآن که در آن عیب ایشان مذکور
بود نظر بعضهم نظر کند برخی از ایشان الی بعض بسوی برخی دیگر یعنی بچشم
یکدیگر را اشارت کنند از روی انکار و سخریت بدان سورة یا از راه خشم و سخط باستماع
عیوب خود یا بتغامز عیون ایما کنند بفرار از مجلس و با هم گویند هل یریکم من احد
ثم انصرفوا آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را اگر از مجلس حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم بگردانید صرف الله بگردانید خدای تعالی قلوبهم دلهای ایشانرا از فهم
قرآن یا از قبول قرآن و اصح آنست که از همه نیکوترها این کلام خبرست و احتمال
دعا دارد یعنی بگردانید خدای تعالی ایشانرا از خیرها بانهم بسبب آنکه ایشان
قوم لا یفقهون گروهی اند که درنمی یابند حق را و فهم نمی کنند لقد جاءکم هر آینه
بدرستی و راستی که آمد بشما ای آدمیان رسول فرستاده بحکم خدای تعالی
من انفسکم از شما یعنی از جنس شما در بشریت یا بواسطه جنسیت مخالطه نمایند
و افاده و استفاده وجود گیرد یا آمد بشما ای اعراب رسول از شما متکلم بلغت
شما یا از قبیله شما ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هیچ قبیله نبود در عرب الا که
حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم رشته قرابتی پیوسته بود بدان و قرابت شاذه
من انفسکم و بفتح فا خوانده اند یعنی از فاضل ترین و شریف ترین هم در سنت و هم
در نسب و هم در حسب عزیز علیه ما عنتم دشوار بود آنچه در رنج افتید بدان
و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده اند آنرا صفت رسول دانند و معنی علیه ما
عنتم بدین قرار آید که برو ست آنچه بکند از گناه یعنی اعتذار آن بروست روز
قیامت که بشفاعت تدارک آن خواهد نمود و درین معنی گفته اند مثنوی نماند
بعصیان کسی در گرو • که دارد چنین سیدی پیشرو • اگر دفترت از گنه پاک

نیست ● چو اینست سید از و باک نیست ● حریص علیکم صفتی دیگرست که حریص است
بر اسلام شما بالمؤمنین بگرویدگان رؤف رحیم مهربانست بر بخشاینده حق سبحانه
وتعالی هیچ پیغمبر را بدو اسم از اسماء خود اختصاص نداد مگر پیغمبر ما را خود را فرمود
که ان الله بالناس لرؤف رحیم در بارهٔ وی گفت بالمؤمنین رؤف رحیم و یک وجه
تفضیل آن حضرت علیه السلام بر انبیاء دیگر علیه و علیهم الصلوة والسلام اینست
فان تولوا پس اگر برگردند منافقان از یاری وهواداری و تخلف نمایند از فرمان
برداری فقل پس تو بگو حسبی الله بسنده است مرا خدای تعالی که شر شما را
کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد لا اله الا هو هیچ معبودی بجز نیست مگر
وی علیه توکلت بروی توکل کردم و کار خود باوی گذاشتم وهو واوست رب العرش
العظیم پروردگار عرش بزرگ مراد ملک عظیم است یا عرش که قبلهٔ دعا و مطاف
ملائکه باشد اشارت بکمال قدرت وحفظ حق تعالی است یعنی آن خدای که
عرش را بدان همه عظمت که هشت هزار رکن دارد و بر و ایتی سیصد هزار
قایم ازقائمهٔ سیصد هزار سال راه همهٔ آن مملو از صافات و صافات
بقدرة کامله نگاه دارد و قادرست که مرا از شر منافقان در پناه آرد که حافظ
بندگان و ناصر ایشان کند کانست مثنوی از وخواه یاری که یاری ده اوست ●
بدو التجا کن که تنها بر اوست ● کسی را که او آورد در پناه ● چه غم دارد از فتنهٔ
کینه خواه ● مطالع لطایف و اشارت این روایت حواله است باوراق جواهر التفسیر

سورة یونس علیه السلام والله نعم المولی ونعم النصیر مکیة وهی مائة وتسع ایات

بســـــــــــــــم الله الرحمن الرحیم

حروف مقطعه بقول ابن زید رحمة الله علیه اسامی سور ند و علم الهدی قدس سره فرموده
که حق تعالی نام نهد سورة را بهرچه خواهد وگفته اند الر یعنی انا الله الرحمن و در بحر
آورده که هر حرفی اشارتیست از حق بحبیب وی صلی الله علیه و سلم می فرمایند
سوگند می خورم بآلای من بر تو در ازل و بلطف من با تو در وجود و برأفت من
مر ترا تا ابد جواب قسم چیست تلک این سورة آیات الکتاب الحکیم آیتها ء
قران مشتمل بر حکمتست یا محکم که در وی تناقض و اختلاف نیست یا آنکه رقم
نسخ بروی کشیده نشود یا کسی بر تغیر وی قادر نبود ابن عباس رضی الله عنه
فرموده که چون اساس نبوت محمدی صلی الله علیه و سلم تاکید یافت و حضرت پروردگار کار
عز شانه و عم نواله او را برسالت اختصاص داد صنادید قریش اظهار انکار نموده گفتند
عجبست که خدای تبارک و تعالی بعالمیان از آدمیان رسول فرستد یتیم ابوطالب را
اختیار کند حق سبحانه و تعالی فرمود اکان للناس آیا هست مردمانرا عجبا شگفتی
ان اوحینا آنکه ما وحی کردیم الی رجل بسوی مردی منهم از جنس ایشان و از قبیلهٔ
ایشان و مضمون وحی ما چیست ان انذر الناس آنکه بیم کن مردمانرا از عقوبت
الهی تعمیم کرد انذار را چه هیچ کس خالی از صفتی نباشد که او را از آن باید رسید لا

ماشاء الله

ماشاء الله و تخصیص کرد بشارت را باهل ایمان چه کفار را چیزی که سبب بشارت
باشد نیست پس فرمود وبشر الذین امنوا و مژده ده آنانرا که بگرویده اند ان لهم
بآنکه مر ایشانراست قدم صدق پیشی و نیک عند ربهم نزدیک پروردگار ایشان
یعنی ایمان وطاعت دگفته اند قدم صدق سابقهٔ ازلیست که حق تعالی وعده
راست داده در انجا مؤمنانرا و میا لیکو ید مقام صدقست که در و زوال و ملال
نیست یا ایمان صادق یا رضوان الله یادعای ملائکه در بارهٔ ایشان در گذشته
یا تقدیم رحمت حق سبحانه چنانچه فحوای نحن الاخرون السابقون از آن خبر میدهد
یا شفیع صدق که حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم در عین المعانی فرموده
که حضرت رسول را صلی الله علیه و سلم از قدم صدق پرسیدند فرمود شفاعتی
بوسیلتی الی ربکم و مقرر است که گناه کاران تباه روزگار را هیچ وسیلتی برای
آمرزش برابر شفاعت آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیست بیت کفتی
کنم شفاعت عاصی عذرخواه ● دل بر امید آن کرم افتاد در گناه ● قال الکافرون
گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر علیه السلام بدیشان و نمودن خوارق
عادات ان هذا بدرستی که این مرد لساحر مبین جادوییست آشکارا ان ربکم الله
بدرستی که پروردگار شما الله است الذی آن خداوندی با قوت بی عجز و حکمت
بی قصور خلق السموات والارض بیافرید آسمانها و زمینها را که بزرگترین اجسام
این عالم اند فی ستة ایام در مقدار شش روز از ایام دنیا ثم استوی پس مستولی
شد علی العرش بر عرش که اعظم مخلوقاتست یدبر الامر میسازد امر کاینات را بر مقتضای
حکمت یا تقدیر میکند بود نبهادا بر وجهی که میخواهد ما من شفیع نیست هیچ شفاعت
کننده روز قیامت الا من بعد اذنه مگر پس از دستوری دادن خدای تعالی مر او را
در شفاعت این کلام رد شفاعت آلهه است و اثبات شفاعت مؤذن ذلکم الله
آن خداوند موصوف بصفات خلق و تدبیر و استیلا ربکم پروردگار شماست
نه غیر او چه غیر را با او در صفتها شرکت نیست فاعبدوه پس او را بیگانگی پرستید
افلا تذکرون آیا پند نمی گیرید یا تفکر نمی کنید که مستحق عبادت اوست نه معبودان
شما الیه بسوی اوست مرجعکم جمیعا بازگشت شما بموت و نشور نه بغیر او پس آماده
باشید جواب و سؤال او را وعد الله وعده داد شما را خدای تعالی وعده دادنی حقا
راست و درست انه یبدؤ الخلق بدرستی که خدای تعالی در اول بیافرید خلق را
ثم یعیده پس بعد از مردن زنده کرد اند وی را مقصود از ابدا و اعاده ثواب
و عقاب است چنانچه فرمود لیجزی الذین امنوا تا جزا دهد آنانرا که گرویده اند
وبرا و عملوا الصالحات و عملهای پسندیده کردند بالقسط بعدل خود یا مکافات
کند بعدل ایشان یعنی برعایت عدل که در امور فرموده باشند یا بایمان ایشان
چه ایمان عدل قویست و در برابر آن شرک ظلم عظیم و این چه برای مقابله او جه است
ارداف میکنند این کلام را بقوله والذین کفروا و آنانکه کافر شدند لهم مر ایشانراست

شراب من حمیم آشامیدنی از آب کرم دوزخ که چون بخوارند احشای و امعای ایشان
پاره پاره کرده و عذاب الیم و دیکر ایشانرا بود عذابی دردناک که تخفیف نیابد
بما کانوا بسبب انکه بودند که بخدای و رسول یکفرون کافر میشوند هو الذی اوست
آن خداوندی که بقدرت جعل الشمس کردانید آفتابرا ضیاء خداوند روشنی و القمر
نورا و ماه را خداوند نور علما برانند که اکر روشنی بالذات باشد ضیاست و اکر بالعرض
بود نورست و درانوار آورده که حق سبحانه و تعالی درین آیت تنبیه فرمود بانکه آفتاب
بذات خود نیرست و قمر بعرض نیر میشود و آن مقدار مقابله اوست با شمس چنانچه
در علم هیئات مبین شده و قدره و تقدیر کرده هریک از شمس و قمررا منازل منزلها
بر فلک بقدر سیر ایشان و اشهر آنست که تقدیر کرده برای قمر منزلهای بیست هشت که
معاین و مشهورست و قمر قریب بشبانه روزی قطع منزلی کند لتعلموا تا بدانید شما
عدد السنین شمار سالها و چون سال مشتمل بر ماهها باشد و کو ماه نکرد و الحساب
و تا بدانید شمار اوقات از ماهها و روزها در معاملات و مهمات خود ما خلق
الله ذلک نیافرید خدای تعالی آنچه مذکور شد الا بالحق مکر براستی نه ببازی
و کویند با بمعنی لام است یعنی مکر برای بیان یفصل الایات روشن میکنیم و حفص
یفصل میخواند یعنی خدای تعالی بیان میکند دلایل قدرت خودرا کما قال الله تعالی
و القمر قدرناه منازل لقوم یعلمون برای کروهی که میدانند یعنی دران اندیشه میکنند
و ازان نفع میکیرند ان فی اختلاف اللیل و النهار بدرستی که درآمد شد شب و روز
پس از یکدیکر یا در مخالفت ایشان بنور و ظلمت و ما خلق الله و در آنچه آفرید
خدای تعالی فی السموات و الارض در آسمانها و زمینها از انواع بودنیها لایات هر آینه
نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و نفاذ قدرت او لقوم یتقون
مر کروهی را که بترسند از عواقب احوال و خواتیم امور یعنی از حال و مآل معاد برانند	بشند
و از رسوایی حشر ترسان کردند چه اندیشه و خوف باعث بود ایشانرا بر تفکر و تدبر
ان الذین بدرستی که آنانکه لا یرجون امید ندارند لقاءنا دیدار مارا یعنی نه نکروند
آخرت را که محل لقاست و رضوا و خشنود شدند بالحیوة الدنیا بزندکانی دنیا
و بسند بدند آنرا و اطمأنوا بها و آرام کرفتند بدان یعنی همت خودرا بر لذات محسوسه
و زخارف فانیه مقصور کردانیدند و از نعیم جاودانی و لذتهای جاودانی غافل شدند یا آنکه
در دنیا ساکن کشتند بر وجهی که کوییا هرکز ایشانرا ازانجا رحلت نخواهد بود و نداشتند
که لحظه فلحظه دست اجل طبل رحیل را فرو خواهد کوفت **رباعی** آن کیست که دل نهاد
و فارغ بنشست • پنداشت که مهلتی و تأخیری هست • کو خیمه مزن که میخ می باید کند
کو رخت منه که باری باید بست • و الذین هم و آنانکه ایشان عن آیاتنا از آیات
کتاب ما یا از دلایل صنع ما غافلون ناآکاهان و بیخبرانند اولئک آن کروه که یاد
کرده شد مأویهم النار جای بودن ایشان آتش دوزخ است بما کانوا یکسبون
بانچه بوده‌اند که کسب میکردند از معاصی یعنی کفر و شرک و نفاق ان الذین آمنوا بدرستی که

اناانکه ایمان

آنانکه ایمان آوردند و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته یهدیهم ربهم
راه نماید ایشانرا پروردکار ایشان در آخرت بایمانهم بنور ایمان ایشان براه بهشت
یا بسبب ایمان ایشان راه نماید بسلوک سبیلی که مؤدی باد را که حقایق باشد تجری
میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن ایشان جویهای آب فی جنات النعیم در بو	ستانهاء
با نعمت دعویهم خواندن بهشتیان مر خدایرا فیها در بهشت وقتی که آنچه آرزوی
باشد طلبند آنست که کویند سبحانک اللهم بپاکی یاد کنیم ترا بار خدای و این ذکر
برای تلذذ بود نه برای عبادت و چون این کلمه کویند آنچه مشتهای ایشان بود نزد ایشان
حاضر کردد و تحیتهم و درود ایشان بر یکدیکر فیها در بهشت یا درود حق یا تحیت
ملائکه بر ایشان سلام سلام بود و آخر دعویهم و آخر دعای ایشان یعنی اکر ما دعا
بر ایشان بلعنت زودی اجابت کنیم چنانچه دعاهای خیر ایشانرا مستجاب میکردانیم ایشان
زود هلاک بشوند ان الحمد لله آن باشد که کویند حمد خدایرا رب العالمین که پرورد	کار
عالمیانست و کفته‌اند چون مؤمنان ببهشت درآمده انوار عظمت و کبریای
حضرت عزت عزشانه مشاهده نمایند زبان بنعت جلال و تسبیح ملک متعال
بکشایند و ملائکه با حق سبحانه و تعالی بر ایشان سلام کنند با نواع کرامات
و علو مقامات مبشر کردند و وظایف حمد و ثنای الهی بجای آورده ختم کلام
بصفات اکرام فرمایند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشانرا از جمیع لذتهای
بهشت خوشتر است **بیت** ذوق نام عاشق مشتاق را • از بهشت جاودانی
خوشتر است • در عین المعانی آورده که یکی از بردکیان حرم محترم سید عالم
صلی الله علیه و سلم بندها اسیررا سبک کردانید و آن اسیر بکریخت حضرت
رسول صلی الله علیه و سلم خبر یافته بر تخفیف کننده نفرین فرمود حق سبحانه
و تعالی آیت فرستاد و لو یعجل الله اکر تعجیل کند خدای تعالی للناس الشر برای مرد	مان
با جابت دعای بد استعجالهم بالخیر چنانچه شتافتن ایشانست بسرعت اجابت
دعای خیر لقضی الیهم هر آینه رانده شود بسوی ایشان اجلهم اجل ایشان
و هلاک شدندی رجا بمعنی خوف نیز می آید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود
که خدایا فرا میکیرم نزدیک تو عهدی که مرا دران خلاف نخواهی فرمود بدرستی که من
بشرم پس هر مؤمنی که اورا برنجانیم یا دشنام دهم یا لعنت کنم یا بزنم آنرا درباره
او دعای خیر کردان و سبب پاکی او ساز از کناهان و وسیله قوی که روز قیامت
بدان تقرب کنند بجهت تو بعضی مفسران برانند که کفار نزول عذاب استعجال می نمو	دند
این آیت آمد که ما در عذابی که ایشان می طلبند استعجال نکنیم فنذر الذین پس می
کذاریم آنانرا که لا یرجون امید نمیدارند لقاءنا دیدار مارا یعنی بحشر نمی کروند یا نمی
ترسند از ما در روز بعث و نشور فی طغیانهم در بیراهی ایشان یعنی بطر بی
استدراج مهلت می دهیم ایشانرا در ضلالت یعمهون سر کردان میروند و اذا
مس الانسان الضر و چون برسد بآدمی سختی و رنج مراد مطلق کافرست یا ولید

بن مغیره یا عتبه بن ربیعه و بوجهل تقویر چون ضرری بوی رسد دعانا بخواند
ما را با خلاص لجنبه و فقی که تکیه کرده باشد بر ترد ید بهلوی خود یعنی صاحب
فراش بود از درج آن او قاعدا یا نشسته او قائما یا ایستاده و قاعد تعمیم د عا
باشد در جمله احوال یا برای اصناف الام و مضار فلما کشفنا پس چون بردارم
و ببریم عنه از و ضره رنج و مضرت او را بجهت اخلاص و در دعا مر بر ود
برهمان راهی که بوده از کفر یا بگذرد از موقف دعا و دیگر بران رجوع نکند کان لم
گو یا که او نخوانده است ما را الی ضر مسه بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود
کذلک همچنین زین آراسته شده است للمسرفین مر اسراف کنندگان را که از حد
تجاوز نموده اند ما کانوا آنچه هستند که از استغراق در ملاهی و اعراض از قبول او امر
و نواهی یعملون میکنند و لقد اهلکنا و بدرستی که ما هلاک کردیم القرون اهل
قرنها را من قبلکم پیش از شما ای اهل مکه لما ظلموا آن هنگام که ظلم کردند بتکذیب
پیغمبران و جاءتهم و حال آنکه آمده بودند بدیشان رسلهم رسولان ایشان
بالبینات بحجتهای روشن یا معجزه های ظاهر و ما کانوا لیؤمنوا و نبودند
ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی و زنده ماندندی بجهت استعداد فساد
و دریافتن ضلالان الاهیه ایشان را کذلک همچنین که ایشان را جزا دادیم با هلاک
ایشان بجهت تکذیب رسل نجزی القوم المجرمین جزا خواهیم داد گروه مشرکان را از اهل
مکه که تکذیب پیغمبر ما می کنند ثم جعلناکم پس ما گردانیم شما را ای گروهی محمد
صلی الله علیه و سلم بشما مبعوث است خلائف خلیفههای گذشته کان فی الارض
در زمین من بعدهم پس از قرونی که هلاک شدند لننظر تا ببینیم در صورت شهادت
بعد از آنکه دانستیم در غیب که شما کیف تعملون چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا
با شما بمقتضای اعمال شما معامله کنیم آن خیر الخیر و ان شر فشر **رباعی** خبر از آینه
فعل است گویی • که در وی هر چه کردی می نماید • اگر کردی نکویی نیک بینی • وگر بد کرده
بدبینت آید • در خبر است که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و سلم گفتند آیتی بیار که سادات عرب را از عبادت لات و عزی باز ندارد و ذم
بتان در آن نبود حق سبحانه و تعالی فرمود و اذا تتلی و چون خوانده شود علیهم
بر مشرکان مکه آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات در حالتی که واضح است قال
الذین گویند آنانکه لا یرجون لقاءنا ایت بقرآن امید ندارند رسیدن بما یا نمی ترسند
از وعید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قران پیغمبر را صلی الله علیه و سلم گفتند
بیار قرآنی غیر هذا بجز این که بر ما می خوانی یعنی کتابی که در و ذکر بعث و حشر
و ثواب و عقاب و معاتب [illegible] نباشد او بدله یا آنکه تبدیل کن قرآن را
قل ما یکون لی بگو نیستم من ان ابدله که تبدیل کنم من تلقاء نفسی از قبل
نفس خود یعنی بخود نمی توانم قرآن را که تغییر کنم و در آن بزیاده و کم تصرف
کنم ان اتبع و متابعت نمی کنم و از پی نمی روم الا ما یوحی مگر آنچیزی را که وحی

کرده شود

یدعنا

کرده شود الی بسوی من از حضرت حق سبحانه و تعالی بی زیاده و نقصان
انی اخاف بدرستی که من می ترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم در پروردگار
خود به تبدیل قران عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ را که قیامت است قل
لو شاء الله بگو اگر خواستی خدای تعالی ما تلوته نخواندمی آنرا بر من منزل
شده است علیکم بر شما و لا ادریکم به و نیز شما را دانا نکردی خدای
تعالی بقرآن پس از فضل و رحمت اوست که مرا امر کرده بخواندن و شما را
دانا ساخت بمضمون آن فقد لبثت و بدرستی که من درنگ کردم فیکم عمرا
عمری از دراز در میان شما که مقدار چهل سال بود من قبله پیش از نزول
قرآن یعنی در آن مدت که مبعوث نبودم نه من قرآن می خواندم و نه شما
بدان دانا بودید افلا تعقلون آیا چرا در نمی یابید و تعقل نمی کنید که کسی که
چهل سال در میان شما بوده و ممارست علمی ننموده و با عالمی مصاحبت
ننموده کلامی بر شما میخواند که فصحای عرب از کمال بلاغت آن حیران ننند
و بلغای دیوان ادب از جمال فصاحت آن انگشت تحیر در دندان وهم ابنه
بتامل در این صورت استدلال می توان نمود برای آنکه القای کلامی چنین از مردی
چنان خارق عادت است پس قرآن معجزه رسالت و وسیله دلالت بر نبوت
باشد **مثنوی** امی دانا که بعلم فزون • راند قلم بر ورق کاف و نون • بی مدد
کاغذ و آب سیاه • معجزه آورد ز وحی الاه • بی خط و قرطاس ز علم ازل • مشکل حل
مضمون آیت سابق آنست که من افترا نمی کنم بر خدای تعالی در تغییر و تبدیل
قرآن و شما افترا میکنید که قرآنرا کلام من می دانید فمن اظلم پس کیست ستمکارتر
ممن افتری از کسی که افترا کند و بر بندد علی الله کذبا بر خدای تعالی دروغی
او کذب بایاته یا تکذیب کند آیتهای او را و بدان کافر شوند انه لا یفلح
المجرمون بدرستی که نجات نیابند جرم کاران یعنی کافران و یعبدون و می پرستند
من دون الله بدون خدای تعالی ما لا یضرهم چیزی را که ضرر نرساند
بدیشان اگر ترک عبادت او کنند و لا ینفعهم و سود نرساند بدیشان اگر همه
اوقات در پرستش او صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جماد است و جماد بر
نفع و ضرر قادر نباشد و حال آنکه معبود باید که قدرت او بایقاع ثواب و عقاب
متعلق بود تا بندگان بامید جلب نفع و دفع ضرر او را پرستند و یقولون
و می گویند عبده اصنام هؤلاء شفعاؤنا این بتان شفیعان ما اند عند الله
نزدیک خدای تعالی یعنی در امور دین ما را شفاعت میکنند و از خدای تعالی
درخواست می نمایند تا مهمات را کفایت کنند یا اگر فرضا بعث و حشر باشد
چنانچه معتقد مؤمنانست ما را از خدای تعالی درخواست کنند و از عذاب
برهانند قل بگو اتنبئون الله آیا خبر میکنند خدا را بما لا یعلم بآن چیزی که
نمی داند فی السموات در آسمانها و لا فی الارض و نه در زمین و انتفای

کار

صال

علم بجهت انتفای معلومست یعنی شما می گویید که خدای را شریک هست نعوذ بالله
و اثبات شفاعت بتان می کنید و خدا داند که عالمست بجمیع معلومات این را نمی
داند پس معلوم شد که شریک نیست و شفاعت نخواهد بود و گویند کلمهٔ یعلم
صد است و معنی این که خبر میکنید خدای را بچیزی که در اسمان و زمین نیست
شریک باوی سبحانه پاکست خدای تعالی و تعالی و برتراست عما یشرکون از انچه
ایشان شریک اوی دانند و ما کان الناس و نبودند آدمیان الا امةً واحدةً
مگر امتی یگانه یعنی موجود بودند بر فطرت یا متفق بودند بر دین حق و آن
در عهد آدم علیه السلام تا قابیل هابیل را کشت یا بعد از واقعهٔ طوفان که بجز نوح
علیه السلام و اصحاب سفینه کسی نبود یا بر ضلال در زمان فترت که از انبیا علیهم
السلام کسی مبعوث نبود پس اختلاف کردند به پیروی هوا و امور باطله یا متفق
بودند بر کفر در زمان ابراهیم صلوات الرحمن علیه و سلامه فاختلفوا پس اختلاف
کردند بسبب بعث رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار و رزیدند
یا عرب بودند بر اسماعیل علیه السلام متحد بودند پس مختلف بسبب عمرو بن یحیی
که احکام جاهلیت اختراع کرد و لولا کلمةٌ و اگر نه کلمه ایست سبقت پیشتر گرفته
من ربک از پروردگار تو یعنی حکم ازلی واقع شده بتاخیر عذابی که فصل و فارق
باشد میان مختلفان واگرنه لقضی بینهم هراینه حکم کرده شدی میان ایشان
فیما فیه در آن چیزی که ایشان در آن یختلفون اختلاف میکنند یعنی عذاب
بیامدی و مبطل هلاک شدی و محق بماندی و یقولون و می گویند مقترحان آیات
یعنی مشرکان مکه لولا انزل چرا فرستاده نشده علیه بر محمد صلی الله علیه و سلم آیةٌ
معجزهٔ من ربه از پروردگار او از معجزات که ما میطلبیم که آن تفجیر انهار است
و استسقاط ثمار و بواقی آیات که در سورهٔ بنی اسرائیل مذکور خواهد فقل انما
الغیب لله پس بگو در جواب ایشان که جز این نیست که علم غیب مر خدای راست
شاید در ضمن آیتهای مقترحهٔ شما مفسده باشد که باز دارد اظهار آن از نزول
فانتظروا پس شما انتظار برید نزول مقترحان را مو تهدید و وعید ست انی
معکم بدرستی که من نیز با شما من المنتظرین از منتظرانم تا به بینم که عذاب
بشما می آید یا آیتهای که مطلوب شماست واقع می شود و اذا اذقنا الناس و چون
بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه رحمةً صحتی من بعد ضراء پس از بیماری که
مستهم رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط اذا لهم مکر فی آیاتنا
چون در نگری مر ایشان راست مکری در آیتهای ما یعنی طعن می کنند در آن
و در بارهٔ پیغمبران کید نمایند آورده اند که اهل مکه هفت سال پیاپی بقحط و غلا
مبتلا بودند چون رحمت ربانی و رأفت سبحانی ازالهٔ آن بلیه نمود بقدح کلام الهی
و قصد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم مشغول شدند بمکاید و حیل تمسک
میجستند حق سبحانه و تعالی فرمود که قل الله بگوی ای محمد صلی الله علیه و سلم که خدای

اسرع مکرا

اسرع مکرا زود تر است از شما در رسانیدن جزای مکر شما پیش از ظهور
کید شما بنزول عذاب بر شما امر خواهد کرد ان رسلنا بدرستی که فرستادگان ما
یعنی ملائکه حفظه یکتبون می نویسند ما تمکرون انچه شما می اندیشید از مکر
و بعد از انکه تدبیر شما از فرشتگان ما پوشیده نیست بر ما کی نهان خواهد بود
مضمون الکلام تحقیق انتقامست هو الذی او انکه یسیرکم میراند و قدرت
میدهد در قطع مسافت شما را فی البر در خشکی بمرکب تیز چون اسب و شتر و البحر
و در تری بمرکب خشکی چون کشتی و زورق حتی اذا کنتم تا چون باشید فی الفلک
در کشتی و جرین بهم و کشتیها می روند با انکه در وی اند بریحٍ طیبةٍ بباد
خوش که تیز می وزد فائده عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گویا
که این صورت تذکره است من غیر مخاطبان را نیز تا متعجب شوند از احوال
این قوم که در کشتی نشسته اند و کشتی ایشان که بباد راست است که براند
از صلاح کشتی می وزد وی رود و فرحوا بها و شادمان شده اند ایشان
بآن بادها جاءتها ناگاه آید بدان کشتی ریحٌ عاصفٌ بادی سخت که دریا
در شور آورد و جاءهم الموج و بیاید بایشان موج دریا من کل مکانٍ از هر
مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی موج در اید و ظنوا و یقین
کنند انهم احیط بهم انکه فرو گرفته است بلاهای مر ایشان را از همه جوانب
دعوا الله بخوانند خدای را بکشتی تا از ایشان آن بلا را دفع کند مخلصین
در حالتی که پاک کنندگان باشند له الدین برای خدای دین را یعنی از خوف
دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کند و اغراض نفسانیه
و شیطانیه زایل گردد و گویند لئن انجیتنا اگر ما را نجات دهی من هذه از این
اهوال و بلایا لنکونن هراینه باشیم ما من الشاکرین از سپاس دارندگان
فلما انجیهم پس چون باز رهاند ایشان را از انچه می ترسند اذا هم چون بینی
ایشان را یبغون فی الارض ستم می کنند در زمین و می شتابند بهمان کارها
که بر آن بودند از شرک و فساد بغیر الحق در تاکید ست یعنی فساد ایشان بغیر
حقست هم باعتقاد ایشان چه می دانند که در ان اعمال مبطل اند یا ایها
الناس ای مردمان انما بغیکم جز این نیست که ستم شما علی انفسکم بر نفسهای
شماست یعنی وبال آن راجع است بشما هر که او بدی می کند بی شبه با خود میکند
و گفته اند بغیکم علی انفسکم مبتدا است خبر او متاع الحیوة الدنیا یعنی آن ستم
دیدادی شما برخوردنی از زندگانی دنیاست یعنی دو سه روزه منفعت
ناپایدار است لذات آن از و بگذارد و عقوبت آن باقی ماند و حفص متاع را
بنصب خوانده و مصدر فعل محذوفست یعنی روزی چند روزی می خواهید
برخوردنی از زندگانی دنیا ثم الینا پس بسوی ما مرجعکم باز گشت شماست
در قیامت فننبئکم پس خبر کنم شما را بما کنتم تعملون بانچه هستید که عمل می کنید

ومناسب آن پاداشت خواهم داد انما مثل الحیوة الدنیا جز این نیست که مثل زندگانی
دنیا در سرعت انقضاء و ادبار آن بعد از اقبال کماء مانند آبست یعنی بارانی که
انزلناه من السماء فرو فرستادیم آنرا من السماء از آسمان پس فاختلط به پس بیامیخت
بآن آب نبات الارض گیاه رسته از زمین مما یاکل الناس از آنچه خورند آدمیان
چون حبوب غاذیه و ثمار و بقول والانعام و از آنچه می‌چرند چهارپایان چون
گیاههای تر و خشک حتی اذا اخذت الارض تا وقتی که فراگرفت زمین زخرفها
پیرایهٔ خود را وازینت و آراسته شد بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ وظن
اهلها و گمان بردند اهل آن زمین انهم قادرون آنکه ایشان قادرند علیها
بر درویدن گیاه و چیدن حبوبات آن اتیها ناگاه آمد بران زمین امرنا
عذاب ما یعنی فرمان ما بخرابی آن در رسید لیلا در شب او نهارا یا در روز
فجعلناها پس کردانیم آن کشت و زرع را حصیدا شبیه بآنچه درو ده باشند از ما
برکنده کان لم تغن گوییا هیچ نبود بالامس دی روز کذلک همچنین که در این
تمثیل تفصیل کردیم نفصل الایات جدا میکنیم و روشن میسازیم دلایل قدرت
خود را لقوم یتفکرون برای قومی که تفکر کنند در ضرب المثل و بدان نفع گیرند
این تشبیه می کند مرکب حال دنیا را در انقراض نعیم و زوال اموال و ظهور
ادبار بعد از فوز اقبال تشبیه میکند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک
و تیره و بی رونق می شود چنانچه اول گیاه را صفت صفوتست و آخر سمت کدورت
مبداء دنیا نیز نوازش دولتست و منتهای آن گدازش نکبت و حسرت **رباعی**
بنگر بانکه روی زمین فصل نوبهار • مانند نقش خانهٔ مانی ارژنگیست •
وقت خزان سال که دریا چنین بنگری • منصف شوی که لایق برباد دادنیست
و گفته اند ممثل باب بارانست و ممثل مال جهانست و در وجه شبه مال دنیا
باب باران ازان رویست که باران بحیلهٔ تدبیر ادمی از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر
سبحانی و مشیت ربانی روی نماید مال دنیا نیز بجهد و تلبیس و تزویر مجتمع نگردد
بلکه بحکمت ازلی و قسمت لم یزلی بدست آید **قطعه** رزق مقسوم است
و از اول مقرر کرده اند • هیچ کس را بیش ازان حاصل نمی گردد بجهد • هر چه
می آید زبیش و کم بدان خرسند باش • کانچه خواهی زآسمان نازل نمی گردد بجهد •
دیگر آنکه آن باران مادامکه جاری بود بسمت پاکیزگی موسوم باشد اما چون
در موضعی مکث نماید و مدتی بیکجا بپاید رنگ و بوی و طعم آن متغیر گشته مواد
انقطاع گشته باید مال دنیا نیز بسبب انفاق جوانمردان دست بدست
روان گیرد پسندیده و مقبول باشد و چون در مضیق بخل و امساک حسیسان
بماند نکوهیده و مذموم بود و در مثنوی فرموده **مثنوی** مال چون آبست تا
باشد روان • فیض می یابند ازو اهل جهان • چند روزی چون کند یکجا درنگ •
گنده و بی حاصلست و تیره رنگ • و در عشرات حمیدی فرموده که وجه مماثلت

آنست که چون

آنست که چون آب باران باندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش
آدمیان باشد و آرامش عالمیان اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال
تجاوز نماید واسطهٔ خرابی عالم و سرگردانی بنی آدم شود مال دنیا نیز تا
بمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دین و دنیا بنجاح مقرون گردد و فواید آن
بدور و نزدیک برسد و چون رو بازدیاد نهد و خزانه و انبار بسیار شود موجب
ارتکاب معاصی و وسیلهٔ تفاخر برادران و اقاصی شود قال الله ان الانسان
لیطغی ان رآه استغنی **بیت** توانگری کشدت سوی عجب و نخوت و ناز •
خوشست فقر که دارد هزار سوز و نیاز • و دیگر آنکه باران چون بنهال گل رسد
لطافت و طراوت آن می فزاید و چون بخار بن گذرد حدت و سورت او زیاده
کند مال دنیا نیز بمصلح رسیده صلاح او بیفزاید نعم المال الصالح للرجل الصالح
و اگر بدست مفسد افتد مایهٔ فساد و عناد روی بازدیاد نهد **بیت** زر محک
امتحان آمد گران • نقد حال هر کسی گردد عیان **مثنوی** چون کرمی را بدست
افتد زری • از وبیش آسوده گردد کشوری • علم باشد کارساز بهای او •
روح بخشد دل نوازیهای او • سفله گر دارد یا بد سوی گنج • خلق را ازوی
نباشد غیر رنج • و گفته اند چون آب باران بزمین رسد قرار نگیرد بلکه باطراف
و جوانب روان گردد مال دنیا نیز بیکجا قرار نگیرد بلکه هر روز در دست دیگری
می باشد و هر شب بایکی عقد مواصلت بندد نه عهد او را وفایی و نه وفای او را
بقایی نظامی در خمسهٔ خود فرموده رحمة الله علیه **مثنوی** گنج امان نیست درین خاکدان
مغز وفا نیست درین استخوان • کهنه سراییست بصد جا گرو • کهنه و اندر گرو
نو بنو • در تیسیر فرموده که حق سبحانه و تعالی بندگان خود را نمی خواند بدنیا
که محل اقامت نیست بلکه بسرای بهشت دعوت میکند که منزل سلامتست
از مخافات چنانچه فرموده والله یدعوا الی دار السلام و خدای تعالی میخواند
بندگان خود را بسوی سرای سلامت که بهشت است یعنی میخواند بعملی که موجب
دخول بهشت بود بهشت را دار السلام بجهت آن گفته که تحیت ملائکه بر اهل
اسلام یا تحیت بهشتیان بریکدیگر سلام است یا سلام نام حق سبحانه و تعالی
باشد و اضافت بهشت بدان جهت تعظیم جنان چون اضافت بنی برای تکریم
آن در حصول فرموده که حق سبحانه و تعالی بنده را میخواند از سرایی که اولش بکا
و اوسطش عنا و آخرش فناست بسرایی که مبداش عطاست و میانه اش رضا
و منتهاش لقاست والله یدعوا آمده از ادی زندانیان همه ببهشت میخوانند
ویهدی و راه می نماید من یشاء هر کرا میخواهد الی صراط مستقیم بسوی راهی است
که منتهی بدار السلام باشد و آن اسلام است یا طریق سنت ای عزیز دعوت عام است
بدعوات حضرت رسالت پناهی و هدایت خاص است در وابسته بتوفیق حضرت
الهی شیخ الاسلام قدس سره فرموده همه میخوانند تا کرا بپسند قبول بنشانند تا کرا خواهد

ومیلش بکه باشد للذین احسنوا مرآن کسانرا که نیکوئی کردند یعنی ایمان آوردند
الحسنی مثوبت حسنی و پاداشت نیکو یعنی بهشت وزیادة و افزونی از پاداشت
که بطریق تفضل کرامت فرمایند گویند حسنی جزای حسنه است یکی بیکی و زیاده
آنکه یکی را ده دهد یا بیشتر یا حسنی مغفرتست و زیاده خشنودی حضرت جل و علی
در مدارک آورده که زیاده محبت است در قلوب عباد یا آنچه در دنیا عطا فرمایند
و در آخرت حساب ننمایند و گفته اند سحابیست که بر سر اهل بهشت مرور کند و هر چه
خواهند بر ایشان ببارد و جمهور محققان برآنند که زیاده لقای حضرت پروردگار دست
جل جلاله که بمحض کرم بهشتیانرا بدان مکرم سازد و لا یرهق و نپوشیده نکرد اند
وجوههم رویهای بهشتیانرا قتر گردی و غباری و لا ذلة و نه خوری یعنی
اثر مذلت بر بشره ایشان نباشد اولئک آن گروه محسنان اصحاب الجنة اهل
بهشت اند هم فیها ایشان در بهشت خالدون جاوید مانده کانند نه نعمت
ایشان زوال یابد و نه دولت ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا و امتعه
غرور او که در صدد زوال و فناست والذین و پاداشت آنانکه کسبوا السیئات
کسب کردند بدیها چون شرک و کفر و نفاق جزاء سیئة پاداشت بدیست بمثلها
بمانند سیئه که کرده اند نه زیاده بران و ترهقهم و بپوشد ایشانرا ذلة خوری و رسوا بي
یعنی آثار مذلت بر ایشان هویدا گردد ما لهم و نه باشد مر ایشانرا من الله از عذاب
خدای تعالی من عاصم هیچ نگاه دارنده یعنی هیچ کس عذاب از ایشان باز ندارد
کانما اغشیت گویا پوشیده شده است وجوههم رویهای ایشان قطعا من اللیل
پارهای از شب مظلما در حالتی که تاریک بوده یعنی سیاه گردد رویهای ایشان
از غم و اندوه چون شب تیره اولئک آن گروه که کاسبان سیأتند یعنی مشرکان
و منافقان اصحاب النار ملازمان آتش دوزخ اند هم ایشان فیها در آتش
خالدون جاوید باشند کانند یعنی هرگز روی رهائی از عذاب ندارند و یوم
نحشرهم و بترسید از آن روزی که حشر کنیم نیکان و بدانرا جمیعا همه ایشانرا ثم نقول
پس گوییم للذین اشرکوا آنانرا که شرک آوردند مکانکم بایستید در جایگاه خود انتم
و شرکاؤکم شما و شریکان شما که بدون من پرستیده اید یعنی بتان تا ببینند که با شما
چه کنم فزیلنا پس جدا کنیم بینهم میان کفاره و معبودان ایشان و بپرسیم
از کافران که چرا پرستش بتان کردید گویند که ایشان ما را بعبادت خود فرمودند حق
سبحانه و تعالی بتانرا بسخن آرد و قال شرکاؤهم و گویند شریکان ایشان یعنی اصنام
ما کنتم نبودید شما ایانا تعبدون که ما را پرستیده باشید بلکه شما هوای خود را
پرستش می کردید افرایت من اتخذ الهه هواه در ینابیع آورده که کافران آغاز جدال
نموده گویند نه چنین است بلکه شما ما را به پرستش خود امر کردید بتان گویند
فکفی بالله شهیدا پس بسنده است خدای تعالی گواه بیننا و بینکم میان ما
و شما ان کنا بدرستی که بودیم ما عن عبادتکم از پرستش شما لغافلین بی خبریم

زیرا که نمی دیدیم

زیرا که نمی دیدیم و نمی شنیدیم و عقل و فهم نداشتیم هنالک در آن مقام تبلو بیازماید
یعنی بیابد و بچشد کل نفس هر نفسی ما اسلفت جزای آنچه از پیش فرستاده
است از اعمال یعنی نفع و ضرر آنرا معاینه بیند و ردوا الی الله و باز گردانیده
شوند همه نفسها بسوی ثواب و عقاب خدای تعالی مولیهم الحق خداوند ایشان
بر حقیقت یا متولی امور ایشان براستی و ضل عنهم و گم کردد از کافران ما کانوا
یفترون آنچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و حال آنکه بتان از ایشان
بیزاری می نمایند قل من یرزقکم بگو کیست که شما را روزی می دهد من السماء از آسمان
که باران می باراند والارض و از زمین که گیاه می رویاند امن یملک السمع آیا کیست
که خداوندی کند گوش را والابصار و دیدها را یعنی که تواند که سمع و بصر آفریند
و از آفتها نگاه دارد و من یخرج الحی و کیست که بیرون آرد زنده را که حیوانست
یا نبات من المیت از مرده که نطفه است یا دانه و یخرج المیت و بیرون آرد
مرده را که نطفه است یا دانه من الحی از زنده که حیوانست یا نبات و من یدبر الامر
و کیست که تدبیر کند کارهای عالمیانرا تعمیم است بعد از تخصیص و چون این
سؤالها کنی از کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند
فسیقولون الله پس گویند در جواب که این همه که پرسیدی الله است و چون این
اقرار بزرگترین حجتست در بطلان طریق ایشان که اتخاذ اصنام است فقل پس
بگوی ای محمد صلی الله علیه و سلم مر ایشانرا که بعد از این اقرار افلا تتقون آیا نمی ترسید
از عقوبت چنین خداوند و بتانرا شریک او می سازید فذلکم الله پس آنکه او را این
صفتها باشد الله است ربکم الحق پروردگار شما است که ثابت است ربوبیت
او ثباتی که شک را در آن نبود فماذا پس چه چیزست بعد الحق بعد از راستی و
بیان حق الا الضلال مگر گمراهی فانی تصرفون پس از کجا گردانیده میشوید
از حق بباطل و از توحید بشرک کذلک حقت همچنانکه ربوبیت حق را سزاوارست
الذین سزاوار شد کلمة ربک حکم پروردگار تو یعنی واجب شده عذاب الهی علی
فسقوا بر آنانکه بیرون رفتند از دایره اصلاح و تمرد ورزیدند در کفر خود
انهم برای آنکه ایشان لا یؤمنون ایمان نمی آرند قل هل من شرکائکم بگوای محمد
صلی الله علیه و سلم آیا هستند از بتان شما که شریک نام نهاده اید من یبدؤا الخلق
کسی که به آغاز بیافرید خلق را ثم یعیده پس باز زنده سازدش بعد از موت
و چون کفار زنده را مقر و اعاده را منکر بودند و از روی لجاج و عناد بدان اعتراف
ننمودند حق سبحانه و تعالی فرموده که قل الله بگوای محمد صلی الله علیه و سلم که خدای
تعالی یبدؤا الخلق به آغاز بیافرید خلق را ثم یعیده پس باز زنده سازدش بعد
از فنا فانی تؤفکون پس از کجا گردانیده می شوید از راه راست قل بگو هل من
شرکائکم آیا هستند از بتان شما که شریک نام نهاده اید من یهدی کسی که راه
نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل قدرت یعنی نصب حجج

و براهین کند تا راه یابند الی الحق بسوی حق قل بگوای محمد صلی الله علیه وسلم
الله یهدی خدای تعالی راه نماید للحق بحق افمن یهدی الی الحق آیا آنکس که
راه نماید بحق احق ان یتبع سزاوارترست که متابعت کرده شود امن لا یهدی
یا آنکس که راه ننماید الا ان یهدی مگر آنکه راه نمایند او را در تفسیر زاهدی
آورده که بت پرستان بت را بر چهار پایان می بستند و از جای بجای نقل میکردند
پس حق سبحانه و تعالی فرموده برابر بود آنکه ترا راه نماید یا کسی که تو او را ره
نمایی فما لکم پس چه چیست و چه بوده است شما را کیف تحکمون چگونه حکم میکنید
که برابری می دهید کسی را که شما بوی محتاجید باکسی را که او بهیچ کس محتاج
نیست و یکسان می شمارید قادر و عاجز را و حکیم فرموده **مثنوی** عجز و قدرت
که هر دو ضد انند • عقل کم گوید که یکسانند • عجز بر خلق می در آید پوست •
قادر بر کمال حضرت اوست • و ما یتبع و پی روی نمی کنند اکثرهم بیشتری از کفار
یعنی رؤسای ایشان در معتقدات خود الا ظنا مگر گمانی را که می بستند
بخیالات واهیه و قیاسات فاسده چون قیاس غایب بر شاهد و خلق بر مخلوق
ان الظن بدرستی که گمان لا یغنی بی نیاز نگرداند کسی را من الحق از علم
و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود گفته اند که
ظن کفار آن بود که بتان ایشانرا شفاعت خواهند کرد حق سبحانه و تعالی فرمود
که گمان ایشان سود نکرد و باز ندارد از عذاب حق تعالی شیئا چیزی ان الله
علیم بدرستی که خدای تعالی داناست بما یفعلون بآنچه ایشان می کنند از متابعت
گمان و اعراض از حجت و برهان و ما کان و نیست و نشاید هذا القرآن این قرآن
با وجود دلایل اعجاز ان یفتری آنکه بر بافته شود و کسی تواند گفت از حجت و برهان
من دون الله بجز از خدای تعالی یعنی سزا نیست که این سخن مخترع بشر باشد
و لکن و لیکن خدای تعالی فرستاده او را تصدیق الذی برای تصدیق آنچه بود
بین یدیه پیش از وی از کتب مقدمه یعنی با وجود اعجاز گواه کتب منزله است
و تفصیل الکتاب و برای بیان آنچه بر شما پوشیده شده از اوامر و نواهی لا ریب نیست
شکی فیه در وی و نشاید که باشد چه منزلست من رب العالمین از پروردگار عالمیان
اما کفار بدین نمی گروند ام یقولون بلکه می گویند افتریه بر بافته است این کلام را
محمد صلی الله علیه وسلم از خود قل بگوای محمد صلعم اگر این سخن را بشری تواند بافت
فأتوا پس بیایید شما و بیارید بسورة مثله سوره مانند آن ببلاغت و فصاحت چه شما
در نظم بلیغ و نثر فصیح مشهور زمانید و سرآمده دوران و اگر بخود معارضه
نمی توانید استعانت نمایید وادعوا و بخوانید برای معاونت خود بیان سورة مثل
قرآن من استطعتم هر کرا توانید که از و یاری خواهید من دون الله بجز خدای تعالی
تا شما را مدد کاری کنند و سازند مانند قرآن ان کنتم صادقین اگر هستید راست
گویان که محمد صلی الله علیه وسلم می سازد بل کذبوا کافران یک سورة نیاوردند بلکه

تکذیب کردند

تکذیب کردند و نگرویدند بما لم یحیطوا بچیزی که فرا نرسیدند بعلمه بدانش
آن یعنی مسارعت نمودند در تکذیب آنچه در نیافتند آنرا مراد آنست که
بعد از استماع قرآن و قبل از تدبر در آیات آن بتکذیب و انکار آن مشغول
شدند و لما یأتهم و نیامد بدیشان یعنی منکشف نگشت بدیشان تأویله
معنی حقیقت قرآن و ذهن ایشان بر اسرار دقایق آن نرسید یا تکذیب کردند
آنچه ندانستند در قرآن بعث و جزا و وعید عقوبت و نیامد از ایشان آنچه از عذاب
وعده کرده بودند و هر آینه خواهد آمد و بعد از وقوع آن جز ندامت حاصل نخواهد
داشت و آن ندامت نفع نخواهد کرد **بیت** پس از دیدن پشیمان کردی اما •
پشیمانی ترا سودی ندارد • کذلک همچنین تکذیبی که کفار زمان تو کردند کذب
الذین تکذیب کردند انبیای خود را آنانکه بودند من قبلهم پیش از آنان
فانظر پس در نگر و ببین که کیف کان چگونه بود عاقبة الظالمین انتهای
ستمکاران و مکذبان و اینان نیز مثل آنان معذب و معاقب خواهند شد
درین آیت تسلی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و تهدید اهل کفر و ضلالت
مندرج است و منهم و از ایشان که تکذیب میکنند من یؤمن به کسی باشد که
می گرود بقرآن و تصدیق میکند در نفس خود و میداند که حق است ولیکن
از روی عناد اظهار نمی کند و منهم من لا یؤمن به و از ایشان کس بود که
نگرود بآن از فرط جهل و غایت نادانی و ربک اعلم و پروردگار تو داناست
بالمفسدین تباه کاران یعنی معاندان که مصر شدند بر تکذیب و گفته اند
معنی آیت آنست که بعضی از قوم تو ایمان آوردند بقرآن و از کفر توبه کردند
و برخی آن باشد که ازین سعادت محروم مانده بر شقاوت کفر بمیرند و ان کذبوک
و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بر آن اصرار نمایند و تو از جانب ایشان ناامید شوی
فقل پس بگوای محمد علیه السلام لی عملی مراست جزای عمل من و لکم و مر شما راست
عملکم پاداشت عمل شما انتم بریئون شما بیزارید یعنی ذمت شما بری است مما
اعمل از آنچه من میکنم شما را بعمل من مؤاخذت نخواهند کرد و انا بریء و من بیزارم
مما تعملون از آنچه میکنید یعنی مأخوذ بعمل شما نخواهم شد نزد بعضی از علما
این آیت بآیت السیف منسوخ است و منهم و از ایشان یعنی کفار و در زاد
المسیر گوید از یهود من یستمعون کسان هستند که گوش فرا میدارند الیک
بسوی تو وقتی که قرآن بخوانی و امت را احکام شرع می آموزانی تا استهزا کنند
بآن افانت آیا تو تسمع الصم می شنوانی کران را استفهام بمعنی نفی است یعنی
بر استماع ایشان قادر نیستی و لو کانوا و اگرچه هستند که با وجود کری لا یعقلون
در نمی یابند یعنی با هم ایشان عدم تعقل انضمام یافته مراد آنست اصم عاقل
بطریق تفرس از چنین صوتی که بصماخ او رسید استدلال بر چیزی می تواند
کرد چون سمع و عقل هر دو مفقود باشد پیداست که حال بر چه منوال خواهد بود

ومنهم من ینظر الیک و از ایشان کس باشد که نظر کند الیک بسوی تو و دلایل نبوت
ونشانهای صدق ترا مشاهده نمایند و از غایت عناد چنان فرا نمایند که هیچ چیز
از آیات رسالت ندیده افانت آیا تو تهدی العمی راه نمایی کوران را یعنی قادر
نیستی بر هدایت ایشان ولو کانوا و اگر هستند که با وجود عدم بصر لا یبصرون
نمی بینند بدیدهٔ بصیرت یعنی از دیدن بچشم سر مشاهدهٔ دلایل اعتبار است بچشم
و ایشان از آن محروم اند ملخص سخن آنست که نمی بینند چه عمی و جهالت در ایشان
جمع شده و ممکنست که اعمی صاحب فراست و بصیرت دریابد چیزی را که
احمق از ادراک آن محروم بود ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یظلم الناس
شیئا ظلم نکند بر مردمان بهیچ چیزی یعنی سلب نکند حواس و عقول ایشان را
ولکن الناس ولیکن مردمان انفسهم یظلمون ستم کنند بر نفسهای خود و حس
و عقل که آلت ادراک آیات قدرت است در ملاهی استعمال نمایند و منافع و فواید
آن مدرکات از ایشان فایت گردد و بعذاب باقی مبتلا شوند **مثنوی** چشم از برای
دیدن آیات قدرتست • گوش از پی شنیدن اخبار حاجتست • هر کو که حق نبیند
و حق نشنود کسی • کور و کرست بلکه از آن هم بتر بسی • ویوم یحشرهم و یاد کن
روزی را که جمع کنیم و حفص بغیبت میخواند یعنی خدای جمع کند کافران را و از هول
آن روز مدت بودن در دنیی و در قبر مر ایشان کوتاه نماید کان لم یلبثوا گوییا
درنگ نکردند الا ساعة مگر زمانی اندک من النهار از روزی در تفسیر زاهدی
آورده که معتزله در نفی عذاب قبر برین آیت استدلال نموده گویند اگر کفار
در قبر معذب بودندی مدتی بدین درازی ایشان را ساعتی ننمودی و جواب
می گویند که این صورت بنسبت صعوبت و شدت اهوال قیامتست که مدت
عذاب قبر در جنب آن یکساعت نماید و چون از قبر برانگیخته شوند یتعارفون
بینهم آشنایی دهند میان یکدیگر یعنی یکدیگر را بشناسند گوییا که زمان مفارقت
اندک بوده و این در اول بعث باشد پس از آن بسبب تواتر اهوال قیامت
آن آشنایی و تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند قد خسر الذین بتحقیق
زیان کردند در حظوظ خیرات آنانکه کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند مر لقای خدای را
یعنی بعث و جزای الهی را منکر شدند و ما کانوا و نبودند مهتدین راه یافتگان
بایمان و اما نرینک و اگر بنماییم ترا بعض الذی بعضی از آنچه نعدهم وعده
دادیم کفار را از عذاب و آن هلاکت جمع بود از ایشان در روز بدر او نتوفینک
یا متوفی سازیم ترا قبل از ارادت آن تو بدانی که آن حقست و واقع خواهد شد یعنی
اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیی و تو نه بینی فالینا پس بسوی ماست مرجعهم
بازگشت ایشان و ترا در آخرت بنماییم عذاب ایشان ثم الله پس خدای تعالی بعد
از ارادهٔ آن یا پس توفی تو شهید گواهست علی ما یفعلون برآنچه ایشان میکنند
و فرا خور عمل جزا خواهند یافت ولکل امة و بر هر گروهی را از امم ماضیه رسول

فرستاده بود

فرستاده بود که ایشان را بحق دعوت میفرمود فاذا جاء پس چون آمد بدیشان رسولهم
رسولی که مبعوث بود بر ایشان و تکذیب او کردند قضی بینهم حکم کرده شد میان
رسول و مکذبان او بالقسط براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک
شدند وهم و ایشان یعنی رسول و مکذبان لا یظلمون ستم دیده نشوند یعنی
از ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان بزیادت از استحقاق حکم نفرمایند
آورده اند که بعد از نزول آیت و اما نرینک الایه کفار مکه استعجال عذاب موعود
نمودند این آیت نازل شد ویقولون و می گویند کافران از روی استبعاد و استهزا
متی کی باشد هذا الوعد این موعود بر چرا بما فرو نمی آید ان کنتم اگر هستید شما
صادقین راست گویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و سلم
و مؤمنان که اهل شرک را تخویف میکردند قل بگو لا املک مالک نیستم لنفسی
برای نفس خود ضرا زیانی را ولا نفعا و نه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع ضرر
و جر نفع برای خود الا ما شاء الله مگر آنکه بخواهد خدای تعالی پس چگونه استعجال
کنم در جلب ضرر برای شما و نزول عذاب و عقوبت بر شما لکل امة اجل و هر گروهی را
اجل و قتیست برای هلاک اذا جاء چون بیاید اجلهم وقت عذاب ایشان لا یستاخرون
پس و اپس نیایند از اجل خود ساعة اندک زمان ولا یستقدمون و پیش نگیرند
بر آن تهدید مشرکانست بآنکه ساعت عذاب الهی بر شما فرود آید و شامت
تکذیب در روزگار شما رسد و بعد از حلول عقوبت اظهار حیرت و ندامت
سود ندارد قل بگوی ای محمد صلعم ارایتم آیا دیدید و دانستید شما یعنی خبر دهید
مرا ان اتیکم اگر بیاید بشما عذابه عذاب خدای تعالی که نزول او تعجیل میکنید
بیاتا بوقت مشغول شما بخواب یعنی شب او نهارا یا در روز که زمان
اشتغال بطلب معیشت است هر آینه پشیمان شوید از استعجال پس چون
حال بدین منوالست ماذا چه چیز را یستعجل شتاب میکنند منه از عذاب
یعنی کدام نوع را از عذاب می طلبند المجرمون گناهکاران یعنی مشرکان
و حال آنکه همه انواع عذاب ناملایمست و در تبیان آورده که چون این آیت نازل شد
کفار گفتند باور نمی داریم عذاب را و تعجیل میکنیم پس اگر بما فرود آید بآن ایمان آریم
آیت آمد اثم آیا بعد از استعجال اذا ما وقع چون واقع شود عذاب و معاینه بینید
آمنتم به ایمان آورید بوی پس بگوی با ایشان الآن آیا اکنون ایمان می آورید
وقد کنتم و بدرستی که بودید شما از روی تکذیب و استهزا به بعذاب یعنی
نزول آن تستعجلون شتاب می نمودید ثم قیل پس گفته شود بعد از نزول عذاب
للذین ظلموا مر آنانرا که ستم کردند بشرک بر خود و تکذیب که ایمان بأس مقبول
نیست ذوقوا بچشید عذاب الخلد عذاب جاویدی که عذاب آن و الم آن بر دوام
بود هل تجزون آیا جزا داده می شوید یعنی جزا نمی دهند شما را الا بما کنتم الا بآنچه
بودید که همه عمر تکسبون کسب می کردید از کفر و عصیان آورده اند که حیی ابن اخطب

از یهود مدینه قبل از هجرت آن حضرت بتجارت بمکه رفته بود و چون بحرم رسید
وطنطنهٔ دعوت سیّد عالم صلی الله علیه وسلم شنید بمجلس شریف ایشان آمد و بعد
از استماع قرآن پرسید که ای محمد صلعم اجادّ انت ام هزل این دعوی که می کنی
بجدّ ست یا بهزل و این کلام که میخوانی بر است است یا ببازی حق سبحانه آیت فرستاد
که ویستنبؤنک وخبری پرسند از تو در باب قرآن و از دعوای نبوت أحق هو
ایا حقست و راست است این وگفته اند مستهزیان از وعید یا بعث یا قرآن می
پرسیدند که حقست یا نی جواب آمد که قل ای و ربی بگو آری بحق پروردگار من
انه لحق بدرستی که دعوی من یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود حقست و درست
وراست وما انتم بمعجزین ونیستید شما عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب کردن
یعنی بقدرت او راه نیابد و شما عذاب وی از خویش باز نتوانید داشت ولو ان
لکل نفس ظلمت واگر باشد هر نفسی را که ستم کرده باشد بر خود بکفر یعنی اگر کافر را
باشد ما فی الارض انچه در زمین است از مال و متاع لافتدت هر آینه فدا دهد
به بانچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد واسروا الندامة وپنهان کنند پشیمانی خود را
از اتباع و هواداران خود که بنادار ایشان سرزنش و ملامت شنوند یا انکه مبهوت
شوند از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند و در تاج التفاسیر آورده که در پابند
الم حسرت و ندامت را در درون نهاد خویش وگفته اند اسرار بمعنی اظهار است و
این از لغات متضاده باشد مضمونش انکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال
خود لما راوا العذاب آن هنگام که ببینند عذاب را وقضی بینهم وحکم کرده شود
میان مؤمنان و کافران یا رؤسا و اتباع یا ظالمان و مظلومان بالقسط بداد و
راستی وهم وایشان لا یظلمون ستم دیده نشوند بنقصان ثواب وافزونی عذاب
الا ان بدانید انکه بدرستی لله مر خدا راست ما فی السموات انچه در آسمانهاست والارض
وانچه در زمین است پس بخدای کافر احتیاج ندارد در ایصال ثواب و عقاب قادر است
الا ان وعد الله بدانید انکه وعدهٔ خدای تعالی در مثوبت و عقوبت حق راست است
و در ان خلاف ممکن نیست ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر اهل کفر و ظلم لا یعلمون نمی دانند
بجهت انکه در دنیا مغرور و از شناختن عقبی دور مانده در تنگنای این مجلس غیر دنیا
ندید جریدهٔ حسن **مثنوی** چشم دل کو که پردها بدرد • جانب ملک آخرت نگرد • مرغ
کو در قفس زبون باشد • چه شناسد که باغ چون باشد • هو یحیی اوست که زنده کرداند
ویمیت و بمیراند والیه ترجعون وبسوی او باز گردانیده خواهند شد بمرگ یا بعث
یا ایها الناس ای مردمان ندای عامست قد جاءتکم بدرستی که آمد بشما موعظة
پندی من ربکم از پروردگار شما وشفاء وشفایی و دوایی لما فی الصدور مر آن چیز را که
در دلهاست از امراض جهالت و غوایت وهدی وراه نمونی بسوی حق ورحمة ومهربانی
للمؤمنین مر گروندگان را یعنی قرآن نازل شده برای مردمان بیانیست جامع چه موعظت
او که بمحاسن اعمال ترغیب میکند و از مقابح افعال تنفیر می نماید مشتملست بر حکمت

عظمی و دمعانی

عظمی و معانی او که امراض شکوک و شبهات واسقام عقاید فاسده بازمی رهاند
منطوی بر حکمت نظری و هر اینه چنین کلامی عین هدایت و محض رحمت خواهد
بود **رباعی** زهی کلام تو محض بدایع حکمت • زهی پیام تو عین عنایت رحمت • کشد
کمند کلام تو اهل عرفان را • ز شور زار خساست بگلشن همت • وگفته اند قرآن موعظت
نفوس است و شفای صدور و هدای ارواح و هر یک بترتیب خود رسیده اند
قل بگوی شادی کنید بفضل الله بفضل خدای تعالی که قرآنست و رحمت وبرحمته
و برحمت او که دین اسلامست وگفته اند فضل قرآنست و رحمت انکه ما را از اهل
آن کردانید یا فضل قرآنست و رحمت عصمت حضرت رسالت صلوات الله
علیه وسلامه یا فضل توفیق است و در حقایق سلمی رحمة الله علیه آورده که
فضل متفرقه است و رحمت توفیق دریافت و در عین المعانی آورده که فضل
نعم ظاهر است و رحمت نعم باطنه یا فضل دخول جنان و رحمت نجات از نیران
یا فضل کشف عطاست و رحمت شهود لقا صاحب الاسرار فرموده که از روی
بشارت می فرماید بندهٔ من بفضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و
خدمت خود که اعتماد نیست جز بر فضل من و آسایش نیست جز برحمت من
هر کسی را سرمایه ایست و سرمایهٔ مؤمنان فضل من هر کسی را خزانه ایست و
خزانهٔ مؤمنان رحمت من **بیت** گر شاهرا خزانهٔ نهان بود هوسی • درویش را
خزانه همین لطف دوست بس • بعضی بر آنند که معنی آیت آنست که بندست
و موعظت و شفا فبذلک پس بفضل و رحمت من که فرود آمده فلیفرحوا باید
که شاد شوند برای انکه هو خیر او بهتر است مما یجمعون از انچه جمع میکنند از حطام
دنیی که در معرض زوال و فناست قل بگو ای محمد صلعم ارایتم خبر دهید مرا
ما انزل الله انچه فرستاد خدای لکم برای شما من رزق یعنی چهارپایان
که خوردن حلالست فجعلتم پس شما ساختید و نام نهادید منه از ان
روزی حراما وحلالا حرامی و حلالی بعضی را از ان گفتید که حلالست و
بعضی را حکم کردید که حرامست چون بحیره و سائبه و مانند آن و بعضی را
گفتید بر جمعی حرامست و بر جمعی حلال وما فی بطون هذه الانعام خالصة
لذکورنا ومحرم علی ازواجنا قل بگو یا محمد الله اذن آیا خدای تعالی دستوری
داد لکم مر شما را در تحریم و تحلیل ام علی الله یا بر خدای تعالی تفترون افترا
میکنید که می گویید والله امرنا بها وما ظن الذین وچیست گمان آنان که
یفترون بر بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را در تحلیل و تحریم حلال یعنی
گمان دارند که خدای تعالی با ایشان چه کند یوم القیمة در روز رستخیز که در وزمکافاتست
درین ابهام تهدید بزرگ و وعید عظیم است ان الله بدرستی که خدای تعالی
لذو فضل خداوند رحمتست علی الناس بر آدمیان بانزال کتب بر ایشان و ارسال
رسل بدیشان ولکن اکثرهم ولیکن بیشتر ایشان لا یشکرون سپاس داری

می کنند آن نعمت را وما تکون ونباشی تو ای محمد صلی الله علیه وسلم فی شأن
در کاری از کارهای خود وما تتلوا ونخوانی منه از آنچه فرستاده خدای تعالی
من قرآن از قرآن ولا تعملون ونکنید شما ای آدمیان من عمل هیچ کاری از کارها های
الا کنا مگر هستیم ما علیکم بر شما شهودا گواهان نگاهبانان آن وقت که خوض
می کنید ودر می آیید در آن کار وما یعزب وپوشیده نمی شود عن ربک از علم
پروردگار تو من مثقال ذرة هم سنگ مورچه خورد یا مقدار هبا فی الارض در زمین
ولا فی السماء ونه در آسمان ولا اصغر ونیست خوردتر من ذلک از آن ذره
ولا اکبر ونه بزرگتر از آن الا مگر آنکه مکتوبست فی کتاب مبین در کتابی روشن
یعنی لوح محفوظ ملخص آیت آنست بعد از التزام آیت که هیچ قولی بنزد حق سبحانه
وتعالی پوشیده نیست وبمکافات افعال واقوال مناسب حکم خواهد بود پس
در ضمن این کلام وعده باشد مؤمنان را بکمال مثوبت ووعید بود مشرکان را بغایت
عقوبت پس از مجازات اهل ایمان خبر می دهد ومی فرماید الا ان بدانید
بدرستی که اولیاء الله دوستان خدای لا خوف هیچ خوفی نیست علیهم بر
ایشان از رسیدن مکافات وشداید ولا هم یحزنون ونیستند ایشان که
اندوهناک باشند از فوت مطالب ومقاصد ودر عین المعانی فرموده که اولیا
جماعتی اند که لقای ایشان موجب یاد کرد خدای تعالی باشد ودر بحر آورده
که مراد از اولیاء الله آنانند که اعدای نفوس خود باشند ودر کشف الاسرار
صفت اولیا برین وجه می کند که عنوان شریعت اند وبرهان حقیقت ظاهر ایشان
باحکام شرع آراسته وباطن ایشان بانوار فقر افروخته **مثنوی** رخش زمیدان
ازل تاخته • گوی بچوگان ابد باخته • معتکفان حرم کبریا • شسته ز دل صورت کبر وریا
راه نوردان شکسته قدم • راز کشایان فروبسته دم • وگفته اند که اولیاء الله جمعی باشند
که با یکدیگر دوستی از بهر خدای تعالی کنند ومؤید این قول است کلام وصیت مجتبی
للمتحابین فیّ واین قوم را خوف نیست در موقف عظام واندوهگین نشوند از اهوال
یوم القیام ونزد بعضی اولیا مؤمنان پرهیزکارانند بدلیل کارآینده بدلیل آنکه
حق سبحانه وتعالی در صفت ایشان می فرماید الذین امنوا اولیا آنانند که گرویده اند
بما جاء من عند الله وکانوا یتقون وهستند که پرهیزکاری می کنند بما حرم الله
لهم البشری مر ایشان راست مژده کانی فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی بشارتی
که بر زبان پیغمبر صلی الله علیه وسلم در باب ایشان گذشته وبقول بعضی مراد رؤیای
صالح است که مؤمنان ببینند یا برای مؤمن بینند واین را مبشرات گویند یا بشارت
ملائکه مر ایشان را در وقت نزع در تبیان گوید بشری آنست که مؤمن در بهشت جای خود
بیند پیش از مرگ ودر مدارک آورده که بشری محبت مردمانست با ایشان ونام نیکو
وفی الاخرة ومر ایشان راست مژده هست در آن سرای وآن سلام ملائکه باشد بر ایشان
سلمی فرموده که بشارت دنیا وعده لقاست ومژده آخرت تحقیق آن وعده حضرت

شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی را دو بشارتست در دنیی شناخت ودر عقبی
نواخت درین سرای سرور مجاهده ودر آن سرای نور مشاهده اینجا صفا ووفا
وآنجا رضا ولقا از نعمت این جهان فنای تو پس است واز دولت آن جهان لقای
تو بس است لا تبدیل نیست بدل کردن لکلمات الله من سخنان خدای یعنی در وعده
او خلاف نیست ذلک آن تبشیر موعود هو الفوز العظیم آنست رستگاری بزرگ
که فهم هیچ کس در نیابد وعقل هیچ بزرگ بکنه آن نرسد ولا یحزنک وباید که
اندوهگین نکند ترا ای محمد صلی الله علیه وسلم قولهم گفتار کفار در اشراک ربوبیت
وتکذیب نبوت ومشاورت بر قتل تو نعوذ بالله یا سخنانی که درخور داشت تو
می گویند ان العزة وبدرستی که غلبه لله جمیعا مر خدای راست دین ترا عزیز
خواهد گردانید وترا یاری خواهد داد هو السمیع اوست شنوا اقوال ایشان را
هر چه گویند وهزل می کنند العلیم دانا باحوال ایشان در هر عزیمت ونیت
که در اندرون دارند وفراخور اعمال واقوال ایشان را جزا خواهد بود الا ان لله
بدانید که بتحقیق مر خدای راست من فی السموات هر که در آسمانهاست
از ملائکه ومن فی الارض وهر که در زمین است از جن وانس آنان که اشرف
ممکنات اند همه آن او باشند در رقیت وعبودیت پس هیچ کس را از ایشان نرسد
که دعوی کند در ربوبیت وچون ذوی العقول را صلاحیت در ربوبیت نباشد
پس جمادات را شریک خود ساختن غایت جهل باشد ونهایت ضلالت
وما یتبع وچه چیز را متابعت کنند الذین یدعون آنانکه میخوانند ومی پرستند
من دون الله شرکاء بجز خدای تعالی شریکان را یا متابعت کنند آنانکه شرکاء
می گویند بر حقیقت زیرا که شرکت در ربوبیت محالست بلکه ان یتبعون پی روی
نمی کنند در عبادت شرکاء الا الظن مگر گمان را یعنی به بتان گمان شرکت حق برده اند
وان هم ونیستند ایشان الا یخرصون مگر که دروغ می گویند در نسبت آن شرکت
وبعد از نفی آن شرکت تنبیه می کند بر کمال قدرت وحکمت تا بدان استدلال بر فردانیت
ووحدانیت او نموده دانند که استحقاق عبادت او راست وبس چنانچه می فرماید
هو الذی اوست آنکس که بقدرت کامله جعل لکم اللیل ساخت برای شما شب تیره
لتسکنوا فیه تا بیارامید درو واز تعب وتردد روز برآسایید والنهار مبصرا
وروز روشن تا بسرانجام مهمات خود قیام نمایید ان فی ذلک بدرستی که در آفریدن
روز وشب ونور وظلمت ایشان لایات هر آینه نشانهاست بر توحید صانع
حکیم لقوم یسمعون مر گروهی را که بشنوند قرآن را بگوش هوش ودر آن نیک
تدبر نمایند قالوا اتخذ الله گفتند جمعی از بنو مدلج که فرا گرفت خدای تعالی
ولدا فرزندی یعنی ملائکه را بفرزندی گرفت نعوذ بالله سبحانه پاکست
خدای تعالی از گرفتن فرزند هو الغنی او بی نیازست از اتخاذ ولد چه طلب
ولد یا ضعیفی کند تا بدو قوت گیرد یا فقیری تا به اعانت او روزگار گذراند

یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت و شرف یابد یا حقیری که نام تا بولد اسم و رسم
پیدا کند و مجموع اینها علامت احتیاج است پس کسی که غنی مطلق باشد
هر آینه اتخاذ ولد از و منفی بود یا گوییم که ولد بعضی از والد است پس این
صورت مستدعی ترکیب باشد و هر مرکبی ممکن است و هر ممکنی محتاج بغیر
واجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بدو راه نباشد بیت
کمال غنی از صفات ذات او • کسی که هست غنی کی بود بکس محتاج • و اشارت
بر بیان غنای حق اینست که له مر او راست از روی مالکیت ما فی السموات
آنچه در آسمانهاست از نفایس علویات و ما فی الارض و آنچه در زمین است
از بدایع سفلیات ان عندکم نیست نزدیک شما ای مشرکان من سلطان
حجتی و برهانی بهذا باین که خدای تعالی فرزند فرا گیرد اتقولون آیا می گویید
علی الله بر خدای بدروغ و افترا ما لا تعلمون آنچه نمی دانید قل بگوی ای محمد
صلی الله علیه و سلم ان الذین یفترون بتحقیق آنانکه افترا کنند و بربندند
علی الله الکذب بر خدای تعالی دروغ باتخاذ ولد و اضافت شریک بوی لا یفلحون
رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند و به بهشت نرسند متاع مر ایشانراست
برخورداری اندک فی الدنیا در دنیا یعنی دو سه روز مهلت دارند و سهل
فرصتی که بگذرند ثم الینا پس بسوی ما باشد مرجعهم بازگشت ایشان ثم
نذیقهم پس بچشانیم ایشانرا العذاب الشدید عذابی سخت یعنی دایم
و بی انقطاع بما کانوا بسبب آنکه بودند بکتاب و پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم
یکفرون کافر شدند و اتل و بخوان علیهم بر ایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه
نبأ نوح خبر نوح پیغمبر علیه السلام اذ قال و یاد کن چون گفت لقومه گروه خود را
یعنی آنانکه مشرک بودند یا قوم ای گروه من ان کان کبر اگر هست که بزرگ گشت
و گران شد علیکم بر شما مقامی اقامت من یا قیام من بدعوت نص کلام ربانی
منبی است بر آنکه حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام نهصد و پنجاه سال قوم را
بخدای تعالی دعوت کرد و جفا و آزار ایشانرا تحمل فرمود و جور و جفای قوم
بغایت رسید گفت ای قوم اگر بر شما شاق می گذرد مکث من در میان شما
و تذکیری و پند دادن من مر شما را بآیات الله بعلامتهای روشن بر وحدانیت
خدای تعالی و تصدیق نا نموده مرا می رنجانید فعلی الله پس بر خدای تعالی توکلت
توکل کردم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا فاجمعوا پس گرد آیید و محکم سازید
امرکم کار خود یعنی عزیمت کنید بر آن با جمع کنید خداوندان خود را مراد رؤسای
قوم اند و شرکاءکم و بخوانید شریکان خود را یعنی آنانکه بزعم خود شرکای حق
میدانید نعوذ بالله ملخص آیت آنکه همه شما بقصد من اتفاق کنید ثم لا یکن
پس باید که نباشد امرکم کار شما در قصد من علیکم غمة بر شما پوشیده یعنی
بظاهر متوجه من شوید ثم اقضوا الی پس ادا کنید بمن آنچه می خواهید یعنی

بکنید از مکاره

بکنید از مکاره آنچه اراده شماست و لا تنظرون و مرا مهلت مدهید تا خلاص یابید
از مشقت و محنت کلام من این سخنان دلیلست بر آنکه نوح علیه السلام در مقام توکل
ثابت قدم بوده و توفی تمام بنصرت ملک علام داشته و میخواسته که امت او بدین معنی
پی برده قدم در طریق متابعت نهند خود ایشانرا خذلان ابد دریافته از قول وی
اعراض نمودند و وی فرمود فان تولیتم پس اگر روی بگردانید و از قبول قول
من اعراض کنید فما سألتکم پس نمی خواهم از شما برای رسالت خود من اجر خود
مزدی با عراض شما از من فوت شده باشد ان اجری نیست مزدی بر من
برای دعوت الا علی الله مگر بر خدای تعالی و او مرا بر آن ثواب خواهد
داد خواهی شما ایمان آرید خواهی اعراض کنید که نفع و ضرر آن بشما عاید
خواهد شد اگر ایمان آرید بسلامت مانید و به بهشت روید و اگر نیارید
هلاک شوید و بدوزخ پیوندید و امرت و فرموده شده بوده ام ان اکون
بآنکه باشم من المسلمین از گردن نهندگان بر حکم خدا پس خلاف حکم او
نکنیم و اجر رسالت خود از غیر او نجوییم فکذبوه پس بدروغ داشتند قوم
نوح علیه السلام مر او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او بعد از الزام حجت
بر ایشان فنجیناه پس ما نجات دادیم نوح را علیه السلام از غرق شدن و من
معه و آنانرا که با او بودند فی الفلک در کشتی و اهل سفینه بقول اصح هشتاد
مؤمن بودند از ذکور و اناث و جعلناهم و گردانیدیم اهل کشتی را خلائف
باشندگان در زمین از پس هلاک شدگان و اغرقنا و غرق کردیم بطوفان
الذین کذبوا آنانرا که تکذیب کردند بآیاتنا آیتهای ما را که با نوح ع م بود یعنی
از معجزات او فانظر پس در نگر ای نگرنده بدیدهٔ عبرت و ببین کیف کان
چگونه بود عاقبة المنذرین عاقبت کار بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم
نوح ع م در این آیت هم تسلی حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم و تهدید
اهل کفر و ضلالت ثم بعثنا پس انگیختیم من بعده از پس نوح ع م رسلا رسولانرا دکان
الی قومهم بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقومی هود را بقوم عاد و صالح را
علیه السلام بقوم ثمود و ابراهیم علیه السلام بقوم بابل و شعیب را علیه السلام بقوم
ایکه و اهل مدین فجاؤهم پس آمدند رسولان ما بامتان خود بالبینات با معجزهای
روشن و دلیلهای واضح فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند
بدان پیغمبران فرستاده بر ایشان بما کذبوا بسبب آنکه تکذیب کرده بودند یعنی نگرویده
به بآن من قبل پیش از بعث رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل
از بعث پس بعد از بعث برهمان و تیره سلوک کردند یا ایمان نیاوردند با چیزی
که تکذیب آن کرده بودند پیش از این معنی در دو زمینشان کذلک مثل این
مهر که بر دلهای مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم نطبع الله مهری نهیم
علی قلوب المعتدین بر دلهای از حد گذرندگان در تکذیب یعنی مکذبان

قریش واحزاب ایشان ازین امت ثم بعثنا پس برانگیختیم من بعدهم از پس این
پیغمبران موسی وهرون موسی ابن عمران وهرون برادر او علیهما السلام الی فرعون
بسوی ولید بن مصعب یا قابوس که فرعون آن زمان بود وملائه واشراف قوم او
بآیاتنا یعنی معجزهای روشن چون عصا ویدبیضا فاستکبروا پس گردن کشی
کردند از قبول ومتابعت نمودن وکانوا وبودند ایشان قوما مجرمین گروهی از جرم
آرندگان یعنی معتاد تکذیب انبیا علیهم السلام وگردن ننهادن بآیات کبریا
فلما جاءهم پس آن هنگام که آمد بدیشان الحق سخن راست ودرست من عندنا
از نزدیک ما یعنی موسی علیه السلام بدیشان آمده وسخن حق برایشان القا فرموده
ومعجزه برایشان نموده قالوا گفتند از فرط عناد ان هذا بدرستی اینکه تو آورده و معجزه
نام کرده لسحر مبین هرآینه جادوییست آشکارا قال موسی گفت موسی علیه السلام
قائلا این قول را اتقولون آیا می گویید شما للحق مر سخن راست ومعجزه روشن
لما جاءکم این هنگام که بشما آمد که این سحرست اسحر هذا آیا سحرست این که
بشما نمودم استفهام است بطریق انکار یعنی جادویی نیست ولا یفلح الساحرون
وفیروزی نیابند ساحران وبمراد نرسند قالوا گفتند اشراف قوم فرعون موسی را
علیه السلام اجئتنا آیا آمدی لتلفتنا تا بگردانی ما را عما وجدنا از آنچه یافته ایم ما
علیه برآن آباءنا پدران خود را مراد عبادت فرعون است یعنی امت ما را
از پرستش فرعون بازداری وتکون وباشد لکما الکبریاء بامر شما هردو برادر را
پادشاهی فی الارض در زمین مصر وما نحن ونیستیم ما لکما بر شما هردو بمؤمنین
از تصدیق کنندگان قال فرعون گفت فرعون جمعی را از ملازمان خود ائتونی
بکل سحار بیارید بمن هر ساحری علیم دانا در فن خود تا معارضه کنند با موسی
علیه السلام پس سحره را جمع کردند بروجهی که در سوره اعراف گذشت بمواعید کلیه
مستظهر ساخته روز موعود بموضع معلوم آوردند فلما جاء السحرة پس آن هنگام
که آمدند جادوان در مقابله موسی علیه السلام قال لهم موسی گفت موسی علیه السلام
مر ایشان را القوا بیفکنید ما انتم ملقون آنچه شما افکنندگانید مر آنرا از رسنها
وعصاها فلما القوا پس چون بیفکندند جادوان حبال وعصای خود را وبسبب
حرارت هوا بحرکت آمده بر چشم مردم مار نمود قال موسی گفت موسی علیه السلام
ما جئتم به آنچه آوردید شما السحر آن جادوییست نه آنچه من آورده ام وفرعونیان
آنرا سحر گویند ان الله بدرستی که خدای تعالی سیبطله زود باشد که تباه کرداند
سحر شما را وناچیز سازد ان الله لا یصلح بدرستی که خدای بصلاح نیارد وتقویت
نکند عمل المفسدین کار تباه کاران را ویحق الله الحق وثابت کرداند خدای تعالی
وازپیش برد حق را آنچه پیش آورده ام بکلماته بسخنان خویش یعنی بحکم وقضاء
خود یا بوعده نصرت وغلبه که با من فرموده ولو کره المجرمون اگرچه کراهیت دارند
کافران ودشوار آید بدیشان یعنی حق سبحانه وتعالی بوعده وفا کند واز چشم وکراهت

دشمنان باک ندارد

دشمنان باک ندارد واز مثنوی معنوی اشارتی برین معنی هست **مثنوی**
حق تعالی از غم چشم خصام • کی گذارد اولیارا در عوام • مه فشاند نور سگ وع
وع کند • سگ ز نور ماه کی مرتع کند • خس خسانه می رود بر روی آب • آب
صافی می رود بی اضطراب • مصطفا مه می شکافد نیم شب • ژاژ می خاید ز کینه
بولهب • آن مسیحا مرده زنده می کند • وان جهود از کینه سبلت می کند • فما
آمن لموسی پس ایمان نیاوردند بموسی علیه السلام در مبدای امر او الا ذریة
من قومه مگر فرزندان از قوم موسی علیه السلام وآن چنان بود که چون موسی
علیه السلام از مدین بمصر آمد بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران وبزرگان
اجابت نکردند وبعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند علی خوف با وجود ترس
من فرعون از فرعون وملائهم وترس از گروه خود یعنی از پدران وروسای قوم
مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی عم با آنکه می ترسانند از فرعون
وهم از کسان خود ان یفتنهم آنکه عذاب کند فرعون لعین ایشان را یا رجوع کنند
آبای ایشان بفرعون تا بازگردانند ایشان را بکفر وان فرعون لعال وبدرستی که فرعون
متکبر بود وطاغی فی الارض در زمین مصر وغالب بر اهل آن وانه وبدرستی
که بود او لمن المسرفین از حد برندگان در کبر وسرکشی تا حدی که فرعون ملعون
ربوبیت کرده نعوذ بالله وبنی اسرائیل را بندگی گرفت وقال موسی وگفت موسی عم
مر آن مؤمنان را وقتی که آثار خوف ایشان مشاهده نمود یا قوم ای گروه من ان کنتم
آمنتم اگر هستید شما گرویده اید بالله بخدای تعالی ودانسته اید که ایصال منافع
ودفع مضار بقبضه اقتدار اوست فعلیه توکلوا پس بر او توکل کنید وکار خود
با او گذارید ان کنتم مسلمین اگر هستید گردن نهندگان مر احکام قضای او را
در انوار آورده که این از قبیل تعلیق حکم بشرطین نیست چه معلق بایمان وجوب
توکل است ومشروط باسلام حصول آن محققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف
ورجاست از ما سوی الله بلکه استغراق در بحر شهود ومسبب وانقطاع
از ملاحظه اسباب وگفته اند تعلق دلست بحضرت قادر مطلق ونسیان غیر او یعنی
خود را وغیر خود را قوت وتأثیر اثبات نکند بلکه معتاد باشد تحت الحکم الازلی
بمثابه میت در پیش غاسل **مثنوی** هر که در بحر توکل غرق گشت • همتش در ما سوی الله
در گذشت • این توکل گرچه دارد رنجها • فهو حسبه بخشد از پی گنجها • وچون موسی عم
ایشان را بتوکل فرمود فقالوا پس گفتند علی الله بر خدای تعالی نه بر غیر او توکلنا
توکل کردیم وبلطف او واثق شدیم وچون دعاء توکل باجابت مقترن است بزبان
نیاز واز دعا کرده گفتند ربنا ای پروردگار ما لا تجعلنا فتنة مگردان ما را
محل عذاب للقوم الظالمین برای گروه ستمکاران یعنی ایشان را بر ما مسلط مساز
تا بدست ایشان معذب نشویم ونجنا وخلاص ده ما را برحمتک بمهربانی وبخشش
خود من القوم الکافرین از گروه ناگرویدگان یعنی از قصد وکید ایشان یا از ملا

قات

با ایشان آورده اند که بعد از ایمان این قوم بموسی علیه السلام اشتغال بعبادت حق
سبحانه و تعالی بود فرعون گفت تا مساجد و معابد که بر سر محلات در میان اسواق
ساخته بودند خراب کرده ایشان را از اداء نماز منع نمودند و حق سبحانه و تعالی موسی را
علیه السلام فرمود تا در درون خانهای ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت
ایشان مطلع نشوند چنانچه می فرماید واوحینا و وحی کردیم الی موسی واخیه
بموسی و برادر او علیهما السلام ان تبوّءا آنکه فرا گیرید جای بازگشت لقومکما
برای قوم خود بمصر در شهر مصر بیوتا خانها که رجوع کنند بان جهت پرستش خدای
تعالی تثنیهٔ ضمیر اشارت است بانکه تخصیص معابد و تعیین قبلهٔ آن متعلقست
بائمهٔ قوم و در آن محل امام ایشان موسی و هارون بودند علیهما السلام واجعلوا
و دیگر حکم کردیم که بسازید شما و برادر و قوم شما بیوتکم خانهای خود را که گرفته اید
قبلة مسجدها متوجه قبله یعنی کعبه و موسی علیه السلام نماز بجانب کعبه گزاردی
واقیموا الصلوة و بپای دارید نماز را در آن موضع جمع ضمیر بجهت آنست که اتخاذ
مساجد و اقامت صلوات تعلق بهمه دارد وبشر المؤمنین و بشارت ده ای موسی
علیه السلام مؤمنان را بنجات دینی و عواسهٔ عقبی توحید ضمیر مشیر بانکه بشارت
وظیفهٔ صاحب شریعت است و آن موسی علیه السلام بود وقال موسی و گفت موسی
علیه السلام در دعاء خود ربنا ای پروردگار ما انک آتیت بدرستی که تو دادی
فرعون و ملأه و گروه او را زینة چیزی که بان آرایش کنند از لباس و پیرایه
و متاع خانه واموالا و داده ایشان را از نقود و انعام و ضیاع فی الحیوة الدنیا
در زندگانی دنیا ابن عباس رضی الله عنه فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه
کوههای که در آن معادن ذهب و فضه و زبرجد بود همه تعلق بفرعون لعین داشت
و فرمان او درین مواضع روان بود بدین سبب مال بسیار بحوصلهٔ تصرف قبطیه
در معمول و متحمل شدند ضلال و اضلال ایشان گشت پس موسی علیه السلام بعد
از آنکه در دعای گفت ای پروردگار فرعون و قوم او را مال و زینت دادهٔ دیگر باره
برای الحاح در تضرع تکرار کرد که ربنا ای آفریدگار ما ایشان را آنها دادهٔ لیضلوا
تا گمراه کنند بندگان ترا عن سبیلک از راه عبادت تو بعبادت فرعون خوانند
ربنا اطمس ای پروردگار ما تو محو فرست علی اموالهم بر مالهای ایشان یعنی
صورت آنرا محو کن و منقلب ساز بچیزی دیگر تا شوکت ایشان بشکند قتاده رحمة
الله علیه گفته که دینار و درهم ایشان همه سنگ شد بر همان شکلی و نقشی که
داشت و سدی رحمه الله فرموده که تمام اموال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار
و ثمار همه سنگ شد و این یکی از آیات تسعه بود و دیگر موسی علیه السلام دعا فرمود
که واشدد علی قلوبهم و سخت فرا گیر بر دلهای ایشان یعنی مهر نه بر آن تا سخت
دل شوند فلا یؤمنوا پس ایمان نیاورند موسی علیه السلام بوحی فرمود که ایشان
نخواهند گروید لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت ساز تا بایمان منشرح نشوند

وایمان نیارند حتی یروا العذاب الالیم تا ببینند عذابی دردناک را که آن غرقست
در بحر قلزم قال گفت خدای قد اجیبت دعوتکما بدرستی که اجابت کرده شد
دعاء شما هر دو برادر آورده اند که موسی ع م دعا می کرد و هارون ع م آمین می گفت
و آمین گوینده در دعا شریک است ازین جهت گفت که دعاء هر دو مستجاب شد
فاستقیما پس ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت و تعجیل منمایید که مطلوب شما
در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد
ولا تتبعان و پی روی مکنید در تعجیل سبیل الذین راه آنان را که در فرط جهالت
لا یعلمون نمی دانند که وعدهٔ حق سبحانه و تعالی بوفای انجامد در وقت آن مصراع
کارها موقوف وقت آمد نگه دارید وقت و چون وقت عذاب آن قوم در رسید
وحی آمد بموسی علیه السلام که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام عذاب
رسید موسی ع م با جماعت بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکنارهٔ دریای قلزم
رسیده فرعون با لشکر از عقب رسید و بدعاء موسی علیه السلام دریا شکافته شد
و تفاصیل این در سورهٔ شعری سمت ذکر خواهد پذیرفت القصه بنی اسرائیل
بسلامت از دریا بگذشتند چنانچه حق سبحانه می فرماید و جاوزنا ببنی اسرائیل
و بگذرانیدیم فرزندان یعقوب را علیه السلام البحر از دریای قلزم فاتبعهم
پس از پی در آمدند ایشان را فرعون وجنوده فرعون و لشکریان او بغیا برای
ستم کردن بر بنی اسرائیل وعدوا و از جهت از حد بیرون در جفاء ایشان پس چون
بکنار دریا رسیدند و اسب فرعون بیوی مادیانی که جبرائیل علیه السلام سوار بود
بدریا در آمد و لشکر متابعت نمودند همه خود را در دریا افکندند و فرعون نمی
خواست که بدریا در آید اما مرکب او وی را می برد حتی اذا ادرکه الغرق تا چون
دریافت او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قال آمنت گفت ایمان
آوردم و بگرویدم انه بانکه لا اله نیست معبودی مستحق عبادت الا الذی
مگر آن خدای که بدعوت موسی علیه السلام آمنت به بنوا اسرائیل گرویده اند
بدو بنی اسرائیل و انا من المسلمین از جملهٔ گردن نهادگانم مر حکم او را
در مدارک آورده که فرعون معنی واحد سه نوبت بسه عبارت تکرار کرد
از غایت حرص که بر قبول آن رجا داشت و بجهت فوت وقت مقبول نشد
چه از وقت مرةٔ واحد کافی باشد بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی
با جبرائیل علیه السلام در جواب او فرمود الآن آیا ایمان آری اکنون که
اختیار نمانده وقد عصیت و حال آنکه تو نافرمانی کردی قبل پیش ازین
و فرمان پیغمبر نشنیدی وکنت و بودی تو من المفسدین از جملهٔ گمراهان
و گمراه کنندگان در مدارک و تبیان و غیر آن از تفاسیر آورده که روزی
جبرائیل علیه السلام بدیوان مظالم فرعون آمد این صورت فتوی بدو نمود
که حکم امیر چیست در شان بندهٔ که نشو نما در میان مال و نعمت خواجهٔ خود

یابد و به تربیت او از سایر ممالک ممتاز کرد پس کفران نعمت پیش آورده و دعوی خواجگی آغاز کرده فرمان مولی خود نبرد فرعون بدست خود در ذیل آن فتوی او نوشت که می گوید ابو العباس سزای بنده که بر سید خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنست که او را در دریا غرق سازند جبرائیل علیه السلام آن خط را فرا گرفت و درین محل که فرعون بگرداب فنا در افتاده اظهار ایمان می نمود جبرائیل علیه السلام آن خط بوی نمود **مصرع** هم بفتوی تو با تو عمل کرده اند • فالیوم ننجیک پس امروز می رهانیم ترا ببدنک تن ترا از آب یعنی قوم تو همه در قعر بحرند ما بدن تو بر روی آب آریم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرق گشتند بنی اسرائیل را دغدغه شد در هلاک فرعون و دمبدم کشتیها ساز کرده لشکر را از دریا بگذرانند تا از عقب ما در آید حق سبحانه و تعالی فرعون را بر روی دریا آورد یا زرهی که در بر داشت و بدن او را می شناختند تا بنی اسرائیل تن فرعون را بی روح دیده تسلی یافتند و از اینست که بعضی علما ننجیک ببدنک بدن را بمعنی زره داشته اند و آمدن آهن بر بالای آب با آنکه طبع او مقتضی رسوب در آبست آیتی باشد از آیات قدرت ربانی و در زاد المسیر آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدن او را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزایر بحر بصید مرغ و ماهی مشغول گشت حق سبحانه وحی کرد بدریا که فرعون را باکنار افکند تا مصریان به بینند پس دریا او را بر زمین افکند چنانچه همه کس او را دیدند و از اینجاست که در معنی ننجیک فرموده اند نلقیک علی نجوة من الارض و برهو نقد و بدن ترا از دریا بر آریم لتکون تا باشی تو لمن خلفک برای کسی که از پس تو آید آیة نشانه که بتو عبرت گیرند و دانند که مملوک مقهور دور است از دعوی مالکیت و قاهریت بنده خود را از غرقه شدن در گرداب فنا نرهانند چو اصدای انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رساند **مثنوی** عاجزی که او اسیر خواب و خورست • لاف قدرت زند چه بی خبرست • آنکه در نفس خود زبون باشد • صاحب اقتدار چون باشد • وان کثیرا و بدرستی که بسیاری من الناس از مردمان عن آیاتنا از علامات قدرة ما لغافلون بی خبرانند ایشان را نه در آن فکرتی و نه از آن عبرتی و لقد بوأنا و بدرستی که ما جای دادیم بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را علیه السلام بعد از هلاک فرعون و قوم او مبوء صدق جای سزا و شایسته چنانچه از صدق وعده ما سزند و آن ولایت شام بود و رزقناهم و روزی دادیم ایشان را من الطیبات از پاکیزها و چیزهای لذیذ و بقول بعضی این جا مراد از بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبر اند که ایشان را در یثرب جای داد و خرمای تر و خشک بدیشان ارزانی داشت فما اختلفوا پس اختلاف نکردند در امر دین خود یا در شان محمد صلی الله علیه وسلم حتی جاءهم العلم تا وقتی که آمد بدیشان علم توریة و احکام آن و در آن اختلاف کردند بتاویل یا تا زمانی که عالم شدند بنعوت احمدی و صفات محمدی صلی الله علیه

وسلم و به تغیر

وسلم و به تغییر و تحریف آن مشغول گشتند و گفته اند آن علم قرآن است که فرود آمد و سبب اختلاف یهود شد ان ربک بدرستی که پروردگار تو یقضی بینهم حکم کند میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا در آن چیزی که بودند که از روی عناد یا جهل فیه یختلفون در آن چیز اختلاف می کردند از حکم توریة یا از امر پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه فان کنت پس اگر هستی تو فی شک در گمان مما انزلنا الیک از آنچه ما فرستاده ایم بر تو از قصص و احکام فاسئل الذین پس بپرس از آنانکه یقرؤن الکتاب میخوانند کتاب را مراد جنس کتب است من قبلک پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه این منزل محقق است نزد ایشان و مثبت در کتب ایشان مخاطب حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و مراد امت اند در زاد المسیر آورده که ان بمعنی ما نافیه است یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادتی بصیرت سؤال کن از اهل کتاب لقد جاءک الحق بدرستی که آمد بتو بیان راست و درست من ربک از آفریدگار تو فلا تکونن پس مباش من الممترین از شک آورندگان اصح اقوال آنست که در امثال این مخاطبات صورت خطاب متوجه حضرت رسالتست اما مخاطب غیر اوست چه آن حضرت معصوم و محفوظ است از سلوک شبهات در آنچه بروی منزل شده و از همین قبیل است این خطاب دیگر و لا تکونن و مباش من الذین کذبوا از کسانی که تکذیب کردند بآیات الله مر آیتهای خدای را که قرآنست فتکون پس باشی که اگر تکذیب کنی من الخاسرین از زیانکاران ان الذین حقت بدرستی که آنانکه واجب شده است علیهم بر ایشان کلمة ربک قول پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته که ایشان بر کفر میرند و ملائکه را بدان خبر داده و گفته اند کلمه آنست که لاملأن جهنم یا هؤلاء فی النار و لا ابالی و برهو نقد بر چون کلمه در شان ایشان ثابت شده است لا یؤمنون ایمان نمی آرند زیرا که کلام حق سبحانه دروغ نیست و چون سبب اصلی مر ایمان ایشان را که تعلق ارادة الله باشد بدان مفقود است مطلقا ایمان نیارند و لو جاءتهم و اگرچه آید بدیشان کل آیة هر آیتی که اقتراح میکنند حتی یروا تا به بینند العذاب الالیم عذابی دردناک را که ناموزد ایشان باشد و بعد از نزول عذاب ایمان ایشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماضیه سودی نداشت فلولا کانت قریة در تبیان آورده که اکثر نحویان بر آنند که لولا اینجا بمعنی مای نافیه است یعنی نبودند اهل دیهی از دیهها عاصیه که بوقت نزول عذاب آمنت ایمان آوردند فنفعها پس سود رسانید اهل آن دیه را ایمانها ایمان ایشان در آن وقت الا قوم یونس مگر قوم یونس علیه السلام که ایشان لما آمنوا آن هنگام که ایمان آوردند کشفنا عنهم برداشتیم و ببردیم از ایشان عذاب الخزی عذاب رسوایی را فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا و متعناهم و برخوردار گذاشتیم

ایشانرا الی حین تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بر تقدیر این معنی که گفته
شد استثنا در الا قوم یونس متصل بود و نفع با یمان یأس مخصوص باشد
باین قوم و مستثنا باشد از حکم آن آیت که فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا
و جمعی بر آنند که معنی آیت اینست که چرا اهل قری ایمان نیاوردند قبل از معاینهٔ
عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشانرا ایمان ایشان ولیکن
قوم یونس ع م چون امارت عذاب مشاهده نمودند تأخیر نکردند ایمان خودرا
تا بوقت حلول ایمان آوردند و برین تقدیر استثنا منقطع باشد و قصهٔ یونس ع م
بر سبیل ایجاز آن چنان بود که حق سبحانه او را باهل نینوی فرستاد از ارض
موصل و ایشانرا مدتی بخدای دعوت کرد و ابا نموده ویرا می رنجانیدند آخر به تنگ
آمد و گفت الهی قوم من مرا تکذیب کردند فانزل علیهم نقمتک حق سبحانه فرمود
و گفت خبر ده قوم خودرا که بعد از سه روز یا چهل روز عذاب بشما فرود آید
یونس ع م ایشانرا خبر داد و از میان قوم بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد
چون زمان موعود رسید حق تعالی بمالک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیرهٔ
از سموم دوزخ بدین قوم فرست مالک فرمان الهی بجای آورد و آن سموم بصورت
ابر سیاه با دود غلیظ و شرارت آتش بیامده گرد مدینهٔ نینوی فرو گرفت
اهل آن شهر دانستند که یونس ع م راست گفته روی بملک خود آوردند او
مرد عاقل بود فرمود که یونس را علیه السلام طلب کنید چندانکه طلبیدند نیافتند
ملک گفت اگر یونس ع م برفت خدائی که او مارا بدو دعوت می کرد باقیست و دانا
و شنوا اکنون هیچ چارهٔ نیست الا آنکه عجز و شکستگی و تضرع بدرگاه او بریم
پس ملک سر و پای برهنه پلاسی در پوشید و رعایا بهمین صورت روی بر صحری
نهادند مرد و زن خرد و بزرگ خروش و فریاد در گرفتند کودکانرا از مادران جدا
کردند و بیکبار نیتها خالص ساخته آواز برداشتند که آمنّا بما جاء به یونس و از
اول ذی الحج تا عاشور محرم برین وجه می نالیدند و درین چهل روز از افغان و ناله
نیاسودند و درد مندی و بیچارگی بموقف عرض می رسانیدند **مثنوی** چارهٔ ما ساز
که بی یاوریم • گر تو برانی بکه رو آوریم • بی طبیبیم از همه سازندهٔ • جز تو نداریم نوازندهٔ
پیش تو گر بی سر و پا آمدیم • هم بامید تو خدا آمدیم • قومی میگفتند خداوندا یونس علیه السلام
مارا گفته بود که خدای من گفته بندگان بخرید و آزاد کنید ما بندگان توایم مارا بکرم آزاد
کن جماعتی دیگر می نالیدند الهنا مارا یونس ع م خبر داد که تو خداوند فرموده که بیچاره کان
و درماندگانرا دست گیرید ما بیچاره و درمانده ایم بفضل خود مارا دست گیر بعضی
دیگر بعرض می رسانیدند که ای پروردگار ما یونس ع م از قول تو فرمود که هر که بر شما
ستم کند از و درگذرانید خدایا ما بگناه بر خود ستم کرده ایم از ما عفو کن برخی دیگر
برین گونه ادای کردند که خدایا یونس علیه السلام مارا می گفت که پروردگار من گفته است
سائلانرا رد مکنید ما سائلان روی بدرگاه کرمت آورده ایم مارا رد مکن **رباعی**

ماتهی دستان

ماتهی دستان برآوردیم دستی در دعا • نقد فیضی ده برین دست گنهکاری ما • همه
قاضی حاجات درویشان و محتاجان توئی • پس روا کن از کرم حاجات بسیاری ما • همه
القصه روز چهلم که آدینه بود و عاشورا اثر مناجات دلسوز ایشان ظهور نموده
برات نجات از دیوان رحمت نوشته شده ظلمت سحاب نقمت کشته ابر رحمت سایهٔ
رافت بر مفارق ایشان افکند یونس علیه السلام بعد از چهل روز متوجه نینوی شده
میخواست که از حال خبر گیرد چون نزدیک شهر رسید و بر صورت واقعه مطلع شد ملال بسیار
برو غلبه کرده با خود گفت من ایشانرا بعذاب ترسانیدم و عذاب برحمت مبدل گشت
اگر من بدین شهر روم مرا بکذب نسبت دهند روی بصحری نهاد و قصهٔ رفتن او
بدریا و محبوس گشتن در بطن ماهی در سورهٔ والصافات و در انبیا مذکور خواهد
شد ولو شاء ربک و اگر خواستی پروردگار تو لآمن هر آینه ایمان آوردندی من
فی الارض هر که در زمین است کلهم جمیعا همه ایشان آورده اند که حضرت رسالت
صلوات الله وسلامه علیه بر ایمان بغایت حریص بود و چون ایمان نمی آوردند غبار ملال
بر آینهٔ دل آن حضرت می نشست حق سبحانه این آیت فرستاد و ایمان خلق را بمشیت
خود باز بست و فرمود که افانت آیا تو تکره الناس اکراه می کنی مردمانرا حتی
یکونوا مؤمنین تا گردند مؤمنان بی مشیت من این آیت منسوخست بآیهٔ قتال
و ما کان لنفس و نشاید و نیست هیچ تنی را ان تؤمن آنکه ایمان آرد الا باذن الله
مگر بارادت و توفیق و قضاء الهی و یجعل الرجس و می گماریم عذاب را یا خشم
می گیریم یا مسلط می کنیم شیطانرا و حفص بیا می خواند یعنی خدای غضب
می کند علی الذین بر آنانکه لا یعقلون تعقل نمی نمایند در حجج و آیات قل انظروا
بگوای پیغمبر صلی الله علیه وسلم مشرکانرا که از تو طلب آیات می کنند که بنگرید بچشم سر
یا ملاحظه کنید بدیدهٔ سر ماذا فی السموات تا خود چه چیزهاست در آسمانها
از عجایب فطرت والارض و در زمین از بدایع قدرت تا شمارا دلالت کند بر کمال
صنع الهی و بلاغ حکم و حکمت پادشاهی و ما تغنی الایات و دفع نمی کند دیدن
آیتها والنذر و استماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی عن قوم لا یؤمنون
از گروهی که در علم و حکمت من واقع است که نخواهند گروید فهل ینتظرون پس چشم
نمی دارند این مشرکان الا مگر ایامی را یعنی وقعهارا مثل ایام الذین مثل وقایع
آنانکه خلوا من قبلهم گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه
و اهل موتفکه مراد نزول عذاب است قل فانتظروا بگو پس انتظار برید عذابی را
که بشما نازل خواهد شد انی معکم بدرستی که من با شما من المنتظرین از منتظرانم
هلاک شمارا ثم ننجی پس ما برهانیدیم رسلنا پیغمبران خود را هرگاه که عذاب
بمکذبان ایشان فرود آمد والذین آمنوا و نجات دادیم آنانرا که گرویده بودند بدیشان
کذلک همچنین که نجات داده ایم رسل و متابعان ایشانرا حقا علینا وعده راست
و درست است از ما که بوقت هلاک مشرکان ننجی المؤمنین نجات میدهیم گرویدگانرا

که محمد است صلی الله علیه وسلم و اصحاب او رضی الله عنهم قل بگو ای محمد صلی الله
علیه وسلم یا ایها الناس ای مردمان خطاب با اهل مکه است ان کنتم فی شک
اگر هستید شما در گمان من دینی از صحت دین من بیان کنم دین خود را برای شما
فلا اعبد الذین پس نمی پرستم آنان را که تعبدون شما می پرستید من دون الله بجز خدا
از اصنام و ملائکه ولکن اعبد الله ولیکن پرستش می کنم خدای را الذی یتوفیکم
آن خدای که میراند شما را تخصیص توفی بجهت تهدید است که وفات اهل شرک میعاد
عذاب ایشانست و امرت و مامور شده ام ان اکون بانکه باشم من المؤمنین از
باحکام الهی و اخبار انبیا و ان اقم و دیگر امر کرده اند مرا یا وحی فرستاده اند بانکه
بپای دار وجهک عمل خود را للدین از برای دین یعنی خالص ساز او را حنیفا در حالتی
مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام ولا تکونن ومباش من المشرکین از شرک آرندگان
این خطاب متوجه بغیر آن حضرت است ولا تدع ومخوان من دون الله بجز خدای
ما لا ینفعک آن چیز را که سود نکند ترا خواندن او ولا یضرک و زیان نکند بتولی و گذاشتن
او فان فعلت پس اگر بکنی یعنی بخوانی این چنین چیزی را فانک پس بدرستی که تو
اذا من الظالمین آن هنگام از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی وان یمسسک
الله بضر و اگر برساند خدای بتو مرضی یا شدتی یا فقری فلا کاشف له پس هیچ دفع کننده
و باز دارنده نیست مر آن را الا هو مگر او که الله است وان یردک بخیر و اگر خواهد
بتو صحت و راحت و غنا فلا راد لفضله پس هیچ دفع کننده و باز گرداننده نیست
مر آن فضل او را وضع فضل در موضع ضمیر دلیلست بر آنکه حق سبحانه متفضل است
باراده خیر بر بندگان بی استحقاق ایشان یصیب به می رساند فضل خود را من
یشاء بر آنکه میخواهد من عباده از بندگان خود وهو الغفور و اوست آمرزنده
پس از غفران او بمعصیت ناامید مشوید الرحیم مهربانست پس بطاعت
امید در رحمت او بندید قل یا ایها الناس بگو ای مردمان قد جاءکم الحق
بدرستی که آمد بشما کلامی درست یا پیغمبری راست من ربکم از نزد پروردگار
شما و هیچ عذری نماند شما را فمن اهتدی پس هر که راه یافت بایمان و متابعت
فانما یهتدی پس جز این نیست که راه می یابد لنفسه برای خود یعنی منفعت آن
عاید بدوست ومن ضل و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب فانما یضل پس بحقیقت
که گمراه می شود علیها بر نفس خود یعنی وبال آن ضلال بر وست وما انا و نیستم
من علیکم بوکیل بر شما نگهبانی که امر شما موکول بمن باشد دمیاطی فرموده که آیة
السیف ناسخ این آیت است واتبع و پی روی کن ای محمد صلی الله علیه وسلم
ما یوحی الیک آن چیزی را که وحی کرده می شود بسوی تو بامتثال و تبلیغ واصبر
و صبر کن بر دعوت و در ایذائی که بتو رسد شکیبایی ورز حتی یحکم الله تا وقتی که
حکم کند خدای بنصرت تو یا امر فرماید بقتال وثنی و جزیه کتابی وهو
و اوست خیر الحاکمین بهترین حکم کنندگان زیرا که در حکم او خطا و میل و ستم

نیست یا مطلع است بر سرایر و احتیاج به بینه و گواه ندارد **بیت** از سیاهی
تا سفیدی کی بود با لوح و قلم • یک رقم از خط حسنش وهو خیر الحاکمین • از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم مرویست که کسی که می خواند سورة یونس ع م اعطی من الاجر
عشر حسنات بعدد من صدق بیونس وکذب به وبعدد من غرق مع فرعون

نقل من تفسیر قاضی **سورة هود علیه السلام مائة و عشرون و ثمان آیات**

بسم الله الرحمن الرحیم

الر • در احقاق فرموده که حروف مقطعه نسبت باصطلاح وصفی و عرفی مفهوم
المراد نیست پس سر مکتوب باشد و مؤید این قولست آنکه شعبی را از معنی
مقطعات پرسیدند فرمود که سر الله فلا تطلبوه و بعضی بر آنند که معنی الر
آنست که انا الله اری منم خدای که می بینم طاعت مطیعان را و معصیت
عاصیان را و هر کس را مناسب عمل او جزا خواهد داد پس این مشتملست بر
وعد و وعید کتاب این کتابیست صفت او این که احکمت استوار کرده
شده است آیاته آیتهای او بحجج و دلایل یا منتظم گشته است بنظمی محکم چون
بنای مستحکم که نقص و خلل بر و راه نیابد ثم فصلت پس جدا کرده شده است
سورة سورة و آیت آیت یا تفصیل یافته است در وانچه بندگان محتاج اند
یعنی مبین شده است من لدن حکیم از نزدیک حکم کننده یا حکمت بخشنده
خبیر دانا بهمه چیزها الا تعبدوا برای آنکه تا نپرستید الا الله مگر خدای را
انی لکم بدرستی که من مر شما را منه ازوی یعنی با مر وی نذیر بیم کننده ام
بعقوبت بر شرک و طغیان وبشیر و مژده دهنده بمثوبت بر توحید و ایمان وان
استغفروا دیگر احکام و تفصیل آیات برای آنست تا آمرزش طلبید ربکم از پروردگار
خود برای گناهان گذشته ثم توبوا الیه پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان
آینده یمتعکم تا برخورداری دهد شما را متاعا حسنا برخورداری نیکو یعنی عمر
دراز و زندگانی دارد تا مردم از شما منتفع گردند یا شما را زندگانی دهد در امن
و تندرستی الی اجل مسمی تا وقتی نام برده شده که آخر عمر مقدرست محققان
گفته اند متاع حسن رضاست بر آنچه دست دهد از نعمت و صبر بر آنچه روی نماید
از محنت در لطایف امام قشیری رحمه الله مذکورست که برخورداری نیکو آنست
که حاجت مردمان بر دست وی گذارده شود ویؤت و تا بدهد خدای کل ذی فضل
بر خداوند فضلی را در دین فضله ثواب جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت
ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که ذو فضل کسی است که حسنات او فاضل باشد
از سیئات او و جرجانی قدس سره گفته که ذو فضل آنست که در دیوان ازل بنام او
نشان فضل نوشته باشند و هر آینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید **مصراع**
آنرا که بداد ندازو باز نگیرند وان تولوا و اگر شما کافران برگردید از اسلام یا اعراض
کنید از متابعت من فانی پس بدرستی که من اخاف علیکم می ترسم بر شما عذاب

یوم کبیر از عذاب روز بزرگ که روز قیامتست و در تیسیر گوید روز بدر و گفته اند
روز شدت و مشقت و آن ابتلای کفار بود بقحط و غلا تا حدی که مرده و مردار میخوردند
الی الله بسوی مجازات خداست مرجعکم بازگشت شما و هو علی کل شیء و او بر همه
چیزها از اعاده و اثابت و تعذیب قدیر تواناست آورده اند که جمعی مشرکان بی باک
که عداوت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم می ورزیدند بجهت مصلحت زیان
در اخفاء آن می کوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند چون بر دلها فرو
گذاریم و خود را بجامهاء بپوشیم و سینهاء خود را فراهم گیریم در عداوت محمد صلی الله
علیه و سلم کس چگونه بر آن اطلاع یابد حق سبحانه و تعالی آیت فرستاد که ایشان یعنی
کافران یثنون صدورهم فراهم میگیرند سینهاء خود را بر عداوت حبیب حق یا دوتا
می کردانند از آزاد و تا کردن سینه عبارتست از پوشیده داشتن راز دل یعنی
دشمنی پیغمبر در درون دل می گیرند لیستخفوا تا پنهان دارند منه از خدای
الا حین بدانید که آن هنگام ایشان یستغشون ثیابهم در سر کشند جامهای
خود را و بر فراش خود جای گیرند یعلم خدای میداند ما یسرون آنچه پنهان
کنند بر سینهها و ما یعلنون و می داند آنچه آشکارا می کنند بزبانها و سر و علانیه
ایشان بنسبت علم وی یکسانست انه علیم بدرستی که او داناست بذات
الصدور باسرار که در سینهاست و گویند ذات الصدور دلها اند و حق سبحانه
مضمرات از آن می داند **بیت** ای که در دل نهان کنی سری • آن که دل آفرید
می داند • در اسباب نزول آورده که این آیت در شان اخنس بن شریق نازل
شده که مردی سخن گذار و شیرین زبان بود بملازمت حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم آمدی و سخنان خوش آینده ادا کرده لاف دوستی نمودی و بیکجهتی زدی
اما ظاهرش بخلاف باطن بود درونش تیره و بیرونش روشن می نمود حق سبحانه
خبث عقیدت او را بدین آیت آشکارا کرد تا کسی بصفاء ظاهرش از ظلمت
باطنش غافل نگردد شیخ طریقت قدس سره فرموده که منافق مشابه مارست
درونش زهر و بیرونش نقش و نگارست **بیت** صورت ظاهر ندارد اعتبار •
باطنی باید مبرا از غبار • و ما من دابة و نیست هیچ جنبنده فی الارض در زمین
مراد جمیع حیوانات است الا علی الله مگر بر خدایست رزقها روزی ایشان
از روی تفضل و رحمت ایراد لفظ علی که قید وجوبست در شرع بجهت وصول
رزقست بمرزوق و گفته اند علی بمعنی من است یعنی روزی همه از خداست
یا بمعنی الی یعنی روزی مفوض بحق تعالی است اگر خواهد بسط کند و اگر اراده
نماید قبض کند و یعلم و می داند خدای مستقرها قرارگاه حیوانات در حین حیات
و مستودعها و آرامگاه وی بعد از وفات صاحب کشاف آورده مستقر مسکن
حیواناتست از زمین و آب و هوا و مستودع موضع قرار ایشان قبل از استقرار
چون صلب و رحم و بیضه کل همه که یاد کرده شد از دواب و ارزاق و مستقر و

مستودع ایشان

مستودع ایشان مذکورست فی کتاب مبین در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ
و هو الذی و اوست آنکه خلق السموات و الارض بیافرید آسمانها و زمینها را
فی ستة ایام در شش روز از ایام دنیا که اول او یکشنبه و آخرش آدینه بوده
و کان و بود پیش از آفریدن ارض و سماء عرشه علی الماء عرش او بر آب در بعضی
تفاسیر آورده که حق سبحانه در مبداء آفرینش یاقوت سبز بیافرید و بنظر
هیبت در و نگریست آن جوهر آب شد پس حق تعالی باد را بیافرید و آب را
بر بالاء او بداشت و عرش را بر زبر آب جای داد و در وقوف عرش بر آب
و استقرار آب بر باد اعتبار عظیمست مر اهل تفکر را از عباد و حق تعالی
بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد را لیبلوکم تا بیازماید شما را یعنی
معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود که ایکم کدام شما احسن عملا نیکوترست
از روی عمل یعنی شکر که بیشتر است بر این نعمت یا تصدیق کاملترست
در قرار عرش بر آب و وقوف آب بر باد و لئن قلت و اگر گویی تو ای محمد
صلی الله علیه و سلم انکم مبعوثون بدرستی که شما برانگیخته شدگانید من بعد
الموت از پس مرگ لیقولن الذین کفروا هر آینه گویند آنانکه نگرویدند
ان هذا نیست این سخن که در باب بعث می گویند الا سحر مبین مگر مانند
سحر آشکارا یا در فریب باد را بطلان و لئن اخرنا و اگر تاخیر کنیم عنهم العذاب
از ایشان عذابی را که وعده داده ایم الی امة معدودة تا هنگامی شمرده شده
یعنی وقتی معلوم لیقولن هر آینه گویند از روی استهزا ما یحبسه چه چیز
باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع الا یوم یاتیهم بدانید که آن روزی که
بیاید عذاب بدیشان که روز بدرست لیس مصروفا نباشد آن عذاب بازداشته
عنهم از ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسد هیچ وجه از ایشان مندفع نگردد
در میان حلی فرموده که این عذاب قتل جبرائیل است مر مستهزیان را چنانچه مضمون
انا کفیناک المستهزئین از آن خبر میدهد و در سورهٔ حجر مذکور خواهد شد
و حاق بهم و احاطه خواهد شد بدیشان وضع ماضی در موضع مستقبل بجهت
تحقق وقوع است یعنی گوییا که فرا گرفته است جهات ایشان را ما کانوا آنچه بودند
که از روی جهل به یستهزؤن بدان استهزا میکردند و به وقوع آن استعجال
می نمودند و لئن اذقنا الانسان و اگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را منا رحمة
از نزد ما نعمتی که در یابد لذتی آن را ثم نزعناها پس بازستانیم آن را منه از او
انه لیؤس بدرستی که او ناامیدست بجهت بی صبری و عدم اعتماد بر کرم ما
کفور ناسپاس است در نعمت گذشته و لئن اذقناه و اگر بچشانیم او را نعماء
نیکویی چون صحت و غنا بعد ضراء مسته بعد سختی که بدو رسیده باشد چون
بیماری و فقر لیقولن هر آینه گوید ذهب السیئات برفت بدیها یعنی مصایب
و مکاره که مرا بدی آمده دور شد عنی از من انه بدرستی که او لفرح شادمانست

بنعمت ومغرور بآن فخور نازنده وفخر کننده برمردمان وفرح وفخر او را غافل
ساخته اند از شکر نعمت وقیام بحق آن الا الذین مگر آنانکه صبروا شکیبایی نمودند
در محنت وبلا وعملوا الصالحات وکردند عملهای نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم
رسانیدند در نعمت ورخا اولئک لهم آن گروه که بصفت صبر وشکر موسوم اند
مر ایشانراست مغفرة آمرزش گناهان واجر کبیر ومزد بزرگ که اقل آن بهشت است
شیخ العالم فرموده که در جنت نعمتی هست که نعیم بهشت در جنب آن محقر ومختصر
باشد یعنی مشاهده انوار لقا **بیت** ما را بهشت بهر لقاء تو در خور ست
بی پرتو جمال تو جنت محقر است ● آورده اند که کفار عرب از روی تعصب وعناد
اقتراح آیات از حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوة والتسلیمات میکردند
ویا کلام قدیم وکتاب کریم بطریق تهاون واستهزا سلوک می نمودند واز جمله اقتراحات
ایشان آن بود که چرا گنجی بتو ندادند یا ملکی را بتصدیق تو نفرستادند حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم از عدم قبول دعوت واستهزا وسخریه ایشان تنگدل می شد
حق سبحانه برای تهییج آن حضرت در اداء رسالت وعدم مبالات بود در انکار
ایشان آیت فرستاد که فلعلک تارک پس شاید که تو ترک کننده باشی امام ماتریدی
رحمه الله می گوید که استفهام بمعنی نهی است یعنی ترک مکن بعض ما یوحی
برخی از آنچه وحی کرده شده است الیک بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای مشرکانست
از سب آلهه ایشان وضایق وتنگست به باظهار آن صدرک سینه تو
ان یقولوا از ترس آنکه گویند لولا انزل چرا فرو فرستاده نشده است علیه کنز
بر او گنجی که نفقه کند بر مردمان وبسبب آن تابع او شوند او جاء معه یا چرا
نیامد با او ملک فرشته بجهت گواهی بر نبوت او تو بسبب این مقالات از ادای
رسالت باز ممان انما انت جز این نیست که تو نذیر بیم کننده بر توانذار ست
وبس وتو در آن تقصیر فی نمایی پس چرا از رد وانکار ایشان تنگدل باید شد
بیت در شب مهتاب مه را در سماک ● از سگان عوعو ایشان چه باک ● والله
علی کل شیء وخدای بر همه چیزها وکیل گواه است یا کارگذار آنکه کار با او گذارد
ونگاه دار آنکه خود را بدو سپارد پس توکل بر او کن واز گفت وشنود هر حسود
عنود باک ندار ام یقولون بلکه می گویند کافران افتریه محمد صلی الله علیه
وسلم بر می بافد آنچه می گوید که بمن وحی کنند یعنی قرآن را خود میسازد قل فأتوا
بگو پس بیارید بعشر سور ده سوره مثله مثل قرآن در بیان وحسن نظم
مفتریات بر بافته از نزدیک خود یعنی زعم شما آنست که قرآن را از خود بر می بافت
وبمن این گمان برید که من از خود می سازم شما فصحاء عربید پس باید که شما نیز
قادر باشید بر انشاء مثل این کلامی بلکه شما از من قادرترایست جهت وقوف شما
بر قصص واخبار ونقود شما بر انشاء واشعار وادعوا من استطعتم وبخوانید از برای
معاونت بر معارضه هر کرا توانید من دون الله بجز خدای ان کنتم صادقین

اگر هستید

اگر هستید راست گویان که این کلام مفتری ومختلف است وچون ایشان از معارضه
بعشر سور عاجز آمدند آیتی دیگر آمد که فأتوا بسورة من مثله وعجز ایشان از ایراد یک
سوره نیز بر همه کس ظاهر شد فان لم یستجیبوا پس اگر اجابت نکردند لکم مر شما را در آنچه
گفتید از اتیان سوره مخاطب حضرت پیغمبر ست وضمیر جمع برای تعظیم باشد وگفته اند
مراد مؤمنان اند که ایشان نیز تحدی میکردند برای حمایت پیغمبر وی گفتند حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم مفتری می گوید شما با مفتریات او معارضه کنید پس حق سبحانه
فرمود که اگر ایشان در معرض جواب نیامدند فاعلموا پس بدانید انما انزل آنچه
فرستاده شد بعلم الله بعلم خداست یعنی متلبس بعلمی که خاصه اوست وآن
علمیست بمصالح عباد وآنچه ایشانرا بکار آید در معاش ومعاد وان لا اله وبدانید
آنکه نیست معبودی سزا الا هو مگر او که عالمست بآنچه غیر او ندانند وقادرست
بآنچه غیر او نتوانند فهل انتم پس هستید شما مسلمون ثابتان بر اسلام واستفهام
بمعنی امر بوده تواند بود یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما
متحقق شد من کان هر که باشد از روی همت یرید الحیوة الدنیا خواهد زندگانی
دنیا وزینتها وآرایش آنرا در مقابله اعمال خیر خود مراد منافقانند یا اهل ریا یا یهود
یا نصاری ودر زاد المسیر آورده که عامست مر جمیع مردمانرا که هر که از ایشان با حسان
واعمال بر خود دنیا خواهد نوف الیهم بتمام باز گذاریم بدیشان اعمالهم جزاء
کردارهاء ایشان را فیها وهم فیها در دنیا وایشان در دنیی لا یبخسون کاسته
نشوند یعنی مزد ایشان چیزی کم نکنند اولئک الذین آن گروه آنانند که لیس لهم
نباشد ایشانرا فی الاخرة در آن سرای دیگر الا النار مگر آتش دوزخ چه ایشان استیفاء
مزدی که بر صور اعمال ایشان مترتب بوده نموده اند ونیات فاسده وعزایم باطله
ایشان که موجب عذاب وعقوبتست مانده وحبط وتباه گشت ما صنعوا آنچه
کرده اند فیها در دنیی چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص است وایشان در عمل مخلص
نبوده اند وباطل وناچیز ست فی نفس الامر ما کانوا یعملون آنچه بودند که می کردند
از ریا وسمعه وغیر آن افمن کان آیا هر که باشد علی بینة بر برهانی من ربه از پروردگار
خود که او را دلالت کند بطریق صواب ویتلوه واز پی در آید برهان او را که دلیل
عقلی است شاهد منه گواهی از خدای بصحت آن گواهی دهد وآن قرآنست برابر
باشد با کسی که زینت دنیی طلبد وعمل نه بر وجه صواب کند گفته اند صاحب بینه
مؤمنان اهل کتابند یا هر مؤمن مخلص وشاهد پیغمبر ست صلعم وگفته اند صاحب
بینه پیغمبر است صلعم وتابع اوست شاهدی که آن جبرئیل است ع م یا ملکی که
حافظ او بوده یا ابو بکر صدیق یا علی مرتضی رضی الله عنهما یا صورت آن
حضرت که هر که بدیده انصاف در روی نکوش انوار حق وآثار صدق در بشره
او مشاهده نمودی **بیت** ای صبح سعادت ز جبین تو هویدا ● آن حسن چه حسن است
تقدس وتعالی ● بعضی بر آنند که بینه قرآنست ویتلوه یعنی بتبعه در رند شاهد

انجیل است در زاد المسیر آورده که انجیل تابع قرآنست بتصدیق و بشارت و اکرم
قبل ازو نازل شده و من قبله و پیش از انجیل یا قرآن آورده کتاب موسی کتاب
موسی یعنی توریه که او نیز در تصدیق نبی امی و بشارت بوجود او تابع است
یعنی موافق مر قرآن را اماماً در حالتی که توریه پیشوا بوده مر اهل دین را
و رحمة و سبب بخشایش بر منزل علیهم اولئك آن گروه که صاحب بینه اند
یؤمنون به می گروند به قرآن و من یکفر به و هر که کافر شود بقرآن من الاحزاب
از گروهی چند که اهل مکه اند و آنکه حزب ایشانست در عداوت پیغمبر فالنار موعده
پس آتش دوزخ وعده گاه اوست و لامحاله بدان رسد فلا تك پس مباش
فی مریة در گمان منه ازین موعد انه الحق بدرستی که این وعده درست
و راستست من ربك از پروردگار تو و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر از مردمان
لا یؤمنون نمی گروند بآن و تصدیق نمی کنند و من اظلم و کیست ستمکارتر یعنی کافرتر
ممن افتری از آن کس که بر بندد علی الله کذبا بر خدای دروغی یعنی نفی وحی او کند
یا اثبات شریک برای او اولئك آن گروه مفتریان یعرضون عرض کرده خواهند شد
در موقف علی ربهم بر پروردگار خود و یقول الاشهاد و خواهند گفت گواهان یعنی
حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران برای هر امتی یا اعضا و جوارح ایشان گواهی دهند
هؤلاء الذین این گروه آنانند که از روی عناد کذبوا علی ربهم دروغ گفتند بر پروردگار
خویش باتخاذ ولد و شریک الا لعنة الله بدانید که لعنت خدای علی الظالمین بر
ستمکارانست یعنی کافران و مراد از لعنت دوری باشد از درگاه قرب پس صفت
ظالمان میکند و می گوید الذین آنانکه یصدون بازمی دارند مردمان را عن سبیل الله
از راه خدای یعنی از دین او و یبغونها و وصف میکنند راه خدا را عوجا بکجی
و انحراف از راستی و هم و ایشان بالاخرة بدان سرای هم ایشان کافرون ناگرویدگانند
تکریر ضمیر جهت تأکید کفر ایشانست بآخرت اولئك آن گروه کافران لم یکونوا
نباشند معجزین عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب خود فی الارض در زمین
یعنی در دنیا و ما کان لهم و نیست مر ایشان را من دون الله بجز خدای من اولیاء
هیچ کس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان بازدارد بلکه یضاعف افزوده
شود لهم العذاب برای ایشان عذاب یعنی دوباره معذب کردند بجهت ضلال
و اضلال ما کانوا نبودند که در دنیا یستطیعون السمع توانستندی شنید یعنی
سخن حق را چه از شنید آن کر بودند و ما کانوا یبصرون و نبودند که بدیدندی یعنی
آیات قدرت را چه از دیدن آن کور بودند اولئك الذین آن گروه آنانند که در
بازار معامله خسروا انفسهم زیان کردند نفسهای خویش را یعنی زیان ایشان
بدیشان باز گردد و ضل عنهم و گم شد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که
افترا می کردند از شفاعت بتان و درخواست ملائکه لا جرم انهم بی شک و شبهه
ایشان فی الآخرة در آن سرای هم الاخسرون ایشان اند زیانکارتر از همه زیانکاران

چه پرستش بتان را

چه پرستش بتان را بر پرستش خدای خریده اند و متاع دنیی فانی را بر نعیم عقبی باقی
اختیار کرده و درین سودا غبن فاحش است **رباعی** مایهٔ دین را بدنیی دادن
اندرون همتیست • زانکه دنیی جملگی رنجست و دین آسایش است • نعمت دنیی
ستانی دولت باقی دهی • اندرین سودا خرد داند که غبن فاحش است • ان الذین
آمنوا بدرستی که آنان که از روی اخلاص گرویده اند و عملوا الصالحات و کرده اند
عملهای شایسته از ادای فرایض و تعبد نوافل و اخبتوا و آرام گرفته اند الی ربهم
به پروردگار خود یا تواضع کرده اند مر او را یا برای او از ماسوی منقطع شده اند
اولئك اصحاب الجنة آنان ملازم بهشت اند هم فیها آنان در بوستان
جنان خالدون دایم باقی اند مثل الفریقین صفت دو گروه که مؤمن اند
و کافر کالاعمی و الاصم مانند کور و کر اند و البصیر و السمیع و مانند بینا و شنوا
هل یستویان آیا برابر اند این دو فریق مثلا در صفت و شبه یعنی برابر
نیستند افلا تذکرون آیا پند نمی گیرند بدین مثلها و تأمل نمی نمایند در آن
تشبیه کرده است کافر را به نابینا بجهت عدم مشاهدهٔ او مر آیات قدرت را
و به ناشنوا بسبب تصام او از استماع کلام الهی و تشبیه مؤمن بسمیع و بصیر
جهت آنست که حال مؤمنان در سمع و بصر بر ضد احوال کافرانست در بحر الحقایق
فرموده که اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنکه باطل را حق و
حق را باطل شنود و بدان عمل کند و بصیر کسیست که حق را حق بیند و پی روی کند
و باطل را باطل بیند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند
و باطل را باطل شنود و از آن احتراز نماید و بحقیقت بصیر کسیست که دیدهٔ بصیرتش
بکحل و بی یبصر جلا یافته باشد و سمیع کسی که گوش هوشش بگوشوارهٔ بی یسمع آراسته
بود هر که بخدای بیند جز از خدای نبیند و هر که بخدای شنود جز از خدای نشنود
رباعی گوشی که بحق باز بود در همه جای • او هیچ سخن نشنود الا از خدای • و آن دیده
کز نور پذیرد او را • هر ذره بود آینهٔ دوست نمای • و لقد ارسلنا و بدرستی که ما
فرستادیم نوحا الی قومه نوح را بسوی قوم او پس گفت مر ایشان را انی لکم بدرستی
که من شما را نذیر بیم کننده ام مبین هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب و وجه
خلاص را بیان می کنم یا نذیرم الا تعبدوا بآنکه نپرستید الا الله مگر خدای را
که پرستش وی نمایید انی اخاف من می ترسم علیکم بر شما عذاب یوم الیم عذاب روزی
که مولم است عذاب در او و وصف یوم بالیم از قبیل اسناد مجازست برای دفع
الم درد فقال الملأ پس گفتند اشراف و رؤسا الذین کفروا آنانکه کافر بودند من قومه
از قوم نوح علیه السلام ما نریك نمی بینیم ترا الا بشرا مثلنا مگر بشری مانند ما یعنی مزیتی
که ترا بر ما باشد که سبب تخصیص تو بود بنبوت بر ما و واجب گرداند اطاعت ترا از تو
نمی یابیم هیاکل بشریه دیدند و از درک حقایق ایشان غافل ماندند **مثنوی** همسری
با انبیا برداشتند • اولیا را همچو خود پنداشتند • گفته اینک ما بشر ایشان بشر • ما و ایشان

بستر خوابیم و خور • این نه آن استند ایشان کز عمی • درمیان فرقی بود بی منتهی • هر دو
گون زنبور خورد از یک محل • زین یکی شد زهر زان دیگر عسل • هر دو گون آهو گیا
خوردند و آب • زان یکی سرگین شد و زان مشک ناب • آن دو نی خوردند از یک
آب خور • آن یکی خالی و دیگر پر شکر • صد هزاران همچنین اشباه بین • فرقشان
هفتاد ساله راه بین • وما نریک اتبعک و نمی بینیم که متابعت کرده باشد ترا الا الذین
مگر آنانکه هم اراذلنا ایشان فرودان و فرومایگان ما اند بادی الرای در ظاهر رای
یعنی بتو ایمان آوردند بی تفکر و تأمل یا متابعان تو اراذل اند در بادی الرای یعنی
هر که در ایشان نگرد صفت رذالت در ایشان مشاهده کند وما نری لکم و نمی بینیم
شما را یعنی ترا و پیروان ترا علینا من فضل بر ما افزونی که بدان متابعت شما باید
کرد بل نظنکم بلکه گمان می بریم شما را کاذبین دروغ گویان یعنی ترا در دعوت نبوت
و پیروان ترا در علم بصدق تو قال گفت نوح ع م یا قوم ارایتم ای گروه من مرا
خبر دهید ان کنت علی بینة اگر من باشم بر حجتی هویدا من ربی از نزد پروردگار من
که بر صحت دعوی من گواهی دهد واتانی و بدهد خدای مرا رحمة من عنده بخشایشی
از نزد یک خود که نبوتست فعمیت علیکم پس پوشیده ماند بر شما و حفص بضم عین
و تشدید میم خواند یعنی پوشیده کردانند آن حجت را بر شما بسلب معرفت آن و منع
علم شما از آن انلزمکموها آیا بر شما بندیم آنرا یا الزام کنیم شما را قبول آن و گفته اند
استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را بر اهتدا بدان وانتم لها کارهون
و حال آنکه شما مر آن حجت را کارهان و ناخواهندگانید قتاده رحمه الله فرموده که
اگر نوح ع م توانستی الزام کردی اما زمام اختیار در قبضه مشیت پروردگارست
تا حاجب عدل او کرا راند و نایب فضل او کرا خواند مثنوی یکی را بخوانی که مقبول
ماست • یکی را برانی که مخذول ماست • بد و نیک امر ترا بنده اند • بتسلیم حکمت
برافکنده اند ویا قوم وای گروه من لا اسئلکم نمی خواهم از شما علیه بر تبلیغ رسالت
مالا خواسته که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید اگر ادا کنید یا مرا سخت بود اگر
ابا کنید ان اجری نیست مزد من الا علی الله مگر بر خدای آورده اند که اشراف قوم
می گفتند ای نوح اراذل و ادانی را از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم نوح ع م
در جواب می فرمود وما انا و نیستم من بطارد الذین امنوا راننده آنانرا که گرویده اند
انهم بدرستی که ایشان ملاقوا ربهم ملاقات کنند کانند جزای پروردگار خود را
دیو غیب او فایز بیخواهند بود پس چگونه برانم ایشانرا ولکنی اریکم ولیکن من
می بینم شما را قوما تجهلون گروهی که نمی دانند قدر انبیا را ویا قوم وای گروه من
من ینصرنی کیست که مرا یاری دهد و منع کند من الله از عذاب خدای ان
طردتهم اگر برانم ایشانرا افلا تذکرون آیا در نمی یابید که التماس طرد ایشان می نمایید
کنند تو این هم صفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت دارند
و بباطن مخالف تواند نوح علیه السلام فرمود ولا اقول لکم و نمی گویم شما را که

البته عندی

البته عندی خزائن الله نزد یک من خزینهای علم خداوندست ولا اعلم الغیب
و نمی دانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم ولا اقول و نمی گویم انی ملک بدرستی
که من فرشته ام تا شما گویید ما انت الا بشر مثلنا ولا اقول و نمی گویم للذین تزدری
مر آنانرا که بخواری در ایشان می نگرد اعینکم چشمهای شما بجهت فقر ایشانرا
اراذل می گویید لن یؤتیهم الله که نخواهد داد خدای ایشانرا خیرا نیکویی که آنچه
حق سبحانه در آخرت برای ایشان آماده کرده به از آنست که شما را در دنیا داده
الله اعلم خدای داناترست بما فی انفسهم بآنچه در نفسهای ایشانست از صدق
و اخلاص و اگر من حکم باخلاص ایشان نکنم در ظاهر انی اذا بدرستی که من
آن هنگام باشم لمن الظالمین از ستمکاران چه انبیا را حکم بر ظاهرست قالوا
یا نوح قد جادلتنا گفتند ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی فاکثرت جدالنا
پس بسیار کردانیدی جدال را با ما و دور و دراز کشیدی فاتنا بما تعدنا پس
بیار آنچه ما را وعده دادی از عذاب ان کنت اگر هستی تو من الصادقین از راست
گویان در وعید خود قال گفت نوح ع م انما جز این نیست که یاتیکم به الله بیارد
بشما خدای عذاب را ان شاء اگر خواهد عاجلا یا آجلا وما انتم بمعجزین و نیستید
عاجز کنندگان خدای را از تعذیب خود یا آنکه بستیزید یا بگریزید ولا ینفعکم
و سود نمی دارد شما را نصحی نصیحت کردن من ان اردت اگر خواهم ان انصح
لکم آنکه نصیحت کنم مر شما را ان کان الله یرید اگر هست خدای که می خواهد
ان یغویکم آنکه شما را گمراه سازد در کلام تقدیم و تأخیری هست تقدیر شعر
این که اگر خدای اغوای شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت
نفع نمی رساند هو ربکم اوست آفریدگار شما و متصرف در شما بر وفق ارادت
والیه ترجعون و بسوی او باز گردیده خواهید شد و بر اعمال خود جزا خواهید
یافت ام یقولون بلکه گفتند افتریه بر می بافد نوح ع م وحی را از پیش خود
ما نوح را علیه السلام گفتیم قل ان افتریته بگو اگر بر بافته ام وحی را فعلی
اجرامی پس بر منست وبال گناه کردن من وانا بریء و من بیزارم مما تجرمون
از آنچه شما گناه می کنید و اسناد افترا بمن می نمایید واوحی و وحی کرده شد
الی نوح بسوی نوح ع م انه لن یؤمن آنکه ایمان نخواهند آورد من قومک
از گروه تو الا من قد آمن مگر آنکسی که ایمان آورده فلا تبتئس پس اندوهناک
مباش بما کانوا یفعلون بآنچه هستند که می کنند از تکذیب و ایذا چون فائده
دعوت از ایشان منقطع گشته زمان نزول عذاب در رسید حکم شد ای
نوح میان اجتهاد در بند واصنع الفلک و بساز کشتی را باعیننا بنگاه
داشت ما یا باعین ملائکه که مددکار و موکل تواند ووحینا و بوحی کردن ما
بتو در ساختن آن ابن عباس رضی الله عنه فرموده که نوح ع م نمی دانست که
کشتی چگونه بسازد وحی آمد بوی که بساز چون سینه مرغ ولا تخاطبنی و خطاب

مکن با من فی الذین ظلموا در بارهٔ آنانکه ستم کردند یعنی از من درمخواه دفع
عذاب انهم مغرقون بدرستی که ایشان غرق شدگانند یعنی محکوم علیهم اند
بغرق در خبر آمده که نوح عم چوب کشتی می طلبید فرمان در رسید تا درخت
ساج بکاشت و در مدت بیست سال که درخت برسید مطلقا هیچ فرزند
متولد نشد تا اطفال قوم شدند و ایشان نیز متابعت آبا کرده از قبول دعوت
نوح عم ابا کردند پس نوح عم بساختن کشتی اشتغال فرمود ویصنع الفلک و
بود که میساخت کشتی را وکلما مر علیه و هر گاه که بگذشتی بر او ملاء من قومه
گروه مهتران از قوم او سخروا منه افسوس کردندی بر وی چه کشتی را در بیابانی
می ساختی دور از آب و گفتندی کشتی میسازی آب کو و دیگر طعنه زدندی
که باول نبی بودی و باخر نجار شدی قال ان تسخروا منا نوح عم گفتی اگر سخریه می کنید
با ما فانا نسخر منکم پس ما افسوس خواهیم کرد بر شما کما تسخرون همچنان که
شما افسوس می دارید فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من یاتیه آنکس را
که بیاید بدو عذاب یخزیه عذابی که او را رسوا گرداند در دنیا که آن غرق است
و یحل علیه و فرود آید بدو عذاب مقیم عذابی دایم در آخرت که آن حرقست
پس نوح عم کشتی بساخت در مدت دو سال طول او هزار ذراع و گفته اند
هزار و دویست و عرض او پنجاه ذراع و بقولی ششصد و ارتفاع او سی ذراع
و بقولی سی و سه ذراع بود و غیر از اینها نیز گفته اند و آنرا بر سه طبقه مرتب ساخت
بقیر مطلی گردانیده و بحکم الهی زوجی از هر نوعی از انواع حیوانات جمع کرده و طیور را
در طبقهٔ علیا و سباع و بهایم را در سفلی و آدمیان را با امتعه و اغذیه در وسطی
جای مقرر فرمود و بتهیهٔ اسباب اتمام این مهمات مشغول بود حتی اذا جاء
تا وقتی که آمد امرنا عذاب ما یا امر ما بعذاب و فار التنور و بجوشید آب
از تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوی رضی الله عنها در آن نان پختی و میراث
بنوح عم رسیده بود و نشانهٔ عذاب او آن بود که آب از آن تنور بر جوشید پس
چون امارت آن عذاب بدید آمد قلنا احمل گفتیم نوح را عم که بردار فیها
در کشتی من کل زوجین از هر دو جفت از حیوانات یعنی از انها که جفتی می کنند
اثنین دو تا نر و ماده و حفص بتنوین کل میخوانند یعنی از هر نوع حیوانی دو
جفت بکشتی بنه و اهلک و کسان خویش را نیز در کشتی در آر الا من سبق
مگر آنرا که پیشی گرفته است علیه القول بر وی قول ما یعنی حکم بهلاک وی مراد
کنعان است و واعله که پسر و زن نوح بودند و من آمن و بردار در کشتی هر کس را
نیز که ایمان آورده و ما آمن و ایمان نیاورده بودند و موافقت نکرده معه
با نوح عم الا قلیل مگر اندکی از مردمان که زوجهٔ مسلمهٔ او بود و سه پسر حام
و سام و یافث و زنان ایشان و هفتاد و دو تن بودند با نوح عم هشتاد تن
پس نوح عم اینان را نزدیک کشتی آورد و سر پوشی که ترتیب داده بود بر بالای

کشتی پوشید

کشتی پوشید و از زمین آب جوشیدن گرفت و از آسمان بلا فرود آمدن آغاز
کرد و قال و گفت حضرت نوح عم یا قوم ارکبوا فیها سوار شوید در کشتی در حالتی
که گویید بسم الله یعنی نام خدای بر وی مجریها در وقت راندن کشتی و مرسیها
و بهنگام باز داشتن آن و گفته اند بنام خدای است رفتن و استادن او چه در خبر
آمده که چون خواستندی که کشتی برود بسم الله گفتندی روان شدی و چون
خواستندی که ساکن شود بسم الله گفتندی باز ایستادی پس نوح عم ایشانرا
بدین وجه تعلیم تسمیه داد و گفت ان ربی بدرستی که پروردگار من لغفور
آمرزنده مؤمنانست رحیم مهربانست بر ایشان که از بلای طوفان نجات
می دهد وهی و کشتی تجری بهم می برد ایشانرا فی موج در میان موجها که از عظمت
بود کالجبال مانند کوهها و نادی و آواز داد نوح ابنه مر پسر خود کنعان را
و گویند نام او یام بوده وکان فی معزل و حال آنکه بود بر کرانه از کشتی و پدر او را
مسلمان می دانست پس از فرط شفقت یا بنی ارکب ای پسرک من سوار شو
در کشتی معنا با ما تا ایمن شوی و لا تکن و مباش مع الکافرین با آن ناگرویدگان
که غرقه کردی آن پسر منافق بود یا پدر اظهار اسلام کردی و با کافران در کیش ایشان
متفق بودی قال گفت در جواب پدر ساوی زود باشد که باز گردم و پناه
برم الی جبل بسوی کوهی که از غایت رفعت یعصمنی من الماء نگاه دارد مرا از غرق
شدن آب قال گفت نوح عم لا عاصم الیوم نگاه دارنده نیست امروز که منع
کند و باز دارد چیزی من امر الله از عذاب خدای الا من رحم مگر آن کسی که
می بخشد یعنی خدای و گویند عاصم بمعنی معصوم است چون ماء دافق و عیشة
راضیة یعنی هیچ کس ممنوع نیست از عذاب مگر کسی که خدای بر وی بخشند در اثنای
این مکالمه میان پدر و پسر طوفان اشتداد یافت وحال و حایل شد بینهما الموج
میان پدر و پسر موج طوفان فکان من المغرقین پسر گشت از جملهٔ غرق شدگان
القصه نوح عم از کوفه یا از هند یا از عین ورده که موضعیست بجزیره در کشتی
نشست عاشر ماه رجب و کشتی بتمام روی زمین بگشت و چون واقعهٔ طوفان
بنهایت انجامید و کفار غرق شدند امر الهی در رسید و قیل و گفته شد یعنی حق
سبحانه گفت یا ارض ابلعی ای زمین فرو بر ماءک آب خود را که برون داده
و یا سماء اقلعی و ای آسمان باز گیر آبی که فرو گذاشته و غیض الماء و کم کرده شد
آب بر روی زمین و قضی الامر و گزارده شد کاری که حکم حق بدان متعلق
بود از هلاک اشرار و نجات ابرار و استوت و قرار گرفت کشتی علی الجودی بر کوه
جودی از موصل یا شام روز عاشورا دهم محرم و مدت طوفان شش ماه
تمام بود و قیل و گفته شد بعدا دوری و هلاکت باد للقوم الظالمین مر گروه ستمکاران را
یعنی کافرانرا و چون نوح عم از کشتی بیرون آمد آن روز را بجهت شکرانه
روزه داشت و صوم عاشورا سنت شد این آیت در غایت فصاحت و نهایت

بلاغتست و در مفتاح و کشاف و دلائل الاعجاز و اسرار البلاغة و غیر آن در وجوه
فصاحت و بلاغت آن سخن گفته اند و در بیان نظم غریب و اسلوب عجیبش نکتها
در ایراد هر کلمهٔ و حسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده و چون درین ترجمه ساحت
میدان سخن وری سعت ایراد آن ندارد و حوالهٔ وقوف بر دقایق این حال حواله
بمطالعهٔ این محل از جواهر التفسیر رود و من الله التوفیق یغوص البحر
من طلب اللآلی مصرع گوهر طلبی رو بسوی دریا کن • و نادی نوح و بخواند نوح ع م
ربه پروردگار خود را فقال پس گفت رب ای آفریدگار من ان ابنی
بدرستی پسر من کنعان من اهلی از اهل من بود و تو فرموده بودی که اهل ترا
نجات دهم و او هلاک شد و ان وعدک الحق و بدرستی که وعدهٔ تو راستست
وانت احکم الحاکمین و تو حکم ترین حکم کنندگانی حکمت درین چیست امام ماتریدی
قدس سره در تأویلات آورده که نوح ع م از کفر پسر خبر نداشت که اگر داشتی این
سؤال نکردی زیرا که حق تعالی فرموده بود لا تخاطبنی فی الذین ظلموا و چون
این سؤال فرمود قال گفت خدای یا نوح انه ای نوح بدرستی که پسر تو لیس
من اهلک نیست از اهل دین تو انه عمل بدرستی که او خداوند عملیست
غیر صالح نه نیک و شایسته فلا تسئلن پس مپرس از من ما لیس لک انچه نیست
ترا به علم بآن چیز دانستنی یعنی چیزی که جواز پرسیدن آن ندانی مپرس یا چیزی
که ترا بآن علم نیست چون کفر پسر تو از من سؤال مکن انی اعظک بدرستی که
من پند میدهم ترا و منع میکنم ان تکون از انکه باشی من الجاهلین از نادانان
بسؤال غیر جایز قال رب گفت نوح ع م ای پروردگار من انی اعوذ بک بدرستی که
من پناه می گیرم بتو بعد ازین ان اسئلک از انکه بپرسم از تو ما لیس لی آنچه
نباشد مرا به علم بآن چیز دانایی یعنی بجواز سؤال از آن و الا تغفر لی و اگر نیامرزی مرا
و ترحمنی و نبخشایی بر من اکن من الخاسرین باشم از زیان کاران قیل یا نوح گفته شد
که ای نوح اهبط فرود آی از کشتی بسلام منا بسلامتی حاصل از حضرت ما
بسلام و تحیت از ما بر تو و برکات و زیادتیها علیک بر تو یعنی در نسل تو تا آدم
ثانی باشی در انتساب آدمیان قولی آنست که از اهل کشتی غیر نوح علیه السلام و سه
پسر او را عقب نماند و تمام نسب اهل عالم بدین سه کس میرسد شود سام پدر عرب
و فرس است و یافث پدر اتراک و حام پدر هنود و علی امم و سلام و برکت بر گروهی
چند ممن معک از آنانکه با تواند یا آنانکه ناشی شوند از جمعی که با تواند یعنی مؤمنان
و امم و از آنانکه با تواند امتی چند اند یعنی ناشی خواهند شد که سنمتعهم زود
باشد که برخورداری دهیم ایشانرا در دنیا بفراخی عیش و سعت رزق ثم یمسهم
پس برسد ایشانرا منا از ما عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت مراد کفار اند
و در وسیط از قرظی رحمه الله نقل میکند که هیچ مؤمنی و مؤمنه نباشد از ان روز تا
قیامت الا که داخلست درین سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا که داخلست

درین تمتع

درین تمتع و عذاب تلک آن قصه که مذکور شد من انباء الغیب از خبرها
غیبست که بواسطهٔ جبرئیل نوحیها الیک وحی کردیم آنرا بسوی تو که محمدی
صلی الله علیه وسلم ما کنت تعلمها نبودی که بدانی انرا انت و لا قومک نه تو
و نه قوم تو که قریش اند من قبل هذا پیش ازین وقت فاصبر پس شکیبایی کن
بر ایذای قوم و مشقت تبلیغ همچنانکه نوح ع م صبر کرد ان العاقبة للمتقین
بدرستی که عاقبت نیکو مر پرهیزکارانراست در دنیا بظفر بر اعدا و در آخرت
بدرجات علی پیر طریقت قدس سره فرموده که صبر کلید بستگیهاست و شکیبایی
علاج خستگیهاست نتیجهٔ شکیبایی ظفرست و کار بی صبران هر روز بترست
مثنوی صبرست کلید گنج مقصود • بی صبر در مراد نگشود • گر صبر کنی مراد یابی
و ازپای در افتی ار شتابی • و الی عاد و فرستادیم بقوم عاد اخاهم هودا برادر ایشان
هود را ذکر اخوت جهت نسب است چنانچه در سورهٔ اعراف گذشت قال گفت
هود ع م یا قوم ای گروه من اعبدوا الله بپرستید خدایرا بیگانگی ما لکم من اله
نیست شما را معبودی غیره بجز او و شما مر او را شریک اثبات می کنید ان انتم
نیستید شما الا مفترون مگر افترا کنندگان بر خدای باتخاذ شرکا یا قوم ای
قوم من لا اسئلکم نمی خواهم شما را علیه بر تبلیغ رسالت اجرا مزدی و مزد است
که مجموع رسل قوم خود را از بی طمعی خود خبر داده اند جهت ازاله تهمت و خلوص
نصیحت چه دعوت وقتی نتیجه دهد و موعظهٔ آن زبان فائده رساند که بمطامع
فاسده آلوده نباشد بیت طمع بند و دفتر حکمت بشوی • طمع بگسل و هر چه خواهی
بگوی • لا جرم پیغمبران مزد نبوت از قوم نخواستند چنانچه هود ع م فرمود ان اجری
نیست مزد من الا علی الله مگر بر آن کس که بمحض قدرت فطرنی بیافرید مرا افلا
تعقلون آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمی فرمایید تا محق را از مبطل و حق را
از باطل تمییز کنید آورده اند که عاد چون دعوت هود ع م قبول نکردند حق سبحانه
و تعالی بشآمت آن سال باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشانرا عاقر و عقیم ساخت
و چون اصحاب زراعات بودند و دشمنان نیز داشتند برای زراعت بباران و برای
دفع اعادی باولاد محتاج شدند هود ع م فرمود و یا قوم استغفروا و ای گروه من
استغفار کنید و آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود بایمان ثم توبوا پس باز گردید
الیه بدو و از عبادت غیر او یرسل السماء تا بفرستد از آسمان علیکم بر مزروعات
شما مدرارا بارانی پیوسته و یزدکم و بیفزاید و زیاده کند قوة الی قوتکم قوتی با قوة
شما یعنی فرزندان دهد شما را بمدد ایشان بر دفع اعادی قادر شوید پس سخن من
بشنوید و لا تتولوا و بر مگردید از من و اعراض منمایید از پیغام الهی مجرمین در حالی که
مصر باشید بر گناهان قالوا گفتند یا هود ما جئتنا ببینة ای هود نیاوردی
بما حجتی که دلالت کند بر صحت دعوی تو و حال آنکه هود ع م معجزات بدیشان نموده
بود ایشان آنرا در حساب نیاوردند و انکار نموده گفتند و ما نحن و نیستیم ما

بتارکی آلهتنا ترک کنندگان عبادت خدایان خود عن قولک از سخن تو
که گوئی خدا را بپرستید وما نحن لک ونیستیم ما ترا بمؤمنین گروندگان ان نقول
نمی گوییم ما در شان تو الا اعتریک مگر آنکه رسانیده اند بتو بعض آلهتنا برخی
از خدایان ما بسوء رنجی وگزندی وعلتی وگویند مراد جنونست عادیان
گفتند که چون تو دشنام می دهی خدایان ما را ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنان
که نه بر طریق عقلست از تو شنوده می شود قال گفت هود ع انی بدرستی که
من اشهد الله گواه میسازم خدا را واشهدوا و شما نیز گواه باشید انی بریء
بر آنکه من بیزارم مما تشرکون از آنکه شما انبازی گیرید من دونه بدون خدا
یعنی در عبادت او دیگری را شریک می سازید فکیدونی جمیعا پس اجتماع
کنید بر کید بنسبت من همه شما وخدایان شما در هلاک من اتفاق نمایید ثم
لا تنظرون پس مرا مهلت مدهید هر چه خواهید بر قصد من بکنید که من
باک ندارم وبحمایت وعصمت الهی از مضرت ومعرت شما نه اندیشم واین
از جمله معجزات هود بود که تن تنها در مواجهه جمع کثیر از جباران واهل بطش
وسطوت دار باب شوکت وقوت که بخون او تشنه بودند این همه مبالغه نمود
که جمع شوید واتفاق نموده بی مهلت در هلاک من سعی نمایید وایشان با وجود
شدت وقهر واختیار واقتدار از رسانیدن اندک ضرری بدو عاجز شدند
ونعم ما قیل بیت توخدارا شو اگر جمله عالم در پاست • بخدا گر سر مویی قدمت
ترگردد • وچون هود علی نبینا وعلیه السلام بکرم الهی وثوقی تمام داشت گفت
انی توکلت بدرستی که من توکل کردم علی الله بر خدای ربی وربکم که پروردگار
منست وشماست وخود را بوی باز گذاشتم ما من دابه هیچ جنبنده نیست الا
هو آخذ مگر خدای فرا گیرنده است بناصیتها موی پیشانی او را یعنی مالک
اوست وقادر وغالب بر او اخذ نواصی تمثیل مالکیت ویا قدرت وتصرفست
ان ربی بدرستی که آفریدگار من علی صراط مستقیم بطریق حق وعدلست هر که
بر او توکل کند او را ضایع نگذارد ودر بحر الحقایق فرموده که صراط مستقیم آنست
که منتهی بحق باشد نه بغیر او کما قال وان الی ربک المنتهی ودر نقد النصوص
قدس سره جامعه مذکورست در باب احدیه افعال وبیان تاثیرات ومؤثرات
که آن ذات متعالیه که فی الحقیقه مصدر جمیع افعال ومؤثر در تمام منفعلاتست
بحکم تربیت هر یکی را بحسب قابلیات بسوی حضرت خود می کشاند اینست
سر آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم کش کشان می کشد کانا الیه راجعون
واز ین مقوله است قول قائل مثنوی چون همه راست اوست از چپ راست •
تو بهر ره که روی او راست • چون از او بود ابتدا همه • هم بدو باشد انتها همه •
فان تولوا پس اگر برگردید از من واعراض کنید یعنی بر اعراض ثابت باشید
فقد ابلغتکم پس بدرستی که رسانیده ام بشما ما ارسلت به آن چیزرا که

فروفرستاده

فرو فرستاده شده بودم بآن الیکم بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم وبر شما
حجت گرفتم وچون قبول نکردید حق سبحانه شما را هلاک کند ویستخلف وجانشین
شما گرداند ربی آفریدگار من قوما غیرکم گروهی را غیر شما ولا تضرونه شیئا وزیان
نتوانید رسانید حق را چیزی باعراض از من وابا از قبول دعوت حق ان ربی
بدرستی که پروردگار من علی کل شیء بر همه چیزها حفیظ نگهبانست یعنی افعال
واقوال واحوال همه را نگاه میدارد ومجازات آنها از و فایت نمی شود وچون کفار
قوم هود ع بدین سخنان متعظ نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت
ولما جاء امرنا وآن هنگام که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان نجینا هودا نجات
دادیم هود را ع والذین آمنوا وآن کسانی که گرویده بودند معه با او وایشان
چهار هزار بودند که همه را با هود ع برهانیدیم برحمة منا ببخشش وبخشایش
از ما یعنی نجات بفضل ما بود نه بعمل ایشان ونجیناهم وبرهانیدیم ایشانرا
من عذاب غلیظ از عذاب درشت وآن سموم دوزخ بود که بمناخر ایشان درآمده
واز او بیرون شده اعضاء ایشان را پاره پاره می ساخت وتلک عاد وآن عادست
یعنی اثرها که در دیار احقاف می بینید آثار قبیله عادست جحدوا انکار کردند
وکافر شدند بآیات ربهم بآیات پروردگار خود وعصوا رسله وعاصی شدند
در فرستادگان او عصیان یک پیغمبر مستلزم عصیان همه پیغمبرانست واتبعوا و
پیروی کردند امر کل جبار فرمان هرکس عنید ستیزه کار را یعنی عاصی شدند
در کسی که ایشانرا بحق دعوت می کرد ومطیع گشتند آنانرا که ایشانرا بکفر وضلالت
می خواندند واتبعوا واز پی درآمده شدند فی هذه الدنیا درین سرای لعنة لعنت را
که بعد وهلاکست ویوم القیمة ودر روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست
الا ان عادا بدانید که قوم عاد کفروا ربهم نگرویدند به پروردگار خود الا بعدا
بدانید که دوریست لعاد مر عادیانرا یعنی از رحمت دورند وبعضی گفته اند دوری
مر عاد را یعنی هلاکت ودعاء هلاکت بر ایشان بعد از هلاک ایشان دلیل استحقاق
عذاب وعقابست قوم هود عطف بیان عادست یعنی این عاد که هلاک شدند عاد
اولی بودند که حضرت هود ع بدیشان مبعوث بود نه عاد ارم که ایشانرا عاد ثانیه
گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند والی ثمود وفرستادیم بسوی قبیله ثمود اخاهم
صالحا برادر ایشان صالح را مراد اخوت نسبی است قال گفت صالح ع یا قوم اعبدوا الله
ای قوم بپرستید خدا را وبوحدانیت او بگروید ما لکم نیست شما را من اله غیره
معبودی بجز وی هو انشاکم او بیافرید شما را من الارض از زمین یعنی آدم را
که پدر شماست ومواد نطفها را که نسل او از آن آفریده می شود از خاک پیدا کرد واستعمرکم
وزندگانی وبقا داد شما را فیها در زمین در مدارک مذکورست که سال عمر یکی
از قوم ثمود از سیصد تا هزار بوده یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل نزه
ساختید وبر حفر انهار وغرس اشجار اشتغال نمودید فاستغفروه پس آمرزش خواهید

ازو یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثم توبوا الیه پس رجوع کنید به پرستش او
از عبادت غیر او ان ربی بدرستی که آفریدکار من قریب نزدیکست با میذ واران
برحمت مجیب اجابت کنندهٔ دعا یانست بفضل ومنت قالوا یا صالح گفتند قوم
که ای صالح قد کنت بدرستی که بودی فینا در میان ما مرجوا امیذوار یعنی
نشانهٔ رشد وسداد در جبین حال توی دیدیم قبل هذا پیش ازین که دعوت نبوت
کنی وی خواستیم که ترا ملک یا مستشار خود سازیم نا امیذ می داشتیم که بدین ما
مندین شوی حالا بدین سخنی که می کویی امیذ از تو بریده ایم اتنهینا ایا ما را نهی
میکنی ان نعبد از انکه بپرستیم ما یعبد اباؤنا انرا که بودند پدران ما که می پرستید ند
واننا لفی شک وبتحقیق ما در شکیم مما تدعونا از انچه تو می خوانی ما را الیه بسوی آن
از توحید وترک عبادت اصنام مریب شکی در تهمت افکنده یعنی کمانی که نفس را
مضطرب می سازد ودل را آرام نمی دهد وعقل را شوریده می کرداند قال یا قوم گفت
صالح ع م که ای کروه من ارایتم خبر دهید مرا وفرض کنید که من ان کنت اکر باشم
علی بینة بر حجتی روشن من ربی از پروردکار خود واتانی منه وداده باشد
مرا از نزدیک خود رحمة پیغمبری فمن ینصرنی پس کیست که یاری کند وباز دارد
مرا من الله از عذاب خدای ان عصیته اکر نا فرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت
پس من شما را بخدای خوانم وشما مرا بدین خود دعوت می کنید وبا من مجادله می
نمایید فما تزیدوننی پس شما نمی افزایید مرا غیر تخسیر جز بزیان کاری نسبت دادن
یعنی نسبت کردن شما مرا بزیان یا نسبت کردن من شما را بدان آورده اند که قوم ثمود
بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند وچنانچه در سورهٔ اعراف سمت ترقیم یافت
بدعاء وی از سنک ناقه بیرون آمد صالح ع م بر ایشان حجت کرفت ودر باب ناقه وصیت
اغاز کرد ویا قوم وگفت ای قوم هذه ناقة الله این ناقه ایست که خدای خلق کرده
لکم برای شما آیة در حالتی که نشانه ایست بر قدرت او فذروها پس بکذارید او را
تاکل تا بخورد وبچرد فی ارض الله در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست ونفع او
مر شما راست ولا تمسوها بسوء ومرسانید بوی بدی وآزاری که اکر به بدی قصد او کنید
فیأخذکم پس بکیرد شما را عذاب قریب عذابی نزدیک یعنی متعاقب آزار معذب کردید
ومهلت نیابید فعقروها پس پی کردند آن ناقه را وتفصیل آن در سورهٔ بیاید وبعد از عقر
ناقه بچه او بر بالای کوهی بر آمده سه بانک کرد وصالح ع م بدان وقت در میان قوم نبود
چون بیامد وحال با او تقریر کردند فقال تمتعوا پس کفت شما بزیید وبرخورید از حیات
فی دارکم در سراهای خود ثلثة ایام سه روز که چهارشنبه وپنجشنبه وآدینه است وشنبه
عذاب بشما فرود آید ذلک وعد این وعده ایست غیر مکذوب نه دروغ آورده اند
که روز چهارشنبه روی ایشان زرد شد وپنجشنبه سرخ کشت وآدینه سیاه کردند
وشنبه عذاب نازل شد فلما جاء پس آن هنکام که آمد امرنا فرمان ما بعذاب ایشان
نجینا صالحا نجات دادیم صالح را والذین آمنوا معه وآنانرا که با او بودند از مؤمنان

برحمة منا

برحمة منا بفضل وبخششی از نزدیک ما نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل
ورحمت صالح ومؤمنانرا از ان بلا برهانیدیم ومن خزی یومئذ واز رسوایی
آن روز وی شاید که مراد روز قیامت باشد ان ربک بتحقیق که پروردکار تو
هو القوی اوست توانا بر نجات مؤمنان العزیز غالب بر دشمنان بهلاک ایشان
واخذ الذین ظلموا وفرا کرفت انانرا که ستم کردند بر خود بکفر الصیحة فریاد
عظیم مراد صیحهٔ جبرائیل است علیه السلام در زاد المسیر آورده که در ان سه روز
که وعدهٔ حیات داشتند در خانهای خود ساکن شده قبرها کندند ومنتظر عذاب
می بودند روز چهارم افتاب طالع شد وعذاب نیامد از منازل بیرون آمده
یکدیکر را می خواندند که ناکاه جبرائیل علیه السلام بر صورت اصلی خود پاش بر زمین
وسر بر آسمان پرهای خود نشر کرده از مشرق تا بمغرب پایهای وی زرد وبالهاء
سبز بودند ودندانها سفید وبراق وپیشانی با جلاو نورانی ورخسار برافروخته وموی
سر وی سرخ برنک مرجان ظاهر شد وافق را بپوشید وثمود آن حال را مشاهده
نموده وروی بمساکن نهاده بقبور درآمدند جبرائیل علیه السلام نعره زد که موتوا علیکم
لعنة الله بیکبار رهم بدریدند وزلزله در خانها افتاده سقفها برایشان فرود آمد
فاصبحوا پس کشتند فی دیارهم در سراهای خود جاثمین مردکان وبر زمین جفسیده کان
کان لم یغنوا کوییا هرکز نبوده اند فیها در ان سراها در وسیط آورده که خدای
تعالی بدان صیحه هلاک کرد انرا که از قوم ثمود بود در مشارق ومغارب وسهول
وجبال مکر یک مرد که او را ابو رغال کفتندی واز حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم پرسیدند که ابو رغال کیست کفت که پدر قبیلهٔ ثقیف الا ان ثمود بدانید
بدرستی که ثمود کفروا ربهم انکار کردند پروردکار خود را الا بعدا بدانید که دوری پست
از رحمت حق لثمود مر قوم ثمود را ولقد جاءت وهر آینه بتحقیق آمدند رسلنا
فرستادکان ما از ملائکه که یازده یا ده وا نزده یا هفت یا هشت بودند ودمیاطی
کوید سه فرشته یعنی جبرائیل واسرافیل ومیکائیل علیهم السلام بر صورت جوانان
ساده روی صاحب جمال آمدند ابراهیم بسوی ابراهیم صلوة الرحمن علی نبینا
وعلیه بالبشری بمژده دادن او بفرزند یا بهلاکت قوم لوط ع م در حقایق سلمی مذکورست
که آن بشارت بود بدوام خلت صاحب کشف الاسرار فرموده که چون از اول خلیل را
بنواخت که واتخذ الله ابراهیم خلیلا در آخر بدوام خلت بشارت داده از قطیعه
ایمن ساخت ووجه در حقایق آورده که آن مژده بود بظهور سید انبیا از صلب وی
وبآنکه او خاتم پیغمبران وصاحب لواء حمد است ووجه بشارت در مقابله این تواند
بود که پدر را چنین پسری باشد رباعی خوشی وقت آن پدر که چنین باشدش پسر • شا باش
ازان صدف که چنین پرورد کهر • آبا ازو مکرم وابنا بدو عزیز • صلوا علیه ما لمع
الشمس والقمر • ودمیاطی آورده که جبرائیل علیه السلام بهلاک قوم لوط آمده بود
واسرافیل علیه السلام ببشارت ولد مر ابراهیم را ع م ومیکائیل علیه السلام بمحافظت

لوط ع م و اهل وی و اخراج ایشان از موتفکات القصه چون بنزدیک خلیل
آمدند قالوا سلاما گفتند سلام میکنیم سلام کردنی قال سلام گفت ابراهیم
که جواب من سلام است بر شما ابراهیم ندانست که فرشتگانند ایشان را در مهمان
خانه آورد فما لبث پس درنگ کرد آن جاه تا آنکه آورد بعجل حنیذ گوساله
بریان کرده بر سنگ گرم پس خوان بگسترد و صلا درداد ایشان را دست بطعام
دراز نکردند فلما رای پس آن هنگام که دید ابراهیم ع م ایدیهم دستهای ایشان
که مطلقا لا تصل الیه نمی رسد بدان گوساله یعنی دست بطعام نکردند نکرهم
انکار کرد او را از ایشان یعنی منکر شد واوجس و در آورد منهم خیفة از ایشان
ترسی چه در آن زمان هر که قصد کسی داشتی از طعام او تناول ننمودی و چون
ایشان از طعام او نخوردند ترسید که دزدان باشند و ضرری بوی رسانند
چون فرشتگان احساس خوف نمودند از وی قالوا گفتند ای ابراهیم لا تخف
مترس انا ارسلنا ما فرشتگانیم فرستاده شده الی قوم لوط بسوی قوم لوط ع م
تا ایشان را عذاب کنیم وامراته و زن ابراهیم ع م ساره بنت هاران قائمة
ایستاده بود در پس پرده و سخن ملائکه استماع می نمود یا برای خدمت پرسش
مهمانان ایستادگی داشت چه ساره عمر یافته و پیر گشته و از کس روی نمی پوشید
همین سخن فرشتگان شنود فضحکت پس بخندید از جهت فرح و سرور و فرح او
بجهت زوال خوف ابراهیم ع م بود یا برای هلاک اهل فساد گویند خنده او
از تعجب بود تعجب می کرد از غفلت قوم لوط ع م با وجود قرب عذاب بدیشان یا تعجب
از تمثل ملک بصورت بشر یا شگفت می ماند از خوف ابراهیم ع م از ستن با وجود
بسیاری خدم و حشم خود در بر هر نفر پر چون بخندید فبشرناها پس بشارت
دادیم ما او را بزبان ملائکه باسحق بوجود فرزندی اسحاق نام و من وراء
اسحق یعقوب و از پس اسحاق بیعقوب تخصیص بشارت بساره جهت آن
بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشتر است و دیگر آنکه ابراهیم ع م از هاجره پسری
داشت اسماعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند شنود قالت
یا ویلتی گفت ای عجبا ءالد آیا من بزایم و انا عجوز و حال آنکه من پیرزنم و در آن
وقت نود و نه سال از عمر وی گذشته بود و هذا بعلی و این شوهر من شیخا
در حالتی که پیر است صد بیست ساله یا صد و دوازده ان هذا بدرستی که
این خبری که می گویید لشیء عجیب چیزی عجبست استعجاب وی از راه عادت
بوده نه از روی قدرت قالوا گفتند فرشتگان مر ساره را اتعجبین آیا شگفت
میداری من امر الله از کار خدای هیچ عجب نیست که از صنع بی آلت و فضل بی علت
از میان دو پیر فرزندی بیرون آرد بیت قدرتی را که بر کمال بود • کی چنینها
از و محال بود • رحمة الله بخشایش خدای و برکاته و برکتها یعنی زیادتی خیرات او
علیکم اهل البیت بر شما ای اهل بیت محققان برآنند که از برکات الهی آن بود که

اسباط و جمیع

اسباط و جمیع انبیاء بنی اسرائیل از ابراهیم صلوات الله و سلامه علیه و از ساره
رضی الله عنها پیدا شدند انه بدرستی که خدای حمید ستوده است با عطاء نعم
مجید بزرگوار است باظهار کرم فلما ذهب پس آن وقت که برفت عن ابراهیم
الروع از ابراهیم ترسی و فزعی که داشت وجاءته البشری و آمد بوی بشارت
اولاد یجادلنا در استاد و مجادله کرد با فرشتگان ما فی قوم لوط در شان قوم لوط
علیه السلام آورده اند که ملائکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را که در و
صد مؤمن باشد گفتند نه فرمود که اگر نود باشد گفتند نه هلاک نمی کنیم همچنین ده
ده کم می کرد تا بده رسید و به پنج بیکی ملائکه گفتند در هر دیه که یک مومن باشد
ما را بهلاک ایشان فرمان نیست ابراهیم ع م فرمود که ان فیها لوطا نه که لوط و بنات
وی آنجااند فرشتگان فرمودند که ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان
ایشان ان ابراهیم لحلیم بدرستی که ابراهیم دائم بردبار بود تعجیل نداشت در انتقام
از بدکاران اواه آه زننده و تأسف خورنده منیب رجوع کننده بحضرت
عزت و سر این صفتها دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجادله ابراهیم با ملائکه رقت
قلب و فرط ترحم او بوده و امید داشته که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که
توبه کنند ملائکه گفتند یا ابراهیم اعرض ای ابراهیم روی بگردان و درگذر عن هذا
ازین جدال انه قد جاء بدرستی که آمده است امر ربک فرمان آفریدگار تو
بعذاب ایشان وانهم اتیهم و بدرستی که آینده است بدیشان عذاب غیر مردود
عذابی باز نکرد نده بجدال و دعا پس ملائکه ابراهیم را ع م وداع فرموده روی
به موتفکات نهادند و آن چهار شهرستان بود در هر یکی هزار مرد شمشیر زن چون
بنزدیک سدوم رسیدند که لوط ع م در آنجا می بود نگاه کردند دیدند که وی در زمینی
کار می کرد پیش وی رفتند و سلام کردند و لما جاءت رسلنا و آن هنگام که آمدند
فرستادگان ما لوطا بسوی لوط ع م سیء بهم اندوهگین شد بدیشان وضاق
بهم و تنگ دل شد بجهت ایشان نه از کراهت مهمان داری بلکه ایشان را دید
با رویهاء خوش و صورتهاء دلکش از بدی و بی باکی قوم اندیشید و قال و گفت
هذا یوم عصیب این روزی سخت بر من آورده اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود
که تا لوط ع م چهار نوبت به بدی قوم خود گواهی ندهد ایشان را هلاک مکنید لوط
که مهمانان را دید گفت بشما نرسیده است خبر اهل این شهر و کار ایشان گفتند چیست
کار ایشان لوط را ع م شرم آمد گواهی میدهم بدترین اهل عالم این قوم اند جبرائیل بمیکائیل
علیهما السلام اشارت فرمود که اینک یک شهادت پس لوط ع م با ایشان روی بشهر
نهاد چون بدروازه رسید همان سخن تکرار فرمود و چون بشهر در آمد دیگر باره
اعادت نمود و چون بخانه رسیدند دیگر باره ادا کرد و شهادت اربعه وجود گرفت بعضی
مردم مهمانان لوط را ع م دیدند و خبر بدیگران رسید یا زن لوط ع م آگاه بر قوم را
خبر کرد روی بدر خانه نهادند وجاءه قومه و آمدند بلوط ع م قوم او یهرعون الیه

بشتاب روانید شده بسوی او ومن قبل وپیش ازین وقت نیز کانوا یعملون
السیئات بودند که عملهای بد میکردند از لواطه وکبوتربازی وصفیر زدن در مجالس
وبرای استهزا نشستن بر سر راهها چون قوم بدر خانهٔ لوط علیه السلام آمدند وطلب
مهمان کردند قال یا قوم گفت ای گروه من هؤلاء بناتی اینک دختران من ایشان را
بخواهید هن ایشان اطهر لکم پاکترند مر شما را تزویج با ایشان بشرط ایمان بوده
یا در آن شریعت تزویج مؤمنات بکفار می توانست کرد حضرت لوط علیه السلام از فرط
فتوت وکرم وحمیت دختران را فدای مهمان کرد وگفته اند مراد بنات ایشان
بوده چه هر نبی پدر امت خود است از حیثیت تربیت ومرحمت یعنی زنان
بخواهید که شما را حلال اند فاتقوا الله پس بترسید از خدای تعالی بترک فواحش
ولا تخزون ومرا رسوای مکنید فی ضیفی در شان مهمان من الیس منکم آیا
نیست از شما رجل رشید مردی راه یافته که شما را پند دهد واز عملهای بد باز
دارد قالوا لقد علمت گفتند ای لوط علیه السلام بدرستی که تو میدانی که ما لنا نیست ما را
فی بناتک در دختران تو من حق هیچ حاجتی وانک لتعلم وبتحقیق تو میدانی
ما نرید آنچه ما می خواهیم از نسوان فاحشه قال گفت لوط علیه السلام در جواب ایشان
لو ان لی بکم کاشکی مرا باشد قوة بدفع شما قوتی یا اگر مرا قوتی باشد در نفس من
هر آینه شما را دفع کنیم او آوی یا پناه گیرم وباز گیردم الی رکن شدید برکنی سخت
یعنی عشیره وقبیله که مدد ایشان منع شما توانم کرد در احادیث صحاح وارد است
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود رحم الله اخی لوطا کان یاوی الی رکن
شدید یعنی بخدای تعالی پناه گرفت وحق سبحانه وتعالی ورا یاری داد که ملجاء
درماندگان جز درگاه او نیست **نظم** آستانی که قبله گاه همه است • از همه آفتی
پناه همه است • هرکه دل در حمایتش بستست • از غم هر دو کون وارستست •
آورده اند که لوط علیه السلام در خانه فروبسته بود واز پس در با ایشان مجادله میکرد ایشان
دیوار را بشکافتند وخواستند که بخانه درآیند لوط علیه السلام بغایت مضطرب شده واندوهناک
گشت ملائکه او را بدان اضطراب وخروش وجزع دیدند قالوا یا لوط گفتند
ای لوط علیه السلام انا رسل ربک ما فرستادگان پروردگار توایم وبعذاب ایشان نازل
شده ایم دل قوی دار که ایشان لن یصلوا الیک نمی رسند باضرر وایذاء تو یعنی
ضرر ایشان بتو نمی رسد قدم از میان بیرون نه ومارا با ایشان گذار پس جبرائیل
علیه السلام پیش ایشان آمد وپر خود را بروی ها ایشان مالید همه کور شدند
واز خانهٔ لوط علیه السلام بیرون دویدند میگفتند که مهمان لوط علیه السلام ساحرانند پس جبرائیل
علیه السلام فرمود فاسر باهلک ببر کسان خود را بقطع من اللیل بپارهٔ از شب
یعنی از گذشتن برخی از شب ولا یلتفت وباید که التفات نکند وباز پس نگرد منکم
احد از شما یکی همه اهل خود را ببر الا امراتک مگر زن خود را که او کافره است انه
مصیبها بدرستی که زننده است او را که ما اصابهم آنچه رسد بدیشان یعنی

وی نیز چون

وی نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد لوط علیه السلام از غایت دلتنگی فرمود
که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرائیل علیه السلام فرمود ان موعدهم الصبح
بدرستی که هنگام عذاب ایشان صبح است لوط علیه السلام فرمود که هنوز تا صبح بسیار
وقتست جبرائیل علیه السلام گفت الیس الصبح بقریب آیا نیست صبح قریب یعنی نزدیک
فلما جاء امرنا پس آن وقت که امر ما آمد بعذاب ایشان جبرائیل را علیه السلام
فرمودیم تا پر خود را در زیر شهرهای ایشان درآورده برداشت تا بجایی که
اهل آسمان بانگ خروس وآواز سگ ایشان شنودند پس حکم کردیم تا بیفکند
ما بقدرت کامله جعلنا گردانیدیم عالیها سافلها زبر آن شهرها را زیر آن
یعنی سرنگون ساختیم وامطرنا وبارانیدیم علیها بر آن شهرها بعد از سرنگون
شدن حجارة سنگ من سجیل از گل متحجر سجیل بلغت عرب سنگ گلست وآن
گل باشد بآتش پخته شده چون آجر یا سجیل کوهیست در آسمان یا نام آسمان
دنیاست یا سجیل آنست که نام او جهنم است یعنی آن سنگ باران بر ایشان
از آسمان بود یا از دوزخ وآن سنگها بود منضود برهم نهاده یا پی در پی
مسومة نشان کرده شده بخطوط سیاه وسفید چون جزع یا بیاض وحمرت
ودر زاد المسیر گوید مهر کرده شده بود بعضی از آن سفید بر نقطهای سیاه
وبرخی سیاه بود بر نقطها سفید یا بنام هرکس که بدو باران می شد بر آن نوشته
بود یا آماده کشته عند ربک در خزاین پروردگار تو برای عذاب ایشان در تفسیر
زاهدی آورده که سنگ کلان او برابر خمی بود وخورد او مساوی سبوی قولی آنست
که سنگ بر جماعتی بارید از آن قوم که در دیار خود نبودند پس هرکجا از ایشان
کسی بود سنگی معین بنام وی بر سر وی آمد وهلاک شد آورده اند که یکی از ایشان
بحرم مکه درآمد وتا چهل روز سنگی که نامزد او بود در هوا معلق بایستاد وهمین
که از حرم بیرون رفت بر وی آمد وهلاک شد وما هی ونیست آن سنگ عذاب
من الظالمین ببعید از ظالمان دور چه ایشان را استحقاق آن هست که
بر ایشان سنگ بارد **مثنوی** چو عالم از ستمگر ننگ دارد • عجب نبود که بر وی
سنگ بارد • سگان را سنگ در خورد است ای یار • چو ظالم را ببینی سنگ بردار •
وگفته اند ضمیر هی راجع بغیر است کنایت غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط علیه السلام از ستمکاران
مکه دور نیست در اثنای اسفار بدان دیار میگذرند پس اولی آنکه بنظر اعتبار
در آن نگرند واز عذاب وعقوبت ترسان شده حال خود را بایمان واحسان
باصلاح آورند والی مدین وفرستادیم باولاد مدین یا بساکنان بلد مدین
اخاهم شعیبا برادر ایشان شعیب را علیه السلام قال یا قوم اعبدوا گفت ای قوم بپرستید
الله خدای را بیگانگی مالکم من اله غیره نیست شما را هیچ خدای بجز وی ولا
تنقصوا المکیال ومکاهید وکم مکنید پیمانه را در پیمودن مکیلات والمیزان
وترازو را در سنجیدن موزونات انی اریکم بخیر بدرستی که من بینم شما را

باتوانگری و نعمت یعنی درمانده و محتاج نیستید که داعی باشد شما را بخیانت
بلکه منعم و توانگرید رسم حق‌گذاری آنست که مردم را از مال خود بهره‌مند گردانید
نه آنکه از حقوق ایشان بازگیرید وانی و بدرستی که من اخاف علیکم می‌ترسم بر شما
با این خیانت که دارید عذاب یوم محیط عذاب روز گرداننده توصیف یوم باحاطه
که صفت عذابست بجهت وقوعیست در وی یعنی در آن روز عذابی گرد شما فرو
گیرد که هیچ کس راه رهایی نیابد مراد عذاب قیامتست یا عذاب استیصال و چون
نهی کرد از تنقیص کیل و وزن امر میکند بایفای آن و این غایت مبالغه است
و یا قوم و ای گروه من اوفوا المکیال بتمام بپیمایید مکیل را به پیمانه والمیزان و تمام
سنجید موزونات را بترازو بالقسط بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت در کیل
و وزن هرچه می‌خریدند از ثمن آن چیزی باز می‌گرفتند و از اطراف درم و دینار
نیز می‌بریدند در آن باب می‌فرماید ولا تبخسوا الناس و کم مکنید مردمان اشیا دهم
چیزهای ایشان یعنی بهاء هرچه می‌خریدی یا قراضه که از درم و دینار می‌برید
ولا تعثوا و غایت تباهی مجویید فی الارض در زمین بلد خود مفسدین درحالی لثی
که تباه‌کاران باشید بقیة الله آنچه خدای تعالی باقی گذارد برای شما از حلال
بعد از ترک حرام خیر لکم بهترست شما را از آنچه از خیانت جمع کنید ان کنتم مؤمنین
اگر هستید باوردارندگان مر قول خدا را وما انا علیکم و من نیستم بر شما بحفیظ
نگاه‌بان که شما را از قبایح بازدارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسولم
پیغام رساننده و نصیحت‌کننده بر من رسانیدنست و بس **بیت** من آنچه
شرط بلاغست با تو میگویم • تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال • آورده‌اند که
انبیا علیهم السلام بر دو قسم بوده‌اند بعضی آنکه ایشان را فرمان حرب بود چون
موسی و داود و سلیمان علیهم السلام و برخی آنکه ایشان را بحرب نفرمودند و شعیب
علیه السلام از آن جمله بود که رخصت حرب نداشت قوم را در موعظه می‌گفت
و خود همه شب نماز میگزارد قالوا یا شعیب گفتند قوم او که ای شعیب اصلوتک
تأمرک آیا نمازهای تو میفرماید ترا ان نترک بتکلیف آنکه ما ترک کنیم ما کان
یعبد آباؤنا آنچه پرستیده‌اند پدران ما از بتان او ان نفعل یا دست بداریم
آنچه میکنیم فی اموالنا در مالهای خود ما نشاء آنچه میخواهیم از نقصان کیل
و وزن یا بازگرفتن بها یا قطع اطراف دراهم و دینار انک لانت الحلیم بدرستی
که تو بردباری الرشید راه یافته بزعم خود و این سخن از روی تهکم میگفتند و
مراد ایشان اضداد این صفتها بود یا بطریق استبعاد میگفتند که تو با آنکه بحلم و
رشد موسوم و موصوفی چرا این سخنان میگویی قال یا قوم گفت شعیب عم
که ای گروه من ارأیتم ان کنت علی بینة اگر باشم بر بصیرتی و حجتی من ربی از
پروردگار خود و رزقنی و روزی داده باشد مرا منه از نزد یک خود رزقا حسنا
روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت تجسس و تطفیف یا دولت

کمال و تکمیل

کمال و تکمیل ارزانی داشته باشد و سعادات روحانی و جسمانی عطا فرموده روا باشد
که من در وحی او خیانت کنم و ما ارید ان اخالفکم و نمی‌خواهم من که مخالف کنم شما را
و بیایم الی ما انهیکم عنه بسوی آن چیزی که شما را از آن نهی میکنم یعنی شما را
از چیزی منع نمی‌کنم تا خود مرتکب آن شوم بلکه از هرچه بازمیدارم خود نیز باز
می‌ایستم ان ارید الا الاصلاح نمی‌خواهم مگر باصلاح آوردنی کارهای شما ما استطعت
مادام که توانم و ما توفیقی و نیست توفیق من در اصلاح امور یا رسیدن بر منزل
صواب و صلاح الا بالله مگر بهدایت و معونت خدای تعالی علیه توکلت بر وی
توکل میکنم که قادرست بر همه چیز و غیر او عاجزانند و الیه انیب و بسوی او بازمیگردم
در هرچه نیت میکنم و یا قوم و ای گروه من لا یجرمنکم شقاقی شما را بر آن ندارد
دشمنی و ستیزه‌کاری با من ان یصیبکم که برسد شما را مثل ما اصاب مانند آنکه
برسید قوم نوح گروه نوح را هم از طوفان او قوم هود یا قوم هود را هم از باد
صرصر او قوم صالح یا گروه صالح را هم از صیحه وما قوم لوط و نیستند گروه لوط هم
منکم ببعید از شما دور یعنی در مکان و زمان بشما نزدیک‌اند اگر از امم گذشته
عبرت نمی‌گیرید از ایشان عبرت گیرید و استغفروا ربکم و طلب مغفرت کنید از پروردگار
خود بایمان ثم توبوا الیه پس رجوع کنید بعبادت او از پرستش غیر او ان ربی
بدرستی که پروردگار من رحیم ودود بخشنده بر مستغفرانست دوست دارنده تائبان
ودود بمعنی فاعل آید یعنی بندگان را دوست دارد و بمعنی مفعول بود یعنی
بندگان او را دوست دارند قطب الابرار مولانا یعقوب چرخی قدس سره در شرح
اسماء الله معنی الودود را برین وجه آورده که دوست دارنده نیکی بهمه خلق و دوستی
ایشان فرع دوستی اوست زیرا که چون بنظر تحقیق در نگرند اصل حسن و احسان
که سبب محبت می‌باشد غیر او را ثابت نیست پس خود خود را دوست میدارد و از این
باب نکته چند در آیت یحبهم و یحبونه بر منظره عیان جلوه نموده والمولد الاعز
زیدت حقایقه صفیا **قطعه** ای حسن تو داده یوسفان را خوبی • وز عشق تو کرده
عاشقان یعقوبی • گر نیک نظر کنی کسی غیر تو نیست • در مرتبه محبی و محبوبی • قالوا
یا شعیب گفتند ای شعیب ما نفقه فهم نمی‌کنیم کثیرا مما تقول بسیاری آنچه میگویی
از وجوب توحید و حرمت تطفیف و این بواسطه قصور عقل و عدم تفکر ایشان
بود یا این سخن از روی عناد میگفتند و اگر نه چرا فهم کلام او نکردندی و او خطیب
الانبیا بود و دیگر گفتند وانا لنریک و ما بینیم ترا فینا در میان ما ضعیفا بی‌قوت
در دفع ما یا ضعیف البصر و لولا رهطک و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند
و ما ایشان را عزیزی داریم لرجمناک هر آینه ترا سنگسار کردیم و ما انت و نیستی تو
علینا بعزیز بر ما عزیز و مکرم بمرتبه که عزت تو مانع رجم یا موجب رحم شود
قال یا قوم گفت شعیب عم که ای گروه من ارهطی آیا عشیره و قوم من اعز علیکم
عزیزترند بر شما و دوست‌تر اند نزد شما من الله از خدای تعالی و اتخذتموه و فرا گرفته‌اید

شما امر خدا را وراءکم از پس پشت خود ظهریا هیچ مرد که فراموش شده
یعنی چون تبار من نگاه می دارید و فرمان پروردگار پس پشت می افکنید ان ربی
بدرستی که پروردگار من بما تعملون بانچه شما میکنید محیط آگاهست بروجهی که
هیچ چیز بروی پوشیده نیست و برآن شما را مجازات خواهد فرمود و یا قوم اعملوا
ای گروه من عمل کنید علی مکانتکم بر حالهای خود که دارید از شرک و بجز او
انی عامل که من نیز عمل کننده ام متمکن در کار خود سوف تعلمون زود باشد که
بدانید من یأتیه آنکس را که بیاید عذاب بد و عذاب یخزیه عذابی را که رسوی
کند یا بفضیحت تمام هلاک سازد و من هو کاذب و آنکس را که او دروغ گویست
بزعم شما یعنی زود باشد که بدانید که من در حقم یا شما وارتقبوا و انتظار برید
آنرا که من می گویم انی معکم رقیب که من نیز با شما منتظرم و لما جاء امرنا و آن هنگام
که آمد عذاب ما نجینا شعیبا نجات دادیم شعیب را ع م والذین آمنوا معه و آنانرا نزا
که ایمان آورده بودند با او برحمة منا به بخشایش از فضل ما و اخذت الذین ظلموا
و بگرفت آنانرا که کافر بودند الصیحة آواز جبرائیل ع م که ایشانرا گفت موتوا جمیعا
فاصبحوا فی دارهم پس گشتند در سراهای خود جاثمین مردگان بزمین افتاده کان
کان لم یغنوا گوییا که هرگز اقامت ننموده اند فیها در آن دیار الا بعدا لمدین
بدانید که هلاک گشت قوم مدین را دوری از رحمت من کما بعدت ثمود همچنانکه
هلاک شدند و ملعون گشتند ثمود تشبیه کرد مدین را بثمود بجهت آنکه عذاب
هردو قوم صیحه بود در تیسیر آورده که ابن عباس رضی الله عنه فرمود هیچ دو امت
بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب و صالح علیهما السلام اما قوم ثمود را
صیحه از تحت ایشان و اهل مدین را از فوق ایشان و لقد ارسلنا و بتحقیق ما
فرستادیم موسی بآیاتنا موسی ع م با معجزات که نشانهاء صحت نبوت او بود
و سلطان مبین و به حجتی قاهر و واضح که آن عصا بود افراد عصا بذکر جهت وضوح
آنست آنست الی فرعون بسوی فرعون و ملائه و گروه اشراف از قوم او فاتبعوا
پس پی روی کردند آن گروه امر فرعون فرمان فرعون را در کافر شدن بموسی ع م
و ما امر فرعون و نبود کار فرعون برشید برنهج رشد و صواب و چون امروز
متابعت او کردند فردا نیز تابع او باشند یقدم قومه پیش روی کند فرعون
قوم خود را یوم القیمة روز رستخیز فاوردهم النار پس در آورد شان بآتش
دوزخ و بئس الورد المورود و بد مکانی در آمده شده در وی یعنی آتش دوزخ
که وارد آبشخور ست برای تبرید جگر و تسکین عطش باشد و آتش موردیست
برضد آن و اتبعوا و از پی در آمده شدند فرعون و قوم او فی هذه الدنیا لعنة
درین سرای لعنت را و یوم القیمة و روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست
بئس الرفد المرفود بد عطاییست داده شده بدیشان یعنی لعنت هر دو جهان
ذلک من انباء القری این خبر از اخبار دیهای هلاک شده نقصه علیک

که قصه آنرا

که قصه آنرا بر تو میخوانیم منها بعضی از آنها قائم باقیست و آبادان چون زرع
ایستاده و حصید و برخی از آن مفقودست یا خراب چون کشت درو ده و گفته اند
قائم آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه آثار او
باقی نیست چون دیار قوم نوح ع م و ما ظلمناهم و ما ستم نکردیم بر اهل این دیهها
باهلاک ایشان و لکن ظلموا و لیکن ایشان ستم کردند انفسهم بر نفسهای خود بارتکاب
آنچه موجب عذاب بود فما اغنت پس هیچ سود نکردند یا قوت دفع نداشتند عنهم
از ایشان آلهتهم التی آن خدایان که از روی جهل یدعون بودند که میخواندند و می
پرستیدند من دون الله بجز خدای تعالی یعنی آلهه ایشان باز نداشت از ایشان
من شیء هیچ چیز لما جاء امر ربک وقتی که آمد فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان
و ما زادوهم و نیفزودند ایشانرا غیر تتبیب جز زیانکاری و هلاکت و کذلک
و مانند این گرفتنست اخذ ربک گرفتن پروردگار اذا اخذ القری چون بگیرد
اهل دیهها را و هی ظالمة و حال آنکه اهل ظلم باشند ان اخذه بدرستی که
گرفتن خدای تعالی الیم شدید دردناک و سختست و از آن گرفتن کس را روی
خلاص و راه رهایی نیست رباعی کسی کو صرصر ظلمش دمادم • چراغ عیش
مظلومان بمیرد • نمی ترسد از آن کایزد تعالی • اگرچه دیر گیرد سخت گیرد • ان
فی ذلک بدرستی در آنچه یاد کردیم از قصص لآیة هر آینه عبرتست لمن خاف
هر کسی را که بترسد عذاب الآخرة از عذاب آن سرای ذلک و آن روز یوم روز
مجموع له الناس جمع کرده شده از برای وی مردمان یعنی همه خلق را در وی جمع
کنند و ذلک و آن روز یوم مشهود روزیست حاضر شده در وی اهل آسمان
و زمین و ما نؤخره و باز پس نمیداریم آن روز را الا لاجل معدود مگر از برای
گذشتن مدت شمرده یعنی تا وقت وی در نرسد قائم نگردد یوم یأتی در روزی که
بیاید آن روز مشهود لا تکلم نفس سخن نگوید هیچ کس سخنی که او را نفع رساند
الا باذنه مگر بدستوری خدای تعالی و این موقفی خاص باشد و موقفی دیگر باشد که
در و اجازت سخن گفتن نیز بود هذا یوم لا ینطقون و لا یؤذن لهم فیعتذرون
فمنهم پس اهل موقف شقی بد بخت باشد که بمقتضی وعید دوزخ جای او بود
و سعید و نیک بخت باشد که بموجب وعده بهشت مأوای او بود در حقایق
سلمی از شقیق بلخی قدس سره نقل می کند که علامت سعادت پنج چیز است نرمی دل
و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و نشانه شقاوت هم پنج است
سختی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا و طول امل و بیحیایی شیخ ابو سعید خراز
قدس سره فرموده که حق سبحانه و تعالی درین سورة دو کار عظیم بیان فرموده یکی
سیاست جباری و سطوت قهاری که دمار از روزگار کفار بر آورده و دیگر حکم
ازلی که بشقاوت و سعادت خلق شرف نفاذ یافته و حضرت رسالت صلی الله
علیه و سلم از هیبت آن چیز و سطوت این حکم فرموده که شیبتنی سورة هود ع م

رباعی آن یکی را از ازل لوح سعادت برکنار • وین یکی را تا ابد داغ شقاوت برجبین • عدل او میراند او را سوی اصحاب شمال • فیض او میخواند این را نزد اصحاب یمین • فاما الذین شقوا فاما آنان که بدبخت شدند ففی النار پس در آتش دوزخ اند لهم فیها مر ایشانراست در آن آتش زفیر فریاد سخت و شهیق وناله زار زفیر صوت شدید را گویند و استعمال او در مبداء صوت حمار است و شهیق در آخر صوت او مستعمل باشد تشبیه میکند فریاد اشقیا را بانکر اصوات واین بدبختان با این ناله وزاری وافغان خالدین جاویدان باشند در درون آتش مادامت السموات والارض مادام تا آسمانها و زمینها بجای است این کلمات در عرف عرب عبارت از تأبید و تخلید ست پس دوام دوزخیان بدوام آسمان و زمین بازبسته نباشد چه نصوص دالّه بر تأبید اهل النار و انقطاع دوام ارض و سما وارد ست پس اعتقاد باید کرد که کفار که اشقیا عبارت از ایشانست جاوید در دوزخ خواهند بود الا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا عذابی دیگر غیر از عذاب آتش چه در دوزخ انواع عذاب و عقوبتست و یکی از آنها آنست که بآتش عذاب کنند پس استثنا از خلود باشد در عذاب نار نه از خلود در دوزخ ان ربک بدرستی که پروردگار تو فعال لما یرید کننده است هر چیزی را که خواهد از انواع تعذیب واما الذین سعدوا واما آنانکه نیک بخت شدند ففی الجنة پس ایشان در بهشت اند خالدین فیها جاویدند در آن مادامت السموات والارض مادام که باشد آسمان آخرت و زمین آنجه بحکم یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات زمین و آسمان بدل این آسمان و زمین خواهد بود و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که دوام آسمان و زمین از حیثیت جوهر ایشان مرادست نه از حیثیت صورت ایشان وگفته اند مراد فوق و تحت است چه عرب هرچه بالای سر باشد آنرا آسمان گویند وآنچه زیر قدم بود ارض خوانند پس مادام که تحت و فوق باشد آن سعدا در بهشت باشند الا ما شاء ربک مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از نعیم جنات بدولتی رساند زیاده از آن که رتبت رویت و رضوانست یا بنعمتی که کنه آنرا ندانند مگر وی که عالمست بجمیع معلومات و نکته فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین مؤید این قولست و شمه از این باب در سورة توبه در تفسیر رضوان من الله اکبر سمت ذکر یافته و بباید دانست که علمای مفسرین درین استثنا سخن بسیار گفته اند و در زاد المسیر آورده که استثنا لا یفعل و در معالم فرموده که خدای تعالی بدین استثنا دانا ترست واگر اقوال همه آورده باشد شرط ایجاز که در اول مقرر شده باقی نماند والله الباقی له الحکم والیه ترجعون عطاء عطا داد ایشانرا عطا دادنی غیر مجذوذ از منقطع یعنی ممتد الی غیر النهایة فلا تک پس مباش فی مریة در گمان مخاطب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم

ومشیت خطاب

ومشیت خطاب راجع بامت میفرماید که بشک مباشید مما یعبد هؤلاء از آنچه می پرستند گروه مشرکان در آنکه ضلالتیست مؤدی بهلاک یعنی شک مکنید در آنکه آن عبادت گمراهیست که آخر هلاک کند ایشانرا چنانکه کفر امم ماضیه سبب عذاب ایشان شد ما یعبدون نمی پرستند اهل شرک بتانرا الا کما یعبد مگر بر وجهی که می پرستیدند اباؤهم من قبل پدران ایشان پیش از این یعنی باطل وانا لموفوهم وبدرستی که ما تمام رسانیده ایم نصیبهم بهره ایشانرا از عذاب غیر منقوص در حالتی که آن نصیب کاسته نباشد ولقد اتینا وهر آینه ما دادیم موسی الکتاب موسی را تورات فاختلف فیه پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم اختلاف کردند بعضی بدان گرویدند و بعضی کافر شدند همچون اختلاف قوم تو در قرآن ولولا کلمة سبقت واگر نه سخنی است پیشی گرفته من ربک از پروردگار تو بتأخیر عذاب ایشان لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان قوم موسی تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی و محق از آن نجات یافتی وانهم وبدرستی که کفار قوم تو لفی شک هر آینه در گمان اند منه از قرآن مریب گمانی در ریب افکنده یعنی نفس را مضطرب و عقل را شوریده کند وان کلا وبدرستی که هر یکی از مختلفان لما لیوفینهم از آن جمله اند که هر آینه تمام خواهد داد ربک پروردگار تو اعمالهم جزای عملهای ایشان بعضی ان را نافیه میدارند ولما بمعنی الا یعنی هیچ کس

ده نیست مگر خدای تعالی جزای عملهای او بر وجهی که باید بدو رساند صاحب ایجاز فرموده که چون در لما معنی ظرف هست اینجا تقدیر محذوفی باید کرد بدین وجه وان کلا لما بعثوا لیوفینهم و چون اعراب این کلام خالی از اشکالی نیست این مقدار بسط مناسب نمود واین وجوه بر تقدیر تشدید لما بود و اگر مخفف خوانند صاحب کشاف فرموده که لام لما موطئه قسم است و تنوین عوض از مضاف الیه و ما زایده و تقدیر چنین باشد وان کلهم لیوفینهم انه بدرستی که خدای تعالی بما یعملون بآنچه شما میکنید خبیر داناست و چیزی از وفوت نشود تا توفیه جزا تواند کرد بیت بهمه کار بنده دانا اوست • بمکافات هم توانا اوست • فاستقم پس تو مستقیم باش کما امرت همچنانکه فرموده شدی ومن تاب معک و باید که مستقیم شوند یا بفرمای تا مستقیم گردند آنانکه بازگشته اند از کفر و ایمان آورده با تو استقامت آنست که مستقیم باشند بر امر و نهی و امام قشیری رحمه الله فرموده که مستقیم آنکسی است که از راه حق باز نگردد تا بسر منزل وصال نرسد در حقایق سلمی از جوزجانی قدس سره نقل میکند که طالب کرامت مباش طالب استقامت باش محمد ابن فضل رحمة الله علیه فرموده که آنچیز که بود وی نیکوییها نیکو شود و به بودی وی همه زشتیها زشت شود استقامت است شیخ الاسلام قدس سره این سخن بشنیده و گفته وی بسیار نیکو گفته است دلیلش فاستقم کما امرت بزرگی را پرسیدند که کدام عمل فاضلتر گفت استقامت ابو علی شوقی رحمه الله فرموده که حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در واقعه دیدم گفتم یا رسول الله

توانا اوست

سبب شیب شما از سورهٔ هود چه چیز ست فرموده که فاستقم کما امرت ای عزیز
هر کرا قدم متابعت نباشد رنجش ضایع است شیخ ابو علی دقاق رحمة الله کفته
استقامت آنست که سر خود را از ما سوی الله محفوظ دارد حواجه عصمت بخارا
در صفت اهل استقامت فرموده مثنوی کسی را دانم اهل استقامت • که باشد
بر سر کوی ملامت • ز اوصاف طبیعت پاک مرده • باطلاق هویت جان سپرده
تمام از کوی تن دامن فشانده • برفته سایه و خورشید مانده • ولا تطغوا و از حد در نمی
کذرید انه بما تعملون بد رستی که خدای تعالی بانچه شما میکنید بصیر بیناست
ولا ترکنوا و میل مکنید الی الذین ظلموا بسوی انانکه ستم کردند یعنی مداهنه نمایید
با ایشان یا فرمان ایشان مبرید یا معاونت مکنید ایشانرا بر بیداد ایشان سفیان ثوری
رحمة الله علیه فرموده که هر که قلمی برای ظلمه تراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد
یا کاغذ بدست دهد ایشانرا یا بنویسد برای ایشان در ظلم ایشان شریک بود و هم
از ایشان پرسیدند که اکر ظالمی در بادیه باشد و بهلاکت مشرف بود او را آب توان داد
فرمود که نه کفتند اکر آب ندهند بمیرد فرمود که بموت مصرع آنچنان بد زندکانی مرده به
پس حق سبحانه وتعالی از فرط رحمت فرمود که میل بظلم مکنید فتمسکم النار پس شما را
بساید یعنی بشما برسد آتش دوزخ وما لکم و نیست شما را من دون الله بجز خدای
تعالی من اولیاء دوستان که عذاب از شما باز دارند ثم لا تنصرون پس شما
یاری داده نشوید واقم الصلوة و بپای دار نماز را طرفی النهار در دو طرف روز
وزلفا من الیل و در ساعتهای از شب نماز طرف اعلی روز نماز بامداد ست و نماز
طرف اسفل ظهر و عصر و نماز زلف الیل مغرب و عشا و آورده اند که عمر ابن عبد
العزیز رضی الله عنه خرما می فروخت زنی صاحب جمال را که بخریدن خرما
آمده بود کفت خرمای خوبتر در خانه است چون زن بخانه وی در آمد عمر او را
تقبیل نمود و فی الحال پشیمان شده بمجلس حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه
وسلم کریان آمد و حال کذشته عرض رسانید آیت آمد که ان الحسنات بد رستی که
نیکوییها یعنی نماز پنجکانه یذهبن السیئات ببرد و محو کند بدیها را که غیر کبایر
باشد حضرت صلی الله علیه وسلم از عمر پرسید که نماز دیکر با ما کزاردی کفت بلی حضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که همی کفارهٔ آن نماز کفارت این کناه هست کفتند یا رسول الله
این حال مر او راست خاصه کفت نی برای عموم مردم است و موید این قول در حدیث
آمده از نمازی تا نمازی کفارت کناهانست که میان ایشان واقع شده باشد چون
از کبایر اجتناب نمایند واسطی قدس سره درین آیت فرموده که انوار طاعات ظلم معاصی را
محو می سازد در بحر آورده که انوار ذکر و مراقبه در طرفی النهار و زلف الیل ظلمات
اوقاتی را که بحوایج نفسانی صرف شده دفع میکند و بعضی برانند که حسنات
کفتن کلمات اربعه [illegible] یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
ذلک این فرمان و این وعده ذکری للذاکرین پند ست مر یاد کنندکانرا واصبر

وصبر کن

وصبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی فان الله پس بد رستی که خدای تعالی
لا یضیع ضایع نکرداند اجر المحسنین اجر نیکوکارانرا عدول از مضمر اشارت بآنست
که شکیبایی از حسنات است فلولا کان پس چرا نبودی من القرون من قبلکم از اهل
قرون که پیش شما بودند اولوا بقیة خداوندان عقل و رای که از روی جزم ینهون
بازمیداشتند مفسدانرا عن الفساد فی الارض از تباه کاری در زمین تا عذاب فرو
نیامدی الا قلیلا لیکن اندکی بودند ممن انجینا از انها که نجات دادیم ایشانرا
از عقوبات منهم از کذشتکان که ایشان نهی میکردند واتبع الذین ظلموا و پی روی
کردند آنانکه کافر بودند ما اترفوا فیه آنچیز را که منعم شده بودند در آن یعنی متابعت
آرزوهای نفس کرده و تمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف کردانیده
از ما و رای آن اعراض نمودند وکانوا مجرمین و بودند کافران وما کان و نخواست
ربک پروردکار تو لیهلک القری که هلاک کند اهل دیهها را بظلم بشرک واهلها
مصلحون و حال آنکه اهل آن موضع بصلاح آرندکان باشند در میان یکدیکر یعنی
بمجرد شرک هلاک نکند تا فساد و ظلم بآن منضم نکردد و ازینجا کفته اند الملک یبقی مع
الکفر ولا یبقی مع الظلم ولو شاء ربک و اکر خواستی پروردکار تو لجعل الناس هر آینه
کردانیدی مردمانرا امة واحدة یک کروه یعنی بر یک دین و آیین ولا یزالون
و همیشه باشند مختلفین اختلاف کنندکان در حق و باطل چون یهود و نصاری
و مجوس الا من رحم ربک مکر آنکه رحمت کند پروردکار تو بر او و او را بایمان راه
نماید چون اهل هدایت که مسلمانان اند یا آنکه مختلف اند در روزی یکی توانکر
و یکی درویش مکر آنکه خدای تعالی وی را قناعت دهد ولذلک و از برای این اختلاف
خلقهم آفریده است خدای تعالی مردمانرا یا برای رحمت آفریده راه با نیکان
وتمت و تمام شد کلمة ربک سخن پروردکار تو یعنی کلمهٔ که با ملائکه کفته و آن اینست
لاملان هر آینه پر سازیم جهنم دوزخ را من الجنة والناس از عاصیان دیوان
و آدمیان اجمعین همه ایشان وکلا نقص و هر چیزی که میخوانیم علیک بر تو من انباء
الرسل از اخبار پیغمبرانست و آن خبر چیست ما نثبت آنچه ثابت می کردانیم و برجای
میداریم بآن فوادک دل ترا یعنی فائدهٔ اخبار رسل آنست که دل تو بیارامد و
یقینت بیفزاید و بر ادای رسالت ثبات نمایی و از ایذای کفار شکیبایی نمایی وجاءک
و آمده است بتو فی هذه الحق درین سوره آنچه درست و راستست در معالم
فرموده که تخصیص این سوره برای تشریف است والا حق در همه سوره قرآن هست
و کفته اند هذه اشارت باخبار مذکوره است درین سوره یعنی این خبرها
راستست وموعظة و پند ست وذکری و یادکرد للمؤمنین مر کرویدکانرا وقل
و بکوی ای محمد صلی الله علیه وسلم للذین لا یؤمنون مر آنانرا که ایمان نمی آورند
اعملوا عمل بکنید علی مکانتکم بر حالاتی که بران متمکن [illegible] بد رستی که
ما نیز عمل کنندکانیم بر همان حال که داریم وانتظروا و چشم دارید بما انقلاب زمانرا

انا منتظرون بدرستی که ما منتظرانیم نزول عذاب را بشما ولله و مر خدایراست
غیب السموات علم انچه غایبست از آسمانها والارض و زمینها والیه و بسوی او یرجع
الامر کله بازکردد و حفص یرجع بمجهول خواند یعنی بازکردانیده شود همه کارها فاعبده
پس پرستش کن مر او را که مرجع همه اوست و توکل علیه و توکل کن بروی تقدیم عبادت
بر توکل اشارتست بانکه نفع توکل بعابدان رسد و توکل بیجرد کفتار بی اعتبار بود و ما
ربک بغافل عما تعملون و نیست پروردکار تو بغافل بیخبر از انچه بندکان میکنند و حفص
بخطاب میخوانند و مخاطب همه مردمانند و در تیسیر از کعب الاخبار رحمه الله نقل
میکند که فاتحه تورات آیت اول سورة انعام است و خاتمه آن آخر سورة هود عم
والحمد لله اولا و اخرا

سورة یوسف عم و هی مائة و احدی عشر آیات مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الر در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهات قرانست لا یعلم تاویلها الا
الله و کفته اند مراد ترکیب اسماء حسنی است اکر کسی داند چنانچه از الر و حم و ن الرحمن
حاصل میشود یا مختصر است از اسمای الهی چنانچه الف از الله و لام از لطیف و را
از رؤف یا چنانچه الف فردست و لام لطف و را رحمت کوییا قسم یاد می کند برین وجه
که بانفراد من و بربوبیت من و بلطف من با عارفان بلطایف واحدیت و برحمت من
بر کافه بریت جواب قسم چیست تلک این آیات آیات الکتاب المبین آیتها
کتاب مبین است یعنی سورة که ظاهر است اعجاز آن یا هویداست معانی آن بر
متامل یا روشن کننده است قصه را که یهود سؤال کرده بودند که در روایت آمده
که علماء یهود بعضی اشراف عرب را کفتند که محمد را صلی الله علیه و سلم سؤال کنید که سبب
انتقال آل یعقوب عم از شام بمصر چه بوده این سورة نازل شد انا انزلناه بدرستی که
ما فرو فرستادیم کتاب را مراد این سوره است قرانا عربیا قرآنی تازی بعضی از قرآن را
قرآن کفته یعنی ما این سورة را بلغت عرب فرستادیم لعلکم تعقلون تا باشد که شما
فهم کنید و به معانی آن برسید و حجت بر شما لازم شود چه اکر بلغت دیکر فرستیم شما در فهم
آن عذر آرید نحن نقص ما میخوانیم علیک بر تو احسن القصص بهترین قصه که
خوانده شود در معالم کوید بهترست بجهت اشتمال او بر عجایب و غرایب و حکمتها
و عبرتها در عین آورده که این قصه از قصها احسن است بسبب آنکه مشابهتی
تمام دارد باحوال انسان اکر تاویل کنند یوسف را بدل و یعقوب را بروح و راحیل را
بنفس و قوی و حواس را ببرادران یوسف و حضرت شیخ قدس سره برین منوال تمام
قصه را باحوال انسان تطبیق داده و چون درین ترجمه طریق اختصار مرعیست
مجموع اخبار و روایات این قصه و تاویلات او با نکات و دقایق که در هر آیت که
کفته اند حواله بجواهر التفسیر میرود و اینجا بمجرد قصه و ترجمه الفاظ اکتفا می نماید
آورده اند که بعضی از اصحاب رضی الله عنهم کفتند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم لو قصصت
علینا این آیت نازل شد که ما بر تو میخوانیم بهترین کلامی که بعضی از ان در پی بعضی

باشد خبر میدهیم

باشد خبر میدهیم ترا بهترین چیزی بما اوحینا بوحی کردن ما الیک بسوی تو
هذا القرآن این سورة معروف را و ان کنت و بدرستی که بودی تو من قبله
پیش از نزول این سورة لمن الغافلین از ناآکاهان یعنی از دانستن این
قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذمومه است اذ قال یوسف یاد کن وقتی را
که کفت یوسف عم لابیه مر پدر خود یعقوب را عم کویند یوسف عم در سن
دوازده سالکی شب آدینه در کنار پدر در خواب بود ناکاه سراسیمه از خواب
در آمد یعقوب عم کفت ای پسر ترا چه رسید کفت یا ابت ای پدر خوابی
عجب دیدم انی رایت بدرستی که دیدم در خواب احد عشر کوکبا یازده ستاره
والشمس والقمر و آفتاب و ماه و من بر سر کوهی بلند بودم که در حوالی او انهار
جاری و اشجار سبز بود که از آسمان این ستارکان و نیرین فرود آمدند و من
در ایشان نکرستم رایتهم دیدم ایشانرا لی ساجدین مرا سجود کنندکان یعقوب
علیه السلام دانست که یوسف مرتبه رفیع یابد و برادران یازده کانه او که
ستارکان اشارت بدیشانست با یعقوب عم و زوجه او خاله یوسف عم
و شمس و قمر اشارت از ایشانست تعظیم و تکریم او بجای آرند و فکر فرمود
که اکر برادران این واقعه بشنوند و ایشان در تعبیر وقوف یابند حسد آغاز
کنند قال یا بنی کفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و محبت
لا تقصص مخوان و پیدا مکن رؤیاک خواب خود علی اخوتک بر برادران
خود فیکیدوا لک که حیله کنند لک برای هلاکت تو کیدا حیله کردنی بسبب وسوسه
شیطان ان الشیطان بدرستی که دیو سرکش که ابلیس است للانسان مر آدمی را
عدو مبین دشمنی است آشکارا که او را بر مکر و کید میدارد و کذلک و همچنانکه
ترا برکزیدند بدین چنین خوبی که دلیل شرف و نشانه تفوق تست بر اخوان
یجتبیک ربک برخواهد کزید ترا پروردکار تو بزمان فرمایی و پادشاهی و یعلمک
و خواهد آموخت ترا من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها یا تبدیل غوامض
کتب منزله و یتم نعمته و تمام خواهد کرد که نبوتست علیک بر تو و علی آل یعقوب
و بر فرزندان یعقوب عم یعنی برادران تو بقولی که ایشانرا پیغمبر میکویند یا بر نسل
یعقوب عم که انبیا از وی بیرون آرد کما اتمها همچنانکه تمام کرد نعمت را علی ابویک
بر دو پدر تو من قبل پیش از ین وقت یا پیش از تو مراد جدست و پدر یعنی ابراهیم
و اسحاق بن ابراهیم عم بخلت و رسالت و نجات از نار نمرود و بر اسحاق عم باخراج
یعقوب عم و اسباط از صلب وی ان ربک علیم بدرستی که پروردکار تو دانا ست
بانکه اسحاق اجتباد دارد حکیم استوار کارست و درست کردار بکند آنچه باید
لقد کان بتحقیق که هست فی یوسف در قصه یوسف عم و اخوته و در حکایت برادران او
آیات نشانها قدرت یا دلیل حکمت للسائلین مر پرسندکانرا و غیر ایشانرا یوسف را
علیه السلام یازده برادر بوده یکی ابن یامین و آن برادر اعیانی بود و شش دیکر

علاتی که بسران خاله نیز بودند یهودا و روبیل و شمعون و لاوی و ریالون و یشجر
و چهار دیگر علاتی بودند و ایشان از دو سریه بودند و آن دیفتالی و جاد و واشر
آورده اند که چون یوسف ع‌م خواب مذکور با پدر تقریر کرد یعقوب ع‌م بکتمان
آن وصیت فرمود و باجتبا و اتمام نعمت مژده داد بعضی از زنان برادران او
شنودند و غماز شام که ایشان بخانه باز آمدند صورت حال باز نمودند ایشانرا
عرق حسد در حرکت آمد و بتدبیر مهم مشغول شدند اذ قالوا یاد کن آنرا که
گفتند برادران یوسف ع‌م بایکدیگر لیوسف واخوه هر آینه یوسف ع‌م و برادر او
یعنی ابن یامین احب الی ابینا منا دوستر اند بسوی پدر ما از ما ونحن عصبة
و حال آنکه ما جماعت توانا و کارگذاریم و ایشان خرد سال و بی کفایت پس
بایستی که ما را دوستر داشتی چون دو عاجز و ضعیف را بر ده مرد قوی
اختیار کرد ان ابانا بدرستی که پدر ما لفی ضلال مبین دور افتاده است
آشکارا از راه صواب یعنی رای او درین کار خطا واقع شده و در بیشتر تفاسیر
آورده اند که شیطان این کلمات از ایشان استماع نمود بصورت پیری بر ایشان
ظاهر شد و گفت میخواهد که شما را به بندگی گیرد گفتند ای پیر تدبیر چیست
گفت اقتلوا یوسف بکشید یوسف را و گویند گوینده این سخن و آن بود گفت
اورا بکشید او اطرحوه یا بیفکنید ارضا بزمینی دور از عمارات یا موضعی که در آن
سباع باشد یعنی اورا غایب کنید یخل لکم تا خالی ماند برای شما وجه ابیکم روی
پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی بشما آرد و بتمامی بشما اقبال کند وتکونوا
و باشید من بعده پس از یوسف ع‌م یعنی بعد از ساختن کار او قوما صالحین
گروهی شایستگان یعنی توبه کنندگان و این نیز از مکاید ابلیس است علیه اللعنه
که با سرگشتگان بادیهٔ جهالت و آرزو را از روی تشریف میگوید مصرع امروز گنه
کنید فردا توبه • آخر تأمل نکنید عذر فردا را عمر فردا باید و بر عمر اعتمادی نیست بیت
کار امروز بفردا نگذاری زنهار • که چو فردا برسد نوبت کاری دگرست • قال قائل
منهم گفت گوینده از ایشان که یهودا بود یا روبیل لا تقتلوا یوسف مکشید
یوسف را ع‌م که قتل بی گناهان عظیم است والقوه و بیفکنید اورا فی غیابت الجب
در قعر چاه یلتقطه تا فرا گیرند بعض السیارة بعضی از راه گذریان که بدینجا رسند
و ببرندش بناحیتی دیگر و شما از و باز رهید یعنی چون غرض شما نابودن اوست
برین وجهی باید کرد ان کنتم فاعلین اگر هستید شما کارکنندگان بمشورت پس همه
برین امر متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهارست و سبزها از زمین
دمیده سنبل سر نافه باز کرده گل دست بید و دراز کرده سیرابی سبزهای نوخیز
از لؤلؤ تر زمرد انگیز چه شود که یوسف را بما بصحرا فرستی تا روزی بتماشا و تفرج
بگذارند یعقوب ع‌م فرمود که بی حسن بهار رخسار یوسف چون بلبل حزان دیده
خواهم بود روا مدارید که شما در گلزار باشید و من در خارخانهٔ هجر گرفتار باشم

حریفان در بهار

حریفان در بهار عیش خندان • من اندر کنج غم چون دردمندان • فرزندان از یعقوب
علیه السلام درمانده پیش یوسف ع‌م آمدند و از تماشا و سبزه و صحرا شمه‌ای باوی در میان
آورده گفتند بیت موسم گل دو سه روزیست غنیمت دانید • که دگر موسم تاراج
خزان خواهد بود • یوسف ع‌م نام تماشا شنیده خاطر مبارکش متوجه شد و با برادران
پیش پدر آمده التماس اجازت نموده مضمون این مقال بزبان حال بعرض رسانید
بیت زین تنگنای خلوتم خاطر بصحرا میکشد • کز بوستان باد سحر خوش میدهد
پیغام مرا • یعقوب ع‌م در فکر دور و دراز افتاد قالوا گفتند برادران یوسف ع‌م
یا ابانا ای پدر ما مالک لا تأمنا چیست ترا که امین نمی‌داری ما را علی یوسف
بر یوسف ع‌م و تأمل میکنی در فرستادنی او وانا له و حال آنکه ما اورا لناصحون
نیکوخواهانیم و بغایت بروی مهربان ارسله معنا بفرست اورا با ما غدا
فردا بجانب صحرا یرتع تا در وسعت و فراخی معیشت میوه‌ها و نقلها خورد
ویلعب و بازی کند به تیر انداختن و شترد و انیدن وانا له و بدرستی که
ما مر اورا لحافظون نگاه بانیم از مکاره یا از سباع و هوام قال گفت یعقوب
علیه السلام انی لیحزننی بدرستی که مرا اندوهگین دارد ان تذهبوا به
آنکه شما ببرید اورا از پیش من چه شدت مفارقت او برمن بسیار است و صبر
از مشاهدهٔ وی کم واخاف و دیگری ترسم ان یأکله الذئب از آنکه اورا بخورد
گرگ چه بدان زمین که شما میروید گرگان درنده می باشند مباد اگر گرگی قصد
وی کند وانتم وشما عنه غافلون از و بیخبران باشید بسبب اشتغال بتماشا
یا قلت اهتمام در محافظت نظم جامی از آن ترسم کز و غافل نشینید • ز غفلت صورت
حالش نه بینید • درین دیرینه دشت محنت انگیز • کهن گرگی بود دندان کند
تیز • قالوا گفتند فرزندان یعقوب ع‌م لئن اکله الذئب بخدای که اگر اورا
بخورد گرگ ونحن عصبة و حال آنکه ما گروهی توانا و قوی هیکلیم که هر یک
از ما باده شیر در محاربه مقاومت می‌تواند کرد انا اذا بدرستی که ما آن
وقت که برادر را بگرگ دهیم لخاسرون هر آینه زیان کاران باشیم چون
یعقوب ع‌م مبالغهٔ فرزندان شنید و میل یوسف بگشت و دشت و تماشای
کوه و صحرا دید دل بر الم هجران نهاد و بقضای ربانی رضا داده بفرمود تا سر
و تن یوسف را ع‌م بشستند و موی شانه زده جامهای نوش پوشانیدند
و قمیص ابراهیم علیه السلام که جبرئیل ع‌م از بهشت آورده بوقت القاء در آتش
نمرود در و پوشانیده بود و بمیراث بیعقوب ع‌م بیت روز وداع گریه
نه خورد دیده بود • طوفان اشک تا گریبان رسیده بود • یوسف ع‌م پدر را
دید که قطرات گلاب بر گلبرگ رخسار باریدن گرفت و از موارید خوشاب
بالماس مژه سفتن آغاز کرد بیت ژاله از نرگس فرو بارید گل را آب داد •
و ز تگرگ روح پرور مالش عناب داد • و گفت ای پدر سبب گریه چیست زبان

ازان سلمان

حال یعقوب عم مضمون این قصه بسمع آن نور بصر رسانید بیت میان بعزم
سفر بسته بوسر راهت • سرشک دیده من میرود که ره گیرد • ای یوسف عم از پی
رفتن تو را بجهٔ اند وهی عظیم بمشام دل من می رسد و نمی دانم که سرانجام کار بکجا
خواهد کشید باری لاینسانی فانی لاینساک مرا فراموش مکن که من ترا فراموش
نخواهم کرد مصرع فراموشی شرط دوستا نیست • پس فرزندان را در باب محافظت
یوسف عم مبالغهٔ بسیار فرمود و ایشان یوسف را عم بر دوش گرفته روی براه
آوردند یعقوب عم بر ایشان می نگریست و از شوق لقاء فرزند ارجمند می گریست
بیت هنوز سرو روانم زچشم ناشده دور • دل از تصور دوری چو بید
لرزانست • و چون فرزندان از نظر وی غایب شدند روی بکنعان نهادند
فلما ذهبوا به پس آن هنگام که برادران ببردند یوسف را عم کردند با او
آنچه کردند و صایای پدر را بر یک طرف نهاده یوسف را عم بر زمین زدند
و آغاز طعن و طعنه نموده می گفتند ای صاحب رؤیای کاذبه بکجااند آن
کواکب که ترا سجده کردند تا امروزت از دست ما رها نند یوسف عم یا اخوتاه
شما را چه شد یکی از حال پیر کنعانی بر اندیشید و بر کودکی و بر ضعف حال من رحم
آرید بیت یاری دهید کز در او دورگشته ام • رحمی کنید کز غم او زار مانده ام القصه
بسخن او التفات نانموده طبانچه بر روی وی می زدند و در خاک و خوری کرسنه
و تشنه بر روی می کشیدند تا بهلاکت نزدیک رسید یهودا آن صورت مشاهده نموده
او را در زیر دامن حمایت گرفت و گفت دست تعدی در استین توقف کشید
آخر نه با من عهد کرده اید که قصد قتل او ننمایید غضب ایشان تسکین یافته
از سر کشتن در گذشتند فاجمعوا و رای خود را محکم ساختند ان یجعلوه تا انکه
بیفکنند او را فی غیابت الجب در قعر چاه و آن چاهی بود بر سه فرسخ کنعان یا در
حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن سر چاه تنگ بود و پایان او گشاده و
هفتاد گز عمق داشت یا زیادت پس یوسف را عم بسر چاه آوردند و چون دست
در هر یکی از ایشان میزد دستش بر بستند و رسن در میانش محکم کرده بچاه فرو
گذاشتند دامن پیرهنش بسنگی که بر سر چاه بود در آویخت پیراهن از برش
برکشیدند و چون بمیان چاه رسید رسن بریدند و از حضرت ملک اعلی جل جلاله
خطاب بطایر آشیانهٔ سدرة المنتهی رسید که ادرک عبدی جبرائیل عم پیش از آنکه
بتک چاه رسد بوی رسید و او را با جنحهٔ مقدسهٔ خود گرفت و بر بالای حجرهٔ که در تک
چاه بود بنشانید و از طعام و شراب بهشت بوی داد و پیراهن خلیل که تعویذ وار
بر بازو داشت در وی پوشانید و اوحینا الیه و ما وحی فرستادیم بسوی او بواسطهٔ
جبرائیل عم یا الهام دادیم او را که اندوهناک مباش که بزودی ترا از حضیض
چاه بذروهٔ جاه رسانیم و بر از راز ایشان حاجتمندی نداریم لتنبئنهم تا هر آینه
تو خبر دهی ایشان را بامرهم هذا باین کاری که کرده اند و رنجی که بتو رسانیده اند

وهم لا یشعرون

وهم لا یشعرون و حال آنکه ایشان ندانند که تویی بجهت علو شان و رفعت
مکان تو و اندک زمانی را این صورت دست داد که بخدمت او آمدند وهم له
منکرون اما چون یوسف عم در چاه افتاد برادران بازگشته بسر رمه رفتند
و بزغاله را کشته پیراهن یوسف را عم بخون او آلوده ساختند وجاؤا اباهم
و آمدند نزد پدر خود عشاء شبانگاه و بدروغ یبکون می گریستند یعقوب عم
آواز گریهٔ فرزندان شنید سراسیمه از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان
شما را چه شد یوسف من بکجاست که او را نمی بینم قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما
انا ذهبنا نستبق ما رفتیم بصحرا و پیشی گرفتیم با یکدیگر در دویدن و تیر افکندن
و ترکنا یوسف و بگذاشتیم یوسف را عم تنها عند متاعنا نزدیک رخت و بارها
فاکله الذئب پس بخورد او را گرگ و ما انت بمؤمن و نیستی تو باور دارنده
لنا ما را یعنی ما را باور نمی کنی و لو کنا صادقین و اگرچه هستیم ما راستگویان
در همه کارها اما اینجا از جهت بدگمانی که بسبب ما داری و ما را دروغگوی
می پنداری و دلیلی دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را عم و آن پیراهن اوست
وجاؤا و آمدند علی قمیصه بر پیراهن یوسف عم بدم کذب بخون دروغ
یعنی آوردند پیراهن یوسف را عم نزد پدر بخون آلوده ساخته بدروغ
یعقوب عم که پیراهن خون آلوده دید دغدغهٔ هلاک یوسف عم در دلش
بدید آمد اما چون اطراف پیراهن درست بود فرمود که عجب گرگی بوده که
یوسف را عم خورده و تعرض به پیراهنش نرسانیده قال پس از وی عتاب
گفت با فرزندان که نه چنین است که شما می گویید بل سولت لکم بلکه آراسته است
برای شما انفسکم نفسهای شما و آسان ساخته امرا کار بزرگ را از هلاک یوسف عم
فصبر جمیل پس کار من صبریست نیکو یعنی شکیبایی که با آن شکایت نباشد
مگر با خدای تعالی و الله المستعان و خداست یاری خواسته شده یعنی یاری
ازو میخواهم علی ما تصفون برای آنچه صفت میکنید از هلاک یوسف علیه السلام
آورده اند که سه روز یوسف عم در آن چاه بود صباح روز چهارم مژدهٔ نجات
بوی رسید وجاءت سیارة و آمد کاروان بنزدیک آن چاه و آن جمعی بودند
که از مدین بمصر می رفتند فارسلوا پس فرستادند واردهم وارد خود را بسوی
آن چاه و وارد کسی را گویند که آب کشیدن بدو متعلق است و وارد آن کاروان
مالک ابن دعر خزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه آمد فادلی دلوه پس
در چاه فرستاد دلو خود را وحی رسید بیوسف عم که در دلو نشین ای یوسف عم
یوسف عم در دلو نشست در معالم آورده که دیوارهای چاه بر فراق یوسف
علیه السلام بگریستند در انس المرید فرموده که مالک دکشیدن دلو حیران بماند
چه دلو را بغایت گران دید بچاه فرو نگریست و آن ماه را در دلو مشاهده کرد
قال گفت یا بشری ای مژده و شادمانی و گفته اند بشری نام صاحب او بود او را

برای آن سبب طلبید و گفت هذا غلام این پسریست که دلو را گران ساخته
پس مدد کاری او یوسف را ع م از چاه برآورد مثنوی چو آن ماه جهان آرا برآمد
ز جانش بانگ یا بشری برآمد • بشارت کز چنین تاریک چاهی • برآمد پس
جهان افروز ماهی • واسروه و پنهان داشتند او را از کاروانیان بضاعة
در حالتی که متاع تجارت بود یعنی که ایشان او را برای فروختن بمصر مناسب بود
یا پنهان ساختن امر او را با کاروانیان گفتند که اهل آب بما داده اند تا برای
ایشان بمصر بفروشیم و گویند ضمیر اسروه راجع براذرانست یعنی براذران
حال او را پنهان داشتند و گفتند بنده ماست و آن چنان بود که از حال وی
خبر یافته سوی کاروان آمدند و گفتند این غلام از ما گریخته او را بخرید
والله علیم و خدای تعالی داناست بما یعملون بانچه می کنند یعنی اولاد
یعقوب ع م با پدر و براذر یا کاروانیان از اخفای امر یوسف ع م آورده اند
که چون براذران یوسف را ع م بدیدند بزبان عبری با او گفتند آنچه ما گوییم اگر
بخلاف آن گویی البته ترا بقتل رسانیم یوسف ع م خاموش بایستاد و ایشان
مالک را گفتند این بنده ما گریزانست و نافرمان و دل بر خدمت ندارد او را
می فروشیم بیا از ما بخر و با خود بشهر دیگر بر تا از ما دور افتد و خبر او نشنویم
مالک گفت من زر یکه داشته ام بضاعت خریده ام و با من درمی چند ناسره
مانده است گفتند که تو میدانی که بهای این غلام بسیار است اما ما با تو میسازیم
بهر چه داری پس دست یوسف را ع م بدست او دادند و شروه و بفروختند
او را بثمن بخس ببهای اندک و بی اعتبار دراهم معدودة درمی چند شمرده
شده و عادت اهل آن روزگار چنان بود که مادون چهل درم را می شمردند و ما
فوق آن را وزن میکردند مالک درمهای خود را بشمرد هفده عدد بود یا بیست
هر براذر دو درم برداشتند و در وسیط آورده که یهودا هیچ نگرفت القصه مالک
یوسف را ع م بخرید و کانوا و بودند براذران فیه در یوسف ع م من الزاهدین
از بی رغبتان یعنی نمی خواستند که او با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن او
بی رغبت بجهت کوبختی و نافرمانی پس مالک او را بمصر آورده و در آن زمان
پادشاه مصر ریان بن ولید عملیقی بود و زمام امور مملکت خود را بدست قطفیر
یا اظفیر مصری که او را عزیز گفتندی باز داده بود چون خبر کاروان مدین بمصر
آمد و کماشتکان عزیز بسر راه کاروان آمده یوسف را دیدند از لمعه جمال او
آشفته و حیران باز گشتند خبر بعزیز مصر بردند و او زنی داشت راعیل نام
بافکاد و مشهور آنست که او را زلیخا گفتندی در عین المعانی بضم را و فتح لام
تصحیح کرده و در السنه بفتح زا و کسر لام شهرت دارد القصه چون عزیز خبر
یوسف ع م شنید بمالک پیغام داد که غلام خود را بنخاس آورد روزی دیگر مالک
یوسف را آراسته ساخته ببازار آورده و بجلوه آن جمال شیرین شور از مصریان

برآمد

برآمد بیت آراسته آن یار ببازار برآمد • فریاد و فغان از در و دیوار برآمد
خریداران بمن یزید درآمده هر کس در بها چیزی اضافت میکردند تا بجایی
رسید که هم سنگ مسک و زر و نقره و دیباج بدهند عزیز قدم خریداری پیش
نهاد بیت خریداران دیگر لب ببستند • پس زانوی خاموشی نشستند • عزیز
بها بداد و یوسف را ع م بخانه آورد و قال الذی اشتراه و گفت آنکس که خرید
یوسف را ع م من مصر از اهل مصر یعنی عزیز لامرأته مر زن خود را یعنی
زلیخا اکرمی مثویه گرامی دار جای این غلام را که کنایتست از نیکو داشت و
حسن تعهد چه نشاندن کسی را بجای نیکو دلیل عزت و احترامست این
غلام را نیکو دار عسی ان ینفعنا شاید آنکه سود رساند ما را در کار ضیاع و عقار
و سرانجام مصالح روزگار ما او نتخذه ولدا یا فرا گیریم ویرا ولدا فرزند گویند عزیز
عقیم بود گفت او را بفرزندی گیریم چه آثار رشد در بشره او ظاهرست و
کذلک و همچنانکه محبت یوسف را ع م در دل عزیز جای دادیم مکنا لیوسف
جای دادیم یوسف را و تمکین ساختیم فی الارض در زمین مصر تا تصرف کند
در آن و لنعلمه و تا بیاموزیم او را من تاویل الاحادیث تعبیر خوابها یا معانی
کتب الهی والله غالب و خدای تعالی غالبست علی امره بر کار خود هیچکس
چیزی از آن رد نتواند کرد و در چیزی از آن منازعت نتواند نمود یا غالب
بر امر یوسف ع م که براذران را خواهشی بود و خدایرا خواهشی و واقع نشد
الا آنچه خدای تعالی خواست بیت بود هر کسی را دگرگونه رای • نباشد مگر آنچه
خواهد خدای • ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمی دانند
که زمام امور بقبضه قدرت و مشیت اوست و لما بلغ اشده و آن هنگام
که یوسف ع م رسید بقوت خود بهشت ده سالگی و گویند میان سی و چهل
آتیناه دادیم او را حکما نبوت یا حکمت و آن علمی باشد مؤید بعمل و علما و دیگر
دادیم او را دانشی در دین و کذلک و مانند این نجزی المحسنین پاداشت
دهیم نیکوکاران را آورده اند که یوسف ع م بخانه عزیز درآمد سلطان عشقش
رخت بخانه زلیخا فرستاد و لشکر حسن متاع صبر و سکون او را بیغما داد و ز
بر وی دیده بگشاد بیک دیدارش افتاد آنچه افتاد بیت ز حسن صورت
و لطف شمایل • اسیرش شد بیکدل نه بصد دل • بعد از آن که عشق بغایت
کشید و شوق بنهایت انجامید صورت حال بمیان آورد با یوسف ع م و راودته
و درخواست از یوسف ع م التی هو فی بیتها آن زنی که یوسف ع م در خانه او
بود یعنی زلیخا مراد ده کرد یوسف را ع م عن نفسه از نفس او یعنی طلب مراد
خود کرد از یوسف ع م و او را بمنزلی که هفت خانه بود در یکدیگر ساخته در آورد
و غلقت الابواب و ببست درها را و قالت و گفت هیت لک بشتاب پیش من
آی که من ترا ام یوسف ع م که این حال بدید قال معاذ الله گفت پناه می گیرم

بخدای تعالی پناه کرفتنی انه ربی بدرستی که خدای تعالی پروردکار منست
احسن مثوای نیکو ساخته است منزل مرا نزدیک بارکاه قرب عزیز مهتر منست
در ترا نیکو داشت من فرموده پس حرمت او وحق نعمت او رعایت نموده دست
خیانت در حرم او دراز نمی کنم انه بدرستی که لا یفلح الظالمون رستکار
نمی شوند ستمکاران یعنی حق ناشناسان که درعوض نیکی بدی کنند یا زنا کاران
چه زنا بدترین ظلمهاست واز زبان حال یوسف عم که با زلیخا خطاب می کرد
کفته اند **مثنوی** زهی حجت که در روز قیامت • چه افتد باز ناکاران غرامت
جزای آن جفاکاران نویسند • مرا سردفتر ایشان نویسند • ولقد همت به
و بدرستی که قصد کرد آن زن بمخالطهٔ یوسف عم وهم بها و قصد کرد
یوسف عم بدفع او بطریق فرار لولا ان رای اکر نه بدیدی یوسف عم برهان
ربه برهان پروردکار خود را هر آینه قصد مخالطهٔ او کرد وآن برهان
بقول اصح نور عظمت الهی ولمعهٔ نبوت یوسفی بود که حایل شد میان یوسف
ومیان انچه سبب خشم خدای تعالی بود پس یوسف عم بقوت نبوت
ومدد فتوت خود را نکاه داشت کذلک همچنین او را ثبات دادیم لنصرف
تا بکردانیم عنه السوء از وبدی یعنی خیانت در حرم عزیز والفحشاء
وعمل زشت یعنی زنا انه بدرستی که او من عبادنا المخلصین از بندکان
خالص ماست یعنی پاک کرده شده از هر ناشایست ونابایست آورده اند
که یوسف عم از زلیخا فرار کرد بهر دری بسته که میرسید بحکم مفتح الابواب
کشاده می شد وزلیخا از عقب اوی دوید واستبقا الباب وپیشی می کرفتند
یوسف وزلیخا بسوی در ناکاه زلیخا بیوسف عم رسید ودست در روی زده
باز پس کشید وقدت وبدرید درکشیدن قمیصه پیراهن یوسف را عم
من دبر از قفا والفیا ویافتند سیدها شوهر زن یعنی عزیز را لدی الباب
نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف وزلیخا را مضطرب دید دانست
که صورت روی نموده که هر دو آشفته اند پیش از انکه بتفحص مشغول کردد
زلیخا پیش دستی نمود ودلیرانه بسخن درآمد قالت کفت ما جزاء من اراد
چیست جزای کسی که خواهد باهلک سوء بکسان تو بدی مرادش نفس
خودست درین سخن خواست که ابرای ذمت خود کند از کناه وچنان نماید
که جرم یوسف است عم پس کفت مکافات کسی که بحرم تو قصد کند
چه چیز تواند بود الا ان یسجن مکر آنچه بزندان کرده شود یعنی باز داشت
او وزندانست او عذاب الیم یا عذاب دردناک یعنی ادب کردن وبزدن
بتازیانه چون یوسف عم این سخن بشنید که بزندان تهدید میکند قال
کفت هی راودتنی او درخواست کرد مرا عن نفسی از نفس من ومن بوی
در ندادم وازوی می کریختم عزیز کفت راستی این سخن بچه دانیم وهیچ کس ازین

کارات

اند

واقعه خبر دارد

واقعه خبر دارد یوسف عم کفت دران خانه کودک چهار ماهه در کهواره
بود کواه من اوست وان کودک پسر خالهٔ زلیخا بود عزیز کفت کودک چهار
ماهه چه داند وچکونه سخن کند یوسف عم کفت که خدای من قادرست
بر انکه او را بسخن درآرد ودر لطایف سیفی آورده که عزیز ازان کودک
پرسید که تو چه میکویی بقدرت ربانی بسخن درآمد وکفت یوسف عم
راست می کوید وحق تعالی ازین خبر داد درین کلمات که وشهد وکواهی
داد شاهد من اهلها کواهی از کسان زلیخا کفته اند کواه پسر عم زلیخا بوده
که از روی حکمت کفت ای عزیز ان کان قمیصه اکر هست کریبان
قمیص یوسف عم قد من قبل دریده شده از پیش فصدقت پس
زلیخا راست میکوید وهو من الکاذبین ویوسف از دروغ کویانست
چه این صورت دلیل بر انکه زلیخا دفع یوسف عم میکرده از خود که کریبانش
دریده شده وان کان قمیصه واکر هست پیراهن یوسف عم قد من دبر
از پس دریده شده فکذبت پس زلیخا دروغ میکوید وهو من الصادقین
ویوسف عم از راست کویانست چه این حال دلالت بر آن دارد که یوسف
از وی کریخته واو از پی آمده واو را بخود کشیده که پیراهنش دریده فلما
رای پس آن هنکام که بدید عزیز قمیصه پیراهن یوسف عم را قد من دبر
دریده شده از پس روی بزلیخا کرد از روی غضب قال انه کفت بدرستی
که این کار من کیدکن از مکر وحیلهٔ شما زنانست ان کیدکن بدرستی
که کید شما عظیم بزرکست زود در دل می آویزد ودر نفس تاثیر میکند
پس متوجه یوسف عم شد واز روی اعتذار کفت یوسف اعرض ای
یوسف عم اعراض کن عن هذا ازین مهم وپنهان دار واستغفری لذنبک
وای زلیخا تو آمرزش خواه از برای خود ودر تفسیر زاهدی کفته که عذر
خواه از یوسف عم که غریبست وتو او را آزردی انک کنت بدرستی که بودی تو
من الخاطئین از کروه کناهکاران تذکیر برای تغلیبست آورده اند که اکر چه
عزیز این قصه را تسکین داد اما سخن عشق نهان کی ماند شمهٔ ازین واقعه
در السنه وافواه افتاد بعضی از خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز
کردانیدند وهر آینه عشق را غوغای ملامت در کارست نه سودای
سلامت **مثنوی** نسازد عشق را کنج سلامت • خوشا رسوایی وکوی ملامت
غم عشق از ملامت تازه کردد • وزین غوغا بلند آوازه کردد • وقال
نسوة وکفتند کروه زنان در کشاف آورده که پنج زن بودند از زنان خواص
ملک ریان یعنی حاجب وساقی وخباز وزندانبان وصاحب دوات
که بایکدیکر نشسته کفتند فی المدینة در شهر مصر بموضعی که عین الشمس
کویند مضمون سخن ایشان انکه امراة العزیز زن عزیز یعنی زلیخا تراود

دبر

دبر

فتیها طلب کرده غلام خود را عن نفسه از نفس خود درخواسته است از وی که کام او بدهد قد شغفها بدرستی که بشکافته است غلاف دل او حبا از جهت دوستی یعنی محبت یوسف عم بدرون دل او درآمده انا لنریها بدرستی که ما می بینیم آن زن را فی ضلال مبین در گمراهی هویدا و خطائی روشن که با وجود شوهری مانند عزیز شیفته و فریفته درم خریده کرد فلما سمعت پس چون بشنید زلیخا بمکرهن مکر ایشانرا یعنی سخنی که در عقب میگفتند ارسلت الیهن فرستاد بسوی ایشان و استدعای آن نمود که بدعوت او حاضر شوند آورده اند که چهل زن را طلبید و این پنج زن ملامت کننده در میان ایشان بودند پس چون بمنزل وی درآمدند مراسم اعزاز بجای آورده و اعتدت لهن و آماده کرد برای ایشان متکأ تکیه گاهی از بالینهای لطیف یا مهیا کرد ایشانرا طعامی پاکیزه یا بساخت مجلس طعام چه در خبر است که ایشان تکیه زده طعام می خوردند و آتت و بداد کل واحدة منهن هر یکی را ازین زنان سکینا کاردی تا گوشت ریزه کرده تناول نمایند و نزدیک یوسف آمده و جامه مرصع در و پوشانید و تاج مکلل بر فرقش نهاده و قالت اخرج و گفت بیرون آی علیهن برین زنان و یوسف عم ابا نمود و زلیخا در مبالغه افزود تا وقتی که یوسف را علیه السلام بیرون آورد بیت ز خلوت خانهٔ آن گنج نهفته • برون آمد چو گلزار شکفته • فلما رأینه پس آن هنگام که زنان او را بدیدند اکبرنه بزرگ یافتندش در جمال یکبار همه شیفتهٔ جمال او گشته از خود فراموش کردند و قطعن و ببریدند ایدیهن دستهای خود را و بالم آن محس نشدند و در حقایق سلمی مذکورست که حق سبحانه و تعالی برین آیت مدعیان محبت را سوزنش می کند که مخلوقی در رؤیت مخلوقی بدان مرتبه میرسد که احساس الم قطع نمی کند شما باید که در شهود پرتو جمال خالق از هیچ بلا و عنا متألم نشوید بیت گر با تو دمی دست در آغوش توان کرد • بیداد تو سهلست فراموش توان کرد • القصه زنان مصری از بیخودی بخود آمده زبان آفرین بگشادند و قلن و گفتند حاش لله پاکست خدای تعالی از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی ما هذا بشرا نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشر نمی باشد بیت تو از سلالهٔ سفلی ز آب و خاک نزاده • از قبیلهٔ روحانیان حور نژادی • ان هذا نیست او الا ملک کریم مگر فرشته بزرگوار گرامی بنزدیک خدای تعالی چه جمال بدین زیبائی و کمال بدین غایت و عصمتی درین مرتبه جز از خواص ملکیت نیست مثنوی چو دیدندش که جز والا گهر نیست • برآمد بانگ از ایشان کین بشر نیست • نه چون آدم ز آب و گل سرشتست • ز بالا آمده قدسی فرشته است • صاحب وسیط باسناد خود از جابر انصاری رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمود که جبرئیل علیه السلام

برمن فرود آمد

برمن فرود آمد و گفت خدای تعالی سلام میرساند و میگوید حبیب من حسن یوسف را عم از نور کرسی کسوت دادم و کسوت حسن ترا از نور عرش مقرر کردم و ما خلقت خلقا احسن منک یوسف را عم جمال بود و آن حضرت را صلی الله علیه و سلم کمال در شهود جمال یوسف دستها بریده شد در ظهور کمال محمدی صلی الله علیه و سلم زنارها قطع یافت بیت از حسن روی یوسف دست بریده سهل است • در پای دلبر من سرها بریده باشد • از عایشهٔ صدیقه رضی الله عنها و عن ابیها نقل میکنند که در صفت جمال حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و سلم فرموده شعر لوامی زلیخا لو رأین حبیب الله • لآثرن فی قطع القلوب علی الید رباعی زنان مصر بهنگام جلوهٔ یوسف • ز روی بیخودی ار دست ببریدند • مقررست که دل پاره پاره میکردند • اگر جمال ترا نور دیده میدیدند القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی ایشان مشاهده کرد قالت گفت فذلکن الذی آن کسی است که شما لمتننی ملامت کردید مرا فیه در دوستی او و اکنون دانستید که حق بطرف من بوده و لقد راودته و بدرستی که مراودت کردم او را عن نفسه از نفس او و درخواستم که آرزوی من بدهد فاستعصم پس خویش را نگاه داشت و سر بمن نیاورد و لئن لم یفعل و اگر چنانچه نکند ما آمره آنچه بفرمایم او را از انجاح مراد من لیسجنن هر آینه بزندان کرده شود و لیکونا من الصاغرین و باشد از خوار شدگان یعنی داخل در زندان و بی باکان یوسف عم که این سخن بشنید روی از مجلس برتافت و زنان در عقب او بیرون رفتند در لباس آنکه ما او را ملامت میکنیم هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف عم از ملاقات ایشان بتنگ آمده قال رب گفت ای پروردگار من السجن احب الی زندان دوست ترست بمن مما یدعوننی الیه از آنچه میخوانند این زنان مرا بسوی آن از مطاوعت زلیخا یا میل بدیشان بیت عجب درمانده ام در کار ایشان • مرا زندان به از دیدار ایشان • و الا تصرف و اگر نگردانی عنی از من کیدهن مکر و فریب ایشانرا یعنی اگر مرا در پناه عصمت نگیری اصب الیهن میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم ایشانرا و اکن من الجاهلین و باشم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید فاستجاب پس اجابت کرد له مردعای او را ربه پروردگار او فصرف عنه پس بگردانید از و کیدهن مکر ایشانرا انه هو السمیع بدرستی که او شنواست بدعای کسی که با او پناه برد العلیم داناست بحال کسی که از همه دوری گزیند آورده اند که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا را گفتند صلاح آنست که او را دو سه روزی بزندان بازداری شاید که بسبب ریاضت

رام کرده وقدر نعمت وراحت را دانسته سر تسلیم بر خط فرمان نهد بیت
چو کور سازند انرا بر و کرم • بود زان کور کرده آهنش نرم • زلیخا این
سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد وگفت از این غلام عبری بدنام گشته ام و
طبع مرا از خدمت او نفرتی پدید آمده صلاح آنست که او را در زندان افکنی
تا گمان برند که او گناهکارست ومن از ملامت باز رهم عزیز را این معقول
افتاده حکم کرد که بزندانش برند ثم بدا لهم پس ظاهر مر ایشانرا و در دل
افتاد من بعد ما راوا الایات از پس آنکه دیدند دلایل عصمت و شواهد
برائت یوسف را ع م چون شهادت صبی وچاک پیراهن وقطع دستها
یعنی با وجود مشاهده این نشانها رای ایشان قرار گرفت که برای صلاح لیسجننه
هر آینه در زندان کنند او را حتی حین تا هنگامی که مقرر باشد پس یوسف ع م را
بزندان آوردند وزندانرا بان سرو قامت گل اندام رشک گلستان کردند
مثنوی چون آن دل زنده در زندان درآمد • بجسم مرده گویا جان درآمد
در آن محنت سرا افتاد جوشی • برآمد زان گرفتاران خروشی • ودخل ودر آمدند
معه السجن با او بزندان فتیان دو بنده از بندگان ملک ریان یکی ساقی
ملک که برو ناگفتندی و دیگری طباخ او که بجلب خواندندی ملک بر ایشان گمان
برده بود که او را زهر میدهند و حکم زندان کرده اتفاقا با یوسف ع م بزندان
در آمدند یوسف ع م در زندان بتعهد حال زندانیان کردی و خوابهای ایشان
تعبیر فرمودی این دو زندانی خوابها دیدند وگویند ساقی دید وطباخ نی یا
مطلقا خواب نادیده یوسف را ع م امتحان کردندی قال احدهما گفت یکی
از ایشان یعنی ساقی انی ارانی بدرستی که من می بینم خود را یعنی در خواب
که در باغی بیخ اصل تاکست بر وسه خوشه انگور رسیده وکاسه ملک بدست
من اعصر خمرا می بفشارم در انگور تسمیه عنب بخمر باعتبار ما یؤول الیه وقال
الاخر وگفت دیگری یعنی طباخ انی ارانی من می بینم خود را در مطبخ ملک احمل
برمیدارم فوق راسی بر زبر سر خود خبزا نانرا وآن سه سفره نانست تاکل
الطیر بخورند مرغان منه از ان نان وی رایند نبئنا خبر ده مارا
بتاویله به تعبیر مرین خواب انا نریک بدرستی که ما ترا می بینیم من
المحسنین از نیکوکاران با اهل زندان پس نیکویی کن بما یوسف علیه السلام
برخواست زود که تعبیر خواب گوید چه در ان مکروهی متوجه بود به یکی از خواب
شان اعراض فرموده قال گفت لا یاتیکما نیاید بشما طعام ترزقانه خوردنی
که روزی داده شود بوی الا نباتکما مگر خبر دهم شما را بتاویله بعاقبت
وی یعنی بگویم رنگ ومزه آن طعام را قبل ان یاتیکما پیش از آنکه بیاید
بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند ما از کاهنان وعرافان امثال
این نشنیده ایم یوسف ع م فرمود که این معجزه است نه عرافت وکهانت

ذلکما این که گفتیم مما علمنی ربی از ان چیزیست که در آموخت مرا پروردگار من
بالهام و وحی انی ترکت برای آنکه من دست داشته ام ملة قوم لا یؤمنون
کیش گروهی را که نمی گروند بالله بخدای تعالی وهم وایشان بالاخرة بسرای
آخرت هم کافرون ایشان ناگروندگانند تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشانست
به آخرت واتبعت وپی روی کردم ملة آبائی کیش پدران خود را ابراهیم
واسحق ویعقوب اظهار آنکه از اهل بیت نبوتست جهت زیادتی
رغبت بوده باستماع کلام وی ما کان روا نیست ونشاید لنا ما را که پیغمبرانیم
ان نشرک آنکه انباز کنیم بالله من شیء بخدای تعالی چیزی را بلکه او را
می پرستیم بیگانگی ذلک این توحید من فضل الله از فضل خداست علینا
بر ما بوحی ما را آگاهی داده وعلی الناس واز فضل اوست بر سایر آدمیان
که انبیا را بارشاد فرستاده ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان که
پیغمبران بدیشان آمده اند لا یشکرون سپاس داری نمیکنند آن فضل و
موهبت را یا صاحبی السجن ای یاران زندان ءارباب متفرقون آیا
خدایان پراکنده که شما دارید از زر ونقره وآهن وچوب وسنگ یا اعلی
واوسط وادنی خیر بهترست ام الله الواحد یا خدای یگانه ویکتا در ذات
وصفات القهار غالب بر همه ما تعبدون نمی پرستید شما من دونه
بدون خدای الا اسماء مگر نامها یعنی چیزی چند را باعتبار نامهای که
بی حجت وبرهانی سمیتموها نام نهاده اید انتم واباؤکم شما وپدران
شما ما انزل الله بها فرو نفرستاده است خدای تعالی من سلطان هیچ
حجتی که دلالت کند بر تحقیق مسمیات ایشان پس شما نمی پرستید الا اسمی
چند بی مسما ان الحکم نیست حکم بعبادت الا لله مگر خدای را که مستحق
عبادتست امر فرمان داد بر زبان پیغمبران مر خلق را الا تعبدوا آنکه نپرستید
الا ایاه مگر او را ذلک اینست الدین القیم دین حق وروشن ودرست
وراست ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر آدمیان لا یعلمون نمی دانند راه
حق را ودر بادیه جهالت سرگردان می شوند یا صاحبی السجن ای یاران
زندان اما احدکما اما یکی از شما که ساقی ملکست سه روز دیگر را خلاصی یابد
فیسقی ربه پس بیاشامد تربیت کننده خود را خمرا شراب چنانچه پیشتر بود
واما الاخر واما آن دیگر که طباخ است فیصلب پس آویخته شود بر دار
ومدتی او را بگذارند تا مضمحل شود فتاکل الطیر پس بخورند مرغان شکاری
من راسه از کله سر وی ایشان یا یکی از ایشان گفت دروغ گفتیم وهیچ خواب
ندیده بودیم یوسف ع م فرمود قضی الامر الذی حکم کرده شد ومحکم ساخته
گشت کار آن خواب که شما فیه تستفتیان در آنچه از من طلب تاویل کردید
وخلاف آنچه من گفتم نخواهد بود وقال وگفت یوسف ع م للذی ظن

مر آن کسی را که دانست انه ناج انکه او رستنی است منهما از آن هر دو
یعنی ساقی را گفت اذکرنی یاد کن مرا عند ربك نزدیک مربی خود یعنی
حال بی گناهی من بعرض ملک رسان تا مرا ازین محنت رساند **مثنوی** بگو
هست اندر آن زندان غریبی • ز عدل شاه عالم بی نصیبی • چنینش بی گنه
مپسند در جور • که هست این از طریق معدلت دور • آورده اند که چون سه
روز بر آمد ملک فرستاد تا طباخ را که خیانت او ظاهر شده بود بر دار کردند
و ساقی را صفت امانت او تحقیق یافته همان منصب نخستین بدو داده
اما چون بر مرتبهٔ تقرب رسید و از ساغر جاه و دولت سرخوش گردید از زندان
و اهل آن غافل شد فانسیه الشیطان پس فراموش کردانید بروی شیطان
ذکر ربه یاد کردن یوسف را عم نزدیک مربی خود فلبث فی السجن پس
درنگ کرد یوسف عم در زندان بضع سنین چند سال بضع عدد یست
مبهم میان سه و نه گویند یوسف عم بعد ازین واقعه هفت سال در زندان ت
بماند و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان مانده در معالم
تنزیل از حسن بصری قدس سره نقل میکند که روزی جبرائیل عم بزندان
در آمد یوسف عم او را بشناخت و گفت یا اخ المرسلین چیست که می بینم
ترا در منزل گنه کاران جبرائیل عم فرمود که یا طاهر ابن الطاهر حضرت رب
العالمین ترا سلام می رساند و می فرماید که شرم نداری که آدمی را سبب خلاص
میدانی و بدو استشفاع می کنی بعزت و جلال من که ترا چند سال در زندان
بدارم یوسف عم گفت درین حال از من راضی هست یا نی گفت آری
از تو خشنود ست یوسف عم گفت اذا لا ابالی اکنون که او راضیست
من هیچ باک ندارم و فی المثنوی المعنوی • پس جزای آنکه او را دید معین
ماند یوسف حبس در بضع سنین • گرچه تقصیر آمد از جرد و سحاب •
تا تو خواهی عذر از ریک و سراب • اما چون محنت سر آمد ملک ریان خوابی
مهیب دید و بامداد تمامی حکما و ندما را طلبید و قال الملك و گفت ملک
انی اری بدرستی که من خواب دیدم سبع بقرات سمان هفت گاو فربه
که از نهر یابس بیرون آمدند و پس از آن یأکلهن بخوردند و فرو بردند
اینانرا سبع عجاف هفت گاو لاغر و در شکمهای ایشان هیچ زیاده نشد
و سبع سنبلات و دیدم هفت خوشه خضر سبز و تازه که دانهای ایشان
منعقد نشده بود و اخر و هفت خوشهٔ دیگر دیدم یابسات خشک یعنی
رسیده و بدرو آمده پس این خوشهای خشک بران خوشهای سبز پیچیدند
و در حال زبر کردند ایشانرا و بپوشیدند یا ایها الملاء ای گروه کاهنان
و معبران و اشراف قوم افتونی فتوی دهید یعنی جواب گویید مرا فی رؤیای
در تعبیر خواب من ان کنتم اگر هستید شما از روی دانش للرؤیا تعبرون

مرخواب مرا تعبیر میگویید • قالوا اضغاث احلام گفتند حکما و
اهل علم که مخاطب بوی بودند خوابهای شوریده است و ما نحن
بتاویل الاحلام بعالمین و نیستیم ما بتعبیر این نوع خوابها دانایان
چه تعبیر منامات صادقه میگوییم و این قبیل منامات باطله است ملک
ریان از جواب ایشان متحیر گشته در دریای تفکر غوطه خورد که آیا
این مشکل من که کشاید و راه تعبیر این واقعه که بمن نماید **مصرع** یارب
این خواب پریشان مرا تعبیر چیست • ساقی که ملک را متفکر دید از حال
یوسفش یاد آمد • و قال الذی و گفت آن کسی که نجا منهما نجات یافته
بود از آن دو بندهٔ زندانی و ادکر و یاد کرد از قول یوسف که اذکرنی عند
ربک بعد امة بعد از زمانی دور و دراز انا انبئکم من خبر دهم شما را
بتاویله بتعبیر این خواب فارسلون پس بفرستید مرا بزندان که
در آنجا کسی هست که علم تعبیر نیکو میداند ملک ازین خبر شادمان شد
حکم فرمود که زود برو و خبر بیار ساقی سوار شده بزندان آمد و گفت
یوسف ای یوسف عم ایها الصدیق ای نیک و راست گوینده افتنا
فتوی ده مرا فی سبع بقرات سمان در هفت گاو فربه که یأکلهن
بخورند ایشانرا سبع عجاف هفت گاو لاغر و سبع سنبلات خضر و
در هفت خوشهٔ سبز و اخر یابسات و هفت خوشهٔ دیگر خشک که بر
ایشان بپیچند و خشک سازند همه حکما درین حیرانند تو جواب گوی
لعلی ارجع تا باشد که باز گردم با جواب تمام الی الناس بسوی مردمان
یعنی ملک ملازمان لعلهم یعلمون تا باشد ایشان ببرکت تو بدانند تاویل
این واقعه را یا شرف و فضل تو معلوم کنند قال گفت یوسف عم که شما
تزرعون کشت کنید سبع سنین هفت سال که بقرات سمان اشارت
بدیشان است دابا زراعتی بر عادت مستمرهٔ خود فما حصدتم پس
آنچه بدروید از غلات فذروه بگذارید او را فی سنبله در خوشهٔ او یعنی
چوب پاک مکنید تا از شبنم و از آفات ایمن باشد و غلات را با آن خوشه ذخیره
کنید الا قلیلا مگر اندکی بقدر حاجت مما تاکلون از آنچه بخورید که آنرا پاک
سازید نمر یابی پس بیاید من بعد ذلك پس ازین سالها سبع شداد
هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت از یشانست یأکلن بخورند اهل این
سالها یعنی کسانی که در آن زمان باشند ما قدمتم از آنچه پیش فرستاده
باشید یعنی ذخیره نهاده لهن برای آن سالها الا قلیلا مگر اندکی مما تحصنون
از آنچه نگاه دارید و ضبط کنید برای تخم و زراعت نمر یابی پس بیاید
من بعد ذلك از پس این سالها عام فیه قحط سالی که در و یغاث الناس
فریاد رسیده شوند مردمان یا باران داده و فیه و درین سال یعصرون

بیفشرند هر چه افشردنی باشد مثل انگور و کنجید و زیت و امثال آن و این
کنایت از کثرت ثمارست و گفته اند اشارت بدوشیدن شیرست از پستان
گاو و گوسفندان و این عبارت از فراخی سالست و چون یوسف ع تعبیر
تمام کرد ساقی باز گشت بخدمت ملک آمد و در محفل عام آن سخنان که شنیده
بود بر همان وجه تقریر نمود و ملک را پسندیده افتاد و خواست که از زبان
یوسف ع بشنود و بطلب وی فرستاد وقال الملک و گفت ملک ائتونی به
بیارید بمن یوسف را ع فلما جاءه الرسول پس آن وقت که آمد بدو فرستاده
ملک قال ارجع گفت بازگرد الی ربک بسوی مهتر خود فاسئله پس بپرس
او را یعنی درخواست کن تا بپرسد و تفحص نماید ما بال النسوة اللاتی که چه
بود حال آن زنان که در مجلس زلیخا قطعن ایدیهن ببریدند دستهای خود را
ان ربی بدرستی که پروردگار من بکیدهن بمکر زنان و فریب علیم داناست
یوسف ع خواست که بی گناهی او بر ملک آشکارا گردد تا کس را در حال او مجال
وقیعت نماند گفت این سخن بملک بگو اما چون رسول باز آمد و پیغام یوسف ع
رسانید ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردند و زلیخا را نیز بیاوردند پس از جهت
تحقیق مهم قال گفت با ایشان ما خطبکن چه بود حال شما اذ راودتن یوسف
چون طلب میکردید یوسف را ع عن نفسه از نفس وی یعنی کام دل از وی
جستید قلن گفتند آن زنان حاش لله پاک است خدای تعالی از آنکه عاجز
باشد از آفریدن مرد پاکیزه مانند یوسف ما علمنا ندانستیم علیه من سوء
بر یوسف ع از هیچ بدی نه اندک و نه بسیار چون زلیخا دید که جز راستی
فائده دیگر نیست او نیز بپاکی یوسف ع اقرار کرد قالت امراة العزیز
گفت زن عزیز یعنی زلیخا الآن اکنون حصحص الحق پیدا و هویدا
شد آنچه درست و راست است انا راودته من جستم یوسف را ع عن نفسه
از نفس او و آرزوی وصال او کردم و انه و بدرستی که او لمن الصادقین
از راستگویانست آنجا که با عزیز گفت هی راودتنی مثنوی بجرم خویش
کرد اقرار مطلق • برآمد زو صدای حصحص الحق • بگفتا نیست یوسف را
گناهی • منم در عشق او گم کرده راهی • نخست او را بوصل خویش خواندم •
چو کام من نداد از پیش راندم • ملک بیوسف ع پیغام داد که زنان بگناه
خود معترف شدند بیا تا بحضور تو ایشان را عقوبت کنم یوسف ع فرمود
که غرض من عقوبت نبود ذلک این خواست برای آن کردم لیعلم تا بداند
عزیز انی لم اخنه آنکه من خیانت نکردم او را بالغیب در غیبت وی
و حرمت تربیت وی نگاه داشتم و ان الله و دیگر تا معلوم کند که خدای
تعالی لا یهدی راه ننماید و بصلاح نیاورد و از پیش نگذارد کید
الخائنین مکر خیانت کنندگان را پس یوسف ع خواست که تنبیه کند

برانکه این سخن

الجزو الثالث عشر

بر آنکه این سخن نه برای تزکیه نفس گفتم یا بعمل خود آوردم بلکه شکر گذاردم
بر نعمت توفیق الهی در ترک معصیت و اگر حفظ ربانی حمایت ننماید معلوم است
که از نفس غدار چه نوع کار آید این کلمات از پی در آورد وما ابرئ نفسی
و پاک نمی کنم نفس خود را یعنی نمی گویم که نفس من از آرزوها مبرا و مفرد است
ان النفس لامارة بدرستی که نفس فرماینده است بالسوء ببدی یعنی
بمعصیت الا ما رحم لیکن آنرا که بخشد پروردگار ربی پروردگار من از فرمان
نفس در امان آید ان ربی بدرستی که پروردگار من غفور آمرزنده است
قصدی را که بفعل نیاید رحیم مهربانست که بعصمت حمایت نماید
آورده اند که چون با ملک سخنان یوسف ع بازگفتند آرزومندی وی
بدیدار یوسف ع بزیادت گشت وقال الملک و گفت ملک مصر ائتونی به
بیارید یوسف را ع پیش من استخلصه لنفسی تا خاص کردانم او را برای
خود و مهمات بوی فرمایم و در تفسیر زاهدی آورده که ملک هفتاد حاجب را
با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و بتعظیم هر چه
تمامتر یوسف را ع از زندان به بارگاه آوردند در خبر است که چون یوسف ع
ایشانرا بنوازش فرمود دعا کرد اللهم اعطف علیهم قلوب الاخیار و قصر
علیهم النار و چون نزدیک ملک رسید او را احترام تمام نموده استقبال فرمود
مثنوی ز قرب مقدمش چون شه خبر یافت • باستقبال او چون بخت بشتافت
کشیدش در کنار خویشتن تنگ • چو سرو گلرخ و شمشاد گلرنگ • به پهلوی
خودش بر تخت بنشاند • بپرسشهای خوش با او سخن راند • فلما کلمه
پس آن هنگام که ملک با وی سخن گفت و از تعبیر خواب خود پرسید و
جواب دلپذیر بشنید قال گفت ای یوسف ع انک الیوم بدرستی که امروز
لدینا نزدیک ما مکین با جاه قدر امین موتمن بر همه چیزها هر چه بخواهی
از مناصب بخواه و آنچه آرزو داری با من بگوی قال اجعلنی گفت
یوسف ع که کردان مرا حاکم کننده علی خزائن الارض بر خزینهای زمین
مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه حاکم
گردان انی حفیظ بدرستی که من نگاه دارنده ام چیزی را از آنها ضایع
نکنم علیم دانا بمصالح ملک مصر و هر چه سازم خالی از صلاح نباشد
یا نگاه دارنده حسابم و دانا هر که با من سخن گوید آورده اند که یوسف ع
هفتاد و دو زبان می دانست و در تفاسیر معتبره مذکورست که ملک تختی
از زر مرصع بانواع جواهر بجهت یوسف ع مقرر کرده تاج مکلل بر سر وی
نهاد و کلیدهای خزائن بوی سپرده زمام اختیار مملکت بقبضه اقتدار
او باز داد و عزیز را عزل نموده مهمات عزیز بعهده یوسف ع کرد اندک
زمانی را عزیز در گذشت و ملک بالتماس تمام زلیخا را بعقد حضرت یوسف ع

دراورد وحق سبحانه وتعالی یوسف ع م را ازود وبس منتیا و اورانیم وتفاصیل
این حالات حواله بجواهر التفسیر ست وکذلک و همچنین که ملک دا بر و مهربان
ساختیم مکنا جای دادیم لیوسف فی الارض مر یوسف را ع م در زمین مصر
یعنی متمکن ساختیم یوسف را ع م بحکومت یتبوء تا بود که جای میگرفت
منها از آن زمین که چهل فرسخ عرصه داشت حیث یشاء هر جا که می خواست
نصیب برحمتنا میرسانیم بنعمت خود از نعیم دنیی ودینوی و صوری
ومعنوی من نشاء هر کرا میخواهیم ولا نضیع وضایع وباطل نمی کردانیم
اجر المحسنین مزد نیکوکاران ولاجر الاخرة وهر آینه مزد آخرت بجهت بقا
ودوام خیر بهترست للذین امنوا مر آنانرا که کرویده اند بخدای تعالی
وکانوا یتقون وبودند که پرهیز میکردند از فواحش چون یوسف ع م که
باحسان وتقوی از قعر چاه بتخت وجاه رسید بیت بدنیی و عقبی کسی
قدر یافت • که او جانب صبر و تقوی شتافت • القصه یوسف ع م مهمات ملک
از پیش کرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبار خانها بنا فرمود
وهفت سال هر غله که حاصل می شد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد وباقی را
باخوشه مضبوط می ساخت تا سالهاء قحط در آمد ودر مصر وشام تنکی عام
شد مردمان مصر روی بیوسف ع م آوردند سال اول به نقودی که داشتند
غله بدیشان می فروخت سال دوم به حلی و پیرایه ودر سیم بغلام وکنیزک
ودر چهارم بدواب ومواشی ودر پنجم بضیاع وعقار ودر ششم بفرزندان
ودر هفتم همه خط بندکی باز دادند یوسف ع م صورت حال بر ملک عرض
کرد ملک کفت همه بنده تواند و اختیار بدست تست یوسف ع م بحضور ملک
همه را آزاد کرد و اموال واولاد وضیاع وعقار وهر چه از یشان کرفته بود بدیشان
باز داد وحکمت درین آن بود که مصریان یوسف را ع م بوقت خرید و فروخت
در صورت بندکی دیده بودند قدرت ازلی همه را طوق بندکی او بر کردن نهاد
تا کسی را در باره او سخنی نباشد آورده اند که اثر قحط بزمین کنعان رسیده
کار بر اولاد یعقوب ع م تنک شد کفتند ای پدر در شهر مصر ملکیست که همه
قحط زده کان را می نوازد وکار غریبان وابناء السبیل بدلخواه ایشان می سازد
مثنوی ز احسانش آسوده برنا و پیر • وز و کشته خوش دل غنی و فقیر •
ببخشش ز ابر بهاری فزون • صفاتش کمالش ز غایت برون • اکر فرمایی
برویم و طعامی جهت کرسنکان کنعان بیاریم یعقوب ع م اجازت فرمود
وبنیامین را جهت خدمت خود باز کرفته وده فرزند دیکر هر یک با شتری
وبضاعتی که داشتند روی براه آوردند و یک شتر بجهت بنیامین با بضاعت
او همراه بودند وجاء وآمدند اخوة یوسف برادران یوسف ع م فدخلوا
علیه پس آمدند بدو ورسم خدمت بجای آوردند فعرفهم پس بشناخت
یوسف ع م

یوسف ع م ایشانرا در نظر اول وهم له منکرون وایشان ناشناسندکان بودند
بجهت طول عهد چه بقول اصح چهل سال از واقعه ایشان کذشته بود یا آنکه
یوسف ع م از پس پرده با ایشان سخن کفت او را نشناختند پس یوسف ع م
ایشانرا پرسید که شما چه کسانید که جاسوسان راه مایید کفتند ای ملک معاذ الله
که ما پسران یک پدریم که یعقوب صفی الله است کفت پدر شما چند فرزند
دارد کفتند دوازده پسر داشت یکی را در صغر سن کرک بخورد دیکری را پدر
برای خدمت خود نکاه داشت وما ده بملازمت آمده ایم یوسف ع م فرمود
که اینجا کسی باشد شما را بشناسد کفتند مردم مصر ما را نمی دانند یوسف ع م
کفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید و آن برادر را بیاورید و حال شما
بر من محقق کردد ایشان قرعه زدند بنام شمعون بر آمد پس وی بایستاد
و یوسف ع م فرمود تا بضاعت ایشان بستدند وعوض آن کندم بدیشان
داد ولما جهزهم بجهازهم وآن هنکام که بساخت یوسف ع م کار ایشان
وهر یک را یک شتر بار داد کفتند یک شتر بار دیکر جهت برادر ما که
در خدمت پدر ست بدهید یوسف ع م کفت من بشمار مردم می دهم
نه بشمار شتر ایشان مبالغه نمودند قال ائتونی کفت یوسف ع م که بیارید
بمن باخ لکم من ابیکم برادری که شما راست از پدر شما یعنی علاتیست نه
اعیانی الا ترون ایا نمی بینید انی اوف الکیل آنرا که من تمام می پیمایم
پیمانه را وحق کسی را باز نمی کیرم وانا خیر المنزلین ومن بهتر فرود آرند کانم
یعنی در انزال مهمانان واکرام واحسان با ایشان دقیقه فرو نمی کذارم
فان لم تاتونی به پس اکر در نیارید بمن آن برادر را فلا کیل لکم عندی
پس شما را نزدیک من مکیل نیست یعنی طعام ولا تقربون ونزدیک
مشوید بمن ودر ولایت من میایید قالوا کفتند سنراود عنه اباه ویرا
طلبیم از پدر وجهد کنیم وانا لفاعلون وبدرستی که ما کنند کانیم آن
چیز را که بکوییم وقال وکفت یوسف ع م لفتیانه غلامانرا که کیل غلات
تعلق بدیشان بود اجعلوا بضاعتهم بنهید بار ایشانرا که بر بهای کندم
آورده بودند وآن ادیم وکفشی چند بود یوسف ع م نخواست که کندم
به بها بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشانرا درج کنید فی رحالهم
در بار دانهاء ایشان ودیکر دانست که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد
کرد که آن بضاعتها چون ثمن کندم بوده باز آرند وازین جهت فرمود
لعلهم یعرفونها شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را اذا انقلبوا
چون باز کردند الی اهلهم بسوی کسان خود وبار کشایند لعلهم یرجعون
شاید که باز کردند وبرادر مرا بیاورند فلما رجعوا پس آن هنکام که باز
کشتند فرزندان یعقوب ع م الی ابیهم بسوی پدر خود قالوا یا ابانا

کفتند ای پدر منع منا الکیل منع کرده شد از ما پیمودن طعام یعنی ملک
مصر حکم کرد که دیکر بما طعام نه پیمایند اکر بنیامین را نبریم فارسل معنا
پس فرستاد با ما اخانا برادر ما را نکتل تا فرا کیریم از برای خود و برای او و
وانا له لحافظون و بتحقیق که ما مر او را نکاه دارندکانیم از رسیدن مکروهی
بدو قال کفت یعقوب ع م که ای فرزندان هل امنکم ایا شما را امین دارم
علیه بر او الا کما امنتکم مکر همچنانکه امین ساختم شما را علی اخیه بر برادر او
من قبل پیش ازین که کفتید وانا له لحافظون و من بر محافظت شما اعتماد
ندارم فالله خیر پس خدای تعالی بهترست حافظا از جهت نکاه داشتن
وحفص حافظا خواند یعنی او ست بهتر در حالتی که نکاه دارنده است
پس توکل بر و میکنم و کار خود بدو میکذارم وهو ارحم الراحمین و او
بخشاینده ترین بخشایندکانست شاید که بمحافظت وی بر و ببخشاید و بر
مصیبت دو فرزند مرا مبتلا نسازد ولما فتحوا و آن هنکام که بکشادند
متاعهم بارهای خود را وجدوا بضاعتهم یافتند بضاعت خود را که
تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش و بحکم یوسف ع م ردت الیهم
باز کردانیده بودند بدیشان قالوا یا ابانا کفتند ای پدر ما ما نبغی چه چیز
میطلبیم از احسان ورای این که هذه بضاعتنا اینست بضاعت ما
که غله بدین بضاعت بما فروخته اند ردت الینا باز کردانیده بما پس ما
بدین اکرام رجوع کنیم بملک ونمیر اهلنا وطعام اریم کسان خود را ونحفظ
اخانا و نکاه بانی کنیم برادر خود را در رفتن و آمدن و نزداد و زیاده بستانیم
کیل بعیر پیمودن شتر یعنی یک شتروار بمصاحبت برادر زیادت بیاریم
ذلك این شتروار کیل یسیر مکیل اندک است و ملک بان مقدار با ما مضایقه
نخواهد کرد قال کفت یعقوب ع م لن ارسله نمی فرستم معکم با شما حتی
تؤتون تا بدهید مرا موثقا من الله پیمانی موکد بذکر خدای تعالی و در تبیان
فرموده که او را بشما ندهم تا سوکند خورید بحق محمد صلی الله علیه وسلم
خاتم النبیین و سید المرسلین لتأتننی به بلکه بیارید او را بمن الا ان یحاط
بکم مکر انکه بکرد شما در آورده شود عذاب و بیم که هلاک کردید ایشان قبول
کرده بمنزلت حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم سوکند خوردند که در مهم
بنیامین غدر نکنند فلما اتوه پس چون دادند پدر را موثقهم پیمان و عهد خود
قال الله کفت یعقوب ع م از روی شفقت که خدای تعالی علی ما نقول وکیل
بر انچه ما می کوییم نکاه بانست وقال و کفت یعقوب ع م یا بنی ای فرزندان
من لا تدخلوا در میایید در شهر مصر من باب واحد از یک در یعنی همه
برادران بهم از یک دروازه بشهر مروید تا ناکاه چشم بدی در شما نرسد
چون شما را با این جمال و هیبت و شوکت و ابهت ببینند وادخلوا و در آیید

هردو سه من ابواب

هردو سه من ابواب متفرقة از درهای پراکنده وآن شهر را چهار دروازه
بود و در لطایف آورده که یعقوب ع م در اول من مهر پدری پیدا کرد و آخر
عجز بندکی آشکارا کرد که کفت وما اغنی عنکم ومن دفع نمی کنم شما را بدین
نصیحت که کردم من الله از قضای خدای تعالی من شیء از چیزی را که
حذر دفع قدر نمی کند و فوق تدبیر نا لله تقدیر **بیت** من جهد همی کنم
قضا میکوید • بیرون ز کفایت تو کاری دکرست • ان الحکم نیست حکم و
فرمان الا لله مکر خدا را هرچه خواهد علیه توکلت بر او توکل کردم من
وعلیه و بر او فلیتوکل المتوکلون باید که توکل کنند توکل کنندکان نه بر غیر او
که کفایت مهم نتیجه توکلست بر و ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ولما دخلوا
و آن هنکام که در آمدند اولاد یعقوب ع م من حیث امرهم از انجا که
فرموده ایشان را ابوهم پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه ما کان یغنی
نبود که دفع کند عنهم از ایشان رای یعقوب ع م من الله از قضای
خدای تعالی که در بارهٔ ایشان واقع بود من شیء چیزی را بلکه تهمت
دزدی بر بنیامین افتاد و برادران اندوهکین شدند و مصیبت یعقوب
علیه السلام مضاعف کشت تدبیر یعقوب ع م فائده نداد الا حاجة مکر
حاجتی که بود فی نفس یعقوب قضاها در نفس یعقوب ع م شفقتی
بر اولاد که در ان وقت ظاهر کرداند و وصیت کرده بان وانه لذو
علم و بدرستی که یعقوب ع م خداوند دانش بود میدانست لما علمناه
آن چیزی را که بر اموخته بودیم بطریق وحی او را بود کفت وما اغنی عنکم
ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر آدمیان لا یعلمون نمی دانند مر قدر را
یا جاهلند با انکه تدبیر بر تقدیر غلبه نمی تواند کرد **بیت** تدبیر کند بنده
و تقدیر نداند • تقدیر خداوند بتدبیر نماند • ولما دخلوا و آن وقت که
که در آمدند اولاد یعقوب ع م علی یوسف بر یوسف و بدرکاه او رسیدند
یوسف علیه السلام بر تخت نشسته بود نقاب فرو کذاشته پرسید که چه کسانید
کفتند کنعانیانیم که ما را فرموده بودید که برادر خود را بیارید او را از پدر
بخواستیم و بعهد و پیمان آوردیم یوسف ع م فرمود که دانستیم بنشینید
ایشان در حاشیهٔ بساط بنشستند و حکم شد که شش خوان آراسته پیش
ایشان بنهادند پس یوسف ع م فرمود که هردو برادر که از یک پدر و مادرید
بر یک خوان طعام خورید هر دو کس بر یک خوان بنشستند و بنیامین
تنها ماند بکریه در آمد می کریست تا بی هوش شده یوسف ع م بفرمود تا
کلاب بروی زدند و چون بهوش آمد پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد
که بی هوش شدی کفت ای ملک حکم فرموده که هر کس با برادر خود بر یک
خوان بنشیند مرا برادر مادر و پدری که یوسف نام داشت بیاد آمد با خود

بنشیند

کفتم اکر او بودی با من باین خوانی نشستی وطعام خوردی از شوق
این حال بی طاقت شدم وسبب کریه وبی هوشی من این بود یوسف عم
کفت بیا تا من برادر تو باشم وبا تو بیک خوان نشینیم پس بفرمود تا خوان
وی برا برداشتند ودر پس پرده آوردند واورا نیز طلبیده و برنهادند آوی
الیه جای داد بسوی خود اخاه برادر خود را یوسف عم نقاب بسته دست
بطعام کرد چون بنیامین را نظر بر دست یوسف عم افتاد بکریست یوسف
ازو پرسید که این چه کریه است کفت ای ملک چه ماننده است این دست
تو بدست برادر من یوسف عم که این کلمه شنید طاقتش نرسید نقاب
از چهره برداشت و بنیامین را قال کفت انی انا اخوک منم برادر تو فلا
تبتئس اندوهناک مباش بما کانوا یعملون بانچه کردند برادران در حق ما
بنیامین چون روی یوسف علیه السلام بدید واین سخن بشنید دیکرباره
از خویش رفت وباخود آمده دست در کردن یوسف عم افکند وبزبان
حال این کفت بیت انچه می بینیم به بیداریست یارب یا بخواب • خویشتن
در چنین راحت پس از چندین عذاب • آنکه در بنیامین یوسف عم کفت
ای برادر اهتمام پدر ایشان تو دانسته ام اکر ترا بی بهانه باز دارم غم او
زیاده شود اکر تو مصلحت دانی ترا بکناه شنیع متهم سازم تا نزد من
بمانی بنیامین کفت که ازان باک ندارم یوسف عم فرمود که نزد برادران
رو واین راز را مخفی دار و بنیامین از پس بیرون آمد و حکم فرمود که کار
سازی کنعانیان کنید فلما جهزهم بجهازهم پس آن هنکام که کارسازی
کرد ایشانرا جعل السقایة نهاد سقان را وآن مشربه بود از نقره یا
از زر یا از زبرجد بخوان هر ملک خوری درین وقت بجهت نامحرم اوانرا
تعبیه کرد فی رحل اخیه در بار برادرا و وبهای دیکر مکمل کرده وایشانرا
اجازت رفتن چون از شهر بیرون رفته براه در آمدند جمع ملازمان
یوسف عم از عقب کاروان رسیدند ثم اذن مؤذن پس ندا کرد ندا
کننده ایتها العیر ای کاروانیان انکم لسارقون بدرستی که شما دزدانید
بدان معنی که یوسف را عم از پدر بدزدیدند وکفته اند منادی این سخن
نه بفرمان یوسف کفت القصه چون این سخن بسمع فرزندان یعقوب عم
رسید قالوا کفتند واقبلوا علیهم وروی بدان جمع آوردند که شما ماذا
تفقدون چه چیز کم کرده اید که میجویید قالوا کفتند نفقد صواع الملک
میجوییم مشربه ملک را که پیمانه غله بود ولمن جاء به وبرای هر کس که
بیارد انرا حمل بعیر شتروار غله مقررست وانا به ومن که منادیم بان
زعیم کفیلم و پایندان قالوا تالله کفتند بخدای تعالی لقد علمتم شما میدانید
که ما مردامینیم بضاعتی که در بار ما نهاده بودید برکرفت اول چون این

نوبت بیامدیم باز آوردیم وی بینید که دهن شتر بر بسته ایم تا از زروع کسان
نخورند ما جئنا نیامده ایم ما از کنعان لنفسد تا تباه کاری کنیم فی الارض
در زمین مصر ومال بناحق در تصریف آریم و ماکنا و نبودیم ونیستیم ما
سارقین دزدان ودزدی کار ما نیست قالوا فما جزاؤه ان کنتم کاذبین
کفتند ملازمان یوسف عم چیست جزای برادر دروغ کویان در ابراء و
مدخور یعنی شما می کویید ما دزد نیستیم اکر رخت ما در میان باشد بار شما
بیدار انرا حواجر بود قالوا جزاؤه کفتند جزای سرقه سارق من وجد فی رحله
فهو جزاؤه کرفتن آن کسی است که یافته شود دزد یده در بار او پس او دست
جزای او یعنی اورا به بندکی باید کرفت در دین پدر ما کذلک همچنین نجزی
الظالمین پاداشت می دهیم ستمکارانرا یعنی دزدانرا پس ایشانرا باز کردانیده
بمصر آوردند و برد رخوکاه باز داشتند فبدأ پس اغاز کرده مؤذن وکفته اند
یوسف عم باوعیتهم ببارد انهای ایشان قبل وعاء اخیه پیش از باردان
برادرا و ثم استخرجها من وعاء اخیه پس بیرون آمد آن پیمانه از میان
باد برادرش بنیامین کذلک همچنین کدنا لیوسف تعلیم دادیم یوسف را
بالهام برادران یوسف عم از حیاسر در پیش انداختند وزبان طعن بر بنیامین
کشودند ماکان نبود یوسف عم ناشایست وسزاو نبود ازو لیأخذ اخاه
که فرا کیرد برادر خود را فی دین الملک در کیش ملک مصر حکم در باب سرقه
ضرب وتغریم بوده نه استرقاق پس نکرفته یوسف برادر خود الا ان یشاء الله
مکر بخواست خدای تعالی دستوری او نرفع درجات برمیداریم از وی
درجها بعلم وحکمت من نشاء هر کرا میخواهیم وفوق کل ذی علم وزبر هر
خداوند دانشی علیم دانا بیست درجه او بلند تر انکه یوسف عم فرمود
که این چه عمل است که از شما صادر میشود می کفتید که ما پیغمبرزادکانیم قالوا
ان یسرق کفتند اکر دزدی کند بنیامین چه عجب فقد سرق پس بدرستی که
دزدی کرده است اخ له برادر اعیانی که اورا بوده من قبل پیش از این یعنی
یوسف عم درمد ارک آورده که در خانه یعقوب عم ماکیانی بود سائل بدر
خانه آمد هیچ کس حاضر نبود یوسف عم آن مرغ را بسائل داد برادران اورا
بدزدی تهمت کردند فاسرها یوسف پس پنهان داشت یوسف عم آن
مقالد را فی نفسه در نفس خود ولم یبدها وظاهر نکرد آنرا لهم برایشان
قال کفت باخود که انتم شما شر مکانا بدترید از جهت منزلت دزدی
که پسر را از پدر دزدیده جدا کردید والله اعلم وخدای تعالی داناتر است
بما تصفون بانچه شما صفت می کنید پس یوسف بنیامین را بکسان خود
سپرد وبرادران چندانکه در استخلاص او سخن کفتند بجایی نرسید روبیل را
آتش خشم شعله زدن کرفت وموبهای تن وی سر از جامه بیرون کرد وکفت

ای ملک برادر مرا بگذار و اگر نه فریاد کنم که هر جا حامله ایست درین شهر از هول
آن بار بنهد یوسف علیه السلام دید که روبیل در غضب است پسر خود را گفت که برو
و دست به پشت وی فرود آر چون دست وی بروبیل رسید شعلهٔ غضب
وی انطفا یافت روی به برادران کرد که شما مرا مس کردید گفتند نی فرمود
که بخدای که درین بلد تخمی از یعقوب علیه السلام هست چه هرگاه که یکی از ایشان را
خشم آمدی چون از آل یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی در معالم
آورده که دیگر بار در غضب شد آهنگ تخت یوسف کرد یوسف علیه السلام نقاب
بسته از تخت فرود آمد و او را در ربود و بر سر دست آورده باز بر زمین
نهاد و گفت ای کنعانیان شما بزور مغرور و بقوت خود معجب شده اید
می پندارید که کس بر شما غلبه نتواند کرد بیت خدائی که بالا و پست آفرید •
زبردست هر دست دست آفرید • ایشان دیدند که مهم بزور از پیش نمی
رود از در زاری قالوا یا ایها العزیز گفتند ای عزیز ان له بدرستی که بنیامین را
ابا پدریست شیخا کبیرا پیری بزرگ سال و عظیم قدر و بعد از هلاک پسر خود
یوسف علیه السلام بدو انس و الفت دارد فخذ احدنا پس فراگیر ازین ده به بندگی
مکانه بجای او و او را رها کن انا نریک بدرستی که ما می بینیم ترا من المحسنین
از نیکوکاران فما الاحسان الا بالتمام قال معاذ الله یوسف گفت پناه
می گیریم بخدای گرفتنی ان ناخذ از انکه بگیریم الا من وجدنا متاعنا عنده
مگر آنرا که یافتیم متاع خود را در نزدیک وی اگر بجای او دیگری را بگیریم انا اذا
باشیم ما آنگه لظالمون ستمکاران در مذهب شما فلما استیئسوا پس آن وقت
که نومید شدند منه از یوسف علیه السلام و دانستند که برادر را بدیشان نمی دهد
خلصوا نجیا بیک کناره شدند راز گویان و از هر گونه تدبیر آغاز کردند
قال کبیرهم گفت بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل یا در خرد یعنی یهودا
الم تعلموا آیا نمی دانید شما ان اباکم آنرا که پدر شما قد اخذ علیکم بتحقیق فرا گرفت
بر شما موثقا عهدی و پیمانی من الله از خدای تعالی یعنی بدستوری وی در محافظت
بنیامین و شما سوگند خوردید بمحمد آخر الزمان صلوات الله علیه و سلامه که شما
در شان وی غدر نکنید و اکنون این صورت واقع شد و من قبل ما فرطتم و
پیش ازین تقصیر کردید فی یوسف در شان یوسف علیه السلام فلن ابرح الارض پس من
جدا نشوم از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نیایم حتی یاذن لی تا وقتی که
دستوری دهد مرا بآمدن ابی پدر من او یحکم الله یا خدای تعالی حکم کند لی
برای من برجوع با پدر یا بتخلیص برادر و هو خیر الحاکمین و او بهترین حکم
کنندگانست چه براستی حکم کند و میل و مداهنه در حکم او نیست ارجعوا شما
باز گردید الی ابیکم بسوی پدر خود فقولوا یا ابانا پس بگویید ای پدر ما ان ابنک
بدرستی که پسر تو بنیامین سرق دزدی کرد و ما شهدنا و ما گواهی نمی دهیم

الا بما علمنا

الا بما علمنا مگر بآنچه دانیم که صواع ملک از بار او بیرون آمد و ما کنا و نیستیم ما
للغیب مر باطن حال را حافظین نگاه دارندگان یعنی بظاهر دزدی او
دیدیم اما از نفس الامر خبر نداریم که بروی تهمت کردند و صاع را در بار
او نهادند یا او خود مباشر این امر بود و اسئل القریة التی و بپرس از اهل آن
دیهی که کنا فیها بودیم در و یعنی مصر مراد آنست که بفرست و از مصریان
بپرس و العیر التی و از آن کاروانیان نیز سوال کن که اقبلنا فیها روی نهاده
بودیم بکنعان در میان ایشان و آن جمعی کنعانیان بودند از همسایگان یعقوب علیه السلام
و انا لصادقون و بدرستی که ما راست گویانیم فرزندان یعقوب علیه السلام بحکم
روبیل یا بیهودا روی بکنعان نهادند بخدمت پدر رامده آنچه برادر
گفته بود بموقف عرض رسانیدند قال گفت یعقوب علیه السلام بل سولت بلکه
بیاراسته است لکم برای شما انفسکم نفسهای شما امرا کاری را که خواسته اید
و با هم قرار داده و اگر نه ملک مصر چه میداند که جزای سارق استرقاقست
فصبر جمیل پس برمنست شکیبائی نیکو عسی الله ان یاتینی بهم جمیعا
شاید که خدای تعالی همه ایشانرا بمن رساند یعنی یوسف و بنیامین
و آن برادر دیگر که در مصر است انه هو العلیم بدرستی که اوست داناست
بحال من الحکیم و راست کار است در آنچه میکند پس یعقوب علیه السلام از غایت
ملال توجه به بیت الاحزان فرمود و تولی عنهم و روی اعراض کرد از فرزندان
و قال یا اسفی و گفت ای اندوه من علی یوسف بر فراق یوسف علیه السلام صاحب
کشاف گوید که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از جبرئیل علیه السلام پرسید که
وجد یعقوب و حزن او بچه مرتبه بود در مفارقت یوسف علیه السلام جبرئیل علیه السلام
فرمود که برابر هفتاد مادر فرزند مرده حضرت صلی الله علیه و سلم سوال
کرد که او را چه مقدار مزد دادند گفت مزد صد شهید آری هیچ کس را آتش
مفارقت برابر یعقوب علیه السلام نسوخت چهل سال و بقولی هشتاد سال از وقت
فراق یوسف علیه السلام گفت وقت فراق یوسف علیه السلام تا زمان وصال او چشم یعقوب علیه السلام
از گریه خشک نشد و از افتراق جگر گوشه پشت مبارکش خمیدگی گرفت
و ابیضت عیناه و سفید شد هر دو چشم او من الحزن از اندوه فهو کظیم
پس او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ اولاد و ظاهر
نمی کرد بیت دردیست درین سینه که گفتن نتوانیم • وین طرفه که این نیز نهفتن
نتوانیم • اما چون فرزندان فریاد و اسفی شنیده اضطراب پدر را مشاهده
نمودند قالوا گفتند تالله تفتؤا بخدای که همیشه باشی بانالم و زاری تذکر یوسف
یاد کنی یوسف را علیه السلام حتی تکون حرضا تا وقتی که بیمار شوی مشرف بر موت
او تکون من الهالکین یا باشی از جملهٔ هلاک شدگان قال گفت ای فرزندان
انما اشکوا جز این نیست که شکایت میکنم بثی و حزنی غم و اندوه خود را الی الله

و روی بگردانید از فرزندان

بخدای تعالی نه بشما و نه بغیر شما زیرا که کس بی کسان و چاره گر بیچارگان
اوست **مثنوی** حاجتی را که از تو میجویم • با کسی نه که با تو میگویم • راز گویم
بخلق خوار شوم • با تو گویم بزرگوار شوم • در بعضی تفاسیر هست که
چون یعقوب عم انما اشکوا بثی وحزنی الی الله گفت حق تعالی بدو وحی فرستاد
که ای یعقوب بعزت و جلال من که اگر یوسف عم و ابن یامین هر دو مرده بودندی
بدین ناله که تو کردی من ایشانرا زنده ساختمی بتو رسانیدمی و این مژده بود
که یعقوب عم گفت واعلم و من میدانم من الله از وحی خدای تعالی ما لا تعلمون
آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف عم و رسیدن او بمن و گویند روزی ملک الموت
عم بزیارت وی آمده بود یعقوب عم سوگند بدو داد که روح یوسف مرا قبض
کرده گفت نی یعقوب عم بدین امیدواری گفت یا بنی اذهبوا ای پسران من
بروید فتحسسوا پس تفحص کنید من یوسف واخیه از حال یوسف عم و برادر او
ولا تیأسوا و نا امید مباشید من روح الله از رحمت و فضل خدای تعالی انه
لا ییأس بدرستی که نا امید نشوند من روح الله از رحمت و فرج خدای تعالی
الا القوم الکافرون مگر گروه ناگروندگان پس یعقوب عم نامه نوشت
برین وجه که از یعقوب اسرائیل الله بن اسحاق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله
بسوی ملک مصر اما بعد ما آن اهل بیتیم که بلا را موکل ما کرده اند جدم
ابراهیم را دست بسته و پای بسته در آتش نمرود فکندند و حق سبحانه او را
نجات داد پدرم اسحاق را کارد بر حلق نهادند خدای تعالی برای او فدا فرستاد
و مرا پسری بود دوست ترین همه برادران بمن برادران او را بصحرا بردند و پیراهن
خون آلود بمن آورده گفتند او را گرگ بخورد من در فراق او چندان گریسته ام
که چشمم سفید شده او را برادری بود اعیانی که من بوی تسلی داشتم تو او را
بدزدی گرفته و نگاه داشته و ما نه از آن خانه دانیم که دزدی کنیم یا از ما دزدی
برآید اگر این فرزند را بمن فرستی فبها والا بر تو دعایی کنم که تا آن بهفتمین فرزند
تو برسد والسلام پس نامه را بفرزندان داد و اندک بضاعتی از پشم و روغن
و پینو امثال آن ترتیب نمود ایشانرا بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمده برادری
که آنجا بود ملاقات کردند و باتفاق روی ببارگاه یوسف عم نهادند فلما دخلوا
پس آن هنگام که درآمدند برادران یوسف عم علیه بروی قالوا یا ایها العزیز
گفتند ای عزیز مسنا رسیده است ما را واهلنا الضر و کسان ما را سختی
و بی نوایی و گرسنگی وجئنا ببضاعة و آورده ایم بضاعتی مزجاة اندک
و بی اعتبار فاوف لنا الکیل پس تمام کن برای ما کیل را وتصدق علینا و تصدق
کن بر ما بقبول بضاعت ما یا بزیاده از بهای متاع ما ان الله بدرستی که
خدای تعالی یجزی المتصدقین پاداشت دهد بنیکویی آنانرا که از روی تفضل
تصدق می نمایند و آن نامهٔ یعقوب را عم بر گوشهٔ تخت نهادند یوسف عم

نامه را بخواند

نامه را بخواند گریه بروی غلبه کرده و عنان تمالک از دست داده قال گفت
ای برادران هل علمتم آیا میدانید ما فعلتم آنچه کردید بیوسف واخیه
بیوسف و برادر او بر سبیل اجمال گفت نه از روی تفصیل فعل ایشان با یوسف
ظاهر و بابن یامین آن بوده که او را خوار و بی اعتبار میداشتند تا بمرتبهٔ
که با هیچ یک سخن نمی گفتند الا از روی عجز و مذلت یوسف گفت آیا دانسته اید
قبح آنرا که با یوسف عم و برادر او کرده اید و آیا از آن توبه فرموده اید اذ انتم
جاهلون که آن وقت شما نادانان بودید یعنی نورسیده و شوخ یا جاهل
بودید به حیله و قطع رحم و موافقت هوای نفس را یوسف عم این سخن را
از روی مناصحت گفت نه بر وجه معاتبت آنکه نقاب برافکند و تاج از سر
برداشت ایشانرا که نظر بر آن شکل شمایل افتاد قالوا گفتند ءانک لانت
یوسف استفهام تقریر است یعنی البته توئی یوسف عم که این جمال و کمال
دیگری را نتواند بود **بیت** که دارد از همه خوبان رخی چنین که تو داری •
تبارک الله ازین روی نازنین که تو داری • قال انا یوسف وهذا اخی گفت
من یوسفم و این برادر من بنیامین است قد من الله بدرستی که منت نهاد
خدای تعالی علینا بر ما بسلامت و کرامت انه من یتق بدرستی که هر که بترسد
از خدای تعالی ویصبر و صبر کند بر طاعات یا از معصیت فان الله پس
بتحقیق خدای تعالی لا یضیع ضایع نکند اجر المحسنین مزد نیکوکارانرا وضع
مظهر در موضع مضمر تنبیه است بر آنکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی
و صبر چون برادران یوسف عم بشناختند روی بتخت آورده خواستند که
پای یوسف را عم ببوسند یوسف عم از تخت فرود آمد و ایشانرا در کنار گرفت
قالوا تالله گفتند بخدای سوگند که بحسن صورت و کمال سیرت لقد آثرک الله
هر آینه برگزید ترا خدای تعالی علینا بر ما وان کنا لخاطئین و بدرستی که
هستیم ما گناهکاران بدان عملها که کرده ایم قال گفت یوسف عم در جواب ایشان
لا تثریب هیچ سرزنش نیست علیکم الیوم بر شما امروز و من هرگز دیگر گناه
شما را بر روی شما نیاورم یغفر الله بیامرزد خدای تعالی لکم مر شما را که اعتراف
کرده اید بگناه خویش وهو ارحم الراحمین و او بخشاینده ترین بخشایندگانست
مثنوی باهی بسوزد جهانی گناه • باشکی بشوید درون سیاه • بدرماندهٔ تخت
شاهی دهد • بدرماندگان هرچه خواهی دهد • پس چون بانوازش بزرگانه دل
برادران تازه ساخت بکار پدر دل افکار پرداخت و گفت اذهبوا بقمیصی هذا
ببرید این پیراهن مرا و آن قمیص خلیلی بود که جبرائیل عم در قعر چاه بوی پوشانید
و وحی بدو فرستاده که آنرا بکنعان رسانند فرموده که ببرید فالقوه پس بیفکنید
آنرا علی وجه ابی بر روی پدر من یأت بصیرا تا باز گردد بینایی و چشمش بحال
اول باز گردد واتونی و بیایید بمن باهلکم اجمعین شما بهمه کسان خود از احفاد

و خدم آورده اند که یهودا گفت ای یوسف ع پیراهن خون آلوده پیش پدر
من برده ام این پیراهن بمن حواله کن که ببرم شاید که فرح این قمیص تدارک
خون آن قمیص کند یوسف ع پیراهن بوی داد و اسباب راه جهت پدر و متعلقان
مهیا ساخت به برادران تسلیم کرد یهودا از مصر بیرون آمده همراه برادران
متوجه کنعان گشت ولما فصلت العیر و آن وقت که جدا شد یعنی بیرون
آمد کاروان از عمارات مصر و بفضای صحرا رسید باد صبا از حق تعالی دستور ری
خواسته بود که بوی پیراهن یوسف را دم بمشام یعقوب ع رسانید قال ابوهم
گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند از نبیره کان او انی لاجد بدرستی که
من می یابم ریح یوسف بوی یوسف را دم لولا ان تفندون اگر شما مرا بنقصان
عقل نسبت نکنید و نگویید که پیر شده و سن خرافت رسیده قالوا تالله
انک گفتند آنان که بخدای که تو هنوز لفی ضلالک القدیم در همان حیرتی قدیمی
در افراط محبت یوسف از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات او بعد از چهل سال
یا هشتاد سال فلما ان جاء البشیر پس آن هنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا
آورده اند که یهودا با برادرانش نه ایستاد سر و پای برهنه دویدن آغاز کرد تا
بکنعان رسید و نزدیک پدر آمده القیه بیفکند پیرهن یوسف را علیه السلام
علی وجهه بروی پدر فارتد بصیرا پس گشت بینا و با احفاد خود قال گفت
الم اقل لکم نی گفتم شما را انی اعلم انکه من میدانم من الله از الهام خدای تعالی
ما لا تعلمون انچه شما نمیدانید و آن حیات یوسف است ع و پیوستگی میان
من و او پس تهیه راه نمود هر که در ایشان پیوسته بود از ذکور و اناث متوجه
مصر شدند برادران دیگر رسیده و در دست و پای پدر افتادند قالوا گفتند
یا ابانا ای پدر ما استغفر لنا آمرزش طلب کن برای ما را از خدای تعالی
ذنوبنا گناهان ما را انا کنا بدرستی که هستیم ما خاطئین گناه کاران
قال گفت یعقوب ع سوف استغفر لکم زود باشد که آمرزش خواهم برای شما
ربی از پروردگار خود انه هو الغفور بدرستی که او آمرزنده تائبانست
بمحو ذنوب الرحیم مهربانست بر بندگان با کشف کروب تاخیر کرد تا شب جمعه
یا وقت سحر که مظنه محل اجابت دعوا نست یا خواست که بداند انکه یوسف ع
از ایشان عفو کرده یا نی و اصح آنست که تاخیر کرده تا وقتی که بمصر رسید شب
تهجد برخاست بنماز و بعد از تهجد روی بقبله بایستاد یوسف ع در قفای
خود بداشت و برادران در عقب او و آن حضرت دعا فرموده و فرزندان آمین
گفتند و حق سبحانه و تعالی اجابت فرموده القصه چون یعقوب ع نزدیک مصر
رسید یوسف ع با ملک ریان و تمامی اشراف مصر با لشکر آراسته باستقبال پدر
بیرون آمد و یعقوب ع با فرزندان بر بالایی بر آمده تفرج آن کوکبه و آراستگی میکرد دند
جبرائیل ع فرود آمد و یعقوب را گفت ازین لشکر و تجملات را عجب مدار بالا

نکر جنود ملک از زمین تا فلک بتفرج آمده بشادی تو مبتهج و مسرور آمده چنانچه
درین مدت از اندوه تو محزون و رنجور بودند پس یوسف ع چون پدر را دید
از مرکب فرود آمده خواست که سلام کند جبرئیل ع گفت بگذار تا پدر بر تو سلام کند
در خبر است که یعقوب ع نیز پیاده شده و چون چشمش بر جمال یوسف افتاد
گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان و هر دو دستها بگردن یک دیگر آورده
از شادی میگریستند مثنوی چه خوش حالیست روی دوست دیدن • پس از عمری
بیکدیگر رسیدن • شراب خوش دلی را نوش کردن • بشادی دوست را آغوش کردن •
بکام دل زمانی آرمیدن • بهم گفتن سخن و ز هم شنیدن • ز دلبر حال عجز آغاز کردن •
ز عاشق داد فتح غم باز کردن • پس در نزدیک مصر موضعی بود از آن یوسف و قصر
رفیع در انجا ساخته بود پس یوسف ع در انجا نزول فرموده فلما دخلوا پس آن
هنگام که در آمدند علی یوسف بر یوسف ع در آن منزل آوی الیه جای داد
بسوی خود ابویه پدر و خاله خود را که بجای مادرش بود و دیگر باره برادران را
در کنار گرفت و خاله را پرستش فرموده و برادرزادگان را نوازش کرد و قال ادخلوا مصر
و گفت در آیید بمصر ان شاء الله آمنین • اگر خواهد خدای تعالی در حالتی که
ایمنان باشید از قحط و عنا و مشقت و بلا استثنا داخلست در امن نه در دخول
و چون بمصر در آمدند ایشان را در منزل خود فرود آورد و رفع ابویه و بر داشت
پدر و خاله را یعنی ز بالا و برد علی العرش بر تخت خود و خروا و بر وی
در افتادند پدر و خاله و برادران له مر او را سجدا در حالتی که سجده کنندگان
بودند و تحیت و تعظیم ایشان در آن زمان سجده بود یوسف ع که آن حال
مشاهده نمود اظهار مسرت و بهجت فرمود و قال و گفت یا ابت ای پدر من
هذا این سجده کردن شما تاویل رؤیای تعبیر رؤیای منست که دیدم من قبل
پیش ازین در ایام صبا بت قد جعلها بدرستی که گردانید آنرا ربی پروردگار من
حقا راست و قد احسن بی و بدرستی که نیکویی کرده است بمن آفریدگار من
اذ اخرجنی چون بیرون آورد مرا من السجن از زندان ذکر چاه نکرد تا برادران
منفعل نشوند و جاء بکم و آورده شما را من البدو من البادیة و آن موضعی بود
از زمین فلسطین در ولایت شام که یعقوب ع انجا نشستی و آن نزدیک کنعان
بود یوسف ع جهت شکر نعمت فرمود که حق سبحانه مرا از زندان به تخت رسانید
و شما را از بادیه نزدیک من آورده تا با یکدیگر نشستیم من بعد ان از پس آنکه
نزغ الشیطان افساد کرد شیطان و مخالفت افکند بینی و بین اخوتی میان
من و میان برادران من ان ربی بدرستی که پروردگار من لطیف رساننده
نیکیست لما یشاء مر آنرا که خواهد انه هو العلیم بتحقیق او دانا بوجود
تدبیرات الحکیم محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات در لطایف فرموده که چون
بیست و چهار سال ازین واقعه بگذشت یعقوب ع را وفات رسید و بعده

دیگر چاه بیان نکرد

ازبیست وسه سال دیکر یوسف ع پدر را بخواب دید که می کوید که ای یوسف
بغایت مشتاق لقای توام بشتاب تا سه روز دیکر نزد من آیی یوسف ع
ازخواب درآمد و برادرانرا طلب کرده وصیتها کرد و یهودارا ولی عهد سا خته
فرزندانرا بدو سپرد و بطریق مناجات کفت رب ای پروردکار من قد آتیتنی
بدرستی که دادی مرا من الملک از پادشاهی و مملکت دادی وعلمتنی و
بیاموختی مرا من تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها فاطر السموات والارض
ای پدید آرنده آسمانها و زمینها انت ولیی تو یار من و متولی کار من فی الدنیا
والاخرة دراین سرا و در آن سرا توفنی بمیران مرا مسلما درحالتی که کردن نهاده
باشیم امرترا یعنی مرا مسلما بمیران والحقنی و در رسان مرا بالصالحین به پدرا
شایسته من آورده اند که بعد از سه روز که واقعه را دیده بود برودضه وصال
رحلت فرمود و حضرت حقایق پناهی قدس سره در قصهٔ یوسف و زلیخا که لباس
دلپذیر پوشانیده و نحریر بعضی ابیات از آن درین اوراق اتفاق افتاده وفات
یوسف را ع برین نمط ذکری فرماید **مثنوی** بکف جبریل حاضر داشت سیبی
که باغ خلد از آن می داشت زیبی • چو یوسف را بدست آن سیب بنهاد • روان
آن سیب را بویید جان داد • بلی زان نکهت باغ بقا یافت • از آن نکهت بسوی
باغ بشتافت • ذلک آنچه یاد کرده شد از قصهٔ یوسف ع من انباء الغیب از خبرهای
غیبست که ما بجهت ظهور دلایل اعجاز نوحیه الیک وحی می کنیم آنرا بتو وماکنت
لدیهم و تو نبودی نزدیک برادران یوسف ع اذ اجمعوا امرهم آن هنکام که
جمع کردند رایهای خود را برافکندن بچاه یوسف را ع وهم یمکرون وایشان مکر
میکردند به یعقوب ع در یوسف و چون تو آنجا نبوده مکذبان تو می دانند
که کسی نشنیده و خبر می دهی چنانچه بوده پس دلیل روشنست بر آنکه بوحی الهی
دانسته وما اکثر الناس و نیستند اکثر مردمان ولو حرصت و اگر حرص ورزی
بر ایمان ایشان بمؤمنین کرویدکان بجهت عناد و تصمیم ایشان در کفر و فساد
وما تسئلهم و نمی خواهی از ایشان علیه بر تبلیغ و ادای احکام یا خواندن قصص
قرآنی من اجر مزدی چنانچه قصه کویان می خواهند ان هو نیست قرآن الا ذکر
مکر یاد کردنی از خدای تعالی للعالمین مر عالمیانرا و نه تنها مشرکان مکه از معجزه
نور وی کرد اند وکاین من آیة و بسیار نشانهاء قدرت و دلایل داله بر وجود
صانع و حکمت اوست فی السموات والارض در آسمانها و زمینها که آن معاندان
یمرون علیها بر وی کذر ندبر آن وهم عنها و ایشان از آن آیتها معرضون روی
کردانند کانند نه در آن فکرت کنند و نه از آن عبرت کیرند وما یؤمن اکثرهم
و نکرویده بودند بیشترین ایشان بالله بخدای تعالی الا وهم مشرکون مکر
ایشان شرک آرندکان باشند کویند مراد ازین کروه کفار مکه اند که کفتند ربنا الله
و از پی در آورند که والملائکة بنات الله یا یهود که ولد آن آورند بخدای تعالی

وکفتند عزیر

وکفتند عزیر ابن الله یا نصاری که بخدای تعالی کرویدند وکفتند المسیح ابن الله
افامنوا آیا ایمن شدند مشرکان ان تاتیهم از آنکه بیاید بدیشان غاشیة عقوبتی
پوشیده یعنی فروکیرد ایشانرا من عذاب الله از عذاب خدای تعالی او تاتیهم الساعة
یا بیاید بدیشان قیامت بغتة ناکاهان وهم لا یشعرون و ایشان ندانند آمدن آنرا
و کارسازی نکرده باشند قل بکو ای محمد صلی الله علیه وسلم هذه این دعوت بتوحید
سبیلی راه منست و برین راه باشیم ادعو می خوانیم خلق را الی الله بخدای تعالی
علی بصیرة بر بیان هویدا و حجت روشن انا من ضمیر مستتر است در ادعو ومن
اتبعنی و میخواند بخدای تعالی هر که پی روی کرده است و سبحان الله و پاکست خدای
از شرکتها که شما او را بدان وصف میکنید وما انا و نیستیم ما من المشرکین از شرک آرندکان
امام زاهد آورده که کافران کفتند خدا برا فرشتکان هست چرا آدمی را برسالت
فرستاده اکر خواستی ملائکه را فرستادی حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاده
وما ارسلنا و نه فرستادیم ما من قبلک پیش از تو برسالت الا رجالا مکر مردانی را
نوحی الیهم وحی فرستاده شدیم بر ایشان حفص نوحی میخواند یعنی ما وحی
فرستادیم بسوی ایشان من اهل القری از اهل شهرو دیهها در وسیط از امام
حسن بصری رحمة الله علیه نقل میکند حق سبحانه و تعالی هرکز پیغمبری نفرستاده
از اهل دیه و نه از جن و نه از زنان و در باب سجاح کاهنه که دعوت نبوت
میکرد کفته اند **شعر** اصبحت نبینا انثی نطوف بها ولم تزل انبیاء الله
ذکرانا افلم یسیروا آیا سیر نمی کنند کافران فی الارض در زمین شام و یمن و
بودیار عادیان و ثمود نمی کذرند یعنی باید که می کذرند فینظروا پس به بینند
به نظر عبرت کیف کان که چکونه بود عاقبة الذین آخر کار آن مکذبان و منکران
که بودند من قبلهم پیش از ایشان پس پند بردا شتد از تکذیب پیغمبر و قرآن
حذر کنند ولدار الاخرة وهر آینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت او خیر
بهتر است از لذات فانیهٔ دنیوی للذین اتقوا مر آنانرا که بپرهیزد از شرک و نافرمانی
افلا تعقلون آیا تعقل نمی کنند و نمی اندیشند تا بدانند که بهتر است **بیت**
چه نسبت چاه سفلی را بنزهتکاه روحانی • چه ماند کلخن تیره بکلشنهای
سلطانی • پس باید که معاندان زمان تو بتمامی ایام حیات و دولت خود
مغرور نشوند که امم ماضیه را مهلت دادیم حتی اذا استیئس الرسل تا آنکاه
که نومید شدند فرستادکان از ایمان ایشان وظنوا وکمان بردند رسولان
آنهم بآنکه ایشان قد کذبوا بدرستی که مکذوب به شدند یعنی کفار بوعدهٔ
ایمان با ایشان دروغ کفتند یا کافران کمان بردند که رسل با ایشان دروغ
کفتند در وعد و وعید جاءهم نصرنا آمد به پیغمبران یاری کردن ما یعنی
عذاب بر آن قوم فرود آمد فنجی پس رهانیده شد من نشاء هر کرا ما
خواستیم یعنی پیغمبران و متابعان او ولا یرد و باز کردانیده نشود باسنا

عذاب ما عن القوم المجرمین از گروه کافران وقتی که بدیشان فرود آید لقد کان
بدرستی که هست فی قصصهم در قصهٔ انبیا علیهم السلام و امم ایشان یا
در قصهٔ یوسف ع‌م و برادران او عبرة اعتباری و پندی لاولی الالباب مر خداوندان
عقول خالص را سلمی رحمه الله از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه و
علی آبائه التحیة والسلام نقل می‌کند مراد از الباب اولوالاسرارند پس اعتبار
ازین قصها ارباب اسرار را باشد و حقایق کلام الله در آینه دل بی‌غل ایشان
روی نماید **بیت** دلی دریابد اسرار معانی • که روشن شد بنور جاودانی
ما کان نیست قرآن حدیثا یفتری سخنی که در بافته باشد ولکن تصدیق الذی
لیکن تصدیق آن چیزی که بود بین یدیه پیش از او از کتب الهی یعنی مصدق
و موافق آنست در راستی و درستی و تفصیل کل شیء و بیان همه چیزها
که محتاج الیه باشد در دین و دنیا و هدی و راه نماینده است مر ساکنان را ورحمة
و بخشش است لقوم یؤمنون مر گروهی را که بگروند بتوحید خدا و نبوت مصطفی

سورة الرعد و آیها صلی الله علیه وسلم اربعون و ثلث آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

المر • حروف مقطعه مختصر است از کلمات که دلالت بر صفات الهی کنند چنانچه در
گفته که الف آلای ویست و لام لطف بی‌منتهای و میم ملک بی‌زوال و را رأفت
برکمال و گویی آنست که بعضی از آن دلالت بر اسمای الهی دارد و برخی بر افعال او
چنانچه المر یعنی انا الله اعلم واری تلک این آیات آیات الکتاب آیات
قرآنست والذی انزل و آنچه فرو فرستاده شده است الیک بسوی تو من ربک
از پروردگار تو الحق درست و راستست ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان
از اهل مکه لا یؤمنون نمی‌گروند بدان جهت عدم تفکر در معانی آن الله خدای
تعالی الذی آنست که برداشت آسمانها را یعنی بیافرید برداشته بغیر عمد بی‌ستونی
که بر آن قایم بود ترونها می‌بینید شما آسمانها را مرفوع بی‌ستونی و گفته‌اند برداشته
آسمانرا بی‌ستون که شما ببینید پس لازم می‌آید که ستون هست ولیکن مرئی نیست
و آن قدرتست که آسمان بدان مرفوع می‌باشد و در فواید السلوک آورده که باری
تعالی سقوف عالیه و سطوح مرتفعهٔ سموات را بی‌قایمه که ادراک توانید نمود برافراشت
و بی‌ستونی که مشاهده توانید فرمود بلند برداشت یعنی ستون هست اما
مخفی است و قایمه موجودست ولیکن غیر مرئی است و آن عدالت تواند بود که
بالعدل قامت السموات **مثنوی** آسمان و زمین بعدل بپاست • حق ز شاهان
بغیر عدل نخواست • گر نباشد ستون خیمه بجای • کی بود خیمه بی‌ستون برپای •
ثم استوی پس قصد کرد علی العرش بآفریدن عرش یا مستولی شد برو باقتدار
و نفاذ حکم یا عرش ملک باشد او قصد فرمود بان بحفظ و تدبیر و سخر الشمس
والقمر و رام کرد آفتاب و ماه را جهت مصالح عباد بآنچه خواست از حرکت ایشان

بوحد معین

بوحد معیّن کل هر یک از ایشان یجری میروند و حرکت میکنند لاجل مسمی تا وقتی
نام برده شده یعنی مدت معیّن که دور خود باتمام رسانند یا جریان دارد تا زمانی
که سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام الساعة یدبر الامر تدبیر میکند خدای تعالی
کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیا و اماتت یفصل الایات
بیان میکند آیتهای قرآن را یعنی مفصل میسازد با امر و نهی یا احداث دلایل
قدرت میکند یعنی بعد از دیگری لعلکم شاید که شما بلقاء ربکم بدیدار پرورد
یعنی بدیدن جزائی که خواهد داد در قیامت توقنون بی‌گمان گردید و دانید
که هر که قادر است بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده و احیا وهو
الذی مد الارض و اوست آنکه بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسط کرد
بطول و عرض تا منقلب حیوان باشد وجعل فیها و بیافرید در آن رواسی
کوههای محکم پای برجای که میخ زمین بود وانهارا و پیدا کرد در زمین
جویهای آب روان ومن کل الثمرات و از همه میوهای جعل فیها بیافرید در
زوجین اثنین دو صنف مثلا سیاه و سفید خرد و بزرگ ترش و شیرین
حار و بارد و بری و بوستانی و امثال آن اثنین تاکید زوجین است کما هو
دأب العرب فی کلامهم یغشی اللیل النهار می‌پوشاند و درمیکشد شب را
بر روز تا هوا بعد از آنکه روشن بوده تاریک می‌شود ازینجا درمیتوان یافت
که تغشیهٔ روز نیز در شب تا هوا بعد از تاریکی روشن گردد از روست
ان فی ذلک بدرستی که در آثار قدرت که مذکور شد لایات هر آینه نشانها
روشن است لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند در آن و دانند که
تکوین این اشیا و تخصیص هر یک بچیزی دلیلست بر وجود صانع حکیم
وفی الارض و در زمین قطع متجاورات پاره‌هاست پیوستهٔ یکدیگر
این نیز یکی از دلایل قدرتست که قطعهای زمین بیکدیگر پیوسته بعضی
شایستهٔ زراعتست و برخی شوره‌زار و قدری ریگ آمیز و قطعهٔ سنگستان
وجنات من اعناب و دیگر در زمین بوستانهاست از انگور بسیار و
وزرع و کشتها ونخیل و خرمابنان صنوان چند شاخ از یک اصل رسته
وغیر صنوان و نه چنان بلکه متفرق الاصول یعنی هر یک شاخ از بیخی رسته
یسقی بماء واحد آب داده می‌شود این همه اشجار و زرع بیک آب ونفضل بعضها
و تفضیل میدهیم بعضی را از آن علی بعض بر بعضی دیگر فی الاکل در مزه
و بحسب شکل و لون و رایحه و طعم ان فی ذلک بدرستی که درین چه ذکر کرده شد
لایات هر آینه دلالتهای واضح است لقوم یعقلون مر قومی را که تعقل
کنند و تأمل نمایند که اختلاف میوها بر اشجار با آنکه از یک آب پرورش
می‌یابند نمی‌تواند بود الا بارادت قادر مختار و در تبیان آورده که این مثل
بنی آدمست در اختلاف الوان و اشکال و هیأت و اصوات و اخلاق با وجود

آنکه بذرهم بکیست و در مدارک کفته که مثل اختلاف قلوبست در آثار و انوار و
اسرار و هر دلی را صفتی و هر صفتی را نتیجه دلی باشد موصوف بانکار و استکبار
که قلوبهم منکرة وهم مستکبرون و بازدل آرمیده بذکر حضرت پروردکار جل جلاله
که وتطمئن قلوبهم بذکر الله **مصرع** ببین تفاوت راه از کجاست تا بکجا وان تعجب
واکر عجب میداری ای محمد صلی الله علیه وسلم از ناکرویدن کافران بدلایل
وحدت فعجب قولهم پس شکفتست قول ایشان یعنی جای آنست که متعجب
شوند از سخن ایشان که میکویند ائذا کنا آیا آن وقت که ما باشیم ترابا خاک
یعنی آن وقت که بعد از مرک ما خاک شویم ائنا آیا ما لفی خلق جدید باشیم
در آفرینش نو یعنی باز ما را زنده کردانند و محل تعجب آنست که ایشان خدا را
خالق آسمان و زمین میدانستند و هیچ فکر نمی کردند که هر که برابدا قادر باشد
بر اعاده نیز قادر تواند بود **بیت** آنکه پیدا ساختن کار وی بود • زندکی دادن
چه دشوارش بود • اولئک الذین آن کروه آنانند که ایشان کفروا بربهم نکرویدند
به پروردکار خود بجهت ناکرویدن او بر حشر و نشر واولئک الاغلال وآن
کروه اند که غلها فی اعناقهم در کردنهای ایشانست یعنی مقیدند باغلال
ضلال و ایشانرا امید خلاصی نیست یا روز قیامت غل آتشین بر کردن ایشان
نهند و علامت کفار در دوزخ این باشد واولئک وآن کروه اصحاب النار
ملازمان آتش دوزخ اند هم فیها ایشان در آن آتش خالدون جاویدان اند
در خبر است که نضر بن حارث و اشباه او استعجال عذاب میکردند حق سبحانه
و تعالی میفرماید که ویستعجلونک و طلب تعجیل میکنند از تو بالسیئة بعقوبتی
که خدای تعالی ایشانرا مقرر کرده قبل الحسنة پیش از عافیت حق سبحانه
و تعالی عذاب استیصال را ازین امت صرف کرده و تعذیب مکذبان آن حضرت را
صلی الله علیه وسلم تأخیر فرموده و با قیامت افکنده آن تأخیر حسنه است و آن
استیصال سیئه و کافران استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از احسان
الهی بر ایشان بتأخیر آن و عجبست از ایشان که عذاب میطلبند وقد خلت
و حال آنکه کذشته است من قبلهم المثلات پیش از ایشان عقوبتها بر مکذبان
چون خسف و مسخ و رجم و ایشان دانسته اند پس چرا بآن اعتبار نمیکیرند
و برای خود مثل آن میطلبند وان ربک و بدرستی که پروردکار تو لذو مغفرة
هر اینه خداوند آمرزش است للناس برای مردمان یعنی کافران اکر ایمان
آرند و تصدیق حق کنند خدای تعالی ایشانرا بیامرزد علی ظلمهم با وجود
ظلمی که داشته اند یعنی کفر چه ایمان هادم جرایم زمان کفرست وان ربک
و بدرستی که پروردکار تو لشدید العقاب سخت عقوبت است بر کافران
اکر مصر باشند بر کفر و تکذیب و کفته اند ذو مغفرت است بر مؤمن بتوبه و
استغفار و سخت عقوبت است بر کافران بانکار و استکبار محققان بر آنند که

تمهید قواعد

تمهید قواعد خوف و رجا درین آیتست میفرماید که آمرزنده است تا از رحمت او
نا امید نشوند و عقوبت کننده است تا از هیبت او ایمن نباشند و در حدیث
آمده که اکر عفو خدای تعالی نبودی عیش هیچ احدی کوارنده نشدی و اکر وعید
حق نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از عمل باز ماندندی **بیت** ز حق می ترس
تا غافل نکردی • مشو نومید تا بد دل نکردی • ویقول الذین کفروا و میکویند آنانکه
کافر شدند لولا انزل چرا فرستاده نمیشود علیه بر محمد صلی الله علیه وسلم
آیة من ربه نشانه از پروردکار او یعنی معجزه که ما می طلبیم چون عصای
موسی عم و احیای عیسی عم انما انت منذر جز این نیست که تو بیم کننده یعنی
فرستاده شده برای بیم کردن بر تو همین بلاغست و بس ترا در اظهار آیات
چه اختیار ولکل قوم و مر هر کروهی را هاد راه نماینده است یعنی پیغمبری که
مخصوص باشد بمعجزی در جنس آنچه غالب بود بر قوم او و چون سحر در زمان
موسی عم و طب در وقت عیسی عم پس معجزه موسی و عیسی علیهما السلام
که شما می طلبید اختصاص بزمان ایشان داشته و چون فصاحت بر شما
غالبست قوی ترین معجز من قرآنست فأتوا بسورة من مثله الله یعلم خدای
تعالی میداند ما تحمل آنچه میدارد کل انثی هر زنی از فرزندان نر و ماده و سیاه
و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و جز آن وما تغیض الارحام و داند
آنچه بکاهد رحمها یعنی حق سبحانه و تعالی بکاهاند در رحم از کودک که تمام
خلقت بیرون نیاید وما تزداد و آنچه زیاده سازد یعنی خدای تعالی افزون
کرداند در جثه ولد از اعضای زایده و کفته اند مراد از زیاده و کم عدد ولدست
چه رحم مشتملست بر یک فرزند تا چهار و نهایت اولاد در رحم چهارست
نزد امام اعظم رحمه الله و از انوار امام شافعی رحمه الله نقل میکنند که در یمن
زنی پنج بطن بزاد در هر بطنی پنج فرزند و الله قادر علی ما یشاء و یا هر دو
مدت حملست و اقل آن باتفاق شش ماهست و اکثر نزد امام اعظم رحمه الله
دو سال و نزد امام شافعی رحمه الله چهار سال و پیش امام مالک رحمه الله
پنج سال وکل شیء و هر چیزی عنده نزد او بمقدار باندازه است که از آن
زیاده و کم نشود عالم الغیب او ست داننده پوشیدها از حس والشهادة
و آشکارا یعنی بر حواس الکبیر بزرک المتعال برتر از همه سواء منکم یکسانست
از شما در پیش علم او من اسر القول هر که بپوشد سخنی را در نفس خود ومن
جهر به و هر که آشکارا کند آنرا بدیکری ومن هو مستخف و هر که طلب خفا
می کند و می پوشد عمل خود را باللیل بشب وسارب و هر که ظاهر و آشکارا می کند
عمل خود را بالنهار بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل سرا و علانیة
بر وی پوشیده نیست له مر خدا راست معقبات ملائکه پی در پی با آنکسی
که می پوشد و آشکارا میکند قول و فعل خود را فرشتکانند در پی اعمال و اقوال

و افعال او در روز و شب من بين يديه از پيش روی او و من خلفه و از پس او
يحفظونه نگاه ميدارند او را من امر الله بفرمان خدای تعالی و آنچه از و صادر
ميشود می نويسند و ايشانرا برره و کراماً کاتبين گويند در تبيان آورده که ايشان
ده ملک اند بروز و ده بشب و اصح آنست که دو ملک اند بروز و دو بشب
و گفته اند حق سبحانه و تعالی فرشتگان آفريده تا بندگان او را نگاه ميدارند
از مضار و مکاره و در زاد المسير از کعب الاحبار نقل ميکند که اگر خدای تعالی
ملائک را موکل آدميان نکردی هر آينه جنيان ايشانرا ربودندی از روی زمين
و گفته اند ضمير يحفظونه عايد ست بحضرت رسالت صلی الله عليه و سلم يعنی
مر خدايرا فرشتگانند که محافظت آن حضرت صلی الله عليه و سلم ميکنند از ضرر
اعادی چنانچه از شر عامر ابن طفيل و اربد ابن ربيعه او را نگاه داشت و عن قريب
قصه ذکر خواهد يافت ان الله بدرستی که خدای تعالی لا يغير تغيير نکند ما بقوم
آنچه بگروهی باشد از عافيت و نعمت حتی يغيروا تا وقتی که اين گروه تغيير
دهند ما بانفسهم آنچه در نفسهای ايشانست يعنی بدل کنند اخلاق جميله را
باخلاق رذيله سلمی گويد تغيير دهند زبانرا از ذکر او و تغيير دهند دلهارا از برّ
خود مادام که دل را با او راست دارند و غفلت نورزند آثار فيض بديشان متصل
بود **بيت** گرت هواست که معشوقه نگسلد پيمان • نگاه دار سر رشته تا نگه دارد
و اذا اراد الله و چون خواهد خدای تعالی بقوم سوء بگروهی عذاب و عقوبت
و هلاک فلا مرد له پس بازگردانندۀ نيست مرآنرا يعنی کس نتواند که او را رد کند
از خود يا از ديگری و ما لهم و نيست آن قوم را من دونه بجز خدای من وال
کسی که متولی ايشان شود در دفع عذاب يا ياری کند ايشانرا هو الذی اوست
آنکه يريکم البرق بشما نمايد برق را و آن لمعه ايست سريع الزوال که از سحاب
ظاهر گردد و او نشانۀ باران باشد پس خدای تعالی برق را می نمايد خوفا از برای
ترس مسافر و کسی که باران او را ضرر کند و طمعا و برای طمع مقيم و جمعی که بباران
محتاج باشند و ينشئ و بردارد در هوای السحاب الثقال ابرهای که باب گران بارند
و يسبح الرعد و تسبيح می گويد رعد بحمده ملتبس بحمد خدای تعالی يعنی تسبيح را
بالتحميد مقترن می سازد و رعد ملکيست که سحاب را می راند و برق تازيانۀ اوست
در حقايق سلمی از ابن ريحانی نقل ميکند که رعد صاعقۀ فرشتگانست و برق
آه پر سوز و باران گريۀ ايشان و الملائکة و تسبيح ميکنند جميع فرشتگان يا آنان
که اعوان رعد اند من خيفته از ترس خدای تعالی و يرسل الصواعق و فرو
می فرستد صاعقهارا از ابر فيصيب بها پس می رساند آنرا من يشاء هر کرای خواهد
که بدان هلاک سازد چون اربد بن ربيعه آورده اند که در سال نهم از هجرت عامر
بن طفيل با اربد بن قيس گفت بديدن محمد صلی الله عليه و سلم ميرويم چون
من او را بسخن مشغول گيرم تو از عقب وی در آی و شمشير بر مقتل وی زن

نعوذ بالله

نعوذ بالله تعالی چون بمجلس در آمدند عامر آن حضرت را بسخن مشغول کرد اربد
و بعد از مقالات بسيار گفت ای محمد صلی الله عليه و سلم بر دم و لشکر بسيار از پياده
و سوار بر سر تو آرم اين بگفت و با اربد بيرون آمد آن حضرت فرمود که اللهم
اکفنيهما بما شئت پس عامر با اربد گفت آن همه وصيت من کجا رفت اربد گفت
هر گاه که ارادۀ تيغ زدن کردم تو ميان من و او حايل شدی القصه چون از مدينه
بيرون آمدند صاعقه بيامد و اربد بسوخت و عامر نيز در راه به بدترين صورتی
بمرد و گويند يهودی بجناب نبوة آمد و گفت يا ابا القاسم خبر ده مرا که خدای تو
از چه چيز ست از مرواريد يا از زر سرخ فی الحال از سحاب غضب الهی صاعقه
ظاهر شد و او را بسوخت و حق سبحانه اين آيت را فرستاد که صاعقه بر هر که خواهد
فرستد از کافران و هم يجادلون و ايشان جدال ميکنند فی الله در حق خدای
تعالی که او از چه چيز است يا جدال ايشان تکذيب پيغمبر ست در آنچه خدايرا بدان
وصف ميکند از کمال علم و قدرت و تفرد بر الوهيت و هو شديد المحال و خدای
تعالی سخت عقوبتست بر مجادلان له مر خدايراست دعوة الحق خواندن بحق
که کلمۀ لا اله الا الله است يا مر او راست سزاواری آنکه بعبادت او خوانند
يا او راست دعوة مجابه يعنی که بخوانندش اجابت کند و الذين يدعون و آنانرا که
ميخوانند من دونه بجز وی يعنی بتانرا که مشرکان ميخوانند لا يستجيبون لهم اجابت
نمی کنند مر ايشانرا بشیء بچيزی از مرادات الا کباسط کفيه مگر همچون اجابت
کسی که بگشاده هر دو کف خود را الی الماء بسوی آب يعنی تشنه که بر سر چاهی رسد
و با او دلو و رسن نبود هر دو دست خود را بسوی چاه بگشايد و بفرياد زاری و دعا
آب را می طلبد ليبلغ فاه تا بدهن او برسد و ما هو و نيست آب ببالغه رسيده بدهن
او زيرا که آب جمادست دانا نيست بخواندن و قدرت ندارد بر اجابت او بخلاف
طبع نمی تواند که از مرکز بمحيط حرکت کند و اصنام نيز نسبت بهمين خود
همين حال دارند و ما دعاء الکافرين و نيست خواندن کافران مر بتانرا الا
فی ضلال مگر در گمراهی و بطلان و نااميدی و ضايع بودن و لله يسجد و مر خدايرا
سجده کند من فی السموات هر آنکه در آسمانهاست و الارض و هر که در زمين است
طوعا از روی فرمان برداری مراد مؤمنانند که در آسانی و دشواری فرمان
برند و سجده کنند و کرها و از روی کراهت و ناخواست که مراد کافرانند
که در وقت شدت و محنت بضرورت سجده کنند و ظلالهم و سجده ميکند
سايهای اهل آسمان و زمين به تبعيت اشخاص بالغدو بامداد بسوی مغرب
و الاصال و شبانگاه بسوی مشرق مراد دوام است و تخصيص دو وقت جهت
آنکه امتداد ظل در ايشان اظهر باشد اين سجدۀ دوم است از سجدات قرآنی
و حضرت شيخ قدس سره در سفر سابع از فتوحات که ذکر سجدۀ قرآنی ميکند اين را
سجود الظلال و سجود العالم گفته و فرموده که لازم است که بنده تصديق کند

سجده

خدا برا درین خبر و سجده آرد و در باب دهم از سفر ثانی آورده که از اسرار این
عالم یکی آنست که هیچ حادثی نیست الا آنرا سایه ایست و آن ساجد ست
مرحق را و قایم است بعبادت و بر هر حال خواه آن حادث مطیع باشد و خواه
عاصی اگر از اهل موافقتست او با ظل خود در ان سجده یکی است و اگر مخالفست
ظل در ان طاعت نایب مناب اوست و حقیقت آنست که طوع و رغبت
صفت آنهاست که لطف ازل نهال ایمان در زمین دل ایشان نشانده
و نفرت و کراهیت خاصیت آنانکه قهر لم یزل تخم خذلان در مزرعهٔ نفس
نافرمان افشانده **بیت** بران زخمی زند کین بی نیازیست • برین مرهم نهد
کین دلنوازیست • قل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم من رب السموات والا رض
کیست پروردگار آسمانها و زمینها یعنی از کافران پرس که خالق آسمان و زمین
کیست پس جواب ده از قبل ایشان قل الله بگو خداست چه ایشانرا جز این
جوابی نیست و چون جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشانرا قل افاتخذتم
ایا فرا میگیرید من دونه اولیاء بجز از وی معبودی و ایشانرا دوست دارید یعنی
چون میدانید که آفرینندهٔ آسمان و زمین اوست چرا غیرا و را می پرستید و میگیرید
دوستان که ایشان لا یملکون نمی دارند و مالک نیستند لانفسهم برای نفسهای خود
نفعا سودی ولا ضرا و نه زیانی یعنی برای خود جر نفع نمی توانند و مالک نیستند
بر دفع ضرری از خود پس سودی بدیگری چگونه توانند رسانید و بچه نوع زیان
از و توانند باز داشت قل هل یستوی الاعمی بگو آیا برابر می باشد نابینا که عابد
صنم است والبصیر و بینا که پرستندهٔ خداست ام هل تستوی الظلمات یا برابر بر
کنند تاریکیهای شرک و انکار والنور و روشنی توحید و معرفت ام جعلوا لله
یا آیا کافران ساختند برای خدای شرکاء خلقوا انبازانی که بیافریدند کخلقه
مانند آفریدن خدای تعالی فتشابه الخلق پس متشابه شد آفریده علیهم
برایشان یعنی ندانستند که آفریدهٔ خدای تعالی کدام است و آفریدهٔ شرکا کدام
حاصل آنکه ایشان شریکان نگرفتند برای خدای که مثل او آفریننده باشد و کار برایشان
مشتبه شود و گویند ایشان نیز می آفرینند چنانچه خدای تعالی می آفریند پس مستحق
عبادت باشد چنانچه او هست قل الله بگو خدای تعالی خالق کل شیء آفرینندهٔ
همه چیزهاست و شریک ندارد در آفریدن تا شریک او باشد در پرستیدن وهو
الواحد و اوست یکتا در الوهیت القهار غالب بر همه چیزها انزل من
السماء فرو فرستاد از سحاب یا از جانب آسمان ماء آبی فسالت اودیة پس
برفت رودها از ان آب بقدرها باندازهٔ خود یعنی هر وادی بمقدار خود بخوردی
و بزرگی و تنگی و فراخی برداشت یا باندازهٔ که خدای تعالی مقرر کرد که آن سود
رساند و زیان نکند فاحتمل السیل پس برداشت این آب روان زبدا رابیا
کف بلند را یعنی بر زبر آورد ومما یوقدون بعضی از انچه در کوره نهاده می افرو زند

وحفص بغیبت

وحفص بغیبت میخواند یعنی مردمان می افروزند علیه فی النار بر وی در آتش
یعنی میگدازند از فلزات چو زر و نقره و مس و آهن و غیر آن ابتغاء
حلیة از برای پیرایه او متاع یا برای اوانی و آلات محاربت و ادوات محا دبث
زبد کفی است مثله مثل آن کف که بر روی آبست کذلک همچنین که ذکر کرده
شد یضرب الله مثل می زند خدای تعالی الحق والباطل حق را و باطل را
تشبیه میکند سخن حق را در افاده و ثبات بآبی که جهت منافع خلق از
آسمان فرود آید و به فلزی که برای پیرایه و امتعهٔ مختلفه محتاج الیه باشد
و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب و بر زبر فلز
باشد فاما الزبد اما کف روی آب و خبث بالای فلز فیذهب جفاء
برود در حالتی که مطروح و ساقط باشد واما ما ینفع الناس واما انچه
سود رساند مردمانرا چون آب صافی یا فلز گداخته بی غش فیمکث فی الا رض
پس بماند در زمین تا بدان منتفع شوند کذلک همچنین که ذکر کرده شد یضرب
الله الامثال میزند خدای تعالی مثلها را برای تعقل و تأمل در آن درین
آیت علماء تنزیل را و تأویل را لطایف بسیارست بعضی برانند که مراد ازین
آب قرآنست که حیات دل اهل ایمانست و اودیه دلها اند که فراخور استعداد
خود از ان فیض می گیرند و زبد هواجس نفسانی و وساوس شیطانیست
و آب صافی منتفع به سخن حق است و اگر کسی را بداعیهٔ اطلاع بر بعضی از
حقایق و دقایق این آیت باشد ممکن که در مطالعهٔ همین مجمل از جواهر
التفسیر بدان معنی فایض تواند شد للذین استجابوا مر آنانرا که اجابت نمو دند
لربهم مر فرمان پروردگار خود را الحسنی پاداشت نیکوست یا دار حسنی که
بهشت باشد والذین لم یستجیبوا له و آنانکه اجابت نکردند له مر خدا را لو
ان لهم اگر باشد مر ایشانرا ما فی الارض انچه در زمین است جمیعا همه آن
نقد و جنس و امتعه و ضیاع و مثله و مانند اینها همه دیگر معه با آن باشد یعنی
اگر آن قدر که نقود و امتعهٔ دنیی که هست با آن اضافت کنند و همه در تصرف
کافران باشد روز قیامت لافتدوا به هر آینه فدا کنند آنرا تا از عذاب برهند
حساب ه اولئک آن گروه لهم مر ایشانراست سوء الحساب بدی شمار یعنی سختی که
حسنات قبول نکنند و سیئات ایشان نیامرزند ومأویهم و بازگشت ایشان
جهنم دوزخ باشد وبئس المهاد و بد جایگاهست دوزخ افمن یعلم آیا
کسی که میداند انما انزل انکه هر چه فرو فرستاده اند الیک بسوی تو من ربک
از پروردگار تو الحق درست و راستست یعنی حمزه بن عبد المطلب رضی الله
عنه کمن هو اعمی همچون کسیست که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند یعنی ابو
جهل انما یتذکر جز این نیست که پند پذیر میشوند بقرآن اولوا الالباب خداوندان
عقلهای صافی شده از معارضهٔ وهم الذین یوفون آنانکه وفا میکنند

بعهد الله به پیمان خدای تعالی که در روز میثاق بسته اند ولا ینقضون
المیثاق و نمی شکنند آن پیمان والذین یصلون وانانکه پیوند می کنند ما امر الله
به آنچه امر کرده است خدای تعالی بآن ان یوصل انکه پیوند کرده شود یعنی رحم
یا ایمان بجمیع کتب و رسل بی جدایی میان ایشان و یخشون ربهم و می ترسند
از عذاب پروردگار خود و یخافون وخوف می کنند سوء الحساب از سختی
حساب والذین صبروا وانانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوای و
یا بر جهاد ابتغاء وجه ربهم از برای طلب رضای پروردگار خویش واقاموا
الصلوة وبپای داشتند نماز مفروض را وانفقوا و نفقه کردند مما رزقناهم
بعضی از آنچه بدیشان داده بودیم یعنی آنکه واجب بود بر ایشان سرا پنهان
وعلانیة و آشکارا ویدرؤن و دفع کردند بالحسنة السیئة به نیکویی بدی را یعنی
در عوض بدی نیکویی کرد و کفته اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند و فحش را
بسلامت و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت
چنانچه در حدیث آمده که اتبع السیئة الحسنة مثلها و بعضی از ارباب تحقیق
فرموده اند که چون بر ایشان ظلمی واقع شد عفو کردند در برابر آنکه ایشانرا محروم
ساختند عطا دادند و اگر کسی از ایشان برید در و پیوستند رباعی کم مباش
از درخت سایه فکن • هر که سنگت زند ثمر بخشش • از صدف یاد گیر نکته حلم
هر که سر ببردت گهر بخشش • اولئک آن گروه که بدین صفات موصوفند
لهم مر ایشانراست عقبی الدار سرانجام نیکو یعنی جزای این عمل دادن در عاقبت
وان چه چیز است جنات عدن بوستانهای پایدار که همیشه در و باشند یدخلونها
در آیند در آن ومن صلح و در آیند هر که شایسته باشد بایمان وطاعت من
آبائهم از پدران ایشان وازواجهم و زنان ایشان وذریاتهم و فرزندان
ایشان والملائکة یدخلون علیهم و فرشتگان در آیند بدیشان من کل باب
از هر دری از درهای منازل ایشان در عین المعانی آورده که مقدار
شبانروزی از دنیا سه نوبت نزد ایشان آیند وگویند سلام علیکم بشما درست
بدوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود بما صبرتم بسبب آنچه صبر
کردید در قوت القلوب آورده که شکیبا بودید بر فقر در دنیا و فقر دوست ترین
صفتیست نزد خدای تعالی چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم بلال را گفت چنان کن که فقیر بخدای تعالی رسی نه غنی
مصرع کاینجا فقرا از همه مقبول ترند • فنعم عقبی الدار پس نیکست سرانجام
آن سرای که ایشان یافتند والذین ینقضون وانانکه می شکنند عهد
الله پیمان خدا را من بعد میثاقه از پس محکم کردن آن باعتراف
و قبول ویقطعون وانانکه بریدند ما امر الله به آنچه خدای تعالی
فرموده است بآنچه ان یوصل آنکه پیوند کنند رحم یا ایمان بهمه پیغمبران

وکتابها

وکتابها ویفسدون فی الارض و تباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم یا
معصیت یا فتنه انگیزی اولئک آن گروه لهم اللعنة مر ایشانراست
دوری از رحمت ولهم ومر ایشانراست سوء الدار بدی عاقبت در دنیا
و آخرت الله یبسط الرزق خدای تعالی کشاده میکرداند روزی را لمن
یشاء برای هر که میخواهد ویقدر و تنگ می سازد بر کسی که اراده میکند
و فرحوا و شاد شده اند اهل مکه بالحیوة الدنیا بزندگانی دنیا و آنچه از متاع
او بدیشان داده اند وما الحیوة الدنیا و نیست زندگانی این سرای فی الاخرة
در جنب آن سرای الا متاع مگر برخورداری اندک یا متاعی از امتعه که
وفا و بقای ندارد چون ادوات خانه ویقول الذین کفروا و گویند آنانکه
نگرویدند لولا انزل چرا فرو فرستاده نمیشود علیه بر محمد صلی الله علیه وسلم
آیة من ربه آیتی از پروردگار او بر آن وجه که ما میخواهیم قل ان الله
بدرستی که خدای تعالی یضل من یشاء گمراه میکند هر کرا میخواهد مراد آنانند
که اقتراح آیات کرده اند بعد از ظهور معجزات یا اگر خواهد با وجود شهود هزار
آیت گمراه را براه نیارد ویهدی الیه و راه نماید بسوی خود بی مشاهدت آیت
من اناب هر که باز گردد بوی و آنان چه کسانند الذین آمنوا آنانکه گرویدند
بخدای تعالی وتطمئن و آرام می یابد قلوبهم دلهای ایشان بذکر الله بیاد
خدای تعالی یعنی چون ذکر خدای تعالی شنوند بدان انس گیرند و آرام یابند
یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قوی ترین
معجزاتست و در فصول از ابن عیینه رحمه الله نقل میکند که مراد از ذکر
حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم که دلهای مؤمنان بدو آرام دارد
الا بذکر الله بدانید که بذکر خدای تعالی تطمئن القلوب آرام می یابد
دلهای مؤمنان مجاهد فرموده که مراد اصحاب حضرت رسول الله اند
سلمی گوید در حقایق آورده که آرام دل عوام به تسبیح و ثنا باشد و اطمینان
دل خواص بصفات اعلی و آرامش دل علماء ربانی بحقایق اسماء حسنی اما
دل موحدان آرام نیابد الا بمشاهده لقا وهو المقصد الاقصی الذین آمنوا
آنانکه گرویدند وعملوا الصالحات و بکردند عملهای شایسته طوبی لهم
زندگانی خوشست ایشانرا وحسن مآب و نیکویی بازگشت طوبی درختیست
در بهشت که بیخ آن در منزل حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم و در هیچ غرفه
و قصری نباشد که شاخی از آن نبود و چشمه سلسبیل و کافور از زیر آن منفجر باشد
کذلک ارسلناک همچنانکه رسل پیش از تو فرستادیم فی امة قد خلت بسوی
امتی که گذشته است من قبلها امم پیش از ایشان امتان دیگر لتتلو تا بخوانی
علیهم بر ایشان الذی اوحینا الیک آن چیزی را که وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن
وهم یکفرون و حال آنکه ایشان می گروند بالرحمن بخدای که رحمن نام اوست

مراد مشرکان مکه اند که چون ایشان را گفتند که سجده کنید رحمن را قالوا وما
الرحمن و در صلح حدیبیه نیز که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم مرتضی
علی را رضی الله عنه گفت که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهل بن عمرو گفت
که رحمن کیست قل هو ربی بگو رحمن آفریدگار منست لا اله الا هو هیچ معبودی
سزای پرستش نیست مگر او علیه بر او نه بر غیر او توکلت توکل کردم در یاری
دادن و مرا بر شما غالب ساختن و الیه متاب و بسوی اوست بازگشت من
آورده اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم اگر خواهی که ترا متابعت
کنیم بقرآن خود کوهها از حوالی مکه بردار تا زمین بر ما گشاده گردد و دیگر
زمین را بشکاف تا چشمها و جویها پدید آید و تا زراعت کنیم و قصی بن
کلاب را زنده گردان تا از پدران ما با ما در باب تو سخن گوید آیت آمد
ولو ان قرآنا و اگر کتابی بودی که درین عالم سیرت به الجبال رانده شدی
بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی از مواضع خود برفتی او قطعت به
الارض یا شکافته شدی بدو زمین چون بر وخواندندی او کلم به الموتی یا
بسخن آوردندی از برکت تلاوت او مردگان را هر اینه این قرآن بودی که غایت
در اعجاز و نهایتست در تذکیر بل نه چنانست که کافران میگویند بقرآن یا بفرمان
تو باید که اینها واقع شود لله الامر جمیعا مر خدایراست همه کارها یعنی قدرت
بر همه چیز هرگاه که می خواهد این ظاهر کرداند افلم ییئس الذین آمنوا آیا
نا امید نشدند آنانکه گرویده اند یعنی مؤمنان از ایمان اینان یعنی مقترحان
آیات بانکه دانسته اند ان لو یشاء الله آنکه اگر خواهد خدای لهدی الناس
جمیعا هر آینه راه نماید مردمانرا جمله صاحب کشاف آورده که یاس در لغت
نخعی بمعنی علم است یعنی آیا دانسته اند مؤمنان که هدایت بمشیت باز بسته
ولا یزال الذین کفروا و همیشه آنانکه کافر شدند تصیبهم برسد ایشانرا بما صنعوا
بسبب آنچه کردند در تکذیب قارعة عذابی کوبنده و داهیه از بنیاد برکننده او تحل
قریبا یا فرود آی تو که محمدی صلی الله علیه وسلم بموضعی نزدیک من دارهم
از سرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که بشامت تکذیب آنحضرت
بحوالی ایشان رفته اموال و مواشی ایشان غارت کردند پس حق سبحانه و تعالی فرمود
که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید حتی یاتی تا وقتی که بیاید وعد الله وعده خدای
تعالی که موتست یا قیامت یا فتح مکه ان الله بدرستی که خدای تعالی لا یخلف المیعاد
خلاف نکند وعده را پس برای تسلیه آن حضرت می فرماید و لقد استهزئ و بدرستی که
استهزا کرده اند برسل به پیغمبران من قبلک پیش از تو چنانکه این قوم میکنند
فاملیت پس مهلت دادیم للذین کفروا مرآنانرا که نگرویدند و مدتی بگذاشتیم
در راحت و آسانی ثم اخذتهم پس بگرفتم ایشانرا بعقوبت فکیف کان پس چگونه
بود عقاب عقوبت کردن من ایشانرا این سخن بر سبیل تعظیم و تخویفست

افمن هو

افمن هو آیا کسی که او باشد قائم علی کل نفس نگاهبان بر هر نفسی یا داشت
دهنده بما کسبت بانچه کند آن نفس از نیکی و بدی برابرست با کسی که
چنین نباشد یعنی خدای تعالی که نگاه دارنده و سازنده کار بندگانست
برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوانست یعنی بتان و جعلوا و می
سازند کافران لله مر خدایرا شرکاء انبازان یعنی اصنام که می پرستند قل سموهم
بگو نام نهید و وصف کنید این شرکارا باسما و اوصاف لایقه ایشان و بنگرید
که استحقاق شرکت و اهلیت عبادت دارند یا نی مراد آنست که حق را حی
و قادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم میگویند و اطلاق
هیچ یک ازین اسما بر اصنام نمی توان کرد ام تنبؤنه بلکه خبر میدهید
خدایرا بما لا یعلم بانچه نمی داند فی الارض در زمین یعنی شریک خودرا
در الوهیت نفی علم از برای انتفای معلومست ام بظاهر من القول
یا نام می دهید بتانرا شرکا بظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیه بی اعتبار معنی
چون تسمیه زنگی بکافور بل زین بلکه آراسته اند للذین کفروا برای آنانکه
نگرویدند مکرهم کید و کذب ایشانرا وصدوا و باز داشته شده اند عن
السبیل از راه راست و دین درست ومن یضلل الله و هرکه فرو گذارد
خدای تعالی او را در ضلالت افکند فما له من هاد پس نیست او را توفیق
دهنده که راه نماید لهم مر کافرانراست عذاب فی الحیوة الدنیا عذابی
در زندگانی دنیا بقتل و اسر و قحط و سایر مصایب ولعذاب الآخرة و
هر آینه عذاب آن سرای اشق سخت و دشوارترست بر ایشان وما لهم
و نیست ایشانرا من الله از عذاب تعالی من واق نگاه دارنده که نگاه
دارد تا معذب نشود مثل الجنة التی از آنچه بر تو خوانده ایم صفت
آن بهشتست که فردای قیامت وعد المتقون وعده داده شده اند
پرهیزکاران که بوی تجری می رود بپیوسته من تحتها الانهار زیر درختان
یا از تحت مساکن بهشتیان جویها اکلها میوه آن بوستان دائم همیشه باشد
و هرگز منقطع نشود بخلاف میوه های دنیا وظلها همچنین سایه او منسوخ
نگردد چنانکه سایهای دنیوی بلکه ممدود باشد امام قشیری رحمه الله فرموده
که اهل ایمان امروز در ظل رعایت اند و فردا در ظل حمایت و عارفان بدنیی
و عقبی در ظل عنایت که پیوسته ظلیل است بیت سایه دولت او درد و
جهان جاویدست • ای خوش آن بنده که این سایه فتد بر سر او • تلک آن
بهشت موصوف عقبی الذین اتقوا مآل حال و منتهی کار آنانست که پرهیز
کردند وعقبی الکافرین و عاقبت مهم کافران النار آتش دوزخ است
والذین آتیناهم الکتاب و آنانرا که عطا داده ایم کتاب مراد مؤمنان
اهل کتابند چون عبد الله سلام و اصحاب او و آن نود و هشتاد تن از نصاری

که چهل نجرانی بودند و هشت یمنی و سی و دو حبشی این جماعت بیوحون
شاد میشوند بما انزل الیک بانچه فرو فرستاده میشود بتو از قرآن و من الاحزاب
من ینکر بعضه و از لشکرهای کفر و ضلالت یعنی کفره اهل کفر و اهل کتاب
چون حیی بن اخطب و کنانة بن ربیع و اتباع ایشان از یهود و سید و عالم
و اتباع ایشان از نصاری قل انما امرت بگو مر ایشان را که جز این نیست که
من مامور شده ام ان اعبد الله بانکه پرستم خدای را بیکانکی و لا اشرک به
و شرک نیارم بوی چنانچه شما آوردید و عزیر و مسیح را بخدایی گرفتید الیه
بخدای نه بغیر او ادعو میخوانم خلق را و الیه مآب و بسوی اوست بازگشت
من و کذلک انزلناه و همچنانکه فرستاده ایم کتب بر انبیاء گذشته بزبان
امم ایشان حکما فرستادیم بتو قرآن را کتابی محکم که نسخ و تغییر بدو راه
نیابد یا حکم کند میان حق و باطل عربیا مترجم بلغت عرب تا ایشان را فهم
و حفظ وی آسان باشد و لئن اتبعت و اگر متابعت کنی اهواءهم آرزوهای
مشرکان را که ترا بدین آبا دعوت میکنند یا امانی جهودان را که ترا رجوع بقبلهٔ خود
میخوانند بعد ما جاءک پس از آنکه آمد بتو من العلم از دانش یعنی بعد
از آنکه بطلان کیش بت پرستان یا نسخ حکم صلوة بقبلهٔ یهود و اگر پی روی
ایشان نروی مالک نیست ترا من الله از عذاب خدای تعالی من ولی
هیچ یاری که نفع رساند و لا واق و نه نگهداری که عقاب حق از تو باز دارد
آورده اند که یهود سرزنش میکردند حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم
و می گفتند همت این مرد همه بامر نکاح مصروف است و همواره با ازدواج
و امتزاج با زنان مشغوف اگر او پیغمبر بودی هر آینه امر نبوت او را از اشتغال
مهم نسوان باز داشتی آیت آمد که و لقد ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم
رسلا من قبلک پیغمبران پیش از تو و جعلنا لهم و بدادیم مر ایشان را
ازواجا زنان و ذریة و فرزندان و ما کان و نباشد و نشاید لرسول مر
فرستاده را یعنی در وسع او نباشد ان یاتی بایة آنکه بیارد معجزهٔ که از او
اقتراح کنند الا باذن الله مگر بامر خدای تعالی یا تقدیر او جواب مشرکانست
که بتحکم طلب معجزات میکردند می فرماید که هیچ پیغمبر بخود معجزه نتواند آورد
مگر خدای تعالی خواهد و بقدرة خود پدید کند در وقتی که صلاح داند لکل اجل
مر هر وقتی را کتاب حکمیست نوشته شده که چون آن وقت برسد آن حکم
بظهور آید یا هر اجلی را از آجال خلایق کتابیست نزدیک خدای تعالی
که جز وی کسی را بر آجال خلق اطلاع ندارد یمحوا الله ما یشاء محو می کند خدای
تعالی آنچه میخواهد بحکم و یثبت و اثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت و عنده
و نزدیک اوست ام الکتاب اصل کتاب که لوح محفوظست و هیچ کتابی
نباشد الا آنکه نوشته بود در وی گفته اند محو کند از دیوان حفظه آنچه هیچ
جزا بدان

جزا بدان متعلق نباشد و بگذارد غیر آن را یعنی چون حفظه و برره آنچه از بنده
صادر شود از اقوال و افعال و احوال همه را بنویسند و آن دفتر را بموقع عرض
رسانند حق سبحانه و تعالی قولی و فعلی را که ثوابی و عقابی بران متفرع نیست
محو کند و باقی را مثبت بگذارد یا سیئات تائب را محو نماید و بدل آن حسنات
اثبات کند یا بعضی از احکام شرایع را بحسب مصلحت زمان نسخ کند
و حکمی دیگر اثبات فرماید یا محو کند تازگی و قوت جوانی را و اثبات کند
پژمردگی و ضعف پیری را علماء دین برآنند که محو کند آنچه خواهد الا شش
چیز که رقم محو بدان نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق
و اجل و در زاد المسیر آورده که نزدیک حق سبحانه و تعالی دو کتابست غیر
ام الکتاب محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب دارد اما تغییر بام الکتاب
راه نیابد و ابوذر رضی الله عنه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نقل میکند
که چون سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه و تعالی نظر کند در کتابی
که غیر آن از وی هیچ کس در آن نظر نکند و هر چه خواهد در وی ثبت کند در فصول
فرموده که محو کند رقوم انکار از قلوب ابرار و اثبات کند بجای آن رموز
و اسرار سلمی از محمد رازی رحمهما الله نقل میکند که شنودم از شبلی قدس سره
که محو کند آنچه خواهد از شهود عبودیت و لوازم آن و اثبات کند آنچه خواهد
از شهود ربوبیت و لوازم آن در کشف الاسرار آورده که از دل خایف
ریای سترد و اخلاص می نهد شک می برد یقین می آرد بخل محوی کند جود
ثابت می سازد شره می برد قناعت می آرد حسد می سترد شفقت می نهد
و از دل راجی اختیار می برد تسلیم می نهد تفرقه محوی کند جمع اثبات میکند
از دل محب سوم انسانیت می سترد نعوت ربانیه می نهد امام قشیری
رحمه الله میفرماید که محو حظوظ نفسانی میکند و اثبات حقوق ربانی
یا شهود خلق می برد و شهود حق می آرد یا آثار بشریت محوی کند و انوار
احدیت ثابت می سازد از آن بنده می کاهد و از آن خودی افزاید تا چنانچه
باول خودی بود باخر هم خود باشد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده
که الهی جلال عزت تو جای اشارت نگذاشت محو و اثبات تو راه اضافت
برداشت از آن من بکاست و از آن تو بفزود تا باخر همان شد که باول بود
رباعی محنت همه در نهاد آب و گل ماست • پیش از دل و گل چه بود آن حاصل
ماست • در عالم غیب خانه داشته ایم • رفتیم بدان خانه که سر منزل ماست •
و اما نرینک و اگر بنماییم ترا بعض الذی برخی از آنچه نعدهم وعده داده ایم
کافران را از عذاب او نتوفینک یا ترا بمیرانیم پیش از آن فانما علیک البلاغ
پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام اوست و بس و علینا
الحساب و بر ماست شمار و پاداشت آن اولم یروا آیا نمی بینند اهل مکه

ونمی دانند انا نأتی الارض بدرستی که ما ای‌آییم یعنی فرمان ما می آید
بزمین کفار ننقصها من اطرافها کاهانیم پاره پاره از کنارهای آن
یعنی از تصرف ایشان بیرون می کنیم وبحوزهٔ تسخیر مسلمانان درمی آریم
وکویند این سخن راجع بیهودست حق سبحانه وتعالی فرمود که ما زمین
ایشانرا یعنی حصارها وضیاع وعقار یهودی را بمسلمانان میدهیم والله
یحکم وخدای تعالی حکم می کند بنقصان اراضی یهود واد بار ایشان واز
دیاد اهل اسلام واقبال ایشان لا معقب هیچ ردکننده وبازپس کردانندهٔ
نیست لحکمه مرحکم اورا وهو سریع الحساب واوراست زود حساب یعنی
بزودی حساب کند ایشانرا در آخرت بعد عذاب ایشان را در دنیا بقتل
وجلا وقد مکر الذین من قبلهم وبدرستی که مکر کردند آن جهودان یا مشرکان
که پیش از یهود یا کفرهٔ زمان تو بودند با پیغمبران خود فلله المکر جمیعا پس
مرخدایراست یعنی نزدیک اوست جزای همه مکرهای ایشان یعلم میداند
ما تکسب کل نفس هرچه میکند هر نفسی از خیر وشر وجزای او آماده می سازد
وسیعلم الکفار وزود باشد که بدانند کافران از یهودی وعبدهٔ اصنام که فردا
در قیامت لمن عقبی الدار هرکه را باشد عاقبت پسندیده در آن که بدانند
کافران در آن سرای ویقول الذین کفروا ومیکویند آنانکه نکرویده اند از مشرکان
مکه یا رؤسای یهود که توکه محمدی صلی الله علیه وسلم لست مرسلا نیستی
فرستاده از پیش خدای تعالی بنبوت ودعوت قل کفی بالله بکوی خدای
تعالی بسنده است شهیدا کواه بینی وبینکم میان من وشما بآنکه من
پیغمبرم بشما ومن عنده علم الکتاب دیکر کسی که نزدیک اوست علم
کتاب یعنی لوح محفوظ وآن جبرائیل است که وحی از لوح فرود می کیرد
یا علم قرآن وآن مؤمنان اند ودر زاد المسیر آورده که علی مرتضی است
رضی الله تعالی عنه یا علم توریة وآن عبد الله سلام است واحزاب او

سورة ابراهیم علیه السلام رضی الله عنهم وآیها خمسون ۲ یات

بسم الله الرحمن الرحیم

الر در شرح تأویلات از امام ماتریدی رحمه الله مذکورست که حروف
مقطعه ابتلاست مرتصدیق مؤمن وتکذیب کافرا وخدای تبارک وتعالی
بندکانرا بهرچه میخواهد امتحان می کند وجمعی برانند که این حروف اسامی
قرآنند وبدین وجه توان کفت که الر یعنی قرآن کتاب انزلناه کتابیست
فرستادیم اورا الیک بسوی تو لتخرج الناس تا بیرون آری مردمانرا
بسبب دعوت کردن بمضمون آن من الظلمات از تاریکیهای کفر یا نفاق
یا شک یا بدعت الی النور بروشنی ایمان یا اخلاص یا یقین یا سنت
باذن ربهم بتوفیق وتیسیر پروردکار ایشان امام قشیری رحمه الله

کفته که از ظلمت

کفته که از ظلمت تدبیر بنور شهود تقدیر ودر بحر کوید از ظلمات خلقیه
بنور تجلی صفت ربوبیت وصاحب تأویلات فرموده که از ظلمات کثرت
بنور وحدت یا از ظلمات حجب افعال واستار صفات بنور وحدت ذات
وحقیقت آنست که ظلمتی برابر پندار هستی نیست چون زنکار این تیرکی
از آینهٔ دل بصیقل نفی خاطر وتجرید از مشاغل زدوده ونور هستی حق
سبحانه وتعالی بر مرآت باطن پرتو افکند وسالک را از وی واز مزاحمت غیر او
باز رهانند تا نه بخودش شعور ماند ونه عدم شعور نیز بخود داند رباعی
یارب مددی کز ددی خود برهم • وز مدبری واز بدی خود برهم • در هستی
خود مرا زخود بیخود کن • تا از خودی وبیخودی خود برهم • وکفته اند انواع
ضلال در ظلمت داخلست ونور هدایت را شامل یعنی بدعوت قرآن مردمانرا
از کمراهی برهانی وبراه راست برسانی واز بنست که می فرماید الی صراط العزیز
تا بیرون آری ایشانرا از ظلمات بروشنایی یعنی براه خداوند غالب
الحمید ستوده وآن راه دین اسلامست پس در صفت عزیز حمید
میفرماید الله الذی معبود بحق آنکه له مراوراست ما فی السموات آنچه
در آسمانهاست از موجودات وما فی الارض وآنچه در زمین است از مبدعات
وویل للکافرین وریخ ومشقت مرناکرویدکانرا بقرآن من عذاب شدید
از عذاب سخت که بدیشان آید الذین کافران آنانند که از روی جهالت
یستحبون الحیوة الدنیا دوست میدارند وبرمیکزینند زندکانی دنیوی علی الآخرة
بر آن سرای ویصدون وبازمیدارند مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای
تعالی یعنی منع می کنند از ایمان به پیغمبران وقرآن ویبغونها ومی طلبند برای
راه حق عوجا کجی یعنی میکویند این راه کجست وبمنزل مقصود نمی رسد
اولئک آن کروه که بدین صفتها موسوم اند فی ضلال بعید در کمراهی اند دور
از حق بعد فی الحقیقه صفت ضلالست ووصف ضلال بدو از قبیل اسناد
مجازیست ودر زاد المسیر آورده که قریش میکفتند چه حالتست که همه کتب منزله
بلغت اعجمی فرود آمده وکتابی که بمحمد صلی الله علیه وسلم می آید عربیست آیت
آمد که وما ارسلنا ونفرستادیم ما من رسول هیچ پیغمبری الا بلسان قومه
مکر بلسان قوم او یعنی کروهی که او از ایشان بوده ودر میان ایشان زاده
ومبعوث بدیشان شده چه هر پیغمبری را اول دعوت نزدیکان خود باید
کرد پس حق سبحانه وتعالی انبیا را بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاد لیبین
لهم تا بیان کند برای ایشان اوامر ونواهی وایشان فهم کنند وعذر نکویند
که سخن این نبی را در نمی یابیم وکفته اند ضمیر قومه راجع بحضرت رسالتست
صلی الله علیه وسلم وجمیع کتب بلغت عرب منزل شده وجبرائیل علیه السلام
با پیغمبر هر قومی ترجمه کرده اند بلغت منزل علیهم ودر لباب کوید نفرستادیم

هیچ پیغمبری مگر بزبان قومی که بر ایشان مبعوث بود و ترا فرستادیم بزبان
قوم تو بهمه مردمان و در جواب کسی که کوید پیغمبری که مبعوث باهم مختلفه است
بایستی بر او کتب متعدده بر السنهٔ ایشان فرود آمدی کفته اند که اختلاف
السنه مؤدّی باختلاف کلمه است و اضاعت فضل اجتهاد در تعلیم الفاظ
و معانی لغتی که نه بزبان ایشانست و حرمان از علوم نتوشته از ان پس
نزول آن بیک لغت محض فضلست و عین حکمت فیضل الله پس کمراه کردا ند
خدای تعالی من یشاء هر کرا خواهد یعنی فرو کذارد تا کمراه شود و یهدی
من یشاء و راه نماید هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد و هو العزیز
و اوست غالب در حکم خود الحکیم راست کار که اضلال و هدایت او بر وجه حکمتست
و لقد ارسلنا موسی و هر آینه ما فرستادیم موسی را و ام بایاتنا بدلایل قدرت ما
یا بمعجزات چون عصا و ید بیضا و کفتیم ان اخرج آنکه بیرون آر قومک کروه
خود را که بنو اسرائیل اند من الظلمات از تاریکیهای جهالت و شبهت الی النور
بروشنی علم و یقین یا بیرون آر قوم قبطی را که بدیشان مبعوثی از تاریکی کفر
بروشنایی ایمان و ذکّرهم و پند ده ایشانرا بایام الله بروزهای که حق سبحانه
و تعالی عذاب کرد کافران کذشته را در آن یا بیاد ده بنی اسرائیل را روزهای که
در ان کرفتار بودند بدست فرعونیان ان فی ذلک بدرستی که درین چه یاد کردیم
لایات هر آینه دلالتهاست بر قدرت الهی لکل صبار مر هر صبر کننده را در بلا
شکور و شکر کوینده بر آلاء و اذ قال موسی و یاد کن آنرا که کفت موسی علیه السلام
لقومه مر قوم خود یعنی بنی اسرائیل را اذکروا ای کروه من یاد کنید
نعمة الله نعمتهای خدا را که انعام فرموده علیکم بر شما اذ انجاکم چون برها نید
شما را من آل فرعون از کسان فرعون یسومونکم می چشانیدند شما را
سوء العذاب بدی عذاب یعنی عذابهای بد بشما می رسانیدند و به بندکی
کرفته کارهای سخت میفرمودند و یذبحون و میکشتند ابناءکم پسران
شما را منجمان کفته بودند در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون
بسبب او باشد و یستحیون و زنده می کذاشتند نساءکم دختران شما را تا خدمت
زنان ایشان کنند و فی ذلکم و در ان محنت و شدت بلاء آزمایشی بود شما را
من ربکم از پروردکار شما یا در ان نجات نعمت بود شما را از حق تعالی عظیم
بزرک و اذ تاذن و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد و آکاه کردانید شما را
ربکم پروردکار شما لئن شکرتم اکر شکر کنید بر نعمای من لازیدنکم هر آینه
افزون کنم بر شما نعمت و لئن کفرتم و اکر ناسپاسی کنید بر آن ان عذابی لشدید
بدرستی که عذاب من سختست بر ناسپاسان و شدت عذاب سلب نعمت
بود در دنیا و وقوع عقوبت در عقبی شیخ عبد الله سلمی از ابو علی جرجانی
قدس الله روحهما نقل میکند که اکر شکر کنید بر نعمت اسلام زیاده کنم آنرا بایمان

واکر سپاسی

واکر سپاس داری کنید بر ایمان افزون کردانم باحسان و اکر بر آن شکر کویید
زیاده کنم آنرا بمعرفت و اکر بر آن شاکر باشید برسانم بمقام قرب **بیت** شکر
باشد دفع علتهای دل • سود دارد شاکر از سودای دل • و قال موسی موسی
علیه السلام ای کروه من ان تکفروا انتم اکر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما
و من فی الارض جمیعا و هر که هست در زمین همه ایشان از پری و آدمی فان الله
لغنی پس بدرستی که خدای تعالی بی نیازست از عبادت و شکر شما حمید
ستوده است بی ستایش خلق ذرات مخلوقات بشکر نعمت او ناطق و السنهٔ
جمیع اشیا به تسبیح حمد او جاری **بیت** بذکرش جمله ذرات کویا • همه او را از روی
شوق کویا • الم یاتکم آیا نیامد بشما تتمهٔ کلام موسی ع است یا ابتداء سخنیست
از حق سبحانه و تعالی با اهل زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم می فرماید
که آیا نیامد بشما یعنی آمد نبؤ الذین من قبلکم خبر آنانکه پیش از شما بودند قوم
نوح کروه نوح ع م و عاد و قبیلهٔ عاد و ثمود و قوم ثمود و الذین من بعدهم
و آنانکه بعد از ایشان بودند لا یعلمهم نمی داند عدد ایشانرا از بسیاری الا الله
مکر خدای تعالی در تبیان فرموده که خدای تعالی بسیار امم را از عرب و عجم هلاک
و آثار ایشان منقطع ساخته که غیر از خدای تعالی کس بر آن اطلاع ندارد و در
معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که میان عدنان و ابراهیم صلوات
الله الرحمن علیه قرنان کذشته و از اهل آن قرون هیچ کس خبر ندارد الا حق سبحانه
و تعالی جاءتهم آوردند بر پیشینیان رسلهم پیغمبران ایشان بالبینات
حجتهای روشن که کتب الهی بود یا معجزات ایشان فردّوا ایدیهم پس باز
کردانیدند دستهای خود را فی افواههم در دهنهای خود یعنی انامل
دستهای خود بدندان کرفته از خشم رسل یا دست بر دهان نهادند از روی
تعجب یا اصابع خود را بر دهن نهادند خاموش باشید و کفته اند ایدی خود را
بر افواه رسل نهادند که سخن مکویید و قالوا انا کفرنا و کفتند که ما نکرویده ایم
بما ارسلتم به بآن چیزی که بشما فرستاده اند بر زعم خود و انا لفی شک و بدرستی
که ما در شکیم مما تدعوننا الیه از انچه میخوانید ما را بسوی آن از توحید و ایمان
مریب شکی در تهمت افکنده یعنی با وجود شک رسولانرا متهم میداشتند
باغراض فاسده قالت رسلهم کفتند رسولان ایشان که ما شما را بخدای تعالی
دعوت میکنیم افی الله شک آیا در وجود خدای تعالی شکی هست و حال آنکه
از کثرت ادله بر وجود او شک را مجال نمانده فاطر السموات و الارض خدای تعالی
آفرینندهٔ آسمانها و زمینهاست یدعوکم میخواند شما را بایمان لیغفر لکم تا بیامرزد
شما را چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان می آمرزد من ذنوبکم بعضی از کناهان
شما را یعنی آنکه قبل از ایمان بوده و یؤخرکم الی اجل و تا باز پس دارد و عذاب
نکند بلکه مهلت دهد شما را تا وقت مسمّی نام برده شده که آخر اعمار شما بود

قالوا گفتند ایشان در جواب رسولان ان انتم نیستید شما الا بشر مثلنا
بلکه آدمی مثل ما در صورت و هیأت و هیچ فضلی نیست شما را بر ما از روی
ظاهر پس چرا شما مخصوص شدید به نبوت از میان ما تریدون میخواهید
ان تصدونا آنکه باز دارید ما را بدعوی پیغمبری عما کان یعبد آباؤنا از آنچه بودند
که می پرستیدند آباء ما یعنی پدران ما از اصنام فاتونا بسلطان پس بیارید حجتی
مبین روشن بر صحت دعوی خود یا بر استحقاق بر فضیلت نبوت بر مزیت
رسالت گوییا که ایشان معجزه که می دیده اند اعتبار نمی نموده اند و از روی لجاج
و عناد اقتراح معجزات دیگر کرده اند چنانچه معاندان زمان حضرت رسا لت
صلی الله علیه و سلم قالت لهم رسلهم گفتند مر ایشان را پیغمبران ایشان ان نحن
نیستیم الا بشر مثلکم مگر بشری مثل شما یعنی مشارکت در جنسیت مسلم میداریم
ولکن الله و لیکن خدای تعالی یمن منت می نهد بنعمت نبوت و کرامت و
رسالت علی من یشاء بر هر که میخواهد من عباده از بندگان خود و ما کان لنا
و نیست ما را و نمی توانیم ان ناتیکم بسلطان آنکه بیاریم برای شما حجتی یعنی
معجزه که می طلبید الا باذن الله مگر بفرمان خدای تعالی و بمشیت او یعنی ما
از پیش بی خواست خدای تعالی کاری نمی توانیم کرد و هیچ نمی توانیم ساخت مثنوی
ناتوانی و عجز لازم ماست • قدرت و اختیار از آن خداست • کارها بحکم راست
کند • او تواناست هرچه خواست کند • و علی الله و بر خدای تعالی فلیتوکل
المؤمنون باید که توکل کنند مؤمنان و ما لنا و چیست ما را یعنی چه عذر داریم
الا نتوکل در آن که توکل نکنیم علی الله بر خدای تعالی و قد هدینا و حال
آنکه راه نموده ما را سبلنا براههای راست یعنی راهی که بدان می شناسیم
او را و میدانیم که از امور بدست قدرت اوست و لنصبرن و بخدا که
صبر خواهیم کرد علی ما آذیتمونا بر آنچه ایذا میرسانید ما را بتکذیب و مخالفت
و علی الله و بر خدای تعالی فلیتوکل المتوکلون باید که ثابت باشد توکل متوکلان
و قال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر بودند لرسلهم مر رسولان خود را لنخرجنکم
هر آینه بیرون کنیم شما را من ارضنا از زمین دیار خود او لتعودن یا آنکه
عود کنید یعنی موافقت نمایید با ما فی ملتنا در کیش ما یا مراد عود جماعتی
باشد که ایمان آورده باشند از آن فاوحی الیهم پس وحی کرد به پیغمبران ربهم
پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود لنهلکن الظالمین هر آینه هلاک کردانیم
ستمکاران را یعنی کافران را و لنسکننکم الارض و ساکن سازیم شما را در زمین
ایشان من بعدهم از پس هلاکت ایشان ذلک این امر مقرر و این وعده
راستست لمن خاف برای کسی که بترسد مقامی از ایستادن در موقف حکم من
یعنی از آنکه روز قیامت در موقف حکم می کنم من بر بندگان باز دارند و خاف
وعید و برای کسی که ترسان کرد از وعید من بعذاب و استفتحوا و طلب فتح
میکردند

میکردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای تعالی بر هلاکت دشمنان
یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی یا انبیا و امم طلب حکم کردند یعنی گفتند
هر که از ما باطلست عذاب بدو فرود آید خدای تعالی حکم فرمود و انبیا و
مؤمنان نجات یافتند و خاب و نومید ماند و بی بهره گشت از خلاص
کل جبار هر گردنکشی عنید ستیزنده با حق یا معرض از طاعت او من
ورائه جهنم از پیش او دوزخ است یعنی در روز حشر رجوع او بدان
خواهد بود و بر آن وجه او را در آن افکنند و یسقی و بیاشامند من ماء صدید
از آب مختلط با ریم و زرداب از تن دوزخیان چکد و گویند ابی مثل صدید
یتجرعه بتکلف و رنج تمام تو جرعه جرعه میخوارند آن را و لا یکاد یسیغه و نمی توانند
که بگلو فرو برند از تلخی و گندگی و یاتیه الموت و می آید بدو آلام و شداید مرگ
من کل مکان از هر جای از اعضای او تا آنکه از بیخ مویها و میان انگشتان
و ما هو بمیت و نیست او مرده یعنی مردنی تا بیاساید و در عین المعانی آورده
که روح در حنجره او مانده باشد نه بیرون آید تا او بمیرد و نه بتن باز گردد تا زنده
باشد بلکه بحکم لا یموت فیها و لا یحیی مردگی و زندگی میگذراند و من ورائه و در
پیش اوست با وجود چنین محنتی عذاب غلیظ عذابی سخت یعنی از آن بدتر
و آن خلودست در دوزخ مثل الذین کفروا آنچه برخوانده میشود صفت اعمال
آنست که کافر شده اند بربهم به پروردگار خود و صفت ایشان اینست
که اعمالهم کردارهای ایشان کرماد اشتدت همچو خاکستریست که سخت بگذرد
به الریح بر او باد فی یوم عاصف در روزی که سخت باشد باد او عصوف
اشتداد بادست و زمان را بدو وصف کردند غایت مبالغه است ملخص معنی
آنست که عملهای کافران که در صورت خیر می نماید چون صله رحم و آزاد کردن
بنده و اکرام مهمان و امثال آن مانند توده خاکستریست که باد سخت بدان
وزد بهوا برده در اطراف پراکنده سازد و هیچ کس بر جمع آن قادر نبود و از آن
نفع نگیرد همچنین در روز قیامت لا یقدرون قادر نباشند کافران مما کسبوا
از آنچه کرده اند در دنیا علی شیء بر هیچ چیز همه حبط شده باشد و هباء منثور
گشته و مطلقا اثری از ثواب آن ندانی ذلک آن بنداریشان که ما نیکوئی
کرده ایم هو الضلال البعید در گمراهی دور است یعنی در غایت بعد است
از راه حق الم تر آیا ندیدی ای بیننده یا ندانستی ان الله آنکه خدای
تعالی خلق السموات و الارض بیافرید آسمان و زمین را بالحق بر وجهی که
حق آنست در آفرینش ان یشا یذهبکم اگر خواهد ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم
گرداند و یات بخلق جدید و بیارد آفریده نو بجای شما که در کفر و تکذیب
مثل شما نباشد و ما ذلک و نیست اعدام و ایجاد علی الله بعزیز بر خدای
تعالی دشوار چه او قادرست بالذات و قدرت او اختصاص ندارد بمقدوری

دون معتقد وری بلکه نسبت بهمه معتقد ورات یکسانست **بیت** کارا کرد شوار
اگر آسان بود پیش قدرت جمله‌ی یکسان بود و برزوا و ظاهر شدند اینرا
بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع است واگرنه مراد آنست که ظاهر شوند و بیرون
آیند از قبرها تا نکه برای امر خدای تعالی و محاسبه او جمیعا همه مردگان از کفار و مؤ
فقال الضعفاء پس گویند عاجزان از اهل کفر یعنی اتباع و سفله للذین استکبروا
مرآنان را که تکبر کردند از رؤسا و اشراف قوم یعنی آنانکه پی روی ایمه کفر کرده
باشند ایشانرا گویند انا کنا لکم بدرستی که ما مر شما را تبعا پی روان بودیم در
تکذیب رسل و اعراض از فرمان ایشان فهل انتم پس هیچ هستید شما مغنون
عنا دفع کنندگان از ما من عذاب الله من شیء از عذاب خدای تعالی چیزی
یعنی ما در آن عالم متابع شما بودیم شما درین عالم چیزی از عذاب خدای تعالی
دفع کنید و بر دارید از ما قالوا گویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم
لو هدینا الله اگر خدای تعالی بنمودی ما را طریق نجات از عذاب لهدیناکم
هر آینه ما نیز شما را راه می نمودیم بدان اما طریق خلاصی مسدود است و شفاعت
ما درین کار مردود ایشان ناامید شده گویند بیایید تا باتفاق بخروشیم و جزع
کنیم شاید که بر ما دری بگشایند و راه خلاصی بما نمایند پس پانصد سال خروش
کنند سودی ندارد گویند بیایید تا صبر کنیم شاید که بکلید صبر ابواب فرج مفتوح
گردد و پانصد سال دیگر شکیبایی ورزند مژده نجات نرسد گویند سواء علینا
یکسانست بر ما اجزعنا آنکه بخروشیم و جزع بنماییم ام صبرنا یا صبر کنیم
از هیچ یک فایده نمی رسد ما لنا نیست ما را من محیص هیچ گریزگاهی و پناهی
از عذاب دوزخ وقال الشیطان و گوید دیو سرکش یعنی ابلیس لما قضی
الامر آن هنگام که گزارده شود کار یعنی چون حساب خلق بکنند و حکم الهی
نافذ گردد بآنکه اهل بهشت ببهشت درآیند و اهل دوزخ را در دوزخ
اندازند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند ابلیس
بر منبر از آتش برآید و گوید یا اشقیای آتش ای ملامت کنندگان ان الله
وعدکم بدرستی که خدای تعالی وعده داد شما را وعد الحق وعده درست
و راست که حشر و جزا خواهد بود ووعدتکم و من وعده دادم شما را وعده
که نه قیامتست و نه حساب و نه دوزخ و اگر فرضا باشد بتان شما را شفاعت
خواهند کرد فاخلفتکم پس وعده کج دادم شما را تبیین خلف وعده را
خلف میگوید یعنی امروز ظاهر شد که من دروغ گفته بودم وما کان و نبود
لی مرا علیکم بر شما من سلطان هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت
یا حجتی نبود مرا بر صحت قول من الا ان دعوتکم مگر آنکه من شما را بخواندم
بوسوسه و فریب بی حجتی و برهانی فاستجبتم لی پس شما اجابت کردید بزودی
و تامل ننمودید در عواقب امور خود فلا تلوموني پس مرا ملامت مکنید بمجرد

وسوسه که کردم

وسوسه که کردم من دشمن شما بودم و بدین مقدار که من کردم مستحق ملامت
نیستم چه دشمن هرچه از آن بدتر نباشد در حق دشمن میکند ولوموا انفسکم
و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول خدا را که گفت
لا یفتننکم الشیطان نشنودید این دالست بر استقلال فعل عبد و اختیار او
گوید ما انا بمصرخکم من نیستم رهاننده و فریادرس شما از عذاب وما انتم
بمصرخی و شما نیز نیستید رهاننده و فریادرس من انی کفرت بدرستی که من
امروز کافر شدم بما اشرکتمون بآنچه شریک میکردید مرا با خدای تعالی در فرمان
برداری من قبل پیش ازین در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک شما ان الظالمین
بدرستی که ظالمان یعنی مشرکان لهم عذاب الیم مر ایشانراست عذابی
دردناک موصوف بدوام خلود وادخل الذین و درآورده شوند آنانکه امنوا
گرویده‌اند بما جاء من عند الله وعملوا الصالحات و کرده‌اند کردارهای
شایسته و پذیرفته جنات تجری در بهشتهای گوناگون که می رود من تحتها
الانهار از زیر درختان آن جویها خالدین فیها در حالتی که جاودان باشند
در آن و درآرنده مؤمنان به بهشت فرشتگان باشند که ایشانرا باکرام و تعظیم
تمام بریاض دار السلام درآرند باذن ربهم بدستوری و فرمان پروردگار
ایشان تحیتهم تحیت ملائکه بدیشان فیها در بهشت یا تحیت ایشان
در یکدیگر سلام سلام باشد که دلالت بر سلامتی از آفات الم تر آیا ندیدی
و ندانستی ای بنده بینا و دانا که برای تفهیم شما کیف ضرب الله مثلا چگونه
زد خدای تعالی مثلی و گردانید کلمة طیبة کلمه پاکیزه که کلمه توحیدست
یا دعوت باسلام کشجرة طیبة مانند درخت پاک که آن نخلست یا شجره ایست
در بهشت اصلها ثابت بیخ آن در زمین استوار و محکم وفرعها و شاخ آن
فی السماء در بلندی تؤتی اکلها میدهد میوه خود را کل حین در هر وقتی
که خدای تعالی حکم فرموده بمیوه دادن و بر آن تقدیر که درخت خرما باشد
گفته‌اند حین شش ماه هست از وقت شکوفه او تا پخته شود و برسد یعنی درین
مدت از رطب و تمر نفع میدهد باذن ربها بارادت و تکوین آفریننده خود
ویضرب الله الامثال و می زند خدای تعالی مثلها را یعنی بیان میکند للناس
برای مردمان لعلهم یتذکرون شاید که ایشان دریابند زیرا که مثل تصویر
معاینه است در آینه افهام و نزدیک گردانیدن معقول را بمحسوس ومثل
کلمة خبیثة و مثل سخن ناپاک که کلمه کفرست یا دعوت بعبادت اصنام
کشجرة خبیثة مانند درخت ناپاک است چون حنظل که تلخست و ناخوش
و بدبوی و مکروه طباع سلیمه و یا وجود خباثت و کراهت اجتثت جنسا
شده و بریده و پراکنده گشته من فوق الارض از روی زمین ما لها من قرار
نیست او را ثبات و استحکام یعنی نه بیخ دارد در زمین و نه شاخ در هوا

مثنوی نه بیخ کران دارد او را مدار • نه شاخی که گردد بدان سایه دار • گیا هیست افتاده بر روی خاک • پریشان بی حاصل و خورناک • حق سبحانه و تعالی تشبیه کرد
درخت ایمان را که اصل آن در دل مؤمن ثابتست و اعمال او بجانب اعلی
علیین مرتفع و ثواب در هر زمان بدو واصل بدرخت خرما که بیخ او مستقرست
در منبت خود و فرع او متوجه بجانب علو و نفع در هر وقت دهنده بخلق
و تمثیل نمود کلمهٔ کفر و عبادت اصنام را که در دل کافر مقلد بی جهت هدی حجت
و برهانی برآن ثبات ندارد و عملی نیز که بمصعد قبول رسد ازو صادر نمی شود
بشجرهٔ حنظل که نه اصل او را قرارست و نه فرع او را اعتباری رباعی نهال سایه ور
شرع میوه دارد • چنان لطیف که بر هیچ شاخساری نیست • درخت زندقه
شاخیست بی بر و سایه • که پیش هیچ کس اش هیچ اعتباری نیست • یثبت الله
ثابت میکرداند خدای تعالی الذین آمنوا آنانرا که ایمان آورده اند و استحکام
میدهند بالقول الثابت بسخن راست و محکم که بحجت قاطع نزد ایشان ثابت
و در دلهای ایشان متمکن گشته و گفته اند قول ثابت کلمهٔ لا اله الا الله و محمد
رسول الله است که خدای تعالی بر آن ثابت میدارد مؤمنانرا فی الحیوة الدنیا
در زندگانی دنیا در زمان ابتلا و افتتان صبوری ورزند و از جادهٔ مستقیمهٔ
توحید نلغزند چون زکریا و یحیی و جرجیس و شمعون و امثال ایشان از انبیا
علیهم السلام و گویند ثابت دارد مؤمنانرا در دنیا یعنی نزدیک مرگ تا ختم
حیات ایشان بر کلمهٔ توحید باشند و فی الآخرة و ثابت دارد ایشانرا در آن
سرای یعنی در قبر که اول منزلست از منازل اخرویه تا جواب منکر و نکیر
بطریق صواب باز دهند و گویند در دنیا مراد قبرست و در آخرت موقف
سؤال و یضل الله الظالمین و فرو گذارد خدای تعالی ظالمانرا تا بکلمهٔ توحید
راه نیابند در دنیا و در سؤال قبر و یفعل الله و میکند خدای تعالی ما یشاء
آنچه میخواهد از تثبیت قومی و اضلال جمعی الم تر آیا ندیدی و نگاه نکردی
الی الذین بسوی آنانکه بدلوا تبدیل کردند نعمة الله کفرا شکر نعمت خدایرا
بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را از ایشان
مسلوب شد و جز کفر بدست ایشان چیزی نماند مراد اهل مکه اند حق سبحانه
ایشانرا سکان حرم خود ساخته و ابواب رزق برایشان گشاده و بر نعمت وجود
با وجود حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مشرف ساخته و ایشان ناسپاسی
کردند لاجرم هفت سال بمحنت قحط درمانده خوار و بی مقدار گشتند
و بعضی از ایشان در حرب بدر مقتول و معلول شدند و از فاروق
رضی الله عنه و حضرت علی مرتضی رضی الله عنه منقولست که مراد ازین
دو قوم اند که فاجرترین قبایل قریش اند یعنی بنی مغیره و بنی امیه که نعمت
حق را تغییر کردند و احلوا قومهم و فرود آوردند قوم خود را یعنی اتباع و

و اتباع خود را

اتباع خود را دار البوار بسرای هلاک جهنم عطف بیان اوست یعنی البوار
دوزخست یصلونها در آیند بدان و بیش الفرار و بد قرارگاهیست جهنم و جعلوا
و فرا گرفتند لله اندادا برای خدا مانندها یعنی در عبادت که پرستش کردند
یا در تسمیه که ایشانرا آلهه نام نهادند لیضلوا تا گمراه کردانند مردمانرا عن
سبیله از راه خدای که طریق توحیدست قل تمتعوا بگو برخورید با آرزوهای
خود یا بگذرانید عمر را بعبادت بتان امر تهدیدست یعنی دو سه روزی
بدین نوع بگذرانید فان مصیرکم پس بدرستی که بازگشت شما الی النار بآتش
دوزخ است قل بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم یعنی امر کن لعبادی الذین
بندگان مرا که ایمان آورده اند برین وجه که نماز گزارید و نفقه کنید یقیموا
الصلوة تا ایشان بامر تو نماز گزارند و ینفقوا و نفقه کنند مما رزقناهم از آنچه
عطا داده ایم بایشان سرا نفقه کردن پنهان مراد تطوعست و علانیة و نفقهٔ
آشکارا مراد زکوة است چه در نفل اخفا و در فرض اظهار انسب باشد مخلص
سخن آنست که بندگان مرا بگو تا نماز گزارند و زکوة دهند من قبل ان یأتی پیش
از آنکه بیاید یوم لا بیع فیه روزی که در و خرید و فروخت نباشد تا مقصر بخرد
چیزی که بدان تدارک تقصیر توان نمود و لا خلال و در آن روز دوستی نیز نبود
که از دوستان طلب نفع توان کرد بلکه اغلب دوستان دشمن گردد الاخلاء
یومئذ بعضهم لبعض عدو الله خدای تعالی الذی خلق آنست که بیافرید
السموات والارض آسمانها و زمین را و انزل من السماء و فرو فرستاد
از آسمان ماء آبی مراد بارانست فاخرج به پس بیرون آورد از آن آب من
الثمرات از میوها رزقا لکم روزی برای شما که بدان روزگار گذرانید
و سخر لکم الفلک و رام ساخت برای شما کشتی را لتجری فی البحر بامره تا میرود
در دریا بفرمان او و هر جا که میخواهد و سخر لکم الانهار و مسخر کردانید برای
انتفاع و استیضاء شما آفتاب و ماه را دائبین در حالتی که مستمر اند در سیر خود
یا بجد در سیران و انارت خود میکوشند و فتور و قصور در آن ندارند و سخر
لکم اللیل والنهار و رام کردانید برای شما روز و شب را متعاقب یکدیگر یکی
برای نوم و راحت و دیگری را برای کسب و معیشت و آتیکم و بداد شما را
من کل ما سألتموه از هر چه میخواستید یعنی آنچه محتاج الیه شما بود خواسته
و ناخواسته به شما ارزانی داشت و ان تعدوا و اگر خواهید که شما شماره کنید
نعمة الله نعمت خدایرا که بفضل و کرم به شما داده لا تحصوها شمار نتوانید
کرد آنرا و طاقت احصای نیارید سلمی قدس سره فرموده که مراد ازین نعمت نبوت
پیغمبر ماست صلی الله علیه و سلم که سفیر بزرگترو واسطهٔ نزدیکتر میان حق
و خلق اوست و فی نفس الامر حصر صفات کمال و شرح انوار جلال و جمال او از حیز
تصور و تخیل بیرون و از راه تفکر و تأمل افزونست بیت بر ذروهٔ مدارج قدر

وسخر لکم الشمس والقمر و رام کردانید برای شما آفتاب و ماه را

رفیه تو نی عقل داه یابد نی فهم پی برو ان الانسان بدرستی که آدمی لظلوم
ستمکارست کفار ناسپاس ظلم میکند بر نعمت آنچنان که از شکر آن غافلست
وکفران می ورزد که بحقیقت آن منعم جاهلست یا ظلومست در محنت
جزع کند و شکایت نماید کفارست که در نعمت بخل ورزد و در خیر نکشاید
واذ قال ابراهیم و یاد کن چون گفت ابراهیم ع م در مناجات خود رب
اجعل ای پروردگار من کردان هذا البلد شهر مکه را امنا ایمن از معادات
ومکاره واجنبنی و دور کردان مرا وبنی و فرزندان مرا ان نعبد الاصنام
از انکه بپرستیم بتان را ابن عیینه رحمه الله فرموده که فرزندان اسماعیل ع م
بجهت دعای حضرت خلیل صلوات الرحمن علیه بت نپرستیدند بلکه ایشان را
سنگی بود انرا دوار نام نهاده کرد آن کردید ندی و گفتندی خانهٔ کعبه از حجرا
پس هر جا حجری نصب کنیم بمنزلت خانه باشد و این قول غریبست و مخا
جمهور چه بنی شیبه قریش از نسل اسماعیل ع م بودند و بت پرستی ایشان مشهور
بود رب انهن ای پروردگار من بدرستی که بتان اضللن کثیرا گمراه کردند
بسیاری یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند من الناس از آدمیان فمن تبعنی
پس هر که پی روی کند مرا در دین من فانه منی پس او از منست یعنی اهل ملت
من ومن عصانی و هر که نافرمانی کند مرا در مادون شرک فانک غفور پس
بدرستی که تو آمرزندهٔ رحیم مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشانرا و رحمت
کنی بدیشان بتوفیق توبه یا بعد از توبه ربنا ای پروردگار ما انی اسکنت
بدرستی که ساکن کردانیدم من ذریتی بعضی از فرزندان خود را مراد اسماعیل
علیه السلام که بعد از تولد او از هاجر ساره خاتون را که زن خلیل الرحمن بود
رشک آمد و ابراهیم علیه السلام را فرمود که دل من چنان میخواهد که او را و پسر او را
ببری بموضعی که در آن آب و آبادانی نباشد خلیل جلیل متالم شد جبرئیل علیه
السلام وحی آورد که هر چه ساره میگوید چنان کن پس ابراهیم ع م بر براقی نشسته
و هاجر و اسماعیل را ع م سوار کرد باندک زمانی از شام بزمین حرم آمد و در وی
مکه ایشانرا بی انیسی و رفیقی بگذاشت و دعا فرمود که خدایا من ایشانرا ساکن
ساختم بواد غیر ذی زرع برود خانه که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد
که در وکشت توان کرد عند بیتک المحرم نزدیک خانهٔ تو که حرام کرده شده است
در او صید و قتال یا حرام است تهاون و تعرض بدو مراد موضع خانهٔ
صراح است که در زمان آدم علی نبینا و علیه السلام بوده و اکرنه بوقت
دعای ابراهیم ع م خانه نبود پس تکرار ندا فرمود که ربنا ای پروردگار ما
ایشانرا درین مسکن ساکن کردانیدم لیقیموا الصلوة تا بپا دارند نماز را
و پرستش تو بجای آورند فاجعل پس کردان افئدة من الناس دلهای
بعضی از مردمانرا که بکشش محبت تهوی الیهم بشتابند بسوی ایشان حق

سبحانه و تعالی

سبحانه و تعالی دعای آن حضرت را مستجاب فرمود و بعد از رفتن خلیل
باندک زمانی چشمهٔ زمزم به گفتهٔ جبرئیل ع م یا با ثر قدم اسمعیل ع م بدید
آمد و قبیلهٔ جرهم انجا اعیده اقامت نمودند در روز بروز شوق مردم
بدان جانب در تزایدست محققان بر آنند که اگر من تبعیض در من
الناس نبودی فارس و روم و هند و ترک و یهود و نصاری در حرم
ازدحام کردندی و پروانه وار سوختهٔ شعلهٔ آن شمع شدندی رباعی
آنرا که چنان جمال باشد • کو دل ببرد حلال باشد • وانکس که بر آن چنان
جمالی • عاشق نشود وبال باشد • و دیگر حضرت ابراهیم ع م دعا فرمود
وارزقهم و روزی ده اهل این بلد را من الثمرات از میوه لعلهم
یشکرون شاید که ایشان سپاس داری کنند نعمتهای ترا این دعا نیز شرف
اجابت پیوسته با انکه مکه وادی غیر ذی زرع است انواع ثمرات در وی پیدا
می شود و در تفسیر انوار مذکورست که فواکه ربیعیه و صیفیه و خریفیه
و شتویه در یک روز در مکه توان یافت و چون تکرار در دعا دلیل تضرع
و نیازست دیگر باره فرمود ربنا انک تعلم ای پروردگار ما بدرستی که
تو میدانی ما نخفی آنچه پنهان میکنیم و ما نعلن و آنچه آشکارا میسازیم
یعنی نهان و آشکار ما میدانی و ما یخفی و پوشیده نیست علی الله من شیء
بر خدای تعالی هیچ چیز فی الارض در زمین و لا فی السماء و نه در آسمان
برای انکه عالم است یعنی ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات یکسانست
بیت آنچه پیدا و آنچه پنهانست • همه با دانش تو یکسانست • الحمد لله الذی
ثنا و سپاس آن خدایرا که بمحض فضل خود وهب لی ببخشید و عطا فرمود
مرا علی الکبر بر سر پیری و بزرگ سالی یعنی در وقتی که پیر بودم و نا امید
از فرزند بمن بخشید دو پسر اسمعیل و اسحق اسماعیل را در شصت و چهار
سالگی یا در نود و نه سالگی و اسحق را در نود سالگی یا در صد و دوازده سالگی
ان ربی بدرستی که پروردگار من لسمیع الدعاء شنونده و اجابت کنندهٔ
دعاست درین کلمه اشعارست بانکه فرزندان را بدعا از خدا خواسته رب
اجعلنی ای آفریننده مرا کردان مقیم الصلوة بپای دارنده نماز ومن ذریتی
و فرزندان مرا نیز مواظب ساز بر آن ابن عباس رضی الله عنه فرموده که
همیشه اولاد ابراهیم پیغمبر ع م جمع بر فطرت بودند و خواهند بود تا قیامت
ربنا ای پروردگار ما کرم فرما و تقبل دعاء و قبول کن دعای مرا یعنی اجابت کن دعا
مرا ربنا اغفر لی ای پروردگار ما بیامرز مرا و لوالدی و پدر و مادر مرا
چون ایمان آورند بتو دعاء غفران ایشان قبل از نهی بوده و هنوز یاس
از ایمان ایشان نداشته و بعضی گفته اند مراد از والدین آدم است و حوا
علیهما السلام و للمؤمنین و بیامرز مؤمنانرا یعنی هر که بتو آید مؤمن بوم

یوم الحساب روزی که قایم شود خلایق را حساب و ابن عباس رضی الله
عنه فرموده که مراد مؤمنان اند از امت محمد صلی الله علیه وسلم ولا تحسبن
الله و مپندار ای محمد صلی الله علیه وسلم خدا را غافلا بی خبر عما یعمل
الظالمون از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ثابت باش بر آنچه دانسته از عقابی
که متوجه آن حضرت است و مراد غیر او انما یؤخرهم جز این نیست که تاخیر کنند خطاب
عذاب ایشان را لیوم تشخص برای روزی که خیره شود فیه الابصار در آن
روز دیدها از مشاهده اهوال مهطعین در حالتی که خداوندان این
دیدها شتابند بسوی اسرافیل ع م که ایشان را بعرصهٔ محشر خوا ند مقنعی
رؤسهم برداشتگان سرهای خود را بالا لا یرتد الیهم باز نمی گردد بدیشان
طرفهم چشمهای ایشان یعنی خیره بود و باز مانده بر وجهی که بر خود نتوا نند
گریستن و افئدتهم هواء و دلهای ایشان خالی بود بواسطهٔ غلبهٔ دهشت
و غیبوت و انذر الناس و بیم کن مردمان را یعنی اهل مکه را و بترسان یوم
یأتیهم العذاب از آن روز که بیاید بدیشان عذاب فیقول الذین ظلموا
پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب ربنا ای پروردگار ما اخرنا
باز پس دار ما را یعنی عذاب ما را تاخیر کن و ما را بدنیا فرست و مهلت ده
الی اجل قریب تا مدتی نزدیک نجب دعوتک تا اجابت کنیم دعوت ترا یعنی
آنکس را که بتو خواند و نتبع الرسل و پی روی کنیم فرستادهٔ ترا اولم تکونوا
در جواب ایشان گویند فرشتگان آیا نبودید شما که از روی مبالغه اقسمتم من
قبل سوگند می خوردید پیش ازین در دنیا که شما پاینده خواهید بود ما لکم
من زوال و نباشد شما را هیچ زوال مراد آنست که می گفتند ما در دنیا خواهیم
بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم نمود و سکنتم و ساکن بودید شما فی مساکن الذین
در مسکنهای آنانکه ظلموا انفسهم ستم کردند بر نفسهای خود بکفر چون عاد
و ثمود و تبین لکم و ظاهر شد شما را کیف فعلنا بهم چگونه کردیم ما با ایشان
یعنی مشاهده کردید در منازل ایشان آثار نزول عذاب و ضربنا
لکم الامثال و مثلها زدیم برای شما از احوال ایشان و قد مکروا مکرهم
و بدرستی که کوشش کردند در حیله آنچه نهایت مکر ایشان بود و عند الله
و نزدیک خداست مکرهم جزای مکر ایشان و ان کان مکرهم و بدرستی که
بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته لتزول تا از جای برود
منه الجبال از آن مکر کوهها جبال مثل احکام شریعت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم یعنی کافران حیلتها انگیختند تا چیزی را که در بنیان و رسوخ
چون جبال راسیاست زایل کرده اند و این محالست بیت سست باد آ
مکر ایشان که زپای • کی تواند کوه را بردن زجای • در معالم از مرتضی علی
رضی الله عنه نقل میکند که این آیت در قصهٔ نمرود جبارست که چون سلامتی

ابراهیم ع م از آتش مشاهده کرد گفت بزرگ خدای دارد ابراهیم ع م
که او را از آتش رهانید من میخواهم که بر آسمان روم و او را ببینم اشراف مملکت
گفتند که آسمان بغایت مرتفع است و بر و رفتن باسانی میسر نشود نمرود
علیه اللعنه نشنید و گفت تا بنایی ساختند بسه سال بغایت بلند و چون بر آنجا
رفت آسمان را همچنان دید که بر زمین میدید روز دیگر آن بنا بیفتاد و ساختن
و افتادن آن در سورهٔ نحل رقم دیگر خواهد یافت القصه چون آن صرح از
پای در آمد و خلق بسیار هلاک شدند نمرود علیه اللعنه خشم گرفت و گفت
بر آسمان روم و با خدای ابراهیم که منارهٔ مرا بیفکند جنگ کنم پس چهار کرکس را
پرورش داد تا قوت تمام گرفتند و صندوق چهار گوشه بساخت و دو در یکی
فوقانی و دیگری تحتانی در و راست کرد و بر چهار طرفی او چار نیزه که زیر و بالا
توانستی شد تعبیه نمود پس کرکسان را چند روزی گرسنه داشتند و چهار
مردار بر سر نیزه ها کرده اطراف صندوق را بر تن کرکسان بستند ایشان
از غایت جوع میل به بالا کرده بجانب مردار پرواز نمودند صندوق را که
نمرود با یک تن در آنجا نشسته بود بهوا بردند بعد از شبان روزی نمرود
در فوقانی گشاده نگاه کرد آسمان را بهمان حال دید که بر زمین میدید رفیق
خود را گفت تا در تحتانی بگشاد گفت بنگر تا چه می بینی آنکس نگاه کرد و جواب
داد که غیر آب چیزی نمی بینم بعد از یک شبانروز دیگر که باب فوقانی بگشاد
حال همان بود که روز سابق مشاهده نموده بود و رفیق که باب تحتانی بگشود
بجز دود و تاریکی چیزی مشهود نبود نمرود علیه اللعنه بترسید و نیزه ها را
با مردار سرنگون ساخت و کرکسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن
آوازی مهیب از اجنحهٔ کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیک بود
که از اماکن خود زایل گردد فلا تحسبن الله پس مپندار خدا را مخلف وعده
خلاف کننده وعدهٔ خود رسله پیغمبران خود را یعنی وعدهٔ نصرت که رسل را
فرموده آنجا که انا لننصر رسلنا لاغلبن انا و رسلی خلاف نکرده و نخواهد کرد
و ترا بر دشمنان مظفر و منصور خواهد ساخت ان الله عزیز بدرستی که
خدای تعالی غالبست ذو انتقام خداوند انتقام یعنی خواهندهٔ کینهٔ
اولیا از اعدا یوم تبدل الارض در روزی که بدل شود زمین غیر الارض
بزمین دیگر والسموات و آسمانها مبدل گردد باسمان دیگر و در تیسیر گوید
تبدیل ارض تسویهٔ جبالست و انهار و اشجار و تبدیل سما تکویر و سایر ستار کان
و در معالم قولی آورده است که آسمانها را بهشت سازند و زمین ها را
دوزخ و از مرتضی علی رضی الله عنه نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بزمین
از نقره و آسمان را باسمانی از زر و قول ابن مسعود رضی الله عنه که بیارند
روز قیامت زمینی از نقرهٔ پاک که بر آن هیچ گناه نکرده باشند مؤید این سخن است

و برزوا و ظاهر شوند مردمان از گورهای خود لله الواحد القهار برای محاسبه
خدای قهر کننده وتری المجرمین و به بینی گناهکاران یعنی مشرکان را بومئذ
دران روز مقرنین باهم بسته وجمع کرده بحسب مشارکت در عقاید و اعمال
یا قرین ساخته هر یک را با دیوی که موسوس او بوده فی الاصفاد در بندها یا
غلها سرابیلهم پیرهنهای ایشان من قطران از قطرانست وان چیزی باشد
سیاه و گویند طمغ ابهل است که می برند و بر شتر گرگین طلا میکنند تا جرب را سوزاند
فردا بر جلود دوزخیان اندایند تا بحدت و شدت و دهشت گون و نتن رایحه
و سرعت اشتعال آتش دران معذب گردند و گفته اند تفاوت میان قطران
دوزخ و قطران دنیی مانند تفاوتست میان آتش دوزخ و آتش دنیی پس
این قطران بر ایشان اندایند و تغشی وجوههم النار و فرو گیرد و بپوشد
رویهای ایشان را آتش یعنی دران ببجد لیجزی الله متعلق است به برزوا
یعنی بر آیند از قبرها تا جزا دهد خدای تعالی کل نفس هر تن را ما کسبت جزای
انکه کرده است ان الله بدرستی که خدای تعالی سریع الحساب زود حساب بند
مرسند کان را زیراکه حساب یکی او را از حساب دیگری باز نمی دارد هذا این قرآن
یا انچه درین سورتست از موعظت بلاغ للناس کفایتست مردمان را تا پند
داده شوند بان ولینذروا به و بیم کرده شوند بدان ولیعلموا و تا بدانند بتأمل
در دلایل قدرتی که درو مذکورست انما هو انکه اوست اله واحد خدای یکتا
ولیذکر و هر آینه باید که پند گیرند اولوا الالباب خداوندان خرد و باز ایستند

سورة الحجر و آیها از مناهی و قیام کنند باوامر الهی تسعون و تسع آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

الر علما را در حروف مقطعه اقاویل بسیار است جمعی بر آنند که مطلقا دران باب
سخن گفتن سلوک سبیل جرات است در ینابیع آورده که فاروق را رضی الله عنه
از معنی این حروف پرسیدند فرمود که اگر در وی سخن گوییم متکلف باشیم و خدای
تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه و سلم فرموده که بگو و ما انا من المتکلفین و بعضی
گویند هر حرفی اشارت باسمیست چنانچه الر الف اشارت باسم الله است
ولام باسم جبرائیل و را برسول تلک این آیتها که می آید آیات الکتاب
آیتها سورة است وقرآن مبین و آیتهای روشن یا پیدا کننده حق را از باطل
و کتاب و قرآن یکیست اما بدو نام مذکور شد که هر نامی دلالت بر معنی دارد و تکرار
قرآن بجهت تعظیم است ربما یود الذین کفروا ای بسا وقت که دران دوست
دارند آنان که نگرویدند و آرزو برند لو کانوا مسلمین کاشکی بودندی مسلمانان
و این آرزو در دنیا باشد بوقت نصرت مؤمنان یا نزدیک حلول مرگ کفار
بدیشان یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقت حساب یا بوقتی که عصاة موحدان را
از دوزخ بیرون آرند و درهای جهنم بر ایشان فرو بندند و آنکه خروج از آن

میسر نیست

میسر نیست تمنا کنند که کاشکی از اهل اسلام می بودیم ذرهم بگذار ایشان را امر تهوین
و تحقیر است یعنی کافران در چه حسابند دست از ایشان بدار تا در دنیی یأکلوا
بخورند و یتمتعوا و برخوردار یابند از ملاذ و منافع آن و یلههم الامل
و مشغول کرداند ایشان را آرزو یعنی توقع طول عمر و استقامت حال ایشان را
باز دارد از استعداد معاد و تفکر در اعمال فسوف یعلمون پس زود باشد
که بدانند خاتمت و عاقبت کردار و گفتار خود را و ما اهلکنا و هلاک نکردیم
من قریة هیچ اهل دیهی را الا و لها مگر آنکه مر هلاک ایشان را کتاب معلوم
زمانی مقدر بود نوشته شده در لوح محفوظ که مهلت چند باشد و هلاک
کی بود ما تسبق پیشی نگرفتند من امة هیچ گروهی اجلها مدت هلاک خود را
و ما یستأخرون و باز پس نمانند از آن یعنی هلاک نشدند پیش از وقت
مقدر و نه بعد از اجل مقرر و قالوا و گفتند کفار عرب یا ایها الذی نزل ای
آنکس که فرود آمده است علیه الذکر برو قرآن انک لمجنون بدرستی که تو
دیوانه که ما را از نقد بنسیه می خوانی این کلام بطریق تهکم و استهزا بوده چه اعتقاد
به نزول ذکر و نسبت بجنون باهم راست نیاید لو ما تأتینا و دیگر گفتند چرا نمی
آری بالملائکة فرشتگان را بگواهی بر رسالت خود ان کنت من الصادقین
اگر هستی از راست گویان درین دعوی یعنی اگر راست میگویی که پیغمبری
فرشتگان را حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهند به رسالت تو حق تعالی جواب
ایشان میگوید ما ننزل الملائکة فرود آمده نشوند ملائکه و حفص بصیغه
متکلم میخواند یعنی ما فرو نفرستادیم فرشتگان را الا بالحق مگر بوحی یا بعذاب
یعنی ملک را بصورت اصلی وقتی توانند دید که بجهت عذاب نازل شوند
چنانچه قوم ثمود جبرائیل را در زمان صیحه دیدند یا بوقت مرگ چنانچه همه
کس می بیند و ما کانوا اذا و نباشند آن هنگام که ملائکه را بدین فرو فرستیم
منظرین از مهلت داده گان یعنی فی الحال معذب شوند انا نحن بدرستی که
ما نزلنا الذکر فرو فرستادیم قرآن را که یادکرد مؤمنانست و ذکر بمعنی شرف نیز
می آید یعنی این کتاب موجب شرف خوانندگانست و انا له و ما مر او را
لحافظون نگه بانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند که در او چیزی از باطل بیفزاید
یا چیزی از حق کم کند یا نگه نگهدار او بیم از طرق خلل بدو یا نگهدار بیم او را
در دل هر که خواهیم و گویند ضمیر عاید بحضرت رسالت است صلی الله علیه
وسلم یعنی نگه بان اوییم از مضرت اعادی رباعی اگر جمله جهان خصم گردد
نترسم چون نگهدارم تو باشی • ز شادی در همه عالم نگنجم • اگر یک لحظه غمخوارم تو
باشی • ولقد ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم پیغمبران من قبلک پیش از تو فی شیع
الاولین در گروه پیشینیان و ما یأتیهم و نیامد بدیشان من رسول هیچ فرستاده
الا کانوا مگر بودند که از روی کبر و عناد به آن پیغمبران یستهزئون استهزا

میکرده اند چنانچه این معاندان می کنند مراد حضرت پیغمبرست صلی الله علیه وسلم
یعنی از میان انبیا علیهم السلام تو مخصوص نیستی بایذای قوم بلکه همه ایشان بدین مبتلا
بوده اند کذلک همچنانکه در آوردیم استهزای انبیا در دلهای مکذبان پیشین نسلکه
در می آریم همانرا فی قلوب المجرمین در دلهای کافران زمان تو لا یؤمنون به
ایمان نمی آرند بقرآن و قد خلت و بدرستی که گذشته است سنة الاولین سنت
خدای تعالی در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاک شده بترک قبول حق
وتکذیب رسل بوده واین وعید اهل مکه است که تکذیب حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم نموده بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات میکردند ودر نزول ملائکه
بجهت گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه وتعالی فرموده که ولو فتحنا علیهم واگر بگشا یبم
برین مقترحان بابا من السماء دری از آسمان فظلوا فیه پس باشند همه روز
فرشتگان در نظر ایشان یعرجون از آن در بالا می روند وازان در زیر می آیند
لقالوا هرآینه از غایت عناد وتشکیک در حق گویند انما سکرت جز این نیست
که بربسته ابصارنا چشمهای ما را وخیره ساخته اند یا اگر در آسمان بگشایند
وکفار بالا رفته عجایب آنرا مشاهده نمایند خواهند گفت که مارا چشم بندی کرده اند
واین صورت در خارج وجود ندارد بل نحن بلکه ما قوم مسحورون گروهی جادو ی
کرده کانیم یعنی محمد صلی الله علیه وسلم مارا جادوی کرده چنانچه در ظهور دیگر
آیات میگفتند ویقولوا سحر مستمر ولقد جعلنا وبدرستی که آفریدیم وپیدا کردیم
فی السماء بروجا در آسمانها برجهای دوازده گانه بهیات وصفات وخواص
مختلف یکدیگر وزیناها وبیاراستیم آنرا بصورتها وآسمانرا به نیرین و
سایر کواکب للناظرین برای نگرندگان که بعبرت در آن نگرند وبدان بر قدرت
مبدع استدلال کنند وحفظناها ونگاه داشتیم آسمانرا من کل شیطان از هر
دیوی رجیم رانده تا نتوانند که بدان صعود کنند وبر احوال واخبار مطلع شوند
الا من استرق السمع لیکن هر دیوی که خواهد بر آسمان رود وبدزدد سخنی
ومسموع جنی آنچه از فرشتگان شود فاتبعه پس از پی در آید او را وبدو رسد
وبسوزدش شهاب مبین ستاره روشن ودرخشان از ابن عباس رضی الله
عنه منقولست که از زمان آدم ع م تا وقت عیسی بن مریم ع م دیوان بر آسمان
می رفتند واز ملائکه که اخبار لوح محفوظ را درس می نمودند سخنان می ربودند
وبزمین آمده بادوستان خود از کاهنان میگفتند چون روح الله متولد
شد ایشانرا از سه آسمان منع کردند وچون ولادت باسعادت حضرت خاتم
النبیین علیه وعلی آله افضل الصلوة المصلین دست داد از همه ممنوع شده اند
وبجهت رجم ایشان به شهاب ثاقب مقرر شد وابواب کهانت مسدود گشت
بیت مهی برآمد بازار تیرگی بشکست • گلی شکفت هیاهوی خار آخر شد •
والارض مددناها وزمین را باز کشیدیم بر روی آب از زیر خانه کعبه والقینا

و درافکندیم وپیدا کردیم فیها رواسی در زمین کوههای سرافراخته بار جای
وانبتنا فیها ورویانیدیم در زمین من کل شیء موزون از همه چیزی سنجیده
بمیزان حکمت یعنی مقرر بمقدار معین بروجهی که مقتضی مشیت بی علتست
یا آنچه وزن کنند ویه پیمایند یا موزون بمعنی مستحسن باشد یعنی برویانیدیم
از زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار ومزروعات وجعلنا لکم
وبساختیم برای شما فیها در زمین معایش اسباب معیشت یعنی آنچه
قوام عیش شما بوی است از مطاعم وملابس ومن لستم ونیز برای شما ساختیم
آنرا نیستید شما له برازقین مر او را روزی دهندگان یعنی حدم ومما لیک
وگفته اند انعام ومراکب وان من شیء ونیست هیچ چیز که آدمی بوی محتاج
باشد الا عندنا مگر نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان ما خزائنه خزینهای
او یعنی ما قادریم برایجاد وتکوین آن این ضرب المثل است برای اقتدار و
اختیار چه تشبیه کرده است مقدورات خود را باشیاء مخزونه که در اخراج
آن احتیاج بکلفت وزحمت نیست وما ننزله وفرو نفرستیم آنرا الا بقدر
معلوم مگر باندازه دانسته شده که نه کم از آن شاید ونه زیاده بر آن باید وارسلنا
الریاح وفرستادیم بادها را لواقح آبستنان یا بر یعنی بردارندگان ابر را
یا آبستن کنندگان درختهارا به میوه فانزلنا من السماء پس فرو فرستادیم
از آسمان ماء آبی که آن بارانست فاسقیناکموه پس بخورانیدیم شمارا آن آب
وتصرف دادیم در آن وما انتم ونیستید شما له مر آن آب فرو فرستاده را بجا زنین
نگاه دارندگان در چاه وغدیر وچشمه بلکه ما حافظانیم امام ماتریدی رحمة
الله علیه در تاویلات فرموده که نیستید شما مر خدای را خزینه داران یعنی خزاین
او در دست شما نیست وآنچه شما در خزینه نهید از آن اوست وانا لنحن وبدرستی
که ما نحیی زنده می کردانیم اجسام قابله را بایجاد حیات در آن ونمیت
ومی میرانیم اجسام حیه را بازاله حیات از آن در لطایف قشیریه رضی الله
عنه مذکورست که زندگی میدهیم دلهارا بانوار مشاهده ومی میرانیم نفوس را
در نار مجاهده یا زنده می سازیم بموافقت طاعات ومرده می کردانیم بمتا بعت
شهوات صاحب بحر الحقایق روح الله روحه فرموده که احیای قلوب اولیا
می کنیم بانوار لمعات جمال واماتت نفوس ایشان می نماییم بسطوات نظرات
جلال یا موت وحیات می دهیم بخلع ولبس ونحن الوارثون وما وارثانیم باقی
بعد از فنای خلایق چه میراث چیزی را گویند که بعد از مردن دیگری بدیگری
رسد پس همه در معرض فنا اند وحق سبحانه وتعالی موصوف بصفت بقا ولقد
علمنا المستقدمین وهرآینه میدانیم پیشی گرفتگانرا منکم از شما در اسلام ولقد
علمنا المستاخرین وبدرستی که میدانیم واپس افتادگانرا از آن یا میدانیم پیشینیان
وپسینیانرا از شما که آدمیانید یعنی هر که مرده است از زمان آدم ع م تا این وقت

و هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد شده باشد از گذشتگان و هر که
بخواهد زاد از آیندگان یا دانسته‌ایم قرون گذشته و میدانیم امت محمد را صلی
الله علیه و سلم یا آنرا که مقدم است در صف جهاد یا در سبقت بطاعت و آنرا
که مؤخر است از آنها در اسباب نزول آورده که زنی جمیله در عقب حضرت
رسول الله صلی الله علیه و سلم نماز میگزارد در صفوف شما بعضی از جماعتها
در صفهای پیش رفتند تا او را نبینند و جمعی باز پس می‌آمدند تا در وقت
رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق سبحانه و تعالی فرمود که مقدم و
مؤخر را از اهل صفوف میدانیم و بر من پوشیده نیست و ان ربك و بدرستی
که پروردگار تو هو یحشرهم او جمع کند متقدمین و متأخرین را و جزای
هر یک بدو رساند انه حکیم بدرستی که او راست کار علیم دانای
نهان و آشکارا و لقد خلقنا الانسان و بدرستی که ما آفریدیم انسان یعنی
آدم را من صلصال از گل خشک که چون دست بر و زنند آواز کند
من حماء و آن گل کاین بود از گل سیاه مسنون بوی گرفته بواسطهٔ بسیار
بودن در آب چون لای که در تک حوض و جوی باشد صاحب تبیان گفته
حق سبحانه و تعالی آدم را هم از خاک آفرید بران وجه که آب بر خاک بارانید
تا گل شد و مدتی بگذاشت تا حما گشت پس از آن تصور کرد مسنون بمعنی
مصور است آنکه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبهٔ صلصال رسید و الجان
خلقناه و جان که پدر پریانست بیافریدیم او را من قبل پیش از آفریدن انسان
من نار السموم از آتش بی دود که مسام نفوذ می نماید و صواعق از آن آتش
متکون میگردد ابن مسعود رضی الله عنه فرموده که سموم دنیی جزئیست از
هفتاد جزء از سمومی که جان از آن آفریده شده و اذ قال ربك و یاد کن آنرا
که گفت پروردگار تو للملائکة فرشتگانرا بجهت خلافت زمین انی خالق
من آفریننده ام بشرا آدمی را من صلصال از گل خشک که کاین است من حماء
مسنون از لای مصور فاذا سویته پس چون راست کنم صورت و ماهیات
او را و نفخت فیه و در آرم در وی من روحی از روحی که آفریدهٔ منست
و او بدان زنده گردد فقعوا له پس بیفتید مر او را ساجدین سجده کنندگان
فسجد الملائکة پس سجده کردند فرشتگان کلهم اجمعون همه ایشان بتمام
الا ابلیس ملعون که از روی استکبار ابی ان یکون سر باز زد از آنکه باشد
مع الساجدین از سجده کنندگان مر آدم را قال یا ابلیس گفت خدای تعالی
که ای ابلیس مالك چیست ترا و غرض تو چه بود الا تکون در آنکه نباشی مع
الساجدین با سجده کنندگان قال گفت ابلیس لم اکن لاسجد نیستم من که سجده
کنم لبشر خلقته مر آدمی را که آفریدهٔ من صلصال از گل خشک من حماء مسنون
از لای سیاه بوی ناک یعنی او را از اخس عناصر آفریدی که خاکست و مرا از اشرف

آنکه آتشی است پس روحانی لطیف چرا فرمان جسمانی کثیف برد و او را سجده کند
ابلیس نظر بظاهر آدم داشت و از باطن او غافل بود صورتش را ویرانه دید
ندانست که گنج اسرار درین خزانه مدفونست **رباعی** گنجیست درین خانه که در کون
نگنجید • این گنج خراب از پی آن گنج نهانست • فی الجمله هر آنکس که درین خانه
رهی یافت • سلطان زمین است سلیمان زمانست • قال گفت خدای تعالی
مر ابلیس را بعد از اباء و امتناع از سجدهٔ آدم که فاخرج پس بیرون رو منها از آسمان
یا از بهشت یا از زمرهٔ ملائکه یا از صورة ملکی یا از مرتبهٔ که داشتی فانك
رجیم پس بدرستی که تو رانده شدهٔ از خیر و کرامت و ان علیك اللعنة پس
بدرستی که بر تست دوری و راندگی الی یوم الدین تا روز جزا در لباب آورده
که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد از آن عذابی بر تو رسد که از لعنت فراموش
کنی قال رب گفت ابلیس ای پروردگار من فانظرنی پس مهلت ده مرا الی
یوم یبعثون تا روزی که انگیخته شوند مردم غرض ابلیس آن بود که بمیرد چه مبدا
که بعد از بعث مرگ نیست حق سبحانه و تعالی اجابت کرد قال فانك گفت بدرستی که
تو هستی من المنظرین از مهلت دادگان الی یوم الوقت المعلوم تا روز وقت
معلوم بعد یعنی زمان فنای خلق بنفخهٔ اول که نفخهٔ صعقه گویند و جه قول
جمهور آنست که نفخهٔ اول نفخهٔ موت باشد و نفخهٔ ثانیه نفخهٔ احیا و میان دو نفخه
بقول اشهر چهل سال خواهد بود پس ابلیس چهل سال مرده باشد آنگه بر انگیخته
شود قال رب گفت ابلیس ای آفریدگار من بما اغویتنی سوگند میخورم باغوای تو مرا
لازینن لهم هر آینه بیارایم از برای آدمیان گناه را فی الارض در زمین دنیی که
دار غرور است در مدارک آورده که ابلیس دو نوبت یاد کرد برای اغوای آدمیان
یکی بصفت ذات که فبعزتك لاغوینهم و یکی بصفت فعل که فبما اغویتنی و فقها
فرق کرده‌اند میان این هر دو و اهل عراق بر آنند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون
قدرت و عظمت و عزت یمین است و سوگند خوردن بصفات فعل چون رحمت
و سخط و امثال آن یمین نیست و اصح آنست که ایمان مبنی بر عرف باشد هر چه بعرف
مردمان آنرا سوگند توان گفت یمین است و الا لا و برخی بر آنند که در فبما اغویتنی
با سبب است یعنی بسبب آنکه مرا گمراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم
مردمان و لاغوینهم اجمعین و همه ایشانرا بر گمراهی دارم الا عبادك مگر بندگان تو
منهم المخلصین از ایشان خالص شدگان از شوایب شرک جلی و خفی که مکر و
فریب مرا در ایشان اثر نباشد قال گفت خدای تعالی هذا این اخلاص در ایمان
صراط راهیست که حق است علی بر من رعایت آن مستقیم راهیست مستقیم که
راستست یعنی کجی ندارد و زود بمنزل رساند و گویند علی راست است یعنی
اخلاص راهیست راست بسوی من ان عبادی بدرستی که بندگان من یعنی
مخلصان لیس لك نیست ترا علیهم سلطان بر ایشان قوتی در اغوای و اضلال

الا من اتبعك مگر انکس که متابعت تو کند من الغاوین از گمراهان که تو برو مسلط
توانی شد وان جهنم و بدرستی که دوزخ لموعدهم وعده گاه ایشانست یعنی
متابعان تو اجمعین همه ایشان لها مر دوزخ را سبعة ابواب هفت درست لکل
باب مر هر دری را منهم از گمراهان جزء مقسوم بهره ایست قسمت کرده شده
مراد از ابواب طبقاتست و برای هر طبقه قومی مقرر و معین شده جهنم جای
گناه کارانست از اهل توحید لظی مقام ترسایانست حطمه ماوای جهودانست
سعیر از ان خابیانست سقر مقر گبرانست جحیم محل مشرکانست هاویه که درک
اسفل گویند نامزد منافقانست امام ابو منصور رحمه الله در تاویلات فرموده که
مراد از ابواب طبقاتست و چون مؤمنان در دوزخ جاوید نیستند ایشانرا طبقه
نباشد پس طبقه اول نامزد دهریه است و دوم از ان ثنویه است و مشرکان
عرب سیم از ان ابرمه که مطلقا منکر رسالت اند و چهارم از ان یهود و پنجم از ان
نصاری و ششم از ان مجوس هفتم از ان منافقان و در بحر الحقایق آورده
که دوزخ بعد دحرمانرا هفت درست حرص و شره و حقد و غضب و
شهوت و کبر و عجب و در ترجمه رشف مذکورست که دوزخرا هفت در از انست
که اعضای هفت گانه آدمی که چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پای است
بهشت در بدان گشوده اند هر عضوی را از بابی مورد طریقی کرد اند **رباعی**
هفت دری دوزخ اند در تن تو • ساخته نفسشان دود ربند • هین که در دست
نست قفل امروز • در هر هفت در محکم اندر بند • ان المتقین بدرستی که
پرهیزکنندگان از پی روی ابلیس فی جنات و عیون در بوستانها اند و چشمها
یعنی در باغهای که در ان چشمها روان بود از شیر و خمر و جز ان ادخلوها گویند
فرشتگان متقیانرا که در آیید بدین بوستانها بسلام امنین مقرون بسلامت از همه
آفتها یا بسلامی از خدای تعالی در حالتی که ایمن باشید از زوال و نزعنا و بیرون
کشیم ما فی صدورهم انچه در سینهای بهشتیان باشد من غل از کینه که در دنیا
باهم داشته باشند از حضرت مرتضی علی رضی الله عنه منقولست که امید میدارم جات
من و طلحه و زبیر از ایشان باشیم و گفته صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا بدر
و مراتب یکدیگر رشک نبرند اخوانا در ایند در بهشت در حالتی که برادران
باشند یکدیگر را در مهمانداری و دوستی علی سرر برادران نشسته بر تختها
از زر مکلل بجواهر متقابلین روبها بیکدیگر آورده اند که بهشتیان قفای
یکدیگر نمی بینند لا یمسهم نمی رسد ایشانرا فیها در بهشت نصب رنج و مشقتی
چه آن سرای تنعم و راحتست و ماهم منها و نیستند ایشان از بهشت بمخرجین
بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند آورده اند که روزی حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم از باب بنی شیبه بمسجد الحرام در آمد جمعی از صحابه را دید
که می خندیدند فرمود که مالی اریکم تضحکون چیست مرا که خندان می بینم یعنی
شما را چه عجب

شما را چه تعجب صورت پیش آمده که خندان مشاهده میکنم شما را صحابه را بجهة عتابی
ازین سخن استشمام نمودند و آن حضرت درگذشت و هنوز بحجره نارسیده باز
گشت و فرمود که جبرئیل ع م بمن آمد و پیغام آورد که چرا بندگان مرا ناامید
می سازی نبئ عبادی خبرده بندگان مرا انی انا الغفور بانکه من آمرزنده ام
کسی را که آمرزش طلبد الرحیم بخشنده ام برکسی که توبه کند وان عذابی و بانکه
عذاب من بر عاصی که از توبه و استغفار معرض است هو العذاب الالیم آن عذاب بیست
دردناک محققان گفته اند در توصیف ذات بمغفرت و رحمت و تعذیب و
عقوبت ترجیح وعده لطفست و تاکید صفت عفو که سبقت رحمتی غضبی
دلالتی تمام دارد برین معنی و در ذکر قرآنی نیز رحمت سمت تقدیم پذیرفته
مثنوی گرچه جرم من از عد بیش است • سبقت رحمتی از ان بیش است •
چه عجب گر عذاب ننماید • بر گنه پیشگان ببخشاید • و نبئهم و خبرده بندگان مرا
عن ضیف ابراهیم از مهمانان ابراهیم ع م یعنی از سه فرشته یا هشت یا
دوازده که ببشارت ابراهیم ع م و هلاک قوم لوط ع م بروی نزول کردند اذ دخلوا
علیه چون آمدند برو فقالوا سلاما پس گفتند سلام می کنیم سلام کردنی قال
گفت ابراهیم ع م انا منکم وجلون بدرستی که ما از شما ترسانیم و جهت ترس آن
بود که بی اذن و بی وقت آمده بودند یا انکه ما حضروی نخوردند و ایشان ازین
جهت ترسناک شدند فرشتگان این سخن شنوده قالوا لا توجل گفتند مترس انا
نبشرك بدرستی که ما مژده می دهیم بغلام به پسری اسحق نام علیم دانا یعنی وقتی که
به بلوغ رسد بنبوت بوی خواهد رسید قال ابشرتمونی گفت ابراهیم ع م ایا بشارت
میدهید مرا علی ان مسنی بعد از انکه رسیده است مرا الکبر بزرگ سالی متعجب
شد از انکه پیری بزرگ سال را پسر بر چه وجه باشد یعنی باز جوان کرد یا بر همان
پیری که هست این صورت وجود گیرد فبم پس بچه نوع و چگونه تبشرون مژده
میدهید مرا قالوا بشرناك گفتند مژده دادیم ترا بالحق براستی و درستی بی شک
و شبهه فلا تکن پس مباش من القانطین از ناامیدان یعنی بدین مژده امیدوار
باش که انکه قادرست بر خلق بشر بی ابوین هر آینه تواناست بر اخراج ولد از پیر هرم
و عجوز عاقر قال گفت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام من ناامید نیستم از
رحمت پروردگار و من یقنط و کیست که نومید شود من رحمة ربه از بخشش
پروردگار خود الا الضالون مگر گمراهان که طریق معرفت را نشناخته اند و سعت
رحمت و کمال قدرت را ندانسته و چون ابراهیم ع م فرشتگان بسیار را دید در تامل
افتاد که آمدن این همه ملک بجهت یک بشارت حاجت نبوده در ضمن آمدن ایشان
مهمی دیگر خواهد بود قال فما خطبکم گفت چیست کار و مطلوب شما ایها المرسلون
ای فرشتگان و کجا میروید قالوا انا ارسلنا گفتند بدرستی که ما را فرستاده اند الی
قوم مجرمین بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط ع م تا ایشانرا هلاک کنیم الا ال لوط

لیکن آل لوط یعنی خاندان او انا لمنجوهم بدرستی که ما نجات دهندگانیم ایشان را اجمعین
همه الا امرأته مگر زن او قدرنا انها قضا کرده ایم ما آنرا که زن او لمن الغابرین از باز
ماندگان باشد در شهرستان برای عذاب اسناد ملائکه تقدیر را بخود با آنکه فعل الله است
از جهت قرب و اختصاص تواند بود فلما جاء پس آن هنگام آمدند آل لوط بخانواده
لوط المرسلون فرشتگان فرستاده شده از جانب حق سبحانه و تعالی که قوم لوط را بواسطه
اعمال قبیحه مستاصل سازند قال گفت لوط ع انکم بدرستی که شما قوم منکرون
گروه بیگانگانید یعنی نمی شناسم شما را که از کجایید و از کدام قبیله آیید و بواسطه
هجوم ایشان بر لوط از ایشان تنفر مینمود قالوا گفتند فرشتگان که ما بیگانه ایم
و از پیش یگانه ایم و نیامده ایم که بتو ضرری رسانیم بل جئناک بلکه آمده ایم بتو
بما کانوا بآنچیزی که بودند قوم تو که از روی جهل و عناد فیه یمترون در آنچیز که
شک میکردند و ریب میورزیدند و اتیناک بالحق و آوردیم بتو راستی را یعنی
عذاب ایشان حقیست و انا لصادقون و بدرستی که ما راست گویانیم درین
خبر فاسر باهلک پس بیرون بر از این شهر اهل خود را شب بقطع من اللیل
در پاره که از شب بگذرد و اتبع ادبارهم و تو نیز برو از پی ایشان تا شتاب نکنی
در رفتن و لا یلتفت و باید که از پس ننگرد منکم احد یکی از شما تا هول عذاب را
نبیند و امضوا و بروید حیث تؤمرون آنجا که فرموده شده اید یعنی با مصر
که شهرستان نجم است و اهل آن هلاک نخواهند شد و قضینا و حکم کردیم یا
وحی فرستادیم الیه بسوی او ذلک الامر آن کار را که تفسیرش اینست ان
دابر هؤلاء بدرستی که بنیاد این گروه مقطوع بریده و برکنده است مصبحین
در حالتی که بصبح در آیند یعنی قوم تو در سحر مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان
باقی نماند و در خبر است چه چون زن لوط ع مهمانان نیکو روی را دید خبر
بقوم فرستاد و جاء اهل المدینة و آمدند اهل شهر سدوم بدر خانه لوط علیه السلام
یستبشرون مژده میدادند یکدیگر بدان مهمانان و طمع فساد داشتند قال
گفت لوط ع ان هؤلاء ضیفی بدرستی که این گروه مهمانان منند فلا تفضحون
پس مرا رسوا مکنید بفضیحت ایشان و اتقوا الله و بترسید از خدای تعالی
در ارتکاب فاحشه و لا تخزون و خوار و خجل مسازید مرا پیش این مهمانان
قالوا اولم ننهک گفتند آیا ما ترا نهی کردیم عن العالمین از حمایت عالمیان
یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغربا بوده قال هؤلاء بناتی گفت اینک
اینها دختران منند یعنی زنان قوم چه هر نبی امت را بمنزله پدرست یا بنات
خود را گفت بشما دهم بشرط اسلام ان کنتم اگر هستید فاعلین کنندگان آنچیز را
که من میگویم لعمرک بزندگانی تو ای محمد صلی الله علیه و سلم انهم بدرستی که
[illegible]ند قوم لوط ع لفی سکرتهم در گمراهی خود یعمهون سرگردان می شدند یا
از مستی غفلت گمراه می کنند در تاویلات ماتریدی آورده که خدای تعالی

بهرچه خواهد

بهرچه خواهد از مخلوقات قسم یاد کند و هیچ مخلوق را نرسد بجز خدای
سوگند خورد در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که خدای
تعالی نیافرید هیچ کس را گرامی تر از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
و بحیات هیچ کس سوگند نخورد الا بحیات او بحق بود و او بر بساط قرب
در قبضه حق بود مثنوی چون نبی از هستی خود سر بتافت • فرق پاکش
از لعمرک تاج یافت • داشت از حق زندگی در بندگی • شد لعمرک جلوه آن
زندگی • آورده اند که لوط علیه السلام اهل خود را بیرون برد جبرائیل ع وقت
صبح بود بانگ بر ایشان زد فاخذتهم الصیحة مشرقین پس فرا گرفت ایشان را
و به نزدیک آسمان برده سرنگون ساخت فجعلنا پس ما گردانیدیم عالیها
زبر آن شهرها را سافلها زیر آن یعنی زیر و زبر گردانیدیم آنرا و امطرنا
علیهم و بیارانیدیم بر ایشان و گفته اند بر قومی از ایشان که غایب بودند از آن
بلاد حجارة سنگی من سجیل از گل محکم شده با سنگی بر و نوشته نام هر کس که نام زد
او بوده ان فی ذلک بدرستی که در هلاک کردن ما قوم لوط را ع لآیات
هر آینه نشانهاست برای عبرت للمتوسمین مر خداوندان فراست را که بزیرکی
در نگرند و حقیقت ایشان را بسمات آن بشناسند و این صفت مؤمنانست
چنانچه در حدیث آمده که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله تعالی
آورده اند که خواجه بزرگوار قطب الاخیار خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس
سره روزی در معرفت سخن میگفت ناگاه جوانی در صورت زاهدان خرقه
در بر و سجاده بر کتف در گوشه نشست و بعد از زمانی برخاست و گفت حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده که اتقوا فراسة المؤمن الی آخره سر این حدیث
چیست حضرت خواجه قدس سره فرمودند که سر این حدیث آنست که زنار ببری و ایمان
آری جوان گفت نعوذ بالله که مرا زنار باشد خواجه فرمود بخادم خرقه از
جوان بر آر برکشی و زناری پدید آمد جوان فی الحال زنار برید و ایمان
آورد حضرت خواجه فرمودند که ای یاران بیایید تا بر موافقت این نو عهد که
زنار ظاهر برید ما نیز زنار باطن را قطع کنیم خروش از مجلس برآمد و در قدم
خواجه افتادند و تجدید توبه کردند مثنوی توبه چون باشد پشیمان آمدن • بر در
حق نو مسلمان آمدن • عام را توبه ز کار بد بود • خاص را توبه ز دید خود بود •
و انها و بدرستی که شهرستانهاء موتفکه لبسبیل مقیم بر راهی دایم السلوکست
یعنی بر راهیست که قافلها میروند و آثار آن می بینند ان فی ذلک بدرستی که
در آنچه ما یاد کردیم لآیة للمؤمنین هر آینه نشانه ایست مر گروندگان را بقدرت
ربانی و ان کان و بدرستی که بودند اصحاب الایکة اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب ع
لظالمین ستمکاران بکفر ایکه درختان بسیار در هم رفته را گویند و بلد ایشان را
باعتبار آنکه در میان شهرها شان مرغزارها بود ایکه میگفتند و شعیب ع

با اهل مدین و اهل ایکه مبعوث بود اهل مدین تکذیب او نموده بصیحه هلاک
شدند چنانچه در سورهٔ هود علیه السلام گذشت و اصحاب ایکه نیز نافرمانی
کردند فانتقمنا منهم پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظلة و آن
در سورهٔ شوری مذکور خواهد شد و انهما و بدرستی که بسد وم و ایکه یا ایکه
و مدین لبامام مبین بر راهی روشن و هویداست که مردم میگذرند وی بینند
و لقد کذب و بدرستی که تکذیب نمودند اصحاب الحجر اهل دیار حجر یعنی ثمود
المرسلین فرستادگان یعنی صالح را علیه السلام و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع
رسل است و آتیناهم و دادیم ثمود را آیاتنا آیتها که کتاب ما که بدین ایشان
منزل بود و چون کتاب منزل بر صالح علیه السلام معلوم نیست اکثر مفسران
آیات را بر معجزات حمل کرده‌اند و خروج ناقه از سنگ معجزهٔ مشتمل بر غرایب است
چون بزرگی خلقت که هرگز شتر بعظمت او نبوده و زاده بعد از خروج و بسیا ری
شیر که همه ثمود را کافی بود و بر سر چاه آمدن در روز نوبت او و خوردن تمام آب را
بیک نوبت حاصل سخن آنکه این همه نشانها به ثمود دادیم فکانوا پس بودند
عنها از آن آیات معرضین روی گردانندگان و کانوا ینحتون و بودند که
می بریدند و می تراشیدند من الجبال از کوهها بیوتا خانها آمنین در حالتی که
ایمن بودند از انهدام و نقب زدن دزدان در آن یا می پنداشتند که آن خانها
حمایت خواهد کرد ایشانرا و از عذاب در آن ایمن خواهند بود فاخذتهم الصیحة
پس فراگرفت ایشانرا صیحهٔ عذاب مصبحین در حالتی که در آیندگان بودند
بصباح یعنی اول روز یکشنبه بصیحهٔ جبرائیل ع م هلاک شدند چنانچه در سوره
هود ع م گذشت فما اغنی عنهم پس دفع نکرد از ایشان ما کانوا یکسبون آنچه
بودند که کسب میکردند از امتعه و اموال یا آنچه میکردند از بنای بیوت و ما
خلقنا السموات والارض و نیافریدیم آسمان و زمین را و ما بینهما و آنچه میان
ایشانست الا بالحق مگر بحکمت یا بسبب حق یا برای بیان حق و ان الساعة
و بدرستی که قیامت لآتیة هر آینه آینده است و خدای تعالی انتقام تو از
مکذبان خواهد کشید فاصفح الصفح الجمیل پس در گذر در گذشتن نیکو یعنی
عفو کن حق نفس خود را و در صدد مکافات مباش بعضی بر آنند که حکم
بآیت سیف منسوخ است ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو الخلاق
اوست آفرینندهٔ خلایق وا خلاق العلیم دانا باهل وفاق و نفاق در اسباب
نزول آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در اذرعات هفت کاروان
دید از آن بنی قریظه و بنی نضیر که انواع طیب و جواهر و امتعه و جامهای
فاخر بار داشتند و در تیسیر آورده که هفت کاروان قریش در یک روز به مکه
آمدند با مطاعم بسیار و ملابس بی شمار و بر هر تقدیر برخی از صحابه رضی الله عنهم
گفتند که اگر این مالها در دست ما بودی همه را در راه خدای تعالی نفقه میکردیم

وصاحب تیسیر فرموده

وصاحب تیسیر فرموده که در خاطر مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم خطور
فرمود که مؤمنان گرسنه و برهنه گذرانند و مشرکان را این همه مال باشد آیت آمد که
و لقد آتیناک و بدرستی که ما دادیم ترا سبعا من المثانی هفت آیت مثانی که قرآنست
و این هفت بهتر از آن هفت قافله مراد هفت آیت فاتحه است و گفته اند مراد
هفت سوره است از اول قرآن که سبع طوال گویند یا حوامیم سبعه که عرایس
قرآنند و قرآنرا مثانی گفت بجهت آنکه احکام و قصص در او مثنی شده یعنی تکرار
یافته و القرآن العظیم دیگر دادیم ترا قرآن عظیم که نزد ما قدر او بزرگ و ثواب او
بسیار است و عطف قرآن بر سبع المثانی که فاتحه است یا سبع طوال یا حوامیم از
قبیل عطف عام بر خاص باشد لا تمدن مکش و باز منگر عینیک هر دو چشم
خود را الی ما متعنا بسوی آن چیزی که برخورداری دادیم به ازواجا
صنفها را منهم از کفار نهی از رغبت است نه از نظر یعنی آنچه اصناف کفره از یهود
و نصاری و مجوس و عبدهٔ اصنام را داده ایم مایل مشو که آن بغایت حقیر و خوار
و قلیل و بی اعتبار است بنسبت آنکه بتو ارزانی داشتیم از فضایل و کمالات رباعی
پیش دریای قدر و حرمت تو • نه محیط فلک حبابی نیست • داری آن سلطنت
که در فطرت • ملک کونین در حسابی نیست • و لا تحزن و اندوه مخور علیهم
بر یاران خود به بی نوایی و درویشی و اخفض جناحک و فرو گیر بال خود را یعنی
تواضع کن للمؤمنین مر مؤمنان را و رفق نمای با ایشان و در کشف الاسرار
گفته که خفض جناح کنایتست از خوش خویی و مقرر است که خلعت خلق عظیم جز
بر بالای آن حضرت راست نیامده مثنوی ذات ترا وصف نکوخوی است • خوی تو
سرمایهٔ نیکویی است • روز ازل دوخته حکم قدیم • بر قد تو خلعت خلق عظیم •
و قل و بگو انی انا النذیر بدرستی که من بیم کننده ام المبین هویدا یعنی بیان
و برهان بیم میکنم که خدای من گفته که اگر ایمان نیاورید عذابی بشما فرستیم کما انزلنا
مثل آن عذاب که فرستادیم علی المقتسمین بر بخش کنندگان الذین جعلوا القرآن
آنانکه ساختند قرآنرا عضین پاره پاره یعنی بخش کردند قرآنرا و بچندین وصف
یاد نمودند از سحر و شعبده و کهانه و مفتری و اساطیر الاولین و در عین المعانی
آورده که یکی میگفت سورهٔ بقره از آن منست دیگری نمل را میگرفت دیگری عنکبوت را
بخود تخصیص میداد و این همه از روی استهزا بود و گویند که مقتسمان دوازده
تن بوده اند که ولید مغیره در موسم ایشانرا بمکه فرستاد تا با هر قافله از حاج
که ملاقات کنند ایشانرا از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم تنفیر داده
گویند ساحر و شاعر و کاهن است نعوذ بالله تعالی و قرآنرا بدان وصفها
که گذشت ذکر کنند فوربک پس بحق پروردگار تو لنسئلنهم اجمعین هر آینه
همه ایشانرا سوال خواهیم کرد عما کانوا یعملون از آنچه بودند که میکردند از تقسیم
و تکذیب نقلست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بعد از بعث مردم را

بجفید دعوت می فرمود تا سه سال بگذشت جبرائیل ع م آمد وآیت آورد که فاصدع
پس آشکارا کن وبظاهر قیام نمای بما تؤمر بانچه ترا فرستاده اند از اوامر
ونواهی واعرض وروی بگردان عن المشرکین از مشرکان والتفات مکن
مرایشانرا آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذا وآزار سید عالم صلی الله
علیه وسلم کوشیدندی وهرجا ویرا دیدندی بفسوس واستهزا پیش آمدندی
روزی آن حضرت در مسجد الحرام نشسته بود با جبرائیل ع م این پنج تن درآمدند
وبدستور معهود سخنان گفتند بطواف حرم مشغول شدند جبرئیل علیه السلام
گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشانرا کفایت کنم پس اشارت کرد
بساق ولید مغیره وبکف پای عاص بن وایل وببینی حارث بن قیس وبروی
اسود بن عبد یغوث وبچشم اسود بن عبد المطلب وهر پنج از ایشان باندک
زمانی هلاک شدند ولید بدکان تیرتراشی بگذشت وپیکانی در دامن او آویخت
از روی عظمت سر زیر نکرد که از جامه باز کند آن پیکان ساق ویرا مجروح
ساخت ورگ شریانی ازان بریده گشت وبدوزخ رفت وخاری در کف پای
عاص خلید پایش ورم کرد وبران بمرد وازبینی حارث قیح روان شد وجان
بداد واسود بن عبد یغوث روی خود را بخاک وخاشاک میزد تا هلاک گشت
وچشم اسود بن مطلب نابینا شد از غضب سر بر زمین زد تا جانش بدر آمد
وآیت نازل شد که انا کفیناک المستهزئین بدرستی که ما کفایت کردیم از تو شر
استهزا کنندگانرا الذین یجعلون آنانکه می زنند وشریک میکنند مع الله
با خدای بحق الها آخر خدای دیگر بباطل فسوف یعلمون پس زود بدانند
عاقبت کار وبه بینند مکافات کردار خود را ولقد نعلم وبدرستی که ما میدانیم
انک یضیق صدرک آنکه تنگ می شود سینهٔ تو بما یقولون بانچه کافران
میگویند از شرکت خدای وطعن قرآن واستهزا بتو یعنی دشوار می آید ترا
گفتار ایشان فسبح بحمد ربک پس تسبیح کن تسبیحی که مقترن بحمد پروردگار
تو بود یعنی بگو سبحان الله وبحمده وکن من الساجدین وباش از نماز
گزارندگان صاحب کشف الاسرار فرموده که ما از تکذیب تو آگاهیم وازانچه
بتو می رسد از غصهٔ بیگانگان خبر داریم تو بحضور دل بنماز در آی که میدان
مشاهده است وبا مشاهدهٔ دوست بار بلا کشیدن باشد ویکی از پیران
طریقت گفته که در بازار بغداد دیدم که یکی را صد تازیانه زدند آهی نکرد از وی
پرسیدم که ای جوانمرد این همه زخم خوردی وننالیدی گفت آری شیخا معذورم
دار که معشوقم در برابر بود ومیدید که مرا برای او می زدند از نظارهٔ وی
بالم زخم شعور نداشتم بیت تو تیغ می زن وبگذار تا من بی دل • نظاره میکنم
آن چهرهٔ نگارین را • واعبد ربک وپرستش کن پروردگار خود را حتی یأتیک
الیقین تا وقتی که بیاید بتو مرگ مراد از یقین موافق به است چه موت هر مخلوقی

متعین باشد

متعین باشد حاصل کلام آنکه مادام که زنده عبادت کن وطاعت او فرو مگذار

سورة النحل مکیة وآیها ودست از پرستش باز مدار مائة وعشرون وثمان آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

اتی نزدیک رسید امر الله فرمان خدای تعالی بقیام قیامت یا بعذاب کفار فلا تستعجلوه
پس طلب آن مکنید بشتاب تا وقت آید آورده اند که معاندان تعجیل می نمودند
در آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشانرا بدان وعید می فرمود از قیام ساعت
یا عذاب دنیا این آیت آمد که آن نزدیک رسیده است تعجیل مکنید گفتند اگر آنچه
تو میگویی واقع شود شریکان حق که بتانند ما را ازان خلاص خواهند داد حق
سبحانه وتعالی فرمود این آیت که سبحانه پاکست خدای تعالی وتعالی عما
یشرکون وبرترست ازانچه ایشان انباز میکردند یعنی بزرگترست ازانچه او را
شریک باشند که دفع مراد کنند یعنی منع عذاب توانند کرد ینزل الملائکة فرو
می فرستد فرشتگانرا بالروح بوحی یا بقرآن که سبب حیات قلوبست یا ملائکه را
بارواح میرسد در تبیان میگوید هیچ ملکی فرو نیامد الا که روح با اوست
ورقیب بروچنانچه برادمیان حفظه می باشند وبرهر تقدیر فرود آمدن ملائکه
بان من امره از فرمان خدای تعالی علی من یشاء برهر که خواهد من عباده
از بندگان که استحقاق نبوت او را ثابت بود وبزبان ملائکهٔ منزله با انبیا گوییم
ان انذروا آنکه اعلام کنید وبترسانید خلق را وآگاه سازید انه لا اله الا انا
آنکه نیست خدای مستحق عبادت مگر من که آفریننده وروزی دهندهٔ همه ام فاتقون
پس بترسید از من وجز مرا پرستش مکنید بیت مرا بندگی کن که داورمنم • تو
از بندگانی ومولی منم • خلق السموات والارض بیافرید آسمان وزمین را
بالحق بحکم درست یا بحکمت یا بجهت بیان حق تعالی عما یشرکون برترست
خدای تعالی وبزرگترست ازانچه انباز میکردند برای او خلق الانسان بیافرید
آدمی را من نطفة از آب منی که جمادیست بی حس وفهم وخیالی که وضع
شکل پذیر بود پس او را فهم وعقل داد فاذا هو پس آنگاه او خصیم مبین
جدل کننده ایست آشکارا یعنی مناظره میکند ومیخواهد که سخن خود را بحجت
ثابت سازد ومراد ابی ابن خلفست که استخوان کهنه وسست شده را بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورده گفت من یحیی العظام وهی رمیم حق سبحانه
وتعالی این آیت فرستاد که او در اول جمادی بود وما او را حس ونطق دادیم
اکنون با ما مجادله می کند چرا استدلال نمی کند بابداء بر اعاده که هر که بران قادر بود
هر آینه بر این نیز قدرت دارد والانعام وچهارپایانرا که اصناف ثمانیه اند خلقها
بیافریدیم لکم برای شما وگفته اند لکم متعلق بما بعد است یعنی شما را فیها دفء
در ایشان پوشش است گرم کننده یعنی جامها از پشم وموی که سرما باز دارد ومنافع
ودیگر شما را در ایشان منفعتهاست از نتاج وشیر وکرایه ورکوب وتجارت وجز

آن

ومنها تاکلون و از یشان می خورید یعنی شیر و روغن و پینو یا می خور ید
از یشان انچه توان خورد لحم و شحم و اکل غیر انعام چون طیور و صید بحر و بر کو بیا
غیر معتد به است و لکم فیها و شما را درین چهار پایان جمال زینتی و آرایشی است
یعنی در های خانه شما و وقت بدین انعام زینت می یابد حین تریحو ن
هنگامی که باز می آیند از چرا بآرامگاه خویش یعنی آخر روز و حین تسرحون
و وقتی که بیرون میروند بمراعی خود یعنی بامداد و تحمل اثقالکم و برمی دارند
بار های گران یا ابدان شما را الی بلد لم تکونوا بشهری که نباشید شما بالغیه
رسنده بدان بار های گران یا بپیاده الا بشق الانفس مگر برنج و سختی که
بدنها شما رسد اهل مکه را میگوید که با امتعه تجارت خود بهیچ شهر از شام
و یمن نتوانید رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه شما را نعمت انعام انعا م
فرمود ان ربکم بتحقیق آفریدگار شما لرؤف مهربانست نعمت دادن بی سابقه
خدمت رحیم بخشاینده است که بآفریدن چهار پایان کار بر شما آسا ن
کرد والخیل و بیافرید اسبان را والبغال و استران را والحمیر و خران را لترکبوها
تا بر نشینید آنرا وزینة و تا آرایش کنید روزگار خود را بدان آرایش کردنی
ویخلق و بیافرید چنانچه ایشانرا آفرید ما لا تعلمون آن چیز را که شما ندانید
از حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی و گفته اند مراد نعم بهشت است
یا ملائکه حافات و صافات یا مخلوقات ماورای قاف در لباب آورده که سکوت
از تفسیر انجه حق سبحانه می فرماید که ما لا تعلمون اولاست وعلی الله و بر خداست
یا اوراست قصد السبیل بیان راه میانه یعنی راه راست که موصلست بحق
یا بر دست اقامت طریق مستقیم و تعدیل آن نه بر سبیل وجوب بلکه از روی
فضل و رحمت یا مر و راست راه حق یعنی دین اسلام و منها وهست بعضی
از راه که خلقان روند جائر کج و منحرف از مقصد یعنی ملل کفر یا اهوا
و بدع و لو شاء و اگر خواستی خدای که راه نماید لهدیکم اجمعین هر آینه راه
نمودی همه شما را و توفیق ساختی تا همه سایران بقصد السبیل رسیدندی
هو الذی انزل اوست آنکه فرو فرستاد من السماء از آسمان یا سحاب یا از آسمان
بر سحاب و از سحاب بر زمین ماء آبی لکم منه شراب شما را از و آشامیدنی و منه
شجر و ازین باران باشد درخت مراد گیاهست که از زمین روید نه نباتی که
آنرا ساق باشد فیه در آن نبات رسته تسیمون می چرانید چهار پایان خود را
ینبت می رویانیم ما حفص بیا می خواند یعنی میرویاند خدای لکم برای
شما به الزرع باب باران کشت را مراد حبوب غازیه است که زراعت می کنند
والزیتون و درخت زیتون را والنخیل و خرما بنان را والاعناب و تاکهارا
ومن کل الثمرات و بعضی از همه میوها که در زمین ممکن باشد زیرا که همه میوها
موجود نباشد الا در بهشت ان فی ذلک بدرستی که درین رویانیدن حبوب

و اشجار لایه

و اشجار لایة هر آینه دلیلی است روشن بر قدرت و حکمت الهی لقوم یتفکرون
مر گروهی را که تفکر کنند و تامل نمایند در آنکه دانه در زمین افتد و آب درو نفوذ
کند متعفن گردد و اعلی او منشق گشته ساقی از و در هوا تصاعد یابد و اسفل او
بشکافته بیخی از و در زمین مترسخ شود و بنشو و نما ساعت بساعت زیاده میگردد
تا وقتی که ازهار و انوار میوه بر و بدید آید هر میوه شکلی و لونی و مزه دیگر باشد
و معلوم است که اختلاف اشکال و الوان و طعوم نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس
و تعالی **مثنوی** روضه جان بخش جهان آفرید • با غنچه کون و مکان آفرید • کرد زهر
شاخ گل و برگ و بار • جلوه او نقش دگر آشکار • و سخر لکم و رام گردانید برای انتفاع شما
اللیل والنهار شب و روز را یکی برای آرایش و دیگری برای آسایش والشمس والقمر
و آفتاب و ماه را بجهت انضاج فواکه و ادراک زروع و معرفت حساب سنین
و شهور والنجوم و ستادگان را برای شناختن راهها یعنی بدین همه شما را نفع
می رساند در حالتی که هستند مسخرات بامره رام شدگان بامر خدای که پروردگار
همه است ان فی ذلک بدرستی که درینها لایات هر آینه علامتها و دلیلهاست بر وحدا نیت
صانع حکیم لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی از خفایی
نیست بتفکر فرموده و درین دلالات که بغایت ظاهرست ذکر عقل کرد وما ذرأ و دیگر
رام گردانید انچه را که آفریده است لکم برای نفع شما فی الارض در زمین از هر چه
بدان محتاجید یعنی شما را میسر ساخت نفع گرفتن بدانها از مطاعم و مشارب و ملابس
و مراکب و مناکح مختلفا الوانه در حالتی که مختلف است هیئات و اشکال و اصناف آن
ان فی ذلک بدرستی که درین مخلوقات لایة هر آینه دلالتی و نشانه ایست بر وحدانیت
حق لقوم یذکرون مر گروهی را که یاد کنند و هو الذی و اوست آنکه سخر البحر مسخر گردا نید
دریا را بجهتی که شما متمکن اید از انتفاع بدان یکی آنکه در و صید می کنید لتاکلوا تا بخو رید
منه از و لحما طریا گوشت تازه یعنی ماهی و تستخرجوا و دیگر غوص می نمایید درو تا
بیرون آرید منه از و حلیة تلبسونها پیرایه که بپوشید یعنی استخراج می کنید انچه از و پیرایه
می سازید چون لؤلؤ و مرجان و می پوشند آنرا زنان شما و چون تزیین نسا برای رجال
باشد لبس حلیه را بدیشان نسبت داد و تری الفلک و می بینی کشتیها را مواخر
رونده و شکافنده آب فیه در دریا و لتبتغوا و دیگر تسخیر بحر مر شما را برای آنست
که بجویید بر کوب در کشتی من فضله از سود او که سبب سعت رزقست و لعلکم
تشکرون و شاید که شکر گویید خدا را بر نعمت تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه این نعمت
عظیمست که مهالک را سبب منافع ساخته صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه
از روی ظاهر در زمین دریاها آفریده چون قلزم و محیط و عمان و جز آن و برای
عبور بر آن کشتیها مقرر فرموده و از روی باطن در نفس آدمی دریاها پدید کرده
چون دریای شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه و برای عبور از آن کشتیها تعیین
نموده که هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسد و هر که

و عمان و محیط

بکشتی رضا در آید از بحر غم بساحل فرح برسد وهرکه درکشتی قناعت جای
کند از دریای حرص بساحل زهد آید وهرکه درکشتی ذکر نشیند از دریای غفلت
بساحل آکاهی رسد وهرکه بکشتی توحید در آید از دریای تفرقه بساحل جمعیت
رسد وبحقیقت تفرقه در بقاست وجمعیت در فنا باخود ان در مهلکهٔ تفرقه اند
وبیخودان در مرتبهٔ جمع **مثنوی** بحساب خودی قلم درکش • در ره بیخودی علم
برکش • تا بجاروب لا نروبی راه • کی رسی درحریم الا الله • والقی فی الارض وبیا فرید
وبنهاد در زمین رواسی کوههای بلند وبزرک ان تمید بکم تا میل نکند بشما
زمین یعنی متحرک ومضطرب نکردد وشما را نیکردانند در خبرست که چون حق
سبحانه زمین را بیا فرید بر روی آب متحرک بود وبی قرار ملائکه کفتند این بساط
مقر هیچکس نتواند بود حق تعالی بر وکوهها را بیا فرید تا قرار کرفت ودر تیسیر فرموده
که چون زمین آفریده شد بغایت مضطرب ومتحرک بود حق سبحانه وتعالی فرشتهٔ
که او را صاعد مایل کویند بیا فرید وبفرمود تا پای بر زمین نهاد وزمین بکرانی پای
او برجای قرار کرفت پس کوهها را میخ زمین ساخت تا بایستاد وانهارا ودیکر
در زمین بیا فرید جویها چون نیل وفرات ودجله وجیحون وسیحون وامثال آن
وسبلا ودیکر بدید کرد در زمین راهها از هر موضعی بموضعی لعلکم تهتدون تا باشد
که شما راه برید بمنازل ومقاصد خود وعلامات دیکر پدید کرد نشانهای راه برای
روندکان از کوهها وپشتها وغیر آن وبالنجم وبستارکان چون ثریا وبنات النعش
وفرقدین وشعریین وسماکین وجدی ومانند آن هم یهتدون ایشان یعنی قریش
در خشکی وتری راه می یابند اکرچه اهتدا بنجوم مسافران را میسر است اما ایشان
مشهور بودند در رحلة الشتاء والصیف بانکه راه را بستاره از همه مردم بهتر
می شناسند افمن یخلق ایا کسی که می افریند این همه مخلوقات را که مذکور شد
کمن لا یخلق باشد همچون کسی که نمی افریند مراد انهااند که ایشان را بدون خدای می
پرستیدند چون عیسی وعزیر وملائکه واصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ مشابهتی
نیست پس عاجز را شریک قادر ساختن غایت عناد ونهایت جهل است افلا تذکرون
ایا یاد نمی کنید اینها را تا در یابید فساد اعتقاد خود را وان تعدوا واکر خواهید که بشمارید
نعمة الله نعمتهای خدا را که بشما ارزانی داشته لا تحصوها نتوانید شمردن از اوجون
از شمار نعمت عاجزید پس چکونه بشکران قیام توانید نمود ان الله لغفور بدرستی
که خدای تعالی آمرزنده است اکر در ادای شکر تقصیر کنید در می کذراند رحیم
مهربانست که بتقصیر شکر کزاری نعمت از شما باز نمی دارد والله یعلم وخدای تعالی
میداند ما تسرون انچه شما پنهان دارید از عقاید وما تعلنون وانچه اشکارا کنید
از اعمال والذین یدعون وانان از الهه باطله که میخوانند کفار مکه ومی پرستند
من دونه بجز خدای تعالی لا یخلقون شیئا نمی افرینند چیزی را یعنی نمی توانند
افرید وچکونه آفرینند وهم یخلقون وحال انکه ایشان آفریده شده اند وهرکه
مخلوق باشد

مخلوق باشد محتاج بود در وجود بدیکری ومحتاج ممکن باشد وخالق واجب الوجود
باید پس ایشان شرکت حق را نشایند اموات وایشان با وجود مخلوقیت مردکانند
غیر احیاء نه زندکان یعنی بسان جمادات نمی شنوند ونمی بینند ونمی کویند وما یشعرون
ونمی دانند ایان یبعثون که کی برانکیخته خواهند شد ایشان یا عبدهٔ ایشان پس چون
وقت بعث خود وغیر خود ندانند چکونه جزا توانند داد مر پرستندکان خود را
ومعبود باید که بخشنده کان خود دانا بود وبر ایصال جزا بر ایشان توانا دمبالغه
آورده که روز قیامت بتان را برانکیزانند ذوات ارواح تا از عبدهٔ خود بترا کنند
الهکم خدای شما اله واحد خدای یکتا ویکانه است فالذین لا یؤمنون پس
آن کسان که نمی کروند بالاخرة بسرای دیکر یعنی تصدیق بعث نمی کنند قلوبهم
منکرة دلهای ایشان ناشناسنده است وراستی را ناپذیرنده وهم مستکبرون
وایشان سرکشانند از متابعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا کردن کشی
میکنند از قبول ایمان لا جرم هر آینه راست ودرست است ان الله یعلم انکه
خدای تعالی میداند ما یسرون انچه پنهان می سازند از مکر بر رسول خدای
تعالی وما یعلنون وانچه اشکارا میکنند از حرب ومخاصمت باوی انه بدرستی
که خدای تعالی لا یحب المستکبرین دوست نمیدارد متکبران را که از توحید خدای
تعالی وتصدیق پیغمبر سرکشی کنند واذا قیل لهم وچون کویند متکبران را یعنی
اتباع وسفله پرسند از رؤسای اشراف ماذا انزل چه فرستاده ربکم پروردکار
شما بمحمد صلی الله علیه وسلم این سخن بر سبیل استهزا وتهکم است چه ایشان به نزول
قران مقر نبودند اما چون کسی باستهزا پرسیدی که خدای تعالی چه فرستاده است
قالوا کفتندی اساطیر الاولین آن فرستاده شده که سرکذشتهای پیشینیانست
یعنی هیچ نفرستاده وانچه او میخواند اساطیر الاولین است کفار بدین سخن قومی را
کمراه ساختند حق تعالی فرمود که این عمل کردند لیحملوا تا بردارند اوزارهم
بار کناهان خود را کاملة بتمام یوم القیمة روز رستخیز ومن اوزار الذین
وبردارندهٔ بعضی نیز از کناهان انانکه یضلونهم کمراه ساخته اند ایشان را بغیر
علم بی دانشی یعنی بان مقدار که حصه اضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خواهند
کشید بتمام وهم حصهٔ از عقوبت قومی که بجهل ونادانی از ایشان کمراه کرده اند
الا ساء بدانید که بد بارست ما یزرون ان باری که ایشان می کشند قد مکر
الذین بدرستی که مکر کرده اند انانکه بوده اند من قبلهم پیش از اهل مکه بقصد
تکذیب انبیا فاتی الله پس بیاید فرمان خدای تعالی بنیانهم ان بناها که برافراشته
بودند یعنی امر خدای تعالی بجزای ابنیهٔ ایشان صادر شد من القواعد از جهت
اساس یا عمدی که بنا بران بود فخر پس بیفتاد علیهم السقف بر ایشان سقف خانها
من فوقهم از زبر ایشان یعنی اول بام بر ایشان فرود امد پس دیوارها واین
اشارتست بانهدام کل وهلاک ایشان دران بعضی برانند که مراد ازین صرح

نمرود است که بابل ساخته بود ارتفاع آن پنج هزار کز بود و دو فرسنگ کویند عرض آن بود
که قصد امور آسمانی کند و بر خدای ابراهیم علیه السلام مطلع شده با وی مقاتله نماید
بعد از اتمام صرح بادی از مهب مهیب الهی بوزید و آن بنا را از بیخ و بنیاد بکند در
تفسیر ثعلبی آورده که سر آن بنا در دریا فکند و باقی بر خانهای نمرودیان فتاد و آواز
مهیب از آن بدید آمده زبان قوم متبلبل شد یعنی بهم برآمد و سخن ایشان مختلف
کشت و وجه تسمیهٔ آن شهر که کوثی نام داشته ببابل اینست محمد جریر طبری آورده که
زبان همه مردم در زمان نمرود سریانی بود چون سقوط صرح واقع شد زبانها را
اختلاف بدید آمد و هر قومی بزبانی سخن کفتن آغاز کردند و هیچ یک زبان آن دیکری
ندانست و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم بدید آمد پس حق سبحانه و تعالی خبر
میدهد که آن قوم که پیش از این مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او و ما بخرابی بناهای
ایشان حکم کردیم و اتیهم العذاب و بیامد عذاب بدیشان من حیث لا یشعرون
از آنجا که ندانستند یعنی وقتی که طمع نداشتند یا از جهتی که توقع نبود و میاطی آورده
که مراد ازین عذاب بعوضه است که بر لشکر نمرود مسلط شد و در کتاب فرموده که
خدای تعالی نمرود را مبتلا کردانید بپشه که در بینی او رفته بود و در دماغ وی جای
کرفته و بزرک شد و چهارصد سال در آنجا بماند و درین مدت پیوسته مطرقه بر سر او
میزدند تا فی الجمله آرامی یافت شیخ فرید الدین عطار در توحید منطق الطیر
آورده **مثنوی** نیم پشه بر سر دشمن کماشت • در سر او چارصد سالش بداشت •
چون دهد حکمش ضعیفی را مدد • سبلت خصم قوی را بر کند • ثم یوم القیمة پس روز
قیامت یخزیهم رسوا کرداند ایشانرا یا عذاب کند باتش چنانچه در دنیا معذب
کردانید بافتادن صرح و استیلای لشکر بعوضه و یقول و کوید خدای تعالی مر ایشانرا
روز این شرکائی کجااند انبازان من یعنی آنها که کمان میبردند که شریکان منند
الذین کنتم آنانکه بودید شما که از روی ستیزه تشاقون خلاف میکردید با پیغمبر و
مؤمنان فیهم در شان ایشان قال الذین کویند آنانکه اوتوا العلم داده شده اند
علم را یعنی اهل علم از انبیا و پیغمبران مرسل یا غیر مرسل و ملائکه یا دانایان که خلق را
بتوحید حق خوانده اند کویند ان الخزی الیوم بدرستی که خواری و رسوائی درین
روز و السوء و بدی عذاب علی الکافرین بر کافرانست الذین آنانکه تتوفیهم
الملائکة فرا کیرند فرشتکان ایشانرا یعنی ارواح ایشان قبض کنند ظالمی انفسهم
در حالتی که ایشان ستمکارانند بر نفسهای خود بکفر و چون مرک را معاینه دیدند
فالقوا السلم پس در انداختند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق
یا کردن نهادند و کفتند ما کنا نعمل نبودیم ما که عمل کنیم من سوء هیچ بدی از
کفر و ظلم یعنی شرک و معصیت منکر شوند حق سبحانه فرماید بلی یعنی کافر
بودید و معصیت کردید ان الله علیم بدرستی که خدای داناست بما کنتم
تعملون بدانچه بودید که عمل کردید و برای شما را پاداش خواهد داد و پاداش آنست

که کویند

کویند فادخلوا پس در آیید ابواب جهنم بدرهای دوزخ یا بدرکاتی که آماده است
برای شما خالدین فیها در حالتی که جاوید باشید در آن فلبئس مثوی المتکبرین
پس هر اینه بد مقامیست و بد آرامکاهیست متکبران را جهنم آورده اند که احیاء عرب در موسم
کسانی می فرستادند بمکه تا خبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تحقیق کرده بدیشان
رسانند چون فرستاده از کفاری پرسید که بر محمد صلی الله علیه و سلم چه چیز فرو می آید
می کفتند افسانهای کذشتکان چنانچه کذشت و قیل و چون کفتند للذین اتقوا مر آنانرا
که پرهیز کردند از شرک یعنی مؤمنان ماذا انزل ربکم چه چیز فرستاد پروردکار شما
قالوا خیرا کفتند فرستاد نیکویی مراد قرآنست که جامع جمیع خیرات و مستجمع مجموع حسنات
و برکات اوست و نیکوئیهای دینی و دنیوی و خوبیهای صوری و معنوی ناشی از و
للذین احسنوا مر آنانرا که نیکویی کردند در اقوال و افعال یا کفتند کلمهٔ لا اله الا الله
محمد رسول الله فی هذه الدنیا درین سرای حسنة مکافات نیکوست از عصمت
خون و مال و حرمت فتح و نصرت و لدار الاخرة و ثواب ایشان در سرای دیکر خیر
بهتر است ازین و لنعم دار المتقین و نیکو سرایست مر پرهیزکاران را بهشت و کفته اند
زرع یوم الحصاد غدک **مثنوی** بکوش امروز تا تخمی بپاشی • که فردا بر جوی قادر نباشی •
کر اینجا کشت کردن را نورزی • در آن خرمن بنیم ارزن نیرزی • جنات عدن
سرای این متقیان بوستانهای اقامتست که روز قیامت یدخلونها در آیند بدان
تجری می رود من تحتها الانهار از زیر منازل آن بوستان جویها لهم فیها
مر ایشانراست در بهشت ما یشاءون آنچه خواهند از انواع مشتهیات و در جواب
کسی که کوید شاید هر بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل اولیا
و مراتب شهدا برسد آن کفته اند که در بهشت غبطه و حسد که موجب این
تمناها باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدانچه دارند راضی اند کذلک
مثل این جزا یجزی الله المتقین پاداش می دهد خدای متقیانرا الذین
آنانکه تتوفیهم الملائکة بمیرانند ایشانرا فرشتکان یا مر خدای طیبین در حالتی
که پاک باشند از شوائب شرک و عصیان یا خوش وقت باشند بانکه مژده دهند
فرشتکان ایشانرا و از روی تعظیم یقولون کویند سلام علیکم سلام خدای
بر شما می شاید که سلام فرشتکان باشد بر ایشان و بعد از سلام کویند فردا که مبعوث
شوید ادخلوا الجنة در آیید در بهشت که برای شما آماده است بما کنتم تعملون
بسبب آنچه بودید که عملی کردید از خیرات و حسنات هل ینظرون آیا انتظار
می برند کافران یعنی منتظر نیستند الا ان تاتیهم الملائکة مکر آنانرا که بیایند بدیشان
فرشتکان بقبض ارواح او یاتی یا بیاید امر ربک فرمان پروردکار تو بعذاب استیصال
ایشان کذلک مانند شرک و تکذیب ایشان فعل الذین کردند آنانکه بودند من قبلهم
پیش از ایشان و بدان سبب رسید بدیشان آنچه رسید و ما ظلمهم الله و بر ایشان
ستم نکرد خدای تعالی بهلاک ایشان و لکن کانوا انفسهم یظلمون و لیکن بودند

ایشان که بکفر و معصیت بر نفسهای خود ستم کردند فاصابهم پس رسید ایشان را
بحکم عدل سیئات ما عملوا جزای آن بدیها که کردند و حاق بهم و فرود آمد بدیشان
یعنی فرو گرفت ایشان را ما کانوا به آنچه بودند که بان یستهزؤن استهزا می کردند
یعنی عذاب موعود و قال الذین اشرکوا و گفتند آنانکه شرک آوردند لو شاء الله
اگر خواستی خدای ما عبدنا من دونه نمی پرستیدیم بجز خدای من شیء هیچ چیز
نحن ما و لا اباؤنا و نه پدران ما و لا حرمنا و حرام نمی کردیم من دونه بی حکم خدای
من شیء هیچ چیز را از بحیره و سائبه و غیر آن مشرکان این سخن را از روی استهزا
گفتند نه بخلوص عقیدت و صفای طویت حسین بن الفضل رحمه الله گفته که اگر
کفار این سخن از روی تعظیم و اجلال و معرفت الهی گفتندی حق سبحانه ایشان را
بدان عیب نکردی کذلک مانند کردار اهل مکه فعل الذین من قبلهم کردند آنانکه
پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام فهل علی الرسل
پس هست بر فرستادگان یعنی نیست بر ایشان الا البلاغ المبین مگر رسانیدن
پیدا یا پیدا کننده مر طریق حق را و لقد بعثنا و هر آینه ما فرستادیم فی کل امة
در میان هر گروهی رسولا پیغمبری چنانچه ترا بدین امت فرستاده ایم و فرموده بودیم
همه را تا با قوم گویند ان اعبدوا الله آنکه پرستید خدا را و اجتنبوا الطاغوت و پرهیز
کنید و بایک سو روید از پرستیدن طاغوت و آن چیزیست که بدون خدای پرستند
فمنهم پس از ایشان من هدی الله کسی بود که راه نمود خدای او را و توفیق ایمان
داد و منهم من حقت و از ایشان کسی بود که واجب شد علیه الضلالة بر او گمراهی
بسبب خذلان الهی فسیروا پس بروید ای مشرکان و سیر کنید فی الارض در زمین
فانظروا کیف کان پس بنگرید که چگونه بود عاقبة المکذبین منتهای کار تکذیب کنند کان
یعنی بر دیار عاد و ثمود بگذرید و بنظر فکرت و عبرت در آن نگرید تا بر شما واضح گردد
که هر که آن کند که ایشان کردند چنان هلاک شود که ایشان شدند ان تحرص اگر بحرص
کوشی و حرص ورزی ای محمد صلی الله علیه و سلم علی هدیهم بر راه یافتن مشرکان
فان الله پس بدرستی که خدای لا یهدی راه نمی نماید من یضل آنرا که می خواهد هد
گمراهی او و ما لهم و نیست گمراهان را من ناصرین هیچ کس از یاران که دفع عذاب
کنند از ایشان در تبیان آورده که یکی را از مسلمانان بر کافری دینی بود بتقاضای
آن رفته در اثنای مکالمه گفت بدان خدای که بعد از مرگ بلقاء او امیدوارم
کافر گفت تو امید داری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری کافر
بایمان غلاظ شداد که در کیش او مقرر بود سوگند یاد کرد که هیچکس بعد از موت
زنده نشود آیت آمد که و اقسموا و سوگند خوردند بالله بخدای جهد ایمانهم نهم
سخت ترین سوگندان ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند و گفتند
لا یبعث الله بر نه انگیزد خدای من یموت آنرا که بمیرد بلی ایجاب است بعد از نفی
یعنی بر خواهد انگیخت ایشان را وعدا علیه حقا ای بلی لیبعثنهم وعدا للبعث

حقا و لکن

حقا و لکن اکثر الناس لا یعلمون یعنی المشرکین لیبین تا بیان کند لهم
برای ایشان الذی یختلفون آن چیزی را که اختلاف می کنند فیه در آن از امور
بعث و حشر و لیعلم الذین کفروا و برای آن تا بدانند آنانکه نگرویدند انهم کانوا
از آنکه بودند کاذبین دروغ گویان در انکار قیامت انما قولنا جز این نیست
که قول ما لشیء مر چیزی را اذا اردناه چون خواهیم آفریدن او ان نقول آنست
که گوییم له کن مر آن چیز را که بباش فیکون پس بباشد ملخص سخن آنست
که تکوین ما مر ایشان را متوقف بر ماده و مدد نیست پس کسی که ابتدا بی سبق
ماده قادر باشد بر ابداء چیزی هر آینه قدرت او از اعاده آن شیء با وجود ماده
در نخواهد ماند مثنوی آنکه پیش از وجود جان بخشند • هم تواند که بعد از آن بخشد •
جود را آورد از عدم بوجود • چه عجب باز اگر کند موجود • و الذین هاجروا و آنانکه
بریدند از اوطان خود فی الله در گذاردن حق خدای و برای رضای او من بعد ما ظلموا
از پس آنکه ستم دیده شده بودند مراد آنانند از اصحاب رضی الله عنهم که
بجهت ستمکاری قریش بحبشه هجرت کردند حق سبحانه وعده فرمود لنبوئنهم
هر آینه جای دهیم ایشان را فی الدنیا درین سرای حسنة شهری نیکو یعنی
مدینه معظمه علی ساکنها الصلوة و السلام و گفته اند غنیمتی نیکو و لاجر الاخرة
و هر آینه مزد آخرت مر ایشان را اکبر بزرگترست از غنیمتی که در دنیا بدیشان
رسد آورده اند که فاروق اعظم رضی الله عنه هرگاه که یکی از مهاجران را عطا
دادی گفتی بگیر خدای ترا درین برکت دهد هذا ما وعدک الله فی الدنیا
و ما ادخر فی الاخرة افضل لو کانوا یعلمون اگر باشند کفار که بدانند زیادت
کنند در اجتهاد و مصابرت الذین صبروا مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت
وطن و آزار کفار و علی ربهم و بر پروردگار خود یتوکلون توکل می کنند و کار
خود را بدو تفویض می نمایند آورده اند که قریش گفتند خدای از آن بزرگترست
که بشر را به پیغمبری فرستد بلکه فرشتگان را مبعوث کرد تا خلق را بدو دعوت کنند
رد قول ایشان را آیت آمد که و ما ارسلنا و نفرستادیم ما برسالت من قبلک پیش
از فرستادن تو الا رجالا مگر مردانی را از آدمیان که بزبان ملائکه نوحی الیهم
وحی فرستاده می شود و حفص بصیغه متکلم می خواند یعنی وحی می فرستادیم
بدیشان ملخص سخن آنست که سنت الهی بران جاری شده که بشر را برسالت فرستد
نه ملک را فاسئلوا پس بپرسید اهل الذکر اهل کتاب یعنی علماء ایشان را ان کنتم
لا تعلمون اگر شما هستید که نمی دانید تا بدانید که انبیاء گذشته همه بشر بوده اند مبعوث
شده بام و فرستاده گشته بالبینات با معجزهای روشن و الزبر و کتابهای نوشته
و انزلنا و فرو فرستادیم الیک الذکر بتو قرآن را که سبب یاد کرد خداوند است سبحانه
و تعالی تا روشن و هویدا کنی برای مردمان ما نزل آنچه فرستاده شده است
در ذکر الیهم بسوی ایشان از اوامر و نواهی و لعلهم و تا شاید که ایشان یتفکرون

لتبین للناس

تفکر کنند در آن و دانند که این کلام مخلوق نیست افامن الذین آیا ایمن شده اند
آنانکه مکروا السیئات کرده اند مکرهای بد یعنی برای هلاک انبیا حیلها انگیخته اند
یا مراد جماعتی اند که به نسبت با پیغمبر صلی الله علیه وسلم مکر کرده اندی فرماید که آیا
ایشان خود را ایمن می دانند وی دارند ان یخسف الله از آنکه فرو برد خدای بهم
الارض ایشانرا در زمین چنانچه قارون را فرو برد او یاتیهم العذاب یا ایمن اند
از آنکه بیاید بدیشان عذاب الهی من حیث لا یشعرون از آنجا که ندانند و امید
ندارند چنانچه بقوم لوط ع آمد او یاخذهم یا ایمن اند از آنکه بگیرد خدای ایشان
علی تخوف بر ترس از هلاک پیشینیان یعنی ترسان شوند از عذاب قومی که پیش
از ایشان بوده و در حین همان ترس عذاب بدیشان فرود آید فان ربکم پس بدرستی
که پروردگار شما لرؤف مهربانست که بردباری می کند با بندگان رحیم بخشاینده است
که تعجیل نمی کند در عقوبت ایشان اولم یروا آیا نمی نگرند این کافران الی ما خلق الله
بسوی آنچه آفریده است خدای من شیء از چیزی که او را شخص است یتفیؤ ظلاله
می گردد سایهای او عن الیمین والشمائل از راست و چپ یعنی از هر جانبی سجدا
سجده کنندگان لله مر خدا را و هم داخرون و حال آنکه ایشان خوارند یعنی خاضع
و متواضع در تفسیر زاهدی آورده که یعنی سخن آنست که اگر کافران مرا سجده نکنند
چه زیان که سایهای ایشان مرا خضوع و خشوع می کنند ولله یسجد و مر خدا را سجده
میکنند ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از علویات و ما فی الارض من دابة
و آنچه در زمین از جنبندگان والملائکة و دیگر سجده میکنند فرشتگان و تخصیص
ایشان با آنکه در علویات داخلند جهت تعظیم ایشانست یا سبب طواعیت در سجده
و مؤید این قولست آنکه می گوید وهم لا یستکبرون و فرشتگان سرکشی نمی نمایند
از عبادت او صاحب تبیان گفته که سجود دو نوع است سجود عبادت که وضع جبهت است
بر زمین از روی پرستش آن سجدهٔ ذوی العقول است و سجود تذلل و خضوع
و تسخیر و آن سجدهٔ غیر عقلاست درین آیت سجده باید کرد و این سجدهٔ سیم است از
سجدهای قرآنی حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این سجود عالم بالا و ادنی خوانده
که در مقام ذلت و خوف حق را سجده می کنند پس بنده باید که درین محل بدین دو
صفت موسوم گشته خود را در زمرهٔ ساجدان گنجایش دهد یخافون می ترسند ملائکه
ربهم از عذاب پروردگار خود که ناگاه فرستد من فوقهم از زبر ایشان و یفعلون
و می کنند بطوع و رغبت ما یؤمرون آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش و ذکر
وقال الله و گفت خدای لا تتخذوا فرا مگیرید الهین اثنین دو خدا را بخدای
اثنین برای تاکیدست انما هو جز این نیست که خدای اله واحد معبود یست
یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است زیرا که مرتبهٔ الوهیت شرکت برنتابد
چنانچه بادلهٔ واضحه ثابت گشته پس باید که خدای واحد باشد من کل الوجوه
و متعلق نبود بهیچ شیء از اشیا بلکه اشیا از و ظاهر بود و او بی اشیا قایم باشد

از همه در صفات

بیت از همه در صفات و ذات جدا • لیس شیء کمثله ابدا • فایای فارهبون پس
از من بترسید التفات از غیب بتکلم ابلغ است در ترهیب و تخویف وله و مر خدا راست
ما فی السموات والارض آنچه در آسمانها و زمین است یعنی مخلوق و مملوک اوست
وله الدین و مر او راست طاعت واصبا لازم و واجب یا دین پسندیده مر او راست
باقی و ثابت یا او راست جزای دایم و غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی
افغیر الله آیا بدون خدای از کسی دیگر تتقون می ترسید و حال آنکه ضار و نافع
غیر او نیست وما بکم و آنچه بشما رسیده است من نعمة از نعمتها چون صحت
و غنا و حسب فمن الله پس از خدایست ثم اذا پس چون مسکم الضر برسد
بشما سختی چون مرض و فقر و قحط فالیه تجأرون پس بدو می نالید و تضرع
و زاری بدرگاه او می کنید ثم اذا پس چون کشف الضر بردارد آن سختی که از آن
می نالید عنکم از شما اذا فریق منکم ناگهی گروهی از شما یعنی کفار بربهم یشرکون
بخداوند خود شرک آرند محققان برانند که شرک اینجا ملاحظهٔ اسبابست یعنی
از مسبب غافل شده هر چیزی را از وصول عطا و ورود بلا بسببی باز بندند
لیکفروا تا کفران ورزند بما آتیناهم بآنچه ایشانرا داده ایم از نعمت و کشف محنت
فتمتعوا پس برخورید امر تهدیدست یعنی ای کافر نعمتان دو سه روزی کام
خود برانید و از دنیا بهره بردارید فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید عاقبت
امر خود را این سخن تهدید و وعید است اهل کفر را و یجعلون و می کنند کافران یعنی
مقرر می سازند لما لا یعلمون برای آنها که نمی دانند یعنی بتان که ایشانرا علم نیست
یا برای آنچه خود نمی دانند از شفاعت اصنام تعیین می کنند بجهت ایشان نصیبا
بهرهٔ مما رزقناهم از آنچه بدیشان داده ایم از کشتها و چهارپایان چنانچه فرموده
وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصیبا الآیه و بیان این کلام در سورهٔ انعام
گذشته تالله لتسئلن سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت عما کنتم
تفترون از آن چیز که هستید که افترا می کنید و دروغ بر می بافید که بتان خدایانند
و ما بنصیب زروع و انعام بدیشان تقرب می کنیم و یجعلون و می گویند و می سازند
لله البنات مر خدا را دختران خدعه و کنانه می گفتند که ملائکه دختران خدایند
و سخن بنو مدلج آن بود که حق تعالی با جن مصاهرت کرد و ملائکه متولد شد
سبحانه پاکست خدای از قول ایشان که می گویند خدای دختران دارد و لهم
ما یشتهون و مر ایشانراست آنچه آرزو دارند و بدان نازند یعنی پسران واذا
بشر و چون خبر داده شود احدهم یکی از ایشان بالانثی بولادت دختر یعنی چون
کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختری متولد شده ظل وجهه گردد روی او
مسودا سیاه از اندوه و غم و شرمندگی در میان قوم و هو کظیم و او پر باشد از خشم
بر زن خود که چرا دختر زاده یتواری پنهان شود و خود را بپوشد من القوم از
گروه آشنایان و خویشان من سوء ما بشر به از بدی و ناخوشی آنچه او را خبر داده اند

بآن یعنی از قوم خود پنهان دارد که مراد دختری بزاد ندو در فکر که ایمسکه آیا
نگاه دارد آن مولود را علی هونٍ برخواری و ذلت امر یدسه یا بپوشد او را
فی التراب در خاک یعنی زنده در کور کند چنانچه بنو تمیم و بنو مضر می کردند
الا ساء بد آنید که بد ست ما یحکمون آنچه حکم می کنند مشرکان یعنی دختر که پیش
ایشان قدر و حرمت ندارد بخدای نسبت می دهند للذین لا یؤمنون مر آنانرا که
نمی کروند بالآخرة بسرای عقبی مثل السوء صفت بد ست یعنی حاجت بزن
و فرزند و کراهت بنات و زنده در خاک کردن ولله المثل الاعلی و مر خدا یرا ست
صفت بلند یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق و وجود شامل و تقدس از صاحبه
و ولد و هو العزیز و او غالبست و قادر بر هلاک کفار الحکیم حکم کننده بمهلت
ایشان تا وقت معلوم و لو یؤاخذ الله الناس و اگر بگیرد خدای مردمانرا
یعنی کافرانرا بظلمهم بستم یعنی بکفر ایشان ما ترک علیها نگذارد بر روی
زمین من دابة هیچ جنبنده بشوی کفر و لکن یؤخرهم و لیکن باز پس
دارد ایشانرا و مهلت دهد الی اجل مسمّی تا وقتی نام برده شده برای موت
یا عذاب ایشان فاذا جاء پس چون بیاید اجلهم وقت مقدر ایشان برای
عقوبت یا مرگ لا یستأخرون ساعة باز پس نیایند ساعتی از آن و لا یستقدمون
و پیشی نگیرند ساعتی بر آن بلکه بمیرند یا معذب شوند همان لحظه که وقت
رسیده و یجعلون و حکم می کنند لله مر خدا یرا یعنی برای او ما یکرهون
آنچه نمی خواهند برای خود یعنی دختران یا شرکت در مهتری و سرداری
و تصف و با وجود این می کوید السنتهم الکذب زبانهاء ایشان دروغ را یعنی
می کویند ان لهم الحسنی آنکه ایشانراست بهشت یا پاداشتی نیکو کافران کفتند
که اکر فرضا رجوع ما با خدای باشد ما را نزدیک او مرتبهٔ نیکو خواهد بود ان لی
عنده للحسنی حق سبحانه می فرماید که دروغ می کویند لا جرم حقا چنین است
که فردای قیامت ان لهم النار بدرستی که باشد ایشانرا آتش دوزخ و انهم
مفرطون و بتحقیق که ایشان متروکان و مهجوران باشند در آتش و بی
اعتبار در آن و بعد از مذمت مشرکان و مآل کار ایشان بجهت تسلیهٔ حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم می فرماید تالله لقد ارسلنا بخدای که بتحقیق
ما فرستادیم پیغمبرانرا الی امم بسوی امتان که بودند من قبلک پیش از تو
فزین پس بیاراست لهم الشیطان برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس
اعمالهم کردارهاء ایشانرا یا تکذیب انبیا کردند فهو پس شیطان و لیهم
الیوم دوست ایشانست امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی می کند و بهمان
نوع می آراید در چشم ایشان عملهاء زشت را تا تکذیب تو می کنند و لهم و مر ایشانراست
یعنی ابلیس و ایشانرا فردا عذاب الیم عذابی دردناک و ما انزلنا و نفرستادیم
علیک الکتاب بر تو قرآنرا الا لتبین مکر برای آنکه بیان کنی و روشن کردانی

لهم برای

لهم برای مردمان الذی اختلفوا آن چیز یرا که اختلاف کردند فیه در آن
از امر توحید و احوال معاد و هدی و منزل نساختیم کتاب را الا برای راه
نمودن و رحمة و برای رحمت لقوم یؤمنون مر کروهی را که بکروند بآن
و الله انزل و خدای فرستاد من السماء از آسمان ماء آبی فاحیا به الارض
پس زنده کردانید بآن آب زمین را بعد موتها بعد از مرگ او یعنی تازه
کردانید زمین را به باران پس از مردگی آن و کفته اند فرستاد از آسمان قرآنرا
که سبب حیات مؤمنانست پس زنده کردانید بدو دلهاء مرده را ان فی ذلک
بدرستی که درین چه مذکور شد لآیة هر آینه نشانه ایست آشکارا لقوم
یسمعون مر کروهی را که بشنوند بکوش تدبر و استماع کنند بسمع انصاف
و ان لکم و بدرستی که مر شماراست فی الانعام در وجود چهارپایان لعبرة
دلالتی که بدان عبور کنید از جهل بعلم نسقیکم می آشامانیم شمارا مما فی بطونه
بعضی از آنچه در شکمهای ذوات الالبانست از جنس نعم من بین فرثٍ و دمٍ
از میان سرگین و خون لبنا شیری خالصا پاک از لون دم و رایحهٔ فرث
سائغا کوارنده للشاربین مر آشامندکانرا ابن عباس رضی الله عنه فرموده که
چون بهیمه علف بخورد و در شکم او پخته کردد سه طبقه در وی پیدا شود اسفل آن
فرث است و اوسط آن لبن و اعلی آن دم پس خون در عروق جاری میکردد و شیر
به پستان و فرث از ممر خود بیرون آید صاحب انوار فرموده مراد ابن عباس رضی الله
عنه آنست که اوسط او مادهٔ لبن است و اعلی مادهٔ دم زیرا که لبن و دم در کرش
متمکن نمی شوند بلکه خلاصهٔ اشیاء ماکول را که بعضی از هضم یافته اند جگر جذب
میکند و سفل آنرا که فرث است می گذارد و آن کیلوس را هضمی تمام می دهد تا اخلاط
اربعه حادث می کردد و بخش می کند آنها را بر اعضا بحکمتی که قادر حکیم در وی ودیعت
نهاده پس اگر حیوانی حامله باشد اخلاط او بر قدر غذای او می افزاید از جهت
استیلای برودت و رطوبت بر امزجهٔ ناس و آن خلط زاید بر آن جنین بر رحم
می رود و چون متولد آن زاید یا بعضی از وی به پستان می ریزد و بجهت آنکه کوشت
پستان غددی و سفید است آن خلط بمجاورت آن سفیدی می کردد و آنرا شیر میکویند
و در تکون شیر از ماکولات بعضی حیوانات که خار و خاشاک یا علف سبز است
و خروج بان صفا و لطافت از میان کوشت و خون آیتی لایح و علامتی واضح
بر حکمت الهی و قدرت پادشاهی **بیت** از خون سرخ شیر سفید آورد برون • وز
خارهاء خشک گل تر کند پدید • و در قوت القلوب فرموده که تمامی نعمت بخلوص
لبن است یعنی اگر در وی یکی از دو صفت فرث و دم باشد نعمت تمام نبود
و طبع او را قبول نکند همچنین معاملهٔ بندکان با حق باید که خالص بود
که اگر بشوب فرث ریا و دم هوا آمیخته کردد از خلوص دور و از نظر قبول مهجور
خواهد بود زیرا که ریا در عمل شرک خفیست و صفای عمل بسبب شوب هوا منتفی

دردیا نظر بومردم است در هوا بر غرض خود و بر هر وجه عمل خالی آلودگی نیست
مثنوی طاعت آلوده نیاید بکار • مشک جگر سوده نیاید بکار • هر چه نه زآلودگی
افتاد پاک • پیش نظرها نبود تابناک • و من ثمرات النخیل و مر شما راست از میوهای
خرمابن والاعناب و تاکهای انگور تتخذون منه انجه می‌گیرید از آن سکرا مست
کننده آیت قبل از تحریم خمر نازل شد یا مراد نبیذ است که از خرما و مویز گیرند و از
مفسران ابو عبیده رحمه الله فرموده که سکر سرکه را گویند بلغت حبشه یعنی سرکه می‌گیرید
ورزقا حسنا و روزی نیکو چون خرما و مویز و دوشاب ان فی ذلک بدرستی که
درین میوهای تر و خشک فواید ایشان لآیة هر آینه دلیلی روشنست بر توانایی باری
تعالی لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل در آن نگرند واوحی ربک
و الهام فرستاد پروردگار تو الی النحل بسوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان افکند
ان اتخذی آنرا که فرا گیرید من الجبال از شکاف کوهها بیوتا خانهای مسدس
متساوی آراسته بحسن صفت و صحت قسمت و من الشجر و از میان درختان نیز
خانه گیرید یعنی در کوه و شجر جای کنید وقتی که مالکی و صاحبی نداشته باشید و مما
یعرشون و خانه گیرید از انچه مردمان بنا کنند یعنی مالکان شما چون کند و غیر آن
ثم کلی پس بخورید من کل الثمرات از همه میوها که خواهید تلخ یا شیرین مراد انوار
ازهار است فاسلکی سبل ربک ذللا در حالتی که منقاد باشید و رام شده مر امر
او را و چون زنبوران امر الهی را کار بسته از شکوفها و گلها بخورند در درون ایشان
مستحیل گردد و شیرهٔ شیرین و انزالی کنند برای ذخیرهٔ زمستان و اینست که حق سبحانه
می‌گوید یخرج بیرون می‌آید من بطونها از شکمهای ایشان بطریق لعاب شراب
آشامیدنی یعنی عسل مختلف الوانه خلاف یکدیگر رنگهای او یعنی سفید که عسل
زنبور جوانست و زرد که از آن میانه سالست و سرخ که از آن پیر است و سیاه و سبز
نادر باشد و گفته‌اند اختلاف الوان عسل بحسب اختلاف فصولست فیه در آن
شراب شفاء للناس شفاست مردمان را یا بنفس خود چنانچه در امراض بلغمی
یا مختلط با غیر خود چنانچه در سایر امراض چه اندک معجونی باشد که عسل جزو ی
ازوی نبود قتاده رضی الله عنه فرموده که مردی بملازمت حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله برادر من می‌نالد از شکم خود حضرت فرمود
اسقه العسل برفت و باز آمد که شربهٔ عسل دادمش و سود نداشت دیگر باره بدان
فرمود و همان حالت اول دست داد در نوبت سیم یا چهارم فرمود که اذهب واسقه
عسلا فقد صدق الله و کذب بطن اخیک و درین نوبت بدان شربت شفای کلی
یافت و گویند ضمیر فیه راجع بقرآنست که در وشفاء دلهاست چنانچه جای دیگر
فرموده و ننزل من القرآن ما هو شفاء و از ابن مسعود رضی الله عنه منقولست
که علیکم بالشفاءین القرآن والعسل آری عسل شفای اورام ظاهرست و قرآن دوای
اسقام باطن آن یکی مرضهای قالب را زایل کرده‌اند و این دیگر بیماریهای قلب را

علاج کند

علاج کند و حقیقت آنست که هر دردی که روی نماید صوری و معنوی دوای او
از قرآن حاصلست و هر مرضی که باشد قلبی و قالبی تلاوت قرآن مر آنرا شفای
عاجل کامل بیت رنج اگر بسیار شد کی غم خورم • چون شفای جان بیمارم تویی
ان فی ذلک بدرستی که در امر نحل عسل لآیة هر آینه حجتی باشد روشن بر قدرت
ربانی لقوم یتفکرون مر گروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه
و امور رفیقه و هر آینه اینها وجود نگیرد الا از الهام توانایی دانا که چندین حکمت
در جانوری حقیقت ودیعه نهد انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان منحرف
نشوند امانتی که میوهٔ تلخ خورند و عسل شیرین باز دهند ورعی که جز پاک و پاکیزه
نخورند طاعتی که فرمان یعسوب را خلاف نکنند تمکینی که فرسنگها بروند و باز
بوطن خود رجوع نمایند طهارتی که هرگز بر قاذورات ننشینند و از آن نخورند
و صناعتی که اگر همه بنایان عالم جمع شوند همچون خانهای مسدس ایشان ساختن
نتوانند همچنانچه از عسل ایشان شفاء الم ظاهر حاصل شود از تفکر در احوال
ایشان شفاء مرض باطن که جهلست دست دهد فکر دل اینک با تمکین کند کام
جان را چون عسل شیرین کند شربت فکر از بجام جان رسد چاشنی آن بماند
تا ابد والله خلقکم و خدای بیافرید شما را و از عدم بوجود آورد ثم یتوفیکم پس
بمیراند و دیگر باره شما را بعدم باز برد و منکم و از شما من یرد کسی هست که
رد کرده شود الی ارذل العمر بسوی خوارترین زندگانی یعنی سن پیری و خرافت
که هفتاد و پنج یا هشتاد یا نود ست لکیلا یعلم تا نداند آن پیر خرف بعد علم
بعد از دانستن شیئا چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود در نسیان دمیاطی
فرموده که مراد کفارند چه مسلمانان را زیادت نکند طول عمر الا کرامت و عقل
ان الله بدرستی که خدای علیم داناست و جهل بر دانایی او طاری نشود قدیر
تواناست و عجز بتوانایی او راه نیابد والله فضل و خدای افزونی داد بعضکم
برخی از شما را علی بعض بر برخی دیگر فی الرزق در روزی یعنی در مال دنیا
تا یکی توانگر شد و یکی درویش یکی مهتری یافت دیگری چاکری فما الذین
فضلوا پس نیستند آنانکه فزونی یافته‌اند در اموال یعنی آنانکه بسبب مال
مهتری و توانگری و مالکی یافتند جمعی از موالی شده‌اند نیستند برادی رزقهم
باز گرداننده مال خود یعنی دهنده و بخش کننده علی ما ملکت ایمانهم بر آنها
که مالک شده است دستهای ایشان ایشانرا یعنی خواجگان مالهای خود را
به بندگان نمی‌دهند که اگر مالکان مملوکان را در اموال خود شریک سازند فهم فیه
سواء پس باشند ولات و موالی در مالداری یکسان در تیسیر فرموده که خطاب
با مشرکان عربست که در تلبیه می‌گفتند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک
حق سبحانه می‌فرماید که شما تجویز نمی‌کنید که بندگان شما در مال شریک شما باشند
پس چگونه روا می‌دارید که بتان شریک من باشند در الوهیت افبنعمة الله

ایا بنعمت خدای یجحدون انکار می کنید وحفص بغیبت می خواند یعنی کافران
انکار نعم او می کنند وچون ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست پس هر که بت را
شریک او گوید منکر نعمت او شده باشد والله جعل وخدای بیافرید لکم برای
شما من انفسکم از جنس شما ازواجا زنان که با ایشان ارام می کیرید وجعل لکم
وافرید برای شما من ازواجکم از زنان شما بنین پسران وحفدة ودختران
یا اولاد اولاد یا دامادان یا فرزندان زنان که از شوهران دیکر دارند ورزقکم
وروزی داد شمارا من الطیبات از پاکیزها ولذیذها افبالباطل ایا ببهوده
یؤمنون می کروند این مشرکان وبنعمة الله وبنعمت خدای هم یکفرون
ایشان نمی کروند باطل عقیده ایست که به بتان دارند از تحقق اعانت وشفاعت
ونعمت پرستش حقیست به یکانکی یا باطل آن چیزیست که حرام کردند از بحیره
وسایبه ونعمت انچه خدای بر ایشان حلال کردانیده وکفته اند باطل شیطانست
وایشان بدو می کروند ونعمت حضرت رسالتست صلی الله علیه وسلم وبدو
ایمان نمی آرند ویعبدون ومی پرستند من دون الله بدون خدای ما لا یملک لهم
ان چیزرا که مالک نیست یعنی قدرت ندارد برای ایشان رزقا روزی دادن
من السموات از آسمانها یعنی باران والارض واز زمین یعنی نبات ملخص
سخن انست که کافران عبادت بتان می کنند که ایشان نمی توانند روزی دادن
شیئا چیزی را به پرستندکان از مطر ونبات لا یستطیعون وهم نیز نتوانند که
روزی دهند ومقررست که پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر
نعمت است وهیچ نعمتی از آفریدن وروزی دادن نیست واین دو صفت خدایرا
ثابت است نه اصنام را فلا تضربوا پس مزنید یعنی مسازید لله الامثال برای
خدای مثلها بران وجه که قیاس کنید بتان را برو وشرکت دهید با او **مصرع**
من لا له المثل لا تضرب له المثلا ان الله یعلم بدرستی که خدای می داند فساد قول
شمارا وانتم لا تعلمون وشما نمی دانید واکر دانید برین اشراک جرات نکنید یا شما برای
مثل مزنید که می داند که چکونه مثل می باید زد وشما ندانید پس حق سبحانه وتعالی دو مثل
ایراد کرد برای خود ومعبودان باطل ایشان اول فرمود ضرب الله مثلا بزد خدای
یعنی بیدا کرد مثلی وان کدامست عبدا مملوکا بندهٔ درم خریده غیر مکاتب وغیر ماذون
که او لا یقدر توانایی ندارد علی شیء بر هیچ چیز از نفع وضر ومن رزقناه وانکه روزی
دادیم اورا منا از نزدیک ما رزقا حسنا روزی نیکو یعنی بسیار وبی مزاحم که درو
تصرف تواند کرد فهو پس این مرزوق ینفق منه نفقه میکند از ان روزی
سرا وجهرا پنهان واشکارا یعنی هر نوع می خواهد خرج می کند واز کس نمی ترسد
هل یستوون ایا برابرند یعنی مساوی نباشند بندکان بی اختیار باخواجکان
صاحب اقتدار پس چون مملوک عاجز با مالک قادر متصرف برابر نیست پس
بتان که عجز مخلوقاتند شریک قادر علی الاطلاق چکونه توانند بود **مثنوی** راه تو

بود لا یزالی

بود لا یزالی از شرکت شریک هر دو خالی این بنده که عاجزست ومحتاج کی
راه برد بصاحب تاج ما للتراب ورب الارباب صاحب کتاب کشف المحجوب
آورده که روزی بخلوت شیخ ابو العباس شقانی رحمه الله در امدم که این ایت
می خواند ومی کریست ونعره می زد پنداشتم که از دنیا بخواهد رفت کفتم ای
شیخ این چه حالتست فرمود که یازده سالست که تا درد من اینجا رسیده است
واز اینجا نمی توانم کذشت آری حدوث در قدم نتواند رسید وممکن از کنه واجب
خبر نتواند داد **بیت** نیست با هست چون زند پهلو • قطره با بحر چون کند
دعوی • وکفته اند این ضرب المثل برای مومن موافقست وکافر مخذول ومراد
از مومن ابو بکر صدیق است رضی الله عنه واز کافر ابو جهل الحمد لله همه
ثنا وستایش مر خدایرا که مولی تمام نعمتهاست بل اکثرهم بلکه بیشتر مشرکان
یعنی همه ایشان لا یعلمون نمی دانند نعم اورا بغیر او اضافه می نمایند پس مثلی
دیکر بیان می کند وضرب الله مثلا واورد خدای مثلی رجلین دو مرد احدهما
ابکم یکی از ایشان کنک است وبی شبهه کنک مادر زاد که باشد نه شنود ونکوید
لا یقدر قدرت ندارد علی شیء بر فهم هیچ چیز از سخن وتدبیر وهو کل با این همه
کرانست علی مولاه بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی او بر رعایت حال او درمانده
اینما یوجهه هر جا که فرستد اورا متوجه کرداندش لا یأت بخیر باز نیاید
به نیکویی یعنی کاری نسازد وکفایتی نکند نه از ما فی الضمیر خبر تواند داد ونه
جوابی که کویند در تواند یافت هل یستوی هو ایا برابر باشد این ابکم ومن یأمر و
کسی که می فرماید بالعدل براستی یعنی کویا باشد با کفایت تمام ورشدی کامل
وفهمی درست که امر می کند بعدل وعدل صفتیست جامع جمیع فضایل ومکارم
وهو واو در نفس خود علی صراط مستقیم بر راه راستست وسیرتی درست وطریقهٔ
پسندیده که بهر مطلب توجه نماید زود بمقصد او رسد پس چنانچه ابکم بی حاصل
مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان بی اعتبار را نسبت مساوات با حضرت
پروردکار نباشد وکفته اند این مثل نیز برای مومن وکافرست مومن حمزه بن
عبد المطلب رضی الله عنه وکافر ابی بن خلف یا مومن عثمان ذو النورین رضی
الله عنه وکافر سید بن ابی العیص که مولی وی بود عثمان رضی الله عنه اورا
باسلام دلالت می کرد وسید اورا از انفاق فی سبیل الله منع می نمود آورده اند که کفار
قریش از روی استهزا استعجال وقوع قیامت می کردند ایت آمد که ولله ومر
خدایراست غیب السموات والارض دانستن نهانهاء اسمان وزمین یعنی
اوداند وبس انچه پوشیده است از ان وشمارا محسوس نمی شود یا مراد مطر ونبات است
وما امر الساعة ونیست کار قیامت یعنی قیام آن روز یا احیاء موتی دران در سرعت
وسهولت الا کلمح البصر مکر مانند نکریستن چشم یعنی کشتن او از اعلی حدقه
باسفل آن وباصطلاح آنرا چشم زدن کویند یعنی آوردن خدای مر قیامت را

بازنده ساختن اموات را دو آسان ترست از آنکه شما دیده بر هم زنید او هو
بلکه آن اقرب نزدیکترست چه لمح بصر دو فعلست وضع جفن و رفع آن و
ایقاع قیامت یا احیاء موتی یک فعل پس ممکن است وقوع آن در نصف
زمان این حرکت ان الله بدرستی که خدای علی کل شیء بر همه چیز از بعث
و حشر قدیر تواناست یعنی تواند احیاء خلایق بدفعة چنانچه قادرست بر
احیاء ایشان بر سبیل تدریج پس از ابتداء ظهور ایشان خبر داد تا از مبداء بر
معاد استدلال کنند و فرمود والله اخرجکم و خدای بیرون آورد شما را من بطون
امهاتکم از شکمهاء مادران شما لا تعلمون شیئا نمی دانستید هیچ چیز را از جذب
منافع بخود و دفع مکاره از خود و جعل لکم السمع و داد مر شما را گوش و الابصار
و چشمها و الافئدة و دلها یعنی ادوات دانش بشما داد تا جزئیات ایشان
مر ابمشاع در یابید و بدلها مشارکات و مباینات که میان ایشان باشد بسبب
تکرار احساس تعقل کنید تا علوم بدیهی شما را حاصل آید و بنظر در آن اکتساب
علوم نظری دست دهد پس ادوات استفاده و استفاضه از کلام و کتاب
که اسماع و ابصارست بشما ارزانی داشت و سلاطین قلوب را که ممیزان مستفادات
شما اند بر مسند تعقل متمکن ساخت لعلکم تشکرون شاید که شکر گوئید برین
نعمتها الم یروا آیا نمی نگرند آدمیان برای استدلال بر قدرت الهی الی الطیر بسوی
مرغان تا به بینند ایشان را مسخرات رام شده گان برای بریدن فی جو السماء در هوا
میان ارض و سما ما یمسکهن نگاه نمی دارد ایشان را در آن هوا الا الله مگر خدای
و اگر نه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوطست ان فی ذلک بدرستی که در تسخیر طیر
برای طیران لآیات نشانهاست لقوم یؤمنون برای گروهی که بگروند یعنی مؤمنان
منتفع اند بدان چه تفکر می کنند در آنکه حق سبحانه مرغان را بر وضعی بیافریده که
طیران می توانند نمود و هوا را بر نمطی مخلوق ساخته که در آن طیران ممکن است و ایشانرا
نگاه می دارد در هوا بخلاف طبع ایشان پس ببال این تفکرات در هوای معرفت
پرواز نموده خود را باشیان کرامت نشان تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة
می رسانند **بیت** فکر از این خانه فرازت کشد • سوی سراپرده رازت کشد • و الله
جعل لکم و خدای ساخته برای شما من بیوتکم از خانهاء شما که مبنی از سنگ و خشت
و چوب باشد سکنا آرام گاهی که بوقت اقامت در آن ساکن توانید بود و جعل
لکم و ساخت مر شما را من جلود الانعام از پوست چهارپایان بیوتا خانها
چون قبه و خیمه که از ادیم سازند و شما تستخفونها سبک می یابید آنرا بر داشتن
و با خود بردن یوم ظعنکم وقت سفر و رحلت شما و یوم اقامتکم و بوقت اقامت یعنی نزول
و من اصوافها و پیدا کرد برای شما از پشمهاء انعام یعنی آنچه میش را باشد
و اوبارها و پشمهاء نرم که شتر را بود و اشعارها و مویها که بز را بود اثاثا
رختها از پوشیدنی و گستردنی و متاعا و برخورداری از خرید و فروخت آن

الی حین

الی حین تا هنگامی که آنها بر قرار بود و از آن نفع توان گرفت یا تا وقتی که زنده آید
و الله جعل لکم و خدای پیدا کرد برای راحت شما مما خلق از آنچه بیافرید از درخت
و کوه و بناء ظلالا سایهها تا بدان از تاب آفتاب پناه می برید و جعل لکم
و خدای پیدا کرد برای شما من الجبال از کوهها اکنانا پشتها یعنی غارها و سمجها که
در آن سکونت می ورزید و جعل لکم و کرد برای شما سرابیل پیرهنها یعنی پوشیدنیها
چون جامها از صوف و کتان و پنبه و غیر آن که آن البته تقیکم الحر باز دارد از شما
ضرر گرما را و ذکر سرما نکرد اکتفاءً باحد الضدین یا آنکه وقایه گرما در بلاد عرب
اهم است و سرابیل و دیگر ساخت برای شما از آهن چون زره و جوشن که آن
تقیکم نگاه می دارد شما را از سلاح دشمنان یعنی تیغ و نیزه ایشان بأسکم در کار
زار شما کذلک همچنانکه این نعمتها بر شما تمام کرد یتم نعمته تمام می کرد آن نعمت
و نیکوئی خود را علیکم بر شما لعلکم تسلمون باشد که شما اسلام آرید یا منقاد
حکم او گردید فان تولوا پس اگر بر گردند و اعراض کنند از اسلام فانما علیک
پس جز این نیست که بر تو البلاغ المبین رسانیدن پیغام است آشکارا و چون
پیغام بدیشان رسانیده اعراض ایشان ترا زیان ندارد یعرفون می شناسند
مشرکان نعمة الله نعمت خدا را که شمرده شد بر ایشان و معترفند که اینها ازوست
ثم ینکرونها پس انکار می کنند آنرا به پرستش غیر منعم یا گویند نعمت او داده شفاعت
بتان یا در وقت تحقق می شناسند در حال آسانی منکر می شوند یا بزبان عارفند
و به بدن منکر و می شاید که نعمت نبوت حضرت رسالت باشد صلی الله علیه
و سلم او را بمعجزات شناختند که حق است و بعناد منکر شدند و اکثرهم الکافرون
و بیشتر ایشان یعنی همه ایشان غیر مجانین و صبیان ناگروندگانند و یوم نبعث
و بترسان ایشان را از روزی که برانگیزیم من کل امة از میان هر گروهی شهیدا
گواهی بر ایمان و کفر ایشان مراد پیغمبر آن امتست ثم لا یؤذن پس دستوری
ندهند للذین کفروا مر آنان را که کافر شدند در عذر خواهی یا رجوع بدنیا و لا هم
یستعتبون و نه ایشان مطالب شوند با سترضا یعنی نگویند که شما خشنود سازید
خدا را یعنی عمل کنید که خدای از شما خشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست
و در تأویلات امام ماتریدی رحمه الله آورده که ایشان را دستوری اعتذار ندهند
و اگر عذری خواهند از ایشان نپذیرند و اذا رای و چون به بینند روز قیامت
الذین ظلموا آنانکه شرک آوردند العذاب عذاب دوزخ را و در آیند ایشان را
بدوزخ فریاد بر آرند و از مالک تخفیف عذاب طلبند فلا یخفف پس سبک کرده
نشود عنهم از ایشان عذاب و لا هم ینظرون و نه ایشان مهلت داده شوند
یعنی زمانی ایشان را مهلت ندهند و بی عذاب نگذارند و اذا رای الذین اشرکوا
و چون بر بینند آنانکه شرک آوردند شرکاءهم انبازان خود را یعنی بتان که
ایشان را شریک خدای می گفتند قالوا ربنا گویند مشرکان که ای پروردگار ما

هؤلاء شرکاؤنا این گروه اند شرکاء ما الذین کنا ندعوا آنانکه بودیم ما که ایشان را
می پرستیم من دونك بدون تو دو فرمان ایشان می شنیدیم در کفر فالقوا پس بیفکنند
بتان الیهم القول بسوی ایشان سخن را یعنی خدای بتان را گویا کرداند تا زود
ایشان را جواب دهند و گویند انکم لکاذبون بدرستی که شما دروغ گویانید هرگز
شما را نفرموده ایم به پرستش خود با شما ما را نمی پرستید بلکه هوای خود را پرستش
می کردید و در تبیان گوید که نصاری و یهود و بنی مدلج عیسی و عزیر و ملائکه را
علیهم در بهشت ببینند بوقتی که خود در دوزخ باشند گویند خدایا ما اینان را
می پرستیدیم بامر ایشان پس آن دو پیغمبر و فرشتگان گویند شما دروغ می گویید
و ایشان شرمنده و مخذول گردند و حجت بر ایشان لازم شود اندیشه دیگر کنند
والقوا الی الله و بیفکنند بخدای یومئذ السلم در آن روز صلح را یعنی خواهند
که از در صلح در آیند معترف شوند بگناه و گردن نهند حکم خدای را یا اسلام
آرند و هیچ کدام سود ندارد مصرع چون کار ز دست رفت فریاد چه سود • وضل
عنهم و گم کردد از ایشان یعنی باطل و زایل شود ما کانوا یفترون آنچه بودند
که دروغ بر می بافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان چه بجای شفاعت
از ایشان شناعت ببینند الذین کفروا آنانکه نگرویدند بخدای وصدوا و بازداشتند
مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یعنی از ایمان بحضرت مصطفی صلوات
الله و سلامه علیه زدناهم بیفزاییم ایشان را عذابا فوق العذاب عذابی بر عذابی
بما کانوا بسبب آنکه بودند که بمنع مردم از اسلام یفسدون تباهی می کردند پس
یک عذاب برای کفر ایشان است و یکی برای منع دیگران از اسلام و گفته اند
زیادتی عذاب آنست که مارا بزرگ خلقت و عظیم جثه بر ایشان گمارند و ایشان
از آن گریزان شده خواهند که در میان آتش پنهان شوند و در زاد المسیر
گفته و پنج جوی از روی گداخته بطرف ایشان روان کرده و سه جوی از آن معذب
شوند در مقدار ساعات شبی از شبهای دنیا و دو جوی دیگر در مدت اندازه
روزی از روزهای این جهان و گویند زیادتی عذاب بزمهریر باشد و یوم
نبعث و یاد کن ای محمد صلی الله علیه و سلم روزی را که برانگیزانیم فی کل امة
در میان هر گروهی شهیدا علیهم گواهی بر گفتار و کردار ایشان من انفسهم
از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده بدیشان وجئنابك
و بیاوردیم ترا شهیدا علی هؤلاء گواه برین گروه یعنی بر امت تا بر تصدیق
مؤمنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی ونزلنا و فرو فرستادیم علیك الکتاب
بر تو قرآن را تبیانا لکل شیء بیانی روشن برای همه چیز از امور دین بتفصیل
و اجمال صاحب مدارک فرموده که بیان آنچه محتاج الیه باشد از شرعیات در احکام
منصوص ظاهرست و در آنچه ثابت شود بسنت و اجماع و قیاس مرجع آنها
نیز قرآنست چه در آن مأموریم بمتابعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم واطیعوا

الرسول

الرسول و حث کرده است ما را بر اجماع بتهدید بر ترک آن ویتبع غیر سبیل
المؤمنین و فرموده بعبرت و استدلال که اصل قیاس است حیث قال فاعتبروا
یا اولی الابصار پس قرآن تبیان همه چیزها باشد وهدی و راه نمودن بحق
ورحمة و بخشایش بر همه اگر بدو بگروند وبشری و مژدگانی ببهشت للمسلمین
مر مسلمانان را خاصه ان الله یأمر بالعدل بدرستی که خدای می فرماید براستی
یعنی بتوسط در همه چیز خواه در اعتقاد چون توحید که متوسطست میان
تعطیل و تشریک و قایل شدن بکسب که متوسط است میان جبر و قدر
و خواه در عمل چون تعبد بادای فرایض که متوسطست میان بطالت و ترهب
و خواه در اخلاق چون جود که متوسطست میان بخل و تبذیر و شجاعت که
متوسطست میان جبن و تهور والاحسان و می فرماید به نیکویی در طاعات
یا بحسب کمیت چون تطوع بنوافل یا بحسب کیفیت چنانچه مؤدی الاحسان ان
تعبد الله کانك تراه از آن خبر می دهد وایتاء ذی القربی و امر میکند بعطا
دادن خویشاوندان نزدیک و رسانیدن بدیشان آنچه بدان محتاج اند
و ینهی عن الفحشاء و باز میدارد از عمل زشت که افراطست در متابعت قوت
شهوانی چون زنا و لواطه و جز آن والمنکر و از فعلی که انکار کنند بر مباشر آن و آن
اجرای قوت غضبیست در غیر موقع چون قتل نفس و غصب اموال والبغی
و ستمکاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوت وهمیه است مانند استعلا
و استیلای بر بنی نوع و تجبر و تکبر بر ایشان یعظکم پند می دهد خدای شما را بامر
و نهی لعلکم تذکرون شاید شما پند گیرید این آیتست جامع خیر و شر و در اوامرست
و نهی هیچ چیزی نیست الا که مندرج است در اقسام مأمورات او و هیچ پندی
نباشد الا که اندراج دارد در منهیات او و از جهت آنکه موعظه ایست جامع
جمیع خطبا روز جمعه در آخر هر خطبه می خوانند از عثمان بن مظعون رضی الله
عنه منقولست که من در بدایت حال اسلام نیاورده مگر بواسطه آنکه شرم
داشته ام از مبالغه پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ایمان در دل من قراری نداشت
تا روزی نزدیک آن حضرت بودم و این آیت نازل شد هر شبهه که داشتم زایل
گشت و بدین اسلام تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمده آیت را بر ولید
مغیره خواندم گفت ای پسر برادر من دیگر باره اعاده کن باز خواندم ان له
والله لحلاوة وان له لطلاوة وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمعذق وما هو
بقول البشر و ابوجهل بعد از استماع این گفت بدرستی که خدای محمد بمکارم
اخلاق می فرماید و در زلال الصفا فرموده که سبب اسلام اکثم بن صیفی که از اکابر
عرب و حکمای ایشان بوده همین آیتست و علما را در بیان این مأمورات و منهیات
سخن بسیارست گویند عدل کلمه شهادتست یا خلع انداد یا طاعت در سر
و جهر یا انصاف یا ادای فرایض یا تسویه در حقوق یا حکم بحق و احسان بذل

استعلا بنا مرتفع دینکای جوابدار بریزه
وتقصیر جزئی اکردن و ارجیزی کی درست یافتن
واستیلا درست یافتن ارجیزی یعنی غلبه اکردن
برعدو و طلب ولایت کردن
من منتظان منقول

وانعام است یا عفو از جرایم یا صبر بر امر و نهی یا ادای نوافل یا نیکی فرمودن
در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست
داشتن برای دیگران آنچه برای خود دوست می دارد و کاره شمردن برای غیر آنچه برای
نفس خود کاره می شمارد و ایتاء ذی القربی صلهٔ رحم است و نیکویی کردن با ایشان
بدانچه فاضل باشد از معیشت او و اگر درویش است و فضل عیشی ندارد یاری دهد
ایشان را در مهمات ایشان بتن خود و اگر ضعیف و عاجز است و آن نیز نمی
تواند بورد دعا کند در بارهٔ ایشان و فحشا زناست یا آنچه پوشیده کنند از عملهای
زشت یا بخل یا استهانت شریعت یا افراط در گناه یا آنچه در شرع حدی بر آن
مترتب است یا مخالفت میان قول و فعل و منکر شرکست یا آنچه عقل آنرا
منکر بود یا آنچه در شرع وجهی نداشته باشد یا هر چه بر آن وعیدی من عند
الله مقرر بود یا آنچه خدا را بخشم آرد یا اصرار بر گناه و بغی ظلم است یا کبر
یا تعظم و تطاول بی سببی یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت ایشان یا طعن
بر مؤمنان یا لجاج و از جو بباطل در لطایف التقریر در تفسیر این ایت آورده که
استقامت ملک بسه چیز مأمور به است و اضطراب آن بسه چیز منهی عنه
و هر یک ازینها ثمرهٔ دارد و ثمرهٔ عدل ظفر و نصرتست و نتیجهٔ احسان ثنا و مدحت
و فائدهٔ صلهٔ رحم انس و الفت اما نتیجهٔ فحشا فساد دین و دنیاست و ثمرهٔ منکر
برانگیختن اعدا و حاصل بغی محروم ماندن از متمنی و در فصول عبد الوهاب
فرموده که عدل توحیدست و محبت خدا و احسان دوستی پیغمبرست و فرستادن
صلوات برو و ایتاء ذی القربی محبت اهل بیت است و دعاء صحابه و در وسیط
گفته که عدل در افعال باشد و احسان در اقوال پس نباید آنچه صفت عدل بر آن
صادق آید و نباید گفت مگر آنچه اسم احسان بروی راست بود سلمی قدس سره در حقایق
آورده که فحشا کذب و بهتانست و هر زشتی که در اقوال بود و منکر ارتکاب معاصیست
و هر بدی که در افعال باشد در بحر الحقایق فرموده که عدل آنست که هر چه بتو
داده اند از آلات جسمانی و قوای روحانی و علوم و اموال همه را در طلب حق
صرف کنی که صرف آنها در طلب غیر او ظلمست و احسان آنکه هر نوع نیکویی
که توانی قولاً و فعلاً با خلق بجای آری و ایتاء ذی القربی آنکه با نزدیکان نیکویی
کنی و نزدیکتر از همه بتو نفس تست او را از مهالک هوا باز داری و فحشا چیزیست
که ترا از خدا باز دارد و منکر آنکه ضلال و بدعت برو مترتب بود و بغی سورهٔ صفات
نفسانیست و آنرا بقوت ریاضت بباید شکست تا قواعد سلوک درستی یابد زیرا که
بحکم اعدی عدوک بدترین دشمنان نفس است **مثنوی** این سگ نفس شوم بدکاره
که هم آغوش تست همواره • بدترین قاصد است جان ترا • می خورد مغز استخوان ترا
پیش از آن کو ترا ببند دجست • محکمش بند کن که دشمن تست • و باقی وجوه و حقایق
و نکات و دقایق این آیت در جواهر التفسیر توان یافت و اوفوا و وفا کنید بعهد الله

بپیمان خدا

بپیمان خدا اذا عاهدتم چون عهد بستید مراد عهد الست است یا عهودی
که میان مردم معهودی باشد و اصح آنست که نزول آیت در شان جمعیست که
با حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در مکه عهد بستند و غلبهٔ قریش و ضعف
مسلمانان مشاهده کرده جزع و اضطراب در ایشان پدید آمد شیطان خواست
که ایشان را بفریبد تا نقض عهد پیغمبر کنند حق سبحانه بدین آیت ایشان را بر منهج
وفا ثابت قدم گردانید و فرمود که بعهد وفا کنید و لا تنقضوا الایمان و مشکنید
سوگندها یعنی پیمانها را بعد توکیدها پس از استواری آنها بسوگند و قد جعلتم
الله و حال آنکه ساخته اید حضرت خدا را علیکم بر پیمانهاء خود کفیلا گواه
ان الله یعلم بدرستی که خدای داند ما تفعلون آنچه میکنید از نقض عهد و سوگند
و لا تکونوا و مباشید کالتی نقضت مانند آن زنی که بشکافت و باز گشاد غزلها
ریسمان رشتهٔ خود را من بعد قوة پس از قوت یعنی استحکام و شدت فتل آن و
کردانید آنرا انکاثا رشتهاء تاب ناداده یعنی رشتها را بعد از آن که تاب داده بود
و محکم و قوی ساخته تاب باز داد و پاره پاره و ضایع گردانید آورده اند که در عرب
زنی بود نام او ریطه یا رایطه و در میاطی گوید خطیه نام داشت و ملقب بود
به حمقا یا جعرا یا خرقا و او را کنیزکان بودند آن زن از اول بامداد تا نصف النهار
خود می ریست و کنیزکان را رسیتن می فرمود و بعد از نصف النهار می گفت
تا از رسنهاء رسته تاب باز می دادند تا خراب و ضایع می شد پیوسته عادت او
این بودی حق سبحانه تشبیه می فرماید شکستن عهد را به پاره کردن رسن می ماند
که چنانچه آن زن حمقا رسن تاب دادهٔ خود را ضایع می کند مردم عاقل باید که
سر رشتهٔ عهد خود را بسر انگشت نقض پاره نکنند تا بحکم و اوفوا بعهدی اوف
بعهدکم جزای وفا می یابند **بیت** گرت هواست که دلدار نگسلد پیوند • نگاه دار
سر رشته تا نگه دارد • تتخذون ایمانکم می گیرید عهد و سوگند خود را دخلا بینکم
خیانت و غروری و مکری در میان شما ان تکون امة بسبب آنکه باشند گروهی یعنی
کفار هی اربی من امة ایشان زیادت از گروهی دیگر در عدد و مال یعنی از مسلمانان
مراد آنست که قریش را از مسلمانان بیشتر و مال ایشان را فزونتر دیدید می خواهید
که بفریب و حیله معاش کنید انما یبلوکم الله به جز این نیست که خدای می آزماید شما را
به بوفای عهد تا مرد ما را معلوم شود که چنگ اعتصام در حبل وفا می زنند
و بعهد خدای و بیعت پیغمبر که وفا می کند و لیبینن لکم و هر آینه پیدا کند برای شما
یوم القیمة روز رستخیز ما کنتم فیه آنچه هستید که در آن تختلفون اختلاف
میکنید در شان بعث و جزا و لو شاء الله و اگر خواستی خدای لجعلکم هر آینه
گردانیدی شما را امة واحدة یک گروه متفق بر اسلام و لکن یضل و لیکن فرو
می گذارد در ضلالت من یشاء هر کرا خواهد و یهدی و راه می نماید بتوفیق من یشاء
هر کرا اراده کند و لتسئلن و هر آینه سؤال کرده خواهید شد در محشر عما کنتم تعملون

ازانچه بودید که عمل می کردید ولا تتخذوا ایمانکم و فرا مگیرید سوگندان خود را
دخلا غدر و مکر بینکم میان یکدیگر فتزل قدم که بلغزد قدم از شارع اسلام
بعد ثبوتها بعد از استواری آن وتذوقوا السوء و بچشید اندوه و رنج در دنیی
بما صددتم بسبب آنچه باز استید عن سبیل الله از راه خدای یعنی از وفا بعهد
ولکم و مر شما راست در آخرت عذاب عظیم عذابی بزرگ تر تهدیدی عظیم است
ضعفاء اهل اسلام را که می خواستند از عهد پیغمبر صلی الله علیه وسلم برگردند و قریش
ایشان را وعده می دادند که اگر رجوع بدین ما کنید ما برین وجه منافع بشما رسانیم
حق تعالی فرمود که ولا تشتروا و عوض مگیرید یعنی بدل مکنید بعهد الله عهد خدای
و بیعت پیغمبر اورا ثمنا قلیلا بهای اندک یعنی نخرید چیزی از مال دنیا که قریش
شما را وعده می دادند انما عند الله بدرستی که آنچه نزدیک خداست برای وفا
از نعیم دنیی و ثواب آخرت هو خیر لکم آن بهترست شما را از آنچه قریش وعده
می کنند ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید ما عندکم آنچه نزدیک شماست
از اعراض دنیویه ینفد سپری شود و منقضی گردد و ما عند الله و آنچه نزدیک
خدایست از خزاین رحمت باق همیشه است و بی انقراض یکی از اعزه در شرح
گلشن راز نوشته که هر عینی از اعیان موجوده فی الخارج را دو اعتبار است
یکی من حیث الحقیقه و آن اعتبارست از ظهور نور حق در صور مظاهر ممکنات
و این را تجلی شهودی گویند و اعتبار دوم من حیث التشخص و التعین و ازین
حیثیت است که اشیا را ممکن می گویند و خلق می نامند و جمیع نقایص بموجودات
ممکنه ازین وجه منسوب می دارند **مثنوی** از ره صورت نماید غیر دوست •
چون نظر کردی بمعنی جمله اوست • زان یکی ما عندکم ینفد شنو • جز یکی ما عنده باق
شنو • ما عندکم ینفد اشارت باعتبار ثانیست و ما عند الله باق اشارت باعتبار
اول **رباعی** ای بر صفت بیان ما همه هیچ • همه آن تو آن ما همه هیچ • هرچه بیند
خیال ما همه نقش • هرچه گوید زبان ما همه هیچ • ولنجزین و هر آینه جزا دهیم
الذین صبروا آنان را که صبر کردند بر فاقه و فقر یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار
کفار یا شکیبایی نمودن بر عهد و پیمان خود یعنی اهل بیعت پیغمبر را صلی الله
علیه وسلم که بر بی نوایی صبر نموده از عهد برنگشتند بدهیم اجرهم مزد ایشان را
که نعیم بهشت است یا ثواب مضاعف باحسن ما کانوا به نیکوترین آنچه بودند
که از روی اخلاص یعملون عمل می نمودند امام زاهد رحمه الله فرموده که اگر یکی را
از ایشان صد طاعت بود از یک جنس چون نماز یا روزه یا زکوة یا صدقه و یکی
از میان آن صد بهتر و تمام تر باشد ثواب آن یکی که نیکوترست بتمامی بدهیم و باقی را
هم بدان بریم در ثواب هریکی با ثواب آن بهتر برابر دهیم من عمل صالحا هر که
بکند کرداری شایسته من ذکر او انثی از مرد یا زن و هو مؤمن و او مؤمن باشد
عمل تا با ایمان نبود استحقاق ثواب ندارد فلنحیینه پس هرآینه زندگانی دهیمش

در دنیی

در دنیی حیوة طیبة زندگانی خوش یعنی رزق حلال بوی ارزانی داریم تا
ماکل و ملابس او پاک بود و گفته اند حیوة طیبه حلاوت طاعتست یا قناعت بکفاف
یا عمل صالح یا عافیت یا رضا بقضا قولی آنست که حیوة طیبه در بهشت خواهد بود
چه زندگی در دنیی بی شوب تنغیص و تفرقه نیست محققان برآنند که حیوة طیبه
استغناست بالله عما سوی الله **مصرع** چو تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید ولنجزینهم
اجرهم و دهیم ایشان را مزد ایشان باحسن ما کانوا یعملون به نیکوترین کاری
که کردند فاذا قرأت القرآن پس چون خواهی که بخوانی قرآن را فاستعذ بالله پس
پناه جوی بخدای من الشیطان الرجیم از دیو رانده یعنی بگوی اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم خواجه پارسا قدس سره در تفسیر خود آورده که مختار از چهارده
روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده اینست و امر باستعاذه قبل از قراءت
بقول جمهور امر استحبابست و باختیار جمعی از کبرای دین بر سبیل ایجاب و در تفسیر
امام قرطبی قولی هست که استعاذه بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم تنها
فرض بوده بوقت قراءت و اقتدا امت بدو بر سبیل سنت است و مباحث
استعاذه در اوایل جواهر التفسیر مستوفی آمده انه لیس له بدرستی که نیست
مر ابلیس را سلطان تسلطی و غلبه علی الذین آمنوا بر آنانکه گرویده اند چه
ایشان پناه بحق می گیرند وعلی ربهم و بر پروردگار خود در دفع وساوس او
یتوکلون توکل می نمایند انما سلطانه جزین نیست که تسلط او علی الذین یتولونه
بر آنانست که اورا دوست می دارند و وسوسه اورا قبول می کنند والذین هم
و آنانکه ایشان به بسبب شیطان مشرکون شرک آرندگانند بخدای آورده اند
که کفار مکه بوقت نسخ بعضی از احکام گفتند محمد صلی الله علیه وسلم با یاران خود
سخریه میکند امروز ایشان را کاری میفرماید و روزی دیگر ازان نهی می نماید غالب
آنست که او افترا میکند بر خدای تعالی و از تلقای نفس خود میگوید آیت آمد که
واذا بدلنا و چون بدل کنیم آیة مکان آیة آیتی ناسخ را بجای آیة منسوخ والله
اعلم و خدای تعالی داناترست بما ینزل بآنچه فرو می فرستد از ناسخ بجهت حکمت و مصلحت
قالوا گویند کافران انما انت مفتر جزین نیست که تو افترا کننده بر خدای تعالی
و از خود سخن میگویی بل اکثرهم نه چنین است که میگویند بلکه بیشتر ایشان لا یعلمون
نمی دانند حکمت نسخ و اثبات احکام ما قل نزله بگو ایشان را فرود آورد اورا یعنی قرآن را
روح القدس روح پاکیزه که جبرئیل است علیه السلام من ربک از نزد پروردگار
تو بالحق براستی لیثبت الذین آمنوا تا ثابت دهد آنان را که ایمان آورده اند اعتقاد
ایشان را راسخ سازد بانکه این کلام حقست یعنی چون ناسخ را شنوند و رعایت
صلاح حکمت او را تدبیر نمایند دل ایشان مطمئن شود وهدی و دیگر نزول قرآن
برای هدایتست وبشری للمسلمین و بشارتست مر مسلمانان را ببهشت در خبرست
که غلامی رومی بود مر عامر حضرمی را که جبر گفتندی و گویند دو غلام بودند جبر و یسار

که شمشیرها را صیقل زدندی و اهل کتاب بودند پیوسته توریة و انجیل خواندندی
چون حضرت سید عالم صلی الله علیه وسلم برایشان بگذشتی استماع قراءت ایشان
فرمودی و گفته اند غلام عایش نام بود از اهل کتاب یا یعیش یا بلعام یا یحنس یا عداس
که او را ابو فکیهه گفتندی شبها پیش حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمدی و قرآن
تعلیم گرفتی قریش گفتند محمد صلی الله علیه وسلم ازین غلام کلامی می آموزد و با ما میگوید
آیت آمد ولقد نعلم وهر آینه ما میدانیم انهم یقولون انرا که ایشان میگویند انما
یعلمه بشر جز این نیست که او را می آموزاند آدمی یعنی جبر یا ابو فکیهه لسان الذی
زبان انکه یلحدون الیه تعلیم را باو میکردانند یعنی کمان می برند که معلم اوست اعجمی
غیر بین است یعنی فصاحت ندارد وهذا واین قرآن لسان عربی مبین زبان
عربی روشن است که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت قوت بر انشاء عربیات
از ایشان بمثل آن عاجز بید پس دعوی آنکه می آموزاند عجمی شکسته زبان مر این حضرت
کلامی بدین بلاغت و فصاحت ظاهر البطلان است ان الذین بدرستی که آنانکه
لا یؤمنون نمی کروند بایات الله بایتهای کتاب خدای تعالی و تصدیق نمی کنند
که من عند الله است لا یهدیهم الله راه نمی نماید خدای تعالی ایشانرا بنجات
یا جنات ولهم و مر ایشانراست عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت بجهت
کفر ایشان بقرآن و نسبت افترا بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و حال آنکه
مفتری ایشان اند انما یفتری الکذب جز این نیست که بر می بافند دروغ را
الذین لا یؤمنون آنانکه نمی کروند بایات الله بایات خدای تعالی یعنی قرآن
و میکویند بربافتهٔ محمد است صلی الله علیه و آله وسلم واولئک و آن کروه
مفتریان هم الکاذبون ایشان اند دروغ کویان که میکویند انما یعلمه بشر
و بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشان است در اخبار آمده که قریش بعد
از تعرض حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بالههٔ باطلهٔ ایشان بایذاء و آزار
درویشان صحابه رضی الله عنهم که حمایتی نداشتند چون بلال و خباب و عمار
و پدر او یاسر و مادر او سمیه مشغول شدند و ایشانرا در رجوع کفر اکراه کردند
آن جماعت در طریق خود ثبات قدم ورزیده بر جفای قوم شکیبایی نمودند
تا حدی که والدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار از بی طاقتی و ضعف
بدن تحمل ایذا نداشت کلمهٔ که رضای قوم در آن بود بگفت خبر بحضرت رسا[لت]
صلی الله علیه و آله وسلم رسید که عمار کیش کفار اختیار کرده از دین خود بیزار
شد حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که نه چنین است از سر تا قدم عمار
پر از ایمانست و ایمان بکوشت و خون او بر آمیخته یعنی ایمان در باطن او چنان
متمکن شده که بگفت و کوی هرزه تفاوت کند و عمار رضی الله عنه کریه کنان
بجناب نبوت آمد و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدست مبارک اشک او
پاک میکرد و میفرمود که ترا چیست ان عادوا لک فعد لهم اکر باز کردند بتو با کراه

تو باز کرد بدیشان بهمان کلمه وحق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که من کفر بالله
هر که کافر شود بخدای تعالی من بعد ایمانه پس از ایمان خویش و مرتد کردد چون
ابن خنظل و طعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض غضب ربانی باشد الا
من اکره مکر کسی که اکراه کرده شود وقلبه و دل او مطمئن بالایمان آرامیده با
بایمان و عقیدهٔ متغیر نکردد چون عمار رضی الله عنه ولکن من شرح ولیکن هر کس که
بکشاید بالکفر صدرا بکفر سینه را یعنی آنانکه بکفر خویش برایند و بران اعتقاد
کنند فعلیهم پس بر ایشانست غضب من الله خشمی از خدای تعالی ولهم
و مر ایشانراست عذاب عظیم عذابی بزرک که ارتداد اوست ذلک آن عذاب
عظیم مر ایشانرا بانهم استحبوا بسبب آنست که ایشان دوست داشتند و برکز[یدند]
الحیوة الدنیا زندکانی دنیا را علی الاخرة بر نعیم آخرت و ان الله و دیکر بجهت
آنست که خدای تعالی لا یهدی نمی خواهد که راه نماید القوم الکافرین کروه ناکرو[یدکان]
یعنی مرتدان را بانچه موجب ثبات بر ایمان باشد اولئک آن کروه الذین طبع
الله آنانند که مهر نهاد خدای تعالی علی قلوبهم بر دلهای ایشان تا قول حق در نیا[فتند]
وسمعهم و بر کوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند و ابصارهم و بر دیدهای
ایشان تا آثار قدرت حق نبینند واولئک و آن کروه هم الغافلون ایشانند
غافلان و بیخبران لا جرم انهم حقا که در این هیچ شک نیست که ایشان فی الاخرة
در آن سرای که خلایق را بر انکیزانند و میزان اعمال را قایم سازند و همه را حاضر
سازند جهت جزای اعمال از نیک و بد هم الخاسرون ایشان زیان کاران خواهند
بود در آن محشر چه سرمایهٔ عمر ضایع کرده در بازار دنیا سودی بدست نیاوردند
و مفلس را در شهر قیامت جز دست تهی و شرمساری و دل پر حسرت و ندامت
نخواهد بود **مثنوی** قیامت که بازار مینو نهند • منازل باعمال نیکو دهند • بضاعت
بچندانکه آری بری • و کر مفلسی شرمساری بری • که بازار چندانکه آکنده تر • تهی
دست را دل پراکنده تر • ثم ان ربک پس بدرستی که پروردکار تو للذین هاجروا
مر آنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه چون خباب و صهیب و سالم و بلال رضی الله
عنهم من بعد ما فتنوا از پس آنکه عذاب کشیده بودند از کفار ایذاء تمام یافته
ثم جاهدوا پس جهاد کردند وصبروا و شکیبایی نمودند بر جهاد ان ربک
بدرستی که آفریدکار تو من بعدها از پس هجرت و جهاد و صبر لغفور هر آینه
آمرزنده است عفو کند از ایشان کناهان کذشته رحیم مهربانست ایشانرا
توفیق طاعت دهد در زمان آینده یوم تاتی یاد کن روزی را که آید
کل نفس هر نفسی یعنی هر انسانی تجادل جدال کند عن نفسها از نفس خود
یعنی ملامت کند خود را مثلا عاصی کوید چرا معصیت کردم مطیع کوید
چرا بیشتر طاعت نکردم یا هر کسی سعی کند و مجادله نماید در خلاص نفس خود
کوید نفسی نفسی وتوفی کل نفس و بتمام داده شود هر نفسی را ما عملت

جزای آنچه کرده است وهم لا یظلمون وایشان ستم دیده نشوند در مکافات وضرب
الله مثلا وبیان کرد خدای مثل قریة کانت دیهی را که بود آمنة ایمن از نزول
قیاصره وقصد جبابره مطمئنة آرامیده واهل آن آسوده یأتیها می آید بدان
دیه رزقها روزی اهل وی یعنی اقوات ایشان رغدا فراخ وبسیار من کل
مکان از هر جایی یعنی از اطراف وجوانب آن فکفرت پس کافر شدند یعنی اهل او
کفران ورزیدند بانعم الله بنعمتهاء خدای وشکر نگزاردند فاذاقها الله پس
بچشانید خدای اهل آن را لباس الجوع والخوف پوشش گرسنگی وترس بما کانوا
یصنعون بانچه بودند که کردند از عملهاء بد استعاره کرده است ذوق را برای
ادراک اثر ضرر ولباس را برای چیزی که کسی را فرا گیرد وبپوشد یعنی حق سبحانه
چنان کرد که دریافتند ضرر جوع وخوف را که بریشان مشتمل بود ابن عباس
رضی الله عنهما فرموده که این مثل برای اهل مکه است که ایمن بودند از قتل وغارت
ودر رفاهیت وخصب می گذرانیدند همین که بنعمت نبوت حضرت محمد
صلی الله علیه وآله وسلم کافر شدند خدای مبدل گردانید فراخی ایشان را تا هفت
سال در جذب وخشک سالی ماندند از غایت جوع مردار می خوردند وخون
می آشامیدند وآن بدعاء آن حضرت بود که اللهم اشدد وطأتک علی مضر
وابعث علیهم سنین کسنین یوسف ودیگر ایمنی ایشان را بدل کرد بخوف یعنی ترس
مسلمانان در دل ایشان انداخت تا حدی که از هیبت اهل اسلام ترک تردد
بسفر شام نمودند وبر نفس ومال خود ایمن نبودند ولقد جاءهم وبدرستی که
آمد بدیشان رسول منهم پیغمبری از ایشان یعنی محمد صلی الله علیه وسلم فکذبوه
پس تکذیب کردند او را فاخذهم العذاب پس فرا گرفت ایشان را عذاب یعنی قحط
وترس وهم ظالمون وحال آنکه ایشان ستمکارانند بر نفس خود بشرک وتکذیب
آورده اند که قریش کسی بحضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرستادند
که اگر مردان با تو دشمنی کردند گناه کودکان وزنان چیست که از قحط بمردن
نزدیک اند حضرت دستوری داد تا چیزی از طعام بمکه بردند وآیت آمد که فکلوا
پس بخورید ای زنان وکودکان مکه مما رزقکم الله از آنچه روزی داد خدای
شما را بر دست فرستادگان پیغمبر حلالا طیبا بی شبهه وپاک وگویند خطاب با مؤمنان است
ایشان را می فرماید که حلال خورید واشکروا وسپاس داری کنید نعمة الله نعمت
خدای را ان کنتم ایاه اگر هستید که خدای را تعبدون می پرستید یا فرمان می برید
انما حرم جز این نیست که خدای حرام کرد علیکم المیتة بر شما مردار را والدم وخون
روان ولحم الخنزیر وگوشت خوک وآنچه از وی توان خورد وما اهل وآنچه آواز
برآورده شود لغیر الله از برای غیر خدای به بدان در وقت ذبح آن یعنی بنام
بتان بکشند فمن اضطر پس هر که بیچاره شود ومحتاج گردد وبخوردن یکی از این محرمات
غیر باغ نه طالب لذت ولا عاد ونه خوردن بالای سیری فان الله پس بدرستی که

خدای غفور

خدای غفور آمرزنده است گناهان مضطر را رحیم مهربانست در رخصت او
ولا تقولوا ومگویید لما تصف السنتکم برای آن چیزی که وصف می کند زبانهاء
شما یعنی بمجرد وصف زبان خود مگویید الکذب دروغ یعنی هر چه بر زبان شما
گذرد از دروغ مگویید وآن دروغ کدامست آنکه گفتند هذا حلال این حلالست
یعنی آنچه در شکم بحیره وسائبه باشد حلالست وهذا حرام واین حرامست لتفتروا
تا افترا کنید علی الله الکذب بر خدای دروغ را وگویند خدا ما را باین فرموده است
ان الذین یفترون بدرستی آنانکه بربندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را
لا یفلحون رستگاری نیابند از عذاب قیامت متاع قلیل آنچه برای او افترا
میکنند برخورداری اندکست زود منقطع گردد در دنیا ولهم ومر ایشان راست
عذاب الیم عذاب مولم یعنی دایم باشد در آخرت وعلی الذین هادوا وبر آنانکه
بدین یهودیه در آمدند حرمنا حرام کردیم ما قصصنا علیک آنچه خوانده ایم
بتو من قبل پیش از نزول این سوره یعنی در سوره انعام فهو قوله تعالی
وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر الایه وما ظلمناهم وستم نکردیم بر ایشان
بتحریم آن ولکن کانوا ولیکن بودند که بواسطه کثرة گناه انفسهم یظلمون
بر نفسهاء خود ستم کردند تا مستحق عقوبت شدند ثم ان ربک پس بدرستی که
پروردگار تو للذین عملوا السوء مر آنانرا که گناه کردند بجهالة بسبب غفلت ونادانی
وعدم تفکر در عواقب امور ثم تابوا پس باز گشتند بخدای من بعد ذلک از پس آن
عمل بد واصلحوا وبصلاح آوردند کار خود را ان ربک بدرستی که آفریدگار تو من بعدها
از پس توبه لغفور هر آینه آمرزنده است مر آن گناه را بسبب توبه رحیم مهربانست
که قبول کند توبه را از بنده ان ابراهیم بدرستی که ابراهیم خلیل جلیل است صلوات
الله وسلامه علی نبینا وعلیه کان امة بود امت یعنی جامع کمالات وفضایل
بود که یافته نشدی مجموع آن الا متفرق در اشخاص بسیار لیس من الله بمستنکر ان
یجمع العالم فی واحد **بیت** جانا تو یگانه ولی ذات تو هست • مجموعه آثار کمالات همه
گویند پیش از القاء در آتش بر روی زمین غیر او کسی مومن نبوده پس او تنها
امتی بوده قانتا لله فرمان بردار مر خدای را وقائم بامر او حنیفا مایل از همه ادیان
باطله بدین حق ولم یک ونبود من المشرکین از شرک آرندگان چنانچه زعم قریش است
وبود شاکرا سپاس دارنده لانعمه مر نعمتهای خدای را اجتبیه برگزیده خدای تعالی
مر او را به نبوت وهدیه وراه نمود او را در دعوت بخدای تعالی الی صراط مستقیم
براه راست که طریق توحیدست وآتیناه ودادیم او را فی الدنیا حسنة در دنیا
که ذکر جمیل است یا اولاد ابرار یا محبت در دلهای خلق که ارباب ملل او را دوست
دارند وبر او ثنا گویند یا آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از نسل اوست
یا آنکه صلوات بر او مقرون بصلوات حضرت سید عالم است اللهم صل علی محمد
وعلی آله کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم وانه وبدرستی که ابراهیم

في الآخرة در ان سرای لمن الصالحین از شایستگانست مر درجات عالیه را امام
ماتریدی رحمه الله فرموده که حسنه که او را در دنیا کم نخواهد کرد از حسنات او
در آخرت ثم اوحینا پس وحی کردیم الیک بتو ان اتبع ملة ابراهیم انکه پیروی
کنید در توحید کیش ابراهیم را هم حنیفا که مایل بود از همه کیشها بدان یا متابع
او باش در دعوت بخوی یعنی چنانچه او برفق و مدارا و ایراد دلایل یکی بعد
از دیگری و مجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت می نمود تو نیز چنان کن صاحب
تیسیر آورده است که اتباع سلوک سبیل متبوعست پس اتباع آن حضرت مر ابراهیم را
علیهما الصلوات بسبب آن بود که بعد از و مبعوث شده نه بجهت انکه دون او
بوده چه بحکم انا اکرم الاولین والاخرین علی الله مقررست که آن حضرت از همه
انبیا افضل و اکملست و نصیب او در فضیلت از مجموع اصفیا اجزل و اشمل
بیت تو اصلی و باقی طفیل تو اند • تو شاهی و مجموع خیل تو اند • و ما کان و نبود
ابراهیم علیه السلام من المشرکین از جمله شرک آورندگان تعریض کفار قریش است
که میگفتند که ما کیش پدر خود داریم آورده اند که حق سبحانه و تعالی امر کرد
موسی را علیه السلام که بنی اسرائیل را بگو که تا روز جمعه اشتغال بمهمات بر طرف
کرده پرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری
سرکشی نمودند و میان ایشان نیز اختلاف افتاد جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار
میکنیم که حق سبحانه و تعالی در آن روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده و قومی
بر آن رفتند که یکشنبه اولیست زیرا که در آن روز ابتدا با فرینش خلق کرده خداوند
تعالی بشامت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرد و در آن
باب تشدید عظیم فرمود چنانچه میفرماید انما جعل السبت جز این نیست که نهاده
شد تعظیم سبت یعنی شنبه نوشته گشت بفرض علی الذین اختلفوا بر آنانکه
اختلاف کردند فیه در وی و تعظیم سبت آن بود که در وی کسب نکنند و بهیچ مهم
مشغول نشوند و آن روز را عید بگیرند و جز پرستش حق تعالی ننمایند این تکلیف
بغایت شاق بود بر ایشان در زاد المسیر آورده که حضرت موسی علی نبینا و علیه
السلام یکی را دید روز شنبه که متاعی برداشته بجایی می برد بفرمود تا گردنش بزدند
و تنش را در محلی بیفکندند که مرغان مردارخوار چهل روز اجزا و اعضای او
میخوردند و ان ربک و بدرستی که پروردگار تو لیحکم هر اینه حکم خواهد کرد
بینهم میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا در آن چیزی که بودند
که از سرکشی و جهل فیه یختلفون در آن اختلاف میکردند یعنی در روز معین
برای عبادت در تبیان آورده که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نقل کرده اند
که خدای تعالی عبادت روز جمعه را نوشت بر جمعی که پیش از ما بودند ایشان در آن
اختلاف نمودند و خدای تعالی ما را بدان راه نمود فلنا الیوم ولليهود غدا وللنصاری
بعد غد ادع بخوان ای محمد صلی الله علیه و سلم خلق را الی سبیل ربک براه پروردگار خود

بالحکمة

خطابات مفهم

بالحکمة بسخنی محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت و شبهه را زایل کرداند والموعظة
الحسنة و بپند نیکو که حکایات نافعه است وجادلهم و جدال کن با ایشان
یعنی مباحثه نمای بالتی هی احسن براهی که او نیکوترست یعنی برفق و خوشی
و ترتیب مقدمات ظاهره گفته اند حکمت برای دعوت خواص است و موعظه
حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان در ترجمه رشف آورده
که طرق ثلثه دعوت از سه وجه مفتوح گشته اول باب حکمت و آن موهبتیست
جزیلی بی وساطت جبرئیل علیه السلام فایض شده و حقیقت عبارتست
از کرامتی که خلق را در آن مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب حکمت بورد
حقیقت مناسبست دوم باب موعظه حسنه و تخصیص آن بعلم طریقت
که مبتنی بر مراعات ادب و نیکویی و محافظت جانب رفق و خوش خوییست
اولی می نماید سوم باب مجادله بالتی هی احسن و آن مخض براه شریعت است
که مبنای آن بر تکلیف احکام و بیان امر حلال و حرامست و تعیین و توضیح
آن بشواهد و براهین محتاج و بحجج و دلایل مفتقر و ازین کلام حقایق نظام
کمال دعوت سید انام علیه الصلوة والسلام شمول ان طوایف خواص
و عوام را معلوم و مفهوم میگردد و از سخنان شیخ عطارست قدس سره
مثنوی نور او چون اصل موجودات بود • ذات او چون معطی هر ذات بود •
واجب آمد دعوت هر دو جهانش • دعوت ذرات پیدا و نهانش • ان ربک
بدرستی که پروردگار تو هو اعلم او ست داناتر بالمهتدین براه یافتگان بر تو
که محمدی صلی الله علیه و سلم غیر از دعوت و بلاغ احکام نیست آورده اند که چون
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم روز احد سید الشهدا حمزه را رضی الله عنه مثله
کرده بدید بغایت محزون گشت و فرمود بخدای تعالی اگر ظفر دهد مرا خدای
تعالی بر ایشان هر اینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو سبحانه و تعالی آیت
فرستاد وان عاقبتم اگر پاداشت کنید عقوبت کسی را که با شما کرده است فعاقبوا
پس عقوبت کنید بمثل ما عوقبتم بمثل آنکه عقوبت کرده شده اید به بدان
یعنی ایشان یکی را مثله کرده اند شما در برابر یکی مثله کنید نه هفتاد تن را ولئن
صبرتم و اگر صبر کنید از عقوبت ایشان لهو هر اینه آن صبر خیر للصابرین
بهترست مر صابران را از انتقام وضع مضمر بجای مضمرست از ثنای تعالی بر ایشان
بر آنکه صابرانند آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از نزول
این آیت ترک عقوبت فرمود کفارت سوگند داد واصبر و شکیبا شو در آنچه
روز احد بتو رسید و ما صبرک و نیست شکیبایی تو الا بالله مگر بتوفیق
و عون خدای تعالی ولا تحزن علیهم و اندوهناک مباش بر اعراض کافران
از تو یا بر تسلط ایشان بر لشکر تو ولا تک و مباش فی ضیق در تنگدلی
مما یمکرون از آنچه می سگالند از بدی ان الله بدرستی که خدای تعالی بنصرت

خدای م

ومعونت مع الذین اتقوا با آنانست که پرهیز کرده اند از شرک و معصیت والذین هم و با آنانکه ایشان محسنون نیکوکارانند یعنی موحدان و مخلصان وگفته اند تقوی اشارتست بتعظیم امر خدای و احسان عبارت از شفقت بر خلق خدای تعالی و مدار کار اسلام و ایمان برین دو صفت است **مثنوی** از احسان خاطر مردم شود شاد • بتقوی خانهٔ دین گردد آباد • بسوی این صفتها گر شتابی • رضای خلق و خالق هر دو یابی

سورة بنی اسرائیل و آیها مائة و احدی

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الذی پاکی و بی عیبی آنراست که بجهت کرامت اسری بعبده ببرد بندهٔ خود را که محمدست صلی الله علیه و سلم لیلا شبی یعنی در بعضی از شب من المسجد الحرام از مسجد حرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانهٔ ام هانی چه مکه وحرم او همه مسجد اند الی المسجد الاقصی بسوی مسجد دورتر از اهل مکه یعنی بیت المقدس الذی بارکنا آن مسجدی که برکت کردیم حوله بر گرد آگرد او که ارض شام است همه برکت دین که او را مهبط وحی و معبد انبیا ساختیم و همه برکت دنیا که محفوظ گردانیدیم او با شجار و انهار و بسیاری میوه و فراخی معیشت و ارزانی پس بدانجا محمد را صلی الله علیه و سلم بردیم لنریه تا نماییم او را من آیاتنا از دلایل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس مشاهده نمود و انبیا را صلوات الله و سلامه علیهم دیده و وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد و بر عجایب و غرایب آسمانها اطلاع یافت اکثر علما برانند که معراج در سال دوازدهم از مبعث بوده و در ماه اختلاف کرده اند که ربیع الاول است یا رمضان یا شوال یا ربیع الآخر و اشهر شب بیست و هفتم است از رجب و رفتن آن حضرت از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافرست و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبهٔ قربت باحادیث صحیحهٔ مشهوره که قریبست بحد تواتر ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع باشد **مثنوی** شاهد معراج نبی وافی ست • وانکه معتر[ف] نیست بدین کافرست • دستگه سلطنت این وصال نیست بپا مردی خیل و خیال • عقل چه داند چه مقامست این • عشق شناسد که چه دامست این • و معتقد اکثر اهل اسلام آنست که عروج آن حضرت بجسد و بروح بوده معاً و در بیداری بوده و آنانکه درین قصه ثقل جسد را مانع دانند از صعود ارباب بدعت اند و منکر قدرت **بیت** آنکه سرشت تنش از جان بود • سیر عروجش بتن آسان بود • و در آن شب جبرئیل با جوقی از ملائکه علیهم السلام آمده و آن حضرت را از حجرهٔ ام هانی رضی الله عنها بمسجد الحرام برده و بعد از شق صدر و غسل قلبش بر براق سوار ساخته و باندک فرصتی به بیت المقدس رسانیده **مثنوی** شبی رخ تافته زین دیر فانی • بخلوت در سرای ام هانی • رسیدش جبرئیل از بیت معمور • براق برق سیر آورده از نور •

ام هانی

نوی بهشت

نوی بهشت وگران سیر و سبک خیز • براندند و دربی وقت شدن تیز • روایت صحیح است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در بیت المقدس انبیا و ملائکه را دید و ایشان را امامت کرده از صخره بمعراج برآمد بر براق یا بر پر جبرئیل علیه السلام و در آسمان اول آدم را علیه السلام و در دوم عیسی و یحیی و در سیم یوسف و در چهارم ادریس و در پنجم هارون و در ششم موسی و در هفتم ابراهیم را علیهم الصلوة و السلام دید و بر ایشان سلام کرده جواب بر سبیل اکرام شنید و سدرة المنتهی و بیت المعمور و جوی کوثر و نهر الرحمة بنظر مبارک وی درآمد و جبرئیل نزدیک حجاب از موافقت وی باز ماند و گفت لو دنوت انملة لاحترقت **بیت** چنان گرم در تیه وحدت براند • که در سدره جبریل از وی بماند • و از اینجا تنها حجب نور و ظلمت قطع فرموده بمحلی رسید که براق نیز از رفتار فرو ماند پس بر رفرف سوار گشته بپای عرش رسید هزار نوبت از حضرت عزت جل جلاله و عظم شانه خطاب ادن منی شنید و در هر نوبت آن حضرت را ترقی دیگر دست داد تا قدم بر مسند دنی نهاد و از انجا بر منظر فتدلی جلوه گر شد پس بخلوت خاص فکان قاب قوسین او ادنی درآمد فاوحی الی عبده ما اوحی استماع فرمود **مثنوی** کلام سرمدی بی نقل بشنید • خداوند جهان را بی جهت دید • بدید آنچه از حد دیدن برون بود • مپرس از ما کیفیت که چون بود • و بنقل صحیح ثابت شده که آن حضرت ثنای حضرت الهی جل جلاله بکلمات التحیات لله و الصلوات و الطیبات بجای آورد و باکرام السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته مخاطب گشت و در تشریف این سلام امت خود را داخل ساخته فرمود السلام علینا و علی عباد الله الصالحین **بیت** چو کرده وعدهای لطف در گوش • نکرده امت خود را فراموش • و در حین مراجعت بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات آن بنظر مبارک وی درآوردند و هدیهٔ نماز برای امت خود تعیین کردند و به بیت المقدس باز آمده متوجه مکه شد کاروانهای قریش را دید و مدت این سفر نیمه ساعتی و بقولی چهار ساعت بوده **مثنوی** راه ز اندازه بیرون رفته • پی نتوان برد که چون رفته • عقل درین واقعه حاشا کند • عقل نه حاشا که تماشا کند • آورده اند که چون بامداد همین شب قصهٔ معراج تقریر فرمود مؤمنان تصدیق نمودند و کفار استبعاد عظیم نمودند نشانهای بیت المقدس پرسیدند و آن مسجد پیش نظر مبارک وی متمثل گشته از هر چه پرسیدند نشان باز داد و از کاروانهای خود خبر جستند بصریح با ایشان گفت و آنرا که مدد توفیق طریق نبود در انکار و تکذیب افزود القصه حق سبحانه و تعالی آن حضرت را بمعراج برد تا آیتهای ملک و ملکوت ببیند و دیگر تکذیب و تصدیق منکر و محق ظاهر گردد انه بدرستی که خدای تعالی هو السمیع اوست شنوای سخنان کفار را در تکذیب البصیر بینا باحوال مؤمنان در تصدیق و بقولی سمیع و بصیر بمعنی مسمع و مبصر یعنی شنواند

محمد را صلی الله علیه وسلم کلام خود و بنمود اورا ایات قدرت بردوام خود
بعضی ضمیر را عاید بآن حضرت دارند و در نفحات مذکورست که بدرستی که
محمد صلی الله علیه وسلم شنوا بود مر آن چیزی را که بدان خطابش کردند و بینا
بود مر آنچیزی را که بوی نمودند و در بحر الحقایق آورده که بنمودیم اورا از ایاتی
که مخصوص است بجلال و جمال ما انه هو السمیع بسمعنا البصیر ببصرنا **مثنوی**
چو در مکتب بی نشانی رسید • چه گویم که انجا چه دید و شنید • ورقها در نوشتند و کم
شد سبق • شنیدن بحق بود و دیدن بحق • و چون در مرات الصفا فی صفات
المصطفی قصهٔ معراج بر سبیل اختصار آوردیم و دقایق و حقایق و نزول واد له
قاطعه بر اثبات و دفع و منع منکران بطریق استیفا ذکر کرده اینجا بساط اطناب
منطوی ساخته رجوع شد بتفسیر جواهر والله علیم خبیر و اتینا و دادیم ما موسی الکتاب
موسی را علیه السلام توریت وجعلناه وساختیم کتاب یا موسی را هدی لبنی اسرائیل
راه نماینده مر بنی اسرائیل را که فرزندان یعقوب اند علیه السلام وگفتیم مر ایشانرا
الا تتخذوا انکه فرا نگیرید من دونی بجز از من وکیلا پروردگاری که مهم خود بوی
گذارید ذریة من حملنا ای ذریت آنکسی که برداشتیم در کشتی نوح علیه السلام
مع نوح با نوح علیه السلام مراد سام است که ابراهیم علیه السلام که جد بنی اسرائیل است
از نسل او بود یعنی نعمت نجات از طوفان که به پدر شما ارزانی داشتیم یاد کنید
و شکر گویید انه بدرستی که نوح کان بود عبدا شکورا بندهٔ سپاس دارنده
که در همه حالات از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود و رکوب و مشی خدایرا شکر
گفتی این ترغیب مر ذریت را باقتدای پدر در شکر الهی جل جلاله که مؤدی بمزید ست
لئن شکرتم لازیدنکم وقضینا و اعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم الی بنی اسرائیل
بسوی بنی اسرائیل فی الکتاب در توریت و بیان کردیم که بخدای که شما لتفسدن
هر اینه فساد کنید و تباهی از شما پدید آید فی الارض در زمین شام مرتین
دو بار افساد اول ایشان مخالفت احکام توریت بوده و ناشنیدن ارمیا یا
شعیا یا زکریا و یحیی علیهم السلام که پیغمبر ایشان بود و افساد ثانی قتل یحیی و قصد
هلاک علیهما السلام حق سبحانه و تعالی ایشانرا خبر داد که شما دو بار افساد
خواهید کرد ولتعلن و بلند خواهید شد علوا کبیرا بلند شدنی بزرگ یعنی سرکش
خواهید شد از طاعت من و تکبر خواهید نمود بافرید کان من فاذا جاء پس چون
بیاید وعد اولیهما وعدهٔ عقاب فساد اول از ان هر دو بعثنا برانگیزیم و مسلط
کنیم علیکم بر شما عبادا لنا بندگانی که مارا هستند اضافت خلق است نه اضافت
مدح چه مراد بخت نصرست که عامل لهراسب بود بر بابل و جنود او و بقول اصح و گفته اند
جالوت کرزنی بود یا سخاریب از اهل نینوی یا رئیس عمالقه پس صفت اینها
میگوید اولی بأس شدید خداوندان کارزار سخت د میاطی گفته که مهیب باشند
آوازهای ایشان چو رعد و چشمهای ایشان چو برق فجاسوا پس درآیند

خلال الدیار میان سرای شما برای قتل و غارت و اسر و کان و هست این حکم
وعدا مفعولا وعده کرده شده یعنی لابدست از انکه شود ثم رددنا پس باز
گردانیم لکم الکرة برای شما دولت را تا غلبه کنید علیهم بر ایشان شمارا که قتل و
غارت کرده بود و مقهور و مغلوب سازید ایشانرا آورده اند که چون گشتاسف
بن لهراسب ملک را به بهمن ابن اسفندیار گذاشت که نبیرهٔ او بود او که وارث
ملک شد و شفقت پیدا کرد بر بنی اسرائیل و تمام اسیران ایشانرا باز پس فرستاد
بشام و ملک گردانید دانیال را بر ایشان و ایشان مستولی شده اتباع بخت نصر را
مستاصل ساختند و داود را علیه السلام بر جالوت مسلط ساخت و اورا بقتل آورد
حق سبحانه و تعالی ازان خبر داد که شما بعد از مغلوب شدن غالب خواهید شد باز
فرمود و امددناکم و مدد دهیم شمارا باموال بمالها از هر نوع و بنین و بزیادتی
پسران وجعلناکم و سازیم شمارا اکثر نفیرا بیشتر از بیشتر نفیرا از روی عدد یعنی
زیادت سازیم از انچه پیش از قتل بودید تا مجتمع شده توانید با خصمان مقاومت
کردن ان احسنتم اگر نیکویی کنید بعد ازین اقبال و دولت احسنتم لانفسکم نیکویی
کرده باشید با نفسهای خود چون ثواب ان بشما رسد و ان اسأتم و اگر بدی کنید
فلها پس وبال آن مر شمارا باشد و پس در مدارک آورده اند از امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه نقل میکنند که من هرگز باکسی نیکویی نکرده ام و بدی نیز بکسی نرسانیدم
پس این آیت خواندند یعنی هرچه بکس کنی باخود کنی **بیت** در جهان گر نیکی و
گر بد کرده ام • هرچه کردم جمله باخود کرده ام • فاذا جاء پس چون بیاید وعد الاخرة
وعدهٔ عقاب نوبت دیگر یعنی افساد دوم و بین الافسادین دویست و ده
سال بود حق سبحانه و تعالی میفرماید که چون وعدهٔ عقوبت ثانیه در رسد برانگیزیم
گروهی را بشما طیطوس رومی و قوم اورا برانگیزانیم لیسوءوا تا ان فرستادن و برانگیختن
بد سازد وجوهکم رویهای شمارا یعنی اثار غم و اندوه بر بشرهٔ شما پیدا کند
و حفص لیسوء بجهه میخوانند یعنی تا ان رویهای شمارا بد سازند ولیدخلوا المسجد
و تا درایند به بیت المقدس کما دخلوه اول مرة چنانچه درآمدند در وی اول بار
یعنی همچنانکه نوبت اول قوم بخت النصر درآمدند و مسجد را گرد ند طیطوس دیگر
و تا هلاک کنند و نیست کنند ما علوا انچه غالب شوند بران تتبیرا هلاک کردنی
درین قصه خلاف بسیارست و هر مفسری نقلی که بدو رسیده ایراد کرده و قول اصح
و اشهر که در مختار القصص و غیر آن از کتب که در اخبار انبیا علیهم السلام نوشته
چنانست که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بصدیقه رسید از اولاد سلیمان
علیه السلام و او مرد ضعیف حال و اعرج بود و ملوک اطراف طمع در ولایت انبیا
بسته متوجه آن صوب شدند اول سخاریب ملک موصل بیامد و متعاقب او
سلمان پادشاه اذربایجان برسید و هر دو بر تلاشی شهر بیت المقدس نموده با یکدیگر
محاربت آغاز کردند آتش قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت و دریای مبارزت

از صرصر مخاصمت بموج درآمد **مثنوی** سپه داران سپه درهم فکندند • صلای مرگ
در عالم فکندند • زپیکان عالمی را ژاله بگرفت • زخون روی زمین را لاله بگرفت
عاقبت سطوت بیت الهی ظهور نموده هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند و غنایم
ایشان بدست بنی اسرائیل افتاد دیگر باره پادشاه روم و ملک صقالیه و سلطان
اندلس هر یکی با لشکر جرار همه تیغ زن و تیر گذار بر در بیت المقدس جمع شدند
و چون دولت سلطنت شرکت برنتابد ایشان نیز آغاز نزاع کردند بلشکر آرایی
و نبرد آزمایی قیام و اهتمام نمودند **بیت** درافتادند همچون شیر غران • بگرز و نیزه
و شمشیر بران • بنی اسرائیل دعای اللهم اشغل الظالمین بالظالمین واخرجنا
من بینهم سالمین غانمین آغاز کردند و نکبات نکبت غبار ادبار بر دیده آن خاکسا رات
باشید هزیمت را غنیمت دانسته و دلها بر فرار قرار داده از یکدیگر گریزان شدند
بیت نه جای قرار و نه رای ستیز • نهادند ناکام رو در گریز • اموال ایشان نیز
بدست بنی اسرائیل درآمد و چون غنیمت پنج لشکر عظیم در حوزه تصرف
آوردند بحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی سر تجبر از گریبان عصیان برآورده
و دست تغلب از آستین طغیان بیرون کرده حکم توریت را بر طرف نهادند هر چند
ارمیا پیغمبر ع م ایشان را پند داد و گفت آنچه در توریت مقرر شده این فساد او کست
مکنید و خود را در معرض سخط الهی میارید نشنیدند حق سبحانه بخت النصر مجوسی را
که کاتب سنحاریب بود و بعد از فوت او بحکم وصیت ملک بوی رسید بر ایشان گماشت
تا بیامد و با ایشان حرب کرد و غالب شد و مسجد را خراب کرده توریت را بسوخت
و هفتاد هزار از بنی اسرائیل برده گرفت این عقوبت اول بود بعد از آن کورش
همدانی که زنی از بنی اسرائیل خواسته بود ازین حال خبر یافت مال بسیار بر گرفت
و سی هزار بنا و سایر عمله با خود آورد و سی سال بعمارت ولایت ایلیا اشتغال نموده
تا بحال اول باز آمد و دیگر باره بنی اسرائیل خوش وقت شدند و اموال و اولاد
ایشان روی بازدیاد نهاد و باز سودای مخالفت از نهاد ایشان سر زد و یحیی
معصوم را بقتل رسانیدند و قصد هلاک عیسی علیه السلام کردند عقوبت
در رسید و ططوس نصرانی بر ایشان غلبه کرد و دیگر باره مسجد را خراب کردند
و آن دفعتها بغارت بردند حق سبحانه و تعالی در توریت بعد از وعده این دو
عقوبت با ایشان گفته بود عسی ربکم شاید پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه
یعنی اگر توبه کنید تحقیق است ان یرحمکم آنکه رحمت کند بر شما و باز شما را منع
سازد وان عدتم و اگر باز گردید نوبتی دیگر بنافرمانی عدنا باز گردیم ما نوبت
سیوم بعقوبت دیگر وجعلنا جهنم و گردانیم دوزخ را للکافرین برای ناگرویدگان
حصیرا زندانی که در آنجا بازداشته شوند و بر خروج قادر نباشند و بنی اسرائیل
نوبت سیم عود کردند بتکذیب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و بقتل و جلا
و جزیه و خواری معاقب گشتند ان هذا القرآن بدرستی که این قرآن یهدی

راه می نماید

راه می نماید للتی هی اقوم براهی که آن راستست و پاینده تر از همه راهها یعنی طریق
اوامر و نواهی ویبشر المؤمنین و مژده میدهد قرآن مرگرویدگان را الذین یعملون
الصالحات آنانکه میکنند عملهای شایسته ان لهم بآنکه ایشان راست اجرا
کبیرا مزدی بزرگ یعنی بهشت وان الذین و هم بشارت میدهد مؤمنان را
بآنکه آنانکه لا یؤمنون نمی گروند بالآخرة بسرای آخرت اعتدنا لهم آماده کرده ایم
برای ایشان عذابا الیما عذابی با الم یعنی آتش دوزخ پس مؤمنان را دو بشا رتست
ثواب ایشان و عقاب اعدای ایشان ویدع الانسان و دعا میکند آدمی و خدا را
می خواند در وقت غضب بالشر ببدی بر نفس و اهل و مال خود دعاءه بالخیر
مثل خواندن او به نیکویی مراد نضر بن حارث است که عذاب را از خدای تعالی
بدعا میخواست که امطر علینا حجارة من السماء وکان الانسان و هست آدمی
عجولا شتاب کننده در دعایی تأمل در عاقبت آن با تعجیل دارد در انقلاب از حالی
بحالی نه در سرا تحمل دارد و نه در ضرا نه در گرما شکیباست و نه در سرما وجعلنا
اللیل والنهار و گردانیدیم شب و روز را آیتین دو علامت که دلالت کنند بتعا
یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره فمحونا پس محو کردیم آیة اللیل آیتی را
که شب است یعنی ظلمت او را محو ساختیم باشراق آفتاب وجعلنا آیة النهار
و ساختیم آیتی را که روز است مبصرة روشن که در وی همه چیزی ببینید لتبتغوا
تا طلب کنید در روشنی او فضلا من ربکم افزونی در معیشت از پروردگار
خود و گفته اند آیت روز آفتابست و آیت شب ماه محو آیت شب نقصان
نور ماهست از بدر تا محاق برین تقدیر چنانست که جعلنا اللیل والنهار
ذوی آیتین و در لباب از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که پیشتر از این
آفتاب و ماه در نور مشابه یکدیگر بودند و بدان سبب روز از شب ممتاز
نبود حق سبحانه و تعالی جبرائیل را علیه السلام فرستاد تا پر خود بر روی ماه ما لید
و نور او محو گشت و آفتاب بر حال خود بماند پس معنی آیت برین قول آنست که
نور ماه را محو کردیم و آفتاب را روشن گذاشتیم تا شما روز از پی اکتساب معایش
خود بروید و لتعلموا و تا بدانید از اختلاف حرکات شمس و قمر عدد السنین
شمار سالها والحساب و حساب آجال و مواسم اعمال وکل شیء و هر چیزی را
که بدان محتاجید دینی و دنیوی فصلناه پیدا کرده ایم آن را تفصیلا یعنی پیدا
و هویدا ساخته تفصیلا بیان کردنی وکل انسان و هر آدمی را خواه مؤمن
و خواه کافر الزمناه الزام کرده ایم او را طائره عمل او یعنی آنچه تقدیر کرده اند
در روز ازل از کردار او و لازم ساخته ایم فی عنقه در گردن او یعنی او را
ناچارست از آن و آن ملازم اوست چنانچه طوق لازم عنق است و در زاد
المسیر از مجاهد رحمه الله نقل میکند که هر مولودی را کتابیست از گردن او آویخته
و در آنجا نوشته که شقی ام سعید بعضی برآنند که بریدن مرغ از چپ تفال راست یا م

میکردند از جانب یمین نشانهٔ یمن می‌گرفته‌اند و مر طرف شمال را بشامت
نسبت میداده پس اینجا استعاره کرده است طایر را بانچه سبب خیر یا شر
بود و در عین المعانی آورده که گفته که طایر آن کتابست که روز قیامت پران
پران بدست بنده دهند و معنی فی عنقه آنست که عهدهٔ آن در گردن او ست
ونخرج له و بیرون آریم برای هر آدمی یوم القیمة روز رستخیز کتابا نوشته
که صحیفهٔ عمل اوست یلقیه منشورا به بیند آن کتاب را بازگشاده در تبیان
آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامهٔ عمل او در پیچند و چون مبعوث
شود بازگشاده بدست وی دهند و گویند اقرأ کتابک بخوان نامهٔ اعمال نوشته
خود را در آن روز همه آدمیان خواننده خواهند بود و خطاب بهر یک خواهد
رسید که نامهٔ که خود املا کرده بخوان کفی بنفسک الیوم بس است نفس تو امروز
علیک بر تو حسیبا شمار کننده یعنی خود ببین که چه کردهٔ و مستحق چه نوع پاداشی
عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال
خود را پیش نه و در نگر که از نیک و بد چه کردهٔ و چون فرصت داری در تدارک
احوال خود کوش که فردا مجال تلافی نخواهد بود الیوم عمل بلا حساب وغدا حساب
بلا عمل در کشف الاسرار آورده که پدری پسر خویش را گفت که امروز هر چه
با مردم گویی و هر چه از ایشان شنوی و هر عملی که کنی با من بگوی و حرکات و سکنات
خویش همه بر من عرض کن آن پسر یک روزه کردار و گفتار خود با پدر باز گفت
پدر روز دیگر همین حال از پسر درخواست پسر گفت ای پدر در نهار هر چه خواهی
از رنج و کلفت بکنم این صورت بگذار که طاقت ندارم پدر گفت من ترا درین
کار بند میدارم تا بیدار و هشیار باشی و از موقف حساب غافل نشوی که ترا طاقت
یک روزه حساب دادن با پدر نیست حساب همه عمر با حق تعالی چون باز خواهی
داد مثنوی تو نمی‌دانی حساب صبح و شام • پس حساب عمر چون گویی تمام • زین
عملهای نه بر نهج صواب • نیست جز شرمندگی وقت حساب • من اهتدی هر که
راه یابد و براه راست رود فانما یهتدی پس جز این نیست که راه می‌یابد لنفسه
برای نفس خود یعنی راه یافتن او او را نجات خواهد بود پس و من ضل و هر که
گمراه شد فانما یضل جز این نیست که گمراه میشود علیها بر نفس خود یعنی گمراهی
او او را هلاک خواهد کرد و پس و لا تزر و بر ندارد وازرة هیچ نفس بردارنده
وزر اخری گناه نفس دیگری ولید مغیره کافران را میگفت متابعت من کنید
و من گناهان شما را بردارم حق سبحانه و تعالی میفرماید که هر نفسی بار خود
خواهد برداشت نه بار دیگری و ما کنا معذبین و نیستیم ما عذاب کننده قومی
حتی نبعث تا وقتی که برانگیزیم و بفرستیم رسولا فرستاده بدیشان تا ایشان را
براه راست خواند و حجت بر ایشان لازم کند و اذا اردنا و چون خواهیم ان نهلک
قریة آنکه هلاک گردانیم اهل شهری را و دیهی را امرنا بسیار گردانیم مترفیها

منعمان آن موضع را

منعمان آن موضع را یا امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را بفرمان
برداری بر زبان رسولی که مبعوث بدیشانست ففسقوا پس ایشان از سخن
رسول بیرون روند و تمرد کنند فیها در آن شهر فحق پس واجب شود
علیها القول بر اهل آن دیه کلمهٔ عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی
یعنی مستوجب عقوبت شوند فدمرناها پس بنیاد برکنیم ایشان را تدمیرا
خراب کردنی و از بنیاد برکندنی و کم اهلکنا و چه بسیار هلاک کرده‌ایم من
القرون از اهل قرنها من بعد نوح از پس نوح علیه السلام چون قوم عاد
و ثمود و امثال ایشان و قرن صد و بیست سالست یا چهل یا هشتاد یا مدتی
که اعمار اهل عصر از آن در نگذرد و کفی بربک و بسنده است پروردگار تو
بذنوب عباده بگناه بندگان خود خبیرا دانا که ذنوب پنهان ایشان را داند
بصیرا بینا که خطیات آشکارای ایشان را بیند آورده‌اند که منافقان در غزوات
با مؤمنان بیرون می‌رفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت
حق سبحانه و تعالی فرمود که من کان هر که باشد که از روی خساست همت یرید
العاجلة خواهد این جهان شتابنده یعنی لذت و نعمت او را عجلنا بشتابانیم
له برای او فیها در دنیا ما نشاء آنچه ما میخواهیم از نعمتها لمن نرید از برای
آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیا ثم جعلنا پس آماده کنیم له جهنم برای او
دوزخ را در آخرت یصلیها در آید بدوزخ مذموما نکوهیده مدحورا رانده
شده از رحمت خدای تعالی و من اراد الاخرة و هر که خواهد آخرت یعنی بهشت را
و سعی لها و بشتابد برای او یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سعیها
آنچه حق سعی باشد و هو مؤمن و حال آنکه او مؤمن باشد بایمان خالی از شایبهٔ شرک
فاولئک پس آن گروه که جامع شروط ثلثه‌اند یعنی طلب آخرت و سعی و ایمان بوده
کان سعیهم هست شتافتن ایشان مشکورا مقبول و پسندیده نزدیک خدای
تعالی کلا نمد هر یکی را ازین دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبی اند
مدد کنیم هؤلاء آن گروه را بمقدار کفایت و هؤلاء و آن گروه را بقدر رحمت
یعنی هیچ کدام را محروم نگذاریم بلکه مدد کنیم من عطاء ربک از عطای خدا
و ما کان و نیست عطاء ربک عطای پروردگار تو محظورا منع کرده و باز داشته
از مؤمن و کافر مومن را در زهد و سرای و کافر را همین در دنیا انظر بنگر بدیدهٔ
اعتبار که از روی حکمت کیف فضلنا چگونه افزونی داده‌ایم بعضهم بعضی را میان
علی بعض بر بعض دیگر از ایشان در روزی که بعضی را سعت است در آن
و جمعی را نه یا تفضیل داده‌ایم برخی را که طالب توفیق بر بعضی که جویندهٔ دنیی اند
و للاخرة و هر آینه آن سرای اکبر درجات بزرگترست از روی درجات و اکبر
و بزرگتر تفضیلا از جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشترست زیرا که
تفاوت بهشت بدرجاتست و از درجه تا درجه برتر از ما بین آسمان و زمین

مسافت باشد و تفاوت دوزخ بدرکات است واز درکه تا درکه زیرتر از و همین
مقدار بعد خواهد بود لا تجعل تو امگیرای آدمی مع الله با خدای تعالی الها آخر
خدای دیگر فتقعد که نشینی در دوزخ جاویدان مذموما نکوهیده یعنی موصوف
بهمه بدیها مخذولا فروگذاشته یعنی محروم از همه نیکوییها وقضی ربک و حکم کرد
پروردگار تو ای محمد صلی الله علیه وسلم بر مکلفان الا تعبدوا با نکه مپرستید الا
ایاه مگر او را که خداوند بحق است چه عبادت تعظیم است و نشاید الا کسی را که
در غایت عظمت و بالوالدین و دیگر با نکه نیکویی کنید با پدر و مادر احسانا نیکویی
کردنی عبادت خود را باحسان والدین مقرون ساخته زیرا که ایشان سبب قریبند
در وجود و تربیت اولاد را اما یبلغن اگر برسند عندک الکبر نزدیک تو بزرگی
و کبر سن احدهما یکی از ایشان او کلاهما یا هر دو ایشان یعنی بزیند تا پیر شوند
و محتاج خدمت تو گردند فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما پس مگوی مر ایشان را
اف و این کلمه زجر است که چون کسی از چیزی بتنگ آید یا برو گران گردد یا بناپاکی
آلوده شود این کلمات میگوید حق سبحانه فرمود که بدین کلمه ایشان را جواب زشت
مگوی و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را درشت جواب بازمده یعنی ایشان
بتنگ میا و صحبت ایشان گران مشمر وقل لهما و بگوی مر ایشان را قولا کریما
سخن نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان و گفته اند با ایشان
چنان سخن گوی که بنده گنهکار عاجز با خواجه خشمناک درشت خوی گوید
واخفض لهما و فرا گیر بر ایشان جناح الذل بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان
بزرگی و تکبر مکن بلکه ملایمت و تلطف پیش آر من الرحمة از فرط بخشش
بر ایشان برای آنکه تو در آن روز محتاج ایشان بوده در تربیت و ایشان امروز
محتاج تو اند در خدمت و تقویت وقل رب ارحمهما و بگوی ای پروردگار من
ببخشای بر ایشان کما ربیانی صغیرا همچنانکه بپروردند مرا در حالتی که خورد
بودم و حقیقت دعای رحمت که از و بود در حق والدین آنست که اگر مومن اند
ایشان را به بهشت رسان و اگر کافرند راه نمای باسلام و ایمان و خشنودی حضرت
الهی برضای والدین بازبسته است من رضی عنه والداه فانا عنه راض پس
سوابق حقوق ایشان را بلواحق حقوق پیش باید گرفت **مثنوی** آنکه تنت پاره از جان
اوست • قطره از چشمه حیوان اوست • آب از و دیده نهال برت • شیر از و
خورده لبان ترت • ذوق چه شیرینت فتوت بود • خونش خوراندن چه مروت بود •
ربکم اعلم پروردگار شما داناتر است بما فی نفوسکم بانچه در نفسهای شماست از
بر والدین و عقوق ایشان ان تکونوا صالحین اگر باشید شایستگان یعنی نیکویی
کنندگان با مادر و پدر فانه کان پس بدرستی که خدای تعالی هست للاوابین
مر توبه آرندگان از عقوق یا رجوع کنندگان را بحضرت او غفورا آمرزنده وآت
ذا القربی و بده خداوند خویشی را حقه آنچه حق اوست از نفقه و حسن معیشت

باد و امام اعظم

باد و امام اعظم فرمود که حق اقارب آنست که اگر درویش و محتاج باشند
بدیشان نفقه کنی و گفته اند مراد بذی القربی اقارب حضرت رسول الله علیه وعلی
آله الصلوة والسلام و حق ایشان اعطای خمس است بدیشان از آنچه حق سبحانه
و تعالی مقرر فرموده در تفسیر امام ثعلبی مذکورست که امام علی ابن حسین
علیهما الصلوة والسلام مردی را از اهل شام دید پرسید که قران میخوانی گفت
آری فرمود که در سوره بنی اسرائیل خوانده که وآت ذا القربی حقه جواب داد که
خوانده ام و گویا که شما اهل قرابتید که خدای تعالی امر کرده است باعطای حق
شما امام فرمود که آری اهل آن قرابت ماییم والمسکین و بده درویش را وابن
السبیل و ره گذری را حق ایشان از زکوة و لا تبذر و اسراف مکن یعنی پراکنده
مساز مال خود را در آنچه نشاید تبذیرا پراکنده ساختنی مجاهد رحمه الله فرموده
که برابر کوه زر در وجوه خیر صرف نمایند اسراف نباشد و اگر جوی یا حبه در باطل
خرج نمایند اسراف باشد ان المبذرین بدرستی که اسراف کنندگان کانوا
هستند اخوان الشیاطین برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت
و اتلاف اموال عرب هرگز التزام عادت قوم کند و متابعت امور ایشان نماید
گویند اخوانهم آورده اند که کفار مکه اموال خود را بریا و سمعه خرج میکردند جهت
یک مهمان شتران متعدد میکشتند حق تعالی ایشان را نکوهش میکند که
در تضییع اموال امثال دیوانند و کان الشیطان و هست دیو لربه کفورا
مر پروردگار خود را منکر یعنی جاحد نعمت او پس باید که کسی او را فرمان نبرد
در خبرست که بلال و صهیب و خباب و بعضی از فقرای صحابه رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین در برخی اوقات از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم چیزی طلبیدندی
که حاضر نبودی حضرت از غایت شرم و حیا از ایشان اعراض فرمودی آیت
آمد و اما تعرضن و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه عنهم ابتغاء برای انتظار
روزی که رحمة من ربک ترجوها از پروردگار خود امید میداری آنرا فقل لهم
پس بگوی ایشان را قولا میسورا سخن نرم و نیکو یا دعا کن برای درویشان بآسانی
کشیدن بار فقر یا وعده ده ایشان را آورده اند که بعد از نزول آیت چون آن
حضرت صلی الله علیه وسلم چیزی طلبیدندی و حاضر نبودی فرمودی یرزقنا
الله وایاکم در اسباب نزول آمده که مسلمی با یهودی گفتگو میکردند و مضمون رهن
آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم از موسی کلیم علیه السلام سخی تر است و جهت
آزمایش دختر خود را بجناب نبوت پناه فرستاد دخترک آمد که یا رسول الله صلی الله
علیه وسلم مادر من آن پیرهن میطلبد حضرت فرمود که زمانی تا زمان برسد تو ساعتی
دیگر باز آی دخترک بعد از زمانی باز آمد که مادر من آن پیرهن میطلبد که در بر
شماست حضرت علیه الصلوة والسلام بحجره در آمد و پیرهن بیرون کرد و بوی داد
و خود برهنه بنشست بلال قامت کشید و یاران منتظر خروج آن حضرت بودند بسبب

بروهنگی بیرون نمی آمد این ایت امد که ولا تجعل یدك ومساز دست خود را
مغلولة الی عنقك بر بسته بگردن خود تا بر بسط آن توانا باشی بر بستن دست
کنایتست از امساک ولا تبسطها ومکشای دست خود را کل البسط همه کشادن
بسط عبارتست از عطای کل البسط اشارت باسراف یعنی سراف مکن فتقعد
که بنشینی ملوما ملامت کرده شده محسورا درمانده و محتاج حق تعالی باعتدال
صفت سخا میفرماید و از طرفین او که تحسیر و تبذیرست منع میکند و در مجمع البحرین
ابرقوهی قطعه در معنی این آیت آمده و هی هذا قطعه مبند از سر امساک دست
در کردن • که خصلتیست نکوهیده پیش اهل بها • مکش بجانب اسراف نیز چندان
میل • که هرچه هست بیکدم کنی ز دست رها • چو در میانه این هر دو راه چندانی
تفاوتست که از افتاب تا بشها • پس اختیار وسط راست در جمیع امور • بدان
دلیل که خیر الامور اوسطها • ان ربك بدرستی که پروردگار تو یبسط الرزق کشا ده
میکرداند روزی را لمن یشاء برای هرکه خواهد و یقدر و تنگ میسازد برهرکه
ارادت او اقتضا میکند و این قبض و بسط از محض حکمتست و کس زهرهٔ اعتراض
ندارد انه کان بدرستی که او هست بعباده بمصالح بندگان خود خبیرا بصیرا
دانا و بینا ولا تقتلوا ومکشید اولادکم فرزندان خود را خشیة املاق از ترس
درویشی نحن نرزقهم ما روزی میدهیم ایشانرا وایاکم و شما را هم پس غم
روزی ایشان مخورید هرکس که اوجان دهد نان دهد ان قتلهم بدرستی
که کشتن ایشان کان خطأ هست کناهی کبیرا بزرگ چه مشتملست بر قطع تنا سل
و انقطاع نوع ولا تقربوا الزنا و نزدیک مشوید بزنا و کرد آن مکردید انه بدرستی
که زنا کان فاحشة هست عمل زشت وساء سبیلا و بد راهیست در تفسیر زاهدی
اورده که راه مغان وکبرانست ولا تقتلوا ومکشید النفس التی آن نفس را که
حرم الله حرام کرده است خدای تعالی قتل او را وآن اهل ایمان اند و ذمی و معا هده
که ایشانرا نشاید کشتن الا بالحق مگر بحکم راستی یعنی قصاص برو لازم
شود یا مرتد گردد یا زنا کند بشرط احصان ومن قتل و هرکه کشته شود مظلوما
در حالتی که ستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل نبود فقد جعلنا پس بدرستی
که ما دادیم لولیه مر وارث او را که بعد از قتل او متولی امر اوست سلطانا تسلطی
و قوتی که قصاص کند که برو لازم شده یعنی بعد از قتل او را یا غیر قاتل را نکشند
فلا یسرف پس باید که وی اسراف نکند فی القتل در کشتن انکه قصاص هرچه
در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث قاتل او را نکشتی بلکه قصد مهتر قبیلهٔ
قاتل کردی حق سبحانه و تعالی از آن نهی فرمود که می باید ولی غیر قاتل را نکشد
انه بدرستی که ولی کان منصورا هست یاری داده شده در قصاص
بمعونت امرا و حکام ولا تقربوا و نزدیک مشوید مال الیتیم بمال یتیم و در آن
تصرف مکنید الا بالتی مگر بآن طریقه که شرعا و عرفا هی احسن آن بهتر
دنیکوترست

و نیکوترست یعنی از آن معامله کنید که اصل مایه برای وی بماند و ربح آن
بوصلهٔ معاش او نشیند و این معنی را التزام نمایید حتی یبلغ تا برسد یتیم
اشده بغایت قوت یعنی ببلاغت رشد و آثار رشد بروی ظاهر باشد
واوفوا و وفا کنید بالعهد بعهدی که بسته است خدای تعالی با شما از تکالیف
شرعیه یا به پیمانی که بایکدیگری بندید ان العهد بدرستی که صاحب پیمان
کان مسؤلا هست سؤال کرده شده یعنی او را از نقض آن و وفا بدان خواهند
پرسید سلمی رحمه الله آورده که خدایرا عهدهاست بر جوارح ادمی بملازمت آداب
و بر نفس او باداء فرایض و بر دل او بخوف و خشیت و بر روح او بانکه از مقام
قرب دور نشود و بر سر او بانکه مشاهدهٔ ماسوی نکند و از هر عهدی خواهند
پرسید مصرع تا کسی از عهدهٔ این عهد چون اید برون • واوفوا الکیل و تمام بپیما بید
کیل را اذا کلتم چون بپیمایید برای دیگری وزنوا و بسنجید بالقسطاس بترازوی
راست یا بکیل المستقیم ذلك این تمام پیمودن و راست سنجیدن خیر بهترست
شما را از خیانت و احسن تاویلا و نیکوتر از جهت عاقبت ولا تقف و از پی
مرو ما لیس لك آن چیزی را که نیست ترا به علم بدانچیز دانایی یعنی بتقلید
و کمان از پی چیزی مرو تا ندانی مگوی دانستم تا ندیدی مگوی دیدم تا نشنوی
مگوی شنیدم محمد ابن حنیفه رضی الله عنه در معنی این ایت فرموده که کواهی بدروغ
مده ان السمع بدرستی که گوش والبصر و چشم والفؤاد و دل کل اولئك هر یک
از اینها کان عنه باشد از نفس خود مسؤلا پرسیده شده یعنی از ایشان خواهند
پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده از سمع سؤال کنند که چه شنیدی و چرا شنیدی
و از چشم پرسند که چه دیدی و چرا دیدی و از دل پرسند که چه دانستی و چرا دانستی
ولا تمش فی الارض و مرو در زمین مرحا رفتن خداوند تکبر یعنی بخرام چنانکه
متکبران خرامند انك بدرستی که تو لن تخرق الارض نتوانی شکافت زمین را
بپای در روی کشیدن ولن تبلغ و نرسی بکوهها طولا از روی درازی قامت
یعنی کسی را که زمین نتواند درید و با کوه همسری نتواند نمود او را تکبر و تعظم چرا
باید کرد بیت زخاکت آفریدی خداوند پاک • پس ای بنده افتادگی کن چو خاک
کل ذلك همه اینها که شموده شد یعنی از اوامر و نواهی که از آیت لا تجعل مع الله
الها اخر تا اینجا مذکور کشت وآن یازده امر و چهارده نهی است و ابن عباس
رضی الله عنه فرموده که اینها در الواح موسی علیه السلام مکتوب بوده کان سیئه
هست بدی او یعنی انچه منهی عنه است از آن عند ربك مکروها نزدیک پروردگار
تو مکروه ذلك انچه مذکور شد از احکام مما اوحی از انچیزیست که وحی کرد الیك
ربك بسوی تو افرید کار تو من الحکمة از علمی که شناخت حق است لذاته و ذاتی
خیر للعمل به ولا تجعل و فرا مگیر مع الله با خدای تعالی الها اخر خدای دیگر تکریر
این حکم تنبیه است بر انکه توحید اصل همه احکام است و لهذا در مفتتح و مختتم

این امور نهی فرموده از شرک در اول نتیجه که در رد نهی بر آن مرتب باشد ذکر کرد فتقعد
ملوما مخذولا و در آخرت عقوبتی که بدان متفرع خواهد شد در عقب ایراد نمود
که فتلقی اگر شرک آری پس انداخته شوی فی جهنم در دوزخ ملوما مدحورا
در حالتی که ملامت کرده شده باشد یعنی ملائکه و اهل ایمان او را ملامت کنند
در حالتی که رانده باشی و دور مانده از رحمت خدای و بعد از نهی شرک عتاب
میکند با جمعی که گفتند که الملائکة بنات الله میگوید افاصفیکم ربکم آیا برگزید
شما را پروردگار شما بالبنین به پسران و اتخذ و فرا گرفت برای خود من الملائکة
اناثا از ملائکه دختران این خلاف آنست که عادت شما بر آن جاری شده که از دختران
ننگ میدارید و به پسران می نازید انکم لتقولون بدرستی که شما میگویید قولا
عظیما سخنی بزرگ که اضافت ولد میکنید بحق سبحانه و تعالی و نفس خود را
تفضیل می نهید بدو که محبوب را بخود و مکروه را بدو نسبت میدهید و لقد
صرفنا و بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم براءت خود را از ولد فی هذا القرآن
در چند جای از قرآن لیذکروا تا دریابند و پند پذیر شوند و ما یزیدهم و نمی افزاید
ایشان را تکرار این سخن الا نفورا مگر رمیدن و از حق دور شدن قل بگو ای محمد
صلی الله علیه و سلم لو کان معه آلهة اگر بودندی با خدای بحق خدایان دیگر
کما یقولون همچنانکه شما ای مشرکان میگویید و حفص بغیبت میخواند یعنی چنانچه
کافران میگویند اذا لابتغوا آنگاه آن خدایان طلب کردندی الی ذی العرش
بسوی خداوند عرش یا مالک ملک سبیلا راهی که بدفع او مشغول شدندی چنانچه نکه
ملوک میکنند حق سبحانه و تعالی اینها بعیب و نکوهش ایشان میفرستد اگر
ایشان خدای با شریک خدای بودندی با یکدیگر راه منازعت جستندی و عیب
و عجز از خود نفی کردندی سبحانه پاکست خدای تعالی و تعالی و برتر است
عما یقولون از آنچه ایشان میگویند علوا کبیرا برتر و بزرگتر در تفسیر نقل میکنند
که یکی از اولاد اصحاب ابن الارت رضی الله عنه گفته مجی. حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و سلم در دست مبارک وی تسبیح گفت خدا را چنانچه همه قوم شنودند و از وی
تعجب کردند یا رسول الله این چوب خشک چگونه تسبیح میگوید این آیت نازل شد که
تسبح تسبیح میگوید له مر خدا را السموات السبع و الارض هفت آسمان و زمین
و من فیهن و هر که در ایشانست از ملائکه و جن و انس و ان من شیء و نیست هیچ
چیزی از مخلوقات الا یسبح بحمده مگر تسبیح میگوید خدا را تسبیحی ملتبس بحمد او
یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقصان و ستایش می نماید بصفات کمال امام
قشیری رحمه الله فرموده که تسبیح گویند زندگان از اهل آسمان و زمین بزبان قال و
باقی از ایشان بلسان الحال یعنی دلالت میکند بامکان و حدوث خود بر صانع
واجب قدیم و این تنزیه است مر او را از لوازم امکان و توابع حدوث پس همه
اشیا مسبح وی باشند و لکن لا تفقهون و لیکن شما ای مشرکان در نمی یابید

تسبیحهم

تسبیحهم تسبیح ایشان را چه شما را نظر صحیح و عقل صافی که بآن فهم تسبیح ایشان توانید
کرد نیست انه کان بدرستی که خدای تعالی حلیما بردبار است که تعجیل عقوبت
نمی کند بر غفلت شما غفورا آمرزنده مر آنرا که بسخن خدای تعالی ایمان آرد سلمی
از ابو عثمان مغربی نقل میکند که همه مکنونات باختلاف لغات تسبیح الهی
میگویند اما آنرا نشنود و فهم نکند مگر عالم ربانی که گوش دل او گشاده بود
و نعم ما قال رباعی بذکرش هر چه بینی در خروش است • دلی دریابد این
معنی که گوش است • نه بلبل بر گلش تسبیح خوان ایست • که هر خاری بتسبیحش زبا نیست
در فتوحات مذکور است که اگر مراد ازین تسبیح آنست که ایشان بلسان الحال گویند
پس در ایراد و لکن لا تفقهون تسبیحهم فائده نباشد و در باب ثانی عشر از سفر
ثانی فرموده که ما بگوش خود شنودیم که سنگی بزبان قال ذکر ملک تعالی گفت و
با ما خطاب کرد که چون مخاطبه عارفان و سخنان ادا نموده که مراد می آنرا
در نیابد و در بحر الحقایق آورده که هر ذره از ذرات موجودات زبانیست
ملکوتی که به تسبیح و حمد حضرت خداوند تبارک و تعالی ناطق است و بدان زبان
حصا در دست حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم تسبیح گفت و شهادت
اعضا که انطقنا الله الذی انطق کل شیء اشارت بدانست بهمین زبان
خواهد بود و تتمه سخنان درین باب از تفسیر جواهر مطالعه توان نمود
و التوفیق من المنان المعبود آورده اند که ابو جهل لعین و احزاب او قصد
آن کردند که حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و سلم در وقت قراءت قرآن قصد
کنند حق سبحانه و تعالی آن حضرت را از چشم ایشان بپوشانید و این آیت فرستاد
و اذا قرأت القرآن و چون میخوانی قرآنرا جعلنا بینک می سازیم وی آریم
میان تو و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة و میان آنانکه نمی گروند بدان سرای
حجابا پرده مستورا پوشیده از حس تا ترا نه بینند و آزار بتو نرسانند گویند
حمالة الحطب بعد از نزول تبت سنگی برداشت و بطلب حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و سلم بیرون آمده خواست بر آن حضرت زند نعوذ بالله تعالی آن حضرت را
در خانه ابو بکر نشان دادند بیامد و حضرت صلی الله علیه و سلم آنجا نشسته بود
و قرآن میخواند ام جمیل صدیق را گفت که صاحب تو که مرا هجو کرده تا از وی
انتقام کشم ابو بکر گفت او شاعر نیست که زبان بهجای کسی گشاید پس
گفت فی جیدها حبل من مسد چیست او چه داند که در گردن من چه خواهد
بود و حضرت رسالت صلی الله علیه و علی آله و سلم صدیق را فرمود که از وی پرس
که غیر تو درین خانه کسی می بیند صدیق گفت ای ام جمیل درین خانه غیر
از من کسی را می بینی گفت با من استهزا میکنی بخدای کعبه که نمی بینم
جز این نحافه را پس بازگشت و این آیت نازل شد که ما ترا بوقت تلاوت قرآن
از نظر کافران می پوشیم و جعلنا و می کنیم یعنی افکنیم علی قلوبهم بر دلهای

ایشان اکنة پوششها ان یفقهوه تا در نیابند قرآن را و آن پوشش حایل شود
میان دل ایشان و فهم قرآن و فی آذانهم وقرا و می نهیم در گوشهای ایشان وقرا
گرانی تا استماع قرآن نکنند چه قرآن معجزست از حیثیت لفظ و معنی پس از برای ی
منکران اثبات کرد آنچه مانع است ایشان را از فهم معنی و ادراک لفظ و اذا
ذکرت و چون یاد کنی ربک فی القرآن پروردگار خود را وحده یگانه و یکتا
ولوا علی ادبارهم باز گردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس روند نفورا
در حالتی که گریزندگان باشند از استماع توحید چه داعیه ایشان آنست که آلهه
ایشان را با الله ذکر کنی نحن اعلم بما یستمعون به ما دانا تریم بانچه ایشان می شنوند
قرآن را به بسبب آنچیزی و برای سخریه مراد آنست که قرآن را برای استهزا و طعن
در آن می شنوند اذ یستمعون الیک وقتی که گوش فرا می دارند بسوی تو و اذ هم
نجوی و وقتی که ایشان راز میگویند کانند یعنی پنهان با یکدیگر میگویند که کلام
وی سحرست و شعر و در عین المعانی آورده که نضر بن حارث گفت که من نمیدانم
که محمد صلی الله علیه و سلم چه میگوید ابوسفیان گفت من بعضی از سخنان وی
راست میدانم ابوجهل ملعون گفت مجنونست و ابولهب کاهنش گفت نعوذ
بالله تعالی حویطب شاعرش لقب نهاد و این آیت در شان این جماعتست
اذ یقول الظالمون یاد کن ای محمد صلی الله علیه و سلم چون گفتند ستمکاران
یعنی مشرکان مر صحابه را که شما ان تتبعون متابعت نمیکنید و از پی نمی روید
الا رجلا مسحورا مگر مردی سحر کرده شده را یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زایل
شده یا مسحور بمعنی ساحرست چون مأتی بمعنی آتی انظر کیف بنگر که چگونه
ضربوا لک الامثال بزدند برای تو مثلها در تو تمثیل و توصیف کردند بمجنون
و ساحر و کاهن و شاعر فضلوا پس گمراه شدند ایشان از طریق حق فلا
یستطیعون سبیلا پس نمی توانند یافتن راهی بسوی رشد و صواب یا راه نمی یابند
بطعنه تو بر وجهی که موجه باشد بلکه در کار خود گم شده اند و حیران مانده و در
وصف تو سخنان نقیض میگویند گاهی ترا شاعر میدانند و میگویند و شعر از کمال
عقل توان گفت و زمانی مجنون میخوانند و آن زوال عقلست و قالوا و گفتند کافران
که منکر بعث اند ائذا کنا آیا آن هنگام که شویم ما بعد از مرگ و بر دور زمان عظاما
استخوانها و رفاتا و خاکها خورده ریزه شده ائنا لمبعوثون خلقا جدیدا
آیا برانگیخته شدگان شویم آفریدن نو و تازه استبعاد کردند که خاکی خشک
مخلوقی تر و تازه چون شود قل کونوا بگو گردید شما امر تمثیل است یعنی اگر
فی المثل گردید بتن خود حجارة سنگ او حدیدا یا آهن او خلقا مما یکبر یا آفریده
از آن چیزها که بزرگست و وقعی دارد فی صدورکم در سینه های شما مانند آسمان
و کوه که از قبول حیات ابعد ست البته حق سبحانه و تعالی شما را بمیراند و زنده کرداند
فسیقولون پس زود باشد که گویند من یعیدنا کیست که باز آرد ما را یعنی
زنده سازد

زنده سازد پس از مرگ قل الذی فطرکم بگو آنکس که بیافرید شما را اول
مرة اول بار که خاک بودید پس آنکه خاک را تواند جان دادن در بدایت
هم خاک را زنده تواند ساختن در نهایت فسینغضون پس زود بود
که حرکت دهند الیک رؤسهم بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانچه
کسی از تعجب سر خود جنباند ایشان از روی انکار و استبعاد سر خود
جنبانند و یقولون و گویند متی هو کی خواهد بود این بعث و حشر قل
بگو عسی ان یکون شاید که باشد قریبا نزدیک چه هر چه آینده است
او را نزدیک توان گفت و بعث شما واقع خواهد شد یوم یدعوکم در آن
روزی که بخواند خدای تعالی برای محاسبه یا اسرافیل علیه السلام در نفخه
اخیره بجهت قیام از قبور فتستجیبون بحمده پس شما اجابت کنید خدا را
یا اسرافیل علیه السلام در حالتی که قایل باشید به ستایش حق تعالی در خبر آمده است
که خلایق از قبور بر آمده خاک از سرها افشانند و میگویند سبحانک اللهم
و بحمدک و در تفسیر بصایر حمد را بمعنی امر داشته چنانچه در آیت فسبح بحمد
ربک ای صل بامره پس معنی آیت چنین بود که خدای شما را بخواند بامر
معینه و اجابت کنید او را و تظنون و گمان برید از رسوخ که در قبور خود
ان لبثتم درنگ نکردید الا قلیلا مگر اندکی چون آخرت به بینند زندگی خود را
در دنیا اندک شمرند نسبت بان پس باید که خردمند آگاه امروز نیز حیات
دنیا را در جنب زندگی عقبی اندک شمرد و این اندک فانی را در کار آن بسیار
باقی صرف کند تا در آن روز بعذاب حسرت و ندامت در نماند مثنوی بدنیی
توانی که عقبی خری • بخر جان من ورنه حسرت بری • کسی گوی دولت
ز دنیا ببرد • که با خود نصیبی بعقبی ببرد • آورده اند که مشرکان مکه در ایذاء
صحابه قولا و فعلا تقصیر نمیکردند مؤمنان صورت حال بعرض حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و سلم رسانیده بجدال و قتال ایشان دستور طلبیدند
آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که حق سبحانه و تعالی در بارهٔ کار ایشان
بد بمن هیچ نفرموده و آیت آمد که و قل لعبادی بگو مر بندگان مرا یعنی مؤمنان را فرا
که با کافران یقولوا التی بگویند آن کلمه را که هی احسن آن بهتر باشد یعنی
در مقابلهٔ جفای ایشان درشتی نکنند بلکه دعا کنند که یهدیکم الله در تبیان
آورده که یکی فاروق را رضی الله عنه دشنام داد او بر خواست که در مقابله
ستم کند حق تعالی این آیت فرستاد و بعفو فرمود و گویند کلمهٔ احسن شهادتین است
یا امر معروف و نهی از منکر و محققان بر آنند که کلمهٔ نیکوتر آنست که کسی را
یاد نکنند مگر بنیکویی و اگر یکی درشتی کند در برابر او بنرمی سخن گویند ان
الشیطان بدرستی که دیو ینزغ بینهم دشمنی می افکند میان آدمیان
پس ممکن است که درشتی بازای درشتی موجب ستیزه و عناد گردد و آن صورت

بازدیاد هوا و فساد کشد ان الشیطان کان بدرستی که شیطان هست
للانسان مراد می راعدوا مبینا دشمنی اشکارا که هرگز صلاح او نجوید وجز بهلاک
او نکوشد ربکم اعلم بکم پروردگار شما دانا تراست بحال شما بقول مخاطب
مؤمنانند ایشانرا میگوید ان یشا یرحمکم اگر خواهد خدای تعالی ببخشد
بر شما و از جور کافران برهانند او ان یشا یا اگر خواهد یعذبکم عذاب کند
شمارا بتسلط کفار بر شما و کفته اند رحمت کند بهدایت یا توبه وعذاب نماید
باضلال یا اقامت بر گناه و بقول خطاب با کافرانست می فرماید اگر خواهد
ببخشد بر شما و عذاب دنیا را در تاخیر افکند و اگر خواهد هم در دنیی عذاب کند
پس مشیت متعلق بعذاب دنیی است و در تعذیب اخرت حکم مطلق است
وما ارسلناك ونفرستادیم ترا که محمدی صلی الله علیه وسلم علیهم بر کافران
وکیلا نکهبانی که ایشانرا از کفر نکه داری یا پایندانی که ایمان اینانرا ضامن شوی
بلکه فرستادیم تا بشارت دهی ببهشت و بیم کنی از دوزخ و اگر خطاب
با مومنانست معنی ایت این باشد که نفرستادیم ترا بر مؤمنان کفیلی که ضامن
اعمال ایشان باشی یعنی مؤاخذ نخواهی شد بکردار ایشان وربك اعلم
و پروردگار تو دانا تر است بمن فی السموات والارض بانکس که در آسمان
و زمین است یعنی احوال ایشان داند و مصلحت ایشان فرو نکذارد و در
انوار فرموده که قریش استبعادی کردند که چرا یتیم ابوطالب پیغمبر باشد
و برهنه و گرسنه متابعت او کنند حق تعالی این ایت فرستاد که ما داناتریم
باهل اسمان و زمین هر کرا خواهیم برای نبوت بر گزینیم ولقد فضلنا و
بدرستی که فزونی دادیم بعض النبیین بعضی پیغمبرانرا علی بعض بر بعضی
دیگر بفضایل نفسانی واجتناب از رذایل جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری
اتباع چنانچه ابراهیم را علیه السلام بخلت و موسی را علیه السلام بمکالمت و
حضرت محمد را صلی الله علیه وسلم بمعراج و رؤیت و محبوبیت و شفاعت
واتینا داود و دادیم داود را علیه السلام زبورا کتاب زبور پس شرف او
بدان کتابست نه بپادشاهی او و زبور صد و پنجاه سوره است که در و احکام
حلال و حرام و حدود و فرایض نیست بلکه ثنای الهی و موعظه و در آخر
وصف ملائکه و ثنای الهی و صفت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه
وسلم و ستایش اوست و ذکر زبور تنبیه است بر تفضیل آن حضرت چه در انجا
مسطورست انه خاتم الانبیا وامته خیر الامم و در ایه ولقد کتبنا فی الزبور
ایمائی بدین معنی است رباعی ای وصف تو در کتاب موسی • وی نعت تو
در زبور داود • مقصود تویی ز آفرینش • باقی بطفیل تست موجود • اورده اند
که قریش بقحط و عذاب مبتلا شدند و حق سبحانه و تعالی بجهت الزام ایشان
این ایت فرستاد قل ادعوا الذین زعمتم بگوای محمد صلی الله علیه وسلم باکافران
که بخوانند

که بخوانید انانرا که گمان بردید که ایشان خدایانند من دونه بجز خدای
تعالی تا این بلارا از شما بکردانند فلا یملکون پس ایشان نمی توانند کشف
الضر برداشتن سختی یعنی قحط عنکم از شما ولا تحویلا و نمی توانند تغییر
دادن آن یا بردن از قبیله بقبایل دیگر اورده اند که بنو مدلج ملائکه را و خزاعه
جن را می پرستیدند جنیان خود ایمان اوردند و ایشان بر کفر بماندند و ایت
آمد اولئك آن گروه از ملائکه و جن الذین یدعون انانکه میخوانند کافران
ایشانرا و می پرستند یبتغون ایشان میخواهند الی ربهم الوسیلة بپروردگار
خود وسیلتی و دست اویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت و بعبادت بحضرت
او جل جلاله ایهم اقرب هر کدام نزدیک تراند بمنزلت و مکانت یعنی انانکه
مقربان درگاه اند از ملائکه و جن توسل میکنند بحق سبحانه و تعالی پس غیر مقرب
خود بطریق اولی که وجه توجه بدان حضرت ارد و ملخص سخن انست که معبودان
شما محتاج معبود بحق اند ویرجون رحمته و امید میدارند بخشش
اورا ویخافون عذابه و می ترسند از عذاب او ان عذاب ربك بدرستی
که عذاب پروردگار تو کان هست محذورا سزاوار انکه از و حذر کنند
و چون معلوم شد که ایشان در بیم و امیدند همچو سایر بندگان پس چگونه
ایشانرا پرستش توان کرد وان من قریة و نیست هیچ دیهی و شهری الا
نحن مهلکوها مگر انکه ما هلاک کننده ایم بمرگ و فنا قبل یوم القیمة پیش
از روز قیامت او معذبوها یا عذاب کننده آن بقتل و قحط و جز آن عذابا
شدیدا عذابی سخت یعنی اگر مومن و صالح اند و اگر کافر و فاسق اند بعذاب
کان ذلك هست این حکم فی الکتاب در لوح محفوظ مسطورا نوشته شده
اورده اند که قریش از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم معجزها طلبیدند
از جمله انکه کوه صفارا از زر خالص سازد و جبال مکه را محو کنند تا زمین
کشاده و قابل زراعت بدید اید و جویها روان سازد تا باغ و بوستان سازند
حق تعالی این ایتها بدیشان نمود و فرمود که وما منعنا و باز نمی دارد مارا ان نرسل
بالایات انکه فرستیم معجزات مقترحه قریش را الا ان کذب مگر انکه تکذیب
کردند بها بایات مقترحه خویش الاولون پیشینیان یعنی امم کذشته طلبیدند
و ما بدست پیغمبران ظاهر کردیم و تکذیب کردند و ما ایشانرا استاصل کردانیدیم
پس اگر انچه این امت میطلبند از معجزات بظهور اریم میدانیم که ایشان نخواهند
کروید و هر اینه عذاب استیصال بدیشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم
که ایشانرا مستاصل نسازیم چه از نسل ایشان مؤمنان بیرون خواهیم اورد
واتینا و بدادیم ثمود الناقة قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان مبصرة پیدا
وهویدا یعنی از جمله اهلاك امم بسبب تکذیب ایشان آنست که ثمود از صالح
معجزه طلب کردند و خدای تعالی برای ایشان از سنگ ناقه بیرون آورد

فظلموا پس کافر شدند بها بدان ناقه و او را پی کردند و بتمامی هلاک شدند
وما نرسل و نمی فرستیم ما بالآیات معجزات مقترحه را الا تخویفا مگر برای
ترسیدن و حذر کردن از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول بگروند سخ
باشند همه مستاصل شوند واذ قلنا لک و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده کردیم
که اندوه مخور ان ربک بدرستی که پروردگار تو احاط بالناس فرا خواهد
گرفت مردمان را یعنی هلاک خواهد کردانید قریش تعبیر بلفظ ماضی جهت
تحقق وقوع است وما جعلنا و نگردانیدیم الرؤیا التی ارینک آن خواب را که بتو نمودیم
الا فتنة للناس مگر فتنهٔ آدمیان یعنی سبب آزمایش ایشان مراد
ازین عام حدیبیه است که حضرت صلی الله علیه وسلم در خواب دیده بود که
عمره گذارد و خانه را طواف نموده سعی و حلق بجای آورد و صحابه توجه نمودند
و در آن سال عمره میسر نشد و منافقان زبان طعن دراز کردند که این خواب
راست نشد و حال آنکه حکم الهی آن بود که تعبیر واقعه در سنهٔ آینده بظهور
رسد و بعضی از علما درین قول تردد دارند جهت آنکه سوره مکی است و این
قصه مدنی مگر آنکه گویند این خواب در مکه دیده باشد و در مدینه حکایت
کرده و گفته اند خوابی که سبب فتنهٔ آدمیان شد آن بود که حضرت صلوات
الله وسلامه علیه در واقعه دید که قوم بنی امیه بر منبر او دویدندی و بجا
بر می جستند همچو بوزینه و فتنه آن بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد
و بعضی رؤیا را بمعنی رؤیت دارند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب معراج
و تو دیدی سبب افتتان خلق شد چه بعد از حدیث شب معراج بعضی
از ضعفای اهل اسلام مرتد شدند و منافقان آغاز طعن کردند و کفار
در انکار افزودند و مؤمنان تصدیق فرمودند والشجرة الملعونة و نگردانیدیم
درخت لعنت کرده را فی القرآن در قرآن مگر برای فتنهٔ مردمان آورده اند
که چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در دوزخ رسته است متعجب
شدند ابوجهل لعین گفت محمد صلی الله علیه وسلم میگوید که آتش دوزخ
سنگ را میسوزد و باز میگوید که ازو درخت می روید بغایت عجب است
و عجب از ایشان بود که از درخت سبز آتش میگرفتند کما قال الله تعالی جعل لکم
من الشجر الاخضر نارا و هیچ فکر نمی کردند که آنکه آتش در درخت ودیعت نهد
چه عجب که درخت در آتش برویاند یا قادری که پر و بال سمندر را در آتش از
احراق محافظه میکند و احشاء شترمرغ بوقت فرو بردن جمرات آتش از
سوختن نگاه میدارد توانا است بر انبات شجره در دوزخ و زقوم را شجرهٔ
ملعونه گفت باعتبار آنکه خورندهٔ آن کافرانند و لعنت متوجه ایشانست
یا ملعونه بمعنی مکروهه و مبغوضه باشد چون طعام ملعون ای صار
مکروها و بعضی تاویل کرده اند شجره را بابوجهل ملعون یا حکم بن عاص

که بذر مروانست

که بذر مروانست و ابن الجوی گفته که این شجره یهودند ونخوفهم و می ترسانیم
کافران را بانواع تخویفات چون نار سعیر و زقوم و امثال آن فما یزیدهم
پس نمی افزاید آن تخویف ایشان را الا طغیانا کبیرا مگر سرکشی بزرگ یعنی
گزاف کاری و ستیزه از حد متجاوز شده چون این تکبر ایشان را بواسطهٔ وسوسهٔ
ابلیس است از استکبار وی متعاقب این آیت خبر داد که واذ قلنا و یاد کن
چون گفتیم للملائکة اسجدوا مر فرشتگان را که سجود کنید لآدم مر آدم را بجهت
تعظیم او فسجدوا پس سجده کردند همه ایشان الا ابلیس مگر ابلیس که سجده نکرد
و خدای تعالی فرمود که چرا سجده نکردی قال ءاسجد گفت آیا سجده کنم یعنی نکنم
لمن خلقت مر آنکس را که آفریدی طینا از گل پس خدای تبارک و تعالی برو لعنت
کرد و از درگاه قربش براند قال گفت ابلیس دیگر باره ارایتک خبر ده مرا که
هذا الذی کرمت این را که گرامی کردی و فضل دادی او را علی بر من چرا فضل
دادی و او از خاکست و من از آتش لئن اخرتن اگر واپس داری مرا و مرگ
مرا تاخیر کنی الی یوم القیمة تا روز قیامت لاحتنکن همه اینها از بیخ بر کنم
ذریته فرزندان او را با غوا و چنان کنم که بعذاب تو مستاصل شوند الا قلیلا
مگر اندکی که نتوانم ایشان را گمراه کرد بسبب عصمت و حمایت تو قال اذهب
گفت خدای تعالی مر او را که برو و امر اهانت است و ابعاد یعنی او را براند
از درگاه قرب و گفت در پی مهم خود رو فمن تبعک پس هر که متابعت کند
ترا و فرمان برد منهم از ذریت آدم فان جهنم پس بدرستی که دوزخ جزاؤکم
پاداشت شماست یعنی از آن تو و ایشان تغلیب کرده است مخاطب را بر غایب
یعنی ترا و همه متابعان ترا جزاء هم جزاء موفورا جزای تمام یعنی عذاب
بر دوام واستفزز و از جای بجنبان و بلغزان من استطعت هر کرا توانی
لغزانیدن منهم از ایشان بصوتک باواز خویش یعنی خواندن بفساد و گویند
صوت شیطان غناء و مزامیر است امام زاهدی رحمه الله از ابن عباس رضی الله
عنه نقل میکند که هر آوازی که نه در رضای خدای تعالی از دهان بیرون آید
از شیطانست واجلب علیهم و برانگیزان بر ایشان بخیلک و رجلک سواران
و پیادگان خود را یعنی دیوان که معاون تواند در وسوسه و اغوا همه را جمع کن
در تسلط بر ایشان وشارکهم و شرکت کن با ایشان فی الاموال در مالها تا از حرام
جمع کنند یا بزنا دهند یا در معصیت صرف کنند والاولاد و در فرزندان نیز
شریک شو تا از زنا حاصل کنند یا بعبد الشمس و عبد العزی و امثال آن تسمیه
نمایند وعدهم و وعده ده ایشان را بمواعید باطله چون شفاعت بتان یا تاخیر
در توبه یا انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ وما یعدهم الشیطان و وعده
نمیدهد شیطان ایشان را بمواعده الا غرورا مگر بفریب یعنی خطا را در صورت
صواب می آراید ان عبادی بدرستی که بندگان خالص من که بحکم هؤلاء

فی الجنة برای بهشت آفریده شده لیس لك نیست ترا علیهم برای اغوای ایشان
سلطان تسلط وقدرت یعنی هیچ کس را توانی فریفت مگر بندگان مرا امام قشیری
رحمه الله فرموده که بندهٔ حق آنکس است که در بند غیر نباشد وشیخ عطار قدس
سره فرماید رباعی چو تو در بند صد چیزی • خدا را بنده چون باشی • که تو در بند
هر چیزی • که هستی بندهٔ آنی • وکفی بربك وبسنده است پروردگار تو وکیلا
نگهدار بندگان خود از اضلال ابلیس ملعون ربکم پروردگار شما الذی اوست
که بقدرت کامله یزجی می راند وروان میکرداند لکم الفلك برای شما کشتی را
فی البحر در دریا لتبتغوا تا بجویید من فضله از فضل او یعنی روزی خویش را
وگویند فضل سود است یا امتعه که بدان احتیاج افتد وبی عبور دریا بدست نیاید
انه کان بکم رحیما بدرستی که او هست بشما مهربان که کارهای مشکل
بر شما آسان میکرداند واسباب مایحتاج شما مهیا میکند واذا مسکم الضر
وچون برسد شما را سختی یعنی خوف غرق شدن فی البحر در دریا ضل گم شود
وبرود از خاطرهای شما من تدعون هر که او را می خوانید وی پرستید الا ایاه
مگر خداوند یکتا ویگانه که در آن جز او را نمی خوانید ونجات جز از حضرت او نمی
خواهید فلما نجیکم پس آنهنگام که برهانید شما را از غرقه شدن الی البر در دریا
و برسانید بسوی بیابان اعرضتم برگشتید از توحید وباز روی بپرستش بتان
آوردید وکان الانسان وهست آدمی کفورا نیک ناسپاس مر نعمت خداوند
خود را افامنتم آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید یعنی ایمن مباشید
ان یخسف بکم از آنکه فرو برد شما را جانب البر بکرانه از زمین یعنی آنکه قادرست
برآنکه شما را در آب فرو برد توانا است برآنکه در خاک نهان کند او یرسل علیکم
یا فرو فرستد بر شما حاصبا سنگ یعنی قادرست که شما را سنگ باران کند ثم لاتجدوا
پس نیابید لکم برای خود وکیلا نگهدارنده که شما را محافظت کند ام امنتم یا ایمن
شدید ان یعیدکم آنرا که باز گرداند شما را ودرآورد فیه در دریا تارة اخری
بار دیگر یعنی آرزوی دنیا در دل شما افکند تا دیگر بار در کشتی نشینید فیرسل
علیکم پس بفرستد بر شما قاصفا شکننده من الریح از باد یعنی بادی برانگیزد
که کشتی را بشکند فیغرقکم پس غرق کرداند شما را بما کفرتم بسبب آنچه ناسپاسی کردید
ثم لاتجدوا پس نیابید شما لکم برای خویش علینا بر ما به باب غرق کردن تبیعا
از پس در آینده که داوری کند وخواهد که انتقام کشد از ما ولقد کرمنا وهر آینه
گرامی کردیم بنی آدم فرزندان آدم را وحملناهم وبرداشتیم ایشانرا یعنی سوار
کردانیدیم فی البر در بیابان بر چهارپایان والبحر ودر دریا بکشتیها ورزقناهم
وروزی دادیم ایشانرا من الطیبات از طعامهای پاکیزه وفضلناهم وافزونی
دادیم ایشانرا علی کثیر ممن خلقنا بر بسیاری از آنچه آفریده ایم تفضیلا افزونی
دادنی علما را در تکریم ایشان وتفضیل ایشان سخن بسیارست ودرین ترجمه

بقول جامع

بقول جامع اکتفا میرود وصاحب بحر الحقایق قدس سره فرموده که کرامت ایشان
دو قسمست جسدانی وروحانی جسدانی تمام ایشانرا باشد از مومن وکافر
وآن تخمیر طینت ایشانست بیدین وتصویر در رحم وحسن صورت ومزاج
قویب باعتدال وراستی قامت واخذ بیدین واکل باصابع وتزیین بلحی و
ذوائب وتمییز بعقل وافهام وبنطق واشارت وخط وراه یافتن باسباب
معیشت وتمکین از حرف صناعات وروحانی دو قسمست عامه وخاصه
اما آنچه عامست مومن وکافر در آن شریک اندچون نفخ روح در ایشان واخراج
از صلب آدم علیه السلام واستماع قول الست بربکم وانطاق بجواب بلی وعهد
بر عبودیت وزایانیدن بر فطرت وارسال رسل بدیشان وانزال کتب برای
ایشان وترغیب بمثوبات حقانی وتخویف از عقوبات نیرانی واظهار
قدرت الهی ودلایل ومعجزات برای ایشان اما کرامت روحانیهٔ خاصه آنست که
انبیا واولیا ومؤمنانرا بدان گرامی ساخت از نبوت ورسالت وولایت
وهدایت وایمان واسلام وارشاد وکمال واخلاق وآداب وسیر الی الله وفی الله
وبالله وعبور بر مقامات وترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی وفنا
از انانیت وبقا بهویت ودیگر کرامات که در حد حصر نیاید محمد بن کعب رحمه
الله گفته که کرامت آدمیان بدان است که حضرت محمد صلی الله علیه وسلم
رسول ایشانست مثنوی ای شرف داده آدم بتو • روشنی دیدهٔ عالم بتو •
کیست درین خانه که خیل تو نیست • کیست برین خانه طفیل تو نیست • از تو
صلای بالست آمده • نیست بمهمان هست آمده • در حقایق سلمی آمده که گرامی
ساختیم آدمیانرا بمعرفت وتوحید وبرداشتیم ایشانرا در بر نفس وبحر قلب
وگفته اند بر آنست که ظهور دارد وبحر آنچه مستور است در تاویلات کاشفی مذکور دست
که بر عالم اجساد بود وبحر عالم ارواح وبرداشتن ایشان ترکیب ایشانست از هر
دو وروزی دادیم ایشانرا از طیبات علوم ومعارف وتفضیل ارزانی داشتیم
بر بیشتر مخلوقات با آنکه ایشانرا بعیوب ایشان بینا ساختیم ومستثنی جنس
ملائکه اند یا خواص ایشان وعلما را در تفضیل بشر زملک مباحث دور ودراز زیست
آنکه جمهور اهل سنت بر آنند آنست که رسل بنی آدم فاضلترند از رسل ملائکه
واز اولیاء بنی آدم شریفترند از اولیاء ملائکه وصحابه واهل ایمان را فضل است
بر عوام ملائکه وعوام بهتر اند از فساق مؤمنان وامام قشیری قدس سره فرموده
که مراد از بنی آدم مومنانند چه کناه را بنص ومن یهن الله فماله من مکرم
از تکریم هیچ نصیبی نیست وتکریم مؤمنان بدانست که ظاهر ایشانرا بنور
مجاهدت بیاراست وباطن ایشانرا بتحقیق مشاهدت منور ساخت و
چنانچه مؤمنانرا بتکریم عام ارزانی داشت امت حضرت رسالت پناهی را صلی الله
علیه وسلم بتکریم خاص اختصاص داد از جملهٔ مرتبهٔ رضا که رضی الله عنهم

در ضوا عنه ودرجهٔ محبت که یحبهم ویحبونه وتشریف ذکر که فاذکرونی اذکرکم
وعلی الجمله این ایت دلیل فضیلت وجامعیت ایشانست که از مخلوقات مرآت
صافی جهت انعکاس صفات الهی اوست وبس چنانچه از مضمون این ابیات
حقایق سمات فهم توان فرمود **مثنوی** امد اینهٔ جمله کون ولی • همچو اینه نکرده
جلی • بنمود اندرو بوجه کمال • صورت ذو الجلال والافضال • زانکه بود این
تفرق عددی • مانع از سر جمع واحدی • کشت ادم جلای این مرات • شد عیان
ذات بجمله صفات • مظهر کشت کلی وجامع • سر ذات وصفات ازو لامع •
شد تفاصیل کون را مجمل • بر مثال تعین اول • بوی این دایره مکمل شد •
اخرین نقطه عین اول شد • یوم ندعو یاد کن روزی را که بخوانیم کل اناس
هر کروهی را از مردمان بامامهم به پیشوای ایشان یعنی نبی که بدیشان
مبعوث بوده چنانچه کویند یا امت موسی یا امت عیسی یا کتابی که بدیشان
منزل شده چنانچه خطاب کنند یا اهل القرآن ویا اهل الانجیل یا مقتدی که
در مذهب متابعت او نموده باشند چنانچه ندا زنند یا حنفی یا شافعی یا بدین
وملت بازخوانند چنانچه یا مسلم یا یهود یا مجوس وکفته اند امام جمع ام است
فردا خلق را بمادران بازخوانند بجهت کرامت عیسی علیه السلام واظهار شرف
حسن وحسین رضی الله عنهما یا از برای انکه اولاد الزنا رسوا نشوند ودر کتاب
از مرتضی علی رضی الله عنه نقل میکند که دران روز هر قومی را بخوانند بامام
زمان ایشان وکتاب منزل بر ایشان وسنت پیغمبر ایشان وقولی انست که
تعلق انساب بریده کردد ونسبت اعمال بماند پس هر کروهی را بکتاب عمل
ایشان خوانند وکویند یا صاحب کتاب هذا فمن اوتی پس هر کرا داده شود
کتابه بیمینه نوشتهٔ عمل او بدست راست او فاولئک پس آن کروه یقرؤن
کتابهم می خوانند کتاب خود را از روی بهجت ومسرت نوبتی بعد
از نوبتی چه در ان عملهای نیکو بینند ولا یظلمون وستم دیده نشود در مزد
خود فتیلا بمقدار فتیله از وسخ که بین الاصبعین است یعنی تصور نباشد
در باداشت ایشان بکمتر چیزی واین آیت دلالت دارد بر انکه هر کرا نامه
بدست چپ دهند از خجالت وحیرت زبانش از خواندن در ماند ومن کان
وهر که هست فی هذه در دنیا اعمی نابینا یعنی دیدهٔ دلش راه صواب
نبیند فهو فی الاخرة پس او در اخرت اعمی نابینا بود یعنی راه نجات نیابد
واضل سبیلا وکمراه تر از نابینا نیز جهت زوال استعداد وعدم فرصت محققان
کویند هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب هر که
اینجا روی توبه نبیند انجا جمال مغفرت مشاهده نکند آورده اند که وفد
ثقیف کفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم ایمان نیاریم بتو تا وقتی که یکسال
ما را بر بت پرستی بکذاری وزمین طایف را که ارامکاه ماست چون مکه

محترم بجرم

محترم بجرم کردانی وما را در نماز از رکوع وسجود معاف داری واکر از تو پرسند
که چرا چنین کردی بکوی که خدای من بدین فرموده است ایت امد که وان کادوا
وبدرستی که خواستند ثقیف لیفتنونک که بکردانند ترا عن الذی اوحینا
از ان چیزی که وحی کردیم الیک بتو لتفتری تا افترا کنی وبربندی علینا غیره
بر ما جز انچه وحی کرده ایم یعنی بکویی که خدای مرا فرموده واذا لاتخذوک و
انکاه که تو چنین کنی فرا کیرند ترا خلیلا دوست وکفته اند که قریش با آن حضرت
صلی الله علیه وسلم کفتند که نمی کذاریم ترا که استلام حجر کنی تا وقتی که مس کنی
بتان ما را واکرچه بسر انکشت باشد انحضرت از غایت شوق که بطواف حرم
داشت در خاطر مبارک او خطور کرد که چه شود اکر چنین کنم خدای تعالی میداند
که من این را کاره ام این ایت فرود امد که ایشان میخواهند که ترا بکردانند از وحی ما
وبدرستی که ببینند ولولا ان ثبتناک واکر نه انست که ترا اثبات داده ایم
براستی بمدد وعصمت خود لقد کدت بدرستی که نزدیک بود ترکن الیهم
که میل کنی بسوی آرزوی ایشان شیئا قلیلا میل کردنی اندک ونزد محققان
آن خطور که واقع شد محقق نیست بلکه میکویند که معنی انست که تو در صدد
میل بودی اکر ما ترا ثابت نمی کردانیدیم اما عصمت ما ترا دریافت وممنوع
شدی از انکه نزدیک شوی بمیل واین تصریح است بانکه نزدیک نشد پس میل
کجا بوده باشد در تبیان کفته که آن حضرت صلی الله علیه وسلم معصوم بود
اما برای تخویف امت تا میل سخن مشرکان نکنند این ایت امد که اذا لاذقناک
انکاه که میل کردی هر اینه می چشانیدیم ترا ضعف الحیوة عذاب اندک یعنی
در دنیا وضعف الممات وعذاب مرک یعنی در اخرت ثم لا تجد پس نمی یافتی
لک برای خود علینا بر دفع عذاب ما نصیرا یاری که بسبب آن باز دهی امام
ثعلبی اورده که بعد از نزول این ایت انحضرت فرمود که اللهم لا تکلنی الی
نفسی طرفة عین **بیت** الهی برده خود دار ما را • دی با نفس ما مکذار ما را •
اورده اند که اهل مکه در اخراج آن حضرت مشاورت کردند ورای ایشان بر ان
قرار کرفت که در دشمنی بجد افراط نمایند که آن حضرت را بضرورت بیرون باید رفت
این ایت نازل شد وان کادوا وبدرستی که خواستند اهل مکه لیستفزونک
تا ترا بلغزانند بدشمنیها من الارض از زمین مکه لیخرجوک منها تا ترا بیرون
کنند از ان واذا لا یلبثون وانکاه که چنان شود درنک نکنند خلافک پس از
رفتن تو الا قلیلا مکر زمانی اندک وانچنان بود که بعد از هجرت باندک زمانی
واقعهٔ بدر دست داد وهلاک کشتند وقولی انست که یهود از اقامت آن حضرت
صلی الله علیه وسلم در مدینه حسد امد کفتند ای ابو القاسم انبیاء پیشین در زمین
شام بوده اند اکر تو پیغمبری وخواهی که ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی وآنجا
ساکن شوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم عزیمت سفر شام مصمم فرمود آمد که واین آیت فرود امد

یهود اخواهند که ترا از زمین یثرب دور افکنند اگر چنین باشد پس از تو چندانی
نپایند آن حضرت صلی الله علیه و سلم فسخ عزیمت نمود و اندک زمانی قبایل یهود
بقتل و اجلا معذب شدند پس بدین قول این آیت مدنی باشد و بقول اول مکی
پس میفرماید که سنت نهاده ایم ما سنة من قد ارسلنا سنت نهادنی برای
آنها که فرستادیم قبلک پیش از تو من رسلنا از فرستادکان ما و آن سنت
هلاک امتانست بتکذیب پیغمبران و لا تجد و نیابی تو لسنتنا تحویلا مر سنت
ما را تغییری و تبدیلی اقم الصلوة بپای دار نماز را لدلوک الشمس بعد
از زوال آفتاب الی غسق اللیل تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین است
و پسین و تا غسق اللیل نماز شام و خفتن و قرآن الفجر و بپای دار نماز بامداد را
نماز را قرآن گفت برای آنکه قراءت قرآن در نماز فرض است ان قرآن الفجر ۱
بدرستی که نماز بامداد کان مشهودا هست دیده شده یعنی می بینند او را
ملائکه لیل و نهار فرشتکان شب او را مشاهده میکنند و در آخر دیوان اعمال
ثبت مینمایند و ملائکه روز اوی بینند و افتتاح دیوان اعمال روز بدان می کنند
و من اللیل و بعضی از شب فتهجد به بیدار شو به قرآن یعنی بنماز نافلة لک
زیادتی ترا بصلوة مفروضه یا فضیلتی ترا یا غنیمتی و کرامتی مخصوص بتو
عسی ان یبعثک ربک شاید و البته چنین بود که بدارد خدای تعالی ترا مقاما
کان محمودا در مقام پسندیده یعنی مقامی که او را ستوده باشد بستایش همه ستایند
و آن مقام شفاعت است که حضرت رسالت را در آن مقام ستایش کنند
خلق اولین و آخرین و او را همه مشرف باشد و در زاد المسیر آورده که حق سبحانه
و تعالی روز قیامت برعرش نشاند و در کتاب از عمر رضی الله عنه نقل میکند
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در تفسیر مقام محمود فرمود که نزدیک گرداند
مرا خدای تعالی و بنشاند با خود برعرش لفظ حدیث که یدعنی الله معه علی العرش
و این را همان معنی میگویند که عندیت در آن آیت که ان الذین عند ربک
یعنی مراد مکانت و منزلتست نه مکان و منزل امام ثعلبی آورده که استوای
حق سبحانه و تعالی برعرش بوجهی نیست که همان مامن او شود یا مکان او
گردد بلکه اکنون بر همان صفت است که پیش از آفریدن بود چه ازلا و ابدا قایم
بذات خود است پس نشاندن مصطفی صلی الله علیه و سلم برعرش یا بر زمین سبعه
ذات خود یکسانست و مقصود از اجلاس او برعرش تکریم و تعظیم آن حضرتست
صلی الله علیه و سلم و در عین المعانی فرموده که مقام محمود مقامیست از عرش
که پیغمبر را بدو گرامی کند قولی آنست که مقام محمود آنست که لوای حمد بدست وی
دهند و هیچ پیغمبری نباشد خواه آدم و خواه غیر او و الا که در تحت لوای او باشند
بیت نه همین زیر لوای دولتش ماییم و بس ● آدم و جن دو نه تحت لوای
مصطفاست ● صاحب فتوحات قدس سره آورده که مقام محمود مقامیست مرجع
جمیع مقامات

جمیع مقامات و منظر تمام اسمای الهیه که مختص بیست بمقامات و آن خاصه
حضرت محمد است صلی الله علیه و سلم و باب شفاعت درین مقام کشاده می شود
بنفس و در بحر الحقایق آورده الله است و قیام حضرت صلی الله علیه و سلم بحق نه
خود بلسان اشارت مقام محمود است بیت ای ذات تو در دو کون مقصود ●
نام تو محمد و مقامت محمود ● و قل رب و بگوای پروردگار من ادخلنی در آر مرا
در قبر مدخل صدق در آوردنی پسندیده و بی ندامت و اخرجنی و بیرون
آر از و مخرج صدق بیرون آوردنی ستوده و با کرامت و در آر بمدینه ها ثم
و بیرون آر از مکه سالم یا در آر بمکه جهت فتح و بیرون آر از و بسوی حنین
یا در آر در بهشت و بیرون آر از دنیا یا در آر بدعوت نبوت و بیرون آر
از عهده تبلیغ رسالت و اجعل لی و بده مرا من لدنک از نزدیک خود سلطانا
نصیرا حجتی یاری دهنده و قوتی اعانت کننده و قل جاء الحق و بگو آمد حق یعنی
دین اهل اسلام و زهق الباطل و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گفته اند حق
قرآنست و باطل شیطان هر کجا قرآن ظهور کند شیطان مختفی گردد مصرع دیو
بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند ● ان الباطل بدرستی که باطل کان زهوقا هست
نیست شده و ناچیز کشته امام قشیری فرموده که حق آنست که برای خدای تعالی
بود و باطل آنکه برای غیر او باشد صاحب تأویلات بر آنست که حق وجود
ثابت واجبست عز شأنه که ابدی و ازلیست و باطل وجود بشری امکانی که قابل
فنا و زوالست و چون اشعه لمعات وجود حقانی ظاهر گردد وجود موهوم
ممکن در جنب آن متلاشی و مضمحل گردد مثنوی همه هر چه هستند از آن کم تراند
که با هستیش نام هستی برند ● چو سلطان عزت علم برکشد ● جهان سر بجیب
عدم در کشد ● و ننزل و فرو می فرستیم بر تو من القرآن از قرآن ما هو آنچیزی
که او شفاء شفاست مر امراض را چون فاتحه و آیات شفا یا شفاست مر
بیماری جهل و شبهه را و اصح آنست که همه را بیانی دارند یعنی قرآن شفاست
للمؤمنین از مرضهای صوری و معنوی و قلبی و قالبی و رحمة و بخشایش است
مؤمنان را که بدو نفع میگیرند و لا یزید الظالمین و نمی افزاید قرآن ستمکاران را
الا خسارا مگر زیان کاری و هلاکت که تکذیب میکنند و بدو نمی گروند و اذا
انعمنا و چون انعام کنیم ما علی الانسان بر آدمی بصحت و توانگری و ایمنی
اعرض روی بگرداند از ما مراد کافرست که چون خدای تعالی نعمت دهد او را
با نزال کتاب و ارسال رسول و غیر آن از نعمتهای ظاهر و باطن اعراض کند
و نأی بجانبه و بنفس خود دور شود دور گرانکه بود یعنی تکبر و تعظم نماید و از
طریق حق برطرف گردد و اذا مسه الشر و چون برسد بدو بیماری و فقر و ترس
کان یؤسا باشد نا امید از روح الهی یعنی جاهل بود بفضل پادشاهی و واثق
نباشد بکرم نامتناهی اما مؤمن در نعمت شکر کند و در محنت با امید فرج صبر نماید

قل کل یعمل علی شاکلته بطریقی که شکل کمال او باشد از خیر و شر
و هدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض و در محنت ناسپاس دارد و مؤمن
در نعمت سپاس داری و در محنت شکیبایی کند و گفته اند شاکله طبیعت است یا عادت
یا سنت یا دین یا مقدار قوت و طاقت و معنی همه راجع است بانکه هر کس آن
کند که ازو سزد و شاید از شبلی قدس سره پرسیدند که کدام آیت از قرآن امیدوارترست
فرمود کل یعمل علی شاکلته گفتند درین آیت از جا چه چیزست گفت از بنده
خطا و جفا آید و آنچه از لئیمی او شاید و از خدای تعالی وفا و عطا آید و آنچه از کریمی
او سزد بیت از من گنه آید و من آنیم • وز تو کرم آید و تو آنی • فربکم پس پروردگار
شما اعلم داناترست بمن هو بدان کسی که او اهدی سبیلا راه یافته ترست و بصواب
نزدیکتر یا نیکو از جهت دین و مذهب آورده اند که کفار عرب نضر بن حارث
و ابی بن خلف و عقبه بن ابی معیط بمدینه فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و سلم استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کرده احوال
باز گفتند یهود متعجب شده گفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور
پیغمبری نزدیک است و از سخنان شما ابجد احوال از نبی استشمام می توان کرد
بجهت آزمایش ازو بپرسید که طواف مشرق و مغرب کرده بود و احوال
جوانان که در زمان پیشین گم شدند چگونه است و روح چیست اگر همه سؤالها را
جواب دهد یا هیچ کدام را جواب ندهد بدانید که او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب
دهد و از روح هیچ نگوید پیغمبر است ایشان بمکه آمدند و مجلس ساختند و از آن
حضرت سؤال فرمودند آن دو سؤال را جواب آمد و در قصه روح این آیت
نازل شد که ویسئلونک و می پرسند ترا عن الروح بر کیفیت روح که بدن انسان
بدو زنده است قل الروح من امر ربی بگو روح از امر پروردگار منست یعنی
از مبدعات که بامر کن کاین شده بی ماده و او از آن جمله است که مخصوص است
بعلم خدای تعالی و غیر حق سبحانه و تعالی بدو دانا نیست وما اوتیتم و داده
نشده اید شما من العلم از دانش الا قلیلا مگر اندک نسبت با علم خدای تعالی
شیخ ابومدین مغربی قدس سره فرمود که این اندکی که خدای تعالی ما را داده است
از علم نه از آن ماست بلکه عاریتست نزدیک ما و به بسیاری از آن نرسیده ایم
پس علی الدوام جاهلانیم و جاهل را دعوی دانش نرسد ولئن شئنا و اگر
خواهیم لنذهبن بالذی هر آینه ببریم آن چیزی را از قرآن اوحینا الیک
که وحی کرده ایم بتو یعنی از صدور و مصاحف محو کنیم ثم لا تجد پس نیابی تو
لک برای خود به بدان یعنی نیابی بعد از بردن آن علینا وکیلا بر ما وکیلی
که آنرا استرداد کند بسینها و بمصحفها باز دارد الا رحمة لیکن رحمتست
من ربک از پروردگار تو که آنرا باقی میگذارد و محو نمی کند ان فضله بدرستی
که فضل او کان علیک کبیرا هست بر تو بزرگ که ترا بسید ولد آدم ساخته

وختم پیغمبران

وختم پیغمبران گردانیده و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن بتو فرستاده
و در میان امت تو باقی میگذارد و محو نمی کند قل بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم
لئن اجتمعت الانس اگر جمع شوند آدمیان والجن و پریان که تو مبعوث
بدیشانی و اتفاق کنند علی ان یأتوا بر آنکه بیایند بمثل هذا القرآن بمانند
قرآن یعنی بیارند مثل او در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و اخبار از غیب
لا یأتون بمثله نیارند مانند این قرآن درین صفتها با آنکه در میان ایشان
فصحا و بلغا و عرفا هستند این آیت در جواب نضر بن حارث فرود آمد که
میگفت لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم مثال این بگوییم حق سبحانه و تعالی
فرمود که انس و جن مثل این نتوانند گفت ولو کان بعضهم و اگر باشند برخی
از ایشان لبعض ظهیرا مر برخی را هم پشت و مددکار ولقد صرفنا و
بدرستی که گردانیدیم مکرر ساختیم زیادتی تقریر و بیان را للناس برای مردمان
فی هذا القرآن درین قرآن من کل مثل از هر نوعی و صنفی چون ترغیب و
ترهیب و قصص و اخبار ذکر جنت و نار و مانند آن فابی اکثر الناس پس
سر باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند الا کفورا مگر ناسپاسی را که انکار
حق است آورده اند که ابوجهل و عتبه و شیبه و جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد
صلی الله علیه و سلم تو هیچ دانی که شهری از بلده ما کم آب تر و تنگ عیش تر
نیست پس این کوهها را از حوالی ما دور کن تا زمینهای قابل زراعت پدید آید
و جویها همچو انهار شام و عراق روان ساز تا کشت کنیم و خدای خود را بگو
تا ملائکه برای صدق دعوی تو بفرستد و ترا کوشکها از زر و نقره بدهد تا
از درویشی باز رهی و بگوی تا آسمان را از سر ما فرود آرد تا از عذاب او آگاه شویم
و امثال این سخنان از روی تعنت مکرر کردند و بعد از الزام حجت بر ایشان
باعجاز قرآن این آیتها درخواستند و عبدالله بن امیه مخزومی میگفت ایمان نیارم
بتو تا نردبانی بنهی و بر آسمان روی و من در تو می نگرم و نسخه بیاری بنام هر یک
ما که بخوانیم و بدانیم که تو پیغمبری و با وجود این که اینها بکنی هنوز گمان برم که
ترا تصدیق نخواهم کرد حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که وقالوا و گفتند
متعنتان قریش لن نؤمن لک تصدیق نکنیم ترا حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا
تا وقتی که روان سازی برای ما از زمین مکه چشمه پر آب که هرگز کمی نکند او تکون
لک جنة یا باشد ترا بوستانی من نخیل و عنب از درختان خرما و انگور یعنی
بر آن درختان فتفجر الانهار پس روان گردانی جویهای آب خلالها در میانه
آن بوستانها تفجیرا روان کردنی او تسقط السماء یا تا وقتی که بیفکنی آسمانرا
کما زعمت همچنانکه گمان بردی و وعید کردی او تسقط علیهم کسفا علینا
بر سر ما کسفا پاره پاره او تأتی بالله یا بیاری خدای را والملائکة و فرشتگان را
قبیلا در مقابله یعنی عیان بما بنمایی یا بیاری ایشانرا بگواهی بر رسالت خود

او یکون لك یا باشد ترا بیت من زخرف خانه از زر که در آنجا بنشینی او ترقی
فی السماء یا روی بر آسمان ولن نؤمن و تصدیق نکنیم لرقیك مر بالا رفتن
ترا بر آسمان حتی تنزل تا وقتی که فرود آری علینا بر ما کتابا نقرؤه کتابی که بخوانیم
آنرا و در آن تصدیق تو نوشته باشد قل سبحان ربی بگو پاکست پروردگار ما از آنکه
بروی تحکم کنند یا آنکه کسی را در قدرت شریک وی سازند و شما آنچه از من میطلبید
بجز وی کسی بران قادر نیست هل کنت آیا هستم من الا بشرا مگر آدمی رسولا
فرستاده شده همچو سایر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند الا معجزه
که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات بارادت و قدرت حق است نه
باختیار و مشیت ایشان این جوابی بود مر سخنان ایشانرا مجمل و تفصیل اجوبه
در آیات متفرقه است کما سبق فی قوله تعالی و لو نزلنا علیك کتابا فی قرطاس
و قوله تعالی و لو انزلنا ملکا و قوله تعالی و لو فتحنا علیهم بابا من السماء
و ما منع الناس و منع نکرد مردمانرا یعنی اهل مکه را ان یؤمنوا از آنکه
ایمان آورند اذ جاءهم الهدی وقتی که آمد بدیشان بیان حق بزبان
حضرت محمد صلی الله علیه و سلم الا ان قالوا مگر آنکه گفتند ابعث الله آیا
برانگیخت خدای تعالی بشرا رسولا آدمی رسول یعنی این معنی منع کرد ایشانرا
از ایمان که بشریت مانع است از رسالت و ایشان خطا کردند زیرا که تجانس موجب
توانس است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تا
افاده و استفاده در میانه پدید آید و چون کافران میگفتند که رسول خدای
باید که فرشته بود و بشر نشاید حق سبحانه و تعالی رد شبه ایشان می فرماید که قل لو کان
بگو اگر بودندی بجای آدمیان فی الارض ملائکة در زمین فرشتگان که مانند
آدمیان یمشون می رفتندی بر قدمهای خود مطمئنین در حالتی که مقیم
بودندی و آرام گرفته در زمین لنزلنا علیهم هر آینه می فرستادیم برایشان
من السماء از آسمان ملکا رسولا فرشته را پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول
بدیشان می فرستادیم تا بهم مجتمع توانستندی شد و ازو تلقین توانستندی
گرفت خود در تعلیم و تعلم تناسب و تجانس شرط است و چون سکنه زمین
آدمیانند پس رسول ایشان نیز آدمی باید **مثنوی** او بشر فرمود خود را مثلکم
تا بجنس آیند و گم گردند کم • زانکه جنسیت عجایب جاذبست • جاذب
جنس است هر جا طالبست • در کتاب آورده که کافران گفتند که گواه رسالت
تو کیست آیت آمد که قل کفی بالله بگوی خدای تعالی بسنده است شهیدا
گواه بینی و بینکم میان من و شما و شهادت خدای اظهار معجزه است
بر دست آن حضرت صلی الله علیه و سلم چه معجزه بزبان حال ناطق است
بآنکه محمد صلی الله علیه و سلم رسول اوست پس گواهی معجزه جاری مجری
قول حق است بر صدق دعوی او انه کان بدرستی که خدا هست بعباده

بندکان خود

به بندکان خود خبیرا دانا که احوال پوشیده ایشان میداند بصیرا بینا که اعمال
آشکارای ایشانرا می بیند و من یهدی الله و هر کرا راه نماید خدای تعالی
یعنی حکم کند بهدایت او و توفیق فهو المهتدی پس او راه یافته است و من
یضلل و هر کرا گمراه سازد یعنی حکم فرماید بضلالت او و فرو گذارد فلن
تجد لهم پس نیابی تو مر ایشانرا اولیاء دوستان که نصرت کنند ایشانرا من
دونه بجز خدای تعالی و نحشرهم و حشر کنیم ایشانرا یوم القیمة روز
رستخیز علی وجوههم بر رویهای ایشان و در صحیحین بروایت انس
وارد است که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم پرسیدند که چگونه روند
بر رویهای خود فرمود که آنکس که ایشانرا می برد بر قدمهای ایشان قادر است
که برد بر رویهای ایشان اما آنست که ایشان پرهیز میکنند بر رویهای خود
از هر بلندی و خواری عمیا و بکما و حشر کنیم ایشانرا نابینایان یعنی نگویند
آنچه از ایشان مقبول افتد زیرا که بدنیا سخن حق نمی گفتند و صما و کران
یعنی نشنوند آنچه از آن شادمان شوند بجهت آنکه درین عالم استماع
سخن حق نمی نمودند مأویهم جهنم جای ایشان دوزخ است کلما خبت
هر گاه که ساکن شود زبانه دوزخ یعنی چون آتش دوزخ گوشت و پوست
ایشانرا بخورد و ایشان مانند انگشت شوند زبانه آتش فرو نشیند چون
آتش دنیا پس از سوختن همه زدناهم بیفزاییم برای ایشان سعیرا آتش
سوزان یا بر افروزیم آتش را بآنکه جلود و لحوم ایشانرا تبدیل کنیم تا باز آتش
در ایشان بپیچد ذلك آن عذاب جزاؤهم پاداشت ایشانست بانهم کفروا
بسبب آنکه ایشان نگرویدند بآیاتنا بدلالتهای واضح بر صدق پیغمبر صلی الله
علیه و سلم که معجزات اوست بآیات قرآن و قالوا و گفتند ائذا کنا عظاما
آیا آن وقت که گردیم استخوانها و رفاتا و خاکها ریزنده شده ءانا لمبعوثون
هر آینه ما برانگیختگان باشیم خلقا جدیدا آفریدن نو چون ایشان خلق جدید را
منکر بودند در ساعتی صد بار سوخته شوند و باز گوشت و پوست ایشانرا
تازه سازند تا عذاب بکشند اولم یروا آیا نمی بینند و نمی دانند ان الله الذی
آنرا که خدای بقدرت خود خلق السموات بیافرید آسمان و الارض و زمین را
بآن عظمت و بسطت بی ماده قادر توانا است علی ان یخلق بر آنکه بیافریند
مثلهم ایشانرا دیگر بار بمثل نظر از نفس شئ کنند چنانکه مثل لا تفعل کذا انت
پس میفرماید که آنکه نه از چیزی چیزی می آفریند قادرست که باز پس نو
آفریده شده کهنه را باز آرد و جعل لهم و بدرستی که خدای تعالی مقرر کرده است
برای فنای ایشان اجلا مدتی لا ریب فیه هیچ شک نیست در آن و آن زمان
مرگ است یا بجهت اعاده ایشان اجل نهاده که قیامتست فابی الظالمون
پس سر باز بردند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق الا کفورا مگر انکار

حشر و بعث قل بگوای محمد صلی الله علیه و سلم کافران را لو انتم تملکون اگر شما
مالک شوید و در تصرف آرید خزائن رحمة ربی خزینهای روزی پروردگار
مرا که بخلقان میدهد اذا لامسکتم آنگه هراینه باز ایستید و بخل ورزید خشیة
الانفاق از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن ما وردی
فرموده که اگر یکی از آفریدگان مالک خزائن نعم ربانی شود هراینه جود او با جود
الهی متساوی نخواهد بود جهت آنکه برای نفس خود چیزی از آن باز خواهد
گرفت و از کم شدن ان خواهد ترسید و خدای تعالی در جود خود ازین دو چیز
منزه است وکان الانسان و هست آدمی قتورا بخیل و جمع کننده مال ولقد
آتینا و بدرستی که ما دادیم موسی موسی را تسع آیات بینات نه آیت روشن
یعنی معجزه آشکارا که آن عصا بود و ید بیضا و قحط و طوفان و جراد و قمل و
ضفادع و دم و نقص ثمرات و غیر این نیز گفته اند چون انفلاق بحر و انفجار آب
از حجر و رفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و ازاله عقده از زبان
وی و فرو بردن عصا حبال و عصی سحره را و امثال این و اینجه در حدیث صفو
آمده که دو یهودی از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از تسع آیات پرسیدند
و آن حضرت جواب داد که شریک میارید و خون بنا حق مریزید و از زنا
و سرقه و اکل ربوا و سعایت و سحر و قذف محصنات دور باشید و از جهاد مگریزید
مراد از آیات احکام عام است که در هر ملتی ثابت بوده و لهذا در آخر فرموده اند
خاصه شما که یهود ید آنکه روز شنبه از حد فرمان در نگذرید فسئل بنی اسرائیل
پس بپرس ای محمد صلی الله علیه و سلم از بنی اسرائیل یعنی از علماء ایشان
همین آیات را تا صدق قول تو بر منکران ظاهر گردد یا سؤال کن از یهود
اذ جاءهم چون آمد موسی علیه السلام بدیشان که چه گذشت میان وی و فرعون
فقال له فرعون پس گفت موسی را فرعون انی لاظنک یا موسی بدرستی که
من گمان برم ترا ای موسی علیه السلام مسحورا جادوی کرده و عقل تو مخبط
شده قال گفت موسی علیه السلام لقد علمت بدرستی که تو دانسته بدل خود
اگرچه بزبان تلفظ نمیکنی بی شبهه ما انزل هؤلاء نفرستاده این آیات
تسعه را الا رب السموات والارض مگر پروردگار آسمانها و زمینها
بصائر آیتها روشن که هر یک دلیل است بر نبوت من و انی لاظنک یا
فرعون مثبورا و من یقین دانم ترا ای فرعون هلاک شده یا مغلوب یا ناقص
العقل فاراد پس خواست فرعون ان یستفزهم آنکه برانگیزد و دور کند
موسی و قوم او را من الارض از زمین مصر فاغرقناه پس غرقه کردانیدیم
او را و من معه جمیعا و هر که با او بود تباهی و قلنا من بعده و گفتیم پس
از غرق شدن فرعون بنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب را علیه السلام
که شما اسکنوا الارض ساکن شوید در زمینی که ایشان میخواستند که بیرون کنند

فاذا جاء

فاذا جاء پس چون بیامد وعد الاخرة وعده سرای دیگر یعنی قیامت شود
جئنا بکم بیاریم شما را و ایشان را بحشرگاه لفیفا جماعتی آمیخته با هم پس حکم
کنیم میان شما بتمییز سعدا از اشقیا و بالحق و بدرستی انزلناه فرو فرستادیم
قرآن را و بالحق وبراستی نزل فرود آمده در تبیان آمده که با بمعنی علی است
و مراد از حق محمد است صلی الله علیه و سلم یعنی و علی محمد صلی الله علیه
و سلم نزل در معدارک آورده که محمد بن سماک رحمة الله علیه بیمار شد و قاروره
او بطبیب ترسایی بردید مردی نیکو روی و خوش بوی جامه پاکیزه پوشیده
بما رسید و صورت حال پرسید بوی گفتیم فرمود که سبحان الله که در مهم دوست
خدای تعالی از دشمن خدای تعالی استعانت میکنید باز گردید و با بن سماک
بگویید که دست خود بر موضع وجع نه و بگو و بالحق انزلناه و بالحق نزل و از
چشم ما غایب شد باز گشتیم و قصه بعرض شیخ رسانیدیم دست بران موضع
نهاد و این کلمات بگفت و فی الحال شفا یافت و گفته که آن کس خضر بود
علیه السلام بیت اثر حکمت و اهلیت این • کار طبیبان الهیست این •
و ما ارسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد صلی الله علیه و سلم الا مبشرا مگر مژده
دهنده مطیعان را بثواب و نذیرا و بیم کننده عاصیان را بعقاب سلمی رحمه
الله فرموده که مژده ده آنان را که از ما روی بگردانند و بیم کن آنان را که روی
بما آرند یعنی بدکاران را بشارت ده بسعت رحمت و کمال عفو ما تا روی
بدرگاه آرند نیکان را انذار کن از هیبت و جلال قهر ما تا بر اعمال خود اعتماد
ننمایند و قرآنا فرقناه و بر آگنده فرستادیم قرآن را یعنی آیت آیت و سوره سوره
لتقراه علی الناس علی مکث تا بخوانی آنرا بر مردمان بجهت حوادث و نزلناه
تنزیلا و فرود فرستادیم قرآن را فرستادنی در مدت بیست سال قل آمنوا به بگو مردمان
که ایمان آرید بقرآن او لا تؤمنوا یا ایمان نه آرید امر است بر سبیل تهدید یعنی
ایمان شما بدو در کمال وی نمی افزاید و از عدم ایمان شما بدو هیچ نقصان نمی رسد
ان الذین بدرستی آنانکه اوتوا العلم داده شدند علم را من قبله پیش از نزول
قرآن یعنی آنانکه کتب آسمانی خوانده و حقیقت وحی شناخته و امارات و علا
نبوت معلوم کرده چون ابن سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او
از نصاری یا طالبان دین چون سلمان و ابوذر غفاری و ورقه بن نوفل
و احزاب ایشان اذا یتلی علیهم چون خوانده شود قرآن بر ایشان یخرون للاذقان
بیفتند بر زنخهای خود یعنی بر رویها سجدا در حالتی که سجده کنند کانند
برای تعظیم امر خدا یا بجهت شکر اجابت وعده الهی که در کتب خوانده بودند
از ارسال محمد صلی الله علیه و سلم و انزال قرآن و یقولون و گویند سبحان ربنا
پاکست پروردگار ما از خلاف وعده خود ان کان بدرستی وعد ربنا وعده
پروردگار ما لمفعولا کرده شده یعنی واقعست لا محاله و یخرون للاذقان

و بیفتند بر رویهای خود یعنی در سجده ذکر ذقن بجهت آنست که اول چیزی که
از وجه ساجد بزمین ملاقی شود او ست گفته اند سجده اول شکر ست و این
سجده بجهت تأثر از مواعظ قرآنی لاجرم در ین سجده فرموده که یبکون
بگریند و یزیدهم و زیاده کند سماع قرآن ایشانرا خشوعا فروتنی و تضرع
این سجده چهارم است از سجدات قرآن و حضرت شیخ قدس سره این سجده را
سجود العلما خوانده و فرموده که بحقیقت این سجود التجلی است زیرا که خشوع
از وقوع تجلی باشد بر ظاهر یا باطن یا بر هردو و چون خبر داد که خشوع ایشان
زیاده شود و خشوع نمی باشد الا از تجلی الهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی
تجلی باشد و بران تقدیر این سجود تجلی بود و ساجد باید که ببرکت این سجده از
فیض تجلی بهره مند گردد و خضوع و خشوع او بیفزاید ما تجلی الله لشیء الا
خضع له **مثنوی** لمعهٔ نور تجلی از قدم • بر حدوث افتد فرود یزد زهم • پس
خضوع اینجا زوال هستی است • و ان بلندی موجب این پستی است •
آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سجود می گفت یا الله یا رحمن
مشرکان با یکدیگر گفتند محمد صلی الله علیه و سلم ما را از پرستیدن دو خدای
منع می کند و خود دو خدای را می خواند آیت آمد که قل ادعوا الله بگو بخوانید
خدای را او ادعوا الرحمن یا بخوانید رحمن را که هردو لفظ را بر ذاتی واحد
اطلاق می کنند و مقصود از هر یک ذاتست و بعضی گویند که اهل کتاب با حضرت
صلی الله علیه و سلم گفتند که خدای در توریت ذکر رحمن بسیار کرده و تو بدین اسم
کم یاد کنی این آیت نازل شد که این دو اسم در حسن اطلاق برابرند ایا ما تدعوا
هر کدام را بخوانید نیکوست و بدان حق را خوانده باشید فله الاسماء الحسنی
پس مر او راست نامهای نیکو بعضی دال بر صفات جلال و برخی مشتمل بر صفتهای
اکرام ابن جبیر رضی الله عنه فرموده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم قرآن بجهر
می فرمود در جمیع نمازها هر وقت که صلوة یومیه در مسجد الحرام قراءت
کردی اهل شرک بلغو و لهو و صفیر و تصدیه مشغول شدندی تا شاید که آنحضرت
در غلط افتاده ترک قراءت کند حق سبحانه فرمود که و لا تجهر بصلوتک
و آشکارا مکن قراءت نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزا نکنند
و لا تخافت بها و آواز فرو مدار بآن تا حدی که نشنوند آنانکه در عقب تو
نماز می گزارند و ابتغ و بطلب بین ذلک میان جهر و مخافت سبیلا راهی
میانه چه اقتصاد در همه امور محبوبست آورده اند که صدیق رضی الله عنه
قرآن آهسته میخواندی می گفت با خدای مناجات می کنم و او حاجت من
می داند و فاروق رضی الله عنه بلند میخواندی و می فرمود که شیطان را می رانم
و خفته را بیدار می کنم حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از نزول این آیت
ابوبکر را فرمود که قدری آواز بلند ترکن و عمر را امر کرد که قدری آواز خود را

فرود

فرود آر و گویند معنی آیت اینست که جهر مکن در همه نماز و اخفات مفرما در همه
و میان این هردو راهی پذیر کن یعنی در صلوة یومیه اخفات و در لیلیه جهر
و قل الحمد لله و بگوی ستایش و ثنا مر خدای را الذی لم یتخذ آنکه فرا نگرفت ولدا
فرزندی رد یهود و نصاری و بنو مدلج است که حق را فرزند اثبات می کردند
و لم یکن له و نیست مر ورا شریک فی الملک انبازی در پادشاهی رد مشرکانست
که بتان را شریک حق می گفتند و لم یکن له و نیست مر ورا ولی دوستی من الذل
از جهت مذلتی که داشته باشد تا بسبب دوست عزیز گردد و علم الهدی رحمه
الله فرموده که حق سبحانه دوست نگیرد تا بمدد ایشان از ذل بعز رسد بلکه
دوست گیرد تا بلطف وی از حضیض مذلت باوج عزت ترقی کند و کبره
و تعظیم کن او را تکبیرا تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگتر دان از وصف واصفان
و معرفت عارفان فکرها عاجز ست از اوصافش عقلها هرزه می زند لافش
عقل عقلست جان جانست او وانکه زان برترست آنست او گفته اند معنی کبره
آنست که بگو الله اکبر ثعلبی از فاروق رضی الله عنه نقل میکند که بنده را گفتن
الله اکبر بهترست از دنیا و هر چه در وست این آخرین را ازین سوره آیة
العز گویند و هر کودک از بنی عبد المطلب که بسخن درآمدی حضرت پیغمبر صلی
الله علیه و سلم این آیت بدو آموختی ختم الله لنا بالحسنی و بشرنا السنوح
بالذخر الاسنی بحرمة النبی محمد و آله الاکرمین و الحمد لله رب
العالمین تم بعون الله و حسن توفیقه فی شهور
سنة تسع و سبعین و الف من الهجرة النبویة
علیه افضل التحیة و قد وقع الفراغ
من کتابة هذه النسخة الشریفة
المتبرکة فی اواخر شهر
شوال فی التاریخ
المزبور بعد

وقت الضحی علی ید العبد الضعیف النحیف المحتاج الی رحمة الله
اللطیف محمد بن حسین عن قصبة راجه
غفر الله له و لوالدیه و احسن الیهما
و الیه و لجمیع المسلمین و
المسلمات و الصلوة
علی نبینا محمد و آله
الامجاد

الخط یبقی زمانا فی الکتاب
و صاحب الخط رمیم فی التراب